

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْمُتَّبِعِيَّ مِنْ كُتُبِ مَفْقُورَاتِ

(بازسازی چند متن شیعی، سنی و معتزلی در حدیث، کلام و تاریخ)

جمع و ترتیب

حسن انصاری

جلد اول



المتبقی من کتب مفقوده (جلد اول)

بازسازی چند متن شیعی، سنی و معتزلی در حدیث، کلام و تاریخ
حسن انصاری

- ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه اصفهان
- تهیه و تنظیم: پژوهشکده مطالعات اسلامی اصفهان
- چاپ: نگارش
- چاپ اول: بهار ۹۵
- شمارگان: ۵۰۰
- قیمت: ۳۲۰۰۰ تومان

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

نشانی: اصفهان، خیابان آیت الله شمس آبادی، کوچه سرلت، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
حوزه علمیه قم - شعبه اصفهان.

تلفن و دورنگار: ۰۳۱-۳۲۲۰۸۰۰۱-۵

مراکز پخش: ۱. اصفهان، تلفن: ۳۲۲۲۰۳۷۰

۲. قم، تلفن و دورنگار: ۳۷۷۴۳۴۲۶

۳. تهران، تلفن: ۶۶۹۵۱۵۳۴

وبسایت: www.morsalat.com پست الکترونیک: nashr.disf@dte.ir

سرشناسه: انصاری قمی، حسن، ۱۳۴۹-، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور: المتبقی من کتب مفقوده: بازسازی چند متن شیعی، سنی و معتزلی در حدیث، کلام و

تاریخ/جمع، ترتیب و تحقیق حسن انصاری.

مشخصات نشر: اصفهان: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه اصفهان، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۷۰۸ ص

فروست: مجموعه مطالعات ایرانی - اسلامی؛ ۳.

شابک: ۳۳۰۰۰۰ ریال ۸-۳۸-۷۱۲۹-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: فارسی - عربی

یادداشت: کتابنامه

یادداشت: نمایه

موضوع: کتابهای مفقودشده - مقاله‌ها و خطابه‌ها

موضوع: کتابهای مفقودشده

رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ م۲ الف/۲۴/۱۰۲۴

رده بندی دیویی: ۱۱/۴+

شماره کتابشناسی ملی: ۴۱۶۲۲۵۱

فهرست مطالب

سخن نخست	۹
درآمد	۱۱

متن های حدیثی

۱. حسین بن سعید «غیر» اهوازی و معرفی دو منبع از منابع تفسیر قرأت کوفی	۱۵
۲. جعفر بن محمد بن مالک الفزاری و پاره های تفسیری او درباره اهل بیت <small>علیهم السلام</small>	۳۳
۳. تحقیقی درباره کتاب ذکر مجالس الرضا <small>علیه السلام</small> مع اهل الأدیان از نوفلی	۶۹
۴. علی بن محمد شمشاطی و بازمانده هایی از کتاب البرهان فی النص علی امیرالمؤمنین او	۱۰۸
۵. متن کتاب شرف التریة از ابوالمفضل شیبانی	۱۵۹
۶. کتاب فدک عبدالرحمان بن کثیر الهاشمی	۱۸۰
۷. معرفتی کتاب الاستدراک از نویسنده ای مجهول	۱۹۷
۸. بخش هایی از کتابی منسوب به فضل بن شاذان نیشابوری	۲۱۸
۹. متن کتاب المباهلة ابن ابي العزاقر الشلمغانی	۲۲۶

متن های کلامی و اعتقادی

۱. نسخه کامل کتاب العلل فضل بن شاذان	۲۶۵
۲. البرهان علی ثبوت الايمان تألیف ابوالصلاح حلبی	۲۹۴

۳. بازمانده‌های کتاب الفروق بین الأباطیل و الحقوق از محمد بن بحر الرُّهْنِي ۳۱۰
۴. کتاب الفرق بین الآل و الأمة تألیف محمد بحر الرُّهْنِي ۳۳۴
۵. بازمانده متن کتاب مقدمات علم القرآن از محمد بن بحر الرُّهْنِي ۳۴۷
۶. متن رساله ردّ بر جبر و تفویض یا کتاب الاستطاعة از فضل بن شاذان ۳۵۲
۷. مقالات نَشْوَان الحِمیری و کتاب المصعبي از ابوطالب هارونی ۳۷۴

متن های تاریخی

۱. کتاب تسمیة من شهد مع علی علیه السلام حروبه من الصحابة از عبیدالله بن ابی رافع .. ۴۳۵
۲. متن مقتل حُجر بن عدی تألیف هشام کلبی ۴۵۰
۳. مقتل الحسين عمّار الدُهْنِي به روایت ابن السّمّاک بغدادی ۴۸۲
۴. ادبیات مقتل الحسين علیه السلام ۴۸۹
- الف) اهل سنّت و روایت مقتل الحسين علیه السلام ۴۸۹
- ب) متن مقتل الحسين بن علی بن ابی طالب علیه السلام، به روایت ابن جعابی ۵۰۲
- ج) مقتل الحسين علیه السلام از ابو معشر سِنْدِي و نسخه کتاب الحرة ۵۱۷
۵. متن مکمل کتاب الحرة از ابو معشر السِنْدِي ۵۳۴
۶. دو نسخه از کتاب اخبار محمد بن ابراهیم و ابی السرایا اثر نصر بن مزاحم ۵۴۷

متن های رجالی

۱. بخشی از کتاب من روی عن زید بن علی نگاشته ابن عُقْدَه ۵۹۳
۲. رجال الشيعة ابن فضال به روایت دارقُطْنِي ۶۰۷

از میراث غُلّات

۱. رساله‌ای غالیانه درباره کیفیت وفات سلمان فارسی ۶۱۲
۲. کتابی از سنت غالیان بصره: پاره‌هایی از المزار عبدالله بن عبدالرحمن الأصم... ۶۲۳

متن‌های غیر شیعی

۱. شرح خطبه شقشقیه از ابواحمد عسکری ۶۶۹
۲. پاره‌ای محتمل از کتاب تقض المقنع ابوالحسین بصری، متکلم نامدار معتزلی ۶۷۵

- کتاب‌نامه ۶۸۹
- نمایه ۶۹۹

سخن نخست

مجموعه «مطالعات ایرانی - اسلامی»، اهتمامی است فروتنانه در عرصه بازخوانی و بازپژوهی میراث ارج آور اندیشه‌وران تمدن شکوهمند ایران و اسلام، و کوششی مشتاقانه به آهنگ راه‌گشودن به سوی آفاق فراخ فکر و فرهنگ اسلامی امروز، با بهره‌وری از خزائن گرانبار معرفتی دیروزیان؛ آن‌سان که فردایی روشن‌تر و دلگشای‌تر را از رهگذر آن تقدیر و تدبیر توان کرد. کتاب پیش‌رو، پس از دفتر نخست «از گنجینه‌های نسخ خطی» تألیف دکتر حسن انصاری، و ترجمه «فیلسوف یهودی بغداد (ابن کّمونه و آثار او)» نوشته زابینه اشمیتکه و رضا پورجوادی، سومین اثری است که به یاری خداوند متعال در ضمن سلسله «مطالعات ایرانی - اسلامی» منتشر می‌شود.

«الْمُتَّبَعِي مِنْ كُتُبِ مَفْقُودَةٍ»، مجموعه‌ای است از متون و رساله‌های کهن ارزشمند متعلق به فرق و مذاهب مختلف اسلامی در زمینه‌های گونه‌گونی همچون حدیث، کلام، تاریخ و رجال که امروزه، تا آنجا که می‌دانیم، در ریخت اصلی خود، دست‌نوشته‌ای از آنها باقی نمانده است و دانشمند ارجمند جناب آقای دکتر حسن انصاری کوشیده‌اند در این اثر، به نقل یا بازیابی آنها بر اساس منابع موجود بپردازند. پژوهش‌هایی از این دست بی‌گمان، در جلب توجه محققان علوم اسلامی به شماری از متون تراثی از دست رفته، که به دلیل نقل آنها در ضمن متون دیگر، تاکنون توجه شایانی به آنها نشده است و همچنین فراهم کردن زمینه مناسب برای تأمل دوباره در باب آنها، اهمیّت بسزائی دارد. امید می‌رود که اثر حاضر زمینه‌ساز آشنائی بیشتر و دقیق‌تر تراث پژوهان با

بخشی از میراث مکتوب کهن اسلامی گردد. مقالات گردآورده شده در این کتاب، در اصل، مجموعه‌ای است از یادداشت‌های جناب آقای دکتر انصاری که پیش‌تر از طریق پایگاه اینترنتی «کاتبان» در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته بود و اکنون به همراه افزوده‌ها و اصلاحات قابل توجهی از سوی نویسنده آن، در صورتی نو و با طرازی تازه، به محضر خوانندگان گرامی و دوستداران دست‌نوشته‌های کهن اسلامی پیشکش می‌گردد.

امیدواریم انتشار این اثر و دیگر آثاری که به‌خواست و عنایت خداوند متعال در مجموعه «مطالعات ایرانی - اسلامی» به چاپ خواهد رسید، زمینه‌ساز پویایی افزون و اعتلای فزاینده دانش جویندگان و پژوهندگان این‌گونه آگاهی‌ها در باب میراث ارجمند ایرانی و فرهنگ گرانسنگ اسلامی شود و همه ما را با یادگارهای بیش‌بهای دیرین و مواریث والای ثمین دانشوران اقالیم قبله آشنا تر سازد.

در اینجا از رئیس محترم دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان، جناب حجة الإسلام و المسلمین قطبی، و جناب آقای راهدان، رئیس محترم پژوهشکده مطالعات اسلامی، و هم‌چنین آقای یدالله جنتی، مدیر کاردان انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان که در انتشار این اثر همدلانه گام برداشتند، سپاسگزاری می‌کنم.

وَءَاخِرُ دَعْوَانَا اِنَّ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ وَ سَلَامٌ عَلٰی الْمُرْسَلِينَ.

حمید عطائی نظری

گروه فلسفه و کلام اسلامی

پژوهشکده مطالعات اسلامی اصفهان

درآمد

کتابی که در برابر خود دارید مجموعه دیگری است از مقالات نویسنده این سطور که پیش از این تنها در سایت کاتبان منتشر شده است. موضوع این مقالات متن‌های کهن مختلفی است که نسخه‌های متن اصلی آنها از میان رفته و فقط نقل‌هایی پراکنده از آنها در منابع بعدی آمده است. آنچه در این دفتر می‌بینید البته تنها بخشی از این دست مقالات و مطالعات نویسنده این سطور درباره متن‌های مفقود است و مقالات دیگر در این زمینه، در شکل‌های مختلف دیگری منتشر خواهد شد. بیشتر متن‌هایی که در دفتر حاضر گرد آمده‌اند تنها به صورت پاره‌هایی پراکنده در منابع نقل شده‌اند و از پاره‌ای از آنها هم گرچه نسخه مستقلاً باقی نمانده، اما به طور کامل در منابع بعدی نقل شده‌اند. برخی در این میان تحت عناوین خود در کتابهای بعدی نقل شده و پاره‌های مختلف آنها مورد استناد منابع قرار گرفته‌اند. بعضی هم به دلیل ماهیت حدیثی آنها تنها به صورت نقل با سند در منابع حدیثی بعدی نقل شده و در اینجا کوشش شده متن آنها بازسازی شود و یا در چند مورد دست کم منابعی که از آنها نقل کرده‌اند و سندهای مرتبط با آنها معرفی شود. درباره چگونگی بازسازی متون حدیثی و شیوه‌های نقّادی اسناد مرتبط با نقل‌های محدّثان البته نیازمند بررسی‌های مستقلاً هستیم و اینجا در کتاب حاضر تنها به برخی از نکات نظری در لابه‌لای بحث‌های مرتبط با متن‌ها و در مقام عمل اشاره کرده‌ایم. برخی از محققان ایرانی، عرب و همچنین شماری از محققان و اسلام‌شناسان در غرب تاکنون درباره شیوه‌های بازسازی متون حدیثی و تاریخی بحث کرده‌اند. البته هنوز این زمینه از پژوهش در آغاز راه است و بسیاری از جزئیات باید به

بحث گذارده شود. با این وصف یکی از بهترین راههای بحث از این مطالب در حقیقت تطبیق نظریه‌ها در مقام عمل و مواجهه با مشکلات نظری در مقام تطبیقات جزئی است. در این راستا البته گاه چاره‌ای نیست جز تکیه بر پاره‌ای احتمالات. کتاب حاضر هم از این قاعده کلی بیرون نیست و نویسنده ادعا نمی‌کند در مقام تطبیق دچار خطا نشده است.

بیشتر آنچه در دفتر حاضر گرد آمده است حاصل پژوهشهایی است که به بهانه کارهایی دیگر انجام شده است. همینک نیز که این مجموعه مقالات در کتاب حاضر گرد می‌آید تلاشی برای به‌روز کردن مطالب آن انجام ندادم، با اینکه با توجه به فاصله زمانی میان انتشار این مقالات در سایت کاتبان و چاپ آنها در مجموعه حاضر می‌توان احتمال داد دست کم در مورد برخی متن‌ها بتوان نقل‌های تازه‌ای در کتابهایی که در سالهای اخیر چاپ شده پیدا کرد و به بازیافته‌های متون این دفتر افزود.

این نکته را هم تذکر دهم که در مجموعه حاضر، برای ارائه متونی که بازسازی شده است تنها به متن‌های چاپی موجود (و در واقع نسخه‌های دیجیتالی موجود از آنها) اعتماد کرده‌ام و تلاشی برای اصلاح متن‌ها آنها ننموده‌ام (مگر در پاره‌ای از موارد درباره سندهای حدیثی و آن هم به شکلی محدود). در پاورقی‌ها نیز برای نشانی آیات قرآن تنها به همان کتابهای چاپی اعتماد شده است. در چند مورد، به نسخه‌های تاییبی موجود بر صفحات مجازی تکیه شده و از این رو نمی‌توان به‌طور کامل بدانها اعتماد کرد. در همه موارد البته هدف تنها نشان دادن نشانی تگه‌های مانده از متون است و نه تصحیح متن آنها. چنانکه روشن است این کار خود نیازمند پژوهشی مستقل و تصحیح و مقابله متن‌ها با نسخه‌های منابع ناقل است. چنین کاری اکنون خارج از اهداف کتاب حاضر است. همچنین، در مقدمه هر متن سعی شده تنها به اهم مطالب لازم اشاره شود و از این رو، تحلیل دقیق محتوای متن‌ها در کتاب حاضر مورد نظر نبوده است.

درآمد ۱۳

فراهم آمدن مقدمات نشر مجموعه حاضر با یاری و لطف فاضل گرامی جناب آقای دکتر حمید عطائی نظری میسر گردید. از او همینجا صمیمانه تشکر می‌کنم. همچنین لازم است از مؤسسه مطالعات پیشرفته پرینستون که زمینه و امکانات لازم را برای تدوین نهایی این کتاب فراهم کردند سپاسگزاری کنم. کتاب حاضر را به روان پاک مرحوم والد آیه الله حاج شیخ محمود انصاری قمی، رضوان الله تعالی علیه تقدیم می‌کنم؛ والله الحمد اولاً و آخراً.

حسن انصاری

پرینستون، بهمن ۱۳۹۴ خورشیدی

سَنَ هَامِي حَدِيثِي

۱. حسین بن سعید «غیر» اهوازی و معرفی دو منبع از منابع تفسیر فُرات کوفی^۱

حسین بن سعید اهوازی محدث نامدار و برجسته امامی، نقش مهمی در نقل احادیث فقهی در میراث فقهی امامیه دارد. کتاب‌های حدیثی وی و برادرش، حسن بن سعید به صورت مشترک در متون بعدی و منسوب به هر دو تن روایت شده است. بنا به گزارش نجاشی، او و برادرش کتابی نیز در تفسیر قرآن داشته‌اند.^۲

در کتاب تفسیر فُرات کوفی، از رجال اوائل سده چهارم، تعداد بسیار زیادی روایت تفسیری به نقل از حسین بن سعید نقل شده است که شاید گمان رود منشأ این روایات، همین کتاب تفسیر حسین بن سعید باشد. فُرات در تفسیر خود به صورت مستقیم از یک حسین بن سعید روایت می‌کند و به همین دلیل تمام کسانی که درباره تفسیر فُرات کوفی مطلبی نوشته‌اند، از آقابزرگ تهرانی در الذریعة^۳ تا نویسندگان معاصر (از جمله

۱. در خصوص معرفی منابع دیگر، مقاله مستقلی نوشته‌ام که منتشر خواهد شد.

۲. نک: نجاشی، الرجال، ص ۵۸ [۱۳۶-۱۳۷].

۳. الذریعة، ج ۴، صص ۲۹۸ تا ۳۰۰. کلام آقا بزرگ در این مدخل، اشتباهات متعددی دارد از جمله اینکه حسین بن سعید یادشده در کتاب تفسیر فُرات کوفی را اهوازی دانسته است.

محققان دو متن تفسیر فرات کوفی و فضل زیارة الحسين ابو عبدالله العلوی، حسین بن سعید اهوازی را از مشایخ فرات کوفی قلمداد کرده‌اند؛ اما با توجه به اینکه فرات هم عصر ابن عقیده و در ردیف او بوده است، روایت مستقیم او از حسین بن سعید اهوازی که امثال احمد بن محمد بن عیسی از او روایت می‌کنند، غیر ممکن است.

آسناد کتاب تفسیر فرات کوفی، دست‌کم در وضعیت کنونی آن، بسیار آشفته است و افتادگی‌های بسیار دارد و بیشتر آسناد آن از سوی کاتبان بعدی تلخیص شده و احادیث با سند ناقص نقل شده‌اند. بنابراین، گواهی درباره دقت طبقه روایی فرات و مشایخ و طرق آنها همه جا ممکن نیست؛ اما با توجه به مشایخی که در تفسیر فرات، حسین بن سعید از آنها نقل حدیث کرده است، به خوبی روشن است که این حسین بن سعید شخصی غیر از حسین بن سعید اهوازی است. اگرچه برخی آسناد او آشفته و نابسامان است و در مواردی اندک، شاید شماری از مشایخ وی با مشایخ شناخته شده اهوازی اشتباه شود؛ اما در مجموع، در اینکه نمی‌توان این حسین بن سعید را همان حسین بن سعید اهوازی دانست، تردیدی نیست.

حال پرسش اصلی این است که این حسین بن سعید با این آسناد کم‌وبیش ناشناخته، چه کسی است و چگونه می‌توان هویت او را شناسایی کرد؟ در این بخش، ابتدا شماری از روایات حسین بن سعید در تفسیر فرات و نیز نقل‌هایی از آن در کتاب *سواهد التنزیل* را بازگو می‌کنیم تا مشایخ و طرق روایی او شناخته شود:

۱. [قَالَ حَدَّثَنَا] فُرَاتُ بْنُ إِبرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبَانَ عَنْ سَلَامِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: ...^۱
۲. فُرَاتٌ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا هُبَيْرَةُ بْنُ الْحَرِثِ بْنِ عَمْرِو الْعَبْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ غُرَابٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ ...^۲

۱. فرات بن ابراهیم بن فرات الکوفی، تفسیر فرات الکوفی، ج ۱، ص ۹۲.

۲. همان، ص ۱۷۳.

۳. فُراتُ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ يُونُسَ اللَّؤْلُؤِيِّ عَنْ عَامِرِ السَّرَّاجِ: عَنْ فَضِيلِ بْنِ الرَّبِيعِ قَالَ: قَالَ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ...^۱
۴. فُراتُ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَمَّادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ حَبِيبِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ زَادَانَ قَالَ: ...^۲
۵. فُراتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سِرَّاجٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ مُسَاوِرٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنَبِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: ...^۳
۶. قَالَ حَدَّثَنَا فُراتُ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ ثَوَابٍ الْهَبَّارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خِدَاشٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ...^۴
۷. قَالَ: حَدَّثَنَا فُراتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ [قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ (بْنُ مُحَمَّدٍ) بْنِ سَمَاعَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا حَنَانٌ] عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ: ...^۵
۸. قَالَ: حَدَّثَنَا فُراتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سُلَيْمَانَ [سُلَيْمَانَ بْنِ] دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَالِمِ الْفَرَّاءِ عَنْ إِسْرَائِيلَ عَنْ جَابِرٍ...^۶
۹. فُراتُ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حَلْفٍ

۱. همان، ص ۱۷۸.

۲. همان، ص ۱۸۸.

۳. همان، ص ۲۲۵.

۴. همان، صص ۲۷۳، ۲۷۴.

۵. همان، ص ۲۹۴.

۶. همان، ص ۳۶۹.

الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْأَشَقْرِ عَنْ قَيْسِ بْنِ الرَّبِيعِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ...^١

١٠. [فُرَاتٌ] قَالَ: حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ كَثِيرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فُرَاتِ الْقَزَّازِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَامِرُ بْنُ كَثِيرِ السَّرَّاجِ [عَنْ زِيَادِ حَيْلُولَةَ] وَحَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ [بْنِ حَلْفِ الْعَطَّارِ] قَالَ: حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ:....^٢

١١. قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ زَكَرِيَّا قَالَا: حَدَّثَنَا يَحْيَى عَنِ الصَّبَّاحِ الْمُرَنْبِيِّ عَنْ عَمْرٍو بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ:....^٣

١٢. قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ - يَعْنِي ابْنَ إِسْحَاقَ - قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَالِمٍ عَنْ صَبَّاحِ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَضِيرَةَ [حَصِيرَةَ] عَنْ أَبِي صَادِقٍ عَنِ الْقَاسِمِ - وَ أَحْسَبُهُ ابْنَ جُنْدَبٍ - قَالَ:....^٤

١٣. قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ السُّحْتِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ السَّعِيدِ الْأَنْمَاطِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ...^٥

١٤. قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَضَّاحِ اللُّؤْلُؤِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبَانَ عَنْ عَمْرٍو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:....^٦

١. همان، صص ٣٨٨، ٣٨٩.

٢. همان، ص ٣٩٥.

٣. همان، صص ٤٠٥، ٤٠٦.

٤. همان، ص ٤٠٦.

٥. همان، ص ٤٠٨.

٦. همان، ص ٤٠٨.

۱۵. قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْأَشْجُ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَعْلَى عَنْ يُونُسَ بْنِ حَبَّابٍ...^۱

۱۶. فُرَاتٌ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبَادٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُرَاتٍ...^۲

۱۷. قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ [قَالَ: حَدَّثَنَا فُرَاتٌ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ] قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْكِنْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ وَهَبِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ هِشَامٍ...^۳

۱۸. فُرَاتٌ [بْنُ إِبْرَاهِيمَ] قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ [قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ بَهْرَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُرَاتٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ] عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ...^۴

۱۹. حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرِ النَّجَّارُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحَسَنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا فُرَاتٌ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَرَّاجٍ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُسَاوِرٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ...^۵

۲۰. [وَقَالَ] فُرَاتٌ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي هُبَيْرَةُ بْنُ الْحَارِثِ بْنِ عَمْرٍو الْعَبْسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ غُرَابٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ...^۶

۲۱. فُرَاتٌ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا

۱. همان، ص ۴۲۸.

۲. همان، ص ۴۶۵.

۳. همان، ص ۴۹۳.

۴. همان، صص ۵۶۱، ۵۶۲.

۵. الحاكم الحسكاني، شواهد التنزيل، ج ۱، (چاپ دوم) ص ۷۸؛ (چاپ سوم) ص ۹۳.

۶. همان، ج ۱، (چاپ دوم) ص ۳۴۴؛ (چاپ سوم) ص ۴۰۸.

- مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَامِرُ السَّرَّاجِ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ الرَّبِيعِ قَالَ: قَالَ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فِي هَذِهِ الْآيَةِ... نيز: فُرَاتُ [بن إبراهيم] قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُونُسَ اللَّوْلُؤِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَامِرُ السَّرَّاجِ بِهِ سِوَاءٍ.^١
٢٢. فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَمَّادٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ زَادَانَ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ:....^٢
٢٣. فُرَاتُ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو الْحَنَّاظُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْهَيْثَمِ التَّمِيمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ...^٣
٢٤. فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ ثَوَابِ الْهَبَارِيُّ [ظ] قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خِدَاشٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ: عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام...^٤
٢٥. فُرَاتُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ سَمَاعَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا حَبَّانُ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ...^٥
٢٦. فُرَاتُ [بن إبراهيم الكوفي]: قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا عَبَّادُ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُرَاتٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ...^٦
٢٧. وَقَالَ أَيْضًا حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْكَنْدِيُّ

١. همان، ج ١، (چاپ دوم) ص ٣٤٧؛ (چاپ سوم) ص ٤١٢.
 ٢. همان، ج ١، (چاپ دوم) ص ٣٦٦؛ (چاپ سوم) ص ٤٣٤.
 ٣. همان، ج ١، (چاپ دوم) ص ٣٧٤؛ (چاپ سوم) ص ٤٤٢.
 ٤. همان، ج ١، (چاپ دوم) ص ٥٢٢؛ (چاپ سوم) ص ٦٠٧.
 ٥. همان، ج ١، (چاپ دوم) ص ٥٣٩؛ (چاپ سوم) ص ٦٢٥.
 ٦. الحاكم الحسكاني، شوهد/التنزيل، ج ٢، (چاپ دوم) ص ٢٩٩؛ (چاپ سوم) ص ٣٤٩.

حدثنا الحسين بن وهب الاسدي حدثنا عبيس بن هشام، عن داود بن سرحان به لفظاً سواء ...^۱

۲۸. فُراتُ بْنُ إِبراهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ بَهْرَامٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُراتٍ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ...^۲

کمترین آشنایی با طرق حدیثی شیعی و امامی کافی است تا با دقت در طرق و اسناد نقل شده روشن شود که حسین بن سعید یادشده در این دسته اسناد ممکن نیست حسین بن سعید اهوازی باشد. در واقع، طبقه حسین بن سعید یادشده در اسناد بالا، متأخر از حسین بن سعید اهوازی است و او احتمالاً تا حدود سال ۳۰۰ ه. ق زنده بوده است. از طرق او هم برمی آید که وی به احتمال قوی از شیعیان کوفی مرتبط با محافل مختلف امامی و زیدی بوده و به احتمال خودش به محافل زیدی کوفه تعلق داشته است.

ابو عبدالله علوی زیدی، دانشمند کوفی نیمه اول سده پنجم در کتاب *فضل زیارة الحسين*، چند روایت از فُرات کوفی نقل می کند که در اسناد برخی از آنها نام حسین بن سعید به چشم می خورد؛ اما جالب این است که در برخی از این روایات، وی با عنوان *الحسین بن سعید بن الأزهر معرفی* شده که البته محقق کتاب به اشتباه، وی را همان حسین بن سعید اهوازی پنداشته است؛ در حالی که باید او را شخصی دیگر بشمار آوریم. در این بخش، روایات یادشده را نقل می کنیم:

۱. أخبرنا زيد بن جعفر بن حاجب، قال نا أبو الحسن محمد بن ولید، قال حدثنا فُرات بن ابراهیم، قال نا الحسين بن سعید، قال نا حسین بن مخول بن ابراهیم، قال حدثنا أبي، عن قيس، عن جابر ...^۳

۱. همان، ج ۲، (چاپ دوم) ص ۳۵۵؛ (چاپ سوم) ص ۴۱۴.

۲. همان، ج ۲، (چاپ دوم) ص ۴۳۲؛ (چاپ سوم) ص ۵۰۳.

۳. العلوی الشجری، محمد بن علی بن الحسن، *فضل زیارة الحسين علیاً*، ص ۴۶.

۲. حدثنا القاضي محمد بن عبدالله الجعفي، قال انا الحسين بن محمد الفزاري، قال نا أبو القاسم فرات بن ابراهيم، قال نا الحسين بن سعيد بن الازهر، قال نا جعفر بن محمد التميمي و عبدالله بن سراج، قالنا نا حسين بن علوان، قال: سمعت جعفر بن محمد...^۱

۳. أخبرنا زيد بن جعفر بن حاجب، قال نا محمد بن أحمد بن وليد، قال نا فرات بن ابراهيم، قال نا الحسين ابن سعيد، قال نا سندی بن محمد، قال نا عاصم بن حميد الحنات قال: سألت جعفر بن محمد عن زيارة قبر الحسين عليه السلام...^۲

۴. أخبرنا زيد بن حاجب، قال: نا محمد بن أحمد بن وليد، قال: نا فرات بن ابراهيم، قال: نا حسين بن سعيد (در اصل: معبد)، قال: نا داود بن محمد النهدي...^۳

۵. حدثنا القاضي محمد بن عبدالله الجعفي، قال أخبرنا الحسين بن محمد بن الفرزدق الفزاري، قال نا أبو القاسم فرات بن ابراهيم، قال نا الحسين بن سعيد بن الازهر، قال نا جعفر بن محمد التميمي و عبدالله بن سراج، قالنا نا حسين بن علوان، قال: سمعت جعفر بن محمد يقول:...^۴

این روایات به خوبی نشان می دهد که منظور از حسین بن سعید، شخصی دیگر است و نام نیای او «الأزهر» بوده که کاملاً تمایز او را با حسین بن سعید اهوازی نشان می دهد. طبقه روایی این دو «حسین بن سعید» با یکدیگر دست کم دو طبقه فاصله دارد. پرسشی که مطرح می شود این است که این حسین بن سعید بن الأزهر کیست؟ تا

۱. همان، صص ۴۹، ۵۰.

۲. همان، ص ۶۴.

۳. همان، ص ۶۸.

۴. همان، ص ۸۳.

آنجا که نویسنده این سطور جست‌وجو کرده، نام او در کتاب‌های رجالی به طور مستقل نیامده است، مگر در اثنای پاره‌ای از روایات که از آن میان می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

۱. حدثنا عبدالصمد بن علي ثنا الحسين بن سعيد بن الأزهر بن منجایا السلمی حدثني محمد بن مصیح بن هلقام البزاز حدثنا أبي ثنا قيس عن أبان بن تغلب عن سعيد بن جبیر عن بن عباس قال: «ما زال رسول الله ﷺ يقنت حتى فارق الدنيا» خالقه إبراهيم بن أبي حرة...^۱

۲. أخبرنا محمد بن أحمد بن رزق قال نا عبدالصمد بن علي بن محمد قال نا الحسين بن سعيد بن أزهر السلمی قال حدثني قاسم بن يحيى بن الحسن بن زيد بن علي قال نبأنا أبو حفص الاعشى عن أبان بن تغلب عن أبي جعفر عن علي بن الحسين عن الحسين بن علي عن علي قال قال رسول الله...^۲

حَسْكَانِي هَم دَر كِتَابِ شَوَاهِدِ التَّنْزِيلِ، رَوَايَتِي رَا از حَسِينِ بِنِ سَعِيدِ نَقَلَ مِي كُنْد:

حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ الصَّبَّاحِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ أَبِي حَامِدٍ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُكْرَمِ الْبِرَّازِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَفْصِ الْبِرَّازِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ حُنَيْمٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ...^۳

بنابراین، نام وی «الحسین بن سعید بن أزهر (الأزهر) بن منجایا السلمی» بوده است. دارقطنی با یک واسطه و خطیب بغدادی که معاصر شیخ طوسی و نجاشی بوده با دو واسطه از او روایت می‌کنند، هم‌چنانکه معاصر خطیب بغدادی، ابو عبدالله العلوی با

۱. الدارقطنی، سنن الدارقطنی، ج ۲، ص ۳۰.

۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۰؛ نیز نک: ابن عساکر، تاریخ دمشق، ترجمة الإمام الحسن، ص ۷۷.

۳. الحسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱ (چاپ دوم) ص ۴۹۵؛ (چاپ سوم) ص ۵۷۶.

سه واسطه از وی روایت می‌کند؛ بنابراین، روشن است که این حسین بن سعید نمی‌تواند همان حسین بن سعید اهوازی باشد.

یکی از شاگردان و راویان حسین بن سعید بن الأزهر، أحمد بن محمد الطبری المعروف بالخلیلی^۱ است که کتابی با عنوان فضائل أمير المؤمنين نگاشته و ابن طاوس در کتاب اليقین خود، احادیثی را از آن نقل کرده است:^۲

فيما ذكره عن أحمد بن محمد الطبري من كتابه الذي أشرنا إليه في تسمية مولانا علي عليه السلام بأمر المؤمنين و ولي المؤمنين و وصي رسول رب العالمين. فَقَالَ مَا هَذَا لَفْظُهُ:

حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيُّ الدَّلَالُ قَالَ: أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ الْوَاحِدِ الْخَزَّازُ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فُرَاتٍ الْقَرَارِيُّ (القراري) قَالَ: حَدَّثَنَا عَامِرُ بْنُ كَثِيرٍ السَّرَّاجُ.

قَالَ: وَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ (كذا: الحسين) بْنُ سَعِيدٍ قَالَ (با افتادگی این واسطه که در نقل فرات کوفی دیده می‌شود؛ حدثنا محمد بن علي [بن خلف العطار]): حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ عليه السلام وَ هُوَ يَقُولُ: شَجْرَةٌ أَضَلُّهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ فُرْعَاهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عليه السلام وَ أَغْصَانُهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ ثَمَرُهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهما السلام فَإِنَّهَا شَجْرَةُ النَّبُوَّةِ وَ نَبْتُ الرَّحْمَةِ وَ مِفْتَاحُ الْحِكْمَةِ وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ مَوْضِعُ الرَّسَالَةِ وَ مُحْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَوْضِعُ سِرِّ اللَّهِ وَ وَدِيعَتُهُ وَ الْأَمَانَةُ الَّتِي عُرِضَتْ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ حَرَمُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ وَ بَيْتُ اللَّهِ الْعَتِيقُ وَ حَرَمُهُ. عِنْدَنَا عِلْمُ الْمَنَائِي وَ الْبَلَايَا وَ الْوَصَايَا وَ فَضْلُ الْخِطَابِ وَ مَوْلِدُ الْإِسْلَامِ وَ أَنْسَابُ الْعَرَبِ.

۱. درباره او نک: الدرعية، ج ۱۶، ص ۲۵۵؛ کلبی، کتابخانه ابن طاوس، صص ۲۵۱-۲۵۲.

۲. السيد رضی الدین علی بن الطاوس الحلبي، اليقین، ص ۳۱۸-۳۲۰.

كَانُوا نُورًا مُشْرِقًا حَوْلَ عَرْشِ رَبِّهِمْ فَأَمَرَهُمْ فَسَبَّحُوا فَسَبَّحَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ
بِتَسْبِيحِهِمْ، ثُمَّ أَهْبَطُوا إِلَى الْأَرْضِ فَأَمَرَهُمْ فَسَبَّحُوا فَسَبَّحَ أَهْلُ الْأَرْضِ
بِتَسْبِيحِهِمْ، فَإِنَّهُمْ لَهُمُ الصَّافُّونَ وَإِنَّهُمْ لَهُمُ الْمُسَبِّحُونَ. فَمَنْ أَوْفَى بِذِمَّتِهِمْ فَقَدْ
أَوْفَى بِذِمَّةِ اللَّهِ وَمَنْ عَرَفَ حَقَّهُمْ فَقَدْ عَرَفَ حَقَّ اللَّهِ.

هُمُ وِلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ وَحُزَانُ وَحْيِ اللَّهِ وَوَرَثَةُ كِتَابِ اللَّهِ، وَهُمْ الْمُضْطَفُّونَ بِسِرِّ اللَّهِ
وَ الْأَمْنَاءُ عَلَى وَحْيِ اللَّهِ.

هُؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنُ الرَّسَالَةِ وَالْمُسْتَأْنَسُونَ بِحَقِّ أَجْنَحَةِ الْمَلَائِكَةِ
بِمَنْ كَانَ يَغْدُوهُمْ جَبْرَائِيلُ (مِنْ) الْمَلِكِ الْجَلِيلِ بِخَيْرِ التَّنْزِيلِ وَبُزْهَانِ التَّأْوِيلِ.
هُؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِ أَكْرَمِهِمُ اللَّهُ بِسِرِّهِ وَشَرَفِهِمْ بِكَرَامَتِهِ وَأَعَزَّهُمْ بِالْهُدَى وَتَبَّتْهُمْ
بِالْوَحْيِ، وَجَعَلَهُمْ أَيْمَةَ هُدَى وَنُورًا فِي الظُّلْمِ لِلنَّجَاةِ، وَاخْتَصَّهُمْ لِدِينِهِ وَ
فَضَّلَهُمْ بِعِلْمِهِ وَآتَاهُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ وَجَعَلَهُمْ عِمَادًا لِدِينِهِ وَ
مُسْتَوْدَعًا لِمَكُونِ سِرِّهِ وَ أَمْنَاءَ عَلَى وَحْيِهِ، نُجَبَاءَ مِنْ خَلْقِهِ وَ شُهَدَاءَ عَلَى
بِرَّتِيهِ، اخْتَارَهُمُ اللَّهُ وَ حَبَاهُمْ وَ حَصَّهُمْ وَ اضْطَفَاهُمْ وَ فَضَّلَهُمْ وَ ارْتَضَاهُمْ وَ
انْتَجَبَهُمْ وَ انْتَقَاهُمْ وَ جَعَلَهُمْ لِلْبِلَادِ وَ الْعِبَادِ عُمَارًا، وَ أَدْلَاءَ لِلْأُمَّةِ عَلَى الصَّرَاطِ.
فَهُمْ أَيْمَةُ الْهُدَى وَ الدُّعَاةُ إِلَى التَّقْوَى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ الْعُلْيَا وَ حُجَّةُ اللَّهِ الْعَظْمَى، وَ
هُمُ النَّجَاةُ وَ الزُّلْفَى هُمُ الْخَيْرَةُ الْكِرَامُ، هُمُ الْأَصْفِيَاءُ الْحُكَّامُ، هُمُ النُّجُومُ
الْأَعْلَامُ، هُمُ الصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ، هُمُ السَّبِيلُ الْأَقْوَمُ. الرَّاغِبُ عَنْهُمْ مَارِقٌ وَ
الْمُقْصِرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ وَ اللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ.

نُورُ اللَّهِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ الْبِحَارُ السَّائِغَةُ لِلشَّارِبِينَ، أَمَّنْ لِمَنْ التَّجَاؤُا إِلَيْهِمْ،
وَ أَمَانٌ لِمَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ. إِلَى اللَّهِ يَدْعُونَ وَ لَهُ يُسَلِّمُونَ وَ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَ بِكِتَابِهِ
يَحْكُمُونَ.

مِنْهُمْ بَعَثَ اللَّهُ رَسُولَهُ، وَ عَلَيْهِمْ هَبَطَتْ مَلَائِكَتُهُ، وَ فِيهِمْ نَزَلَتْ سَكِينَتُهُ، وَ إِلَيْهِمْ
بُعِثَ الرُّوحُ الْأَمِينُ مَنَّا مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، فَضَّلَهُمْ بِهِ وَ حَصَّهُمْ.

وَأُصُولُ مُبَارَكَةٍ، مُسْتَقَرُّ قَرَارِ الرَّحْمَةِ، حُزَانُ الْعِلْمِ وَوَرَثَةُ الْجِلْمِ، وَأَوْلُو التَّقَى
وَالنُّهَى وَالتُّورِ وَالضِّيَاءِ، وَوَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَبَقِيَّةُ الْأَوْصِيَاءِ.
مِنْهُمْ الطَّيِّبُ ذِكْرُهُ وَالْمُبَارَكُ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ ﷺ الْمُصْطَفَى الْمُرْتَضَى وَرَسُولُهُ
التَّيِّبِيُّ الْأُمِّيُّ، وَ مِنْهُمْ الْمَلِكُ الْأَزْهَرُ وَالْأَسَدُ الْمُرْسَلُ حَمْرُهُ، وَ مِنْهُمْ الْمُسْمَسَقِيُّ
بِهِ يَوْمَ الزِّيَارَةِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَمُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَصَنُو أَبِيهِ وَ
ذُوالْجَنَاحَيْنِ وَ ذُوالْهَجْرَتَيْنِ وَالْقِبْلَتَيْنِ وَالْبَيْعَتَيْنِ مِنَ الشَّجَرَةِ الْمُبَارَكَةِ صَحِيحِ
الْأَدِيمِ وَ وَاضِحِ الْبُرْهَانِ.

وَ مِنْهُمْ حَبِيبُ مُحَمَّدٍ وَأُخُوهُ وَالْمُبْلَغُ عَنْهُ مِنْ بَعْدِهِ الْبُرْهَانُ وَالتَّأْوِيلُ وَ مُحْكَمُ
التَّفْسِيرِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَصِيِّ (رَسُولِ) رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلِيِّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ، عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ الصَّلَوَاتُ الزَّكِيَّةُ وَالْبَرَكَاتُ السَّيِّئَةُ.

فَهُؤُلَاءِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ وَوَلَايَتَهُمْ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ، فَقَالَ فِي
مُحْكَمِ كِتَابِهِ لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ مَنْ
يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ
بْنُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَقْتَرِافُ الْحَسَنَةِ» مَوَدَّتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

دقیقاً همین حدیثی که طبری الخلیلی از حسن بن سعید و در واقع حسین بن سعید
نقل کرده است، در تفسیر فرات کوفی از حسین بن سعید بن ازهر روایت شده است.^۱
عبدالصمد بن علی بن محمد یادشده در وسائط بالا و راوی از حسین بن سعید،
کسی است که ابن عیاش جوهری (در طبقه مشایخ نجاشی) از او روایت می کرده است
و نام کاملش «ابوالحسین عبدالصمد بن علی بن محمد بن مکرّم بنزاز الطستی
البغدادی» است:

۱. قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُكْرَمٍ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ

۱. نیز نک: تفسیر فرات الكوفی، ص ۳۹۵.

عَتَّابٍ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ ثَابِتِ الصَّيْلِنَانِي، ثَلَاثُهُمْ قَالُوا: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِسْحَاقَ الْقَاضِي، قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ الْوَاشِحِيُّ، قَالَ: ...^۱

۲. قَالَ: وَ مِمَّا حَدَّثَنِي بِهِ هَذَا الشَّيْخُ النَّفَّهُ أَبُو الْحُسَيْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنُ عَلِيٍّ، وَ أَخْرَجَهُ إِلَيَّ مِنْ أَصْلِ كِتَابِهِ، وَ تَارِيخِهِ فِي سَنَةِ حَمْسٍ وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَتَيْنِ سَمَاعَهُ مِنْ عُبَيْدِ بْنِ كَثِيرٍ أَبِي سَعِيدٍ الْعَامِرِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي نُوحُ بْنُ دَرَّاجٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْأَعْمَشِ عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ ابْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ السُّوَائِيِّ...^۲

۳. حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَوْهَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُكْرَمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الطَّيَالِسِيُّ أَبُو نَدٍّ [الْوَلِيدِ] عَنْ أَبِي الزِّيَادِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ ذَكْوَانَ عَنْ أَبِيهِ...^۳

روایات عبدالصمد، در منابع اهل تسنن هم آمده است؛ از آن جمله می توان به روایتی

که حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک مستقیماً از وی روایت کرده، اشاره کرد:

و لعل متوهماً يتوهم ان الحديث الذي حدثناه أبو الحسين عبدالصمد بن علي بن مكرم البزار (كذا) ببغداد، ثنا جعفر بن محمد بن كزال ثنا أبو ابراهيم الترمذاني ثنا شعيب بن صفوان ثنا يونس بن خباب عن المنهال بن عمرو عن زاذان عن ابي البختری الطائى سمعت البراء بن عازب انه قال...^۴

درباره عبید بن کثیر که عبدالصمد بن علی از او هم روایت می کرده و طبعاً وی

معاصر حسین بن سعید، دیگر شیخ عبدالصمد بن علی بوده، در کتاب الرجال نجاشی چنین آمده است:

عبید بن کثیر بن محمد و قیل: عبید بن محمد بن کثیر بن عبدالواحد بن

۱. ابن عیاش الجوهری، مقتضب الأثر، (چاپ مکتبه الطبائی) ص ۳؛ (چاپ مؤسسه البعثة) ص ۳۷.

۲. همان، (چاپ مکتبه الطبائی) ص ۳۱؛ (چاپ مؤسسه البعثة) ص ۶۶.

۳. خزّاز رازی، کفاية الأثر في النّص على الأئمة الإثني عشر، ص ۸۶.

۴. الحاکم النیشابوری، المستدرک، ج ۱، ص ۳۹.

عبدالله بن شريك بن عدي، أبوسعيد العامري الكلابي الوحيددي، و اسم الوحيد عامر بن كعب بن كلاب، و عبدالله بن شريك هو الذي هو جد جد عبید روی عن علي بن الحسين و أبي جعفر عليه السلام، و كان يكنى أباالمُحَجَّل و كان عندهما وجهها مقدما. و عبید کوفي طعن أصحابنا عليه و ذكروا أنه يضع الحديث. له كتاب يعرف بكتاب التخریج في بني الشيبان، و أكثره موضوع مزخرف، و الصحيح منه قليل، رواه أبو عبدالله بن عیاش عن أبي الحسين عبد الصمد بن علي بن مكرم الطستي قال: قرأته على عبید. و له كتاب الفضائل، و كتاب المعرفة. [و] توفي عبید في شهر رمضان سنة أربع و تسعين و مائتين.^۱

بنابراین، حسین بن سعید بن أزهَر هم باید در همین حدود، یعنی سال ۲۹۴ هـ.ق و احتمالاً اندکی بعدتر در گذشته باشد. جالب این که فُرات کوفی نیز از همین عبید بن کثیر بسیار روایت کرده است؛^۲ یعنی از دو شخص هم عصر. احتمالاً مجموعه آنچه که فُرات از عبید بن کثیر نقل کرده به کتاب *الفضائل* یا *المعرفة* او مربوط می شود.

در اینجا، این نکته را نیز باید یادآوری کرد که در کتاب *فضل زیارة الحسین*، از شخصی به نام ابن الولید نام برده شده که راوی فُرات کوفی است. محقق *تفسیر فُرات*، او را با ذکر احتمال ابن ولید قمی دانسته است؛ اما نسب او در کتاب *فضل زیارة الحسین* به گونه دیگری است. البته روایت ابن الولید از فُرات کوفی کاملاً محتمل است؛ چرا که آن دو هم عصر بوده اند و اینکه یکی از دیگری روایت کرده باشد، بعید نیست. اما نکته جالب اینکه در روایتی در کتاب *کامل الزیارات* ابن قولویه، ابن ولید از حسین بن سعید روایت کرده است که شاید در این سند، مراد از حسین بن سعید همین حسین بن سعید بن أزهَر باشد:

۱. النجاشي، الرجال، ص ۲۳۴.

۲. برای نمونه نک: *تفسیر فُرات الکوفی*، ص ۶۰ و موارد بسیار دیگر.

حَدَّثَنِي أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَحِمَهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الشَّخْتِ الْخَزَّازِ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَفْصُ الْمُرَيْبِيُّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ بِيَاضٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ، قَالَ: قَالَ لِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ...^۱

علی بن السخت از مشایخ حسین بن سعید بن الأزهر است که روایت آن را در کتاب تفسیر فرات می‌بینیم:

قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الشَّخْتِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ السَّعِيدِ الْأَنْمَاطِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ...^۲

بنابراین، احتمالاً ابن ولید قمی از حسین بن سعید بن الأزهر روایت مستقیم داشته است.

در کتاب میزان الاعتدال، علی بن السخت این‌گونه معرفی شده است:

علی بن السخت. روى عنه أحمد بن محمد الحراني. جاء في إسناده مظلم أطلق عليهم الضعف.^۳

با توجه به آنچه گفته شد، الحسین بن سعید بن الأزهر از منابع اصلی کتاب تفسیر فرات کوفی است که روایات فراوانی از او در این کتاب نقل شده است و گرچه ما نام کتاب او را که مورد استفاده فرات کوفی قرار گرفته است، نمی‌دانیم؛ اما به احتمال قوی مجموعه این نقل‌ها به کتابی از او در زمینه فضائل اهل بیت علیهم‌السلام یا کتابی تفسیری باز می‌گردد.

تمامی این موارد و موارد دیگر را که در این مقاله از آنها نام بردیم، می‌توان یک‌جا بازسازی کرد و به‌عنوان یکی از آثار شیعی سده سوم منتشر نمود. وی به احتمال قوی زیدی بوده؛ اما با رجال امامی کوفه نیز ارتباط داشته است.

۱. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۵۴۶.

۲. فرات کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ص ۴۰۸.

۳. الذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۳۱.

منبع دیگری که در این مقاله از میان منابع کتاب تفسیر فرات کوفی معرفی کردیم، کتاب الفضائل یا کتاب المعرفة عبید بن کثیر العامری است که فرات کوفی به دفعات از او در تفسیرش روایت کرده است.

در پایان این گفتار، توجه به این نکته مهم است که شخص دیگری هم به نام الحسین بن سعید در کتاب‌های رجالی و حدیثی معرفی شده که می‌دانیم در روایت تفسیر ابان بن تغلب سهم مؤثری داشته است.^۱ نام وی الحسین بن سعید بن ابی الجهم بوده است و خاندانش شهرت زیادی در تشیع داشته‌اند. موارد زیر نمونه‌هایی از روایت این تفسیر است به روایت او:

۱. حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ - إِمْلَاءً وَ قِرَاءَةً - قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي دَارِمٍ الْحَافِظُ بِالْكُوفَةِ قَالَ: أَخْبَرَنَا الْمُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْذِرِ بْنِ سَعِيدِ اللَّخْمِيِّ - مِنْ أَضَلِّ كِتَابِهِ - قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي الْجَهْمِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ، عَنْ نَفِيعِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: ...^۲

۲. وَ حَدَّثُونَا عَنْ أَبِي بَكْرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ صَالِحِ السَّبَّيْعِيِّ [قَالَ]: أَخْبَرَنَا الْمُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْذِرِ الْقَابُوسِيِّ [قَالَ]: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْجَهْمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ ...^۳

۳. حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ إِمْلَاءً، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ السَّرِيِّ التَّمِيمِيِّ بِالْكُوفَةِ قَالَ: أَخْبَرَنِي الْمُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْذِرِ الْقَابُوسِيِّ مِنْ أَضَلِّ كِتَابِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي الْجَهْمِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ ...^۴

۱. در این باره نک: نجاشی، الرجال، ص ۱۱ [۷].

۲. الحاکم الحسکانی، سواد التتزیل، ج ۱، (چاپ دوم) ص ۳۸۷؛ (چاپ سوم) صص ۴۵۶ - ۴۵۷.

۳. همان، ج ۲، (چاپ دوم) ص ۳۳۰؛ (چاپ سوم) ص ۳۸۴.

۴. همان، ج ۲، (چاپ دوم) ص ۷۴؛ (چاپ سوم) ص ۸۷.

۴. حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الدِّينَوْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو زُرْعَةَ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدِ الْقَابُوسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا عَمِّي قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ نَفِيعِ بْنِ الْحَارِثِ... ١.

۵. فيما رويناہ أيضا بأسانيدنا إلى الحافظ أحمد بن مردويه من كتاب «المناقب» الذي أشرنا إليه، في تسمية رسول الله ﷺ لمولانا علي بن أبي طالب عليه السلام بأمر المؤمنين و سيد العرب و خير الوصيين و أولي الناس بالناس، بمحضر أم حبيبة أخت معاوية بن أبي سفيان، نذكر ذلك باللفظ المذكور:

حَدَّثَنَا شَيْخُنَا الشَّيْخُ الْإِمَامُ الْحَافِظُ أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى بْنِ مَرْذَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ السَّرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْذِرِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا عَمِّي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْجَهْمِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ عَنْ يَنْبُعِ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ أَنَسِ قَالَ... ٢.

۶. فَقَالَ الْحَاكِمُ بَفَرْغَانَةَ أَبُو نَصْرِ بْنِ مُحَمَّدِ الْحَرْبِيِّ، مَا هَذَا لَفْظُهُ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عُقْدَةَ بِالْكُوفَةِ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْمُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْجَهْمِ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ مُقَنَّعِ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ... ٣.

۷. وَ مِنْ رِوَايَةِ الْحَافِظِ أَبِي بَكْرٍ بْنِ مُوسَى بْنِ مَرْذَوَيْهِ وَ هُوَ الْحُجَّةُ عِنْدَ الْأَرْبَعَةِ

۱. همان، ج ۱، (چاپ دوم) ص ۵۳۳؛ (چاپ سوم) ص ۶۱۸.

۲. ابن طاوس، اليقين، ص ۱۳۵.

۳. همان، صص ۱۷۰-۱۷۱.

الْمَدَاهِبِ مَا رَوَاهُ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّرِيِّ بْنِ يَحْيَى
التَّمِيمِيُّ حَدَّثَنَا الْمُنْدَرِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْمُنْدَرِ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ عَمِّي الْحُسَيْنِ بْنِ
يُوسُفَ بْنِ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْجَهْمِ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ
مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجَةِ النَّبِيِّ ﷺ وَكَانَتْ مِنَ الْأَطْفَالِ نِسَائِهِ وَ
أَشَدَّهُنَّ لَهُ حُبًّا قَالَ:....^١

١. ابن طائوس، الطرائف، ج ١، ص ٤١.

۲. جعفر بن محمد بن مالک الفزّاری و پاره‌های تفسیری او دربارهٔ اهل بیت علیهم‌السلام

در مقالهٔ پیشین دربارهٔ حسین بن سعید بن الأزهر، دو منبع از منابع کتاب تفسیر فُرات کوفی را معرفی کردیم. تفسیر فُرات کوفی منابع دیگری نیز دارد که از جملهٔ آن‌ها تفسیر حسین بن الحکم الحبری زیدی است. این کتاب به‌طور مستقل منتشر شده است و فُرات به‌عنوان یکی از راویان وی، از آن تفسیر در کتاب خود بهره برده است.

در این بخش به بحث دربارهٔ یکی دیگر از مشایخ و منابع فُرات در تفسیرش، یعنی جعفر بن محمد بن مالک الفزّاری می‌پردازیم. وی از محدّثان برجستهٔ امامیه در کوفه در دوران غیبت صغرا بوده است. شماری از رجالیان بغداد، مانند ابن‌غضائری و نجاشی انتقادات تند فراوانی از وی کرده‌اند و او را به جعل و وضع حدیث و حتّی فساد مذهب (یعنی غلو) متهم کرده‌اند. با این وصف، ابن‌همام اسکافی و ابو‌غالب زُرّاری به او اعتماد کرده و حتّی ابو‌غالب از او به‌عنوان مرّبی خود با ستایش فراوان یاد می‌کند.^۲ از آسناد او و در مقایسه با روایت برخی راویانش چنین بر می‌آید که وی، عمر بلندی داشته است.^۳

در اینجا مطالب چند کتاب رجالی را دربارهٔ او از نظر می‌گذرانیم:

۱. ... و جعفر بن محمد بن مالک الفزّاری البزاز، و کان کالذی ربّانی، لأنّ جدي محمد بن سلیمان حین أخرجني من الكتاب جعلني في البزازین عند ابن عمه الحسين بن علي بن مالك، و کان أحد فقهاء الشيعة و زهادهم. و ظهر

۱. این مقاله پیش‌تر در سایت کاتبان ذیل عنوان: «نسخه‌ای از کتاب تفسیر ما نزل من القرآن فی اهل البیت؛ اثری از جعفر بن محمد بن مالک الفزّاری» منتشر شده است.

۲. دربارهٔ او یادداشت مفصلی نگاشته‌ام که ان‌شاءالله منتشر خواهد شد.

۳. برای نمونه روایت او از عباد بن یعقوب الرواجنی، در گذشتهٔ به‌سال ۲۵۰ هـ.ق، نک: تهذیب الکمال، ج ۱۴، ص ۱۷۷ و بسیاری منابع دیگر.

من بعد موته من زهده مع كثرة ما كان يجري على يده، أمر عجيب ليس هذا موضع ذكره.^١

٢. جعفر بن محمد بن مالك بن عيسى بن سابور، مولى أسماء بن خارجة بن حصن الفزاري، كوفي، أبو عبدالله، كان ضعيفاً في الحديث، قال: أحمد بن الحسين كان يضع الحديث وضعا و يروي عن المجاهيل، و سمعت من قال: كان أيضاً فاسد المذهب و الرواية، و لأدري كيف روى عنه شيخنا النبيل الثقة أبو علي بن همام، و شيخنا الجليل الثقة أبو غالب الزراري رحمهما الله، و ليس هذا موضع ذكره. له كتاب غرر الأخبار، و كتاب أخبار الأئمة و مواليدهم عليهم السلام، و كتاب الفتن و الملاحم. أخبرنا عدة من أصحابنا عن أحمد بن إبراهيم بن أبي رافع، عن محمد بن همام عنه بكتبه و أخبرنا أبو الحسين بن الجندي عن محمد بن همام عنه.^٢

٣. جعفر بن محمد بن مالك. له كتاب النوادر، أخبرنا به جماعة من أصحابنا، عن أبي محمد هارون ابن موسى التلعكبري، عن أبي علي بن همام، عن جعفر بن محمد بن مالك.^٣

٤. جعفر بن محمد بن مالك، كوفي، ثقة، و يضعفه قوم، روى في مولد القائم عليه السلام أعاجيب.^٤

٥. جعفر بن محمد بن مالك بن عيسى بن سابور، مولى مالك ابن أسماء بن خارجة، الفزاري، أبو عبدالله. كذاب، متروك الحديث جملة، و في مذهبه ارتفاع، و يروي عن الضعفاء و المجاهيل، و كل عيوب الضعفاء مجمعة فيه.^٥

١. أبو غالب زراري، رسالة أبي غالب الزراري إلى ابن ابنه في ذكر آل أعين، ص ١٥٠.

٢. نجاشي، رجال النجاشي، ص ١٢٢.

٣. طوسي، الفهرست، ص ٩٢.

٤. طوسي، رجال الطوسي، ص ٤١٨.

٥. ابن غضائري، الرجال، ص ٤٨.

چنانکه می‌بینیم با وجود آنکه شیخ طوسی او را توثیق می‌کند، انتقادات بسیار سختی از او از سوی رجالیان بغداد مطرح شده و حتی ابن‌غضائری او را کذاب می‌خواند. علامهٔ حلّی هم در خلاصهٔ الأقوال دربارهٔ او داوری کرده است. دیدگاه علامه به‌عنوان یک فقیه دربارهٔ احادیث وی حائز اهمیت است:

جعفر بن محمد بن مالک بن عیسی بن سابور مولی اسماء بن خارجه الفزاری، أبو عبدالله، کوفی... و قال ابن‌غضائری رحمه الله: انه كان كذاباً متروك الحديث جملة و كان في مذهبه ارتفاع، ویروی عن الضعفاء و المجاهیل، و كل عیوب الضعفاء مجتمعة فيه. و قال الشیخ الطوسی رحمه الله: جعفر بن محمد بن مالک، کوفی، ثقة، و یضعفه قوم، روی فی مولد القائم علیه‌السلام اعاجیب. و الظاهر انه هو هذا المشار إليه، فعندی فی حدیثه توقف، و لا اعمل بروایتہ.^۱

نکته در خور توجه این است که شماری از احادیث او در نوادر الحکمة و آثار دیگر محمد بن أحمد بن یحیی اشعری نیز وجود داشته است که ابن‌الولید قمی و به تبع او شیخ صدوق و ابن‌نوح سیرافی آن دسته روایات را همراه شماری دیگر از احادیث آن کتاب نقد کرده‌اند و روایت آن احادیث را از محمد بن أحمد بن یحیی جاز نمی‌دانسته‌اند. این در حالی است که شیخ صدوق در کتاب‌های خود مکرراً از ابن‌مالک فزاری احادیثی را نقل کرده و دلیل آن، اعتماد وی به شخص ابن‌مالک فزاری است. با این وصف، چنانکه گفتیم، شیخ صدوق نسبت به آن دسته از روایات ابن‌مالک که در نسخهٔ نوادر الحکمة و احتمالاً آثار دیگر محمد بن أحمد بن یحیی نقل شده بوده، به پیروی از استادش، انتقاد داشته است. به احتمال قوی، این مسئله به نحوهٔ روایت آن احادیث در کتاب‌های اشعری مربوط بوده و نه مطلق روایات ابن‌مالک.

۱. حلّی، خلاصهٔ الاقوال، ص ۳۳۰.

عبارات منابع رجالی را در این خصوص ملاحظه فرمائید:

١. محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران بن عبدالله بن سعد بن مالك الأشعري القمي أبو جعفر، كان ثقة في الحديث إلا أن أصحابنا قالوا: كان يروي عن الضعفاء ويعتمد المراسيل ولا يبالي بمن أخذ وما عليه في نفسه مطعن في شيء وكان محمد بن الحسن بن الوليد يستثني من رواية محمد بن أحمد بن يحيى ما رواه عن محمد بن موسى الهمداني، أو ما رواه عن رجل، أو يقول بعض أصحابنا، أو عن محمد بن يحيى المعاذي، أو عن أبي عبدالله الرازي الجاموراني، أو عن أبي عبدالله السيارى، أو عن يوسف بن السخت، أو عن وهب بن منبه، أو عن أبي علي النيشابوري (النيسابوري)، أو عن أبي يحيى الواسطي، أو عن محمد بن علي أبي سمينة، أو يقول في حديث، أو كتاب ولم أروه، أو عن سهل بن زياد الآدمي، أو عن محمد بن عيسى بن عبيد بإسناد منقطع، أو عن أحمد بن هلال، أو محمد بن علي الهمداني، أو عبدالله بن محمد الشامي، أو عبدالله بن أحمد الرازي، أو أحمد بن الحسين بن سعيد، أو أحمد بن بشير الرقي أو عن محمد بن هارون، أو عن ممويه بن معروف، أو عن محمد بن عبدالله بن مهران، أو ما ينفرد (يتفرد) به الحسن بن الحسين اللؤلؤي و ما يرويه عن جعفر بن محمد بن مالك، أو يوسف بن الحارث، أو عبدالله بن محمد دمشقي. قال أبو العباس بن نوح: وقد أصاب شيخنا أبو جعفر محمد بن الحسن بن الوليد في ذلك كله و تبعه أبو جعفر بن بابويه رحمه الله على ذلك إلا في محمد بن عيسى بن عبيد فلا أدري ما رأيه فيه، لأنه كان على ظاهر العدالة و الثقة.^١

٢. ...واخبرنا بها جماعة، عن أبي جعفر ابن بابويه، عن أبيه و محمد بن

١. النجاشي، رجال النجاشي، ص ٣٤٨.

الحسن، عن احمد بن ادريس و محمد بن يحيى، عنه. و قال أبو جعفر بن بابويه: الا ما كان فيها من غلو أو تخليط، و هو الذي يكون طريقه محمد بن موسى الهمداني، أو يرويه عن رجل، أو عن بعض اصحابنا، أو يقول: و روى، أو يرويه عن محمد بن يحيى المعاذي، أو عن ابي عبدالله الرازي الجاموراني، أو عن السيارى، أو يرويه عن يوسف ابن السخت، أو عن وهب بن منبه، أو عن ابي علي النيشابوري، أو ابي يحيى الواسطي، أو محمد بن علي الصيرفي، أو يقول: وجدت في كتاب و لم اروه، أو عن محمد بن عيسى بن عبيد باسناد منقطع ينفرد به، أو عن الهيثم بن عدي، أو عن سهل بن زياد الادمي، أو عن احمد بن هلال، أو عن محمد بن علي الهمداني، أو عن عبدالله بن محمد الشامي، أو عن عبدالله بن احمد الرازي، أو عن احمد بن الحسين بن سعيد، أو عن احمد ابن بشير الرقي، أو عن محمد بن هارون، أو عن ممويه بن معروف، أو عن محمد بن عبدالله بن مهران، أو ينفرد به الحسن بن الحسين بن سعيد اللؤلؤي، أو جعفر بن محمد الكوفي، أو جعفر بن محمد بن مالك، أو يوسف بن الحارث، أو عبدالله بن محمد دمشقي.^۱

همان‌طور که در عبارات کتاب *الفهرست* دیدیم، از جعفر بن محمد الكوفي هم در کنار جعفر بن محمد بن مالک نام برده شده که هر دو اشاره به یک نفر است.^۲ این نکته را نیز اشاره کنیم که ابن حَجَر عَسْقَلَانِي به نقل از علی بن الحکم در کتاب *رجال الشيعة* (ظاهراً با واسطه *الحاوي* ابن ابي طي)، شرحی دربارهٔ ابن مالک فزاری در *لسان الميزان* می‌آورد و در آنجا علی بن الحکم از او ستایش می‌کند:

جعفر بن مالك، روى عن حمدان بن منصور. روى عنه محمد بن يحيى

۱. الطوسي، *الفهرست*، صص ۲۲۱-۲۲۲.

۲. نیز نک: الطوسي، *الرجال*، ص ۴۲۰؛ نیز نک: پس از این.

الطار. ذكره علي بن الحكم في رجال الشيعة، وأثنى عليه خيراً.^۱

جعفر بن محمد بن مالك، محدث بسیار مهم و تأثیرگذاری بوده و به سبب گستره روایی او، طیف‌های وسیعی از وی روایت کرده‌اند. هم به دلیل عمر بلندش و هم به سبب سفر او به شهر قم - که احتمالاً در ایام جوانیش بوده - و اینکه حامل حدیث کوفه بوده، مشایخ کهن و معاصر امامیه در شهرهای مختلف از جمله قم و ری از او بهره برده بوده‌اند. اما از سوی دیگر، با وجود عمر بلندش، شماری دیگر از معاصرانش که زمان او را نیز درک کرده بودند، شاید به دلیل دوری از محل اقامتش و شاید به دلایل دیگری که از آن‌ها در جایی دیگر بحث کرده‌ام، مستقیماً از او روایت نمی‌کردند. با تمام این اوصاف، ابن همام اسکافی بیش‌ترین بهره‌ها را از او برده است و بسیاری از احادیث او از طریق ابن همام برای آیندگان محفوظ مانده است. از دیگر سو، از میان محدثان و عالمان اوائل دوره غیبت کبری، ابوالقاسم کوفی و حسین بن حمدان الخصیبی (دست‌کم بنابر ادعای متن موجود کتاب الهدایة الکبری) از شاگردان و راویان جعفر بن محمد بن مالک بوده‌اند. حتی در همین دوره، محدث بلندپایه سنی، سلیمان بن أحمد الطبرانی (د. ۳۶۰ ه. ق) از او روایت حدیث کرده است.^۲ عبارت ابوالقاسم کوفی در کتاب الاستغاثة چنین است:

و اما تزویج عمر من ام کلثوم بنت امیر المؤمنین علیه السلام فانه حدثنا جماعة من مشایخنا الثقة منهم جعفر بن محمد بن مالک الكوفي عن احمد بن الفضل عن محمد ابن ابي عمير عن عبدالله بن سنان قال سألت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام ...^۳

۱. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۲۱.

۲. نک: الطبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۲۴۸.

۳. ابوالقاسم الكوفي، الاستغاثة، ج ۱، ص ۷۷.

عبارت *الهدایة الکبری* هم چنین است:

جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ وَ كَانَ جَعْفَرُ بْنُ مَالِكٍ رَاوِيًا غُلُومَ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ: - وَ كَانَ أَحْسَنُ عَمُّهُ مِنْ فُقَهَاءِ شَيْعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام -...^۱

آنچه از عناوین آثار ابن مالک الفزاری می‌شناسیم، تعداد محدودی است؛ و احتمالاً او کتاب‌های دیگری نیز داشته است. از جمله آثار او، به احتمال، کتابی در تفسیر یا *ما نزل من القرآن فی اهل البیت* بوده است. این احتمال از آن روست که *فُرات کوفی* در تفسیر و نیز ابن جحام^۲ در کتاب *ما نزل خود* از او در این باره بسیار روایت کرده‌اند. *فُرات* در حدود ۱۰۰ مورد از او در تفسیرش نقل کرده است و روایت‌های ابن جحام از او هم کم نیست. در کتاب *شواهد التنزیل* هم روایات زیادی از ابن مالک الفزاری به نقل از *فُرات کوفی* بیان شده است. در آثار حدیثی دیگر هم به روایاتی از او برمی‌خوریم که جنبهٔ تفسیری دارد و احتمالاً آن‌ها هم به نقل از این کتاب تفسیری او بوده یا دست‌کم در آن کتاب نیز نقل شده بوده‌اند.

با این وصف، به دلیل آنکه ما از وجود این تفسیر اطلاعی نداریم، نمی‌توانیم در این باره حکم دقیقی صادر کنیم؛ اما بعید است که این نقل‌های گسترده به کتاب‌های دیگر او، و از آن میان، کتاب *النوادر* مربوط باشد و احتمالاً دست‌کم مواردی که در کتاب *تفسیر فُرات کوفی* (و به نقل از او در *شواهد التنزیل* حَسْکَانِی) و نیز در کتاب ابن جحام نقل شده، باید برگرفته از متنی مستقل باشد.

ما در این بخش، شماری از روایات تفسیری ابن مالک الفزاری در کتاب‌های دیگر را نقل می‌کنیم و در عین حال توجّه خوانندگان را به بخشی مهم‌تر از روایات تفسیری

۱. خصیبی، *الهدایة الکبری*، ص ۷۰.

۲. نخستین بار در *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، جلد سوم، نویسندهٔ این سطور به اهمیت نقل‌های منابع از کتاب ابن جحام اشاره کرد و منابع آن‌ها را شناسایی نمود و بعدها مرحوم فارس حسّون آن موارد را با بهره‌گیری از مقالهٔ اینجانب و با اشاره به آن در کتابی دیگر گرد آورد.

او در کتاب‌های فُرات و حَسکانی و ابن جحام جلب می‌کنیم تا اگر کسی علاقه‌مند به بازسازی این متن باشد، همه را یک‌جا منتشر کند.

پیش از بیان روایات، طرح چند نکتهٔ دیگر دربارهٔ ابن مالک الفزاری ضروری است. نخست آنکه در منابع حدیثی گاهی از او با نام جعفر بن محمد الکوفی یاد شده و گاهی فقط با عنوان جعفر بن محمد، که بر اساس طبقه، مشایخ و وضعیّت طریق می‌توان آن‌ها را شناسایی کرد (به‌ویژه دربارهٔ کتاب *الکافی*). به نظر می‌رسد قمی‌ها او را بیشتر با عنوان جعفر بن محمد الکوفی می‌شناخته‌اند؛ چرا که او طبعاً در کوفه با عنوان «الکوفی» خوانده نمی‌شده، بلکه در شهری مانند قم، «الکوفی» خواندن او منطقی‌تر بوده است و در منابع روایی نیز، روایت قمی‌ها از او با همین عنوان دیده می‌شود.

از روایت‌هایی که در سندش نام جعفر بن محمد الکوفی به چشم می‌خورد و به احتمال قوی مراد از او، ابن مالک فزاری است، روایتی است که ابن عیّاش جوهری نقل کرده است و در کتاب *ذیل تاریخ بغداد* دیده می‌شود:

عبيدالله بن الحسن بن عياش إبراهيم بن أيوب الجوهرى كان من الشيعة، و يسكن في القطيعة. روى عنه ابن ابنه أحمد بن محمد، و قد تقدم ذكره. أنبأنا القاضي أبو الفتح محمد بن أحمد بن بختيار الواسطي قال: كتب إلى أبو جعفر محمد بن الحسن الهمداني قال: أنبأنا السيد أبو عبد الله الحسين بن زيد الحسيني بجرجان، حدثني أبو عبد الله محمد بن وهبان البصري، حدثنا أحمد بن محمد ابن عبيدالله الجوهرى ببغداد سنة ستين و ثلاثمائة قال: حدثنا جدي عبيدالله بن الحسن عن محمد بن عبد الجبار قال: حدثني جعفر بن محمد الكوفى عن رجل من أصحابنا عن أبي عبد الله الصادق قال: لما انتهى رسول الله ﷺ إلى الركن الغربي فجازه فقال له الركن: يا رسول الله! أأنت

قعیداً من قواعد بیت ربك فما لي لأستلم؟ فدنا رسول الله صلى الله عليه وآله منه فقال:
اسكن عليك السلام غير مهجور.^۱

همین روایت به صورت کامل تری در *قصص الأنبياء* به نقل از کتاب *النبوة* شیخ
صدوق آمده است:

و عنه عن أبيه حدثنا سعد بن عبدالله حدثنا محمد بن عبد الجبار حدثنا جعفر
بن محمد الكوفي عن رجل من أصحابنا عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لما انتهى
رسول الله صلى الله عليه وآله إلى الركن الغربي فجازه فقال له الركن: يا رسول الله ألتست
قعيداً من قواعد بيت ربك فما بالي لأستلم؟ فدنا منه رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له:
اسكن عليك السلام غير مهجور و دخل حائطاً فنادته العراجين من كل
جانب: السلام عليك يا رسول الله و كل واحد منها يقول خذ مني فأكل و دنا
من العجوة فسجدت فقال: اللهم بارك عليها و أنفع بها فمن ثم روي أن
العجوة من الجنة و قال صلى الله عليه وآله: إني لأعرف حجراً بمكة كان يسلم علي قبل أن
أبعث إني لأعرفه الآن و لم يكن يمر في طريق يتبعه أحد إلا عرف أنه
سلكه من طيب عرقه و لم يكن يمر بحجر و لا شجر إلا سجد له.^۲

محمد بن جریر طبری، مورخ سرشناس، از شخصی به نام «جعفر بن محمد
الكوفي» روایت می‌کند که شاید گمان شود به قرینه اینکه یکی از این روایات درباره
اهل بیت است و جنبه تفسیری دارد، مقصود از او، ابن مالک الفزاری باشد؛ اما این
احتمال بسیار ضعیف است.^۳ روایت تفسیری یادشده به شرح زیر است:

۱. ابن‌نجار البغدادی، *ذیل تاریخ بغداد*، ج ۲، ص ۳۱.

۲. الراوندی، *قصص الانبياء*، ص ۲۸۶.

۳. نک: *جامع‌البیان*، ج ۲۲، ص ۵۳؛ مقایسه کنید: *تاریخ الطبری*، ج ۳، ص ۲۷۱ که در آن روایتی بر
خلاف اعتقادات شیعه روایت می‌کند؛ نیز نک: *جامع‌البیان*، ج ۵، ص ۱۹۰ که از شخصی به نام جعفر
بن محمد الكوفي مروزی روایت می‌کند.

حدثني جعفر بن محمد الكوفي، قال: ثنا يعلي بن الأجلح، عن الحكم بن عتيبة، عن عبدالرحمن بن أبي ليلى، عن كعب بن عجرة، قال: لما نزلت: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ الصلاة على النبي ﷺ قمت إليه، فقلت: السلام عليك قد عرفناه، فكيف الصلاة عليك يا رسول الله؟ قال: قل اللهم صل على محمد و علي آل محمد، كما صليت على إبراهيم و آل إبراهيم، إنك حميد مجيد، و بارك على محمد و علي آل محمد، كما باركت على إبراهيم و آل إبراهيم إنك حميد مجيد.^۱

در *الكامل* ابن عدی هم از یک جعفر بن محمد الكوفي روایت شده است که شاید اشاره به او باشد:

ثنا ابن ذريح ثنا جعفر بن محمد الكوفي ثنا عبدالله بن بكير عن حكيم بن جبیر عن سوار أبي إدريس عن المسيب بن نجبة الفزاري عن الحسن بن علي أن النبي ﷺ قال: الحرب خدعة.^۲

یکی از شاگردان و راویان ابن مالک الفزاري، أحمد بن محمد الطبري المعروف بالخليلي است که ابن طاوس در کتاب *اليقين* از کتاب *فضائل أمير المؤمنين* او احادیثی را نقل کرده است.^۳ البته الخلیلی در برخی روایات، از ابن مالک احتمالاً با نام جعفر بن محمد الكوفي و گاه با اضافه کردن «الدلال» به آن یاد می کند، گرچه محتمل است منظور شخص دیگری باشد. به هر حال دو نمونه از آن ها به روایات تفسیری مربوط است:

۱. فیما نذکره عن أحمد بن محمد الطبري من كتابه الذي أشرنا إليه في تسمية مولانا علي عليه السلام بأمر المؤمنين و ولي المؤمنين و وصي رسول رب

۱. ابن جریر الطبري، *جامع البيان*، ج ۲۲، صص ۵۳ - ۵۴.

۲. ابن عدی، *الكامل*، ج ۴، ص ۲۵۱.

۳. درباره احادیث او از ابن مالک، نک: نقل های پایانی این مقاله از کتاب *اليقين*؛ درباره او نک: *الذريعة*، ج ۱۶، ص ۲۵۵؛ *کلبیرگ*، کتابخانه ابن طاوس و احوال و آثار او، صص ۲۵۱-۲۵۲.

العالمین. فَقَالَ مَا هَذَا لَفْظُهُ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيُّ الدَّلَالُ قَالَ: أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ الْوَاحِدِ الْخَزَّازُ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فُرَاتٍ الْقَرَارِ [الْقَرَّازُ] قَالَ: حَدَّثَنَا عَامِرُ بْنُ كَثِيرٍ السَّرَّاجُ. قَالَ: وَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ (كذا: الحسين) بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ الْمُنْدَرِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ عليه السلام وَ هُوَ يَقُولُ: شَجَرَةٌ أَصْلُهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ فُرْعَاهَا أُمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عليه السلام وَ أَعْصَانُهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ ثَمَرُهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليه السلام فَإِنَّهَا شَجَرَةُ التُّبُّوَّةِ وَ نَبْتُ الرَّحْمَةِ وَ مِفْتَاحُ الْحِكْمَةِ وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ مَوْضِعُ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَوْضِعُ سِرِّ اللَّهِ وَ وَدِيعَتُهُ وَ الْأَمَانَةُ الَّتِي عُرِضَتْ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ حَرَمُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ وَ بَيْتُ اللَّهِ الْعَتِيقُ وَ حَرَمُهُ عِنْدَنَا عِلْمُ الْمَنَائِي وَ الْبَلَايَا وَ الْوَصَايَا وَ فَضْلُ الْخِطَابِ وَ مَوْلِدُ الْإِسْلَامِ وَ أَنْسَابُ الْعَرَبِ كَانُوا نُورًا مُشْرِقًا حَوْلَ عَرْشِ رَبِّهِمْ فَأَمَرَهُمْ فَسَبَّحُوا فَسَبَّحَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ بِتَسْبِيحِهِمْ ثُمَّ أَهْبَطُوا إِلَى الْأَرْضِ فَأَمَرَهُمْ فَسَبَّحُوا فَسَبَّحَ أَهْلُ الْأَرْضِ بِتَسْبِيحِهِمْ فَإِنَّهُمْ لَهُمُ الصَّافُّونَ وَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمُسَبِّحُونَ فَمَنْ أَوْفَى بِذِمَّتِهِمْ فَقَدْ أَوْفَى بِذِمَّةِ اللَّهِ وَ مَنْ عَرَفَ حَقَّهُمْ فَقَدْ عَرَفَ حَقَّ اللَّهِ هُمْ وَ لَأَهُ أَمْرُ اللَّهِ وَ حُرَّانُ وَحْيِ اللَّهِ وَ وَرَثَةُ كِتَابِ اللَّهِ وَ هُمُ الْمُضْطَفُّونَ بِسِرِّ اللَّهِ وَ الْأَمْنَاءُ عَلَى وَحْيِ اللَّهِ هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِ التُّبُّوَّةِ وَ مَعْدِنِ الرِّسَالَةِ وَ الْمُسْتَأْنَسُونَ بِحَقِّهِ أَجْنِحَةَ الْمَلَائِكَةِ بِمَنْ كَانَ يَغْدُوهُمْ جَبْرَيْلُ [مِنْ] الْمَلِكِ الْجَلِيلِ بِخَيْرِ التَّنْزِيلِ وَ بُرْهَانَ التَّائِيلِ هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِ أَكْرَمِهِمُ اللَّهُ بِسِرِّهِ وَ شَرَفَهُمْ بِكَرَامَتِهِ وَ أَعَزَّهُمْ بِالْهُدَى وَ تَبَتَّهُمْ بِالْوَحْيِ وَ جَعَلَهُمْ أَيْمَةَ هُدَى وَ نُورًا فِي الظُّلْمِ لِلنَّجَاةِ وَ اخْتَصَّهُمْ لِذِينِهِ وَ فَضَّلَهُمْ بِعِلْمِهِ وَ آتَاهُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ وَ جَعَلَهُمْ عِمَادًا لِذِينِهِ وَ

۱. با افتادگی این واسطه که در نقل فرات کوفی در تفسیرش، ص ۳۹۵ دیده می‌شود: حدثنا محمد بن علي [بن خلف العطار].

مُسْتَوْدَعاً لِمَكُونِ سِرِّهِ وَ أَمْنَاءَ عَلَى وَحْيِهِ نُجَبَاءَ مِنْ خَلْقِهِ وَ شُهَدَاءَ عَلَى بَرِيَّتِهِ
 اخْتَارَهُمُ اللَّهُ وَ حَبَاهُمْ وَ حَصَّهُمُ وَ اضْطَفَاهُمْ وَ فَضَّلَهُمُ وَ اَزْتَضَاهُمْ وَ اَنْتَجَبَهُمْ وَ
 اَنْتَقَاهُمْ وَ جَعَلَهُمُ لِلْبِلَادِ وَ الْعِبَادِ عُمَاراً وَ اَدْلَاءَ لِلْأُمَّةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَهُمْ أَيْمَّةُ
 الْهُدَى وَ الدُّعَاةُ إِلَى التَّقْوَى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ الْعُلْيَا وَ حُجَّةُ اللَّهِ الْعُظْمَى وَ هُمْ النُّجَبَاءُ وَ
 الزُّلْفَى هُمْ الْخَيْرَةُ الْكِرَامُ هُمْ الْأَصْفِيَاءُ الْحَكَّامُ هُمْ النُّجُومُ الْأَعْلَامُ هُمْ الصِّرَاطُ
 الْمُسْتَقِيمُ هُمْ السَّبِيلُ الْأَقْوَمُ الرَّاعِبُ عَنْهُمْ مَارِقٌ وَ الْمَقْضَرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ وَ اللَّازِمُ
 لَهُمْ لَاحِقٌ نُورُ اللَّهِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْبِحَارُ السَّائِعَةُ لِلشَّارِبِينَ أَمِنٌ لِمَنِ
 اَلْتَجَأَ إِلَيْهِمْ وَ أَمَانٌ لِمَنْ تَمَسَكَ بِهِمْ إِلَى اللَّهِ يَدْعُونَ وَ لَهُ يُسَلَّمُونَ وَ بِأَمْرِهِ
 يَعْمَلُونَ وَ بِكِتَابِهِ يَحْكُمُونَ مِنْهُمْ بَعَثَ اللَّهُ رَسُولَهُ وَ عَلَيْهِمْ هَبَطَتْ مَلَائِكَتُهُ وَ
 فِيهِمْ نَزَلَتْ سَكِينَتُهُ وَ إِلَيْهِمْ بَعَثَ الرُّوحَ الْأَمِينَ مَنّاً مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَضَّلَهُمْ بِهِ وَ
 حَصَّهُمْ وَ أُضُولُ مُبَارَكَةٌ مُسْتَقَرٌّ قَرَارِ الرَّحْمَةِ حُزَانُ الْعِلْمِ وَ وَرَثَةُ الْحِلْمِ وَ أَوْلُو
 التَّقَى وَ التُّهَى وَ الثُّورُ وَ الضِّيَاءُ وَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ بَقِيَّةُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْهُمْ الطَّيِّبُ
 ذِكْرُهُ وَ الْمُبَارَكُ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ ﷺ الْمُصْطَفَى الْمُرْتَضَى وَ رَسُولُهُ النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ وَ
 مِنْهُمْ الْمَلِكُ الْأَزْهَرُ وَ الْأَسَدُ الْمُرْسَلُ حَمْرَةٌ وَ مِنْهُمْ الْمُسْمَتَسْقَى بِهِ يَوْمَ الزِّيَارَةِ
 الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَمُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ صِنُّ أَبِيهِ وَ ذُو الْجَنَاحِينَ وَ ذُو
 الْهَجْرَتَيْنِ وَ الْقِبْلَتَيْنِ وَ الْبَيْعَتَيْنِ مِنَ الشَّجَرَةِ الْمُبَارَكَةِ صَحِيحِ الْأَدِيمِ وَ وَاضِحِ
 الْبُرْهَانَ وَ مِنْهُمْ حَبِيبُ مُحَمَّدٍ وَ أَحْوَهُ وَ الْمُبْلَغُ عَنْهُ مِنْ بَعْدِهِ الْبُرْهَانَ وَ التَّأْوِيلَ
 وَ مُحْكَمِ التَّفْسِيرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَلِيِّ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَصِيِّ [رَسُولِ] رَبِّ الْعَالَمِينَ
 عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ الصَّلَوَاتُ الرَّكِيَّةُ وَ الْبَرَكَاتُ السَّنِيَّةُ فَهُؤُلَاءِ
 الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ وَ وَلَا يَتَّهَمُ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ فَقَالَ فِي مُحْكَمِ
 كِتَابِهِ لِنَبِيِّهِ ﷺ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ
 حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ فَقَالَ: أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ

عَلِيِّ عليه السلام اِقْتِرَافِ الْحَسَنَةِ مَوَدَّتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ^۱.

۲. فيما نذكره عن أحمد بن محمد الطبري من كتابه المقدم ذكره في تسمية سيد المسلمين علياً عليه السلام أمير المؤمنين و سيد المسلمين و عيبة علمي و بابي الذي أوتي منه و الوصي على الأموات من أهل بيتي و الخليفة على الأحياء من أمتي نذكره بالفاظه. حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ أَحْمَدُ بْنُ هِشَامِ الطَّبْرِيُّ بِطَبْرِسْتَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ نَسِيمٍ الْفَرَشِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْلَى عَنِ الْأَعْمَشِ وَ حَدَّثَنِي أَيْضاً جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ ذَاهِرِ الرَّازِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي ذَاهِرِ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَبَايَةَ الْأَسَدِيِّ قَالَ بَيْنَمَا ابْنُ عَبَّاسٍ يُحَدِّثُ النَّاسَ بِمَكَّةَ عَلَى شَفِيرِ رَمْرَمٍ فَلَمَّا فَضَى حَدِيثَهُ نَهَضَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْمَلَأِ فَقَالَ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِنِّي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ: أَعْوَانُ كُلِّ ظَالِمٍ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ مِنْهُمْ فَسَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ قَالَ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِنَّمَا جِئْتُكَ لِأَسْأَلَكَ عَنْ عَلِيِّ عليه السلام وَ قِتَالِهِ أَهْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَمْ يَكْفُرُوا بِقِبْلَةٍ وَ لَا قُرْآنٍ وَ لَا بَحْجٍ وَ لَا بِصِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ قَالَ: ابْنُ عَبَّاسٍ ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ سَلْ عَمَّا يَعْنِيكَ وَ لَا تَسْأَلْ عَمَّا لَا يَعْنِيكَ فَقَالَ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا جِئْتُ أَضْرِبُ إِلَيْكَ مِنْ «حُمَصٍ» لِحَجٍّ وَ لَا لِعُمْرَةٍ وَ لَكِنِّي جِئْتُكَ لِأَسْأَلَكَ لِتُشْرِحَ لِي أَمْرَ عَلِيِّ عليه السلام وَ قِتَالِهِ أَهْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَالَ: وَيْحَكَ إِنَّ عِلْمَ الْعَالِمِ صَعْبٌ وَ لَا يَحْتَمِلُ وَ لَا تَقْبَلُهُ الْقُلُوبُ إِلَّا قَلْبُ مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ إِنَّ مَثَلَ عَلِيِّ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمَثَلِ مُوسَى وَ الْعَالِمِ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ ﴿إِنِّي اضْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَ بِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ قَالَ ﴿وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾^۲ فَكَانَ مُوسَى عليه السلام يَرَى أَنَّ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ قَدْ أُثْبِتَتْ لَهُ كَمَا تَرَوْنَ أَنْتُمْ

۱. ابن طاوس، اليقين، صص ۳۱۸-۳۲۰.

۲. اعراف / ۱۴۵.

أَنَّ غُلَمَاءَكُمْ أَتَبْتُوا لَكُمْ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَلَمَّا انْتَهَى مُوسَى إِلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ لَقِيَ الْعَالِمَ فَاشْتَنْطَقَهُ فَأَقْرَّ لَهُ بِفَضْلِ عِلْمِهِ وَ لَمْ يَحْسُدْهُ كَمَا حَسَدْتُمْ أَنْتُمْ عَلِيًّا فِي عِلْمِهِ فَ ﴿ قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَني مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا ۖ ۞ .

فَعَلِمَ الْعَالِمُ أَنَّ مُوسَى لَا يُطِيقُ ضُحْبَتَهُ وَ لَا يَضْبِرُ عَلَى عِلْمِهِ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ: ﴿ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَ كَيْفَ تَضْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ۖ فَعَلِمَ أَنَّ مُوسَى لَمْ يَضْبِرْ عَلَى عِلْمِهِ فَقَالَ لَهُ: ﴿ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ۖ فَرَكِبَا فِي السَّفِينَةِ فَحَرَقَهَا الْعَالِمُ وَ كَانَ [فِي] حَرْقِهَا لِلَّهِ رِضَى وَ لِمُوسَى سَخَطًا وَ لَقِيَ الْغُلَامُ فَقَتَلَهُ وَ كَانَ قَتْلُهُ لِلَّهِ رِضَى وَ لِمُوسَى سَخَطًا ثُمَّ أَقَامَ الْحَائِطُ فَكَانَ إِقَامَتُهُ لِلَّهِ رِضَى وَ لِمُوسَى سَخَطًا كَذَلِكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ؑ لَمْ يَقْتُلْ إِلَّا مَنْ كَانَ قَتْلُهُ لِلَّهِ رِضَى وَ لِأَهْلِ الْجَهَالَةِ مِنَ النَّاسِ سَخَطًا اجْلِسْ أُخْبِرُكَ الَّذِي سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عَايَنْتُهُ أُخْبِرُكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَزَوَّجَ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ فَأَوْلَمَ وَ كَانَتْ وَلِيْمَتُهُ الْحَيْسِ فَكَانَ يَدْعُو عَشْرَةَ عَشْرَةَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَكَانُوا إِذَا أَصَابُوا طَعَامَ النَّبِيِّ ﷺ اسْتَأْنَسُوا إِلَى حَدِيثِهِ وَ اشْتَهَوْا النَّظَرَ إِلَى وَجْهِهِ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْتَهِي أَنْ يُخَفَّفُوا عَنْهُ فَيَخْلُو لَهُ الْمَنْزِلَ لِأَنَّهُ كَانَ حَدِيثَ عَهْدٍ بِعُرْسٍ وَ كَانَ مُحِبًّا لِزَيْنَبَ وَ كَانَ يَكْرَهُ أَدَى الْمُؤْمِنِينَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيهِ قُرْآنًا [وَ ذَلِكَ] قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِرِينَ إِنَاءً وَ لَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَ اللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ - الْآيَةَ ۖ ۞ .

فَكَانُوا إِذَا أَصَابُوا طَعَامًا لَمْ يَلْبَسُوا أَنْ يَخْرُجُوا قَالَ فَكَمَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ لِيَالِيَهُنَّ ثُمَّ تَحَوَّلَ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ بِنْتِ أَبِي أُمَيَّةَ وَ كَانَتْ لَيْلَتَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ صَبِيحَةَ يَوْمِهَا فَلَمَّا تَعَالَى النَّهَارُ انْتَهَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَى

الْبَابِ فَدَقَّهُ دَقًّا خَفِيفًا عَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَقَّهُ وَ أَنْكَرَتْ أُمُّ سَلَمَةَ قَالَتْ: يَا أُمَّ سَلَمَةَ قُومِي فَافْتَحِي الْبَابَ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هَذَا الَّذِي بَلَغَ مِنْ حَظْرِهِ أَنْ أَفْتَحَ لَهُ الْبَابَ وَ قَدْ نَزَلَ فِيْنَا بِالْأَمْسِ حَيْثُ يَقُولُ ﴿وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾ مِنَ الَّذِي بَلَغَ مِنْ حَظْرِهِ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَحَاسِنِي وَ مَعَاصِمِي فَقَالَ لَهَا نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَهَيْئَةِ الْمُغْضَبِ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهُ قُومِي وَ افْتَحِي لَهُ الْبَابَ فَإِنَّ بِالْبَابِ رَجُلًا لَيْسَ بِالْحَرْقِ وَ لَا بِالنَّزِقِ وَ لَا بِالْعَجَلِ فِي أَمْرِهِ يُحِبُّ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ يَا أُمَّ سَلَمَةَ إِنَّهُ أَخَذَ بَعْضَادَتِي الْبَابَ فَلَيْسَ بِفَاتِحِهِ حَتَّى تَتَوَارِي وَ لَا دَاخِلَ الْبَيْتِ حَتَّى تَعِيبَ عَنْهُ الْوُطْءُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَقَامَتْ أُمُّ سَلَمَةَ وَ هِيَ لَا تَدْرِي مَنْ بِالْبَابِ غَيْرَ أَنَّهَا قَدْ حَفِظَتْ الْمَدْحَ فَامْسَتْ نَحْوَ الْبَابِ وَ هِيَ تَقُولُ بَخْ بَخْ لِرَجُلٍ يُحِبُّ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ فَفَتَحَتْ وَ أَمْسَكَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْضَادَتِي الْبَابَ فَلَمْ يَزَلْ قَائِمًا حَتَّى غَابَ عَنْهُ الْوُطْءُ وَ دَخَلَتْ أُمُّ سَلَمَةَ خَذَرَهَا فَفَتَحَ الْبَابَ وَ دَخَلَ فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أُمَّ سَلَمَةَ هَلْ تَعْرِفِينَهُ فَقَالَتْ نَعَمْ فَهَنِيئًا لَهُ هَذَا عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ صَدَقْتَ يَا أُمَّ سَلَمَةَ هُوَ عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ لِحُمِهِ مِنْ لَحْمِي وَ دَمُهُ مِنْ دَمِي وَ هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي يَا أُمَّ سَلَمَةَ اسْمِعِي وَ اشْهَدِي هَذَا عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ عَيْبَةُ عَلِمِي وَ بَابِي الَّذِي أُوتِيَ مِنْهُ وَ الْوَصِيُّ عَلَى الْأَمْوَاتِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ الْخَلِيفَةُ عَلَى الْأَحْيَاءِ مِنْ أُمَّتِي أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ قَرِينِي فِي الْآخِرَةِ وَ مَعِي فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى اشْهَدِي يَا أُمَّ سَلَمَةَ إِنَّهُ يُقَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ فَقَالَ الشَّامِيُّ فَرَجَتْ عَنِّي فَرَجَّ اللَّهُ عَنكَ.^۱

بخشی از روایات تفسیری جعفر بن محمد بن مالک الفزاری به شرح زیر است:

۱. ابن طاوس، الیقین، صص ۳۳۱-۳۳۴.

١. وَ عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ (منظور الحميري)، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَطَّابٍ، عَنْ مُؤَدِّنِ مَسْجِدِ الْأَحْمَرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَثَلٌ لِلْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: نَعَمْ آيَةُ صَاحِبِ الْحِمَارِ فَأَمَاتَهُ اللَّهُ [مِائَةَ عَامٍ] ثُمَّ بَعَثَهُ^١.

٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبُغْدَادِيِّ، عَنْ وَهْبِ بْنِ شَادَانَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الرَّبِيعِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ أُمِّ هَانِيَةَ قَالَتْ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ الْجَوَارِ الْكُنُوسِ﴾ قَالَتْ: فَقَالَ: إِمَامٌ يَخْنُسُ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ، ثُمَّ يَظْهَرُ كَالشَّهَابِ يَتَوَقَّدُ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ فَإِنْ أَدْرَكَتْ زَمَانَهُ قَوَّتْ عَيْنُكَ^٢.

٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدِّيَنَوْرِيُّ عَنْ عُمَرَ بْنِ زَاهِرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْقَائِمِ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: لَا ذَاكَ اسْمٌ سَمَى اللَّهُ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُسَمَّ بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَلَا يَتَسَمَّى بِهِ بَعْدَهُ إِلَّا كَافِرٌ، قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: يَقُولُونَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ ثُمَّ قَرَأَ ﴿بَقِيَّةَ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^٣.

٤. حَدَّثَنَا بِذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنْ عَمْرٍو بْنِ ثَابِتٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: فَالْتَّاسُ لَمْ يُشَاهِدُوا اللَّهَ

١. الطوسي، كتاب الغيبة، ص ٤٢٣.

٢. مقاييسه شود با کتاب تأویل الآيات، شرف الدين الحسيني، ج ٢، ص ٧٦٩، به نقل از ابن جحام كه در آن به نام ابن مالك تصريح شده است.

٣. الشيخ الكليني، الكافي، ج ١، ص ٣٤١.

٤. الشيخ الكليني، الكافي، ج ١، صص ٤١١-٤١٢.

تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُنَاجِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ يُحَاطِبُهُ وَ لَا شَاهِدُوا الْوَحْيَ وَ وَجِبَ عَلَيْهِمُ الْإِقْرَارُ بِالْغَيْبِ الَّذِي لَمْ يُشَاهِدُوهُ وَ تَصْدِيقُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي ذَلِكَ وَ قَدْ أَخْبَرَنَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ إِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا أَحَدٌ ﴿ يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴾ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴾ وَ نَحْنُ لَمْ نَرَهُمْ وَ لَمْ نُشَاهِدْهُمْ وَ لَوْ لَمْ نُوقِعِ التَّصْدِيقَ بِذَلِكَ لَكُنَّا خَارِجِينَ مِنَ الْإِسْلَامِ رَادِّينَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ قَوْلُهُ وَ قَدْ حَدَرْنَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ فِتْنَةِ الشَّيْطَانِ فَقَالَ ﴿ يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ ﴾ وَ نَحْنُ لِأَنْرَاهُ وَ يَجِبُ عَلَيْنَا الْإِيْمَانُ بِكُونِهِ وَ الْحَدْرُ مِنْهُ وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي ذِكْرِ الْمُسَاءَلَةِ فِي الْقَبْرِ إِنَّهُ إِذَا سُئِلَ الْمَيِّتُ فَلَمْ يُجِبْ بِالصَّوَابِ ضَرَبَهُ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ ضَرْبَةً مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا تَدْعُرُ لَهَا مَا خَلَا الثَّقَلَيْنِ وَ نَحْنُ لِأَنْرَى شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ وَ لِأَنشَاهِدَهُ وَ لِأَنَسْمِعُهُ وَ أَخْبَرَنَا عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ نَحْنُ لَمْ نَرِ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ وَ لِأَنشَاهِدَهُ وَ لِأَنَسْمِعُهُ وَ أَخْبَرَنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَيْعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَقُولُونَ أَلَا طِيبَتْ وَ طَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ وَ نَحْنُ لِأَنْرَاهُمْ وَ لِأَنَسْمِعَ كَلَامَهُمْ وَ لَوْ لَمْ نُسَلِّمِ الْأَخْبَارَ الْوَارِدَةَ فِي مِثْلِ ذَلِكَ وَ فِيمَا يُشْبِهُهُ مِنْ أُمُورِ الْإِسْلَامِ لَكُنَّا كَافِرِينَ بِهَا خَارِجِينَ مِنَ الْإِسْلَامِ^١

٥. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَارِثِ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عَمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ﴿ فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴾^٢.

١. الشيخ الصدوق، كمال الدين و تمام النعمة، ج ١، ص ٨٦.

٢. همان، صص ٣٢٨-٣٢٩؛ نیز نک: محمد بن ابراهیم النعمانی، کتاب الغیبه، ص ١٧٤.

٦. حَدَّثَنَا جَمَاعَةٌ مِنْ أَضْحَابِنَا قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْهَاشِمِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ خَالِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ يَزُوي عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَادٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَالِمِ صَاحِبِ السَّابِرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ ﴿أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَفَرَعَهَا فِي السَّمَاءِ﴾ قَالَ: أَضَلُّهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفَرَعَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثَمَرُهَا وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ أَغْضَانُهَا وَ الشَّيْعَةُ وَ رَقَّتْهَا وَ اللَّهُ إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ لَيَمُوتُ فَتَسْقُطُ وَرَقَّةٌ مِنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ قُلْتُ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿تُوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾ قَالَ مَا يَخْرُجُ مِنْ عِلْمِ الْإِمَامِ إِلَيْكُمْ فِي كُلِّ سَنَةٍ مِنْ حَجٍّ وَ عُمْرَةٍ^١.

٧. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمْرَةُ بْنُ الْقَاسِمِ الْعَلَوِيِّ الْعَبَّاسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْكُوفِيِّ الْفَزَارِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ الرَّيَّانِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادِ الْأَزْدِيِّ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾ مَا هَذِهِ الْكَلِمَاتُ قَالَ: هِيَ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ هُوَ أَنَّهُ قَالَ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيِّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِلَّا تُبَّتْ عَلَيَّ فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ النَّوَابُ الرَّحِيمُ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا يَعْني عَزَّ وَ جَلَّ بِقَوْلِهِ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ: يَعْني فَأَتَمَّهُنَّ إِلَى الْقَائِمِ اثْنِي عَشَرَ إِمَاماً تِسْعَةً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمُفْضَلُ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَأَحْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ﴾ قَالَ: يَعْني بِذَلِكَ الْإِمَامَةَ جَعَلَهَا اللَّهُ تَعَالَى فِي عَقْبِ الْحُسَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَكَيْفَ

١. الشيخ الصدوق، كمال الدين و تمام النعمة، ج ١، ص ٣٤٥.

صَارَتْ الْإِمَامَةُ فِي وُلْدِ الْحُسَيْنِ دُونَ وُلْدِ الْحَسَنِ عليه السلام وَ هُمَا جَمِيعاً وَ لَدَا رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ سِبْطَاهُ وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَالَ عليه السلام: إِنَّ مُوسَى وَ هَارُونَ كَانَا نَبِيِّينَ مُرْسَلِينَ وَ أَخَوَيْنِ فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ التُّبُوَّةَ فِي ضَلْبِ هَارُونَ دُونَ ضَلْبِ مُوسَى عليه السلام وَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ لَمْ فَعَلَ ذَلِكَ وَ إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي أَرْضِهِ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ لَمْ جَعَلَهُ اللَّهُ فِي ضَلْبِ الْحُسَيْنِ دُونَ ضَلْبِ الْحَسَنِ عليه السلام لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى هُوَ الْحَكِيمُ فِي أَعْمَالِهِ ﴿لَا يَسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْتَلُونَ﴾^۱.

۸. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ السَّلْمَانِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الشَّيْبَانِيُّ قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَرَارِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ: لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ عَرَفْنَا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَمَنْ أُولُو الْأَمْرِ مِنْكُمْ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ فَقَالَ عليه السلام: خُلَفَائِي وَ أئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي أُولَهُمْ عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ بِالتَّوْرَةِ [فِي التَّوْرَةِ] بِالتَّبَاقِرِ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا لَقِيْتَهُ فَأَقْرِنُهُ مِنِّي السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَمِيئِي وَ كِنِيئِي حَجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ نَفْسُهُ [بِقِيَّتِهِ] فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ذَلِكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ عَلَى يَدِهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَعَارِبَهَا ذَلِكَ الَّذِي يُغِيبُ عَنْ شِبَعَتِهِ وَ

۱. همان، صص ۳۵۸-۳۵۹؛ نیز نک: الشيخ الصدوق، معانی الأخبار، ص ۱۲۶.

أُولِيَّائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ ائْتَمَرَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ
 قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ لِشَيْعَتِهِ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ فَقَالَ ﷺ وَالَّذِي بَعَثَنِي
 بِالنُّبُوَّةِ إِنَّهُمْ لَيْسَتْ تُضِيئُونَ بِنُورِهِ وَ يَنْتَفِعُونَ بِوَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ
 بِالشَّمْسِ إِنْ سَتَرَهَا سَحَابٌ يَا جَابِرُ هَذَا مِنْ مَكْنُونِ سِرِّ اللَّهِ وَ مَخْرُونِ عِلْمِ اللَّهِ
 فَكُنْتُمْهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ قَالَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ فَدَخَلَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى عَلِيِّ بْنِ
 الْحُسَيْنِ ﷺ فَبَيْنَا يُحَدِّثُهُ إِذْ حَرَجَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ ﷺ مِنْ عِنْدِ نِسَائِهِ وَ
 عَلَى رَأْسِهِ ذُوَابَةٌ وَ هُوَ غَلَامٌ فَلَمَّا بَصُرَ بِهِ جَابِرٌ ارْتَعَدَتْ فَرَائِضُهُ وَ قَامَتْ كُلُّ
 شَعْرَةٍ عَلَى جَسَدِهِ وَ نَظَرَ إِلَيْهِ مَلِيئاً ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا غَلَامُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ
 أَذْبِرْ فَأَذْبَرَ فَقَالَ جَابِرٌ شَمَائِلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ ثُمَّ قَامَ فَدَنَا مِنْهُ ثُمَّ
 قَالَ لَهُ: مَا اسْمُكَ يَا غَلَامُ قَالَ: مُحَمَّدٌ قَالَ: ابْنُ مَنْ قَالَ ابْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ
 فَقَالَ: يَا بَنِيَّ فَذَاكَ نَفْسِي فَأَنْتَ إِذَا الْبَاقِرُ قَالَ: نَعَمْ فَأَبْلَغْنِي مَا حَمَلَكَ
 رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ جَابِرٌ يَا مَوْلَايَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَشَّرَنِي بِالْبَقَاءِ إِلَى أَنْ
 أَلْقَاكَ وَ قَالَ لِي إِذَا لَقَيْتَهُ فَأَقْرِنْتُهُ مِنِّي السَّلَامَ فَرَسُولُ اللَّهِ يَا مَوْلَايَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ
 السَّلَامَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ يَا جَابِرُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ مَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ
 الْأَرْضُ وَ عَلَيْكَ يَا جَابِرُ بِمَا بَلَغَتِ السَّلَامَ فَكَانَ جَابِرٌ بَعْدَ ذَلِكَ يَحْتَلِفُ إِلَيْهِ وَ
 يَتَعَلَّمُ مِنْهُ فَسَأَلَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ عَنْ شَيْءٍ فَقَالَ جَابِرٌ وَ اللَّهُ لَا دَخَلْتُ فِي
 نَهْيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَقَدْ أَحْبَبَنِي أَنْكُمْ الْأَيْمَةَ الْهُدَاةَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ بَعْدَهُ وَ أَحْكَمُ
 النَّاسِ صِغَاراً وَ أَعْلَمُ النَّاسِ كِبَاراً فَقَالَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ قَالَ
 أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ صَدَقَ جَدِّي ﷺ إِنَّي أَعْلَمُ بِمَا سَأَلْتُكَ عَنْهُ وَ اللَّهُ أُوتِيَتْ الْحُكْمَ وَ
 ذَلِكَ بِفَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ رَحْمَتِهِ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.^١

١. الخَزَّازُ القمي، كفاية الاثر، صص ٥٣-٥٤.

۹. وَ حَدَّثَنِي أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمِيعٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ): ﴿يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ * بَنَصْرِ اللَّهِ﴾ قَالَ: فِي قُبُورِهِمْ بِقِيَامِ الْقَائِمِ عليه السلام.^۱

۱۰. وَ أَخْبَرَنِي أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ يُونُسَ الْحَرَّازِيُّ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ قِيَامَ الْقَائِمِ بَعَثَ جَبْرَائِيلَ فِي صُورَةِ طَائِرٍ أبيض، فَيَضَعُ إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الْكَعْبَةِ، وَ الْأُخْرَى عَلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ، ثُمَّ يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ: ﴿أَتَى أَهْمُرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾. قَالَ: فَيَحْضُرُ الْقَائِمُ فَيُصَلِّيَ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ يَنْصَرِفُ، وَ حَوَالِيهِ أَصْحَابُهُ، وَ هُمْ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا، إِنْ فِيهِمْ لَمَنْ يَسْرِي مِنْ فِرَاشِهِ لَيْلًا، فَيَخْرُجُ وَ مَعَهُ الْحَجَرُ، فَيُلْقِيهِ فَتَعَسَّبُ الْأَرْضُ.^۲

۱۱. قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مَالِكٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَلْفِ عَنِ الْمُحَوَّلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ التَّمَالِيَّيِّ، عَنْ أَبِي خَالِدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَزَامِ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ وَ نُعَيْمَانَ وَ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ وَ حُرَيْمَةَ بْنِ ثَابِتٍ بِالْحَدِيثِ الَّذِي كَانَ لِحُدَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ مَعَ أَبِي بَكْرٍ وَ قَضَدِ دَارِهِ بِهَوْلَاءِ الثَّلَاثَةِ نَفَرٍ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَرَضَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ صِيَامَهُ، وَ أَكَلَ أَبِي بَكْرٍ الطَّعَامَ، وَ شَرِبَهُ الْحَمْرَةَ، وَ شِعْرَهُ عَلَى مَا تَضَمَّنَهُ مِنْ عَمْرٍ بِتَذْكِيرِهِ لِأَبِي بَكْرٍ فِي تَقْضِيهِ الصِّيَامِ وَ أَكْلِهِ الطَّعَامِ وَ شُرْبِهِ الْحَمْرَةَ

۱. دلائل الامامة، صص ۴۶۴-۴۶۵.

۲. همان، ص ۴۷۲.

وَقَوْلِهِ الشُّعْرُ الَّذِي لَزِمَهُ الْكُفْرُ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولِهِ ﷺ، اجْتَمَعَتْ تَيْمٌ - وَ هِيَ قَبِيلَةُ أَبِي بَكْرٍ - وَ عَدِيٌّ - وَ هِيَ قَبِيلَةُ عُمَرَ - وَ أُمَيَّةٌ - وَ هِيَ قَبِيلَةُ عُثْمَانَ - وَ زُهْرَةٌ - وَ هِيَ قَبِيلَةُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفِ الزُّهْرِيِّ - وَ الْكُلُّ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لِأَبِي بَكْرٍ ذَنْبٌ فَلَا تُحَرِّمُ عَلَيْنَا الْخَمْرَةَ فَهَبْ لَنَا ذَنْبَهُ وَ اقْبَلْ مِنَّا الْكُفَّارَةَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا حُكْمَ إِلَّا حُكْمُ اللَّهِ، وَ أَنَا مُنْتَظِرٌ مَا يَأْتِي بِهِ جِبْرِيلُ ﷺ عَنِ اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ) فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: ﴿وَ الَّذِي حَبِثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا﴾ وَ نَهَى بِذَلِكَ وَ كَثُرَ سُؤَالُ النَّاسِ عَنِ الْخَمْرَةِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ، وَ نَادَى فِي الْمَدِينَةِ وَ كَتَبَ إِلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ بِذَلِكَ.

وَ احتجوا بأنه مطلق حلال، وَ لم ينزل تحريمها في كتاب من كتب الله (عز و جل)، وَ ذكروا خبر نوح ﷺ وَ أنه شرب وَ سكر من الخمرة حتى رقد وَ خرج ابنه حام وَ قد حملت الريح ثوب أبيه نوح ﷺ حتى كشف عورته، فوقف ينظر إليه وَ يتضحك في وجهه، وَ يعجب من أبيه فقام سام أخوه وَ نظر إليه وَ رأى ما يصنع فقال له: ويحك يا حام بمن تهزأ؟ فلم يخبره بشيء فنظر سام منظر حام وَ إذا بالريح قد كشف ثوب أبيهما، وَ هو سكران نائم، فدنا منه وَ مدّ عليه ثوبه وَ ألقى عليه ملاءته وَ قعد يحرسه إلى أن أفاق، وَ انتبه من رقدته فنظر إلى سام فقال: يا بني ما لك جالسا وَ ملاءتك علي لونك متفكرا لا يكون أحد أجنى عليك جنابة، فعدت تحرسني منها فقال له الله وَ رسوله أعلم فهبط جبريل ﷺ، وَ قال له: يا نوح ربك يقرئك السلام وَ يقول لك إن حاماً فعل بك كيت وَ كيت، وَ سام ابنك أنكرك ذلك من فعله وَ سترك وَ طرح ملاءته عليك، وَ حرسك من أخيه حام وَ من الريح، فقال نوح: بدل الله ما بحام من جمال قبحا، وَ من خير شرا، وَ من إيمان كفراً، وَ لعنة لعنا وبسبلا كما صنع بأبيه رسولك وَ لم يشكر لولادته وَ لا لهدايته. فاستجاب الله دعاء

نبیه نوح عليه السلام في ولده حام و استحال جماله سوادا مخبأ منخلقا مجددا مقطحا طمطمانيا فوثب على أبيه نوح يريد قتله فوثب عليه سام فعلا هامته بيده و صدّه عنه، فدعا نوح عليه السلام أن ينزل عليه الأمان من ذريته و أن يجعل بين حام و ذريته العداوة و البغضاء إلى يوم القيامة.

و احتجوا بأن القرابين لها منذ قرب هابيل كانوا يشربون الخمر و يسقون القرابين منها و شربها و وقفا يقربا منها، و أن شبر و شبير ابني هارون عليهما السلام قربا قربانا ثم سقيه الخمر و شربها و وقفا يقربان، فنزلت النار عليهما و أحرقتهما لأن الخمر في بطونهما فقتلا بذلك.

و احتجوا بقول الله عز و جل في الزبور على لسان داود عليه السلام خمرا مريئا، دلنا تريئا مفصحا أثر فسمي لحما لنا قلب ترياشا حسر خمرا حسرا حرابا.

قال داود عليه السلام: معنى خمره هي الخمر، هي شقيق لنا قلب ترياشا ابن آدم، و يسقون القرابين منها و إنها شربت بعهد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فاتخذوا الزي و المزفت إلى سكرة أبي بكر فقال المسلمون لم تنهانا عن شربها يا رسول الله أنزل فيها أمر من عند الله فنعمل به؟ فأنزل الله (عز و جل): ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ فقال المسلمون إنما أمرنا بالاجتناب عنها و لم تحرم علينا فأنزل الله تبارك و تعالى: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾ فقالوا: أمرنا أن ننتهي و لم تحرم علينا فأنزل الله عز و جل: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾ فقال المسلمون: فيه منافع للناس و إن كان الإثم أكبر من المنافع و لم يحرم شربها علينا فأنزل الله تعالى: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بَعْدَ الْحَقِّ﴾ فصحّ تحريم الخمر من قولهم إن الإثم اسم من

أسماء الخمر و يستشهد بما تقدم من قول امرئ القيس ابن حجر الكندي
حيث يقول:

شربت الإثم حتى زال عقلي كذاك الإثم يذهب بالعقول
و مما عني به السيد ابن محمد الحميري في الخمرة يقول:
لولا عتيق و شؤم سكرته كانت حلالا كسائغ العسل
و في قصيدة أخرى يقول:

كانت حلالا لساكن الزمن

و له في لقاء أمير المؤمنين عليه السلام و حمله له إلى مسجد قبا و خبره مع
رسول الله صلى الله عليه وآله و خطابه له يقول:

لما لقاه أبو الفصيل بمشهد
فتناشدوا في نقضه العهد الذي
لتسلمن إلى الوصي امامة
قال الغوي فأين لي ذو خبرة
قال الوصي هل لك عني مخبر
اين النبي و كيف لي بمغيب
قال الوصي علي ان تلقاه في
قال الغوي له أبعد مماته
فأتى به فإذا النبي بمحضر
أنسيت ويلك يا عتيق و كبه
قال النبي له عتيق ردها
قال الشقي نعم اردّ ظلامه
فخلا به و قرينه لم يعلم
أخذ النبي عليه غير تكتم
و امارة صارت له من آدم
ادري و يشهد بالذي قد تزعم
عن النبي فقال آه حرم
بين الجنادل في ضريح مظلم
نادي قبا في مسجد لم يهدم
قال الوصي نعم برغم مرغم
حي يحاوره بغير تجمجم
لجبينه للأرض صفة النادم
ويلك تنجو من جريرة ظالم
لعلي ذي الهادي بغير تدمم

وله في هذا المعنى قصيدة اخرى:

حتى لقاہ أبو الفصیل بجانب
١٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ عَنْ عَبْدِ بْنِ
يعقور [مقعود يعقوب] [عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُورٍ] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ
أبي إبراهيم عليه السلام قَالَ: لَمَّا خَافَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ جَبَابِرَتَهَا - أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى
وَ هَارُونَ عليهما السلام أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ يُبُوتًا - وَ اجْعَلُوا يُبُوتَكُمْ قَبْلَةً قَالَ
أَمْرُوا أَنْ يُضَلُّوا فِي بُيُوتِهِمْ وَ قَالَ عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي قَوْلِهِ وَ قَالَ مُوسَى رَبَّنَا
إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً أَي مَلَكًا وَ أَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا - رَبَّنَا لِيُضِلُّوا
عَنْ سَبِيلِكَ أَي يَفْتِنُوا النَّاسَ بِالْأَمْوَالِ وَ الْعَطَايَا - لِيَعْبُدُوهُ وَ لَا يَعْبُدُوكَ رَبَّنَا
اطْمَسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ أَي أَهْلَكَهَا وَ أَشَدُّدٌ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَبْرُوا
الْعَذَابَ الْأَلِيمَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا - وَ لَا تَتَّبِعَنَّ
سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ أَي لَا تَتَّبِعَا طَرِيقَ فِرْعَوْنَ وَ أَصْحَابِهِ.^٢

١٣. [حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ مَنْحَلِ بْنِ جَمِيلِ الْبَرْقِيِّ [الرَّقِّي] عَنْ جَابِرِ بْنِ
يَزِيدِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام نَزَلَ جَبْرَائِيلُ عليه السلام عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِهَذِهِ
الآيَةِ هَكَذَا «وَ قَالَ الظَّالِمُونَ لَأَلِ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ - إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا
أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ - فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا» قَالَ إِلَى وَ لَا يَأْتِي
عَلِيٌّ وَ عَلِيٌّ عليهما السلام هُوَ السَّبِيلُ].

حدثنا محمد بن همام عن جعفر بن محمد بن مالك قال حدثني محمد بن
المستنير [المثنى ط] عن أبيه عن عثمان بن زيد عن جابر بن يزيد عن
أبي جعفر عليه السلام مثله.^٣

١. خصيبي، الهداية الكبرى، صص ١٠٨-١١١.

٢. تفسير القمي، ج ١، صص ٣١٤-٣١٥.

٣. همان، ج ٢، صص ١١١-١١٢.

١٤. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْدَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﴿وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ﴾ قَالَ: الْغَمَامُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^١

١٥. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَزَارِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ اللُّؤْلُؤِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صَالِحٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ، قَالَ لَهُ إِنَّ الْكِتَابَ لَمْ يَنْطِقْ وَلَنْ يَنْطِقَ - وَ لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُوَ النَّاطِقُ بِالْكِتَابِ قَالَ اللَّهُ هَذَا بِكِتَابِنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ فَقُلْتُ: إِنَّا لَا نَقْرُؤُهَا هَكَذَا فَقَالَ هَكَذَا - وَاللَّهُ نَزَلَ بِهَا جَبْرَائِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ لَكِنَّهُ فِيمَا حُرِّفَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، وَقَالَ عَلِيٌّ بِنِ إِبراهيمِ فِي قَوْلِهِ ﴿وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ﴾ أَي تترككم فهذا نسيان الترك ﴿كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَأَكُمْ النَّارَ وَمَا لَكُمْ مِنْ ناصِرِينَ ذَلِكُمْ بِأَنكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا﴾ وَ هُمُ الْأئِمَّةُ أَي كذبتموهم واستهزأتم بهم فَأَلْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا يَعْنِي مِنَ النَّارِ وَ لاهُمْ يُسْتَعْتَبُونَ أَي لَا يَجَاوِبُونَ وَ لَا يَقْبَلُهُمُ اللَّهُ فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ يَعْنِي الْقُدْرَةُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.^٢

١٦. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّائِغُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي عُثْمَانَ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ﴾، قَالَ: أئِمَّةُ الْمُؤْمِنِينَ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ - وَ بِأَيْمَانِهِمْ حَتَّى يَنْزِلُوا مَنَازِلَهُمْ.^٣

١. همان، ص ١١٣.

٢. همان، ص ٢٩٥.

٣. همان، ص ٣٧٨.

۱۷. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ عَنْ عَبْدِ بْنِ ضَهَبٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا﴾ الَّذِينَ أَقْرَبُوا بِوَلَايَتِنَا فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رُشْدًا.

﴿وَأَمَّا الْفَاسِقُونَ فَكَانُوا أَلْجِهَتِمَ حَطَبًا﴾ مُعَاوِيَةُ وَ أَصْحَابُهُ ﴿وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ الطَّرِيقَةُ الْوَلَايَةُ لِعَلِيِّ عليه السلام ﴿لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ﴾ قَتْلُ الْحُسَيْنِ عليه السلام ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ أَيِ الْأَحَدِ مَعَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا تَتَّخِذُوا مِنْ غَيْرِهِمْ وَلِيًّا ﴿وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ﴾ يَعْنِي مُحَمَّدًا عليه السلام يَدْعُوهُمْ إِلَى الْوَلَايَةِ عَلِيِّ عليه السلام ﴿كَادُوا﴾ قُرَيْشٌ ﴿يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾ أَيِ يَتَعَادُونَ عَلَيْهِ - قَالَ ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي﴾ قَالَ: إِنَّمَا أَمْرُنِي رَبِّي فَ - لَا أَمْلِكُ لَكُمْ صِرًّا وَ لَا رَشْدًا ﴿إِنْ تَوَلَّيْتُمْ عَنْ وَ لَايَتِهِ قُلْ﴾ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ ﴿إِنْ كَتَمْتُمْ مَا أَمْزَتْ بِهِ﴾ وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿يَعْنِي مَأْوَى﴾ إِلَّا بِلَاغًا مِنْ اللَّهِ ﴿أُبَلِّغُكُمْ مَا أَمْرُنِي اللَّهُ بِهِ مِنْ وَ لَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام﴾ وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَ رِسُولَهُ فِي وَ لَايَةِ عَلِيِّ عليه السلام ﴿فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾

قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله يَا عَلِيُّ أَنْتَ قَسِيمُ النَّارِ تَقُولُ هَذَا لِي وَ هَذَا لَكَ. قَالَتْ قُرَيْشٌ فَمَتَى يَكُونُ مَا تَعِدُنَا يَا مُحَمَّدُ مِنْ أَمْرِ عَلِيِّ وَ النَّارِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ﴾ يَعْنِي الْمَوْتَ وَ الْقِيَامَةَ ﴿فَسَيَعْلَمُونَ﴾ يَعْنِي فَلَانًا وَ فَلَانًا وَ مُعَاوِيَةَ وَ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ وَ أَصْحَابَ الضَّعَائِنِ مِنْ قُرَيْشٍ ﴿مَنْ أضعفُ ناصراً وَ أَقْلُ عَدَدًا﴾ قَالُوا فَمَتَى يَكُونُ هَذَا يَا مُحَمَّدُ قَالَ اللَّهُ لِمُحَمَّدٍ: ﴿قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ - أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا﴾ قَالَ أَجَلًا.

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ﴾ يَعْنِي عَلِيًّا الْمُرْتَضَى مِنَ الرَّسُولِ صلى الله عليه وآله وَ هُوَ مِنْهُ - قَالَ اللَّهُ ﴿فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مَنْ

خَلْفِهِ رَضَاءً ﴿ قَالَ فِي قَلْبِهِ الْعِلْمَ وَ مِنْ خَلْفِهِ الرَّضَدَ يُعَلِّمُهُ عِلْمَهُ - وَ يَرْقُوهُ الْعِلْمَ رَقًّا وَ يُعَلِّمُهُ اللَّهُ إِلْهَامًا، وَ الرَّضَدُ التَّعْلِيمُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ ﴿ لِيُعَلِّمَ النَّبِيُّ ﴾ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ - وَ أَحَاطَ عَلَيَّ مَا لَدَى الرَّسُولِ مِنَ الْعِلْمِ ﴾ وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ﴿ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ مُنْذُ يَوْمِ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ فِتْنَةٍ أَوْ زُلْزَلَةٍ أَوْ حَسْفٍ - أَوْ قَذْفٍ أَوْ أُمَّةٍ هَلَكَتْ فِيهَا مَضَى أَوْ تَهْلِكَ فِيهَا بَقِيَ، وَ كَمَ مِنْ إِمَامٍ جَائِرٍ أَوْ عَادِلٍ يَعْرِفُهُ بِاسْمِهِ وَ نَسَبِهِ - وَ مَنْ يَمُوتُ مَوْتًا أَوْ يُقْتَلُ قَتْلًا، وَ كَمَ مِنْ إِمَامٍ مَخْذُولٍ لَا يُضْرُّهُ خِدْلَانُ مَنْ خَدَلَهُ، وَ كَمَ مِنْ إِمَامٍ مَنْصُورٍ لَا يَنْفَعُهُ نُصْرَةُ مَنْ نَصَرَهُ -.

وَ عَنْهُ عَنِ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي هَارُونَ بْنُ مُسْلِمٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلوَانَ عَنِ عَلِيِّ بْنِ عِزَابٍ [عُرَابٍ] عَنِ الْكَلْبِيِّ عَنِ أَبِي صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ ﴿ وَ مَنْ يُعْرِضُ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ ﴾ قَالَ ذَكَرَ رَبِّهِ وَ لَا يَأْتِيهِ عِلْمٌ مِنْ أَبِي طَالِبٍ.

وَ قَوْلُهُ ﴿ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأَوْلِيكَ تَحَرَّوْا رَشْدًا ﴾ أَيِ طَلَبُوا الْحَقَّ ﴿ وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ ﴾ الْآيَةَ، قَالَ الْقَاسِطُ الْحَائِدُ عَنِ الطَّرِيقِ - قَوْلُهُ ﴿ وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ﴾ قَالَ الْمَسَاجِدُ السَّبْعَةُ الَّتِي يَسْجُدُ عَلَيْهَا - الْكُفَّانِ وَ الرُّكْبَتَانِ [وَ عَيْنَا الرُّكْبَتَيْنِ] وَ الْإِبْهَامَانَ وَ الْجَبْهَةَ.

قَالَ وَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْمَسَاجِدُ الْأَيِّمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَوْلُهُ ﴿ وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ ﷺ يُعْنِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ .

﴿ يَدْعُوهُ ﴾ كِنَايَةٌ عَنِ اللَّهِ ﴿ كَادُوا ﴾ يُعْنِي قُرَيْشًا ﴿ يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبْدًا ﴾ أَيِ أَيْدَاءً - قَوْلُهُ ﴿ حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ ﴾ قَالَ الْقَائِمُ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجْعَةِ ﴿ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعَفَ نَاصِرًا وَ أَقْلُّ عَدَدًا ﴾ .

قَالَ هُوَ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لِزُفَرٍ:

وَ اللَّهُ يَا ابْنَ صَهَاك! لَوْ لَا عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ ﴿كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ﴾ لَعَلِمْتَ
أَيْتُنَا ﴿أَضَعَفُ ناصِرًا وَ أَقَلُّ عَدَدًا﴾، قَالَ فَلَمَّا أَخْبَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا يَكُونُ
مِنَ الرَّجْعَةِ قَالُوا مَتَى يَكُونُ هَذَا - قَالَ اللَّهُ ﴿قُلْ﴾ يَا مُحَمَّدٌ ﴿إِنْ أَدْرِي أَ قَرِيبٌ
مَا تُوعَدُونَ - أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا﴾.^۱

۱۸. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ
مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ
أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ قَالَ
أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: يَعْنِي الْأُمَّةَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عليها السلام يُوحَى إِلَيْهِمْ بِالرُّوحِ فِي
صُدُورِهِمْ. ثُمَّ ذَكَرَ مَا أَكْرَمَهُمُ اللَّهُ بِهِ فَقَالَ فَعَلَّ الْخَيْرَاتِ فَعَلِيهِمْ مِنْهُ أَفْضَلُ
الصَّلَوَاتِ وَ أَوْفَرَ التَّحِيَّاتِ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى ﴿رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ
الْوَارِثِينَ﴾.^۲

۱۹. تَأْوِيلُهُ: رَوَاهُ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ (رَه) أَيْضًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَامٍ، عَنْ جَعْفَرِ
ابْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّايغِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ
صَالِحِ ابْنِ سَهْلٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: قَوْلُ اللَّهِ أَوْ كَظَلَمَاتٍ - فَلَانٍ
وَفَلَانٍ - فِي بَحْرِ لَجِي يَغْشِيهِ مَوْجٌ - يَعْنِي نَعْتَلٌ - مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ - طَلْحَةُ
وَزَبِيرٌ - ظَلَمَاتٍ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ - مَعَاوِيَةُ، وَفَتْنُ بَنُو أُمَيَّةٍ - إِذَا أُخْرِجَ يَدُهُ
- فِي ظَلْمَةِ فَتْنِهِمْ - لَمْ يَكْدِ يَرِيهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا - يَعْنِي إِمَامًا مِنْ
وَلَدِ فَاطِمَةَ - فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ فَمَا لَهُ مِنْ إِمَامٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَمْفِي بَنُورَهُ.^۳

۲۰. تَأْوِيلُهُ: مَا قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ
مَالِكٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ ظَاهِرِ بْنِ مَدْرَارٍ عَنْ أَخِيهِ عَنْ أَبِي

۱. همان، صص ۳۸۹-۳۹۱.

۲. شرف‌الدین علی‌الحسینی استرآبادی، تأویل‌الآیات، ج ۱، صص ۳۲۸-۳۲۹.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۶۴.

سَعِيدِ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَمَا كُنْتُمْ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا﴾ قَالَ: كِتَابُ كِتَابِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي وَرَقَةٍ أَنْتَبَهُ فِيهَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ بِالْفِي عَامٍ فِيهَا مَكْتُوبٌ يَا شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ أُعْطِيْتُمْ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلُونِي وَغَفَرْتُ لَكُمْ قَبْلَ أَنْ تَسْتَغْفِرُونِي مَنْ أَتَى مِنْكُمْ بِوَلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَسَكَّنْتُهُ جَنَّتِي بِرَحْمَتِي.^١

٢١. وَ قَالَ أَيْضاً حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي مَرْوَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ فَقَالَ لِي: لَا وَاللَّهِ لَا تَنْقُضِي الدُّنْيَا وَلَا تَدْهَبُ حَتَّىٰ لِيَجْتَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالثُّوْبَةِ فَيَلْتَقِيَانِ وَ يَبْنِيَانِ بِالثُّوْبَةِ مَسْجِداً لَهُ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ بَابٍ يَعْنِي مَوْضِعاً بِالْكَوْفَةِ.^٢

٢٢. تَأْوِيلُهُ: مَا قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ قَالَ فِي الْأَفَاقِ انْتِقَاصُ الْأَطْرَافِ عَلَيْهِمْ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ بِالْمَسْخِ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَنَّهُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^٣

٢٣. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ﴾ قَالَ يَا دَاوُدُ سَأَلْتُ عَنْ أَمْرٍ فَارْتَفَفَ بِمَا يَرِدُ عَلَيْكَ أَنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَاتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ

١. همان، ج ١، ص ٤١٧.

٢. همان، ج ١، ص ٤٢٤.

٣. همان، ج ٢، ص ٥٤١.

يَجْرِيانِ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ ذَلِكَ مَثَلًا لِمَنْ وَثَبَ عَلَيْنَا وَ هَتَكَ حُرْمَتَنَا وَ ظَلَمَنَا حَقًّا فَقَالَ هُمَا بِحُسْبَانٍ قَالَ هُمَا فِي عَذَابِي - قَالَ قُلْتُ ﴿ وَ السَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ ﴾ قَالَ: النَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ وَ الشَّجَرُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأُتَمَّةُ عليه السلام لَمْ يَعْضُوا اللَّهَ طَرْفَةَ عَيْنٍ - قَالَ قُلْتُ ﴿ وَ السَّمَاءُ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ ﴾ قَالَ: السَّمَاءُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَبَضَهُ اللَّهُ ثُمَّ رَفَعَهُ إِلَيْهِ وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ وَ الْمِيزَانُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ نَضَبَهُ لَهُمْ مِنْ بَعْدِهِ - قُلْتُ ﴿ أَلَا تَطْعَمُوا فِي الْمِيزَانِ ﴾ قَالَ: لَا تَطْعَمُوا فِي الْإِمَامِ بِالْعِضْيَانِ وَ الْخِلَافِ - قُلْتُ ﴿ وَ أَقِيمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ﴾ قَالَ: أَطِيعُوا الْإِمَامَ بِالْعَدْلِ وَ لَا تَبْخَسُوهُ مِنْ حَقِّهِ.

معنی قوله هما بحسبان أي هما في عذابي فالحسبان بالضم لغة العذاب. و منه قوله تعالى ﴿ وَ يُزِيلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ ﴾ الآية و الضمير في قوله هما راجع إلى من وثب عليهم و هما الأول و الثاني. و قوله تعالى ﴿ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴾.

تأويله بالإسناد المتقدم قال قوله تعالى ﴿ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴾ أي بأي نعمتي تكذبان بمحمد أم بعلي فهما أنعمت على العباد.

۲۴. وَ رَوَى أَيْضًا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْفَضْلِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبَادِ بْنِ ضَهَبٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ: هَبَطَ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله مَلَكٌ لَهُ عَشْرُونَ أَلْفَ رَأْسٍ فَوَثَبَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله لِيَقْبَلَ يَدَهُ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ مَهَلًا مَهَلًا يَا مُحَمَّدُ فَأَنْتَ وَ اللَّهُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِينَ أَجْمَعِينَ وَ الْمَلَكُ يُقَالُ لَهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا بَيَّنَّ مِنْكَ بَيْنَهُ مَكْتُوبٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيِّ الصِّدِّيقِ الْأَكْبَرِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله حَبِيبِي مُحَمَّدٌ مِنْذُ

كَمْ هَذَا مَكْتُوبٌ بَيْنَ مَنْكِبَيْكَ قَالَ مَنْ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ أَبَاكَ بِأَثْنَيْ عَشَرَ
أَلْفَ عَامٍ.

وَأَمَّا تَأْوِيلُ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ
نُورُهُمْ﴾ يَعْنِي لَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ أَجْرُ طَاعَاتِهِمْ وَ نُورُ إِيمَانِهِمْ وَ بِهِ يَهْتَدُونَ إِلَى
طَرِيقِ الْجَنَّةِ وَ الشَّهِيدِ يُطْلَقُ عَلَى الْمُسْتَشْهِدِ بَيْنَ يَدَيْ النَّبِيِّ وَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ
عَلَى الشَّيْعَةِ الْمَوَالِينِ لِهَمَّا فَهَمَا الشُّهَدَاءُ عِنْدَ اللَّهِ الْكِرَامِ.^١

٢٥. علي بن إبراهيم عليه السلام، عن محمد بن همام، عن جعفر بن محمد ابن مالك،
عن محمد بن الحسين الصائغ، عن الحسن بن علي بن أبي عثمان، عن صالح
بن سهل، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى (نورهم يسعى بين أيديهم
وبأيمانهم) قال: أئمة المؤمنين نورهم يسعى بين أيديهم وبأيمانهم حتى ينزلوا
منازلهم. قوله تعالى: ضرب الله مثلا للذين كفروا أمراة نوح وأمراة لوط
كانتا تحت عبيد من عبادنا صالحين فخانتاهما فلم يغنيا عنهما من الله شيئا
وقيل ادخلا النار مع الداخلين.^٢

٢٦. ما رواه مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ عَنْ
أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَاتِمٍ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ مُحَمَّدِ
بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿الَّذِينَ
يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ﴾ قَالَ يَعْنِي مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ
نُوحَ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى.

يعني أن هؤلاء الذين حول العرش.^٣

١. همان، ج ٢، صص ٦٦٤ - ٦٦٥.

٢. همان، ج ٢، ص ٦٩٩.

٣. همان، ج ٢، ص ٧١٦.

٢٧. تأويله: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ خَالِدِ الْعَاقُولِيِّ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْأَحْتَمِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ﴾ قَالَ: الرَّاجِفَةُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ عليه السلام وَ الرَّادِفَةُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ أَوَّلُ مَنْ يَنْفُضُ عَنْ رَأْسِهِ التُّرَابَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ فِي خُمْسَةِ وَ سَبْعِينَ أَلْفًا وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾.

و هذا مما يدل على الرجعة إلى الدنيا و لله الآخرة و الأولى. ﴿ و قوله تعالى قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ﴾^١.

٢٨. وَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَمَانَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ وَهَبٍ عَنْ وَهَبِ بْنِ شَادَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الرَّبِيعِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنِي أُمُّ هَانِي قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْحُنُوسِ الْجَوَارِ الْكُنُوسِ﴾ فَقَالَ: يَا أُمَّ هَانِي إِمَامٌ يَخْنُسُ نَفْسَهُ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ ثُمَّ يَظْهَرُ كَالشَّهَابِ النَّاقِبِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ فَإِنْ أُدْرِكْتَ زَمَانَهُ قَرَّتْ عَيْنُكَ يَا أُمَّ هَانِي. و قوله تعالى ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ﴾^٢.

٢٩. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ

١. همان، ج ٢، ص ٧٦٢.

٢. همان، ج ٢، ص ٧٦٩.

أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ﴾ قَالَ: الْأَبْرَارُ نَحْنُ هُمْ وَالْفُجَّارُ هُمْ عَدُونَا.^١

٣٠. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْخُثْعَمِيُّ الْعَدْلُ وَعَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ الْبَجَلِيُّ وَعَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحَكَمِ التَّمِيمِيُّ الْعَدْلُ وَجَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ وَعَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعِجْلِيُّ وَالْحُسَيْنُ بْنُ السَّكَنِ الْأَسَدِيُّ الْكُوفِيُّونَ قَالُوا: حَدَّثَنَا عَبَادُ بْنُ يَعْقُوبَ الْأَسَدِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا السَّرِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ السَّلْمِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَزْوَرٍ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَالْعَلَاءُ بْنُ هَلَالٍ عَلَى أَبِي إِسْحَاقَ السَّبْعِيِّ حَيْثُ قَدِمَ مِنْ حُرَّاسَانَ فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَحْوَكُ أَبُو دَاوُدَ السَّبْعِيُّ عَنْ بُرَيْدَةَ بْنِ خَصِيبٍ [حُصَيْبٍ] الْأَسْلَمِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَدَخَلَ عَلَيْنَا أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُمْ يَا أَبَا بَكْرٍ فَسَلِّمْ عَلَيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَمِنَ اللَّهُ أَمْ مِنْ رَسُولِهِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ اللَّهِ وَمِنْ رَسُولِهِ ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَلِّمْ عَلَيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عُمَرُ مِنَ اللَّهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ اللَّهِ وَمِنْ رَسُولِهِ ثُمَّ جَاءَ سَلْمَانُ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ فَسَلِّمْ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَلِّمْ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَسَلِّمْ ثُمَّ جَاءَ عَمَّارٌ فَسَلِّمْ ثُمَّ جَلَسَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُمْ يَا عَمَّارُ فَسَلِّمْ عَلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَامَ فَسَلِّمْ ثُمَّ دَنَا فَجَلَسَ فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِوَجْهِهِ فَقَالَ إِنِّي قَدْ أَخَذْتُ مِيثَاقَكُمْ عَلَى ذَلِكَ كَمَا أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي آدَمَ فَقَالَ لَهُمْ ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى﴾ وَ سَأَلْتُمُونِي أَنْتُمْ أَمِنَ اللَّهُ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ فَقُلْتُ بَلَى أَمَا وَاللَّهِ لَئِنْ تَقَضَّضْتُمُوهُ لَتَكْفُرُونَ فَخَرَجُوا مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ يَضْرِبُ بِأَحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى ثُمَّ قَالَ كَلَّا وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ فَقُلْتُ مَنْ ذَلِكَ الرَّجُلُ قَالَ لَا تَتَّخِمْهُ وَ جَابِرٌ مِنْ خَلْفِي يَغْمِرُنِي أَنْ سَلُّهُ فَأَلْحَحْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ

یَعْنِي عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ.^۱

۳۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حَفْصِ الْحَنْعَمِيِّ الْعَدْلُ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَاتِمِ التَّمِيمِيِّ وَ عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ الْبَجَلِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَجَلِيُّ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ وَ الْحَسَنُ بْنُ السَّكَنِ الْأَسَدِيُّ الْكُوفِيُّونَ قَالُوا: حَدَّثَنَا عَبَادُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ هَاشِمِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ وَ زِيَادِ بْنِ الْمُثَنِّدِ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مَيْمَنٍ الْكَيْتَالِ عَنْ مَالِكِ بْنِ صَمْرَةَ الرُّوَاسِيِّ عَنْ أَبِي ذَرِّ الْعِفَارِيِّ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَرَدُّ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى خَمْسِ رَابَاتٍ فَأُولَئِهِنَّ مَعَ عَجَلِ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَأَخَذُ بِيَدِهِ فَتَرَجُّفُ قَدَمَاهُ وَ يَسْوَدُّ وَجْهُهُ وَ وُجُوهُ أَصْحَابِهِ فَأَقُولُ مَا فَعَلْتُمْ بِالتَّقْلِينَ؟ فَيَقُولُونَ أَمَّا الْأَكْبَرُ فَمَرَقْنَاهُ وَ مَرَقْنَاهُ وَ أَمَّا الْأَصْغَرُ فَعَادَيْنَاهُ وَ أَنْبَغْنَاهُ فَأَقُولُ رُدُّوا ظِمَاءَ مُظْمِئِينَ مُسَوِّدَةً وَ وُجُوهَكُمْ فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ لَا يُسْقَوْنَ قَطْرَةَ ثُمَّ تَرَدُّ عَلَيَّ رَأْيَةٌ فِرْعَوْنَ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَأَقُولُ فَأَخَذُ بِيَدِهِ ثُمَّ تَرَجُّفُ قَدَمَاهُ وَ يَسْوَدُّ وَجْهُهُ وَ وُجُوهُ أَصْحَابِهِ فَأَقُولُ مَا فَعَلْتُمْ بِالتَّقْلِينَ بَعْدِي فَيَقُولُونَ أَمَّا الْأَكْبَرُ فَمَرَقْنَا مِنْهُ وَ أَمَّا الْأَصْغَرُ فَبَرَرْنَا مِنْهُ وَ لَعْنَاهُ فَأَقُولُ رُدُّوا ظِمَاءَ مُظْمِئِينَ مُسَوِّدَةً وَ وُجُوهَكُمْ فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ لَا يُسْقَوْنَ قَطْرَةَ ثُمَّ تَرَدُّ عَلَيَّ رَأْيَةُ ذِي النَّدْيَةِ مَعَهَا أَوْلُ حَارِجَةَ وَ آخِرُهَا فَأَقُولُ فَأَخَذُ بِيَدِهِ فَتَرَجُّفُ قَدَمَاهُ وَ تَسْوَدُّ وَجْهُهُ وَ وُجُوهُ أَصْحَابِهِ فَأَقُولُ مَا فَعَلْتُمْ بِالتَّقْلِينَ بَعْدِي فَيَقُولُونَ أَمَّا الْأَكْبَرُ فَمَرَقْنَا مِنْهُ وَ أَمَّا الْأَصْغَرُ فَبَرَرْنَا مِنْهُ وَ لَعْنَاهُ فَأَقُولُ رُدُّوا ظِمَاءَ مُظْمِئِينَ مُسَوِّدَةً وَ وُجُوهَكُمْ فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ لَا يُسْقَوْنَ قَطْرَةَ ثُمَّ تَرَدُّ عَلَيَّ رَأْيَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ وَ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدِ الْعَرِّ الْمُحَجَّلِينَ فَأَقُولُ فَأَخَذُ بِيَدِهِ فَيَبْيَضُّ وَجْهُهُ وَ وُجُوهُ

۱. ابن طاوس، اليقين، صص ۳۱۶-۳۱۷ به نقل از الخليلي.

أَصْحَابِهِ فَأَقُولُ مَا فَعَلْتُمْ بِالتَّقْلِينِ بَعْدِي فَيَقُولُونَ أَمَّا الْأَكْبَرُ فَاتَّبَعْنَاهُ وَأَطَعْنَاهُ وَأَمَّا
الْأَصْغَرَ فَقَاتَلْنَا مَعَهُ حَتَّى قُتِلْنَا فَأَقُولُ رِدُّوا رِوَاءَ مَرْوِيِّينَ مُبَيَّضَةً وَجُوهَكُمْ فَيُؤَخِّدُ
بِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا
الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^١.

١. همان، صص ٣٢٩-٣٣٠ به نقل از الخلیلی.

۳. تحقیقی درباره کتاب ذکر مجالس الرضا علیه السلام مع أهل الأديان از نوفلی

نجاشی در کتاب رجالش^۱ از راوی و نویسنده‌ای شیعی با عنوان الحسن بن محمد بن سهل النوفلی نام برده و او را ضعیف خوانده و در عین حال خاطر نشان کرده که او کتاب نیکو و پُر فایده‌ای با عنوان ذکر مجالس الرضا علیه السلام مع أهل الأديان گرد آورده بوده است (جمعه). نجاشی سند خود را از طریق احمد بن ابی رافع الصیمری (شاگرد کلینی) به حسن بن محمد بن جمهور العمّی و در نهایت به نویسنده می‌رساند.

تعبیر نجاشی نشان می‌دهد که گرچه نوفلی از منظر وی در نقل حدیث، ضعیف بوده است؛ ولی کتابش شامل احادیثی بوده که احتمالاً اصل آن‌ها ثابت بوده و جمع‌آوری آن‌ها در یک کتاب، ابتکار این نویسنده بوده است و بر حسب ظاهر، او سهمی در نقل خود متن روایات کتاب نداشته است تا ضعف وی متوجه متن کتاب گردد. اما روایاتی که از متن پیشگفته در دست داریم، خلاف این نظر را نشان می‌دهد و در واقع، او در روایت آن احادیث دخیل بوده و سهم اصلی را داراست.^۲

خوشبختانه روایت‌های این کتاب، به سبب آنکه به امام رضا علیه السلام مربوط می‌شوند، در کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام توسط شیخ صدوق ثبت شده‌اند. در حقیقت، شیخ صدوق دو روایت درازدامن را به نقل از نوفلی، که او را «الهاشمی» نیز می‌خواند، با سند متصل به او نقل کرده که به ظاهر این دو روایت، تمامی متن کتاب نوفلی را تشکیل می‌داده است.^۳

۱. النجاشی، الرجال، ص ۳۷ [۷۵].

۲. نیز نک: رجال ابن داود، ص ۴۴۲ [۱۲۹]؛ رجال علامه حلی، ص ۲۱۳ [۸].

۳. نک: شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۵۴؛ ج ۱، ص ۱۷۹.

شیخ صدوق به مناسبت محتوای این دو روایت، آن‌ها را با همان اسناد در کتاب التوحید خود نیز نقل کرده است.^۱ در دو سند یادشده، نام نویسنده به صورت «الحسن بن محمد النوفلی» آمده و تنها در سند اولی لقب «الهاشمی» نیز به آن افزوده شده است.^۲ لقب «الهاشمی» برای کسی که «النوفلی» خوانده می‌شود، به سبب نسب، طبیعی است. در کتاب مهج الدعوات ابن طاوس هم روایتی از شخصی به نام «ابومحمد الحسن بن محمد النوفلی» نقل شده که او از «ربیع» صاحب منصور عباسی روایت می‌کرده است.^۳

اما از سوی دیگر، در کتاب رجال نجاشی، کتابی با عنوان مجالس الرضا علیه السلام مع أهل الأديان به شخصی دیگر نسبت داده می‌شود که نامش ابومحمد الحسین بن محمد بن الفضل بن یعقوب بن سعد بن نوقل بن الحارث بن عبدالمطلب است. نجاشی درباره او می‌نویسد که وی شیخی از هاشمیان (الهاشمیین) و فردی موثق است. همو می‌افزاید که پدر این شخص از امام صادق علیه السلام و امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کرده است^۴ و ابن عقیله از پدر او و عموهایش، یعنی اسحاق^۱ و یعقوب^۲ و اسماعیل^۳ (طبعاً

۱. نک: شیخ صدوق، التوحید، ص ۴۱۷، ح ۱؛ ص ۴۴۱، ح ۱.

۲. برای او نیز نک: رجال ابن داود، صص ۴۴۶، ۵۳۹.

۳. ابن طاوس، مهج الدعوات، ص ۱۸۴.

۴. برای روایت محمد بن الفضل الهاشمی از امام صادق علیه السلام، روایت ابان بن عثمان از او در کتاب الکافی، ۱۱/۴۶۱/۳ قابل ذکر است. برای روایت او از امام هفتم، نک: تفسیر عیاشی، ۱/۲۴۲/۱۳۵؛ دعوات راوندی، ۱۶۸/۷۰؛ روایت حسین بن سعید از محمد بن الفضل از موسی بن بکر از امام هفتم، نک: الکافی، ۳/۵۴۲/۳؛ روایتی از او با واسطه از امام هفتم، در کتاب الغیبة طوسی، ص ۳۷؛ برای روایت محمد بن الفضل از امام رضا علیه السلام، نک: عیون اخبار، ۱/۲۷۲/۱؛ دلائل الامامة، ۱۹۱؛ خرائج، ۳۴۱/۱؛ برای روایت حسن بن محبوب از محمد بن الفضل از ابو حمزه ثمالی، نک: بصائر صفار، ۳/۴۶۹؛ باز روایت محمد بن الفضل از ابو حمزه، در کتاب فضائل الشيعة، ۳۳/۳۶؛ علل الشرايع، ۱/۱۹۶/۵؛ از داود الرقي، در همان، ۵/۳۴۷/۲؛ از سعد الجلاب از امام صادق علیه السلام در همان، ۱/۵۰۴/۲. درباره روایات از امام رضا باید تحقیق کرد که چگونه نجاشی به آن اشاره نکرده است

در کتاب رجال امام صادق علیه السلام یاد کرده است. به هر حال نجاشی که به خوبی این شاخه از هاشمیان را می‌شناخته، با تأکید دوباره بر توثیق نویسنده دومی می‌گوید که او کتاب «مجالس امام رضا علیه السلام با اهل ادیان» را «تصنیف» کرده است. با این وصف، نجاشی سندی به کتاب ارائه نمی‌دهد.^۴

حال پرسش این است که: چه ارتباطی بین این دو کتاب و این دو نویسنده وجود دارد؟ البته نام نویسنده اولی، «حسن» و نام نویسنده دوم، «حسین» است؛ اما کنیه هر

چاست؛ آیا کسی دیگر در این روایات مورد گفت‌وگو است؟ به هر حال برای تمییز همه این موارد نیاز به تحقیقی مستقل است.

۱. نک: روایتی از یک اسحاق بن الفضل از امام صادق علیه السلام در کتاب التهدیب شیخ طوسی که شاید منظور او باشد؛ نک: ۱۲۶۳/۳۱۱/۲؛ مقایسه کنید با فرد دیگری از همین خاندان با همین نام که از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت می‌کند؛ نک: الرجال طوسی، ص ۲۵ [۱۲۵۶]؛ نیز نک: همان، ۱۸۳۰/۱۶۲ که در آن از اسحاق بن الفضل بن عبدالرحمان الهاشمی یاد می‌کند که از همین خاندان و از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده است؛ درباره نسب احتمالی او نک: سنن دارقطنی، ۱۶۸/۴.

۲. روایتی از یک یعقوب بن الفضل در کتاب مالی طوسی، ۳۵۹/۲۰۹ دیده می‌شود. مقایسه کنید با نمونه دیگری در همان کتاب، ۱۰۳۱/۴۶۳ که حتماً منظور کس دیگری غیر از الهاشمی مورد گفت‌وگو است.

۳. شرحی درباره او در کتاب الرجال کشی، ۳۹۳/۲۱۸ آمده به این عبارت که: ثقہ و اهل بصره بوده است؛ درباره اسماعیل این روایات را باید متذکر شد: روایات ابان بن عثمان از اسماعیل بن الفضل الهاشمی از امام صادق علیه السلام، در کتاب الکافی، ۱۲/۱۹۵/۵؛ ۱/۲۸۲/۵؛ ۳/۴۲۶/۶؛ ۱۳/۲۴۲/۷؛ برای روایات او از امام صادق علیه السلام، نیز کتاب علل، ۱/۵۰۶/۲؛ برای روایت حسن بن علی ابن فضال از او از امام صادق علیه السلام، نک: مالی صدوق، ۱/۶۲۹؛ روایت اسماعیل بن الفضل از امام صادق؛ نک: الخصال، ۵۸/۴۵۲/۲؛ برای روایت ابان از او، نک: الکافی، ۱۹/۳۴۳/۴؛ برای روایات ابان بن عثمان از اسماعیل بن الفضل از امام ششم علیه السلام، نک: الکافی، ۸/۳۴۹/۴؛ ۹/۱۹۱/۵؛ ۷/۲۶۵/۵؛ ۴/۲۷۶/۵؛ ۴/۲۴۰/۷؛ ۱۸/۲۴۳/۷؛ ۱۲/۳۱۰/۷. همه این موارد باید به یک شخص مربوط باشد؛ شاید کتابی در اختیار داشته است که این روایات به آن تعلق داشته، گرچه نجاشی مستقلاً از او در کتاب الرجال نامی نبرده است. از یک محمد بن اسماعیل بن الفضل الهاشمی و روایت او از موسی بن جعفر باید یاد کرد؛ نک: عیون أخبار الرضا، ۱/۲۰/۱؛ نیز نک: کشف الغمّة، ۲۹۸/۲.

۴. النجاشی، الرجال، ص ۵۶ [۱۳۱].

دو، «ابومحمد» است و مهم تر اینکه نام پدر هر دو، «محمد» است و هر دو «نوفلی» هستند (در مورد اولی تصریح به لقب «نوفلی» شده، و نسب نویسنده دوم، به «نوفل بن الحارث» می رسد که طبعاً او نیز مانند سایر افراد این نسل، «نوفلی» خوانده می شود). از سوی دیگر، نفر اول در سند شیخ صدوق، «الهاشمی» خوانده شده است که به سبب همین نسب به عبدالمطلب، نیای پیامبر اکرم ﷺ بوده و دربارهٔ دومی تصریح شده که او از «هاشمیان» است.

بدین ترتیب، سخن از دو نویسنده است که هر دو، یک کتاب با عنوانی یکسان نوشته اند، هر دو کنیهٔ «ابومحمد» دارند، هر دو نسبشان به «نوفل» می رسد، هاشمی هستند و نام پدر هر دو نیز «محمد» است؛ با این تفاوت که اولی نامش «حسن» و دومی «حسین» است و از سوی دیگر، نام جد پدری اولی، «سهل» و نام جد پدری دومی «الفضل» است. تفاوت دیگر اینکه نجاشی، اولی را «ضعیف» می خواند؛ اما دومی را «توثیق» می کند.

بی تردید این دو نفر، یک شخص هستند. تصحیف «حسن» به «حسین» یا بالعکس و هم چنین تصحیف «فضل» به «سهل»^۱ یا عکس آن بسیار ساده است. دربارهٔ مسئلهٔ توثیق و تضعیف نجاشی در خصوص آن ها هم باید گفت که این تفاوت به اختلاف منابع نجاشی باز می گردد؛ یعنی نجاشی نویسندهٔ دوم را به خوبی می شناخته است و اطلاعات دقیقی دربارهٔ او ارائه می کند؛ اما مشخصات نویسندهٔ اول را به نقل از منبعی بیان کرده که وی را به همین شکل معرفی کرده است. در واقع، نجاشی عین مطلب آن منبع را بدون آنکه متوجه باشد که این شخص دقیقاً همان شخص دومی است که به خاندان معروفی منسوب بوده، نقل کرده و در نتیجه، یک نفر را با تفاوت هایی در شناسایی در دو جا معرفی کرده است.

۱. شاید هم نام «سهل» تحریفی از «سعد» باشد که نیای اعلای او بوده و اسم سهل در کتاب *الرجال* نجاشی اشاره به نیای اعلای وی باشد و نه اشاره به پدر بزرگ بی واسطهٔ او، گرچه با تحریف توأم بوده است.

نکته جالب این است که نجاشی درباره نفر اول، سندی به کتاب ارائه می‌دهد که می‌تواند به این معنا باشد که نجاشی از طریق سنت مشخصی، با کتاب آشنا بوده؛ اما درباره نفر دوم سندی ارائه نمی‌دهد و این خود، بیانگر این مطلب است که نجاشی احتمالاً درباره نفر دوم، اطلاعات اصلی را فقط از طریق ابن عقیله در اختیار داشته و به‌طور ضمنی از طریقی دیگر می‌دانسته که وی کتابی درباره مجالس امام رضا علیه السلام با اهل ادیان داشته است. یعنی این مطلب در رجال ابن عقیله نیامده بوده است و نجاشی هم بر این نکته از طریق یکی از منابع اصلی برای ارائه اسناد کتاب اطلاع نیافته بوده، بلکه احتمالاً این مطلب در کتابی بیان شده بوده که از دیدگاه نجاشی قابلیت استناد برای ارائه اسناد به کتب نداشته است. این درحالی است که درباره نفر اول، اطلاع نجاشی از کتاب، مستند به چنان منابعی بوده است؛ بدون آنکه آن منبع توضیحی درباره مشخصات دقیق نویسنده داده باشد. اما داستان این نویسنده هنوز به پایان نرسیده است: نجاشی در رجال خود، چند صفحه قبل از ذکر شخص دوم، باز از شخصی دیگر با عنوان «ابومحمد الحسن بن محمد بن الفضل بن یعقوب بن سعید بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب» نام برده است.^۱ این شخص، دقیقاً همان نفر دوم پیشین با همان نسب است؛ با این تفاوت که نام این نفر سوم، «حسن» و نام نفر دوم «حسین» بیان شده است. هم‌چنین در نسب نفر دوم، درست به جای «سعید»، «سعد» آمده است. در اینجا نیز تصحیف این نام‌ها به یکدیگر بسیار ساده می‌توانسته اتفاق بیفتد.

نجاشی درباره نفر سوم خاطر نشان کرده که وی ثقه و جلیل است و از امام رضا علیه السلام، «نسخه» ای را روایت کرده است. نجاشی می‌افزاید که او از پدرش از امام صادق و امام کاظم علیه السلام نیز روایت می‌کرده است. البته نجاشی سندی به این نسخه ارائه نمی‌کند و از عبارت او به قطع نمی‌توان فهمید که آیا نسخه یادشده تنها شامل

۱. نک: النجاشی، الرجال، ص ۵۱ [۱۱۲].

روایات او از امام رضا علیه السلام بوده است یا اینکه به احتمال ضعیف، شامل روایات او از پدرش از دو امام پیشین هم می‌شده است. در عین حال، نجاشی می‌افزاید که او کتاب کبیری نیز داشته است و در این مورد از ابن عیاش جوهری نقل می‌کند که او این کتاب، یعنی کتاب کبیر، را از ابوطالب انباری و او از حسن بن محمد بن جمهور از نویسنده روایت کرده است.^۱

توضیح نجاشی درباره پدر نفر سوم با توضیح او درباره پدر نفر دوم، مطابقت دارد و در باب روایت از امام رضا علیه السلام، گرچه درباره نفر دوم تصریحی نشده است؛ امّا فی الجمله، کتابی با موضوع مجالس امام رضا علیه السلام به او نسبت داده که می‌تواند مربوط به سماع او از امام در مجالس ایشان با اهل ادیان باشد. بنابراین، بر حسب ظاهر نفر دوم نیز از امام رضا علیه السلام روایت می‌کرده است. «نسخه» ای هم که درباره نفر سوم ذکر شده، شاید اشاره به همین مجالس امام رضا علیه السلام باشد، گرچه این امر کمی بعید است و به احتمال زیاد «کتاب کبیر» اشاره به *مجالس الرضا* دارد. افزون بر این، روایت شخصی به نام حسن بن محمد بن فضل الهاشمی از پدرش از امام صادق علیه السلام در کتاب *المحاسن* برقی دیده می‌شود.^۲ سرانجام در باب اینکه «نام این شخص که در سه جای مختلف کتاب *الرجال* نجاشی با عناوین مختلف یاد شده است، چه بوده؟» باید گفت: به احتمال قوی نام درست وی «حسن» بوده و اسم «حسین» تحریفی بیش نیست.^۳

۱. برای او نک: *رجال ابن داود*، ص ۱۱۸ [۴۵۵]؛ *رجال علامه*، ۳۱/۴۳.

۲. نک: البرقی، *المحاسن*، ج ۱، ص ۱۵۲، ح ۷۵؛ نیز مقایسه کنید: روایت ابو حاتم رازی سنی از ابومحمد حسن بن فضل مولی الهاشمیین از امام رضا علیه السلام در کتاب *عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۴، ح ۶۴.*

۳. روایتی در کتاب *الکافی* و برخی دیگر از منابع حدیثی وجود دارد که در آن از الحسین بن محمد النوفلی نقلی شده که معلوم نیست اصلاً مربوط به شخص مورد نظر ما باشد؛ نک: *الکافی*، ۱/۵۲/۶؛ *التوحید*، ۹/۳۹۴؛ *نواب الأعمال*، ۱۹۴؛ *التهذیب طوسی*، ۳۹۷/۱۱۵/۸.

به هر حال پذیرفتنی است که نفرهای اول و دوم یکی باشند، گرچه نام‌های آن‌ها متفاوت است. نجاشی در ذیل نام نفر دوم، تصریح کرده که او کتابی درباره مجالس الرضا علیه السلام داشته است و از سوی دیگر، در ذیل نام نفر اول، باز از همین عنوان یاد کرده است. بنابراین، باید گفت که در دو جای کتاب الرجال نجاشی، نام این شخص «حسن» است و فقط در یک جا به صورت «حسین» آمده که باید آن را نامی تحریف شده قلمداد کرد.

از سوی دیگر، نجاشی در ذیل نام نفر دوم که اسامی پدر و عموهایش را نیز بیان کرده، اشاره‌ای به وجود برادری به نام «حسن» نکرده و بنابراین نمی‌توان آن دو را برادر خواند. این مطلب را از آن رو طرح می‌کنم که ممکن است ادعا شود، ذکر نام «مجالس الرضا علیه السلام» در ذیل نام نفر دوم اشتباه بوده و این کتاب متعلق به برادرش «حسن» بوده که در ذیل نام نفر اول هم به آن اشاره شده است.

البته این ادعا می‌تواند منطقی باشد که دو برادر با نام‌های «حسن» و «حسین» بوده باشند که حسن، کتابی درباره مجالس الرضا علیه السلام داشته و حسین، چنین کتابی نداشته است؛ و نجاشی به اشتباه این کتاب را در ذیل نام حسین آورده در حالی که کتاب از آن حسن بوده است. اما چنانکه گفتم، بسیار بعید است که وی در ذیل نام حسین، به پدر و عموهایش اشاره کند؛ در حالی که از برادرش، «حسن» که طبعاً به دلیل نامش، باید سن و سال بیشتری هم می‌داشته است و صاحب کتاب کبیر و «نسخه» ای هم بوده، نامی نبرد.^۱

۱. البته نجاشی در اینجا از یحیی بن الفضل النوفلی هم نامی نبرده است که شاید عمومی این شخص باشد. او از موسی بن جعفر روایت می‌کند؛ نک: *فلاح السائل*، ص ۱۹۹. در این روایت، محمد بن جمهور از او روایت می‌کند. عدم ذکر نجاشی در سیاق عبارتش، شاید به دلیل این بوده که ابن عقده از او نامی نبرده بوده است. هم‌چنین باید به عبدالله بن الفضل الهاشمی اشاره کرد که او هم نوفلی است و نجاشی در ص ۲۲۳ [۵۸۵] مستقلاً او را ذکر کرده؛ اما او عمومی مؤلفی که مورد گفت‌وگوی ما است، نبوده و تنها از آن خاندان و از بنی‌اعمام است.

درباره دو نفر اول و سوم که نام هر دو «حسن» ذکر شده، این نکته را نیز باید افزود که در هر دو مورد، راوی، یک نفر، یعنی «ابن جمهور» است. البته در مورد اولی اطلاع نجاشی از سند ابن جمهور، متکی بر ابن ابی رافع الصیمری بوده، در حالی که در مورد سومی، اطلاع او از سند ابن جمهور به کتاب کبیر از طریق ابن عیاش جوهری بوده است. به هر حال، منبع نجاشی در هر سه مورد با یکدیگر متفاوت است و او به سبب تفاوت منابع، دچار سهو شده و آن‌ها را در ذیل سه نفر بیان کرده است.

به نظر می‌رسد نجاشی فقط درباره نفر سوم اطلاعی دقیق، شخصی و متکی بر دانش رجال و طبقات آنان داشته است؛ اما درباره نفر اول و دوم بیشتر به نقل منبع خود تکیه کرده بوده و کتاب‌های ذکر شده، (و در واقع، یک کتاب *مجالس الرضا*) را نمی‌شناخته است. عجیب است که این کتاب دست‌کم در دو اثر شیخ صدوق نقل شده است، ولی نجاشی از آن متن و سند آن اطلاعی نداشته است. البته آن گونه که خواهیم دید، شیخ صدوق متن روایات آن کتاب را از طریق ابن جمهور نقل نمی‌کرده، بلکه آن را از طریق دیگری روایت می‌کرده است.

درباره سند کتاب *مجالس الرضا* که در ادامه آن را نقل خواهیم کرد، باید گفت که احتمالاً منظور از ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز الانصاری الکجی، همان «کشی» معروف باشد، یعنی در آن سند، «الکجی» تحریفی از «الکشی» است؛ گرچه او را «انصاری» نمی‌خوانده‌اند؛ اما طبقه او در این روایت با «کشی» معروف سازگار است.

دو روایت زیر از *مجالس امام رضا* توسط علما و متکلمان و فیلسوفان شیعی سخت مورد اعتنا بوده و به دفعات در کتاب‌ها و رساله‌های خود، به طور مستقل یا غیر مستقل، به شرح مضامین آن که حاوی مباحث مهم کلامی است، پرداخته‌اند.

متن کتاب *مجالس امام رضا* بدین شرح است:

۱. باب ذکر مجلس الرضا مع أهل الأديان و أصحاب المقالات في

التوحيد عند المأمون:

[حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الْفَقِيهِ الْقُمِّيُّ ثُمَّ الْإِيْلَاقِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ صَدَقَةَ الْقُمِّيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ عَمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْأَنْصَارِيِّ الْكَجِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ الْحَسَنَ بْنَ مُحَمَّدِ النَّوْفَلِيِّ ثُمَّ الْهَاشِمِيَّ يَقُولُ: لَمَّا قَدِمَ عَلَيَّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمَأْمُونِ، أَمَرَ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ أَنْ يَجْمَعَ لَهُ أَصْحَابَ الْمَقَالَاتِ مِثْلَ الْجَائِلِيِّ وَرَأْسِ الْجَالُوتِ وَرُؤَسَاءِ الصَّابِئِينَ وَ الْهَرَبِدِ الْأَكْبَرِ وَأَصْحَابَ زَرْدَهَشْتِ وَ نِسْطَاسِ الرُّومِيِّ وَ الْمُتَكَلِّمِينَ لِيَسْمَعَ كَلَامَهُ وَ كَلَامَهُمْ، فَجَمَعَهُمُ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ، ثُمَّ أَعْلَمَ الْمَأْمُونُ بِاجْتِمَاعِهِمْ، فَقَالَ: أَدْخِلْهُمْ عَلَيَّ، فَفَعَلَ فَرَحَّبَ بِهِمُ الْمَأْمُونُ، ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: إِنِّي إِنَّمَا جَمَعْتُكُمْ لِخَيْرٍ، وَ أَحْبَبْتُ أَنْ تُنَاطِرُوا ابْنَ عَمِّي هَذَا الْمَدَنِيَّ الْقَادِمَ عَلَيَّ فَإِذَا كَانَ بُكْرَةً فَاعْدُوا عَلَيَّ وَ لَا يَتَخَلَّفَ مِنْكُمْ أَحَدٌ، فَقَالُوا: السَّمْعُ وَ الطَّاعَةُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ مُبَكَّرُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ النَّوْفَلِيِّ: فَبَيْنَمَا نَحْنُ فِي حَدِيثِ لَنَا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا يَاسِرُ الْحَادِمُ وَ كَانَ يَتَوَلَّى أَمْرَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: يَا سَيِّدِي إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ: - فِدَاكَ أَحْوَكُ - إِنَّهُ اجْتَمَعَ إِلَيَّ أَصْحَابُ الْمَقَالَاتِ وَ أَهْلُ الْأَدْيَانِ وَ الْمُتَكَلِّمُونَ مِنْ جَمِيعِ الْمَمَلِكِ، فَرَأَيْكَ فِي الْبُكُورِ إِلَيْنَا إِنْ أَحْبَبْتَ كَلَامَهُمْ وَ إِنْ كَرِهْتَ ذَلِكَ فَلَا تَتَجَسَّسْ وَ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ نَصِيرَ إِلَيْكَ حَفَّ ذَلِكَ عَلَيْنَا فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ: أْبَلِغَهُ السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُ: قَدْ عَلِمْتُ مَا أَرَدْتَ وَ أَنَا صَائِرٌ إِلَيْكَ بُكْرَةً إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ النَّوْفَلِيِّ: فَلَمَّا مَضَى يَاسِرُ التَّفَتَّ إِلَيْنَا، ثُمَّ قَالَ لِي: يَا نَوْفَلِيُّ أَنْتَ عِرَاقِي وَ رِقَّةُ الْعِرَاقِيِّ غَيْرُ غَلِيظَةٍ، فَمَا عِنْدَكَ فِي جَمْعِ ابْنِ عَمِّكَ عَلَيْنَا أَهْلَ الشُّرُوكِ وَ أَصْحَابَ الْمَقَالَاتِ؟ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يُرِيدُ الْإِمْتِحَانَ وَ يُحِبُّ أَنْ يَعْرِفَ مَا عِنْدَكَ؟ وَ لَقَدْ بَنَى عَلَيَّ أَسَاسِ غَيْرِ وَثِيقِ الْبُنْيَانِ وَ بَسَّسَ وَ

الله ما بنى، فقال لي: وما بناؤه في هذا الباب؟ قلت: إن أصحاب الكلام و
البدعة خلاف العلماء و ذلك أن العالم لا ينكر غير المنكر و أصحاب المقالات
و المتكلمون و أهل الشرك أصحاب إنكار و مباحثة إن احتجبت عليهم بأن
الله واحد، قالوا: صحح و خدائيتة و لمن قلت: إن محمداً ﷺ رسول الله قالوا:
أثبت رسالته، ثم يباهتون الرجل و هو يبطل عليهم بحجته و يعالطونه حتى
يشرك قوله، فاحذرهم جعلت فداك، قال: فتبسم، ثم قال لي: يا نوفلي أ
فتخاف أن يقطعوا عليّ حجتي؟

فقلت: لا والله، ما خفت عليك قط و إنني لأرجو أن يظفرك الله بهم إن شاء الله
تعالى، فقال لي: يا نوفلي أتحب أن تعلم متى يندم المأمون؟ قلت: نعم، قال:
إذا سمع احتجاجي على أهل التوراة بتوراتهم و على أهل الإنجيل بإنجيلهم
و على أهل الزبور بزبورهم و على الصابئين بعبرانيتهم و على أهل الهرايدة
بفارسيتهم و على أهل الروم بزوميتهم و على أصحاب المقالات بلعاتهم، فإذا
قطع كل صنف و دحضت حجته و ترك مقالته و رجع إلى قولي، علم
المأمون الموضع الذي هو بسبيله ليس بمسحق له، فعند ذلك يكون التدامة،
و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم.

فلما أصبحنا أتانا الفضل بن سهل، فقال له: جعلت فداك إن ابن عمك
ينتظرك، و قد اجتمع القوم، فما رأيك في إثباته، فقال له الرضا عليه السلام: تقدمني
فإني صائر إلى ناحيتكم إن شاء الله.

ثم تَوَضَّأَ وُضوءاً لِلصَّلَاةِ وَ شَرِبَ شَرِبَةً سَوِيْقٍ وَ سَقَانَا مِنْهُ، ثُمَّ خَرَجَ وَ حَرَجْنَا
مَعَهُ حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى الْمَأْمُونِ وَ إِذَا الْمَجْلِسُ غَاصَّ بِأَهْلِهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ وَ
جَمَاعَةٌ مِنَ الطَّالِبِيِّينَ وَ الْهَاشِمِيِّينَ وَ الْقَوَادِ حُضُورًا، فَلَمَّا دَخَلَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ
الْمَأْمُونُ وَ قَامَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ وَ جَمِيعُ بَنِي هَاشِمٍ، فَمَا زَالُوا وَقُوفًا وَ

الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ مَعَ الْمَأْمُونِ حَتَّى أَمَرَهُمْ بِالْجُلُوسِ، فَجَلَسُوا، فَلَمْ يَزَلِ الْمَأْمُونُ مُقْبِلًا عَلَيْهِ يُحَدِّثُهُ سَاعَةً.

ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى الْجَائِلِيْقِ، فَقَالَ: يَا جَائِلِيْقُ هَذَا ابْنُ عَمِّي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَهُوَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّنَا، وَابْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَحِبُّ أَنْ تُكَلِّمَهُ أَوْ تُحَاجَّهُ وَتُنصِفَهُ، فَقَالَ الْجَائِلِيْقُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ أَحَاجُّ رَجُلًا يَحْتَجُّ عَلَيَّ بِكِتَابِ أَنَا مُنْكَرُهُ وَنَبِيِّ لَا أُوْمِنُ بِهِ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا نَضْرَانِي، فَإِنْ احْتَجَجْتُ عَلَيْكَ بِإِنْجِيلِكَ، أَتَقْرُّ بِهِ؟ قَالَ الْجَائِلِيْقُ: وَ هَلْ أَقْدِرُ عَلَى رَفْعِ مَا نَطَقَ بِهِ الْإِنْجِيلُ؟! نَعَمْ وَ اللَّهُ أَقْرُّ بِهِ عَلَيَّ رَغْمَ أَنْفِي، فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ وَ اسْمِعِ الْجَوَابَ.

فَقَالَ الْجَائِلِيْقُ: مَا تَقُولُ فِي نُبُوَّةِ عَيْسَى وَ كِتَابِهِ، هَلْ تُنْكِرُ مِنْهُمَا شَيْئًا؟ قَالَ الرَّضَا: أَنَا مُقَرِّرٌ بِنُبُوَّةِ عَيْسَى وَ كِتَابِهِ وَ مَا بَشَّرَ بِهِ أُمَّتُهُ وَ أَقْرَبَتْ بِهِ الْحَوَارِيُّونَ وَ كَافَرُوا بِنُبُوَّةِ كُلِّ عَيْسَى لَمْ يَقْرُرْ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ بِكِتَابِهِ وَ لَمْ يُبَشِّرْ بِهِ أُمَّتُهُ، قَالَ الْجَائِلِيْقُ: أَلَيْسَ إِنَّمَا نَقَطَعَ الْأَحْكَامَ بِشَاهِدَيْنِ عَدْلٍ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلَى، قَالَ: فَأَقِمْ شَاهِدَيْنِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِكَ عَلَى نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ مِمَّنْ لَا تُنْكِرُهُ النَّصْرَانِيَّةَ وَ سَلْنَا مِثْلَ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِنَا، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا نَحْنُ جِئْتُمُ بِالنَّصِيفَةِ يَا نَضْرَانِي، أَلَا تَقْبَلُ مِنِّي الْعَدْلَ الْمَقْدَمَ عِنْدَ الْمَسِيحِ عَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ الْجَائِلِيْقُ: وَ مَنْ هَذَا الْعَدْلُ؟ سَمِّهِ لِي، قَالَ: مَا تَقُولُ فِي يُوحَنَّا الدِّيَلْمِيِّ؟ قَالَ: بَسَّحْ بَسَّحْ ذَكَرْتَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى الْمَسِيحِ، قَالَ: فَأَقْسَمْتُ عَلَيْكَ هَلْ نَطَقَ الْإِنْجِيلُ: أَنَّ يُوحَنَّا قَالَ: إِنَّمَا الْمَسِيحُ أَحْبَرَنِي بِدِينِ مُحَمَّدٍ الْعَرَبِيِّ وَ بَشَّرَنِي بِهِ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ، فَبَشَّرْتُ بِهِ الْحَوَارِيِّينَ فَأَمَنُوا بِهِ، قَالَ الْجَائِلِيْقُ: قَدْ ذَكَرَ ذَلِكَ يُوحَنَّا عَنِ الْمَسِيحِ، وَ بَشَّرَ بِنُبُوَّةِ رَجُلٍ وَ بِأَهْلِ بَيْتِهِ وَ وَصِيَّهِ وَ لَمْ يُلْخِصْ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ؟ وَ لَمْ يُسَمِّ لَنَا الْقَوْمَ فَتَعْرِفَهُمْ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنْ جِئْنَاكَ بِمَنْ يَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ فَتَلَا

عَلَيْكَ ذِكْرُ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أُمَّتِهِ، أَتُؤْمِنُ بِهِ؟ قَالَ: سَدِيدًا، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لِنِسْطَاسِ الرُّومِيِّ: كَيْفَ حِفْظُكَ لِلسَّفَرِ الثَّلَاثِ مِنَ الْإِنْجِيلِ؟ قَالَ مَا أَحْفَظُنِي لَهُ، ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ، فَقَالَ: أَلَسْتَ تَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ؟ قَالَ: بَلَى لَعْمَرِي، قَالَ: فَخُذْ عَلَيَّ السَّفَرَ [الثالث] فَإِنْ كَانَ فِيهِ ذِكْرُ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أُمَّتِهِ فَاشْهَدُوا لِي وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ ذِكْرُهُ فَلَا تَشْهَدُوا لِي، ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّفَرَ الثَّلَاثَ حَتَّى بَلَغَ ذِكْرَ النَّبِيِّ ﷺ وَ وَقَفَ ثُمَّ قَالَ: يَا نَضْرَانِي إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَسِيحِ وَ أُمَّةِ، أَتَعْلَمُ أَنِّي عَالِمٌ بِالْإِنْجِيلِ؟ قَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ تَلَا عَلَيْنَا ذِكْرَ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أُمَّتِهِ، ثُمَّ قَالَ: مَا تَقُولُ يَا نَضْرَانِي؟ هَذَا قَوْلُ عَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَإِنْ كَذَّبْتَ بِمَا يَنْطِقُ بِهِ الْإِنْجِيلُ، فَقَدْ كَذَّبْتَ مُوسَى وَ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَتَّى أَنْكَرْتَ هَذَا الذِّكْرَ وَ جَبَّ عَلَيْكَ الْقَتْلُ، لِأَنَّكَ تَكُونُ قَدْ كَفَرْتَ بِرَبِّكَ وَ نَبِيِّكَ وَ بِكِتَابِكَ، قَالَ الْجَانَلِيُّ: لَا أَنْكِرُ مَا قَدْ بَانَ لِي فِي الْإِنْجِيلِ، وَ إِنِّي لَمُقَرَّبٌ بِهِ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: اشْهَدُوا عَلَيَّ إِفْرَارِهِ.

ثُمَّ قَالَ: يَا جَانَلِيُّ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ، قَالَ الْجَانَلِيُّ: أَحْبَبْتَنِي عَنْ حَوَارِيِّ عَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمْ كَانَ عِدَّتُهُمْ؟ وَ عَنْ عُلَمَاءِ الْإِنْجِيلِ كَمْ كَانُوا؟ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَى الْحَبِيرِ سَقَطَتْ، أَمَّا الْحَوَارِيُّونَ فَكَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا وَ كَانَ أَعْلَمُهُمْ وَ أَفْضَلُهُمْ أَلَوْقًا وَ أَمَّا عُلَمَاءُ النَّصَارَى فَكَانُوا ثَلَاثَةَ رِجَالٍ: يُوحَنَّا الْأَكْبَرُ بِأَجٍ وَ يُوحَنَّا بَقْرِيْسِيَا وَ يُوحَنَّا الدِّيْلَمِيُّ بِرِجَارَ وَ عِنْدَهُ كَانَ ذِكْرُ النَّبِيِّ ﷺ وَ ذِكْرُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أُمَّتِهِ وَ هُوَ الَّذِي بَشَّرَ أُمَّةَ عَيْسَى وَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِهِ.

ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا نَضْرَانِي وَ اللَّهُ إِنَّا لَنُؤْمِنُ بِعَيْسَى الَّذِي آمَنَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ وَ مَا نَنْقُمُ عَلَى عَيْسَاكُمْ شَيْئًا إِلَّا ضَعْفَهُ وَ قَلَّةَ صِيَامِهِ وَ صَلَاتِهِ، قَالَ الْجَانَلِيُّ: أَفْسَدَتْ وَ اللَّهُ عِلْمَكَ وَ ضَعَفَتْ أَمْرَكَ، وَ مَا كُنْتُ ظَنَنْتُ إِلَّا أَنَّكَ أَعْلَمُ أَهْلَ الْإِسْلَامِ! قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ كَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ الْجَانَلِيُّ: مِنْ قَوْلِكَ: أَنْ عَيْسَى كَانَ ضَعِيفًا قَلِيلَ

الصَّيَامِ، قَلِيلَ الصَّلَاةِ، وَ مَا أَفْطَرَ عَيْسَى يَوْمًا قَطُّ، وَ لَا نَامَ بِلَيْلٍ قَطُّ، وَ مَا زَالَ صَائِمَ الدَّهْرِ، وَ قَائِمَ اللَّيْلِ! قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلِمَنْ كَانَ يَصُومُ وَ يُصَلِّي؟! قَالَ: فَخَرَسَ الْجَائِلِيُّ وَ انْقَطَعَ.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا نَضْرَانِي أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ، قَالَ: سَلْ، فَإِنْ كَانَ عِنْدِي عِلْمُهَا أَجِبْتُكَ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَنْكَرْتُ أَنْ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟ قَالَ الْجَائِلِيُّ: أَنْكَرْتُ ذَلِكَ مِنْ أَجْلِ أَنْ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ فَهُوَ رَبُّ مُسْتَحِقٌّ لِأَنْ يُعْبَدَ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنَّ الْيَسَعَ قَدْ صَنَعَ مِثْلَ مَا صَنَعَ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَشَى عَلَى الْمَاءِ وَ أَحْيَا الْمَوْتَى وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ، فَلَمْ تَتَّخِذْهُ أُمَّتَهُ رَبًّا وَ لَمْ يَعْبُدْهُ أَحَدٌ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ لَقَدْ صَنَعَ حَزَقِيلُ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَ مَا صَنَعَ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَحْيَا حَمْسَةً وَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ بِسِتِّينَ سَنَةً، ثُمَّ التَفَّتْ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ، فَقَالَ لَهُ: يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ أَتَجِدُ هَؤُلَاءِ فِي سَبَابِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي التَّوْرَةِ؟! احْتَارَهُمْ بُحْتٌ نَصَرَ مِنْ سَبِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حِينَ غَزَا بَيْتَ الْمُقَدِّسِ، ثُمَّ انْصَرَفَ بِهِمْ إِلَى بَابِلَ، فَأَرْسَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمْ، فَأَحْيَاهُمْ، هَذَا فِي التَّوْرَةِ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا كَافِرٌ مِنْكُمْ، قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: قَدْ سَمِعْنَا بِهِ وَ عَرَفْنَا، قَالَ: صَدَقْتَ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا يَهُودِيُّ حُدِّ عَلَيَّ هَذَا السَّفَرِ مِنَ التَّوْرَةِ فَتَلَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنَ التَّوْرَةِ آيَاتٍ، فَأَقْبَلَ الْيَهُودِيُّ يَتَرَجِّحُ لِقِرَاءَتِهِ وَ يَتَعَجَّبُ! ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّضْرَانِي فَقَالَ: يَا نَضْرَانِي أَ فَهَؤُلَاءِ كَانُوا قَبْلَ عَيْسَى أَمْ عَيْسَى كَانَ قَبْلَهُمْ؟ قَالَ: بَلْ كَانُوا قَبْلَهُ. فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ اجْتَمَعَتْ قُرَيْشٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلُوهُ: أَنْ يُحْيِيَ لَهُمْ مَوْتَاهُمْ، فَوَجَّهَ مَعَهُمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: اذْهَبْ إِلَى الْجَبَانَةِ فَنَادِ بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ الرَّهْطِ الَّذِينَ يَسْأَلُونَ عَنْهُمْ بِأَعْلَى صَوْتِكَ: يَا فُلَانُ وَ يَا فُلَانُ وَ يَا فُلَانُ يَقُولُ لَكُمْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ قَوْمُوا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فناداهم،

فَقَامُوا يَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَنْ رُءُوسِهِمْ، فَأَقْبَلَتْ قُرَيْشٌ يَسْأَلُهُمْ عَنْ أُمُورِهِمْ ثُمَّ أَحْبَرُوهُمْ أَنَّ مُحَمَّدًا قَدْ بُعِثَ نَبِيًّا.

فَقَالُوا: وَدِدْنَا أَنَا أَدْرِكُنَاهُ فَنُؤْمِنُ بِهِ وَ لَقَدْ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَالْمَجَانِينَ وَ كَلَّمَهُ الْبَهَائِمُ وَ الطَّيْرَ وَ الْجِنُّ وَ الشَّيَاطِينَ وَ لَمْ نَتَّخِذْهُ رَبًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ لَمْ نُنْكَرْ لِأَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ فَضْلَهُمْ، فَمَتَى اتَّخَذْتُمْ عِيسَى رَبًّا جَازَ لَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْيَسَعَ وَ حِرْقِيلَ رَبًّا؟! لِأَنَّهُمَا قَدْ صَنَعَا مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ أَحْيَاءِ الْمَوْتَى وَ غَيْرِهِ، وَ إِنْ قَوْمًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَرَجُوا مِنْ بِلَادِهِمْ مِنَ الطَّاغُوتِ وَ هُمْ أَلُوفٌ حَدَرَ الْمَوْتِ، فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَعَمَدَ أَهْلُ تِلْكَ الْقَرْيَةِ فَحَطَرُوا عَلَيْهِمْ حَظِيرَةً، فَلَمْ يَزَالُوا فِيهَا حَتَّى نَخَرَتْ عِظَامُهُمْ وَ صَارُوا رَمِيمًا، فَمَرَّ بِهِمْ نَبِيٌّ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَتَعَجَّبَ مِنْهُمْ وَ مِنْ كَثْرَةِ الْعِظَامِ الْبَالِيَةِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ: أَلَيْسَ لَكَ فَتُنذِرُهُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا رَبِّ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنْ نَادِهِمْ، فَقَالَ: أَلَيْسَ لَكَ الْعِظَامُ الْبَالِيَةُ قَوْمِي بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ! فَقَامُوا أَحْيَاءً أَجْمَعُونَ يَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَنْ رُءُوسِهِمْ، ثُمَّ إِبْرَاهِيمُ حَلِيلُ الرَّحْمَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أَحَدَ الطَّيْرِ فَقَطَّعَهُنَّ قِطْعًا، ثُمَّ وَضَعَ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا، ثُمَّ نَادَاهُنَّ فَأَقْبَلْنَ سَعِيًّا إِلَيْهِ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَصْحَابُهُ السَّبْعُونَ الَّذِينَ اخْتَارَهُمْ صَارُوا مَعَهُ إِلَى الْجَبَلِ، فَقَالُوا لَهُ: إِنَّكَ قَدْ رَأَيْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ، فَأَرِنَاهُ كَمَا رَأَيْتَهُ، فَقَالَ لَهُمْ: إِنِّي لَمْ أَرَهُ، فَقَالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً، فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ، فَاحْتَرَقُوا عَنْ آخِرِهِمْ وَ بَقِيَ مُوسَى وَحِيدًا، فَقَالَ: يَا رَبِّ احْتَرَقْتُ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَجِئْتُ بِهِمْ وَ أَرْجِعُ وَحْدِي فَكَيْفَ يُصَدِّقُنِي قَوْمِي بِمَا أَخْبَرْتُهُمْ بِهِ؟ «فَلَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَ إِيَّايَ أَفْتُهُلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الشَّفَهَاءُ مِتًّا»؟ فَأَحْيَاهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ ذَكَرْتُهُ لَكَ مِنْ هَذَا لَا تَقْدِرُ عَلَى دَفْعِهِ لِأَنَّ التَّوْرَةَ وَ

الْإِنْجِيلَ وَ الرَّبُّورَ وَ الْفُرْقَانَ قَدْ نَطَقْتُ بِهِ، فَإِنْ كَانَ كُلُّ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ الْمَجَانِينَ يُتَّخَذُ رَبًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاتَّخِذْ هُوْلَاءَ كُلَّهُمْ أَرْبَابًا، مَا تَقُولُ يَا نَصْرَانِي؟ فَقَالَ الْجَائِلِيُّ: الْقَوْلُ قَوْلِكَ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ، فَقَالَ: يَا يَهُودِي أَقْبِلْ عَلَيَّ أَسْأَلُكَ بِالْعَشْرِ الْآيَاتِ الَّتِي أَنْزَلْتَ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ تَجِدُ فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبًا بَنِيًا مُحَمَّدٍ وَ أُمَّتِهِ: «إِذَا جَاءَتِ الْأُمَّةُ الْأَخِيرَةُ أَتْبَاعُ رَاكِبِ الْبَعِيرِ، يُسَبِّحُونَ الرَّبَّ جِدًّا جِدًّا تَسْبِيحًا جَدِيدًا فِي الْكِنَائِسِ الْجُدُدِ، فَلْيَفْرَحْ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَيْهِمْ وَ إِلَى مَلِكِهِمْ لِتُظْمِنَ قُلُوبُهُمْ فَإِنَّ بَأْيْدِهِمْ سِيُوفًا يَنْتَقِمُونَ بِهَا مِنَ الْأُمَّةِ الْكَافِرَةِ فِي أَفْطَارِ الْأَرْضِ». أ هَكَذَا هُوَ فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبٌ؟ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: نَعَمْ، إِنَّا لَنَجِدُهُ كَذَلِكَ.

ثُمَّ قَالَ لِلْجَائِلِيِّ: يَا نَصْرَانِي كَيْفَ عِلْمُكَ بِكِتَابِ شَعِيَا؟ قَالَ أَعْرِفُهُ حَرْفًا حَرْفًا، قَالَ لَهُمَا: أَتَعْرِفَانِ هَذَا مِنْ كَلَامِهِ: «يَا قَوْمِ إِنِّي رَأَيْتُ صُورَةَ رَاكِبِ الْحِمَارِ لَا بِسَأْ جَلَابِيبِ الثَّوْرِ، وَ رَأَيْتُ رَاكِبَ الْبَعِيرِ، صَوُّهُ مِثْلُ صَوِّ الْقَمَرِ»؟ فَقَالَا: قَدْ قَالَ ذَلِكَ شَعِيَا، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا نَصْرَانِي هَلْ تَعْرِفُ فِي الْإِنْجِيلِ قَوْلَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّكُمْ وَ رَبِّي، وَ الْفَارِ قَلِيظًا جَاءَ، هُوَ الَّذِي يَشْهَدُ لِي بِالْحَقِّ كَمَا شَهِدْتُ لَهُ، وَ هُوَ الَّذِي يُفَسِّرُ لَكُمْ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ الَّذِي يَبْدِئُ فَضَائِحَ الْأُمَّةِ وَ هُوَ الَّذِي يَكْسِرُ عَمُودَ الْكُفْرِ، فَقَالَ الْجَائِلِيُّ: مَا ذَكَرْتَ شَيْئًا مِنَ الْإِنْجِيلِ إِلَّا وَ نَحْنُ مُقَرُّونَ بِهِ، فَقَالَ: أَتَجِدُ هَذَا فِي الْإِنْجِيلِ ثَابِتًا يَا جَائِلِيُّ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَائِلِيُّ أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِنْجِيلِ الْأَوَّلِ حِينَ افْتَقَدْتُمُوهُ عِنْدَ مَنْ وَجَدْتُمُوهُ، وَ مَنْ وَضَعَ لَكُمْ هَذَا الْإِنْجِيلَ؟ فَقَالَ لَهُ: مَا افْتَقَدْنَا الْإِنْجِيلَ إِلَّا يَوْمًا وَاحِدًا حَتَّى وَجَدْنَاهُ غَضًّا طَرِيًّا، فَأَخْرَجَهُ إِلَيْنَا يُوَحِّنًا وَ مَتَّى، فَقَالَ لَهُ

الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَقَلَّ مَعْرِفَتِكَ بِسُنَنِ الْإِنْجِيلِ وَ عُلَمَائِهِ؟! فَإِنْ كَانَ هَذَا كَمَا تَزْعُمُهُ فَلِمَ اخْتَلَفْتُمْ فِي الْإِنْجِيلِ، وَإِنَّمَا وَقَعَ الْإِخْتِلَافُ فِي هَذَا الْإِنْجِيلِ الَّذِي فِي أَيْدِيكُمْ الْيَوْمَ، فَلَوْ كَانَ عَلَى الْعَهْدِ الْأَوَّلِ لَمْ تَخْتَلِفُوا فِيهِ، وَ لَكِنِّي مُفِيدُكُمْ عِلْمَ ذَلِكَ، اَعْلَمُ أَنَّهُ لَمَّا افْتَقَدَ الْإِنْجِيلُ الْأَوَّلُ اجْتَمَعَتِ النَّصَارَى إِلَى عُلَمَائِهِمْ، فَقَالُوا لَهُمْ: قُتِلَ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ افْتَقَدْنَا الْإِنْجِيلَ، وَ أَنْتُمْ الْعُلَمَاءُ فَمَا عِنْدَكُمْ؟ فَقَالَ لَهُمُ الْوَقَا وَ مَرْقَابُوسُ: إِنَّ الْإِنْجِيلَ فِي ضُورِنَا وَ نَحْنُ نُخْرِجُهُ إِلَيْكُمْ سِيفْرًا سِيفْرًا فِي كُلِّ أَحَدٍ، فَلَا تَحْزِنُوا عَلَيْهِ، وَ لَا تُحْلُوا الْكِنَائِسَ، فَإِنَّا سَنَسْأَلُوهُ عَلَيْكُمْ فِي كُلِّ أَحَدٍ سِيفْرًا سِيفْرًا، حَتَّى نَجْمَعَهُ كُلَّهُ فَفَعَدَ الْوَقَا وَ مَرْقَابُوسُ وَ يُوْحَنَّا وَ مَتَّى، فَوَضَعُوا لَكُمْ هَذَا الْإِنْجِيلَ بَعْدَ مَا افْتَقَدْتُمْ الْإِنْجِيلَ الْأَوَّلَ وَ إِنَّمَا كَانَ هُوَ لِأَرْبَعَةِ تَلَامِيذِ التَّلَامِيذِ الْأَوَّلِينَ، اَعْلَمْتَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ الْجَانَلِيْقُ: أَمَا هَذَا فَلَمْ اَعْلَمْهُ، وَ قَدْ اَعْلَمْتُهُ الْآنَ وَ قَدْ بَانَ لِي مِنْ فَضْلِ عِلْمِكَ بِالْإِنْجِيلِ، وَ سَمِعْتُ أَشْيَاءَ مِمَّا اَعْلَمْتُهُ، شَهِدَ قَلْبِي أَنَّهَا حَقٌّ، فَاسْتَزَدْتُ كَثِيرًا مِنْ الْفَهْمِ.

فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَكَيْفَ شَهَادَةُ هُوَ لِأَنَّكَ عِنْدَكَ؟ قَالَ: جَائِزَةٌ، هُوَ لِأَنَّ عُلَمَاءَ الْإِنْجِيلِ، وَ كُلَّ مَا شَهِدُوا بِهِ فَهُوَ حَقٌّ.

قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْمَأْمُونِ وَ مَنْ حَضَرَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ مِنْ غَيْرِهِمْ: اَشْهَدُوا عَلَيْهِ، قَالُوا: قَدْ شَهِدْنَا، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْجَانَلِيْقِ: بِحَقِّ الْإِبْنِ وَ أُمِّهِ هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ مَتَّى قَالَ: إِنَّ الْمَسِيْحَ هُوَ ابْنُ دَاوُدَ بْنِ إِبْرَاهِيْمَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ يَهُوذَا بْنِ خُزْرُونَ، فَقَالَ مَرْقَابُوسُ فِي نِسْبَةِ عَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُ كَلِمَةُ اللَّهِ أَحَلَّهَا فِي جَسَدِ الْآدَمِيِّ، فَصَارَتْ إِنْسَانًا وَ قَالَ الْوَقَا: إِنَّ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أُمُّهُ كَانَا إِنْسَانَيْنِ مِنْ لَحْمٍ وَ دَمٍ، فَدَخَلَ فِيهِمَا الرُّوحُ الْقُدُسُ، ثُمَّ إِنَّكَ تَقُولُ مِنْ شَهَادَةِ عَيْسَى عَلَى نَفْسِهِ: «حَقًّا أَقُولُ لَكُمْ: يَا مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ إِنَّهُ لَا يَضَعُدُ إِلَى السَّمَاءِ إِلَّا مَنْ نَزَلَ مِنْهَا إِلَّا رَاكِبَ الْبَعِيْرِ حَاتِمَ الْأَنْبِيَاءِ، فَإِنَّهُ يَضَعُدُ إِلَى السَّمَاءِ

وَ يَنْزِلُ»، فَمَا تَقُولُ فِي هَذَا الْقَوْلِ؟ قَالَ الْجَائِلِيُّ: هَذَا قَوْلُ عِيسَى لِأَنْتُكِرُهُ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَا تَقُولُ فِي شَهَادَةِ أَلُوقَا وَ مِرْقَابُوسِ وَ مَتَّى عَلَى عِيسَى وَ مَا نَسَبُوهُ إِلَيْهِ؟ قَالَ الْجَائِلِيُّ: كَذَبُوا عَلَى عِيسَى، فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا قَوْمَ أَلَيْسَ قَدْ زَكَّاهُمْ وَ شَهِدَ أَنَّهُمْ عُلَمَاءُ الْإِنْجِيلِ، وَ قَوْلُهُمْ حَقٌّ، فَقَالَ الْجَائِلِيُّ: يَا عَالِمَ الْمُسْلِمِينَ أَحِبُّ أَنْ تُعْفِيَنِي مِنْ أَمْرِ هَؤُلَاءِ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنَّا قَدْ فَعَلْنَا، سَلْ يَا نَضْرَانِي عَمَّا بَدَا لَكَ، قَالَ الْجَائِلِيُّ: لَيْسَ لَكَ غَيْرِي، فَلَا وَ حَقُّ الْمَسِيحِ مَا ظَنَنْتُ أَنْ فِي عُلَمَاءِ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَكَ.

فَالْتَمَّتِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ، فَقَالَ لَهُ: تَسْأَلُنِي أَوْ أَسْأَلُكَ؟ فَقَالَ: بَلْ أَسْأَلُكَ، وَ لَسْتُ أَقْبَلُ مِنْكَ حُجَّةً إِلَّا مِنَ التَّوْرَةِ أَوْ مِنَ الْإِنْجِيلِ أَوْ مِنْ رُبُورِ دَاوُدَ، أَوْ بِمَا فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَقْبَلُ مِنِّي حُجَّةً إِلَّا بِمَا تَنْطِقُ بِهِ التَّوْرَةُ عَلَى لِسَانِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، وَ الْإِنْجِيلُ عَلَى لِسَانِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ الزُّبُورُ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ.

فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: مِنْ أَيْنَ تُنْبِئُ نُبُوَّةَ مُحَمَّدٍ؟ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: شَهِدَ بِنُبُوَّتِهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ، وَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ، وَ دَاوُدُ خَلِيفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْأَرْضِ، فَقَالَ لَهُ: تَبَّتْ قَوْلَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ تَعْلَمُ يَا يَهُودِيُّ أَنْ مُوسَى أَوْصَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّهُ سَيَأْتِيكُمْ نَبِيٌّ مِنْ إِخْوَانِكُمْ فِيهِ فَصَدَّقُوا وَ مِنْهُ فَاسْمَعُوا، فَهَلْ تَعْلَمُ أَنْ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِخْوَةٌ غَيْرُ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ إِنْ كُنْتَ تَعْرِفُ قَرَابَةَ إِسْرَائِيلَ مِنْ إِسْمَاعِيلَ وَ السَّبَبَ الَّذِي بَيْنَهُمَا مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: هَذَا قَوْلُ مُوسَى لِأَنْدَفَعَهُ، فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ جَاءَكُمْ مِنْ إِخْوَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ نَبِيٌّ غَيْرُ مُحَمَّدٍ ﷺ؟ قَالَ: لَا، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْلَيْسَ قَدْ صَحَّ هَذَا عِنْدَكُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ لَكِنِّي أَحِبُّ أَنْ تُصَحِّحَهُ لِي مِنَ التَّوْرَةِ، فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ تُنْكِرُ أَنْ التَّوْرَةُ تَقُولُ لَكُمْ:

«جاء النور من جبل طور سيناء، وأضاء لنا من جبل ساعير واشتعلن علينا من جبل فاران؟ قال رأس الجالوت: أعرف هذه الكلمات وما أعرف تفسيرها، قال الرضا عليه السلام: أنا أخبرك به، أما قوله: جاء النور من جبل طور سيناء، فذلك وحى الله تبارك وتعالى، الذي أنزله على موسى عليه السلام على جبل طور سيناء وأما قوله: وأضاء لنا من جبل ساعير، فهو الجبل الذي أوحى الله عز وجل إلى عيسى ابن مريم عليه السلام وهو عليه وأما قوله: واشتعلن علينا من جبل فاران فذلك جبل من جبال مكة بينه وبينها يوم وقال شعيبا النبي عليه السلام فيما تقول أنت وأصحابك في التوراة: «رأيت راكبين أضاء لهما الأرض، أحدهما راكب على حمار والآخر على جمل»، فمن راكب الحمار؟ ومن راكب الجمل؟ قال رأس الجالوت: لا أعرفهما فحبرني بهما، قال عليه السلام: أما راكب الحمار فعيسى عليه السلام وأما راكب الجمل فمحمد ﷺ، أتتكر هذا من التوراة؟ قال: لا، ما أتكره.

ثم قال الرضا عليه السلام: هل تعرف حيقوق النبي عليه السلام؟ قال: نعم، إني به لعارف، قال: فإنه قال وكتابكم ينطق به: «جاء الله تعالى بالبيان من جبل فاران، وامتلات السماوات من تسبيح أحمد وأمه، يحمل حيله في البحر كما يحمل في البر، يأتينا بكتاب جديد بعد حراب بيت المقدس - يعني بالكتاب الفرقان - أتعرف هذا وتؤمن به؟ قال رأس الجالوت: قد قال ذلك حيقوق النبي عليه السلام ولأنتكر قوله.

قال الرضا عليه السلام: فقد قال داود في زبور، وأنت تقرأه: «اللهم ابعث مقيم السنة بعد الفترة» فهل تعرف نبياً أقام السنة بعد الفترة غير محمد عليه السلام؟ قال رأس الجالوت: هذا قول داود نعرفه، ولأنتكر ولكن عنى بذلك عيسى، وأيامه هي الفترة، قال له الرضا عليه السلام: جهلت، إن عيسى عليه السلام لم يخالف السنة وكان

مُؤَافِقاً لِسُنَّةِ التَّوْرَةِ حَتَّى رَفَعَهُ اللهُ إِلَيْهِ، وَ فِي الْإِنْجِيلِ مَكْتُوبٌ: «أَنَّ ابْنَ الْبَرَّةِ ذَاهِبٌ وَ الْفَارِ قَلِيْطًا جَاءَ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الَّذِي يَخْفَفُ الْآصَارَ، وَ يُفَسِّرُ لَكُمْ كُلَّ شَيْءٍ، وَ يَشْهَدُ لِي كَمَا شَهِدْتُ لَهُ، أَنَا جِئْتُكُمْ بِالْأَمْثَالِ وَ هُوَ يَأْتِيكُمْ بِالتَّأْوِيلِ» أ تُوْمِنُ بِهَذَا فِي الْإِنْجِيلِ؟ قَالَ: نَعَمْ.

فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ أَسْأَلُكَ عَنْ نَبِيِّكَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: سَلْ، قَالَ: مَا الْحُجَّةُ عَلَى أَنْ مُوسَى تَبَيَّنَتْ نُبُوَّتُهُ؟ قَالَ الْيَهُودِيُّ: إِنَّهُ جَاءَ بِمَا لَمْ يَجِئْ بِهِ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَهُ، قَالَ لَهُ: مِثْلَ مَاذَا؟ قَالَ: مِثْلَ فُلْقِ الْبَحْرِ وَ قَلْبِهِ الْعَصَا حَيَّةً تَسْعَى، وَ ضَرْبِهِ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ الْعُيُونُ، وَ إِخْرَاجِهِ يَدَهُ بَيْضَاءَ لِلنَّاطِرِينَ، وَ عَلَامَاتُهُ لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهَا، قَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدَقْتَ فِي أَنَّهُ كَانَتْ حُجَّتُهُ عَلَى نُبُوَّتِهِ أَنَّهُ جَاءَ بِمَا لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهِ، أ فَلَيْسَ كُلُّ مَنْ ادَّعَى أَنَّهُ نَبِيٌّ، ثُمَّ جَاءَ بِمَا لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهِ، وَ جَبَّ عَلَيْكُمْ تَصْدِيقُهُ؟! قَالَ: لَا، لِأَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَظِيرٌ، لِمَكَانِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ قُرْبِهِ مِنْهُ، وَ لَا يَجِبُ عَلَيْنَا الْإِقْرَارُ بِنُبُوَّةِ مَنْ ادَّعَاهَا حَتَّى يَأْتِيَ مِنَ الْأَعْلَامِ بِمِثْلِ مَا جَاءَ بِهِ، فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَكَيْفَ أَقْرَرْتُمْ بِالْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ كَانُوا قَبْلَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَمْ يَقْلُقُوا الْبَحْرَ، وَ لَمْ يَفْجُرُوا مِنَ الْحَجَرِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ عَيْنًا وَ لَمْ يُخْرِجُوا أَيْدِيَهُمْ مِثْلَ إِخْرَاجِ مُوسَى يَدَهُ بَيْضَاءَ، وَ لَمْ يَقْلُبُوا الْعَصَا حَيَّةً تَسْعَى؟! قَالَ الْيَهُودِيُّ: قَدْ خَبَّرْتُكَ أَنَّهُ مَنَى مَا جَاءَ وَعَلَى نُبُوَّتِهِمْ مِنَ الْآيَاتِ بِمَا لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهِ - وَ لَوْ جَاءَ وَ بِمَا لَمْ يَجِئْ بِهِ مُوسَى أَوْ كَانَ عَلَى غَيْرِ مَا جَاءَ بِهِ مُوسَى - وَ جَبَّ تَصْدِيقُهُمْ.

قَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ فَمَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْإِقْرَارِ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ قَدْ كَانَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ يُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ يَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ ثُمَّ يَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى؟ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: يُقَالُ «إِنَّهُ فَعَلَ

ذَلِكَ» وَ لَمْ نَشْهَدُهُ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرَأَيْتَ مَا جَاءَ بِهِ مُوسَى مِنَ الْآيَاتِ شَاهِدَتْهُ؟ أَلَيْسَ إِنَّمَا جَاءَتْ الْأَخْبَارُ مِنَ ثِقَاتٍ أَصْحَابِ مُوسَى أَنَّهُ فَعَلَ ذَلِكَ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: فَكَذَلِكَ أَيْضاً أَتَتْكُمُ الْأَخْبَارُ الْمُتَوَاتِرَةُ بِمَا فَعَلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَيْفَ صَدَّقْتُمْ بِمُوسَى وَ لَمْ تُصَدِّقُوا بِعِيسَى؟ فَلَمْ يُحِزْ جَوَاباً، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ كَذَلِكَ أَمْرُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ مَا جَاءَ بِهِ وَ أَمْرُ كُلِّ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ، وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنَّهُ كَانَ يَتِيمًا فَقِيرًا رَاعِيًا أَجِيرًا لَمْ يَتَعَلَّمْ كِتَابًا وَ لَمْ يَخْتَلِفْ إِلَى مُعَلِّمٍ ثُمَّ جَاءَ بِالْقُرْآنِ الَّذِي فِيهِ قِصَصُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَخْبَارُهُمْ حَرْفًا حَرْفًا، وَ أَخْبَارُ مَنْ مَضَى وَ مَنْ بَقِيَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ كَانَ يُخْبِرُهُمْ بِأَسْرَارِهِمْ وَ مَا يَعْمَلُونَ فِي بُيُوتِهِمْ، وَ جَاءَ بِآيَاتٍ كَثِيرَةٍ لَا تُحْصَى، قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: لَمْ يَصِحَّ عِنْدَنَا خَبْرُ عِيسَى، وَ لَا خَبْرُ مُحَمَّدٍ وَ لَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نُفَرِّقَهُمَا بِمَا لَا يَصِحُّ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَالشَّاهِدُ الَّذِي شَهِدَ لِعِيسَى وَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَاهِدٌ زُورٍ؟! فَلَمْ يُحِزْ جَوَاباً.

ثُمَّ دَعَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْهَرَبِيِّ الْأَكْبَرِ، فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَحْبَبَنِي عَنْ زَرْدَهَشْتِ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ مَا حُجِّجْتُكَ عَلَى نُبُوتِهِ؟ قَالَ: إِنَّهُ أَتَى بِمَا لَمْ يَأْتِنَا أَحَدٌ قَبْلَهُ، وَ لَمْ نَشْهَدْهُ وَ لَكِنَّ الْأَخْبَارَ مِنْ أَسْلَافِنَا وَرَدَتْ عَلَيْنَا بِأَنَّهُ أَحَلَّ لَنَا مَا لَمْ يُحَلِّهِ غَيْرُهُ، فَاتَّبَعْنَاهُ، قَالَ: أَلَيْسَ إِنَّمَا أَتَتْكُمُ الْأَخْبَارُ فَاتَّبَعْتُمُوهُ؟

قَالَ: بَلَى، قَالَ: فَكَذَلِكَ سَائِرُ الْأُمَمِ السَّالِفَةِ أَتَتْهُمْ الْأَخْبَارُ بِمَا أَتَى بِهِ التَّبَيُّونَ وَ أَتَى بِهِ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَا عُدْرَتُكُمْ فِي تَرْكِ الْإِقْرَارِ لَهُمْ؟ إِذْ كُنْتُمْ إِنَّمَا أَقْرَرْتُمْ بِزَرْدَهَشْتِ مِنْ قِبَلِ الْأَخْبَارِ الْمُتَوَاتِرَةِ بِأَنَّهُ جَاءَ بِمَا لَمْ يَجِئْ بِهِ غَيْرُهُ، فَانْقَطَعَ الْهَرَبِيُّ مَكَانَهُ.

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا قَوْمَ إِنْ كَانَ فِيكُمْ أَحَدٌ يُخَالِفُ الْإِسْلَامَ وَ أَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ، فَلَيْسَ أَلْغَيْرِ مُحْتَسِمٍ، فَقَامَ إِلَيْهِ عِمْرَانُ الصَّابِيُّ، وَ كَانَ وَاحِدًا مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ، فَقَالَ: يَا عَالِمَ النَّاسِ لَوْلَا أَنَّكَ دَعَوْتَ إِلَى مَسْأَلَتِكَ لَمْ أَقْدِمُ عَلَيْكَ بِالْمَسْأَلِ

فَقَدْ دَخَلْتُ بِالْكَوْفَةِ وَ الْبُضْرَةَ وَ الشَّامَ وَ الْجَزِيرَةَ، وَ لَقِيتُ الْمُتَكَلِّمِينَ، فَلَمْ أَقْعَ عَلَى أَحَدٍ يُثْبِتُ لِي وَاحِدًا لَيْسَ غَيْرُهُ قَائِمًا بِوَاحِدَانِيَّتِهِ، أَفَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَسْأَلَكَ؟ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ كَانَ فِي الْجَمَاعَةِ عِمْرَانُ الصَّابِي، فَأَنْتَ هُوَ، قَالَ: أَنَا هُوَ، قَالَ: سَلْ يَا عِمْرَانُ وَ عَلَيْكَ بِالنَّصْفَةِ، وَ إِيَّاكَ وَ الْخَطْلَ وَ الْجُورَ، فَقَالَ: وَ اللَّهُ يَا سَيِّدِي مَا أُرِيدُ إِلَّا أَنْ تُثْبِتَ لِي شَيْئًا أَتَعَلَّقُ بِهِ فَلَا أُجُوزُهُ.

قَالَ: سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ، فَارْزَحِمِ النَّاسَ، وَ انْضَمَّ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، فَقَالَ عِمْرَانُ الصَّابِي: أَخْبِرْنِي عَنِ الْكَائِنِ الْأَوَّلِ وَ عَمَّا خَلَقَ، فَقَالَ لَهُ: سَأَلْتُ فَافْهَمْ، أَمَّا الْوَاحِدُ فَلَمْ يَزَلْ وَاحِدًا كَائِنًا لَا شَيْءَ مَعَهُ بِلَا حُدُودٍ وَ لَا أَعْرَاضٍ وَ لَا يَزَالُ كَذَلِكَ، ثُمَّ خَلَقَ خَلْقًا مُتَبَدِّعًا مُخْتَلِفًا بِأَعْرَاضٍ وَ حُدُودٍ مُخْتَلِفَةٍ لَا فِي شَيْءٍ أَقَامَهُ وَ لَا فِي شَيْءٍ حَدَّهُ وَ لَا عَلَى شَيْءٍ حَدَّاهُ وَ [لَا] مَثَلُهُ لَهُ، فَجَعَلَ الْخَلْقَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ صَفْوَةً وَ غَيْرَ صَفْوَةٍ وَ اخْتِلَافًا وَ ائْتِلَافًا وَ أَلْوَانًا وَ ذَوَاقًا وَ طَعْمًا، لَا لِحَاجَةٍ كَانَتْ مِنْهُ إِلَى ذَلِكَ، وَ لَا لِفَضْلِ مَنْزِلَةٍ لَمْ يَبْلُغَهَا إِلَّا بِهِ، وَ لَا رَأَى لِنَفْسِهِ فِيهَا خَلْقَ زِيَادَةٍ وَ لَا نُقْصَانًا، تَعْقِلُ هَذَا يَا عِمْرَانُ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ اللَّهُ يَا سَيِّدِي.

قَالَ: وَ اعْلَمْ يَا عِمْرَانُ أَنَّهُ لَوْ كَانَ خَلْقَ مَا خَلَقَ لِحَاجَةٍ لَمْ يَخْلُقْ إِلَّا مَنْ يَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى حَاجَتِهِ، وَ لَكَانَ يَنْبَغِي أَنْ يَخْلُقَ أَضْعَافَ مَا خَلَقَ، لِأَنَّ الْأَعْوَانَ كُلَّمَا كَثُرُوا كَانَ صَاحِبُهُمْ أَقْوَى، وَ الْحَاجَةُ يَا عِمْرَانُ لَا يَسْعَاهَا، لِأَنَّهُ كَانَ لَمْ يُحَدِّثْ مِنَ الْخَلْقِ شَيْئًا إِلَّا حَدَّثَتْ فِيهِ حَاجَةُ أُخْرَى وَ لِذَلِكَ أَقُولُ: لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ لِحَاجَةٍ، وَ لَكِنْ تَقَلَّ بِالْخَلْقِ الْحَوَائِجَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، وَ فَضَّلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ بِلَا حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى مَنْ فَضَّلَ وَ لَا تَقَمَّةٍ مِنْهُ عَلَى مَنْ أَدَلَّ، فَلِهَذَا خَلَقَ.

قَالَ عِمْرَانُ: يَا سَيِّدِي هَلْ كَانَ الْكَائِنُ مَعْلُومًا فِي نَفْسِهِ عِنْدَ نَفْسِهِ؟ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا يَكُونُ الْمَعْلَمَةُ بِالشَّيْءِ لِنَفْيِ خِلَافِهِ وَ لِيَكُونَ الشَّيْءُ نَفْسُهُ بِمَا

نُفِيَ عَنْهُ مَوْجُوداً، وَ لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ شَيْءٌ يُخَالِفُهُ، فَتَدْعُوهُ الْحَاجَةُ إِلَى نَفْيِ ذَلِكَ الشَّيْءِ عَنِ نَفْسِهِ بِتَحْدِيدِ مَا عَلِمَ مِنْهَا، أَ فَهِمْتَ يَا عِمْرَانُ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ اللَّهُ يَا سَيِّدِي، فَأُخْبِرُنِي بِأَيِّ شَيْءٍ عَلِمَ مَا عَلِمَ، أ بِضَمِيرٍ أَمْ بِغَيْرِ ذَلِكَ؟ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: أَرَأَيْتَ إِذَا عَلِمَ بِضَمِيرٍ هَلْ يَجِدُ بُدْأً مِنْ أَنْ يَجْعَلَ لِذَلِكَ الضَّمِيرِ حَدًّا تَنْتَهِي إِلَيْهِ الْمَعْرِفَةُ؟ قَالَ عِمْرَانُ: لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ الرِّضَا عليه السلام: فَمَا ذَلِكَ الضَّمِيرُ؟! فَانْقَطَعَ وَ لَمْ يُحِرْ جَوَاباً، قَالَ الرِّضَا عليه السلام: لَا بَأْسَ، إِنْ سَأَلْتُكَ عَنِ الضَّمِيرِ نَفْسِهِ تَعْرِفُهُ بِضَمِيرٍ آخَرَ؟ فَإِنْ قُلْتَ: نَعَمْ أَفْسَدْتَ عَلَيْكَ قَوْلَكَ وَ دَعْوَاكَ، يَا عِمْرَانُ أَلَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ الْوَاحِدَ لَيْسَ يُوصَفُ بِضَمِيرٍ، وَ لَيْسَ يُقَالُ لَهُ أَكْثَرُ مِنْ فِعْلٍ وَ عَمَلٍ وَ صُنْعٍ، وَ لَيْسَ يُتَوَهَّمُ مِنْهُ مَدَاهِبٌ وَ تَجْزِئَةٌ كَمَدَاهِبِ الْمُحَلُّوقِينَ وَ تَجْزِئَتِهِمْ، فَاعْقِلْ ذَلِكَ وَ ابْنِ عَلَيْهِ مَا عَلِمْتَ صَوَاباً.

قَالَ عِمْرَانُ: يَا سَيِّدِي أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ حُدُودِ خَلْقِهِ كَيْفَ هِيَ؟ وَ مَا مَعَانِيهَا؟ وَ عَلَى كَمْ نَوْعٍ يَكُونُ؟ قَالَ: قَدْ سَأَلْتَ فَافْهَمْ، أَنَّ حُدُودَ خَلْقِهِ عَلَى سِتَّةِ أَنْوَاعٍ مَلْمُوسٍ، وَ مَوْزُونٍ، وَ مَنْظُورٍ إِلَيْهِ، وَ مَا لَا وَزْنَ لَهُ وَ هُوَ الرُّوحُ، وَ مِنْهَا مَنْظُورٌ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ لَهُ وَزْنٌ وَ لَا لَمَسٌ وَ لَا حِسٌّ وَ لَا لَوْنٌ وَ لَا ذَوْقٌ وَ التَّقْدِيرُ وَ الْأَعْرَاضُ وَ الضُّورُ وَ الطُّولُ وَ الْعَرْضُ، وَ مِنْهَا الْعَمَلُ وَ الْحَرَكَاتُ الَّتِي تَصْنَعُ الْأَشْيَاءَ وَ تَعْمَلُهَا وَ تُعَيِّرُهَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ وَ تَزِيدُهَا وَ تَنْقُصُهَا، فَأَمَّا الْأَعْمَالُ وَ الْحَرَكَاتُ فَإِنَّهَا تَنْطَلِقُ، لِأَنَّهَا لَا وَقْتَ لَهَا أَكْثَرَ مِنْ قَدَرٍ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ، فَإِذَا فَرَّغَ مِنَ الشَّيْءِ انْطَلَقَ بِالْحَرَكَةِ وَ بَقِيَ الْأَثَرُ، وَ يَجْرِي مَجْرَى الْكَلَامِ الَّذِي يَذْهَبُ وَ يَبْقَى أَثَرُهُ.

قَالَ عِمْرَانُ: يَا سَيِّدِي أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْخَالِقِ إِذَا كَانَ وَاحِدًا لَا شَيْءَ غَيْرُهُ وَ لَا شَيْءَ مَعَهُ أَلَيْسَ قَدْ تَغَيَّرَ بِخَلْقِهِ الْخَلْقُ؟ قَالَ لَهُ الرِّضَا عليه السلام: قَدِيمٌ لَمْ يَتَغَيَّرْ عَزَّ وَ جَلَّ بِخَلْقِهِ الْخَلْقُ وَ لَكِنَّ الْخَلْقَ يَتَغَيَّرُ بِتَغْيِيرِهِ قَالَ عِمْرَانُ: يَا سَيِّدِي فَبِأَيِّ

شيء عرفناه؟ قال عليه السلام: بغيره، قال: فأى شيء غيره؟ قال الرضا عليه السلام: مشيئته و اسمه و صفته و ما أشبه ذلك، و كل ذلك محدث مخلوق مدبر.

قال عمران: يا سيدي، فأى شيء هو؟ قال: هو نور بمعنى أنه هاد خلقه من أهل السماء و أهل الأرض، و ليس لك على أكثر من توحيدى إياه.

قال عمران: يا سيدي أليس قد كان ساكتاً قبل الخلق لا ينطق، ثم نطق؟ قال الرضا عليه السلام: لا يكون السكوت إلا عن نطق قبله و المثل في ذلك أنه لا يقال: للسراج هو ساكت لا ينطق، و لا يقال: إن السراج ليضيء فيما يريد أن يفعل بنا، لأن الضوء من السراج ليس يفعل منه و لا كون، وإنما هو ليس شيء غيره، فلما استضاء لنا، قلنا: قد أضاء لنا حتى استضاءنا به، فهذا تستبصر أمرك.

قال عمران: يا سيدي، فإن الذي كان عندي أن الكائن قد تغير في فعله عن حاله بخلق الخلق، قال الرضا عليه السلام: أحلت يا عمران في قولك: إن الكائن يتغير في وجهه من الوجوه حتى يصيب الذات منه ما يعيره، يا عمران هل تجد النار تغيرها تغير نفسها؟ و هل تجد الحرارة تحرق نفسها؟ أو هل رأيت بصيراً قط رأى بصره؟ قال عمران: لم أر هذا.

إلا أن تخبرني يا سيدي أهو في الخلق؟ أم الخلق فيه؟ قال الرضا عليه السلام: جل يا عمران عن ذلك، ليس هو في الخلق و لا الخلق فيه، تعالى عن ذلك، و سأعلمك ما تعرفه به و لا قوة إلا بالله، أخبرني عن المرأة أنت فيها أم هي فيك؟ فإن كان ليس واحد منكما في صاحبه، فأى شيء استدلت بها على نفسك يا عمران، قال: بضوء بيني و بينها، قال الرضا عليه السلام: هل ترى من ذلك الضوء في المرأة أكثر مما تراه في عينك؟ قال: نعم، قال الرضا عليه السلام: فأرنا، فلم يجر جواباً، قال عليه السلام: فلا أرى النور إلا و قد ذلك، و دل المرأة على أنفسكما من غير أن يكون في واحد منكما، و لهذا أمثال كثيرة غير هذا، لا يجد الجاهل فيها مقالاً، و لله المثل الأعلى.

ثُمَّ التَّفَتَّ إِلَى الْمَأْمُونِ، فَقَالَ: الصَّلَاةُ قَدْ حَضَرَتْ، فَقَالَ عِمْرَانُ: يَا سَيِّدِي لَا تَقْطَعْ عَلَيَّ مَسْأَلَتِي، فَقَدَّرَ رَقَّ قَلْبِي، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: نُصَلِّي وَنُعُودُ. فَهَضَّ وَنَهَضَ الْمَأْمُونُ، فَصَلَّى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: دَاخِلًا، وَصَلَّى النَّاسَ خَارِجًا خَلَفَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ حَرَجَا، فَعَادَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِلَى مَجْلِسِهِ وَدَعَا بِعِمْرَانَ، فَقَالَ: سَلْ يَا عِمْرَانُ، قَالَ: يَا سَيِّدِي أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، هَلْ يُوحَدُ بِحَقِيقَةٍ أَوْ يُوحَدُ بِوَضْفٍ؟ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ الْمُبْدِيَّ الْوَاحِدَ الْكَائِنَ الْأَوَّلُ، لَمْ يَزَلْ وَاحِدًا لَا شَيْءَ مَعَهُ، فَرَدًّا لَا تَأْنِي مَعَهُ، لَا مَعْلُومًا وَلَا مَجْهُولًا، وَلَا مُحْكَمًا وَلَا مُتَشَابِهًا، وَلَا مذكُورًا وَلَا مُنْسِيًا، وَلَا شَيْئًا يَقَعُ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ غَيْرِهِ، وَلَا مِنْ وَقْتٍ كَانَ وَلَا إِلَى وَقْتٍ يَكُونُ، وَلَا بِشَيْءٍ قَامَ، وَلَا إِلَى شَيْءٍ يَقُومُ، وَلَا إِلَى شَيْءٍ اسْتَنَدَ، وَلَا فِي شَيْءٍ اسْتَكَنَّ، وَذَلِكَ كُلُّهُ قَبْلَ الْخَلْقِ إِذْ لَا شَيْءَ غَيْرُهُ وَ مَا أَوْقَعَتْ عَلَيْهِ مِنَ الْكُلِّ، فَهِيَ صِفَاتٌ مُحَدَّثَةٌ، وَ تَرْجَمَةٌ يَفْهَمُ بِهَا مَنْ فَهَمَ.

وَ اعْلَمَ أَنَّ الْإِبْدَاعَ وَ الْمَشِيئَةَ وَ الْإِرَادَةَ مَعْنَاهَا وَاحِدٌ وَ أَسْمَاؤُهَا ثَلَاثَةٌ، وَ كَانَ أَوَّلُ إِبْدَاعِهِ وَ إِرَادَتِهِ وَ مَشِيئَتِهِ الْحُرُوفَ الَّتِي جَعَلَهَا أَصْلًا لِكُلِّ شَيْءٍ، وَ دَلِيلًا عَلَى كُلِّ مُدْرِكٍ وَ فَاصِلًا لِكُلِّ مُشْكِلٍ وَ بَيْتَلِكِ الْحُرُوفِ تَفْرِيقُ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ اسْمٍ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ، أَوْ فِعْلٍ أَوْ مَفْعُولٍ، أَوْ مَعْنَى أَوْ غَيْرِ مَعْنَى، وَ عَلَيْهَا اجْتَمَعَتِ الْأُمُورُ كُلُّهَا، وَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْحُرُوفِ فِي إِبْدَاعِهِ لَهَا مَعْنَى - غَيْرَ أَنْفُسِهَا - تَتَنَاهَى، وَ لَا وُجُودَ لَهَا لِأَنَّهَا مُبْدَعَةٌ بِالْإِبْدَاعِ، وَ الثُّورُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ أَوَّلُ فِعْلِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْحُرُوفُ هِيَ الْمَفْعُولُ بِذَلِكَ الْفِعْلِ وَ هِيَ الْحُرُوفُ الَّتِي عَلَيْهَا مَدَارُ الْكَلَامِ وَ الْعِبَادَاتُ كُلُّهَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَّمَهَا خَلْقَهُ وَ هِيَ ثَلَاثَةٌ وَ ثَلَاثُونَ حَرْفًا، فَمِنْهَا ثَمَانِيَةٌ وَ عِشْرُونَ حَرْفًا تُدَلُّ عَلَى لُغَاتِ الْعَرَبِيَّةِ، وَ مِنَ الثَّمَانِيَّةِ وَ الْعِشْرِينَ اثْنَانِ وَ عِشْرُونَ حَرْفًا، تُدَلُّ عَلَى لُغَاتِ

السُّرْيَانِيَّةِ وَالْعَبْرَانِيَّةِ وَمِنْهَا خَمْسَةُ أَحْرَفٍ مُتَحَرِّفَةٌ فِي سَائِرِ اللُّغَاتِ مِنَ الْعَجَمِ لِأَقَالِيمِ اللُّغَاتِ كُلِّهَا، وَهِيَ خَمْسَةُ أَحْرَفٍ تَحَرَّفَتْ مِنَ التَّمَانِيَّةِ وَالْعَشْرِينَ حَرْفًا مِنَ اللُّغَاتِ فَصَارَتْ الْحُرُوفُ ثَلَاثَةٌ وَثَلَاثِينَ حَرْفًا، فَأَمَّا الْخَمْسَةُ الْمُخْتَلِفَةُ فَبِحُجُبٍ لَا يَجُوزُ ذِكْرُهَا أَكْثَرَ مِمَّا ذَكَرْنَا، ثُمَّ جَعَلَ الْحُرُوفَ بَعْدَ إِحْصَائِهَا وَإِحْكَامِ عِدَّتِهَا فِعْلًا مِنْهُ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «كُنْ فَيَكُونُ» وَ «كُنْ» مِنْهُ صُنْعٌ وَمَا يَكُونُ بِهِ الْمَصْنُوعُ، فَالْحَلْقُ الْأَوَّلُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْإِبْدَاعُ، لَا وَزْنَ لَهُ، وَلَا حَرَكَةَ وَلَا سَمْعَ وَلَا لَوْنَ وَلَا حَسَّ، وَالْحَلْقُ الثَّانِي الْحُرُوفُ، لَا وَزْنَ لَهَا وَلَا لَوْنَ، وَهِيَ مَسْمُوعَةٌ مَوْضُوفَةٌ، غَيْرُ مَنْظُورٍ إِلَيْهَا، وَالْحَلْقُ الثَّلَاثُ مَا كَانَ مِنَ الْأَنْوَاعِ كُلِّهَا مَحْسُوسًا مَلْمُوسًا، ذَا ذَوْقٍ مَنْظُورًا إِلَيْهِ، وَاللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَابِقٌ لِلْإِبْدَاعِ لِأَنَّهُ لَيْسَ قَبْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ شَيْءٌ وَلَا كَانَ مَعَهُ شَيْءٌ، وَالْإِبْدَاعُ سَابِقٌ لِلْحُرُوفِ، وَالْحُرُوفُ لَا تَدُلُّ عَلَى غَيْرِ نَفْسِهَا.

قَالَ الْمَأْمُونُ: وَكَيْفَ لَا تَدُلُّ عَلَى غَيْرِ أَنْفُسِهَا؟ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَجْمَعُ مِنْهَا شَيْئًا لِعَبْرِ مَعْنَى أَيْدَاءِ، فَإِذَا أَلْفَ مِنْهَا أَحْرَفًا، أَرْبَعَةً أَوْ خَمْسَةً أَوْ سِتَّةً أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقَلَّ، لَمْ يُؤَلَّفْهَا بغيرِ مَعْنَى، وَ لَمْ يَكُنْ إِلَّا لِمَعْنَى مُحَدَّثٍ لَمْ يَكُنْ قَبْلَ ذَلِكَ شَيْءٌ، قَالَ عِمْرَانُ: فَكَيْفَ لَنَا بِمَعْرِفَةِ ذَلِكَ؟ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا الْمَعْرِفَةُ فَوَجْهُ ذَلِكَ وَبَيَانُهُ: أَنَّكَ تَذْكُرُ الْحُرُوفَ إِذَا لَمْ تُرْذِ بِهَا غَيْرَ نَفْسِهَا، ذَكَرْتَهَا فَوَدًا، فَقُلْتَ: ا ب ت ث ج ح خ حَتَّى تَأْتِيَ عَلَى آخِرِهَا، فَلَمْ تَجِدْ لَهَا مَعْنَى غَيْرَ أَنْفُسِهَا، وَإِذَا أَلْفْتَهَا وَجَمَعْتَ مِنْهَا أَحْرَفًا، وَجَعَلْتَهَا اسْمًا وَ صِفَةً لِمَعْنَى مَا طَلَبْتَ وَ وَجْهَ مَا عَنَيْتَ كَأَنَّ ذَلِيلَةً عَلَى مَعَانِيهَا، دَاعِيَةً إِلَى الْمَوْضُوفِ بِهَا، أَ فَهَمَّتْهُ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَكُونُ صِفَةً لِعَبْرِ مَوْضُوفٍ، وَلَا اسْمًا لِعَبْرِ مَعْنَى، وَلَا حَدًّا لِعَبْرِ مَحْدُودٍ، وَالصِّفَاتُ وَالْأَسْمَاءُ كُلُّهَا تَدُلُّ عَلَى الْكَمَالِ وَالْوُجُودِ وَ

لَا تُدَلُّ عَلَى الْإِحَاطَةِ كَمَا تُدَلُّ الْحُدُودُ الَّتِي هِيَ التَّرْبِيعُ وَالتَّثْلِيثُ وَالتَّسْدِيسُ،
لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ تُدْرِكُ مَعْرِفَتُهُ بِالصِّفَاتِ وَالْأَسْمَاءِ، وَلَا تُدْرِكُ بِالتَّحْدِيدِ
بِالطُّولِ وَالْعَرْضِ وَالْقَلَّةِ وَالكَثْرَةِ وَاللَّوْنِ وَالْوِزْنَ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَكَيْسَ
يَحُلُّ بِاللَّهِ جَلَّ وَتَقَدَّسَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى يَعْرِفَهُ خَلْقُهُ بِمَعْرِفَتِهِمْ أَنْفُسَهُمْ
بِالضَّرُورَةِ الَّتِي ذَكَرْنَا، وَلكِنْ يُدَلُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِصِفَاتِهِ وَيُدْرِكُ بِأَسْمَائِهِ
وَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ بِخَلْقِهِ حَتَّى لَا يَحْتَاجَ فِي ذَلِكَ الطَّالِبُ الْمُتَنَاذِرُ إِلَى رُؤْيَةِ عَيْنٍ وَ
لَا اسْتِمَاعِ أُذُنٍ وَلَا لَمْسِ كَفٍّ وَلَا إِحَاطَةِ بَقَلْبٍ، وَ لَوْ كَانَتْ صِفَاتُهُ جَلَّ تَنَاوُهُ
لَا تُدَلُّ عَلَيْهِ، وَ أَسْمَاؤُهُ لَا تُدْعَوُ إِلَيْهِ، وَ الْمَعْلَمَةُ مِنَ الْخَلْقِ لَا تُدْرِكُهُ لِمَعْنَاهُ،
كَانَتْ الْعِبَادَةُ مِنَ الْخَلْقِ لِأَسْمَائِهِ وَ صِفَاتِهِ دُونَ مَعْنَاهُ، فَلَوْ لَا أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ
لَكَانَ الْمُعْبُودُ الْمُوَحَّدَ غَيْرَ اللَّهِ، لِأَنَّ صِفَاتِهِ وَ أَسْمَاءَهُ غَيْرُهُ، أَفَهَمْتَ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا
سَيِّدِي، زِدْنِي.

قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام: إِيَّاكَ وَ قَوْلَ الْجُهَّالِ مِنْ أَهْلِ الْعَمَى وَ الصَّلَالِ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ
أَنَّ اللَّهَ - جَلَّ وَ تَقَدَّسَ - مُوجُودٌ فِي الْآخِرَةِ لِلْحِسَابِ فِي النَّوَابِ وَ الْعِقَابِ، وَ
كَيْسَ بِمُوجُودٍ فِي الدُّنْيَا لِلطَّلَاعَةِ وَ الرَّجَاءِ، وَ لَوْ كَانَ فِي الْوُجُودِ لِلَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ -
- نَقْضٌ وَ اهْتِضَامٌ لَمْ يُوجَدْ فِي الْآخِرَةِ أَبَدًا، وَ لَكِنَّ الْقَوْمَ تَاهُوا وَ عَمُوا وَ
صَمُّوا عَنِ الْحَقِّ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَمَنْ كَانَ فِي
هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا»، يَعْنِي أَعْمَى عَنِ الْحَقَائِقِ
الْمُوجُودَةِ، وَ قَدْ عَلِمَ ذُووَالْأَلْبَابِ أَنَّ الْإِسْتِدْلَالَ عَلَى مَا هُنَاكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بِمَا
هُنَا، وَ مَنْ أَحَدَ عِلْمَ ذَلِكَ بِرَأْيِهِ وَ طَلَبَ وَجُودَهُ وَ إِدْرَاكَهُ عَنِ نَفْسِهِ دُونَ
غَيْرِهَا، لَمْ يَزِدْ مِنْ عِلْمِ ذَلِكَ إِلَّا بُعْدًا، لِأَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - جَعَلَ عِلْمَ ذَلِكَ
حَاصَةً عِنْدَ قَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَ يَعْلَمُونَ وَ يَفْهَمُونَ.

قَالَ عِمْرَانُ: يَا سَيِّدِي أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِنْدَاعِ، أَمْ خَلَقْتُ هُوَ أَمْ غَيْرُ خَلْقِي؟ قَالَ

الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلْ خَلَقَ سَاكِنٌ، لَا يُدْرِكُ بِالسُّكُونِ، وَإِنَّمَا صَارَ خَلْقًا، لِأَنَّهُ شَيْءٌ مُخَدَّتٌ وَاللَّهُ تَعَالَى الَّذِي أَحَدَثَهُ، فَصَارَ خَلْقًا لَهُ وَإِنَّمَا هُوَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - وَ خَلَقَهُ لَا ثَالِثَ بَيْنَهُمَا وَلَا ثَالِثَ غَيْرُهُمَا، فَمَا خَلَقَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَمْ يَعُدْ أَنْ يَكُونَ خَلْقَهُ، وَقَدْ يَكُونُ الْخَلْقُ سَاكِنًا وَ مُتَحَرِّكًَا وَ مُخْتَلِفًا وَ مُؤْتَلِفًا وَ مَعْلُومًا وَ مُتَشَابِهًا، وَ كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ حَدٌّ فَهُوَ خَلْقُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. وَ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ مَا أُوجَدَتْكَ الْحَوَاسِ فَهُوَ مَعْنَى مُدْرِكٍ لِلْحَوَاسِ، وَ كُلُّ حَاشِيَةٍ تَدُلُّ عَلَى مَا جَعَلَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَهَا فِي إِدْرَاكِهَا، وَ الْفَهْمُ مِنَ الْقَلْبِ بِجَمِيعِ ذَلِكَ كُلِّهِ.

وَ اعْلَمْ أَنَّ الْوَاحِدَ الَّذِي هُوَ قَائِمٌ بِغَيْرِ تَقْدِيرٍ وَ لَا تَحْدِيدٍ، خَلَقَ خَلْقًا مُقَدَّرًا بِتَحْدِيدٍ وَ تَقْدِيرٍ، وَ كَانَ الَّذِي خَلَقَ خَلْقَيْنِ اثْنَيْنِ، التَّقْدِيرَ وَ الْمُقَدَّرَ، وَ لَيْسَ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لَوْنٌ وَ لَا وَزْنٌ وَ لَا ذَوْقٌ، فَجَعَلَ أَحَدَهُمَا يُدْرِكُ بِالْأَخْرَ، وَ جَعَلَهُمَا مُدْرِكَيْنِ بِنَفْسِهَا وَ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئًا فَرْدًا قَائِمًا بِنَفْسِهِ دُونَ غَيْرِهِ لِلَّذِي أَرَادَ مِنَ الدَّلَالَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَ إِثْبَاتِ وُجُودِهِ، فَاللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَزِدْ وَاحِدًا لَا ثَانِي مَعَهُ يُقِيمُهُ وَ لَا يُعْضِدُهُ وَ لَا يَكْتُنُهُ، وَ الْخَلْقُ يُمَسِّكُ بَعْضُهُ بَعْضًا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَ مَشِيئَتِهِ، وَ إِنَّمَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي هَذَا الْبَابِ حَتَّى تَاهُوا وَ تَحَيَّرُوا وَ طَلَبُوا الْخَلَاصَ مِنَ الظُّلْمَةِ بِالظُّلْمَةِ فِي وَصْفِهِمُ اللَّهُ تَعَالَى بِصِفَةِ أَنْفُسِهِمْ، فَارْدَادُوا مِنَ الْحَقِّ بَعْدًا، وَ لَوْ وَصَفُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِصِفَاتِهِ وَ وَصَفُوا اللَّهَ الْمُخْلُوقِينَ بِصِفَاتِهِمْ، لَقَالُوا بِالْفَهْمِ وَ الْيَقِينِ وَ لَمَا اخْتَلَفُوا، فَلَمَّا طَلَبُوا مِنْ ذَلِكَ مَا تَحَيَّرُوا فِيهِ ارْتَبَكُوا، وَ اللَّهُ يُهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

قَالَ عَمْرَانُ: يَا سَيِّدِي أَشْهَدُ أَنَّهُ كَمَا وَصَفْتَ، وَ لَكِنْ يَقِيْتُ لِي مَسْأَلَةٌ، قَالَ: سَلْ عَمَّا أَرَدْتَ، قَالَ: أَسْأَلُكَ عَنِ الْحَكِيمِ فِي أَيِّ شَيْءٍ هُوَ؟ وَ هَلْ يُحِيطُ بِهِ شَيْءٌ؟ وَ هَلْ يَتَحَوَّلُ مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ؟ أَوْ بِهِ حَاجَةٌ إِلَى شَيْءٍ؟ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أخبرك يا عمران فأعقل ما سألت عنه، فإنه من أغمض ما يرد على الخلق في مسألتهم و ليس يفهمه المتفاوت عقله العازب علمه ولا يعجز عن فهمه أولو العقول المنصفون، أما أول ذلك، فلو كان خلق ما خلق لحاجة منه، لجاز لِقَابِلٍ أَنْ يَقُولَ: يَتَحَوَّلُ إِلَى مَا خَلَقَ لِحَاجَتِهِ إِلَى ذَلِكَ، وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئاً لِحَاجَةٍ وَ لَمْ يَزَلْ ثَابِتاً، لَا فِي شَيْءٍ وَ لَا عَلَى شَيْءٍ، إِلَّا أَنَّ الْخَلْقَ يُمَسِّكُ بَعْضُهُ بَعْضاً، وَ يَدْخُلُ بَعْضُهُ فِي بَعْضٍ وَ يَخْرُجُ مِنْهُ، وَ اللَّهُ — جَلَّ وَ تَقَدَّسَ — بِقُدْرَتِهِ يُمَسِّكُ ذَلِكَ كُلَّهُ، وَ لَيْسَ يَدْخُلُ فِي شَيْءٍ وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ وَ لَا يُوَدُّهُ حِفْظُهُ، وَ لَا يَعْجُزُ عَنِ إِمْسَاكِهِ، وَ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْخَلْقِ كَيْفَ ذَلِكَ؟ إِلَّا اللَّهُ — عَزَّ وَ جَلَّ — وَ مَنْ أَطْلَعَهُ عَلَيْهِ مِنْ رُسُلِهِ وَ أَهْلِ سِرِّهِ وَ الْمُسْتَحْفِظِينَ لِأَمْرِهِ وَ حُزَانِهِ الْقَائِمِينَ بِشَرِيعَتِهِ، وَ إِنَّمَا أَمْرُهُ كَلِمَةُ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ، إِذَا شَاءَ شَيْئاً فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ: كُنْ فَيَكُونُ بِمَشِيئَتِهِ وَ إِرَادَتِهِ، وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهِ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ، وَ لَا شَيْءٌ أْبْعَدَ مِنْهُ مِنْ شَيْءٍ، أ فَهَمَّتْ يَا عِمْرَانُ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي قَدْ فَهَمْتُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَلَى مَا وَصَفْتَهُ وَ وَحَدَّثَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُبْعُوثُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ، ثُمَّ حَزَّ سَاجِداً نَحْوَ الْقِبْلَةِ وَ أَسْلَمَ.

قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ التَّوْفَلِيُّ: فَلَمَّا نَظَرَ الْمُتَكَلِّمُونَ إِلَى كَلَامِ عِمْرَانَ الصَّابِيِّ وَ كَانَ جَدِلاً لَمْ يَقْطَعُهُ عَنْ حُجَّتِهِ أَحَدٌ مِنْهُمْ قَطُّ، لَمْ يَدْنُ مِنَ الرِّضَا عليه السلام أَحَدٌ مِنْهُمْ وَ لَمْ يَسْأَلُوهُ عَنْ شَيْءٍ، وَ أَمْسَيْنَا، فَهَضَّ الْمَأْمُونُ وَ الرِّضَا عليه السلام، فَدَخَلَا وَ انْصَرَفَ النَّاسُ.

وَ كُنْتُ مَعَ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، إِذْ بَعَثَ إِلَيَّ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، فَأَتَيْتُهُ، فَقَالَ لِي: يَا تَوْفَلِيُّ أَمَا رَأَيْتَ مَا جَاءَ بِهِ صَدِيقُكَ؟! لَا وَ اللَّهُ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا حَاضٍ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذَا قَطُّ وَ لَا عَرَفْنَا بِهِ أَنَّهُ كَانَ يَتَكَلَّمُ بِالْمَدِينَةِ أَوْ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَصْحَابُ الْكَلَامِ، قُلْتُ: قَدْ كَانَ الْحَاجُّ يَأْتُونَهُ فَيَسْأَلُونَهُ عَنْ أَشْيَاءَ

مِنْ حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ فَيَجِيبُهُمْ، وَ رَبِّمَا كَلَّمَ مَنْ يَأْتِيهِ يُحَاجُّهُ، فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنِّي أَحَافٌ عَلَيْهِ أَنْ يَحْسُدَهُ هَذَا الرَّجُلُ فَيَسُمُّهُ أَوْ يَفْعَلَ بِهِ بَلِيَّةً، فَأَشِيرَ عَلَيْهِ بِالْإِمْسَاكِ عَنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ، قُلْتُ: إِذَا لَا يَقْبَلُ مِنِّي، وَ مَا أَرَادَ الرَّجُلُ إِلَّا اِمْتِحَانَهُ لِيَعْلَمَ هَلْ عِنْدَهُ شَيْءٌ مِنْ غُلُومِ آبَائِهِ عليهم السلام؟ فَقَالَ لِي: قُلْ لَهُ: إِنَّ عَمَّكَ قَدْ كَرِهَ هَذَا الْبَابَ وَ أَحَبَّ أَنْ تُمْسِكَ عَنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ لِخِصَالِ شَيْءٍ. فَلَمَّا انْقَلَبْتُ إِلَى مَنْزِلِ الرِّضَا عليه السلام أَخْبَرْتُهُ بِمَا كَانَ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ فَتَبَسَّمَ عليه السلام، ثُمَّ قَالَ: حَفِظَ اللَّهُ عَمِّي مَا أَعْرَفَنِي بِهِ لِمَ كَرِهَ ذَلِكَ؟ يَا غُلَامُ صِرْ إِلَى عِمْرَانَ الصَّابِيِّ فَأَتِنِي بِهِ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَا أَعْرِفُ مَوْضِعَهُ وَ هُوَ عِنْدَ بَعْضِ إِخْوَانِنَا مِنَ الشَّيْعَةِ، قَالَ عليه السلام: فَلَا بَأْسَ، قَرَّبُوا إِلَيْهِ دَابَّةً فَصَرْتُ إِلَى عِمْرَانَ فَأَتَيْتُهُ بِهِ فَرَحَّبَ بِهِ، وَ دَعَا بِكِسْوَةٍ فَخَلَعَهَا عَلَيْهِ، وَ حَمَلَهُ وَ دَعَا بِعَشْرَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ فَوَضَعَهُ بِهَا، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ حَكِيئَتِ فِعْلِكَ جَدِّكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام؟! قَالَ عليه السلام: هَكَذَا نَحِبُ، ثُمَّ دَعَا عليه السلام بِالْعِشَاءِ، فَأَجْلَسَنِي عَنْ يَمِينِهِ وَ أَجْلَسَ عِمْرَانَ عَنْ يَسَارِهِ حَتَّى إِذَا فَرَعْنَا، قَالَ لِعِمْرَانَ: أَنْصِرْفِ مُصَاحِبًا وَ بَكِّرْ عَلَيْنَا نَطْعَمَكَ طَعَامَ الْمَدِينَةِ، فَكَانَ عِمْرَانُ بَعْدَ ذَلِكَ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ الْمُتَكَلِّمُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَقَالَاتِ فَيُبْطِلُ أَمْرَهُمْ حَتَّى اجْتَنَبُوهُ، وَ وَصَلَهُ الْمَأْمُونُ بِعَشْرَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ، وَ أَعْطَاهُ الْفُضْلُ مَالًا وَ حَمَلَهُ، وَ وَلَّاهُ الرِّضَا عليه السلام صَدَقَاتٍ بَلَّخَ فَأَصَابَ الرَّغَائِبَ.^١

٢. ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع سليمان المروزي، متكلم خراسان عند المأمون في التوحيد: [حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الْفَقِيه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ صَدَقَةَ الْقُمِّيِّ قَالَ:] حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْأَنْصَارِيِّ الْكَجِّيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي

١. شيخ صدوق، عيون اخبار الرضا عليه السلام، (چاپ دارالكتب العلميه) ج ١، صص ٣١٣-٣٦١.

مَنْ سَمِعَ الْحَسَنَ بْنَ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيَّ يَقُولُ: قَدِمَ سُلَيْمَانُ الْمَرْوَزِيُّ مُتَكَلِّمًا
حُرَّاسَانَ عَلَى الْمَأْمُونِ فَأَكْرَمَهُ وَوَصَلَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: إِنَّ ابْنَ عَمِّي عَلِيَّ بْنَ
مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدِمَ عَلَيَّ مِنَ الْحِجَازِ وَهُوَ يُحِبُّ الْكَلَامَ وَأَصْحَابَهُ، فَلَا
عَلَيْكَ أَنْ تَصِيرَ إِلَيْنَا يَوْمَ التَّرْوِيبَةِ لِمُنَاطَرَتِهِ، فَقَالَ سُلَيْمَانُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي
أَكْرَهُ أَنْ أَشَالَ مِثْلَهُ فِي مَجْلِسِكَ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَيَنْتَقِضَ عِنْدَ الْقَوْمِ
إِذَا كَلَّمَنِي، وَ لَا يَجُوزُ الْإِسْتِفْضَاءُ عَلَيْهِ، قَالَ الْمَأْمُونُ: إِنَّمَا وَجَّهْتُ إِلَيْكَ
لِمَعْرِفَتِي بِقُوَّتِكَ، وَ لَيْسَ مُرَادِي إِلَّا أَنْ تَقْطَعَهُ عَنْ حُجَّةٍ وَاحِدَةٍ فَقَطُّ، فَقَالَ
سُلَيْمَانُ: حَسْبُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، اجْمَعْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ حَلِّبْنِي آيَاهُ وَ الزِّم.
فَوَجَّهَ الْمَأْمُونُ إِلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: إِنَّهُ قَدِمَ إِلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مَرْوٍ وَ هُوَ
وَاحِدٌ حُرَّاسَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْكَلَامِ، فَإِنْ حَفَّ عَلَيْكَ أَنْ تَتَجَسَّمَ الْمَصِيرَ إِلَيْنَا
فَعَلْتُ، فَتَهَضَّ عَلَيْهِ لِلْوُضُوءِ، وَ قَالَ لَنَا: تَقَدَّمُونِي وَ عِمْرَانُ الصَّابِي مَعَنَا، فَصَرْنَا
إِلَى الْبَابِ، فَأَخَذَ يَاسِرٌ وَ خَالِدٌ بِيَدِي، فَأَذْخَلَانِي عَلَى الْمَأْمُونِ، فَلَمَّا سَلَّمْتُ،
قَالَ: أَيْنَ أَخِي أَبُو الْحَسَنِ أَبْقَاهُ اللَّهُ تَعَالَى؟ قُلْتُ: حَلَفْتُهُ يَلْبَسُ ثِيَابَهُ وَ أَمَرْنَا أَنْ
نَتَقَدَّمَ، ثُمَّ قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ عِمْرَانَ مَوْلَاكَ مَعِي وَ هُوَ عَلَى الْبَابِ،
فَقَالَ: وَ مَنْ عِمْرَانُ؟ قُلْتُ: الصَّابِي الَّذِي أَسْلَمَ عَلَى يَدِكَ، قَالَ: فَلْيَدْخُلْ، فَدَخَلَ
فَرَحَّبَ بِهِ الْمَأْمُونُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا عِمْرَانُ لِمَ تَمُتُ حَتَّى صِرْتَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ،
قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنِي بِكُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: يَا عِمْرَانُ
هَذَا سُلَيْمَانُ الْمَرْوَزِيُّ مُتَكَلِّمٌ حُرَّاسَانَ، قَالَ عِمْرَانُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ يَرْغَمُ
أَنَّهُ وَاحِدٌ حُرَّاسَانَ فِي النَّظَرِ وَ يُنَكِّرُ الْبَدَاءَ قَالَ: فَلِمَ لَا تُنَاطِرُونَهُ؟ قَالَ عِمْرَانُ:
ذَلِكَ إِلَيْهِ فَدَخَلَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: فِي أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُمْ؟ قَالَ عِمْرَانُ: يَا ابْنَ
رَسُولِ اللَّهِ هَذَا سُلَيْمَانُ الْمَرْوَزِيُّ، فَقَالَ لَهُ سُلَيْمَانُ: أَرْضَى بِأَبِي الْحَسَنِ وَ
بِقَوْلِهِ فِيهِ؟ فَقَالَ عِمْرَانُ: قَدْ رَضِيتُ بِقَوْلِ أَبِي الْحَسَنِ فِي الْبَدَاءِ عَلَى أَنْ يَأْتِيَنِي
فِيهِ بِحُجَّةٍ أَحْتَجُّ بِهَا عَلَى نُظْرَائِي مِنْ أَهْلِ النَّظَرِ.

قَالَ الْمَأْمُونُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا تَقُولُ فِيمَا تَشَاجِرًا فِيهِ؟ قَالَ: وَمَا أَنْكَرْتَ مِنْ
الْبَدَاءِ يَا سُلَيْمَانَ، وَاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ ﴿أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ
وَلَمْ يَكْ شَيْئًا﴾ وَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ﴾ وَيَقُولُ
﴿يَدْبِعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ وَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ﴾ وَ
يَقُولُ ﴿وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾ وَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَآخِرُونَ مُرْجُونَ
لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ﴾ وَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ
مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقِضُ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ﴾.

قَالَ سُلَيْمَانُ: هَلْ رُوِيَتْ فِيهِ مِنْ آيَاتِكَ شَيْئًا؟ قَالَ: نَعَمْ، رُوِيَتْ عَنْ أَبِي عَنِ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِلْمَيْنِ عِلْمًا مَحْزُونًا مَكْنُونًا لَا يَعْلَمُهُ
إِلَّا هُوَ، مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبَدَاءُ، وَعِلْمًا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ، فَأَعْلَمَاءُ مِنْ أَهْلِ
بَيْتِ نَبِيِّنَا يَعْلَمُونَهُ.

قَالَ سُلَيْمَانُ: أَحَبُّ أَنْ تَنْزِعَهُ لِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ
وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ ﷺ ﴿فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ﴾ أَرَادَ هَلَاكَهُمْ، ثُمَّ بَدَأَ اللَّهُ تَعَالَى،
فَقَالَ ﴿وَذَكَرْ فَإِنَّ الدُّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ قَالَ سُلَيْمَانُ: زِدْنِي جُعِلْتُ فِدَاكَ!
قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ أَحْبَبَنِي أَبِي، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ
عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَى نَبِيٍِّّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ أَنْ أَحْبِرْ فُلَانَ الْمَلِكَ أَنِّي مُتَوَفِّيهِ إِلَى كَذَا
وَكَذَا، فَأَتَاهُ ذَلِكَ النَّبِيُّ فَأَحْبَرَهُ فَدَعَا اللَّهُ الْمَلِكَ وَهُوَ عَلَى سَرِيرِهِ حَتَّى سَقَطَ
مِنَ السَّرِيرِ، وَقَالَ يَا رَبِّ اجْلِسْنِي حَتَّى يَشَبَّ طِفْلِي وَيَقْضِيَ أَمْرِي فَأَوْحَى اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ إِلَى ذَلِكَ النَّبِيِّ: أَنْ آتِ فُلَانَ الْمَلِكَ فَأَعْلِمْهُ أَنِّي قَدْ أَنْسَيْتُ أَجْلَهُ وَ
زِدْتُ فِي عُمْرِهِ إِلَى حَمْسِ عَشْرَةِ سَنَةٍ فَقَالَ ذَلِكَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَبِّ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ
أَنِّي لَمْ أَكْذِبْ قَطُّ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: إِنَّمَا أَنْتَ عَبْدٌ مَأْمُورٌ فَأَبْلِغْهُ ذَلِكَ
وَ اللَّهُ لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ.

ثُمَّ التَّفَّتْ إِلَى سُلَيْمَانَ، فَقَالَ: أَحْسَبُكَ ضَاهِيَتِ الْيَهُودَ فِي هَذَا الْبَابِ، قَالَ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ، وَ مَا قَالَتِ الْيَهُودُ؟ قَالَ: قَالَتِ الْيَهُودُ: «يَدَالِهُ مَغْلُوكَةٌ» يَعْنُونَ: أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ فَرَعَ مِنَ الْأَمْرِ، فَلَيْسَ يُحَدِّثُ شَيْئًا فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «عَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا» وَ لَقَدْ سَمِعْتُ قَوْمًا سَأَلُوا أَبِي مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الْبَدَاءِ، فَقَالَ: وَ مَا يُنَكِّرُ النَّاسَ مِنَ الْبَدَاءِ وَ أَنْ يَقِفَ اللَّهُ قَوْمًا يُزْجِيهِمْ لِأَمْرِهِ.

قَالَ سُلَيْمَانُ: أَلَا تُخْبِرُنِي عَنْ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»، فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْزَلْتِ؟ قَالَ: يَا سُلَيْمَانُ لَيْلَةُ الْقَدْرِ يُقَدِّرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا مَا يَكُونُ مِنَ السَّنَةِ إِلَى السَّنَةِ مِنْ حَيَاةٍ أَوْ مَوْتٍ أَوْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ أَوْ رِزْقٍ، فَمَا قَدَرَهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ فَهُوَ مِنَ الْمَحْتُمِ، قَالَ سُلَيْمَانُ: أَلَا نَقَدْ فَهَمْتُ، جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَرَدَّنِي.

قَالَ: يَا سُلَيْمَانُ إِنَّ مِنَ الْأُمُورِ أُمُورًا مَوْفُوقَةً عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يُقَدَّمُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ، وَ يُؤَخَّرُ مَا يَشَاءُ وَ يَمْحُو مَا يَشَاءُ، يَا سُلَيْمَانُ إِنَّ عَلِيًّا عليه السلام كَانَ يَقُولُ: الْعِلْمُ عِلْمَانِ، فَعَلِمَ عِلْمَهُ اللَّهُ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ، فَمَا عَلِمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ، فَإِنَّهُ يَكُونُ، وَ لَا يُكَدِّبُ نَفْسَهُ وَ لَا مَلَائِكَتَهُ وَ لَا رُسُلَهُ، وَ عِلْمٌ عِنْدَهُ مَحْزُونٌ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ، يُقَدَّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخَّرُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ مَا يَشَاءُ، قَالَ سُلَيْمَانُ لِلْمَأْمُونِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا تُنَكِّرُ بَعْدَ يَوْمِي هَذَا الْبَدَاءَ، وَ لَا أُكَدِّبُ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: يَا سُلَيْمَانُ سَلْ أَبَا الْحَسَنِ عَمَّا بَدَا لَكَ، وَ عَلَيْكَ بِحُسْنِ الْإِسْتِمَاعِ وَ الْإِنْصَافِ، قَالَ سُلَيْمَانُ: يَا سَيِّدِي أَسْأَلُكَ؟ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ، قَالَ: مَا تَقُولُ فِيمَنْ جَعَلَ الْإِرَادَةَ اسْمًا وَ صِفَةً مِثْلَ حَيٍّ وَ سَمِيعٍ وَ بَصِيرٍ وَ قَدِيرٍ؟ قَالَ الرِّضَا عليه السلام: إِنَّمَا قُلْتُمْ: حَدَّثَتِ الْأَشْيَاءُ وَ اِحْتَلَفَتْ، لِأَنَّهُ شَاءَ وَ أَرَادَ، وَ لَمْ تَقُولُوا: حَدَّثَتِ الْأَشْيَاءُ وَ اِحْتَلَفَتْ، لِأَنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ، فَهَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُمَا

كَيْسَتًا مِثْلَ سَمِيعٍ وَ لَا بَصِيرٍ وَ لَا قَدِيرٍ، قَالَ سُلَيْمَانُ: فَإِنَّهُ لَمْ يَزَلْ مُرِيدًا، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سُلَيْمَانُ فَإِرَادَتُهُ غَيْرُهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَقَدْ أَثْبَتَ مَعَهُ شَيْئًا غَيْرَهُ لَمْ يَزَلْ، قَالَ سُلَيْمَانُ: مَا أَثْبَتَ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أ هِيَ مُحَدَّثَةٌ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: لَا، مَا هِيَ مُحَدَّثَةٌ، فَصَاحَ بِهِ الْمَأْمُونُ! وَ قَالَ: يَا سُلَيْمَانُ مِثْلُهُ يُعَايَا أَوْ يُكَابِرُ؟! عَلَيْكَ بِالْإِنْصَافِ، أَمَا تَرَى مَنْ حَوْلَكَ مِنْ أَهْلِ النَّظَرِ؟! ثُمَّ قَالَ: كَلَامُهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ، فَإِنَّهُ مُتَكَلِّمٌ حُرَّاسَانَ، فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْمَسْأَلَةَ، فَقَالَ: هِيَ مُحَدَّثَةٌ يَا سُلَيْمَانُ، فَإِنَّ الشَّيْءَ إِذَا لَمْ يَكُنْ أَرْلِيًّا كَانَ مُحَدَّثًا، وَ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُحَدَّثًا كَانَ أَرْلِيًّا، قَالَ سُلَيْمَانُ: إِِرَادَتُهُ مِنْهُ كَمَا أَنَّ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ عِلْمَهُ مِنْهُ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَرَادَ نَفْسَهُ، قَالَ: لَا، قَالَ: فَلَيْسَ الْمُرِيدُ مِثْلَ السَّمِيعِ وَ الْبَصِيرِ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّمَا أَرَادَ نَفْسَهُ كَمَا سَمِعَ نَفْسَهُ وَ أَبْصَرَ نَفْسَهُ وَ عِلِمَ نَفْسَهُ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مَعْنَى أَرَادَ نَفْسَهُ؟ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ شَيْئًا وَ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ حَيًّا أَوْ سَمِيعًا أَوْ بَصِيرًا أَوْ قَدِيرًا؟! قَالَ: نَعَمْ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أ فَبِإِرَادَتِهِ كَانَ ذَلِكَ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: نَعَمْ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَيْسَ لِقَوْلِكَ: أَرَادَ أَنْ يَكُونَ حَيًّا سَمِيعًا بَصِيرًا مَعْنَى إِذَا لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِإِرَادَتِهِ، قَالَ سُلَيْمَانُ: بَلَى قَدْ كَانَ ذَلِكَ بِإِرَادَتِهِ، فَضَحِكَ الْمَأْمُونُ وَ مَنْ حَوْلَهُ، وَ ضَحِكَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: ارْفُقُوا بِمُتَكَلِّمِ حُرَّاسَانَ، يَا سُلَيْمَانُ فَقَدْ حَالَ عِنْدَكُمْ عَنْ حَالِهِ وَ تَغَيَّرَ عَنْهَا، وَ هَذَا مِمَّا لَا يُوصَفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ، فَانْقَطَعَ.

ثُمَّ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سُلَيْمَانُ أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ، قَالَ: سَلْ جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: أَحْبَبْتَنِي عَنْكَ وَ عَنْ أَصْحَابِكَ تُكَلِّمُونَ النَّاسَ بِمَا تَفْقَهُونَ وَ تَعْرِفُونَ؟ أَوْ بِمَا لَا تَفْقَهُونَ وَ لَا تَعْرِفُونَ؟ قَالَ: بَلَى بِمَا نَفَقَهُ وَ نَعَلِمُ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَالَّذِي يَعْلَمُ النَّاسُ أَنَّ الْمُرِيدَ غَيْرُ الْإِرَادَةِ، وَ أَنَّ الْمُرِيدَ قَبْلَ الْإِرَادَةِ، وَ أَنَّ الْفَاعِلَ قَبْلَ الْمَفْعُولِ، وَ هَذَا يُبْطِلُ قَوْلَكُمْ: «أَنَّ الْإِرَادَةَ وَ الْمُرِيدَ شَيْءٌ وَاحِدٌ»، قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْسَ ذَلِكَ مِنْهُ عَلَى مَا يَعْرِفُ النَّاسُ وَ لَا عَلَى مَا يَفْقَهُونَ، قَالَ:

الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَرَأَيْتُمْ عِلْمَ ذَلِكَ بِلاَ مَعْرِفَةٍ، وَ قُلْتُمْ: الإِرَادَةُ كَالسَّمْعِ وَ
 البَصْرِ إِذَا كَانَ ذَلِكَ عِنْدَكُمْ عَلَى مَا لَا يُعْرَفُ وَ لَا يُعْقَلُ، فَلَمْ يُجِزْ جَوَابًا.
 ثُمَّ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سُلَيْمَانُ هَلْ يَعْلَمُ اللهُ جَمِيعَ مَا فِي الجَنَّةِ وَ النَّارِ؟ قَالَ
 سُلَيْمَانُ: نَعَمْ، قَالَ: أَفَيَكُونُ مَا عِلِمَ اللهُ تَعَالَى أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ ذَلِكَ؟! قَالَ: نَعَمْ، قَالَ:
 فَإِذَا كَانَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهُ شَيْءٌ إِلاَّ كَانَ، أَيْزِيدُهُمْ أَوْ يَطْوِيهِ عَنْهُمْ؟! قَالَ
 سُلَيْمَانُ: بَلْ يَزِيدُهُمْ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَرَأَهُ فِي قَوْلِكَ: قَدْ زَادَهُمْ مَا لَمْ يَكُنْ فِي عِلْمِهِ
 أَنَّهُ يَكُونُ، قَالَ: جُعِلَتْ فِدَاكَ فَأَلْمُرِيدُ لَا غَايَةَ لَهُ، قَالَ: فَلَيْسَ يُحِيطُ عِلْمُهُ عِنْدَكُمْ
 بِمَا يَكُونُ فِيهِمَا، إِذَا لَمْ يَعْرِفْ غَايَةَ ذَلِكَ، وَ إِذَا لَمْ يُحِطْ عِلْمُهُ بِمَا يَكُونُ فِيهِمَا لَمْ
 يَعْلَمْ مَا يَكُونُ فِيهِمَا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ، تَعَالَى اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنِ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.
 قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّمَا قُلْتُ: لَا يَعْلَمُهُ، لِأَنَّهُ لَا غَايَةَ لِهَذَا، لِأَنَّ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ صَفَّهُمَا
 بِالْحُلُودِ وَ كَرِهْنَا أَنْ نَجْعَلَ لَهُمَا انْقِطَاعًا، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ عِلْمُهُ بِذَلِكَ
 بِمُوجِبٍ لِانْقِطَاعِهِ عَنْهُمْ، لِأَنَّهُ قَدْ يَعْلَمُ ذَلِكَ، ثُمَّ يَزِيدُهُمْ، ثُمَّ لَا يَقْطَعُهُ عَنْهُمْ، وَ
 كَذَلِكَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ ﴿كُلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَا لَهُمْ جُلُودًا
 غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾ وَ قَالَ لِأَهْلِ الجَنَّةِ ﴿عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ﴾ وَ قَالَ عَزَّ وَ
 جَلَّ ﴿وَ فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ﴾ فَهُوَ عَزَّ وَ جَلَّ يَعْلَمُ ذَلِكَ وَ
 لَا يَقْطَعُ عَنْهُمْ الرِّبَادَةَ، أَرَأَيْتَ مَا أَكَلَ أَهْلُ الجَنَّةِ وَ مَا شَرِبُوا لَيْسَ يُخْلِفُ مَكَانَهُ؟
 قَالَ: بَلَى، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفَيَكُونُ يَقْطَعُ ذَلِكَ عَنْهُمْ وَ قَدْ أَحْلَفَ مَكَانَهُ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ:
 لَا، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَكَذَلِكَ كُلَّمَا يَكُونُ فِيهَا إِذَا أَحْلَفَ مَكَانَهُ، فَلَيْسَ بِمَقْطُوعٍ عَنْهُمْ،
 قَالَ سُلَيْمَانُ: بَلَى يَقْطَعُهُ عَنْهُمْ وَ لَا يَزِيدُهُمْ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا بَيَّيْتُ فِيهِمَا وَ
 هَذَا يَا سُلَيْمَانُ إِبْطَالُ الحُلُودِ وَ خِلَافُ الكِتَابِ، لِأَنَّ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ ﴿لَهُمْ
 مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ﴾ وَ يَقُولُ
 عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ﴾ وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾ وَ
 يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ﴾ فَلَمْ يُجِزْ جَوَابًا.

ثُمَّ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سُلَيْمَانُ أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِرَادَةِ فِعْلٌ هِيَ أَمْ غَيْرُ فِعْلٍ؟ قَالَ: بَلَى هِيَ فِعْلٌ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَهِيَ مُحَدَّثَةٌ، لِأَنَّ الْفِعْلَ كُلَّهُ مُحَدَّثٌ؟ قَالَ: لَيْسَتْ بِفِعْلٍ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَعَهُ غَيْرُهُ لَمْ يَزَلْ، قَالَ سُلَيْمَانُ: الْإِرَادَةُ هِيَ الْإِنْشَاءُ، قَالَ: يَا سُلَيْمَانُ هَذَا الَّذِي عِبْتُمُوهُ عَلَى ضِرَارٍ وَأَصْحَابِهِ مِنْ قَوْلِهِمْ: إِنَّ كُلَّ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي سَمَاءٍ أَوْ أَرْضٍ أَوْ بَحْرٍ أَوْ بَرٍّ مِنْ كَلْبٍ أَوْ خَنْزِيرٍ أَوْ قَرْدٍ أَوْ إِنْسَانٍ أَوْ ذَابَّةٍ إِرَادَةُ اللَّهِ، وَإِنَّ إِرَادَةَ اللَّهِ تَحْيَى وَتَمُوتُ، وَتَذْهَبُ وَتَأْكُلُ وَتَشْرَبُ وَتَنْكِحُ وَتَلدُّ وَتُظْلِمُ وَتُفَعِّلُ الْفَوَاحِشَ، وَتَكْفُرُ وَتُشْرِكُ، فَتَبْرَأُ مِنْهَا وَنَعَادِيهَا، وَهَذَا حَدَّثَهَا.

قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّهَا كَالسَّمْعِ وَالْبَصْرِ وَالْعِلْمِ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ رَجَعْتَ إِلَى هَذَا ثَانِيَةً، فَأَخْبِرُنِي عَنِ السَّمْعِ وَالْبَصْرِ وَالْعِلْمِ أَمْضُوعٌ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: لَا، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَكَيْفَ نَفَيْتُمُوهُ؟! فَمَرَّةً قُلْتُمْ: لَمْ يَرِدْ، وَمَرَّةً قُلْتُمْ: أَرَادَا! وَلَيْسَتْ بِمَفْعُولٍ لَهُ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّمَا ذَلِكَ كَقَوْلِنَا: مَرَّةً عَلِمَ وَمَرَّةً لَمْ يَعْلَمْ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ ذَلِكَ سَوَاءً، لِأَنَّ نَفْيَ الْمَعْلُومِ لَيْسَ بِنَفْيِ الْعِلْمِ، وَنَفْيِ الْمُرَادِ نَفْيِ الْإِرَادَةِ أَنْ تَكُونَ، إِنَّ الشَّيْءَ إِذَا لَمْ يَرِدْ لَمْ تَكُنْ إِرَادَةٌ، فَقَدْ يَكُونُ الْعِلْمُ ثَابِتًا وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْمَعْلُومُ، بِمَنْزِلَةِ الْبَصْرِ فَقَدْ يَكُونُ الْإِنْسَانُ بَصِيرًا وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْمُبْصَرُ، وَقَدْ يَكُونُ الْعِلْمُ ثَابِتًا وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْمَعْلُومُ، قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّهَا مَضْنُوعَةٌ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَهِيَ مُحَدَّثَةٌ، لَيْسَتْ كَالسَّمْعِ وَالْبَصْرِ، لِأَنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ لَيْسَا بِمَضْنُوعَيْنِ وَهَذِهِ مَضْنُوعَةٌ، قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّهَا صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِهِ لَمْ تَزَلْ، قَالَ: فَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْإِنْسَانُ لَمْ يَزَلْ، لِأَنَّ صِفَتَهُ لَمْ تَزَلْ، قَالَ سُلَيْمَانُ: لَا، لِأَنَّهُ لَمْ يَفْعَلْهَا، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حُرَّاسَانِي مَا أَكْثَرَ غَلْطَكَ؟ أَمْ فَلَيْسَ بِإِرَادَتِهِ وَقَوْلُهُ تَكُونُ الْأَشْيَاءُ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: لَا، قَالَ: فَإِذَا لَمْ تَكُنْ بِإِرَادَتِهِ وَ لَا مَشِيئَتِهِ وَ لَا أَمْرِهِ وَ لَا بِالْمُبَاشَرَةِ، فَكَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ؟ تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ فَلَمْ يُحِرْ جَوَابًا.

ثُمَّ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا تُحْبِرُنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا» يَعْنِي بِذَلِكَ أَنَّهُ يُحَدِّثُ إِرَادَةً؟! قَالَ لَهُ: نَعَمْ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِذَا حَدَّثَ إِرَادَةً، كَانَ قَوْلُكَ: «إِنَّ الْإِرَادَةَ هِيَ هُوَ أَوْ شَيْءٌ مِنْهُ» بَاطِلًا، لِأَنَّهُ لَا يَكُونُ أَنْ يُحَدِّثَ نَفْسَهُ، وَلَا يَتَغَيَّرَ عَنْ حَالِهِ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ، قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ عَنِّي بِذَلِكَ أَنَّهُ يُحَدِّثُ إِرَادَةً، قَالَ: فَمَا عَنِّي بِهِ؟ قَالَ: عَنِّي فِعْلَ الشَّيْءِ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَبِذَلِكَ كَمْ تَرَدَّدُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ؟ وَكَدَّ أَحْبَرْتُكَ أَنَّ الْإِرَادَةَ مُحَدَّثَةٌ، لِأَنَّ فِعْلَ الشَّيْءِ مُحَدَّثٌ، قَالَ: فَلَيْسَ لَهَا مَعْنَى، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ وَصَفَ نَفْسَهُ عِنْدَكُمْ حَتَّى وَصَفَهَا بِالْإِرَادَةِ بِمَا لَا مَعْنَى لَهُ، فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مَعْنَى قَدِيمٌ وَلَا حَدِيثٌ، بَطَلَ قَوْلُكُمْ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَزَلْ مُرِيدًا»، قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّمَا عَنَيْتُ أَنَّهَا فِعْلٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ مَا لَمْ يَزَلْ لَا يَكُونُ مَفْعُولًا وَقَدِيمًا وَحَدِيثًا فِي حَالَةٍ وَاحِدَةٍ؟ فَلَمْ يُجِرْ جَوَابًا.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا بَأْسَ أَتَمَّ مَسْأَلَتَكَ، قَالَ سُلَيْمَانُ: قُلْتُ: إِنَّ الْإِرَادَةَ صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِهِ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَمْ تَرَدَّدُ عَلَيَّ أَنَّهَا صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِهِ، فَصَفْتُهُ مُحَدَّثَةً أَوْ لَمْ تَزَلْ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: مُحَدَّثَةٌ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُ أَكْبَرُ! فَالْإِرَادَةُ مُحَدَّثَةٌ وَإِنْ كَانَتْ صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِهِ لَمْ تَزَلْ؟! فَلَمْ يُرِدْ شَيْئًا، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ مَا لَمْ يَزَلْ لَا يَكُونُ مَفْعُولًا، قَالَ سُلَيْمَانُ: لَيْسَ الْأَشْيَاءُ إِرَادَةً وَلَمْ يُرِدْ شَيْئًا، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَسَوَسْتَ يَا سُلَيْمَانُ فَقَدْ فَعَلَ وَحَلَقَ مَا لَمْ يَزَلْ خَلَقَهُ وَلَا فَعَلَهُ، وَهَذِهِ صِفَةٌ مَنْ لَا يَدْرِي مَا فَعَلَ؟ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ.

قَالَ سُلَيْمَانُ: يَا سَيِّدِي فَقَدْ أَحْبَرْتُكَ أَنَّهَا كَالسَّمْعِ وَالْبَصْرِ وَالْعِلْمِ، قَالَ الْمَأْمُونُ: وَبِذَلِكَ يَا سُلَيْمَانُ! كَمْ هَذَا الْغَلَطُ وَالتَّرْدَادُ؟ أَقْطَعْ هَذَا وَحُدِّ فِي غَيْرِهِ، إِذْ لَسْتَ تَقْوَى عَلَى غَيْرِ هَذَا الرَّدِّ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: دَعُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

لَا تَقْطَعْ عَلَيْهِ مَسْأَلَتَهُ فَيَجْعَلَهَا حُجَّةً، تَكَلَّمْ يَا سُلَيْمَانُ، قَالَ: قَدْ أُخْبِرْتُكَ أَنَّهَا كَالسَّمْعِ وَالْبَصْرِ وَالْعِلْمِ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا بَأْسَ، أُخْبِرْنِي عَنْ مَعْنَى هَذِهِ أَمْعْنَى وَاحِدٌ أَمْ مَعَانٍ مُخْتَلِفَةٌ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: مَعْنَى وَاحِدٌ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَعْنَى الْإِرَادَاتِ كُلِّهَا مَعْنَى وَاحِدٌ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: نَعَمْ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنْ كَانَ مَعْنَاهَا مَعْنَى وَاحِدًا، كَانَتْ إِرَادَةُ الْقِيَامِ إِرَادَةَ الْقُعُودِ، وَإِرَادَةُ الْحَيَاةِ إِرَادَةَ الْمَوْتِ، إِذَا كَانَتْ إِرَادَتُهُ وَاحِدَةً لَمْ تَتَقَدَّمْ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَلَمْ يَخَالَفْ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَكَانَتْ شَيْئًا وَاحِدًا، قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّ مَعْنَاهَا مُخْتَلِفٌ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْمُرِيدِ، أَمْ هُوَ الْإِرَادَةُ أَوْ غَيْرُهَا؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: بَلْ هُوَ الْإِرَادَةُ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَالْمُرِيدُ عِنْدَكُمْ مُخْتَلِفٌ إِذْ كَانَ هُوَ الْإِرَادَةُ، قَالَ: يَا سَيِّدِي، لَيْسَ الْإِرَادَةُ الْمُرِيدَ، قَالَ: فَالْإِرَادَةُ مُحَدَّثَةٌ وَإِلَّا فَمَعَهُ غَيْرُهُ، أَفَهُمْ وَزِدْ فِي مَسْأَلَتِكَ قَالَ سُلَيْمَانُ: فَاتَّهَا اسْمٌ مِنْ أَسْمَائِهِ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ سَمَى نَفْسَهُ بِذَلِكَ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: لَا، لَمْ يُسَمِّ نَفْسَهُ بِذَلِكَ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَيْسَ لَكَ أَنْ تُسَمِّيَهُ بِمَا لَمْ يُسَمِّ بِهِ نَفْسَهُ، قَالَ: قَدْ وَصَفَ نَفْسَهُ بِأَنَّهُ مُرِيدٌ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ صِفَتُهُ نَفْسَهُ أَنَّهُ مُرِيدٌ إِخْبَارًا عَنْ أَنَّهُ إِرَادَةٌ، وَلَا إِخْبَارًا عَنْ أَنَّ الْإِرَادَةَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَائِهِ، قَالَ سُلَيْمَانُ: لِأَنَّ إِرَادَتَهُ عِلْمُهُ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَاهِلُ! فَإِذَا عَلِمَ الشَّيْءَ فَقَدْ أَرَادَهُ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: أَجَلُ، فَقَالَ: فَإِذَا لَمْ يُرِدْهُ لَمْ يَعْلَمْهُ، قَالَ سُلَيْمَانُ: أَجَلُ، قَالَ: مِنْ أَيْنَ قُلْتَ ذَلِكَ؟ وَمَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ إِرَادَتَهُ عِلْمُهُ؟ وَ قَدْ يَعْلَمُ مَا لَا يُرِيدُهُ أَبَدًا، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَلَيْسَ شَيْئًا لَنْدَهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾ فَهُوَ يَعْلَمُ كَيْفَ يَذْهَبُ بِهِ وَ هُوَ لَا يَذْهَبُ بِهِ أَبَدًا، قَالَ سُلَيْمَانُ: لِأَنَّهُ قَدْ فَرَعَ مِنَ الْأَمْرِ، فَلَيْسَ يَزِيدُ فِيهِ شَيْئًا، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذَا قَوْلُ الْيَهُودِ، فَكَيْفَ قَالَ تَعَالَى ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾؟! قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّمَا عَنَى بِذَلِكَ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَيْهِ، قَالَ: أَلَيْسَ مَا لَا يَفِي بِهِ؟! فَكَيْفَ قَالَ: «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» وَ

قَالَ عَزَّ وَجَلَّ ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ وَقَدْ فَرَعَ مِنَ الْأَمْرِ؟! فَلَمْ يُحِزْ جَوَابًا.

قَالَ الرَّضَا عليه السلام: يَا سُلَيْمَانُ هَلْ يَعْلَمُ أَنَّ إِنْسَانًا يَكُونُ وَلَا يُرِيدُ أَنْ يَخْلُقَ إِنْسَانًا أَبَدًا، وَأَنَّ إِنْسَانًا يَمُوتُ الْيَوْمَ وَلَا يُرِيدُ أَنْ يَمُوتَ الْيَوْمَ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: نَعَمْ، قَالَ الرَّضَا عليه السلام: فَيَعْلَمُ أَنَّهُ يَكُونُ مَا يُرِيدُ أَنْ يَكُونَ، أَوْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكُونُ مَا لَا يُرِيدُ أَنْ يَكُونَ، قَالَ: يَعْلَمُ أَنَّهُمَا يَكُونَانِ جَمِيعًا، قَالَ الرَّضَا عليه السلام: إِذَا يَعْلَمُ أَنَّ إِنْسَانًا حَيٌّ مَيِّتٌ، فَائْتِمَّ قَاعِدٌ، أَعْمَى بَصِيرٌ فِي حَالَةٍ وَاحِدَةٍ وَهَذَا هُوَ الْمُحَالُ، قَالَ: جَعَلْتُ فِدَاكَ، فَإِنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكُونُ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ، قَالَ عليه السلام: لَا بَأْسَ، فَأَيُّهُمَا يَكُونُ؛ الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكُونَ، أَوِ الَّذِي لَمْ يُرِدْ أَنْ يَكُونَ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكُونَ، فَضَحِكَ الرَّضَا عليه السلام وَ الْمَأْمُونُ وَأَصْحَابُ الْمَقَالَاتِ، قَالَ الرَّضَا عليه السلام: غَلِطْتُ وَ تَرَكْتُ قَوْلَكَ: «أَنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ إِنْسَانًا يَمُوتُ الْيَوْمَ وَ هُوَ لَا يُرِيدُ أَنْ يَمُوتَ الْيَوْمَ، وَ أَنَّهُ يَخْلُقُ حَلَقًا وَ أَنَّهُ لَا يُرِيدُ أَنْ يَخْلُقَهُمْ» وَ إِذَا لَمْ يُجِزِ الْعِلْمُ عِنْدَكُمْ بِمَا لَمْ يُرِدْ أَنْ يَكُونَ، فَإِنَّمَا يَعْلَمُ أَنْ يَكُونَ مَا أَرَادَ أَنْ يَكُونَ.

قَالَ سُلَيْمَانُ: فَإِنَّمَا قَوْلِي: إِنَّ الْإِرَادَةَ لَيْسَتْ هُوَ وَلَا غَيْرُهُ، قَالَ الرَّضَا عليه السلام: يَا جَاهِلُ! إِذَا قُلْتَ: لَيْسَتْ هُوَ فَقَدْ جَعَلْتَهَا غَيْرَهُ، وَ إِذَا قُلْتَ: لَيْسَتْ هِيَ غَيْرُهُ فَقَدْ جَعَلْتَهَا هُوَ، قَالَ سُلَيْمَانُ: فَهُوَ يَعْلَمُ كَيْفَ يَضْنَعُ الشَّيْءَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ سُلَيْمَانُ: فَإِنَّ ذَلِكَ إِثْبَاتٌ لِلشَّيْءِ، قَالَ الرَّضَا عليه السلام: أَحَلَّتْ، لِأَنَّ الرَّجُلَ قَدْ يُحْسِنُ الْبِنَاءَ وَ إِنْ لَمْ يَبْنِ وَ يُحْسِنِ الْخِيَاطَةَ وَ إِنْ لَمْ يَخِطْ، وَ يُحْسِنُ صَنْعَةَ الشَّيْءِ وَ إِنْ لَمْ يَضْنَعْهُ أَبَدًا، ثُمَّ قَالَ عليه السلام: لَهُ يَا سُلَيْمَانُ هَلْ تَعْلَمُ أَنَّهُ وَاحِدٌ لَا شَيْءَ مَعَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ الرَّضَا عليه السلام: فَيَكُونُ ذَلِكَ إِثْبَاتًا لِلشَّيْءِ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: لَيْسَ يَعْلَمُ أَنَّهُ وَاحِدٌ لَا شَيْءَ مَعَهُ، قَالَ الرَّضَا عليه السلام: أَفَتَعْلَمُ أَنَّكَ ذَاكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَنْتَ يَا سُلَيْمَانُ إِذَا أَعْلَمُ مِنْهُ، قَالَ سُلَيْمَانُ: الْمَسْأَلَةُ مُحَالٌ، قَالَ: مُحَالٌ عِنْدَكَ أَنَّهُ وَاحِدٌ

لَا شَيْءَ مَعَهُ وَ أَنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ حَكِيمٌ قَادِرٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَكَيْفَ أَحْبَبَ عَزَّ وَ جَلَّ: أَنَّهُ وَاحِدٌ حَيٌّ سَمِيعٌ بَصِيرٌ حَكِيمٌ قَادِرٌ عَلَيْهِمْ حَبِيبٌ، وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ؟! وَ هَذَا رَدُّ مَا قَالَ وَ تَكْذِيبُهُ، تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ.

ثُمَّ قَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَكَيْفَ يُرِيدُ ضَنْعَ مَا لَا يَدْرِي ضَنْعُهُ وَ لَا مَا هُوَ؟ وَ إِذَا كَانَ الصَّانِعُ لَا يَدْرِي كَيْفَ يَضْنَعُ الشَّيْءَ قَبْلَ أَنْ يَضْنَعَهُ فَإِنَّمَا هُوَ مُتَحَيِّرٌ، تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

قَالَ سُلَيْمَانُ: فَإِنَّ الْإِرَادَةَ الْقُدْرَةُ، قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقْدِرُ عَلَى مَا لَا يُرِيدُهُ أَبَدًا، وَ لَا يَبْدُ مِنْ ذَلِكَ، لِأَنَّهُ قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿وَ لَكِنَّا شِئْنَا لَنُدْهِبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾ فَلَوْ كَانَتْ الْإِرَادَةُ هِيَ الْقُدْرَةُ، كَانَ قَدْ أَرَادَ أَنْ يَدْهَبَ بِهِ لِقُدْرَتِهِ، فَانْقَطَعَ سُلَيْمَانُ، فَقَالَ الْمَأْمُونُ عِنْدَ ذَلِكَ: يَا سُلَيْمَانُ هَذَا أَعْلَمُ هَاشِمِي ثُمَّ تَفَرَّقَ الْقَوْمُ.

قال مصنف هذا الكتاب: كان المأمون يجلب على الرضا عليه السلام: من متكلمي الفرق و الأهواء المضلة كل من سمع به، حرصا على انقطاع الرضا عليه السلام عن الحجة مع واحد منهم، و ذلك حسدا منه له و لمنزلته من العلم، فكان لا يكلمه أحد إلا أقر له بالفضل و التزم الحجة له عليه، لأن الله - تعالى ذكره - يأبى إلا أن يعلي كلمته و يتم نوره و ينصر حجته، و هكذا وعد تبارك و تعالى في كتابه فقال ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ يعني بالذين آمنوا، الأئمة الهداة و أتباعهم العارفين بهم و الآخذين عنهم بنصرهم بالحجة على مخالفهم ما داموا في الدنيا، و كذلك يفعل بهم في الآخرة، و إن الله عز و جل لا يخلف الميعاد.^۱

۱. شيخ صدوق، عيون أخبار الرضا عليه السلام، (چاپ دارالکتب الإسلامية)، ج ۱، صص ۳۶۲-۳۸۸. بعد از نوشتن این مقاله نکات مهم دیگری نیز در این زمینه به نظر نویسنده رسید که فرصت ارائه آن تاکنون فراهم نشده است؛ بنابراین این بحث باید در مجالی دیگر تکمیل شود.

۴. علی بن محمد شمشاطی و بازمانده‌هایی از کتاب البرهان فی النص علی امیرالمؤمنین او^۱

علامه مجلسی در قسمت معرفی منابع کتاب بحار الأنوار، از کتابی ناشناخته متعلق به ادیبی شیعی نام می‌برد که قابل اعتنا و مطالعه است. اهمیت این کتاب البته بیشتر به سبب اهمیت مؤلف آن است.

این کتاب در موضوع امامت حضرت امیر علیه السلام بوده و امروزه از وجود آن اطلاعی نداریم؛ اما بعید نیست که نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ای پیدا شود. خوشبختانه، علامه مجلسی قسمتی از این کتاب را در بحار الأنوار نقل کرده که ما در این مقاله، عین آن را نقل خواهیم کرد. در اینجا عبارت علامه مجلسی را از دو قسمت مقدمه کتاب بحار الأنوار بیان می‌کنیم تا با نام کتاب و نویسنده‌اش آشنا شویم:

۱. ... و کتاب البرهان فی النص علی امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف الشیخ

أبي الحسن علي بن محمد الشمشاطي...^۲

۲. و کتاب البرهان کتاب متین فیہ أخبار غریبة، و مؤلفه من مشاهیر

الفضلاء، قال النجاشي: علي بن محمد العدوي الشمشاطي...^۳

بدین ترتیب این کتاب تألیف علی بن محمد شمشاطی است که نجاشی در کتاب الرجال خود از او نام برده است. نکته جالب در تعبیر علامه مجلسی این است که وی کتاب شمشاطی را کتابی متین خوانده که در آن اخبار غریبه نقل شده است. پسان‌تر

۱. این مقاله پیش‌تر در سایت کاتبان ذیل عنوان «یک ادیب و مورخ بزرگ امامی مذهب و معرفی کتابی از او» منتشر شده است.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱، (طبع مؤسسة الوفاء) ص ۲۰؛ (طبع الأميرة) ص ۱۶.

۳. همان، (طبع مؤسسة الوفاء) ص ۳۹؛ (طبع الأميرة) ص ۲۷.

خواهیم دید که یاقوت حموی هم دربارهٔ احادیث شیعی شمشاطی توصیف مشابهی دارد و اخبار او را اخبار اعاجیب می‌خواند.

متأسفانه علامهٔ مجلسی تنها بخشی از این کتاب را نقل کرده و احتمالاً بیشتر آن را کنار نهاده است. شیخ حرّ عاملی هم در کتاب *اثبات الهداة* از کتاب *البرهان* زیر عنوان: «البرهان فی النص علی علی (علیه‌السلام)» نام برده و از آن، روایاتی نقل کرده است. میرزا عبدالله اصفهانی در کتاب *ریاض العلماء*، ذیل شرح حال کوتاهی از شمشاطی، به همین مطلب توجه داده است.^۱ شیخ حرّ بخشی از احادیث کتاب *البرهان* شمشاطی را نقل کرده است؛ اما متأسفانه آن احادیث را به صورت غیر مسند آورده و اسانید آن‌ها را ارائه ننموده است. شیخ حرّ عاملی توضیح می‌دهد که شمشاطی، نویسندهٔ کتاب، بیشتر به احادیثی با اسانید سُنی، استناد کرده است.^۲ در عین حال، احادیثی دربارهٔ مناقب حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام به نقل از شمشاطی در برخی منابع دیده می‌شود که نمونهٔ آن‌ها را در کتاب *مناقب ابن المغازلی و الطرائف ابن طاوس* می‌بینیم. این نمونه‌ها شاید ریشه در همین کتاب *البرهان* داشته باشد:

۱. أخبرنا أبو غالب محمد بن أحمد بن سهل النحويّ - رحمه الله - أخبرنا أبو الحسن عليّ بن منصور الحلبيّ الأخباريّ، أخبرنا عليّ بن محمد العدويّ الشمشاطيّ، حدّثنا الحسن بن عليّ بن زكريّا، حدّثنا أحمد بن المقدم العجليّ، حدّثنا الفضيل بن عياض عن ثور بن يزيد، عن خالد بن معدان، عن زاذان، عن سلمان، قال: سمعت حبيبي محمداً - صلى الله عليه و سلم - يقول:

۱. در کتاب *ریاض العلماء* مطلب مهمی دربارهٔ او بیان نشده و احتمالاً نویسندهٔ مورد گفت‌وگو با شخص دیگری به غلط یک نفر فرض شده است.

۲. نک: حرّ عاملی، *اثبات الهداة*، ج ۲، صص ۱۷۱-۱۷۶؛ نیز نک: ج ۳، ص ۲۱۶ که می‌نویسد: «و ما رواه علی بن محمد العدوی من علمائنا فی کتاب البرهان و ذکر أنّه متفق علیه بین الشیعة و مخالفهم و روی اکثره بطرق العامّة بل کله و هی احادیث کثیرة جداً تقدمت.»

كنت أنا و عليّ نوراً بين يدي الله - عزّ و جلّ - يسبح الله ذلك النور و يقدّسه قبل أن يخلق الله آدم بألف عام، فلمّا خلق الله آدم ركب ذلك النور في صلبه، فلم يزل في شيء واحد حتّى افترقنا في صلب عبدالمطلب: ففي النبوة و في عليّ الخلافة.^١

٢. أخبرنا أبوغالب محمّد بن أحمد بن سهل النحويّ، أخبرنا عليّ ابن محمّد العدويّ الشمشاطيّ، أخبرنا محمّد بن يحيى، أخبرنا إبراهيم بن فهد الناجيّ، حدّثنا عبدالعزيز بن الخطّاب، حدّثنا عليّ بن هاشم، عن محمّد بن عبيدالله بن أبي رافع، عن أبي عبيدة بن محمّد بن عمّار بن ياسر، عن أبيه، عن جدّه عمّار: أنّ النبيّ ﷺ قال: أوصي من آمن بي و صدّقني من جميع الناس بولاية عليّ بن أبي طالب، و قال: من تولّاه فقد تولّاني و من تولّاني فقد تولّى الله، و من أبغضه فقد أبغضني و من أبغضني فقد أبغض الله عزّ و جلّ.^٢

٣. أخبرنا أبوغالب محمّد بن أحمد بن سهل النحويّ، أخبرنا أبوالحسن عليّ بن منصور الأخباريّ الحلبيّ، حدّثنا عليّ بن محمّد الشمشاطيّ، حدّثنا محمّد بن يحيى، حدّثنا العباس بن الفضل، حدّثنا يعقوب بن حميد، حدّثنا أنس بن عياض الليثيّ، عن شريك بن عبدالله بن أبي نمر، عن عطاء بن يسار، قال: نزلت في بيت أمّ سلمة: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ - الآية﴾ فأخذ النبيّ ﷺ ثوبا و دعا فاطمة و عليا و الحسن و الحسين عليهم السلام فجعله عليهم و قال: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ الآية﴾ فقالت أمّ سلمة من جانب

١. ابن مغازلي شافعي، مناقب الإمام علي بن ابي طالب، صص ١٢٠ - ١٢١؛ نيز نقل از آن در:

ابن بطريق، العمدة، ص ٨٩؛ همو، خصائص الوحي المبين، ص ٩٥.

٢. همان، ص ٢١٢.

٣. ظاهراً از همين محمد بن يحيى است كه در كتاب الانوار و محاسن الاشعارش نيز نقل مي كند؛ نك:

الأنوار و محاسن الأشعار، چاپ بغداد، صص ٢٣٧ - ٢٣٨.

البيت: ألسنت من أهل البيت يا رسول الله؟ قال: بلى إن شاء الله . قال يعقوب بن حميد: و في ذلك يقول الشاعر:

بأبي خمسة هم جنبوا الرّجس كراما و طهّروا تطهيرا

أحمد المصطفى و فاطم أعني و عليا و شبرا و شبيرا

من تولّاهم تولّاه ذو العرش و لقّاه نضرة و سرورا

و على مبغضهم لعنة الله و أصلاهم المليك سعيرا^١

٤. أخبرنا أبوغالِب محمد بن أحمد بن سهل النحويّ - رحمه الله - أخبرنا أبو الحسن عليّ بن منصور الحلبيّ الأخباريّ - رحمه الله - أخبرنا عليّ ابن محمد العدويّ الشمشاطيّ، حدّثنا عليّ بن سليمان، حدّثنا محمد بن يزيد، حدّثنا أبوعثمان المازنيّ، حدّثنا أبو يزيد الأنصاريّ، قال: ذكر يونس أنّ أباطالب بن عبدالمطلب خطب لرسول الله ﷺ في تزويجه خديجة بنت خويلد فقال: الحمد لله الذي جعلنا من ذريّة إبراهيم، و زرع إسماعيل، و جعل لنا بلداً حراماً و بيتاً محجوجاً، و جعلنا الحكّام على الناس، ثمّ إنّ محمد بن عبد الله ابن أخي لا يوازن به فتى من قريش إلّا رجح به، برأ، و فضلاً، و كرمًا، و عقلاً، و مجدًا، و نبلاً. و إنّ كان في المال قلّ، فإنّما المال ظلّ زائل و عارية مسترجعة. و له في خديجة بنت خويلد رغبة، و لها فيه مثل ذلك، و ما أحببت من الصّدق فعليّ. فهذه الخطبة من أفضل خطب الجاهليّة^٢.

٥. ... قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو طَالِبٍ (كذا: أبوغالِب) مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَهْلِ النَّحْوِيِّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ بُشْرَانَ الْوَاسِطِيِّ بِقِرَاءَتِي عَلَيْهِ، قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مَنْصُورِ الْأَخْبَارِيِّ الْحَلَبِيِّ، قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّمْشَاطِيِّ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ

١. ابن مغازلي، المناقب، صص ٢٥٧ - ٢٥٨.

٢. همان، صص ٢٧٣ - ٢٧٤.

بْنُ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ، قَالَ حَدَّثَنَا هَاشِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَلَالِيُّ، قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ الْأَسَدِيُّ، قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ حِرَاشٍ قَالَ: سَأَلَ مُعَاوِيَةَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ: مَا تَقُولُ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟

فَقَالَ: صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ، كَانَ وَاللَّهِ عَلِمَ الْهُدَى وَكَهَفَ التَّقَى وَ مَحَلَّ الْحِجَا وَ بَحَرَ النَّدَى وَ طَوَّدَ التُّهَى، عَلِمَا لِلْوَرَى وَ نَوْرًا فِي الظُّلْمِ الدُّجَى وَ دَاعِيَا إِلَى الْمَحَجَّةِ الْعُظْمَى وَ مُتَمَسِّكَا بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى، وَ سَامِيَا إِلَى الْعَايَةِ الْقُضْوَى وَ عَالِمَا بِمَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى وَ عَامِلَا بِطَاعَةِ الْمَلِكِ الْأَعْلَى، وَ عَارِفَا بِالتَّأْوِيلِ وَ الذِّكْرِ وَ مُتَعَلِّقَا بِأَسْبَابِ الْهُدَى وَ حَائِدَا عَنْ طُرُقَاتِ الرَّذَى، وَ سَامِيَا إِلَى الْمَجْدِ وَ الْعُلَى وَ قَائِمَا بِالذِّينِ وَ التَّقْوَى، وَ سَيِّدَا مَنْ تَقَمَّصَ وَ ارْتَدَى بَعْدَ النَّبِيِّ الْمُضْطَفَى، وَ أَفْضَلَ مَنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ أَفْضَلَ مَنْ صَحِكَ وَ بَكَى وَ صَاحِبَ الْقِبْلَتَيْنِ، فَهَلْ يُسَاوِيهِ مَخْلُوقٌ يَكُونُ أَوْ كَانَ، كَانَ وَاللَّهِ لِلْأَسَدِ قَاتِلًا وَ لَهُمْ فِي الْحَرْبِ حَائِلًا، عَلَى مُبْغِضِيهِ لِعَنَةِ اللَّهِ وَ لِعَنَةِ الْعِبَادِ إِلَى يَوْمِ التَّنَادِ.^۱

قبل از اینکه متن بازمانده از کتاب شمشاطی در بحار الانوار را نقل کنیم، شایسته است، به صورت اجمالی او را معرفی کنیم. البته مطالعه درباره شخصیت نویسنده، ابعاد مختلفی دارد و بررسی‌های متعددی را می‌طلبد که در اینجا مجال پرداختن به آن‌ها نیست. در عین حال، منابع و متون، به زندگی و آثار او به شکل بسیار محدودی توجه داشته‌اند و شاید مطالب چندانی هم نتوان از لابه‌لای کتاب‌ها درباره او به دست آورد. در مقدمه یکی از کتاب‌های منتشرشده او، محققان کتاب، مطالبی را در باب او نگاشته‌اند که می‌توان به آن هم مراجعه کرد. مقاله‌ای نیز در دائرةالمعارف اسلام (طبع لیدن) به او اختصاص یافته است که بسیار مختصر است. ما در این بخش حاصل مطالعات خود را عرضه می‌کنیم:

۱. ابن طاوس، الطرائف، ج ۲، ص ۲۲۶.

ابوالحسن علی بن محمد العدوی الشمشاطی یکی از دانشمندان برجسته امامیه و نماینده اهل ادب در تشیع امامی بود که گشودگی اهالی ادب را بر فرهنگ انسانی و انسان‌گرایانه ادبی در میان تشیع امامی بروز می‌داد و شخصیتی کم‌وبیش ناشناخته دارد. متأسفانه به سبب از میان رفتن بسیاری از محصولات ادبی و فرهنگی عالی‌مقدار او، قدر و منزلت وی ناشناخته مانده است. شرح احوال او نیز چندان شناخته شده نیست و درباره وی هنوز تحقیق جامعی انجام نشده است. از آثار او ظاهراً فقط کتاب *الانوار و محاسن الاشعار* در اختیار است که به چاپ نیز رسیده است. شرحی از احوال او با عنوان غلط «شمیشاطی» یا «سمیساطی» در کتاب *الفهرست ابن ندیم* (تصحیح مرحوم تجدد) آمده که در اینجا آن را نقل می‌کنیم:

الشمیشاطی و هو أبو الحسن علی بن محمد العدوی، اصله من شمشاط من بلاد أرمينية من الثغور. و كان يُعَلِّمُ ابان تغلب بن ناصر الدولة و اخاه، ثم نادهما. و هو شاعر مصنف، مؤلف، مليح الحفظ، كثير الرواية. و فيه تزئيد، كذا كنت أعرفه قديماً. و قد قيل أنه قد ترك كثيراً من اخلاقه عند غلو سنه. و يحيا في عصرنا هذا. و له من الكتب؛ كتاب الانوار؛ يجرى مجرى الاوصاف و المُلح و التشبيهات، عمله قديماً ثم زاد فيه بعد ذلك. كتاب الديارات، كبير. (كتاب «المثلث الصحيح»). كتاب اخبار ابي تمام و المختار من شعره. كتاب القلم. و جَوِّدَ فِي تَأْلِيفِهِ.^۱

ابن ندیم در جای دیگری هم از این نویسنده یاد می‌کند و می‌نویسد:
و عمل أبو الحسن الشمیشاطی اخبار ابي نواس و المختار من شعره و الانتصار له و الكلام علی محاسنه.^۲

۱. ابن‌الندیم، *الفهرست*، (چاپ تجدد) صص ۱۷۱-۱۷۲. (شایان ذکر است که در چاپ ایمن فؤاد سیّد از *الفهرست* نام نویسنده مورد گفت‌وگو به همان صورت صحیح «شمشاطی» ضبط شده است. نگرید: *الفهرست*، مؤسسة الفرقان، لندن، ۲۰۰۹م، چاپ اول، صص ۴۷۶-۴۷۷).
۲. همان، (چاپ تجدد) ص ۱۸۲، (چاپ ایمن فؤاد سیّد) ص ۵۰۵.

همین جا باید تذکر دهم که درباره «شمیشاط» و نسبت او، یعنی «الشمیشاطی»، در حاشیه چاپ *الفهرست*، در هر دو مورد، به نسخه بدل‌های «سمیساط» و «السمیساطی» اشاره شده است. در جای دیگری که ابن ندیم از کتاب *تاریخ طبری* یاد می‌کند، از تلخیص آن توسط همین مؤلف، اما این بار با عنوان درست «شمشاطی»، نام می‌برد:

...و آخر ما املّ منه إلى سنة اثنتين وثلاثمائة. وها هنا قطع. و قد اختصر هذا الكتاب و حذف اسانیده جماعة، منهم رجل يعرف بمحمد بن سليمان الهاشمي، و آخر، كاتب يعرف... و من اهل الموصل أبو الحسن الشمشاطي المعلم...^۱

از گفتار ابن ندیم معلوم می‌شود که وی از ندیمان و معلمان آل حمدان در شهر موصل (به‌طور مشخص، معلّم ابوتغلب و برادرش فرزندان ناصرالدوله) بوده است. او علاوه بر شاعری، ادیبی و نویسندگی، شهرت معلّمی نیز داشته که به سبب تعلیم او در دربار آل حمدان بوده است. بنابراین، او نویسنده و ادیبی صاحب وظیفه در دربار حمدانیان بشمار می‌آمده است: ندیم و معلّم.

از سوی دیگر، از عبارت ابن ندیم برمی‌آید که شمشاطی در سال تألیف کتاب *الفهرست* (سال ۳۷۷ق) هنوز زنده بوده است. در عبارت ابن ندیم برخی نکات دیگر هم وجود دارد که نیازمند توضیح و تفسیر است؛ اما قبل از آن بهتر است که به عبارت دو منبع دیگر که آنان از کتاب *الفهرست* ابن ندیم نقل کرده‌اند، توجه کنیم:

یاقوت در کتاب *معجم الأدباء* از شمشاطی یاد کرده است.^۲ منبع عمده او کتاب *الفهرست* ابن ندیم است که متن آن، تا حدودی با متن چاپی کتاب *الفهرست* متفاوت است و علت آن نقص نسخه‌های موجود کتاب *الفهرست* است. او در نقل عبارت

۱. همان، ص ۲۹۱.

۲. یاقوت، *معجم الادباء*، ج ۱۴، ص ۲۴۰؛ نیز نک: صفدی، *الوافي بالوفيات*، ج ۲۲، ص ۹۹-۱۰۰.

ابن ندیم آشکارا مؤلف مورد گفت‌وگو را به‌درستی «شمشاطی» و نه «شمیشاطی» یا «سمیساطی»، خوانده است:

علی بن محمد الشمشاطی العدوی أبو الحسن و شمشاط من بلاد إرمينية من الثغور. و كان معلم أبي تغلب بن ناصر الدولة بن حمدان و أخیه ثم نادهما، و هو شاعر مجید و مصنف مفید، کثیر الحفظ، واسع الروایة، و فیہ تزیید. قال محمد بن اسحاق الندیم: إنني كنت أعرفه قديما، و بلغني أنه قد ترك كثيرا من أخلاقه عند علو سنه. قال: و هو يحيا في عصرنا في سنة سبع و سبعين و ثلاثمائة.

قال المؤلف: و هو الذي روى الخبر الذي جرى بين الزجاج و ثعلب في حق سيبويه و استدراكه على ثعلب في الفصيح عدة مواضع، و قد ذكر ذلك في ترجمة الزجاج رحمه الله تعالى، و كان رافضيا دجّالا يأتي في كتبه بالأعاجيب من أحاديثهم. و لأبي القاسم الرقي المنجم فيه يهجو... قال محمد بن اسحاق: له كتاب النزّه و الابتهاج و هو مجموع يتضمن غرائب الأخبار و محاسن الأشعار كالأمالی، كتاب الأنوار مبوّب يجري مجرى الملح و التشبيهات و الأوصاف عمله قديما ثم زاد فيه بعد ذلك، كتاب الديارات كبير، كتاب المثلث الصحيح، كتاب أخبار أبي تمام و المختار من شعره، كتاب القلم جيد، كتاب تفضيل أبي نواس على أبي تمام... .

ياقوت که برخی از آثار او را در اختیار داشته است، او را رافضی خوانده و حتی برای او تعبیر «دجّال» را به‌کار می‌برد؛ چرا که در کتاب‌هایش احادیث اعاجیب آنان را نقل می‌کرده است. شمشاطی مدّتی هم ساکن بغداد بوده و به همین سبب برخلاف خطیب بغدادی، ابن نجّار در کتاب ذیل تاریخ بغداد از او نام برده و از کتاب الفهرست ابن‌ندیم درباره او نقل کرده است. از آنجا که وی

نسخه‌ای به قلم ابن‌ندیم در اختیار داشته، نقل او اهمیت ویژه‌ای دارد. او از نویسنده یادشده با شهرت «شمشاطی» یاد می‌کند:

علي بن محمد، أبو الحسن الشمشاطي: مصنف «كتاب الانوار» و «كتاب الديارات»، كان شاعرا يمدح الملوك، أصله من الموصل، سكن بغداد و دخل واسط في سنة أربع و تسعين و ثلاثمائة، روى أبو غالب بن أحمد بن بشران الواسطي، عن أبي الحسن محمد بن محمد بن جمهور الشعباني عنه هذين الكتابين. قرأت في كتاب «الفهرست» لمحمد بن إسحاق النديم بخطه قال: أبو الحسن علي ابن محمد العدوي أصله من شمشاط من بلاد أرمينية، كان يعلم أبا تغلب بن ناصر الدولة و أخاه ثم نادهما، و هو شاعر مصنف مؤلف، مليح الحفظ كثير الرواية، و فيه تزيد، كذا كنت أعرفه قديما، و قد قيل إنه ترك كثيرا من أخلاقه عند علو سنه، و يحيى في عصرنا هذا، و له من الكتب: «كتاب الانوار» يجري مجرى الاوصاف و التشبيهات، عمله قديما ثم زاد فيه بعد ذلك. «كتاب الديارات» كبير، و «كتاب أخبار أبي تمام و المختار من شعره»، «كتاب القلم»، و جود من تأليفه. أنبأنا أبو القاسم المؤدب، عن يحيى بن الحسن بن البناء قال: كتب إلى أبو غالب ابن بشران، أنشدنا أبو الحسن علي بن منصور الحلبي الاخباري، حدثنا علي بن محمد العدوي الشمشاطي قال: أنشدني أبي، أنشدني علي بن العباس الرومي لنفسه...^۱

از مجموع آنچه از کتاب *الفهرست* ابن‌ندیم و منابعی که از او نقل کرده‌اند، بازگو شد برمی‌آید که وی گرچه در اصل از اهالی شمشاط (و نه شمیشاط یا سمیساط)، از بلاد ارمینیه بوده، اما در شهر موصل زندگی می‌کرده است (و شاید حتی در این شهر چشم به جهان گشوده است) و مدتی هم در بغداد ساکن بوده است. البته زمان سکناى او در

۱. ابن‌النجار البغدادي، *ذیل تاریخ بغداد*، ج ۴، صص ۹۳-۹۴.

شهر بغداد روشن نیست؛ اما در سال ۳۷۷ق که زمان تألیف کتاب الفهرست است، ساکن بغداد نبوده و احتمالاً سکونت او در شهر بغداد به دوران جوانی او بازمی‌گردد؛ زمانی که ابن‌ندیم او را در همین شهر ملاقات کرده بوده است.

شمشاطی، زمانی هم به شهر واسط رفته که ابن‌نجار، تاریخ آن را سال ۳۹۴ق دانسته است؛ ولی به نظر می‌رسد که این تاریخ، تحریف تاریخ ۳۷۴ق (تصحیف سبعین به تسعین) باشد؛ چرا که بعید است او تا سال ۳۹۴ق زنده بوده باشد، به ویژه که عمده فعالیت او به زمان ناصرالدوله و سیف‌الدوله حمدانی و اندکی بعد مربوط می‌شود و آن دو نفر، سال‌ها پیش از این درگذشته بودند.

در مقاله مختصری درباره‌ی او که در ویراست دوم دائرةالمعارف اسلام (طبع لیدن) چاپ شده، درباره‌ی شمشاط و تمایز آن با سُمیساط و اینکه نویسنده مورد گفت‌وگو از شمشاط است و نه از سُمیساط، توضیحاتی ارائه شده و افزون بر آن، در دو مدخل «شمشاط» و «سُمیساط» از آن کتاب نیز توضیحات کافی در این خصوص بیان شده است.

با توجه به ضبط شمشاطی در دو منبعی که از کتاب الفهرست ابن‌ندیم نقل کرده‌اند، به خوبی پیداست که در نسخه موجود الفهرست، در دو مورد اشتباه رخ داده و «شمشاط» و «شمشاطی» به غلط به «شمیشاط» و «شمیشاطی» و با نسخه بدل نادرست «سُمیساط» و «سُمیساطی» تصحیف شده است. گفتنی است که علامه امینی در کتاب الغدیر^۱ ضبط «شمشاطی» را غلط دانسته و بجای آن، «سُمیساطی» را ترجیح داده که البته این ترجیح کاملاً بی‌پایه است.

در اینجا فقط عبارات برخی منابع را درباره‌ی تمایز «سُمیساط» و «شمشاط» نقل می‌کنیم تا بیشتر با موقعیت جغرافیایی این دو ناحیه آشنا شویم:

۱. امینی، الغدیر، ج ۲، ص ۳۳۷.

سَمْعَانِي، «سميساط» را از بلاد شام معرّفی کرده است؛ اّمّا درباره «شمشاط» با تردید می نویسد:

الشَّمْشَاطِيّ: بكسر الشين المعجمة، و سكون الميم، و بعدها شين أخرى منصوبة، و في آخرها الطاء. هذه النسبة إلى «شمشاط» و هي بلدة من الشام، فيما أظن، من بلاد الساحل، و المشهور بالانتساب إليها:
أبو الربيع محمد بن زياد الشمشاطي القاضي، حدث عن عبيدالله بن حدير، و سفيان الثوري، روى عنه منصور بن عمار الواعظ، و أبو المعافى محمد بن وهب الحراني.

و أبو الحسن علي بن محمد الشمشاطي، حدث عن أبي بكر محمد بن محمد بن سليمان الباغندي، روى عنه أبو جابر زيد بن عبدالله بن حيان الازدي الموصلي.^۱
بنابراین، سَمْعَانِي با تردید شمشاط را از بلاد ساحل شام می داند. ابوالحسن علی بن محمد الشمشاطی که سماعی از او نام برده، ممکن است نویسنده مورد گفت و گو باشد؛ چرا که از لحاظ طبقه، این سازگاری وجود دارد. از سوی دیگر، یاقوت، سميساط را شهری در طرف غربی ساحل فرات در سوی بلاد روم می داند که ارمینان در قلعه آن سکونت داشته اند. عبارت یاقوت چنین است:

سَمِيسَاط: بضم أوله، و فتح ثانيه ثم ياء مثناة من تحت ساكنة، و سين أخرى ثم بعد الالف طاء مهملة: مدينة على شاطئ الفرات في طرف بلاد الروم على غربي الفرات و لها قلعة في شقّ منها يسكنها الارمن...^۲

اّمّا همو، شمشاط را شهری در روم بر ساحل فرات می داند که در زمان او جزء

۱. السمعاني، الانساب، ج ۳، ص ۳۰۹.

۲. همان، ج ۳، ص ۴۷۳.

۳. یاقوت الحموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۵۸.

اعمال و نواحی «خرت پرت» قلمداد می‌شده است. او در ذیل این عنوان از نویسنده مورد گفت‌وگو نیز یاد کرده و به مناسبات او با سیف‌الدوله حمدانی اشاره می‌کند. عبارت او چنین است:

شمشاط: بکسر أوله، و سکون ثانیه، و شین مثل الاولی، و آخره طاء مهملة: مدینة بالروم علی شاطئ الفرات شرقیها بالویة و غربیها خرتبرت، و هی الآن محسوبة من أعمال خرتبرت... و قد نسب إليها قوم من أهل العلم، منهم: أبو الحسن علی بن محمد الشمشاطی، کان شاعراً و له تصانیف فی الادب، و کان فی عهد سیف‌الدولة بن حمدان، و له فی علی بن محمد الشمشاطی:

ما للزمان سطا علی أشرافنا	فتخرموا و عفا علی الانباط؟
أعداوة لذوي العلی أم همة	سقطت فمالتة إلی السقاط؟
خضعت رقاب بني العداوة إذا رأت	آثارها تنقذ تحت سیاط
حتى إذا ركضت علی أعقابها	دلف النبیط إلی من شمشاط
صدق العلم إنهم من أسرة	نجب تسوسهم بنو سنباط
آباؤك الاشراف إلا أنهم	أشراف موش و ساطح و خلاط. ^۱

از اشاره ابن ندیم به ارمنیه و ثغور معلوم می‌شود که مقصود او شمشاط بوده و نه سمیساط؛ چرا که سمیساط ربطی به ارمنیه ندارد، در حالی که شمشاط جزء ارمنیه (ارمنیه غربی و در انا تولی شرقی) قلمداد می‌شده است. در منابع کهنی مانند فتوح البلدان از فتح شمشاط از بلاد ارمنیه یاد شده است.^۲

اما سمیساط از جزیره ابن عمر بوده و در منطقه‌ای جنوبی‌تر از شمشاط قرار داشته

۱. همان، ج ۳، ص ۳۶۲.

۲. نک: بلاذری، فتوح البلدان، ج ۱، ص ۲۱۹.

است.^۱ مسعودی در کتاب *التنبیه و الاشراف*، سمیساط را از ثغور جزیره خوانده است.^۲ با این وصف، بکری در دوره‌های متأخر در کتاب *معجم ما/استعجم* از کورة شمشاط به‌عنوان یکی از کوره‌های جزیره یاد کرده است.^۳

جمعیت منطقه شمشاط، ترکیبی از عرب‌ها و یونانی‌ها بوده است؛ بنابراین آمیختگی فرهنگی در این ناحیه کاملاً وجود داشته و شاید همین امر سبب شده که شمشاطی، شخصیت ادب‌محور و چندگانه فرهنگی باشد و تألیفاتی در زمینه آشنایی با فرهنگ‌های دیگر فراهم آورده باشد.

معلوم نیست تشیع در آنجا سابقه‌ای داشته باشد و احتمالاً شمشاطی در شهر موصل و شاید در بغداد در دوران جوانی به تشیع امامی گرویده باشد. به هر حال برای او که طالب ادب و فرهنگ بوده، تحصیل در بغداد، شهری که مرکز ادیبان و شاعران و محل تلاقی و گفت‌وگوی فرهنگ‌های مختلف در این عهد بوده است به‌ویژه در سده چهارم قمری، آموزش‌ها و آموخته‌های بسیاری می‌توانسته به‌همراه داشته باشد.

در کتاب *الأنوار*، وی به کرات از مشایخی نقل حدیث می‌کند که این امر، خود دلیلی است بر اینکه او محضر بسیاری از استادان را درک کرده است. اما نکته جالب این است که وی در متن *البرهان*، که در کتاب *بحار الأنوار* نقل شده، از ابن عقیده — که احتمالاً او را در سفرهای این محدث برجسته زیدی به بغداد ملاقات کرده بوده است — روایت حدیث می‌کند. بنابراین، او در بغداد با محافل شیعی مرتبط بوده است؛ اما در این باره بیش از این نمی‌توانیم مطلبی بیان کنیم. آیا او شیخ کلینی را در بغداد دیده بوده است؟ در این باره نیز نمی‌توان اظهارنظری کرد؛ اما از روایاتش در *البرهان* معلوم است که تعلق خاطر وی قوی به تشیع امامی و آموزه‌های امامت و نص داشته است.

۱. برای سمیساط به‌عنوان ناحیه‌ای از جزیره، نک: ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۲۴، ص ۱۶۲.

۲. مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، ص ۵۶.

۳. بکری، *معجم ما/استعجم*، ج ۲، ص ۳۸۱.

در مجموع، آنچه که ابن‌ندیم و به تبع او یاقوت و ابن‌نجار بیان کرده‌اند، ما را تا اندازه‌ای با شخصیت این نویسنده و ادیب دانشمند شیعی آشنا می‌کند؛ اما بی‌تردید، مهم‌ترین منبع آشنایی با گستره دانش شمشاطی، کتاب *الرجال نجاشی* است. نجاشی فهرست نسبتاً کاملی را از آثار او ارائه کرده است و از وی به‌عنوان دانشمندی امامی یاد کرده است؛ گرچه پیش‌تر گفتیم که یاقوت نیز او را «رافضی» خوانده است. نجاشی، به‌وضوح او را «شمشاطی» نامیده و طبعاً ضبط او در این خصوص بسیار قابل اعتماد است. اکنون به بیان مطالب کتاب *الرجال نجاشی* درباره او می‌پردازیم:

شمشاطی، نسبی عربی داشته است^۱ و شیخی فاضل، و ادیب اهل زمانش در جزیره (یعنی جزیره ابن‌فرات) بوده است. این اوصاف دقیقاً با فهرستی از عناوین آثارش که با یک واسطه، یعنی ابوالخیر سلامة بن ذکا الموصلی، در اختیار نجاشی قرار گرفته است، تأیید می‌شود. البته نجاشی به فهرست دیگری از آثار وی به قلم ابونصر بن الریان اشاره می‌کند که عناوینی اضافه بر عناوین فهرست قبلی داشته است؛ اما متأسفانه نجاشی آن عناوین را یادآور نمی‌شود. نجاشی از طریق ابوالخیر کتاب‌های شمشاطی را در ثبت خود داشته است؛ اما این به معنای در اختیار بودن آن آثار نزد وی نیست^۲ و شاید همه آثارش هم به بغداد نرسیده باشد؛ اما دست‌کم از عبارات پیش‌گفته ابن‌ندیم (وراق بغدادی) در کتاب *الفهرست* برمی‌آید که برخی از آثار شمشاطی به رویت او رسیده است. به هر حال علاوه بر وجود چند عنوان در میان آثار شمشاطی که گواهی بر تشیع امامی او یا دست‌کم تشیع‌اش دارد، نجاشی نیز به نقل از ابوالخیر بر اعتقاد امامی او تأکید کرده است (والتحقیق بهذا الأمر رحمه الله). این مطلب گویای آن است که نجاشی احتمالاً هیچ‌کدام از نوشته‌های شمشاطی را ندیده بوده یا فقط آن دسته از آثارش را مشاهده کرده که در آن اشاره واضحی به تشیع شمشاطی نشده است.

۱. نک: نجاشی، *الرجال*، ص ۲۶۳.

۲. در این باره، در مقاله‌ای مفصل در خصوص نجاشی بحث کرده‌ایم که هنوز برای انتشار نیازمند بازبینی‌هایی است.

اصولاً در میان ادباء، شعراء و اهالی فرهنگ ادبی در سده‌های سوم و چهارم، گرایش به تشیع، گرایش غالب بوده است و آن‌ها گاه تمایلات شیعی خود را به صورت نه‌چندان آشکاری بیان می‌کرده‌اند. ادب، عرصه‌ای برای دگراندیشی بود و نسبتی آشکار با تشیع به‌عنوان دگراندیشی در جامعهٔ تسنن داشت. در سده‌های سوم و به‌ویژه چهارم، تشیع نیز به‌سبب مخالفت با مذهب عامه، گرایش‌های نخبه‌گرایانه را ترویج می‌کرد و از این رو، از مذاهب فکری و گرایش‌های فرهنگی دگراندیش حمایت می‌کرد یا دست‌کم نسبت به آن‌ها تسامح و بردباری داشت؛ گرایش‌هایی که از دیگر سو در عرصهٔ ادب مجال ظهور پیدا می‌کردند.

با وجود آنکه جوّ عمومی کتاب *الأنوار و محاسن الأثعار* شمشاطی با ادب شیعی آن دوران نزدیک است، ولی به‌وضوح علائق شیعی در آن دیده نمی‌شود. با این وصف با توجه به وجود یکی دو کتاب در فهرست آثار شمشاطی، و تصریح منبع نجاشی و نیز تعبیر یاقوت حموی دربارهٔ رافضی‌گری و احادیث وی در این باب، دیگر در تشیع امامی این دانشمند، ادیب و مورّخ ممتاز دربار آل‌حمدان تردیدی نمی‌توان کرد. به‌ویژه که این دربار، خود، درباری شیعی و حتی امامی بود و دانشمندان شیعی خاصهٔ ادیبان شیعی در آن حضور داشتند که شرح آن در کتاب‌های ادب شیعی به‌تفصیل بیان شده است و ابن‌شهر آشوب هم برخی از آن‌ها را در پایان کتاب *معالم العلماء* معرفی کرده است.^۱

به هر حال شکل‌گیری نهضت فرهنگی، ادبی و علمی در دورهٔ آل‌حمدان در بخش‌هایی از شام (حلب) و جزیره با حمایت حمدانیان شیعی صورت گرفت که تنها با فضای تسامح تفکر شیعی امکان‌پذیر بود.^۲

از منابع شرح حال شمشاطی به خوبی پیداست که او با حمدانیان حلب و به‌ویژه با سیف‌الدوله هم ارتباط داشته است. از جمله اینکه ثعالبی در کتاب *یتیمه‌الدهر* به کتابی

۱. ابن‌شهر آشوب، *معالم العلماء*، ص ۱۸۶.

۲. برای آشنایی بیشتر با آل‌حمدان، نک: مقالهٔ صادق سجادی در *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*.

علی بن محمد شمشاطی و بازمانده‌هایی از کتاب *البرهان فی النص علی امیر المؤمنین* او ۱۲۳

از شمشاطی اشاره می‌کند که در آن مدایح شعراء دربارهٔ سیف‌الدوله که بالغ بر ده هزار بیت می‌شده را تدوین و اختیار نموده است.^۱ او در جای دیگری در اشاره به دربار سیف‌الدوله و گردآمدن شعراء و ادیبان در دربار او، از شمشاطی یاد کرده است.^۲ البته این‌ندیم اشاره‌ای به تشیع شمشاطی ندارد و تعبیر «فیه تزید» ربطی به مذهب زیدی ندارد؛ بلکه نوعی طعن در اخلاق علمی او در باب امانت در نقل روایات است.^۳

فهرستی که نجاشی از کتاب‌های شمشاطی ارائه کرده است، از فهرست‌هایی که این‌ندیم و دیگران عرضه کرده‌اند، بسیار کامل‌تر است؛ نخست نجاشی از کتاب *الأنوار و الثمار* یاد کرده که مشتمل بر ۲۵۰۰ برگ شعر دربارهٔ انوار و ثمار بوده است. این کتاب ارتباطی با کتاب *الانوار و محاسن الاشعار* شمشاطی که به چاپ رسیده است، ندارد؛ چرا که در *الانوار و محاسن الاشعار*، موضوعاتی متفاوت با گل‌ها و گیاهان و مطالبی به نثر و نظم مطرح شده است.

کتاب دیگری که نجاشی از شمشاطی نام می‌برد، کتاب *النزه و الابتهاج* است که در باب آداب و اخبار بوده و کتابی از نوع ادبی جنگ‌نویسی و امالی‌های ادبی بوده که در آن عموماً اخبار و حکایات ادبی و نکات تاریخی نادر را گردآوری می‌کرده‌اند. این کتاب ۲۵۰۰ برگ داشته است.

همین دو کتاب که مجموعاً بالغ بر ۵۰۰۰ برگ می‌شده، می‌تواند تصویر روشنی از گستردگی دانش و تألیف شمشاطی ارائه کند؛ یعنی نوشته‌ای حدود ده هزار صفحه خطی که در نسخه‌های چاپی به قطع معمول کنونی، می‌توان حجم آن را بالغ بر ۱۲ هزار صفحه دانست. به عبارت دیگر، مجموع دو اثر یادشده، ۲۴ جلد کتاب پانصد صفحه‌ای می‌شود؛ یعنی هر کدام از این دو کتاب تقریباً ۱۲ جلد بوده است و شاید

۱. ثعالبی، *یتیمه الدهر*، ج ۱، ص ۳۸.

۲. همان، ص ۳۵.

۳. برای نمونه بنگرید، در *مسند احمد بن حنبل*، ج ۴، ص ۳۸۶.

مجموع آن دو اثر از کل کتاب *الأغانی* حجیم تر باشد. اگر موضوع دو کتاب یادشده و حجم مطالب آن دو را در نظر آوریم، آنگاه به عظمت این نویسنده برجسته شیعی پی خواهیم برد. تازه این دو کتاب، بخش کوچکی از تألیفات این علامه ادب، تاریخ و اخبار را تشکیل می‌داده است.

قبل از آنکه به دیگر تألیفات شمشاطی بر اساس نقل نجاشی بپردازیم، شایسته است درباره کتاب *الأنوار* به این نکته اشاره کنیم که هم‌اکنون دو چاپ از کتاب *الأنوار* و *محاسن الأشعار*^۱ شمشاطی موجود است.^۲ این کتاب با کتاب *الانوار* مورد اشاره نجاشی، چنانکه گفتیم، ارتباطی ندارد؛ اما به احتمال بسیار قوی با آن کتاب *الأنوار* که ابن‌ندیم به آن اشاره کرده، مربوط است. ابن‌ندیم درباره این اثر شمشاطی می‌نویسد:

«کتاب الانوار، یجری مجرى الاوصاف و الملح و التشبيهات، عمله قديما ثم زاد فيه بعد ذلك.»

این توصیفات با کتاب چاپ‌شده کنونی زیر عنوان «الأنوار و محاسن الأشعار» می‌تواند مطابقت داشته باشد؛ اما همان‌طور که ابن‌ندیم تذکار داده، این کتاب در دو مرحله تدوین یافته و در مرحله دوم مطالبی به آن افزوده شده است. درست معلوم نیست که نسخه موجود به کدام یک از این دو تحریر تعلق دارد. از نسخه چاپ‌شده چنین برمی‌آید که نسخه ناقصی است و به احتمال قوی آن کتاب، بسی مفصل‌تر از این بوده است. این متن به‌ویژه برای شناخت شعر شاعران عرب درباره حوادث، حیوانات، مظاهر طبیعی، ابنیه، سلاح و امثال آن‌ها و تشبیهات به کار گرفته شده و نیز شناخت ایام العرب بسیار بااهمیت است.

۱. ظاهراً تعبیر «محاسن الأشعار» - که در نسخه کهن اسامی طبع این کتاب در دنباله «الأنوار» به عنوان نام کتاب در آغاز نسخه قرار گرفته - از اضافات بعدی بر آن نسخه کهن است؛ نک: مؤخره محقق در کتاب *الأنوار*، چاپ بغداد.

۲. کتاب *الانوار* دوبار تاکنون چاپ شده است؛ یک‌بار به کوشش صالح مهدی العزاوی در بغداد به سال ۱۹۷۸م و یک‌بار هم در کویت به کوشش السید محمد یوسف به سال ۱۹۷۷-۱۹۷۸م.

به هر حال توصیف نجاشی از کتاب *الأنوار* و *الثمار مبنی* بر این که این کتاب در ۲۵۰۰ برگ بوده با نسخه چاپی فعلی و توصیفات ابن ندیم سازگار نیست و طبعاً ما در اینجا با دو کتاب *الأنوار* مواجه هستیم. احتمال ضعیفی در میان است که کتاب *الانوار* که ابن ندیم به آن اشاره کرده، عیناً همان کتاب *التشبهات* باشد که نجاشی از آن اسم برده است و به نظر ما، آن اسم، تحریفی از *التشبهات* بوده است.

به هر حال ابن ندیم هم به تعبیر «تشبهات» درباره کتاب *الأنوار* اشاره کرده است و در متن موجود هم می‌توان این نکته را ملاحظه کرد که بخشی از آن به ادبیات تشبهات‌نویسی عربی شباهت دارد؛ ادبیاتی که در شرق و غرب اسلامی نمونه‌های بسیاری دارد، مانند کتاب *التشبهات* ابن ابی‌عون شیعنی.^۱ درباره کتاب *الانوار* چاپ شده، باید گفت که مستند آن، نسخه کهن کتابت شده به سال ۶۳۹ ق کتابخانه سلطان احمد سوم در ترکیه است که در آن، به صراحت کتاب به شمشاطی منسوب شده است و باید بررسی شود که آیا نقل‌هایی از آن منسوب به شمشاطی در متون کهن دیده می‌شود یا خیر. به هر روی، هیچ دلیلی برای نفی انتساب این اثر چاپی به شمشاطی وجود ندارد و همه چیز مؤید آن است.

نجاشی از کتاب دیگر شمشاطی با نام کتاب *الأدیرة و الاعمار فی البلدان و الأقطار* (با نام *الدیارات* در کتاب *الفهرست* ابن ندیم) یاد می‌کند که به نظر سلامه، بزرگ‌ترین کتاب نوشته شده درباره دیرها و عمرها است. در سده چهارم، تدوین کتاب‌هایی درباره دیارات، به ویژه در دربار آل حمدان، بسیار مرسوم بوده است. فهرستی از برخی کتاب‌های دیارات در نگاشته مشابهی از یاقوت حموی - که در ادامه از آن نام خواهیم برد - آمده است. این فهرست نشان می‌دهد که چندین تن از ادیبان و اخباریان از هشام کلبی تا شایستی در این موضوع کتاب نوشته‌اند و امروزه برخی از آن‌ها باقی مانده

۱. درباره آن نک: مقدمه احسان عباس بر کتاب *التشبهات من اشعار أهل الأندلس* ابن الکتانی.

است؛ از جمله، کتاب *الديارات* شائستگی که بسیار معروف است. در همین سده، ابوالفرج اصفهانی، خالدیان (دو برادر خالدی) و نیز السری الرفاء ادیب و شاعر هم در همین موضوع کتاب نوشته‌اند که می‌دانیم همه این اشخاص با دربار آل حمدان مرتبط بوده‌اند. شمشاطی با دو برادر نامدار و دانشمند خالدی و نیز السری الرفاء از نزدیک آشنا بوده است؛ زیرا آن‌ها، همگی، شیعی مسلک بوده^۱ و در دربار حمدانیان حضور داشته‌اند.

یاقوت در کتاب *الخزل و الدأل* خود از کتاب *الديرة شمشاطی* در کنار کتاب‌های شائستگی، ابوالفرج اصفهانی، السری الرفاء و خالدیان نام می‌برد و از آن استفاده می‌کند.^۲ هم‌چنین ابن عساکر در کتاب *تاریخ دمشق* از کتاب *الديارات* یا *الديرة شمشاطی* مطالبی نقل کرده است.^۳ از این منبع اخیر معلوم می‌شود که نام نیای شمشاطی، «المظفر» بوده است، در حالی که در نسخه کتاب *الانوار و محاسن الأشعار* او که به چاپ رسیده است، نام نیای او «المطهر» ثبت شده که شاید ضبط ابن عساکر رجحان داشته باشد.

نویسندگان دیگری نیز از جمله ابن عدیم از کتاب *الديارات* یا کتاب *الديرة شمشاطی* بهره برده‌اند.^۴ احسان عبّاس در کتاب *سندرات مفقودة* خود، برخی از نمونه‌های ابن عدیم را بازسازی کرده است.^۵ ابن عدیم در موضعی، سند خود را به این

۱. نک: ابن شهر آشوب، *معالم العلماء*، ص ۱۸۶.

۲. نک: یاقوت حموی، *الخزل و الدأل بین الدور و الدارات و الديره*، به کوشش یحیی زکریا عبّارة و محمد ادیب جرمان، دمشق، ۱۹۹۸م، ج ۱، صص ۲۴۹-۲۵۰؛ نیز همان: ج ۲، ص ۴۶؛ یاقوت در موضع دوم، او را «سمیساطی» خوانده است.

۳. نک: ابن عساکر، *تاریخ مدینة دمشق*، ج ۶۸، ص ۲۴؛ ج ۶۸، صص ۴۳-۴۴؛ ج ۶۸، ص ۲۶۷؛ ج ۷۰، ص ۲۹۴.

۴. نک: ابن عدیم، *بغیة الطلب*، ۱/۱۱۴؛ ۱/۴۱۲؛ ۶/۲۸۴۷؛ ۶/۲۹۳۱؛ ۱۰/۴۴۵۵؛ ۱۰/۴۴۸۹؛ ۱۰/۴۵۰۳؛ ۱۰/۴۵۸۸؛ ۱۰/۴۶۸۹؛ ۱۰/۴۷۴۵.

۵. نک: احسان عبّاس، *سندرات مفقودة*، ص ۳۸۱ به بعد.

علی بن محمد شمشاطی و بازمانده‌هایی از کتاب البرهان فی النص علی امیرالمؤمنین او ۱۲۷

متن ارائه می‌دهد.^۱ گرچه احتمالاً بیشتر اطلاعات این کتاب در اثر پیش‌گفته یاقوت نقل شده است؛ اما به سبب آنکه ظاهراً نسخه‌ای از این کتاب همینک موجود نیست، نمی‌توان درباره ساختار آن نظری قطعی داد. در این کتاب حجیم، بنا به گفته سلامه، سی و اندی دیر و عُمر ذکر شده بوده است.^۲

بخشی دیگر از آثار شمشاطی، فقط جنبه ادبی یا شعری دارد و برخی به موضوع لغت مربوط است و بعضی دیگر جنبه تاریخی دارد. در اینجا فهرست دیگر آثار او را تنها بر اساس نقل نجاشی بیان می‌کنیم:^۳

۱. کتاب فضل أبي نواس و الردّ علی الطاعن في شعره.

۲. کتاب شرح الحماسة الاولي التي عملها أبو تمام لعبدالله بن طاهر. نجاشی درباره این کتاب، به نقل از سلامه می‌نویسد: «و هي سبعة الاف و أربعمائة و سبعون بيتاً و شرح أخبارها و استدرك ما فرط فيه أبو رباح نحو ألف ورقة».

۳. کتاب ما تشابهت مبانيه و تخالفت معانيه في اللغة.

۴. کتاب المثلث في اللغة علی حروف المعجم.

۵. کتاب المجزي في النحو.

۶. کتاب المقصور و الممدود.

۷. کتاب المذکر و المؤنث.

۸. کتابی بر اساس کتاب العین خلیل که در حقیقت تلخیص و تکمیل کتاب العین بوده است: (و عمل کتاب العین للخلیل بن أحمد فذكر المستعمل و ألقى المهمل و الشواهد و التكرار و زاد علی ما في الكتب).

۱. نک: ابن عدیم، بغیة الطلب، ج ۷، ص ۳۱۹۹.

۲. النجاشی، الرجال، صص ۲۶۴-۲۶۵.

۳. همان.

۹. رسالة في الشعر.
۱۰. رسالة نقد شعر أبي نضلة و شعر النامي و الحكم بينهما.
۱۱. رسالة تتعلق بأبي نضلة.
۱۲. رسالة البيان عمّا مؤه به الخالديان. در اين رساله به خالديان معاصر خود كه با آنان از نزديك آشنا بوده، پرداخته و آنان را نقد کرده است.
۱۳. رسالة الايضاح عمّا أتيا به من الإفك الصراح؛ اين رساله هم در نقد خالديان است.
۱۴. رسالة التنبيه عمّا أخطأ الاعمى فيه.
۱۵. رسالة في الردّ على من خطأ أباسعيد السيرافي و فيها فوائد في النحو.
۱۶. رسائل إلى سيف الدولة عدة؛ اين رسايل به سيف الدولة حمداني بوده است.
۱۷. شعر ديك الجنّ و صنعه (صنعتته)؛ در آن شعر شاعر شيعي معروف عرب، ديك الجن را گرد آورده بوده است.

نجاشی از برخی کتاب‌های تاریخی او نیز یاد کرده که عبارتند از:

۱. کتاب مختصر تاريخ الطبري که درباره آن می‌نویسد: «حذف الاسانيد و التكرار و زاد عليه من سنة ثلاث و ثلاثمائة إلى وقته، قال سلامة: فجاء نحو ثلاثة الاف ورقة»؛ بنا بر این کتاب یاد شده که تلخیص و تکمیل تاریخ طبری بوده، در حدود ۳۰۰۰ برگ داشته است. معلوم می‌شود که وی علاوه بر شعر و علوم ادبی و گردآوری نوادر و جُنگ‌های ادبی، از دانش تاریخ هم چنان بهره‌مند بوده است که تاریخ طبری را تا زمان خود، یعنی بیش از نیم قرن تکمیل کرده است.
۲. تکمیل کتاب الموصیل ابوزکریا یزید بن محمد الأزدي، که نجاشی درباره آن می‌نویسد: «و كان فيه إلى سنة إحدى و عشرين و ثلاثمائة، فعمل فيه من أول سنة

اثنین و عشرين و ثلاثمائة إلى وقته فدخلت فيه زيادة (زیادات) كثيرة». پس این کتاب هم تکمیل اثر تاریخی مهم دیگری در پایه تاریخ الموصل از دی بوده است. در نسخه چاپی الرجال نجاشی (چاپ جامعه مدرسین)، اسم «یزید» در نام مؤلف تاریخ الموصل به صورت «زید» آمده است. بعید است این اشتباه از ناحیه نجاشی صورت گرفته باشد و به احتمال قوی، اشتباه از ناحیه ناسخان بوده است، گرچه محقق کتاب اشاره‌ای به این موضوع نکرده است. هم‌چنین، نسخه موجود تاریخ الموصل از دی تا سال ۳۲۴ق را شامل می‌شود و بنابراین علی‌الظاهر در کلام نجاشی که از سلامه نقل می‌کند، خطا رفته است که تاریخ از دی را تا سال ۳۲۱ق دانسته است.

۳. کتاب نسب ولد معد بن عدنان و لمع من أخبارهم و أيامهم.

هم‌چنین از کتاب تاریخ شمشاطی، به همین نام کلی «تاریخ»، منابعی مانند ذهبی یاد کرده‌اند.^۱ نجاشی کتاب‌های دیگری را نیز از شمشاطی بر می‌شمارد که موضوع شماری از آن‌ها دقیقاً روشن نیست، مانند کتاب الشبهات (که شاید تحریف التشبهات باشد)، رسالة جواب مسألة سئل عنها، رسالة في الذي قابل الجميل بالقبيح، کتاب الواضح، کتاب الموثق. برخی از آثارش هم جنبه ردیه‌نویسی و ردّ بر مخالفان داشته که شاید برخی از آن‌ها در موضوعات شیعی بوده باشد، مانند کتاب‌های الرسالة الجامعة و هي الفاضحة، الرسالة الكاشفة عن خطأ العصبة المخالفة، رسالة المعاتبه (شاید با موضوع ادبی) و رسالة الانتصاف من ذوي البغي والاقتراف و نیز رسالة في كشف تمويه حليف الكذب وما اقتترف من سنن في الاشعار والنسب که احتمالاً دست‌کم برخی از آن‌ها در ردّ بر معاصرانش در دربار آل‌حمدان بوده است. رسالة في ابطال احكام النجوم او^۲ نیز

۱. نک: ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۲۶، ص ۱۴۷-۱۴۸؛ ج ۲۶، ص ۱۶۶؛ نیز نک: احسن التقاسیم،

معاصر او یعنی مقدسی بشاری، صص ۱۲۰-۱۲۱ که از یک تاریخ شمشاطی یاد می‌کند.

۲. نیز نک: ابن طائوس، فرج المهموم، صص ۱۲۲-۱۲۳.

در ردّ بر احكام نجوم بوده و این نکته، به ویژه به سبب انتسابش به آل حمدان و نقش ندیمی او با اهمیت است؛ چرا که عموماً این مسئله، در دربارها، محلّ عنایت بوده است. شمشاطی، کتابی هم در باب غریب القرآن با همین نام، یعنی غریب القرآن داشته است. در میان آثار شمشاطی فقط دو کتاب وجود دارد که ارتباط با عقیده شیعی و حتی امامی او دارد: یکی کتاب مختصر فقه أهل البيت علیهم السلام که نشان می دهد او با علم فقه نیز آشنا بوده است و دیگری کتاب رساله البرهان فی النص الجلی علی أمير المؤمنین علیه السلام که از عنوانش برمی آید وی ملتزم به اندیشه امامیه درباره نص جلی بوده است. اکنون متن بازمانده کتاب البرهان فی النص الجلی علی أمير المؤمنین علیه السلام شمشاطی بر اساس نقل موجود در بحار الأنوار را در اینجا بازگو می کنیم:

کِتَابُ الْبُرْهَانِ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ خُضَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ حَمَادِ بْنِ زَيْدِ الْبَصْرِيِّ وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ مُوسَى بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَنْصَارِيُّ قَالَا: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْقَاضِي قَالَ:

حَدَّثَنِي أَبِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ حَمَادٍ (كذا: اسحاق بن اسماعيل بن حماد) وَ اللَّفْظُ لَهُ قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ وَ إِلَى عِدَّةٍ مِنَ الْمَشَائِخِ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمِ الْقَاضِي فَأَحْضَرْنَا وَ قَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَعْنِي الْمَأْمُونِ أَمْرِي أَنْ أُحْضَرَ غَدًا مَعَ الْفَجْرِ أَرْبَعِينَ رَجُلًا كُلُّهُمْ فَقِيهٌ، يَفْهَمُ وَ يُحْسِنُ الْجَوَابَ فَسَمُّوا مَنْ تَعْرِفُونَ؟ فَسَمَّيْنَا لَهُ قَوْمًا فَأَحْضَرَهُمْ وَ أَمَرْنَا بِالْبُكُورِ.

فَعَدَوْنَا عَلَيْهِ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ، فَرَكِبَ وَ رَكِبْنَا مَعَهُ، فَدَخَلَ إِلَى الْمَأْمُونِ وَ أَمَرْنَا أَنْ نُصَلِّيَ فَلَمْ نَسْتَبِمِ الصَّلَاةَ حَتَّى حَرَجَ الْأَذْنَ فَقَالَ: ادْخُلُوا فَدَخَلْنَا وَ إِذَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جَالِسٌ عَلَى فِرَاشِهِ، وَ عَلَى سِوَاةِهِ، وَ الْعِمَامَةُ الطَّوِيلَةَ، فَلَمَّا سَلَّمْنَا رَدَّ السَّلَامَ ثُمَّ حَدَرَ عَنْ عَرْشِهِ وَ نَزَعَ عِمَامَتَهُ وَ سِوَاةَهُ وَ أَقْبَلَ عَلَيْنَا وَ

قَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبَّ مُنَاطِرَ تَكُمُ عَلَى مَذْهَبِهِ الَّذِي هُوَ عَلَيْهِ وَ دِينِهِ الَّذِي يَدِينُ اللَّهُ بِهِ، قُلْنَا: لَيْقُلْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَيْدَهُ اللَّهُ، فَقَالَ: إِنِّي أَدِينُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَوْلَى النَّاسِ بِمَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَحَقُّهُمْ بِالْخِلَافَةِ مِنْ بَعْدِهِ، فَأُطْرَقْنَا جَمِيعًا، فَقَالَ يَحْيَى: أَجِيبُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَلَمَّا رَأَيْتُ سُكُوتَ الْقَوْمِ جَثَوْتُ عَلَى رُكْبَتَيْي ثُمَّ قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ فِينَا مَنْ لَا يَعْرِفُ مَا ذَكَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ، وَ قَدْ دَعَانَا لِلْمُنَاطَرَةِ، وَ نَحْنُ مُنَاطِرُوهُ عَلَى مَا ذَكَرَ، فَقَالَ: يَا إِسْحَاقُ إِنَّ شِئْتَ سَأَلْتُكَ وَ إِنْ شِئْتَ فَاسْأَلْنِي، فَاعْتَمَنَتْهَا مِنْهُ وَ قُلْتُ: بَلْ أَسْأَلُ، فَقَالَ: سَلْ.

قُلْتُ: مِنْ أَيْنَ قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ النَّاسِ مِنْ بَعْدِ رَسُولِ اللَّهِ، وَ أَحَقُّهُمْ بِالْخِلَافَةِ مِنْ بَعْدِهِ؟ قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ النَّاسِ بِمَاذَا يَتَفَاضَلُونَ؟ قُلْتُ: بِالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَمَّنْ فَضَلَ صَاحِبَهُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ إِنَّ الْمَفْضُولَ عَمَلَ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِأَكْثَرِ مَنْ عَمَلَ الْفَاضِلَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَيْلَحَقُ بِهِ؟ قُلْتُ: لَا يَلْحَقُ الْمَفْضُولُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْفَاضِلِ أَبَدًا.

قَالَ: فَانظُرْ مَا رَوَاهُ أَصْحَابُكَ مِمَّنْ أَحَدَتْ دِينَكَ عَنْهُمْ، وَ جَعَلْتَهُمْ قُدْوَةً لَكَ مِنْ فَضَائِلِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَسَّ إِلَيْهَا مَا أَنْزَلَ بِهِ مِنْ فَضَائِلِ أَبِي بَكْرٍ فَإِنْ وَجَدْتَ فَضَائِلَ أَبِي بَكْرٍ تُشَاكِلُ فَضَائِلَ عَلِيٍّ فَقُلْ: إِنَّهُ أَفْضَلُ، لَا وَاللَّهِ وَ لَكِنْ قَسَّ فَضَائِلُهُ إِلَى مَا رَوَى لَكَ مِنْ فَضَائِلِ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ، فَإِنْ وَجَدْتَ لَهُمَا مِنَ الْمَفَاضِيلِ مِثْلَ الَّذِي لِعَلِيٍّ وَحَدَهُ فَقُلْ: إِنَّهُمَا أَفْضَلُ لَا بَلْ فَقَسَّ فَضَائِلُهُ إِلَى فَضَائِلِ الْعَشْرَةِ الَّذِينَ شُهِدَ لَهُمْ بِالْجَنَّةِ فَإِنْ وَجَدْتَهَا تُشَاكِلُ فَضَائِلَهُ فَقُلْ: إِنَّهُمَا أَفْضَلُ مِنْهُ.

يَا إِسْحَاقُ أَيُّ الْأَعْمَالِ كَانَتْ أَفْضَلَ يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ؟ قُلْتُ: الْإِحْلَاصُ بِالشَّهَادَةِ وَ السَّبْقُ إِلَى الْإِسْلَامِ، قَالَ: صَدَقْتَ، إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾^١ إِنَّمَا عَنَى السَّابِقَ إِلَى الْإِسْلَامِ، فَهَلْ عَلِمْتَ أَحَدًا سَبَقَ عَلَيَّ إِلَى الْإِسْلَامِ؟ قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَسْلَمَ عَلَيَّ وَ هُوَ حَدَثٌ صَغِيرٌ السِّنِّ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْحُكْمُ، وَ أَسْلَمَ أَبُو بَكْرٍ وَ قَدْ تَكَامَلَ عَقْلُهُ وَ جَارَ عَلَيْهِ الْحُكْمُ.

قَالَ أَجَنَّبِي: أَيُّهُمَا أَسْلَمَ قَبْلَ صَاحِبِهِ؟ حَتَّى أَنَاظِرَكَ مِنْ بَعْدُ فِي الْحَدَاثَةِ قُلْتُ: عَلَيَّ أَسْلَمَ قَبْلَ أَبِي بَكْرٍ عَلَى هَذِهِ الشَّرِيطَةِ قَالَ: فَأَحْبِزْنِي حِينَ أَسْلَمَ أَمْ يَحْلُو أَنْ يَكُونَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دَعَاهُ فَأَجَابَ أَوْ يَكُونَ إِلَهُمَا مِنَ اللَّهِ لِعَلِّي؟ فَأَطْرَفْتُ مُفَكِّرًا وَ قُلْتُ: إِنَّ قُلْتُ: إِلَهُمَا قَدَّمْتُهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يَعْرِفِ الْإِسْلَامَ حَتَّى جَاءَ بِهِ جَبْرَائِيلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَقُلْتُ: بَلْ دَعَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: فَيَحْلُو النَّبِيُّ أَنْ يَكُونَ دَعَا عَلِيًّا بِأَمْرِ اللَّهِ أَوْ تَكَلَّفَ ذَلِكَ مِنْ قَبْلِ نَفْسِهِ؟ قُلْتُ: لَا أَنْسِبُ النَّبِيَّ ﷺ إِلَى التَّكَلُّفِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: ﴿وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^٢ وَ لَكِنْ دَعَاهُ بِأَمْرِ اللَّهِ.

قَالَ: يَا إِسْحَاقُ فَمِنْ صِفَةِ الْجَبَّارِ أَنْ يُكَلِّفَ رَسُولَهُ مَا لَا طَاقَةَ لَهُمْ بِهِ؟ قُلْتُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ قَالَ: أَوْ لَا تَرَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي قَوْلِكَ «أَسْلَمَ عَلَيَّ وَ هُوَ صَغِيرٌ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْحُكْمُ» قَدْ كَلَّفَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ دُعَاءِ الصَّبِيَانِ مَا لَا يُطِيقُ وَ شَغَلَهُ بِصَبِيٍّ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْحُكْمُ، فَهُوَ يَدْعُوهُ السَّاعَةَ وَ يَزِيدُهُ بَعْدَ سَاعَةٍ ثُمَّ يُعَاوِدُ وَ يُعَاوِدُ الصَّبِيَّ الْإِرْتِدَادَ، فَلَا حُكْمَ يَجُوزُ عَلَيْهِ وَ لَا النَّبِيُّ ﷺ يَفْرُغُ مِنْهُ لِدُعَاءِ غَيْرِهِ أَوْ رَأَيْتَ هَذَا جَائِزًا عِنْدَكَ أَنْ تَنْسِبُهُ إِلَى رَبِّنَا سُبْحَانَهُ؟ قُلْتُ: أَعُوذُ

١. الواقعة / ١ - ١٢.

٢. الرعد / ٣٨.

بِاللَّهِ قَالَ: فَأَرَاكَ إِنَّمَا قَصَدْتَ فَضِيلَةَ فَضَّلَ اللَّهُ بِهَا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى هَذَا الْخَلْقِ جَمِيعًا، آتَاهَا لَهُ لِيَعْرِفَ بِهَا مَكَانَهُ وَ فَضْلَهُ، بَأَنَّ لَمْ يُشْرِكْ بِهِ سَاعَةً قَطُّ فَجَعَلَتْهَا نَقْصًا عَلَيْهِ، وَ لَوْ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ نَبِيَّهُ أَنْ يَدْعُو الصَّبِيَّانَ أَلَمْ يَكُنْ دَعَاهُمْ كَمَا دَعَا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: فَهَلْ بَلَغَكَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَعَا أَحَدًا مِنْ صَبِيَّانِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ قَرَابَتِهِ بَدَأَ بِهِمْ لِئَلَّا يُقَالَ: هَذَا ابْنُ عَمِّهِ أَوْ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ كَمَا فَعَلَ بِعَلِيٍّ؟ قُلْتُ: لَا.

قَالَ: ثُمَّ أَيُّ الْأَفْعَالِ كَانَتْ أَفْضَلَ بَعْدَ السَّبْقِ إِلَى الْإِسْلَامِ؟ قُلْتُ: الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، قَالَ: صَدَقْتَ فَهَلْ تَجِدُ لِأَحَدٍ فِي الْجِهَادِ إِلَّا دُونَ مَا تَجِدُ لِعَلِيٍّ؟ قُلْتُ: فِي أَيِّ وَقْتٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: فِي أَيِّ الْأَوْقَاتِ شِئْتَ قُلْتُ: فِي يَوْمِ بَدْرٍ، قَالَ: نَعَمْ لَا أَرِيدُكَ عَلَيْهَا، كَمْ قَتَلَى بَدْرٍ يَوْمَ بَدْرٍ؟ قُلْتُ: نَيْفٌ وَ سِتُونَ رَجُلًا مِنَ الْكُفَّارِ قَالَ: كَمْ قَتَلَى عَلِيٍّ وَحَدَهُ مِنْهُمْ؟ قُلْتُ: نَيْفٌ وَ عِشْرُونَ رَجُلًا وَ أَرْبَعُونَ لِسَائِرِ النَّاسِ قَالَ: فَأَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ جِهَادًا؟ قُلْتُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي عَرِيشِهِ، قَالَ: يَضْنَعُ مَاذَا؟ قُلْتُ: يُدَبِّرُ الْأَمْرَ.

قَالَ: وَيَلْكَ دُونَ رَسُولِ اللَّهِ أَوْ شَرِيكًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ أَوْ افْتِقَارًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ؟ قُلْتُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ أَنْ يُدَبِّرَ أَبُو بَكْرٍ دُونَ رَسُولِ اللَّهِ، أَوْ يَكُونَ شَرِيكًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ يَكُونَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقِيرًا إِلَيْهِ، قَالَ: فَمَا الْفَضِيلَةُ فِي الْعَرِيشِ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ عَلَى مَا وَصَفْتَ؟ أَلَيْسَ مَنْ ضَرَبَ بِسَيْفِهِ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَلَسَ؟ قُلْتُ: كُلُّ الْجَيْشِ كَانَ مُجَاهِدًا قَالَ: صَدَقْتَ إِلَّا أَنَّ الضَّارِبَ بِالسَّيْفِ الْمُحَامِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَنِ الْجَيْشِ كَانَ أَفْضَلَ مِنَ الْجَيْشِ، أَمَا قَرَأْتَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَ كَلًّا وَ عَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ

أَجْرًا عَظِيمًا. دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»^١.
 قُلْتُ: أَ فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ مُجَاهِدَيْنِ أَمْ لَا، قَالَ: بَلَى، وَ لَكِنِ أَحْبَبْتَنِي هَلْ
 كَانَ لِأَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرُ فَضْلٌ عَلَى مَنْ لَمْ يَشْهَدْ ذَلِكَ الْمَشْهَدَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ:
 فَكَذَلِكَ يَسْبِقُ الْبَاذِلُ نَفْسَهُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرُ قُلْتُ: أَجَلٌ قَالَ: يَا إِسْحَاقُ أَ
 تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: أَفَرَأَى «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ
 الدَّهْرِ» فَفَرَّاتٌ إِلَى قَوْلِهِ «وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْكُونًا وَ يَتِيمًا وَ
 أَسِيرًا» إِلَى قَوْلِهِ «وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًَا كَبِيرًا» قَالَ: عَلَى
 رِسْلِكَ! فِيمَنْ أُنْزِلَ هَذَا؟ قُلْتُ: فِي عَلِيٍّ.

قَالَ: هَلْ بَلَغَكَ أَنَّ عَلِيًّا حِينَ أُطْعِمَ الْمُسْكِينِ وَ الْيَتِيمِ وَ الْأَسِيرِ قَالَ: إِنَّمَا
 نُطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ عَلَى مَا سَمِعْتَ اللَّهُ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: صَدَقْتَ
 إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ عَرَفَ سَرِيرَةَ عَلِيٍّ وَ نَيْتَهُ، فَأَظْهَرَ ذَلِكَ فِي كِتَابِهِ تَعْرِيفًا مِنْهُ
 لِحَلْفِهِ حَالَ عَلِيٍّ وَ مَذْهَبَهُ وَ سَرِيرَتَهُ، فَهَلْ عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَصَفَ شَيْئًا
 مِمَّا وَصَفَ فِي الْجَنَّةِ غَيْرَ هَذِهِ السُّورَةِ «قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ» قُلْتُ: لَا قَالَ: أَجَلٌ وَ
 هَذِهِ فَضِيلَةٌ أُخْرَى أَنَّ اللَّهَ وَصَفَ لَهُ فِي الْجَنَّةِ مَا لَمْ يَصِفْهُ لِغَيْرِهِ، أَوْ تَدْرِي مَا
 مَعْنَى «قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ»؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: آيَةٌ مِنْ فِضَّةٍ يَنْظُرُ النَّاطِرُ مَا فِي
 دَاخِلِهَا كَمَا يَرَى فِي الْقَوَارِيرِ.

يَا إِسْحَاقُ أَلَسْتَ مِمَّنْ يَشْهَدُ أَنَّ الْعَشْرَةَ فِي الْجَنَّةِ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: أَرَأَيْتَ لَوْ
 أَنَّ رَجُلًا قَالَ: مَا أَذْرِي هَذَا الْحَدِيثُ صَحِيحٌ أَمْ لَا، وَ مَا أَذْرِي لَعَلَّ
 رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَهُ أَمْ لَمْ يَقُلْهُ، أَوْ كَانَ عِنْدَكَ كَافِرًا؟ قُلْتُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ قَالَ: فَلَوْ أَنَّ
 رَجُلًا قَالَ: وَ اللَّهُ مَا أَذْرِي هَذِهِ السُّورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ أَمْ لَا، أَوْ كَانَ عِنْدَكَ كَافِرًا؟
 قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: يَا إِسْحَاقُ أَرَى أَثْرَهُمْ هَاهُنَا مُتَأَكِّدًا، الْقُرْآنُ يَشْهَدُ لِهَذَا، وَ
 الْأَخْبَارُ تَشْهَدُ لَهُؤُلَاءِ.

ثُمَّ - قَالَ: أَ تَزْوِي يَا إِسْحَاقُ حَدِيثَ الطَّائِرِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: حَدَّثَنِي بِهِ فَحَدَّثْتُهُ بِهِ، قَالَ: أَ تُؤْمِنُ أَنَّ هَذَا الْحَدِيثَ صَحِيحٌ؟ قُلْتُ: رَوَاهُ مَنْ لَا يُمَكِّنُنِي بِأَنَّ أَرَدَ حَدِيثَهُ، وَلَا أَشْكُ فِي صِدْقِهِ، قَالَ: أَ فَرَأَيْتَ مَنْ أَيقَنَ أَنَّ هَذَا الْحَدِيثَ صَحِيحٌ ثُمَّ زَعَمَ أَنَّ أَحَدًا أَفْضَلُ مِنْ عَلِيٍّ أ يَحْلُو مِنْ أَنْ يَقُولَ: دُعَاءُ النَّبِيِّ ﷺ مَرْدُودٌ أَوْ إِنَّ اللَّهَ عَرَفَ الْفَاضِلَ مِنْ خَلْقِهِ فَكَانَ الْمَفْضُولُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْهُ، أَوْ يَقُولَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَعْرِفِ الْفَاضِلَ مِنَ الْمَفْضُولِ؟ فَأَيُّ الثَّلَاثَةِ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَنْ تَقُولَ؟ فَإِنَّكَ إِنْ قُلْتَ مِنْهَا شَيْئًا اسْتَبَدَيْتَ، فَإِنْ كَانَ عِنْدَكَ فِي الْحَدِيثِ تَأْوِيلٌ غَيْرُ هَذِهِ الثَّلَاثَةِ أَوْجِهَ فَقُلْ.

قُلْتُ: لَا أَعْلَمُ، وَ إِنْ لِأَبِي بَكْرٍ فَضْلًا، قَالَ: أَجَلٌ لَوْلَا أَنَّ لِأَبِي بَكْرٍ فَضْلًا لَمْ أَقُلْ عَلِيٍّ أَفْضَلُ مِنْهُ، فَمَا فَضْلُهُ الَّذِي فَصَدَتْ بِهِ السَّاعَةَ؟ قُلْتُ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾^۱ فَتَسْبِيهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى صُحْبَةِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: يَا إِسْحَاقُ أَمَا إِنِّي لَا أَحْمِلُكَ عَلَى الْوَعْرِ مِنْ طَرِيقِكَ، فَإِنِّي وَجَدْتُ اللَّهَ جَلَّ تَنَاوُهُ نَسَبَ إِلَى صُحْبَةِ مَنْ رَضِيَهُ وَ رَضِيَ عَنْهُ كَافِرًا فَقَالَ: إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ ﴿وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا﴾^۲ قُلْتُ: إِنْ ذَلِكَ كَانَ كَافِرًا وَ أَبُو بَكْرٍ كَانَ مُؤْمِنًا قَالَ: فَإِذَا جَارَ أَنْ يَنْسَبَ إِلَى صُحْبَةِ مَنْ رَضِيَهُ وَ رَضِيَ عَنْهُ كَافِرًا جَارَ أَنْ يَنْسَبَ إِلَى صُحْبَةِ نَبِيِّهِ مُؤْمِنًا وَ لَيْسَ بِأَفْضَلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ لَا بِالثَّانِي، وَ لَا بِالثَّلَاثِ.

قُلْتُ: إِنْ اللَّهَ جَلَّ وَ عَلَا يَقُولُ: ﴿ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ، قَالَ: يَا إِسْحَاقُ إِنَّكَ تَأْتِي إِلَّا أَنْ

۱. برائت / ۴۰.

۲. الكهف / ۳۷.

أُخْرِجَكَ إِلَى الْإِسْتِفْضَاءِ عَلَيْكَ أَخْبِرْنِي عَنْ حُزْنِ أَبِي بَكْرٍ أَكَانَ لِلَّهِ رِضًا أَوْ كَانَ مَعْصِيَةً؟ قُلْتُ: إِنَّ أَبِي بَكْرٍ إِنَّمَا حُزِنَ مِنْ أَجْلِ رَسُولِ اللَّهِ خَوْفًا عَلَيْهِ مِنْ أَنْ يَصِلَ إِلَيْهِ شَيْءٌ مِنَ الْمَكْرُوهِ، قَالَ: فَحُزْنُهُ كَانَ لِلَّهِ رِضًا أَوْ مَعْصِيَةً؟ قُلْتُ: بَلَى لِلَّهِ رِضًا قَالَ: فَكَانَ بَعَثَ إِلَيْهِ رَسُولًا يَنْهَاهُ عَنْ طَلَبِ رِضَاهُ وَعَنْ طَاعَتِهِ؟ قُلْتُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ قَالَ: أَلَمْ تَزْعَمْ أَنَّ حُزْنَ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: أَوْ لَمْ تَجِدْ أَنَّ الْقُرْآنَ يَشْهَدُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: لَا تَحْزَنْ نَهْيًا لَهُ عَنِ الْحُزْنِ، وَالْحُزْنَ لِلَّهِ رَضَى أَوْ فَلَا تَرَاهُ قَدْ نَهَى عَنِ طَلَبِ رَضَى اللَّهِ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ عَلَى مَا وَصَفْتَ، وَأَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَكُونَ كَذَلِكَ فَانْقَطَعْتُ عَنْ جَوَابِهِ.

قَالَ: يَا إِسْحَاقُ إِنَّ مَذْهَبِي الرَّفْقُ بِكَ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَرُدَّكَ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ تَنَافُؤُهُ: «وَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» مَنْ عَنَى بِذَلِكَ: رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَوْ أَبِي بَكْرٍ؟ قُلْتُ: بَلَى رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: صَدَقْتَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿١﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ أَرَادَهُمُ اللَّهُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: إِنَّ النَّاسَ أَنْهَرُوا يَوْمَ حُنَيْنٍ فَلَمْ يَبْقَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا سَبْعَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ: عَلِيٌّ يَضْرِبُ بِسَيْفِهِ، وَالْعَبَّاسُ آخِذٌ بِلِجَامِ بَعْلَتِهِ، وَالْبَاقُونَ يَحْدِقُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَوْفًا أَنْ يَنَالَهُ مِنْ سِلَاحِ الْقَوْمِ شَيْءٌ حَتَّى أُعْطِيَ اللَّهُ رَسُولَهُ النَّصْرَ.

فَالْمُؤْمِنُونَ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ عَلِيٌّ خَاصَّةً ثُمَّ مَنْ حَصَرَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، وَقَدْ قِيلَ: إِنَّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ وَعَمَّارًا كَانَا فِيهِمْ، فَمَنْ أَفْضَلُ يَا إِسْحَاقُ؟ مَنْ كَانَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَتَزَلَّتِ السَّكِينَةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَعَلَيْهِ؟ أَمْ مَنْ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَتَزَلَّتِ السَّكِينَةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَلَمْ يَرَهُ مَوْضِعًا لِنَزِيلِهَا عَلَيْهِ

مَعَهُ؟ قُلْتُ: بَلْ مَنْ أَنْزَلَتْ السَّكِينَةَ عَلَيْهِ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ .
 قَالَ فَمَنْ أَفْضَلُ عِنْدَكَ مَنْ كَانَ مَعَهُ فِي الْعَارِ أَمْ مَنْ نَامَ عَلَى فِرَاشِهِ، وَ وَقَاهُ
 بِنَفْسِهِ؟ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ النَّبِيَّ ﷺ أَنْ يَأْمُرَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنُّومِ عَلَى فِرَاشِهِ وَ
 أَنْ يَقِي النَّبِيَّ ﷺ بِنَفْسِهِ فَأَمَرَهُ بِذَلِكَ، فَبَكَى عَلِيٌّ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: مَا يُبْكِيكَ
 يَا عَلِيُّ؟ قَالَ: الْخَوْفُ عَلَيْكَ أَ فَتَسَلَّمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَاسْتَبَشَرَ
 عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ: سَمِعَا وَ طَاعَةً لِرَبِّي طَابَتْ نَفْسِي بِالْفِدَاءِ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثُمَّ
 أَتَى عَلِيٌّ مَضْجَعَهُ فَاضْطَجَعَ وَ تَسَجَّى بِتَوْبِهِ وَ جَاءَ الْمُشْرِكُونَ مِنْ فُرَيْشٍ
 فَأَحْدَقُوا بِهِ وَ لَا يَشْكُونَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حَاصِلٌ فِي أَيْدِيهِمْ قَدْ أَجْمَعُوا أَنْ يَضْرِبَهُ
 كُلُّ بَطْنٍ مِنْ فُرَيْشٍ بِالسَّيْفِ لئَلَّا يَطْلُبَ بَنُو هَاشِمٍ بَطْنًا مِنْ بَطْنِ فُرَيْشٍ بِدَمِهِ، وَ هُوَ
 يَسْمَعُ مَا الْقَوْمُ فِيهِ مِنْ تَلْفِ نَفْسِهِ، فَلَمْ يَدْعُهُ ذَلِكَ إِلَى الْجَزَعِ كَمَا جَزَعَ صَاحِبُهُ فِي
 الْعَارِ، وَ لَمْ يَزَلْ صَابِرًا مُحْتَسِبًا، وَ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَائِكَةً تَمْنَعُهُ مِنْ مُشْرِكِي فُرَيْشٍ
 حَتَّى أَصْبَحَ فَلَمَّا أَصْبَحَ قَامَ فَنَظَرَ الْقَوْمُ إِلَيْهِ فَقَالُوا: أَيْنَ مُحَمَّدٌ؟ قَالَ: لَا أَعْلَمُ أَيْنَ
 هُوَ؟ قَالُوا: لَا تَرَكَ إِلَّا كُنْتَ تَعْرِفُنَا مُنْذُ اللَّيْلَةِ، ثُمَّ لَحِقَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَزَلْ عَلِيٌّ
 أَفْضَلَ لِمَا بَدَأَ مِنْهُ يَزِيدُ وَ لَا يَنْقُصُ حَتَّى قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ.
 يَا إِسْحَاقُ أَ تَرْوِي حَدِيثَ الْوَلَايَةِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: ارْوِهِ فَرَوَيْتُهُ، فَقَالَ: أَلَيْسَ
 هَذَا الْحَدِيثُ قَدْ أُوجِبَ لِعَلِيِّ عَلِيٍّ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرُ مَا لَمْ يَجِبْ لَهُمَا عَلَيْهِ؟ قُلْتُ:
 نَعَمْ إِلَّا أَنَّ النَّاسَ لَا يَقُولُونَ بِذَلِكَ وَ قَالُوا بِأَنَّ هَذَا الْحَدِيثَ إِنَّمَا كَانَ بِسَبَبِ زَيْدِ
 بْنِ حَارِثَةَ لِنِسْبَةٍ جَرَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عَلِيٍّ فَأَنْكَرَ وَ لَاءَ عَلِيٍّ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ هَذَا
 الْقَوْلَ عِنْدَ ذَلِكَ، قَالَ: يَا سُبْحَانَ اللَّهِ لِهَذِهِ الْعُقُولِ! مَتَى قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَ فِي أَيِّ مَوْضِعٍ؟ قُلْتُ: بِغَدِيرِ حُمٍّ عِنْدَ
 مُنْصَرَفِهِ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ قَالَ: أَجَلْ، فَمَتَى قُتِلَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ؟ قَالَ: مَوْضِعٍ
 بِمُوتِهِ قَالَ: فَكَمْ كَانَ بَيْنَ قَتْلِ زَيْدٍ وَ بَيْنَ غَدِيرِ حُمٍّ؟ قُلْتُ: سَبْعٌ أَوْ ثَمَانِي سِنِينَ

قَالَ: وَيَحَكَ كَيْفَ رَضِيَتْ لِنَفْسِكَ بِهَذَا وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ خِطَابَهُ لِلْمُسْلِمِينَ كَافَةً أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ اللَّهُ وَالْمَنْ وَالِاهُ وَغَادٍ مِنْ غَادَاهُ. وَيَلِكُمْ لَا تَجْعَلُوا فُقَهَاءَكُمْ أَرْبَابَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: ﴿اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَرُهبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^١ وَلَمْ يُضَلُّوا لَهُمْ وَلَمْ يَضُومُوا وَلَا زَعَمُوا أَنَّهُمْ آلَهُةٌ وَلَكِنَّهُمْ أَمْرُوهُمْ فَأَطَاعُوهُمْ أَفْتَنُوا بِغَيْرِ حَقٍّ فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا أَمْ تَزَوِي يَا إِسْحَاقُ حَدِيثَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ أَرُوهُ فَرَوَيْتُهُ قَالَ: فَهَلْ يُنْكِنُ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ ﷺ فَرِحَ بِهَذَا الْقَوْلِ؟ قُلْتُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ قَالَ: أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى أَخُوهُ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: فَعَلَيَّْ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ، قُلْتُ: لَا، قَالَ: أَمْ لَيْسَ هَارُونَ نَبِيًّا قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: وَعَلَيَّْ غَيْرِ نَبِيٍّ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: فَهَذَانِ مَعْدُومَانِ فِي عَلَيٍّ مِنَ الْحَالِ الَّتِي كَانَتْ فِي هَارُونَ فَمَا مَعْنَى قَوْلِهِ لِعَلَيٍّ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، قُلْتُ لَهُ: إِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يُطَيِّبَ نَفْسَ عَلَيٍّ لَمَا قَالَ الْمُنَافِقُونَ اسْتَخْلَفَهُ اسْتِخْلَافًا لَهُ قَالَ: فَأَرَادَ أَنْ يُطَيِّبَ قَلْبَ عَلَيٍّ بِقَوْلٍ لَا مَعْنَى لَهُ؟ فَسَكَتُ.

فَقَالَ: إِنَّ لَهُ مَعْنَى فِي كِتَابِ اللَّهِ جَلَّ تَنَاوُهُ ظَاهِرًا بَيِّنًا قُلْتُ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ غَلَبَتْ عَلَيْكُمْ الْأَهْوَاءُ وَالْعَمَائِيَّةُ، هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُخْبِرُ عَنِ مُوسَى حَيْثُ يَقُولُ ﴿اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾^٢ قُلْتُ: إِنَّ مُوسَى اسْتَخْلَفَ هَارُونَ فِي قَوْمِهِ وَهُوَ حَيٌّ وَمَضَى إِلَىٰ رَبِّهِ، وَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَخْلَفَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ خَرَجَ إِلَىٰ غَزْوَتِهِ قَالَ: كَلَّا لَيْسَ كَمَا قُلْتَ أَخْبِرْنِي عَنِ مُوسَى حِينَ اسْتَخْلَفَ هَارُونَ هَلْ كَانَ مَعَهُ حِينَ ذَهَبَ إِلَىٰ رَبِّهِ أَحَدٌ مِنْ

١. برائت/٣١.

٢. الأعراف/١٤٢.

أَصْحَابِهِ أَوْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: أَوْ لَيْسَ اسْتَحْلَفَهُ عَلَى جَمَاعَتِهِمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ خَرَجَ إِلَى غَزْوَتِهِ هَلْ خَلَفَ إِلَّا الضُّعَفَاءَ وَ النَّسَاءَ وَ الصَّبِيَانَ فَأَنَّى يَكُونُ هَذَا مِثْلَ ذَلِكَ، وَ مَا مَعْنَى الْإِسْتِحْلَافِ هَاهُنَا، وَ عَلَى أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ بَيَّنَّ ذَلِكَ بِقَوْلِهِ: إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، فَقَدْ كَشَفَ ذَلِكَ بِأَنَّهُ اسْتَحْلَفَهُ مِنْ بَعْدِهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ إِلَّا عَلَى التَّبُوءَةِ، إِذْ كَانَ حَاتِمَ النَّبِيِّينَ ﷺ وَ لَمْ يَكُنْ قَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ لِيَبْتَطَلَ أَبَدًا.

أَتَزْوِي يَا إِسْحَاقُ حَدِيثَ الْمُبَاهَلَةِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: أَتَزْوِي حَدِيثَ الْكِسَاءِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: فَفَكَّرْ فِي هَذَا أَوْ هَذَا، وَ اعْلَمْ أَيُّ شَيْءٍ فِيهِمَا؟ ثُمَّ قَالَ: مَنْ ذَا الَّذِي تَصَدَّقَ وَ هُوَ رَاكِعٌ؟ قُلْتُ: عَلَيَّ تَصَدَّقَ بِحَاتِمِهِ، قَالَ: أَتَعْرِفُ غَيْرَهُ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَمَا قَرَأَتْ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾^١ قُلْتُ: نَعَمْ.

قَالَ: أَفَمَا فِي هَذِهِ الْآيَةِ نَصَّ اللَّهُ عَلَى عَلَيٍّ بِقَوْلِهِ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ جَمَعَ بِقَوْلِهِ: «الَّذِينَ آمَنُوا» قَالَ: الْقُرْآنُ عَرَبِيٌّ وَ نَزَلَ بِلُغَاتِ الْعَرَبِ، وَ الْعَرَبُ تُخَاطَبُ الْوَاحِدَ بِخُطَابِ الْجَمْعِ وَ يَقُولُ الْوَاحِدُ: فَعَلْنَا وَ صَنَعْنَا، وَ هُوَ مِنْ كَلَامِ الْمَلِكِ وَ الْعَالِمِ وَ الْفَاضِلِ وَ كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ ﴿خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ﴾^٢ وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا^٣ وَ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ، وَ قَالَ جَلَّ تَنَاوُهُ حِكَايَةً مِنْ خِطَابِهِ سُبْحَانَهُ قَالَ: ﴿رَبِّ ارْجِعُونِ﴾^٤ وَ لَمْ يَقُلْ ارْجِعْنِي لِهَذِهِ الْعِلَّةِ.

ثُمَّ - قَالَ: يَا إِسْحَاقُ أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ جَمَاعَةً مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أَشَادَ بِذِكْرِ عَلَيٍّ وَ بِفَضْلِهِ، وَ طَوَّقَ أَعْنَاقَهُمْ وَلَا يَتُّهُ وَ إِمَامَتُهُ، وَ بَيَّنَّ لَهُمْ أَنَّهُ

١. المائدة/٥٥.

٢. النبأ/١٢.

٣. المؤمنون/٩٩.

خَيْرُهُمْ مِنْ بَعْدِهِ، وَ أَنَّهُ لَا يَتِيمٌ لَهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ، وَ كَانَ فِي جَمِيعِ مَا فَضَّلَهُ بِهِ نَصٌّ عَلَى أَنَّهُ وَلِيُّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ، قَالُوا إِنَّمَا يَنْطِقُ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ هَوَاهُ، وَ قَدْ أَضَلَّهُ حُبُّهُ ابْنَ عَمِّهِ وَ أَعْوَاهُ، وَ أَطْنَبُوا فِي الْقَوْلِ سِرًّا فَأَنْزَلَ اللَّهُ الْمُطَّلِعَ عَلَى السَّرَائِرِ ﴿وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا عَوَى وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾.

ثُمَّ - قَالَ: يَا إِسْحَاقُ إِنَّ النَّاسَ لَا يُرِيدُونَ الدِّينَ إِنَّمَا أَرَادُوا الرِّئَاسَةَ وَ طَلَبَ ذَلِكَ أَقْوَامٌ فَلَمْ يَقْدِرُوا عَلَيْهِ بِالدُّنْيَا، فَطَلَبُوا ذَلِكَ بِالدِّينِ، وَ لَا حِرْصَ لَهُمْ عَلَيْهِ، وَ لَا رَغْبَةَ لَهُمْ فِيهِ. أَمَا تَرَوِي أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ يُدَادُ قَوْمًا مِنْ أَصْحَابِي عَنِ الْحَوْضِ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي أَصْحَابِي فَيُقَالُ لِي: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ، رَجَعُوا الْقَهْقَرَى، قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَفَكَّرْ فِي هَذَا فَقَالَ النَّاسُ مَا أَرَادُوا وَ طَالَ الْمَجْلِسُ وَ عَلَّتِ الْأَضْوَاءُ وَ ارْتَفَعَ الْكَلَامُ.

فَقَالَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمٍ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ أَوْضَحْتَ لِمَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ الْخَيْرَ وَ بَيَّنَّتْ وَ اللَّهُ مَا لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى دَفْعِهِ، فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ: مَا تَقُولُونَ؟ قُلْنَا: كُلُّنَا يَقُولُ بِقَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَقَّهَهُ اللَّهُ، قَالَ: وَ اللَّهُ لَوْ لَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَبِلَ الْقَوْلَ مِنَ النَّاسِ لَمْ أَكُنْ لِأَقْبَلُهُ مِنْكُمْ، اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ نَضَحْتُ اللَّهْمَ إِنِّي قَدْ أَرَشَدْتُ، اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ أَخْرَجْتُ الْأَمْرَ مِنْ عُنُقِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَدِينُ لَكَ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِحُبِّ عَلِيٍّ وَ وَلايَتِهِ، فَهَهْنَأُ مِنْ عِنْدِهِ وَ كَانَ هَذَا آخِرَ مَجْلِسِنَا مِنْهُ.^١

كِتَابُ الْبُرْهَانِ: أَحْبَبْنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ خَضِرٍ (خضير) عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ سُهَيْلٍ أَنَّ الرَّشِيدَ أَمَرَ يَحْيَى بْنَ خَالِدٍ أَنْ

١. ابن روایت با اختلافاتی در کتاب عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ١٩٩ نقل شده است البته با سندی متفاوت؛ نیز نک: ابن عبد ربه، العقد الفريد، در ذیل کتاب الخلفاء، فضائل علي بن ابی طالب؛ با تفاوت های.

يَجْمَعُ الْمُتَكَلِّمِينَ فِي دَارِهِ وَ أَنْ يَكُونَ مِنْ وَرَاءِ السُّرِّ مِنْ حَيْثُ يَسْمَعُ كَلَامَهُمْ
وَ لَا يَعْلَمُهُمْ بِمَكَانِهِ، فَفَعَلَ ذَلِكَ فَسَأَلَ بِيَانَ الْحُرُورِيِّ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ فَقَالَ:
أَخْبِرْنِي أَصْحَابُ عَلِيٍّ وَقَتَ حُكْمِ الْحَكَمِيِّنِ أَيَّ شَيْءٍ كَانُوا؟ مُؤْمِنِينَ أَمْ
كَافِرِينَ، قَالَ: كَانُوا ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ: صِنْفٌ مُؤْمِنُونَ وَ صِنْفٌ مُشْرِكُونَ، وَ صِنْفٌ
ضَلَّالٌ، فَأَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَالَّذِينَ عَزَفُوا إِمَامَةَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ،
وَ نَصَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ قَلِيلًا مَا كَانُوا، وَ أَمَّا الْمُشْرِكُونَ فَقَوْمٌ مَالُوا إِلَى إِمَامَةِ
مُعَاوِيَةَ بِضُلْحِ فَأَشْرَكُوا إِذْ جَعَلُوا مُعَاوِيَةَ مَعَ عَلِيٍّ، وَ أَمَّا الضَّلَّالُ فَمَنْ حَرَجَ
عَلَى سَبِيلِ الْعَصَبِيَّةِ وَ الْحَمِيَّةِ لِلْقَبَائِلِ وَ الْعَشَائِرِ، لَا لِلدِّينِ.

قَالَ: فَمَا كَانَ أَصْحَابُ مُعَاوِيَةَ؟ قَالَ: ثَلَاثَةُ أَصْنَافٍ: صِنْفٌ كَافِرُونَ، وَ صِنْفٌ
مُشْرِكُونَ، وَ صِنْفٌ ضَلَّالٌ، فَأَمَّا الْكَافِرُونَ فَقَوْمٌ قَالُوا: مُعَاوِيَةُ إِمَامٌ وَ عَلِيٌّ
لَا يَضِلُّ فَكَفَرُوا وَ جَحَدُوا إِمَامًا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ذَكَرَهُ، وَ نَصَبُوا إِمَامًا مِنْ
غَيْرِ اللَّهِ، وَ أَمَّا الْمُشْرِكُونَ فَقَوْمٌ قَالُوا: مُعَاوِيَةُ إِمَامٌ وَ عَلِيٌّ يَضِلُّ لَوْلَا قَتَلَ
عُثْمَانَ، وَ أَمَّا الضَّلَّالُ فَقَوْمٌ حَرَجُوا عَلَى سَبِيلِ الْعَصَبِيَّةِ وَ الْحَمِيَّةِ لِلْقَبَائِلِ وَ
الْعَشَائِرِ لَا لِلدِّينِ.

قَالَ: فَأَنْتَبِرِي لَهُ ضِرَارُ بْنُ عَمْرٍو الضَّبِّيُّ وَ كَانَ مِنَ الْمُعْتَزِلَةِ مِمَّنْ يَزْعُمُ أَنْ عَقَدَ
الْإِمَامَ لَيْسَ بِفَرْضٍ وَ لَا وَاجِبٍ، وَ إِنَّمَا هِيَ نَدْبَةٌ حَسَنَةٌ إِنْ فَعَلُوهَا جَارًا، وَ إِنْ
لَمْ يَفْعَلُوهَا جَارًا، فَقَالَ: أَسْأَلُكَ يَا هِشَامُ قَالَ: إِذَا تَكُونُ ظَالِمًا فِي السُّؤَالِ، قَالَ:
وَ لِمَ؟ قَالَ: لِأَنَّكُمْ مُجْمِعُونَ عَلَى رَفْعِ إِمَامَةِ صَاحِبِي، وَ خِلَافِي فِي الْأَضْلِ، وَ
قَدْ سَأَلْتُمْ مَسْأَلَةً فَيَجِبُ أَنْ أَسْأَلَكُمْ قَالَ لَهُ: سَلْ قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ
جَلَّ لَوْ كَلَّفَ الْأَعْمَى قِرَاءَةَ الْكُتُبِ وَ النَّظَرَ فِي الْمَصَاحِفِ، وَ كَلَّفَ الْمُقْعَدَ
الْمَشْيَ إِلَى الْمَسَاجِدِ وَ الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ كَلَّفَ ذَوِي الزَّمَانَاتِ مَا لَا يُوجَدُ
فِي وَسْعِهِمْ أَكَانَ جَابِرًا أَمْ عَادِلًا؟ قَالَ: لَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلْ ذَلِكَ، قَالَ: قَدْ عَلِمْتُ أَنْ

الله عَزَّ وَجَلَّ لَا يَفْعَلُ ذَلِكَ، وَ لَكِنِّي سَأَلْتُكَ عَلَى طَرِيقِ الْجَدَلِ وَالْحُضُومَةِ لَوْ فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ جَابِرًا أَمْ غَادِلًا، قَالَ: بَلْ جَابِرًا قَالَ: أَصَبْتَ فَجَبَّرَنِي الْآنَ هَلْ كَلَّفَ اللهُ الْعِبَادَ مِنْ أَمْرِ الدِّينِ أَمْرًا وَاحِدًا يَسْأَلُهُمْ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَجَعَلَ لَهُمْ عَلَى إِصَابَةِ ذَلِكَ دَلِيلًا فَيَكُونُ دَاخِلًا فِي بَابِ الْعُدْلِ؟ أَمْ لَا فَيَكُونُ دَاخِلًا فِي بَابِ الْجَوْرِ؟ فَأَطْرَقَ ضِرَارٌ سَاعَةً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: لَا بُدَّ مِنْ دَلِيلٍ، وَ لَيْسَ بِصَاحِبِكَ، فَتَبَسَّمَ هِشَامٌ وَقَالَ: صِرْتَ إِلَى الْحَقِّ ضُرُورَةً وَ لَا خِلَافَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ، إِلَّا فِي التَّسْمِيَةِ، قَالَ: فَإِنِّي أَرْجِعُ سَائِلًا قَالَ هِشَامٌ: سَلْ.

قَالَ ضِرَارٌ: كَيْفَ تَعْقِدُ الْإِمَامَةَ؟ قَالَ: كَمَا عَقَدَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ النَّبُوَّةَ، قَالَ ضِرَارٌ: فَهُوَ إِذَا نَبِيٌّ قَالَ هِشَامٌ: لَا إِنَّ النَّبُوَّةَ يَعْقِدُهَا بِالْمَلَائِكَةِ وَ الْإِمَامَةَ بِالْأَنْبِيَاءِ، فَعَقَدَ النَّبُوَّةَ إِلَى جَبْرَائِيلَ، وَ عَقَدَ الْإِمَامَةَ إِلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ وَ كُلُّ مَنْ عَقَدَ اللهُ، قَالَ ضِرَارٌ: فَمَا الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ الرَّجُلِ بَعَيْنِهِ إِذَا كَانَ الْأَمْرُ إِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ. قَالَ: ثَمَانِيَةٌ أَدَلَّةٌ أَرْبَعَةٌ فِي نَعْتِ نَفْسِهِ، وَ أَرْبَعَةٌ فِي نَعْتِ نَسَبِهِ، فَأَمَّا الَّتِي فِي نَعْتِ نَسَبِهِ فَهُوَ أَنْ يَكُونَ مَشْهُورَ الْجِنْسِ، مَشْهُورَ النَّسَبِ، مَشْهُورَ الْقَبِيلَةِ، مَشْهُورَ الْبَيْتِ، وَ أَمَّا الَّتِي فِي نَعْتِ نَفْسِهِ فَأَنْ يَكُونَ أَعْلَمَ النَّاسِ بِدَقِيقِ الْأَشْيَاءِ وَ جَلِيلِهَا، مَعْضُومًا مِنَ الدُّنُوبِ صَغِيرِهَا وَ كَبِيرِهَا، أَشْحَى أَهْلِ زَمَانِهِ، وَ أَشْجَع أَهْلِ زَمَانِهِ.

فَلَمَّا اضْطَرَّ الْأَمْرُ إِلَى هَذَا لَمْ نَجِدْ جِنْسًا فِي هَذَا الْخَلْقِ أَشْهَرَ جِنْسًا مِنَ الْعَرَبِ الَّذِي مِنْهُ صَاحِبُ الْمَلَّةِ وَ الدَّعْوَةُ الْمُنَادَى بِاسْمِهِ عَلَى الصَّوَامِعِ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ فَتَصِلُ دَعْوَتُهُ إِلَى كُلِّ بَرٍّ وَ فَاجِرٍ، وَ عَالِمٍ وَ جَاهِلٍ، مُقَرَّرٌ وَ مُنْكَرٍ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا، وَ لَوْ جَازَ أَنْ يَكُونَ فِي غَيْرِ هَذَا الْجِنْسِ مِنَ الْحَبَشِ وَ الْبَرْبَرِ وَ الرُّومِ وَ الْخَزَرِ وَ التُّرْكِ وَ الدَّيْلَمِ لَأَتَى عَلَى الطَّالِبِ الْمُرْتَادِ

دَهْرٌ مِنْ عُمْرِهِ وَ لَا يَجِدُ إِلَى وُجُودِهِ سَبِيلًا فَلَمَّا لَمْ يَجِبْ أَنْ يَكُونَ إِلَّا فِي هَذَا
الْجَنَسِ لِهَذِهِ الْعِلَّةِ وَ جَبَّ أَنْ يَكُونَ مِنْ هَذَا الْجَنَسِ إِلَّا فِي هَذَا النَّسَبِ، وَ مِنْ
هَذَا النَّسَبِ إِلَّا فِي هَذِهِ الْقَبِيلَةِ، وَ مِنْ هَذِهِ الْقَبِيلَةِ إِلَّا فِي هَذَا الْبَيْتِ، وَ أَنْ
يَكُونَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ إِشَارَةً إِلَيْهِ وَ إِلَّا ادَّعَاهَا جَمِيعُ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ وَ أَمَّا النَّبِيُّ
فِي نَعْتِ نَفْسِهِ فَهُوَ كَمَا وَصَفْنَاهُ.

قَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ [كذا: يزيد] الْإِبَاضِيُّ: لِمَ زَعَمْتَ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا
مَعْضُومًا؟ قَالَ: إِنْ لَمْ يَكُنْ مَعْضُومًا لَمْ يُؤْمَنْ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ فِي الذُّنُوبِ وَ
الشَّهَوَاتِ، فَيَحْتَاجُ إِلَى مَنْ يُقِيمُ عَلَيْهِ الْحُدُودَ، كَمَا يُقِيمُهَا هُوَ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ،
وَ إِذَا اسْتَوَتْ حَاجَةُ الْإِمَامِ وَ حَاجَةُ الرَّعِيَّةِ لَمْ يَكُونُوا بِأَحْوَجَ إِلَيْهِ مِنْهُ إِلَيْهِمْ، وَ
إِذَا دَخَلَ فِي الذُّنُوبِ وَ الشَّهَوَاتِ لَمْ يُؤْمَنْ عَلَيْهِ أَنْ يَكْتُمَهَا عَلَى حَمِيمِهِ وَ
قَرَابَتِهِ وَ نَفْسِهِ، فَلَا يَكُونُ فِيهِ سُدُّ حَاجَةٍ.

قَالَ: فَلِمَ زَعَمْتَ أَنَّهُ أَعْلَمُ النَّاسِ بِدَقِيقِ الْأَشْيَاءِ وَ جَلِيلِهَا؟ قَالَ: لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ
يَكُنْ كَذَلِكَ لَمْ يُؤْمَنْ عَلَيْهِ أَنْ يَقْلِبَ الْأَحْكَامَ وَ الشُّنَنَ، فَمَنْ وَجَبَ عَلَيْهِ الْحَدُّ
قَطَعُهُ، وَ مَنْ وَجَبَ عَلَيْهِ الْقَطْعُ حَدَّهُ، وَ مَنْ وَجَبَ عَلَيْهِ الْأَدَبُ أَطْلَقَهُ، وَ مَنْ
وَجَبَ عَلَيْهِ الْإِطْلَاقُ حَبَسَهُ، فَيَكُونُ فَسَادًا بِلَا صَلَاحٍ.

قَالَ: فَلِمَ زَعَمْتَ أَنَّهُ أَسْحَى النَّاسِ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ حَازِنُ الْمُسْلِمِينَ الَّذِي يَجْتَمِعُ عِنْدَهُ
أَمْوَالُ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ، فَإِنْ لَمْ تَهِنْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا شَحَّ عَلَى أَمْوَالِهِمْ فَأَخَذَهَا.
قَالَ: فَلِمَ قُلْتَ: إِنَّهُ أَشْجَعُ النَّاسِ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ فِتْنَةٌ لِلْمُسْلِمِينَ الَّذِينَ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ
وَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ
مُتَحَرِّرًا إِلَى فِتْنَةٍ فَفَدَاءٌ بِعَضْبٍ مِنَ اللَّهِ﴾ ١ فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَجْبُنَ الْإِمَامُ كَمَا تَجْبُنُ
الْأُمَّةُ، فَيَبُوءَ بِعَضْبٍ مِنَ اللَّهِ، وَ قَدْ قُلْتَ: إِنَّهُ مَعْضُومٌ، وَ لَا بُدَّ فِي كُلِّ زَمَانٍ مِنْ
وَاحِدٍ بِهَذِهِ الصِّفَةِ.

فَقَالَ الرَّشِيدُ لِبَعْضِ الْخَدَمِ: اخْرُجْ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ: مَنْ فِي هَذَا الزَّمَانِ يَهْدِيهِ الصِّفَّةُ؟
 قَالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَاحِبُ الْقَضْرِ يَعْنِي الرَّشِيدَ، فَقَالَ الرَّشِيدُ: وَاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَانِي
 مِنْ جِرَابِ فَارِغٍ، وَ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنِّي لَسْتُ بِهَذِهِ الصِّفَّةِ، فَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ يَحْيَى وَ
 كَانَ مَعَهُ دَاخِلَ السُّتْرِ، إِنَّمَا يَعْنِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ قَالَ: مَا عَدَاهَا وَ قَامَ يَحْيَى
 بْنُ خَالِدٍ فَدَخَلَ السُّتْرَ فَقَالَ لَهُ الرَّشِيدُ: يَا يَحْيَى مَنْ هَذَا الرَّجُلُ؟ قَالَ: مَنْ
 الْمُتَكَلِّمِينَ، قَالَ: وَيَحَاكَ مِثْلُ هَذَا بَاقٍ وَ يَبْقَى لِي مُلْكِي؟ وَ اللَّهُ لَلِّسَانُ هَذَا أَبْلَغُ
 فِي قُلُوبِ الْعَامَّةِ مِنْ مِائَةِ أَلْفِ سَيْفٍ، مَا زَالَ مُكْرَّرًا صِفَةً صَاحِبِهِ وَ نَعْتَهُ حَتَّى
 هَمَمْتُ أَنْ أَخْرُجَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: تُكْفَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَانَ يَحْيَى مُحِبًّا لِهَشَامٍ
 مُكْرَّمًا لَهُ، وَ عَلِمَ أَنَّ هَشَامًا قَدْ غَلِطَ عَلَى نَفْسِهِ فَخَرَجَ إِلَيْهِ فَعَمَّرَهُ فَقَامَ هَشَامٌ وَ
 تَرَكَ رِدَاءَهُ وَ نَهَضَ كَأَنَّهُ يَقْضِي حَاجَةً وَ تَهَيَّأَ لَهُ الْخَلَاصَ فَخَرَجَ مِنْ وَقْفِهِ إِلَى
 الْكُوفَةِ، فَمَاتَ بِهَا رَحِمَهُ اللَّهُ.^۱

كِتَابُ الْبُرْهَانِ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ
 بْنِ رَبِيعَةَ الْأَشْعَرِيِّ (كذا: محمد بن المفضل بن ابراهيم بن المفضل بن قيس بن
 رمانة الأشعري) قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ
 كَثِيرٍ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا أَجْمَعَ الْحَسَنُ

۱. نک: ابن بابویه، کمال‌الدین، ص ۳۶۲ که هم سند و هم در مواضعی، متن متفاوت است. استاد معظم
 جناب آقای دکتر مدرسی احتمال زیادی می‌دهند که این روایت که در کتاب کمال‌الدین ذکر شده
 است و چنانکه گفتیم در متن البرهان هم با اختلافاتی نقل شده، عیناً متن کتاب اختلاف‌الناس فی
 الامامة باشد که به هشام بن الحکم نسبت داده شده است. نک: مدرسی، میراث مکتوب شیعه، ص
 ۳۲۳-۳۲۴. اما به نظر می‌رسد که آن کتاب نوشته خود هشام بوده و نه شرح مجلسی از هشام. به هر
 حال، احتمال آقای مادلونگ مبنی بر اینکه کتاب اختلاف‌الناس فی الامامة اصل کتاب‌های سعد
 اشعری و نوبختی در مقالات شیعه را تشکیل می‌داده، منطقی‌تر به نظر می‌رسد. این مطلب را استاد
 مدرسی هم به نقل از آقای مادلونگ مطرح کرده‌اند.

بُنْ عَلِيٍّ عَلِيٍّ صُلِحَ مُعَاوِيَةَ حَرَجَ حَتَّى لَقِيَهُ فَلَمَّا اجْتَمَعَا قَامَ مُعَاوِيَةُ حُطْبِيًّا
فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَ أَمَرَ الْحَسَنَ أَنْ يَقُومَ أَسْفَلَ مِنْهُ بِدَرَجَةٍ، ثُمَّ تَكَلَّمَ مُعَاوِيَةُ، فَقَالَ:
هَذَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ رَأَيْتَ لِلْخِلَافَةِ أَهْلًا وَ لَمْ يَرَ نَفْسَهُ لَهَا أَهْلًا، وَ قَدْ أَتَانَا
لِيُبَايِعَ، ثُمَّ قَالَ: قُمْ يَا حَسَنُ، فَقَامَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَطَبَ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ
الْمُسْتَحْمَدِ بِالْأَلَاءِ وَ تَتَابِعِ التَّعْمَاءِ، وَ صَارِفَاتِ الشَّدَائِدِ وَ الْبَلَاءِ، عِنْدَ الْفُهْمَاءِ وَ
غَيْرِ الْفُهْمَاءِ الْمُدْعِينَ مِنْ عِبَادِهِ لِامْتِنَاعِهِ بِجَلَالِهِ وَ كِبَرِيَّاتِهِ وَ عُلوِّهِ عَنِ لُحُوقِ
الْأَوْهَامِ بِبَقَائِهِ الْمُرْتَفِعِ عَنِ كُنْهِ طَيِّبَاتِ الْمَخْلُوقِينَ مِنْ أَنْ تُحِيطَ بِمَكْنُونِ غَيْبِهِ،
رَوِيَّاتُ عُقُولِ الرِّأْيَيْنِ، وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فِي رُبُوبِيَّتِهِ
وَ وُجُودِهِ وَ وَحْدَانِيَّتِهِ، صَمَدًا لَا شَرِيكَ لَهُ فَزِدَا لَا وَ تَرَمَعَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا
عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اضْطَفَأَهُ وَ انْتَجَبَهُ وَ ارْتَضَاهُ، فَبِعَنَتِهِ دَاعِيًا إِلَى الْحَقِّ سِرَاجًا
مُنِيرًا، وَ لِلْعِبَادِ مِمَّا يَخَافُونَ نَذِيرًا، وَ لِمَا يَأْمُلُونَ بَشِيرًا فَصَحَّ لِلْأُمَّةِ، وَ صَدَعَ
بِالرِّسَالَةِ، وَ أَبَانَ لَهُمْ دَرَجَاتِ الْعَمَالَةِ شَهَادَةً عَلَيْهَا أُمُوتُ وَ أَحْشَرُ، وَ بِهَا فِي
الْأَجَلَةِ أَقْرَبُ وَ أَحْبَرُ.

وَ أَقُولُ مَعْشَرَ الْمَلَائِكَةِ فَاسْتَمِعُوا وَ لَكُمْ أَفْتِدَةٌ وَ أَسْمَاعُ فَعُوا، إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ أَكْرَمِنَا اللَّهُ
بِالْإِسْلَامِ، وَ اخْتَارَنَا وَ اضْطَفَأَنَا وَ اجْتَبَانَا، فَأَذْهَبَ عَنَّا الرَّجْسَ وَ طَهَّرَنَا تَطْهِيرًا وَ
الرَّجْسُ هُوَ الشُّكُّ فَلَا تَشْكُ فِي الْحَقِّ أَبَدًا وَ طَهَّرْنَا وَ أَوْلَادَنَا مِنْ كُلِّ (أَفْنٍ وَ غِيَّةٍ)
مُخْلِصِينَ إِلَى آدَمَ لَمْ يَفْتَرِقِ النَّاسُ فِرْقَتَيْنِ إِلَّا جَعَلْنَا فِي حَيْرِهِمَا، حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ
عَزَّ وَ جَلَّ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنَّبُوءَةِ، وَ اخْتَارَهُ لِلرِّسَالَةِ، وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابَهُ.

ثُمَّ أَمَرَهُ بِالِدُّعَاءِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَكَانَ أَبِي رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَوَّلَ مَنْ
اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ، وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ جَلَّ تَنَاوُهُ فِي كِتَابِهِ الْمُنَزَّلِ عَلَى نَبِيِّهِ
الْمُرْسَلِ ﴿أَقْمَنُ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾^۱ فَرَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّهِ وَ أَبِي الَّذِي يَشْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ.

وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَمَرَهُ أَنْ يَسِيرَ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ بَبْرَاءَةَ: سِرْ بِهَا يَا عَلِيُّ فَإِنِّي أُمِرْتُ أَنْ لَا يَسِيرَ بِهَا إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي فَعَلِيٌّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْهُ، وَ قَالَ لَهُ حِينَ قَضَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ جَعْفَرٍ وَ بَيْنَ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ فِي ابْنَةِ حَمْزَةَ وَ أَمَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ فَرَجُلٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ، وَ أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي فَصَدَّقَ [أَبِي] رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ وَقَاهُ بِنَفْسِهِ، فِي كُلِّ مَوْطِنٍ يُقَدِّمُهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ فِي كُلِّ شَدِيدَةٍ ثِقَةٌ مِنْهُ وَ طُمَأْنِينَةٌ إِلَيْهِ، لِعِلْمِهِ بِنَصِيحَتِهِ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ.

وَ أَنَّهُ أَقْرَبُ الْمُقَرَّبِينَ مِنَ اللَّهِ، وَ رَسُولِهِ، وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»^١ وَ كَانَ أَبِي سَابِقَ السَّابِقِينَ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَقْرَبَ الْأَقْرَبِينَ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ أُولَئِكَ أَكْبَرَ دَرَجَةً»^٢ فَأَبِي كَانَ أَوْلَهُمْ إِسْلَامًا، وَ أَقْدَمَهُمْ هِجْرَةً وَ أَوْلَهُمْ نَفَقَةً.

وَ قَالَ: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»^٣ فَالنَّاسُ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جَمِيعِ الْأُمَّمِ يَسْتَعْفِرُونَ لَهُ بِسَبْقِهِمْ إِيَّاهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ بِنَبِيِّهِ ﷺ وَ لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَى الْإِيمَانِ أَحَدٌ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «السَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ»^٤ لِجَمِيعِ السَّابِقِينَ وَ هُوَ سَابِقُهُمْ وَ كَمَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ (فَضَّلَ السَّابِقِينَ) عَلَى الْمُتَخَلِّفِينَ، فَكَذَلِكَ فَضَّلَ سَابِقَ السَّابِقِينَ عَلَى السَّابِقِينَ.

١. الواقعة/١٠-١١.

٢. الحديد/١٠.

٣. الحشر/١٠.

٤. برات/١٠٠.

وَ قَالَ تَعَالَى ﴿أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ
الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ﴾^١ فَكَانَ أَبِي الْمُؤْمِنَ بِاللَّهِ
وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمُجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ فِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ، وَ اسْتَجَابَ
رَسُولُ اللَّهِ عُمَةُ حَمْرَةَ وَ ابْنُ عَمِّهِ جَعْفَرُ [فَقْتِلَا شَهِيدَيْنِ فِي قَتْلَى] كَثِيرَةً مَعَهُمَا
فَجَعَلَ اللَّهُ حَمْرَةَ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ مِنْ بَيْنِهِمْ، وَ جَعَلَ جَنَاحَيْنِ لِجَعْفَرٍ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ
[الْمَلَائِكَةِ] فِي الْجَنَانِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ ذَلِكَ لِمَكَانِهِمَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ
لِمَنْزِلَتِهِمَا هَذِهِ وَ لِقَرَابَتِهِمَا مِنْهُ، وَ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى حَمْرَةَ سَبْعِينَ صَلَاةً
مِنْ بَيْنِ [الشُّهَدَاءِ الَّذِينَ اسْتُشْهِدُوا] مَعَهُ.

وَ جَعَلَ لِنِسَاءِ النَّبِيِّ أَجْرَيْنِ [لِلْمُحْسِنَةِ مِنْهُنَّ وَ لِلْمُسِيئَةِ مِنْهُنَّ وَ زُرَيْنِ ضِعْفَيْنِ]^٢
لِمَكَانِهِنَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ جَعَلَ الصَّلَاةَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ بِالْفَلَاةِ صَلَاةً
فِي سَائِرِ [المَسَاجِدِ] إِلَّا مَسْجِدَ خَلِيلِهِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَكَّةَ لِمَكَانِ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ
رَبِّهِ وَ لِفَضِيلَتِهِ وَ عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ الْمُؤْمِنِينَ الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ [مُحَمَّدٍ]
فَأَخَذَ [مِنْ كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْنَا مَعَ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ] فَرِيضَةً وَاجِبَةً،
وَ أَحَلَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْغَنِيمَةَ لِرَسُولِهِ وَ أَحَلَّهَا لَنَا مَعَهُ. وَ حَرَّمَ عَلَيْهِ الصَّدَقَةَ وَ
حَرَّمَ عَلَيْنَا مَعَهُ، كَرَامَةً أَكْرَمَنَا اللَّهُ بِهَا، وَ فَضِيلَةً فَضَّلَنَا بِهَا عَلَى سَائِرِ الْعِبَادِ.

وَ قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمُحَمَّدٍ ﷺ حَيْثُ جَحَدَهُ أَهْلُ الْكِتَابِ: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا
نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ
فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^٣ فَأَخْرَجَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ الْأَنْفُسِ هُوَ وَ أَبِي، وَ
مِنَ الْبَنِينَ أَنَا وَ أَخِي وَ مِنَ النِّسَاءِ أُمِّي فَاطِمَةَ، فَتَحْنُ أَهْلُهُ، وَ نَحْنُ مِنْهُ وَ هُوَ
مِنَّا، وَ قَدْ قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى:

١. برائت/١٩.

٢. راجع الأحزاب/٣١ و ٣٢.

٣. آل عمران/٦١.

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَطَهَّرَكُمُ تَطْهِيراً﴾^١ فَلَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ التَّطْهِيرِ جَمَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَ أَخِي وَ أُمِّي وَ أَبِي فَجَلَلْنَا وَ جَلَلَتْ نَفْسُهُ فِي كِسَاءٍ لِأُمِّ سَلَمَةَ خَيْبَرِيٍّ فِي يَوْمِهَا فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ عَثَرْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: أَدْخَلَنِي مَعَهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ لَهَا: أَنْتَ عَلَى خَيْرٍ وَ لَكِنَّهَا حَاصَةٌ لِي وَ لَهُمْ.

ثُمَّ مَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِقِيَّةِ عُمُرِهِ حَتَّى قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَأْتِينَا فِي كُلِّ يَوْمٍ عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ، فَيَقُولُ: الصَّلَاةُ يَزَحْمُكُمُ اللَّهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً، وَ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسَدِّ الْأَبْوَابِ الَّتِي فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَيْرِ بَابِنَا، فَكَلَّمُوهُ فَقَالَ: أَمَا إِنِّي لَمْ أُسَدِّ بَابَكُمْ وَ لَمْ أُفْتَحْ بَابَهُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَمَرَ بِسَدِّهَا وَ فَتْحِ بَابِهِ، وَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ تُصِيبُهُ جَنَابَةٌ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ يُوَلِّدُ لَهُ الْأَوْلَادُ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ تَكْرِمَةً مِنَ اللَّهِ لَنَا، وَ فَضِيلَةً اخْتَصَّنَا بِهَا عَلَى جَمِيعِ النَّاسِ، وَ قَدْ رَأَيْتُمْ مَكَانَ أَبِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مَنْزِلَتَنَا مِنْ مَنَازِلِ رَسُولِ اللَّهِ، أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يَبْنِيَ الْمَسْجِدَ فَابْتَنَى فِيهِ عَشْرَةَ أَيْتَاتٍ تَسَعَةَ لِنَبِيِّهِ وَ لِأَبِي الْعَاشِرِ، وَ هُوَ مُتَوَسِّطُهَا، وَ الْبَيْتُ هُوَ الْمَسْجِدُ وَ هُوَ الْبَيْتُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «أَهْلَ الْبَيْتِ» فَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ، وَ نَحْنُ [الَّذِينَ] أَذْهَبَ اللَّهُ عَنَّا الرِّجْسَ وَ طَهَّرَنَا تَطْهِيراً.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي لَوْ قُمْتُ سَنَةً أَذْكَرُ الَّذِي أَعْطَاهُ اللَّهُ وَ حَصَّنَا بِهِ مِنَ الْفَضْلِ فِي كِتَابِهِ، وَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ لَمْ أُحْصِهِ كُلَّهُ، وَ إِنَّ مُعَاوِيَةَ رَعِمَ أَنِّي رَأَيْتُهُ لِلْخِلَافَةِ أَهْلًا وَ لَمْ أَرْ نَفْسِي لَهَا أَهْلًا وَ كَذَبَ دَعْوَاهُ وَ إِنِّي أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَلَى لِسَانِ رَسُولِهِ غَيْرَ أَنَّا لَمْ نَزَلْ أَهْلَ الْبَيْتِ مَظْلُومِينَ مُنْذُ قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاللَّهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مَنْ ظَلَمَنَا حَقَّقْنَا، وَ نَزَلَ عَلَيَّ رِقَابِنَا، وَ حَمَلَ

النَّاسَ عَلَى أَكْثَافِنَا، وَ مَنْعَنَا سَهْمَنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْفِيءِ وَ الْمَغَانِمِ،
وَ مَنْعَ أُمَّنَا فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِيرَاثَهَا مِنْ أَبِيهَا.

إِنَّا لَأُنْسَمِي أَحَدًا وَ لَكِنْ أُقْسِمُ بِاللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّاسَ مَنَعُوا أَبِي وَ حَمُوهُ وَ سَمِعُوا وَ
أَطَاعُوا لَأَعْطَيْتُهُمُ السَّمَاءَ قَطْرَهَا، وَ الْأَرْضَ بَرَكَتِهَا، وَ لَمَا طَمِعْتَ فِيهَا يَا مُعَاوِيَةَ
وَ لَكِنَّهَا لَمَا خَرَجْتَ مِنْ مَعْدِنِهَا تَنَازَعْتَهَا فُرَيْشٌ، وَ طَمِعْتَ أَنْتَ فِيهَا، يَا مُعَاوِيَةَ
وَ أَضْحَابِكَ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آوَىٰ إِلَىٰ سَمْعَانَ : مَا وَ لَتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا قَطُّ، وَ فِيهِمْ مَنْ
هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّىٰ يَرْجِعُوا إِلَىٰ مَا تَرَكُوا، وَ قَدْ
تَرَكَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ هَارُونَ، وَ عَكَفُوا عَلَى الْعِجْلِ، وَ هُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ خَلِيفَةُ
مُوسَىٰ فِيهِمْ، وَ قَدْ تَرَكَتِ الْأُمَّةُ أَبِي وَ تَابَعَتْ غَيْرَهُ، وَ قَدْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آوَىٰ إِلَىٰ سَمْعَانَ
يَقُولُ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَ قَدْ رَأَوْا
رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آوَىٰ إِلَىٰ سَمْعَانَ حَيْثُ نَصَبَهُ بَعْدِي حُمٌّ وَ نَادَىٰ لَهُ بِالْوَلَايَةِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ
أَمَرَهُمْ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدَ الْعَائِبَ وَ قَدْ هَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آوَىٰ إِلَىٰ سَمْعَانَ مِنْ قَوْمِهِ إِلَى الْعَارِ، وَ
هُوَ يَدْعُوهُمْ، فَلَمَّا لَمْ يَجِدْ عَلَيْهِمْ أَعْوَانًا هَرَبَ، وَ قَدْ كَفَّ أَبِي يَدَهُ وَ نَاشَدَهُمْ وَ
اسْتَعَاثَ فَلَمْ يُعْثَ، وَ لَمْ يَجِدْ أَعْوَانًا عَلَيْهِمْ وَ لَوْ وَجَدَ أَعْوَانًا عَلَيْهِمْ مَا أَجَانَهُمْ،
وَ قَدْ جُعِلَ فِي سَعَةِ كَمَا جُعِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آوَىٰ إِلَىٰ سَمْعَانَ فِي سَعَةِ حِينَ هَرَبَ إِلَى الْعَارِ، إِذْ لَمْ
يَجِدْ أَعْوَانًا.

وَ قَدْ حَدَّثَنِي الْأُمَّةُ فَبَايَعْتُكَ، وَ لَوْ وَجَدْتُ عَلَيْكَ أَعْوَانًا مَا بَايَعْتُكَ، وَ قَدْ جَعَلَ
اللَّهُ هَارُونَ فِي سَعَةِ حِينَ اسْتَضَعْفُوهُ وَ عَادُوهُ، وَ كَذَلِكَ أَنَا وَ أَبِي فِي سَعَةِ مَنْ
اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حِينَ تَرَكَتْنَا الْأُمَّةُ، وَ بَايَعَتْ غَيْرَنَا، وَ لَمْ نَجِدْ أَعْوَانًا، وَ إِنَّمَا هِيَ
السُّنَنُ وَ الْأَمْثَالُ يَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا.

أَيُّهَا النَّاسُ لَوْ التَّمَسَّتُمْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ أَنْ تَجِدُوا رَجُلًا أَبُوهُ وَصِيٌّ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آوَىٰ إِلَىٰ سَمْعَانَ وَ جَدُّهُ نَبِيُّ اللَّهِ غَيْرِي وَ غَيْرِ أَخِي لَمْ تَجِدُوا، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَضِلُّوا
بَعْدَ الْبَيَانِ، وَ إِنِّي قَدْ بَايَعْتُ هَذَا وَ لَا أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا يُعَابُ أَحَدٌ بِتَرْكِ حَقِّهِ، وَإِنَّمَا يُعَابُ مَنْ يَأْخُذُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ كُلُّ صَوَابٍ نَافِعٍ، وَ كُلُّ حَطَاٍ غَيْرِ ضَارٍّ، وَ قَدْ ائْتَهَتْ الْقَضِيَّةُ إِلَى دَاوُدَ فَفَهَّمَهَا سُلَيْمَانُ، فَتَفَعَّتْ سُلَيْمَانَ وَ لَمْ تَضُرَّ دَاوُدَ، وَ أَمَا الْقَرَابَةُ فَقَدْ نَفَعَتْ الْمُشْرِكَ وَ هِيَ لِلْمُؤْمِنِ أَنْفَعُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَمِّهِ أَبِي طَالِبٍ فِي الْمَوْتِ قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْفَعُ لَكَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَهُ، إِلَّا مَا يَكُونُ مِنْهُ عَلَى يَقِينٍ، وَ لَيْسَ ذَلِكَ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ لَبَسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كَفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾^۱.

أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا وَ عُوا، وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ ارْجِعُوا، وَ هَيِّئَاتِ مِنْكُمْ الرَّجْعَةَ إِلَى الْحَقِّ وَ قَدْ حَامَرَكُمْ الطُّغْيَانُ وَ الْجُحُودُ، وَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.^۲

اینک پاره‌های منقول از کتاب البرهان شمشاطی را در کتاب اثبات الهداة شیخ حرّ

عاملی نقل می‌کنیم:

۱. ... و روى الشيخ الصدوق علي بن محمد العدوي الشمشاطي [كذا: الشمشاطي] في كتاب البرهان في النص على علي عليه السلام بإسناده عن أبي ذر عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث الشورى أنه قال لهم: هل

۱. النساء/۱۸.

۲. برای همه این روایات، نک: محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، (طبع مؤسسة الوفاء) ج ۶۹، صص ۱۳۹ به بعد. حدیث پایانی در کتاب مالی طوسی، ص ۵۶۱ بیان شده است؛ این متن به احتمال قوی تمام متن کتاب صلح الحسن عبدالرحمان بن کثیر هاشمی کوفی است که نجاشی از آن در کتاب الرجال، ص ۲۳۵ نام برده و چنانکه می‌بینیم، پیش از کتاب مالی شیخ طوسی، نویسنده مورد گفت‌وگو یعنی شمشاطی آن را در البرهان خود روایت کرده است. استاد مدرّسی که به‌درستی این متن عبدالرحمان را شناسایی کرده‌اند، به روایت کتاب مالی اشاره نموده‌اند؛ نک: مدرّسی، میراث مکتوب شیعه، ص ۲۲۱.

تعلمون أن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللهِ وَعَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَنْ تَضَلُّوا مَا اسْتَمْسَكْتُمْ بِهِمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؟ قَالُوا: نَعَمْ.

۲. و بإسناده عن أبي ذر عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي مِثْلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ، قَالَ: وَ هَذَا بَيَانُ الْفِرْقَةِ النَّاجِيَةِ.

۳. و بإسناده عن واثلة بن الأسقع أن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَفَّ كِسَاءَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ قَالَ: إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي.^۱

۴. و روى الشيخ الصدوق علي بن محمد العدوي الشمشاطي في كتاب البرهان في النص علي علي عليه السلام الذي روى أكثر أحاديثه من طرق العامة و ذكر أنه اتفق علي رواياتها الشيعة و مخالفوهم بإسناده عن حذيفة قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ علي خير البشر من أبي فقد كفر.

۵. و عنه قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: علي خير البشر.

۶. و بإسناده عن جابر قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ علي خير البشر من شك فيه فقد كفر.

۷. و بإسناده عن سلمان عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: علي خير الناس من بعدي الشاك في علي كافر.

۸. و بإسناده عن أبي سعيد الخدري عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثٍ قَالَ: أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ، وَ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ عَلَيَّ حَقُّهُ كَحَقِّي، وَ طَاعَتُهُ

۱. الحر العاملي، إثبات الهداة، ج ۲، ص ۲۳۲.

كطاعتي غير أنه لا نبي بعدي، أنا مدينة الحكمة و هي الجنة و عليّ بابها، علي خير البشر فمن أبي فقد كفر.

٩. و بإسناده عن أنس قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: إن أخي و وزيري و خليفتي في أهلي و خير من أترك بعدي يقضي ديني و ينجز موعدي علي بن أبي طالب.

١٠. و عنه عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال: إن عليا أخي و وصيي و وزيري و خليفتي على أهلي و خير من أترك بعدي.

١١. و بإسناده عن زيد بن صوحان عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم في حديث قال: علي قائد البررة و قاتل الفجرة، الشاك في عليّ أنه خير أمتي من بعدي كافر بالله و بي.

١٢. و بإسناده عن سلمان عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال: عليّ وصيي و خليلي و خليفتي في أهلي و خير من أترك بعدي يؤدي ديني و ينجز موعدي علي بن أبي طالب. و بإسناده عن أنس عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم مثله.

١٣. و بإسناده عن عائشة عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم أنه قال في الخوارج: هم شرّ الخلق و الخليفة يقتلهم خير الخلق و الخليفة.

١٤. و عنها عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم أنه قال فيهم: يقتلهم خير أمتي من بعدي.

١٥. و عنها عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم أنه قال: عليّ مع الحقّ، و الحقّ معه.

١٦. و بإسناده عن سلمان عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال: قلت: يا رسول الله لكل نبي و صي فمن و صيِّك؟ إلى أن قال: فقال إن و صيِّ و موضع

سزى و خير من أترك بعدي ينجز عدتي و يقضي ديني علي بن أبي طالب.
۱۷. و بإسناده عن أبي جعفر عليه السلام عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
سَلَّمَ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قَالَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ زَوْجَكَ عَلِيَّ بْنَ
أَبِي طَالِبٍ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ، فَجَعَلَهُ أَخِي وَ زِيرِي وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي.
۱۸. و بإسناده عن حذيفة عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ:
الْحُسَيْنُ خَيْرُ النَّاسِ أَبَا وَ أَمَا أَبُوهُ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَ وَصِيهِ وَ زِيرِهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ، وَ سَابِقُ رِجَالِ الْعَالَمِينَ إِلَى
الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ.

۱۹. و بإسناده عن أبي ذر عن علي عليه السلام في حديث الشورى أنه قال
لهم: هل فيكم أحد قال له رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ: مَنْ كُنْتُ
مَوْلَاهُ، فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادَ مَنْ عَادَاهُ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا، إِلَى
أَنْ قَالَ: هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ: أَنْتَ مَنِّي
بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرِ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي (غَيْرِي ظ) قَالُوا: لَا! إِلَى أَنْ
قَالَ فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ آتَى الزَّكَاةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ إِنَّمَّا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ
آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا! إِلَى
أَنْ قَالَ: فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ: أَنْتَ
الْفَارُوقُ تَفَرَّقَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا! إِلَى أَنْ قَالَ فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ
قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ: أَنْتَ أَوْلَى النَّاسِ بِأُمَّتِي مِنْ
بَعْدِي غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا! إِلَى أَنْ قَالَ: فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَطْعَمَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ نِصْفَ رِمَانَةٍ وَ قَالَ: هَذَا مِنْ رِمَانِ الْجَنَّةِ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَأْكُلَهُ
إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِي نَبِيٍّ غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا! إِلَى أَنْ قَالَ فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ أَنَا أَفْتَخِرُ بِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا افْتَخَرْتَ
الْأَنْبِيَاءَ بِالْأَوْصِيَاءِ غَيْرِي قَالُوا: لَا! وَ رَوَاهُ أَيْضًا بِأَسَانِيدٍ كَثِيرَةٍ نَحْوَهُ.

٢٠. و بإسناده عن ابن عمر عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيث أَنَّهُ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: أَلَا أَوْصِيكَ يَا عَلِيُّ؟ قَالَ: بَلَى قَالَ: أَنْتَ أَخِي وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِي.

٢١. و بإسناده عن بريدة عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لِسَبْعَةٍ مِنْهُمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ: سَلِمُوا عَلِيَّ عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ.

٢٢. و بإسناده عن أبي ذر عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيث أَنَّهُ قَالَ لَجَمَاعَةٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ: هَذَا عَلِيُّ بْنُ عَمِّيٍّ وَ أَخِي وَ وَصِيِّي مِنْ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي، يَقُومُ مَقَامِي.

٢٣. و بإسناده عن بريدة قال: أَمَرْنَا النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ نَسَلَّمَ عَلِيَّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ.

٢٤. و بإسناده عن سلمان أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ وَصِيكَ إِلَيَّ أَنْ قَالَ: فَضْرَبَ يَدَهُ عَلِيَّ صَدْرَ عَلِيٍّ وَ قَالَ: هَذَا وَصِيِّي وَ مَوْضِعَ سِرِّي وَ خَلِيفَتِي عَلِيَّ أُمَّتِي وَ خَيْرَ مَنْ أَتْرَكَ بَعْدِي.

٢٥. و بإسناده عن عمران بن حصين عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ أَمَرَ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ أَنْ يَسْلَمَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَا: مَنْ اللهُ وَ رَسُولُهُ؟ قَالَ: مَنْ اللهُ وَ رَسُولُهُ، فَقَامَا فَسَلَّمَا، ثُمَّ أَمَرَ جَمَاعَةَ أُخْرَى ثُمَّ قَالَ: إِنَّكُمْ سَأَلْتُمُونِي مِنْ وَلِيِّكُمْ بَعْدِي وَ قَدْ أَخْبَرْتُكُمْ إِلَيَّ أَنْ قَالَ: فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ وَ قَالَ: مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.

٢٦. و بإسناده عن جابر قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَنْ تَضَلُّوا مَا أَنْ تَمْسُكْتُمْ بِالْأَنْزَعِ الْبَطِينِ: عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَكْتَابِ اللهِ الْحَقِّ الْمُبِينِ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ.

٢٧. و بإسناده عن أنس عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: يَدْخُلُ

علي بن محمد شمشاطي و بازمانده‌هایی از کتاب البرهان فی النص علی امیرالمؤمنین او ۱۵۵

الساعة أمير المؤمنين، و سيد المسلمين و أولى الناس بالناس، و قائد الغر المحجلين إلى أن قال: فجاء علي فدخل.

۲۸. و في رواية أخرى يدخل داخل هو أمير المؤمنين، و سيد المسلمين و خير الوصيين و أولى الناس بالناس، فإذا هو علي بن أبي طالب.

۲۹. و بإسناده عن سلمان عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فِي حَدِيثٍ قَالَ: فِي النَّبُوَّةِ وَ فِي عَلِيٍّ الْخِلاَفَةُ.

۳۰. و بإسناده عن أسعد بن زرارة عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فِي حَدِيثٍ قَالَ: أَوْحَى اللهُ إِلَيَّ فِي عَلِيٍّ أَنَّهُ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ.

۳۱. و بإسناده عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ [فِي حَدِيثٍ] أَنَّهُ قَالَ لِعَائِشَةَ: لَا تُؤْذِنِي فِي عَلِيٍّ إِنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ.

۳۲. و بإسناده عن ابن مسعود عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قَالَ فِي عَلِيٍّ بَنِ أَبِي طَالِبٍ: هُوَ عَيْبَةُ عِلْمِي، وَ وَصِيِّي فِي أَهْلِي وَ خَلِيفَتِي عَلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أُمَّتِي وَ هُوَ - وَ اللهُ - مَحْيِي سُنَّتِي.

۳۳. و بإسناده عن أبي جعفر عليه السلام في حديث قال: لما أخذ الله من بني آدم من ظهورهم ذرياتهم و أشهدهم على أنفسهم أ لست بربكم و محمد رسولي و علي أمير المؤمنين.

۳۴. و بإسناده عن علي عليه السلام عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ قَالَ: إِنْ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَارِثِي وَ وَزِيرِي وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم مِّنْ بَعْدِي، فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا.

۳۵. و بإسناده عن أنس قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي عَلَى أَهْلِي: عَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ.

٣٦. و عنه عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثٍ: إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيْهِ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: إِنِّي شَرَحْتُ صَدْرَهُ وَجَعَلْتَهُ وَصِيًّا.
٣٧. وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: هَذَا عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ، وَ هُوَ الْوَصِيُّ عَلَى الْأَمْوَاتِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ الْخَلِيفَةُ عَلَى الْأَحْيَاءِ مِنْ أُمَّتِي.
٣٨. وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ كُنْتُمْ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، ثُمَّ ذَكَرَ حَدِيثَ إِبْلِيسَ وَ نَزُولَ قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.
٣٩. وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَابِرٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثٍ قَالَ: عَلِيُّ أَخِي وَ وَصِيِّ وَ وَزِيرِي وَ أَبُو وَلَدِي وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي.
٤٠. وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ نَافِعِ مَوْلَى عَائِشَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ فَقَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ وَ إِمَامَ الْمُتَّقِينَ يَجِيءُ يَأْكُلُ مَعِي، فَجَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَأَكَلَ مَعَهُ.
٤١. وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: أَنَا وَ هَذَا حِجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ.
٤٢. وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيٌّ حِجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ «الْحَدِيثُ».
٤٣. وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيٌّ حِجَّةُ اللَّهِ الْعَلِيَا عَلَى خَلْقِهِ «الْحَدِيثُ».
٤٤. وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي رَافِعٍ قَالَ: كُنْتُ قَاعِدًا عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ بَعْدَ مَا بَايَعَهُ النَّاسُ بِأَيَّامِ فِطْلِ عَلِيٍّ وَ الْعَبَّاسِ يَخْتَصِمَانِ فِي مِيرَاثِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

سلم إلى أن قال: فقال أبو بكر للعباس: هل تعلم أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جمع بني عبد المطلب وأولادهم وأنت فيهم فقال: إن الله لم يبعث نبيا إلا جعل له من أهله أخا ووزيرا ووارثا وصيا وخليفة في أهله، فمن يقوم منكم بيا يعني علي أن يكون أخي ووزير ووارثي وصيي وخليفتي في أهلي، فلم يبق أحد و قام علي من بينكم فبايعه علي ما شرطه، أ لم تعلم هذا من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ فقال العباس: نعم والحجة في هذا عليك دوني وإلا فما أعددك مجلسك هذا ولم تقدمته وتأمرت عليه؟ فأطرق أبو بكر وتشاغل بشيء آخر «الحديث».

۴۵. و بإسناده عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديث أن جبرئيل قال لعلي بن أبي طالب أنت أمير المؤمنين، وقائد الغر المحجلين. و بإسناده عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم مثله.

۴۶. و بإسناده عن حذيفة بن اليمان عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديث أن جبرئيل قال لعلي بن أبي طالب السلام عليك يا أمير المؤمنين.

۴۷. و بإسناده عن أبي الحمراء عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديث قال: إن علي بن أبي طالب أمير المؤمنين وولي أمركم من بعدي.

۴۸. و عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديث مثله وزاد وإن من كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مولاه فعلي مولاه، وقال: علي مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي قال: و خبر الغدير رواه فوق المائة رجل من الصحابة وهو أشهر من أن يذكر.

۴۹. و بإسناده عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديث أنه قال: أ لست مولى المؤمنين؟ قالوا: بلى قال: فمن كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه.

۵۰. و بإسناده عن جابر عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لِعَلِيٍّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَ لَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيٌّ لَكُنْتَهُ.
۵۱. وَ عَنْهُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ تَصَدَّقَ عَلَى مَسْكِينٍ وَ هُوَ رَاكِعٌ، فَنَزَلَتْ فِيهِ: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ.**
۵۲. و بإسناده عن الحسن بن علي عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ: أَمَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ فَرَجَلٍ مِنِّي، وَ أَنْتَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي، وَ قَالَ لَهُ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.
- و روى جملة من النصوص السابقة و ذكر أن ما رواه متفق عليه بين الشيعة و المخالفين و أن العامة و الخاصة يروونه، و أكثر الأسانيد التي ذكرها من طرق العامة، و قد حذفها لاختيار الاختصار و الفرار من الإكثار.^۱

۱. الحر العاملي، *إثبات الهداة*، ج ۳، ص ۱۷۹ به بعد. شرح حال کامل شمشاطی فقط متکی بر منابع این مقاله نیست و نویسنده بعدها منابع تازه تری را پیدا کرد که امید می رود در آینده نزدیک منتشر کند.

۵. متن کتاب شرف/التربة از ابوالفضل شیبانی

ابوالفضل شیبانی، محدث برجسته و پرکار شیعی سده چهارم قمری، از جهات مختلف، محدثی مهم قلمداد می‌شود. یکی از این جهات، عنایت او به روایت آثار کوفیان و گرایش‌های مختلف شیعی کوفی و هم‌چنین گستره‌ی روایی او و روایت از مشایخ حدیث در شهرهای مختلف و اقالیم کاملاً متمایز است. ابوالفضل شیبانی هم‌چنین از حیث روایت احادیث و اصول روایی سنّیان و به‌ویژه روایت طیف‌های پیرامونی اهل سنّت و اصحاب حدیث، اهمّیت به‌سزایی دارد و به همین جهت هم مورد توجه محدثان و رجالیان سنّی، مانند خطیب بغدادی قرار گرفته است.

گرچه از ابوالفضل شیبانی کتابی باقی نمانده است؛ اما احادیث بسیار زیادی از او در منابع مختلف سنّی، امامی، زیدی و حتی اسماعیلی باز مانده است. برخی از این احادیث آشکارا به آثاری از او مربوط می‌شود که در منابع از آن‌ها نام برده شده است. از جمله، وی کتابی به نام شرف التربة درباره‌ی مقام و مزار و تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام داشته است که نجاشی^۱ از آن نام برده است. البته نسخه‌ای از این کتاب باقی نمانده است؛ اما شماری روایت در همین موضوع به نقل از ابن حُشیش - یکی از شاگردانش که شیخ طوسی از او روایت می‌کند - در کتاب *الأمالی طوسی* به نقل از ابوالفضل موجود است^۲ که ظاهراً به همین متن کتاب شرف التربة تعلق دارد.

ظاهراً این نقل‌ها، همه کتاب او را شامل نمی‌شود؛ اما احتمال زیادی وجود دارد که بخش عمده‌ای از آن کتاب را دربرگیرد. این متن، علاوه بر اهمّیت مذهبی، اهمّیت

۱. نجاشی، *الرجال*، ص ۳۹۶.

۲. درباره‌ی او نک: محمود ذریاب نجفی، *مشيخة النجاشی*، صص ۱۷۶-۱۷۷.

تاریخی نیز برای دوران عباسی دارد و مناسبات عباسیان و شیعیان را بازگو می‌کند. البته همان‌طور که نجاشی تصریح کرده او افزون بر کتاب *شرف التربة*، کتاب دیگری به نام *مزار الحسين* داشته است و چون تمامی روایاتی که در کتاب *الأمالی* نقل شده، مربوط به حضرت سید الشهداء علیه السلام است، ممکن است احتمال داده شود که این نقل‌ها به کتاب *مزار الحسين* علیه السلام او مربوط است و نه کتاب *شرف التربة*. اما از آنجا که نقطه محوری تمام این روایات، مسئله تربت است، باید گفت که این روایات متعلق به *شرف التربة* ابوالفضل شیبانی است. کتاب *شرف التربة* باید بیشتر به خود سید الشهداء علیه السلام مربوط می‌شده و نه موضوع دیگری، در حالی که عموم کتاب‌های مزار بیشتر بر متون زیارات و بیان ثواب زیارت تکیه داشته‌اند.

شاید روایت زیر هم که توسط عبدالکریم ابن طاوس به نقل از کتاب *شرف التربة* ابوالفضل نقل شده، مؤید همین مطلب باشد که کتاب *شرف التربة* او درباره تربت کربلا بوده است:

...وَأَخْبَرَنِي وَالِدِي قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ عَنِ الْفَقِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ نَمَا عَنْ شَيْخِهِ مُحَمَّدِ بْنِ إِدْرِيسَ (وَمِنْ حَطِّ الْفَقِيهِ ابْنِ نَمَا) نَقَلْتُ مِنْ كِتَابِ (شَرَفِ التُّرْبَةِ) لِابْنِ الْمُطَلِّبِ الشَّيْبَانِيِّ مَا صَوَّرْتُهُ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ فَرَجِ بْنِ أَبِي نُوحٍ الرَّحَّجِيُّ الْكَاتِبُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي طَاهِرٍ مُحَمَّدِ بْنِ هَلَالٍ وَفِي إِضْبَعِي خَاتَمُ فَيْرُورَجٍ فَاسْتَحْسَنَهُ أَبُو طَاهِرٍ وَأَخْرَجَ إِلَيَّ دَفْتَرًا كَانَ فِيهِ هَذَا الْحَدِيثُ فَأَمَلِي مِنْهُ عَلَيَّ، حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ شِهَابِ بْنِ صَالِحِ الْبَارِقِيِّ شَيْخٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَقِيْتُهُ بِمَشْهَدِ مَوْلَانَا الْحُسَيْنِ علیه السلام قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الْهَمْدَانِيُّ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ أَنَا مُتَخَتِّمٌ بِالْفَيْرُورَجِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: يَا مُفَضَّلُ الْفَيْرُورَجُ نَزْهَةٌ أَبْصَارِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ أَنَا أَحِبُّ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ أَنْ يَتَخَتَّمَ بِخَمْسَةِ خَوَاتِيمَ بِالْيَأْقُوتِ وَ هُوَ

أَفْحَرُهَا وَ بِالْعَقِيقِ وَ هُوَ أَخْلَصَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَنَا، وَ بِالْفَيْرُورِجِ وَ هُوَ يُقَوِّي
 الْبَصَرَ وَ يُوسِّعُ الصَّدْرَ وَ يَزِيدُ فِي قُوَّةِ الْقَلْبِ وَ مَنْ تَحَتَّمَ بِهِ عَادَ بِنُجْحِ حَاجَتِهِ وَ
 بِالْحَدِيدِ الصَّيْنِيِّ وَ لَا أَحَبُّ التَّحَتُّمِ بِهِ وَ لَا أَكْرَهُ لُبْسَهُ عِنْدَ لِقَاءِ مَنْ يَتَّقِيهِ مِنْ
 أَهْلِ الشَّرِّ لِطُفَى شَرِّهِ وَ هُوَ يُشْرِدُ مَرَدَةَ الشَّيَاطِينِ فَأُحِبُّ لِدَلِكِ اتِّخَاذَهُ وَ
 الْحَامِسُ مَا يُظْهِرُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالذَّكْوَاتِ الْبَيْضِ بِالْعَرَبِيِّينَ فَإِنَّهُ مَنْ تَحَتَّمَ بِهِ
 فَتَظَرَ إِلَيْهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ نَظْرَةٍ تَوَابَ زُورَةٍ وَ لَوْلَا رَحْمَةُ اللَّهِ لَشَيَعَتْنَا لَبَلَّغَ
 الْفَضُّ مِنْهُ مَا لَا عَظِيمًا وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَرْحَمُ بِهِ لِيَتَحَتَّمَ بِهِ غَنِيَّهُمْ وَ فَقِيرُهُمْ قَالَ
 أَبُو طَاهِرٍ: ذَكَرْتُ هَذَا الْحَدِيثَ لِسَيِّدِي أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ
 الرِّضَا عليه السلام فَقَالَ: هَذَا مِنْ حَدِيثِ جَدِّي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَرَاكَ
 تَحْتَارُ عَلَى الْعَقِيقِ الْأَحْمَرِ شَيْئًا قَالَ: نَعَمْ لِمَا جَاءَ فِيهِ قُلْتُ وَ مَا جَاءَ فِيهِ قَالَ:
 حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ أَوَّلَ مَنْ تَحَتَّمَ بِهِ آدَمُ عليه السلام وَ كَانَ مِنْ حَدِيثِ آدَمَ عليه السلام فِي ذَلِكَ
 أَنَّهُ رَأَى عَلَى الْعَرْشِ بِالنُّورِ مَكْتُوبًا أَنَا اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَ حُدَيْ، مُحَمَّدٌ
 صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي أَيَّدْتُهُ بِأَخِيهِ عَلِيِّ وَ نَصَرْتُهُ بِهِ فِي تَمَامِ الْخَمْسَةِ الْأَسْمَاءِ
 فَلَمَّا أَصَابَ آدَمَ عليه السلام الْخَطِيئَةَ وَ هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ تَوَسَّلَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ
 بِتِلْكَ الْأَسْمَاءِ فَتَابَ عَلَيْهِ فَاتَّخَذَ آدَمُ حَاتِمًا مِنْ فَضَّةٍ فَضَّهُ مِنَ الْعَقِيقِ الْأَحْمَرِ وَ
 نَقَشَ الْأَسْمَاءَ عَلَيْهِ ثُمَّ تَحَتَّمَ بِهِ فِي يَدِهِ الْيُمْنَى فَصَارَ ذَلِكَ سُنَّةً أُخِذَ بِهَا الْأَتْقِيَاءُ
 مِنْ بَعْدِهِ مِنْ وُلْدِهِ.^۱

ما در این بخش روایات بازمانده از شرف/التربة را بر اساس/مالی طوسی نقل می‌کنیم.

بازمانده‌های کتاب شرف/التربة ابوالفضل شیبانی:

۱. أَخْبَرَنَا ابْنُ حُشَيْبٍ، عَنِ أَبِي الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ
 الشَّيْبَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَعْمَرِ الْكُوفِيِّ بِوَاسِطِ، قَالَ: حَدَّثَنَا

۱. السيد عبدالکریم ابن طاوس، فرحة العری، صص ۱۱۳ به بعد.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ، عَنْ هَارُونَ بْنِ حَارِجَةَ، عَنْ أَبِي بصيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: بَيْنَا الْحُسَيْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ أَتَاهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، أَ تُحِبُّهُ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: أَمَا إِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ، فَحَزِنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِذَلِكَ حُزْنًا شَدِيدًا، فَقَالَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيْسُرُكَ أَنْ أَرِيكَ التُّرْبَةَ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَحَسَفَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَيْنَ مَجْلِسِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى كَرْبَلَاءَ حَتَّى اتَّصَفَتِ الْقِطْعَتَانِ هَكَذَا - وَ جَمَعَ بَيْنَ السَّبَابَتَيْنِ - فَتَنَاوَلَ بِجَنَاحَيْهِ مِنَ التُّرْبَةِ فَنَاوَلَهَا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ دَحَا الْأَرْضَ مِنْ طَرَفِ الْعَيْنِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: طُوبَى لَكَ مِنْ تُرْبَةٍ، وَ طُوبَى لِمَنْ يُقْتَلُ فِيكَ.

٢. أَحْبَرَنَا ابْنُ حُسَيْشٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ أَبُو الْعَبَّاسِ الْهَمْدَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَصَّافُ النَّحْوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَمَةَ بْنِ أَرْتَبِيلَ، قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ أَرْقَمَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ عَظِيمًا مِنْ عَظَمَاءِ الْمَلَائِكَةِ اسْتَأْذَنَ رَبَّهُ (عَزَّ وَ جَلَّ) فِي زِيَارَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَذِنَ لَهُ، فَبَيْنَمَا هُوَ عِنْدَهُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَبَّلَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ أَجْلَسَهُ فِي حَجْرِهِ، فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: أَ تُحِبُّهُ؟ قَالَ: أَجَلُّ أَشَدِّ الْحُبِّ، إِنَّهُ ابْنِي. قَالَ لَهُ: إِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ. قَالَ: أُمَّتِي تَقْتُلُ ابْنِي هَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ إِنْ شِئْتَ أَرِيْتُكَ مِنَ التُّرْبَةِ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا. قَالَ: نَعَمْ؛ فَأَرَاهُ تُرْبَةً حَمْرَاءَ طَيِّبَةَ الرِّيحِ، فَقَالَ: إِذَا صَارَتْ هَذِهِ التُّرْبَةُ دَمًا عَبِيطًا فَهُوَ عَلَامَةٌ قَتْلِ ابْنِكَ هَذَا. قَالَ سَالِمُ بْنُ أَبِي الْجَعْدِ: أُحْبِرْتُ أَنَّ الْمَلِكَ كَانَ مِيكَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

٣. أَحْبَرَنَا ابْنُ حُسَيْشٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَخْلَدٍ الْجَعْفِيُّ مِنْ أَضَلِّ كِتَابِهِ بِالْكَوْفَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَزْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي غَوْثُ بْنُ مُبَارَكٍ الْحُتَمِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا

عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي الْمَقْدَامِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: بَيْنَا أَنَا رَافِدٌ فِي مَنْزِلِي إِذْ سَمِعْتُ ضَرَاخًا عَظِيمًا عَلِيًّا مِنْ بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، فَخَرَجْتُ يَتَوَجَّهُ بِي قَائِدِي إِلَى مَنْزِلِهَا، وَأَقْبَلَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ إِلَيْهَا الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَيْهَا قُلْتُ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، مَا بِأَلِكِ تُضْرِحِينَ وَتُعَوِّثِينَ؟ فَلَمْ تُجِنِّي، وَأَقْبَلَتْ عَلَيَّ النَّسْوَةَ الْهَاشِمِيَّاتِ وَقَالَتْ: يَا بَنَاتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسْعِدْنِي وَابْكِينَ مَعِي، فَقَدْ وَ اللَّهِ قُتِلَ سَيِّدُكُمْ وَسَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، قَدْ وَ اللَّهِ قُتِلَ سَيِّدُ رَسُولِ اللَّهِ وَرِيحَانَتُهُ الْحُسَيْنُ.

فَقِيلَ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، وَمِنْ أَيْنَ عَلِمْتِ ذَلِكَ؟ قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الْمَنَامِ السَّاعَةَ شَعْنًا مَدْعُورًا، فَسَأَلْتُهُ عَنْ شَأْنِهِ ذَلِكَ، فَقَالَ: قُتِلَ ابْنِي الْحُسَيْنُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الْيَوْمَ فَدَفَنْتُهُمْ، وَالسَّاعَةَ فَرَعْتُ مِنْ دَفْنِهِمْ. قَالَتْ: فَقُمْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْبَيْتَ وَ أَنَا لَا أَكَادُ أَنْ أَعْقِلَ، فَظَنَرْتُ فَإِذَا بِثُرْبَةِ الْحُسَيْنِ الَّتِي أَتَى بِهَا جَبْرَائِيلُ مِنْ كَرِبْلَاءَ، فَقَالَ: إِذَا صَارَتْ هَذِهِ الثُّرْبَةُ دَمًا فَقَدْ قُتِلَ ابْنُكَ، وَ أَغْطَانِهَا النَّبِيُّ ﷺ. فَقَالَ: اجْعَلِي هَذِهِ الثُّرْبَةَ فِي زُجَاجَةٍ - أَوْ قَالَ: فِي قَارُورَةٍ - وَ لَتُكُنْ عِنْدَكَ، فَإِذَا صَارَتْ دَمًا عَبِيطًا فَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ؛ فَرَأَيْتِ الْقَارُورَةَ الْآنَ وَ قَدْ صَارَتْ دَمًا عَبِيطًا تَفُورُ.

قَالَ: وَ أَخَذْتُ أُمَّ سَلَمَةَ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ فَلَطَخْتُ بِهِ وَجْهَهَا، وَ جَعَلْتُ ذَلِكَ الْيَوْمَ مَأْتَمًا وَ مَنَاحَةً عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَاءَتِ الرُّكْبَانُ بِخَبْرِهِ، وَ أَنَّهُ قَدْ قُتِلَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ.

قَالَ عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ: قَالَ أَبِي: فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْزِلَهُ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ، وَ ذَكَرْتُ لَهُ رِوَايَةَ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ هَذَا الْحَدِيثَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَدَّثَنِيهِ عُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّهِ أُمَّ سَلَمَةَ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فِي رِوَايَةِ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْهُ قَالَ: فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ رَأَيْتُ

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي مَنْامِي أُعْبِرَ أَشْعَثَ، فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ شَأْنِهِ، فَقَالَ لِي: أَلَمْ تَعَلِّمِي أَنِّي فَرَعْتُ مِنْ دَفْنِ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ.

قَالَ عَمْرُو بْنُ أَبِي الْقَدَامِ: فَحَدَّثَنِي سَدِيرٌ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ جَبْرَيْلَ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِالثُّرْبَةِ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: فَهِيَ عِنْدَنَا.

٤. أَخْبَرَنَا ابْنُ حُسَيْشٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا هَاشِمُ بْنُ تَقِيَّةَ الْمُوصِلِيِّ الدَّقَاقُ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْمَدَائِنِيِّ النَّفَّيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَكَّائِيُّ، عَنْ لَيْثِ بْنِ أَبِي سُلَيْمٍ، عَنْ جَدِيرٍ - أَوْ جَدْمِرٍ - بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمَازِنِيِّ، عَنْ زَيْدِ مَوْلَى زَيْنَبِ بِنْتِ جَحْشٍ، عَنْ زَيْنَبِ بِنْتِ جَحْشٍ، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ عِنْدِي نَائِمًا، فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَعَلَتْ أُعَلِّهُ مَخَافَةَ أَنْ يُوفِظَ النَّبِيَّ ﷺ، فَفَعَلْتُ عَنْهُ، فَدَخَلَ وَ اتَّبَعْتُهُ، فَوَجَدْتُهُ وَقَدْ قَعَدَ عَلَى بَطْنِ النَّبِيِّ ﷺ، فَوَضَعَ زُبَيْبَتَهُ فِي سُرَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجَعَلَ يُبُولُ عَلَيْهِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَخْذَهُ عَنْهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: دَعِي ابْنِي يَا زَيْنَبُ حَتَّى يَفْرَغَ مِنْ بَوْلِهِ؛ فَلَمَّا فَرَغَ تَوَضَّأَ النَّبِيُّ ﷺ وَ قَامَ يُصَلِّي، فَلَمَّا سَجَدَ ارْتَحَلَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَبِثَ النَّبِيُّ ﷺ بِحَالِهِ حَتَّى نَزَلَ، فَلَمَّا قَامَ عَادَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَمَلَهُ حَتَّى فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ، فَبَسَطَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَهُ وَ جَعَلَ يَقُولُ: أَرْنِي أَرْنِي، يَا جَبْرَيْلُ.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَقَدْ رَأَيْتُكَ الْيَوْمَ صَنَعْتَ شَيْئًا مَا رَأَيْتُكَ صَنَعْتَهُ قَطُّ. قَالَ: نَعَمْ، جَاءَنِي جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَزَّانِي فِي ابْنِي الْحُسَيْنِ، وَ أَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي تَقْتُلُهُ، وَ أَنِّي بِيَثْرِبَةَ حَمْرَاءَ.

قال زياد بن عبدالله: أنا شككت في اسم الشيخ جدير أو جدمر بن عبدالله، و قد أتني عليه ليث خيراً، و ذكر من فضله.

٥. أَخْبَرَنَا ابْنُ حُسَيْشٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَلِيلِ الْعَبَّاسُ بْنُ حَلِيلِ بْنِ جَابِرِ الطَّائِبِيِّ إِمَامُ حِمصٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَاشِمٍ

الْبَعْلَبَكِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُؤَيْدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ عَيْسَى الْكُوفِيِّ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ غَزِيَّةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ التَّمِيمِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَجْلَسَ حُسَيْنًا عَلَى فَخْدِهِ فَجَعَلَ يَقْبَلُهُ، فَقَالَ جَبْرِئِيلُ: أَتُحِبُّ إِيَّاكَ هَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَإِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ بَعْدَكَ؛ فَدَمَعَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهُ: إِنْ شِئْتَ أَرَيْتُكَ مِنْ تُرْبَتِهِ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ، فَأَرَاهُ جَبْرِئِيلُ ﷺ تُرَابًا مِنْ تُرَابِ الْأَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا وَ قَالَ: تُدْعَى الطَّفَّ.

۶. أَحْبَرَنَا ابْنُ حُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ زَكَرِيَّا الْمُحَارِبِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ الْحَرَازِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ كُلَيْبِ الْمَسْعُودِيِّ، عَنْ عَامِرِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، قَالَ: حُفِرَ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ عِنْدَ رَأْسِهِ وَ عِنْدَ رِجْلَيْهِ أَوْلَ مَا حُفِرَ فَأُخْرِجَ مِنْهُ مَسْكٌ أَذْفَرُ لَمْ يَشْكُوا فِيهِ.

۷. أَحْبَرَنَا ابْنُ حُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَعْقِلِ الْعِجْلِيِّ الْقُرْمِيسِيِّ بِشَهْرُورَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الشُّهْبَانَ الدُّهْلِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضْرٍ الْبَرْزَنْطِيُّ، عَنْ كَرَامِ بْنِ عَمْرٍو الْحُثَمِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ﷺ يَقُولَانِ: إِنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) عَوَّضَ الْحُسَيْنَ ﷺ مِنْ قَتْلِهِ أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ، وَ الشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ، وَ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ، وَ لَا تُعَدُّ أَيَّامَ زَائِرِيهِ جَائِيًا وَ رَاجِعًا مِنْ عُمْرِهِ.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ: فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: هَذَا الْجَلَالُ يُنَالُ بِالْحُسَيْنِ ﷺ فَمَا لَهُ فِي نَفْسِهِ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) أَحَقَّهُ بِالنَّبِيِّ ﷺ فَكَانَ مَعَهُ فِي دَرَجَتِهِ وَ مَنْزِلَتِهِ، ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ ﴿وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ الْآيَةَ.

٨. أَخْبَرَنَا ابْنُ حُشَيْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ زَيْادٍ الدَّهْقَانُ إِجَازَةً بِحَطِّهِ فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَثَلَاثِ مِائَةٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا غُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ نَهَيْكٍ أَبُو الْعَبَّاسِ الدَّهْقَانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ صَالِحٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي الْمُغِيرَةِ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّضْرِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي رَجُلٌ كَثِيرُ الْعَلَلِ وَالْأَمْرَاضِ، وَمَا تَرَكْتُ دَوَاءً إِلَّا تَدَاوَيْتُ بِهِ فَمَا انْتَفَعْتُ بِشَيْءٍ مِنْهُ.

فَقَالَ لِي: أَيْنَ أَنْتَ عَنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ، وَأَمْنًا مِنْ كُلِّ خَوْفٍ، فَإِذَا أَخَذْتَهُ فَقُلْ هَذَا الْكَلَامَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الطَّيْنَةِ، وَبِحَقِّ الْمَلِكِ الَّذِي أَخَذَهَا، وَبِحَقِّ النَّبِيِّ الَّذِي قَبَضَهَا، وَبِحَقِّ الْوَصِيِّ الَّذِي حَلَّ فِيهَا، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، وَافْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا». قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا الْمَلِكُ الَّذِي قَبَضَهَا فَهُوَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَارَاهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: هَذِهِ تُرْبَةُ ابْنِكَ الْحُسَيْنِ، تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ، وَالَّذِي قَبَضَهَا فَهُوَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَمَّا الْوَصِيُّ الَّذِي حَلَّ فِيهَا فَهُوَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالشُّهَدَاءُ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ).

قُلْتُ: قَدْ عَرَفْتُ - جُعِلْتُ فِدَاكَ - الشِّفَاءَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ، فَكَيْفَ الْأَمْنُ مِنْ كُلِّ خَوْفٍ؟ فَقَالَ: إِذَا خِفْتَ سُلْطَانًا أَوْ غَيْرَ سُلْطَانٍ فَلَا تَخْرُجَنَّ مِنْ مَنْزِلِكَ إِلَّا وَ مَعَكَ مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَتَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَخَذْتُهُ مِنْ قَبْرِ وَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ، فَاجْعَلْهُ لِي أَمْنًا وَحِرْزًا لِمَا أَخَافُ وَمَا لَا أَخَافُ» فَإِنَّهُ قَدْ يَرُدُّ مَا لَا يَخَافُ.

قَالَ الْحَارِثُ بْنُ الْمُغِيرَةِ: فَأَخَذْتُ كَمَا أَمَرَنِي، وَقُلْتُ مَا قَالَ لِي فَصَحَّ جِسْمِي، وَكَانَ لِي أَمَانًا مِنْ كُلِّ مَا خِفْتُ وَمَا لَمْ أَخَفْ، كَمَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَمَا رَأَيْتُ مَعَ ذَلِكَ بِحَمْدِ اللَّهِ مَكْرُوهًا وَلَا مَحْدُورًا.

۹. أَخْبَرَنَا ابْنُ حُشَيْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَعْقِلِ الْقُرْمِيسِيِّ الْعَجَلِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهْأَوْنَدِيِّ الْأَحْمَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَمَادِ الْأَنْصَارِيُّ، عَنْ زَيْدِ أَبِي أُسَامَةَ، قَالَ: كُنْتُ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ عِصَابَتِنَا بِحَضْرَةِ سَيِّدِنَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) جَعَلَ تَرْبَةَ جَدِّي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ أَمَانًا مِنْ كُلِّ خَوْفٍ، فَإِذَا تَنَاوَلَهَا أَحَدُكُمْ فَلْيَقْبَلْهَا وَ لِيَضَعَهَا عَلَى عَيْنَيْهِ، وَ لِيَمِرَّهَا عَلَى سَائِرِ جَسَدِهِ، وَ لِيَقُلْ: «اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذِهِ التَّرْبَةِ، وَ بِحَقِّ مَنْ حَلَّ بِهَا وَ تَوَى فِيهَا، وَ بِحَقِّ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَخِيهِ وَ الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِهِ، وَ بِحَقِّ الْمَلَائِكَةِ الْحَاقِقِينَ بِهِ إِلَّا جَعَلْتَهَا شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ، وَ بَرَاءً مِنْ كُلِّ مَرَضٍ، وَ نَجَاةً مِنْ كُلِّ آفَةٍ، وَ حِرْزًا مِمَّا أَخَافُ وَ أَحْدُرُ» ثُمَّ يَسْتَعْمِلُهَا.

قال أبو أسامة: فإني استعملتها من دهرى الأطول، كما قال و وصف أبو عبد الله، فما رأيت بحمد الله مكروهاً.

۱۰. أَخْبَرَنَا ابْنُ حُشَيْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ نَاجِيَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ سَعِيدِ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الطِّينِ الَّذِي يُؤْكَلُ يَأْكُلُهُ النَّاسُ.

فَقَالَ: كُلُّ طِينٍ حَرَامٌ كَالْمَيْتَةِ وَ الدَّمِ وَ مَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ مَا حَلَا طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنَّهُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ.

۱۱. أَخْبَرَنَا ابْنُ حُشَيْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُمرُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَالِكِ الْقَاضِي الشَّيْبَانِيُّ بِنِجْدَادٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدِ الْقَابُوسِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: صَلَّيْتُ فِي جَامِعِ الْمَدِينَةِ وَ إِلَى جَانِبِي رَجُلَانِ عَلَى أَحَدِهِمَا ثِيَابُ السَّفْرِ،

فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: يَا فُلَانُ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ طِينَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ بِي وَجَعُ الْجُوفِ فَتَعَالَجْتُ بِكُلِّ دَوَاءٍ فَلَمْ أَجِدْ فِيهِ عَافِيَةً، وَ خِفْتُ عَلَى نَفْسِي وَ أَيِسْتُ مِنْهَا، وَ كَانَتْ عِنْدَنَا امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ عَجُوزٌ كَبِيرَةٌ، فَدَخَلْتُ عَلَيَّ وَ أَنَا فِي أَشَدِّ مَا بِي مِنَ الْعَلَّةِ، فَقَالَتْ لِي: يَا سَالِمُ، مَا أَرَى عِلَّتَكَ كُلَّ يَوْمٍ إِلَّا زَائِدَةً؟ فَقُلْتُ لَهَا: نَعَمْ. قَالَتْ: فَهَلْ لَكَ أَنْ أُعَالِجَكَ فَتَبْرَأَ بِإِذْنِ اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ)؟ فَقُلْتُ لَهَا: مَا أَنَا إِلَى شَيْءٍ أَحْوَجَ مِنِّي إِلَى هَذَا؛ فَسَقَتْنِي مَاءً فِي قَدَحٍ، فَسَكَتَتْ عَنِّي الْعَلَّةُ، وَ بَرِئْتُ حَتَّى كَأَنَّ لَمْ تَكُنْ بِي عِلَّةً قَطُّ.

فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَشْهُرٍ دَخَلْتُ عَلَيَّ الْعَجُوزُ فَقُلْتُ لَهَا: يَا سَلْمَةُ - وَ كَانَ اسْمُهَا سَلْمَةُ - بِمَاذَا دَاوَيْتِنِي؟ فَقَالَتْ: بِوَاحِدَةٍ مِمَّا فِي هَذِهِ الشُّبْحَةِ - مِنْ سُبْحَةٍ كَانَتْ فِي يَدِهَا - فَقُلْتُ: وَ مَا هَذِهِ الشُّبْحَةُ؟ فَقَالَتْ: إِنَّهَا مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقُلْتُ لَهَا: يَا رَافِضِيَّةُ دَاوَيْتِنِي بِطِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ؛ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِي مُعْضَبَةً وَ رَجَعْتُ وَ اللَّهُ عَلَيَّ كَأَشَدِّ مَا كَانَتْ وَ أَنَا أَقَاسِي مِنْهَا الْجَهْدَ وَ الْبَلَاءَ، وَ قَدَّ وَ اللَّهُ خَشِيئَتِي عَلَى نَفْسِي؛ ثُمَّ أَذِنَ الْمُؤَدَّنُ فَقَامَا يُصَلِّيَانِ وَ غَابَا عَنِّي.

١٢. أَخْبَرَنَا ابْنُ حُشَيْبٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْفَضْلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي طَاهِرٍ الْكَاتِبُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى السَّرِيعِيُّ الْكَاتِبُ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، قَالَ: لَقِينِي يُوحَاً بْنُ سَرَافِيُونَ النَّضْرَانِيَّ الْمُتَطَبِّبُ فِي شَارِعِ أَبِي أَحْمَدَ فَاسْتَوْفَفَنِي، وَ قَالَ لِي: بِحَقِّ نَبِيِّكَ وَ دِينِكَ، مَنْ هَذَا الَّذِي يَزُورُ قَبْرَهُ قَوْمٌ مِنْكُمْ بِنَاحِيَةِ قَصْرِ ابْنِ هُبَيْرَةَ، مَنْ هُوَ مِنْ أَصْحَابِ نَبِيِّكُمْ؟ قُلْتُ: لَيْسَ هُوَ مِنْ أَصْحَابِهِ هُوَ ابْنُ بِنْتِهِ، فَمَا دَعَاكَ إِلَى الْمَسْأَلَةِ عَنْهُ؟ فَقَالَ: لَهُ عِنْدِي حَدِيثٌ طَرِيفٌ. فَقُلْتُ: حَدَّثَنِي بِهِ.

فَقَالَ: وَجَّهَ إِلَيَّ سَابُورُ الْكَبِيرُ الْحَادِمُ الرَّشِيدِيُّ فِي اللَّيْلِ، فَصَرْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ لِي: تَعَالَ مَعِي؛ فَمَضَى وَ أَنَا مَعَهُ حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى مُوسَى بْنِ عَيْسَى الْأَهَاشِمِيِّ، فَوَجَدْنَاهُ زَائِلَ الْعَقْلِ مُتَّكِنًا عَلَى وَسَادَةٍ، وَ إِذَا بَيْنَ يَدَيْهِ طَسْتُ فِيهَا حَشْوُ

جَوْفِهِ، وَكَانَ الرَّشِيدُ اسْتَحْضَرَهُ مِنَ الْكُوفَةِ، فَأَقْبَلَ سَابُورٌ عَلَى حَادِمٍ كَانَ مِنْ
خَاصَّةِ مُوسَى، فَقَالَ لَهُ: وَيْحَكَ مَا خَبْرُهُ؟ فَقَالَ لَهُ: أُخْبِرُكَ أَنَّهُ كَانَ مِنْ سَاعَةِ
جَالِسًا وَحَوْلَهُ نُدْمَاؤُهُ، وَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ النَّاسِ جِسْمًا وَأَطْيَبِيهِمْ نَفْسًا، إِذْ جَرَى
ذِكْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ يُوحَنَّا: هَذَا الَّذِي سَأَلْتُكَ عَنْهُ.

فَقَالَ مُوسَى: إِنَّ الرَّافِضَةَ لَتَعْلُو فِيهِ حَتَّى إِنَّهُمْ فِيمَا عَرَفْتُ يَجْعَلُونَ تَرْبَتَهُ دَوَاءً
يَتَدَاوُونَ بِهِ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كَانَ حَاضِرًا: قَدْ كَانَتْ بِي عِلَّةٌ غَلِيظَةٌ
فَتَعَالَجْتُ لَهَا بِكُلِّ عِلَاجٍ، فَمَا نَفَعَنِي، حَتَّى وَصَفَ لِي كَاتِبِي أَنْ أَخَذَ مِنْ هَذِهِ
التُّرْبَةِ، فَأَخَذْتُهَا فَنَفَعَنِي اللَّهُ بِهَا، وَزَالَ عَنِّي مَا كُنْتُ أُجِدُّهُ.

قَالَ: فَبَقِيَ عِنْدَكَ مِنْهَا شَيْءٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَوَجَّهَ فَجَاءَهُ مِنْهَا بِقِطْعَةٍ فَنَآوَلَهَا
مُوسَى بْنُ عِيْسَى فَأَخَذَهَا مُوسَى فَاسْتَدَخَلَهَا دُبْرَهُ اسْتَهْزَأَ بِمَنْ تَدَاوَى بِهَا وَ
اِحْتِقَارًا وَتَضْغِيرًا لِهَذَا الرَّجُلِ الَّذِي هَذِهِ تَرْبَتُهُ - يَعْنِي الْحُسَيْنَ عليه السلام - فَمَا هُوَ
إِلَّا أَنْ اسْتَدَخَلَهَا دُبْرَهُ حَتَّى صَاحَ: النَّارَ النَّارَ الطَّسَّتِ الطَّسَّتِ، فَجِئْنَا بِالطَّسَّتِ
فَأَخْرَجَ فِيهَا مَا تَرَى؛ فَانْصَرَفَ النُّدْمَاءُ وَصَارَ الْمَجْلِسُ مَأْتَمًا، فَأَقْبَلَ عَلِيٌّ
سَابُورًا فَقَالَ: انْظُرْ هَلْ لَكَ فِيهِ حِيلَةٌ؟ فَدَعَوْتُ بِشَمْعَةٍ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا كَبِدُهُ وَ
طِحَالُهُ وَرِئْتُهُ وَفُؤَادُهُ خَرَجَ مِنْهُ فِي الطَّسَّتِ، فَنَظَرْتُ إِلَى أَمْرِ عَظِيمٍ فَقُلْتُ: مَا
لِأَحَدٍ فِي هَذَا صُنْعٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لِعِيْسَى الَّذِي كَانَ يُحْيِي الْمَوْتَى. فَقَالَ لِي
سَابُورٌ: صَدَقْتُ وَ لَكِنْ كُنْ هَاهُنَا فِي الدَّارِ إِلَى أَنْ يَتَبَيَّنَ مَا يَكُونُ مِنْ أَمْرِهِ؛
فَبِتُّ عِنْدَهُمْ وَهُوَ بِتِلْكَ الْحَالِ مَا رَفَعَ رَأْسَهُ، فَمَاتَ وَقَتَّ السَّحْرِ.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى: قَالَ لِي مُوسَى بْنُ سَرِيحٍ: كَانَ يُوحَنَّا يَزُورُ قَبْرَ
الْحُسَيْنِ عليه السلام وَهُوَ عَلَى دِينِهِ، ثُمَّ أَسْلَمَ بَعْدَ هَذَا وَحَسُنَ إِسْلَامُهُ.

۱۳. أَخْبَرَنَا ابْنُ حُشَيْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيِّبِ عَلِيُّ بْنُ
مُحَمَّدِ بْنِ مَخْلَدٍ الْجُعْفِيُّ الدَّهَانُ بِالْكُوفَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَيْمَنٍ بْنِ
أَبِي نُعَيْمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَمَانِيُّ أَمْلَاهُ عَلَيَّ فِي مَنْزِلِهِ، قَالَ:

حَرَجْتُ أَيَّامَ وَلايَةِ مُوسَى بْنِ عَيْسَى الْهَاشِمِيِّ فِي الْكُوفَةِ مِنْ مَنْزِلِي فَلَقِينِي أَبُو بَكْرٍ بْنُ عِيَّاشٍ، فَقَالَ لِي: امْضِ بِنَا يَا يَحْيَى إِلَى هَذَا؛ فَلَمْ أَدْرِ مَنْ يَعْنِي، وَ كُنْتُ أُجِلُّ أَبَا بَكْرٍ عَنْ مُرَاجَعَةٍ، وَ كَانَ رَاكِبًا حِمَارًا لَهُ، فَجَعَلَ يَسِيرُ عَلَيْهِ وَ أَنَا أَمْشِي مَعَ رِكَابِهِ، فَلَمَّا صِرْنَا عِنْدَ الدَّارِ الْمَعْرُوفَةِ بِدَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَازِمٍ التَّفَّتَ إِلَيَّ فَقَالَ لِي: يَا ابْنَ الْحِمَّانِيِّ، إِنَّمَا جَرَرْتُكَ مَعِي وَ جَسَّمْتُكَ مَعِي أَنْ تَمْشِيَ خَلْفِي لِأَسْمِعَكَ مَا أَقُولُ لِهَذَا الطَّاعِيَةِ.

قَالَ: فَقُلْتُ: مَنْ هُوَ، يَا أَبَا بَكْرٍ؟ قَالَ: هَذَا الْفَاجِرُ الْكَافِرُ مُوسَى بْنُ عَيْسَى؛ فَسَكَتُ عَنْهُ، وَ مَضَى وَ أَنَا أَتَّبِعُهُ حَتَّى إِذَا صِرْنَا إِلَى بَابِ مُوسَى بْنِ عَيْسَى وَ بَصُرَ بِهِ الْحَاجِبُ وَ تَبَيَّنَهُ، وَ كَانَ النَّاسُ يَنْزِلُونَ عِنْدَ الرَّحْبَةِ، فَلَمْ يَنْزِلْ أَبُو بَكْرٍ هُنَاكَ، وَ كَانَ عَلَيْهِ يَوْمئِذٍ قَمِيصٌ وَ إِزَارٌ وَ هُوَ مُحْلُولُ الْإِزَارِ.

قَالَ: فَدَخَلَ عَلَى حِمَارٍ، وَ نَادَانِي: تَعَالَ يَا ابْنَ الْحِمَّانِيِّ؛ فَمَنْعَنِي الْحَاجِبُ فَزَجَرَهُ أَبُو بَكْرٍ، وَ قَالَ لَهُ: أَتَمْنَعُهُ يَا فَاعِلٌ وَ هُوَ مَعِي؟ فَتَرَكَنِي، فَمَا زَالَ يَسِيرُ عَلَى حِمَارِهِ حَتَّى دَخَلَ الْإِيْوَانَ، فَبَصُرَ بِنَا مُوسَى وَ هُوَ قَاعِدٌ فِي صَدْرِ الْإِيْوَانِ عَلَى سَرِيرِهِ وَ بَجَنِّي السَّرِيرِ رِجَالٌ مُتَسَلِّحُونَ وَ كَذَلِكَ كَانُوا يَصْنَعُونَ، فَلَمَّا أَنْ رَأَاهُ مُوسَى، رَحَّبَ بِهِ وَ قَرَّبَهُ وَ أَقْعَدَهُ عَلَى سَرِيرِهِ، وَ مُنِعْتُ أَنَا حِينَ وَصَلْتُ إِلَى الْإِيْوَانِ أَنْ أَتَجَاوَزَهُ، فَلَمَّا اسْتَقَرَّ أَبُو بَكْرٍ عَلَى السَّرِيرِ التَّفَّتَ فَرَأَنِي حَيْثُ أَنَا وَاقِفٌ، فَنَادَانِي: تَعَالَ وَيْحَكَ؛ فَصَوْتُ إِلَيْهِ وَ نَعَلِي فِي رِجْلِي، وَ عَلَيَّ قَمِيصٌ وَ إِزَارٌ، فَأَجْلَسَنِي بَيْنَ يَدَيْهِ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ مُوسَى فَقَالَ: هَذَا رَجُلٌ تَكَلَّمْنَا فِيهِ؟ قَالَ: لَا وَ لَكِنِّي جِئْتُ بِهِ شَاهِدًا عَلَيْكَ. قَالَ: فِي مَاذَا؟ قَالَ: إِنِّي رَأَيْتُكَ وَ مَا صَنَعْتَ بِهَذَا الْقَبْرِ. قَالَ: أَيُّ قَبْرِ؟ قَالَ: قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

وَ كَانَ مُوسَى قَدْ وَجَّهَ إِلَيْهِ مِنْ كَرْبِهِ وَ كَرَبَ جَمِيعَ أَرْضِ الْحَائِرِ وَ حَرْتَهَا وَ زَرَعَ الزَّرْعَ فِيهَا، فَانْتَفَخَ مُوسَى حَتَّى كَادَ أَنْ يَنْقَدَّ، ثُمَّ قَالَ: وَ مَا أَنْتَ وَ ذَا؟ قَالَ:

اسْمَعُ حَتَّى أُخْبِرَكَ، اعْلَمْ أَنِّي رَأَيْتُ فِي مَنَامِي كَأَنِّي حَرَجْتُ إِلَى قَوْمِي بَنِي غَاضِرَةَ، فَلَمَّا صِرْتُ بِقَنْطَرَةِ الْكُوفَةِ اعْتَرَضَنِي حَنَازِيرُ عَشْرَةَ تُرِيدُنِي، فَأَعَانَنِي اللَّهُ بِرَجُلٍ كُنْتُ أَعْرِفُهُ مِنْ بَنِي أَسَدٍ فَدَفَعَهَا عَنِّي، فَمَضَيْتُ لَوَجْهِي، فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى شَاهِي ضَلَلْتُ الطَّرِيقَ، فَرَأَيْتُ هُنَاكَ عَجُوزًا فَقَالَتْ لِي: أَيَنْ تُرِيدُ، أَيُّهَا الشَّيْخُ؟ قُلْتُ: أُرِيدُ الْغَاضِرِيَّةَ. قَالَتْ لِي: تَبْطُنْ هَذَا الْوَادِي، فَإِنَّكَ إِذَا أَتَيْتَ آخِرَهُ اتَّصَحَّ لَكَ الطَّرِيقُ.

فَمَضَيْتُ فَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى نَيْنَوَى إِذَا أَنَا بِشَيْخٍ كَبِيرٍ جَالِسٍ هُنَاكَ، فَقُلْتُ: مَنْ أَيَنْ أَنْتَ أَيُّهَا الشَّيْخُ؟ فَقَالَ لِي: أَنَا مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ. فَقُلْتُ: كَمْ تَعُدُّ مِنَ السِّنِينَ؟ فَقَالَ: مَا أَحْفَظُ مَا مَضَى مِنْ سِنِّي وَغُمْرِي، وَ لَكِنْ أُبْعُدُ ذِكْرِي أَنِّي رَأَيْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام وَ مَنْ كَانَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِهِ وَ مَنْ تَبِعَهُ يُمْنَعُونَ الْمَاءَ الَّذِي تَرَاهُ وَ لَا يُمْنَعُ الْكِلَابُ وَ لَا الْوُحُوشُ شُرْبَهُ؛ فَاسْتَنْقَطَعْتُ ذَلِكَ وَ قُلْتُ لَهُ: وَيْحَكَ أَنْتَ رَأَيْتَ هَذَا؟ قَالَ: إِي وَ الَّذِي سَمَكَ السَّمَاءَ، لَقَدْ رَأَيْتُ هَذَا أَيُّهَا الشَّيْخُ وَ عَايَنْتُهُ، وَ إِنَّكَ وَ أَصْحَابَكَ هُمْ الَّذِينَ يُعِينُونَ عَلَيَّ مَا قَدْ رَأَيْنَا مِمَّا أَفْرَحَ عُيُونَ الْمُسْلِمِينَ، إِنْ كَانَ فِي الدُّنْيَا مُسْلِمٌ. فَقُلْتُ: وَيْحَكَ وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: حَيْثُ لَمْ تُنْكِرُوا مَا أُجْرَى سُلْطَانُكُمْ إِلَيْهِ.

قُلْتُ: مَا أُجْرَى إِلَيْهِ؟ قَالَ: أَيُكْرَبُ قَبْرُ ابْنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَ تُحْرَثُ أَرْضُهُ؟ قُلْتُ: وَ أَيَنْ الْقَبْرِ؟ قَالَ: هَا هُوَ ذَا أَنْتَ وَاقِفٌ فِي أَرْضِهِ، فَأَمَّا الْقَبْرُ فَقَدْ غُمِّي عَنْ أَنْ يُعْرَفَ مَوْضِعُهُ.

قَالَ أَبُو بَكْرٍ بْنُ عَبَّاسٍ: وَ مَا كُنْتُ رَأَيْتُ الْقَبْرَ قَبْلَ ذَلِكَ الْوَقْتِ قَطُّ وَ لَا أَتَيْتُهُ فِي طُولِ غُمْرِي، فَقُلْتُ: مَنْ لِي بِمَعْرِفَتِهِ؟ فَمَضَى مَعِيَ الشَّيْخُ حَتَّى وَقَفَ بِي عَلَى حَبْرٍ لَهُ بَابٌ وَ آذِنٌ، وَ إِذَا جَمَاعَةٌ كَثِيرَةٌ عَلَى الْبَابِ فَقُلْتُ لِلَّذِينَ: أُرِيدُ الدُّحُولَ عَلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله. فَقَالَ: لَا تَقْدِرُ عَلَى الْوُضُولِ فِي هَذَا الْوَقْتِ. قُلْتُ: وَ

لِمَ؟ قَالَ: هَذَا وَقْتُ زِيَارَةِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَعَهُمَا جِبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ فِي رَعِيلٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ كَثِيرٍ.

قَالَ أَبُو بَكْرٍ بْنُ عَيَّاشٍ: فَانْتَبَهْتُ وَ قَدْ دَخَلَنِي رَوْعٌ شَدِيدٌ وَ حُزْنٌ وَ كَابَةٌ، وَ مَضَتْ بِي الْأَيَّامُ حَتَّى كِدْتُ أَنْ أَنْسَى الْمَنَامَ، ثُمَّ اضْطُرَرْتُ إِلَى الْخُرُوجِ إِلَى بَنِي غَاصِرَةَ لَدَيْنِ كَانَ لِي عَلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ، فَخَرَجْتُ وَ أَنَا لَا أَدْكُرُ الْحَدِيثَ حَتَّى إِذْ صِرْتُ بِقَنْطَرَةَ الْكُوفَةِ لَقِينِي عَشْرَةٌ مِنَ اللَّضُوصِ، فَحِينَ رَأَيْتُهُمْ ذَكَرْتُ الْحَدِيثَ وَ رَعِبْتُ مِنْ حَشِيَّتِي لَهُمْ، فَقَالُوا لِي: أَلْقِ مَا مَعَكَ وَ أَنْجِ بِنَفْسِكَ، وَ كَانَتْ مَعِيَ نُفَيْقَةً، فَقُلْتُ: وَيْحَكُمْ أَنَا أَبُو بَكْرٍ بْنُ عَيَّاشٍ، وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ فِي طَلَبِ دَيْنٍ لِي، وَ اللَّهُ اللَّهُ لَا تَقْطَعُونِي عَنْ طَلَبِ دِينِي وَ تَضْرَبُوا بِي فِي نَفَقَتِي، فَإِنِّي شَدِيدُ الْإِضَاقَةِ، فَتَادَى رَجُلٌ مِنْهُمْ: مَوْلَايَ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ لَا يَعْزُضُ لَهُ. ثُمَّ قَالَ لِبَعْضِ فِتْيَانِهِمْ: كُنْ مَعَهُ حَتَّى تَصِيرَ بِهِ إِلَى الطَّرِيقِ الْأَيْمَنِ.

قَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَجَعَلْتُ أَتَدَكَّرُ مَا رَأَيْتُهُ فِي الْمَنَامِ، وَ اتَّعَجَبْتُ مِنْ تَأْوِيلِ الْخَنَازِيرِ حَتَّى صِرْتُ إِلَى نَيْتَوَى، فَرَأَيْتُ وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الشَّيْخَ الَّذِي كُنْتُ رَأَيْتُهُ فِي مَنَامِي بِصُورَتِهِ وَ هَيْئَتِهِ، رَأَيْتُهُ فِي الْيَقَظَةِ كَمَا رَأَيْتُهُ فِي الْمَنَامِ سَوَاءً، فَحِينَ رَأَيْتُهُ ذَكَرْتُ الْأَمْرَ وَ الرُّؤْيَا، فَقُلْتُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا إِلَّا وَحِيًّا، ثُمَّ سَأَلْتُهُ كَمَا سَأَلْتَنِي إِيَّاهُ فِي الْمَنَامِ، فَأَجَابَنِي ثُمَّ قَالَ لِي: امْضِ بِنَا، فَمَضَيْتُ فَوَقَفْتُ مَعَهُ عَلَى الْمَوْضِعِ وَ هُوَ مَكْرُوبٌ، فَلَمْ يَفْئُتْنِي شَيْءٌ فِي مَنَامِي إِلَّا الْأَذْنَ وَ الْحَيْرُ فَإِنِّي لَمْ أَرْ حَيْرًا وَ لَمْ أَرْ آذِنًا، فَاتَّقِ اللَّهَ أَيُّهَا الرَّجُلُ، فَإِنِّي قَدْ آلَيْتُ عَلَى نَفْسِي أَلَّا أَدَعَ إِذَاعَةَ هَذَا الْحَدِيثِ، وَ لَا زِيَارَةَ ذَلِكَ الْمَوْضِعِ وَ قَضَدَهُ وَ إِعْظَامَهُ، فَإِنَّ مَوْضِعًا يَأْتِيهِ إِبْرَاهِيمُ وَ مُحَمَّدٌ وَ جِبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ عليهم السلام لِحَقِيقٍ بَأَنَّ يُرْعَبَ فِي إِثْبَانِهِ وَ زِيَارَتِهِ، فَإِنَّ أَبَا حُصَيْنٍ حَدَّثَنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَإِيَّايَ رَأَى، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَسَبَّهُ بِي.

فَقَالَ لَهُ مُوسَى: إِنَّمَا أَمْسَكْتُ عَنْ إِجَابَةِ كَلَامِكَ لِأَسْتَوْفِي هَذِهِ الْحُمُقَةَ الَّتِي ظَهَرَتْ مِنْكَ، وَ بِاللَّهِ لَئِنْ بَلَغَنِي بَعْدَ هَذَا الْوَقْتِ أَنَّكَ تَتَحَدَّثُ بِهَذَا لِأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ وَ عُنُقَ هَذَا الَّذِي جِئْتُ بِهِ شَاهِدًا عَلَيَّ.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِذَنْ يَمْنَعُنِي اللَّهُ وَ إِيَّاهُ مِنْكَ، فَإِنِّي إِنَّمَا أَرَدْتُ اللَّهُ بِمَا كَلَّمْتِكَ بِهِ. فَقَالَ لَهُ: أَتُرَاجِعُنِي يَا عَاصِي؛ وَ سَتَمَهُ، فَقَالَ لَهُ: اسْكُتْ أَخْرَاكَ اللَّهُ وَ قَطَعَ لِسَانَكَ، فَأَرَعَدَ مُوسَى عَلَى سَرِيرِهِ، ثُمَّ قَالَ: حُدُوهُ؛ فَأَخَذَ الشَّيْخُ عَنِ السَّرِيرِ وَ أَخَذْتُ أَنَا، فَوَ اللَّهُ لَقَدْ مَرَّ بِنَا مِنَ السَّحْبِ وَ الْجَرِّ وَ الضَّرْبِ مَا ظَنَنْتُ أَنَّنَا لَأُنْكَرُ الْأَحْيَاءَ أَبَدًا، وَ كَانَ أَشَدَّ مَا مَرَّ بِي مِنْ ذَلِكَ أَنَّ رَأْسِي كَانَ يُجْرُ عَلَى الصَّخْرِ، وَ كَانَ بَعْضُ مَوَالِيهِ يَأْتِينِي فَيَنْتِفِ لِحَيَّتِي، وَ مُوسَى يَقُولُ: ائْتُلُوهُمَا بَنِي كَذَا وَ كَذَا؛ بِالزَّانِي لَا يَكْنَى، وَ أَبُو بَكْرٍ يَقُولُ لَهُ: أَمْسِكْ قَطَعَ اللَّهُ لِسَانَكَ وَ انْتَقَمَ مِنْكَ، اللَّهُمَّ إِيَّاكَ أَرَدْنَا، وَ لَوْلِدٍ وَلَيْتِكَ غَضَبْنَا، وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا.

فَصَيَّرَ بِنَا جَمِيعًا إِلَى الْحَبْسِ، فَمَا لَبِثْنَا فِي الْحَبْسِ إِلَّا قَلِيلًا، فَالْتَفَتَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ وَ رَأَى ثِيَابِي قَدْ حُرِقَتْ وَ سَالَتْ دِمَائِي، فَقَالَ: يَا حَمَانِي قَدْ قَضَيْنَا اللَّهُ حَقًّا، وَ اكْتَسَبْنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا أَجْرًا، وَ لَنْ يُضَيِّعَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَا عِنْدَ رَسُولِهِ؛ فَمَا لَبِثْنَا إِلَّا مِقْدَارَ غَدَاءَةٍ وَ نَوْمَةٍ حَتَّى جَاءَنَا رَسُولُهُ فَأَخْرَجَنَا إِلَيْهِ، وَ طَلَبَ جِمَارَ أَبِي بَكْرٍ فَلَمْ يُوْجَدْ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ فَإِذَا هُوَ فِي سِرْدَابٍ لَهُ يُشْبِهُ الدُّورَ سَعَةً وَ كِبْرًا، فَتَعَبْنَا فِي الْمَسِيِّ إِلَيْهِ تَعَبًا شَدِيدًا، وَ كَانَ أَبُو بَكْرٍ إِذَا تَعَبَ فِي مَشِيهِ جَلَسَ يَسِيرًا ثُمَّ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا فِيكَ فَلَاتُنْسَهُ؛ فَلَمَّا دَخَلْنَا عَلَى مُوسَى، وَ إِذَا هُوَ عَلَى سَرِيرٍ لَهُ، فَحِينَ بَصُرَ بِنَا، قَالَ: لَا حَيَّاَ اللَّهُ وَ لَا قَرَّبَ مِنْ جَاهِلٍ أَحْمَقَ يَتَعَرَّضُ لِمَا يُكْرَهُ، وَ يَلِكُ يَا دَعِي مَا دُحُولُكَ فِيمَا بَيْنَنَا مَعَشَرَ بَنِي هَاشِمٍ. فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: قَدْ سَمِعْتُ كَلَامَكَ وَ اللَّهُ حَسْبُكَ. فَقَالَ لَهُ: ائْرُجْ قَبْحَكَ اللَّهُ، وَ بِاللَّهِ لَئِنْ بَلَغَنِي أَنَّ هَذَا الْحَدِيثَ شَاعَ أَوْ ذُكِرَ عَنكَ لِأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ.

ثُمَّ التَفَّتْ إِلَيَّ وَ قَالَ: يَا كَلْبُ؛ وَ شَتَمَنِي، وَ قَالَ: إِنِّي لَأُتَىكَ ثُمَّ إِنِّي لَأُتَىكَ أَنْ تُظْهَرَ هَذَا، فَإِنَّهُ إِنَّمَا حَيَّلَ لِهَذَا الشَّيْخِ الْأَحْمَقِ شَيْطَانٌ يَلْعَبُ بِهِ فِي مَنَامِهِ، اخْرُجَا عَلَيْنِ كَمَا لَعْنَةُ اللَّهِ وَ غَضَبُهُ؛ فَخَرَجْنَا وَ قَدْ بَيَّسْنَا مِنَ الْحَيَاةِ، فَلَمَّا وَضَلْنَا إِلَى مَنْزِلِ الشَّيْخِ أَبِي بَكْرٍ وَ هُوَ يَمْشِي وَ قَدْ ذَهَبَ حِمَارُهُ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَدْخُلَ مَنْزِلَهُ التَفَّتْ إِلَيَّ وَ قَالَ: احْفَظْ هَذَا الْحَدِيثَ وَ أَثْبُتْهُ عِنْدَكَ، وَ لَا تُحَدِّثَنَّ هَؤُلَاءِ الرَّعَاعِ، وَ لَكِنِ حَدِّثْ بِهِ أَهْلَ الْعُقُولِ وَ الدِّينِ.

١٤. أَخْبَرَنَا ابْنُ حُشَيْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ هَاشِمِ الْأَبْلِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ التُّعْمَانِ الْوَجِيهِيُّ الْجَوَزَجَانِيُّ نَزِيلُ قَوْمَسَ وَ كَانَ قَاضِيهَا، قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ الْمُغِيرَةِ الرَّازِيُّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ، فَسَأَلَهُ جَرِيرٌ عَنْ حَبْرِ النَّاسِ، فَقَالَ: تَرَكْتُ الرَّشِيدَ وَ قَدْ كَرَبَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَمَرَ أَنْ تُقَطَّعَ السِّدْرَةُ الَّتِي فِيهِ فَقُطِعَتْ.

قَالَ: فَرَفَعَ جَرِيرٌ يَدَيْهِ، فَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ، جَاءَنَا فِيهِ حَدِيثٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ قَاطِعَ السِّدْرَةِ؛ ثَلَاثًا، فَلَمْ يَقِفْ عَلَيَّ مَعْنَاهُ حَتَّى الْآنَ، لِأَنَّ الْقَصْدَ بِقَطْعِهِ تَغْيِيرُ مَضْرَعِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى لَا يَقِفَ النَّاسُ عَلَى قَبْرِهِ.

١٥. أَخْبَرَنَا ابْنُ حُشَيْبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ فَرَجِ الرُّحَجِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عَمِّهِ عُمَرَ بْنِ فَرَجٍ، قَالَ: أَنْفَذَنِي الْمُتَوَكِّلُ فِي تَخْرِيْبِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَرْتُ إِلَى النَّاحِيَةِ، فَأَمَرْتُ بِالْبَقْرِ فَمَرَّ بِهَا عَلَى الْقُبُورِ، فَمَرَّتْ عَلَيْهَا كُلِّهَا، فَلَمَّا بَلَغْتُ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ تَمُرَّ عَلَيْهِ.

قَالَ عَمِّي عُمَرُ بْنُ فَرَجٍ: فَأَخَذْتُ الْعَصَا بِيَدِي، فَمَا زِلْتُ أَضْرِبُهَا حَتَّى تَكَسَّرَتْ الْعَصَا فِي يَدِي، فَوَ اللَّهُ مَا جَارَتْ عَلَى قَبْرِهِ وَ لَا تَحَطُّهُ.

قَالَ لَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: كَانَ عُمَرُ بْنُ فَرَجٍ شَدِيدَ الْإِنْجِرَافِ عَنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَأَنَا أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْهُ، وَكَانَ جَدِّي أَحْوَهُ مُحَمَّدُ بْنُ فَرَجٍ شَدِيدَ الْمَوَدَّةِ لَهُمْ (رَحِمَهُ اللَّهُ وَرَضِيَ عَنْهُ)، فَأَنَا أَتَوَلَّاهُ لِذَلِكَ وَأَفْرَحُ بِوِلَايَتِهِ.

۱۶. أَخْبَرَنَا ابْنُ حُشَيْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارِ التَّقْفِيِّ الْكَاتِبُ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّوْفَلِيُّ، عَنْ أَبِي عَلِيِّ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْلَمَةَ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ الدَّيْرَجِيُّ، قَالَ: بَعَثَنِي الْمُتَوَكِّلُ إِلَى كَرْبَلَاءَ لِتَغْيِيرِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَتَبَ مَعِيَ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارِ الْقَاضِي: أَعْلَمُكَ أَنِّي قَدْ بَعَثْتُ إِبْرَاهِيمَ الدَّيْرَجِيَّ إِلَى كَرْبَلَاءَ لِنَبْشِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ، فَإِذَا قَرَأْتَ كِتَابِي فَقِفْ عَلَى الْأَمْرِ حَتَّى تَعْرِفَ فَعَلَ أَوْ لَمْ يَفْعَلْ.

قَالَ الدَّيْرَجِيُّ: فَعَرَفَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارٍ مَا كَتَبَ بِهِ إِلَيْهِ، فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِي بِهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارٍ ثُمَّ أَتَيْتُهُ، فَقَالَ لِي: مَا صَنَعْتَ؟ فَقُلْتُ: قَدْ فَعَلْتُ مَا أَمَرْتَ بِهِ، فَلَمْ أَرِ شَيْئاً وَ لَمْ أَجِدْ شَيْئاً. فَقَالَ لِي: أَفَلَا عَمَّقْتَهُ؟ قُلْتُ: قَدْ فَعَلْتُ وَ مَا رَأَيْتُ؛ فَكَتَبَ إِلَى السُّلْطَانِ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ الدَّيْرَجِيَّ قَدْ نَبَشَ فَلَمْ يَجِدْ شَيْئاً وَ أَمَرْتُهُ فَمَحَرَّهُ بِالْمَاءِ وَ كَرَبَهُ بِالْبَقْرِ.

قَالَ أَبُو عَلِيِّ الْعَمَّارِيُّ: فَحَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ الدَّيْرَجِيُّ، وَ سَأَلْتُهُ عَنْ صُورَةِ الْأَمْرِ، فَقَالَ لِي: أَتَيْتُ فِي حَاصَّةِ غِلْمَانِي فَقَطُّ، وَ إِنِّي نَبَشْتُ فَوَجَدْتُ بَارِيَّةً جَدِيدَةً وَ عَلَيْهَا بَدَنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ وَ وَجَدْتُ مِنْهُ رَائِحَةَ الْمِسْكِ، فَتَرَكْتُ الْبَارِيَّةَ عَلَى حَالِهَا وَ بَدَنَ الْحُسَيْنِ عَلَى الْبَارِيَّةِ، وَ أَمَرْتُ بِطَرَحِ التُّرَابِ عَلَيْهِ، وَ أَطْلَقْتُ عَلَيْهِ الْمَاءَ، وَ أَمَرْتُ بِالْبَقْرِ لِتَمَحْرَهُ وَ تَحْرِيتهُ فَلَمْ تَطَأْهُ الْبَقْرُ، وَ كَانَتْ إِذَا جَاءَتْ إِلَى الْمَوْضِعِ رَجَعَتْ عَنْهُ، فَحَلَفْتُ لِغِلْمَانِي بِاللَّهِ وَ بِالْإِيمَانِ الْمُعَلَّظَةِ لِسُنِّ ذَكَرَ أَحَدٌ هَذَا لِأَقْتُلَنَّهُ.

١٧. أَخْبَرَنَا ابْنُ حُشَيْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي السَّلَاسِلِ الْأَنْبَارِيُّ الْكَاتِبُ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْبَاقَطَانِيُّ، قَالَ: ضَمَّنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَحْيَى بْنِ خَاقَانَ إِلَى هَارُونَ الْمُعَرِّي، وَكَانَ قَائِدًا مِنْ فُؤَادِ السُّلْطَانِ، أَكْثَبُ لَهُ، وَكَانَ بَدْنُهُ كُلُّهُ أَبْيَضَ شَدِيدَ الْبَيَاضِ حَتَّى يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ كَأَنَّكَ كَذَلِكَ، وَكَانَ وَجْهُهُ أَسْوَدَ شَدِيدَ السَّوَادِ كَأَنَّهُ الْقَيْرُ، وَكَانَ يَنْفَقُ مَعَ ذَلِكَ مَدَّةً مُنْتِنَةً.

قَالَ: فَلَمَّا أَنَسَ بِي سَأَلْتُهُ عَنْ سَوَادِ وَجْهِهِ فَأَبَى أَنْ يُخْبِرَنِي، ثُمَّ إِنَّهُ مَرِضَ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، فَفَعَدْتُ فَسَأَلْتُهُ، فَرَأَيْتُهُ كَأَنَّهُ يُحِبُّ أَنْ يَكْتُمَ عَلَيْهِ، فَضَمِنْتُ لَهُ الْكَثْمَانَ فَحَدَّثَنِي، قَالَ: وَجَّهَنِي الْمُتَوَكَّلُ أَنَا وَالدَّيْرَجُ لِنَبْسِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاجْتِرَاءِ الْمَاءِ عَلَيْهِ، فَلَمَّا عَزَمْتُ عَلَى الْخُرُوجِ وَالْمَسِيرِ إِلَى النَّاحِيَةِ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الْمَنَامِ، فَقَالَ: لَا تَخْرُجْ مَعَ الدَّيْرَجِ وَلَا تَفْعَلْ مَا أَمَرْتُ بِهِ فِي قَبْرِ الْحُسَيْنِ. فَلَمَّا أَصْبَحْنَا جَاءَنَا وَيَسْتَحْتُونَنِي فِي الْمَسِيرِ، فَسِرْتُ مَعَهُمْ حَتَّى وَافَقْنَا كَرْبَلَاءَ، وَفَعَلْنَا مَا أَمَرْنَا بِهِ الْمُتَوَكَّلُ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي الْمَنَامِ فَقَالَ: أَلَمْ أَمُرْكَ أَنْ لَا تَخْرُجَ مَعَهُمْ وَلَا تَفْعَلَ فَعَلْتُمْ، فَلَمْ تَقْبَلْ حَتَّى فَعَلْتَ مَا فَعَلُوا؟! ثُمَّ لَطَمَنِي وَتَقَلَ فِي وَجْهِي، فَصَارَ وَجْهِي مُسْوَدًا كَمَا تَرَى، وَجِسْمِي عَلَى حَالَتِهِ الْأُولَى.

١٨. أَخْبَرَنَا ابْنُ حُشَيْبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْعَرَّادِ أَبُو الْقَاسِمِ الْفَقِيهُ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَرَزَةَ الْفَضْلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ الدَّيْرَجِ، وَكُنْتُ جَارَهُ، أَعُوذُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، فَوَجَدْتُهُ بِحَالٍ سُوءٍ، وَإِذَا هُوَ كَالْمَدْهُوشِ وَعِنْدَهُ الطَّيِّبُ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ، وَكَانَتْ بَيْنِي وَبَيْنَهُ حُلْطَةٌ وَأَنْسٌ يُوجِبُ الثَّقَةَ بِي وَالْإِنْسَاطَ إِلَيَّ، فَكَاتَمَنِي حَالَهُ، وَأَشَارَ لِي إِلَى الطَّيِّبِ، فَشَعَرَ الطَّيِّبُ بِإِشَارَتِهِ،

وَلَمْ يَعْرِفْ مِنْ حَالِهِ مَا يَصِفُ لَهُ مِنَ الدَّوَاءِ مَا يَسْتَعْمَلُهُ، فَقَامَ فَخَرَجَ وَحَلَا
 الْمَوْضِعَ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ فَقَالَ: أُحْبِرُكَ وَاللَّهِ وَاسْتَعْفِرُ اللَّهَ أَنْ الْمُتَوَكَّلَ أَمَرَنِي
 بِالْخُرُوجِ إِلَى نَيْنَوَى إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَمَرْنَا أَنْ نَكْرَبَهُ وَنَطْمَسَ أَثَرَ الْقَبْرِ،
 فَوَافَيْتُ النَّاحِيَةَ مَسَاءً مَعَنَا الْفَعْلَةُ وَالرُّوزْكَارِيُّونَ مَعَهُمُ الْمَسَاحِي وَالْمُرُورُ،
 فَتَقَدَّمْتُ إِلَى غِلْمَانِي وَأَضْحَابِي أَنْ يَأْخُذُوا الْفَعْلَةَ بِحَرَابِ الْقَبْرِ وَحَزَتْ
 أَرْضِهِ، فَطَرَحْتُ نَفْسِي لِمَا نَالَنِي مِنْ تَعَبِ السَّفَرِ وَنِمْتُ، فَدَهَبَ بِي النَّوْمُ فَإِذَا
 صَوَءَاءٌ شَدِيدَةٌ وَأَصْوَاتٌ عَالِيَةٌ، وَجَعَلَ الْعِلْمَانُ يُبْهَوْنَنِي، فَقُمْتُ وَأَنَا دَعِرٌّ
 فَقُلْتُ لِلْعِلْمَانِ: مَا شَأْنُكُمْ؟ قَالُوا: أَعْجَبُ شَأْنٌ. قُلْتُ: وَمَا ذَلِكَ؟ قَالُوا: إِنَّ
 بِمَوْضِعِ الْقَبْرِ قَوْمًا قَدْ حَالُوا بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَبْرِ، وَهُمْ يَزْمُونَنَا مَعَ ذَلِكَ بِالنِّسَابِ؛
 فَقُمْتُ مَعَهُمْ لِأَتَبَيَّنَ الْأَمْرَ، فَوَجَدْتُهُ كَمَا وَصَفُوا، وَكَانَ ذَلِكَ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ مِنْ
 لَيْالِي الْبَيْضِ فَقُلْتُ: أَرْمُوهُمْ، فَرَمَوْا فَعَادَتْ سِهَامُنَا إِلَيْنَا، فَمَا سَقَطَ سَهْمٌ مِنْهَا
 إِلَّا فِي صَاحِبِهِ الَّذِي رَمَى بِهِ فَقَتَلَهُ، فَاسْتَوْحَشْتُ لِذَلِكَ وَجَزَعْتُ وَأَخَذْتَنِي
 الْحُمَى وَالْقُسْعَرِيْرَةَ، وَرَحَلْتُ عَنِ الْقَبْرِ لَوْقَتِي وَوَطَنْتُ نَفْسِي عَلَى أَنْ يَقْتُلَنِي
 الْمُتَوَكَّلُ لِمَا لَمْ أُبْلَغْ فِي الْقَبْرِ جَمِيعَ مَا تَقَدَّمَ إِلَيَّ بِهِ.

قَالَ أَبُو بَرَزَةَ: فَقُلْتُ لَهُ: قَدْ كُفَيْتَ مَا تَحَدَّرُ مِنَ الْمُتَوَكَّلِ، قَدْ قُتِلَ بَارِحَةَ الْأُولَى وَ
 أَعَانَ عَلَيْهِ فِي قَتْلِهِ الْمُنتَصِرُ، فَقَالَ لِي: قَدْ سَمِعْتُ بِدَلِّكَ وَقَدْ نَالَنِي فِي جِسْمِي
 مَا لَا أَرْجُو مَعَهُ الْبِقَاءَ. قَالَ أَبُو بَرَزَةَ: كَانَ هَذَا فِي أَوَّلِ النَّهَارِ، فَمَا أَمْسَى الدَّبْرِجُ
 حَتَّى مَاتَ.

قَالَ ابْنُ حُشَيْشٍ: قَالَ أَبُو الْفَضْلِ: إِنَّ الْمُنتَصِرَ سَمِعَ أَبَاهُ يَشْتِمُ فَاطِمَةَ، فَسَأَلَ
 رَجُلًا مِنَ النَّاسِ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ: قَدْ وَجِبَ عَلَيْهِ الْقَتْلُ، إِلَّا أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ أَبَاهُ
 لَمْ يُطَلَّ لَهُ عُمْرٌ.

قَالَ: مَا أَبَالِي إِذَا أَطَعْتُ اللَّهَ بِقَتْلِهِ أَنْ لَا يُطَوَّلَ لِي عُمْرٌ، فَقَتَلَهُ وَعَاشَ بَعْدَهُ سَبْعَةَ أَشْهُرٍ.

١٩. أَحْبَرَنَا ابْنُ حُشَيْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْمُنْعِمِ بْنِ هَارُونَ الْخَدِيجِيُّ الْكَبِيرُ مِنْ شَاطِئِ النَّيْلِ، قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي الْقَاسِمُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مَعْمَرِ الْأَسَدِيِّ الْكُوفِيِّ، وَكَانَ لَهُ عِلْمٌ بِالسِّيَرَةِ وَ أَيَّامِ النَّاسِ، قَالَ: بَلَغَ الْمُتَوَكَّلَ جَعْفَرَ بْنِ الْمُعْتَصِمِ أَنَّ أَهْلَ السَّوَادِ يَجْتَمِعُونَ بِأَرْضِ نَيْنَوَى لِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَصِيرُ إِلَى قَبْرِهِ مِنْهُمْ خَلْقٌ كَثِيرٌ، فَأَنْفَذَ قَائِدًا مِنْ قُودِهِ، وَضَمَّ إِلَيْهِ كِتْفًا مِنَ الْجُنْدِ كَثِيرًا لِيَشَعَبَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَيَمْنَعَ النَّاسَ مِنْ زِيَارَتِهِ وَاجْتِمَاعِ إِلَى قَبْرِهِ.

فَخَرَجَ الْقَائِدُ إِلَى الطَّفِّ، وَعَمِلَ بِمَا أَمَرَ، وَذَلِكَ فِي سَنَةِ سَبْعٍ وَثَلَاثِينَ وَ مِائَتَيْنِ، فَتَارَ أَهْلُ السَّوَادِ بِهِ وَاجْتَمَعُوا عَلَيْهِ وَقَالُوا: لَوْ قُتِلْنَا عَنْ آخِرِنَا لَمَا أَمْسَكَ مَنْ بَقِيَ مِنَّا عَنْ زِيَارَتِهِ وَرَأَوْا مِنَ الدَّلَائِلِ مَا حَمَلَهُمْ عَلَى مَا صَنَعُوا فَكَتَبَ بِالْأَمْرِ إِلَى الْحَضْرَةِ، فَوُرِدَ كِتَابُ الْمُتَوَكَّلِ إِلَى الْقَائِدِ بِالْكَفِّ عَنْهُمْ وَ الْمُسِيرِ إِلَى الْكُوفَةِ مُظْهِرًا أَنَّ مَسِيرَهُ إِلَيْهَا فِي مَصَالِحِ أَهْلِهَا وَ الْإِنْكَفَاءِ إِلَى الْمَضَرِّ.

فَمَضَى الْأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى كَانَتْ سَنَةُ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ، فَبَلَغَ الْمُتَوَكَّلُ أَيْضًا مَصِيرَ النَّاسِ مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ وَ الْكُوفَةِ إِلَى كَرْبَلَاءَ لِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ أَنَّهُ قَدْ كَثُرَ جَمْعُهُمْ كَذَلِكَ، وَ صَارَ لَهُمْ سُوقٌ كَبِيرٌ، فَأَنْفَذَ قَائِدًا فِي جَمْعٍ كَثِيرٍ مِنَ الْجُنْدِ، وَ أَمَرَ مُنَادِيًا يُنَادِي بِبِرَاءَةِ الدِّمَةِ مِمَّنْ رَأَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ؛ وَ نَبَشَ الْقَبْرَ وَ حَرَّتْ أَرْضَهُ، وَ انْقَطَعَ النَّاسُ عَنِ الزِّيَارَةِ، وَ عَمِلَ عَلَى تَتَبُعِ آلِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الشَّيْعَةِ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ)، فَفُتِلَ وَ لَمْ يَتِمَّ لَهُ مَا قَدَّرَ.

٢٠. أَحْبَرَنَا ابْنُ حُشَيْبٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْفَضْلِ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّزَّاقِ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ غَالِبِ الْأَزْدِيِّ بِأَرْتَاحٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَانِيَةَ الطُّورِيِّ، قَالَ: حَجَبْتُ سَنَةَ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ مِائَتَيْنِ، فَلَمَّا صَدَرْتُ مِنَ الْحَجِّ صَرْتُ إِلَى

الْعِرَاقُ فَرَزْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى حَالِ خِيفَةٍ مِنَ
السُّلْطَانِ، وَرُزْتُهُ ثُمَّ تَوَجَّهْتُ إِلَى زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِذَا هُوَ قَدْ حُرِّثَتْ
أَرْضُهُ وَمُخِرَ فِيهَا الْمَاءُ، وَأُرْسِلَتِ الشَّيْرَانُ الْعَوَامِلُ فِي الْأَرْضِ، فَبِعَيْنِي وَ
بَصْرِي كُنْتُ أَرَى الشَّيْرَانَ تُسَاقُ فِي الْأَرْضِ فَتَنَسَاقُ لَهُمْ حَتَّى إِذَا حَادَتْ مَكَانَ
الْقَبْرِ حَادَتْ عَنْهُ يَمِينًا وَشِمَالًا، فَتُضْرَبُ بِالْعِصِيِّ الضَّرْبَ الشَّدِيدَ فَلَا يَنْفَعُ ذَلِكَ
فِيهَا، وَ لَا تَطُّ الْقَبْرَ بِوَجْهِهِ وَلَا سَبَبٍ، فَمَا أَمَكَّنِي الزِّيَارَةَ، فَتَوَجَّهْتُ إِلَى بَغْدَادَ،
وَ أَنَا أَقُولُ فِي ذَلِكَ:

تَاللَّهِ إِنْ كَانَتْ أُمِّيَّةٌ قَدْ أَتَتْ قَتَلَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا مَظْلُومًا
فَلَقَدْ أَتَاكَ بَنُو أَبِيهِ بِمِثْلِهَا هَذَا لَعْمَرُكَ قَبْرُهُ مَهْدُومًا
أَسْفُوا عَلَيَّ أَنْ لَا يَكُونُوا شَائِعُوا فِي قَتْلِهِ فَتَسْبَعُوهُ رَمِيمًا
فَلَمَّا قَدِمْتُ بَغْدَادَ سَمِعْتُ الْهَائِعَةَ، فَقُلْتُ: مَا الْخَبْرُ قَالُوا: سَقَطَ الطَّائِرُ بِقَتْلِ جَعْفَرِ
الْمُتَوَكَّلِ، فَعَجِبْتُ لِذَلِكَ وَ قُلْتُ: إِلَهِي لَيْلَةٌ بَلِيغَةٌ^١.

۶. کتاب فدک عبدالرحمان بن کثیر الهاشمی

متنی که در پی می‌آید، متن کتابی با عنوان فدک منسوب به عبدالرحمان بن کثیر الهاشمی از موالی عباسیان است. وی از راویان شیعی سده دوم قمری و از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده است که رجال‌شناسان امامیه از او تا حدّ اتهام به جعل حدیث انتقاد کرده‌اند. ظاهراً وی گرایش‌های غالبانه و تند شیعی داشته است. البته بیشتر احادیث او بازتابی است از تشیع کوفی سده دوم و احتمالاً برخی از احادیث منتسب به او، بر ساخته برادرزاده او، علی بن حسان الهاشمی باشد که تمایلات غالبانه روشنی داشته است.

نجاشی در کتاب *الرجال* خود، از کتاب فدک نام برده است^۱ و استاد مدرّسی هم به آن در کتابشان اشاره‌ای کرده‌اند،^۲ گو اینکه به متن زیر اشاره‌ای ننموده‌اند. بهترین تحقیق درباره آثار و روایات این راوی شیعی که احادیث بسیاری از او در کتاب‌های حدیثی امامیه نقل شده، از سوی استاد مدرّسی ارائه شده است.^۳

در کتاب *دلائل الامامة* منسوب به ابن‌رستم طبری، متن کتاب فدک عبدالرحمان بن کثیر نقل شده است. نجاشی سندی به این کتاب ارائه نداده و ما به درستی نمی‌دانیم که انتساب این متن به او، ریشه در چه سنتی در کتاب‌های فهرس کهن امامیه دارد؛ اما به هر حال متنی که در *دلائل الامامة* درج شده است، توسط ابن‌عقده روایت شده و احتمالاً باید انتساب آن را به ابن‌عقده بپذیریم، گرچه یکی از راویان آن ابوالفضل شیبانی، و ناقل آن، کتاب مجهول الهویه *دلائل الامامة* است. آنچه در این کتاب

۱. نجاشی، *الرجال*، صص ۲۳۴-۲۳۵.

۲. مدرّسی، *میراث مکتوب شیعه*، ص ۲۲۱.

۳. همان، صص ۲۱۹-۲۲۳.

عبدالرحمان بن کثیر روایت شده با سایر روایات و عقاید این محدث سازگار است و روایتی از فدک را ارائه می‌کند که در برخی منابع دیگر هم نقل شده است. در خود کتاب *دلائل الامامة* به شماری از این روایات متن خطبه فدک اشاره شده است. افزون بر این، همان‌طور که نجاشی هم اشاره کرده است، ابن عقیده در روایت احادیث این محدث دخیل بوده است.

نویسنده متن *دلائل الامامة* هر که بوده و این کتاب به هر شکلی که تدوین شده باشد، به هر حال در متن آن، در آغاز، سندی از ابوالفضل شیبانی و آنگاه از هارون بن موسی التلعکبری ارائه شده که هر دو، متن خطبه فدک را از طریق ابن عقیده روایت می‌کنند؛ اما تنها روایت تلکبری از ابن عقیده به روایت متن کتاب فدک عبدالرحمان بن کثیر الهاشمی مربوط است. ابن عقیده متن کتاب عبدالرحمان را با یک واسطه از علی بن حسان الهاشمی، برادرزاده عبدالرحمان روایت کرده که مهم‌ترین شخص در روایات آثار عمویش بوده است.^۱

عبدالرحمان، خطبه فدک را در کتابش از امام صادق ع روایت می‌کند. البته تلکبری متن خطبه را از ابن عقیده با روایت دیگری نیز که همو به عنوان روایت سوم در اختیار داشته، نقل کرده است. دور نیست که این روایات در کتابی از ابن عقیده درباره فدک گرد آمده باشد؛ گرچه اشاره‌ای به وجود این کتاب در منابع نشده است. محدثان و مورخان دیگری نیز کتاب‌هایی درباره فدک به طور مستقل نوشته‌اند که از آن جمله، کتابی از ابوالفرج اصفهانی، از شاگردان و راویان ابن عقیده است که شیخ طوسی در کتاب *الفهرست* به آن اشاره کرده است.^۲

در کتاب *دلائل الامامة* به چند روایت دیگر در این زمینه اشاره شده و اسناد آن‌ها

۱. درباره او نک: مدرّسی، *میراث مکتوب شیعه*، صص ۲۳۸-۲۳۹.

۲. شیخ طوسی، *الفهرست*، ص ۵۴۴.

نقل گردیده که همه آن‌ها ظاهراً به کتاب *الاحن و المحن* صفوانی باز می‌گردد.^۱ به سبب شباهت متن‌های خطبه فدک در تمامی این روایات، در *دلایل الامامة* فقط یکی از این متن‌ها انتخاب شده است و در پایان آن، تنها به یکی دو مورد اختلاف که در متن کتاب فدک عبدالرحمان بن کثیر وجود داشته، اشاره شده است. در *دلایل الامامة*، در دنباله متن خطبه فدک، باز قسمتی دیگر از کتاب فدک عبدالرحمان بن کثیر با همین طریق ابن‌عقده نقل شده که ظاهراً این دو بخش، تمام متن کتاب منسوب به او را تشکیل می‌داده است. با این وصف، این بار روایت ابن‌عقده از متن عبدالرحمان توسط ابوالفضل شیبانی، و نه تلعبری، روایت شده و این امر باز تأکیدی است بر اینکه اصل کتاب عبدالرحمان در کتابی از ابن‌عقده روایت شده بوده که تلعبری و ابوالفضل شیبانی، هر دو، به آن متن دسترسی داشته‌اند. ما در این بخش، متن کتاب فدک عبدالرحمان بن کثیر را بر اساس کتاب *دلایل الامامة* نقل می‌کنیم.

حدیث فدک:

۱- [حَدَّثَنِي أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدِ الزِّيَّاتِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْقَصْبَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضْرٍ الْبِزْطِيُّ السَّكُونِيُّ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ الْأَحْمَرِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبِ الرَّبِيعِيِّ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: لَمَّا بَلَغَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِجْمَاعُ أَبِي بَكْرٍ عَلَى مَنْعِ فَدَكٍ...].

- وَ أَخْبَرَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلْعُكْبَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ)، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ

۱. برای این کتاب، نک: ابن شهر آشوب، *معالم العلماء*، صص ۱۳۱-۱۳۲؛ نیز نک: فصلی که ما درباره صفوانی در رساله دکتری خود نگاشته‌ایم.

أَهْمَدَانِي، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ قَيْسِ الْأَشْعَرِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَمَّتِهِ زَيْنَبَ بِنْتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَتْ: لَمَّا أَجْمَعَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى مَنَعِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَذَكَأ... .

[وَقَالَ أَبُو الْعَبَّاسِ: وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَشْعَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ عُثْمَانَ الْجُعْفِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَمَّتِهِ زَيْنَبَ بِنْتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَغَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَنْ فَاطِمَةَ لَمَّا أَجْمَعَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى مَنَعِهَا فَذَكَأ... .

- وَحَدَّثَنِي الْقَاضِي أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ [بْنِ مُحَمَّدِ] بْنِ سَهْلِ ابْنِ حُمْرَانَ الدَّقَاقُ، قَالَ: حَدَّثَنِي أُمُّ الْفَضْلِ حَدِيجَةُ بِنْتُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي التَّلْجِ، قَالَتْ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الصَّفْوَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ عَبْدِ الْعَزِيزِ ابْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ [بْنِ مُحَمَّدِ] بْنِ عُمَارَةَ الْكِنْدِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ صَالِحِ بْنِ حَيٍّ - قَالَ: وَ مَا رَأْتُ عَيْنَايَ مِثْلَهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي رَجُلَانِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَتْ: لَمَّا بَلَغَ فَاطِمَةَ إِجْمَاعُ أَبِي بَكْرٍ عَلَى مَنَعِ فَذَكَأ، وَ انْصَرَفَ وَ كَيْلَهَا عَنْهَا، لَأَثَتْ خِمَارَهَا... وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ.

قَالَ الصَّفْوَانِيُّ: وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَزِيدَ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِهِ... وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ.

قَالَ الصَّفْوَانِيُّ: وَ حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عُثْمَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا نَائِلُ بْنُ نَجِيحٍ، عَنْ

عَمْرُو بْنُ شَمْرِ، عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ...
وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ.

قَالَ الصَّفْوَانِيُّ: وَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الضَّحَّاكِ، قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ
أَبِيهِ وَ عَوَانَةَ.

قَالَ الصَّفْوَانِيُّ: وَ حَدَّثَنَا ابْنُ عَائِشَةَ بِبَعْضِهِ.

وَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ بَكَّارٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَزْبُ بْنُ مَيْمُونٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ
آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالُوا:

لَمَّا بَلَغَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِجْمَاعُ أَبِي بَكْرٍ عَلَى مَنَعِهَا فَدَكَ، وَ انصَرَفَ عَامِلُهَا مِنْهَا،
لَا نَتْ حِمَارَهَا، ثُمَّ أَقْبَلَتْ فِي لَمَّةٍ مِنْ حَفَدَتِهَا وَ نِسَاءِ قَوْمِهَا، تَطَأُ ذُيُولَهَا، مَا
تَحْرِمُ مَشِيئَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، حَتَّى دَخَلَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ، وَ قَدْ حَقَلَ حَوْلَهُ
الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ، فَنِيَطَتْ دُونَهَا مَلَاءَةٌ، ثُمَّ أَنْتَ أَنْتَ أَجْهَشَ لَهَا الْقَوْمُ بِالْبُكَاةِ،
ثُمَّ أُمِهَلَتْ حَتَّى هَدَأَتْ قُورُتُهُمْ، وَ سَكَنَتْ رُوعَتُهُمْ، وَ افْتَتَحَتْ الْكَلَامَ، فَقَالَتْ:

«أَبْتَدَيْتُ بِالْحَمْدِ لِمَنْ هُوَ أَوْلَى بِالْحَمْدِ وَ الْمَجْدِ وَ الطُّولِ» ثُمَّ قَالَتْ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ
عَلَى مَا أَنْعَمَ، وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ، وَ التَّنَاءُ عَلَى مَا قَدَّمَ، مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ
ابْتَدَأَهَا، وَ سُبُوحِ آيَاتِ أَسْدَاهَا، وَ إِحْسَانِ مَنَنِ وَالْإِهَاءِ، جَمَّ عَنِ الْإِحْصَاءِ
عَدْدُهَا، وَ نَأَى عَنِ الْمَجَازَاةِ أَمْدُهَا، وَ تَفَاوَتْ عَنِ الْإِذْرَاكِ أَبْدُهَا، اسْتَدْعَى
الشُّكُورُ بِإِفْضَالِهَا، وَ اسْتَحَمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِإِجْرَالِهَا، وَ أَمَرَ بِالتَّدْبِ إِلَى أُمَّتِهَا.
وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةً جُعِلَ الْإِحْلَاصُ تَأْوِيلَهَا، وَ ضَمِنَ الْقُلُوبُ
مَوْضُولَهَا، وَ أَبَانَ فِي الْفِكْرِ مَعْقُولَهَا، الْمُؤْتَنِعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيُهَا، وَ مِنَ الْأَلْسِنِ
صِفْتُهَا، وَ مِنَ الْأَوْهَامِ الْإِحَاطَةُ بِهِ، ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا، وَ
أَنْشَأَهَا بِلاِ احْتِدَاءِ أُمَّتِلَةٍ [امْتَلَهَا]، وَضَعَهَا لِعَبْرِ فَائِدَةٍ زَادَتْهُ، بَلْ إِظْهَاراً لِقُدْرَتِهِ،
وَ تَعْبُدًا لِبِرِّيَّتِهِ، وَ إِعْزَازًا لِأَهْلِ دَعْوَتِهِ، ثُمَّ جَعَلَ التَّوَابِ عَلَى طَاعَتِهِ، وَ وَضَعَ

الْعُقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، زِيَادَةَ لِعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ، وَ حِيَاشَةَ لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ.
وَأَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ يَجْتَبِلَهُ وَ اضْطَفَاهُ قَبْلَ
أَنْ يَبْتَعَثُهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ يَسْتَنْجِبَهُ إِذِ الْخَلَائِقُ فِي الْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ، وَ بَسَدَ
الْأَوْهَامِ مَضُونَةٌ، وَ بِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ، عَلِمًا مِنَ اللَّهِ فِي غَامِضِ الْأُمُورِ، وَ
إِحَاطَةً مِنْ وَرَاءِ حَادِثَةِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ.

ابْتَعَثَهُ اللَّهُ إِتْمَامًا لِعِلْمِهِ، وَ عَزِيمَةً عَلَى إِمْضَاءِ حُكْمِهِ، فَرَأَى الْأُمَّمَ فَرَقًا فِي
أَذْيَانِهَا، عُكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِزْفَانِهَا، فَأَنَارَ اللَّهُ
بِمُحَمَّدٍ ظُلْمَهَا، وَ فَرَّجَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا وَ جَلَا عَنِ الْأَبْصَارِ عَمَّهَا، وَ عَنِ
الْأَنْفُسِ عُمَمَهَا.

ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ رَحْمَةٍ، وَ اخْتِيَارٍ وَ رَغْبَةٍ لِمُحَمَّدٍ عَنْ تَعَبِ هَذِهِ
الدَّارِ، مَوْضُوعًا عَنْهُ أَعْبَاءُ الْأَوْزَارِ، مَخْضُوفًا بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ، وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ
الْعَفَّارِ، وَ مَجَاوِرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ؛ أَمِينُهُ عَلَى الْوُحْيِ، وَ صَفِيُّهُ وَ رَضِيُّهُ، وَ خَيْرُتُهُ
مِنْ خَلْقِهِ وَ نَجِيُّهُ، فَعَلِيهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ، وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ».

ثُمَّ التَّفَتَّتْ إِلَى أَهْلِ الْمَجْلِسِ، فَقَالَتْ لِجَمِيعِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ:
«وَ أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ نُصِبُ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، وَ حَمَلْتُمْ دِينَهُ وَ وَحْيِهِ، وَ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى
أَنْفُسِكُمْ، وَ بُلْعَاؤُهُ إِلَى الْأُمَّمِ، رَعِيمٌ لِلَّهِ فِيكُمْ، وَ عَهْدٌ قَدَّمَهُ إِلَيْكُمْ، وَ بَقِيَّةٌ
اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ: كِتَابُ اللَّهِ، بَيِّنَةٌ بِصَائِرِهِ، وَ آيٌ مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرَهُ، وَ بُرْهَانٌ فِيْنَا
مُتَجَلِّيَّةٌ ظَوَاهِرُهُ، مُدِيمٌ لِلْبِرِّيَّةِ اسْتِمَاعُهُ، وَ قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ أَتْبَاعُهُ، وَ مُوَدِّ إِلَى
التَّجَاهِ أَشْيَاعُهُ، فِيهِ تَبْيَانُ حُجَجِ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةِ، وَ مَوَاعِظُ الْمَكْرَرَةِ، وَ عَزَائِمُ
الْمُفَسَّرَةِ، وَ مَحَارِمُ الْمُحَدَّرَةِ، وَ أَحْكَامُ الْكَافِيَةِ، وَ بَيِّنَاتُ الْجَالِيَةِ، وَ فَضَائِلُهُ
الْمَنْدُوبَةِ، وَ رُحُصُهُ الْمُؤَهَّوْبَةِ، وَ رَحْمَتُهُ الْمَرْجُوعَةِ، وَ سَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةِ.

فَفَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا لَكُمْ مِنَ الشُّرْكِ؛ وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهًا لَكُمْ عَنِ

الْكِبْرِ؛ وَ الزَّكَاةَ تَزْيِيداً فِي الرُّزْقِ؛ وَ الصَّيَامَ إِثْبَاتاً لِلْإِحْلَاصِ؛ وَ الْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ؛ وَ الْحَقَّ تَسْكِيناً لِلْقُلُوبِ، وَ تَمْكِيناً لِلدِّينِ، وَ طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمَلَّةِ، وَ إِمَامَتَنَا كَمَا لِلْفُرْقَةِ، وَ الْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ، وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى الْإِسْتِجَابِ، وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَضْلِحَةً لِلْعَامَّةِ، وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ تَنْزِيهاً لِلدِّينِ، وَ الْبِرَّ بِالْوَالِدَيْنِ وَ قَايَةَ مِنَ السَّخَطِ، وَ صِلَةَ الْأَرْحَامِ مَنَمَةً لِلْعَدَدِ، وَ زِيَادَةً فِي الْعُمْرِ، وَ الْقِصَاصَ حَقناً لِلدَّمَاءِ، وَ الْوَفَاءَ بِالتُّدُورِ تَعْرِضاً لِلْمَغْفِرَةِ، وَ وَفَاءَ الْمِكْيَالِ وَ الْمِيزَانِ تَغْيِيراً لِلْبُخْسِ وَ التَّطْفِيفِ، وَ اجْتِنَابَ قَدْفِ الْمُحْصَنَةِ حِجَاباً عَنِ اللَّعْنَةِ، وَ التَّنَاهِيَّ عَنِ شُرْبِ الْخُمُورِ تَنْزِيهاً عَنِ الرَّجْسِ، وَ مُجَانِبَةَ السَّرِقَةِ إِجَاباً لِلْعَقَةِ، وَ التَّنْزَهُ عَنِ أَكْلِ مَالِ الْيَتِيمِ وَ الْإِسْتِثْنَارَ بِهِ إِجَارَةً مِنَ الظُّلْمِ، وَ النَّهْيَ عَنِ الزُّنَا تَحْصِناً مِنَ الْمُقْتِ، وَ الْعَدْلَ فِي الْأَحْكَامِ إِيْنَسَاساً لِلرَّعِيَّةِ، وَ تَوَكُّرَ الْجُورِ فِي الْحُكْمِ إِثْبَاتاً لِلْوَعِيدِ، وَ النَّهْيَ عَنِ الشُّرْكِ إِحْلَاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ.

فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ، وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، وَ لَا تَتَوَلَّوْا مُدْبِرِينَ، وَ أَطِيعُوهُ فِيمَا أَمَرَكُمْ وَ نَهَاكُمْ، فَإِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ، فَاحْمَدُوا اللَّهَ الَّذِي بَعَّظَمْتَهُ وَ نُورِهِ ابْتَغَى مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ، فَتَحْنُ وَ سَبِيلُهُ فِي خَلْقِهِ، وَ نَحْنُ آلُ رَسُولِهِ، وَ نَحْنُ حُجَّةُ غَيْبِهِ، وَ وَرَثَةُ أَنْبِيَائِهِ».

ثُمَّ قَالَتْ:

«أَنَا فَاطِمَةُ وَ أَبِي مُحَمَّدٌ، أَقُولُهَا عَوْداً عَلَى بَدءِ، وَ مَا أَقُولُ إِذْ أَقُولُ سَرَفاً وَ لَا شَطَطاً» ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾^١ إِنْ تُعْزُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ، وَ أَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ، بَلَغَ التَّدَارَةَ صَادِعاً بِالرَّسَالَةِ، نَاكِباً عَنِ سُنَنِ الْمُشْرِكِينَ، ضَارِباً لِأَنْبَاجِهِمْ، آخِذاً بِأَكْطَابِهِمْ، دَاعِياً إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ،

يَجِدُ الْأَضْنَامَ، وَ يَنْكُتُ الْهَامَ حَتَّى انْهَزَمَ الْجَمْعُ، وَ وَلُوا الدُّبُرَ، وَ حَتَّى تَفَرَّى
 اللَّيْلُ عَنِ ضُبْحِهِ، وَ أَشْفَرَ الْحَقُّ عَنِ مَحْضِهِ، وَ نَطَقَ رَعِيمُ الدِّينِ، وَ هَدَّاتُ فَوْرَةَ
 الْكُفْرِ، وَ حَرَسَتْ سَفَاشِقُ الشَّيْطَانِ، وَ فَهَّمْتُ بِكَلِمَةِ الْإِحْلَاصِ.
 وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ، فَأَتَقَدَّكُمْ مِنْهَا نَبِيُّهُ، تَعْبُدُونَ الْأَضْنَامَ، وَ
 تَسْتَفْسِمُونَ بِالْأَزْلَامِ، مَدَقَّةَ السَّارِبِ وَ نُهْرَةَ الطَّامِعِ، وَ قُبْسَةَ الْعَجْلَانِ، وَ مُوْطِئِ
 الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ الرِّنْقَ وَ تَقْتَاتُونَ الْقِدَّةَ أَذِلَّةَ حَاشِعِينَ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمْ
 النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ فَأَتَقَدَّكُمْ بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ بَعْدَ اللَّتْيَا وَ النَّبِيِّ، وَ بَعْدَ مَا مُنِيَ
 بِهِمُ الرَّجَالِ، وَ ذُتْبَانَ الْعَرَبِ، «كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ»،^١ أَوْ نَجَمَ
 قَرْنُ الضَّلَالَةِ، أَوْ فَعَزَتْ فَاغِرَةُ الْمُشْرِكِينَ، قَدَفَ أَحَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا، فَلَا يَنْكَفِي
 حَتَّى يَطَأَ صَمَاحَهَا بِأَحْمُصِهِ، وَ يُحْمِدَ لَهَبَهَا بِحَدِّهِ، مَكْدُوداً فِي ذَاتِ اللَّهِ، قَرِيباً
 مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّداً فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، وَ أَنْتُمْ فِي بُلْهَنِيَّةِ آمُنُونَ، وَادْعُونَ فَرِحُونَ،
 تَتَوَكَّفُونَ الْأَحْبَارَ، وَ تَتَكْضُونَ عِنْدَ التُّرَالِ عَلَى الْأَعْقَابِ، حَتَّى أَقَامَ اللَّهُ
 بِمُحَمَّدٍ ﷺ عَمُودَ الدِّينِ. فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ (عَزَّ وَجَلَّ) لَهُ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَ مَاوَى
 أَضْفِيَائِهِ، ظَهَرَتْ حَسِيكَةُ النَّفَاقِ، وَ انْسَمَلَ جِلْبَابُ الدِّينِ، وَ أُحْلِقَ ثَوْبُهُ، وَ
 نَحَلَ عَظْمُهُ، وَ أَوْدَتْ رُمْتُهُ، وَ ظَهَرَ نَابِغٌ، وَ نَبِغَ حَامِلٌ، وَ نَطَقَ كَاطِمٌ، وَ هَدَرَ
 فَنِيْقُ الْبَاطِلِ يَخْطُرُ فِي عَرَصَاتِكُمْ، وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مُعْرَسِهِ صَارِخاً
 بِكُمْ، فَأَلْفَاكُمْ غَضَاباً، فَخَطَمْتُمْ غَيْرَ إِبْلِكُمْ، وَ أَوْرَدْتُمُوهَا غَيْرَ شُرْبِكُمْ بِدَاراً،
 زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِثْنَةِ «أَلَا فِي الْفِثْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنْ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»^٢.
 هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ، وَ الْكَلِمُ رَحِيبٌ، وَ الْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ، فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ، وَ أَيْنَ
 بِكُمْ، وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ، وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، زَوَاجِرُهُ لَا تَحَةُ، وَ أَوَامِرُهُ

١. المائدة/٦٤.

٢. التوبة/٤٩.

لَامِحَةً، وَ دَلَالَتُهُ وَاضِحَةٌ، وَ أَعْلَامُهُ بَيِّنَةٌ، وَ قَدْ خَالَفْتُمُوهُ رَغْبَةً عَنْهُ، فَبِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا، ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثَ أَنْ تَسْكُنَ نَفْرَتُهَا، وَ يَسْلَسَ قِيَادُهَا، تُسِرُّونَ حَسَوًا بِارْتِعَاءٍ، أَوْ نَضْبِرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمَدَى، وَ زَعَمْتُمْ أَنْ لَا إِرْثَ لَنَا، أَمْ فَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ، وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^١.

أَيُّهَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ؛ أَلْبَثْتُ إِرْثَ أَبِي، يَا ابْنَ أَبِي فُحَافَةً؟! أَبِي اللَّهُ (عَزَّ وَجَلَّ) أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا أَرِثَ أَبِي؟! لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا فَرِيًّا، جُزْأَةً مِنْكُمْ عَلَى قَطِيعَةِ الرَّحِمِ، وَ نَكْتِ الْعَهْدِ، فَعَلَى عَمْدٍ مَا تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ وَ نَبَذْتُمُوهُ، إِذْ يَقُولُ اللَّهُ (عَزَّ وَجَلَّ): ﴿وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾^٢.

وَ مَعَ مَا قَصَّ مِنْ حَبْرٍ يَحْيَى وَ زَكَرِيَّا إِذْ يَقُولُ ﴿رَبِّ... فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا﴾ يَرْتِنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلٍ يُعْقَبُونَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا^٣.

وَ قَالَ (عَزَّ وَجَلَّ): ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَىٰ﴾^٤ وَ قَالَ (تَعَالَى): ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ﴾^٥.

فَزَعَمْتُمْ أَنْ لَا حَظَّ لِي، وَ لَا أَرِثُ مِنْ أَبِي! أَمْ فَحَصَّكُمْ اللَّهُ بِآيَةِ أُخْرَجَ أَبِي مِنْهَا؟! أَمْ تَقُولُونَ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثُونَ؟! أَمْ لَسْتُ وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟! أَمْ أَنْتُمْ بِحُضُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ أَعْلَمُ مِنَ النَّبِيِّ؟! ذُونَكُهَا مَرْحُولَةٌ مَرْمُومَةٌ تَلْفَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَنِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ، وَ نِعْمَ الرَّعِيمُ مُحَمَّدٌ، وَ الْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ، وَ

١. آل عمران/٨٥. و ما قبلها تضمنين من سورة المائدة/٥٠.

٢. التمل/١٦.

٣. مريم/٤-٦.

٤. النساء/١١.

٥. البقرة/١٨٠.

عَمَّا قَلِيلٍ تُوَفَّكُونَ، وَ عِنْدَ السَّاعَةِ مَا تَحْسَرُونَ، وَ ﴿لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ أَسْوَفٌ
تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴾.^٢
ثُمَّ التَّفَتُّتْ إِلَى قَبْرِ أَبِيهَا (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا)، مُتَمَثِّلَةً بِأَبْنَاتِ صَفِيَّةَ بِنْتِ عَبْدِ
الْمُطَّلِبِ (رَحِمَهَا اللَّهُ تَعَالَى):

قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هُنْبَاءٌ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْتُرِ الْخُطْبُ
إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدَ الْأَرْضِ وَإِبَلَهَا وَ اجْتُتْ أَهْلُكَ مُدْ غَيْبَتٍ وَ اغْتَصَبُوا
أَبَدْتُ رِجَالَ لَنَا فَحَوَى ضُورِهِمْ لَمَّا نَأَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ الْكُتُبُ
تَهَضَّمْنَا رِجَالَ وَ اسْتَحَفَّ بِنَا دَهْرٌ فَقَدْ أَدْرَكُوا فِيْنَا الَّذِي طَلَبُوا
قَدْ كُنْتَ لِلْخَلْقِ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ عَلَيْكَ تَنْزِلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ
وَ كَانَ جِبْرِيلُ بِالْآيَاتِ يُؤَنِّسُنَا فَغَابَ عَنَّا فَكُلُّ الْحَيْرِ مُحْتَجِبُ
فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لَهَا: صَدَقْتَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ بِالْمُؤْمِنِينَ رِءُوفًا
رَحِيمًا، وَ عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا، وَ كَانَ - وَ اللَّهُ - إِذَا نَسَبْنَاهُ وَ جَدْنَاهُ أَبَاكَ
دُونَ النِّسَاءِ، وَ أَحَا ابْنِ عَمِّكَ دُونَ الْأَخْلَاءِ آثَرُهُ عَلَى كُلِّ حَمِيمٍ، وَ سَاعَدَهُ عَلَى
الْأَمْرِ الْعَظِيمِ، وَ أَنْتُمْ عِثْرَةُ نَبِيِّ اللَّهِ الطَّيِّبُونَ، وَ خَيْرَتُهُ الْمُتَنَجِّبُونَ، عَلَى طَرِيقِ
الْجَنَّةِ أَدَلُّنَا، وَ أَبْوَابُ الْحَيْرِ لِسَالِكِينَا.

فَأَمَّا مَا سَأَلْتِ، فَلِكِ مَا جَعَلَهُ أَبُوكَ، مُصَدِّقٌ قَوْلِكَ، وَ لَا أَظْلَمُ حَقِّكَ، وَ أَمَّا مَا
سَأَلْتِ مِنَ الْمِيرَاثِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لِأَنُورَتْ».
فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: «يَا سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ لِكِتَابِ اللَّهِ مُخَالِفًا؛ وَ لَا عَنِ
حُكْمِهِ صَادِفًا، لَقَدْ كَانَ يَلْتَقِطُ آثَرَهُ، وَ يَقْتَنِي سِيرَهُ، أَ فَتَجْمَعُونَ إِلَى الظُّلَامَةِ الشَّنْعَاءِ
وَ الْعَلْبَةِ الدَّهْيَاءِ، اغْتِبَالًا بِالْكَذِبِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، وَ إِصَافَةَ الْحَنِيفِ إِلَيْهِ؟!

١. الأنعام/٦٧.

٢. هود/٣٩؛ الزمر/٣٩ و ٤٠.

وَلَا عَجَبَ إِنْ كَانَ ذَلِكَ مِنْكُمْ، وَ فِي حَيَاتِهِ مَا بَعَيْتُمْ لَهُ الْعَوَائِلَ، وَ تَرَ قَبْتُمْ بِهِ
الدَّوَائِرَ، هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حَكَمٌ عَدْلٌ، وَ قَائِلٌ فَضْلٌ، عَنْ بَعْضِ أَنْبِيَائِهِ إِذْ قَالَ:
﴿يَرْتُبِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾^١.

وَ فَضَّلَ فِي بَرِيَّتِهِ الْمِيرَاثَ مِمَّا فَرَضَ مِنْ حَظِّ الذِّكْرَةِ وَ الْإِنَاثِ، فَلِمَ سَوَّلْتَ
لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْرًا؟! فَصَبِرْ جَمِيلٌ، وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ.^٢
قَدْ رَعِمْتَ أَنَّ التَّبَوُّةَ لَا تُورَثُ، وَ إِنَّمَا يُورَثُ مَا دُونَهَا، فَمَا لِي أَمْنَعُ إِرْتِ أَبِي؟ أ
أَنْزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: إِلَّا فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ؟ فَذَلِّبِي عَلَيْهِ أَفْنَعُ بِهِ».
فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، أَنْتِ عَيْنُ الْحُجَّةِ، وَ مَنْطِقُ الْحِكْمَةِ، لَا أُذَلِّي
بِجَوَابِكَ، وَ لَا أَذْفَعُكَ عَنْ صَوَابِكَ، وَ لَكِنَّ الْمُسْلِمُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ، هُمْ قَلْدُونِي
مَا تَقَلَّدْتُ، وَ آتُونِي مَا أَحَدْتُ وَ تَرَكْتُ. قَالَ: فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام لِمَنْ بِحَضْرَتِهِ:
«أَيُّهَا النَّاسُ، أَ تَجْتَمِعُونَ إِلَى الْمُقْبِلِ بِالْبَاطِلِ وَ الْفِعْلِ الْخَاسِرِ؟! لَيْسَ مَا
اعْتَضَ الْمُبْطِلُونَ، وَ مَا يَسْمَعُ الضُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ، أَمَا وَ اللَّهُ لَتَجِدَنَّ
مَحْمِلَهَا تَقِيلًا، وَ عِبَاهَا وَيِيلًا، إِذَا كُشِفَ لَكُمْ الْعِطَاءُ، فَحِينَئِذٍ لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ،
وَ بَدَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مَا كُنْتُمْ تَحْدُرُونَ».

قَالَ: وَ لَمْ يَكُنْ عُمَرُ حَاضِرًا، فَكَتَبَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ إِلَى عَامِلِهِ بِرَدِّ فَدِكَ كِتَابًا،
فَأَخْرَجَتْهُ فِي يَدِهَا، فَاسْتَقْبَلَهَا عُمَرُ، فَأَحَدَهُ مِنْهَا وَ تَفَلَّ فِيهِ وَ مَرَّقَهُ، وَ قَالَ: لَقَدْ
حَرَفَ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ، وَ ظَلَمَ.

فَقَالَتْ لَهُ: «مَا لَكَ؟ لَا أَمْهَلَكَ اللَّهُ، وَ قَتَلَكَ، وَ مَرَّقَ بَطْنَكَ». وَ أَتَتْ مِنْ فَوْرِهَا
ذَلِكَ الْأَنْصَارُ، فَقَالَتْ: «مَعَسَرُ الْبَقِيَّةِ، وَ أَعْضَادُ الْمَلَّةِ، وَ حَصَنَةُ الْإِسْلَامِ، مَا هَذِهِ
الْغَمِيرَةُ فِي حَقِّي، وَ السُّنَّةُ عَنْ ظُلَامَتِي، أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَمَرَ بِحِفْظِ الْمَرْءِ فِي
وَلَدِهِ؟ فَسَرَّعَانَ مَا أَحَدَثْتُمْ، وَ عَجَلَانَ ذَا إِهَالَةٍ».

١. مريم/٦.

٢. تضمين من سورة يوسف/١٨.

أَتَقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ فَحَطَبٌ جَلِيلٌ، اسْتَوْسَعَ وَهَيْبُهُ، وَاسْتَنْهَرَ فَتَقَهُ وَفَقِدَ رَاتِقَهُ، فَأَظْلَمَتِ الْأَرْضُ لِعُيُوبَتِهِ، وَاكْتَابَ خَيْرَةَ اللَّهِ لِمُصِيبَتِهِ، وَأكَدَتِ الْآمَالُ، وَخَشَعَتِ الْجِبَالُ، وَأَضِيعَ الْحَرِيمُ، وَأُذِيلَتِ الْحُرْمَةُ بِمَوْتِ مُحَمَّدٍ، فَبَيْتِكَ نَارِلَةٌ أَعْلَنَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ فِي أَفْئِيَتِكُمْ مُمَسَاكُكُمْ وَمُضْبَحُكُمْ هَتَافًا. وَ لَقَبَلِ مَا حَلَّتْ بِهِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ وَرُسُلُهُ ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^١.

أَبْنِي قَيْلَةَ، أَهْتَضَمُ ثُرَاتِ أَبِي وَأَنْتُمْ بِمَرَأَى وَمَسْمَعٍ! تَلْبَسُكُمْ الدَّعْوَةُ، وَ يَسْمَلُكُمْ الْجُبْنُ، وَ فِيكُمْ الْعُدَّةُ وَالْعُدْدُ، وَ لَكُمْ الدَّارُ وَالْجَنَنُ وَأَنْتُمْ نُحْبَةُ اللَّهِ الَّتِي افْتَحَنَ، وَ نَحَلْتُهُ الَّتِي انْتَحَلَ، وَ خَيْرُهُ الَّتِي انْتَحَبَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَابْدُثْمْ فِيْنَا الْعَرَبِ، وَ نَاهَضْمْ الْأُمَمَ وَ كَافَحْمْ الْبُهَمَ، لَأَنْبَرِحَ وَ تَبْرَحُونَ، وَ نَأْمُرْكُمْ فَتَأْتَمِرُونَ، حَتَّى دَارَتْ بِنَا وَ بِكُمْ رَحَى الْإِسْلَامِ، وَ دَرَّ حَلْبُ الْبِلَادِ، وَ خَضَعَتْ بَعْوَةُ الشُّرُكِ، وَ هَدَأَتْ رَوْعَةَ الْهَرَجِ، وَ حَبَّتْ نَارَ الْحَرْبِ، وَ اسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّينِ، فَآنَى جُرْثُمَ بَعْدَ الْبَيَانِ، وَ نَكَضْمْ بَعْدَ الْإِقْدَامِ، عَنْ قَوْمٍ ﴿نَكُتُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾^٢.
أَلَا أَرَى وَ اللَّهُ أَنْ [قَدْ] أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْحَفْضِ، وَ رَكَنْتُمْ إِلَى الدَّعَةِ، فَعَجِثْمْ عَنِ الدِّينِ وَ مَجِثْمْ الَّذِي اسْتَوْعَيْتُمْ، وَ دَسَعْتُمْ مَا اسْتَرْعَيْتُمْ، أَلَا وَ ﴿إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبِيُّ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمَ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَ قَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَ إِنَّا

١. آل عمران/١٤٤.

٢. التوبة/١٢.

لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ^١.
 أَلَا وَ قَدْ قُلْتُ الَّذِي قُلْتُ عَلَى مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْحَدِّلَةِ الَّتِي حَامَرْتُكُمْ، وَ لَكِنَّهَا
 فَيَضَةُ النَّفْسِ، وَ نَفْتَةُ الْعَيْطِ، وَ بِنْتَةُ الصَّدْرِ، وَ مَعْدِرَةُ الْحُجَّةِ، فَدُونَكُمْ فَاحْتَقِبُوا
 دَبْرَةَ الظَّهْرِ، نَاقِبَةَ الحُفِّ، بَاقِبَةَ العَارِ، مَوْسُومَةَ بِسَنَارِ الأَبْدِ، مَوْسُولَةَ بِنَارِ الله
 المُوَقَّدَةِ، الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الأَفْئِدَةِ، إِنَّهَا عَلَيْهِم مَّوْصَدَةٌ، فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ.
 فَبِعَيْنِ الله مَا تَفْعَلُونَ، ﴿وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^٢، وَ أَنَا ابْنَةُ
 نَذِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ، فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ، وَ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ،
 ﴿وَ سَيَعْلَمُ الكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ، وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ
 المُوْمِنُونَ، وَ كُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ، فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا
 يَرَهُ^٣ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^٣ وَ كَانَ الأَمْرُ قَدْ قَضِيَ.
 ثُمَّ وَلَّتْ، فَاتَّبَعَهَا رَافِعُ بْنُ رِفَاعَةَ الزُّرَقِيُّ، فَقَالَ لَهَا: يَا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ، لَوْ كَانَ أَبُو الحَسَنِ
 تَكَلَّمَ فِي هَذَا الأَمْرِ وَ ذَكَرَ لِلنَّاسِ قَبْلَ أَنْ يَجْرِيَ هَذَا العَقْدُ، مَا عَدَلْنَا بِهِ أَحَدًا.
 فَقَالَتْ لَهُ يَزِيدُ نَهْأُ: «إِلَيْكَ عَنِّي، فَمَا جَعَلَ اللهُ لِأَحَدٍ بَعْدَ عَدِيرِ حُمٍّ مِنْ حُجَّةٍ وَ لَا
 عُدْرٍ». قَالَ: فَلَمْ يُرْ بَاكِ وَ لَا بَاكِئَةٌ كَانَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ اليَوْمِ، وَ ارْتَجَّتِ المَدِينَةَ،
 وَ هَاجَ النَّاسُ، وَ ارْتَفَعَتِ الأَصْوَاتُ.
 فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ أَبَا بَكْرٍ قَالَ لِعُمَرَ: تَرِبْتُ يَدَاكَ، مَا كَانَ عَلَيْكَ لَوْ تَرَكْتَنِي، فَرَوَيْمَا
 رَفَأْتُ الحُرُوقَ وَ رَتَقْتُ المُثَقَّ؟! أَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِنَا أَحَقَّ؟!
 فَقَالَ الرَّجُلُ: قَدْ كَانَ فِي ذَلِكَ تَضَعِيفُ سُلْطَانِكَ، وَ تَوْهِينُ كِفَّتِكَ، وَ مَا أَشْفَقْتُ
 إِلَّا عَلَيْكَ.

١. إبراهيم/٨ و ٩.

٢. الشعراء/٢٢٧. و ما قبلها تضمنين من سورة الهمزة/٦-٩.

٣. الزعد/٤٢؛ التوبة/١٠٥؛ الاسراء/١٣؛ الزلزلة/٧ و ٨.

قَالَ: وَيُلكَ، فَكَيْفَ بِائِنَّةٍ مُحَمَّدٍ وَ قَدْ عَلِمَ النَّاسُ مَا تَدْعُو إِلَيْهِ، وَ مَا نَجِنُ لَهَا مِنْ الْعَدْرِ عَلَيْهِ.
فَقَالَ: هَلْ هِيَ إِلَّا غَمْرَةٌ أَنْجَلَتْ، وَ سَاعَةٌ انْقَضَتْ، وَ كَانَ مَا قَدْ كَانَ لَمْ يَكُنْ، وَ أَنْشَدَهُ:

مَا قَدْ مَضَى مِمَّا مَضَى كَمَا مَضَى وَ مَا مَضَى مِمَّا مَضَى قَدْ انْقَضَى
أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ آتِ الزَّكَاةَ، وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ وَفِّرِ الْفِسْيَ، وَ
صِلِ الْقَرَابَةَ، فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذَكَرَى
لِلذَّاكِرِينَ﴾^١. وَ يَقُولُ: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^٢ وَ
قَالَ: ﴿وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ
وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾^٣ ذَنْبٌ
وَاحِدٌ فِي حَسَنَاتٍ كَثِيرَةٍ، فَلَذَنِي مَا يَكُونُ مِنْ ذَلِكَ.

قَالَ: فَضْرَبَ بِيَدِهِ عَلَى كَتِفِهِ، ثُمَّ قَالَ: رَبُّ كُرْبِيَّةٍ فَرَجَّتْهَا، يَا غَمْرُ.
ثُمَّ نَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ، وَ صَعِدَ الْمِنْبَرُ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ،
ثُمَّ قَالَ:

أَيُّهَا النَّاسُ، مَا هَذِهِ الرَّعَةُ وَ مَعَ كُلِّ قَالَةٍ أُمْنِيَّةٌ؟! أَيْنَ كَانَتْ هَذِهِ الْأَمَانِيُّ فِي
عَهْدِ نَبِيِّكُمْ؟! فَمَنْ سَمِعَ فَلْيُقِلْ، وَ مَنْ شَهِدَ فَلْيَتَكَلَّمْ، كَلَّا بَلْ هُوَ تُعَالَةٌ شَهِيدُهُ
ذَنْبُهُ لَعْنَةُ اللَّهِ، وَ قَدْ لَعْنَهُ اللَّهُ، مُرِبٌ لِكُلِّ فِتْنَةٍ، يَقُولُ: كَرُّوْهَا جَدْعَةً، ائْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ
مِنْ بَعْدِ مَا هَرِمَتْ، كَأُمَّ طِحَالٍ أَحَبُّ أَهْلِهَا الْعَوِي، أَلَا لَوْ شِئْتُ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ،
وَ لَوْ تَكَلَّمْتُ لُبِحْتُ، وَ إِنِّي سَاكِتٌ مَا تُرِكْتُ، يَسْتَعِينُونَ بِالصَّبِيَّةِ، وَ يَسْتَنْهَضُونَ

١. هود/١١٤.

٢. الزعد/٣٩.

٣. آل عمران/١٣٥.

النِّسَاءِ، وَ قَدْ بَلَغَنِي - يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ - مَقَالَةٌ سَفَهَائِكُمْ - فَوَ اللَّهُ - إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِلُزُومِ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ أَنْتُمْ، لَقَدْ جَاءَكُمْ فَأَوْثِقْتُمْ وَ نَصَرْتُمْ، وَ أَنْتُمْ الْيَوْمَ أَحَقُّ مَنْ لَزِمَ عَهْدَهُ، وَ مَعَ ذَلِكَ فَاعْدُوا عَلَيَّ أَعْطَيْتِكُمْ، فَإِنِّي لَسْتُ كَاشِفًا قِنَاعًا، وَ لَا بَاسِطًا ذِرَاعًا، وَ لَا لِسَانًا إِلَّا عَلَيَّ مِنَ اسْتَحَقَّ ذَلِكَ، وَ السَّلَامُ.
 قَالَ: فَأُطْلَعْتُ أُمُّ سَلَمَةَ رَأْسَهَا مِنْ بَابِهَا وَ قَالَتْ: أَلِمِثْلُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ يُقَالُ هَذَا، وَ هِيَ الْحَوْرَاءُ بَيْنَ الْإِنْسِ، وَ الْأَنْسِ لِلتَّنْفِيسِ، رُبِّيتُ فِي حُجُورِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ تَدَاوَلَتْهَا أَيْدِي الْمَلَائِكَةِ، وَ نَمَتْ فِي حُجُورِ الطَّاهِرَاتِ، وَ نَشَأْتُ حَيْرَ مَنْشَأٍ، وَ رُبِّيتُ حَيْرَ مُرَبِّي؟! أ تَزْعُمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ حَرَّمَ عَلَيْهَا مِيرَاتَهُ وَ لَمْ يُعَلِّمْهَا؟! وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ لَهُ:

﴿ وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴾^١ أ فَأَنْذَرَهَا وَ جَاءَتْ تَطْلُبُهُ وَ هِيَ خَيْرَةُ النَّسْوَانِ، وَ أُمُّ سَادَةِ الشُّبَّانِ، وَ عَدِيلَةُ مَرْيَمَ ابْنَةِ عِمْرَانَ، وَ حَلِيلَةُ لَيْثِ الْأَقْرَانِ، تَمَّتْ بِأَيِّهَا رِسَالَاتُ رَبِّهِ؛ فَوَ اللَّهُ لَقَدْ كَانَ يُشْفِقُ عَلَيْهَا مِنَ الْحَرِّ وَ الْقُرِّ، فَيُوسِّدُهَا يَمِينَهُ، وَ يُلْحَفُهَا بِشِمَالِهِ؛ رُوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ بِمَرَأَى لِعَبِّكُمْ، وَ عَلَيَّ اللَّهُ تَرِدُونَ، فَوَاهَا لَكُمْ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ.

قَالَ: فَحُرِمْتُ أُمُّ سَلَمَةَ تِلْكَ السَّنَةَ عَطَاءَهَا؛ وَ رَجَعْتُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِلَى مَنْزِلِهَا فَتَشَكَّتْ. [قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (كذا): نَظَرْتُ فِي جَمِيعِ الرِّوَايَاتِ، فَلَمْ أَجِدْ فِيهَا أُمَّ شَرِيحَ، وَ أُبْلَغَ فِي الْإِلْزَامِ، وَ أَوْكَدَ بِالْحُجَّةِ مِنْ هَذِهِ الرِّوَايَةِ؛ وَ نَظَرْتُ إِلَى رِوَايَةِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ فَوَجَدْتُهُ قَدْ زَادَ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ:

أَنْسَيْتُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ بَدَأَ بِالْوَلَايَةِ: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» وَ قَوْلُهُ «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ...»؟! مَا أَسْرَعَ مَا أَحَدْتُمْ! وَ أَعْجَلَ مَا نَكَضْتُمْ!.

وَ هُوَ فِي بَقِيَّةِ الْحَدِيثِ عَلَى السِّيَاقَةِ.]

عبادة نساء المدينة لها و خطابها لهن:

٢- حَدَّثَنِي أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ قَيْسِ الْأَشْعَرِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، قَالَ: لَمَّا رَجَعَتْ فَاطِمَةُ إِلَى مَنْزِلِهَا فَتَشَكَّتْ وَكَانَ وَقَاتُهَا فِي هَذِهِ الْمَرْضَةِ، دَخَلَ إِلَيْهَا النِّسَاءُ الْمَهَاجِرَاتُ وَالْأَنْصَارِيَّاتُ، فَقُلْنَ لَهَا: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ؟

فَقَالَتْ: «أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَاكُمْ، قَالِيَةً لِرِجَالِكُمْ، سَنَأْتُهُمْ بَعْدَ إِذْ عَرَفْتُهُمْ وَ لَفْظَتُهُمْ بَعْدَ إِذْ سَبَرْتُهُمْ، وَ رَمَيْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ، فَقُبْحاً لِقَوْلِ الْحَدِّ وَ حَطْلِ الرَّأْيِ وَ غُورِ الْجَدِّ، وَ خَوْفِ الْفِتَنِ، ﴿لَيْسَ مَا قَدَّمْتُ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ﴾^١، لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رِبْقَتَهَا، وَ شَبَّتْ عَلَيْهِمْ عَارَهَا، فَجَدَعاً وَ عَقْرًا وَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

وَيَحْتَمُّ أَنْتَى رَحْرُوحَهَا عَنْ رَوَاسِي الرِّسَالَةِ، وَ قَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ وَ مَهَبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ بِالْوَحْيِ الْمُبِينِ، الطَّبِينِ بِأَمْرِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ إِلَّا ذَلِكَ هُوَ الْحُسْرَانُ الْمُبِينُ! مَا الَّذِي نَقَمُوا مِنْ أَبِي حَسَنِ؟ نَقَمُوا- وَ اللَّهُ- مِنْهُ شِدَّةَ وَطْأَتِهِ وَ نَكَالَ وَقَعْتِهِ، وَ نَكِيرَ سِنْفِهِ، وَ تَبْحُرَهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ، وَ تَنْمُرَهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ.

وَ أَيْمُ اللَّهِ لَوْ تَكَافَوْا عَنْ زِمَامِ نَبْدِهِ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ لَأَعْتَلَقَهُ ثُمَّ لَسَارَ بِهِمْ سَيْرًا سُجْحًا، لَا يَكْلِمُ خَشَاشُهُ وَ لَا يُتَعَتَّعُ رَاكِبُهُ، وَ لَأَوْرَدَهُمْ مِنْهَا رَوِيًّا صَافِيًّا فَضْفَاضًا تَطْفَحُ ضِفَّتَاهُ، ثُمَّ لَأَضْرَهُمْ بِطَانًا قَدْ تَحَيَّرَ لَهُمُ الرَّيُّ غَيْرَ مُتَحَلٍّ مِنْهُ بِطَائِلٍ إِلَّا بِعَمْرِ الْمَاءِ وَ رَدْعِهِ سَوْرَةَ السَّاعِبِ، وَ لَأَنْفَتَحَتْ عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٌ مِنْ

السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَ لِكِنَّهُمْ بَعُوا فَمَسِيأُ حُدُّهُمْ اللهُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.
 أَلَا فَاسْمَعْنَ، وَمَنْ عَاشَ أَرَاهُ الدَّهْرُ الْعَجَبَ، وَإِنْ تَعَجَبْنَ فَانظُرْنَ إِلَىٰ أَيِّ نَحْوٍ
 اتَّجَّهُوا؟ وَعَلَىٰ أَيِّ سَنَدٍ اسْتَنْدُوا؟ وَبِأَيِّ عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا؟ وَلِمَنْ اخْتَارُوا؟ وَ
 لِمَنْ تَرَكُوا؟ لِبَيْسِ الْمَوْلَىٰ، وَ لِبَيْسِ الْعَشِيرِ.
 اسْتَبَدُّوا وَاللَّهُ الدَّنَابِي بِالْقَوَادِمِ، وَالْعَجَزَ بِالْكَاهِلِ، فَرَعْمًا لِمَعَاطِسِ قَوْمٍ
 يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ ضُنْعًا أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ، ﴿١﴾
 فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ
 تَحْكُمُونَ؟ ﴿٢﴾

أَمَّا لَعْمُرُ اللَّهِ لَقَدْ لَقِحتْ، فَانظُرُوهَا تُنتِجُ ثُمَّ احْتَلَبُوا طِلَاعَ الْقَعْبِ دَمًا عَبِيطًا وَ
 دُعَا فَا مُمَقْرًا، هُنَالِكَ حَسِرَ الْمُبْطِلُونَ، وَ عَرَفَ التَّالُونَ غَبًّا مَا أُسَسَ الْأَوَّلُونَ.
 ثُمَّ طَيَّبُوا بَعْدَ ذَلِكَ نَفْسًا، وَ اطْمَئَنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَاشًا، وَ أَبْشَرُوا بِسَيْفِ صَارِمٍ، وَ
 هَرَجَ شَامِلٍ، وَ اسْتَبَدَّادِ مِنَ الظَّالِمِينَ، يَدْعُ فَيَنْكُمُ زَهِيدًا، وَ جَمَعَكُمْ حَصِيدًا، فَيَا
 حُسْرَى لَكُمْ، وَ كَيْفَ بِكُمْ وَ قَدْ عَمِيَتْ عَلَيَّكُمْ؟ ﴿١﴾ نَلْزِمُكُمْوهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا
 كَارِهُونَ؟ ﴿٢﴾.

١. يونس/٣٥.

٢. دلائل الامامة، صص ١٠٩ - ١٢٨.

۷. معرفی کتاب الاستدراک از نویسندۀ ای مجهول

علامۀ مجلسی در مقدمۀ کتاب بحارالانوار از کتابی مجهول المؤلف با عنوان الاستدراک نام برده که کتابی حدیثی در موضوعات مرتبط با امامت بوده است. از روایتی در این کتاب بر می آید که این کتاب، در نیمۀ دوم سده ششم قمری تألیف شده است.

علامۀ مجلسی، نسخۀ این کتاب را نداشته است و فقط بر اساس خط شهید اول، نقل‌هایی از آن به خط محمد بن علی الجبعی در اختیارش بوده است. علامه در مقدمۀ بحارالانوار چنین می‌نماید که کتاب را تألیفی از خود شهید اول می‌دانسته است؛ گرچه در مجلد نود و یک بحارالانوار تصریح کرده که کتاب یادشده، نوشته شهید نیست و او فقط نقل‌هایی از کتاب (و شاید نقل کاملی) به خط خود نگاشته بوده است.^۱

عبارت علامۀ مجلسی چنین است:

... و مؤلفات الشهيد مشهورة كمؤلفها العلامة إلا كتاب الاستدراك فياني لم

أظفر بأصل الكتاب و وجدت أخبارا مأخوذة منه بخط الشيخ الفاضل محمد

بن علي الجبعي، و ذكر أنه نقلها من خط الشهيد رفع الله درجته.^۲

آقابزرگ طهرانی، توضیحات بهتری در باب این کتاب در الدرریة بیان کرده و

خاطر نشان کرده که این کتاب، که گزیده‌هایی از آن در مجموعۀ مشهور جباعی بر

اساس خط شهید اول موجود است، تألیف یکی از "قدماء الأصحاب" بوده است:

الاستدراك لبعض قدماء الاصحاب، كما نقله الشيخ شمس الدين محمد ابن

علي بن الحسين الجبعي جد شيخنا البهائي في مجموعته الموجودة بخطه

۱. نیز نک: میرزای نوری، خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۱۱.

۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، (طبع مؤسسة الوفاء)، ج ۱، ص ۲۹.

عن خط شيخنا الشهيد محمد بن مكي و صورة خط الشهيد هكذا (كتاب الاستدراك لبعض قدماء الاصحاب و لم يظهر لي إلى الآن اسمه و لا شئ من حاله نعم يروي عن الشيخ ابن قولويه فهو من معاصري المفيد).^۱

بنابر این شهید اول هم هویت نویسنده این کتاب را نمی شناخته است. حاجی نوری هم در *خاتمة المستدرک* به این کتاب و نویسنده آن پرداخته و در ضمن، نکات تازه ای را بر اساس نسخه موجود مجموعه جباعی نقل کرده است که از آنجا که تاکنون این نسخه منتشر نشده است، مناسب است مطلب او را نقل کنیم:

تنبیه: عد المجلسي من جملة كتب الشهيد كتاب *الاستدراك*، في الفصل الأول من أول بحاره. و قال في الفصل الثاني: و مؤلفات الشهيد مشهورة كمؤلفها العلامة، إلا كتاب *الاستدراك*، فاني لم أظفر بأصل الكتاب، و وجدت أخباراً مأخوذة منه بخط الشيخ الفاضل محمد بن علي الجبعي، و ذكر أنه نقلها من خط الشهيد رفع الله درجته. انتهى. و هذه غفلة عجيبة منه، فإن الشهيد ينقل عن *الاستدراك* في المأخذ الذي ذكره و وصل إلينا بحمد الله تعالى، و صرح بأنه من القدماء. قال في موضع من تلك المجموعة: هذه من دعوات مولانا الإمام أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام في دخلاته على المنصور، و قد ذكر صاحب *الاستدراك* منها ثلاثاً و عشرين، و هو يروي عن الشيخ أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه و طبقتة، و عن جماعة بمصر و خراسان. فعد *الاستدراك* من كتبه سهو ظاهر.^۲

البته آن مقدار که از نقل های علامه مجلسی بر می آید، نویسنده کتاب *الاستدراك* از طبقه ابن قولويه به طور مستقیم نقل نمی کند؛ بلکه فقط روایاتی را از او و تلعبیری و

۱. آقا بزرگ تهرانی، *النذریة*، ج ۲، ص ۲۲.

۲. میرزا حسین نوری، *خاتمة المستدرک*، ج ۲، ص ۳۱۱.

ابن عُقده نقل کرده است. اما ظاهراً در یک مورد، نقل مستقیمی از نجم‌الدین ابومحمد عبدالله بن جعفر بن محمد الدوریستی دارد که نشانگر آن است که نویسنده در نیمه دوم سده ششم قمری و حتی شاید در اواخر آن سده می‌زیسته است.^۱ برخلاف نظر آقای پاکتچی، نجم‌الدین عبدالله بن جعفر الدوریستی عمری طولانی داشته است، به‌ویژه اگر نقل منابع سنّی را درباره وفاتش پس از سال ۶۰۰ ق بپذیریم.^۲

به هر حال، شاگردان و راویان دوریستی طیفی از افراد فعال در نیمه دوم سده ششم، به‌ویژه اواخر آن قرن و اوائل سده هفتم، بوده‌اند؛ بنابراین، نویسنده مورد گفت‌وگو می‌تواند متعلق به همین دوره باشد. از آنجا که ابن‌المشهدی، صاحب کتاب مزارکبیر، خود از شاگردان نجم‌الدین عبدالله بن جعفر الدوریستی بوده،^۳ دور نیست که نویسنده کتاب الاستدراک همین ابن‌المشهدی باشد، به خصوص که او کتابی هم درباره فضائل ائمه اطهار (علیهم‌السلام) در قالب منقولات روایی داشته و نقل‌هایی از آن هم در منابع متأخر موجود است. عنوان این کتاب ابن‌المشهدی، کتاب ما اتفق من الاخبار فی فضل الائمة الاطهار بوده است که در نهج‌الایمان ابن‌جبر، الصراط‌المستقیم بیاضی و هم‌چنین در کتاب تأویل الآیات از آن نقل شده است.^۴ بعید نیست که الاستدراک نام دیگر این کتاب، شاید به صورت الاستدراک فیما اتفق من الاخبار فی فضل الائمة

۱. درباره نجم‌الدین عبدالله بن جعفر الدوریستی، نک: احمد پاکتچی، مکاتب فقه امامی ایران، صص ۷۹-۸۱.

۲. در این باره هم‌چنین نک: فرائد‌السمطین، ج ۱، ص ۳۰۹.

۳. نک: مقاله من در سایت کاتبان با عنوان «کتابی تازه‌یاب از ابن‌المشهدی» که بعدها در کتاب بررسیهای تاریخی در حوزه اسلام و تشیع ص ۶۲۹ نیز منتشر شد. نیز نک: حسن انصاری قمی، «کتابی تازه‌یاب از ابن‌المشهدی»، کتاب ماه دین، شهریور و مهر ۱۳۸۳، شماره ۸۳ و ۸۴، صص ۸۹-۹۳.

۴. نک کتاب‌های: نهج‌الایمان، صص ۲۱۷ و ۴۱۳ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۵۱۰ و ۵۴۱؛ الصراط‌المستقیم، ۲۸۵/۱ و ۲۴/۲ و ۳۴ و ۵۲ و ۵۵؛ تأویل الآیات، ۳۷۸/۱.

الاطهار بوده باشد.

طبعاً انتشار سایر مطالب این کتاب بر اساس نسخه مجموعه جباعی می تواند در معرفی این کتاب راهگشا باشد. ما در این بخش، نقل های علامه مجلسی را از کتاب الاستدراک گرد می آوریم:

۱. كِتَابُ الْأِسْتِدْرَاكِ، بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ بِإِسْنَادِهِ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اسْتَحْضَرَهُ الْمُنْضَوْرُ فِي مَجْلِسٍ غَاصَّ بِأَهْلِهِ فَأَمَرَهُ بِالْجُلُوسِ فَأَطْرَقَ مَلِيئاً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ لَهُ يَا جَعْفَرُ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِأَبِيكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمًا لَوْ لَا أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفٌ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي الْمَسِيحِ لَقُلْتُ فِيكَ قَوْلًا لَا تَمُرُّ بِمَلَأٍ إِلَّا أَحَدُوا مِنْ تُرَابِ قَدَمَيْكَ يَسْتَشْفُونَ بِهِ وَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَهْلِكُ فِيَّ اثْنَانِ مُحِبٌّ مُفْرِطٌ وَ مُبْغِضٌ مُفْرِطٌ فَالاعْتِدَارُ مِنْهُ أَنْ لَا يَرْضَى بِمَا يَقُولُ فِيهِ الْمَفْرِطُ وَ لَعُمْرِي إِنْ عَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ سَكَتَ عَمَّا قَالَتْ فِيهِ النَّصَارَى لَعَدَّبَهُ اللَّهُ وَ قَدْ نَعَلِمُ مَا يُقَالُ فِيكَ مِنَ الزُّورِ وَ الْبُهْتَانِ وَ إِمْسَاكَكَ عَمَّنْ يَقُولُ ذَلِكَ فِيكَ وَ رِصَاكَ بِهِ سَحَطُ الدِّيَانِ رَعِمَ أَوْعَادُ الشَّامِ وَ أَوْبَاشُ الْعِرَاقِ أَنَّكَ حَبْرُ الدَّهْرِ وَ نَامُوسُهُ وَ حُجَّةُ الْمُعْبُودِ وَ تَرْجَمَانُهُ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ مِيزَانُ قِسْطِهِ وَ مِضْبَاحُهُ الَّذِي يَقْطَعُ بِهِ الطَّالِبُ عَرْضَ الظُّلْمَةِ إِلَى فِضَاءِ النُّورِ وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يَقْبَلُ مِنْ غَامِلٍ جَهْلَ حَقِّكَ فِي الدُّنْيَا عَمَلًا وَ لَا يَزْفَعُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزناً فَتَسْبُوكَ إِلَى غَيْرِ حَدِّكَ وَ قَالُوا فِيكَ مَا لَيْسَ فِيكَ فَقُلْ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ لَجَدُّكَ وَ أَوَّلَ مَنْ صَدَّقَهُ عَلَيْهِ أَبُوكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَنْتَ حَرِيٌّ بِأَنْ تَقْتَصَّ آثَارَهُمَا وَ تَسْلُكَ سَبِيلَهُمَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا فَرَعٌ مِنْ فُرُوعِ الرَّيْثُونَةِ وَ قَنْدِيلٌ مِنْ قَنَادِيلِ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ سَلِيلٌ الرَّسَالَةِ وَ أَدِيبُ السَّفَرَةِ وَ رَيْبُ الْكِرَامِ الْبَرَرَةِ وَ مِضْبَاحٌ مِنْ مِصَابِيحِ الْمَشْكَاتِ الَّتِي فِيهَا نُورُ النُّورِ وَ صَفْوَةُ الْكَلِمَةِ الْبَاقِيَةِ فِي

عَقِبَ الْمُضْطَفَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْحَشْرِ فَالْتَفَتَ الْمَنْصُورُ إِلَى جُلَسَائِهِ فَقَالَ قَدْ أَحَالَ بِي عَلَى بَحْرِ مَوَاجٍ لَا يَدْرِكُ طَرْفُهُ وَلَا يَبْلُغُ غَمْقُهُ تَغْرَقُ فِيهِ السُّبْحَاءُ وَ يَحَارُ فِيهِ الْعُلَمَاءُ وَ يَضِيقُ بِالسَّمِيعِ عَرْضُ الْفَضَاءِ هَذَا الشَّجَا الْمُعْتَرِضُ فِي حُلُوقِ الْخُلَفَاءِ الَّذِي لَا يَجِلُّ قَتْلُهُ وَ لَا يَجُوزُ نَفْيُهُ وَ لَوْلَا مَا تَجَمُّعَنِي وَ إِتْيَاهُ مِنْ شَجَرَةِ مُبَارَكَةِ طَابَ أَضْلُهَا وَ بَسَقَ فَرْعُهَا وَ عَدَبَ ثَمَرُهَا بُورِكَتْ فِي الدَّرِّ وَ تَقَدَّسَتْ فِي الرُّبْرِ لَكَانَ مِنِّي إِلَيْهِ مَا لَا يَحْمَدُ فِي الْعَوَاقِبِ لِمَا يَبْلُغُنِي مِنْ شِدَّةِ عَيْبِهِ لَنَا وَ سُوءِ الْقَوْلِ فِينَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَا تَقْبَلُ فِي ذِي رَحِمِكَ وَ أَهْلِ الدَّعَةِ مِنْ أَهْلِكَ قَوْلَ مَنْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ جَعَلَ مَأْوَاهُ النَّارَ فَإِنَّ النَّامَ شَاهِدُ زُورٍ وَ شَرِيكُ إِبْلِيسَ فِي الْإِعْرَاءِ بَيْنَ النَّاسِ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ ﴾ الْآيَةَ وَ نَحْنُ لَكَ أَنْصَارٌ وَ أَعْوَانٌ وَ لِمَلِكِكَ دَعَائِمٌ وَ أَرْكَانٌ مَا أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ الْإِحْسَانِ وَ أَمَضَيْتَ فِي الرَّعِيَّةِ أَحْكَامَ الْقُرْآنِ وَ أَرْغَمْتَ بِطَاعَتِكَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ وَ إِنْ كَانَ يَجِبُ عَلَيْكَ فِي سَعَةِ فَهْمِكَ وَ كَرَمِ حِلْمِكَ وَ مَعْرِفَتِكَ بِآدَابِ اللَّهِ أَنْ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ وَ تُعْطِيَ مَنْ حَرَمَكَ وَ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ فَإِنَّ الْمُكَافِيءَ لَيْسَ بِالْوَاصِلِ إِنْ مَا الْوَاصِلُ مَنْ إِذَا قَطَعْتَ رَحِمَهُ وَ صَلَّاهَا فَصَلَّ يَزِدُ اللَّهُ فِي عُمْرِكَ وَ يُخَفِّفُ عَنْكَ الْحِسَابَ يَوْمَ حَشْرِكَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ قَدْ قَبِلْتُ عُذْرَكَ لِصِدْقِكَ وَ صَفَحْتُ عَنْكَ لِقُدْرِكَ فَحَدَّثَنِي عَنْ نَفْسِكَ بِحَدِيثٍ أَتَّعِظُ بِهِ وَ يَكُونُ لِي رَاجِرُ صِدْقٍ عَنِ الْمُؤَبِّقَاتِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَلَيْكَ بِالْحِلْمِ فَإِنَّهُ رُكْنُ الْعِلْمِ وَ امْلِكْ نَفْسَكَ عِنْدَ أَسْبَابِ الْقُدْرَةِ فَإِنَّكَ إِنْ تَفَعَّلَ كُلَّ مَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ كُنْتَ كَمَنْ شَفَى غَيْظاً أَوْ أَبْدَى جِحْداً أَوْ يَجِبُ أَنْ يُدَكَّرَ بِالصَّوْلَةِ وَ اعْلَمْ أَنَّكَ إِنْ عَاقَبْتَ مُسْتَحِقّاً لَمْ يَكُنْ غَايَةً مَا تُوصَفُ بِهِ إِلَّا الْعَدْلُ وَ لَا اعْلَمْ حَالاً أَفْضَلَ مِنْ حَالِ الْعَدْلِ وَ الْحَالِ الَّتِي تُوجِبُ الشُّكْرَ أَفْضَلُ مِنْ الْحَالِ الَّتِي تُوجِبُ الصَّبْرَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ وَ عَظَّمْتَ

فَأَحْسَنْتَ وَ قُلْتَ فَأَوْجِزْتَ فَحَدَّثَنِي عَنْ فَضْلِ جَدِّكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ
الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ حَدِيثًا لَمْ تَرَوْهُ الْعَامَّةُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ
جَدِّي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ فَتِيحَ لِي فِي بَصْرِي
غَلْوَةٌ كَمَا لَمَا مَا يَرَى الرَّكَّابُ حَزَقَ الْإِبْرَةَ مَسِيرَةَ يَوْمٍ وَ عَهْدَ إِلَيَّ رَبِّي فِي عَلِيٍّ
ثَلَاثَ كَلِمَاتٍ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ فَقُلْتَ لَبَّيْكَ رَبِّي فَقَالَ إِنَّ عَلِيًّا إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ
الْعُرَى الْمُحَجَّلِينَ وَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَالُ يَعْسُوبُ الظَّلْمَةِ وَ هُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي
أَلْزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلِهَا فَبَشَّرَهُ بِذَلِكَ قَالَ فَبَشَّرَهُ النَّبِيُّ ص
بِذَلِكَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ إِنِّي أَذْكَرُ هُنَاكَ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّكَ لَشُدُّكَ فِي الرَّفِيعِ
الْأَعْلَى فَقَالَ الْمَنْضُورُ **﴿ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ ﴾**.^١

٢. كِتَابُ الْإِسْتِذْرَاكِ، قَالَ: نَادَى الْمُتَوَكَّلُ يَوْمًا كَاتِبًا نَضْرَانِيًّا أَبَا نُوحٍ فَاسْتَكْرَمُوا
كُنَى الْكِتَابِيِّينَ فَاسْتَفْتَى فَاخْتَلَفَ عَلَيْهِ فَبَعَثَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ فَوْقَ عليه السلام **﴿ بِسْمِ
اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ ﴾** فَعَلِمَ الْمُتَوَكَّلُ أَنَّهُ يَجِلُّ ذَلِكَ لِأَنَّ اللَّهَ قَدْ
كَتَبَ الْكَافِرَ.^٢

٣. كِتَابُ الْإِسْتِذْرَاكِ، بِإِسْنَادِهِ إِلَى ابْنِ عُقْدَةَ بِإِسْنَادِهِ إِلَى سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ
مَنْضُورِ بْنِ حَارِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَنَا شِيعَةً فَهُوَ وَ
اللَّهُ عَبْدٌ قِنَّ فَمَنْ شَاءَ أَمْ أَبِي.^٣

٤. كِتَابُ الْإِسْتِذْرَاكِ، قَالَ: ذَكَرَ عَيْسَى بْنُ مِهْرَانَ فِي كِتَابِ الْوَفَاةِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ
الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعُرْنِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُصْبِحُ الْعِجْلِيُّ، عَنْ أَبِي عَوَانَةَ، عَنِ
الْأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: لَمَّا تَقَلَ أَبِي أُرْسَلَنِي إِلَى عَلِيِّ عليه السلام
فَدَعَوْتُهُ، فَأَتَاهُ، فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! إِنِّي كُنْتُ مِمَّنْ شَغَبَ عَلَيْكَ، وَ أَنَا كُنْتُ

١. محمدباقر مجلسي، بحار الأنوار، ج ١٠، ص ٢١٦.

٢. همان، ج ١٠، ص ٣٩١.

٣. همان، ج ٢٧، ص ١٥٦.

أَوْلَهُمْ، وَأَنَا صَاحِبُكَ، فَأُحِبُّ أَنْ تَجْعَلَنِي فِي جِلٍّ.
 فَقَالَ: نَعَمْ، عَلَى أَنْ تُدْخَلَ عَلَيْكَ رَجُلَيْنِ فَتُشْهَدُهُمَا عَلَى ذَلِكَ. قَالَ:
 فَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى الْحَائِطِ، فَمَكَثَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! مَا تَقُولُ؟
 قَالَ: هُوَ مَا أَقُولُ لَكَ. قَالَ: فَحَوَّلَ وَجْهَهُ... فَمَكَثَ طَوِيلًا ثُمَّ قَامَ فَخَرَجَ.
 قَالَ: قُلْتُ: يَا أَبَتِ! قَدْ أَنْصَفَكَ، مَا عَلَيْكَ لَوْ أَشْهَدْتَ لَهُ رَجُلَيْنِ!
 قَالَ: يَا بُنَيَّ! إِنَّمَا أَرَادَ أَنْ لَا يَسْتَعْفِرَ لِي رَجُلَانِ مِنْ بَعْدِي...

بیان: یقال شعب علیہ - کمنع و فرح - : هیج الشر علیہ.^۱

۵. كِتَابُ الْإِسْتِدْرَاكِ: بِإِسْنَادِهِ، أَنَّ الْمُتَوَكَّلَ قَبِلَ لَهُ إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ يُعْنِي عَلِيَّ بْنَ
 مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرَّضَا - يُفَسِّرُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى
 يَدَيْهِ...﴾^۲ الْآيَتَيْنِ، فِي الْأَوَّلِ وَالثَّانِي. قَالَ: فَكَيْفَ الْوَجْهَ فِي أَمْرِهِ؟
 قَالُوا: تَجَمُّعُ لَهُ النَّاسُ وَتَسْأَلُهُ بِحَضْرَتِهِمْ، فَإِنْ فَسَّرَهَا بِهَذَا كَفَاكَ الْحَاضِرُونَ
 أَمْرَهُ، وَإِنْ فَسَّرَهَا بِخِلَافِ ذَلِكَ افْتَضَحَ عِنْدَ أَصْحَابِهِ، قَالَ: فَوَجَّهَ إِلَى الْقَضَاةِ وَ
 بَنِي هَاشِمٍ وَالْأَوْلِيَاءِ، وَسُئِلَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: هَذَانِ رَجُلَانِ كَنَى اللَّهُ عَنْهُمَا وَمَنْ
 بِالسُّنَنِ عَلَيْهِمَا، أَفِيحِبُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَكْشِفَ مَا سَتَرَهُ اللَّهُ؟ فَقَالَ:
 لَا أُحِبُّ...^۳

۶. كِتَابُ الْإِسْتِدْرَاكِ: بِإِسْنَادِهِ إِلَى الْأَعْمَشِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ
 آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِحَبَّتِهِمْ سَبْعَةُ أَبْوَابٍ - وَهِيَ الْأَرْكَانُ -
 لِسَبْعَةِ فِرَاعِنَةٍ: نُفْرُودُ بْنُ كَنْعَانَ فِرْعَوْنَ الْخَلِيلِ، وَمُضْعَبُ بْنُ الْوَلِيدِ فِرْعَوْنَ
 مُوسَى، وَأَبُو جَهْلٍ بْنُ هِشَامٍ، وَالْأَوَّلُ، وَالثَّانِي، وَيزِيدُ قَاتِلُ وَلَدِي، وَرَجُلٌ
 مِنْ وُلْدِ الْعَبَّاسِ يُقَالُ بِالْأَوَّلِ اسْمُهُ الْمَنْصُورُ.^۴

۱. همان، ج ۳۰، ص ۱۴۲.

۲. الفرقان / ۲۷-۲۸.

۳. همان، ج ۳۰، ص ۲۴۶.

۴. همان، ج ۳۰، ص ۴۱۰.

٧. لي [الأماي للصدوق]: ابنُ البرقيِّ عن أبيه عن جدِّه عن جعفرِ بنِ عبدِالله النَّمَاوِنَجِيِّ عن عبدِالجَبَّارِ بنِ مُحَمَّدِ بنِ داوُدَ الشَّعْبِرِيِّ عن الرِّبِيعِ صَاحِبِ المَنْصُورِ قال: بعثَ المَنْصُورُ إلى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بنِ مُحَمَّدِ عليه السلام يَسْتَقْدِمُهُ لِشَيْءٍ بَلَغَهُ عَنْهُ فَلَمَّا وَافَى بَابَهُ حَرَجَ إِلَيْهِ الحَاجِبُ فَقَالَ أُعِيدُكَ بِاللَّهِ مِنْ سَطْوَةِ هَذَا الجَبَّارِ فَإِنِّي رَأَيْتُ حَرَدَهُ عَلَيْكَ شَدِيدًا فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام عَلَيَّ مِنَ اللَّهِ جُنَّةٌ وَاقِيَةٌ تُعِينُنِي عَلَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ اسْتَأْذِنَ لِي عَلَيْهِ فَاسْتَأْذَنَ فَأَذِنَ لَهُ فَلَمَّا دَخَلَ سَلَّمَ فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا جَعْفَرُ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ لِأَبِيكَ عَلِيِّ بنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام لَوْلَا أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفَ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي المَسِيحِ لَقُلْتُ فِيكَ قَوْلًا لَا تَمُرُّ بِمَالٍ إِلَّا أَحَدُوا مِنْ تُرَابِ قَدَمَيْكَ يَسْتَشْفُونَ بِهِ وَ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام يَهْلِكُ فِيَّ ائْتَانٌ وَ لَا ذَنْبَ لِي مُحِبُّ عَالٍ وَ مُبْعِضُ مُفْرَطٍ قَالَ قَالَ ذَلِكَ اِعْتِدَارًا مِنْهُ أَنَّهُ لَا يَرْضَى بِمَا يَقُولُ فِيهِ العَالِي وَ المَفْرَطُ وَ لَعَمْرِي إِنْ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عليه السلام لَوْ سَكَتَ عَمَّا قَالَتْ فِيهِ النَّصَارَى - لَعَدَّبَهُ اللَّهُ وَ لَقَدْ تَعَلَّمُ مَا يُقَالُ فِيكَ مِنَ الزُّورِ وَ البُهْتَانِ وَ اِمْسَاكَكَ عَنْ ذَلِكَ وَ رِضَاكَ بِهِ سَخَطُ الدِّيَانِ رَعَمٌ أَوْ غَادُ الحِجَازِ وَ رَعَاغُ النَّاسِ أَنَّكَ حَبْرُ الدَّهْرِ وَ نَامُوسُهُ وَ حُجَّةُ المَعْبُودِ وَ تَرْجُمَانُهُ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ مِيزَانُ قِسْطِهِ وَ مِصْبَاحُهُ الَّذِي يَقْطَعُ بِهِ الطَّالِبُ عَرْضَ الظُّلْمَةِ إِلَى ضِيَاءِ التُّورِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ مِنْ عَامِلٍ جَهْلَ حَدِّكَ فِي الدُّنْيَا عَمَلًا وَ لَا يَزْفَعُ لَهُ يَوْمَ القِيَامَةِ وَرَنًا فَتَسْبُوكُ إِلَى غَيْرِ حَدِّكَ وَ قَالُوا فِيكَ مَا لَيْسَ فِيكَ فَقُلْ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَالَ الحَقَّ جَدُّكَ وَ أَوَّلَ مَنْ صَدَّقَهُ عَلَيْهِ أَبُوكَ وَ أَنْتَ حَرِيٌّ أَنْ تَقْتَنَصَ آثَارَهُمَا وَ تَسْلُكَ سَبِيلَهُمَا.

فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام أَنَا فَرْعٌ مِنْ فَرْعِ الرَّبْثُونَةِ وَ قُنْدِيلٌ مِنْ قُنَادِيلِ بَيْتِ التُّبُوءَةِ وَ أَدِيبُ السَّفَرَةِ وَ رَبِيبُ الكِرَامِ البَرَّةِ وَ مِصْبَاحٌ مِنْ مِصَابِيحِ المَشْكَاتَةِ الَّتِي فِيهَا نُورُ النُّورِ وَ صَفْوَةُ الكَلِمَةِ البَاقِيَةِ فِي عَقَبِ المِصْطَفَيْنِ إِلَى يَوْمِ الحِشْرِ فَالْتَفَتَ

الْمَنْصُورُ إِلَى جُلْسَائِهِ فَقَالَ هَذَا قَدْ أَحَالَني عَلَى بَحْرِ مَوَاجٍ لَا يُدْرِكُ طَرْفُهُ وَ لَا يُبْلَغُ غَمُّهُ تَحَارٌ فِيهِ الْعُلَمَاءُ وَ يَغْرَقُ فِيهِ السُّبْحَاءُ وَ يَضِيقُ بِالسَّايِحِ عَرْضُ الْفَضَاءِ هَذَا الشَّجَا الْمُعْتَرِضُ فِي حُلُوقِ الْخُلَفَاءِ الَّذِي لَا يَجُوزُ نَفِيَهُ وَ لَا يَحِلُّ قَتْلُهُ وَ لَوْلَا مَا يَجْمَعُنِي وَ إِيَّاهُ شَجَرَةٌ طَابَ أَضْلَاهَا وَ بَسَقَ فَرْعُهَا وَ عَذَبَ تَمَرُهَا وَ بَوْرَكَتِ فِي الدَّرِّ وَ قُدِّسَتْ فِي الزُّبْرِ لَكَانَ مِنِّي إِلَيْهِ مَا لَا يُحْمَدُ فِي الْعَوَاقِبِ لِمَا يَبْلُغُنِي عَنْهُ مِنْ شِدَّةِ عَيْبِهِ لَنَا وَ سُوءِ الْقَوْلِ فِينَا.

فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَقْبَلُ فِي ذِي رَحِمِكَ وَ أَهْلِ الرَّعَايَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَوْلَ مَنْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ جَعَلَ مَأْوَاهُ النَّارَ فَإِنَّ النَّسَامَ شَاهِدُ زُورٍ وَ شَرِيكَ إِبْلِيسَ فِي الْإِعْرَاءِ بَيْنَ النَّاسِ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلٰى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ ﴾^۱ وَ نَحْنُ لَكَ أَنْصَارٌ وَ أَعْوَانٌ وَ لِمُلْكِكَ دَعَائِمٌ وَ أَرْكَانٌ مَا أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ الْإِحْسَانِ وَ أَمْضَيْتَ فِي الرَّعِيَّةِ أَحْكَامَ الْقُرْآنِ وَ أَرْغَمْتَ بِطَاعَتِكَ لِلَّهِ أَنْفَ الشَّيْطَانِ وَ إِنْ كَانَ يَجِبُ عَلَيْكَ فِي سَعَةِ فَهْمِكَ وَ كَثْرَةِ عِلْمِكَ وَ مَعْرِفَتِكَ بِآدَابِ اللَّهِ أَنْ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ وَ تُعْطِيَ مَنْ حَرَمَكَ وَ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ فَإِنَّ الْمُكَافِي لَيْسَ بِالْوَاصِلِ إِنَّمَا الْوَاصِلُ مَنْ إِذَا قَطَعْتَهُ رَحِمَهُ وَ صَلَّى فَصَلَّ رَحِمَكَ يَزِدُ اللَّهُ فِي عُمْرِكَ وَ يُخَفِّفُ عَنْكَ الْحِسَابَ يَوْمَ حَشْرِكَ فَقَالَ الْمَنْصُورُ قَدْ صَفَحْتُ عَنْكَ لِقَدْرِكَ وَ تَجَاوَزْتُ عَنْكَ لِصِدْقِكَ فَحَدَّثَنِي عَنْ نَفْسِكَ بِحَدِيثِ أَتَعِظُ بِهِ وَ يَكُونُ لِي رَاجِرَ صِدْقٍ عَنِ الْمَوْبِقَاتِ فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ بِالْحِلْمِ فَإِنَّهُ رُكْنُ الْعِلْمِ وَ أَمْلِكُ نَفْسَكَ عِنْدَ أَسْبَابِ الْقُدْرَةِ فَإِنَّكَ إِنْ تَفَعَّلَ مَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ كُنْتَ كَمَنْ شَفَى غَيْظًا أَوْ تَدَاوَى حَقْدًا أَوْ يُجِبُّ أَنْ يُذَكَّرَ بِالصَّوْلَةِ وَ اَعْلَمْ أَنَّكَ إِنْ عَاقَبْتَ مُسْتَحِقًّا لَمْ تَكُنْ غَايَةً مَا تُوصَفُ بِهِ إِلَّا الْعَدْلُ وَ الْحَالُ

الَّتِي تُوجِبُ الشُّكْرَ أَفْضَلُ مِنَ الْحَالِ الَّتِي تُوجِبُ الصَّبْرَ فَقَالَ الْمَنْضُورُ وَعَظَّتْ
فَأَحْسَنْتَ وَ قُلْتَ فَأَوْجَزْتَ فَحَدَّثَنِي عَنْ فَضْلِ جَدِّكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
حَدِيثًا لَمْ تَأْتِرْهُ الْعَامَّةُ:

فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَمَّا
أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ عَهَدَ إِلَيَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فِي عَلَيٍّ ثَلَاثَ كَلِمَاتٍ فَقَالَ يَا
مُحَمَّدُ فَقُلْتُ لَبَّيْكَ رَبِّي وَ سَعْدَيْكَ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ عَلِيًّا إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ
الْعُرَى الْمُحَجَّلِينَ وَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ فَبَشَّرَهُ بِدَلِكِ فَبَشَّرَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِدَلِكِ فَحَسَرَ
عَلَيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاجِدًا شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَلِّغْ مِنِّي
قَدْرِي حَتَّى إِنِّي أَذْكَرُ هُنَاكَ قَالَ نَعَمْ وَ إِنَّ اللَّهَ يَعْرِفُكَ وَ إِنَّكَ لَتُذْكَرُ فِي الرَّفِيقِ
الْأَعْلَى فَقَالَ الْمَنْضُورُ ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾.

كِتَابُ الْإِسْتِذْرَاكِ، بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ بِإِسْنَادِهِ مِثْلَهُ.^١
٨. خنص [الإختصاص]: ابنُ الوليدِ عن أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد
عن محمد بن إسماعيل العلوي قال حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الزُّبَيْرِ الْقَانِ الدَّامِعَانِيُّ قَالَ
قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَمَرَ هَارُونَ الرَّشِيدُ بِحَمَلِي دَخَلْتُ
عَلَيْهِ فَسَلَّمْتُ فَلَمْ يَزِدْ السَّلَامَ وَ رَأَيْتُهُ مُغَضَّبًا فَرَمَى إِلَيَّ بِطُومَارٍ فَقَالَ أَقْرَأْهُ فَإِذَا
فِيهِ كَلَامٌ قَدْ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَرَاءَتِي مِنْهُ وَ فِيهِ أَنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يُجَبَى إِلَيْهِ
خَرَجُ الْآفَاقِ مِنْ غَلَاةِ الشَّيْعَةِ مِمَّنْ يَقُولُ بِإِمَامَتِهِ يَدِينُونَ اللَّهَ بِدَلِكِ وَ يَزْعُمُونَ
أَنَّهُ فَرَضَ عَلَيْهِمْ إِلَى أَنْ يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ مَنْ لَمْ
يَذْهَبْ إِلَيْهِ بِالْعَشْرِ وَ لَمْ يُضَلَّ بِإِمَامَتِهِمْ وَ لَمْ يَحْجَّ بِأَذْنِهِمْ وَ يُجَاهِدْ بِأَمْرِهِمْ وَ
يَحْمِلَ الْغَنِيمَةَ إِلَيْهِمْ وَ يُفْضِلَ الْأَيْمَةَ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ وَ يَفْرِضَ طَاعَتَهُمْ مِثْلَ
طَاعَةِ اللَّهِ وَ طَاعَةِ رَسُولِهِ فَهُوَ كَافِرٌ حَلَالٌ مَالُهُ وَ دَمُهُ وَ فِيهِ كَلَامٌ شَنَاعَةٍ مِثْلُ

الْمُبْتَعَةَ بِلَا شُهُودٍ وَاسْتِحْلَالَ الْفُرُوجِ بِأَمْرِهِ وَ لَوْ بِدِرْهَمٍ وَ الْبِرَاءَةَ مِنَ السَّلْفِ وَ
يَلْعَنُونَ عَلَيْهِمْ فِي صَلَاتِهِمْ وَ يَزْعُمُونَ أَنَّ مَنْ لَمْ يَتَّبِعْهُ مِنْهُمْ فَقَدْ بَانَتِ أَمْرَاتُهُ
مِنْهُ وَ مَنْ أَخَّرَ الْوَقْتَ فَلَا صَلَاةَ لَهُ لِقَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ
اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا﴾^١ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ وَادٍ فِي جَهَنَّمَ وَ الْكِتَابُ
طَوِيلٌ وَ أَنَا قَائِمٌ أَقْرَأُ وَ هُوَ سَاكِتٌ فَرَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ اكْتَفَيْتَ بِمَا قَرَأْتَ فَكَلِّمْ
بِحُجَّتِكَ بِمَا قَرَأْتَهُ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالنُّبُوَّةِ مَا
حَمَلَ إِلَيَّ أَحَدٌ دِرْهَمًا وَ لَا دِينَارًا مِنْ طَرِيقِ الْخِرَاجِ لَكِنَّا مَعَاشِرُ آلِ أَبِي طَالِبٍ
نَقْبِلُ الْهَدِيَّةَ الَّتِي أَحَلَّهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ ﷺ فِي قَوْلِهِ لَوْ أَهْدَيْ لِي كُرَاعٌ
لَقَبِلْتُ وَ لَوْ دُعِيْتُ إِلَى ذِرَاعٍ لَأَجَبْتُ وَ قَدْ عَلِمَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ضَيْقُ مَا نَحْنُ فِيهِ
وَ كَثْرَةُ عُدُونِنَا وَ مَا مَنَعَنَا السَّلْفُ مِنَ الْخُمُسِ الَّذِي نَطَقَ لَنَا بِهِ الْكِتَابُ فَضَاقَ
بِنَا الْأَمْرُ وَ حُرِّمَتْ عَلَيْنَا الصَّدَقَةُ وَ عَوَّضَنَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهَا الْخُمُسَ وَ
اضْطُرَرْنَا إِلَى قَبُولِ الْهَدِيَّةِ وَ كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا عَلِمَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمَّا تَمَّ كَلَامِي
سَكَتَ ثُمَّ قُلْتُ إِنْ رَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَأْذَنَ لِابْنِ عَمِّهِ فِي حَدِيثٍ عَنْ آبَائِهِ
عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فَكَانَتْهُ اِعْتَمَافًا فَقَالَ مَا دُونَ لَكَ هَاتِهِ فَقُلْتُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ
جَدِّي يَرْفَعُهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أَنْ الرَّحِمَ إِذَا مَسَّتْ رَحِمًا تَحَرَّكَتْ وَ اضْطَرَبَتْ
فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُنَاوِلَنِي يَدَكَ فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَيَّ ثُمَّ قَالَ اذْنُ فَدَنَوْتُ فَصَافَحَنِي وَ
جَدَّبَنِي إِلَى نَفْسِهِ مَلِيًّا ثُمَّ فَارَقَنِي وَ قَدْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ فَقَالَ لِي اجْلِسْ يَا مُوسَى
فَلَيْسَ عَلَيْكَ بِأَسْ صَدَقْتَ وَ صَدَقَ جَدُّكَ وَ صَدَقَ النَّبِيُّ ﷺ لَقَدْ تَحَرَّكَ دَمِي وَ
اضْطَرَبَتْ عُرُوقِي وَ أَعْلَمْتُ أَنَّكَ لِحَمِي وَ دَمِي وَ أَنْ الَّذِي حَدَّثَنِي بِهِ صَحِيحٌ وَ
إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَإِنْ أَجَبْتَنِي أَعْلَمْتُ أَنَّكَ صَدَقْتَنِي خَلَيْتُ عَنْكَ وَ
وَضَلَّكَ وَ لَمْ أَصَدِّقْ مَا قِيلَ فِيكَ فَقُلْتُ مَا كَانَ عَلِمُهُ عِنْدِي أَجَبْتُكَ فِيهِ فَقَالَ

لَمْ لَا تَنْهَوْنَ شَيْعَتَكُمْ عَنْ قَوْلِهِمْ لَكُمْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ وُلْدُ عَلِيِّ وَ فَاطِمَةَ
 إِنَّمَا هِيَ وَعَاءٌ وَ الْوَلَدُ يُنْسَبُ إِلَى الْأَبِ لَا إِلَى الْأُمِّ فَقُلْتُ إِنْ رَأَى
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يُعْفِيَنِي مِنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ فَعَلَ فَقَالَ لَسْتُ أَفْعَلُ أَوْ أَجَبْتُ فَقُلْتُ
 فَأَنَا فِي أَمَانِكَ أَنْ لَا يُصِيبَنِي مِنْ آفَةِ السُّلْطَانِ شَيْءٌ فَقَالَ لَكَ الْأَمَانُ قُلْتُ أَعُوذُ
 بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ
 يَعْقُوبَ كَلًّا هَدَيْنَا وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ
 وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ
 عِيسَى ﴿ فَمَنْ أَبُو عِيسَى فَقَالَ لَيْسَ لَهُ أَبٌ إِنَّمَا خُلِقَ مِنْ كَلَامِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ
 رُوحِ الْقُدُّوسِ.

فَقُلْتُ إِنَّمَا أَلْحَقَ عِيسَى بِدَرَارِيِّ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِ مَرْيَمَ وَ الْأَحْفَنَاءِ بِدَرَارِيِّ
 الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِ فَاطِمَةَ لَا مِنْ قَبْلِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَحْسَنْتَ أَحْسَنْتَ يَا مُوسَى
 زِدْنِي مِنْ مِثْلِهِ فَقُلْتُ اجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ بِرُهَا وَ فَاجِرْهَا أَنْ حَدِيثَ النَّجْرَانِيِّ جِبْنَ
 دَعَاهُ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ لَمْ يَكُنْ فِي الْكِسَاءِ إِلَّا النَّبِيُّ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ
 الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿ فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا
 جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ
 أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ﴿ فَكَانَ تَأْوِيلُ أَبْنَاءَنَا الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ نِسَاءَنَا فَاطِمَةَ وَ
 أَنْفُسَنَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ أَحْسَنْتَ ثُمَّ قَالَ أَحْبَبْتَنِي عَنْ قَوْلِكُمْ لَيْسَ لِلْعَمِّ
 مَعَ وُلْدِ الصُّلْبِ مِيرَاثٌ فَقُلْتُ أَسْأَلُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِحَقِّ اللَّهِ وَ بِحَقِّ
 رَسُولِهِ ﷺ أَنْ تُعْفِيَنِي مِنْ تَأْوِيلِ هَذِهِ الْآيَةِ وَ كَشْفِهَا وَ هِيَ عِنْدَ الْعُلَمَاءِ
 مَسْثُورَةٌ فَقَالَ إِنَّكَ قَدْ ضَمَنْتَ لِي أَنْ تُجِيبَ فِيمَا أَسْأَلُكَ وَ لَسْتُ أَعْفِيكَ فَقُلْتُ
 فَجَدَّدُ لِي الْأَمَانَ.

١. الأنعام / ٨٤ - ٨٥.

٢. آل عمران / ٦١.

فَقَالَ قَدْ أَمَنْتُكَ فَقُلْتُ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يُورَثْ مَنْ قَدَرَ عَلَى الْهَجْرَةِ فَلَمْ يُهَاجِرْ
وَإِنَّ عَمِّي الْعَبَّاسَ قَدَرَ عَلَى الْهَجْرَةِ فَلَمْ يُهَاجِرْ وَإِنَّمَا كَانَ فِي عَدَدِ الْأَسَارَى
عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ وَجَحَدَ أَنْ يَكُونَ لَهُ الْفِدَاءُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى
النَّبِيِّ ﷺ يُخْبِرُهُ بِدَفِينٍ لَهُ مِنْ ذَهَبٍ فَبَعَثَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْرَجَهُ مِنْ عِنْدِ أُمِّ
الْفَضْلِ وَ أَحْبَرَ الْعَبَّاسَ بِمَا أَحْبَرَهُ جَبْرِئِيلُ عَنْ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَأَذِنَ لِعَلِيِّ وَ
أَعْطَاهُ عَلَامَةَ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ فَقَالَ الْعَبَّاسُ عِنْدَ ذَلِكَ يَا ابْنَ أَخِي مَا فَاتَنِي مِنْكَ
أَكْثَرُ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَلَمَّا أَحْضَرَ عَلِيًّا الذَّهَبَ فَقَالَ الْعَبَّاسُ
أَفَقَرْتَنِي يَا ابْنَ أَخِي فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ﴿إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا
يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ﴾ وَ قَوْلُهُ ﴿وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ
يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَا يَتَّبِعُهُمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا﴾^٢ ثُمَّ قَالَ ﴿وَ إِنْ
اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ﴾^٣ فَأَرِئْتُهُ قَدْ اغْتَمَّ ثُمَّ قَالَ أَحْبَرَنِي مِنْ
أَيْنَ قُلْتُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ يَدْخُلُهُ الْفَسَادُ مِنْ قِبَلِ النِّسَاءِ لِحَالِ الْحُمُسِ الَّذِي لَمْ
يُدْفَعْ إِلَى أَهْلِهِ فَقُلْتُ أَحْبَرْتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِشَرْطِ أَنْ لَا تَكْشِفَ هَذَا الْبَابَ
لِأَحَدٍ مَا دُمْتُ حَيًّا وَ عَنْ قَرِيبٍ يُفَرِّقُ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مَنْ ظَلَمْنَا وَ هَذِهِ مَسْأَلَةٌ
لَمْ يَسْأَلْهَا أَحَدًا [أَحَدًا] مِنَ السَّلَاطِينِ غَيْرُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ وَ لَا تَيْبُمُ وَ لَا
عَدِي وَ لَا بُؤَامِيَّةَ وَ لَا أَحَدًا مِنْ آبَائِنَا.

قُلْتُ مَا سَأَلْتُ وَ لَا سَأَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْهَا قَالَ فَإِنْ بَلَغَنِي عَنْكَ
أَوْ عَنْ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ كَشَفْتُ مَا أَحْبَرْتَنِي بِهِ رَجَعْتُ عَمَّا أَمَنْتُكَ فَقُلْتُ لَكَ
عَلَيَّ ذَلِكَ فَقَالَ أَحْبَبْتُ أَنْ تَكْتُبَ لِي كَلَامًا مُوجِزًا لَهُ أَصُولٌ وَ فُرُوعٌ يُفْهَمُ

١. الأنفال / ٧٠.

٢. الأنفال / ٧٢.

٣. الأنفال / ٧٢.

تفسيره و يكون ذلك سماعك من أبي عبد الله عليه السلام فقلت نعم و على عيني يا
 أمير المؤمنين قال فإذا فرغت فارفع حوائجك و قام و وكل بي من يحفظني و
 بعث إلي في كل يوم بمائدة سرية فكتبت بسم الله الرحمن الرحيم أمور الدنيا
 أمران أمر لا اختلاف فيه و هو إجماع الأمة على الضرورة التي يضطرون
 إليها و الأخبار المجتمع عليها المعروض عليها شبهة و المستنبط منها كل
 حادثة و أمر يحتمل الشك و الإنكار و سبيل استنصاح أهله الحجة عليه فما
 ثبت لمنتحليه من كتاب مستجمع على تأويله أو سنة عن النبي صلى الله عليه وآله لا
 اختلاف فيها أو قياس تعرف العقول عدله ضاق على من استوضح تلك
 الحجة ردها و وجب عليه قبولها و الإقرار و الديانة بها و ما لم يثبت
 لمنتحليه به حجة من كتاب مستجمع على تأويله أو سنة عن النبي صلى الله عليه وآله لا
 اختلاف فيها أو قياس تعرف العقول عدله وسع خاص الأمة و عامها الشك
 فيه و الإنكار له كذلك هذان الأمران من أمر التوحيد فما دونه إلى أرض
 الحدس فما دونه فهذا المعروض الذي يعرض عليه أمر الدين فما ثبت لك
 برهانه اضطيقته و ما غمض عنك صوؤه نفيته و لا قوة إلا بالله و حسبنا الله و
 نعم الوكيل فأخبرت الموكل بي أنني قد فرغت من حاجته فأخبره فخرج و
 عرضت عليه فقال أحسنت هو كلام موجز جامع فارفع حوائجك يا موسى
 فقلت يا أمير المؤمنين أول حاجتي إليك أن تأذن لي في الانصراف إلى أهلي
 فإني تركتهم باكين آيسين من أن يروني أبداً فقال ما دونك ازدد فقلت يبي
 الله أمير المؤمنين لنا معاشر بني عمه فقال ازدد فقلت علي عيال كثير و أعيننا
 بعد الله ممدودة إلى فضل أمير المؤمنين و عادته فأمر لي بمائة ألف درهم و
 كسوة و حملني و ردني إلى أهلي مكرماً.

بيان: قد أثبتنا شرح أجزاء الخبر في المحال المناسبة لها و قد مر بتغيير في

کتاب الاحتجاج و رواه في كتاب الاستدراك أيضا عن هارون بن موسى التلعكبري بإسناده إلى علي بن أبي حمزة عنه عليه السلام باختصار و أدنى تغيير...^۱.
 ۹. كِتَابُ الْإِسْتِدْرَاكِ، عَنِ التَّلْعُكُبَرِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْكَاطِمِ عليه السلام قَالَ قَالَ لِي هَارُونُ أَ تَقُولُونَ إِنَّ الْخُمْسَ لَكُمْ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ إِنَّهُ لَكَثِيرٌ قَالَ قُلْتُ إِنَّ الَّذِي أَعْطَانَاهُ عَلِمَ أَنَّهُ لَنَا غَيْرُ كَثِيرٍ.^۲

۱۰. كِتَابُ الْإِسْتِدْرَاكِ، عَنِ ابْنِ فُؤَادٍ بِإِسْنَادِهِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْعَلَاءِ السَّرَّاجِ قَالَ أَخْبَرَنِي الْبُحْتَرِيُّ قَالَ: كُنْتُ بِمَنْبَجٍ بِحَضْرَةِ الْمُتَوَكَّلِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَوْلَادِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ حُلُوَ الْعَيْنَيْنِ حَسَنُ النَّيَابِ قَدْ قَرَفَ عِنْدَهُ بِشَيْءٍ فَوَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ الْمُتَوَكَّلُ مُقْبِلٌ عَلَى الْفَتْحِ يُحَدِّثُهُ فَلَمَّا طَالَ وَقُوفُ الْفَتَى بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُوَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِ قَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ كُنْتَ أَحْضَرْتَنِي لِتَأْدِيبِي فَقَدْ أَسَأْتَ الْأَدَبَ وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ أَحْضَرْتَنِي لِيَعْرِفَ مَنْ بِحَضْرَتِكَ مِنْ أَوْبَاشِ النَّاسِ اسْتِهَانَتَكَ بِأَهْلِي فَقَدْ عَرَفُوا فَقَالَ لَهُ الْمُتَوَكَّلُ وَ اللَّهُ يَا حَنْفِيُّ لَوْلَا مَا يُثَبِّتُنِي عَلَيْكَ مِنْ أَوْصَالِ الرَّحِمِ وَ يُعْطِفُنِي عَلَيْكَ مِنْ مَوَاقِعِ الْجَلْمِ لَأَنْتَرَعْتَ لِسَانَكَ بِيَدِي وَ لَفَرَّقْتَ بَيْنَ رَأْسِكَ وَ جَسَدِكَ وَ لَوْ كَانَ بِمَكَانِكَ مُحَمَّدٌ أَبُوكَ قَالَ ثُمَّ أَلْتَمَتُ إِلَى الْفَتْحِ فَقَالَ أَمَا تَرَى مَا نَلَقَاهُ مِنْ آلِ أَبِي طَالِبٍ إِمَّا حَسَنِيَّ يَجْذِبُ إِلَى نَفْسِهِ تَاجَ عِزِّ نَقْلَهُ اللَّهُ إِلَيْنَا قَبْلَهُ أَوْ حُسَيْنِيَّ يَسْعَى فِي نَقْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْنَا قَبْلَهُ أَوْ حَنْفِيَّ يَدُلُّ بِجَهْلِهِ أَسْبَافَنَا عَلَى سَفْكِ دَمِهِ فَقَالَ لَهُ الْفَتَى وَ أَيُّ جَلْمٍ تَرَكْتَهُ لَكَ الْخُمُورُ وَ إِذْمَانُهَا أَمْ الْعِيدَانُ وَ فِثْيَانُهَا وَ مَتَى عَطْفَكَ الرَّحِمِ عَلَى أَهْلِي وَ قَدْ ابْتَرَزْتَهُمْ فَدَكَأَ إِرْتَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ فَوَرْتَهَا أَبُو حَزْمَلَةَ وَ أَمَا ذَكَرْتُكَ مُحَمَّدًا أَبِي فَقَدْ طَفَقْتَ تَضَعُ عَنْ عِزِّ رَفَعَهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ تُطَاوِلُ شَرَفًا تَقْضُرُ عَنْهُ وَ لَا تَطْوُلُهُ فَأَنْتَ كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ:

۱. همان، ج ۴۸، ص ۱۲۱.

۲. همان، ج ۴۸، ص ۱۵۸.

فَعُضَّ الطَّرْفَ إِنَّكَ مِنْ نُمَيْرٍ فَلَا كَعْبًا بَلُغْتَ وَلَا كِلَابًا
 ثُمَّ هَا أَنْتَ تَشْكُو لِي عِلْجَكَ هَذَا مَا تَلْقَاهُ مِنَ الْحَسَنِيِّ وَالْحُسَيْنِيِّ وَالْحَنَفِيِّ
 فَلَيْسَ الْمَوْلَى وَ لَيْسَ الْعَشِيرُ ثُمَّ مَدَّ رِجْلَيْهِ ثُمَّ قَالَ هَاتَانِ رِجْلَايَ لِقَيْدِكَ وَ
 هَذِهِ عُنُقِي لِسَيْفِكَ فَبُؤُ يَا نَمِي وَ تَحَمَّلْ ظُلْمِي فَلَيْسَ هَذَا أَوَّلَ مَكْرُوهِ أَوْ قَعْتَهُ
 أَنْتَ وَ سَلْفُكَ بِهِمْ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِيهِ
 الْقُرْبَى﴾^١ فَوَ اللَّهُ مَا أَحْبَبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ مَسْأَلَتِهِ وَ لَقَدْ عَطَفْتَ بِالْمَوَدَّةِ
 عَلَى غَيْرِ قَرَابَتِهِ فَعَمَّا قَلِيلٍ تَرُدُّ الْحَوْضَ فَيَدُودُكَ أَبِي وَ يَمْنَعُكَ جَدِّي صَلَوَاتُ
 اللَّهِ عَلَيْهِمَا قَالَ فَبَكَى الْمُتَوَكِّلُ ثُمَّ قَامَ فَدَخَلَ إِلَى قَضْرٍ جَوَارِيهِ فَلَمَّا كَانَ مِنَ
 الْأَعْدِ أَحْضَرَهُ وَ أَحْسَنَ جَائِزَتَهُ وَ حَلَى سَبِيلَهُ.^٢

١١. كِتَابُ الْإِسْتِذْرَاكِ، بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عُقْدَةَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا بْنِ
 شَيْبَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ
 حَارِزٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ نَحْنُ الْعَرَبُ وَ شَبَعْنَا الْمَوَالِي وَ سَائِرُ
 النَّاسِ هَمَجٌ.^٣

١٢. وَ مِنْ ذَلِكَ مَا حَدَّثَ بِهِ هَارُونُ بْنُ مُوسَى رَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ
 الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ
 بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كَانَ
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ إِذَا فَرَعَ مِنْ صَلَاةِ الزَّوَالِ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِجُودِكَ
 وَ كَرَمِكَ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدِ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمَلَائِكَتِكَ
 الْمُقَرَّبِينَ وَ أَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ اللَّهُمَّ بِكَ الْغِنَى عَنِّي وَ بِي الْفَاقَةُ إِلَيْكَ أَنْتَ الْغَنِيُّ
 وَ أَنَا الْفَقِيرُ إِلَيْكَ أَقْلَتْنِي عَثْرَتِي وَ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبِي فَاقْضِ الْيَوْمَ حَاجَتِي وَ

١. الشورى / ٢٣.

٢. همان، ج ٥٠، ص ٢١٣.

٣. همان، ج ٦٤، ص ١٨١.

لَا تُعَذِّبْنِي بِقَبِيحٍ مَا تَعْلَمُ مِنِّي فَإِنَّ عَفْوَكَ وَجُودَكَ يَسْعُنِي ثُمَّ يَخْرُ سَاجِدًا وَ
يَقُولُ يَا أَهْلَ التَّقْوَى وَ أَهْلَ الْمَغْفِرَةِ يَا بُرِّ يَا رَحِيمُ أَنْتَ أَبْرُّ بِي مِنْ أَبِي وَ أُمِّي وَ
مِنْ جَمِيعِ الْخَلَائِقِ أَقْلِبْنِي بِقَضَاءِ حَاجَتِي مُجَابًا دَعْوَتِي مَرْحُومًا صَوْتِي قَدْ
كَشَفَتْ أَنْوَاعَ الْبَلَاءِ عَنِّي.

أَقُولُ فِي كِتَابِ الْإِسْتِدْرَاكِ ذَكَرَ الدُّعَاءَ بَعْدَ رَكْعَتِي الرَّوَالِ إِلَى قَوْلِهِ فَإِنَّ عَفْوَكَ
وَ جُودَكَ يَسْعُنِي.^۱

۱۳. ن [عیون أخبار الرضا عليه السلام]: أَحْمَدُ بْنُ ثَابِتِ الدَّوَالِبِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ
بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ
بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ عِنْدَهُ أَبِي بْنُ كَعْبٍ فَقَالَ لِي
رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ قَالَ لَهُ أَبِي
وَ كَيْفَ يَكُونُ يَا رَسُولَ اللَّهِ زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَحَدٌ غَيْرُكَ فَقَالَ يَا أَبِي وَ
الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَ
إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ مُضْبَاحٌ هُدًى وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٍ وَ إِمَامٌ غَيْرُ وَهْنٍ
وَ عِزٌّ وَ فَخْرٌ وَ عِلْمٌ وَ ذُخْرٌ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَكَّبَ فِي ضَلْبِهِ نُطْفَةً طَيِّبَةً
مُبَارَكَةً زَكِيَّةً وَ لَقَدْ لَقِنَ دَعَوَاتٍ مَا يَدْعُو بِهِنَّ مَخْلُوقٌ إِلَّا حَسْرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ
مَعَهُ وَ كَانَ شَفِيعُهُ فِي آخِرَتِهِ وَ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كَرْبَهُ وَ قَضَى بِهَا دَيْنَهُ وَ يَسَّرَ أَمْرَهُ
وَ أَوْضَحَ سَبِيلَهُ وَ قَوَّاهُ عَلَى عَدُوِّهِ وَ لَمْ يَهْتِكْ سِتْرَهُ فَقَالَ لَهُ أَبِي بْنُ كَعْبٍ مَا
هَذِهِ الدَّعَوَاتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ: تَقُولُ إِذَا فَرَعْتَ مِنْ صَلَاتِكَ وَ أَنْتَ قَاعِدٌ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَ
مَعَاقِدِ عَرْشِكَ وَ سُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ وَ أَنْبِيَاءِكَ وَ رُسُلِكَ أَنْ تَسْتَجِيبَ لِي فَقَدْ
رَهَقَنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ

لِي مِنْ عُسْرِي يُسْرًا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُسَهِّلُ أَمْرَكَ وَ يَشْرَحُ صَدْرَكَ وَ يُلَقِّنَاكَ
شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِنْدَ خُرُوجِ نَفْسِكَ قَالَ لَهُ أَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا هَذِهِ
النُّطْفَةُ الَّتِي فِي ضَلْبِ حَبِيبِي الْحُسَيْنِ قَالَ مَثَلُ هَذِهِ النُّطْفَةِ كَمَثَلِ الْقَمَرِ وَ هِيَ
نُطْفَةٌ تَبِينُ وَ بَيَانٌ يَكُونُ مَنْ اتَّبَعَهُ رَشِيداً وَ مَنْ ضَلَّ عَنْهُ هَوِيّاً قَالَ فَمَا اسْمُهُ وَ
مَا دُعَاؤُهُ قَالَ اسْمُهُ عَلِيُّ وَ دُعَاؤُهُ يَا دَائِمُ يَا دَيْمُومُ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا كَاشِفَ
الْغَمِّ يَا فَارِحَ الْهَمِّ يَا بَاعِثَ الرُّسُلِ يَا صَادِقَ الْوَعْدِ مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ
حَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ كَانَ قَائِدَهُ إِلَى الْجَنَّةِ قَالَ لَهُ أَبِي يَا
رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ لَهُ مِنْ حَلْفٍ وَ وَصِيٍّ قَالَ نَعَمْ لَهُ مَوَارِيثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ
قَالَ مَا مَعْنَى مَوَارِيثِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْقَضَاءُ بِالْحَقِّ وَ
الْحُكْمُ بِالذِّيَانَةِ وَ تَأْوِيلُ الْأَحْكَامِ وَ بَيَانُ مَا يَكُونُ قَالَ فَمَا اسْمُهُ قَالَ اسْمُهُ
مُحَمَّدٌ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَسْتَأْنِسُ بِهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ اللَّهُمَّ إِنْ
كَانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوَانٌ وَ وُدٌّ فَاعْفُزْ لِي وَ لِمَنْ تَبِعَنِي مِنْ إِخْوَانِي وَ شِيعَتِي وَ
طَيْبَ مَا فِي ضَلْبِي فَرَكَّبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ضَلْبِهِ نُطْفَةَ مُبَارَكَةَ زَكِيَّةَ وَ
أَخْبَرَنِي ﷺ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَيْبَ هَذِهِ النُّطْفَةَ وَ سَمَّاها عِنْدَهُ جَعْفراً وَ
جَعَلَهُ هَادِياً مَهْدِياً رَاضِياً مَرْضِياً يَدْعُو رَبَّهُ فَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ يَا دَانَ غَيْرِ مُتَوَانٍ
يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اجْعَلْ لِشِيعَتِي مِنَ النَّارِ وَقَاءً وَ لَهُمْ عِنْدَكَ رِضاً وَ اغْفِرْ
ذُنُوبَهُمْ وَ يَسِّرْ أُمُورَهُمْ وَ اقْضِ دُيُونَهُمْ وَ اسْتُرْ عَوْرَاتِهِمْ وَ هَبْ لَهُمُ الْكِبَائِرَ الَّتِي
بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ يَا مَنْ لَا يَخَافُ الضَّمِيمَ وَ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ
غَمٍّ فَرَجاً مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ حَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَبْيَضَ الْوَجْهِ مَعَ جَعْفَرِ بْنِ
مُحَمَّدٍ إِلَى الْجَنَّةِ يَا أَبِي إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَكَّبَ عَلَيَّ هَذِهِ النُّطْفَةَ نُطْفَةَ زَكِيَّةَ
مُبَارَكَةَ طَيْبَةَ أَنْزَلَ عَلَيْهَا الرَّحْمَةَ وَ سَمَّاها عِنْدَهُ مُوسَى قَالَ لَهُ أَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ
كَأَنَّهُمْ يَتَوَاصِفُونَ وَ يَتَنَاسِلُونَ وَ يَتَوَارِثُونَ وَ يَصِفُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً فَقَالَ وَصَفُهُمْ

لِي جِبْرِيلُ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ فَهَلْ لِمُوسَى مِنْ دَعْوَةٍ يَدْعُو بِهَا
سِوَى دَعَاءِ آبَائِهِ قَالَ نَعَمْ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ يَا خَالِقَ الْخَلْقِ وَبَاسِطَ الرَّزْقِ وَ
فَالِقَ الْحَبِّ وَبَارِيَّ النَّسَمِ وَ مُحْيِيَ الْمَوْتَى وَ مُمِيتَ الْأَحْيَاءِ وَ دَائِمَ النَّبَاتِ وَ
مُخْرِجَ النَّبَاتِ افْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ مِنْ دَعَا بِهِدَا الدُّعَاءِ قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَهُ وَ
حَشَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَكَّبَ فِي ضَلْبِهِ
نُطْفَةً مُبَارَكَةً طَيِّبَةً زَكِيَّةً مَرْضِيَّةً وَ سَمَّاهَا عِنْدَهُ عَلِيًّا يَكُونُ اللَّهُ فِي حَلْفِهِ رَضِيًّا
فِي عِلْمِهِ وَ حُكْمِهِ وَ يَجْعَلُهُ حُجَّةً لِشِيعَتِهِ يَحْتَجُّونَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَهُ دَعَاءٌ
يَدْعُو بِهِ اللَّهُمَّ أَعْطِنِي الْهُدَى وَ تَبَتَّنِي عَلَيْهِ وَ احْشُرْنِي عَلَيْهِ آمِنًا آمِنًا مَنْ لَا
خَوْفَ عَلَيْهِ وَ لَا حَزَنَ وَ لَا جَزَعَ إِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ
وَ جَلَّ رَكَّبَ فِي ضَلْبِهِ نُطْفَةً مُبَارَكَةً زَكِيَّةً مَرْضِيَّةً وَ سَمَّاهَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ فَهُوَ
شَفِيعُ شِيعَتِهِ وَ وَارِثُ عِلْمِ جَدِّهِ لَهُ عَلَامَةٌ بَيِّنَةٌ وَ حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ إِذَا وُلِدَ يَقُولُ لَا
إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ يَا مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ وَ لَا مِثَالَ أَنْتَ
اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ لَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ تُفْنِي الْمُخْلُوقِينَ وَ تَبْقَى أَنْتَ حَلَمْتَ
عَمَّنْ عَصَاكَ وَ فِي الْمَغْفِرَةِ رِضَاكَ مَنْ دَعَا بِهِدَا الدُّعَاءِ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ
شَفِيعُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَكَّبَ فِي ضَلْبِهِ نُطْفَةً لَا بَاغِيَةَ وَ لَا
طَاغِيَةَ بَارَةً مُبَارَكَةً طَيِّبَةً ظَاهِرَةً سَمَّاهَا عِنْدَهُ عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ فَالْبَسَهَا السَّكِينَةَ
وَ الْوَقَارَ وَ أَوْدَعَهَا الْعُلُومَ وَ كُلَّ سِرٍّ مَكْنُومٍ مِنْ لَقْبِهِ وَ فِي صَدْرِهِ شَيْءٌ أَنْبَأَهُ بِهِ
وَ حَدَّرَهُ مِنْ عُدُوهِ وَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ يَا نُورُ يَا بُرْهَانَ يَا مُنِيرُ يَا مُبِينُ يَا رَبَّ
أَكْفِنِي شَرَّ الشُّرُورِ وَ آفَاتِ الدُّهُورِ وَ أَسْأَلُكَ النَّجَاةَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ مَنْ
دَعَا بِهِدَا الدُّعَاءِ كَانَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ شَفِيعَهُ وَ قَائِدَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى رَكَّبَ فِي ضَلْبِهِ نُطْفَةً وَ سَمَّاهَا عِنْدَهُ الْحَسَنَ فَجَعَلَهُ نُورًا فِي بِلَادِهِ وَ
خَلِيفَةً فِي أَرْضِهِ وَ عِزًّا لِأُمَّةِ جَدِّهِ وَ هَادِيًّا لِشِيعَتِهِ وَ شَفِيعًا لَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِ وَ نَقْمَةً

عَلَى مَنْ خَالَفَهُ وَ حُجَّةً لِمَنْ وَالَاهُ بُرْهَانًا لِمَنْ اتَّخَذَهُ إِمَامًا يَقُولُ فِي دُعَائِهِ يَا
عَزِيزَ الْعَرْزِ فِي عَزِّهِ مَا أَعَزَّ عَزِيرَ الْعَرْزِ فِي عَزِّهِ يَا عَزِيزَ أَعَزَّنِي بِعِزِّكَ وَأَيَّدَنِي
بِنَصْرِكَ وَأَبْعَدَ عَنِّي هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ اذْفَعْ عَنِّي بِدَفْعِكَ وَ مَنْعْ مِنِّي بِمَنْعِكَ وَ
اجْعَلْنِي مِنْ خِيَارِ خَلْقِكَ يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا فَرْدُ يَا صَمَدُ مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ
حَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَهُ وَ نَجَّاهُ مِنَ النَّارِ وَ لَوْ وَجِبَتْ عَلَيْهِ وَ إِنْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى رَكَّبَ فِي صُلْبِ الْحَسَنِ نُطْفَةً مُبَارَكَةً زَكِيَّةً طَيِّبَةً طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً يَوْضَى بِهَا
كُلُّ مُؤْمِنٍ مِمَّنْ قَدْ أَحَدَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ فِي الْوَلَايَةِ وَ يَكْفُرُ بِهَا كُلُّ جَا حِدٍ فَهُوَ إِمَامٌ
تَقِيٌّ نَقِيٌّ سَارٌّ مَرْضِيٌّ هَادٍ مَهْدِيٌّ يَحْكُمُ بِالْعَدْلِ وَ يَأْمُرُ بِهِ.

أقول: تمامه في باب النص على الاثني عشر من كتاب الإمامة.

وَ رَوَى الشَّهِيدُ رَحِمَهُ اللَّهُ نَقْلًا مِنْ كِتَابِ الْإِسْتِذْرَاكِ لِبَعْضِ قُدَمَاءِ الْأَصْحَابِ
عَنِ الشَّيْخِ عَبْدِ اللَّهِ الدُّورِيِّ عَنِ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ [كذا: عن جده عن جده عن
أبيه] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَابُوَيْهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ ثَابِتٍ إِلَى آخِرِ السَّنَدِ وَ ذَكَرَ الْأُدْعِيَّةَ
فَقَطَّ إِلَى أَنْ قَالَ: دُعَاءُ الْمَهْدِيِّ عليه السلام يَا نُورَ التُّورِ يَا مُدَبِّرَ الْأُمُورِ يَا بَاعِثَ مَنْ فِي
الْقُبُورِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْ لِي وَ لِشِيعَتِي مِنْ كُلِّ ضَيْقٍ فَرَجًا
وَ مِنْ كُلِّ هَمٍّ مَخْرَجًا وَ أَوْسِعْ لَنَا الْمَنْهَجَ وَ أَطْلِقْ لَنَا مِنْ عِنْدِكَ وَ افْعَلْ بِنَا مَا
أَنْتَ أَهْلُهُ يَا كَرِيمٌ^١.

١٤. كِتَابُ الْإِسْتِذْرَاكِ، بِإِسْنَادِهِ إِلَى الْأَعْمَشِ أَنَّ الْمَنْصُورَ حَيْثُ طَلَبَهُ فَتَطَهَّرَ وَ
تَكْفَنَ وَ تَحَنَّنَ قَالَ لَهُ حَدَّثَنِي بِحَدِيثٍ سَمِعْتُهُ أَنَا وَ أَنْتَ مِنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ
فِي بَنِي حِمَّانَ قَالَ قُلْتُ لَهُ أَيُّ الْأَحَادِيثِ قَالَ حَدِيثُ أَرْكَانِ جَهَنَّمَ قَالَ قُلْتُ أ
وَ تُعْفِينِي قَالَ لَيْسَ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ قَالَ قُلْتُ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ
آبَائِهِ عليهم السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ لِجَهَنَّمَ سَبْعَةُ أَبْوَابٍ وَ هِيَ الْأَرْكَانُ لِسَبْعَةِ

فَرَاعِنَةٌ ثُمَّ ذَكَرَ الْأَعْمَشُ نُمْرُودَ بْنَ كَنْعَانَ فِرْعَوْنَ الْخَلِيلِ وَ مُضْعَبَ بْنَ الْوَلِيدِ
 فِرْعَوْنَ مُوسَى وَ أَبَا جَهْلٍ بْنَ هِشَامٍ وَ الْأَوَّلَ وَ الثَّانِيَّ وَ السَّادِسَ يَزِيدَ قَاتِلَ
 وَ لَدِي ثُمَّ سَكَتُ فَقَالَ لِي الْفِرْعَوْنُ السَّابِعُ قُلْتُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ الْعَبَّاسِ يَلِي
 الْخِلَافَةَ يَلْقَبُ بِالِدَوَانِيقِيِّ اسْمُهُ الْمَنْضُورُ قَالَ فَقَالَ لِي صَدَقْتَ هَكَذَا حَدَّثَنَا
 جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ وَ إِذَا عَلَى رَأْسِهِ غُلَامٌ أَمْرُدٌ مَا رَأَيْتُ أَحْسَنَ
 وَجْهًا مِنْهُ فَقَالَ إِنْ كُنْتُ أَحَدَ أَبْوَابِ جَهَنَّمَ فَلَمْ أَسْتَبِقْ هَذَا وَ كَانَ الْغُلَامُ عَلَوِيًّا
 حُسَيْنِيًّا فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ سَأَلْتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِحَقِّ آبَائِي إِلَّا عَفَوْتَ عَنِّي
 فَأَبَى ذَلِكَ وَ أَمَرَ الْمَرْزُبَانَ بِهِ فَلَمَّا مَدَّ يَدَهُ حَرَكَ شَفَتَيْهِ بِكَلَامٍ لَمْ أَعْلَمْهُ فَإِذَا هُوَ
 كَأَنَّهُ طَيْرٌ قَدْ طَارَ مِنْهُ قَالَ الْأَعْمَشُ فَمَرَّ عَلَيَّ بَعْدَ أَيَّامٍ فَقُلْتُ أَفَسَمْتُ عَلَيْكَ
 بِحَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لَمَّا عَلَّمْتَنِي الْكَلَامَ فَقَالَ ذَاكَ دُعَاءُ الْمِحْنَةِ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ
 هُوَ الدُّعَاءُ الَّذِي دَعَا بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا نَامَ عَلَى فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ
 هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ مَعَهُ رَبٌّ يُدْعَى يَا مَنْ لَيْسَ فَوْقَهُ خَالِقٌ يُحْشَى يَا مَنْ لَيْسَ
 دُونَهُ إِلَهٌ يُتَّقَى يَا مَنْ لَيْسَ لَهُ وَزِيرٌ يُرْشَى يَا مَنْ لَيْسَ لَهُ نَدِيمٌ يَعْشَى يَا مَنْ
 لَيْسَ لَهُ حَاجِبٌ يُنَادَى يَا مَنْ لَا يَزْدَادُ عَلَى كَثْرَةِ السُّؤَالِ إِلَّا كَرَمًا وَ جُودًا يَا
 مَنْ لَا يَزْدَادُ عَلَى عَظَمِ الدُّنُوبِ إِلَّا رَحْمَةً وَ عَفْوًا وَ اسْأَلْهُ مَا أَحْبَبْتَ فَإِنَّهُ قَرِيبٌ
 مُجِيبٌ قَالَ الْأَعْمَشُ وَ أَمَرَ الْمَنْضُورُ فِي رَجُلٍ بِأَمْرِ غَلِيظٍ فَحُبِسَ فِي بَيْتٍ
 لِيُنْفَذَ فِيهِ أَمْرُهُ ثُمَّ فُتِحَ عَنْهُ فَلَمْ يُوْجَدْ فَقَالَ الْمَنْضُورُ أَسْمِعْتُمُوهُ يَقُولُ شَيْئًا
 فَقَالَ الْمُؤَكَّلُ سَمِعْتُهُ يَقُولُ يَا مَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ فَأَدْعُوهُ وَ لَا رَبَّ سِوَاهُ فَأَرْجُوهُ
 نَجِّنِي السَّاعَةَ فَقَالَ وَ اللَّهُ لَقَدْ اسْتَعَانَ بِكَرِيمٍ فَجَنَاهُ.^۱

۸. بخش‌هایی از کتابی منسوب به فضل بن شاذان نیشابوری

فضل بن شاذان (۲۶۰ هـ. ق.)، دانشمند بلندمرتبه شیعی، کتابی با عنوان *مسائل البلدان* داشته است که نجاشی در کتاب *الرجال* و شیخ طوسی در *الفهرست* در شمار آثار وی، از آن نام برده‌اند. نسخه‌ای با همین عنوان، منسوب به فضل بن شاذان و به روایت شیخ طوسی در اختیار شرف‌الدین استرآبادی بوده که از آن در کتاب *تأویل الآیات خود* نقل‌هایی آورده است.

از این نقل‌ها به درستی نمی‌توان ساختار کتاب را تشخیص داد؛ اما عنوان کتاب ابن‌شاذان دلالت بر این دارد که در آن، پاسخ‌های او به پرسش‌های مکتوب ارسالی از شهرهای مختلف، آمده بوده است. نکته قابل تأمل آن است که مطالب و احادیثی که در این مجموعه نقل‌ها آمده، با مشی مذهبی و کلامی ابن‌شاذان که با گرایش‌های غالبانه مخالف بوده، به وضوح سازگار نیست. افزون بر این، ابن‌شاذان در آن کتاب از داود بن کثیر الرقی روایت می‌کند که مورد انتقاد رجالیان بوده و غلات شیعی از او روایت می‌کرده‌اند.^۱ این در حالی است که مسلک ابن‌شاذان به شدت با مشی غلات اختلاف داشته است. در اینجا نمی‌توان شواهد این مسئله را به تفصیل بیان کرد؛^۲ اما نمونه‌ای از احتراز جستن او از روایت از غالیان شیعی، در احتراز و تحذیر او از نقل روایات محمد بن سنان الزاهری، در کتاب *الرجال* نجاشی حکایت شده است.^۳ به هر حال روایت ابن‌شاذان از داود بن کثیر در جای دیگری دیده نشده است.

بنابراین، به نظر می‌رسد این مجموعه‌ای که در اختیار استرآبادی بوده، متنی غیر

۱. نجاشی، *الرجال*، ص ۱۵۶.

۲. برای شواهدی از آن، نک: مدرّسی طباطبایی، مکتب در فرایند تکامل.

۳. نجاشی، *الرجال*، ص ۳۲۸.

اصیل باشد که پرداخته شده و به نام ابن شاذان منتشر شده است. البته مضامین برخی از احادیث آن در منابع دیگر هم دیده می‌شود.^۱

آنچه در ادامه می‌آید، مجموعه‌ای است از همین روایات:

۱. وَ يُؤَيِّدُ هَذَا مَا رَوَاهُ الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ الطُّوسِيُّ بِإِسْنَادِهِ إِلَى الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنْتُمْ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْتُمْ الزَّكَاةُ [وَ أَنْتُمْ الصِّيَامُ] وَ أَنْتُمْ الْحَجُّ فَقَالَ يَا دَاوُدُ نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَحْنُ الزَّكَاةُ وَ نَحْنُ الصِّيَامُ وَ نَحْنُ الْحَجُّ (وَ نَحْنُ الشَّهْرُ الْحَرَامُ) وَ نَحْنُ الْبَلَدُ الْحَرَامُ وَ نَحْنُ كَعْبَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ قِبْلَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾^۲ وَ نَحْنُ الْآيَاتُ وَ نَحْنُ الْبَيِّنَاتُ وَ عَدُونَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْفَحْشَاءُ وَ الْمُنْكَرُ وَ الْبَغْيُ وَ الْحَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ وَ الْأَضْنَامُ وَ الْأَوْثَانُ وَ الْجِبْتُ وَ الطَّاغُوتُ* وَ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخَنْزِيرِ* يَا دَاوُدُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا فَأَكْرَمَ خَلْقَنَا وَ فَضَّلَنَا وَ جَعَلَنَا أُمَّمَاءَهُ وَ حَفَظْتَهُ وَ حُرَّانَهُ عَلَى مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ (مَا فِي) الْأَرْضِ وَ جَعَلَ لَنَا أَضْدَادًا وَ أَعْدَاءً فَسَمَّانَا فِي كِتَابِهِ وَ كَتَبَ عَنْ أَسْمَائِنَا بِأَحْسَنِ الْأَسْمَاءِ وَ أَحَبِّهَا إِلَيْهِ تَكْنِيَةً عَنِ الْعَدُوِّ وَ سَمَّى أَضْدَادَنَا وَ أَعْدَاءَنَا فِي كِتَابِهِ وَ كَتَبَ عَنْ أَسْمَائِهِمْ وَ ضَرَبَ لَهُمُ الْأَمْثَالَ [فِي كِتَابِهِ] فِي أَبْغَضِ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ وَ إِلَى عِبَادِهِ الْمُتَّقِينَ.

- وَ يُؤَيِّدُ هَذَا مَا رَوَاهُ أَيْضًا عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ نَحْنُ أَضَلُّ كُلِّ حَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ وَ مِنَ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَ الصَّلَاةُ وَ الصِّيَامُ وَ كَظْمُ الْعَيْظِ وَ الْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ وَ رَحْمَةُ الْفَقِيرِ وَ تَعَاهُدُ الْجَارِ وَ الْإِقْرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ وَ عَدُونَا أَضَلُّ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلِّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ

۱. برای نمونه روایت موطن در کتاب *الأمالی* شیخ طوسی، صص ۶۴۱ تا ۶۴۳ به نقل از ابوالفضل شیبانی و البته بدون اسناد به ابن شاذان و با تفاوت‌هایی در نقل.

۲. البقرة/۱۱۵.

فَمِنْهُمْ الْكُذِبُ وَ النَّمِيمَةُ وَ الْبُخْلُ وَ الْقَطِيعَةُ وَ أَكْلُ الرِّبَا وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ بِغَيْرِ حَقِّهِ وَ تَعَدِّي الْهُدُودِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رُكُوبُ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ مِنَ الرِّزَاءِ وَ السَّرِقَةِ وَ كُلُّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ وَ كَذَبَ مَنْ قَالَ إِنَّهُ مَعَنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفِرْعَ غَيْرِنَا.^١

٢. رَوَاهُ الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ الطُّوسِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ رِجَالِهِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ ذَكَرَهُ فِي كِتَابِهِ (مَسَائِلُ الْبُلْدَانِ) يَرْفَعُهُ إِلَى سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَلْعَبَانِ بَيْنَ يَدَيْهَا فَفَرِحْتُ بِهِمَا فَرَحًا شَدِيدًا فَلَمْ أَلْبَثْ حَتَّى دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحْبَبْتَنِي بِفَضِيلَةٍ هُوَ لَاءٍ لِأَزْدَادٍ لَهُمْ حُبًّا فَقَالَ يَا سَلْمَانُ لَيْلَةٌ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ أَذَارَنِي جِبْرَائِيلُ فِي سَمَاوَاتِهِ وَ جَنَاتِهِ فَبَيْنَمَا أَنَا أُدَوِّرُ فُضُورَهَا وَ بَسَاتِينَهَا وَ مَقَاصِيرَهَا إِذْ شَمَمْتُ رَائِحَةً طَيِّبَةً فَأَعْجَبْتَنِي تِلْكَ الرَّائِحَةُ فَقُلْتُ يَا حَبِيبِي مَا هَذِهِ الرَّائِحَةُ الَّتِي غَلَبَتْ عَلَيَّ رَوَائِحَ الْجَنَّةِ كُلِّهَا فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ تَفَاحَةٌ خَلَقَهَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِيَدِهِ مُنْذُ ثَلَاثِمِائَةِ أَلْفِ عَامٍ مَا نَدْرِي مَا يُرِيدُ بِهَا فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ رَأَيْتُ مَلَائِكَةً وَ مَعَهُمْ تِلْكَ التَّفَاحَةُ فَقَالُوا يَا مُحَمَّدُ رَبُّنَا السَّلَامُ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ قَدْ أَتَحَفَكَ بِهَذِهِ التَّفَاحَةِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ فَأَخَذْتُ تِلْكَ التَّفَاحَةَ فَوَضَعْتُهَا تَحْتَ جَنَاحِ جِبْرَائِيلَ فَلَمَّا هَبَطَ بِي إِلَى الْأَرْضِ أَكَلْتُ تِلْكَ التَّفَاحَةَ فَجَمَعَ اللَّهُ مَاءَهَا فِي ظَهْرِي فَغَشِيَتْ حَدِيجَةَ بِنْتُ حُوَيْلِدٍ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ مِنْ مَاءِ تِلْكَ التَّفَاحَةِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيَّ أَنْ قَدْ وُلِدَ لَكَ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ فَرُوجَ النُّورِ مِنَ النُّورِ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ فَإِنِّي قَدْ رَوَّجْتُهَا فِي السَّمَاءِ وَ جَعَلْتُ حُمَسَ الْأَرْضِ مَهْرَهَا وَ سَتَخْرُجُ فِيمَا بَيْنَهُمَا ذُرِّيَّةٌ طَيِّبَةٌ وَ هُمَا سِرَاجَا الْجَنَّةِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَيْمَةٌ يُقْتَلُونَ وَ يُحْدَلُونَ فَالْوَيْلُ لِقَاتِلِهِمْ وَ حَاذِلِهِمْ.

١. استرآبادى، تأويل الآيات، ج ١، صص ١٩-٢٠.

وقوله تعالی وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً...^۱

۳. وَ رَوَى الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ رَجَالِهِ عَنْ (عَمَّارِ بْنِ أَبِي مَطْرُوفٍ) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ مَحْجُوبَةٌ عَنِ الْخَلَائِقِ إِلَّا الْأَيْمَةَ وَ الْأَوْصِيَاءَ فَلَيْسَ بِمَحْجُوبٍ عَنْهُمْ ثُمَّ تَلَا (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ) ثُمَّ قَالَ نَحْنُ الْمُتَوَسِّمُونَ وَ لَيْسَ وَ اللَّهُ أَحَدٌ يَدْخُلُ عَلَيْنَا إِلَّا عَرَفْنَا بِتِلْكَ السَّمَةِ.^۲

۴. مَا رَوَاهُ الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ الطُّوسِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ رَجَالِهِ مُسْنَدًا عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ يَزْفَعُهُ إِلَى بُرَيْدَةَ الْأَسْلَمِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشْهَدُكَ مَعِيَ سَبْعَةَ مَوَاطِنَ أَمَا أَوْلَهُنَّ فَلَيْلَةٌ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ لِي جِبْرَائِيلُ أَيْنَ أُحُوكَ قُلْتُ وَ دَعَّعْتُهُ حَلْفِي قَالَ فَادْعُ اللَّهَ فَلْيَأْتِكَ بِهِ فَدَعَوْتُ اللَّهَ فَإِذَا أَنْتَ مَعِيَ وَ إِذْ الْمَلَائِكَةُ صُفُوفٌ وَ قُوفٌ قُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جِبْرَائِيلُ فَقَالَ هَؤُلَاءِ الْمَلَائِكَةُ يُبَاهِيهِمُ اللَّهُ بِكَ فَأَذِنَ لِي فَتَنَطَّقْتُ بِمَنْطِقِ لَمْ يَنْطِقِ الْخَلَائِقُ بِمِثْلِهِ تَنَطَّقْتُ بِمَا خَلَقَ اللَّهُ وَ بِمَا هُوَ خَالِقٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْمَوْطِنُ الثَّانِي أَتَانِي جِبْرَائِيلُ فَأَسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ لِي أَيْنَ أُحُوكَ قُلْتُ وَ دَعَّعْتُهُ حَلْفِي قَالَ فَادْعُ اللَّهَ فَلْيَأْتِكَ بِهِ فَدَعَوْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِذَا أَنْتَ مَعِيَ فَكَشَطَ اللَّهُ لِي عَنِ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ حَتَّى رَأَيْتُ سُكَّانَهَا وَ عَمَّارَهَا وَ مَوْضِعَ كُلِّ مَلِكٍ مِنْهَا فَلَمْ أَرِ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا إِلَّا وَ قَدْ رَأَيْتُهُ. وَ الْمَوْطِنُ الثَّلَاثُ: ذَهَبْتُ إِلَى الْجَنِّ وَ لَسْتُ مَعِيَ فَقَالَ لِي جِبْرَائِيلُ: أَيْنَ أُحُوكَ قُلْتُ وَ دَعَّعْتُهُ حَلْفِي فَقَالَ فَادْعُ اللَّهَ فَلْيَأْتِكَ بِهِ فَدَعَوْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِذَا أَنْتَ مَعِيَ فَلَمْ أَقُلْ لَهُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يَزِدُوا عَلَيَّ شَيْئًا إِلَّا وَ قَدْ سَمِعْتُهُ وَ عَلِمْتُهُ (كَمَا سَمِعْتُهُ وَ عَلِمْتُهُ).

۱. همان، ج ۱، صص ۲۳۶ - ۲۳۷.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۵۱.

والموطن الرابع إنني لم أسأل الله شيئاً إلا أعطانيه فيك إلا التوبة فإنه قال يا محمد خصصتك بها [وختمتها بك]. و الوطن الحامس: خصصنا بليلة القدر و كئست لغيرنا و الوطن السادس أتاني جبرائيل فأشرى بي إلى السماء فقال لي أين أخوك فقلت ودعته خلفي قال فادع الله عز وجل فليأتك به فدعوت الله عز وجل فإذا أنت معي فأذن جبرائيل فصلت بأهل السموات جميعاً و أنت معي و الوطن السابع إنا نتقى حين لا يتقى أحد و هلاك الأحزاب بأيدينا.^١

٥. و هو ما نقله الشيخ أبو جعفر الطوسي رحمه الله عن الشيخ أبي محمد الفضل بن شاذان بإسناده عن رجاله عن جابر بن يزيد الجعفي عن الإمام العالم موسى بن جعفر الكاظم عليه السلام قال إن الله تبارك و تعالى خلق نور محمد عليه السلام من نور اخترعه من نور عظمته و جلاله و هو نور لاهوتيته الذي ابتدأ من لاهو أي من إلهيته من أنبيته الذي ابتدأ منه و تجلى لموسى بن عمران عليه السلام به في طور سيناء فما استقر له و لا طاق موسى لرؤيته و لا ثبت له حتى حرق صاعقاً مغشياً عليه و كان ذلك النور محمداً عليه السلام فلما أراد الله أن يخلق محمداً منه قسم ذلك النور شطرين فخلق من الشطر الأول محمداً و من الشطر الآخر علي بن أبي طالب عليه السلام و لم يخلق من ذلك النور غيرهما خلقهما الله بيده و نفع فيهما بنفسه من نفسه لنفسه و صورهما على صورتيهما و جعلهما أمناً له و شهداء على خلقه و خلفاء على خليفته و عيناً له عليهم و لساناً له إليهم قد استودع فيهما علمه و علمهما البيان و استظلهما على غيبه و جعل أحدهما نفسه و الآخر روحه لا يقوم واحد بغير صاحبه ظاهرهما بشريته و باطنهما لاهوتية ظهرهما للخلق على هياكل الناسوتية حتى يطيقوا رؤيتهما و هو قوله تعالى ﴿وَلَلبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسونَ﴾^٢ فهما مقام

١. همان، ج ١، ص ٣١١-٣١٣.

٢. الأنعام / ٩.

رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ حِجَابُ خَالِقِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ بِهِمَا فَتَحَ اللَّهُ بَدَأَ الْخَلْقِ وَ بِهِمَا يَحْتَمُ الْمَلِكُ وَ الْمَقَادِيرُ.

ثُمَّ اقْتَبَسَ مِنْ نُورِ مُحَمَّدٍ وَ فَاطِمَةَ ابْنَتَهُ كَمَا اقْتَبَسَ نُورَهُ مِنْ نُورِهِ وَ اقْتَبَسَ مِنْ نُورِ فَاطِمَةَ وَ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ كَأَقْتَبَسَ الْمَصَابِيحَ هُمْ خُلِقُوا مِنَ الْأَنْوَارِ وَ انْتَقَلُوا مِنْ ظَهْرِ إِلَى ظَهْرٍ وَ ضَلَبٍ إِلَى ضَلَبٍ وَ مِنْ رَحِمٍ إِلَى رَحِمٍ فِي الطَّبَقَةِ الْعُلْيَا مِنْ غَيْرِ نَجَاسَةٍ بَلْ نَقْلًا بَعْدَ نَقْلِ لَا مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ وَ لَا مِنْ نُطْفَةٍ خَيْرَةٍ كَسَائِرِ خَلْقِهِ بَلْ أَنْوَارٌ انْتَقَلُوا مِنْ أَضْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ لِأَنَّهُمْ صَفْوَةُ الصَّفْوَةِ اضْطَفَاهُمْ لِنَفْسِهِ وَ جَعَلَهُمْ حُرَّانَ عِلْمِهِ وَ بُلْغَاءَ عَنُهِ إِلَى خَلْقِهِ أَقَامَهُمْ مَقَامَ نَفْسِهِ لِأَنَّهُ لَا يَرَى وَ لَا يَدْرِكُ وَ لَا تَعْرِفُ كَيْفِيَّتَهُ وَ لَا إِيَّتِيَّهُ فَهُوَ لِأَنَّ النَّاطِقُونَ الْمُبَلَّغُونَ عَنْهُ الْمُتَصَرِّفُونَ فِي أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ فِيهِمْ يَظْهَرُ قُدْرَتُهُ وَ مِنْهُمْ تُرَى آيَاتُهُ وَ مُعْجَزَاتُهُ وَ بِهِمْ وَ مِنْهُمْ عَرَفَ عِبَادُهُ نَفْسَهُ وَ بِهِمْ يُطَاعُ أَمْرُهُ وَ لَوْلَاهُمْ مَا عَرَفَ اللَّهُ وَ لَا يَدْرَى كَيْفَ يُعْبَدُ الرَّحْمَنُ فَاللَّهُ يَجْرِي أَمْرُهُ كَيْفَ شَاءَ فِيمَا يَشَاءُ ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ﴾^۱.

۶. وَ يُؤَيِّدُهُ مَا رَوَاهُ الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ الطُّوسِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ يَرْفَعُهُ إِلَى سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنِ مَوْلَانَا جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ قُلْتُ لِسَيِّدِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا﴾ قَالَ كِتَابٌ كَتَبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ بِاللَّفِي عَامٍ فِي وَرَقَةٍ آسٍ فَوَضَعَهَا عَلَى الْعَرْشِ قُلْتُ يَا سَيِّدِي وَ مَا فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ قَالَ فِي الْكِتَابِ مَكْتُوبٌ يَا شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ أَغْطِيكُمْ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلُونِي وَ عَفَرْتُ لَكُمْ قَبْلَ أَنْ تَعْصُونِي وَ عَفَوْتُ عَنْكُمْ قَبْلَ أَنْ تُدْنِبُوا مَنْ جَاءَنِي مِنْكُمْ بِالْوَلَايَةِ أَسْكَنْتُهُ جَنَّتِي بِرَحْمَتِي.^۳

۱. الأنبياء / ۲۳.

۲. همان، ج ۱، صص ۳۹۷ - ۳۹۹.

۳. همان، ج ۱، صص ۴۱۷ - ۴۱۸.

٧. و جاء في بعض الأخبار شيء من قصة أيوب عليه السلام أحببنا ذكرها هاهنا و هو ما نُقِلَ مِنْ حَظِّ الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرِ الطُّوسِيِّ رَحِمَهُ اللهُ مِنْ كِتَابِ مَسَائِلِ الْبُلْدَانِ رَوَاهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ يَرْفَعُهُ إِلَى جَابِرِ بْنِ يَرِيدِ الْجُعْفِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ دَخَلَ سَلْمَانُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَسَأَلَهُ عَنْ نَفْسِهِ فَقَالَ يَا سَلْمَانُ أَنَا الَّذِي إِذَا دُعِيَتِ الْأُمَّمُ كُلُّهَا إِلَى طَاعَتِي فَكَفَرْتُ فَعُدَّتْ فِي النَّارِ وَ أَنَا حَازِنُهَا عَلَيْهِمْ حَقًّا أَقُولُ يَا سَلْمَانُ إِنَّهُ لَا يَعْرِفُنِي أَحَدٌ حَقَّ مَعْرِفَتِي إِلَّا كَانَ مَعِيَ فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى قَالَ ثُمَّ دَخَلَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهما السلام فَقَالَ يَا سَلْمَانُ هَذَانِ سَنَفَا عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بِهِمَا تُشْرَقُ الْجَنَانُ وَ أُمُّهُمَا خَيْرَةُ النَّسْوَانِ أَحَدُ اللهُ عَلَى النَّاسِ الْمِيثَاقَ بِي فَصَدَّقَ مَنْ صَدَّقَ وَ كَذَّبَ مَنْ كَذَّبَ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ أَنَا الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ وَ الْكَلِمَةُ الْبَاقِيَةُ وَ أَنَا سَفِيرُ السُّفَرَاءِ قَالَ سَلْمَانُ يَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ وَجَدْتُكَ فِي التَّوْرَةِ كَذَلِكَ وَ فِي الْإِنْجِيلِ كَذَلِكَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا قَتِيلَ كُوفَانَ وَ اللهُ لَكَوْلَا أَنْ يَقُولَ النَّاسُ وَاشْوَقَاهُ رَحِمَ اللهُ قَاتِلَ سَلْمَانَ لَقُلْتُ فِيكَ مَقَالًا تَشْمِزُّ مِنْهُ النَّفُوسُ لِأَنَّكَ حُجَّةُ اللهِ الَّذِي بِهِ تَابَ عَلَى آدَمَ وَ بِكَ أَنْجَى يُوسُفَ مِنَ الْجُبِّ وَ أَنْتَ قِصَّةُ أَيُّوبَ وَ سَبَبُ تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللهِ عَلَيْهِ فَقَالَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَ تَدْرِي مَا قِصَّةُ أَيُّوبَ وَ سَبَبُ تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللهِ عَلَيْهِ قَالَ اللهُ أَعْلَمُ وَ أَنْتَ يَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ لَمَّا كَانَ عِنْدَ الْإِنْبِعَاتِ لِلْمَنْطِقِ شَكَ أَيُّوبُ فِي مَلِكِي فَقَالَ هَذَا حَظُّبٌ جَلِيلٌ وَ أَمْرٌ جَسِيمٌ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا أَيُّوبُ أَ تَشْكُ فِي صُورَةٍ أَقَمْتُهُ أَنَا إِنِّي ابْتَلَيْتُ آدَمَ بِالْبَلَاءِ فَوَهَبْتُهُ لَهُ وَ صَفَحْتُ عَنْهُ بِالتَّسْلِيمِ عَلَيْهِ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَأَنْتَ تَقُولُ حَظُّبٌ جَلِيلٌ وَ أَمْرٌ جَسِيمٌ فَوَ عِزَّتِي لِأَذِيقَنَّكَ مِنْ عَذَابِي أَوْ تَتُوبَ إِلَيَّ بِالتَّوَابَةِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ أَدْرَكَتُهُ السَّعَادَةُ بِِي.

يعني أنه تاب إلى الله و أذعن بالطاعة لأمير المؤمنين صلى الله عليه و على

ذريته الطيبين.^١

۸. وَ يُؤَيِّدُ هَذَا التَّأْوِيلَ مَا رَوَاهُ الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ الطُّوسِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ رَجَالِهِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ النِّيشَابُورِيِّ مَرْفُوعاً إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ مَا تَوَجَّهَ إِلَيَّ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ دَاعٍ دَعَانِي [وَلِيِّي] يَسْأَلُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَإِنَّ الْكَلِمَاتَ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ قَالَ اللَّهُمَّ أَنْتَ وَلِيِّي فِي نِعَمَتِي وَالْقَادِرُ عَلَيَّ طَلِبَتِي وَقَدْ تَعَلَّمْتُ حَاجَتِي فَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ إِلَّا مَا رَحِمْتَنِي وَغَفَرْتَ لِي زَلَّتِي فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا آدَمُ أَنَا وَلِيُّ نِعْمَتِكَ وَالْقَادِرُ عَلَيَّ طَلِبَتِكَ وَقَدْ عَلِمْتَ حَاجَتَكَ فَكَيْفَ سَأَلْتَنِي بِحَقِّ هَؤُلَاءِ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنَّكَ لَمَّا نَفَخْتَ فِي الرُّوحِ رَفَعْتَ رَأْسِي إِلَى عَرْشِكَ فَإِذَا حَوْلَهُ مَكْتُوبٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَعَلِمْتُ أَنَّهُ أَكْرَمُ خَلْقِكَ عَلَيْكَ ثُمَّ عَرِضْتَ عَلَيَّ الْأَسْمَاءَ فَكَانَ مِمَّنْ مَرَّ بِي مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ آلُ مُحَمَّدٍ وَأَشْيَاءُهُمْ فَعَلِمْتُ أَنَّهُمْ أَقْرَبُ خَلْقِكَ إِلَيْكَ قَالَ صَدَقْتَ يَا آدَمُ^۱

۹. متن کتاب *المباهلة* ابن أبي العزاقر السلمغاني

در منابعی مانند کتاب *الرجال* نجاشی، از کتابی با عنوان *المباهلة* در شمار آثار ابوالمفضل شیبانی، محدث برجسته امامی مذهب که گرایش‌های خاصی نیز داشته است، نام برده نشده است. با این وصف، ابن طاوس در کتاب *الاقبال* از وجود چنین کتابی خبر داده است که البته بیان او در این مورد به اندازه کافی صریح نیست.

ابن طاوس متن کامل این کتاب را در *الاقبال* نقل کرده است؛^۱ اما سندی در آغاز کتاب دیده نمی‌شود. او در عبارتی کم‌وبیش مبهم خاطر نشان کرده که این نقل، بر اساس «اصل» کتاب ابن‌اشناس است^۲ و مراد او از لفظ «اصل» این بوده که نسخه کتاب ابن‌اشناس، یعنی کتاب *عمل ذي‌الحجة*، به خط ابن‌اشناس نزد ابن طاوس موجود بوده است. از آنجا که ابن‌اشناس، شاگرد و راوی ابوالمفضل شیبانی بوده، باید چنین فرض کرد که ابن‌اشناس در کتاب *عمل ذي‌الحجة* خود از کتاب *المباهلة* ابوالمفضل نقل کرده بوده است، و بدین ترتیب، ابن طاوس خود، به کتاب *المباهلة* به‌طور مستقیم دسترسی نداشته است، بلکه به‌واسطه کتاب شاگرد ابوالمفضل از آن استفاده کرده است. آیا در عبارات ابن‌اشناس در کتابش، دلیلی وجود داشته بر اینکه کتاب *المباهلة* تألیف ابوالمفضل بوده است؟ در این باره اطلاعی نداریم؛ اما به هر حال به سبک

۱. نک: ابن طاوس، *إقبال الأعمال*، ج ۲، صص ۳۱۰-۳۴۸.

۲. برای مطالعه بیشتر درباره ابن‌اشناس (م. ۴۳۹ ه. ق) نک: مقدمه *الفهرست* شیخ طوسی، به قلم مرحوم محقق طباطبایی، صص ۴۴-۴۵؛ نیز مقاله‌ای از آقای رضا استادی درباره او که در نقد گفتاری از مرحوم میرزا محمدخان قزوینی نگاشته شده است با مشخصات زیر:

استادی، رضا، «اشتباهی بزرگ از میرزا محمدخان قزوینی در مورد ابن طاوس و ابن‌اشناس»، مجله نور علم، فروردین ۱۳۶۳، شماره ۳، صص ۸۰-۹۰.

محدثان کهن، صرف روایت یک متن، اگر راوی مسئولیت رواج آن متن را بر عهده داشته، می‌توانسته سبب شود تا متن روایت، کتاب او قلمداد شود. اما به احتمال قوی، منبع نقل کتاب المباهلة و هم‌چنین چگونگی رسیدن این روایت طولانی به ابوالفضل، در متن اصل ابوالفضل که در اختیار شاگردش، یعنی ابن‌اشناس، قرار داشته، ارائه شده بوده است.

سؤالی که مطرح می‌شود این است که: آیا کتاب المباهلة ابوالفضل شامل مطالب دیگری نیز می‌شده یا اینکه ابن‌اشناس، خود، در متن روایت شده دست برده است؟ جواب این سؤال از عبارت ابن‌طاوس فهمیده نمی‌شود.

عجیب است با وجود اینکه ابن‌اشناس محدثی است که برای نسل نجاشی و شیخ طوسی آشنا بوده و شیخ طوسی در کتاب الأمالی توسط او از روایات ابوالفضل شیبانی استفاده کرده، از وجود چنین متنی منسوب به ابوالفضل در کتاب‌های این طبقه خبری نیست. البته این را نباید از یاد برد که محدثان و رجالیانی مانند نجاشی، سخت به روایات ابوالفضل بدبین بوده‌اند و او را «مخلط» می‌دانسته‌اند. شاید به همین دلیل چندان علاقه‌مند به یادکردن از متن کتاب المباهلة نبوده‌اند. به لطف ابن‌طاوس این متن مهم امروزه به دست ما رسیده است؛ خاصه که اصل کتاب عمل ذی‌الحجّة ابن‌اشناس از میان رفته است.

آقای احمد پاکتچی در ذیل مدخل ابوالفضل شیبانی در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، به اشتباه تصوّر کرده‌اند که ابن‌طاوس دو متن ابوالفضل و ابن‌اشناس را در هم آمیخته است، در حالی که از عبارات ابن‌طاوس چنین چیزی مستفاد نیست. آقای گلبرگ در «کتابخانه ابن‌طاوس» این نکته که ابن‌اشناس تنها منبعی واسطه بوده را، به درستی متذکر شده است.

اما نکته مهم این است که مضامین این روایت طولانی درباره واقعه مباهله که با روایات مستندتر این موضوع متفاوت است و در آن عقایدی غلوآمیز در قالب یک

داستان بیان شده، و علائم آشکاری برای ارائه مجموعه‌ای از تفکرات غالبانه در قالب داستان مباحله دیده می‌شود، نمی‌تواند به تنهایی اثر جعل ابوالمفضل شیبانی باشد. اگرچه شیبانی به جعل و دست‌کاری در متون حدیثی متهم بوده است؛ اما از مجموعه عقایدی که از او می‌شناسیم، جعل و تدوین چنین اثری از وی بعید است.

به نظر می‌رسد او که با ابوجعفر محمد بن علی الشلمغانی معروف به «ابن ابی‌العزقر» که اندیشه‌های شناخته‌شده غالبانه داشته، در جوانی در مخفیگاه وی در «معلثایا» در نواحی موصل دیدار داشته، کتاب *المباحلة*ی او را به صورت یک متن روایت کرده است. شاید خود او، به دلیل بدنامی شلمغانی، نامی از ابن ابی‌العزقر در آغاز متن کتاب نمی‌برده؛ یا اینکه ابن‌اشناس در کتاب *عمل نبي الحجة*، در هنگام نقل، این نام را به همان دلیل حذف کرده است. شاید هم به احتمال قوی‌تر، ابن طاوس باز به همان دلیل یادشده، نام ابن ابی‌العزقر را از قلم انداخته باشد. عبارت ابن‌طاوس در آغاز روایت می‌تواند ناظر به چنین احتمالی باشد.

به هر حال به دلیل اینکه نجاشی در کتاب *الرجال* ذیل شرح حال شلمغانی^۱ از کتاب *المباحلة* نام برده و منبع او سند ابوالمفضل به آثار شلمغانی است؛ می‌توان احتمال داد که ابوالمفضل در آغاز متن خود از شلمغانی به عنوان مؤلف اثر، نام برده بوده است. در واقع، علت اینکه نجاشی در کتاب *الرجال* ذیل نام ابوالمفضل شیبانی از کتاب *المباحلة* نامی نبرده، این است که وی آن را کتابی از شلمغانی می‌دانسته و از آن در ذیل شرح حال شلمغانی نام برده بوده است.

اولین بار لویی ماسینیون در مقاله خود درباره مباحله که سال‌ها پیش به عربی هم ترجمه شد، احتمال اینکه روایت ابن‌طاوس برگرفته از شلمغانی باشد را مطرح نمود و بعدها کلبرگ نیز نظر او را تأیید کرد.

۱. نجاشی، کتاب *الرجال*، صص ۳۷۸-۳۷۹ [۱۰۲۹].

این متن، سند بسیار ارزشمندی برای شناخت اندیشه‌های غالبانه شلمغانی و سایر گروه‌های غلات در عصر غیبت صغرا است.

متن کتاب المباهلة بر اساس نقل سید بن طاوس در الإقبال چنین است:

[روینا ذلك بالأسانيد الصحيحة و الروایات الصّریحة إلى أبي المفضل محمد بن المطلب (كذا) الشیبانی رحمة الله من كتاب المباهلة، و من أصل كتاب الحسن بن إسماعیل بن أشناس من كتاب عمل ذي الحجّة، فیما رویناه بالطرق الواضحة عن ذوي الهمم الصالحة، لاجابة إلى ذكر أسمائهم، لأنّ المقصود ذكر كلامهم، قالوا]:

لما فتح النبي ﷺ مكة، و انتادت له العرب، و أرسل رسله و دعاته الى الأمم، و كاتب الملكین، كسرى و قيصر، يدعوهما إلى الإسلام، و الا أقرّا بالجزية و الصّغار، و الا أذنا بالحرب العوان، أكبر شأنه نصارى نجران و خطاؤهم من بني عبدالمدان و جميع بني الحارث بن كعب، و من ضوى إليهم و نزل بهم من دهماء الناس على اختلافهم هناك في دين النصرانية من الأروسيّة و السالوسيّة و أصحاب دين الملك و المارونية و العباد و النسطورية، و املاّت قلوبهم على تفاوت منازلهم رهبة منه و رعباً، فإنّهم كذلك من شأنهم.

إذا وردت عليهم رسل رسول الله ﷺ بكتابه، و هم عتبة بن غزوان و عبدالله بن أبي أمية و الهدير بن عبدالله أخو تيم بن مرّة و صهيب بن سنان أخو التمر بن قاسط، يدعوهم إلى الإسلام، فإن أجابوا فاخوان، و ان أبوا و استكبروا فالى الخطة المخزية إلى أداء الجزية عن يد، فان رغبوا عمّا دعاهم إليه من أحد المنزلتين و عندوا فقد آذنتهم على سواء، و كان في كتابه ﷺ:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ

لَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ، فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا
 أَشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿١﴾

قالوا: وكان رسول الله ﷺ لا يقاتل قوماً حتى يدعواهم، فزاد القوم لورود
 رسل نبي الله ﷺ و كتابه نفوراً و امتزاجاً، ففزعوا لذلك إلى بيعتهم العظمى و
 أمروا، ففرش أرضها و ألبس جدرها بالحريير و الديدياج، و رفعوا الصليب
 الأعظم، و كان من ذهب مرصع، أنفذه إليهم قيصر الأكبر، و حضر ذلك
 بني الحارث بن كعب، و كانوا ليوث الحرب فرسان الناس، قد عرفت العرب
 ذلك لهم في قديم أيامهم في الجاهلية.

فاجتمع القوم جميعاً للمشورة و النظر في أمورهم، و أسرع إلىهم القبائل
 من مذحج، و عك و حمير و انمار، و من دنا منهم نسباً و داراً من قبائل سبا، و
 كلهم قد ورم انفه غضباً لقومهم، و نکص من تكلم منهم بالإسلام ارتداداً.
 فحاضوا و أفاضوا في ذكر المسير بنفسهم و جمعهم إلى رسول الله ﷺ و
 النزول به بيثرب لمناجزته، فلما رأى أبو حامد حصين بن علقمة - أسقفهم
 الأوّل و صاحب مدارسهم و علامهم، و كان رجلاً من بني بكر بن وائل - ما
 أزمع القوم عليه من إطلاق الحرب، دعا بعصاة فرفع بها حاجبيه عن عينيه،
 و قد بلغ يومئذ عشرين و مائة سنة.

ثم قام فيهم خطيباً معتمداً على عصى و كانت فيه بقیة و له رأي و روية و كان
 موحداً يؤمن بالمسيح و بالنبي ﷺ و يكتنم ذلك من كفره قومه و أصحابه.
 فقال: مهلاً بني عبدالمدان مهلاً، استديموا العافية و السعادة، فإنهما مطويتان في
 الهوادة، دبوا إلى قوم في هذا الأمر ديبب الزور، و إياكم و السورة العجلي،
 فإن البديهة بها لا ينجب، أنکم والله على فعل ما لم تفعلوا اقدر منكم على ردّ

ما فعلتم، إلا انّ النجاة مقرونة بالأناة، ألا ربّ احجام أفضل من اقدام، و كائن من قولٍ أبلغ من وصوله.

ثم أمسك، فأقبل عليه كرز بن سبرة الحارثي، و كان يومئذ زعيم بني الحارث بن كعب، و في بيت شرفهم، و المعصب فيهم و أمير حروبهم، فقال: لقد انتفخ سحرك و استطير قلبك أباحارثة، فظلت كالمسبوع النزاعة الهلوع، تضرب لنا الأمثال و تخوفنا النزال، لقد علمت و حقّ المنان بفضيلة الحفاظ بالتوء بالعب، و هو عظيم، و تلقح الحرب و هي عقيم تتقف أورد الملك الجبار و لنحن أركان الرّئيس و ذي المنار الذين شددنا ملكهما و أقرنا مليكهما، فأبيّ أيّامنا يُنكر أم لأبيهما و يك تلمز، فما أتى على آخر كلامه حتى انتظم نصل نبلة كانت في يده بكفه غيظاً و غضباً و هو لا يشعر.

فلما أمسك كرز بن سبرة أقبل عليه العاقب، و اسمه عبدالمسيح بن شرحبيل، و هو يومئذ عميد القوم و أمير رأيهم و صاحب مشورتهم، الذي لا يصدرون جميعاً إلا عن قوله، فقال له: أفلح وجهك و انس ربعك و عزّ جارك و امتنع ذمارك، ذكرت و حقّ مغبرة الجباه حسباً صميماً، و عيصاً كريماً و عزّاً قديماً، ولكن أباسبرة لكلّ مقام مقال، و لكلّ عصر رجال، و المرء بيومه أشبه منه بأمره، و هي الأيام تهلك جيلاً، و تدلّ قبيلاً، و العافية أفضل جلباب، و للآفات أسباب، فمن أوكد أسبابها لتعرض لأبوابها، ثم صمت العاقب مطرقاً. فأقبل عليه السيّد و اسمه اهتم بن النعمان، و هو يومئذ اسقف نجران، و كان نظير العاقب في علوّ المنزلة، و هو رجل من عاملة و عداة في لخم، فقال له سعد: جدك و سما جدك أبا وائلة، انّ لكلّ لامعة ضياء، و على كلّ صواب نوراً، ولكن لا يدركه و حقّ واهب العقل إلا من كان بصيراً، أنك أفضيت و هذان فيما تصرّف بكما الكلم إلى سبيلي حزن و سهل، و لكلّ على تفاوتكم

حظّ من الرأي الربيق و الأمر الوثيق إذا أصيب به مواضعه، ثمّ إنّ أخاقريش قد نجدكم لخطب عظيم و أمر جسيم، فما عندكم فيه قولوا و انجزوا، أبخوع و إقرار أم نزوع.

قال عتبه و الهدير و النفر من أهل نجران، فعاد كرز بن سبرة لكلامه و كان كمياً أيباً، فقال: أ نحن نفارق ديناً رسخت عليه عروقنا و مضى عليه آباؤنا و عرف ملوك الناس ثمّ العرب ذلك ممّا، أنتهالك إلى ذلك أم تقرّ بالجزية و هي الخزية حقاً، لا والله حتى نجرّد البواتر من أغمادها، و تذهل الحلائل عن أولادها، أو تشرق نحن محمّد بدمائنا، ثم يدبّل الله عزّ و جلّ بنصره من يشاء.

قال له السيد: اربع على نفسك و علينا أباسيرة، فان سلّ السيف يسلّ السيف، و أنّ محمّداً قد بخعت له العرب، و أعطته طاعتها و ملك رجالها و اعنتها، و جرت أحكامه في أهل الوبر منهم و المدر، و رمقه الملكان العظيمان كسرى و قيصر، فلا أراكم و الرّوح لو نهّد لكم، ألا و قد تصدّع عنكم من خفّ معكم من هذه القبائل، فصرتم جُفَاءً كأمس الذاهب أو كلحم على و ضم.

و كان فيهم رجل يقال له: جهير بن سراقه البارقي من زنادقة نصارى العرب، و كان له منزلة من ملوك النصرانيّة، و كان مثواه بنجران، فقال له أباسعاد: قل في أمرنا و انجدنا برأيك، فهذا مجلس له ما بعده.

فقال: فإنّي أرى لكم أن تقاربوا محمّداً و تطيعوه في بعض ملتسمه عندكم، و لينطلق وفودكم إلى ملوك أهل ملّتكم إلى الملك الأكبر بالرّوم قيصر، و إلى ملوك هذه الجلدة السوداء الخمسة، يعني ملوك السودان، ملك النوبة و ملك الحبشة و ملك علوه و ملك الرعا و ملك الراحات و مريس و القبط، و كلّ هؤلاء كانوا نصارى.

قال: و كذلك من ضوى إلى الشام و حلّ بها من ملوك غسّان و لخم و جذام و قضاة، و غيرهم، من ذوي يمنكم فهم لكم عشيرة و موالي و أعوان و في

الدّين اخوان، يعني أنّهم نصارى، وكذلك نصارى الحيرة من العباد و غيرهم، فقد صبّت إلى دينهم قبائل تغلب بنت وائل و غيرهم من ربيعة بن نزار، لتسير و فودكم. ثم لتخرق إليهم البلاد إغذاذاً، فيستصرخونهم لدينكم فيستنجدكم الرّوم و تسير إليكم الاساودة مسير أصحاب الفيل، و تقبل إليكم نصارى العرب من ربيعة اليمن.

فإذا وصلت الأمداد واردة، سرتم أنتم في قبائلكم و سائر من ظاهرهم و بذل نصره و موازرتة لكم، حتّى تضاهئون من انجدكم و أصرخكم، من الأجناس، و القبائل الواردة عليكم، فأموا محمّداً حتّى تنجوا به جميعاً، فسيقتق إليكم و افداً لكم من صبا إليه، مغلوباً مقهوراً، و ينعقتق به من كان منهم في مدرته مكتوراً، فيوشك ان تصظلموا حوزته و تطفئوا جمرته.

و يكون لكم بذلك الوجه و المكان في الناس، فلا تتمالك العرب حينئذ حتّى تتهافت دخولاً في دينكم، ثم لتعظمنّ بيعتكم هذه، و لتشرفنّ، حتّى تصير كالكعبة المحجوجة بتهامة، هذا الرأى فانتزهوه، فلا رأى لكم بعده.

فأعجب القوم كلام جهير بن سراقه، و وقع منهم كلّ موقع، فكاد أن يتفرّقوا على العمل به، و كان فيهم رجل من ربيعة بن نزار من بني قيس بن ثعلبة، يُدعى حارثة بن أثال على دين المسيح عليه السلام، فقام حارثة على قدميه و أقبل على جهير، و قال متمثلاً:

متى ما تقد بالباطل الحق بابه و ان قلت بالحقّ الرّواسي ينقد
إذا ما أتيت الأمر من غير بابه ضللت و إن تقصد إلى الباب تهتد
ثم استقبل السيد و العاقب و القسيسين و الرّهبان و كافّة نصارى نجران
بوجهه لم تخلط معهم غيرهم، فقال: سمعاً سمعاً يا أبناء الحكمة و بقايا حملة
الحجّة، انّ السعيد والله من نفعته الموعظة و لم يعيش عن التذكرة، ألا و أنّي

أندركم و أذكركم قول مسيح الله - عزّ وجلّ - ثم شرح وصيّته و نصّه على وصيّته سمعون بن يوحنا و ما يحدث على أمته من الافتراق.

ثم ذكر عيسى عليه السلام و قال: انّ الله جلّ جلاله أوحى إليه: فخذ يابن أمتي كتابي بقوة ثم فسره لأهل سوريا بلسانهم، و أخبرهم أنّي انا الله لا إله إلا أنا، الحيّ القيوم البديع الدائم الذي لا حول و لا أزل، أنّي بعثت رسلي و نزلت كتبتي رحمة و نوراً عصمة لخليقي، ثم أنّي باعث بذلك نجيب رسالتي، أحمد صفوتي من برّيتي البار قليطاً عبدي أرسله في خلوّ من الزمان، ابعته بمولده فاران من مقام أبيه إبراهيم عليه السلام، انزل عليه توراة حديثة، افتح بها أعيناً غمياً، و أذنأ صمّاً، و قلوباً غلفاً، طوبى لمن شهد أيامه و سمع كلامه، فآمن به و اتبع التور الذي جاء به، فإذا ذكرت يا عيسى ذلك التّبي فصلّ عليه فأنّي و ملائكتي نصلي عليه.

قال: فما أتى حارثة بن أثال على قوله هذا حتّى أظلم بالسيد و العاقب مكانهما، و كرها ما قام به في الناس معرباً و مخبراً عن المسيح عليه السلام بما أخبر و قدم من ذكر التّبي محمد صلى الله عليه و آله، لأنّهما كانا قد أصابا بمواضعهما من دينهما شرفاً بنجران و وجهاً عند ملوك النصرانيّة جميعاً، و كذلك عند سوقتهم و عربهم في البلاد، فأشفقا ان يكون ذلك سبباً لانصراف قومهما عن طاعتهما لدينهما و فسناً لمنزلتهما في الناس.

فأقبل العاقب على حارثة فقال: أمسك عليك يا حار، فإنّ رادّ هذا الكلام عليك أكثر من قابله، و ربّ قول يكون بليّة على قائله، و للقلوب نفرات عند الإصداع بمظنون الحكمة، فأتق نفورها، فلكلّ نبأ أهل، و لكلّ خطب محلّ، و أنّما الدرك ما أخذ لك بمواضي النجاة، و ألبسك جنّة السلامة، فلا تعدلنّ بهما حظّاً، فأنّي لم آلك لا أباً لك نصحاً ثمّ ارمّ.

فأوجب السيّد ان يشرك العاقب في كلامه، فأقبل على حارثة فقال: أنّي لم

أزل أتعرف لك فضلاً تميل إليك الألباب، فإيتاك أن تقعد مطية اللجاج، و ان
توجف إلى السراب، فمن عذر بذلك فلست فيه أيتها المرء بمعذور، و قد
أغفلك أبو واثلة، و هو ولي أمرنا و سيّد حضرنّا عتاباً فأوله اعتباراً.

ثمّ تعلم ان ناجم قريش يعني رسول الله ﷺ يكون رزؤه قليلاً، ثم ينقطع و
يخلو، ان بعد ذلك قرن يبعث في آخره النبي المبعوث بالحكمة و البيان و
السيف و السلطان، يملك ملكاً مؤجلاً، تطبق فيه أمتة المشارق و المغارب، و
من ذريته الأمير الظاهر يظهر على جميع الملكات و الأديان، و يبلغ ملكه ما
طلع عليه الليل و النهار، و ذلك يا حار أمل من ورائه أمد و من دونه أجل،
فتمسك من دينك بما تعلم و تمنع لله أبوك من أنس متصرم بالزمان أو لعارض
من الحدثنان، فإتما نحن ليومنا و لغد أهله.

فأجابه حارثة بن أثال فقال: ايها عليك أبا قرّة، فإنه لا حظ في يومه لمن لا
درك له في غده، و اتق الله تجد الله جلّ و تعالى بحيث لا مفزع إلا إليه، و
عرضت مشيداً بذكر أبي واثلة، فهو العزيز المطاع الرّحّب الباع، و إليكما معاً
ملقى الرّحال، فلو أضربت التذكرة عن أحد لتبزين فضل لكتنما، لكتنّها أباراً
لكلام تهدي لأربابها، و نصيحة كنتما أحقّ من أصغى بها، إنكما مليكا ثمرات
قلوبنا، و ولياً طاعتنا في ديننا.

فالكيس الكيس يا أيها المعظمان عليكما به، أريا مقاماً بذهكما (بدهكما)
نواحيه و اهجر سنة التسويّف فيما أنتما بعرضه، آثر الله فيما كان يؤثركما
بالمزيد من فضله، و لا تخلدا فيما اظلكما إلى الونية، فإنه من أطال عنان
الأمر أهلكته الغرّة، و من اقتعد مطية الحذر كان بسبيل أمن من المتألف، و
من استنصح عقله كانت العبرة له لا به، و من نصح لله عزّ و جلّ أنسه الله جلّ
و تعالى بعزّ الحياة و سعادة المنقلب.

ثم أقبل على العاقب معاتباً فقال: و زعمت أبواثلة إنَّ رادَّ ما قلت أكثر من قائله، و أنت لعمرو الله حريّ الآ يؤثر هذا عنك، فقد علمت و علمنا امّة الإنجيل معاً بسيرة ما قام به المسيح ﷺ في حواريه، و من آمن له من قومه، و هذه منك فّهة لا يدحضها الآ التوبة و الإقرار بما سبق به الإنكار.

فلما أتى على هذا الكلام صرف إلى السيّد وجهه فقال: لا سيف الآ ذو نبوة و لا عليم الآ ذو هفوة، فمن نزع عن وهلة و أفلح فهو السعيد الرشيد، و أنّما الآفة في الإصرار، و أعرضت بذكر نبيّين يخلقان زعمت بعد ابن البتول، فأين يذهب بك عمّا خلد في الصحف من ذكري ذلك، أ لم تعلم ما أنبأ به المسيح ﷺ في بني إسرائيل، و قوله لهم: كيف بكم إذا ذهب بي إلى أبي و أبيكم و خلف بعد أعصار يخلو من بعدي و بعدكم صادق و كاذب؟ قالوا: و من هما يا مسيح الله؟، قال: نبيّ من ذرية إسماعيل ﷺ صادق و متنبئ من بني إسرائيل كاذب، فالصادق منبعث منهما برحمة و ملحمة، يكون له الملك و السلطان ما دامت الدّنيا، و امّا الكاذب، فله نبذ يذكر به المسيح الدجال، يملك فواقاً ثم يقتله الله بيدي إذا رجع بي.

قال حارثة: و احذرکم يا قوم ان يكون من قبلکم من اليهود أسوة لكم، أنّهم اندروا بمسيحين: مسيح رحمة و هدى و مسيح ضلالة، و جعل لهم على كلّ واحد منهما آية و أمارة، فجحدوا مسيح الهدى و كذبوا به و آمنوا بمسيح الضلالة الدجال و أقبلوا على انتظاره، و اضربوا في الفتنة و ركبوا نتجها، و من قبل نبذوا كتاب الله وراء ظهورهم و قتلوا أنبياءه و القوامين بالقسط من عباده، فحجب الله عزّ و جلّ عنهم البصيرة بعد التّبصرة بما كسبت أيديهم، و نزع ملكتهم منهم بغيهم، و ألزمهم الدّلة و الصغار، و جعل منقلبهم إلى النار. قال العاقب: فما أشعرك يا حاران يكون هذا النبيّ المذكور في الكتب هو

قاطن يثرب، و لعلّه ابن عمّك صاحب اليمامة، فإنّه يذكر من النبوة ما يذكر منها أخو قريش، و كلاهما من ذرية إسماعيل و لجميعهما اتباع و أصحاب، يشهدون بنبوته و يقرّون له برسالته، فهل تجد بينهما في ذلك من فاصلة فتذكرها؟

قال حارثة: أجل والله أجدها، و الله أكبر و أبعد ممّا بين السحاب و التراب، و هي الأسباب التي بها و بمثلها تثبت حجة الله في قلوب المعتبرين من عباده لرسله و أنبيائه، و اما صاحب اليمامة فيكيفيك فيه ما أخبركم به سفرائكم و غيركم و المنتجة منكم أرضه و من قدم من أهل اليمامة عليكم، ألم يخبركم جميعاً عن رواد مسيلمة و سمّاعية، و من أوفده صاحبهم إلى أحمد بيثرب، فعادوا إليه جميعاً بما تعرّفوا هناك في بني قيلة و تبّيتوا به، قالوا: قدم علينا أحمد يثرب و بئارنا ثماد و مياهننا ملحّة، و كنّا من قبله لانستطيب و لانستعذب، فبصق في بعضها و مَجّ في بعض، فعادت عذاباً محلوليّة و جاش منها ما كان ماؤها ثماداً فحار بحراً.

قالوا: و تفلّ محمّد في عيون رجال ذوي رمد و على كلوم رجال ذوي جراح، فبرأت لوقته عيونهم فما اشتكوها و اندملت جراحاتهم فما ألموها في كثير ممّا أدوا، و نبّؤوا عن محمد ﷺ من دلالة و آية، و أرادوا صاحبهم مسيلمة على بعض ذلك، فأنعم لهم كارهاً و أقبل بهم إلى بعض بئارهم فمَسَحَ فيها و كانت الركيّ معذوبة، فصارت ملحاً لا يستطاع شرا به، و بصق في بئر كان ماؤها وشلا فعادت فلم تبضّ بقطرة من ماء، و تفل في عين رجل كان بها رمد فعميت، و على جراح - أو قالوا: جراح آخر - فاكنتسى جلده برصاً. فقالوا لمسيلمة فيما أبصروا في ذلك منه و استبرؤوه، فقال: ويحكم بئس الأمة أنتم لنبيكم و العشيرة لابن عمّكم، انكم كلّفتموني يا هؤلاء من قبل ان

يوحى اليّ في شيء ممّا سألتكم، و الآن فقد أذن لي في أجسادكم و اشعاركم دون بئاركم و مياهكم، هذا لمن كان منكم بي مؤمناً، و أما من كان مرتاباً فإنّه لا يزيده تفلتي عليه إلا بلاء، فمن شاء الآن منكم فليأت لا تفل في عينه و على جلده، قالوا: ما فينا و أبيك أحد يشاء ذلك، أنا نخاف ان يشمت بك أهل يثرب و اضربوا عنه حمية لنسبه فيهم و تدمماً لمكانة منهم.

فضحك السيد و العاقب حتّى فحصا الأرض بأرجلها، و قالوا: ما النور و الظلام، و الحق و الباطل بأشدّ تبايناً و تفاوتاً ممّا بين هذين الرجلين صدقاً و كذباً. قالوا: و كان العاقب أحبّ مع ما تبين من ذلك ان يشيدّ ما فرط من تفريط مسيلمة و يؤهل منزلته، ليجعله لرسول الله ﷺ كفاً، استظهاراً بذلك في بقاء عزّته و ما طار له من السموّ في أهل ملّته، فقال: و لأن فخر أخو بني حنيفة في زعمه انّ الله عزّ و جلّ أرسله و قال من ذلك ما ليس له بحق فلقد برّ في ان نقل قومه من عبادة الأوثان إلى الإيمان بالرحمان.

قال حارثة: أنشدك بالله الذي دحاها و أشرق باسمه قمرها، هل تجد فيما انزل الله عزّ و جلّ في الكتب السالفة، يقول الله عزّ و جلّ: انا الله لا إله إلا أنا، ديّان يوم الدين أنزلت كتبي و أرسلت رسلي لاستنقذ بهم عبادي من حبائل الشيطان و جعلتهم في بريّتي و أرضي كالنجوم الدّاروي في سمائي، يهدون بوحيي و امري، من أطاعهم أطاعني و من عصاهم فقد عصاني، و أنّي لعنت و ملائكتي في سمائي و ارضي و اللاعنون من خلقي من جحد ربوبيّتي أو عدل بي شيئاً من بريّتي، أو كذب بأحد من أنبيائي و رسلي - أو قال: أوحى اليّ و لم يوح إليه شيء - أو غمص سلطاني أو تقمّصه متبرياً، أو أكمه عبادي و أضلّهم عنّي، الا و أنّما يعبدني من عرف ما أريد من عبادتي و طاعتي من خلقي، فمن لم يقصد اليّ من السبيل التي نهجتها برسلي لم يزد في عبادته منّي إلا بعداً.

قال العاقب: رويدك فاشهد لقد نبأت حقاً، قال حارثة: فما دون الحق من مقنع وما بعده لامرئ مفزع، و لذلك قلت الذي قلت، فاعترضه السيد و كان ذا محال و جدال شديد، فقال: ما أحرى و ما أرى أخا قريش مرسلًا إلا إلى قومه بني إسماعيل دينه، و هو مع ذلك يزعم ان الله عزّ و جلّ أرسله إلى الناس جميعاً.

قال حارثة: أفتعلم أنت يا أبا قرّة انّ محمّداً مرسل من ربّه إلى قومه خاصّة؟ قال: أجل، قال: أتشهد له بذلك؟ قال: ويحك و هل يستطيع دفع الشواهد، نعم اشهد غير مراتب بذلك، و بذلك شهدت له الصحف الدّارسة و الإنباء الخالية. فأطرق حارثة ضاحكاً ينكت الأرض بسبّابته، قال السيد: ما يضحكك يا بن أثال؟ قال: عجبت فضحكت، قال: أ و عجب ما تسمع؟ قال: نعم العجب أجمع، أ ليس بالإله بعجيب من رجل أوتي أثره من علم و حكمة، يزعم ان الله عزّ و جلّ اصطفى لنبوّته و اختصّ برسالته و أيّد بروحه و حكّمته رجلاً خراساً يكذب عليه و يقول: أوحى إليّ و لم يوح إليه، فيخلط كالكاهن كذباً بصدق و باطلاً بحقّ.

فارتدع السيد و علم أنّه قد و هل فأمسك محجوجاً، قالوا: و كان حارثة بنجران حثيثاً، فأقبل عليه العاقب و قد قطعه ما فرط إلى السيّد من قوله، فقال له: عليك أخا بني قيس بن ثعلبة، و احبس عليك ذلق لسانك و ما لم تزل تستحمّ لنا من مثابة سفهك، فزبّ كلمة يرفع صاحبها بها رأساً، قد ألقته في قعر مظلمة، و ربّ كلمة لامت و رأبت قلوبا نغلة، فدع عنك ما يسبق إلى القلوب إنكاره، و ان كان عندك ما يبيّن اعتذاره.

ثم اعلم انّ لكلّ شيء صورة، و صورة الإنسان العقل، و صورة العقل الأدب، و الأدب أدبان: طباعي و مرتاضي، فأفضلهما أدب الله جلّ جلاله، و من أدب

الله سبحانه و حكمته أن يرى لسلطانه حقّ ليس لشيء من خلقه، لأنّه الحبل بين الله و بين عباده، و السلطان اثنان: سلطان ملكة و قهر، و سلطان حكمة و شرع، فاعلاهما فوقاً سلطان الحكمة قد ترى يا هذا انّ الله عزّ و جلّ قد صنع لنا حتّى جعلنا حكاماً و قواماً على ملوك ملّتنا من بعدهم من حشوتهم و أطرافهم، فاعرف لذي الحقّ حقّه، أيّها المرء و خلاك ذم.

ثم قال: و ذكرت أخا قريش و ما جاء به من الآيات و التذر، فأطلت و أعرضت و لقد برزت، فنحن بمحمد عالمون و به جدّاً موقنون، شهدت لقد انتظمت له الآيات و البيّنات، سالفها و آنفها، ألاّ أنّه هي أشفاها و أشرفها، و أنّما مثلها فيما جاء به كمثل الرأس للجسد، فما حال جسد لا رأس له، فأمهل رويداً، نتجسس الاخبار و نعتبر الآثار و لنستشف ما ألفينا ممّا افضى إلينا، فإنّ انسنا الآية الجامعة الخاتمة لديه، فنحن إليه أسرع و له أطوع، و ألاّ فاعلم ما نذكر به النبوة و السفارة عن الرّبّ الّذي لا تفاوت في أمره و لا تغاير في حكمه.

قال له حارثة: قد ناديت فأسمعت، و فزعت فصدعت، و سمعت و أطعت، فما هذه الآية الّتي أوحش بعد الانسة فقدها، و أعقب الشك بعد البيّنة عدمها، و قال له العاقب: قد أثلجك أبو قرّة بها فذهبت عنها في غير مذهب و جاورتها فاطلت في غير ما طائل و حاورتنا، قال حارثة: الى ذلك فجّلّها الآن لي فذاك أبي و أمي.

قال العاقب: أفلح من سلّم للحقّ و صدع به و لم يرغب عنه و قد أحاط به علماً، فقد علمنا و علمت من أبناء الكتب المستودعة علم القرون و ما كان و ما يكون، فإنّها استهلّت بلسان كلّ أمة منهم معربة مبشّرة و منذرة بأحمد النّبّي، العاقب الّذي تطبق أمته المشارق و المغارب يملك و شيعته من بعده

ملكاً مؤجلاً يستأثر مقتبلهم ملكاً على الاحمّ منهم بذلك النبي و تباعة و
سيماً، و يوسع من بعدهم أمتهم عدواناً و هضماً، فيملكون بذلك سبتاً طويلاً
حتى لا يبقى بجزيرة العرب بيت الآ و هو راغب إليهم أو راهب لهم.
ثم بدال بعد لأي منهم و يشعث سلطانهم حدّاً حدّاً و بيتاً فبيتاً، حتى تجيء
أمثال النعف من الأقوام فيهم، ثم يملك أمرهم عليهم عبداؤهم و قنهم،
يملكون جيلاً فجيلاً، يسيرون في الناس بالقعسرية خبطاً خبطاً، و يكون
سلطانهم سلطاناً عضواً ضروساً، فتنقص الأرض حينئذ من أطرافها و يشتدّ
البلاء و تشتمل الآفات حتى يكون الموت أعزّ من الحياة الحمراء، أو أحبّ
حينئذ إلى أحدهم من الحياة، و ما ذلك إلا لما يدهنون به من الضّر و الضراء
و الفتنة العشواء و قوام الدين يومئذ و زعماءهم يومئذ أناس ليسوا من أهله،
فمجّ الدين بهم و تعفو آياته و يدبر تولياً و امحاقاً، فلا يبقى منه إلا اسمه
حتى ينعاه ناعيه و المؤمن يومئذ غريب و الدّيانون قليل ما هم، حتى
يستأنس الناس من روح الله و فرجه إلا أقلهم، و تظن أقوام ان لن ينصر الله
رسله و يحقّ وعده.

فإذا بهم الشصائب و النقم و أخذ من جميعهم بالكظم تلافي الله دينه و راش
عباده من بعد ما قنطوا برجل من ذرية نبيهم أحمد و نجله، يأتي الله عزّ و
جلّ به من حيث لا يشعرون، تصلي عليه السماوات و سكّانها و تفرح به
الأرض و ما عليها من سوام و طائر و أنام، و تخرج له أمكم - يعني الأرض -
بركتها و زينتها و تلقى إليه كنوزها و أفلاذ كبدها، حتى تعود كهيتها على
عهد آدم عليه السلام، و ترفع عنهم المسكنة و العاهات في عهده و النقمات التي
كانت تضرب بها الأمم من قبل، و تلقى في البلاد الآمنة و تنزع حمة كل ذات
حمة، و مخلب كل ذي مخلب، و ناب كل ذي ناب، حتى ان الجويرية اللكاع

لتلعب بالأفعوان، فلا يضرها شيئاً، وحتّى يكون الأسد في الباقر كأنه راعيها،
و الذئب في البهم كأنه ربّها.

و يظهر الله عبده على الدين كله فيملك مقاليد الأقاليم إلى بيضاء الصّين، حتّى لا
يكون على عهده في الأرض أجمعها إلا دين الله الحق الذي ارتضاه لعباده و بعث
به آدم بديع فطرته و أحمد خاتم رسالته و من بينهما من أنبيائه و رسله.
فلما أتى العاقب على اقتصاصه هذا أقبل عليه حارثة مجيباً فقال: اشهد بالله
البديع يا أيّها النبيه الخطير و العليم الأثير لقد ابتسم الحقّ بقلبك و أشرق
الجنان بعدل منطقك و تنزّلت كتب الله التي جعلها نوراً في بلاده و شاهدة
على عباده بما اقتصصت من سطورها حقّاً، فلم يخالف طرس منها طرساً و لا
رسم من آياتها رسماً فما بعد هذا.

قال العاقب: فإنّك زعمت زعمة أخا قريش فكنت بما تأثر من هذا حقّ
غالط، قال: و بم، أ لم تعترف له بنبوّته و رسالته الشواهد؟ قال العاقب: بلى
لعمرو الله و لكنهما نبيان رسولان يعتقبان بين مسيح الله عزّ و جلّ و بين
الساعة، اشتقّ اسم أحدهما من صاحبه محمد و أحمد، بشرّ بأولهما
موسى عليه السلام و ثانيهما عيسى عليه السلام، فأخو قريش هذا مرسل إلى قومه و يقفوه
من بعده، ذو الملك الشديد و الأكل الطويل، يبعثه الله عزّ و جلّ خاتماً للدين
و حجّة على الخلائق أجمعين، ثم تأتي من بعده فترة تنزّيل فيها القواعد من
مراسيها فيعيدها الله عزّ و جلّ و يظهره على الدّين كلّه، فيملك هو و الملوك
الصالحون من عقبه جميع ما طلع عليه اللّيل و النهار من أرض و جبل و برّ و
بحر، يرثون أرض الله عزّ و جلّ ملكاً كما ورثهما أو ملكهما الأبوان آدم و
نوح عليه السلام، يلقون و هم الملوك الأكبر في مثل هيئة المساكين بذادة و استكانة.
فأولئك الأكرمون الأمثال لا يصلح عباد الله و بلاده إلا بهم، و عليهم ينزل

عيسى بن البكر عليه السلام على آخرهم، بعد مكث طويل و ملك شديد، لا خير في العيش بعدهم، و تردفهم رجرجة طعام في مثل أحلام العصافير و عليهم يقوم الساعة، و أنّما تقوم على شرار الناس و أخابثهم، فذلك الوعد الذي صلى به الله عزّ و جلّ على أحمد كما صلى به خليله إبراهيم عليه السلام في كثير ممّا لأحمد صلى الله عليه من البراهين و التأييد الذي خبّرت به كتب الله الأولى.

قال حارثة: فمن الأثر المستقرّ عندك أبا واثلة في هذين الاسمين أنّهما لشخصين لتبيين مرسلين في عصرين مختلفين، قال العاقب: أجل، قال: فهل يتخالجك في ذلك ريب أو يعرض لك فيه ظن؟ قال العاقب: كلاً و المعبود أنّ هذا لأجلي من بوح، و أشار له إلى جرم الشمس المستدير، فأكبّ حارثة مطرقاً و جعل ينكت في الأرض عجباً، ثم قال: إنّما الآفة أيها الزعيم المطاع ان يكون المال عند من يخزنه لا من ينفقه و السلاح عند من يتزيّن به لا من يقاتل به و الرّأي عند من يملكه لا من ينصره.

قال العاقب: لقد أسمعت يا حويرث فاقدعت و طفقت فأقدمت فمه؟ قال أقسم بالذي قامت به السماوات و الأرضون باذنه و غلبت الجبابرة بأمره أنّهما اسمان مشتقان لنفس واحدة، واحد لنبيّ و واحد رسول، واحد أنذر به موسى بن عمران و بشرّ به عيسى بن مريم و من قبلهما أشار به صحف إبراهيم عليه السلام، فتضاحك السيد، يرى قومه و من حضرهم ان ضحكه هزؤ من حارثة و تعجّب و انتشط العاقب من ذلك، فأقبل على حارثة مؤنباً، فقال: لا يغررك باطل أبي قرّة فإنّه و ان ضحك لك فإنّما يضحك منك.

قال حارثة: لئن فعلها لأنّها لإحدى الدهارس أو سوء أفلم تتعرّفا راجع الله بكما من موروث الحكمة لا ينبغي للحكيم ان يكون عبّاساً في غير أدب و لا ضحّاكاً في غير عجب أو لم يبلغكما عن سيّد كما المسيح عليه السلام، قال: فضحك

العالم في غير حينه غفلة من قلبه أو سكره ألهمته عمّا في غده.

قال السيد: يا حارثة أنّه لا يعيش و الله أحد بعقله حتّى يعيش بظنّه، و إذا أنا لم أعلم إلّا ما رويت فلا علمت أو لم يبلغك أنت عن سيّدنا المسيح علينا سلامه أنّ الله عبداً ضحكوا جهراً من سعة رحمة ربّهم و بكوا سرّاً من خيفة ربّهم؟ قال: إذا كان هذا فنعم، قال: فما هنا فليكن مراجع ظنونك بعباد ربّك، و عد بنا إلى ما نحن بسبيله، فقد طال التنازع و الخصام بيننا يا حارثة، قالوا: و كان هذا مجلساً ثالثاً في يوم ثالث من اجتماعهم للنظر في أمرهم.

فقال السيد: يا حارثة أ لم ينبؤك أبو وائلة بأفصح لفظ اخترق إذناً و دعا ذلك بمنله مخبراً، فالفاك مع غرماثك بموارده حجراً و هاجماً أنا ذا أكد عليك التذكرة بذلك من معدن ثالث، فأنشدك الله و ما أنزل إلى كلمته من كلماته، هل تجد في الزّاجرة المنقولة من لسان أهل سوريا إلى لسان العرب يعني صحيفة شمعون بن حمون الصّفا التي توارثها عنه أهل النجران؟

قال السيد: أ لم يقل بعد نبذ طويل من كلام فإذا طبقت و قطعت الأرحام و عفت الاعلام بعث الله عبده الفارقليطا بالرحمة و المعدلة، قالوا: و ما الفارقليطا يا مسيح الله؟

قال: أحمد النبي الخاتم الوارث ذلك الذي يصلّي عليه حيّاً و يصلّي عليه بعد ما يقبضه إليه بابنه الطاهر الخاير، ينشره الله في آخر الزمان بعد ما انقضت عرى الدّين و خبت مصابيح الناموس، و أفلت نجومه فلا يلبث ذلك العبد الصالح إلّا أمماً حتّى يعود الدّين به كما بدء، و يقرّ الله عزّ و جلّ سلطانه في عبده ثم في الصالحين من عقبه و ينشر منه حتّى يبلغ ملكه منقطع التراب.

قال حارثة: كلما قد انشدتما حقّ لا وحشة مع الحق و لا أنس في غيره، فمه؟ قال السيد: فإنّ من الحق ان لا حظّ في هذه الآكرومة للابتر، قال

حارثة: أنه لكذلك أليس بمحمد؟ قال السيد: أنك ما عملت إلا لداً ألم يخبرنا سفرنا وأصحابنا فيما تجسّسنا من خبره أن ولديه الذكرين القرشيّة والقبطيّة بادا و غودر محمد كقرن الأعضب موفٍ على ضريحه، فلو كان له بقيّة لكان لك بذلك مقالاً إذا ولّت انباؤه الذي تذكر.

قال حارثة: العبر لعمر و الله كثيرة و الاعتبار بها قليل، و الدليل موفٍ على سنن السبيل ان لم يعيش عنه ناظر و كما انّ أبصار الرمدة لا تستطيع النظر في قرص الشمس لسقمها، فكذلك البصائر القصيرة لا تتعلق بنور الحكمة لعجزها، ألا و من كان كذلك فلستماه - و أشار إلى السيد و العاقب - إنكما و يمين الله لمحجوجان بما أتاكما الله عزّ و جلّ من ميراث الحكمة و أستودعكما من بقايا الحجة، ثم بما أوجب لكما من الشرف و المنزلة في الناس، فقد جعل الله عزّ و جلّ من أتاه سلطاناً ملوكاً للناس و أرباباً و جعلكما حكماً و قواماً على ملوك ملتنا و ذادة لهم يفرعون إليكما في دينهم و لا تفرعان إليهم و تأمرانهم فيأتمرون لكما و حقّ لكل ملك أو موطياً الأكثاف ان يتواضع لله عزّ و جلّ إذ رفعه، و ان ينصح لله عزّ و جلّ في عباده و لا يدهن في امره و ذكرتما محمداً بما حكمت له بالشهادات الصادقة و بيّنة فيه الاسفار المستحفظة، و رأيتماه مع ذلك مرسلأ إلى قومه لا إلى الناس جميعاً و ان ليس بالخاتم الحاشر و لا الوارث العاقب لأنكما زعمتماه أبتراً ليس كذلك؟ قالوا: نعم.

قال: أ رأيتكما لو كان له بقيّة و عقب هل كنتما ممترين لما تجدان و بما تكذبان من الوراثة و الظهور على النواميس أنه النبي الخاتم و المرسل إلى كافة البشر؟ قالوا: لا، قال: أ فليس هذا القيل لهذه الحال مع طول اللوائم و الخصائم عندكما مستقرّاً؟ قالوا: أجل، قال: الله أكبر، قالوا: كبرت كبيراً فما

دعاك إلى ذلك؟ قال حارثة: الحق أبلج و الباطل لجلج، و لنقل ماء البحر و لشقّ الصخر أهون من اماتة ما أحياه الله عزّ و جلّ و أحياء ما أماته الآن، فاعلما أنّ محمداً غير أبتّر و أنّه الخاتم الوارث و العاقب الحاشر حقّاً، فلا نبي بعده و على أمته تقوم الساعة، و يرث الله الأرض و من عليها و أنّ من ذريّته الأمير الصالح الذي بيّتتما و نبأتما أنّه يملك مشارق الأرض و مغاربها و يظهره الله عزّ و جلّ بالحنيفية الابراهيمية على النواميس كلّها؟ قالوا: اولى لك يا حارثة لقد أغفلناك و تأبى الآ مراوغة كالتعالبه فما تسأم المنازعة و لا تملّ من المراجعة، و لقد زعمت مع ذلك عظيماً فما برهانك به؟ قال: اما و جدكما لانبتكما ببرهان يجير من الشبهة و يشفي به جوى الصدور.

ثم أقبل على أبي حارثة حصين بن علقمة شيخهم و أسقفهم الأول، فقال: ان رأيت أيّها الأب الأثير ان تونس قلوبنا و تتلج صدورنا بإحضار الجامعة و الزاجرة، قالوا: و كان هذا المجلس الرابع من اليوم الرابع و ذلك لَمّا خلقت الأرض و ركبت الشمس و في زمن قيظ شديد، فأقبلا على حارثة، فقالوا: ارج هذا إلى غد فقد بلغت القلوب منّا الصدور فتفرّقوا على إحضار الزاجرة و الجامعة من غد للنظر فيهما و العمل بما يتراءان منهما.

فلَمّا كان من الغد صار أهل نجران إلى بيعتهم لاعتبار ما أجمع صاحباهم مع حارثة على اقتباسه و تبينه من الجامعة، و لَمّا رأى السيد و العاقب اجتماع الناس لذلك قطع بهما لعلمهما بصواب قول حارثة و اعترضاه ليصدّانه عن تصفّح الصّحف على أعين الناس و كانا من شياطين الإنس.

فقال السيد: أنّك قد أكثرت و أملتت قضّ الحديث لنا مع قصّه و دعنا من تبيانه، فقال حارثة: و هل هذا إلا منك و صاحبك، فمن الآن فقولا ما شئتما، فقال العاقب: ما من مقال إلا قلنا و سنعود فنخبر بعض ذلك تخبيراً غير

كاتمين لله عزّ وجلّ من حجة و لا جاحدين له آية و لا مفترين مع ذلك على الله عزّ وجلّ لعبد أنّه مرسل منه و ليس برسوله، فنحن نعترف يا هذا بمحمد ﷺ أنّه رسول من الله عزّ وجلّ إلى قومه من بني إسماعيل ؑ في غير ان تجب له بذلك على غيرهم من عرب الناس و لا أعاجمهم تباعة و لا طاعة بخروج له عن ملّة و لا دخول معه في ملّة إلا الإقرار له بالنبوة و الرسالة إلى أعيان قومه و دينه.

قال حارثة: و بم شهدتما له بالنبوة و الأمر؟ قال: حيث جاءتنا فيه البيّنة من تبشير الأناجيل و الكتب الخالية، فقال: منذ وجب هذا لمحمد ﷺ عليكما في طويل الكلام و قصيره و بدئة و عوده، فمن أين زعمتما أنّه ليس بالوارث الحاشر و لا المرسل إلى كافة البشر؟ قال: لقد علمت و علمنا فما نمترى بأنّ حجة الله عزّ وجلّ لم ينته أمرها و أنّها كلمة الله جارية في الأعقاب ما اعتقب الليل و النهار و ما بقي من الناس شخصان و قد ظنّنا من قبل أنّ محمداً ﷺ ربّها و أنّه القائد بزمامها، فلمّا أعقمه الله عزّ وجلّ بمهلك الذكورة من ولده علمنا أنّه ليس به لأنّ محمداً أبتر و حجة الله عزّ وجلّ الباقية و نبيّه الخاتم بشهادة كتب الله عزّ وجلّ المنزلة ليس بأبتر، فإذا هو نبيّ يأتي و يخلد بعد محمد ﷺ اشتقّ اسمه من اسم محمد و هو أحمد الذي نبأ المسيح ﷺ باسمه و نبوته و رسالاته الخاتمة و يملك ابنه القاهرة الجامعة للناس جميعاً على ناموس الله عزّ وجلّ الأعظم ليس بمظهرة دينه و لكنّه من ذرّيّته و عقبه يملك قرى الأرض و ما بينهما من لوب و سهل و صخر و بحر ملكاً مورثاً موطاً و هذا نبأ أحاطت سفرة الأناجيل به علماً و قد أوسعناك بهذا القيل سمعاً و عدناً لك به انفة بعد سالفه فما أربك إلى تكراره.

قال حارثة: قد اعلم انا و إياكما في رجوع من القول منذ ثلاث و ما ذاك إلا

ليذكر ناس و يرجع فارط و تظهر لنا الكلم و ذكرتما نبين يعثنان يعتقان بين
 مسيح الله عزّ و جلّ و الساعة قلتما و كلاهما من بني إسماعيل، أولهم محمد
 بيثرب و ثانيهما أحمد العاقب، و أما محمد ﷺ أخو قريش هذا القاطن
 بيثرب فأياته حقّ مؤمن أجل و هو و المعبود أحمد الذي نبأت به كتب الله
 عزّ و جلّ و دلّت عليه آياته و هو حجّة الله عزّ و جلّ و رسوله ﷺ الخاتم
 الوارث حقّاً و لا نبوة و لا رسول الله عزّ و جلّ و لا حجّة بين ابن البتول و
 الساعة غيره، بلى و من كان منه من ابنته البتولة البهلولة الصديقة فأنتما ببلاغ
 الله لكنكما من نبوة محمد ﷺ في أمر مستقرّ، و لو لا انقطاع نسله لما ارتبتما
 فيما زعمتما به انه السابق العاقب؟ قالوا: أجل انّ ذلك لمن أكبر أماراته عندنا.
 قال: فأنتما و الله فيما تزعمان من نبويّ ثان من بعده في أمر ملتبس و الجامعة
 يحكم في ذلك بيننا، فتنادي الناس من كل ناحية و قالوا: الجامعة يا أبا حارثة
 الجامعة، و ذلك لما مسّهم في طول تحاور الثلاثة من السامة و الملل، و ظنّ
 القوم مع ذلك ان الفلج لصاحبيهما لما كانا يدعيان في تلك المجالس من ذلك،
 فأقبل أبو حارثة إلى عِلج واقف منه فقال: امض يا غلام فات بهما، فجاء
 بالجامعة يحملها على رأسه و هو لا يكاد يتماسك بها لتقلها.

قال: فحدّثني رجل صدق من النجرانية ممّن كان يلزم السيد و العاقب و يخفّ
 لهما في بعض أمورهما و يطّلع على كثير من شأنهما، قال: لما حضرت الجامعة
 بلغ ذلك من السيد و العاقب كلّ مبلغ لعلمهما بما يهجمان عليه في تصفّحهما
 من دلائل رسول الله ﷺ و صفته و ذكر أهل بيته و أزواجه و ذريّته و ما
 يحدث في أمته و أصحابه من بوائق الأمور من بعده إلى فناء الدنيا و انقطاعها.
 فأقبل أحدهما على صاحبه فقال: هذا يوم ما بورك لنا في طلوع شمس، لقد
 شهدته أجسامنا و غابت عنه آراؤنا بحضور طغاتنا و سفلتنا و لقلّ ما شهد

سفهاء قوم مجمعة الا كانت لهم الغلبة، قال الآخر: فهم شر غالب لمن غلب ان احدهم ليفيق بأدنى كلمة و يفسد في بعض ساعة ما لا يستطيع الاسى الحليم له رتقاً و لا الخولي التّفيس إصلاحاً له في حول محرّم له ذلك، لان السفية هادم و الحليم بان و شتان بين البناء و الهدم.

قال: فانتهاز حارثة الفرصة فأرسل في خيفة و سر إلى نفر من أصحاب رسول الله ﷺ فاستحضرهم استظهاراً بمشهدهم، فحضروا فلم يستطع الرجلان فض ذلك المجلس و لا ارجاؤه، و ذلك لما بيّنا من تطلع عامتهما من نصارى نجران إلى معرفة ما تضمنت الجامعة من صفة رسول الله ﷺ و انبعث له مع حضور رسل رسول الله ﷺ لذلك و تأليب حارثة عليهما فيه و صفو أبي حارثة شيخهم اليه.

قال: قال لي ذلك الرجل النجراني، فكان الرأي عندهما ان يتقادا لما يدهمهما من هذا الخطب و لا يظهران شماساً منه و لا نفوراً، حذار ان يطرقا الظنة فيه إليهما و ان يكونا أيضاً أول معتبر للجامعة و مستحثّ لهما لتلا يقينات في شيء من ذلك المقام و المنزلة عليهما ثم يستبين ان الصواب في الحال و يستجد انه لياخذان بموجبه فتقدّما لما تقدّم في أنفسهما من ذلك إلى الجامعة و هي بين يدي أبي حارثة و حاذاهما حارثة بن أثال و تطاولت إليهما فيه الأعتاق، و حقت رسل رسول الله ﷺ بهم، فأمر أبو حارثة بالجامعة ففتح طرفها و استخرج منها صحيفة آدم الكبرى المستودعة علم ملكوت الله عزّ و جلّ جلاله و ما ذره و ما برء في أرضه و سمائه و ما وصلهما جلّ جلاله من ذكر عالميه، و هي الصحيفة التي ورثها شيث من أبيه آدم عليه السلام دعاً من الذكر المحفوظ.

فقرء القوم السيد و العاقب و حارثة في الصحيفة تطلباً لما تنازعوا فيه من

نعت رسول الله ﷺ و صفته و من حضرهم يومئذ من الناس إليهم مضجون مرتقبون لما يستدرك من ذكري ذلك، فألفوا في المسباح الثاني من فواصلهما: بسم الله الرحمن الرحيم أنا الله لا إله إلا أنا الحي القيوم، معقب الدهور و فاصل الأمور، سبقت بمشييتي الأسباب و ذلت بقدرتي الصعاب، فانا العزيز الحكيم الرحمن الرحيم، ارحم ترحم، سبقت رحمتي غضبي و عفوي عقوبتي، خلقت عبادي لعبادتي و ألزمتهم حجتي، الا أتى باعث فيهم رسلي و منزل عليهم كتبي، أبرم ذلك من لدن أول مذكور من بشر إلى أحمد نبيني و خاتم رسلي، ذاك الذي اجعل عليه صلواتي و اسلك في قلبه بركاتي و به أكمل أنبيائي و نذري.

قال آدم عليه السلام: الهي من هؤلاء الرسل و من أحمد هذا الذي رفعت و شرفت؟ قال: كل من ذريتك و أحمد عاقبهم، قال: ربّ بما أنت باعثهم و مرسلهم؟ قال: بتوحيدي، ثم اقفى ذلك بثلاثمائة و ثلاثين شريعة، انظّمها و أكملها لأحمد جميعاً فأذنت لمن جاءني بشريعة منها مع الأيمان بي و برسلي ان ادخله الجنة، ثم ذكر ما جملته: ان الله تعالى عرض على آدم عليه السلام معرفة الأنبياء عليهم السلام و ذريّتهم و نظرهم آدم.

ثم قال ما هذا لفظه: ثم نظر آدم عليه السلام إلى نور قد لمع فسدّ الجو المنخرق، فأخذ بالمطالع من المشارق ثم سرى كذلك حتى طبّق المغارب ثم سمى حتى بلغ ملكوت السماء، فنظر فإذا هو نور محمد ﷺ و إذا الأكناف به قد تضرّعت طيباً و إذا أنوار أربعة قد اكتنفته عن يمينه و شماله و من خلفه و امامه أشبه شيء به ارجاً و نوراً و يتلوها أنوار من بعدها تستمدّ منها، و إذا هي شبيهة بها في ضيائها و عظمتها و نشرها، ثم دنت منها فتكلّلت عليها و حفّت بها و نظر، فإذا أنوار من بعد ذلك في مثل عدد الكواكب و دون منازل

الأوائل جداً جداً، و بعض هذه أضواً من بعض و هي في ذلك متفاوتون جداً، ثم طلع عليه سواد كالليل و كالسيل ينسلون من كل جهة و ارب، فاقبلوا كذلك حتى ملئوا القاع و الاكم فإذا هم أقبح شيء صوراً و هيئة و أنتنه ريحاً. فبهر آدم ﷺ ما رأى من ذلك و قال: يا عالم الغيوب و غافر الذنوب و يا ذا القدرة القاهرة و المشية الغالبة من هذا الخلق السعيد الذي كرمت و رفعت على العالمين و من هذه الأنوار المنيفة المكتنفة له؟

فأوحى الله عزّ و جلّ إليه: يا آدم هذا و هؤلاء و سيلتك و وسيلة من أسعدت من خلقي، هؤلاء السابقون المقربون و الشافعون المشفقون، و هذا أحمد سيدهم و سيّد بريّتي، اخترته بعلمي و اشتققت اسمه من اسمي، فانا المحمود و هو محمد، و هذا صنوه و وصيّته، أزرت به و جعلت بركاتي و تطهيري في عقبه، و هذه سيّدة إمائي و البقيّة في علمي من أحمد نبّي، و هذان السبطان و الخلفان لهم، و هذه الأعيان المضارع نورها أنوارهم بقيّة منهم، إلا ان كلا اصطفت و طهرت و على كلّ باركت و ترخّمت، فكلاً بعلمي جعلت قدوة عبادي و نور بلادي.

و نظر فإذا شبح في آخرهم يزهر في ذلك الصفيح كما يزهر كوكب الصبح لأهل الدنيا، فقال الله تبارك و تعالى: و بعدي هذا السعيد افكّ عن عبادي الأغلال واضع عنهم الآصار و املاً أرضى به حناناً و رأفة و عدلاً كما ملئت من قبله قسوة و قشعرية و جوراً.

قال آدم ﷺ: ربّ انّ الكريم من كرمت و انّ الشّريف من شرفت، و حقّ يا الهي لمن رفعت و أعليت ان يكون كذلك، فيا ذا النعم التي لا تنقطع و الإحسان الذي لا يجازي و لا ينفد، بم بلغ عبادك هؤلاء العالون هذه المنزلة من شرف عطائك و عظيم فضلك و حباتك، و كذلك من كرمت من عبادك المرسلين؟

قال الله تبارك و تعالی: انّی أنا الله لا إله إلا أنا الرحمن الرحيم العزيز الحكيم عالم الغيوب و مضمرات القلوب، اعلم ما لم يكن ممّا يكون كيف يكون، و ما لا يكون كيف لو كان يكون، و انّی اطّلت يا عبدي في علمي على قلوب عبادي فلم أر فيهم أطوع لي و لا أنصح لخلقّي من أنبيائي و رسلّي، فجعلت لذلك فيهم روعي و كلمتي و ألزمتهم عبء حجّتي و اصطفيتهم على البرايا برسالتي و ولي، ثم ألقيت بمكانتهم تلك في منازلهم حوامّهم و أوصيائهم من بعدي و دائع حجّتي و السادة في بريّتي، لأجبر بهم كسر عبادي و أقيم بهم أودهم ذلك، إنّي بهم و بقلوبهم لطيف خبير، ثم اطّلت على قلوب المصطفين من رسلّي، فلم أجد فيهم أطوع و لا أنصح لخلقّي من محمد خيرتي و خالصتي، فاخترته على علم و رفعت ذكره إلى ذكري، ثم وجدت قلوب حامّته اللّاتي من بعده على صبغة قلبه فألحقتهنّ به و جعلتهنّ ورثة كتابي و وحيي و أوكار حكمتي و نوري، و آليت بي إلا أعدّب بناري من لقيني معتصما بتوحيدي و جعل مودّتهم ايدا.

ثم أمرهم أبو حارثة أن يصيروا إلى صحيفة شيث الكبرى التي انتهى ميراثها إلى إدريس النبي ﷺ، قال: و كان كتابتها بالقلم السرياني القديم، و هو الذي كتب به من بعد نوح ﷺ من ملوك الهياطلة و هم النماذرة، قال: فاقتصّ القوم الصحيفة و أفضوا منها إلى هذا الرسم.

قال: اجتمع إلى إدريس ﷺ قومه و صحابته، و هو يومئذ في بيت عبادته من ارض كوفان، فخبّرهم فيما اقتصّ عليهم، قال: إنّ بني أبيكم آدم ﷺ الصليّبة و بني بنيه و ذرّيّته اختصموا فيما بينهم و قالوا: أي الخلق عندكم أكرم على الله عزّ و جلّ و ارفع لديه مكانة و أقرب منه منزلة؟ فقال بعضهم: أبوكم آدم ﷺ خلقه الله عزّ و جلّ بيده و اسجد له ملائكته و جعله الخليفة في

أرضه و سخر له جميع خلقه، و قال آخرون: بل الملائكة الذين لم يعصوا الله عزّ و جلّ، و قال بعضهم: لا بل رؤساء الملائكة الثلاثة: جبرئيل و ميكائيل و إسرافيل عليهم السلام، و قال بعضهم: لا بل أمين الله جبرئيل عليه السلام.

فانطلقوا إلى آدم عليه السلام فذكروا الذي قالوا و اختلفوا فيه، فقال: يا بنيّ أنا أخبركم بأكرم الخلائق جميعاً على الله عزّ و جلّ، أنّه و الله لَمّا ان نفخ في الروح حتى استويت جالسا فبرق لي العرش العظيم، فنظرت فيه فإذا فيه: لا إله إلاّ الله محمد رسول الله، فلان صفة الله فلان أمين الله فلان خيرة الله عزّ و جلّ، فذكر عدّة أسماء مقرونة بمحمد صلى الله عليه و آله و سلم.

قال آدم: ثمّ لم أر في السماء موضع أديم - أو قال: صفيح - منها، إلاّ و فيه مكتوب: لا إله إلاّ الله، و ما من موضع مكتوب فيه: لا إله إلاّ الله إلاّ و فيه مكتوب خلفاً لا خطأ: محمد رسول الله، و ما من موضع في مكتوب: محمد رسول الله، إلاّ و مكتوب: فلان خيرة الله فلان صفة الله فلان أمين الله عزّ و جلّ، فذكر عدّة أسماء تنتظم حساب المعدود، قال آدم عليه السلام: فمحمّد صلى الله عليه و آله و سلم يا بنيّ و من خطّ من تلك الأسماء معه أكرم الخلائق على الله تعالى جميعاً.

ثم ذكر ان أباحارثة سأل السيد و العاقب ان يقفوا على صلوات إبراهيم عليه السلام الذي جاء بها الاملاك من عند الله عزّ و جلّ فقفوا بما وقفوا عليه في الجامعة، قال أبوحارثة: لا بل شارفوها بأجمعها و اسبروها، فإنه أصرم للمعدور و ارفع لحكّة الصدور، و أجدر الآ ترتابوا في الأمر من بعد، فلم يجد من المصير إلى قوله من بدّ، فعمد القوم إلى تابوت إبراهيم عليه السلام قال: و كان الله عزّ و جلّ بفضله على من يشاء من خلقه، قد اصطفى إبراهيم عليه بخلته و شرفه بصلواته و بركاته و جعله قبلة و إماماً لمن يأتي من بعده و جعل النبوة و الإمامة و الكتاب في ذريته يتلقاها آخر عن أول و ورثه تابوت آدم عليه السلام

المتضمن للحكمة و العلم الذي فضله الله عزّ و جلّ به على الملائكة طرّاً.
فنظر إبراهيم عليه السلام في ذلك التابوت فأبصر فيه بيوتا بعدد ذوي العزم من
الأنبياء المرسلين و أوصيائهم من بعدهم و نظرهم، فإذا بيت محمد ﷺ آخر
الأنبياء عن يمينه علي بن أبي طالب آخذ بحجزته، فإذا شكل عظيم يتلألأ
نورا فيه: هذا صنوه و وصيه المؤيد بالنصر، فقال إبراهيم عليه السلام: إلهي و سيدي
من هذا الخلق الشريف؟

فأوحى الله عزّ و جلّ: هذا عبدي و صفوتي الفاتح الخاتم و هذا وصيه
الوارث، قال: ربّ ما الفاتح الخاتم؟ قال: هذا محمد خيرتي و بكر فطرتي و
حجّتي الكبرى في بريتي، نبّته و اجتبيته إذا آدم بين الطين و الجسد، ثم إنّي
باعته عند انقطاع الزمان لتكملة ديني و خاتم به رسالاتي و نذري، و هذا
عليّ اخوه و صدّيقه الأكبر، آخيت بينهما و اخترتهما و صلّيت و باركت
عليهما و طهرتهما و أخلصتهما و الأبرار منهما و ذرّيتهما قبل ان أخلق
سمائي و ارضي و ما فيهما من خلقي، و ذلك لعلمي بهم و بقلوبهم أنّي عبادي
عليهم خبير.

قال: و نظر إبراهيم عليه السلام فإذا اثني عشر تكاد تلالأ إشكالهم لحسنهما نوراً،
فسأل ربه عزّ و جلّ و تعالى فقال: ربّ نبّني بأسماء هذه الصور المقرونة
بصورة محمد و وصيه و ذلك لما رأى من رفيع درجاتهم و التحاقهم بشكلي
محمد و وصيه عليه السلام، فأوحى الله عزّ و جلّ إليه: هذه أمتي و البقيّة من بنيي
فاطمة الصديقة الزهراء و جعلتها مع خليلها عصابة لذرّيّة نبّيي، هؤلاء و هذان
الحسان و هذا فلان و هذا فلان و هذا كلمتي التي انشر به رحمتي في بلادي
و به انتاش ديني و عبادي ذلك بعد إياس منهم و قنوط منهم من غيائي، فإذا
ذكرت محمداً نبّيي لصلواتك فصل عليهم معه يا إبراهيم.

قال: فعندها صلى عليهم إبراهيم عليه السلام فقال: رب صل على محمد و آل محمد كما اجتبيتهم و أخلصتهم إخلاصاً، فأوحى الله عزّ و جلّ لتَهَنَّك كرامتي و فضلي عليك فإنّي صائر بسلالة محمد صلى الله عليه و آله و من اصطفيت معه منهم إلى قناة صلبك و مخرجهم منك ثم من برك إسماعيل عليه السلام، فأبشر يا إبراهيم فإنّي واصل صلواتك بصلواتهم و متبع ذلك بركاتي و ترحمي عليك و عليهم و جاعل حناني و حجّتي إلى الأمد المعداد و اليوم الموعود الذي إرث فيه سمائي و ارضي و ابعث له خلقي لفصل قضائي و إفاضة رحمتي و عدلي.

قال: فلما سمع أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله ما افضى إليه القوم من تلاوة ما تضمّنت الجامعة و الصحف الدارسة من نعت رسول الله صلى الله عليه و آله و صفة أهل بيته المذكورين معه بما هم به منه و بما شاهدوا من مكائنتهم عنده ازداد القوم بذلك يقينا و ايمانا و استطيروا له فرحاً.

قال: ثم صار القوم إلى ما نزل على موسى عليه السلام فالقوا في السفر الثاني من التوراة أنّي باعث في الأميين من ولد إسماعيل رسولا انزل عليه كتابي و ابعته بالشريعة القيّمة إلى جميع خلقي، أوتيته حكمتي و أيّده بملائكتي و جنودي يكون ذريّته من ابنة له مباركة باركتها ثم من شبليين لهما كإسماعيل و إسحاق، أصلين لشعبتين عظيمتين أكثرهم جدّاً جدّاً، يكون منهم اثني عشر فيما أكمل بمحمد صلى الله عليه و آله و بما أرسله به من بلاغ و حكمة ديني و اختتم به أنبيائي و رسلي فعلى محمد صلى الله عليه و آله و أمّته تقوم الساعة.

فقال حارثة: الآن أسفر الصبح لذي عينين و وضع الحق لمن رضي به ديناً، فهل في أنفسكما من مرض تستشفيان به فلم يرجعا إليه قولاً، فقال أبو حارثة: اعتبروا الامارة الخاتمة من قول سيدكم المسيح عليه السلام فصار إلى الكتب و الأناجيل التي جاء بها عيسى عليه السلام، فالقوا في المفتاح الرابع من

الوحي إلى المسيح ﷺ: يا عيسى يا بن الظاهرة البتول اسمع قولي و جدّ في أمري، إنّي خلقتك من غير فحل و جعلتك آية للعالمين، فإتاي فأعبد و عليّ فتوكّل، و خذ الكتاب بقوة ثم فسّره لأهل سوريا و أخبرهم أنّي أنا الله لا إله إلا أنا الحي القيوم الذي لا أحول و لا أزول، فأمنوا بي و برسولي النبي الأُمّي الذي يكون في آخر الزمان نبي الرحمة و الملحمة الأول و الآخر، قال: أول النبيّين خلقاً و آخرهم مبعثاً، ذلك العاقب الحاشر فبشّر به بني إسرائيل.

قال عيسى ﷺ: يا مالك الدهور و علام الغيوب من هذا العبد الصالح الذي قد أحبّه قلبي و لم تره عيني، قال: ذلك خالصتي و رسولي المجاهد بيده في سبيلي يوافق قوله فعله و سريره علانيته انزل عليه توراة حديثه، افتح بها أعينا عميا و آذانا صمّا و قلوبا غلفا، فيها ينابيع العلم و فهم الحكمة و ربيع القلوب و طوباه طوبى أُمته.

قال: ربّ ما اسمه و علامته و ما أكل أُمته - يقول: ملك أُمته - و هل له من بقرية - يعني ذرية؟ قال: سأنبئك بما سألت، اسمه أحمد ﷺ منتخب من ذرية إبراهيم و مصطفى من سلالة إسماعيل ﷺ، ذو الوجه الأقر و الجبين الأزهر راكب الجمل، تنام عيناه و لا ينام قلبه، يبعثه الله في أمة أمية ما بقي الليل و النهار مولده في بلد أبيه إسماعيل - يعني مكة - كثير الأزواج قليل الأولاد نسله من مباركة صدّيقة، يكون له منها ابنة، لها فرخان سيدان يستشهدان، اجعل نسل أحمد منهما، فطوباهما و لمن أحبّهما و شهد أيامهما فنصرهما.

قال عيسى ﷺ: الهي و ما طوبى؟ قال: شجرة في الجنة ساقها و أغصانها من ذهب و ورقها حلل و حملها كثدي الأبقار، احلى من العسل و ألين من الزبد و ماؤها من تسنيم لو أنّ غرابا طار و هو فرخ لأدركه الهرم من قبل ان يقطعها، و ليس منزل من منازل أهل الجنة إلا و ظلاله فنن من تلك الشجرة،

قال: فلما أتى القوم على دراسة ما أوحى الله عزّ وجلّ إلى المسيح عليه السلام من نعت محمد رسول الله ﷺ و صفته و ملك أمته و ذكر ذريته و أهل بيته، أمسك الرجلان مخصومين و انقطع التحاور بينهم في ذلك.

قال: فلما فليج حارثة على السيد و العاقب بالجامعة و ما تبيّنوه بينوه في الصحف القديمة و لم يتمّ لهما ما قدّروا من تحريفها و لم يمكنهما ان يلتبسا على الناس في تأويلهما امسكا عن المنازعة من هذا الوجه و علما أنّهما قد أخطأ سبيل الصواب فصار إلى معبدهم آسفين لينظرا و يرتتيا، و فرع إليهما نصارى نجران، فسألوهما عن رأيهما و ما يعملان في دينهما، فقالا: ما معناه تمسّكوا بدينكم حتى يكشف دين محمد و سنسير إلى بني قريش إلى يثرب و ننظر إلى ما جاء به و إلى ما يدعوا إليه.

قال: فلما تجهّز السيد و العاقب للمسير إلى رسول الله بالمدينة انتدب معهما أربعة عشر راكبا من نصارى نجران هم من أكابرهم فضلا و علما في أنفسهم و سبعون رجلا من أشراف بني الحارث بن كعب و سادتهم، قال: و كان قيس بن الحصين ذو الغصّة و يزيد بن عبد المدان ببلاد حضر موت فقدا نجران على بقيّة مسير قومهم فشخصا معهم، فاعترز القوم في ظهور مطاياهم و جنبوا خيلهم و أقبلوا لوجوههم حتّى وردوا المدينة، قال: و لما استرات رسول الله ﷺ خير أصحابه أنفذ إليهم خالد بن الوليد في خيل سرجها معه لمشاركة أمرهم، فالقوهم و هم عامدون إلى رسول الله ﷺ.

قال: و لما دنوا من المدينة أحبّ السيد و العاقب ان يباهيا المسلمين و أهل المدينة بأصحابهما و بمن حفّ من بني الحارث معهما فاعترضاهم، فقالا: لو كففتهم صدور ركابكم و مسستم الأرض فألقيتم عنكم تفتكم و ثياب سفركم، و شننتم عليكم من باقي مياهم كان ذلك أمثل، فانحدر القوم عن الركاب

فأماطوا من شعثهم وألقوا عنهم ثياب بذلتهم ولبسوا ثياب صونهم من الأتحميات والحريير، وذرّوا المسك في لمهمهم و مفارقهم، ثم ركبوا الخيل و اعترضوا بالرماح على مناسج خيلهم و أقبلوا يسرون رزدقا واحدا و كانوا من أجمل العرب صورا و أتمهم أجساماً و خلقاً.

فلما تشرفهم الناس أقبلوا نحوهم فقالوا: ما رأينا وفدا أجمل من هؤلاء، فأقبل القوم حتّى دخلوا على رسول الله ﷺ في مسجده و حانت وقت صلاتهم، فقاموا يصلّون إلى المشرق، فأراد الناس ان ينهوهم عن ذلك فكفهم رسول الله ﷺ ثم امهلهم و أمهلوه ثلاثا فلم يدعهم و لم يسألوه لينظروا إلى هديه و يعتبروا ما يشاهدون منه ممّا يجدون من صفته.

فلما كان بعد ثالثة دعاهم ﷺ إلى الإسلام فقالوا: يا أبا القاسم ما أخبرتنا كتب الله عزّ و جلّ بشيء من صفة النبي المبعوث بعد الروح عيسى عليه السلام و قد تعرّفناه فيك ألا خلة هي أعظم الخلال آية و منزلة و أجلاها امارة و دلالة. قال ﷺ: و ما هي؟ قالوا: أنا نجد في الإنجيل من صفة النبي الغابر من بعد المسيح أنّه يصدّق به و يؤمن به و أنت تسبّه و تكذّب به و تزعم أنّه عبد، قال: فلم تكن خصومتهم و لا منازعتهم للنبي ﷺ إلا في عيسى عليه السلام.

فقال النبي ﷺ: لا، بل أصدّقه و اصدّق به و أومن به و أشهد أنّه النبي المرسل من ربّه عزّ و جلّ و أقول: انه عبد لا يملك لنفسه نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حياة و لا نشورا، قالوا: و هل يستطيع العبد ان يفعل ما كان يفعل و هل جاءت الأنبياء بما جاء به من القدرة القاهرة أ لم يكن يحيي الموتى و يبرئ الأكمه و الأبرص و ينبئهم بما يكونون في صدورهم و ما يدخرون في بيوتهم، فهل يستطيع هذا إلا الله عزّ و جلّ أو ابن الله، و قالوا في الغلوّ فيه و أكثروا، تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً؟

فقال ﷺ: قد كان عيسى أخي كما قلتُم يحيي الموتى و يبرئ الأكمه و الأبرص و يخبر قومه بما في نفوسهم و بما يدخرون في بيوتهم، و كل ذلك باذن الله عزّ و جلّ و هو الله عزّ و جلّ عبد و ذلك عليه غير عار و هو منه غير مستنكف، فقد كان لحمًا و دمًا و شعراً و عظماً و عصباً و أمشاجاً يأكل الطعام و يظمئ و ينصبّ باربه و ربّه الأحد الحق الذي ليس كمثلته شيء و ليس له ندّ، قالوا: فأرنا مثله من جاء من غير فعل و لا أب؟

قال: هذا آدم عليه السلام أعجب منه خلقا، جاء من غير أب و لا أمّ و ليس شيء من الخلق بأهون على الله عزّ و جلّ في قدرته من شيء و لا أصعب، «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^١، و تلا عليهم «إِن مَثَل عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^٢، قالوا: فما نزداد منك في أمر صاحبنا إلا تبايناً و هذا الأمر الذي لا نقرّ لك فهلمّ فلنلاعنك أيتنا أولى بالحق فنجعل لعنة الله على الكاذبين، فإنها مثلة و آية معجّلة.

فأنزل الله عزّ و جلّ آية المباهلة على رسول الله ﷺ «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»^٣، فتلا عليهم رسول الله ﷺ ما نزل عليه في ذلك من القرآن، فقال ﷺ: ان الله قد أمرني أصير إلى ملتسكم و أمرني بمباهلتكم ان أقمتم و أصررتم على قولكم، قالوا: و ذلك آية ما بيننا و بينك إذا كان غداً باهلناك.

ثم قاما و أصحابهما من النصارى معهما فلما أبعدا و قد كانوا انزلوا بالحرّة

١. يس/٨٢.

٢. آل عمران/٥٩.

٣. آل عمران/٦١.

أقبل بعضهم على بعض فقالوا: قد جاءكم هذا بالفصل من امره وأمركم فانظروا أولاً بمن يباهلكم أ بكافة اتباعه، أم بأهل الكتاب من أصحابه، أو بذوي التخشع و التمسك و الصفوة دينا و هم القليل منهم عددا، فان جاءكم بالكثرة و ذوي الشدة منهم، فإنما جاءكم مباهيا كما يصنع الملوك، فالفلج إذا لكم دونه، و ان أتاكم بنفر قليل من ذوي تخشع، فهؤلاء سجيّة الأنبياء و صفوتهم و موضع بهلتهم، فيأكم و الاقدام إذا على مباهلتهم، فهذه لكم امارة، و انظروا حينئذ ما تصنعون ما بينكم و بينه، فقد أعذر من أنذر.

فأمر ﷺ بشجرتين فقصدتا و كسح ما بينهما، و أمهل حتى إذا كان من الغد أمر بكساء اسود رقيق فنشر على الشجرتين، فلما أبصر السيد و العاقب ذلك خرجا بولديهما صبغة المحسن و عبد المنعم و سارة و مريم و خرج معهما نصارى نجران و ركب فرسان بني الحارث بن الكعب في أحسن هيئة، و أقبل الناس من أهل المدينة من المهاجرين و الأنصار و غيرهم من الناس في قبائلهم و شعارهم من راياتهم و ألويتهم و أحسن شارتهم و هيئتهم، لينظروا ما يكون من الأمر.

و لبث رسول الله ﷺ في حجرته حتى متع النهار، ثم خرج آخذا بيد علي و الحسن و الحسين امامه و فاطمة ؑ من خلفهم، فأقبل بهم حتى أتى الشجرتين فوقف من بينهما من تحت الكساء على مثل الهيئة التي خرج بها من حجرته، فأرسل إليهما يدعوهما إلى ما دعاه إليه من المباهلة.

فأقبلا إليه فقالا: بمن تباهلنا يا أبا القاسم؟ قال: بخير أهل الأرض و أكرمهم على الله عزّ و جلّ، بهؤلاء، و أشار لهما إلى علي و فاطمة و الحسن و الحسين ؑ، قالوا: فما نراك جئت لمباهلتنا بالكبر و لا من الكثر و لا أهل الشارة ممن نرى آمن بك و اتبعك، و ما نرى هاهنا معك إلا هذا الشاب و

المرأة و الصبيّين، أ فبهؤلاء تباهلنا؟ قال ﷺ: نعم، أو لم أخبركم بذلك آنفا، نعم بهؤلاء أمرت و الذي بعثني بالحق ان أباهلكم.

فاصفاّرت حينئذ ألوانهما و كرا و عادا إلى أصحابهما و موقفهما، فلما رأى أصحابهما ما بهما و ما دخلهما، قالوا: ما خطبكما؟ فتماسكا، و قالا ما كان ثمة من خطب، فنخبركم و أقبل عليهم شابّ كان من خيارهم قد أوتي فيهم علما، فقال: و يحكم لا تفعلوا و اذكروا ما عثرتم عليه في الجامعة من صفته فوالله انكم لتعلمون حق العلم انه الصادق و انما عهدكم بإخوانكم حديث قد مسخوا قرده و خنازير، فعلموا انه قد نصح لهم فأمسكوا.

قال: و كان للمنذرين علقمة أخي أسقفهم أبي حارثة حظّ من العلم فيهم يعرفونه له و كان نازحا عن نجران في وقت تنازعهم، فقدم و قد اجتمع القوم على الرحلة إلى رسول الله ﷺ، فشخص معهم، فلما رأى المنذر انتشار أمر القوم يومئذ و تردّدهم في رأيهم أخذ بيد السيد و العاقب على أصحابه فقال: اخلوني و هذين، فاعتزل بهما.

ثم أقبل عليهما فقال: ان الرائد لا يكذب أهله و أنا لكما جدّ شفيق، فان نظرتما لأنفسكما نجوتما و ان تركتما ذلك هلكتما و أهلكتما، قالوا: أنت الناصح حبيبا المأمون عيبا فهات، قال: أ تعلمان انه ما بأهل يوم نبيا قط الاّ كان مهلكهم كلمح البصر، و قد علمتما و كلّ ذي ارب من ورثة الكتب معكما انّ محمدا أبالقاسم هذا هو الرسول الذي بشرت به الأنبياء عليهم السلام و أفصحت بييعتهم و أهل بييتهم الأمان، و أخرى أنذركما بها فلا تعشوا عنها، قالوا: و ما هي يا أبا المثني؟

قال: انظرا إلى النجم قد استطلع إلى الأرض و إلى خشوع الشجر و تساقط الطير بازائكما لوجوههما قد نشرت على الأرض أجنتها وفات ما في

حواصلها و ما عليها لله عزّ و جلّ من تبعة، ليس ذلك إلا ما قد أظلم من العذاب و انظر إلى اقشعرار الجبال و إلى الدخان المنتشر و قزع السحاب، هذا و نحن في حمارة القيظ و إبان الهجير، و انظروا إلى محمّد ﷺ رافعا يده و الأربعة من أهل معه أنما ينتظر ما تجيبان به، ثم اعلّموا أنه ان نطق فوه بكلمة من بهلة لم نتدارك هلاكها و لم نرجع إلى أهل و لا مال.

فنظرا فابصرا أمرا عظيما فأيقنا أنه الحق من الله تعالى، فزلت إقدامهما و كادت ان تطيش عقولهما و استشعرا أنّ العذاب واقع بهما، فلما أبصر المنذر بن علقمة ما قد لقيا من الخيفة و الرهبة قال لهما: إنكما ان أسلمتما له سلمتما في عاجلة و آجله و ان آثرتما دينكما و غضارة ملّتكما و شححتما بمنزلتكم من الشرف في قومكما، فلست أحجر عليكما الصّنين بما نلتما من ذلك، و لكنكما بدهتما محمدا ﷺ بتطلّب المباهلة و جعلتماها حجازا و آية بينكما و بينه و شخصتما من نجران، و ذلك من تاليكما، فأسرع محمد ﷺ إلى ما بغيتما منه و الأنبياء إذا أظهرت بأمر لم نرجع إلا بقضائه و فعله، فاذ نكّلتما عن ذلك و أذهلتكما مخافة ما تريان فالحظّ في النكول لكما، فالوحا يا اخوتي الوحا صالحا محمدا ﷺ و ارضياه و لا ترجيا ذلك، فإنكما و انا معكما بمنزلة قوم يونس لما غشيهم العذاب.

قالا: فكن أنت يا أبا المثنى أنت الذي تلقى محمدا ﷺ بكفالة ما يبتغيه لدينا و التمس لنا إليه ابن عمّه هذا ليكون هو الذي يبرم الأمر بيننا و بينه، فإنه ذو الوجه و الزعيم عنده و لا تبطنّ به ما ترجع إلينا به.

و انطلق المنذر إلى رسول الله ﷺ فقال: السلام عليك يا رسول الله اشهد ان لا إله إلا الله الذي ابتعثك و انك و عيسى عبدان لله عزّ و جلّ مرسلان، فأسلم و بلغه ما جاء له، فأرسل رسول الله ﷺ عليّا رضي الله عنه مصالحة القوم، فقال

علي عليه السلام: بأبي أنت على ما أصالحهم؟ فقال له: رأيك يا أبا الحسن فيما تبرم معهم معه رأيي، فصار إليهم فصالحاه على ألف حلّة و ألف دينار خرجا في كل عام يؤدّيان شطر ذلك في المحرم و شطراً في رجب.

فصار علي عليه السلام بهما إلى رسول الله صلى الله عليه وآله ذليلين صاغرين و أخبره بما صالحهما عليه و اقرا له بالخرج و الصغار، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: قد قبلت ذلك منكم أما إنكم لو باهلتُموني بمن تحت الكساء لأضرم الله عليكم الوادي نارا تأجج ثم لساقها الله عزّ و جلّ إلى من ورائكم في أسرع من طرف العين، فحرّقهم تأججاً.

فلما رجع النبي صلى الله عليه وآله بأهل بيته و صار إلى مسجده هبط عليه جبرئيل عليه السلام فقال: يا محمد ان الله عزّ و جلّ يقرؤك السلام و يقول: ان عبدي موسى عليه السلام بأهل عدوه قارون بأخيه هارون و بنيه، فخشفت بقارون و أهله و ماله و بمن آزره من قومه، و بعزتي أقسم و بجلالي، يا أحمد لو باهلت بك و بمن تحت الكساء من أهلك أهل الأرض و الخلائق جميعاً لتقطّعت السماء كسفا و الجبال زبرا و لساخت الأرض فلم تستقرّ ابدا، إلا ان أشاء ذلك.

فسجد النبي صلى الله عليه وآله و وضع على الأرض وجهه ثم رفع يديه حتّى تبيّن للناس عفرة إبطيه فقال: شكرا للمنعم شكرا للمنعم - قالها ثلاثاً، فسئل النبي صلى الله عليه وآله عن سجده و ممّا رأى من تباشير السرور في وجهه، فقال: شكرا لله عزّ و جلّ لما أبلاني من الكرامة في أهل بيتي، ثم حدثهم بما جاء به جبرئيل عليه السلام.

سَن‌های کلامی و اعتقادی

۱. نسخه کامل کتاب *العلل* فضل بن شاذان

شیخ طوسی در *الفهرست*^۱ و نجاشی در کتاب *الرجال*^۲ از کتاب *العلل* فضل بن شاذان (م. ۲۶۰ ه. ق) نام برده‌اند. این کتاب بطور کامل توسط شیخ صدوق در دو کتاب *عیون أخبار الرضا* و *علل الشرایع* با اسنادی متصل به ابن شاذان نقل شده است. شیخ صدوق در مجموع، دو طریق مختلف به این کتاب ارائه داده است. گرچه در پایان متن در دو کتاب، به نقل از ابن شاذان ادعا شده که این متن، مجموعه مطالبی است که او از امام رضا علیه السلام شنیده و آنگاه دست به تدوین و تألیف آن‌ها زده است، اما روشن است که این کتاب بیشتر نماینده آراء شخصی ابن شاذان است و به همین دلیل نیز گاهی شیخ صدوق مخالفت خود را با برخی مطالب آن ابراز داشته است. شیوه استدلال‌های ابن شاذان در این متن و استناد به احادیث امامان گذشته نیز مؤید همین نکته است. در عین حال باید به این نکته نیز توجه کرد که روایت مستقیم ابن شاذان از امام

۱. طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، *الفهرست*، ص ۱۹۸.

۲. نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشی*، ص ۳۰۷.

رضا عليه السلام محلّ تردید است. به نظر می‌رسد آنچه که در پایان متن به نقل از ابن‌شاذان آمده، مطلبی الحاقی از سوی راویان و ناقلان برای توجیه شیوة ابن‌شاذان در این کتاب و مشروعیت‌بخشی به آن بوده است. به هر حال این کتاب از جنبه‌های مختلف برای بررسی آراء کلامی و فقهی و همچنین شیوة استدلالی ابن‌شاذان اهمیت دارد.

در کتاب *عیون اخبار الرضا عليه السلام*، شیخ صدوق در توصیف متن ابن‌شاذان می‌نویسد: «[باب] العلل التي ذكر الفضل بن شاذان في آخرها أنه سمعها من الرضا علي بن موسى عليه السلام مرة بعد مرة وشيئاً بعد شيء فجمعها وأطلق لعلي بن محمد بن قتيبة النيسابوري روايتها عنه عن الرضا عليه السلام»^۱.

متن ارائه شده در اینجا بر اساس کتاب *علل الشرايع* است؛ اما مناسب است که سند دوگانه شیخ صدوق در *عیون اخبار الرضا عليه السلام* را نیز ارائه دهیم:

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِوَيْسِ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ بَنِيْسَابُورَ فِي شَعْبَانَ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَخَمْسِينَ وَثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ النَّيْسَابُورِيُّ وَحَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ نُعَيْمِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ عَمِّهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ شَاذَانَ؛ قَالَ: قَالَ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ ...^۲.

متن کتاب *العلل* بر اساس نقل شیخ صدوق در *علل الشرايع* چنین است:^۳

حَدَّثَنِي عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِوَيْسِ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ النَّيْسَابُورِيُّ:

إِنْ سَأَلَ سَائِلٌ، فَقَالَ: أَخْبِرْنِي هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُكَلِّفَ الْحَكِيمُ عَبْدَهُ فِعْلاً مِنْ

۱. شیخ صدوق، *عیون اخبار الرضا عليه السلام*، ج ۲، باب ۳۴، ص ۱۹۹.

۲. همان

۳. شیخ صدوق، *علل الشرايع*، ج ۱، باب ۱۸۲، ص ۲۵۱.

الْأَفَاعِيلَ لَغَيْرِ عِلَّةٍ وَلَا مَعْنَى؟ قِيلَ لَهُ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ لِأَنَّهُ حَكِيمٌ غَيْرُ عَابِثٍ وَلَا جَاهِلٍ. فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَأُخْبِرْنِي لِمَ كَلَّفَ الْخَلْقَ؟ قِيلَ لِعَلِّلِ فَإِنْ قَالَ: فَأُخْبِرْنِي عَنْ تِلْكَ الْعِلَلِ مَعْرُوفَةٌ مُوجُودَةٌ هِيَ أَمْ غَيْرُ مَعْرُوفَةٍ وَلَا مُوجُودَةٍ. قِيلَ بَلْ هِيَ مَعْرُوفَةٌ مُوجُودَةٌ عِنْدَ أَهْلِهَا فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: أَتَعْرِفُونَهَا أَنْتُمْ أَمْ لَا تَعْرِفُونَهَا؟ قِيلَ لَهُمْ مِنْهَا مَا نَعْرِفُهُ وَمِنْهَا مَا لَا نَعْرِفُهُ. فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَمَا أَوْلُ الْفَرَائِضِ؟ قِيلَ الْإِقْرَارُ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَحُجَّتِهِ وَبِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لِمَ أَمَرَ الْخَلْقَ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَحُجَّتِهِ وَبِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؟ قِيلَ لِعَلِّلِ كَثِيرَةً: مِنْهَا، أَنْ مَنْ لَمْ يُقَرِّ بِاللَّهِ لَمْ يَتَجَنَّبْ مَعَاصِيهِ وَلَمْ يَنْتَهَ عَنِ ارْتِكَابِ الْكِبَايِرِ وَلَمْ يُرَاقِبْ أَحَدًا فِيمَا يَسْتَهِي وَيَسْتَلِدُّ مِنَ الْفَسَادِ وَالظُّلْمِ وَإِذَا فَعَلَ النَّاسُ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ وَارْتَكَبَ كُلُّ إِنْسَانٍ مَا يَسْتَهِي وَيَهْوَاهُ مِنْ غَيْرِ مُرَاقَبَةٍ لِأَحَدٍ، كَانَ فِي ذَلِكَ فَسَادُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَوُثُبُ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ فَغَضَبُوا الْفُرُوجَ وَالْأَمْوَالَ وَأَبَاحُوا الدَّمَاءَ وَالسَّبْيَ وَقَتَلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا مِنْ غَيْرِ حَقٍّ وَلَا جُزْمٍ فَيَكُونُ فِي ذَلِكَ حَرَابُ الدُّنْيَا وَهَلَاكُ الْخَلْقِ وَفَسَادُ الْحَرْثِ وَالتَّسْلِيلِ.

وَمِنْهَا، أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَكِيمٌ وَلَا يَكُونُ الْحَكِيمُ وَلَا يُوصَفُ بِالْحِكْمَةِ إِلَّا الَّذِي يَحْظُرُ الْفَسَادَ وَيَأْمُرُ بِالصَّلَاحِ وَيُرْجُرُ عَنِ الظُّلْمِ وَيُنْهَى عَنِ الْفَوَاحِشِ وَلَا يَكُونُ حَظْرُ الْفَسَادِ وَالْأَمْرُ بِالصَّلَاحِ وَالتَّهْيِي عَنِ الْفَوَاحِشِ إِلَّا بَعْدَ الْإِقْرَارِ بِاللَّهِ وَمَعْرِفَةِ الْآمِرِ وَالتَّاهِي، فَلَوْ تَرَكَ النَّاسُ بَعْضَ إِقْرَارِ بِاللَّهِ وَلَا مَعْرِفَةَ لَمْ يَثْبُتْ أَمْرٌ بِصَلَاحٍ وَلَا نَهْيٌ عَنِ فَسَادٍ إِذْ لَا أَمْرَ وَلَا نَاهِي.

وَمِنْهَا، أَنَّا قَدْ وَجَدْنَا الْخَلْقَ قَدْ يُفْسِدُونَ بِأُمُورٍ بَاطِنَةٍ مَسْثُورَةٍ عَنِ الْخَلْقِ، فَلَوْلَا الْإِقْرَارُ بِاللَّهِ وَحَسْبِيَّتُهُ بِالْغَيْبِ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ إِذَا خَلَا بِشَهْوَتِهِ وَإِرَادَتِهِ يُرَاقِبُ أَحَدًا فِي تَرْكِ مَعْصِيَةٍ وَانْتِهَاكِ حُرْمَةٍ وَارْتِكَابِ كَبِيرٍ إِذَا كَانَ فِعْلُهُ ذَلِكَ مَسْثُورًا عَنِ الْخَلْقِ بَغَيْرِ مُرَاقَبٍ لِأَحَدٍ فَكَانَ يَكُونُ فِي ذَلِكَ هَلَاكُ الْخَلْقِ

أَجْمَعِينَ، فَلَمْ يَكُنْ قَوَامُ الْخَلْقِ وَصَلَاحُهُمْ إِلَّا بِالْإِقْرَارِ مِنْهُمْ بِعَلِيمٍ حَبِيرٍ يَعْلَمُ
السِّرَّ وَأَخْفَى، أَمْرٍ بِالصَّلَاحِ، نَاهٍ عَنِ الْفَسَادِ وَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ لِيَكُونَ فِي
ذَلِكَ انْزِجَارٌ لَهُمْ يُخْلَوْنَ بِهِ مِنْ أَنْوَاعِ الْفَسَادِ.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَلِمَ وَجِبَ عَلَيْكُمْ مَعْرِفَةُ الرُّسُلِ وَ الْإِقْرَارُ بِهِمْ وَ الْإِدْعَاؤُا لَهُمْ
بِالطَّاعَةِ؟ قِيلَ لَهُ لِأَنَّهُ لَمَّا لَمْ يَكْتَفِ فِي خَلْقِهِمْ وَ قَوَاهِمُ مَا يُثَبِّتُونَ بِهِ لِمُبَاشَرَةِ
الصَّانِعِ تَعَالَى حَتَّى يَكَلِّمَهُمْ وَ يُشَافَهُهُمْ لِضَعْفِهِمْ وَ عَجْزِهِمْ وَ كَانَ الصَّانِعُ مُتَعَالِيًا
عَنْ أَنْ يُرَى وَ يُبَاشَرَ وَ كَانَ ضَعْفُهُمْ وَ عَجْزُهُمْ عَنْ إِدْرَاكِهِ ظَاهِرًا لَمْ يَكُنْ بُدُّ
لَهُمْ مِنْ رَسُولٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ مَعْضُومٍ يُؤَدِّي إِلَيْهِمْ أَمْرَهُ وَ نَهْيَهُ وَ أَدْبَهُ وَ يُفْقَهُهُمْ
عَلَى مَا يَكُونُ بِهِ اجْتِنَابُ مَنَافِعِهِمْ وَ دَفْعُ مَضَارِّهِمْ إِذْ لَمْ يَكُنْ فِي خَلْقِهِمْ مَا
يَعْرِفُونَ بِهِ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ مِنْ مَنَافِعِهِمْ وَ مَضَارِّهِمْ فَلَوْ لَمْ يَجِبْ عَلَيْهِمْ
مَعْرِفَتُهُ وَ طَاعَتُهُ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِي مَجِيءِ الرُّسُولِ مَنَفَعَةٌ وَ لَا سُدُّ حَاجَةٍ وَ لَكَانَ
يَكُونُ إِيْتِيَانُهُ عَبَثًا لَغَيْرِ مَنَفَعَةٍ وَ لَا صَلَاحٍ وَ لَيْسَ هَذَا مِنْ صِفَةِ الْحَكِيمِ الَّذِي
أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: وَ لِمَ جَعَلَ أَوْلِي الْأَمْرِ وَ أَمْرَ بِطَاعَتِهِمْ؟ قِيلَ لِغَلَلِ كَثِيرَةٍ:
مِنْهَا، أَنَّ الْخَلْقَ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى حَدِّ مَحْدُودٍ وَ أَمْرُوا أَنْ لَا يَتَعَدَّوْا تِلْكَ الْحُدُودَ
لِمَا فِيهِ مِنْ فَسَادِهِمْ لَمْ يَكُنْ يَثْبُتُ ذَلِكَ وَ لَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهَا
أَمِينًا يَأْخُذُهُمْ بِالْوَقْتِ عِنْدَ مَا أُبِيحَ لَهُمْ وَ يَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدِّيِ عَلَى مَا حَظَرَ
عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَكَانَ أَحَدٌ لَا يَثْرُكُ لَدَّتَهُ وَ مَنَفَعَتَهُ لِفَسَادِ غَيْرِهِ
فَجَعَلَ عَلَيْهِمْ قِيَمٌ يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفَسَادِ وَ يُقِيمُ فِيهِمُ الْحُدُودَ وَ الْأَحْكَامَ.

وَ مِنْهَا، أَنَّا لَا نَجِدُ فِرْقَةً مِنَ الْفِرَقِ وَ لَا مِلَّةً مِنَ الْمِلَلِ بَقُوا وَ عَاشُوا إِلَّا بِقِيَمٍ وَ
رَبِيسٍ لِمَا لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا فَلَمْ يَجْزُ فِي حِكْمَةِ الْحَكِيمِ أَنْ
يَثْرُكَ الْخَلْقَ مِمَّا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ وَ لَا قَوَامَ لَهُمْ إِلَّا بِهِ فَيَقْتَاتِلُونَ بِهِ

عَدُوَّهُمْ وَ يَفْسُمُونَ بِهِ فَيَبْغُونَ بِهِ جُمُعَتَهُمْ وَ جَمَاعَتَهُمْ وَ يَمْنَعُ ظَالِمَهُمْ
مِنْ مَظْلُومِهِمْ.

وَ مِنْهَا، أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَامًا قَيِّمًا أَمِينًا حَافِظًا مُسْتَوْدَعًا لَدَرَسَتْ الْمَلَّةُ وَ
ذَهَبَ الدِّينُ وَ غَيَّرَتِ السُّنَنُ وَ الْأَحْكَامُ وَ لَزَادَ فِيهِ الْمُبْتَدِعُونَ وَ نَقَصَ مِنْهُ
الْمُلْحِدُونَ وَ شَبَّهُوا ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ إِذْ قَدْ وَجَدْنَا الْخَلْقَ مَنْقُوصِينَ
مُحْتَاجِينَ غَيْرَ كَامِلِينَ مَعَ اخْتِلَافِهِمْ وَ اخْتِلَافِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشْتَّتْ حَالَاتِهِمْ فَلَوْ
لَمْ يَجْعَلْ فِيهَا قَيِّمًا حَافِظًا لِمَا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ الْأَوَّلُ لَفَسَدُوا عَلَى نَحْوِ مَا بَيَّنَّاهُ
وَ غَيَّرَتِ الشَّرَائِعُ وَ السُّنَنُ وَ الْأَحْكَامُ وَ الْإِيْمَانُ وَ كَانَ فِي ذَلِكَ فَسَادُ الْخَلْقِ
أَجْمَعِينَ.

فَإِنْ قِيلَ فَلِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِي الْأَرْضِ إِمَامَانِ فِي وَفْتٍ وَاحِدٍ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ
ذَلِكَ؟ قِيلَ لِإِلَلِي:

مِنْهَا، أَنَّ الْوَاحِدَ لَا يَخْتَلِفُ فِعْلُهُ وَ تَدْبِيرُهُ وَ الْإِثْنَيْنِ لَا يَتَّفِقُ فِعْلُهُمَا وَ تَدْبِيرُهُمَا
وَ ذَلِكَ إِنَّا لَمْ نَجِدْ اثْنَيْنِ إِلَّا مُخْتَلَفِي الْهَمَمِ وَ الْإِرَادَةِ فَإِذَا كَانَا اثْنَيْنِ ثُمَّ اخْتَلَفَتْ
هَمَمُهُمَا وَ إِرَادَتُهُمَا وَ كَانَا كِلَاهُمَا مُفْتَرَضِي الطَّاعَةِ لَمْ يَكُنْ أَحَدُهُمَا أَوْلَى
بِالطَّاعَةِ مِنْ صَاحِبِهِ فَكَانَ يَكُونُ فِي ذَلِكَ اخْتِلَافُ الْخَلْقِ وَ التَّشَاجُرُ وَ الْفَسَادُ
ثُمَّ لَا يَكُونُ أَحَدٌ مُطِيعًا لِأَحَدِهِمَا إِلَّا وَ هُوَ عَاصٍ لِلْآخِرِ فَتَعُمُّ الْمَعْصِيَةُ أَهْلَ
الْأَرْضِ ثُمَّ لَا يَكُونُ لَهُمْ مَعَ ذَلِكَ السَّبِيلُ إِلَى الطَّاعَةِ وَ الْإِيْمَانِ وَ يَكُونُونَ أَنَّمَا
أَتُوا فِي ذَلِكَ مِنْ قِبَلِ الصَّانِعِ وَ الَّذِي وَضَعَ لَهُمْ بَابَ الْإِخْتِلَافِ وَ سَبَبَ
التَّشَاجُرِ إِذْ أَمَرَهُمْ بِاتِّبَاعِ الْمُخْتَلِفِينَ.

وَ مِنْهَا، أَنَّهُ لَوْ كَانَا إِمَامَيْنِ لَكَانَ لِكُلِّ مَنِ الْخُصْمَيْنِ أَنْ يَدْعُوَ إِلَى غَيْرِ الَّذِي
يَدْعُو إِلَيْهِ الْآخِرُ فِي الْحُكُومَةِ ثُمَّ لَا يَكُونُ أَحَدُهُمَا أَوْلَى بِأَنْ يَتَّبِعَ صَاحِبُهُ مِنْ
الْآخِرِ فَتَبْطُلُ الْحُقُوقُ وَ الْأَحْكَامُ وَ الْحُدُودُ.

وَمِنْهَا، أَنَّهُ لَا يَكُونُ وَاحِدٌ مِنَ الْحُجَّتَيْنِ أَوْلَىٰ بِالنَّظَرِ وَالْحُكْمِ وَالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ مِنَ الْآخَرِ فَإِذَا كَانَ هَذَا كَذَلِكَ وَجَبَ عَلَيْهِمْ أَنْ يَتَّسِدُوا الْكَلَامَ وَكَيْسَ لِأَحَدِهِمَا أَنْ يَسْبِقَ صَاحِبَهُ بِشَيْءٍ إِذَا كَانَا فِي الْإِمَامَةِ شَرَعًا وَاحِدًا فَإِنْ جَازَ لِأَحَدِهِمَا السُّكُوتُ جَازَ لِلْآخَرِ مِثْلُ ذَلِكَ، وَإِذَا جَازَ لَهُمَا السُّكُوتُ بَطَلَتِ الْحُقُوقُ وَالْأَحْكَامُ وَغَطَّتِ الْحُدُودُ وَصَارَ النَّاسُ كَأَنَّهُمْ لَا إِمَامَ لَهُمْ. فَإِنْ قِيلَ: لِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْإِمَامُ مِنْ غَيْرِ جِنْسِ الرَّسُولِ؟ قِيلَ لِإِعْلَالِ: مِنْهَا، أَنَّهُ كَانَ الْإِمَامُ مُفْتَرَضَ الطَّاعَةِ لَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنْ دَلَالَةٍ تَدُلُّ عَلَيْهِ وَتَتَمَيَّزُ بِهَا مِنْ غَيْرِهِ وَهِيَ الْقَرَابَةُ الْمَشْهُورَةُ وَالْوَصِيَّةُ الظَّاهِرَةُ لِيَعْرِفَ مِنْ غَيْرِهِ وَيَهْتَدَىٰ إِلَيْهِ بِعَيْنِهِ.

وَمِنْهَا، أَنَّهُ لَوْ جَازَ فِي غَيْرِ جِنْسِ الرَّسُولِ لَكَانَ قَدْ فُضِّلَ مَنْ لَيْسَ بِرَسُولٍ عَلَى الرَّسُولِ إِذْ جُعِلَ أَوْلَادُ الرَّسُولِ أَتْبَاعًا لِأَوْلَادِ أَعْدَائِهِ كَأَبِي جَهْلٍ وَابْنِ أَبِي مُعَيْطٍ لِأَنَّهُ قَدْ يَجُوزُ بِزَعْمِهِ أَنَّهُ يَنْتَقِلُ ذَلِكَ فِي أَوْلَادِهِمْ إِذَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ فَيَصِيرُ أَوْلَادُ الرَّسُولِ تَابِعِينَ وَأَوْلَادُ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَأَعْدَاءِ رَسُولِهِ مَثْبُوعِينَ فَكَانَ الرَّسُولُ أَوْلَىٰ بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ مِنْ غَيْرِهِ وَأَحَقُّ.

وَمِنْهَا، أَنَّ الْحَلْقَ إِذَا أَقْرَبُوا لِلرَّسُولِ بِالرَّسَالَةِ وَأَدْعَوْا لَهُ بِالطَّاعَةِ لَمْ يَتَكَبَّرْ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَنْ أَنْ يَتَّبِعَ وُلْدَهُ وَيُطِيعَ ذُرِّيَّتَهُ وَلَمْ يَتَعَاطَمْ ذَلِكَ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ وَإِذَا كَانَ فِي غَيْرِ جِنْسِ الرَّسُولِ كَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فِي نَفْسِهِ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ غَيْرِهِ وَدَخَلَهُمْ مِنْ ذَلِكَ الْكِبَرُ وَلَمْ تَسْخَعْ أَنْفُسُهُمْ بِالطَّاعَةِ لِمَنْ هُوَ عِنْدَهُمْ دُونَهُمْ فَكَانَ يَكُونُ فِي ذَلِكَ دَاعِيَةً لَهُمْ إِلَى الْفَسَادِ وَالنَّفَاقِ وَالِإِحْتِلَافِ.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَلِمَ وَجَبَ عَلَيْهِمُ الْإِقْرَارُ وَالْمَعْرِفَةُ بِأَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ أَحَدٌ؟ قِيلَ لِإِعْلَالِ: مِنْهَا، أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَجِبْ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لَجَازَ لَهُمْ أَنْ يَتَوَهَّمُوا مُدَبِّرِينَ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ وَإِذَا جَازَ ذَلِكَ لَمْ يَهْتَدُوا إِلَى الصَّانِعِ لَهُمْ مِنْ غَيْرِهِ لِأَنَّ كُلَّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ لَا

يَدْرِي لَعَلَّهُ أَنَّمَا يُعْبُدُ غَيْرَ الَّذِي خَلَقَهُ وَ يُطِيعُ غَيْرَ الَّذِي أَمَرَهُ فَلَا يَكُونُوا عَلَى حَقِيقَةٍ مِنْ صَانِعِهِمْ وَ خَالِقِهِمْ وَ لَا يَثْبُتُ عِنْدَهُمْ أَمْرٌ آمِرٌ وَ لَا نَهْيٌ نَاهٍ إِذْ لَا يَعْرِفُ الْأَمْرَ بِعَيْنِهِ وَ لَا النَّهْيَ مِنْ غَيْرِهِ.

وَ مِنْهَا، أَنَّهُ لَوْ جَازَ أَنْ يَكُونَ اثْنَيْنِ لَمْ يَكُنْ أَحَدُ الشَّرِيكَيْنِ أَوْلَى بِأَنْ يُعْبَدَ وَ يُطَاعَ مِنَ الْآخَرِ وَ فِي إِجَازَةِ أَنْ يُطَاعَ ذَلِكَ الشَّرِيكَ إِجَازَةٌ أَنْ لَا يُطَاعَ اللَّهُ وَ فِي أَنْ لَا يُطَاعَ اللَّهُ الْكُفْرُ بِاللَّهِ وَ بِجَمِيعِ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِثْبَاتُ كُلِّ بَاطِلٍ وَ تَرْكُ كُلِّ حَقٍّ وَ تَحْلِيلُ كُلِّ حَرَامٍ وَ تَحْرِيمُ كُلِّ حَلَالٍ وَ الدُّخُولُ فِي كُلِّ مَعْصِيَةٍ وَ الخُرُوجُ مِنْ كُلِّ طَاعَةٍ وَ إِبَاحَةُ كُلِّ فَسَادٍ وَ إِبْطَالُ كُلِّ حَقٍّ.

وَ مِنْهَا، أَنَّهُ لَوْ جَازَ أَنْ يَكُونَ أَكْثَرَ مِنْ وَاحِدٍ لَجَازَ لِإِبْلِيسَ أَنْ يَدَّعِي أَنَّهُ ذَلِكَ الْآخَرُ حَتَّى يُضَادَّ اللَّهُ فِي جَمِيعِ حُكْمِهِ وَ يَضْرِبَ الْعِبَادَةَ إِلَى نَفْسِهِ فَيَكُونُ فِي ذَلِكَ أَعْظَمُ الْكُفْرِ وَ أَشَدُّ النَّفَاقِ.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَلِمَ وَجِبَ عَلَيْهِمُ الْإِقْرَارُ بِاللَّهِ بِأَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ؟ قِيلَ لِعَلَلِ: مِنْهَا، لِأَنَّ يَكُونُوا قَاصِدِينَ نَحْوَهُ بِالْعِبَادَةِ وَ الطَّاعَةِ دُونَ غَيْرِهِ غَيْرَ مُشَبَّهِ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ وَ صَانِعُهُمْ وَ رَازِقُهُمْ.

وَ مِنْهَا، أَنَّهُمْ لَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ لَمْ يَدْرُوا لَعَلَّ رَبَّهُمْ وَ صَانِعَهُمْ هَذِهِ الْأَضْنَامُ الَّتِي نَصَبَهَا لَهُمْ آبَاؤُهُمْ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النَّيِّرَانُ إِذَا كَانَ جَائِزاً أَنْ يَكُونَ مُشَبَّهاً وَ كَانَ يَكُونُ فِي ذَلِكَ الْفَسَادُ وَ تَرْكُ طَاعَاتِهِ كُلِّهَا وَ ارْتِكَابُ مَعْاصِيهِ كُلِّهَا عَلَى قَدْرِ مَا يَتَنَاهَى إِلَيْهِمْ مِنْ أَحْبَابِ هَذِهِ الْأَرْبَابِ وَ أَمْرِهَا وَ نَهْيِهَا.

وَ مِنْهَا، أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَجِبْ عَلَيْهِمْ أَنْ يَعْرِفُوا أَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ لَجَازَ عِنْدَهُمْ أَنْ يَجْرِيَ عَلَيْهِ مَا يَجْرِي عَلَى الْمُخْلُوقِينَ مِنَ الْعَجْزِ وَ الْجَهْلِ وَ التَّغْيِيرِ وَ الزَّوَالِ وَ الْفَنَاءِ وَ الْكُذْبِ وَ الْإِعْتِدَاءِ وَ مَنْ جَازَتْ عَلَيْهِ هَذِهِ الْأَشْيَاءُ لَمْ يُؤْمِنْ فَنَاقُذُهُ وَ لَمْ يُوثِقْ بِعَدْلِهِ وَ لَمْ يُحَقِّقْ قَوْلُهُ وَ أَمْرُهُ وَ نَهْيُهُ وَ وَعْدُهُ وَ وَعْبِدُهُ وَ تَوَابُهُ وَ عِقَابُهُ وَ

فِي ذَلِكَ فَسَادُ الْخَلْقِ وَ إِبْطَالُ الرُّبُوبِيَّةِ.
 فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لِمَ أَمَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ وَ نَهَاَهُمْ؟ قِيلَ لِأَنَّهُ لَا يَكُونُ بَقَاؤُهُمْ وَ صَلَاحُهُمْ
 إِلَّا بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ الْمَنْعِ عَنِ الْفَسَادِ وَ التَّعَاضُبِ.
 فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لِمَ تَعَبَّدَهُمْ قِيلَ لِثَلَا يَكُونُوا نَاسِينَ لِذِكْرِهِ وَ لَا تَارِكِينَ لِأَدْبِهِ وَ لَا
 لَاهِينَ عَنِ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ إِذَا كَانَ فِيهِ صَلَاحُهُمْ وَ فَسَادُهُمْ وَ قِوَامُهُمْ فَلَوْ تَرَكُوا
 بغيرِ تَعَبُّدٍ لَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ وَ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ.

وَ إِنْ قِيلَ: فَلِمَ أُمِرُوا بِالصَّلَاةِ؟ قِيلَ لِأَنَّ فِي الصَّلَاةِ الْإِفْرَارَ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ هُوَ
 صَلَاحٌ عَامٌّ لِأَنَّ فِيهِ خَلْعُ الْأَنْدَادِ وَ الْقِيَامُ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ بِالذُّلِّ وَ الْإِسْتِكَانَةِ وَ
 الْخُضُوعِ وَ الْإِعْتِرَافِ وَ الطَّلَبِ فِي الْإِقَالَةِ مِنْ سَالِفِ الذُّنُوبِ وَ وَضْعِ الْجَبْهَةِ
 عَلَى الْأَرْضِ كُلِّ يَوْمٍ لِيَكُنْ ذَاكِرًا لِلَّهِ غَيْرَ نَاسٍ لَهُ يَكُونُ حَاشِعًا وَجَلًّا مُتَذَلِّلًا
 طَالِبًا رَاجِعًا مَعَ الطَّلَبِ لِلدِّينِ وَ الدُّنْيَا بِالزِّيَادَةِ مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الْإِنْزِجَارِ عَنِ
 الْفَسَادِ جَدًّا وَ صَارَ ذَلِكَ عَلَيْهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ لَسَلًا يَنْسَى الْعَبْدُ مُدْبِرَهُ وَ
 خَالِفَهُ فَيَبْطِرُ وَ يَطْعَى وَ لِيَكُونَ فِي ذِكْرِ خَالِقِهِ وَ الْقِيَامِ بَيْنَ يَدَيِ رَبِّهِ رَاجِعًا لَهُ
 عَنِ الْمَعَاصِي، وَ حَاجِزًا وَ مَانِعًا عَنِ أَنْوَاعِ الْفَسَادِ.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَلِمَ أُمِرَ بِالْوُضُوءِ وَ بُدِيَ بِهِ؟ قِيلَ لِأَنَّهُ يَكُونُ الْعَبْدُ طَاهِرًا إِذَا قَامَ
 بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ عِنْدَ مُنَاجَاتِهِ إِيَّاهُ مُطِيعًا لَهُ فِيمَا أَمَرَهُ نَقِيًّا مِنَ الْأَذْنَابِ وَ
 التَّجَاسَةِ مَعَ مَا فِيهِ مِنْ ذَهَابِ الْكَسَلِ وَ طَرْدِ التُّعَاسِ وَ تَرْكِةِ الْفُؤَادِ لِلْقِيَامِ بَيْنَ
 يَدَيِ الْجَبَّارِ.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَلِمَ وَجِبَ ذَلِكَ عَلَى الْوَجْهِ وَ الْيَدَيْنِ وَ مَسَحَ الرَّأْسِ وَ
 الرَّجْلَيْنِ؟ قِيلَ لِأَنَّ الْعَبْدَ إِذَا قَامَ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ قَائِمًا يَنْكَشِفُ مِنْ جِوَارِحِهِ وَ
 يَظْهَرُ مَا وَجِبَ فِيهِ الْوُضُوءُ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ بَوَجْهِهِ يَسْتَقْبِلُ وَ يَسْجُدُ وَ يَخْضَعُ، وَ
 بِيَدَيْهِ يَسْأَلُ وَ يَرْغَبُ وَ يَزْهَبُ وَ يَتَبَتَّلُ، وَ بِرَأْسِهِ يَسْتَقْبِلُ فِي رُكُوعِهِ وَ سُجُودِهِ،

وَ بِرِجْلَيْهِ يَقُومُ وَ يَقْعُدُ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ وَجِبَ الْعَنْسَلُ عَلَى الْوَجْهِ وَ الْيَدَيْنِ وَ الْمَسْحُ عَلَى الرَّأْسِ وَ الرَّجْلَيْنِ وَ لَمْ يُجْعَلْ غَسْلًا كُلَّهُ وَ لَا مَسْحًا كُلَّهُ؟ قِيلَ لِعَلِّ شَتَّى مِنْهَا، أَنَّ الْعِبَادَةَ إِنَّمَا هِيَ الرُّكُوعُ وَ السُّجُودُ، وَ إِنَّمَا يَكُونُ الرُّكُوعُ وَ السُّجُودُ بِالْوَجْهِ وَ الْيَدَيْنِ لَا بِالرَّأْسِ وَ الرَّجْلَيْنِ.

وَ مِنْهَا، أَنَّ الْخَلْقَ لَا يُطِيقُونَ فِي كُلِّ وَقْتٍ غَسْلَ الرَّأْسِ وَ الرَّجْلَيْنِ وَ يَسْتَتِدُّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ فِي الْبَرْدِ وَ السَّفَرِ وَ الْمَرَضِ وَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، وَ غَسْلُ الْوَجْهِ وَ الْيَدَيْنِ أَحْفَ مِنْ غَسْلِ الرَّأْسِ وَ الرَّجْلَيْنِ، وَ إِنَّمَا وُضِعَتِ الْفَرَايِضُ عَلَى قَدْرِ أَقَلِّ النَّاسِ طَاقَةً مِنْ أَهْلِ الصَّحَّةِ ثُمَّ عَمَّ فِيهَا الْقَوِيُّ وَ الضَّعِيفُ.

وَ مِنْهَا، أَنَّ الرَّأْسَ وَ الرَّجْلَيْنِ لَيْسَ هُمَا فِي كُلِّ وَقْتٍ بَادِيَيْنِ وَ ظَاهِرَيْنِ كَالْوَجْهِ وَ الْيَدَيْنِ لِمَوْضِعِ الْعِمَامَةِ وَ الْخُفَيْنِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَلِمَ وَجِبَ الْوُضُوءُ مِمَّا خَرَجَ مِنَ الطَّرْفَيْنِ خَاصَّةً وَ مِنَ النَّوْمِ دُونَ سَائِرِ الْأَشْيَاءِ؟ قِيلَ: لِأَنَّ الطَّرْفَيْنِ هُمَا طَرِيقُ النَّجَاسَةِ وَ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ طَرِيقُ تَصْبِيئِهِ النَّجَاسَةَ مِنْ نَفْسِهِ إِلَّا مِنْهُمَا فَأَمَرُوا بِالطَّهَارَةِ عِنْدَ مَا تَصْبِيئُهُمْ تِلْكَ النَّجَاسَةُ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَمَّا النَّوْمُ فَإِنَّ النَّائِمَ إِذَا غَلَبَ عَلَيْهِ النَّوْمُ يُفْتَحُ كُلُّ شَيْءٍ مِنْهُ وَ اسْتَرْخَى فَكَانَ أَغْلَبَ الْأَشْيَاءِ كُلِّهِ فِيمَا يَخْرُجُ مِنْهُ، فَوَجِبَ عَلَيْهِ الْوُضُوءُ بِهَذِهِ الْعِلَّةِ.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَلِمَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِالْغُسْلِ مِنْ هَذِهِ النَّجَاسَةِ كَمَا أُمِرُوا بِالْغُسْلِ مِنْ الْجَنَابَةِ؟ قِيلَ لِأَنَّ هَذَا شَيْءٌ دَائِمٌ غَيْرُ مُمَكِّنٍ لِلْخَلْقِ الْإِغْتِسَالُ مِنْهُ كُلَّمَا يُصِيبُ ذَلِكَ وَ «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^١ وَ الْجَنَابَةُ لَيْسَتْ هِيَ أَمْرًا دَائِمًا إِنَّمَا هِيَ شَهْوَةٌ يُصِيبُهَا إِذَا أَرَادَ وَ يُمَكِّنُهُ تَعَجِيلُهَا وَ تَأْخِيرُهَا لِلْأَيَّامِ الثَّلَاثَةِ وَ الْأَقَلِّ وَ

الْأَكْثَرِ وَ لَيْسَ ذَلِكَ هَكَذَا.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ أُمِرُوا بِالْعُغْسِلِ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِالْعُغْسِلِ مِنَ الْخَلَاءِ وَ هُوَ
أَنْجَسُ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ أَقْدَرُ؟ قِيلَ مِنْ أَجْلِ أَنَّ الْجَنَابَةَ مِنْ نَفْسِ الْإِنْسَانِ وَ هُوَ
شَيْءٌ يَخْرُجُ مِنْ جَمِيعِ جَسَدِهِ وَ الْخَلَاءُ لَيْسَ هُوَ مِنْ نَفْسِ الْإِنْسَانِ إِنَّمَا هُوَ
غِذَاءٌ يَدْخُلُ مِنْ بَابٍ وَ يَخْرُجُ مِنْ بَابٍ.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَلِمَ صَارَ الْإِسْتِنْجَاءُ بِالْمَاءِ فَرُضاً؟ قِيلَ لِأَنَّهُ لَا يَجُوزُ لِلْعَبْدِ أَنْ
يَقُومَ بَيْنَ يَدَيْ الْجَبَّارِ وَ شَيْءٌ مِنْ تِيَابِهِ وَ جَسَدِهِ نَجِسٌ.

[قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ: غَلِطَ الْفَضْلُ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْإِسْتِنْجَاءَ بِهِ لَيْسَ بِفَرْضٍ وَ
إِنَّمَا هُوَ سُنَّةٌ. رَجَعْنَا إِلَى كَلَامِ الْفَضْلِ.]

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْأَذَانِ لِمَ أُمِرُوا؟ قِيلَ لِغَلِي كَثِيرَةٍ:

مِنْهَا، أَنْ يَكُونَ تَذْكِيراً لِلْسَّاهِي وَ تَنْبِيهاً لِلْعَافِلِ وَ تَعْرِيفاً لِمَنْ جَهَلَ الْوَقْتَ وَ
اشْتَعَلَ عَنْهُ وَ دَاعِياً إِلَى عِبَادَةِ الْخَالِقِ مُرَغَّباً فِيهَا مُقَرَّأً لَهُ بِالتَّوْحِيدِ مُجَاهِراً
بِالْإِيمَانِ مُعَلِّناً بِالإِسْلَامِ مُؤَذِّناً لِمَنْ يَتَسَاهَى وَ إِنَّمَا يُقَالُ مُؤَذِّنٌ لِأَنَّهُ الْمُؤَذِّنُ
بِالصَّلَاةِ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ بُدِيَ بِالتَّكْبِيرِ قَبْلَ التَّسْبِيحِ وَ التَّهْلِيلِ وَ التَّحْمِيدِ؟ قِيلَ لِأَنَّهُ أَرَادَ
أَنْ يُبَدَأَ بِذِكْرِهِ وَ اسْمِهِ لِأَنَّ اسْمَ اللَّهِ فِي التَّكْبِيرِ فِي أَوَّلِ الْحَرْفِ وَ فِي التَّسْبِيحِ وَ
التَّحْمِيدِ وَ التَّهْلِيلِ اسْمُ اللَّهِ فِي آخِرِ الْحَرْفِ فَبَدَأَ بِالْحَرْفِ الَّذِي اسْمُ اللَّهِ فِي أَوَّلِهِ
لَا فِي آخِرِهِ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ جُعِلَ مَثْنَى مَثْنَى؟ قِيلَ لِأَنَّ يَكُونُ مُكْرَراً فِي آذَانِ الْمُسْتَمِعِينَ
مُؤَكِّداً عَلَيْهِمْ إِنْ سَهِيَ أَحَدٌ عَنِ الْأَوَّلِ لَمْ يَسْهُ عَنِ الثَّانِي، وَ لِأَنَّ الصَّلَاةَ رَكَعَتَانِ
رَكَعَتَانِ فَكَذَلِكَ جُعِلَ الْأَذَانُ مَثْنَى مَثْنَى.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَلِمَ جُعِلَ التَّكْبِيرُ فِي أَوَّلِ الْأَذَانِ أَرْبَعاً؟ قِيلَ لِأَنَّ أَوَّلَ الْأَذَانِ

إِنَّمَا يُبَدَأُ غَفْلَةً وَ لَيْسَ قَبْلَهُ كَلَامٌ يُنَبِّئُهُ الْمُسْتَمِعَ لَهُ فَجَعَلَ الْأَوَّلِينَ تَنْبِيهَا
لِلْمُسْتَمِعِينَ لِمَا بَعْدَهُ فِي الْأَذَانِ.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَلِمَ جُعِلَ بَعْدَ التَّكْبِيرِ الشَّهَادَتَيْنِ؟ قِيلَ لِأَنَّ إِكْمَالَ الْإِيمَانِ هُوَ
التَّوْحِيدُ وَ الْإِقْرَارُ لِلَّهِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَ الثَّانِي الْإِقْرَارُ لِلرَّسُولِ بِالرِّسَالَةِ لِأَنَّ
طَاعَتَهُمَا وَ مَعْرِفَتَهُمَا مَقْرُونَتَانِ وَ لِأَنَّ أَضْلَ الْإِيمَانِ إِنَّمَا هُوَ الشَّهَادَةُ فَجَعَلَتْ
الشَّهَادَتَيْنِ شَهَادَتَيْنِ كَمَا جُعِلَ سَائِرُ الْحُقُوقِ شَهَادَتَيْنِ فَإِذَا أُقِرَّ لِلَّهِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَ
أُقِرَّ لِلرَّسُولِ بِالرِّسَالَةِ فَقَدْ أُقِرَّ بِجُمْلَةِ الْإِيمَانِ لِأَنَّ أَضْلَ الْإِيمَانِ إِنَّمَا هُوَ الْإِقْرَارُ
بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَلِمَ جُعِلَ بَعْدَ الشَّهَادَتَيْنِ الدُّعَاءُ إِلَى الصَّلَاةِ؟ قِيلَ لِأَنَّ الْأَذَانَ
إِنَّمَا وُضِعَ لِمَوْضِعِ الصَّلَاةِ وَ إِنَّمَا هُوَ نِدَاءٌ إِلَى الصَّلَاةِ فَجُعِلَ النَّدَاءُ إِلَى الصَّلَاةِ
فِي وَسْطِ الْأَذَانِ فَقَدَّمَ قَبْلَهَا أَرْبَعًا التَّكْبِيرَتَيْنِ وَ الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَخَّرَ بَعْدَهَا أَرْبَعًا
يَدْعُو إِلَى الْفَلَاحِ حَتَّى عَلَى الْبِرِّ وَ الصَّلَاةِ ثُمَّ دَعَا إِلَى خَيْرِ الْعَمَلِ مُرَغَّبًا فِيهَا وَ
فِي عَمَلِهَا وَ فِي أَدَائِهَا، ثُمَّ نَادَى بِالتَّكْبِيرِ وَ التَّهْلِيلِ لِئِتِمَّ بَعْدَهَا أَرْبَعًا كَمَا أَتَمَّ
قَبْلَهَا أَرْبَعًا وَ لِيُخْتَمَ كَلَامُهُ بِذِكْرِ اللَّهِ وَ تَحْمِيدِهِ كَمَا فَتَحَهُ بِذِكْرِهِ وَ تَحْمِيدِهِ.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَلِمَ جُعِلَ آخِرُهَا التَّهْلِيلُ وَ لَمْ يُجْعَلْ آخِرُهَا التَّكْبِيرُ كَمَا جُعِلَ
فِي أَوَّلِهَا التَّكْبِيرُ؟ قِيلَ لِأَنَّ التَّهْلِيلَ اسْمُ اللَّهِ فِي آخِرِ الْحَرْفِ مِنْهُ فَأَحَبَّ اللَّهُ أَنْ
يُخْتَمَ الْكَلَامُ بِاسْمِهِ كَمَا فَتَحَهُ بِاسْمِهِ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ لَمْ يُجْعَلْ بَدَلَ التَّهْلِيلِ التَّسْبِيحُ وَ التَّحْمِيدُ وَ اسْمُ اللَّهِ فِي آخِرِ
الْحَرْفِ مِنْ هَذَيْنِ الْحَرْفَيْنِ؟ قِيلَ لِأَنَّ التَّهْلِيلَ إِقْرَارٌ لَهُ بِالتَّوْحِيدِ وَ حَلْغُ الْأَنْدَادِ
مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ هُوَ أَوَّلُ الْإِيمَانِ وَ أَعْظَمُ مِنَ التَّسْبِيحِ وَ التَّحْمِيدِ.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَلِمَ بَدَأَ فِي الْإِسْتِفْتَاكِحِ وَ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ وَ الْقِيَامِ وَ الْقُعُودِ
بِالتَّكْبِيرِ؟ قِيلَ لِلْعَلَّةِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا فِي الْأَذَانِ.

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ جُعِلَ الدُّعَاءُ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى قَبْلَ الْقِرَاءَةِ وَلِمَ جُعِلَ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ الْقُنُوتُ بَعْدَ الْقِرَاءَةِ؟ قِيلَ لِأَنَّهُ أَحَبُّ أَنْ يَفْتَحَ قِيَامَهُ لِرَبِّهِ وَعِبَادَتَهُ بِالتَّحْمِيدِ وَ التَّقْدِيسِ وَ الرَّغْبَةِ وَ الرَّهْبَةِ وَ يَخْتِمَهُ بِمِثْلِ ذَلِكَ وَ لِيَكُونَ فِي الْقِيَامِ عِنْدَ الْقُنُوتِ بَعْضُ الطُّولِ فَأَحْرَى أَنْ يُدْرِكَ الْمُدْرِكَ الرَّكُوعَ فَلَا يَفُوتُهُ الرَّكْعَتَانِ فِي الْجَمَاعَةِ.

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ أُمِرُوا بِالْقِرَاءَةِ فِي الصَّلَاةِ؟ قِيلَ لِأَنَّ لَا يَكُونُ الْقُرْآنُ مَهْجُورًا مُضَيِّعًا بَلْ يَكُونُ مَحْفُوظًا مَذْرُوسًا فَلَا يَضْمَحِلُّ وَ لَا يُجْهَلُ.

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ بَدَأَ بِالْحَمْدِ فِي كُلِّ قِرَاءَةٍ دُونَ سَائِرِ السُّورِ؟ قِيلَ لِأَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ وَ الْكَلَامِ جُمِعَ فِيهِ مِنْ جَوَامِعِ الْخَيْرِ وَ الْحِكْمَةِ مَا جُمِعَ فِي سُورَةِ (الْحَمْدِ) وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ إِنَّمَا هُوَ آدَاءٌ لِمَا أُوجِبَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ مِنَ الشُّكْرِ لَمَّا وَفَّقَ عَبْدَهُ لِلْخَيْرِ ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ تَمَجِيداً لَهُ وَ تَحْمِيداً وَ إِفْرَاراً بِأَنَّهُ هُوَ الْخَالِقُ الْمَالِكُ لَا غَيْرَ ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ اسْتِعْطَافٌ وَ ذِكْرٌ لِرَبِّهِ وَ نِعْمَاتِهِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ إِفْرَارٌ لَهُ بِالْبَعْثِ وَ الْحِسَابِ وَ الْمَجَازَاةِ وَ إِجَابٌ لَهُ مُلْكِ الْآخِرَةِ كَمَا أُوجِبَ لَهُ مُلْكُ الدُّنْيَا ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ رَغْبَةٌ وَ تَقَرُّبٌ إِلَى اللَّهِ وَ إِخْلَاصٌ بِالْعَمَلِ لَهُ دُونَ غَيْرِهِ ﴿وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ اسْتِزَادَةٌ مِنْ تَوْفِيقِهِ وَ عِبَادَتِهِ وَ اسْتِدَامَةٌ لِمَا أَنْعَمَ عَلَيْهِ وَ نَصْرُهُ ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ اسْتِزَادَةٌ لِأَدْبِهِ وَ مُعْتَصِمًا بِحَبْلِهِ وَ اسْتِزَادَةٌ فِي الْمَعْرِفَةِ بِرَبِّهِ وَ بَعْظَمَتِهِ وَ كِبَرِيَّاتِهِ ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ تَوْكِيدٌ فِي السُّؤَالِ وَ الرَّغْبَةِ وَ ذِكْرٌ [ذِكْرًا] لِمَا قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ نِعْمِهِ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ رَغْبَةً فِي مِثْلِ تِلْكَ النِّعَمِ ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ اسْتِعَادَةٌ مِنْ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُعَانِدِينَ الْكَافِرِينَ الْمُسْتَخْفِينَ بِهِ وَ بِأَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ ﴿وَ لَا الضَّالِّينَ﴾ اعْتِصَامًا مِنْ أَنْ يَكُونَ مِنَ الَّذِينَ ضَلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ مِنْ غَيْرِ مَعْرِفَةٍ وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا فَقَدْ اجْتَمَعَ

فِيهِ مِنْ جَوَامِعِ الْخَيْرِ وَالْحِكْمَةِ فِي أَمْرِ الْآخِرَةِ وَالْدُنْيَا مَا لَا يَجْمَعُهُ شَيْءٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ.
فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ جُعِلَ التَّنْسِيحُ وَالرُّكُوعُ وَالسُّجُودُ؟ قِيلَ لِإِعْلَالِ:

مِنْهَا، أَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ مَعَ خُضُوعِهِ وَخُشُوعِهِ وَتَعَبُّدِهِ وَتَوَرُّعِهِ وَاسْتِكَانَتِهِ وَتَذَلُّهِ وَتَوَاضُعِهِ وَتَقَرُّبِهِ إِلَى رَبِّهِ مُقَدَّسًا لَهُ مُمَجِّدًا مُسَبِّحًا مُعَظَّمًا شَاكِرًا لِخَالِقِهِ وَرَازِقِهِ وَلِيَسْتَعْمَلَ التَّنْسِيحَ وَالتَّحْمِيدَ كَمَا اسْتَعْمَلَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَ وَلِيَسْغَلَ قَلْبَهُ وَذِهْنَهُ بِذِكْرِ اللَّهِ وَلَمْ يَدْهَبْ بِهِ الْفِكْرُ وَالْأَمَانِيُّ غَيْرَ اللَّهِ.

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ جُعِلَ أَضَلُّ الصَّلَاةِ رَكَعَتَيْنِ رَكَعَتَيْنِ وَلِمَ زِيدَ عَلَى بَعْضِهَا رَكَعَةٌ وَ عَلَى بَعْضِهَا رَكَعَتَانِ وَ لَمْ يُزِدْ عَلَى بَعْضِهَا شَيْءٌ؟ قِيلَ لِأَنَّ أَضَلَّ الصَّلَاةِ إِنَّمَا هِيَ رَكَعَةٌ وَاحِدَةٌ لِأَنَّ أَضَلَّ الْعَدَدِ وَاحِدٌ فَإِذَا نَقَصْتَ مِنْ وَاحِدٍ فَلَيْسَتْ هِيَ صَلَاةً فَعَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ الْعِبَادَ لَا يُؤَدُّونَ تِلْكَ الرُّكَعَةَ الْوَاحِدَةَ الَّتِي لَا صَلَاةَ أَقَلُّ مِنْهَا بِكَمَالِهَا وَتَمَامِهَا وَ الْإِقْبَالَ عَلَيْهَا فَفَرَنَ إِلَيْهَا رَكَعَةً أُخْرَى لِيَتِمَّ بِالتَّانِيَةِ مَا نَقَصَ مِنَ الْأُولَى فَفَرَضَ اللَّهُ أَضَلَّ الصَّلَاةِ رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّ الْعِبَادَ لَا يُؤَدُّونَ هَاتَيْنِ الرُّكَعَتَيْنِ بِتَمَامٍ مَا أَمَرُوا بِهِ وَ بِكَمَالِهَا فَضَمَّ إِلَى الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ وَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةَ رَكَعَتَيْنِ رَكَعَتَيْنِ لِيَكُونَ فِيهَا تَمَامُ الرُّكَعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ ثُمَّ عَلَّمَ أَنَّ صَلَاةَ الْمَغْرِبِ يَكُونُ سُغْلُ النَّاسِ فِي وَقْتِهَا أَكْثَرَ لِلانْصِرَافِ إِلَى الْإِنْفِطَارِ وَ الْأَكْلِ وَ الْوُضُوءِ وَ التَّهَيُّةِ لِلْمَبِيتِ فَرَادَ فِيهَا رَكَعَةً وَاحِدَةً لِتَكُونَ أَحْفَ عَلَيْهِمْ وَ لِأَنَّ تَصْيِيرَ رَكَعَاتِ الصَّلَاةِ فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ فَرْدًا ثُمَّ تَرَكَ الْعِدَاةَ عَلَى حَالِهَا لِأَنَّ الْإِسْتِغَالَ فِي وَقْتِهَا أَكْثَرَ وَ الْمُبَادَرَةَ إِلَى الْحَوَائِجِ فِيهَا أَعْمٌ وَ لِأَنَّ الْقُلُوبَ فِيهَا أَحْلَى مِنَ الْفِكْرِ لِقَلَّةِ مُعَامَلَاتِ النَّاسِ بِاللَّيْلِ وَ قَلَّةِ الْأَخْذِ وَ الْإِعْطَاءِ فَالْإِنْسَانُ فِيهَا أَقْبَلُ عَلَى صَلَاتِهِ مِنْهُ فِي غَيْرِهَا مِنْ الصَّلَوَاتِ لِأَنَّ الْفِكْرَ أَقْلُ لِعَدَمِ الْعَمَلِ مِنَ اللَّيْلِ.

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ جُعِلَ فِي الْإِسْتِغَالِ سَنَعُ تَكْبِيرَاتٍ؟ قِيلَ لِأَنَّ الْفَرَضَ مِنْهَا وَاحِدٌ

وَ سَائِرَهَا سُنَّةٌ وَ إِنَّمَا جُعِلَ ذَلِكَ لِأَنَّ التَّكْبِيرَ فِي الصَّلَاةِ الْأُولَى الَّتِي هِيَ الْأَضْلُ كُلُّهُ سَبْعُ تَكْبِيرَاتٍ تَكْبِيرَةَ اسْتِفْتَاحٍ وَ تَكْبِيرَةَ الرُّكُوعِ وَ تَكْبِيرَاتِي السُّجُودِ وَ تَكْبِيرَةَ أَيضاً فِي الرُّكُوعِ وَ تَكْبِيرَاتَيْنِ لِلسُّجُودِ فَإِذَا كَثَرَ الْإِنْسَانُ فِي أَوَّلِ صَلَاتِهِ سَبْعُ تَكْبِيرَاتٍ فَقَدْ عَلِمَ أَجْزَاءَ التَّكْبِيرِ كُلَّهُ فَإِنْ سَهَى فِي شَيْءٍ مِنْهَا أَوْ تَرَكَهَا لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِ نَقْصٌ فِي صَلَاتِهِ، كَمَا قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليهما السلام: «مَنْ كَثَرَ أَوَّلَ صَلَاتِهِ سَبْعَ تَكْبِيرَاتٍ أَجْزَأَهُ وَ تُجْزِي تَكْبِيرَةً وَاحِدَةً ثُمَّ إِنْ لَمْ يُكَبِّرْ فِي شَيْءٍ مِنْ صَلَاتِهِ أَجْزَأَهُ عِنْدَ ذَلِكَ، وَ إِنَّمَا عَنَى بِذَلِكَ إِذَا تَرَكَهَا سَاهِيًا أَوْ نَاسِيًا.» [قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ: غَلِطَ الْفَضْلُ إِنْ تَكْبِيرَةَ الْإِفْتِيحِ فَرِيضَةٌ وَ إِنَّمَا هِيَ سُنَّةٌ وَاجِبَةٌ. رَجَعْنَا إِلَى كَلَامِ الْفَضْلِ.]

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ جُعِلَ رُكْعَةٌ وَ سَجْدَتَيْنِ؟ قِيلَ لِأَنَّ الرُّكُوعَ مِنْ فِعْلِ الْقِيَامِ وَ السُّجُودَ مِنْ فِعْلِ الْقُعُودِ وَ صَلَاةَ الْقَاعِدِ عَلَى النَّصْفِ مِنْ صَلَاةِ الْقَائِمِ فَضَوْعُ السُّجُودِ لَيْسَتْوَي بِالرُّكُوعِ فَلَا يَكُونُ بَيْنَهُمَا تَفَاوُثٌ لِأَنَّ الصَّلَاةَ إِنَّمَا هِيَ رُكُوعٌ وَ سُجُودٌ. فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَلِمَ جُعِلَ التَّشَهُدُ بَعْدَ الرُّكْعَتَيْنِ؟ لِأَنَّهُ كَمَا قُدِّمَ قَبْلَ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ مِنَ الْأَذَانِ وَ الدُّعَاءِ وَ الْقِرَاءَةِ فَكَذَلِكَ أَيضاً أُخِّرَ بَعْدَهَا التَّشَهُدُ وَ التَّحْمِيدُ وَ الدُّعَاءُ.

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ جُعِلَ التَّسْلِيمُ تَحْلِيلَ الصَّلَاةِ وَ لَمْ يُجْعَلْ بَدَلُهَا تَكْبِيرًا أَوْ تَسْبِيحًا أَوْ ضَرْبًا آخَرَ؟ قِيلَ لِأَنَّهُ لَمَّا كَانَ فِي الدُّخُولِ فِي الصَّلَاةِ تَحْرِيمُ الْكَلَامِ لِلْمَخْلُوقِينَ وَ التَّوَجُّهُ إِلَى الْخَالِقِ كَانَ تَحْلِيلُهَا كَلَامَ الْمَخْلُوقِينَ وَ الْإِنْتِقَالَ عَنْهَا وَ إِنَّمَا بَدَأَ الْمَخْلُوقِينَ فِي الْكَلَامِ أَوَّلًا بِالتَّسْلِيمِ.

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ جُعِلَ الْقِرَاءَةُ فِي الرُّكْعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ وَ التَّسْبِيحُ فِي الْآخِرَتَيْنِ؟ قِيلَ لِلْفَرْقِ بَيْنَ مَا فَرَضَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ عِنْدِهِ وَ مَا فَرَضَهُ مِنْ عِنْدِ رَسُولِهِ. فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ جُعِلَتِ الْجَمَاعَةُ؟ قِيلَ لِأَنَّ لَا يَكُونُ الْإِخْلَاصُ وَ التَّوْحِيدُ وَ

الإسلامَ وَ الْعِبَادَةَ لِلَّهِ لَا [إِلَّا] ظَاهِرًا مَكْشُوفًا مَشْهُودًا لِأَنَّ فِي إِظْهَارِهِ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ الشَّرْقِ وَ الْعَرَبِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حُدَّهُ وَ لِيَكُونَ الْمُنَافِقُ وَ الْمُسْتَحْفُفُ مُؤَدِّيًا لِمَا أَقَرَّ بِهِ بِظَاهِرِ الْإِسْلَامِ وَ الْمُرَاقِبَةِ، وَ لِأَنَّ تَكُونَ شَهَادَاتِ النَّاسِ بِالْإِسْلَامِ مِنْ بَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ جَائِزَةٌ مُمَكِّنَةٌ مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الْمُسَاعَدَةِ عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ الرَّجْرِ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ جُعِلَ الْجَهْرُ فِي بَعْضِ الصَّلَوَاتِ وَ لَا يُجْهَرُ فِي بَعْضٍ؟ قِيلَ لِأَنَّ الصَّلَوَاتِ الَّتِي يُجْهَرُ فِيهَا إِنَّمَا هِيَ صَلَوَاتُ تُصَلَّى فِي أَوْقَاتٍ مُظْلِمَةٍ فَوَجِبَ أَنْ يُجْهَرَ فِيهَا لِأَنَّ يَمُرُّ الْمَارُ فَيَعْلَمُ أَنَّ هَاهُنَا جَمَاعَةً فَإِنْ أَرَادَ أَنْ يُصَلِّيَ صَلَّى لِأَنَّهُ إِنْ لَمْ يَرَ جَمَاعَةً تُصَلِّي سَمِعَ وَ عَلِمَ ذَلِكَ مِنْ جِهَةِ السَّمَاعِ وَ الصَّلَاتَانِ اللَّتَانِ لَا يُجْهَرُ فِيهِمَا فَإِنَّمَا هُمَا صَلَاةٌ تَكُونُ بِالنَّهَارِ وَ فِي أَوْقَاتٍ مُضِيئَةٍ فَهِيَ تَعْلَمُ مِنْ جِهَةِ الرُّؤْيَةِ فَلَا يَحْتَاجُ فِيهَا إِلَى السَّمَاعِ.

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ جُعِلَتِ الصَّلَوَاتُ فِي هَذِهِ الْأَوْقَاتِ وَ لَمْ تُقَدِّمَ وَ لَمْ تُؤَخَّرْ؟ قِيلَ لِأَنَّ الْأَوْقَاتِ الْمَشْهُورَةَ الْمَعْلُومَةَ الَّتِي تَعْمُ أَهْلَ الْأَرْضِ فَيَعْرِفُهَا الْجَاهِلُ وَ الْعَالِمُ أَرْبَعَةٌ غُرُوبُ الشَّمْسِ مَشْهُورٌ مَعْرُوفٌ فَوَجِبَ عِنْدَهَا الْمَغْرِبُ وَ سُقُوطُ الشَّفَقِ مَشْهُورٌ فَوَجِبَ عِنْدَهُ عِشَاءُ الْآخِرَةِ وَ طُلُوعُ الْفَجْرِ مَشْهُورٌ فَوَجِبَ عِنْدَهُ الْغَدَاةُ وَ زَوَالُ الشَّمْسِ وَ إِيفَاءُ النَّهْرِ مَشْهُورٌ مَعْلُومٌ فَوَجِبَ عِنْدَهُ الظُّهْرُ وَ لَمْ يَكُنْ لِلْعَصْرِ وَقْتُ مَعْلُومٌ مَشْهُورٌ مِثْلُ هَذِهِ الْأَوْقَاتِ الْأَرْبَعَةِ فَجُعِلَ وَقْتُهَا الْفَرَاغَ مِنَ الصَّلَاةِ الَّتِي قَبْلَهَا إِلَى أَنْ يَصِيرَ الظُّلُّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ أَرْبَعَةَ أَضْعَافِهِ.

وَ عِلَّةُ أُخْرَى، أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَبَّ أَنْ يَبْدَأَ النَّاسَ فِي كُلِّ عَمَلٍ أَوَّلًا بِطَاعَةِ وَ عِبَادَةِ فَأَمَرَهُمْ أَوَّلَ النَّهَارِ أَنْ يَبْدُؤُوا بِعِبَادَتِهِ ثُمَّ يَنْتَشِرُوا فِيهَا أَحْبَابًا مِنْ مَثُونَةٍ دُنْيَاهُمْ فَأَوْجَبَ صَلَاةَ الْفَجْرِ عَلَيْهِمْ فَإِذَا كَانَ نِصْفُ النَّهَارِ وَ تَرَكُوا مَا كَانُوا فِيهِ مِنَ الشُّغْلِ وَ هُوَ وَقْتُ بَضْعِ النَّاسِ فِيهِ ثِيَابُهُمْ وَ يَسْتَرِيحُونَ وَ يَسْتَعْمِلُونَ

بَطْعَامِهِمْ وَ قَبِلُوا لَتِيهِمْ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَبْدُؤُوا بِذِكْرِهِ وَ عِبَادَتِهِ فَأَوْجِبَ عَلَيْهِمُ الظُّهْرَ
ثُمَّ يَتَفَرَّغُوا لِمَا أَحَبُّوا مِنْ ذَلِكَ فَإِذَا قَضَوْا ظُهُرَهُمْ وَ أَرَادُوا الْإِنْتِسَارَ فِي الْعَمَلِ
لِآخِرِ النَّهَارِ بَدَءُوا أَيْضاً بِعِبَادَتِهِ ثُمَّ صَارُوا إِلَى مَا أَحَبُّوا مِنْ ذَلِكَ فَأَوْجِبَ
عَلَيْهِمُ العَصْرَ ثُمَّ يَنْتَشِرُونَ فِيمَا شَاءُوا مِنْ مَوْنَةِ دُنْيَاهُمْ فَإِذَا جَاءَ اللَّيْلُ وَ
وَضَعُوا زِينَتَهُمْ وَ عَادُوا إِلَى أَوْطَانِهِمْ بَدَءُوا أَوَّلًا لِعِبَادَةِ رَبِّهِمْ ثُمَّ يَتَفَرَّغُونَ لِمَا
أَحَبُّوا مِنْ ذَلِكَ فَأَوْجِبَ عَلَيْهِمُ المَغْرِبَ فَإِذَا جَاءَ وَقْتُ النَّوْمِ وَ فَرَعُوا مِمَّا كَانُوا
بِهِ مُسْتَعْلِينَ أَحَبَّ أَنْ يَبْدُؤُوا أَوَّلًا بِعِبَادَتِهِ وَ طَاعَتِهِ ثُمَّ يَصِيرُونَ إِلَى مَا شَاءُوا
أَنْ يَصِيرُوا إِلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ فَيَكُونُوا قَدْ بَدَءُوا فِي كُلِّ عَمَلٍ بِطَاعَتِهِ وَ عِبَادَتِهِ
فَأَوْجِبَ عَلَيْهِمُ العَتَمَةَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ لَمْ يَنْسُوهُ وَ لَمْ يَغْفُلُوا عَنْهُ وَ لَمْ تَفْسُ
قُلُوبُهُمْ وَ لَمْ تَقِلَّ رَغَبَتُهُمْ.

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْعَصْرِ وَقْتُ مَشْهُورٍ مِثْلُ تِلْكَ الْأَوْقَاتِ أَوْجِبَهَا بَيْنَ
الظُّهْرِ وَ المَغْرِبِ وَ لَمْ يُوجِبْهَا بَيْنَ العَتَمَةِ وَ العَدَاةِ أَوْ بَيْنَ العَدَاةِ وَ الظُّهْرِ؟ قِيلَ لِأَنَّهُ
لَيْسَ وَقْتُ عَلَى النَّاسِ أَحَقَّ وَ لَا أَيْسَرَ وَ لَا أَحْرَى أَنْ يُعْمَ فِيهِ الضَّعِيفُ وَ الْفَوِيَّ
بِهَذِهِ الصَّلَاةِ مِنْ هَذَا الْوَقْتِ وَ ذَلِكَ أَنَّ النَّاسَ عَامَّتُهُمْ يَشْتَعِلُونَ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ
بِالتَّجَارَاتِ وَ المَعَامَلَاتِ وَ الدَّهَابِ فِي الْحَوَائِجِ وَ إِقَامَةِ الْأَسْوَاقِ فَأَرَادَ أَنْ لَا
يَشْغَلَهُمْ عَنْ طَلَبِ مَعَاشِهِمْ وَ مَصْلَحَةِ دُنْيَاهُمْ وَ لَيْسَ يَقْدِرُ الخَلْقُ كُلُّهُمْ عَلَى قِيَامِ
اللَّيْلِ وَ لَا يَشْتَعِلُونَ بِهِ وَ لَا يَنْتَبَهُونَ لَوْفَتِهِ لَوْ كَانَ وَاجِباً وَ لَا يُمَكِّنُهُمْ ذَلِكَ فَخَفَّفَ
اللهُ عَنْهُمْ وَ لَمْ يَجْعَلْهَا فِي أَشَدِّ الْأَوْقَاتِ عَلَيْهِمْ وَ لَكِنْ جَعَلَهَا فِي أَحَقِّ الْأَوْقَاتِ
عَلَيْهِمْ كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿يُرِيدُ اللهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ﴾^١.

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ يَرْفَعُ البَيْدِينَ فِي التَّكْبِيرِ؟ قِيلَ لِأَنَّ رَفْعَ البَيْدِينَ ضَرْبٌ مِنَ الْإِنْتِهَالِ
وَ التَّبَثُّلِ وَ التَّضَرُّعِ فَأَوْجِبَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ فِي وَقْتِ ذِكْرِهِ مُتَبَثِّلاً

مُتَضَرِّعاً مُبْتَهَلًا وَ لِأَنَّ فِي وَ قْتِ رَفْعِ الْيَدَيْنِ إِحْضَارَ النَّبِيَّةِ وَ إِقْبَالَ الْقَلْبِ عَلَى مَا قَالَ وَ قَصَدَ لِأَنَّ الْفَرْضَ مِنَ الذِّكْرِ إِنَّمَا هُوَ الْإِسْتِفْتَا حَ وَ كُلُّ سُنَّةٍ فَإِنَّهَا تُؤَدَّى عَلَى جِهَةِ الْفَرْضِ فَلَمَّا أَنْ كَانَ فِي الْإِسْتِفْتَا حِ الَّذِي هُوَ الْفَرْضُ رَفْعُ الْيَدَيْنِ أَحَبُّ أَنْ يُؤَدُّوا السُّنَّةَ عَلَى جِهَةِ مَا يُؤَدَّى الْفَرْضُ.

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ جُعِلَ صَلَاةُ السُّنَّةِ أَرْبَعَةً [أَرْبَعًا] وَ ثَلَاثِينَ رُكْعًا [رُكْعَةً]؟ قِيلَ لِأَنَّ الْفَرِيضَةَ سَبْعَ عَشْرَةَ رُكْعَةً فَجُعِلَتِ السُّنَّةُ مِثْلِي الْفَرِيضَةِ كَمَا لَا لِلْفَرِيضَةِ.

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ جُعِلَ صَلَاةُ السُّنَّةِ فِي أَوْقَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ لَمْ تُجْعَلْ فِي وَ قْتٍ وَاحِدٍ؟ قِيلَ لِأَنَّ أَفْضَلَ الْأَوْقَاتِ ثَلَاثَةٌ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ وَ بَعْدَ الْعُرُوبِ وَ بِالْأَسْحَارِ فَأَوْجِبَ أَنْ يُصَلَّى لَهُ فِي هَذِهِ الْأَوْقَاتِ الثَّلَاثَةِ لِأَنَّهُ إِذَا فُوتَتِ السُّنَّةُ فِي أَوْقَاتٍ شَتَّى كَانَ أَدَاؤُهَا أَيْسَرَ وَ أَحَفَّ مِنْ أَنْ تُجْمَعَ كُلُّهَا فِي وَ قْتٍ.

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ صَارَتْ صَلَاةُ الْجُمُعَةِ إِذَا كَانَتْ مَعَ الْإِمَامِ رُكْعَتَيْنِ وَ إِذَا كَانَتْ بِغَيْرِ إِمَامٍ رُكْعَتَيْنِ وَ رُكْعَتَيْنِ؟ قِيلَ لِعَلَلِ شَتَّى:

مِنْهَا، أَنَّ النَّاسَ يَتَخَطَّوْنَ إِلَى الْجُمُعَةِ مِنْ بَعْدِ، فَأَحَبَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُخَفَّفَ عَنْهُمْ لِمَوْضِعِ التَّعَبِ الَّذِي صَارُوا إِلَيْهِ.

وَ مِنْهَا، أَنَّ الْإِمَامَ يَحْبِسُهُمُ لِلْحُطْبَةِ وَ هُمْ مُنْتَظِرُونَ لِلصَّلَاةِ وَ مِنْ أَنْتَظَرَ الصَّلَاةَ فَهُوَ فِي الصَّلَاةِ فِي حُكْمِ التَّمَامِ.

وَ مِنْهَا، أَنَّ الصَّلَاةَ مَعَ الْإِمَامِ أَتَمُّ وَ أَكْمَلُ، لِعِلْمِهِ وَ فَقْهِهِ وَ فَضْلِهِ وَ عَدْلِهِ.

وَ مِنْهَا، أَنَّ الْجُمُعَةَ عِيدٌ وَ صَلَاةُ الْعِيدِ رُكْعَتَيْنِ [رُكْعَتَانِ] وَ لَمْ تُقَصَّرْ لِمَكَانِ الْحُطْبَتَيْنِ.

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ جُعِلَتِ الْحُطْبَةُ؟ قِيلَ لِأَنَّ الْجُمُعَةَ مَشْهُدٌ عَامٌّ فَأَرَادَ أَنْ يَكُونَ لِلْإِمَامِ سَبَبٌ إِلَى مَوْعِظَتِهِمْ وَ تَرْغِيْبِهِمْ فِي الطَّاعَةِ وَ تَرْهِيْبِهِمْ مِنَ الْمَعْصِيَةِ وَ فِعْلِهِمْ وَ تَوْقِيْفِهِمْ عَلَى مَا أَرَادُوا مِنْ مَضْلِحَةٍ دِينِيَّةٍ وَ دُنْيَا هُمْ وَ يُخْبِرُهُمْ بِمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْأَقَاتِ وَ مِنَ الْأَحْوَالِ الَّتِي لَهُمْ فِيهَا الْمَضْرَّةُ وَ الْمَنْفَعَةُ، وَ لَا يَكُونُ الصَّائِرُ

فِي الصَّلَاةِ مُنْفَصِلًا وَ لَيْسَ بِفَاعِلٍ غَيْرُهُ مِمَّنْ يُؤْمُ النَّاسُ فِي غَيْرِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ.
فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ جُعِلَتْ حُطْبَتَانِ؟ قِيلَ لِأَنَّ تَكُونَ وَاحِدَةً لِلشَّاءِ وَ التَّمَجِيدِ وَ
التَّقْدِيسِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ الْأُخْرَى لِلْحَوَائِجِ وَ الْإِعْدَارِ وَ الْإِنْدَارِ وَ الدُّعَاءِ وَ لِمَا
يُرِيدُ أَنْ يُعَلِّمَهُمْ مِنْ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ مَا فِيهِ الصَّلَاحُ وَ الْفَسَادُ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ جُعِلَتِ الحُطْبَةُ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ فِي أَوَّلِ الصَّلَاةِ وَ جُعِلَتِ فِي
الْعِيدَيْنِ بَعْدَ الصَّلَاةِ؟ قِيلَ لِأَنَّ الْجُمُعَةَ أَمْرٌ دَائِمٌ وَ تَكُونُ فِي الشَّهْرِ مِرَارًا وَ فِي
السَّنَةِ كَثِيرًا وَ إِذَا كَثُرَ ذَلِكَ عَلَى النَّاسِ مَلُّوا وَ تَرَكُوا وَ لَمْ يُقِيمُوا عَلَيْهِ وَ تَفَرَّقُوا
عَنْهُ فَجُعِلَتِ قَبْلَ الصَّلَاةِ لِئُحْتَبَسُوا عَلَى الصَّلَاةِ وَ لَا يَتَفَرَّقُوا وَ لَا يَدْهَبُوا وَ أَمَّا
الْعِيدَيْنِ فَإِنَّمَا هُوَ فِي السَّنَةِ مَرَّتَيْنِ وَ هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الْجُمُعَةِ وَ الزَّحَامُ فِيهِ أَكْثَرُ وَ
النَّاسُ فِيهِ أَرْعَبُ فَإِنْ تَفَرَّقَ بَعْضُ النَّاسِ بَقِيَ عَامَتُهُمْ وَ لَيْسَ هُوَ بِكَثِيرٍ فَيَمْلَأُوا
وَ يَسْحُقُوا بِهِ.

[قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ: جَاءَ هَذَا الْحَبْرُ هَكَذَا وَ الْحُطْبَتَانِ فِي الْجُمُعَةِ وَ
الْعِيدَيْنِ مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ لِأَنَّهُمَا بِمَنْزِلَةِ الرُّكْعَتَيْنِ الْآخَرَيْنِ [الْأُخْرَيْنِ] وَ أَنَّ أَوَّلَ
مَنْ قَدَّمَ الحُطْبَتَيْنِ عُثْمَانُ لِأَنَّهُ لَمَّا أَحَدَتْ مَا أَحَدَتْ لَمْ يَكُنِ النَّاسُ لِيَقِفُوا عَلَى
حُطْبَتَيْهِ وَ يَقُولُونَ مَا نَصَنَعُ بِمَوَاعِظِهِ، وَ قَدْ أَحَدَتْ مَا أَحَدَتْ فَقَدَّمَ الحُطْبَتَيْنِ
لِيَتَقَفَ النَّاسُ انْتِظَارًا لِلصَّلَاةِ.]

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ وَجِبَتِ الْجُمُعَةُ عَلَى مَنْ يَكُونُ عَلَى فَرْسَحَيْنِ لَا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ؟
قِيلَ لِأَنَّ مَا يُقَصَّرُ فِيهِ الصَّلَاةُ بِرِيدَانِ ذَاهِبًا أَوْ بِرِيدِ ذَاهِبًا وَ جَائِيًا، وَ الْبَرِيدُ
أَرْبَعَةُ فَرَاسِخَ، فَوَجِبَتِ الْجُمُعَةُ عَلَى مَنْ هُوَ عَلَى نِصْفِ الْبَرِيدِ الَّذِي يَجِبُ فِيهِ
التَّقْصِيرُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يَجِيءُ فَرْسَحَيْنِ وَ يَدْهَبُ فَرْسَحَيْنِ فَذَلِكَ أَرْبَعَةُ فَرَاسِخَ وَ
هُوَ نِصْفُ طَرِيقِ الْمَسَافِرِ.

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ زِيدَ فِي صَلَاةِ السَّنَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ؟ قِيلَ تَعْظِيمًا لِذَلِكَ

الْيَوْمِ وَ تَفْرِقَةً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَائِرِ الْأَيَّامِ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ قُضِرَتِ الصَّلَاةُ فِي السَّفَرِ؟ قِيلَ لِأَنَّ الصَّلَاةَ الْمَفْرُوضَةَ أَوْلاً إِنَّمَا هِيَ عَشْرُ رَكَعَاتٍ وَ السَّبْعُ إِنَّمَا زِيدَتْ فِيهَا بَعْدُ، فَخَفَّفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ تِلْكَ الزِّيَادَةَ لِمَوْضِعِ سَفَرِهِ وَ تَعَبِهِ وَ نَصَبِهِ وَ اشْتِغَالِهِ بِأَمْرِ نَفْسِهِ وَ طَعْنِهِ وَ إِقَامَتِهِ، لِئَلَّا يَشْتَغَلَ عَمَّا لَا بُدَّ لَهُ مِنْ مَعِيشَتِهِ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ وَ تَعَطُّفًا عَلَيْهِ، إِلَّا صَلَاةَ الْمَغْرِبِ فَإِنَّهَا لَمْ تُقْصَرْ لِأَنَّهَا صَلَاةٌ مَقْضُورَةٌ فِي الْأَضْلِ.

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ وَجِبَ التَّقْصِيرُ فِي فَرَاسِخٍ لَا أَقْلَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ؟ قِيلَ: لِأَنَّ ثَمَانِيَةَ فَرَاسِخٍ مَسِيرَةٌ يَوْمٍ لِلْعَامَّةِ وَ الْقَوَائِلِ وَ الْأَنْقَالِ، فَوَجِبَ التَّقْصِيرُ فِي مَسِيرَةِ يَوْمٍ.

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ وَجِبَ التَّقْصِيرُ فِي مَسِيرَةِ يَوْمٍ؟ قِيلَ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَجِبْ فِي مَسِيرَةِ يَوْمٍ لَمَا وَجِبَ فِي مَسِيرَةِ أَلْفِ سَنَةٍ، وَ ذَلِكَ أَنَّ كُلَّ يَوْمٍ يَكُونُ بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ فَإِنَّمَا هُوَ نَظِيرُ هَذَا الْيَوْمِ، فَلَوْ لَمْ يَجِبْ فِي هَذَا الْيَوْمِ لَمَا وَجِبَ فِي نَظِيرِهِ إِذَا كَانَ نَظِيرُهُ مِثْلُهُ وَ لَا فَزَقَ بَيْنَهُمَا.

فَإِنْ قَالَ: قَدْ يُحْتَلَفُ الْمَسِيرُ، وَ ذَلِكَ أَنَّ سَيْرَ الْبَقْرِ إِنَّمَا هُوَ أَرْبَعَةٌ فَرَاسِخٌ وَ سَيْرُ الْفَرَسِ عِشْرِينَ فَرَسَخًا، فَلِمَ جَعَلْتَ أَنْتَ مَسِيرَةَ يَوْمٍ ثَمَانِيَةَ فَرَاسِخٍ؟ قِيلَ لِأَنَّ ثَمَانِيَةَ فَرَاسِخٍ هُوَ سَيْرُ الْجَمَالِ وَ الْقَوَائِلِ وَ هُوَ الْغَالِبُ عَلَى الْمَسِيرِ وَ هُوَ أَعْظَمُ السَّيْرِ الَّذِي يَسِيرُهُ الْجَمَالُونَ وَ الْمُكَارُونَ.

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ تُرِكَ فِي السَّفَرِ تَطَوُّعُ النَّهَارِ وَ لَمْ يُتْرَكْ تَطَوُّعُ اللَّيْلِ؟ قِيلَ كُلُّ صَلَاةٍ لَا تُقْصَرُ فِيهَا فَلَا تُقْصَرُ فِي تَطَوُّعِهَا، وَ ذَلِكَ أَنَّ الْمَغْرِبَ لَا يُقْصَرُ فِيهَا فَلَا يُقْصَرُ فِيهَا بَعْدَهَا مِنَ التَّطَوُّعِ، وَ كَذَلِكَ الْعِدَاةُ لَا يُقْصَرُ فِيهَا وَ لَا فِيهَا قَبْلَهَا مِنَ التَّطَوُّعِ.

فَإِنْ قَالَ: فَمَا بَالُ الْعَتَمَةِ مَقْضُورَةٌ وَ لَيْسَ تُتْرَكُ رَكَعَاتُهَا؟ قِيلَ إِنَّ تِلْكَ الرُّكَعَتَيْنِ لَيْسَتَا هِيَ مِنَ الْحَمْسِينَ وَ إِنَّمَا هِيَ زِيَادَةٌ فِي الْحَمْسِينَ تَطَوُّعًا لِيُتِمَّ بِهَا بَدَلُ

رَكْعَةٍ مِنَ الْفَرِيضَةِ رَكَعَتَيْنِ مِنَ التَّطَوُّعِ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ وَجِبَ عَلَى الْمُسَافِرِ وَالْمَرِيضِ أَنْ يُصَلِّيَا صَلَاةَ اللَّيْلِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ؟ قِيلَ لِاشْتِغَالِهِ وَضَعْفِهِ لِيُخَرِّزَ صَلَاتُهُ، فَيَسْتَرِيحَ الْمَرِيضُ فِي وَقْتِ رَاحَتِهِ، وَيَسْتَعْمِلَ الْمُسَافِرُ بِاشْتِغَالِهِ وَارْتِحَالِهِ وَسَفَرِهِ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ أُمِرُوا بِالصَّلَاةِ عَلَى الْمَيِّتِ؟ قِيلَ لِيُشْفَعُوا لَهُ وَيَدْعُوا لَهُ بِالْمَغْفِرَةِ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي وَقْتِ مِنَ الْأَوْقَاتِ أَحْوَجَ إِلَى الشَّفَاعَةِ فِيهِ وَالطَّلِبَةِ وَالِدُعَاءِ وَالِاسْتِغْفَارِ مِنْ تِلْكَ السَّاعَةِ.

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ جُعِلَتْ حَمْسُ تَكْبِيرَاتٍ دُونَ أَنْ تَصِيرَ أَرْبَعًا أَوْ سِتًّا؟ قِيلَ إِنَّمَا الْحَمْسُ أُخِذَتْ مِنَ الْحَمْسِ الصَّلَوَاتِ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَيْسَ فِي الصَّلَاةِ تَكْبِيرَةٌ مَفْرُوضَةٌ إِلَّا تَكْبِيرَةٌ الْإِفْتِتَاحِ، فَجُمِعَتِ التَّكْبِيرَاتُ الْمَفْرُوضَاتُ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ، فَجُعِلَتْ صَلَاةٌ عَلَى الْمَيِّتِ.

فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا رُكُوعٌ وَلَا سُجُودٌ؟ قِيلَ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يُرِيدُ بِهِذِهِ الصَّلَاةَ التَّدْلِيلَ وَالْحُضُوعَ، إِنَّمَا أُرِيدُ بِهَا الشَّفَاعَةَ لِهَذَا الْعَبْدِ الَّذِي قَدْ تَخَلَّى عَمَّا خَلَفَ وَاحْتَجَّ إِلَى مَا قَدَّمَ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ أُمِرَ بِغُسْلِ الْمَيِّتِ؟ قِيلَ لِأَنَّهُ إِذَا مَاتَ كَانَ الْعَالِبُ عَلَيْهِ النَّجَاسَةَ وَالْآفَاقَةَ وَالْأَذَى، فَأَحَبُّ أَنْ يَكُونَ طَاهِرًا إِذَا بَاشَرَ أَهْلَ الطَّهَارَةِ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ يَلُونَهُ وَيَمَاسُونَهُ فِيمَا بَيْنَهُمْ نَظِيفًا مُوَجَّهًا بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

وَ قَدْ رُوِيَ عَنْ بَعْضِ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام أَنَّهُ قَالَ: «لَيْسَ مِنْ مَيِّتٍ يَمُوتُ إِلَّا خَرَجَتْ مِنْهُ الْجَنَابَةُ، فَلِذَلِكَ وَجِبَ الْغُسْلُ.»

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ أُمِرَ أَنْ يُكْفَنَ الْمَيِّتُ؟ قِيلَ لِأَنَّ يَلْقَى رَبَّهُ طَاهِرَ الْجَسَدِ، وَلِئَلَّا تَبْدُو عَوْرَتُهُ لِمَنْ يَحْمِلُهُ أَوْ يَدْفِنُهُ، وَ لِئَلَّا يَظْهَرَ النَّاسُ عَلَى بَعْضِ حَالِهِ وَقُبْحِ مَنْظَرِهِ وَ لِئَلَّا يَقْسُو الْقَلْبُ مِنْ كَثْرَةِ النَّظَرِ إِلَى مِثْلِ ذَلِكَ الْعَاهَةِ وَالْفَسَادِ، وَ لِأَنَّ

يَكُونُ أَطْيَبَ لِأَنْفُسِ الْأَحْيَاءِ وَ لِئَلَّا يُبْغِضَهُ حَمِيمٌ فَيُلْقِي ذِكْرَهُ وَ مَوَدَّتَهُ، وَ لَا يَحْفَظُهُ فِيمَا حَلَفَ وَ أَوْصَاهُ وَ أَمَرَهُ بِهِ وَ أَحَبَّ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ أُمِرَ بِدَفْنِهِ؟ قِيلَ لِئَلَّا يَظْهَرَ النَّاسُ عَلَى فَسَادِ جَسَدِهِ وَ قُبْحِ مَنْظَرِهِ وَ تَغْيِيرِ رِيحِهِ، وَ لَا يَتَأَذَى بِهِ الْأَحْيَاءُ بِرِيحِهِ وَ بِمَا يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنَ الْآفَةِ وَ الدَّنَسِ وَ الْفَسَادِ وَ لِيَكُونَ مَسْتُورًا عَنِ الْأَوْلِيَاءِ وَ الْأَعْدَاءِ فَلَا يَشْمَتُ عَدُوٌّ وَ لَا يَحْزَنُ صَدِيقٌ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ أُمِرَ مَنْ يُعَسِّلُهُ بِالْعُسْلِ؟ قِيلَ لِعَلَّةِ الطَّهَارَةِ مِمَّا أَصَابَهُ مِنْ نَضِجِ الْمَيِّتِ لِأَنَّ الْمَيِّتَ إِذَا حَرَجَ مِنْهُ الرُّوحُ بَقِيَ مِنْهُ أَكْثَرُ آفَتِهِ، وَ لِئَلَّا يَلْهَجَ النَّاسُ بِهِ وَ بِمُمَاسَّتِهِ، إِذْ قَدْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ النَّجَاسَةُ وَ الْآفَةُ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ لَا يَجِبُ الْعُسْلُ عَلَى مَنْ مَسَّ شَيْئًا مِنَ الْأَمْوَاتِ مِنْ غَيْرِ الْإِنْسَانِ كَالطَّيْرِ وَ الْبَهَائِمِ وَ السَّبَاجِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ؟ قِيلَ لِأَنَّ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا مُلَبَّسَةٌ رِيشًا وَ صُوفًا وَ شَعْرًا وَ وَبْرًا، وَ هَذَا كُلُّهُ زَكِيٌّ وَ لَا يَمُوتُ، وَ إِنَّمَا يُمَاشُ مِنْهُ الشَّيْءُ الَّذِي هُوَ زَكِيٌّ مِنَ الْحَيِّ وَ الْمَيِّتِ الَّذِي قَدْ أَلْبَسَهُ وَ عَلَاهُ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ جَوَزَتْهُمُ الصَّلَاةُ عَلَى الْمَيِّتِ بِغَيْرِ وُضوءٍ؟ قِيلَ لِأَنَّهُ لَيْسَ فِيهَا رُكُوعٌ وَ لَا سُجُودٌ، وَ إِنَّمَا هِيَ دُعَاءٌ وَ مَسْأَلَةٌ وَ قَدْ جَوَزَ أَنْ تَدْعُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَسْأَلَهُ عَلَى أَيِّ حَالٍ كُنْتَ وَ إِنَّمَا يَجِبُ الْوُضُوءُ فِي الصَّلَاةِ الَّتِي فِيهَا رُكُوعٌ وَ سُجُودٌ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ جَوَزَتْهُمُ الصَّلَاةُ عَلَيْهِ قَبْلَ الْمَغْرِبِ وَ بَعْدَ الْفَجْرِ؟ قِيلَ لِأَنَّ هَذِهِ الصَّلَاةَ إِنَّمَا تَجِبُ فِي وَقْتِ الْحُضُورِ وَ الْعَلَّةِ وَ لَيْسَتْ هِيَ مُوقَّتَةً كَسَائِرِ الصَّلَوَاتِ، وَ إِنَّمَا هِيَ صَلَاةٌ تَجِبُ فِي وَقْتِ حُدُوثِ الْحَدَثِ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ فِيهِ اخْتِيَارٌ، وَ إِنَّمَا هُوَ حَقٌّ يُؤَدَّى وَ جَائِزٌ أَنْ تُؤَدَّى الْحُقُوقُ فِي أَيِّ وَقْتٍ كَانَ، إِذَا لَمْ يَكُنِ الْحَقُّ مُوقَّتًا.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ جُعِلَتْ لِلْكَسُوفِ صَلَاةٌ؟ قِيلَ لِأَنَّهُ آيَةٌ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَا يُدْرَى لِرَحْمَةٍ ظَهَرَتْ أَمْ لِعَذَابٍ؟ فَأَحَبَّ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَفْرَعَ أُمَّتَهُ لِخَالِقِهَا وَرَاحِمِهَا عِنْدَ ذَلِكَ لِيُضْرِفَ عَنْهُمْ شَرَّهَا وَيَقِيَهُمْ مَكْرُوهَهَا كَمَا صَرَفَ عَنْ قَوْمِ يُونُسَ حِينَ تَضَرَّعُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ جُعِلَتْ عَشْرُ رَكَعَاتٍ؟ قِيلَ إِنَّ الصَّلَاةَ الَّتِي نَزَلَ فَرُضُهَا مِنَ السَّمَاءِ أَوَّلًا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ فَإِنَّمَا هِيَ عَشْرُ رَكَعَاتٍ، فَجُمِعَتْ تِلْكَ الرَكَعَاتُ هَاهُنَا وَ إِنَّمَا جُعِلَ فِيهَا السُّجُودُ لِأَنَّهُ لَا يَكُونُ صَلَاةً فِيهَا رُكُوعٌ إِلَّا وَ فِيهَا سُجُودٌ، وَ لِأَنَّ يَحْتَمُوا صَلَاتَهُمْ أَيْضًا بِالسُّجُودِ وَ الْحُضُوعِ وَ الْحُسُوعِ وَ إِنَّمَا جُعِلَتْ أَرْبَعُ سَجَدَاتٍ لِأَنَّ كُلَّ صَلَاةٍ تَقْصُ سُجُودَهَا مِنْ أَرْبَعِ سَجَدَاتٍ لَا تَكُونُ صَلَاةً، لِأَنَّ أَقَلَّ الْغَرَضِ مِنَ السُّجُودِ فِي الصَّلَاةِ لَا يَكُونُ إِلَّا عَلَى أَرْبَعِ سَجَدَاتٍ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ يُجْعَلُ بَدَلُ الرُّكُوعِ سُجُودًا؟ قِيلَ لِأَنَّ الصَّلَاةَ قَائِمًا أَفْضَلُ مِنَ [الصَّلَاةِ] قَاعِدًا وَ لَا [لِأَنَّ] الْقَائِمَ يَرَى الْكُسُوفَ وَ الْإِنْجِلَاءَ وَ السَّاجِدَ لَا يَرَى.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ غُيِّرَتْ عَنْ أَضْلِ الصَّلَاةِ الَّتِي قَدْ افْتَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ؟ قِيلَ لِأَنَّهَا صَلَاةٌ لِعَلَّةٍ تَغَيَّرَ أَمْرٌ مِنَ الْأُمُورِ وَ هُوَ الْكُسُوفُ فَلَمَّا تَغَيَّرَتِ الْعِلَّةُ تَغَيَّرَ الْمَعْلُومُ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ جُعِلَ يَوْمُ الْفِطْرِ الْعِيدُ؟ قِيلَ لِأَنَّ يَكُونُ لِلْمُسْلِمِينَ مَجْمَعًا يَجْتَمِعُونَ فِيهِ وَ يَبْرُرُونَ لِلَّهِ تَعَالَى فَيَحْمَدُونَهُ عَلَى مَا مَنَّ عَلَيْهِمْ فَيَكُونُ يَوْمَ عِيدٍ وَ يَوْمَ اجْتِمَاعٍ وَ يَوْمَ فِطْرٍ وَ يَوْمَ زَكَاةٍ وَ يَوْمَ رَغَبَةٍ وَ يَوْمَ تَضَرُّعٍ وَ لِأَنَّهُ أَوَّلُ يَوْمٍ مِنَ السَّنَةِ يَحِلُّ فِيهِ الْأَكْلُ وَ الشُّرْبُ لِأَنَّ أَوَّلَ شَهْرِ السَّنَةِ عِنْدَ أَهْلِ الْحَقِّ شَهْرُ رَمَضَانَ فَأَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَكُونَ لَهُمْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مَجْمَعٌ يَحْمَدُونَهُ فِيهِ وَ يَقْدَسُونَهُ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ جُعِلَ التَّكْبِيرُ فِيهَا أَكْثَرَ مِنْهُ فِي غَيْرِهَا مِنَ الصَّلَاةِ؟ قِيلَ لِأَنَّ التَّكْبِيرَ إِنَّمَا هُوَ تَعْظِيمٌ لِلَّهِ وَ تَحْمِيدٌ عَلَى مَا هَدَى وَ عَافَى كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^١.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ جُعِلَ اثْنَتَا عَشْرَةَ تَكْبِيرَةً فِيهَا؟ قِيلَ لِأَنَّهُ يَكُونُ فِي الرَّكَعَتَيْنِ اثْنَتَا عَشْرَةَ تَكْبِيرَةً، فَلِذَلِكَ جُعِلَ فِيهَا اثْنَتَا عَشْرَةَ تَكْبِيرَةً.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ جُعِلَ فِي الْأُولَى سَبْعٌ، وَحَمْسٌ فِي الثَّانِيَةِ وَ لَمْ يُسَوَّ بَيْنَهُمَا؟ قِيلَ لِأَنَّ السُّنَّةَ فِي صَلَاةِ الْفَرِيضَةِ أَنْ يُسْتَفْتَحَ بِسَبْعِ تَكْبِيرَاتٍ فَلِذَلِكَ بَدَأَ هَاهُنَا بِسَبْعِ تَكْبِيرَاتٍ وَ جُعِلَ فِي الثَّانِيَةِ حَمْسُ تَكْبِيرَاتٍ، لِأَنَّ التَّحْرِيمَ مِنَ التَّكْبِيرِ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ حَمْسُ تَكْبِيرَاتٍ، وَ لِيَكُونَ التَّكْبِيرُ فِي الرَّكَعَتَيْنِ جَمِيعاً وَتَرَأً وَتَرَأً. فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ أُمِرُوا بِالصَّوْمِ؟ قِيلَ لِكَيْ يَعْرِفُوا أَلَمَ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ وَ يُسْتَدْلُوا عَلَى فَقْرِ الْآخِرَةِ، وَ لِيَكُونَ الصَّائِمُ حَاشِعاً ذَلِيلًا مُسْتَكِيناً مَأْجوراً مُحْتَسِباً عَارِفاً صَابِراً عَلَى مَا أَصَابَهُ مِنَ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ، فَيَسْتَوْجِبَ الثَّوَابَ مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الْإِمْسَاكِ عَنِ الشَّهَوَاتِ، وَ لِيَكُونَ ذَلِكَ وَاعِظاً لَهُمْ فِي الْعَاجِلِ وَ رَائِضاً لَهُمْ عَلَى أَدَاءِ مَا كَلَّفَهُمْ وَ ذَلِيلاً لَهُمْ فِي الْأَجْرِ، وَ لِيَعْرِفُوا شِدَّةَ مَبْلَغِ ذَلِكَ عَلَى أَهْلِ الْفَقْرِ وَ الْمَسْكِنَةِ فِي الدُّنْيَا، فَيُؤَدُّوا إِلَيْهِمْ مَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُمْ فِي أَمْوَالِهِمْ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ جُعِلَ الصَّوْمُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ حَاصَةً دُونَ سَائِرِ الشُّهُورِ؟ قِيلَ لِأَنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ الْقُرْآنَ، وَ فِيهِ فَرَّقَ اللَّهُ بَيْنَ أَهْلِ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَ الْقُرْآنِ﴾ وَ فِيهِ نُبِئَ مُحَمَّدٌ، وَ فِيهِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ الَّتِي هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ وَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ وَ هُوَ رَأْسُ السَّنَةِ، وَ يُقَدَّرُ فِيهَا مَا يَكُونُ فِي السَّنَةِ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ أَوْ مَضَرَّةٍ أَوْ مَنْفَعَةٍ أَوْ رِزْقٍ أَوْ أَجَلٍ، وَ لِذَلِكَ سُمِّيَتْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ أُمِرُوا بِصَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ لَا أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ؟ قِيلَ لِأَنَّهُ قُوَّةُ الْعِبَادِ الَّذِي يُعْمُ فِيهِ الْقَوِيُّ وَ الضَّعِيفُ، وَ إِنَّمَا أَوْجَبَ اللَّهُ الْفَرَائِضَ عَلَى

أَغْلَبَ الْأَشْيَاءَ وَأَعَمَّ الْقُوَى ثُمَّ رَخَّصَ لِأَهْلِ الضَّعْفِ، وَإِنَّمَا أَوْجَبَ اللَّهُ وَرَعَبَ أَهْلَ الْقُوَّةِ فِي الْفُضْلِ، وَلَوْ كَانُوا يُضْلِحُونَ عَلَى أَقَلِّ مِنْ ذَلِكَ لَنَقَضَهُمْ، وَلَوْ احتاجوا إلى أَكْثَرٍ مِنْ ذَلِكَ لَزَادَهُمْ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ إِذَا حَاضَتِ الْمَرْأَةُ لَا تَصُومُ وَلَا تُصَلِّي؟ قِيلَ لِأَنَّهَا فِي حَدِّ نَجَاسَةٍ فَأَحَبُّ أَنْ لَا تَتَعَبَّدَ إِلَّا طَاهِرَةً، وَلِأَنَّهُ لَا صَوْمَ لِمَنْ لَا صَلَاةَ لَهُ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ صَارَتْ تَقْضِي الصِّيَامَ وَلَا تَقْضِي الصَّلَاةَ؟ قِيلَ لِإِعْلَالِ شَيْءٍ:

فَمِنْهَا، أَنَّ الصِّيَامَ لَا يَمْنَعُهَا مِنْ خِدْمَةِ نَفْسِهَا وَخِدْمَةِ زَوْجِهَا وَإِصْلَاحِ بَيْتِهَا وَالْقِيَامِ بِأُمُورِهَا وَالِاسْتِغَالِ بِمَرْمَةِ مَعِيشَتِهَا، وَالصَّلَاةُ تَمْنَعُهَا مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ، لِأَنَّ الصَّلَاةَ تَكُونُ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ مَرَارًا فَلَا تَقْوَى عَلَى ذَلِكَ وَالصَّوْمُ لَيْسَ كَذَلِكَ. وَمِنْهَا، أَنَّ الصَّلَاةَ فِيهَا عَنَاءٌ وَتَعَبٌ وَاسْتِغَالُ الْأَرْكَانِ وَ لَيْسَ فِي الصَّوْمِ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ إِنَّمَا هُوَ تَرْكُ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ، وَ لَيْسَ فِيهِ اسْتِغَالُ الْأَرْكَانِ.

وَمِنْهَا، أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ وَقْتٍ يَجِيءُ إِلَّا وَ يَجِبُ عَلَيْهَا فِيهِ صَلَاةٌ جَدِيدَةٌ فِي يَوْمِهَا وَ لَيْلَتِهَا، وَ لَيْسَ الصَّوْمُ كَذَلِكَ، لِأَنَّهُ لَيْسَ كُلَّمَا حَدَثَ عَلَيْهَا يَوْمٌ وَجِبَ عَلَيْهَا الصَّوْمُ وَ كُلَّمَا حَدَثَ وَقْتُ الصَّلَاةِ وَجِبَتْ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ إِذَا مَرَضَ الرَّجُلُ أَوْ سَافَرَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَلَمْ يَخْرُجْ مِنْ سَفَرِهِ أَوْ لَمْ يُفِيقْ مِنْ مَرَضِهِ حَتَّى يَدْخُلَ عَلَيْهِ شَهْرُ رَمَضَانَ آخِرٌ وَجِبَ عَلَيْهِ الْفِدَاءُ لِلأَوَّلِ وَ سَقَطَ الْقَضَاءُ، وَ إِذَا أَفَاقَ بَيْنَهُمَا أَوْ أَقَامَ وَ لَمْ يَقْضِهِ وَجِبَ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ الْفِدَاءُ؟ قِيلَ لِأَنَّ ذَلِكَ الصَّوْمَ إِنَّمَا وَجِبَ عَلَيْهِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ فِي هَذَا الشَّهْرِ فَأَمَّا الَّذِي لَمْ يُفِيقْ فَإِنَّهُ لَمَّا مَرَّ عَلَيْهِ السَّنَةُ كُلُّهَا وَ قَدَّ غَلَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ السَّبِيلَ إِلَى أَدَائِهَا سَقَطَ عَنْهُ، وَ كَذَلِكَ كُلُّ مَا غَلَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِثْلَ الْمُغْمَى عَلَيْهِ الَّذِي يُغْمَى عَلَيْهِ فِي يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ فَلَا يَجِبُ عَلَيْهِ قَضَاءُ الصَّلَوَاتِ كَمَا قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: «كُلَّمَا غَلَبَ اللَّهُ عَلَى الْعَبْدِ فَهُوَ أَعْدَرُ لَهُ لِأَنَّهُ دَخَلَ الشَّهْرَ وَ هُوَ

مَرِيضٌ فَلَمْ يَجِبْ عَلَيْهِ الصَّوْمُ فِي شَهْرِهِ وَلَا سَنَّتِهِ لِلْمَرَضِ الَّذِي كَانَ فِيهِ وَ
وَجِبَ عَلَيْهِ الْفِدَاءُ لِأَنَّهُ بِمَنْزِلَةِ مَنْ وَجِبَ عَلَيْهِ الصَّوْمُ فَلَمْ يَسْتَطِعْ آدَاءَهُ فَوَجِبَ
عَلَيْهِ الْفِدَاءُ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ
فَأِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا﴾^١ وَ كَمَا قَالَ: ﴿فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٌ﴾^٢ فَأَقَامَ
الصَّدَقَةَ مَقَامَ الصِّيَامِ إِذَا عُسِرَ عَلَيْهِ.

فَإِنْ قِيلَ: فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ إِذْ ذَاكَ فَهُوَ الْآنَ يَسْتَطِيعُ؟ لِأَنَّهُ لَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ شَهْرُ
رَمَضَانَ آخِرُ وَجِبَ عَلَيْهِ الْفِدَاءُ لِلْمَاضِي، لِأَنَّهُ كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ وَجِبَ عَلَيْهِ صَوْمٌ
فِي كَفَّارَةٍ فَلَمْ يَسْتَطِعْهُ فَوَجِبَ عَلَيْهِ الْفِدَاءُ وَإِذَا وَجِبَ عَلَيْهِ الْفِدَاءُ سَقَطَ الصَّوْمُ
وَ الصَّوْمُ سَاقِطٌ وَ الْفِدَاءُ لَازِمٌ، فَإِنْ أَفَاقَ فِيمَا بَيْنَهُمَا وَ لَمْ يَضْمُهُ وَجِبَ عَلَيْهِ
الْفِدَاءُ لِتَضْيِيعِهِ وَ الصَّوْمُ لِاسْتِطَاعَتِهِ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ جُعِلَ صَوْمُ الشَّنَّةِ؟ قِيلَ لِيَكْمُلَ بِهِ صَوْمُ الْفَرَضِ.
فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ جُعِلَ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي كُلِّ عَشْرَةٍ يَوْمًا؟ قِيلَ لِأَنَّ اللَّهَ
تَعَالَى يَقُولُ: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا﴾^٣ فَمَنْ صَامَ فِي كُلِّ عَشْرَةٍ
يَوْمًا وَاحِدًا فَكَانَتْ صَامَ الدَّهْرَ كُلَّهُ كَمَا قَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ: «صَوْمُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ
فِي الشَّهْرِ صَوْمُ الدَّهْرِ كُلِّهِ فَمَنْ وَجَدَ شَيْئًا غَيْرَ الدَّهْرِ فَلْيَضْمُهُ».

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ جُعِلَ أَوَّلَ حَمِيْسٍ فِي الْعَشْرِ الْأَوَّلِ وَ آخِرَ حَمِيْسٍ فِي الْعَشْرِ
الْآخِرِ وَ أَرْبَعَاءَ فِي الْعَشْرِ الْأَوْسَطِ؟ قِيلَ أَمَّا الْحَمِيْسُ فَإِنَّهُ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
«يُعْرَضُ كُلُّ حَمِيْسٍ أَعْمَالُ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَحَبُّ أَنْ يُعْرَضَ عَمَلُ
الْعَبْدِ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ صَائِمٌ».

١. مجادله/٤.

٢. بقره/١٩٦.

٣. انعام/١٦٠.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ جُعِلَ آخِرَ حَمِيسٍ؟ قِيلَ لِأَنَّهُ إِذَا غُرِضَ عَمَلُ الْعَبْدِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ الْعَبْدُ ضَائِمٌ كَانَ أَشْرَفَ وَ أَفْضَلَ مِنْ أَنْ يُعْرَضَ عَمَلُ يَوْمَيْنِ وَ هُوَ ضَائِمٌ، وَ إِنَّمَا جُعِلَ الْأَرْبَعَاءُ فِي الْعَشْرِ الْأَوْسَطِ لِأَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرَ بِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ النَّارَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ فِيهِ أَهْلَكَ اللَّهُ الْقُرُونَ الْأُولَى وَ هُوَ يَوْمٌ نَحْسٍ مُسْتَمِرٌّ، فَأَحَبُّ أَنْ يَدْفَعَ الْعَبْدُ عَنْ نَفْسِهِ نَحْسَ ذَلِكَ الْيَوْمِ بِصَوْمِهِ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ وَجِبَ فِي الْكُفَّارَةِ عَلَى مَنْ لَمْ يَجِدْ تَحْرِيرَ رَقَبَةِ الصِّيَامِ دُونَ الْحَجِّ وَ الصَّلَاةِ وَ غَيْرِهِمَا مِنَ الْأَنْوَاعِ؟ قِيلَ لِأَنَّ الصَّلَاةَ وَ الْحَجَّ وَ سَائِرَ الْفَرَائِضِ مَانِعَةً لِلْإِنْسَانِ مِنَ التَّقَلُّبِ فِي أَمْرِ دُنْيَاهُ وَ مَضْلِحَةً مَعِيشَتِهِ مَعَ تِلْكَ الْعِلَلِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا فِي الْحَائِضِ الَّتِي تَقْضِي الصَّوْمَ وَ لَا تَقْضِي الصَّلَاةَ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ وَجِبَ عَلَيْهِ صَوْمٌ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ دُونَ أَنْ يَجِبَ عَلَيْهِ شَهْرٌ وَاحِدٌ أَوْ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ؟ قِيلَ لِأَنَّ الْفَرَضَ الَّذِي فَرَضَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى الْخَلْقِ هُوَ شَهْرٌ وَاحِدٌ فَضَوْعُ هَذَا الشَّهْرِ فِي الْكُفَّارَةِ تَوْكِيداً وَ تَعْلِيظاً عَلَيْهِ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ جُعِلَتْ مُتَتَابِعَيْنِ؟ قِيلَ لِئَلَّا يَهُونَ عَلَيْهِ الْأَدَاءُ فَيَسْتَخَفَّ بِهِ لِأَنَّهُ إِذَا قَضَى مُتَفَرِّقاً هَانَ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ اسْتَخَفَّ بِالْإِيمَانِ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ أُمِرَ بِالْحَجِّ؟ قِيلَ لِغَلَّةِ الْوِفَادَةِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ طَلَبِ الرِّيَازَةِ وَ الْخُرُوجِ مِنْ كُلِّ مَا اقْتَرَفَ الْعَبْدُ تَائِباً مِمَّا مَضَى مُسْتَأْنِفاً لِمَا يَسْتَقْبِلُ مَعَ مَا فِيهِ مِنَ إِخْرَاجِ الْأَمْوَالِ وَ تَعَبِ الْأَبْدَانِ وَ الْإِسْتِغَالِ عَنِ الْأَهْلِ وَ الْوَلَدِ وَ حَظَرِ النَّفْسِ عَنِ اللَّذَاتِ شَاخِصاً فِي الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ، ثَابِتاً عَلَيْهِ ذَلِكَ دَائِماً، مَعَ الْخُضُوعِ وَ الْإِسْتِكَانَةِ وَ التَّدَلُّلِ مَعَ مَا فِي ذَلِكَ لِجَمِيعِ الْخَلْقِ مِنَ الْمَنَافِعِ كُلِّ ذَلِكَ لِطَلَبِ الرِّغْبَةِ إِلَى اللَّهِ وَ الرِّهْبَةِ مِنْهُ وَ تَزَكِّي قَسَاوَةِ الْقَلْبِ وَ حَسَاسَةِ الْأَنْفُسِ وَ نَسْيَانِ الذِّكْرِ وَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ وَ الْأَمَلِ وَ تَجْدِيدِ الْحُقُوقِ وَ حَظَرِ الْأَنْفُسِ عَنِ الْفَسَادِ مَعَ مَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْمَنَافِعِ لِجَمِيعِ مَنْ [فِي] شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا وَ مَنْ

فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ مَمَّنْ يُحُجُّ وَ مَمَّنْ لَمْ يُحُجَّ مِنْ بَيْنِ تَاجِرٍ وَ جَالِبٍ وَ بَائِعٍ وَ
مَشْتَرِي [مُشْتَرٍ] وَ كَاسِبٍ وَ مُسْكِينٍ وَ مُكَارٍ وَ فَقِيرٍ وَ قَضَاءِ حَوَائِجِ أَهْلِ
الْأَطْرَافِ فِي الْمَوَاضِعِ الْمُمْكِنِ لَهُمُ الْإِجْتِمَاعُ فِيهِ، مَعَ مَا فِيهِ مِنَ التَّفَقُّهِ وَ نَقْلِ
أَخْبَارِ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى كُلِّ ضِقِّعٍ وَ نَاحِيَةٍ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَلَوْ لَا نَفَرْنَا
مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا
إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ وَ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ﴾^١.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ أُمِرُوا بِحِجَّةٍ وَاحِدَةٍ لَا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ؟ قِيلَ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى
وَضَعَ الْفَرَائِضَ عَلَى أَدْنَى الْقَوْمِ قُوَّةً كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ
الْهَدْيِ﴾^٢ أَيْعْنِي شَاةٌ لِيَسَعَ الْقَوِيَّ وَ الضَّعِيفَ وَ كَذَلِكَ سَائِرُ الْفَرَائِضِ أَمَّا وَضِعَتْ
عَلَى أَدْنَى الْقَوْمِ قُوَّةً فَكَانَ مِنْ تِلْكَ الْفَرَائِضِ الْحَجُّ الْمَفْرُوضُ وَاحِدًا ثُمَّ رَغِبَ
بَعْدَ أَهْلِ الْقُوَّةِ بِقَدْرِ طَاقَتِهِمْ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ أُمِرُوا بِالتَّمَتُّعِ فِي الْحَجِّ؟ قِيلَ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ لِأَنَّ
يَسْلَمَ النَّاسُ فِي إِحْرَامِهِمْ وَ لَا يَطُولُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ فَيَدْخُلَ عَلَيْهِمُ الْفَسَادُ وَ أَنْ
يَكُونَ الْحَجُّ وَ الْعُمْرَةُ وَاجِبَيْنِ جَمِيعًا فَلَا تُعْطَلُ الْعُمْرَةُ وَ تَبْطُلُ وَ لَا يَكُونُ الْحَجُّ
مُفْرَدًا مِنَ الْعُمْرَةِ وَ يَكُونُ بَيْنَهُمَا فَضْلٌ وَ تَمْيِيزٌ وَ أَنْ لَا يَكُونَ الطَّوَافُ بِالْبَيْتِ
مَحْظُورًا لِأَنَّ الْمُحْرِمَ إِذَا طَافَ بِالْبَيْتِ قَدْ أَحَلَّ إِلَّا لِعِلَّةٍ، فَلَوْ لَا التَّمَتُّعُ لَمْ يَكُنْ
لِلْحَاجِّ أَنْ يَطُوفَ لِأَنَّهُ إِنْ طَافَ أَحَلَّ وَ فَسَدَ إِحْرَامُهُ وَ يَخْرُجُ مِنْهُ قَبْلَ آدَاءِ
الْحَجِّ، وَ لِأَنَّ يَجِبُ عَلَى النَّاسِ الْهَدْيُ وَ الْكَفَّارَةُ فَيَدْبُحُونَ وَ يَنْحَرُونَ وَ
يَتَفَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فَلَا تَبْطُلُ هِرَاقَةُ الدَّمَاءِ وَ الصَّدَقَةُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ.
فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ جُعِلَ وَقْتُهَا عَشْرَ ذِي الْحِجَّةِ وَ لَمْ يُقَدَّمْ وَ لَمْ يُؤَخَّرْ؟ قِيلَ قَدْ

١. توبه/١٢٢.

٢. بقره/١٩٦.

يُجُورُ أَنْ يَكُونَ لِمَا أُوجِبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُعْبَدَ بِهِذِهِ الْعِبَادَةَ وَضَعَ الْبَيْتَ وَ
الْمَوَاضِعَ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ فَكَانَ أَوَّلُ مَا حَجَّتْ لِلَّهِ الْمَلَائِكَةُ وَ طَافَتْ بِهِ فِي
هَذَا الْوَقْتِ فَجَعَلَهُ سُنَّةً وَ وَقْتاً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَأَمَّا النَّبِيُّونَ؛ آدَمُ وَ نُوحٌ وَ
إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ ﷺ وَ غَيْرُهُمْ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِنَّمَا حَجُّوا
فِي هَذَا الْوَقْتِ فَجَعَلَتْ سُنَّةً فِي أَوْلَادِهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ أُمِرُوا بِالْإِحْرَامِ؟ قِيلَ لِأَنَّ يَخْشَعُوا قَبْلَ دُخُولِهِمْ حَرَمَ اللَّهِ وَ أَمْنَهُ
وَ لئَلَّا يَلْهُوا وَ يَشْتَغِلُوا بِشَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا وَ لَدَاتِهَا وَ يَكُونُوا
صَابِرِينَ فِيمَا هُمْ فِيهِ قَاصِدِينَ نَحْوَهُ مُقْبِلِينَ عَلَيْهِ بِكُلِّيَّتِهِمْ مَعَ مَا فِيهِ مِنْ
التَّعْظِيمِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِبَيْتِهِ وَ التَّدْلِيلِ لِأَنْفُسِهِمْ عِنْدَ قَضَائِهِمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ
وَقَادَتِهِمْ إِلَيْهِ رَاجِعِينَ تَوَابَهُ رَاهِبِينَ مِنْ عِقَابِهِ مَا ضِينَ نَحْوَهُ مُقْبِلِينَ إِلَيْهِ بِالذُّلِّ وَ
الِاسْتِكَانَةِ وَ الْخُضُوعِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ.

نقل شيخ صدوق از گواهی پایان نسخه:

[حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِوَيْسِ التَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ، قَالَ: حَدَّثَنَا
عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ التَّيْسَابُورِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ لَمَّا سَمِعْتُ
مِنْهُ هَذِهِ الْعِلَلَ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذِهِ الْعِلَلِ الَّتِي ذَكَرْتَهَا عَنِ الْإِسْتِثْبَاطِ وَ
الِاسْتِخْرَاجِ وَ هِيَ مِنْ نَتَائِجِ الْعَقْلِ أَوْ هِيَ مِمَّا سَمِعْتَهُ وَ رَوَيْتَهُ؟ فَقَالَ لِي: مَا
كُنْتُ أَعْلَمُ مُرَادَ اللَّهِ بِمَا فَرَضَ وَ لَا مُرَادَ رَسُولِهِ ﷺ بِمَا شَرَعَ وَ سَنَّ وَ لَا أَعْلَلُ
ذَلِكَ مِنْ ذَاتِ نَفْسِي بَلْ سَمِعْنَا مِنْ مَوْلَايَ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى
الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ وَ الشَّيْءَ بَعْدَ الشَّيْءِ فَجَمَعْتُهَا. فَقُلْتُ: فَأَحَدْتُ بِهَا عَنْكَ
عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: نَعَمْ.]

بنابر نقل کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام، در پایان نسخه ای که به روایت دوم در ثبت

شیخ صدوق بوده چنین آمده است:

نسخةً كامل كتاب العلل فضل بن شاذان ٢٩٣

حدثنا الحاكم أبو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان النيسابوري رضي الله عنه
عن عمه أبي عبد الله محمد بن شاذان، عن الفضل بن شاذان أنه قال: سمعت
هذه العلل من مولاي أبي الحسن بن موسى الرضا عليه السلام فجمعتها متفرقة
وأفتها.

۲. رساله البرهان على ثبوت الايمان تأليف ابوالصلاح حلبى

در این بخش، متن کتاب «البرهان على ثبوت الايمان» تأليف ابوالصلاح حلبى (م ۴۴۷ هـ. ق) که از متکلمان و فقیهان برجسته‌ی امامی در سده پنجم قمری است را نقل می‌کنیم. متن این رساله در کتاب «أعلام الدین فی صفات المؤمنین» دیلمی، که حدود صد سالی پس از انقراض خلافت عباسی تألیف شده، به‌طور کامل نقل گردیده است.^۱ این رساله، یک متن کوتاه کلامی است که ابوالصلاح حلبی در آن، مباحث کلامی را بر منهج کلامی شریف مرتضی و آراء بهشمیان معتزلی مطرح کرده است. از این رساله، ظاهراً نسخه‌ای مستقل باقی نمانده است. برای آگاهی‌های بیشتر درباره‌ی ابوالصلاح حلبی باید به مقدمه‌های دو کتاب «الكافی» و «تقریب المعارف» و نیز مقاله‌ی آقای احمد پاکتچی در دائرة المعارف بزرگ اسلامی مراجعه کرد.

متن کتاب البرهان على ثبوت الايمان:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، و صلواته على خيرة النبيين محمد و آله الطاهرين و سلم و كرم.

أول فعل مقصود يجب على العاقل، مما لا يخلو منه عنك كمال عقله، من وجوب النظر المؤدي إلى المعرفة، لأن الحي عند كمال عقله يجد عليه آثار نفع، من كونه حياً سمياً بصيراً عاقلاً مميزاً قادراً متمكناً، مدركاً للمدركات منتفعاً بها، و يجوز أن يكون ذلك نعمة لمنعم.

و يعلم أنها إن كانت كذلك، فهي أعظم نعمة لانغمار كل نعمة في جنبها، و

۱. الديلمی، الحسن بن ابی الحسن، أعلام الدین فی صفات المؤمنین، ص ۴۴.

يجد في عقله وجوب شكر المنعم، و استحقاق المدح على فعل الواجب و الذم على الإخلال به، و يجوز أن يستحق من موجدته و المنعم عليه مع المدح ثواباً و مع الذم عقاباً، و يجد في عقله وجوب التحرز من الضرر اليسير و تحصيل النفع العظيم.

فتجب عليه معرفة من خلقه و النفع له، ليعلم قصده فيشكره إن كان منعماً، و لا سبيل إلى معرفته إلا بالنظر في آثار صنعته لوقوعها بحسبها، و لو كانت لها سبب غيره، لجاز حصول جميعها لمن لم ينظر و انتفاؤها عن الناظر، فوجب فعله لوجوب ما لا يتم الواجب إلا به.

و الواجب من المعرفة شيان: توحيد و عدل، و للتوحيد إثبات و نفي. فالإثبات: إثبات صانع للعالم - سبحانه - قادر، عالم، حي، قديم، مدرك، مرید. و النفي: نفي صفة زائدة على هذه الصفات، و نفي التشبيه، و نفي الإدراك عنه - تعالى - بشيء من الحواس، و نفي الحاجة، و نفي قديم ثان شارك في استحقاق هذه الصفات.

و العدل: تنزيه أفعاله عن القبيح، و الحكم لها بالحسن.

«فصل في الكلام في التوحيد»

طريق العلم بإثبات الصانع - سبحانه - أن يعلم الناظر: أن هاهنا حوادث يستحيل حدوثها عن غير محدث.

و جهة ذلك: أن يعلم نفسه و غيره من الأجسام، متحركاً ساكناً، ثم مجتمعاً مفترقاً، أوضحه ذلك.

فيعلم بتغاير هذه الصفات على الأجسام، أنها أعيان لها، لأنها لو كانت صفات لذواتها، لم يجز تغيرها.

و يعلم بتجددها عن عدم، و بطلانها عن وجود، أنها محدثة، لاستحالة الانتقال عليها، من حيث لم تقم بأنفسها، و الكمون المعقول راجع به إلى الانتقال. فإذا علم استحالة ذلك على هذه الصفات، علم أن المتجدد منها إنما يجدد عن عدم، و هذه حقيقة المحدث و المنتفي، و أن ما انتفى عن الوجود و العدم يستحيل على القديم لوجوب وجوده، و ما ليس بقديم محدث. فإذا علم حدوث هذه المعاني المغايرة للجسم، و علم أنه لا بد في الوجود من مكان يختصه مجاوراً لغيره أو مبايناً، وقتاً واحداً أو وقتين، لا بتأ فيه أو منتقلاً عنه و قد تقدم له العلم أنه إنما كان كذلك لمعان غيره محدثة علم أنه محدث، لأنه لو كان قديماً لوجب أن يكون سابقاً للحوادث بما لا نهاية له. فإذا علم أنه لا ينفك من الحوادث، علم كونه محدثاً، لعلمه ضرورة بحدوث ما لم يسبق المحدث، و لأنه إذا فكر في نفسه - و غيرها - فوجدها كانت نطفة، ثم علقه، ثم مضغة، ثم عظماً ثم جنيناً، ثم حياً، ثم طفلاً، ثم يافعاً، ثم صبيّاً، ثم غلاماً، ثم بالغاً، ثم شاباً قوياً، ثم شيخاً ضعيفاً، ثم ميتاً. و أنه لم يكن كذلك إلا بتجدد معان فيه: حرارات، و برودات، و رطوبات، و يبوسات، و طعوم، و ألوان، و أراييح مخصوصة، و قدر، و علوم، و حياة. و علم بطلان كل صفة من هذه الأغيار بعد وجود، و تجددتها عن عدم، و الجواهر التي تتركب منها الجسم باقية، علم أنها صفات مغايرة لها و أنها محدثة، لاستحالة الكون و الانتقال عليها بما قدمناه. و إذا علم حدوث جواهره - و غيره من الجواهر - بالاعتبار الأول، و صفاته بهذه و صفات غيره بالاعتبار الثاني، و لأنها لا تنفك من المحل المحدث. و علم أن في الشاهد حوادث - كالبناء و الكتابة - و إن لها كاتباً و بانياً، هو من وقعت منه بحسب غيرها، و إنما ذلك مختص بما يجوز حصوله و انتفاؤه، فلا يحصل إلا بمقتض.

فأما ما وجب فمستغن بوجوبه عن مؤثر منفصل عن الذات، كتحييز الجوهر، و
حكم السواد.

ولا يجوز خروجه تعالى عن هذه الصفات، لوجوب الوجود له تعالى في حق
كونه قديماً لنفسه، يجب له وجوده تعالى في كل حال، وكونها صفات نفسه
يجب ثبوتها للموصوف و يستحيل خروجه عنها ما وجد، لكون المقتضي
ثانياً و هو النفس، و استحالة حصول المقتضي و انتفاء مقتضاه.

و بعلمه سبحانه مدركاً إذا وجدت المدركات، لكونه تعالى يستحيل فيه
الآفات و الموانع، بدليل حصول هذا الحكم لكل حي لا آفة به متى وجد
المدرك، و ارتفعت الموانع.

و بعلمه سبحانه مريداً لوقوع أفعاله على وجه دون وجه و في حال دون
أخرى، و ذلك مفتقر إلى أمر زائد على كون الحي قادراً عالمياً، لكونه صفة
للفعل زائدة على مجرد الحدوث و الأحكام، و إرادته فعله إذ كونه مريداً
لنفسه، أو معنى قديم يقتضي قدم المرادات، أو كونه عازماً، و كلا الأمرين
مستحيل فيه سبحانه.

و المحدث لا يقدر على فعل الإرادة في غيره، و قديم ثان نرد برهان نفيه،
فثبت سبحانه مريداً بإرادة يفعلها لا في محل لاستحالة حلولها فيه أو في
غيره، و لا صفة له سبحانه زائدة على ما علمناه، لأنه لا حكم لهما و لا
برهان بثبوتهما، و إثبات ما لا حكم له و لا برهان عليه مفض إلى الجهالات.
و بعلمه سبحانه لا يشبه شيئاً من الأجسام و الأعراض، لقدمه تعالى و حدوث
هذه الأجناس، لتعذر هذه الأجناس على غيره.

و إذا علمه تعالى فكذلك علم استحالة إدراكه بشيء من الحواس، لأن
الإدراك المعقول مختص بالمحدثات.

و علم كذلك استحالة الاختصاص بالجهات و النقل فيها و المجاوزة و الحلول و إيجاب الأحكام و الأحوال عليه سبحانه، لكون ذلك من صفات الأجسام و الأعراض المباينة له تعالى.

و بعلمه عنها يستحيل عليه الحاجة لاختصاصها باجتلاب النفع و دفع الضرر و اختصاص النفع و الضرر بمن يصح أن يألم و يكد و اختصاص اللذة و الألم بذي شهوة و نفار، و كونهما معنيين يفتقران إلى فعل، و ذلك لا يجوز عليه لحدوث المحل و قدومه سبحانه و لخلو الفعل من دليل على إثباته مسهياً أو نافراً.

و إذا علم تخصصه تعالى بهذه الصفات من سائر الموجودات، علمه تعالى واحداً، لأنهما لو كانا اثنين لوجب اشتراكهما في جميع الصفات الواجبة و الجائزة، و ذلك يوجب كون مقدورهما و مرادهما واحداً، مع حصول العلم الضروري بصحة إرادة أحد المتحيزين ما يكره الآخر أو لا يريده و لا يكرهه، و قيام البرهان على استحالة تعلق مقدور واحد بقادرين، و تقدير قديم ثان يقتضي نقض هذا المعلوم.

فثبت أنه تعالى واحد لا ثاني له، و لأنه لا دليل من جهة العقل على إثبات ثان، و قد ورد السمع المقطوع بإضافته إليه سبحانه بنفي قديم ثان، فوجب له القطع على كونه واحد.



«فصل في مسائل العدل»

ثبوت ما بيناه من كونه تعالى عالماً لا يصح أن يجهل شيئاً، غنياً لا يصح أن يحتاج إلى شيء، يقتضي كونه سبحانه عادلاً لا يخل بواجب في حكمته سبحانه و لا يفعل قبيحاً، لقبح ذلك و تعذر وقوع القبيح من العالم به و بالغني عنه، و ذلك فرع لكونه قادراً على القبيح.

و كونه تعالى قادراً لنفسه يقتضي كونه قادراً على الحسن، يقتضي كونه قادراً على القبيح، إذ كان الحسن من جنس القبيح، و ذلك مانع من كونه مريداً للقبيح، لأننا قد بينا أنه لا يكون مريداً إلا بإرادة يفعلها، و إرادة القبيح قبيحة، لأن كل من علم مريداً للقبيح علم قبح إرادته و استحقاقه الذم، و مقتض لكونه مريداً لما فعله - تعالى - و كلفه، لاستحالة فعله ما لا غرض فيه، و تكليفه ما لا يريد، و كارهاً للقبيح لكونه غير مريد له (و فساد حلوه ما كلفه) و إحسانه من الإرادة و الكراهة، لأن ذلك يلحقه بالمباح، و موجب لكون المكلف قادراً على ما كلفه - فعلاً و تركاً - من متماثل الأجناس و مختلفها و مضادها قبل وقوع ذلك، و مزيج لعنته بالتمكين من ذلك و العلم به و اللطف فيه، و مقتض لحسن أفعاله و تكاليفه، لأن خلاف ذلك ينقض كونه عادلاً و قد أثبتناه.

و لا يعلم كون كل مكلم قادراً لصحة الفعل منه، و متعلقاً بالمتماثل و المختلف و المتضاد، لصحة وقوع ذلك من كل قادر.

و فاعلاً لوجوب وقوع التأثيرات المتعلقة به من الكتابة و البناء و غيرهما بحسب أحواله، و لتوجيه المدح إليه على حسنها و الذم على قبحها، و ثبوت القادر على الفعل قبل وقوعه، لثبوت حاجة المقدور في حال عدمه إلى حال القادر، و استغنائه في حال وجوده عنها كحال بقائه، و متمكناً بالآيات من جميع ما يفتقر إليها، و بكمال العقل من العلم بذوات الأشياء و أحكامها، و بالنظر من العلوم المكتسبة، بدليل حصول الأول لكل عاقل، و الثاني لكل ناظر، و وجوب اصطلاح المرید من غيره ما يعلم أو يظن كونه مؤثراً في اختياره، و لوجوب تمكينه.

و علمنا بأنه تعالى لا يخل بواجب في حكيمته، و ظهور الغرض الحكمي في

أكثرها أوجده سبحانه على جهة التفضل، و ثبوت ذلك على الجملة فيما لا يظهر لنا تفصيل المراد به كأفعال سائر الحكماء.

و حسن التكليف لكونه تعريضاً لما لا يوصل إليه إلا به من الثواب. و كون التعريض للشيء في حكم إيصاله من حسن و قبح، لأنه لا حسبة له بحسن التكليف غيره، و علمه سبحانه بكفر المكلف أو فسقه لا يقتضي قبح تكليفه، لكونه تعالى مزيجاً لعلته و محسناً إليه كإحسانه إلى من علم من حاله أنه يؤمن، أتى من قبل نفسه فالتبعة عليه دون مكلفه سبحانه. و حسن جميع ما فعله تعالى من الآلام أو فعل بأمره أو إباحته، لما فيه من الاعتبار المخرج له من العيب، و العوض الزائد المخرج له عن قبيل الظلم و الإساءة، إلى حيز العدل و الإحسان.

و وجوب الانتصاف للمظلوم من الظالم، لوقوع الظلم عن تمكينه تعالى، و إن كان كارهاً له تعالى.

و وجوب الرئاسة، لكون المكلف عندها أقرب من الصلاح، و أبعد من الفساد. و وجوب ما له هذه الصفة لكونه لطفاً و وقوف هذا اللطف على رئيس لا رئيس له، لفساد القول بوجود ما لا نهاية له من الرؤساء، و منع الواجب في حكمته تعالى.

و لا يكون كذلك إلا بكونه معصوماً و كون الرئيس أفضل الرعية و أعلمها لكونه إماماً لها في ذلك، و قبح تقديم المفضول على الفاضل فيما هو أفضل منه فيه.

و وجوب نصبه بالمعجزات و النص المشتد إليه، لوجوب كونه على صفات لا سبيل إليها إلا ببيان علام الغيوب سبحانه.

و هذه الرئاسة قد تكون نبوة، و قد تكون إمامة ليست بنبوة.

فالنبي هو المؤدي عن الله سبحانه بغير واسطة من البشر، والغرض في تعيينه بيان المصالح من المفاسد.

و الدلالة على حسن البعثة لذلك قيام البرهان على وجوب بيان المصالح و المفاسد للمكلف في حق المكلف، فلا بد متى علم سبحانه ما له هذه الصفة من بعته مبيناً له، و لا بد من الموت المبعوث معصوماً فيما يرد به من حيث كان الغرض في تعيينه ليعلم المكلف المصالح و المفاسد من جهته، فلو جاز عليه الخطأ فيما يؤديه لارتفعت الثقة بأدائه، و قبح العمل بأوامره و اجتناب نواهيه. و لا بد من كونه معصوماً من القبائح، لوجوب تعظيمه على الإطلاق و قبح ذمه، و الحكم بكفر المستخف به مع وجوب ذم فاعل القبيح.

و لا يعلم صدقه إلا بالمعجز، و يفتقر إلى شروط ثلاثة:

أولها، أن يكون خارقاً للعادة، لأنه إن كان معتاداً - و إن تعذر جنسه - كخلق الولد عند الوطاء، و طلوع الشمس من المشرق، و المطر في زمان مخصوص، لم يقف على مدع من مدع.

و طريق العلم بكونه خارقاً للعادة، اعتبار حكمها و ما يقع فيها و يميزه من ذلك على وجه لا لبس فيه، أو بحصول تحد و توفر دواعي المتحدي و خصوصاً و تعذر معارضته.

و ثانيها، أن يكون من فعله تعالى، لأن من عداه سبحانه يصح منه إثارة القبيح فلا يؤمن منه تصديق الكذاب، و طريق العلم بكونه من فعله تعالى، أن يكون متعدد الجنس كالجواهر و الحياة و غيرهما من الأجناس الخارجة من مقدور المحدثين، أو يقع بعض الأجناس المختصة بالعباد على وجه لا يمكن إضافته إلا إليه سبحانه.

ثالثها، أن يكون مطابقاً للدعوى، لأنه إن كان منفصلاً عنها لم يكن مدع أولى

به من مدع و طريق ذلك المشاهدة أو خبر الصادق. فمتى تكاملت هذه الشروط ثبت كونه معجزاً، إذ (لا صدق من) اقترن ظهوره بدعواه لأنه جار مجرى قوله تعالى: صدق هذا عليّ فيما يؤديه عني و هو تعالى لا يصدق الكذابين.

فإذا علم صدقه بالمعجز، وجب اتباعه فيما يدعو إليه، و القطع على كونه مصلحة، و ينهى عنه و القطع بكونه مفسدة.

و لا طريق إلى نبوة أحد من الأنبياء ﷺ الآن، إلا من جهة نبينا ﷺ لانسداد طريق التواتر بشيء من معجزاتهم بنقل من عدا المسلمين، لفقد العلم باتصال الأزمنة مشتملة على متواترين فيها بشيء من المعجزات، و تعذر تعيين الناقلين لها.

و طريق العلم بنبوته ﷺ القرآن و ما عداه من الآيات، و وجه الاستدلال به، أنه تحداهم به على وجه لم يبق لهم صارف عن معارضته، فتعذرت على وجه لا يمكن إسناده إلى غير عجزهم، إما لأنه في نفسه معجز، أو لأن الله سبحانه صرفهم عن معارضته، إذ كل واحد من الأمرين دال على صدقه.

و قد تضمن القرآن ذكر أنبياء على جهة التفصيل و الجملة، فيجب لذلك التدين بنبوتهم، و كونهم على الصفات التي يجب كون النبي عليها.

و أن رسول الله ﷺ أفضلهم و خاتمهم و الناسخ لشرائعهم، بشريعة يجب العلم و العمل بها إلى يوم القيامة.

و الإمام هو الرئيس المتقدم المقتدى بقوله و فعله و الغرض في نصبه فيه من اللطف للرعية في تكاليفهم العقلية، و يجوز أن يكون نائباً عن نبي أو إمام في تبليغ شريعة.

و متى كان كذلك فلا بد من كونه عالماً بجميعها، لقبح تكليفه الأداء و تكليف

الرجوع إليه، مع فقد العلم بما يؤديه و يرجع إليه فيه.
و يجب أن يكون معصوماً في أدائه، لكونه قدوة، و لتسكن النفوس إليه، و
لتسلم بعظمة الواجب خلوصه من الاستخفاف.
و يجب أن يكون عابداً زاهداً لكونه قدوة فيهما، و إن كان مكلفاً [بـ] جهاد
أوجب كونه أشجع الرعية لكونه فئة لهم.
و يجوز من طريق العقل أن يبعث الله سبحانه إلى كل واحد من المكلفين نبياً
و ينصب له رئيساً و يكون ذلك في الأزمنة، و إنما ارتفع هذا الجائر في
شريعتنا، بحصول العلم من دين نبينا ﷺ: أن لا نبي بعده و لا إمام في الزمان
إلا واحد.

و وضع البرهان على تخصيص الإمامة بعده بأمر المؤمنين علي بن أبي
طالب، و الحسن، و الحسين، و علي بن الحسين، و محمد بن علي، و جعفر
بن محمد، و موسى بن جعفر، و علي بن موسى، و محمد بن علي، و علي بن
محمد، و الحسن بن علي، و الحجة بن الحسن عليه السلام.

لا إمامة لسواهم، بدليل وجوب العصمة للإمام فيما يؤديه و من سائر الصالح،
و كونه أعلم الخلق و أعظمهم و أعدلهم و أزهدهم و أشجعهم، و تعدي من
عاداتهم من منتحلي الإمامة من تكامل هذه الصفات دعوى، و تخصصهم عليهم السلام
و شيعتهم بدعواها لهم، في ثبوت النص من الكتاب و السنة المعلومة على
إمامتهم، و تعريهما [عن] ذلك فيمن عداهم حسب ما ذكرناه في غير موضع،
و ذلك مقتضى لضلال المتقدم عليهم، و كفر الشاك في إمامة واحد منهم.

و غيبة الحجة عليه السلام ليست بقادحة في إمامته، لثبوتها بالبراهين التي لا شبهة
فيها على متأمل، و أمان المكلف من خطأ به في ظهور فاستتار و غيرهما
لعصمته.

و يلزم العلم بجملة الشريعة فعلاً و تركاً لكون ذلك جملة الإيمان، و العلم بتفصيل ما تعين فرضه منها و إيقاعه للوجه الذي شرع على جهة القربة، لكون ذلك شرطاً في صحته، و براءة الذمة منه، و استحقاق الثواب عليه.

و هي على ضروب أربعة: فرائض، و نوافل، و محرمات، و أحكام.

فجهة وجوب الفرائض كون فعلها لطفاً في فعل الواجب العقلي و ترك القبيح، و قبح تركها لأنه ترك الواجب.

و جهة الترغيب في السنن، كونها لطفاً في المندوب العقلي و لم يقبح تركها، و كما لا يقبح ترك ما هي لطف فيه.

و جهة قبح المحرمات، كونها مفسدة في ترك الواجب و فعل القبيح، و وجب تركها لأنه ترك القبيح.

و جهة الأحكام ليعلم مكلفها الوجه الذي عليه يصح التصرف مما لا يصح. فوضح ذلك علمنا ضرورة من حال فاعل العبادات الشرعية و مجتنب المحرمات كونه أقرب لنا، للإنصاف و الصدق و شكر النعمة و رد الوديعة و سائر الواجبات، و البعد من الظلم و الكذب و سائر القبائح.

و من حال فاعل المحرمات الشرعيات و المخل بالعبادات، كونه أقرب [من] القبيح العقلي و أبعد من الواجب.

و لا شبهة أن من بلي بالتجارة فلم يعلم أحكام البيوع، لم يكن على يقين من صحة التملك.

و كذلك من بلي بالإرث مع جهله بأحكام الموارث، لا يكون على ثقة مما يأخذ و يترك.

و كذلك يجري الحال في سائر الأحكام، و قد استوفينا الكلام في هذا القدر في مقدمة كتاب «العمدة» و «التخليص في الفروع» و في كتابي «الكافي في

التكليف» و فيما ذكرناه هاهنا بلغة.

و لا طريق إلى إثبات الأحكام الشرعية و العمل بها إلا العلم دون الظن،
لكون التعبد بالشرائع مبنياً على المصالح التي لا يوصل إليها بالظن، و لا
سبيل إلى العمل بجملتها إلا من جهة الأئمة المنصوبين لحفظها، المعصومين
في القيام بها، المأمونين في أدائها، لحصول العلم بذلك من دينهم لكل مخالط،
و ارتفاع الخوف من كذبهم لثبوت عصمتهم ﷺ.

و لا بد في هذا التكليف من داع و صارف، و ذلك مختص بالمستحق عليه من
المدح و الثواب و الذم و العقاب و الشكر.

فالمدح: هو القول المنبئ عن عظم حال الممدوح، و هو مستحق بفعل
الواجب و المندوب و اجتناب القبيح.

و الثواب: هو النفع المستحق الواقع على جهة التعظيم و التبجيل، و هو
مستحق من الوجوه الثلاثة بشرط المشقة.

و الذم: هو القول المنبئ عن إيضاح حال المذموم، و هو مستحق بفعل القبيح
و الإخلال بالواجب.

و العقاب: هو الضرب المستحق من الوجهين بشرط زائد.

و الشكر: هو الاعتراف بالنعمة مع ضرب من التعظيم، و هو مستحق
بالإحسان خاصة.

و الوجه في حسن التكليف، كونه تعريضاً للثواب الذي من حقه ألا يحسن
الابتداء به من دون العلم باستحقاق العقاب و دوامه.

و إنما يعلم أن الثواب دائم و العقاب مستحق و دائم بالكفر، و منقطع بما
دونه، من جهة السمع.

و المستحق من الثواب ثابت لا يزيله شيء، لأنه حق واجب في حكمته

سبحانه، لا يجوز فيها منعه، (و إلا سقوط بندم أو زائد) عقائد، لاستحالة ذلك، لعدم التنافي بين الثواب وبينهما لعدم الجميع، وإحالة التنافي بين المعدومات.

وعقاب الفسق يجوز إسقاطه تفضلاً بعبثاً مبتدأ وعند الشفاعة لجوازه، وعند التوبة لأنه حق له تعالى إليه قبضه واستيفائه، وإسقاطه إحسان إلى المعفو عنه. وقد ورد الشرع مؤكداً لأحكام العقول، فمن ذلك تمدحه سبحانه في غير موضع من كتابه بالعفو والغفران، المختصين بإسقاط المستحق في اللغة والشرع. ولا وجه لهذا التمدح إلا بوجهه إلى فساق أهل الصلاة، بخروج المؤمنين الذين لا ذنب لهم والكفار عنه باتفاق، إذ لا ذنب لأولئك يغفر، والعفو عن هؤلاء غير جائز.

ولأن ثواب المطيع دائم، فمنع من دوام عقاب ما ليس بكفر، لإجماع الأمة على أنه لا يجتمع ثواب دائم وعقاب دائم لمكلف، وفساد التخالط بين المستحقين مما بيناه.

ولا أحد قال بذلك، إلا جوز سقوط عقاب العاصي بالعفو، أو الشفاعة المجمع عليها، ويخصها بإسقاط العقاب، ولا يقدر في ذلك خلاف المعتزلة، لحدوثه بعد انعقاد الإجماع بخلافه.

و آيات الوعيد كلها وآيات الوعيد مشترطة بالعفو ومخصصة بآيات العفو وعموم آيات الوعد، ولثبوت ثواب المطيع وفساد التخالط، وكون ذلك موجبا لتخصيصها بالكفار إن كان وعيدها دواماً أو كون عقابها منقطعاً إن كان عاماً، من حيث كان القول بعمومها للعصاة ودوام عقابها ينافي ما سلف من الأدلة. والمؤمن: هو المصدق بجملة المعارف عن برهانها، حسب ما خاطب به من لسان العرب، المعلوم كون الإيمان - فيه - تصديقا، والكفر اسم لمن جحد

المعارف أو شك فيها أو اعتقدها عن تقليد أو نظر لغير وجهه.
والفسق اسم لمن فعل قبيحاً، أو أخل بواجب من جهة العقل أو السمع، لكونه
خارجاً بذلك عن طاعة مكلفة سبحانه.

والفاسق في اللغة: هو الخارج، [و] في عرف الشريعة هو الخارج عن طاعته سبحانه.
ومن جمع بين إيمان و فسق، مؤمن على الإطلاق فاسق بما أتاه من القبيح،
لثبوت كل واحد منهما، و من ثبت إيمانه لا يجوز أن يكفر، لدوام ثواب
الإيمان و عقاب الكفر و فساد اجتماعهما لمكلف واحد، و ثبوت المستحق
منهما و عدم سقوطه بندم أو تحايط.

وقوله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾^١ مختص بمن أظهر الإيمان أو
اعتقده لغير وجهه، دون من ثبت إيمانه، كقوله تعالى: ﴿فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّنْهُ﴾^٢
يعني مظاهره للإيمان باتفاق، و مدح المقطوع على إيمانه مطلق مقطوع
بالثواب، و المظهر مشترط بكون الباطن مطابقاً للظاهر واقعاً موقعه.

و ذم الكافر و لعنه مطلق، مقطوع له بالعقاب الدائم و ذم الفاسق مشترط
الانعفاء عن مستحقه ابتداءً أو عند شفاعته، و إذا ظهر كفر ممن كان على
الإيمان، و جب الحكم على ما مضى منه على المظاهرة (به النفاق) أو كونه
حاصلاً عن تقليد، أو عن نظر لغير وجهه، لما بيناه من الأدلة الموجبة لذلك.
و لا بد من انقطاع التكليف، و إلا انتقض الغرض المجرى به إليه من التعريض
لثواب، و لا يعلم بالعقل كيفية انقطاعه و حال أيضاً أو جنسه و كيفية فعله، و
إنما يعلم ذلك بالسمع.

و قد حصل العلم من دينه ﷺ ضرورة، و نطق القرآن بأن الله تعالى آخر بعد

١. النساء/١٣٧.

٢. النساء/٩٢.

فناء كل شيء، كما كان أولاً قبل وجود شيء، حسب ما أخبر سبحانه من قوله: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾^١ ينشئهم بعد ذلك و يحشرهم ليوم لا ريب فيه، مستحق الثواب خالصاً و العقاب الدائم، ليوصل كلاً منهما إلى مستحقه على الوجه الذي نص عليه تعالى، و من اجتمع له الاستحقاقان فأن يستوفي منه سبحانه ما يستحقه من العقاب، أو يعفو عنه ابتداءً أو عند شفاعته، ثم يوصله إلى ثواب إيمانه و طاعاته الدائم و المولم به تعالى أو غيره، ليوصله إلى ما يستحقه من العوض عليه تعالى أو على غيره، ثم يدخله الجنة إن كان من أهلها أو النار، أو يبقيه، أو يحرمه إن كان ممن لا يستحقها من البهائم و الأطفال و المجانين و من لا يستحق العوض، ليتفضل عليه.

و هذا - أجمع - جائز من طريق العقل لتعلقه بمبتدئهم تعالى، و النشأة الثانية أهون من الأولى، و هي واجبة لما بيناه من وجوب إيصال كل مستحق إلى مستحقه من ثواب أو عقاب أو عوض.

و لا تكليف على أهل الآخرة بإجماع، و لأن العلم بحضور المستحق من الثواب و العقاب و فعله عقيب الطاعة و المعصية ملج، و الإلجاء ينافي التكليف، و أهل الآخرة عالمون بالله تعالى ضرورة، ليعلم المثاب و المعاقب و المعوض وصوله إلى ما يستحقه على وجهه، و يعلم المتفضل عليه كون ذلك النفع نعمة له تعالى.

و قلنا إن هذه المعرفة ضرورية، لأننا قد بينا سقوط تكليف أهل الآخرة، فلم يبق مع وجوب كونهم عارفين إلا كون المعرفة ضرورية.

هذه جمل يقتضي كون العارف بها موقناً مستحقاً للثواب الدائم و إيصاله إليه، و مرجو له العفو عما عداهما من الجوائز. و يوجب كفر من جهلها، أو شيئاً

منها، أو شك فيها، أو اعتقدها عن غير علم، أو شيئاً منها، أو لغير وجهها، قد قربناها بغاية وسعنا، من غير إخلال بشيء يؤثر جهله في ثبوت الإيمان لمحصلها، وإلى الله سبحانه الرغبة في توفير حظنا- و من تأملها أو عمل بها- من ثوابه و جزيل عفوه، بجوده و كرمه إنه قريب مجيب. تم الكتاب.

۳. بازمانده‌های کتاب الفروق بین الأباطیل و الحقوق از محمد بن بحر الرهنی

درباره محمد بن بحر الرهنی، دانشمند، ادیب و متکلم امامی مذهب ایران در سده چهارم قمری، تا کنون تحقیق جامعی صورت نگرفته است که البته علت این امر، کمبود منابع درباره او و هم‌چنین از بین رفتن آثارش، جز پاره‌هایی پراکنده، است. چند سال پیش، فاضل محترم آقای رسول جعفریان در ضمن مقاله‌ای، مطالبی را درباره محمد بن بحر الرهنی عرضه کرد^۱ که قابل استفاده است. از آنجا که در گفتاری دیگر درباره او به اندازه کافی سخن گفته‌ام، در اینجا به تکرار آن‌ها نمی‌پردازم.

کتاب الفروق بین الأباطیل و الحقوق یکی از آثار محمد بن بحر رهنی است که صبغه کلامی و جدلی داشته و همان‌طور که از عنوان غریب آن برمی‌آید، در ردّ بر عقاید مخالفان بوده است. نجاشی در کتاب الرجال^۲، در ضمن شرح احوال محمد بن بحر الرهنی از این کتاب نامی نبرده است؛ اما شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع در یک موضع از آن کتاب نام می‌برد و آن را به محمد بن بحر الشیبانی منسوب می‌کند که باید همان محمد بن بحر الرهنی مورد گفت‌وگو باشد. با وجود آنکه ابن شهر آشوب از محمد بن بحر الرهنی در کتاب معالم العلماء شرح تقریباً مبسوطی ارائه داده است؛^۳ اما در ذیل این نام، از کتاب الفروق بین الأباطیل و الحقوق نامی نبرده؛ در عوض، در همان کتاب^۴ از «محمد بن بحر الشیبانی» نام آورده و بدون هیچ‌گونه توضیحی فقط

۱. جعفریان، رسول، «شذرات من کتب مفقودة لمحمد بن بحر الرهنی الکرمانی (العالم الشیعی فی القرن الرابع الهجری)»، مجله تراثنا، السنة الواحد و العشرون، رجب - ذوالحجة ۱۴۲۶، العددان ۳ و ۴، صص ۷-۹۲.

۲. نجاشی، الرجال، ص ۳۸۴.

۳. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۳۱.

۴. همان، صص ۱۵۱-۱۵۲.

می‌نویسد که او کتابی با عنوان *الفروق بین الأباطیل و الحقوق* داشته است. روشن است که وی تحت تأثیر ابن بابویه از این کتاب نام برده و نمی‌دانسته که محمد بن بحر الشیبانی، کسی جز همان محمد بن بحر الرهنی الشیبانی، که در جای دیگری از او بدون عنوان «الشیبانی» نام برده، نیست.

ابن بابویه، در کتاب *علل الشرایع* نقل مفصلی از این کتاب محمد بن بحر الرهنی آورده است و درست در ادامه آن، بابی دیگر گشوده که موضوع آن باب هم، مانند باب پیشین که از کتاب رهنی تماماً نقل شده، درباره صلح امام مجتبی علیه السلام با معاویه است و گرچه در باب دومی، دیگر نامی از رهنی به‌عنوان منبع نقل نیامده است، از سیاق کلام آشکار است که آن باب هم درست در دنباله همان باب قبلی، به نقل از رهنی روایت شده است. ختم کلام در پایان بخش دوم هم به‌گونه‌ای است که پایان نقل منبع را نشان می‌دهد.

ابن بابویه در اوائل همین کتاب *علل الشرایع*، نقل دیگری از «محمد بن الشیبانی المعروف بالرهنی (رحمه الله)» دارد که همین «محمد بن بحر الرهنی» مورد گفت‌وگو است. در آنجا بدون آنکه عنوان کتاب او را بیاورد، نقلی از کتابی از او می‌کند درباره تفضیل انبیاء و امامان و حجج بر ملائکه و ردّ قول کسانی که ملائکه را بر آنان تفضیل می‌دهند. اگرچه ابن بابویه در این قسمت، نام کتاب رهنی را نمی‌آورد؛ اما با توجه به مضامین این نقل و اینکه - چنانکه گذشت - در جای دیگری از کتاب *علل الشرایع*، از کتاب *الفروق* نام برده و استفاده کرده است، می‌توان تقریباً با اطمینان گفت که در اینجا هم از همین کتاب *الفروق* نقل نموده است.

ما در این بخش تمام نقل‌های ابن بابویه از کتاب *الفروق* را که در کتاب *علل الشرایع* آورده است، ارائه می‌دهیم. این نقل‌ها برای شناخت افکار رهنی و نیز شناخت جامعه امامیه در شهر کرمان، که او ساکن نرماشیر آنجا بوده^۱، به‌غایت مفید است.

۱. نک: نجاشی، *الرجال*، ص ۳۸۴.

بازمانده‌های کتاب الفروق بين الأباطيل و الحقوق:

١. ...قد ذكر محمد بن بحر الشيباني رضي الله عنه في كتابه المعروف بكتاب الفروق بين الأباطيل و الحقوق في معنى موادة الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام لمعاوية فذكر سؤال سائل عن تفسير حديث يوسف بن مازن الراشي [كذا: الراسي] في هذا المعنى و الجواب عنه و هو الذي رواه أبو بكر محمد بن الحسن بن [كذا] إسحاق بن خزيمه النيسابوري قال: حدثنا أبو طالب زيد بن أحزم قال: حدثنا أبو داود قال: حدثنا القاسم بن الفضل قال: حدثنا يوسف بن مازن الراشي [كذا: الراسي] قال: بايع الحسن بن علي صلوات الله عليه معاوية على أن لا يسميه أمير المؤمنين و لا يقيم عنده شهادة و على أن لا يتعقب على شيعة علي شيئا و على أن يفرق في أولاد من قتل مع أبيه يوم الجمل و أولاد من قتل مع أبيه بصفين ألف درهم و أن يجعل ذلك من خراج دارا مجرد قال: ما ألطف حيلة الحسن صلوات الله عليه هذه في إسقاطه إياه عن إمرة المؤمنين قال: يوسف فسمعت القاسم بن محيمة يقول ما وفي معاوية للحسن بن علي صلوات الله عليه بشيء عاهده عليه و إني قرأت كتاب الحسن عليه السلام إلى معاوية يعد عليه ذنوبه إليه و إلى شيعة علي عليه السلام فبدأ بذكر عبدالله بن يحيى الحضرمي و من قتلهم معه.

فنقول رحمك الله إن ما قال يوسف بن مازن من أمر الحسن عليه السلام و معاوية عند أهل التمييز و التحصيل تسمى المهادنة و المعاهدة أ لا ترى كيف يقول ما و في معاوية للحسن بن علي عليه السلام بشيء عاهده عليه و هادنه و لم يقل بشيء بايعه عليه و المبايعة على ما يدعيه المدعون على الشرائط التي ذكرناها ثم لم يف بها لم يلزم الحسن عليه السلام و أشد ما هاهنا من الحججة على الخصوم معاهدته إياه أن لا يسميه أمير المؤمنين و الحسن عليه السلام عند نفسه لا محالة

مؤمن فعاهده أن لا يكون عليه أميرا إذ الأمير هو الذي يأمر فيؤتمر له فاحتال الحسن ص لإسقاط الايتمار لمعاوية إذا أمره أمرا على نفسه و الأمير هو الذي أمره مأمور من فوقه فدل على أن عز و جل لم يؤمره عليه و لا رسوله ﷺ أمره عليه فَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَا يَلِينَنَّ مُفَاءٌ عَلَى مُفِيءٍ»، يريد أن من حكمه هو حكم هوازن الذين صاروا فينا للمهاجرين و الأنصار فهؤلاء طلقاء المهاجرين و الأنصار بحكم إسعافهم النبي ﷺ فيتهم لموضع رضاعه و حكم قريش و أهل مكة حكم هوازن لمن أمره رسول الله ﷺ عليهم فهو التأمير من الله جل جلاله و رسوله ﷺ أو من الناس كما قالوا في غير معاوية إن الأمة اجتمعت فأمرت فلانا و فلانا و فلانا على أنفسهم فهو أيضا تأمير غير أنه من الناس لا من الله و لا من رسوله و هو إن لم يكن تأميرا من الله و من رسوله و لا تأميرا من المؤمنين فيكون أميرهم بتأميرهم فهو تأمير منه بنفسه و الحسن ص مؤمن من المؤمنين فلم يؤمر معاوية على نفسه بشرط عليه أن لا يسميه أمير المؤمنين فلم يلزمه ذلك الايتمار له في شيء أمره به و فرغ ص إذ خلص نفسه من الإيجاب عليها الايتمار له عن أن يتخذ على المؤمنين الذين هم على الحقيقة مؤمنون و هم الذين كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ و لأن هذه الطبقة لم يعتقدوا إمارته و وجوب طاعته على أنفسهم و لأن الحسن عليا أمير البررة و قاتل الفجرة كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَلِيِّ عَالِيَا أمير المؤمنين عَلِيٍّ أَمِيرُ الْبِرَّةِ وَ قَاتِلُ الْفَجْرَةِ فَأَوْجِبَ ﷺ أَنَّهُ لَيْسَ لِبِرِّ مِنَ الْأَبْرَارِ أَنْ يَتَأَمَّرَ عَلَيْهِ وَ أَنَّ التَّأْمِيرَ عَلَى أَمِيرِ الْأَبْرَارِ لَيْسَ بِبِرِّ هَكَذَا يَقْتَضِي مَرَادَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ لَوْ لَمْ يَشْتَرِطِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَالِيَا عَلَى مَعَاوِيَةَ هَذِهِ الشَّرُوطَ وَ سَمَاهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ قَرِيشَ أُمَّةِ النَّاسِ أَبْرَارَهَا لِأَبْرَارِهَا وَ فَجَارَهَا لِفَجَارِهَا وَ كُلٌّ مِنْ أَعْتَقَ مِنْ قَرِيشَ أَنْ مَعَاوِيَةَ

إمامه بحقيقة الإمامة من الله عز و جل اعتقد الايتمار له وجوبا عليه فقد اعتقد وجوب اتخاذ مال الله دولا و عباده خولا و دينه دخلا و ترك أمر الله إياه إن كان مؤمنا فقد أمر الله عز و جل المؤمنين بالتعاون على البر و التقوى فقال وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ فَإِنْ كَانَ اتِّخَاذُ مَالِ اللَّهِ دَوْلًا وَ عِبَادَةُ خَوْلًا وَ دِينَ اللَّهِ دَخْلًا مِنَ الْبِرِّ وَ التَّقْوَى جَازًا عَلَى تَأْوِيلِكَ مِنْ اتِّخَاذِهِ إِمَامًا وَ أَمْرِهِ عَلَى نَفْسِهِ كَمَا تَرَوْنَ التَّأْمِيرَ عَلَى الْعِبَادِ وَ مِنْ اعْتِقَادِ أَنْ قَهَرَ مَالُ اللَّهِ عَلَى مَا يَقْهَرُ عَلَيْهِ وَ قَهَرَ دِينَ اللَّهِ عَلَى مَا يَسْأَمُ وَ أَهْلُ دِينَ اللَّهِ عَلَى مَا يَسْأَمُونَ هُوَ بِقَهْرِ مَنْ اتَّخَذَهُمْ خَوْلًا وَ أَنَّ اللَّهَ مِنْ قَبْلِهِ مَدِيلا فِي تَخْلِيصِ الْمَالِ مِنَ الدَّوْلِ وَ الدِّينِ مِنَ الدَّغْلِ وَ الْعِبَادِ مِنَ الْخَوْلِ عِلْمًا وَ سَلْمًا وَ أَمْنًا وَ اتَّقَى أَنْ الْبِرَّ مَقْهُورٌ فِي يَدِ الْفَاجِرِ وَ الْأَبْرَارَ مَقْهُورُونَ فِي أَيْدِي الْفَجَّارِ بِتَعَاوَنِهِمْ مَعَ الْفَاجِرِ عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ الْمَزْجُورِ عَنْهُ الْمَأْمُورِ بَضْدِهِ وَ خِلَافِهِ وَ مَنَافِيهِ.

و قد سئل سفيان الثوري عن العدوان ما هو؟ فقال: هو أن ينقل صدقة بانقيا إلى الحيرة فتفرق في أهل السهام بالحيرة و بانقيا أهل السهام و أنا أقسم بالله قسما بارا أن حراسة سفيان و معاوية بن مرة و مالك بن معول و خيثمة بن عبدالرحمن خشبة زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام بكناس الكوفة بأمر هشام بن عبدالملك من العدوان الذي زجر الله عز و جل عنه و أن حراسة من سميتهم بخشبة زيد رضوان الله عليه الداعية بنقل صدقة بانقيا إلى الحيرة.

فإن عذر عاذر من سميتهم بالعجز عن نصر البر الذي هو الإمام من قبل الله عز و جل الذي فرض طاعته على العباد على الفاجر الذي تأمر بإعانة الفجرة إياه قلنا لعمرى إن العاجز معذور فيما عجز عنه و لكن ليس الجاهل بمعذور في ترك الطلب في ما فرض الله عز و جل عليه و إيجابه على نفسه فرض

طاعته و طاعة رسوله و طاعة أولي الأمر و بأنه لا يجوز أن يكون سريرة ولاة الأمر بخلاف علانيتهم كما لم يجز أن يكون سريرة النبي الذي هو أصل ولاة الأمر و هم فرعه بخلاف علانيته و أن الله تعالى العالم بالسرائر و الضمائر و المطلع على ما في صدور العباد لم يكل علم ما لم يعلمه العباد إلى العباد جل و عز عن تكليف العباد ما ليس في وسعهم و طوقهم إذ ذاك ظلم من المكلف و عبث منه و أنه لا يجوز أن يجعل جل و تقدس اختيار من يستوي سريرته بعلانيته و من لا يجوز ارتكاب الكبائر الموبقة و الغصب و الظلم منه إلى من لا يعلم السرائر و الضمائر فلا يسع أحدا جهل هذه الأشياء و أن وسع العاجز بعجزه ترك ما يعجز عنه فإنه لا يسعه الجهل بالإمام البر الذي هو إمام الأبرار و العاجز بعجزه معذور و الجاهل غير معذور فلا يجوز أن لا يكون للأبرار إمام و إن كان مقهورا في قهر الفاجر و الفجار فمتى لم يكن للبر إمام بر قاهر أو مقهور فمات ميتة جاهلية إذا مات و ليس يعرف إمامه. فإن قلت فما تأويل عهد الحسن عليه السلام و شرطه على معاوية بأن لا يقيم عنده شهادة لإيجاب الله عز و جل عليه إقامة شهادة بما علمه قبل شرطه على معاوية قيل إن لإقامة الشهادة من الشاهد شرائط و هي حدودها التي لا يجوز تعديها لأن من تعدى حدود الله عز و جل فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ و أوكد شرائطها إقامتها عند قاض فصل و حكم عدل ثم الثقة من الشاهد أن يقيمها عند من تجد شهادته حقا و يميمت بها أثره و يزيل بها ظلما فإذا لم يكن من يشهد عنده سقط عنه فرض إقامة الشهادة و لم يكن معاوية عند الحسن عليه السلام أميرا أقامه الله تعالى و رسوله صلى الله عليه و آله أو حاكما من ولاة الحكم فلو كان حاكما من قبل الله و قبل رسوله ثم علم الحسن عليه السلام أن الحكم هو الأمير و الأمير هو الحكم و قد شرط عليه الحسن عليه السلام أن لا يؤمر حين شرط ألا يسميه

أمير المؤمنين فكيف يقيم الشهادة عند من أزال عنه الإمرة بشرط أن لا يسميه أمير المؤمنين و إذا أزال ذلك بالشرط أزال عنه الحكم لأن الأمير هو الحاكم و هو المقيم للحاكم و من ليس له تأمير و لا تحاكم يحكمه هذر و لا تقام الشهادة عند من حكمه هذر. فإن قلت فما تأويل عهد الحسن عليه السلام على معاوية و شرطه عليه ألا يتعقب على شيعة علي عليه السلام شيئا قيل إن الحسن عليه السلام علم أن القوم جوزوا لأنفسهم التأويل و سوغوا في تأويلهم إراقة ما أرادوا إراقتهم من الدماء و إن كان الله تعالى حقه و حقن ما أرادوا حقنه و إن كان الله تعالى أراقه في حكمه فأراد الحسن عليه السلام أن يبين أن تأويل معاوية على شيعة علي عليه السلام يتعقبه عليهم ما يتعقبه زائل مضمحل فاسد كما إن أزال إمرته عنه و عن المؤمنين بشرط أن لا يسميه أمير المؤمنين و إن إمرته زالت عنه و عنهم و أفسد حكمه عليه و عليهم ثم سوغ الحسن عليه السلام بشرطه عليه أن لا يقيم عنده شهادة للمؤمنين القدوة منهم به في أن لا يقيموا عنده شهادة فيكون حينئذ داره دائرة و قدرته قائمة لغير الحسن و لغير المؤمنين و يكون داره كدار بخت نصر و هو بمنزلة دانيال فيها و كدار العزيز و هو كيوسف فيها. فإن قال دانيال و يوسف عليه السلام كانا يحكمان لبخت نصر و العزيز قلنا لو أراد بخت نصر دانيال و العزيز يوسف أن يريقا بشهادة عثمان بن الوليد و عقبه بن أبي معيط و شهادة أبي بردة بن أبي موسى و شهادة عبدالرحمن بن الأشعث بن قيس دم حجر بن عدي بن الأديب و أصحابه رحمه الله عليهم و أن يحكما له بأن زيادا أخوه و أن دم حجر و أصحابه مراقبة بشهادة من ذكرت لما جاز أن يحكما لبخت نصر و العزيز و الحكم بالعدل يرمى الحاكم به في قدرة عدل أو جائر و مؤمن أو كافر لاسيما إذا كان الحاكم مضطرا إلى أن يدين قدر الجائر الكافر و المبطل و المحق بحكمه. فإن قال و لم خص الحسن عليه السلام عد الذنوب

إليه و إلى شيعة علي عليه السلام و قدم أمامها قتله عبدالله بن يحيى الحضرمي و أصحابه و قد قتل حجر و أصحابه و غيرهم قلنا لو قدم الحسن عليه السلام في عده على معاوية ذنوب حجر و أصحابه على عبدالله بن يحيى الحضرمي و أصحابه لكان سؤالك قائما فتقول لم قدم حجرا على عبدالله بن يحيى و أصحابه أهل الأخيار و الزهد في الدنيا و الإعراض عنها فأخبر معاوية بما كان عليه ابن يحيى و أصحابه من الحزق على أمير المؤمنين عليه السلام و شدة حبهم إياه و إفاضتهم في ذكره و فضله فجاءهم ف ضرب أعناقهم صبرا و من أنزل راهبا من صومعته فقتله بلا جنابة منه إلى قاتله أعجب ممن يخرج قسا من ديره فيقتله لأن صاحب الدير أقرب إلى بسط اليد لتناول ما معه على التشريط من صاحب الصومعة الذي هو بين السماء و الأرض فتقديم الحسن عليه السلام العباد على العباد و الزهاد على الزهاد و مصابيح البلاد على مصابيح البلاد لا يتعجب منه بل يتعجب لو قدم في الذكر مقصرا على مخبت و مقتصدا على مجتهد. فإن قال ما تأويل اختيار مال دارا مجرد على سائر الأموال لما اشترط أن يجعله لأولاد من قتل مع أبيه ص يوم الجمل و بصفين قيل لدارا مجرد خطب في شأن الحسن بخلاف جميع فارس و قلنا إن المال مالان الفيء الذي ادعوا أنه موقوف على المصالح الداعية إلى قوام الملة و عمارتها من تجييش الجيوش للدفع عن البيضة و لأرزاق الأسارى و مال الصدقة الذي خص به أهل السهام و قد جرى في فتوح الأرضين بفارس و الأهواز و غيرهما من البلدان مما فتح منها صلحا و ما فتح منها عنوة و ما أسلم أهلها عليها هنات هنات و أسباب و أسباب بإيجاب الشرائط الدالة لها. و قد كتب ابن عبدالعزيز إلى عبدالحميد بن زيد بن الخطاب و هو عامله على العراق أيدك الله هاش في السواد ما يركبون فيه البراذين و يتختمون

بالذهب و يلبسون الطيالبسة و خذ فضل ذلك فضعه في بيت المال.
و كتب ابن الزبير إلى عامله جنبوا بيت مال المسلمين ما يؤخذ على المناظر و
القناطر فإنه سحت فقصر المال عما كان فكتب إليهم ما للمال قد قصر فكتبوا
إليه أن أمير المؤمنين نهانا عما يؤخذ على المناظر و القناطر فلذلك قصر
المال فكتب إليهم عودوا إلى ما كنتم عليه.

هذا بعد قوله إنه سحت و لا بد أن يكون أولاد من قتل من أصحاب علي عليه السلام
بالجمل و بصفين من أهل الفياء و مال المصلحة و من أهل الصدقة و السهام
و قد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فِي الصَّدَقَةِ أُمْرٌ أَنْ آخِذَهَا مِنْ أَعْيَانِكُمْ وَ أُرَدَّهَا
فِي فُقَرَائِكُمْ بِالكَافِ وَ الميم ضمير من وجبت عليهم في أموالهم الصدقة و من
وجبت لهم الصدقة فخاف الحسن عليه السلام أن كثيرا منهم لا يرى لنفسه أخذ
الصدقة من كثير منهم و لأكل صدقة كثير منهم إذا كانت غسالة ذنوبهم و لم
يكن للحسن عليه السلام في مال الصدقة سهم: رَوَى ابْنُ حُكَيْمٍ بِنِ مُعَاوِيَةَ بِنِ حَيْدَةَ
الْقُسَيْرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ مِنَ الْإِبِلِ ابْنَةٌ لُبُونٍ
وَ لَا تُفَرَّقُ إِبِلٌ عَنْ حِسَابِهَا مِنْ أَتَانَا بِهَا مُؤْتَجِرًا فَلَهُ أَجْرُهَا وَ مَنْ مَنَعَهَا
أَخَذْنَاهَا مِنْهُ وَ شَطْرُ إِبِلِهِ عَزْمَةٌ مِنْ عَزَمَاتِ رَبَّنَا لَيْسَ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فِيهَا
شَيْءٌ وَ فِي كُلِّ غَنِيمَةٍ حُمْسٌ أَهْلِ الْخُمْسِ بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنْ مَنَعُوا.

فخص الحسن عليه السلام ما لعله كان عنده أعف و أنظف من مال أردشير خره لأنها
حوصرت سبع سنين حتى اتخذ المحاصرون لها في مدة حصارهم إيها
مصانع و عمارات ثم ميزوها من جملة ما فتحوها بنوع من الحكم و بين
الإصطخر الأول و الإصطخر الثاني هنات علمها الرباني الذي هو الحسن عليه السلام
فاختار لهم أنظف ما عرف: فَقَدْ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم أَنَّهُ قَالَ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ
تَعَالَى وَ قِفْوَهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ إِنَّهُ لَا يُجَاوِزُ قَدَمًا عَبْدٍ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ عَنْ

شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ وَ عَنِ عُمَرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ وَ عَنِ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ جَمَعَهُ وَ فِيمَا أَنْفَقَهُ وَ عَنِ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

و كان الحسن و الحسين ابنا علي عليه السلام يأخذان من معاوية الأموال فلا ينفقان من ذلك على أنفسهما و على عيالهما ما تحمله الدابة بفيئها.

قال شيبه بن نعامه كان علي بن الحسين عليه السلام ينحل فلما مات نظروا فإذا هو يعول في المدينة أربع مائة بيت من حيث لم يقف الناس عليه.

فإن قال: فإن هذا محمد بن إسحاق بن خزيمة النيسابوري قال حدثنا أبو بشر الواسطي قال حدثنا خالد بن داود عن عامر قال بايع الحسن بن علي عليه السلام معاوية على أن يسالم من سالم و يحارب من حارب و لم يبايعه على أنه أمير المؤمنين.

قلنا هذا حديث ينقض آخره أوله و إنه لم يؤمره و إذا لم يؤمره لم يلزمه الايتمار له إذا أمره و قد روينا من غير وجه ما ينقض قوله يسالم من سالم و يحارب من حارب فلم نعلم فرقة من الأمة أشد على معاوية من الخوارج.

و خرج على معاوية بالكوفة جويرية بن ذارع أو ابن وداع أو غيره من الخوارج فقال معاوية للحسن اخرج إليهم و قاتلهم فقال يا أبا الله لي بذلك قال فلم أليس هم أعداؤك و أعدائي قال نعم يا معاوية و لكن ليس من طلب الحق فأخطأه كمن طلب الباطل فوجده فسكت معاوية.

و لو كان ما رواه أنه بايع على أن يسالم من سالم و يحارب من حارب لكان معاوية لايسكت على ما حجه به الحسن عليه السلام و لأنه يقول له قد بايعتني على أن تحارب علي من حاربت كائنا من كان و تسالم من سالمت كائنا من كان و إذا قال عامر في حديثه و لم يبايعه على أنه أمير المؤمنين قد ناقض لأن الأمير هو الأمر و الزاجر و المأمور هو المؤتمر و المنزجر فأبى تصرف الأمر

فقد أزال الحسن عليه السلام في موادعته معاوية الايتمار له فقد خرج من تحت أمره حين شرط أن لا يسميه أمير المؤمنين و لو انتبه معاوية بحيلة الحسن عليه السلام بما احتال عليه لقال له يا أبا محمد أنت مؤمن و أنا أمير فإذا لم أكن أميرك لم أكن للمؤمنين أيضا أميرا و هذا حيلة منك تزيل أمري عنك و تدفع حكمي لك و عليك فلو كان قوله يحارب من حارب مطلقا و لم يكن شرطه إن قاتلك من هو شر منك قاتلته و إن قاتلك من هو خير منك في الشر و أنت أقرب منه إليه لم أقاتله و لأن شرط الله على الحسن عليه السلام و على جميع عباده التعاون على البرِّ و التَّقوى و ترك التعاون على الإثمِّ و العُدوان و أن قتال من طلب الحق فأخطأه مع من طلب الباطل فوجده تعاون على الإثمِّ و العُدوان و المبايع غير المبايع و المؤازر غير المؤازر. فإن قال: هذا حديث أنس بن سيرين: يَرْوِيهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ حُزَيْمَةَ قَالَ حَدَّثَنَا بَشَّارٌ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ عَنِ ابْنِ عَوْنٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام يَوْمَ كَلَّمَ فَقَالَ مَا بَيْنَ جَابِزِ سَا وَ جَابِلِقَا رَجُلٌ جَدُّهُ نَبِيُّ غَيْرِي وَ غَيْرُ أَخِي وَ إِنِّي رَأَيْتُ أَنْ أُضْلِحَ بَيْنَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ وَ كُنْتُ أَحَقَّهُمْ بِدَلِكٍ فَإِنَّا بَايَعْنَا مُعَاوِيَةَ وَ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ.

قلنا: ألا ترى إلى قول أنس كيف يقول يوم كلم الحسن و لم يقل يوم بايع إذ لم يكن عنده بيعة حقيقة و إنما كانت مهادنة كما يكون بين أولياء الله و أعدائه لا مبايعة تكون بين أوليائه و أوليائه فرأى الحسن عليه السلام رفع السيف مع العجز بينه و بين معاوية كما رأى رسول الله رفع السيف بينه و بين أبي سفيان و سهل بن عمرو و لو لم يكن رسول الله مضطرا إلى تلك المصلحة و الموادعة لما فعل فإن قال قد ضرب رسول الله صلى الله عليه وسلم بينه و بين سهل و أبي سفيان مدة و لم يجعل الحسن بينه و بين معاوية مدة قلنا بل ضرب الحسن عليه السلام أيضا بينه و بين معاوية مدة و إن جهلناها و لم نعلمها و هي ارتفاع الفتنة و انتهاء مدتها

و هو متاعٌ إلى حينٍ.

فإن قال: فَإِنَّ الْحَسَنَ قَالَ لَجُبَيْرِ بْنِ نُفَيْرٍ حِينَ قَالَ لَهُ إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّكَ تُرِيدُ الْخِلَافَةَ فَقَالَ قَدْ كَانَ جَمَاجِمُ الْعَرَبِ فِي يَدِي يُحَارِبُونَ مَنْ حَارَبْتُمْ وَ يُسَالِمُونَ مَنْ سَأَلْتُمْ تَرَكْتُهَا ابْتِغَاءً وَجِهَ اللَّهُ وَ حَقَّنَ دِمَاءَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ثُمَّ أُثِيرُهَا يَا تَيْيَاسَ أَهْلَ الْحِجَازِ.

قلنا: إن جبيراً كان دسيساً إلى الحسن عليه السلام دسه معاوية إليه يختبره هل في نفسه الإثارة و كان جبير يعلم أن الموادعة التي وادع و لم يطعن يمانيان برمح و لا يضرب يمانيان بسيف و أومى بقوله إلى أصحابه أبناء الطمع و كان في تلك الجماجم شبت بن ربيعي تابع كل ناعق و مثير كل فتنة و عمرو بن حريث الذي ظهر على علي ص و بايع ضبة احتوشها مع الأشعث و المنذر بن الجارود الطاعي الباغي و صدق الحسن ص أنه كان بيده هذه الجماجم يحاربون من حارب و لكن محاربة منهم للطمع و يسالمون من سالم لذلك و كان من حارب لله تعالى و ابتغى القربة إليه و الحظوة منه قليلاً ليس فيهم عدد يتكافى أهل الحرب لله و النزاع لأولياء الله و استمداد كل مدد و كل عدد و كل شدة على حجج الله تعالى.

باب السبب الداعي للحسن عليه السلام إلى موادعة معاوية و ما هو و كيف هو

دس معاوية إلى عمرو بن حريث و الأشعث بن قيس و إلى حجر بن الحجر و شبت بن ربيعي دسيساً أفرد كل واحد منهم بعين من عيونهم أنك إن قتلت الحسن بن علي فلك مائتا ألف درهم و جند من أجناد الشام و بنت من بناتي فبلغ الحسن عليه السلام ذلك فاستلام و لبس درعا و كفرها و كان يحترز و لا يتقدم للصلاة بهم إلا كذلك فرماه أحدهم في الصلاة بسهم فلم يثبت فيه لما عليه من اللامة فلما صار في مظلم ساباط ضربه أحدهم بخنجر مسموم فعمل فيه

الخنجر فأمرع أن يعدل به إلى بطن جريحي و عليها - عم المختار بن أبي عبيد مسعود بن قيلة فقال المختار لعمه تعال حتى نأخذ الحسن و نسلمه إلى معاوية فيجعل لنا العراق فبدر بذلك الشيعة من قول المختار لعمه فهموا بقتل المختار فنلطف عمه لمسألة الشيعة بالعفو عن المختار ففعلوا فقالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَلْكُمُ وَاللَّهِ إِنَّ مُعَاوِيَةَ لَا يَفِي لِأَحَدٍ مِنْكُمْ بِمَا ضَمَنَهُ فِي قَتْلِي وَ إِنِّي أَظُنُّ أَنِّي إِنْ وَضَعْتُ يَدِي فِي يَدِهِ فَأَسْأَلْتَهُ لَمْ يَتْرُكْنِي أَدِينُ لِدِينِ جَدِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنِّي أَقْدِرُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدِي وَ لَكِنِّي كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَبْنَائِكُمْ وَ أَفِيئِينَ عَلَى أَبْوَابِ أَبْنَائِهِمْ يَسْتَسْفُونَهُمْ وَ يَسْتَطْعِمُونَهُمْ بِمَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُمْ فَلَا يُسْقُونَ وَ لَا يُطْعَمُونَ فَبَعْدًا وَ سُخْقًا لِمَا كَسَبْتَهُ أَيْدِيكُمْ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ فَجَعَلُوا يَعْتَدِرُونَ بِمَا لَا عُذْرَ لَهُمْ فِيهِ فَكَتَبَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَوْلِهِ ذَلِكَ إِلَى مُعَاوِيَةَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ حَظِيبِي أَنْتَهَى إِلَى الْيَأْسِ مِنْ حَقِّ أُخِيهِ وَ بَاطِلِ أَمِيئِهِ وَ حَظْبِكَ حَظْبُ مَنْ أَنْتَهَى إِلَى مُرَادِهِ وَ إِنِّي أُعْتَرِلُ هَذَا الْأَمْرَ وَ أُحْلِيهِ لَكَ وَ إِنْ كَانَ تَحْلِيَّتِي إِيَّاهُ شَرًّا لَكَ فِي مَعَادِكَ وَ لِي شُرُوطٌ أَشْرَطُهَا لَا تَبْهَظَنَّكَ أَنْ وَفَيْتَ لِي بِهَا بَعْدُ وَ لَا تَحْفَ أَنْ عُذِرْتَ وَ كَتَبَ الشَّرْطَ فِي كِتَابٍ آخَرَ فِيهِ يُمْنِيهِ بِالْوَفَاءِ وَ تَزَكِ الْعُدْرِ وَ سَتَنْدُمُ يَا مُعَاوِيَةُ كَمَا نَدِمَ غَيْرُكَ مِمَّنْ نَهَضَ فِي الْبَاطِلِ أَوْ قَعَدَ عَنِ الْحَقِّ حِينَ لَمْ يَنْفَعِ النَّدْمُ وَ السَّلَامُ.

فإن قال قائل: من هو النادم الناهض و النادم و القاعد قلنا هذا الزبير ذكره أمير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ ما أيقن بخطأ ما أتاه و باطل ما قضاه و بتأويل ما عزاه فرجع عنه القهقري و لو وفى بما كان في بيعته لمحا نكته و لكنه أبان ظاهرا الندم و السريرة إلى عالمها.

و هذا عبدالله بن عمر بن الخطاب روى أصحاب الأثر في فضائله أنه قال مهما آسى عليه من شيء فإنني لا آسى على شيء أسفي على أنني لم أقاتل

الفئة الباغية مع علي فهذا ندم القاعد.

وهذه عائشة روى الرواة أنها لما أنبها مؤنب فيما أتته قالت قضى القضاء و جفت الأقلام و الله لو كان لي من رسول الله عشرون ذكرا كلهم مثل عبدالرحمن بن الحارث بن هشام فتكلتهم بموت و قتل كان أيسر علي من خروجي علي علي و مسعاي التي سعيت فإلى الله أشكو لا إلى غيره.

و هذا سعد بن أبي وقاص لما أنهى إليه أن علياً عليه السلام قتل ذا الندية أخذه ما قدم و ما أخر و قلق و نزع و قال و الله لو علمت أن ذلك كذلك لمشيت إليه و لو حبوا و لما قدم معاوية دخل إليه سعد و قال له يا أبا إسحاق ما الذي منعك أن تعينني على الطلب بدم الإمام المظلوم فقال كنت أقاتل معك علياً و قد سمعتُ رسول الله صلى الله عليه وآله يقولُ أنت مني بمنزلة هارون من موسى فقال أنت سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وآله قال نعم و إلا صمتا قال أنت الآن أقل عذرا في القعود عن النصره فو الله لو سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وآله ما قاتلته.

و قد أحال - فقد سمع رسول الله يقول لعلي أكثر من ذلك فقاتله و هو بعد مفارقتة للدنيا يلعنه و يشتمه و يرى أن ملكه و ثبات قدرته بذلك إلا أنه أراد أن يقطع عذر سعد في القعود عن نصره و الله المُستعان.

فإن قال قائل لحمقه و خرقة فإن علياً ندم مما كان منه من النهوض في تلك الأمور و إراقة تلك الدماء كما ندموا هم في النهوض و القعود قيل: كذبت و أحلت لأنه في غير مقام قال: إني قلبت أمري و أمرهم ظهرا لبطن فما وجدت إلا قتالهم أو الكفر بما جاء به محمد صلى الله عليه وآله: و قد روي عنه أمرت بقتال الناكثين و القاسطين و المارقين: و روي هذا الحديث من ثمانية عشر وجهاً عن النبي صلى الله عليه وآله إنك تُقاتل الناكثين و القاسطين و المارقين أظهر ندما بحضرة من سمعوا منه هذا و هو يرويه عن النبي صلى الله عليه وآله لكان مكذبا فيه نفسه

وكان فيهم المهاجرون كعمار و روى عمار و الأنصار كأبي الهيثم و أبي أيوب و دونهما فإن لم يتخرج و لم يتورع عن الكذب على من كذب عليه تبوء مقعده من النار استحيا من هؤلاء الأعيان من المهاجرين و الأنصار و عمار الذي يقولُ النَّبِيُّ ﷺ عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ يحلف جهد أيمانه و الله لو بلغوا بنا قصبات هجر لعلمت أنا على الحق و أنهم على الباطل و يحلف أنه قاتل تحت راية الذي أحضرها صفيين و هي التي أحضرها يوم أحد و الأحزاب و الله لقد قاتلت هذه الراية آخر أربع مرات و الله ما هي عندي بأهدى من الأولى و كان يقول إنهم أظهروا الإسلام و أسروا الكفر حتى وجدوا عليه أعوانا.

و لو ندم علي ﷺ بعد قوله أمرت أن أقاتل الناكثين و القاسطين و المارقين لكان من مع علي يقول له كذبت على رسول الله و إقراره بذلك على نفسه و كانت الأمة الزبير و عائشة و حزبهما و علي و أبوأيوب و خزيمة بن ثابت و عمار و أصحابه و سعد بن عمر و أصحابه فإذا اجتمعوا جميعا على الندم فلا بد من أن يكون اجتمعوا على ندم من شيء فعلوه و ودوا أنهم لم يفعلوه و أن الفعل الذي فعلوه باطل فقد اجتمعوا على الباطل و هم الأمة التي لا تجتمع على الباطل أو اجتمعوا على الندم من ترك شيء لم يفعلوه و ودوا أنهم فعلوه فقد اجتمعوا على الباطل بتركهم جميعا الحق و لا بد من أن يكون النبي ﷺ حين قال لعلي ﷺ إنك تقاتل الناكثين و القاسطين و المارقين. كان ذلك من النبي ﷺ خيرا و لا يجوز أن لا يكون ما أخبر إلا بأن يكذب المخبر أو يكون أمره بقتالهم فتركه للايتمار بما أمر به عنده كما قال علي ﷺ إنه كفر. فإن قال قائل إن الحسن ﷺ أخبر بأنه حقن دماء أنت تدعي أن عليا كان مأمورا بإراقتها و الحقن لما أمر الله و رسوله بإراقتنه من الحاقن

عصيان قلنا إن الأمة التي ذكر الحسن عليه السلام أمتان و فرقتان و طائفتان هالكة و ناجية و باغية و مبغي عليها فإذا لم يكن حقن دماء المبغي عليها إلا بحقن دماء الباغية لأنهما إذا اقتتلا و ليس للمبغي عليها قوام بإزالة الباغية حقن دم المبغي عليها أو إراقة دم الباغية مع العجز عن ذلك إراقة لدم المبغي عليها لا غير فهذا هذا.

فإن قال: فما الباغي عندك أ مؤمن أو كافر أو لا مؤمن و لا كافر قلنا إن الباغي هو الباغي بإجماع أهل الصلاة و سماهم أهل الإرجاء مؤمنين مع تسميتهم إياهم بالباغين و سماهم أهل الوعيد كفرا [كفاراً] غير مشركين كالأباضية و الزيدية و فساقا خالدين في النار كواصل و عمرو منافقين خالدين في الدرك الأشفل من النار كالحسن و أصحابه فكلهم قد أزال الباغي عما كان فيه قبل البغي فأخرجه قوم إلى الكفر و الشرك كجميع الخوارج غير الإباضية و إلى الكفر غير الشرك كالأباضية و الزيدية و إلى الفسق و النفاق و أقل ما حكم عليهم أهل الإرجاء إسقاطهم من السنن و العدالة و القبول. فإن قال فإن الله عز و جل سمى الباغي مؤمناً فقال تعالى: **وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا** - فجعلهم مؤمنين قلنا لا بد من أن المأمور بالإصلاح بين الطائفتين المقتتلين كان قبل اقتتالهما عالماً بالباغية منهما أو لم يكن عالماً بالباغية منهما فإن كان عالماً بالباغية منهما كان مأموراً بقتالها مع المبغي عليها حتى تفيء إلى أمر الله و هو الرجوع إلى ما خرج منه بالبغي و إن كان المأمور بالإصلاح جاهلاً بالباغية و المبغي عليها فإنه كان جاهلاً بالمؤمن غير الباغي من المؤمن الباغي و كان المؤمن غير الباغي عرف بعد النبيين و الفرق بينه و بين الباغي مجعاً من أهل الصلاة على إيمانه لا اختلاف بينهم في اسمه و المؤمن الباغي بزعمك مختلف فيه فلا يسمى مؤمناً حتى يجمع

على أنه مؤمن كما أجمع على أنه باغ فلا يسمى الباغي مؤمناً إلا بإجماع أهل الصلاة على تسميته مؤمناً كما أجمعوا عليه و على تسميته باغياً. فإن قال فإن الله تعالى سمى الباغي للمؤمنين أخاً و لا يكون أخ المؤمن إلا مؤمناً قيل أحلت و باعدت فإن الله تعالى سمى هوداً و هو نبي أخا عاد و هم كفار فقال و إلى عادٍ أخاهم هوداً و قد يقال للشامي يا أخا الشام و لليماني يا أخا اليمن و يقال للمسايف اللّازم له المقاتل به فلان أخ السيف فليس في يد المتأول أخ المؤمن لا يكون إلا مؤمناً مع شهادة القرآن بخلافه و شهادة اللغة بأنه يكون المؤمن أخا الجماد الذي هو الشام و اليمن و السيف و الرمح و بالله أستعين على أمورنا في أدياننا و دنيانا و آخرتنا و إياه نسأل التوفيق لما قرب منه و أزلف لديه بمنه و كرمه^١.

٢. ما ذكره محمد بن بحر الشيباني المعروف بالرهنبي رحمه الله في كتابه من قول مفضلو الأنبياء و الرسل و الأئمة و الحجج صلوات الله عليهم أجمعين على الملائكة.

قال مفضلو الأنبياء و الرسل و الحجج و الأئمة على الملائكة إنا نظرنا إلى جميع ما خلق الله عز و جل من شيء علا علوا طبعاً و اختياراً أو علي به قسراً و اضطراراً أو ما سفلى شيء طبعاً و اختياراً أو سفلى به قهراً و اضطراراً فإذا هي ثلاثة أشياء بالإجماع حيوان و نام و جماد و أفلاك سائرة و بالطبع الذي طبعها عليه صانعها دائرة و فيما دونها عن إرادة خالقها مؤثرة و أنهم نظروا في الأنواع الثلاثة و في الأشياء التي هي أجناس منقسمة إلى جنس الأجناس الذي هو شيء إذ يعطي كل شيء اسمه قالوا و نظرنا أي الثلاثة و هو نوع لما فوقه و جنس لما تحته أنفع و أرفع و أيها أدون و أوضع فوجدنا

١. شيخ صدوق، علل الشرايع، ج ١، ص ٢١١ به بعد.

أرفع الثلاثة الحيوان و ذلك بحق الحياة التي بان بها النامي و الجماد و إنما رفعة الحيوان عندنا في حكمة الصانع و ترتيبها أن الله تقدست أسماؤه جعل النامي له غذاء و جعل له عند كل داء دواء و فيما قدر له صحة و شفاء فسبحانه ما أحسن ما دبره في ترتيب حكمته إذ الحيوان الرفيع فما دونه يغذو- منه لوقاية الحر و البرد يكسو و عليه أيام حياته ينشو و جعل الجماد له مركزا و مكديا فامتھنه له امتھانا و جعل له مسرحا و أكنانا و مجامع و بلدانا و مصانع و أوطانا و جعل له حزنا محتاجا إليه و سهلا محتاجا إليه و علوا ينتفع بعلوه و سفلا ينتفع به و بمكاسبه برا و بحرا فالحيوان مستمتع فيستمتع بما جعل له فيه من وجوه المنفعة و الزيادة و الذبول عند الذبول و يتخذ المركز عند التجسيم و التآليف من الجسم المؤلف تبارك الله ربُّ العالمين قالوا ثم نظرنا فإذا الله عز و جل قد جعل المتخذ بالروح و النمو و الجسم أعلى و أرفع مما يتخذ بالنمو و الجسم و التآليف و التصريف ثم جعل الحي الذي هو حي بالحياة التي هي غيره نوعين - ناطقا و أعجم ثم أبان الناطق من الأعجم بالنطق و البيان الذين جعلهما له فجعله أعلى منه لفضيلة النطق و البيان ثم جعل الناطق نوعين حجة و محجوجا فجعل الحجة أعلى من المحجوج لإبانة الله عز و جل الحجة و اختصاصه إياه بعلم علوي يخصه له دون المحجوجين فجعله معلما من جهته باختصاصه إياه و علما بأمره إياه أن يعلم بأن الله عز و جل معلم الحجة دون أن يكله إلى أحد من خلقه فهو متعال به و بعضهم يتعالى على بعض بعلم يصل إلى المحجوجين من جهة الحجة قالوا ثم رأينا أصل الشيء الذي هو آدم عليه السلام فوجدناه قد جعله على كل روحاني خلقه قبله و جسماني ذراه و برأه منه فعلمه علما خصه به لم يعلمهم قبل و لا بعد و فهمه فهما لم يفهمهم قبل و لا بعد ثم جعل ذلك العلم

الذي علمه ميراثا فيه لإقامة الحجج من نسله على نسله ثم جعل آدم عليه السلام لرفعة قدره و علو أمره للملائكة الروحانيين قبلة و أقامه لهم حجة فابتلاهم بالسجود إليه فجعل لا محالة من سجد له أعلى و أفضل ممن أسجدهم لأن من جعل بلوى و حجة أفضل ممن حجهم به و لأن إسجاده جل و عز إياهم للخضوع ألزمهم الاتضاع منهم له و المأمورين بالاتضاع بالخضوع و الخشوع و الاستكانة دون من أمرهم بالخضوع له أ لا ترى إلى من أبى الاتتمار لذلك الخضوع و لتلك الاستكانة ف أبى وَ اسْتَكْبَرَ و لم يخضع لمن أمره له بالخضوع كيف لعن و طرد عن الولاية و أدخل في العداوة فلا يرجى له من كبوته الإقالة إلى آخر الأبد فرأينا السبب الذي أوجب الله عز و جل لآدم عليه السلام عليهم فضلا فإذا هو العلم الذي خصه الله عز و جل دونهم فعلمه الأسماء و بين له الأشياء فعلا بعلمه على من لا يعلم ثم أمره جل و عز أن يسألهم سؤال تنبيه لا سؤال تكليف عما علمه بتعليم الله عز و جل إياه مما لم يكن علمهم ليريهم جل و عز علو منزلة العلم و رفعة قدره كيف خص العلم محلا و موضعا اختاره له و أبان ذلك المحل عنهم بالرفعة و الفضل ثم علمنا أن سؤال آدم عليه السلام إياهم عما سألهم عنه مما ليس في وسعهم و طاقتهم الجواب عنه سؤال تنبيه لا سؤال تكليف لأنه جل و عز لا يكلف ما ليس في وسع المكلف القيام به فلما لم يطبقوا الجواب عما سألوا علمنا أن السؤال كان كالتقرير منه و لهم يقرر به انصياعهم بالجهالة عما علمه إياه و علو خطره باختصاصه إياه بعلم لم يخصهم به فالتزموا الجواب بأن قالوا لا علم لنا إلا ما علمتنا ثم جعل الله عز و جل آدم عليه السلام معلم الملائكة بقوله أَنبئُهُم لَأَن الْإِنبَاءَ مِنَ النَّبِيَّاتِ تَعْلِيمٌ وَ الْأَمْرُ بِالْإِنبَاءِ مِنَ الْأَمْرِ تَكْلِيفٌ يَقْتَضِي طَاعَةً وَ عَصِيَانًا وَ الْإِصْغَاءَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ عليه السلام لِلتَّعْلِيمِ وَ التَّوْقِيفِ وَ التَّفْهِيمِ وَ التَّعْرِيفِ تَكْلِيفٌ

يقتضي طاعة و عصيانا فمن ذهب منكم إلى فضل المتعلم على المعلم و الموقف على الموقف و المعرف على المعرف كان في تفضيله عكس لحكمة الله عز و جل و قلب لترتيبها التي رتبها الله عز و جل فإنه على قياس مذهبه أن تكون الأرض التي هي المركز أعلى من النامي الذي هو عليها الذي فضله الله عز و جل بالنمو و النامي أفضل و أعلى من الحيوان الذي فضله الله جل جلاله بالحياة و النمو و الروح و الحيوان الأعجم الخارج عن التكليف و الأمر و الزجر أعلى و أفضل من الحيوان الناطق المكلف للأمر و الزجر و الحيوان الذي هو محجوج أعلى من الحجة التي هي حجة الله عز و جل فيها و المعلم أعلى من المعلم و قد جعل الله عز و جل آدم حجة على كل من خلق من روحاني و جسماني إلا من جعل له أولية الحجة.

فَقَدْ رُوِيَ لَنَا عَنْ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ بَيَّضَ اللَّهُ وَجْهَهُ أَنَّهُ قَالَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّ شَيْءٍ كُنْتُمْ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُنَّا أَشْبَاحَ نُورٍ نَدُورُ حَوْلَ عَرْشِ الرَّحْمَنِ فَتَعَلَّمُ الْمَلَائِكَةُ التَّسْبِيحَ وَ التَّهْلِيلَ وَ التَّحْمِيدَ.

و لهذا تأويل دقيق ليس هذا مكان شرحه و قد بيناه في غيره. قال مفضلو الملائكة - إن مدار الخلق روحانيا كان أو جسمانيا على الدنو من الله عز و جل و الرفعة و العلو و الزلفة و السمو و قد وصف الله جلته عظمتة الملائكة من ذلك بما لم يصف به غيرهم ثم وصفهم بالطاعة التي عليها موضع الأمر و الزجر و الثواب و العقاب فقال جل و عز لا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ثم جعل محلهم الملكوت الأعلى فبراهينهم على توحيدهم أكثر و أدلتهم عليه أوفر و إذا كان ذلك كذلك كان حظهم من الزلفة أجل و من المعرفة بالصانع أفضل قالوا ثم رأينا الذنوب و العيوب الموردة النار و دار

البوار كلها من الجنس الذي فضلتموه على من قال الله عز و جل في نعتهم لما نعتهم و وصفهم بالطاعة لما وصفهم لا يَعْضُونَ الله ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ - قالوا كيف يجوز فضل جنس فيهم كل عيب و لهم كل ذنب على من لا عيب فيهم و لا ذنب منهم صغائر و لا كبائر. و الجواب أن مفضلي الأنبياء و الحجج ص قالوا إنا لانفضل هاهنا الجنس على الجنس و لكننا فضلنا النوع على النوع من الجنس كما أن الملائكة كلهم ليسوا كإبليس و هاروت و ماروت لم يكن البشر كلهم كفرعون الفراعنة و كشياطين الإنس المرتكبين المحارم و المقدمين على المآثم و أما قولكم في الزلفة و القربة فإنكم إن أردتم زلفة المسافات و قربة المداناة فالله عز و جل أجل و مما توهمتموه أنزه و في الأنبياء و الحجج من هو أقرب إلى قربه بالصالحات و القربات الحسنات و بالنيات الطاهرات من كل خلق خلقهم و القرب و البعد من الله عز و جل بالمسافة و المدى تشبيهه له بخلقه و هو من ذلك نزيه و أما قولهم في الذنوب و العيوب فإن الله جلت أسماؤه جعل الأمر و الزجر أسبابا و عللا و الذنوب و المعاصي وجوها فأنبأ جل جلاله و جعل الذي هو قاعدة الذنوب من جميع المذنبين من الأولين و الآخرين إبليس و هو من حزب الملائكة و ممن كان في صفوفهم و هو رأس الأبالسة و هو الداعي إلى عصيان الصانع و الموسوس و المزين لكل من تبعه و قبل منه و ركن إليه الطغيان و قد أمهل الملعون لبلوى أهل البلوى في دار الابتلاء فكم من ذرية نبيه و في طاعة الله عز و جل و جبه و عن معصيته بعيدة قد أقمأ إبليس و أقصاه و زجره و نفاه فلم يلو له على أمر إذا أمر و لا انتهى عن زجر إذا زجر له لمات في قلوب الخلق مكافي من المعاصي لمات الرحمن فلما ترحمن دافعة للماتة و وسوسته و خطراته و لو كانت المحنة بالملعون واقعة بالملائكة

و الابتلاء به قائما كما قام في البشر و دائما كما دام لكثرت من الملائكة المعاصي و قلت فيهم الطاعات إذا تمت فيهم الآلات فقد رأينا المبتلى من صنوف الملائكة بالأمر و الزجر مع آلات الشهوات كيف انخدع بحيث دنا من طاعته و كيف بعد مما لم يبعد منه الأنبياء و الحجج الذين اختارهم الله على علم على العالمين إذ ليست هفوات البشر كهفوة إبليس في الاستكبار و فعل هاروت و ماروت في ارتكاب المزجور. قال مفضلو الملائكة ﷺ إن الله جل جلاله وضع الخضوع و الخشوع و التضرع و الخنوع حلية فجعل مداها و غايتها آدم ﷺ فقارب الملائكة في هذه الحلية و أخذ منها بنصيب الفضل و السبق فجعل للطاعة فأطاعوا الله فيه و لو كان هناك بنو آدم لما أطاعوه فيما أمر و زجر كما لم يطعه قابيل فصار إمام كل قاتل. الجواب مفضلو الأنبياء و الحجج ﷺ قالوا إن الابتلاء الذي ابتلى به الله عز و جل الملائكة من الخشوع و الخضوع لآدم ﷺ عن غير شيطان مغو عدو مطغي فأضل بغوايته بين الطائعين و العاصين و المقيمين على الاستقامة عن الميل و عن غير آلات المعاصي التي هي الشهوات المركبات في عبادة المبتلين و قد ابتلي من الملائكة من ابتلي فلم يعتصم بعصمة الله الوثقى بل استرسل للخشوع الذي كان أضعف منها.

وَ قَدْ رُوينا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ فِي الْمَلَائِكَةِ مَنْ بَاقَةٌ بَقْلٍ خَيْرٌ مِنْهُ
و الأنبياء و الحجج يعلمون ذلك لهم و فيهم ما جهلناه و قد أقر مفضلو
الملائكة بالتفاضل بينهم كما أقر بالتفاضل بين ذوي الفضل من البشر و من
قال إن الملائكة جنس من خلق الله عز و جل فقل فيهم العصاة كهاروت و
ماروت و كإبليس اللعين إذ الابتلاء فيهم قليل فليس ذلك بموجب أن يكون
فاضلهم أفضل من فاضل البشر الذين جعل الله عز و جل الملائكة خدمهم إذا

صاروا إلى دار المقامة التي ليس فيها حزن ولا هم ولا نصب ولا سقم ولا فقر. قال مفضلو الملائكة عليهم السلام إن الحسن البصري يقول إن هاروت وماروت علجان من أهل بابل وأنكر أن يكونا ملكين من الملائكة فلم تعترضوا علينا بالحجة بهما و إبليس فتحتجون علينا بجني فيه. قال مفضلو الأنبياء و الحجج عليهم السلام ليس شذوذ قول الحسن عن جميع المفسرين من الأمة بموجب أن يكون ما يقول كما يقول و أنتم تعلمون أن الشيء لا يستثنى إلا من جنسه و تعلمون أن الجن سموا جنا لاجتنانهم عن الرؤية إلا إذا أرادوا الترائي بما جعل الله عز و جل فيهم من القدرة على ذلك و أن إبليس من صفوف الملائكة و غير جائز في كلام العرب أن يقول قائل جاءت الإبل كلها إلا حمارا و وردت البقر كلها إلا فرسا فإبليس من جنس ما استثنى و قول الحسن في هاروت و ماروت بأنهما علجان من أهل بابل شذوذ شذبه عن جميع أهل التفسير و قول الله عز و جل يكذبه إذ قال و ما أنزل على الملكين بفتح اللام ببابل هاروت و ماروت فليس في قولكم عن قول الحسن فرج لكم فدعوا ما لا فائدة فيه من علة و لا عائدة من حجة - قال مفضلو الملائكة عليهم السلام قد علمتم ما للملائكة في كتاب الله تعالى من المدح و الثناء مما بانوا به عن خلق الله جل و علا إذ لو لم يكن فيه إلا قوله بل عباد مؤكرومون لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون لكفى. قال مفضلو الأنبياء و الحجج عليهم السلام إنا لو استقصينا آي القرآن في تفضيل الأنبياء و الحجج صلوات الله عليهم أجمعين لاحتجنا لذلك إلى التطويل و الإكثار و ترك الإيجاز و الاختصار و فيما جئنا به من الحجج النظرية التي تزيح العلل من الجميع مقنع إذ ذكرنا ترتيب الله عز و جل خلقه فجعل الأرض دون النامي و النامي أعلى و أفضل من الأرض و جعل النامي دون الحيوان و الحيوان أعلى و أرفع من

النامي و جعل الحيوان الأعجم دون الحيوان الناطق و جعل الحيوان الناطق أفضل من الحيوان الأعجم و جعل الحيوان الجاهل الناطق دون الحيوان العالم الناطق و جعل الحيوان العالم الناطق المحجوج دون الحيوان العالم الحجة و يجب على هذا الترتيب أن المعرب المبين أفضل من الأعجم غير الفصيح و يكون المأمور المزجور مع تمام الشهوات و ما فيهم من طباع حب اللذات و منع النفس من الطلبات و البغيات و مع البلوى بعد و يمهل و يمتحن بمعصيته إياه و هو يزينها له محسنا بوسوسته في قلبه و عينه أفضل من المأمور المزجور مع فقد آلة الشهوات و عدم معاداة هذا المتوصل له بتزيين المعاصي و الوسوسة إليه ثم هذا الجنس نوعان حجة و محجوج و الحجة أفضل من المحجوج و لم يحجج آدم الذي هو أصل البشر بواحد من الملائكة تفضيلا من الله عز و جل إياه عليهم و حجج جماهير الملائكة بآدم عَلَيْهِ السَّلَامُ فجعله العالم بما لم يعلموا و خصه بالتعليم ليبين لهم أن المخصوص بما خصه به مما لم يخصهم أفضل من غير المخصوص بما لم يخصه به و هذا الترتيب حكمة الله عز و جل فمن ذهب يروم إفسادها ظهر منه عناد من مذهبه و إلحاد في طلبه فانتهى الفضل إلى محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لأنه ورث آدم و جميع الأنبياء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و لأنه اصطفاه الذي ذكره الله عز و جل فقال إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ فمحمد الصفوة و الخالص نجيب النجباء من آل إبراهيم فصار خير آل إبراهيم بقوله ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اصطفى الله جل جلاله آدم ممن اصطفاه عليهم من روحاني و جسماني وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ^١

١. شيخ صدوق، علل الشرايع، ج ١، ص ٢٠ به بعد.

۴. کتاب الفرق بین الآل و الأمة تألیف محمد بحر الرهنی

از جمله موضوعاتی که نویسندگان شیعی در مباحث امامت به آن توجه داشته‌اند، مسئله تفاوت میان «آل» و «امت» است و اینکه آیا می‌توان تعبیر «عترت حضرت رسول» را شامل تمامی پیروان آن حضرت، یعنی «امت»، دانست یا که اصطلاح «عترت» فقط شامل خاندان پیامبر می‌شود. به عبارت دیگر، اینکه معنای واژه «آل» و «عترت» چیست و دقیقاً شامل چه محدوده‌ای از خاندان می‌شود، یکی از مسائل مورد بحث عالمان شیعی بوده است.^۱

این بحث در واقع، بحثی لغوی بوده، ولی در عین حال ابعاد کلامی و تفسیری نیز داشته است. این مسئله، موضوع نگارش کتاب‌های مستقلی هم قرار گرفته است^۲ که از جمله این کتاب‌ها، کتابی است با عنوان *الفرق بین الآل و الأمة* نوشته ادیب و متکلم برجسته امامی مذهب سده چهارم قمری، محمد بن بحر الرهنی که شیخ طوسی در *الفهرست* و ابن شهر آشوب در *معالم العلماء* به آن اشاره کرده‌اند.^۳

ابن بابویه در دو کتاب *کمال الدین* و *معانی الأخبار* این موضوع را به صورت تقریباً مشابهی مطرح نموده و بحث جالب و مستندی را ارائه کرده است. وی در ضمن بحث، از «محمد بن بحر الشیبانی»، یعنی همان «رهنی» معروف، نقل قولی ارائه می‌دهد که

۱. برای نمونه نک: اربلی، *کشف الغمّة*، ج ۱، ص ۴۲.

۲. نک: نجاشی، *الرجال*، صص ۱۶۵، ۲۹۷؛ نیز برای کتاب *الآل* ابن خالویه، ادیب مشهور دربار آل حمدان، نک: ابن شهر آشوب، *معالم العلماء*، ص ۷۷؛ نیز توضیحی درباره آن، در *الذریعة* آقا بزرگ، ج ۱، صص ۳۷-۳۸؛ و نقل از آن در *کشف الغمّة*، ج ۱، صص ۲۱، ۸۹ به بعد؛ ج ۲، ص ۸۳ به بعد، ص ۱۴۹.

۳. نک: شیخ طوسی، *الفهرست*، ص ۲۰۸؛ ابن شهر آشوب، *معالم*، ص ۱۳۱.

بايد از همين كتاب رهنی بازگو شده باشد. البته نقل قول مستقيم او از رهنی چندان بلند نيست؛ اما به نظر مي رسد كه اساساً جز پاره‌اي اندك از مطالب ابن بابويه در اين قسمت، بقيه مطالب به طور كلي مأخوذ از كتاب رهنی است، گرچه ممكن است اين اقتباس، اقتباسی آزاد بوده باشد. نوع مطالب البته به كلام رهنی بيشرت شباهت دارد تا خود ابن بابويه. ما در اين قسمت، بخش مربوط به كتاب الفرق بين الآل والأمة رهنی مندرج در آن دو كتاب را نقل مي كنيم:

١. معنى العترة و الآل و الأهل و الذرية و السلالة

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: **إِنْ سَأَلَ سَائِلٌ عَنْ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَلًا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»**. فقال ما تنكرون أن يكون أبو بكر من العترة و كل بني أمية من العترة أ و لا يكون العترة إلا لولد الحسن و الحسين فلا يكون علي بن أبي طالب من العترة فليل له أنكرت ذلك لما جاءت به اللغة و دل عليه قوله **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فأما دلالة قوله **عَائِلًا فَإِنَّهُ قَالَ عِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي**؛ و الأهل مأخوذ من أهالة البيت و هم الذين يعمرونه فليل لكل من عمر البيت أهل كما قيل لمن عمر البيت أهله و لذلك قيل لقريش آل الله لأنهم عمار بيته و الآل الأهل قال الله عز و جل في قصة لوط **﴿فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ﴾**^١ و قال **﴿إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ﴾**^٢ فسمى الآل أهلا و الآل في اللغة الأهل و إنما أصله أن العرب إذا ما أرادت أن تصغر الأهل قالت أهيل ثم استنقلت الهاء فقالت آل و أسقطت الهاء فصار معنى الآل كل من رجع إلى الرجل من أهله بنسبه.

١. هود/٨١.

٢. القمر/٣٤.

ثم استعير ذلك في الأمة فقبل لمن رجع إلى النبي ﷺ بدينه آل قال الله عز و
 جل ﴿أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ وإنما صح أن الآل في قصة فرعون
 متبعوه لأن الله عز و جل إنما عذبه على الكفر و لم يعذبه على النسب فلم
 يجز أن يكون قوله ﴿أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ﴾ أهل بيت فرعون فمتى قال قائل آل
 الرجل فإنما يرجع بهذا القول إلى أهله إلا أن يدل عليه بدلالة الاستعارة كما
 جعل الله جل و عز بقوله ﴿أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ﴾.

و رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَا عَنَى إِلَّا ابْنَيْهِ ...

و أما الأهل فهم الذرية من ولد الرجل و ولد أبيه و جده و دنيه على ما
 تعورف و لا يقال لولد الجد الأبعد أهل أ لا ترى أن العرب لا تقول للعجم أهلنا
 و إن كان إبراهيم عليه السلام جدهما و لا تقول من العرب مضر لأباد أهلنا و لا
 لربيعة و لا تقول قريش لسائر ولد مضر أهلنا و لو جاز أن يكون سائر قريش
 أهل الرسول عليه السلام بالنسب لكان ولد مضر و سائر العرب أهله فالأهل أهل
 بيت الرجل و دنيه فأهل رسول الله ﷺ بنوهاشم دون سائر البطون فإذا ثبت
 أن قوله ﷺ إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثَرْتِي
 أَهْلَ بَيْتِي ...

فسأل سائل ما العترة فقد فسرها هو عليه السلام بقوله أهل بيتي و هكذا في اللغة إن
 العترة شجرة تنبت على باب جحر الضب - قال الهذلي:

فما كنت أخشى أن أقيم خلافتهم لستة أبيات كما ينبت العتر
 قال أبو عبيد في كتاب الأمثال حكاه عن أبي عبيدة العتر و العطر أصل
 للإنسان و منه قولهم عادت لعترها لميس أي عادت إلى خلق كانت فارقته.
 فالعترة في أصل اللغة أهل الرجل و كذا قال رسول الله ﷺ عَثَرْتِي أَهْلُ
 بَيْتِي ... فتبين أن العترة الأهل و الأهل الولد و غيرهم و لو لم تكن العترة

الأهل و كانوا الولد دون سائر أهله لكان قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عَشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ... لم يدخل علي بن أبي طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ في هذه الشريطة لأنه لم يدخل في العترة فلا يكون علي عَلَيْهِ السَّلَامُ ممن لا يفارقه الكتاب و لا ممن إن تمسكنا به لن نضل و لا يكون ممن دخل في هذا القول فيكون كلام النبي ﷺ خاصا دون عام فإن صلح أن يكون خاصا في الولد صلح أن يكون في بعض الولد لأنه ليس في الكلام ما يدل على خصوصية في جنس دون جنس. و مما يدل أن عليا عَلَيْهِ السَّلَامُ داخل في العترة قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ... .

و قد أجمعت الأمة إلا من شد ممن لا يعد في ذلك بخلاف أن عليا عَلَيْهِ السَّلَامُ لم يفارق حكم كتاب الله و أن رسول الله ﷺ لم يخلف في وقت مضيه أحدا أعلم بكتاب الله منه و قد كان الحسن و الحسين عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ممن خلفهما فهل في الأمة من يقول إنهما كانا أعلم بكتاب الله منه و هل كانا إلا آخذين عنه و مقتديين به و لا يخلو قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا... .

لكل عصر أراد أو لعصر دون عصر فإن كان لكل عصر فالعصر الذي كان علي عَلَيْهِ السَّلَامُ قائما فيه من كان مخلفا فينا هل كان الحسن و الحسين هما المرادين بهذا القول أو علي عَلَيْهِ السَّلَامُ فإن قال قائل إنه الحسن و الحسين عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أوجب أنهما كانا في وقت مضي النبي ﷺ أعلم من أبيهما عَلَيْهِ السَّلَامُ و خرج من لسان الأمة و إن قال إن النبي ﷺ أراد بهذا وقتا دون وقت أجاز على نفسه أن يكون أراد بعض العترة دون البعض لأنه ليس الوقت الذي يدعيه خصمنا أحق بما ندعيه فيه من قول غيره و لا بد من أن يكون النبي ﷺ عم بقوله

التخليف لكل الأعصار و الدهور أو خص فإن كان عم فالعصر الذي قام فيه علي بن أبي طالب عليه السلام قد أوجب أن يكون من عترته اللهم إلا أن يقال إنه ظلم إذ كان بحضرتة من ولده من هو أعلم منه و هذا لا يقول به مسلم و لا يجيزه علي رسول الله صلى الله عليه وآله مؤمن و كان مرادنا بإيراد قول النبي صلى الله عليه وآله إنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض.

في هذا الباب إثبات اتصال أمر حجج الله عليه السلام إلى يوم القيامة و أن القرآن لا يخلو من حجة مقترن إليه من الأئمة الذين هم العترة عليهم السلام يعلم حكمه إلى يوم القيامة لقوله صلى الله عليه وآله لن يفترقا حتى يردا علي الحوض... .

و هكذا قوله صلى الله عليه وآله إن مثلهم كمثل النجوم كلما غاب نجم طلع نجم إلى يوم القيامة... تصديق لقولنا إن الأرض لا تخلو من حجة الله على خلقه ظاهر مشهور أو خاف مغمور لتلا تبتطل حجج الله عز و جل و بيناته و قد بين النبي صلى الله عليه وآله من العترة المقرونة إلى كتاب الله جل و عز في الخبر الذي حدثنا به أحمد بن الحسن القطان قال حدثنا الحسن بن علي الشكري عن محمد بن زكريا الجوهري عن محمد بن عمارة عن أبيه عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب ص قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله إنني مخلّف فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي فإنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض كهاتين و ضم بين سبائتيه فقام إليه جابر بن عبد الله الأنصاري و قال يا رسول الله من عترتك قال علي و الحسن و الحسين و الأئمة من ولد الحسين إلى يوم القيامة... .

و حكى محمد بن بحر الشيباني عن محمد بن عبد الجبار [كذا: عبد الواحد] صاحب أبي العباس ثعلب في كتابه الذي سماه كتاب الباقوتة قال حدثني

أَبُو الْعَبَّاسِ ثَعْلَبٌ قَالَ حَدَّثَنِي ابْنُ الْأَعْرَابِيِّ قَالَ: الْعِثْرَةُ قِطَاعُ الْمَسْكِ الْكِبَارُ فِي النَّافِجَةِ وَ تَضْعِيرُهَا عُثَيْرَةٌ وَالْعِثْرَةُ الرَّيْقَةُ الْعُدْبَةُ وَ تَضْعِيرُهَا عُثَيْرَةٌ وَالْعِثْرَةُ شَجْرَةٌ تَنْبُثُ عَلَى بَابِ وَجَارِ الضَّبِّ [الضَّبُّ] وَ أَحْسَبُهُ أَرَادَ وَجَارَ الضَّبِّ لِأَنَّ الَّذِي يَكُونُ هُوَ لِلضَّبِّ مَكْنٌ [مَكْنٌ] وَ لِلضَّبِّ وَجَارٌ ثُمَّ قَالَ وَ إِذَا حَرَجْتَ الضَّبُّ مِنْ وَجَارِهَا تَمَرَّعَتْ عَلَى تِلْكَ الشَّجْرَةِ فَهِيَ لِذَلِكَ لَا تَنْمُو وَ لَا تَكْبُرُ وَ الْعَرَبُ تَضْرِبُ مَثَلًا لِلدَّلِيلِ وَ الدَّلَّةِ فَتَقُولُ أَذَلُّ مِنْ عِثْرَةِ الضَّبِّ قَالَ وَ تَضْعِيرُهَا عُثَيْرَةٌ وَ الْعِثْرَةُ وُلْدُ الرَّجُلِ وَ ذُرِّيَّتُهُ مِنْ ضَلْبِهِ وَ لِذَلِكَ سُمِّيَتْ ذُرِّيَّةُ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ ؑ عِثْرَةَ مُحَمَّدٍ ﷺ قَالَ ثَعْلَبٌ فَقُلْتُ لِابْنِ الْأَعْرَابِيِّ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ أَبِي بَكْرٍ فِي السَّقِيْفَةِ نَحْنُ عِثْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ أَرَادَ بَلَدَهُ وَ بَيْضَتَهُ.

و عترة محمد ﷺ لا محالة ولد فاطمة ؑ و الدليل على ذلك رد أبي بكر و إنفاذ علي ؑ بسورة براءة و قوله ﷺ أَمَرْتُ أَنْ لَا يُبَلَّغَهَا عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي... فأخذها منه و دفعها إلى من كان منه دونه فلو كان أبو بكر من العترة نسبا دون تفسير ابن الأعرابي أنه أراد البلدة لكان محالا أخذ سورة براءة منه و دفعها إلى علي ؑ.

و قد قيل إن العترة الصخرة العظيمة يتخذ الضب عندها جحرا يأوي إليه و هذا لقله هدايته و قد قيل إن العترة أصل الشجرة المقطوعة التي تنبت من أصولها و عروقها و العترة في غير هذا المعنى - قَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ لَا فَرَعَةَ وَ لَا عُثَيْرَةَ

و قال الأصمعي كان الرجل في الجاهلية ينذر نذرا على شائه إذا بلغت غنمه مائة أن يذبح رجبيته و عتائره فكان الرجل ربما بخل بشائه فيصيد الظباء و يذبحها عن غنمه عند آلهتهم ليوفي بها نذره و أنشد الحارث بن حلزة
اليشكري بيتا:

عنتا باطلا و ظلما كما تعتر عن حجرة الربيض الظباء يعني يأخذونها بذنب غيرها كما تذبح أولئك الظباء عن غنمهم و قال الأصمعي و العترة الريح و العترة أيضا شجرة كثيرة اللين صغيرة تكون نحو تهامة و يقال العتر الذكر عتر يعتر عترا إذا نعظ و قال الرياشي سألت الأصمعي عن العترة فقال هو نبت مثل المرزنجوش ينبت متفرقا.

[قال محمد بن علي بن الحسين مصنف هذا الكتاب]: و العترة علي بن أبي طالب و ذريته من فاطمة و سلالة النبي ﷺ و هم الذين نص الله تبارك و تعالی عليهم بالإمامة على لسان نبيه ﷺ و هم اثنا عشر أولهم علي بن أبي طالب و آخرهم المهدي (ص) على جميع ما ذهبت إليه العرب في معنى العترة و ذلك أن الأئمة عليهم السلام من بين جميع بني هاشم و من بين جميع ولد أبي طالب كقطاع المسك الكبار في النافجة و علومهم العذبة عند أهل الحكمة و العقل و هم الشجرة التي رسول الله ﷺ أصلها و أمير المؤمنين عليه السلام فرعها و الأئمة من ولده أغصانها و شيعتهم ورقها و علومهم ثمرها و هم عليهم السلام أصول الإسلام على معنى البلدة و البيضة.

و هم عليهم السلام الهداة على معنى الصخرة العظيمة التي يتخذ الضب عندها حجرا فيأوي إليه لقلته هدايته و هم أصل الشجرة المقطوعة لأنهم وتروا و ظلموا و جفوا و قطعوا و لم يواصلوا فنبتوا من أصولهم و عروقهم لا يضرهم قطع من قطعهم و لا إدار من أدبر عنهم إذ كانوا من قبل الله منصوصا عليهم على لسان نبي الله ﷺ.

و من معنى العترة هم المظلومون المأخوذون بما لم يجترموه و يذنبوه و منافعهم كثيرة و هم عليهم السلام ينابيع العلم على معنى الشجرة الكثيرة اللبن و هم عليهم السلام ذكرانا غير إناث على معنى قول من قال إن العترة هو الذكر و

هم عليه السلام جند الله جل و عز و حزبه على معنى قول الأصمعي إن العترة الريح -
قَالَ النَّبِيُّ عليه السلام الرِّيحُ جُنْدُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ... .

في حديث مشهور عنه و الريح عذاب على قوم و رحمة لآخرين و هم عليهم السلام
كذلك كالقرآن المقرون إليهم بقول النبي عليه السلام إني مُحَلَّفٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابِ
اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي... .

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿ وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ
لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴾^١ و قال عز و جل ﴿ وَ إِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنَهُمْ
مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ
يَسْتَبْشِرُونَ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ
مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ ﴾^٢ و هم عليهم السلام أصحاب المشاهد المتفرقة و البيوت
النازحة على معنى الذي ذهب إليه من قال إن العترة هو نبت مثل
المرزنجوش ينبت متفرقا و بركاتهم عليهم السلام منبثة في المشرق و المغرب.

و أما الذرية فقد قال أبو عبيدة تأويل الذريات عندنا إذا كانت بالألف
الأعقاب و النسل و أما الذي في القرآن ﴿ وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ
أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ ﴾^٣ قرأها علي عليه السلام وحده بهذا المعنى و الآية
التي في يس ﴿ وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ ﴾ و قوله عز و جل ﴿ كَمَا أَنْشَأَكُمُ
مِنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخَرِينَ ﴾^٤ فيه لغتان ذرية و ذرية مثل عليية و عليية و كانت
قراءته بالضم و قرأها أبو عمرو و هي قراءة أهل المدينة إلا ما ورد عن زيد
بن ثابت أنه قرأ ﴿ ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا مَعَ ﴾^٥ نوح بالكسر و قال مجاهد في قوله

١. الإسراء/٨٢.

٢. التوبة/١٢٥.

٣. الفرقان/٧٤.

٤. الأنعام/١٣٣.

٥. الإسراء/٣.

إِلَّا ذُرِّيَّةً مِنْ قَوْمِهِ أَنَّهُمْ أَوْلَادُ الَّذِينَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ مُوسَى وَ مَاتَ آبَاؤُهُمْ فَقَالَ الْفَرَاءُ إِنَّمَا سَمُوا ذُرِّيَّةً لِأَنَّ آبَاءَهُمْ مِنَ الْقَبِطِ وَأَمَهَاةَهُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ وَ ذَلِكَ كَمَا قِيلَ لِأَوْلَادِ أَهْلِ فَارَسَ الَّذِينَ سَقَطُوا إِلَى الْيَمَنِ الْأَبْنَاءَ لِأَنَّ أَمَهَاةَهُمْ مِنْ غَيْرِ جِنْسِ آبَائِهِمْ قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ يُرِيدُ الْفَرَاءُ أَنَّهُمْ يُسَمُّونَ ذُرِّيَّةً وَ هُمْ رِجَالٌ مَذْكُورُونَ لِهَذَا الْمَعْنَى وَ ذُرِّيَّةُ الرَّجُلِ كَأَنَّهُمْ النَّشَاءُ الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْهُ وَ هُوَ مِنْ ذُرُوتٍ أَوْ ذُرَيْتٍ وَ لَيْسَ بِمَهْمُوزٍ وَ قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ أَصْلُهُ مَهْمُوزٌ وَ لَكِنَّ الْعَرَبَ تَرَكَتِ الْهَمْزَةَ فِيهِ وَ هُوَ فِي مَذْهَبِهِ مِنْ ذُرَى اللَّهِ الْخَلْقِ كَمَا قَالَ اللَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ ﴿وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ﴾^١ وَ ذُرَاهُمْ أَي أَنْشَأَهُمْ وَ خَلَقَهُمْ وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿يَذُرُّكُمْ﴾^٢ أَي يَخْلُقُكُمْ فَكَانَ ذُرِّيَّةُ الرَّجُلِ هُمْ خَلْقُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُ وَ مِنْ نَسَلِهِ وَ مِنْ إِنْشَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ صَلْبِهِ.

وَ مَعْنَى السَّلَالَةِ الصَّفْوَةُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُقَالُ سَلَالَةٌ سَلِيلٌ وَ سَلِيلٌ - وَ فِي الْأَحَدِيثِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ اللَّهُمَّ اسْقِ عَبْدَ الرَّحْمَنِ مِنْ سَلِيلِ الْجَنَّةِ ...

وَ يُقَالُ السَّلِيلُ هُوَ صَافِي شَرَابِهَا وَ إِنَّمَا قِيلَ لَهُ سَلِيلٌ لِأَنَّهُ سَلَ حَتَّى خَلَصَ وَ هُوَ فَعِيلٌ بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ قَالُوا فِي تَفْسِيرِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾^٣ يَعْنِي أَنَّهُ مِنْ صَفْوَةِ طِينِ الْأَرْضِ وَ السَّلَالَةُ النَّتَاجُ سَلٍ مِنْ أُمِّهِ أَي نَتَجَ وَ قَالَتْ هِنْدُ بِنْتُ أَسْمَاءَ وَ كَانَتْ تَحْتَ الْحِجَابِ بْنِ يُوسُفَ التَّقْفِي:

وَ هَلْ هِنْدٌ إِلَّا مَهْرَةٌ عَرَبِيَّةٌ سَلِيلَةٌ أَفْرَاسٌ تَجَلَّلُهَا بَغْلٌ
فَإِنْ نَتَجْتَ مَهْرًا كَرِيمًا فَبِالْحَرِيِّ وَ إِنْ يَكُ أَقْرَافًا فَمَا فَعَلَ الْفَحْلُ
وَ رَوَى فَمَا جَنَى الْفَحْلُ وَ السَّلِيلُ الْمُنْتَوِجُ وَ السَّلِيلَةُ الْمُنْتَوِجَةُ كَأَنَّهُ يُرِيدُ

١. الأعراف/١٧٩.

٢. الشورى/١٠.

٣. المؤمنون/١٢.

النتاج الخالص الصافي.

وقيل للحسن والحسين والأئمة من بعدهما صلوات الله عليهم أجمعين سلالة رسول الله ﷺ لأنهم الصفوة من ولده ﷺ وهذا معنى العترة والذرية والسلالة في لغة العرب ونسأل الله التوفيق للصواب في جميع الأمور برحمته.

٢. قال مصنف هذا الكتاب قدس الله روحه: حكى محمد بن بحر الشيباني عن محمد بن عبد الواحد صاحب أبي العباس ثعلب في كتابه الذي سماه كتاب الياقوتة أنه قال حدثني أبو العباس ثعلب قال حدثني ابن الأعرابي وقال العترة قطاع المسك الكبار في النافجة وتصغيرها عتيرة و العترة الريقة العذبة و تصغيرها عتيرة و العترة شجرة تنبت على باب وجر الضب و أحسبه أراد وجر الضبع لأن الذي للضب مكو و للضب وجر ثم قال و إذا خرجت الضب و جاراها تمرغت على تلك الشجرة فهي لذلك لا تنمو و لا تكبر و العرب تضرب مثلا للذليل و الذلة فيقولون أذل من عترة الضب قال و تصغيرها عتيرة و العترة ولد الرجل و ذريته من صلبه فلذلك سميت ذرية محمد ﷺ من علي و فاطمة ﷺ عترة محمد ﷺ قال تغلب فقلت لابن الأعرابي فما معنى قول أبي بكر في السقيفة نحن عترة رسول الله ﷺ قال أراد بلدته و بيضته و عترة محمد ﷺ لا محالة ولد فاطمة ﷺ و الدليل على ذلك رد أبي بكر و إنفاذ علي ﷺ بسورة براءة و قوله ﷺ أمرت ألا يبلغها عني إلا أنا أو رجل مني.

فأخذها منه و دفعها إلى من كان منه دونه - فلو كان أبو بكر من العترة نسبا دون تفسير ابن الأعرابي أنه أراد البلدة لكان محالا أخذه سورة براءة منه و

دفعها إلى علي عليه السلام و قد قيل إن العترة الصخرة العظيمة يتخذ الضب عندها
 جحرا يأوي إليه و هذا لقله هدايته و قد قيل أن العترة أصل الشجرة
 المقطوعة التي تنبت من أصولها و عروقتها و العترة في [غير] هذا المعنى قول
 النبي صلى الله عليه وآله لا فرعة و لا عتيرة.

قال الأصمعي كان الرجل في الجاهلية ينذر نذرا على أنه إذا بلغت غنمه مائة
 أن يذبح رجبته و عتائره فكان الرجل ربما بخل بشاته فيصيد الطباء و
 يذبحها عن غنمه عند آلهتهم ليوفي بها نذره و أنشد الحارث بن حلزة:

عنتا باطلا و ظلما كما تعتر عن حجرة الربيض الطباء
 يعني يأخذونها بذنب غيرها كما يذبح أولئك الطباء عن غنمهم و قال
 الأصمعي و العترة الريح و العترة أيضا شجرة كثيرة اللبن صغيرة تكون نحو
 القامة و يقال العتر الطباء الذكر عتر يعتز عترا إذا نعظ و قال الرياشي سألت
 الأصمعي عن العترة فقال هو نبت مثل المرزنجوش ينبت متفرقا.

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: و العترة علي بن أبي طالب و ذريته من
 فاطمة و سلالة النبي صلى الله عليه وآله و هم الذين نص الله تبارك و تعالى عليهم بالإمامة
 على لسان نبيه صلى الله عليه وآله و هم اثنا عشر أولهم علي و آخرهم القائم عليه السلام على
 جميع ما ذهب إليه العرب من معنى العترة و ذلك أن الأئمة عليهم السلام من بين
 جميع بني هاشم و من بين جميع ولد أبي طالب كقطاع المسك الكبار في
 النافجة و علومهم العذبة عند أهل الحل و العقد و هم الشجرة التي [قال]
 رسول الله صلى الله عليه وآله [أنا] أصلها و أمير المؤمنين عليه السلام فرعها و الأئمة من ولده
 أغصانها و شيعتهم ورقها و علمهم ثمرها.

و هم عليهم السلام أصول الإسلام على معنى البلدة و البيضة و هم عليهم السلام الهداة على
 معنى الصخرة العظيمة التي يتخذ الضب عندها جحرا يأوي إليها لقله هدايته

وهم أصل الشجرة المقطوعة لأنهم وتروا و ظلموا و جفوا و قطعوا و لم يوصلوا فنبتوا من أصولهم و عروقهم و لا يضرهم قطع من قطعهم و إدبار من أدبر عنهم إذ كانوا من قبل الله منصوصا عليهم على لسان نبيه ﷺ و من معنى العترة هم المظلومون المأخوذون بما لم يجرموه و لم يذنبوه و منافعهم كثيرة و هم ينابيع العلم على معنى الشجرة الكثيرة اللين و هم ﷺ ذكران غير إناث على معنى قول من قال إن العترة هو الذكر و هم جند الله عز و جل و حزبه على معنى قول الأصمعي إن العترة الريح.

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ الرِّيحُ جُنْدُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ.

في حديث مشهور عنه ﷺ و الريح عذاب على قوم و رحمة لآخرين و هم ﷺ كذلك كما في القرآن المقرون إليهم بقول النبي ﷺ إني مخلف فيكم التقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي.

قال الله عز و جل ﴿ وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴾^١ و قال عز و جل ﴿ وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنَهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ. وَ أَفَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَا تَوَّأَوْا وَ هُمْ كَافِرُونَ ﴾^٢ و هم ﷺ أصحاب المشاهد المتفرقة على معنى الذي ذهب إليه من قال إن العترة هو نبت مثل المرزنجوش ينبت متفرقا و بركاتهم منبثة في المشرق و المغرب ...

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: و تأويل الذريات إذا كانت بالألف الأعتاب و النسل كذلك قال أبو عبيد و قال أما الذي في القرآن ﴿ وَ الَّذِينَ

١. الإسراء/٨٢.

٢. التوبة/١٢٥.

يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُوَّةً أَعْيُنٍ ﴿١﴾ قرأها علي عليه السلام وحده بهذا المعنى و الآية التي في يس ﴿وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ ^٢ و قوله ﴿كَمَا أَنْشَأَكُم مِّنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخَرِينَ﴾ ^٣ فيه لغتان ذرية و ذرية مثل علية و ورد عن زيد بن ثابت أنه قرأ ذرية من حملنا مع نوح بالكسر و قال مجاهد في قوله تعالى ﴿إِلَّا ذُرِّيَّةً مِّنْ قَوْمِهِ﴾ ^٤ و إنهم أولاد الذين أرسل إليهم موسى و مات آباؤهم و قال الفراء إنما سموا ذرية لأن آباءهم من القبط و أمهاتهم من بني إسرائيل قال و ذلك كما قيل لأولاد أهل فارس الذين سقطوا إلى اليمن الأبناء لأن أمهاتهم من غير جنس آبائهم قال أبو عبيدة إنهم يسمون ذرية و هم رجال المذكورون لهذا المعنى و ذرية الرجل كأنهم النسب الذين خرجوا منه و هو من ذروت أو ذريت و ليس بمهموز و قال أبو عبيدة و أصله مهموز و لكن العرب تركت الهمزة فيه و هو في مذهب من ذرأ الله الخلق كما قال الله عز و جل ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَ الْإِنسِ﴾ ^٥ و ذرأهم أي أنشأهم و خلقهم و قوله عز و جل ﴿يَذُرُّكُمْ فِيهِ﴾ ^٦ أي يخلقكم فكان ذرية الرجل هم خلق الله عز و جل منه و من نسله و من أنشأه الله تبارك و تعالى من صلبه. ^٧

١. الفرقان/٧٤.

٢. يس/٤٢.

٣. الأنعام/١٣٣.

٤. يونس/٨٣.

٥. الأعراف/١٧٩.

٦. الشورى/١١.

٧. الشيخ الصدوق، معاني الأخبار، صص ٩١-٩٥.

۵. بازمانده متن کتاب *مقدمات علم القرآن* از محمد بن بحر الرُّهني

فهرست آثار محمد بن بحر رُهني، متکلم و اديب امامي سده چهارم قمری، در برخی از کتاب‌های کهن بیان شده است؛ ولی در آن از کتابی به نام *مقدمات علم القرآن* هیچ یاد نشده است. با این وصف، ابن طائوس نسخه‌ای منسوب به رُهني در اختیار داشته که از آن در کتاب *سعد السعود* در دو جا نقل قول می‌کند.^۱ البته در نسخه‌ای از کتاب *ایضاح الاشتباه علامه حلی*^۲ از این کتاب با عنوان «*مقدمات [علم] القرآن*» یاد شده و به وجود آن نزد نویسندگان، ظاهراً اشارتی گردیده و از آن ستایش شده است (و هو کتاب جید) که به هر حال، دور نیست اشاره‌ای به همان نسخه ابن طائوس باشد. از این دو مورد نقل ابن طائوس، روشن می‌شود که این کتاب دست‌کم در دو جزء بوده است.

از همین دو پاره به‌درستی می‌توان دانش و علائق رُهني را دریافت، همان‌طور که از آن، عقاید مذهبی وی درباره قرآن و به‌ویژه اختلاف قرائات و مصاحف تا اندازه‌ای روشن می‌شود. در این دو بخش، رُهني با تأکید بر اعتقاد شیعی درباره کتابت مصحف، ضمن آنکه از قرائات سبعة انتقاد می‌کند، از وجود اختلاف «حروف» در مصاحفی که خلیفه عثمان حسب مشهور روایات اسلامی به امصار مختلف فرستاده بوده، خبر می‌دهد. در این قسمت، آن دو بخش از کتاب رُهني را بر اساس کتاب *سعد السعود* نقل می‌کنیم:

۱. فصل فیما نذکره من الجزء الاوّل من مقدمات علم القرآن، تصنیف محمد

بن بحر الرُّهني:

ذکر فی أول کراس منه ما وجدته من اختلاف القراءات و ما معناه: إن کلّ

۱. نک: ابن طائوس، *سعد السعود*، ص ۲۰ و ۲۴ و درباره نقل‌ها، نک: همان، صص ۲۲۷-۲۲۸؛

۲۷۹-۲۸۱.

۲. حلی، *ایضاح الاشتباه*، ص ۲۹۰، حاشیه شماره ۳.

واحد منهم قبل أن يتجدد القارئ الذي بعده لا يجيزون إلا قراءته، ثم لما جاء القارئ الثاني انتقلوا عن ذلك المنع إلى جواز قراءة الثاني، وكذلك في قراءة السبعة، فاشتمل كل واحد منهم على إنكار قراءته، ثم عادوا إلى خلاف ما أنكروه، ثم اقتصروا على هؤلاء السبعة، مع أن قد حصل في علماء المسلمين والعالمين بالقرآن أرجح منهم، ومع أن زمان الصحابة ما كان هؤلاء السبعة ولا عدداً معلوماً للصحابة من الناس يأخذون القراءات عنهم.

ثم ذكر محمد بن بحر الرهني: أنه وقف على كتاب سهل بن محمد السنجري (كذا: السجزي)، وقد حملة المراء والممارة على جميع أهل الكوفة والدق عليهم وعتب دينهم.

قال الرهني: وسمعت أبحاثهم يطري نحو أهل البصرة ويهجو نحو أهل الكوفة. قال الرهني ما هذا لفظه: قلت: ولم يدع أبو حاتم مع ما قاله وهجائه الكوفة وأهلها ذكر تأليف علي بن أبي طالب للقرآن وأن النبي ﷺ عهد إليه عند وفاته ألا يرتدي برداء إلا لجمعة حتى يجمع القرآن، فجمعه، ثم حكى عن الشعبي على أثر ما ذكره أنه قال: كان أعلم الناس بما بين اللوحين علي بن أبي طالب ﷺ.

قال محمد بن بحر الرهني: حدثني القرباني (كذا: الفريابي)، قال: حدثنا إسحاق بن راهويه، عن عيسى بن يونس، عن زكريا بن أبي زائدة، عن عطية بن أبي سعيد الكوفي، عن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله ﷺ: «إني تارك فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله عز وجل حبل ممدود من السماء إلى الأرض، وعترتي أهل بيتي، ألا وإنهما لم يفترقا حتى يردا علي الحوض.»

قال محمد بن بحر الرهني: وما حدثنا به المطهر قال: حدثنا محمد بن

عبدالله بن نمير، عن عبيدالله بن موسى، عن الركين بن الربيع، عن القاسم بن حسان، عن زيد بن ثابت قال: قال رسول الله ﷺ: «إني تارك فيكم خليفتين: كتاب الله، وعترتي أهل بيتي، وإنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض.» قال الرهنى في الوجهة الأولى من القائمة الخامسة ما معناه: كيف يقبل العقل و النقل أن النبي ﷺ يجعل القرآن و أهل بيته عوضه و خليفتين من بعده في أمته و لا يكون فيهما كفاية و عوض من غيرها مما حدث في الأمة و في القرآن من الاختلاف؟!^١

٢. فصل فيما ذكره عن محمد بن بحر الرهنى، من الجزء الثاني من مقدمات علم القرآن، من التفاوت في المصاحف التي بعث عثمان إلى الامصار، من ثالث كراس منه من الوجهة الأولى منها في أول قائمة من آخر سطر بلفظه: اتخذ عثمان سبع نسخ، فحبس منها مصحفاً بالمدينة، و بعث إلى أهل مكة مصحفاً، و إلى أهل الشام مصحفاً، و إلى أهل الكوفة مصحفاً، و إلى أهل البصرة مصحفاً، و إلى أهل اليمن مصحفاً، و إلى أهل البحرين مصحفاً. فالخلاف بين مصحف المدينة و مصحف البصرة أربعة عشر حرفاً، و قيل: بل أحد وعشرون حرفاً.

منها: في البقرة: (وَأَوْصَىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ) بزيادة ألف، و في آل عمران: (لَعَلَّكُمْ تُزْحَمُونَ سَارِعُوا) بغير واو، و في المائدة: (فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ يَقُولُ) بغير واو، و قوله: (مَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ) بزيادة دال، و في براءة: (عَلَيْهِمْ حَكِيمٌ الَّذِينَ اتَّخَذُوا) بغير واو، و في الكهف: (لَا جِدْنَ خَيْرًا مِنْهُمَا مُنْقَلَبًا) بزيادة ميم، و في المؤمنين: (سَيَقُولُونَ لِلَّهِ اللَّهُ لِلَّهِ) ثلاثهين، و في الشعراء: (فَتَوَكَّلْ عَلَىٰ

١. ابن طائوس، سعد السعود، صص ٢٢٧ و ٢٢٨.

العزير الرّجيم) بالفاء، و في مصحف البصريين بالواو، و في مصحف المدينة: (أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ وَأَنْ يُظْهَرَ) بحذف الالف، و في عسق: (مِنْ مُصِيبَةٍ بِمَا كَسَبَتْ) بغير فاء، و في الزخرف: (وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ) بزيادة هاء، و في الحديد: (فَإِنَّ اللَّهَ الْعَنِيُّ الْأَحْمِيدُ) بنقصان هو، و في الشمس: (فَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا) بالفاء، و هي عند البصريين بالواو. فهذه أربع عشرة حرفاً.

و زعم آخرون أنّ في مصحف أهل المدينة في يوسف: (وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُونِي بِهِ)، و في بني إسرائيل: (قَالَ سُبْحَانَ رَبِّيَ)، و في الكهف: (مَا مَكَّنِّي فِيهِ) بنونين، و عند البصريين بنون واحد، و في الملائكة: (مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا) بزيادة ألف، و في الزخرف: (يَا عِبَادِي لِأَخَوْفٍ عَلَيْكُمْ)، و في هل أتى: (قَوَارِيرًا قَوَارِيرًا) بزيادة ألف في الثانية، و: (قُلْ أَوْحِيَ)، (قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي) بنقصان ألف، و عند البصريين: (قَالَ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي) وهو تمام أحد وعشرون حرفاً. ثم ما بين مصحف أهل مكة و البصرة حرفان، و يقال: خمسة: عند أهل مكة في آخر النساء: (فَأَمُّوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ)، و عند البصريين: (وَ رَسُولِهِ) و في براءة: (تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ)، و عندهم: (تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) بغير من، و (مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ)، و (لِيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ) بزيادة نون، و فيه: (وَأَنْ يُظْهَرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ) بغير ألف.

ثم ما بين مصحف أهل الكوفة و البصرة عشرة أحرف، و يقال: أحد عشر حرفاً: في مصحف أهل الكوفة في يس: (وَمَا عَمَلُهُمْ) بغير هاء، و في الاحقاف: (وَوَضَّيْنَا الْأَنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا)، و في الانعام: (لَسِنَّا أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ) بالالف، و عند البصريين: (لَسِنَّا أَنْجَيْنَا)، و في بني إسرائيل: (نَقَرُوهُ قَالَ) بالالف، و في الانبياء: (قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ)، و في آخرها: (قَالَ رَبِّ احْكُمْ) وهي ثلاثهن عند البصريين: قل قل قل، و في المؤمنين:

(سَيَقُولُونَ لِلَّهِ) الثانية و الثالثة، فحذف الفين، و في الملائكة: (وَلَوْ لَوْأ) بالالف، و في سورة الانسان: (قَوَارِيرًا قَوَارِيرًا) بزيادة ألف في الثانية. ثم جاء في مصحف أهل حمص الذي بعث عثمان إلى أهل الشام و ما خالف المصاحف تسعة عشر حرفاً، و يقال: أحد و عشرون حرفاً: في مصحفهم في البقرة: (وَاسِعٌ عَلَيْهِمُ قَالُوا اتَّخَذَ) بنقصان الواو، و في آل عمران: (بِالْبَيْتَاتِ وَالزُّبُرِ) بزيادة باء، و في النساء: (مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ) نصب، و في الانعام: (وَلِدَارِ الْآخِرَةِ) بلام واحدة، و في مصحف البصريين: (وَلَدَارُ الْآخِرَةِ)، و في الانعام: (زَيْنٍ) مضمومة (لِكَثِيرٍ مِنْ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاءَهُمْ)، و هذا غير جائز في الكلام و جاء شيء منه في ضرورات الشعر، و في الاعراف في أولها: (قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ) بتائين، و فيها: (تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) مكان تحتهم، و فيه: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ) بغير واو، (وَإِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ) بالالف، و فيها: (ثُمَّ كِيدُونِي) باثبات الياء، و في الانفال: (وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ) بلامين، و في يونس: (هُوَ الَّذِي يَنْشُرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ)، و فيها: (وَقَالَ اتَّخَذُوا اللَّهَ وَكِدًا) بالواو، و في الكهف: (لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ) بلامين، و في النمل: (وَأَبَاؤُنَا أَنَّنَا) بنونين منقلبين، و في آخر المؤمنين: (كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ) بالكاف، و في الرحمن: (وَالْحَبُّ ذَا الْعُصْفِ) بنصب الالف، و في آخر الرحمن: (تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ) بالواو مرفوع مثل الاول في صدر السورة، و في الحديد: (وَكُلُّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى) بغير ألف مرفوع، و في المدثر: (وَاللَّيْلُ إِذَا أَدْبَرَ) بالفين، (أَفَعَيَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي) بزيادة نون، و أهل مصر يقرءون بمثل قراءة أهل الشام، (وَكُلُّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى) بالرفع، (وَهُوَ الَّذِي يَنْشُرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ) في سورة يونس، و قيل: إن في قبلة مسجد مصر مكتوب: (وَكُلُّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى) بغير ألف. أقول: فهذا ما حكاه محمد بن بحر الرهنى، نقلناه بلفظه.^١

۶. رساله ردّ بر جبر و تفویض یا کتاب الاستطاعة از فضل بن شاذان

ابن شعبه در کتاب *تحف العقول*، رساله‌ای را در ردّ بر جبر و تفویض و اثبات عدل و منزله بین المنزلتین منسوب به امام هادی علیه السلام نقل می‌کند که بسیار با اهمیت است. از اینکه منبع او در نقل این رساله چه بوده است، اطلاعی نداریم؛ اما گزیده‌ای از این متن با همین انتساب در کتاب *الاحتجاج طبرسی* نیز ارائه شده است که البته با روایت ابن شعبه در مواردی اختلاف دارد و بنابراین، نقل طبرسی در کتاب *الاحتجاج*، برگرفته از نقل ابن شعبه در کتاب *تحف العقول* نیست. از سوی دیگر، عصر ابن شعبه نیز دقیقاً مشخص نیست و معلوم نیست که کتابش در اختیار طبرسی قرار گرفته باشد.

به هر حال از این متن در کتاب‌های اصلی حدیثی امامیه، مانند *الکافی* و *التوحید* شیخ صدوق که طبعاً باید به این قبیل متون با توجه به اهمیتشان، اعتنا می‌نمودند، خبری نیست. دست‌کم باید در کتاب *رسائل الائمة* شیخ کلینی نشانی از این اثر می‌بود و در آن صورت، نویسنده‌ای مانند ابن طاوس که به کتاب اخیر دسترسی داشته، بایستی از این رساله بهره می‌برد.

طبرسی در کتاب *الاحتجاج*^۱ گمان کرده که این رساله خطاب به اهالی اهواز است؛ اما به نظر می‌رسد که وی در این مسئله دچار سبق قلم شده و این رساله را با رساله امام صادق علیه السلام به نجاشی، والی اهواز، خلط کرده است. به هر حال، این رساله خطاب به کسانی نگاشته شده است که درباره جبر و اختیار اختلاف داشته‌اند و معلوم است که از ناحیه کسی نوشته شده که مرجعی فکری و مذهبی برای مخاطبان بوده است. اما در اینکه این رساله از امام هادی علیه السلام باشد، جای شک و تردید است.

۱. طبرسی، *الاحتجاج*، ج ۲، ص ۲۵۱.

از نظر درون متنی، نوع استدلال‌ها، بیان مسائل، استشهاد به آیات و احادیث امامان و نوع اخباری که این متن از امامان ارائه می‌کند، به گونه‌ای است که با سایر متون منسوب به امامان تا اندازه قابل توجهی متفاوت است. دست‌کم این تفاوت‌ها از دیدگاه علمای سنتی حدیث و رجال امامیه مورد اعتنا قرار می‌گرفته است. با این وصف، بی‌تردید این رساله، رساله‌ای کهن و متعلق به دورانی پیش از نفوذ گسترده تفکر معتزلی در میان امامیه است.

چگونگی طرح مسائل به شیوه کلامی دوران فضل بن شاذان و امثال او شبیه است و رساله را به متکلمان آن دوره نزدیک می‌کند. برخی از تعبیر این رساله با تعبیر موجود در کتاب *الایضاح* فضل بن شاذان بسیار نزدیک است.^۱ با توجه به همین قرائن شاید بتوان گفت که این رساله از آن فضل بن شاذان باشد. خاصه آن که ابن‌شاذان کتابی به نام *کتاب الاستطاعة*^۲ داشته است و محور اصلی این رساله منسوب به امام هادی علیه السلام نیز بحث «استطاعت» است.

نوع طرح مسئله استطاعت در این رساله، به سبک طرح این بحث در دوره متکلمان عصر حضور و در دوره‌ای در بحث‌های میان زرارة بن أعین و هشام بن الحکم تا دوره ابن‌شاذان و کمی بعد در دوره علی بن ابراهیم و سعد اشعری شبیه است؛ گرچه در میان آنان اختلاف نظر در این موضوع وجود داشته است. البته در این رساله

۱. در *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، مدخل ابن‌شاذان، انتساب کتاب *الایضاح* به فضل بن شاذان بدون دلیل محکمی مورد تردید قرار گرفته است؛ در حالی که بر خلاف نظر نویسنده محترم آن مقاله، انتساب کتاب *الایضاح* به ابن‌شاذان، پیش از قرن یازدهم، در سده هفتم مورد گواهی ابن‌الفوطی در کتاب *مجمع الالقب* قرار گرفته بوده است. قرائن درون متنی نیز بر این امر گواهی می‌دهد. نویسنده این سطور در کتاب *بررسیهای تاریخی مقاله‌ای در این زمینه منتشر کرده است*. نگرید: انصاری، حسن، *بررسیهای تاریخی در حوزه اسلام و تشیع*، مقاله: «نسخه کتاب المعیار و الموازنة فضل بن شاذان نیشابوری»، ص ۶۸۵.

۲. نک: نجاشی، *الرجال*، ص ۳۰۷.

به جوهر اصلی بحث جبر و اختیار و موضوع استطاعت توجه نشده است؛ سؤالاتی مانند اینکه: آیا استطاعت در انجام فعل، پیش از فعل در انسان وجود دارد یا همراه فعل از سوی خداوند در انسان قرار داده می‌شود و در واقع اینکه، آیا استطاعت، همراه فعل در انسان خلق می‌شود؟

اگرچه این موضوع سابقه کهنی دارد، در مباحثات معتزله و مخالفانشان در دوره‌های بعدی، این مسئله با دقت بیشتری طرح و بررسی شده است. عجیب است که در این رساله، موضوع جبر و اختیار از این زاویه مورد بحث قرار نگرفته است. روشن است که طرح کلامی این رساله به دوره پیش از بسط و تحریر مسئله استطاعت از سوی متکلمان معتزلی و مخالفانشان و ورود این بحث‌ها به فضاهاى تفکر امامی مربوط می‌شود؛ لکن با توجه به پیشینه این زاویه بحث از استطاعت، حتی در میان متکلمان امامی دوره حضور، سؤال اینجاست که چرا در این رساله به این بخش از مسئله که مهم‌ترین قسمت آن هم هست، اشاره‌ای نشده است؟

البته در دوره متقدم در میان امامیه، در برخی روایات، موضوع یادشده از دیدگاه «منزلة بین‌المنزلین» بررسی شده است، آن‌گونه که در رساله منسوب به امام هادی علیه السلام دیده می‌شود. این دیدگاه بعدها در فلسفه اسلامی از سوی عالمانی، مانند آخوند ملاصدرا و امثال او با تفسیری فلسفی مورد توجه قرار گرفت. در مکتب فکری اصحاب معارف و شاگردان میرزا مهدی اصفهانی و شیخ محمود حلبی نیز در این مسئله، نظریه جدیدی درباره تفسیر فعل آدمی ارائه شد که حائز اهمیت است و از آن در درس‌های موسوم به «درس‌های معارف» در تقابل با دیدگاه حکمای اسلامی سخن گفته‌اند.

شاید در نسخه‌ای از کتاب *الاستطاعة* فضل بن شاذان، بر روی برگ چنین آمده بوده: کتاب الاستطاعة تصنیف (یا) لـ... أبي محمد الفضل بن شاذان من أصحاب أبي الحسن علي بن محمد الهادي عليه السلام؛ و بعدها در نسخه‌ای از آن، نام ابن شاذان افتاده و

عنوان را به اشتباه این گونه فرض کرده‌اند: کتاب الاستطاعة تصنیف (با) لـ...أبي الحسن علي بن محمد الهادي عليه السلام. می‌دانیم که ابن‌شاذان را از اصحاب امام هادی عليه السلام برشمرده‌اند.^۱ از سوی دیگر، ابن‌شاذان در خراسان مرجع علمی امامیه بوده است و به پرسش‌های شهرهای مختلف پاسخ می‌داده است.^۲ این نکات با مقدمه رساله مورد گفت‌وگو سازگار است. هم‌چنین از عناوین کتاب‌های ابن‌شاذان روشن است که وی به این موضوع و فروع آن علاقه‌مند بوده و در ردّ بر جبریه هم کتاب نوشته بوده است.^۳ البته آنچه تقدیم شد تنها در حد حدس و گمان است و باید منتظر اسناد و شواهد جدید در این خصوص بود.

متن رساله پیشگفته بر اساس روایت ابن‌شعبه^۴ این گونه است:

[و روي عن الإمام الراشد الصابر أبي الحسن علي بن محمد عليه السلام في طوالم هذه المعاني رسالته عليه السلام في الرد على أهل الجبر و التفويض و إثبات العدل و المنزلة بين المنزلتين]:

مِنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَ عَلِيٌّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ؛ فَإِنَّهُ وَرَدَ عَلَيَّ كِتَابُكُمْ وَ فَهِمْتُ مَا ذَكَرْتُمْ مِنْ اخْتِلَافِكُمْ فِي دِينِكُمْ وَ حَوْضِكُمْ فِي الْقَدْرِ وَ مَقَالَةٍ مَنْ يَقُولُ مِنْكُمْ بِالْجَبْرِ وَ مَنْ يَقُولُ بِالتَّفْوِيزِ وَ تَفَرُّقِكُمْ فِي ذَلِكَ وَ تَقَاطُعِكُمْ وَ مَا ظَهَرَ مِنَ الْعَدَاوَةِ بَيْنِكُمْ، ثُمَّ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ وَ بَيَانِهِ لَكُمْ وَ فَهِمْتُ ذَلِكَ كُلَّهُ.

۱. نک: طوسی، الرجال، ص ۳۹۰.

۲. نک: نجاشی، الرجال، ص ۳۰۷؛ طوسی، الفهرست، ص ۳۶۲.

۳. نک: نجاشی و طوسی، همانجاها.

۴. ابن‌شعبه الحزانی، حسن بن علی، تحف العقول، صص ۴۵۸-۴۷۵.

اعلموا رَحِمَكُمُ اللهُ أَنَا نَظَرْنَا فِي الْأَثَارِ وَكَثْرَةَ مَا جَاءَتْ بِهِ الْأَخْبَارُ فَوَجَدْنَاهَا
عِنْدَ جَمِيعٍ مَنْ يَنْتَحِلُ الْإِسْلَامَ مِمَّنْ يَعْقِلُ عَنِ اللهِ جَلَّ وَعَزَّ لَا تَخْلُو مِنْ
مَعْنَيْنِ: إِمَّا حَقٌّ فَيُتَّبَعُ وَإِمَّا بَاطِلٌ فَيُجْتَنَّبُ. وَقَدْ اجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ قَاطِبَةً لَا
اِخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ أَنَّ الْقُرْآنَ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهِ عِنْدَ جَمِيعِ أَهْلِ الْفِرْقِ وَفِي حَالِ
اجْتِمَاعِهِمْ مُقَرَّرُونَ بِتَضَدِيقِ الْكِتَابِ وَتَحْقِيقِهِ، مُصِيبُونَ، مُهْتَدُونَ وَذَلِكَ بِقَوْلِ
رَسُولِ اللهِ ﷺ: «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ» فَأَخْبَرَ أَنَّ جَمِيعَ مَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ
الْأُمَّةُ كُلُّهَا حَقٌّ، هَذَا إِذَا لَمْ يُخَالِفْ بَعْضُهَا بَعْضًا. وَالْقُرْآنُ حَقٌّ لَا اِخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ
فِي تَنْزِيلِهِ وَتَضَدِيقِهِ؛ فَإِذَا شَهِدَ الْقُرْآنُ بِتَضَدِيقِ حَبْرٍ وَتَحْقِيقِهِ وَانْكَرَ الْحَبْرُ
طَائِفَةً مِنَ الْأُمَّةِ لَزِمَهُمُ الْإِفْرَازُ بِهِ ضُرُورَةً حِينَ اجْتَمَعَتْ فِي الْأَصْلِ عَلَى
تَضَدِيقِ الْكِتَابِ، فَإِنْ هِيَ جَحَدَتْ وَانْكَرَتْ لَزِمَهَا الْخُرُوجُ مِنَ الْمِلَّةِ.
فَأَوَّلُ حَبْرٍ يُعْرَفُ تَحْقِيقُهُ مِنَ الْكِتَابِ وَتَضَدِيقُهُ وَالتَّمَّاسُ شَهَادَتِهِ عَلَيْهِ حَبْرٌ
وَرَدَ عَنِ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَوُجِدَ بِمُؤَافَقَةِ الْكِتَابِ وَتَضَدِيقِهِ بِحَيْثُ لَا تُخَالِفُهُ
أَقَاوِيلُهُمْ؛ حَيْثُ قَالَ: «إِنِّي مُحَلِّفٌ فِيكُمْ النَّقْلَيْنِ كِتَابَ اللهِ وَعَثْرَتِي - أَهْلَ بَيْتِي
- لَنْ تَضَلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». فَلَمَّا
وَجَدْنَا شَوَاهِدَ هَذَا الْحَدِيثِ فِي كِتَابِ اللهِ نَصًّا مِثْلَ قَوْلِهِ جَلَّ وَعَزَّ ﴿إِنَّمَا
وَلِيُّكُمْ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ
هُمْ رَاكِعُونَ. وَمَنْ يَتَوَلَّ اللهُ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ
الْغَالِبُونَ﴾^١ وَرَوَتْ الْعَامَّةُ فِي ذَلِكَ أَخْبَارًا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ تَصَدَّقَ
بِحَاتِمِهِ وَهُوَ رَاكِعٌ فَشَكَرَ اللهُ ذَلِكَ لَهُ وَأَنْزَلَ آيَةً فِيهِ. فَوَجَدْنَا رَسُولَ اللهِ ﷺ
قَدْ أَتَى بِقَوْلِهِ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» وَبِقَوْلِهِ: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ
مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» وَوَجَدْنَاهُ يَقُولُ: «عَلَيَّ يَقْضِي دِينِي وَيُنْجِزُ
مَوْعِدِي وَهُوَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي».

فَالْحَبْرُ الْأَوَّلُ الَّذِي اسْتَنْبَطَ مِنْهُ هَذِهِ الْأَخْبَارُ حَبْرٌ صَحِيحٌ مُجْمَعٌ عَلَيْهِ لَا
 اخْتِلَافَ فِيهِ عِنْدَهُمْ، وَ هُوَ أَيْضاً مُوَافِقٌ لِلْكِتَابِ؛ فَلَمَّا شَهِدَ الْكِتَابُ بِتَصْدِيقِ
 الْحَبْرِ وَ هَذِهِ الشَّوَاهِدُ الْأُخْرَى لَزِمَ عَلَى الْأُمَّةِ الْإِفْرَارُ بِهَا ضُرُورَةً إِذْ كَانَتْ هَذِهِ
 الْأَخْبَارُ شَوَاهِدُهَا مِنَ الْقُرْآنِ نَاطِقَةً وَ وَاقَفَتِ الْقُرْآنَ وَ الْقُرْآنَ وَاقَفَهَا. ثُمَّ
 وَرَدَتْ حَقَائِقُ الْأَخْبَارِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنِ الصَّادِقِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَقَلَّهَا قَوْمٌ
 تَقَاتَ مَعْرُوفُونَ فَصَارَ الْإِقْتِدَاءُ بِهَذِهِ الْأَخْبَارِ فَرَضاً وَاجِباً عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ
 مُؤْمِنَةٍ لَا يَتَعَدَّاهُ إِلَّا أَهْلُ الْعِنَادِ. وَ ذَلِكَ أَنَّ أَقْوِيلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُتَّصِلَةٌ
 بِقَوْلِ اللَّهِ وَ ذَلِكَ مِثْلُ قَوْلِهِ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ
 لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُهِيناً﴾^١ وَ وَجَدْنَا نَظِيرَ هَذِهِ
 الْآيَةِ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ
 وَ مَنْ آذَى اللَّهَ يُوشِكُ أَنْ يَنْتَقِمَ مِنْهُ» وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ ﷺ: «مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ
 أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ» وَ مِثْلُ قَوْلِهِ ﷺ فِي بَنِي وَلِيْعَةَ: «لَأُبْعَثَنَّ
 إِلَيْهِمْ رَجُلًا كَنَفْسِي يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ فَمَنْ يَا عَلِيُّ فَيَسِرْ
 إِلَيْهِمْ» وَ قَوْلُهُ ﷺ يَوْمَ حَيْبَرَ: «لَأُبْعَثَنَّ إِلَيْهِمْ عَدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ
 يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ كَرَّاراً غَيْرَ فَرَّارٍ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ». فَقَضَى
 رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْفَتْحِ قَبْلَ التَّوَجُّهِ فَاسْتَشْرَفَ لِكَلَامِهِ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
 فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ دَعَا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَعَثَهُ إِلَيْهِمْ فَاصْطَفَاهُ بِهَذِهِ الْمَنْقَبَةِ وَ سَمَّاهُ كَرَّاراً
 غَيْرَ فَرَّارٍ، فَسَمَّاهُ اللَّهُ مُحِبًّا لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ، فَأَحْبَرَ أَنَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُحِبَّانِيهِ.
 وَ إِنَّمَا قَدَّمْنَا هَذَا الشَّرْحَ وَ الْبَيَانَ دَلِيلًا عَلَى مَا أَرَدْنَا وَ قُوَّةً لِمَا نَحْنُ مُبَيِّنُوهُ مِنْ
 أَمْرِ الْجَبْرِ وَ التَّفْوِيضِ وَ الْمَنْزِلَةِ بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ وَ بِاللَّهِ الْعَوْنُ وَ الْقُوَّةُ وَ عَلَيْهِ
 نَتَوَكَّلُ فِي جَمِيعِ أُمُورِنَا. فَإِنَّا نَبْدَأُ مِنْ ذَلِكَ بِقَوْلِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا جَبْرَ وَ لَا

تَفْوِيضَ وَ لَكِنَّ مَنزِلَةً بَيْنَ الْمَنزِلَتَيْنِ وَ هِيَ صِحَّةُ الْخَلْقَةِ وَ تَخْلِيَةُ السَّرْبِ وَ الْمُهْلَةُ فِي الْوَقْتِ وَ الزَّادُ مِثْلُ الرَّاحِلَةِ وَ السَّبَبُ الْمُهَيِّجُ لِلْفَاعِلِ عَلَى فِعْلِهِ»، فَهَذِهِ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ جَمَعَ بِهِ الصَّادِقُ عليه السلام جَوَامِعَ الْفُضْلِ، فَإِذَا نَقَصَ الْعَبْدُ مِنْهَا حَلَّةً كَانَ الْعَمَلُ عَنْهُ مَطْرُوحاً بِحَسَبِهِ، فَأَخْبَرَ الصَّادِقُ عليه السلام بِأُضْلٍ مَا يَجِبُ عَلَى النَّاسِ مِنْ طَلَبِ مَعْرِفَتِهِ وَ نَطَقَ الْكِتَابُ بِتَضَدِّيقِهِ فَشَهِدَ بِذَلِكَ مُحْكَمَاتُ آيَاتِ رَسُولِهِ، لِأَنَّ الرَّسُولَ صلى الله عليه وآله وَ آلَهُ عليهم السلام لَا يَعْدُونَ شَيْئاً مِنْ قَوْلِهِ وَ أَقَاوِيلُهُمْ حُدُودَ الْقُرْآنِ، فَإِذَا وَرَدَتْ حَقَائِقُ الْأَخْبَارِ وَ الثَّمِسَتْ سَوَاهِدُهَا مِنَ التَّنْزِيلِ فَوُجِدَ لَهَا مُوَافِقاً وَ عَلَيْهَا دَلِيلاً كَانَ الْإِفْتِدَاءُ بِهَا فَرَضاً لَا يَتَعَدَّاهُ إِلَّا أَهْلُ الْعِنَادِ كَمَا ذَكَرْنَا فِي أَوَّلِ الْكِتَابِ. وَ لَمَّا التَّمَسْنَا تَحْقِيقَ مَا قَالَهُ الصَّادِقُ عليه السلام مِنَ الْمَنزِلَةِ بَيْنَ الْمَنزِلَتَيْنِ وَ انْكَارِهِ الْجَبْرِ وَ التَّفْوِيضِ وَ جَدْنَا الْكِتَابَ قَدْ شَهِدَ لَهُ وَ صَدَقَ مَقَالَتُهُ فِي هَذَا، وَ حَبَّرَ عَنْهُ أَيْضاً مُوَافِقٌ لِهَذَا؛ أَنَّ الصَّادِقَ عليه السلام سُئِلَ هَلْ أَجْبَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي؟ فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: «هُوَ أَعْدَلُ مِنْ ذَلِكَ». فَقِيلَ لَهُ: فَهَلْ فَوَّضَ إِلَيْهِمْ؟ فَقَالَ عليه السلام: «هُوَ أَعَزُّ وَ أَقْهَرُ لَهُمْ مِنْ ذَلِكَ». وَ رُوِيَ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: «النَّاسُ فِي الْقَدْرِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجِهٍ: رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ الْأَمْرَ مُفَوَّضٌ إِلَيْهِ فَقَدْ وَهَنَ اللَّهُ فِي سُلْطَانِهِ فَهُوَ هَالِكٌ. وَ رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ جَلٌّ وَ عَزٌّ أَجْبَرَ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي وَ كَلَّفَهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ فَقَدْ ظَلَمَ اللَّهُ فِي حُكْمِهِ فَهُوَ هَالِكٌ. وَ رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ كَلَّفَ الْعِبَادَ مَا يُطِيقُونَ وَ لَمْ يُكَلِّفْهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ، فَإِذَا أَحْسَنَ حَمْدَ اللَّهِ وَ إِذَا أَسَاءَ اسْتَعْفَرَ اللَّهُ فَهَذَا مُسْلِمٌ بِالْعِ». فَأَخْبَرَ عليه السلام أَنَّ مَنْ تَقَلَّدَ الْجَبْرَ وَ التَّفْوِيضَ وَ دَانَ بِهِمَا فَهُوَ عَلَى خِلَافِ الْحَقِّ. فَقَدْ شَرَحْتُ الْجَبْرَ الَّذِي مَنْ دَانَ بِهِ يَلْزَمُهُ الْحَطَأُ، وَ أَنَّ الَّذِي يَتَقَلَّدُ التَّفْوِيضَ يَلْزَمُهُ الْبَاطِلُ، فَصَارَتِ الْمَنزِلَةُ بَيْنَ الْمَنزِلَتَيْنِ بَيْنَهُمَا.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: «وَ أَضْرِبُ لِكُلِّ بَابٍ مِنْ هَذِهِ الْأَبْوَابِ مَثَلاً يَقْرَبُ الْمَعْنَى لِلطَّالِبِ

و يُسَهِّلُ لَهُ الْبَحْثَ عَنْ شَرْحِهِ تَشْهَدُ بِهِ مُحْكَمَاتُ آيَاتِ الْكِتَابِ وَ تَحَقَّقَ
تَضَدِّيقُهُ عِنْدَ ذَوِي الْأَلْبَابِ وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ وَ الْعِصْمَةُ».

فَأَمَّا الْجَبْرُ الَّذِي يُلْزَمُ مَنْ دَانَ بِهِ الْخَطَأُ فَهُوَ قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ جَلٌّ وَ عَزَّ
أَجْبَرَ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي وَ عَاقَبَهُمْ عَلَيْهَا. وَ مَنْ قَالَ بِهَذَا الْقَوْلِ فَقَدْ ظَلَمَ اللَّهُ
فِي حُكْمِهِ وَ كَذَّبَهُ وَ رَدَّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ ﴿ وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ﴾^١ وَ قَوْلُهُ ﴿ ذَلِكَ بِمَا
قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ ﴾^٢ وَ قَوْلُهُ ﴿ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ
شَيْئًا وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ ﴾^٣ مَعَ آيِ كَثِيرَةٍ فِي ذِكْرِ هَذَا. فَمَنْ زَعَمَ
أَنَّهُ مُجْبَرٌ عَلَى الْمَعَاصِي فَقَدْ أَحَالَ بَدَنِهِ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ ظَلَمَهُ فِي عُقُوبَتِهِ. وَ مَنْ
ظَلَمَ اللَّهُ فَقَدْ كَذَّبَ كِتَابَهُ. وَ مَنْ كَذَّبَ كِتَابَهُ فَقَدْ لَزِمَهُ الْكُفْرُ بِاجْتِمَاعِ الْأُمَّةِ. وَ
مَثَلُ ذَلِكَ مَثَلُ رَجُلٍ مَلَكَ عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَمْلِكُ نَفْسَهُ وَ لَا يَمْلِكُ عَرْضًا مِنْ
عَرْضِ الدُّنْيَا وَ يَعْلَمُ مَوْلَاهُ ذَلِكَ مِنْهُ فَأَمَرَهُ عَلَى عِلْمٍ مِنْهُ بِالْمَصِيرِ إِلَى السُّوقِ
لِحَاجَةِ يَأْتِيهِ بِهَا وَ لَمْ يَمْلِكْهُ تَمَنُّ مَا يَأْتِيهِ بِهِ مِنْ حَاجَتِهِ وَ عِلْمِ الْمَالِكِ أَنَّ عَلَى
الْحَاجَةِ رَقِيبًا لَا يَطْمَعُ أَحَدٌ فِي أَخْذِهَا مِنْهُ إِلَّا بِمَا يَرْضَى بِهِ مِنَ التَّمَنِ، وَ قَدْ
وَصَفَ مَالِكُ هَذَا الْعَبْدِ نَفْسَهُ بِالْعَدْلِ وَ النَّصْفَةِ وَ إِظْهَارِ الْحِكْمَةِ وَ نَفْيِ الْجَوْرِ وَ
أَوْعَدَ عَبْدَهُ إِنْ لَمْ يَأْتِهِ بِحَاجَتِهِ أَنْ يُعَاقِبَهُ عَلَى عِلْمٍ مِنْهُ بِالرَّقِيبِ الَّذِي عَلَى
حَاجَتِهِ أَنَّهُ سَيَمْنَعُهُ، وَ عِلْمِ أَنَّ الْمَمْلُوكَ لَا يَمْلِكُ تَمَنُّهَا وَ لَمْ يَمْلِكْهُ ذَلِكَ، فَلَمَّا
صَارَ الْعَبْدُ إِلَى السُّوقِ وَ جَاءَ لِيَأْخُذَ حَاجَتَهُ الَّتِي بَعَثَهُ الْمَوْلَى لَهَا وَ جَدَّ عَلَيْهَا
مَانِعًا يَمْنَعُ مِنْهَا إِلَّا بِشِرَاءٍ وَ لَيْسَ يَمْلِكُ الْعَبْدُ تَمَنُّهَا فَانْصَرَفَ إِلَى مَوْلَاهُ حَائِبًا
بِغَيْرِ قَضَاءِ حَاجَتِهِ فَاعْتَاطَ مَوْلَاهُ مِنْ ذَلِكَ وَ عَاقَبَهُ عَلَيْهِ. أَلَيْسَ يَجِبُ فِي

١. الكهف/٤٧.

٢. الحج/١٠.

٣. يونس/٤٥.

عَدْلِهِ وَحُكْمِهِ أَنْ لَا يُعَاقِبَهُ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ عَبْدَهُ لَا يَمْلِكُ عَرَضاً مِنْ غُرُوضِ
الدُّنْيَا وَ لَمْ يُمْلِكْهُ تَمَنُّ حَاجَتِهِ؟ فَإِنْ عَاقَبَهُ عَاقِبَهُ ظَالِماً مُتَعَدِّياً عَلَيْهِ مُبْطِلاً لِمَا
وَصَفَ مِنْ عَدْلِهِ وَ حِكْمَتِهِ وَ نَصَفَتِهِ وَ إِنْ لَمْ يُعَاقِبْهُ كَذَّبَ نَفْسَهُ فِي وَعِيدِهِ إِبَّاهُ
حِينَ أَوْعَدَهُ بِالْكَذِبِ وَ الظُّلْمِ اللَّذِينَ يَنْفِيَانِ الْعُدْلَ وَ الْحِكْمَةَ. تَعَالَى عَمَّا
يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا؛ فَمَنْ دَانَ بِالْجَبْرِ أَوْ بِمَا يَدْعُو إِلَى الْجَبْرِ فَقَدْ ظَلَمَ اللَّهُ وَ نَسَبَهُ
إِلَى الْجَوْرِ وَ الْعُدْوَانِ، إِذْ أُوجِبَ عَلَى مَنْ أُجْبِرَ [ه] الْعُقُوبَةَ. وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ
أَجَبَرَ الْعِبَادَ فَقَدْ أُوجِبَ عَلَى قِيَاسِ قَوْلِهِ إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنْهُمْ الْعُقُوبَةَ. وَ مَنْ زَعَمَ
أَنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنْ أَهْلِ الْمَعَاصِي الْعَذَابَ فَقَدْ كَذَّبَ اللَّهَ فِي وَعِيدِهِ حَيْثُ يَقُولُ
﴿بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَاطِئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ﴾^١ وَ قَوْلُهُ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي
بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾^٢ وَ قَوْلُهُ ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ
نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ
اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^٣ مَعَ آيِ كَثِيرَةٍ فِي هَذَا الْفَنِّ مِمَّنْ كَذَّبَ وَعَيْدَ اللَّهُ وَ
يَلْزِمُهُ فِي تَكْذِيبِهِ آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ الْكُفْرُ وَ هُوَ مِمَّنْ قَالَ اللَّهُ ﴿أَفَتَوْمِنُونَ
بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا
تَعْمَلُونَ﴾^٤ بَلْ نَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ جَارَى الْعِبَادَ عَلَى أَعْمَالِهِمْ وَ يُعَاقِبُهُمْ
عَلَى أَفْعَالِهِمْ بِالْإِسْتِطَاعَةِ الَّتِي مَلَكَهُمْ إِيَّاهَا، فَأَمْرُهُمْ وَ نَهَاهُمْ بِذَلِكَ وَ نَطَقَ
كِتَابُهُ ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا

١. البقرة/٧٤.

٢. النساء/١١.

٣. النساء/٥٩.

٤. البقرة/٧٩.

مِثْلَهَا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ^١ وَ قَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَ يَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾^٢ وَ قَالَ ﴿الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ﴾^٣ فَهَذِهِ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ تَنْفِي الْجَبْرَ وَ مَنْ دَانَ بِهِ. وَ مِثْلَهَا فِي الْقُرْآنِ كَثِيرٌ، اخْتَصَرْنَا ذَلِكَ لِئَلَّا يَطُولَ الْكِتَابُ وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ.

وَ أَمَّا التَّفْوِيزُ الَّذِي أَبْطَلَهُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَخْطَأَ مَنْ دَانَ بِهِ وَ تَقَلَّدَهُ فَهُوَ قَوْلُ الْقَائِلِ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ فَوَّضَ إِلَى الْعِبَادِ اخْتِيَارَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ أَهْمَلَهُمْ. وَ فِي هَذَا كَلَامٌ دَقِيقٌ لِمَنْ يَدْهَبُ إِلَى تَحْرِيرِهِ وَ دَقَّتْهُ. وَ إِلَى هَذَا ذَهَبَتِ الْأَيْمَةُ الْمُهْتَدِيَّةُ مِنْ عِثْرَةِ الرَّسُولِ ﷺ، فَإِنَّهُمْ قَالُوا: لَوْ فَوَّضَ إِلَيْهِمْ عَلَى جِهَةِ الْإِهْمَالِ لَكَانَ لَازِمًا لَهُ رِضًا مَا اخْتَارُوهُ وَ اسْتَوْجَبُوا مِنْهُ الثَّوَابَ وَ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ فِيمَا جَنَوْهُ الْعِقَابُ إِذَا كَانَ الْإِهْمَالُ وَقِعًا.

وَ تَنْصَرِفُ هَذِهِ الْمَقَالَةُ عَلَى مَعْنَيْنِ: إِمَّا أَنْ يَكُونَ الْعِبَادُ تَظَاهَرُوا عَلَيْهِ فَأَلْزَمُوهُ قَبُولَ اخْتِيَارِهِمْ بِآرَائِهِمْ صَرُورَةً كَرِهَ ذَلِكَ أَمْ أَحَبَّ فَقَدْ لَزِمَهُ الْوَهْنُ، أَوْ يَكُونُ جَلَّ وَ عَزَّ عَجَزَ عَنْ تَعْبُدِهِمْ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ عَلَى إِرَادَتِهِ كَرِهُوا أَوْ أَحَبُّوا فَفَوَّضَ أَمْرَهُ وَ نَهْيَهُ إِلَيْهِمْ وَ أَجْرَاهُمَا عَلَى مَحَبَّتِهِمْ، إِذْ عَجَزَ عَنْ تَعْبُدِهِمْ بِإِرَادَتِهِ فَجَعَلَ الْإِخْتِيَارَ إِلَيْهِمْ فِي الْكُفْرِ وَ الْإِيمَانِ وَ مِثْلُ ذَلِكَ مِثْلُ رَجُلٍ مَلَكَ عَبْدًا ابْتِاعَهُ لِيُحْدِمَهُ وَ يُعَرِّفَ لَهُ فَضْلَ وَ لَائِيَتِهِ وَ يَقِفَ عِنْدَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، وَ أَدْعَى مَالِكَ الْعَبْدِ أَنَّهُ قَاهِرٌ عَزِيزٌ حَكِيمٌ، فَأَمَرَ عَبْدَهُ وَ نَهَاهُ وَ وَعَدَهُ عَلَى اتِّبَاعِ أَمْرِهِ عَظِيمِ الثَّوَابِ وَ أَوْعَدَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ أَلِيمِ الْعِقَابِ، فَخَالَفَ الْعَبْدُ إِرَادَةَ مَالِكِهِ وَ لَمْ يَقِفْ عِنْدَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، فَأَيُّ أَمْرٍ أَمْرُهُ أَوْ أَيُّ نَهْيٍ نَهَاهُ عَنْهُ لَمْ يَأْتِهِ عَلَى إِرَادَةِ

١. الأنفال/١٦١.

٢. آل عمران/٢٨.

٣. المؤمن/١٧.

المُؤَلَّى بَلْ كَانَ الْعَبْدُ يَتَّبِعُ إِرَادَةَ نَفْسِهِ وَ اتَّبَاعَ هَوَاهُ وَ لَا يَطِيقُ الْمُؤَلَّى أَنْ يَرُدَّهُ إِلَى اتِّبَاعِ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ الْوُقُوفِ عَلَى إِرَادَتِهِ، فَفَوَّضَ احْتِيَارَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ إِلَيْهِ وَ رَضِيَ مِنْهُ بِكُلِّ مَا فَعَلَهُ عَلَى إِرَادَةِ الْعَبْدِ لَا عَلَى إِرَادَةِ الْمَالِكِ وَ بَعَثَهُ فِي بَعْضِ حَوَائِجِهِ وَ سَمَّى لَهُ الْحَاجَةَ فَخَالَفَ عَلَى مَوْلَاهُ وَ قَصَدَ لِإِرَادَةِ نَفْسِهِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى مَوْلَاهُ نَظَرَ إِلَى مَا أَتَاهُ بِهِ فَإِذَا هُوَ خِلَافُ مَا أَمَرَهُ بِهِ، فَقَالَ لَهُ: لِمَ أَتَيْتَنِي بِخِلَافِ مَا أَمَرْتُكَ؟ فَقَالَ الْعَبْدُ: اتَّكَلْتُ عَلَى تَفْوِيضِكَ الْأَمْرِ إِلَيَّ فَاتَّبَعْتُ هَوَايَ وَ إِرَادَتِي، لِأَنَّ الْمَفْوُضَ إِلَيْهِ غَيْرُ مَحْظُورٍ عَلَيْهِ فَاسْتَحَالَ التَّفْوِيضُ.

أَوْ لَيْسَ يَجِبُ عَلَى هَذَا السَّبَبِ إِذَا أَنْ يَكُونَ الْمَالِكُ لِلْعَبْدِ قَادِرًا بِأَمْرٍ عَبْدَهُ بِاتِّبَاعِ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ عَلَى إِرَادَتِهِ لَا عَلَى إِرَادَةِ الْعَبْدِ وَ يُمَلِّكُهُ مِنَ الطَّاقَةِ بِقَدْرِ مَا يَأْمُرُهُ بِهِ وَ يَنْهَاهُ عَنْهُ، فَإِذَا أَمَرَهُ بِأَمْرٍ وَ نَهَاهُ عَنْ نَهْيٍ عَرَفَهُ الشَّوَابَ وَ الْعِقَابَ عَلَيْهِمَا وَ حُدْرَهُ وَ رَعَبَهُ بِصِفَةِ تَوَابِهِ وَ عِقَابِهِ لِيَعْرِفَ الْعَبْدُ قُدْرَةَ مَوْلَاهُ بِمَا مَلَكَهُ مِنَ الطَّاقَةِ لِأَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ تَرْغِيْبِهِ وَ تَرْهِيْبِهِ، فَيَكُونُ عَدْلُهُ وَ إِنصَافُهُ شَامِلًا لَهُ وَ حُجَّتُهُ وَاضِحَةً عَلَيْهِ لِلِإِعْدَارِ وَ الْإِنْدَارِ. فَإِذَا اتَّبَعَ الْعَبْدُ أَمْرَ مَوْلَاهُ جَارَاهُ وَ إِذَا لَمْ يَزِدْجِرْ عَنْ نَهْيِهِ عَاقَبَهُ أَوْ يَكُونُ عَاجِزًا غَيْرَ قَادِرٍ فَفَوَّضَ أَمْرَهُ إِلَيْهِ أَحْسَنَ أَمْ أَسَاءَ أَطَاعَ أَمْ عَصَى، عَاجِزٌ عَنْ عُقُوبَتِهِ وَ رَدَّهُ إِلَى اتِّبَاعِ أَمْرِهِ.

وَ فِي إِثْبَاتِ الْعَجْزِ نَفْيُ الْقُدْرَةِ وَ التَّأَلُّهِ وَ إِطْلَالُ الْأَمْرِ وَ التَّهْيِ وَ الشَّوَابِ وَ الْعِقَابِ وَ مُخَالَفَةُ الْكِتَابِ إِذْ يَقُولُ ﴿وَ لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَ إِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ﴾^١ وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^٢ وَ قَوْلُهُ ﴿وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ﴾^٣ وَ قَوْلُهُ ﴿اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ

١. الزمر/٩.

٢. آل عمران/٩٧.

٣. الذاريات/٥٦، ٥٧.

شَيْئًا^١ وَ قَوْلُهُ ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ﴾.
فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَوْضَ أَمْرِهِ وَ نَهَيْهِ إِلَى عِبَادِهِ فَقَدْ أَثْبَتَ عَلَيْهِ الْعَجْزَ وَ
أَوْجَبَ عَلَيْهِ قَبُولَ كُلِّ مَا عَمِلُوا مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ وَ أَبْطَلَ أَمْرَ اللَّهِ وَ نَهْيَهُ وَ وَعْدَهُ وَ
وَعِيدَهُ، لِإِعْلَافِ مَا زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ فَوَّضَهَا إِلَيْهِ لِأَنَّ الْمُفَوَّضَ إِلَيْهِ يَعْمَلُ بِمَشِيئَتِهِ، فَإِنْ
شَاءَ الْكُفْرَ أَوْ الْإِيمَانَ كَانَ غَيْرَ مَرْدُودٍ عَلَيْهِ وَ لَا مَحْظُورٍ، فَمَنْ دَانَ بِالتَّفْوِيزِ
عَلَى هَذَا الْمَعْنَى فَقَدْ أَبْطَلَ جَمِيعَ مَا ذَكَرْنَا مِنْ وَعْدِهِ وَ وَعِيدِهِ وَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ
هُوَ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآيَةِ ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ
مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ
وَ مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ^٢﴾ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُدْرِي بِهِ أَهْلُ التَّفْوِيزِ عُلُوًّا كَبِيرًا.
لَكِنْ نَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ، وَ مَلَكَهُمْ اسْتِطَاعَةَ تَعْبُدِهِمْ
بِهَا، فَأَمْرُهُمْ وَ نَهَاؤُهُمْ بِمَا أَرَادَ فَقَبِلَ مِنْهُمْ اتِّبَاعَ أَمْرِهِ وَ رِضَى بِذَلِكَ لَهُمْ. وَ نَهَاؤُهُمْ
عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَ دَمَّ مِنْ عِصْيَانِهِ وَ عَاقَبَهُ عَلَيْهَا وَ لِلَّهِ الْخَيْرَةُ فِي الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ،
يُخْتَارُ مَا يُرِيدُ وَ يَأْمُرُ بِهِ وَ يَنْهَى عَمَّا يَكْرَهُ وَ يُعَاقِبُ عَلَيْهِ بِالِاسْتِطَاعَةِ الَّتِي
مَلَكَهَا عِبَادَهُ لِاتِّبَاعِ أَمْرِهِ وَ اجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ، لِأَنَّهُ ظَاهِرُ الْعَدْلِ وَ النَّصْفَةِ وَ
الْحِكْمَةِ الْبَالِغَةِ؛ بِالْعِجْزِ بِالْإِعْذَارِ وَ الْإِنْدَارِ وَ إِلَيْهِ الصَّفْوَةُ يَصْطَفِي مِنْ عِبَادِهِ
مَنْ يَشَاءُ لِتَنْبِيْغِ رِسَالَتِهِ وَ اخْتِجَاجِهِ عَلَى عِبَادِهِ؛ اضْطَفَى مُحَمَّدًا ﷺ وَ بَعَثَهُ
بِرِسَالَتِهِ إِلَى خَلْقِهِ، فَقَالَ مَنْ قَالَ مِنْ كُفَّارِ قَوْمِهِ حَسَدًا وَ اسْتِكْبَارًا ﴿لَوْ لَا نَزَّلَ
هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ﴾ يَعْنِي بِذَلِكَ أُمِّيَّةَ بْنِ أَبِي الصَّلْتِ وَ أَبَا
مَسْعُودٍ التَّمِيفِي، فَأَبْطَلَ اللَّهُ اخْتِيَارَهُمْ وَ لَمْ يُجْزِ لَهُمْ آرَاءَهُمْ حَيْثُ يَقُولُ ﴿أَأَهْمُ
يُقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا

١. النساء/٤٠.

٢. البقرة/٧٩.

بَعْضُهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحِمْتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿١﴾ وَلِذَلِكَ احْتَارَ مِنَ الْأُمُورِ مَا أَحَبَّ وَنَهَى عَمَّا كَرِهَ، فَمَنْ أَطَاعَهُ أَتَابَهُ وَ مَنْ عَصَاهُ عَاقَبَهُ وَ لَوْ فَوَّضَ احْتِيَارَ أَمْرِهِ إِلَى عِبَادِهِ لِأَجَازِ لِقُرَيْشٍ احْتِيَارَ أُمَيَّةَ بْنِ أَبِي الصَّلْتِ وَ أَبِي مَسْعُودِ التَّفَفِيِّ، إِذْ كَانَا عِنْدَهُمْ أَفْضَلَ مِنْ مُحَمَّدٍ ﷺ .

فَلَمَّا أَدَّبَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ بِقَوْلِهِ ﴿ وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ﴾^٢ فَلَمْ يُجِزْ لَهُمُ الْإِحْتِيَارَ بِأَهْوَانِهِمْ وَ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُمْ إِلَّا اتِّبَاعَ أَمْرِهِ وَ اجْتِنَابَ نَهْيِهِ عَلَى يَدَيِ مَنْ اضْطَفَاهُ، فَمَنْ أَطَاعَهُ رَشَدَ وَ مَنْ عَصَاهُ ضَلَّ وَ عَوَى وَ لَزِمَتْهُ الْحُجَّةُ بِمَا مَلَكَهُ مِنَ الْإِسْتِطَاعَةِ لِاتِّبَاعِ أَمْرِهِ وَ اجْتِنَابِ نَهْيِهِ، فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ حَرَمَهُ تَوَابَهُ وَ أَنْزَلَ بِهِ عِقَابَهُ.

وَ هَذَا الْقَوْلُ بَيْنَ الْقَوْلَيْنِ لَيْسَ بِجَبْرٍ وَ لَا تَفْوِيزٍ وَ بِذَلِكَ أَخْبَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عِبَايَةَ بْنَ رَبِيعٍ الْأَسَدِيِّ حِينَ سَأَلَهُ عَنِ الْإِسْتِطَاعَةِ الَّتِي بِهَا يَقُومُ وَ يَفْعَلُ وَ يَفْعَلُ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ: سَأَلْتِ عَنِ الْإِسْتِطَاعَةِ تَمْلِكُهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْ مَعَ اللَّهِ؟ فَسَكَتَ عِبَايَةُ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ: قُلْ يَا عِبَايَةُ، قَالَ وَ مَا أَقُولُ؟ قَالَ عَلِيٌّ: إِنْ قُلْتَ: إِنَّكَ تَمْلِكُهَا مَعَ اللَّهِ فَتَلْتُكَ وَ إِنْ قُلْتَ: تَمْلِكُهَا دُونَ اللَّهِ فَتَلْتُكَ قَالَ عِبَايَةُ: فَمَا أَقُولُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ عَلِيٌّ: تَقُولُ إِنَّكَ تَمْلِكُهَا بِاللَّهِ الَّذِي يَمْلِكُهَا مِنْ دُونِكَ، فَإِنْ يَمْلِكُهَا إِيَّاكَ كَانَ ذَلِكَ مِنْ عَطَائِهِ، وَ إِنْ يَسْلُبُكَهَا كَانَ ذَلِكَ مِنْ بَلَائِهِ، هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَكَ وَ الْقَادِرُ عَلَى مَا عَلَيْهِ أَقْدَرُكَ، أَمَا سَمِعْتَ النَّاسَ يَسْأَلُونَ الْحَوْلَ وَ الْقُوَّةَ حِينَ يَقُولُونَ: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. قَالَ عِبَايَةُ: وَ مَا تَأْوِيلُهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ عَلِيٌّ: لَا حَوْلَ عَنِ

١. الزخرف/٣٦.

٢. الأحزاب/٣٦.

مَعَاصِي اللَّهِ إِلَّا بِعِزَّةِ اللَّهِ وَ لَا قُوَّةَ لَنَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا بِعَوْنِ اللَّهِ، قَالَ: فَوَثَبَ عِبَادِيَّةً فَقَبَّلَ يَدَيْهِ وَ رَجَلَيْهِ.

وَ رُوِيَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أَتَاهُ نَجْدَةٌ يَسْأَلُهُ عَنْ مَعْرِفَةِ اللَّهِ، قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَاذَا عَرَفْتَ رَبَّكَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِالتَّمْيِيزِ الَّذِي حَوَّلَنِي وَ الْعَقْلِ الَّذِي دَلَّنِي، قَالَ: أَمْ جُبُولُ أَنْتَ عَلَيْهِ؟ قَالَ: لَوْ كُنْتُ مَجْبُولًا مَا كُنْتُ مَحْمُودًا عَلَى إِحْسَانٍ وَ لَا مَذْمُومًا عَلَى إِسَاءَةٍ وَ كَانَ الْمُحْسِنُ أَوْلَى بِاللَّائِمَةِ مِنَ الْمُسِيءِ فَعَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ فَائِزٌ بَاقِي وَ مَا دُونَهُ حَدَثٌ حَائِلٌ زَائِلٌ، وَ لَيْسَ الْقَدِيمُ الْبَاقِي كَالْحَدَثِ الزَّائِلِ، قَالَ نَجْدَةٌ: أَجِدُكَ أَصْبَحْتَ حَكِيمًا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ أَصْبَحْتُ مُحْيِرًا؛ فَإِنْ أَتَيْتُ السَّيِّئَةَ [ب]مَكَانِ الْحَسَنَةِ فَأَنَا الْمُعَاقَبُ عَلَيْهَا.

وَ رُوِيَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ سَأَلَهُ بَعْدَ انْصِرَافِهِ مِنَ الشَّامِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنَا عَنْ خُرُوجِنَا إِلَى الشَّامِ بِقَضَاءٍ وَ قَدَرٍ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ يَا شَيْخُ؛ مَا عَلَوْتُمْ تَلْعَةً وَ لَا هَبَطْتُمْ وَاذِيًا إِلَّا بِقَضَاءٍ وَ قَدَرٍ مِنَ اللَّهِ، فَقَالَ الشَّيْخُ: عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ عَنَائِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَهْ يَا شَيْخُ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ عَظَّمَ أَجْرَكُمْ فِي مَسِيرِكُمْ وَ أَنْتُمْ سَائِرُونَ، وَ فِي مَقَامِكُمْ وَ أَنْتُمْ مُقِيمُونَ، وَ فِي انْصِرَافِكُمْ وَ أَنْتُمْ مُنْصِرِفُونَ وَ لَمْ تَكُونُوا فِي شَيْءٍ مِنْ أُمُورِكُمْ مُكْرَهِينَ وَ لَا إِلَيْهِ مُضْطَرِّينَ، لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ أَنَّهُ قَضَاءٌ حَتْمٌ وَ قَدَرٌ لَازِمٌ، لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ وَ لَسَقَطَ الْوَعْدُ وَ الْوَعِيدُ وَ لَمَا الرَّمَتِ الْأَشْيَاءُ أَهْلَهَا عَلَى الْحَقَائِقِ؛ ذَلِكَ مَقَالَةُ عَبْدَةِ الْأَوْثَانِ وَ أَوْلِيَاءِ الشَّيْطَانِ، إِنَّ اللَّهَ جَلٌّ وَ عَزَّ أَمْرٌ تَحْيِيرًا وَ نَهَى تَحْذِيرًا وَ لَمْ يُطْعَمْ مُكْرَهًا وَ لَمْ يُعْصَمْ مَغْلُوبًا وَ لَمْ يَخْلُقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ فَقَامَ الشَّيْخُ فَقَبَّلَ رَأْسَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنْشَأَ يَقُولُ:

أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَزَجُو بِطَاعَتِهِ يَوْمَ النَّجَاةِ مِنَ الرَّحْمَنِ غُرْنَا

أَوْضَحْتَ مِنْ دِينِنَا مَا كَانَ مُلْتَبِسًا جَزَاكَ رَبُّكَ عَنَّا فِيهِ رِضْوَانَا
فَلَيْسَ مَعْدِرَةٌ فِي فِعْلِ فَاحِشَةٍ قَدْ كُنْتَ رَاكِبَهَا ظُلْمًا وَ عَضِيَانَا
فَقَدْ دَلَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى مُوَافَقَةِ الْكِتَابِ وَ نَفْيِ الْجَبْرِ وَ التَّفْوِيضِ
الَّذِينَ يَلْزَمَانِ مَنْ دَانَ بِهِمَا وَ تَقَلُّدُهُمَا الْبَاطِلَ وَ الْكُفْرَ وَ تَكْذِيبِ الْكِتَابِ وَ
نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ الْكُفْرِ، وَ لَسْنَا نَدِينُ بِجَبْرِ وَ لَا تَفْوِيضٍ لَكِنَّا نَقُولُ بِمَنْزِلَةِ
بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ وَ هُوَ الْإِمْتِحَانُ وَ الْإِحْتِبَارُ بِالْإِسْتِطَاعَةِ الَّتِي مَلَكْنَا اللَّهُ وَ تَعَبَّدْنَا
بِهَا عَلَى مَا شَهِدَ بِهِ الْكِتَابُ وَ دَانَ بِهِ الْأَيُّمَةُ الْأَبْرَارُ مِنْ آلِ الرَّسُولِ عليهم السلام.
وَ مَثَلُ الْإِحْتِبَارِ بِالْإِسْتِطَاعَةِ مَثَلُ رَجُلٍ مَلَكَ عَبْدًا وَ مَلَكَ مَالًا كَثِيرًا أَحَبَّ أَنْ
يُخْتَبِرَ عَبْدَهُ عَلَى عِلْمٍ مِنْهُ بِمَا يُثَوِّلُ إِلَيْهِ، فَمَلَكَهُ مِنْ مَالِهِ بَعْضَ مَا أَحَبَّ وَ وَقَفَهُ
عَلَى أُمُورٍ عَرَفَهَا الْعَبْدُ فَأَمَرَهُ أَنْ يَضْرِبَ ذَلِكَ الْمَالَ فِيهَا وَ نَهَاها عَنْ أَشْبَابٍ لَمْ
يُحِبَّهَا وَ تَقَدَّمَ إِلَيْهِ أَنْ يَجْتَنِبَهَا وَ لَا يَنْفِقَ مِنْ مَالِهِ فِيهَا، وَ الْمَالُ يُضْرَفُ فِي أَيِّ
الْوَجْهَيْنِ، فَضْرَفَ الْمَالَ أَحَدَهُمَا فِي اتِّبَاعِ أَمْرِ الْمُؤَلَى وَ رِضَاهُ، وَ الْآخَرَ ضْرَفَهُ
فِي اتِّبَاعِ نَهْيِهِ وَ سَخَطِهِ وَ أَشْكَنَهُ دَارَ إِحْتِبَارٍ أَعْلَمَهُ أَنَّهُ غَيْرُ دَائِمٍ لَهُ السُّكْنَى فِي
الدَّارِ وَ أَنَّ لَهُ دَارًا غَيْرَهَا وَ هُوَ مُخْرَجُهُ إِلَيْهَا فِيهَا ثَوَابٌ وَ عِقَابٌ دَائِمَانِ، فَإِنْ
أُنْفَدَ الْعَبْدُ الْمَالَ الَّذِي مَلَكَهُ مُؤَلَاهُ فِي الْوَجْهِ الَّذِي أَمَرَهُ بِهِ جَعَلَ لَهُ ذَلِكَ الثَّوَابَ
الدَّائِمَ فِي تِلْكَ الدَّارِ الَّتِي أَعْلَمَهُ أَنَّهُ مُخْرَجُهُ إِلَيْهَا، وَ إِنْ أَنْفَقَ الْمَالَ فِي الْوَجْهِ
الَّذِي نَهَاها عَنْ إِنْفَاقِهِ فِيهِ جَعَلَ لَهُ ذَلِكَ الْعِقَابَ الدَّائِمَ فِي دَارِ الْخُلُودِ. وَ قَدْ حَدَّ
الْمُؤَلَى فِي ذَلِكَ حَدًّا مَعْرُوفًا وَ هُوَ الْمُسْكَنُ الَّذِي أَشْكَنَهُ فِي الدَّارِ الْأُولَى، فَإِذَا
بَلَغَ الْحَدَّ اسْتَبَدَلَ الْمُؤَلَى بِالْمَالِ وَ بِالْعَبْدِ عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَزَلْ مَالِكًا لِلْمَالِ وَ الْعَبْدِ
فِي الْأَوْقَاتِ كُلِّهَا إِلَّا أَنَّهُ وَعَدَ أَنْ لَا يَسْلُبَهُ ذَلِكَ الْمَالَ مَا كَانَ فِي تِلْكَ الدَّارِ
الْأُولَى إِلَى أَنْ يَسْتَتِمَّ سُكْنَاهُ فِيهَا فَوْقَى لَهُ لِأَنَّ مِنْ صِفَاتِ الْمُؤَلَى الْعَدْلَ وَ
الْوَفَاءَ وَ النَّصْفَةَ وَ الْحِكْمَةَ، أَوْلَيْسَ يَجِبُ إِنْ كَانَ ذَلِكَ الْعَبْدُ ضْرَفَ ذَلِكَ الْمَالَ

فِي الْوَجْهِ الْمَأْمُورِ بِهِ أَنْ يَفِي لَهُ بِمَا وَعَدَهُ مِنَ الثَّوَابِ وَ تَفَضَّلَ عَلَيْهِ بِأَنْ
اسْتَعْمَلَهُ فِي دَارِ فَايِنِيَّةٍ وَ أَثَابَهُ عَلَى طَاعَتِهِ فِيهَا نَعِيمًا دَائِمًا فِي دَارِ بَاقِيَةِ دَائِمَةٍ.
وَ إِنْ صَرَفَ الْعَبْدُ الْمَالَ الَّذِي مَلَكَهُ مُؤَلَاهُ أَيَّامَ سُكْنَاهُ تِلْكَ الدَّارِ الْأُولَى فِي
الْوَجْهِ الْمَنْهِيِّ عَنْهُ وَ حَالَفَ أَمْرَ مُؤَلَاهُ كَذَلِكَ تَجِبُ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةُ الدَّائِمَةُ الَّتِي
حَدَّرَهُ إِيَّاهَا، غَيْرَ ظَالِمٍ لَهُ لِمَا تَقَدَّمَ إِلَيْهِ وَ أَعْلَمَهُ وَ عَرَفَهُ وَ أَوْجَبَ لَهُ الْوَفَاءَ
بِوَعْدِهِ وَ وَعِيدِهِ، بِذَلِكَ يُوصَفُ الْقَادِرُ الْقَاهِرُ. وَ أَمَّا الْمُؤَلَى فَهُوَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ، وَ
أَمَّا الْعَبْدُ فَهُوَ ابْنُ آدَمَ الْمُخْلُوقُ، وَ الْمَالَ قُدْرَةُ اللَّهِ الْوَاسِعَةُ، وَ مِحْنَتُهُ إِظْهَارُ[ه]
الْحِكْمَةِ وَ الْقُدْرَةِ، وَ الدَّارُ الْفَايِنِيَّةُ هِيَ الدُّنْيَا، وَ بَعْضُ الْمَالِ الَّذِي مَلَكَهُ مُؤَلَاهُ هُوَ
الِاسْتِطَاعَةُ الَّتِي مَلَكَ ابْنُ آدَمَ، وَ الْأُمُورُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ بِصَرْفِ الْمَالِ إِلَيْهَا هُوَ
الِاسْتِطَاعَةُ لِاتِّبَاعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْإِقْرَارِ بِمَا أوردوه عَنِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ، وَ اجْتِنَابِ
الْأَسْبَابِ الَّتِي نَهَى عَنْهَا هِيَ طُرُقُ إِبْلِيسَ. وَ أَمَّا وَعْدُهُ فَالْنَّعِيمُ الدَّائِمُ وَ هِيَ
الْجَنَّةُ، وَ أَمَّا الدَّارُ الْفَايِنِيَّةُ فَهِيَ الدُّنْيَا. وَ أَمَّا الدَّارُ الْأُخْرَى فَهِيَ الدَّارُ الْبَاقِيَّةُ وَ
هِيَ الْآخِرَةُ. وَ الْقَوْلُ بَيْنَ الْجَبْرِ وَ التَّفْوِيضِ هُوَ الْإِحْتِيَارُ وَ الْإِمْتِحَانُ وَ الْبَلْوَى
بِالِاسْتِطَاعَةِ الَّتِي مَلَكَ الْعَبْدُ.

وَ شَرَحَهَا فِي الْحُمْسَةِ الْأَمْثَالِ الَّتِي ذَكَرَهَا الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهَا جَمَعَتْ جَوَامِعَ
الْفَضْلِ وَ أَنَا مُفَسِّرُهَا بِسَوَاهِدٍ مِنَ الْقُرْآنِ وَ الْبَيَانِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
«تَفْسِيرُ صِحَّةِ الْخَلْقَةِ»:

أَمَّا قَوْلُ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ مَعْنَاهُ كَمَالُ الْخَلْقِ لِلْإِنْسَانِ وَ كَمَالُ الْحَوَاسِّ وَ تَبَاتُ
الْعَقْلِ وَ التَّمْيِيزِ وَ إِطْلَاقُ اللِّسَانِ بِالنُّطْقِ؛ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي
آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى
كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ فَقَدْ أَخْبَرَ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ تَفْضِيلِهِ بَنِي آدَمَ عَلَى

سَائِرِ خَلْقِهِ مِنَ الْبَهَائِمِ وَالسَّبَاعِ وَدَوَابِّ الْبَحْرِ وَالطَّيْرِ وَكُلِّ ذِي حَرَكَةٍ تُدْرِكُهُ حَوَاشٍ بَنِي آدَمَ بِتَمْيِيزِ الْعَقْلِ وَالنُّطْقِ وَذَلِكَ قَوْلُهُ ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^١ وَقَوْلُهُ ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ. الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ. فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ﴾^٢ وَفِي آيَاتٍ كَثِيرَةٍ فَأُولُ نِعْمَةِ اللَّهِ عَلَى الْإِنْسَانِ صِحَّةُ عَقْلِهِ وَتَفْضِيلُهُ عَلَى كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِهِ بِكَمَالِ الْعَقْلِ وَتَمْيِيزِ الْبَيَانَ، وَذَلِكَ أَنَّ كُلَّ ذِي حَرَكَةٍ عَلَى بَسِيطِ الْأَرْضِ هُوَ قَائِمٌ بِنَفْسِهِ بِحَوَاشِهِ، مُسْتَكْمِلٌ فِي ذَاتِهِ، فَفَضَّلَ بَنِي آدَمَ بِالنُّطْقِ الَّذِي لَيْسَ فِي غَيْرِهِ مِنَ الْخَلْقِ الْمُدْرِكِ بِالْحَوَاشِ، فَمِنْ أَجْلِ النُّطْقِ مَلَكَ اللَّهُ ابْنَ آدَمَ غَيْرُهُ مِنَ الْخَلْقِ حَتَّى صَارَ أَمْرًا نَاهِيًا وَغَيْرُهُ مُسَخَّرٌ لَهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ ﴿كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ﴾^٣ وَقَالَ ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا﴾^٤ وَقَالَ ﴿وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ. وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ. وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ﴾^٥ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ دَعَا اللَّهُ الْإِنْسَانَ إِلَى اتِّبَاعِ أَمْرِهِ وَ إِلَى طَاعَتِهِ بِتَفْضِيلِهِ إِيَّاهُ بِاسْتِوَاءِ الْخَلْقِ وَ كَمَالِ النُّطْقِ وَ الْمَعْرِفَةِ بَعْدَ أَنْ مَلَكَهُمْ اسْتِطَاعَةً مَا كَانَ تَعَبْدُهُمْ بِهِ بِقَوْلِهِ ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا﴾^٦ وَقَوْلِهِ ﴿لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا

١. التين / ٤.

٢. الانفطار / ٦ و ٧ و ٨.

٣. الحج / ٣٨.

٤. النحل / ١٤.

٥. النحل / ٨.

٦. التغابن / ١٦.

وُسْعَهَا^١ وَ قَوْلِهِ ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾^٢ وَ فِي آيَاتٍ كَثِيرَةٍ. فَإِذَا سَلَبَ مِنَ الْعَبْدِ حَاسَةً مِنْ حَوَاسِهِ رَفَعَ الْعَمَلَ عَنْهُ بِحَاسَتِهِ كَقَوْلِهِ ﴿لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَ لَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ- الْآيَةَ-^٣ فَقَدْ رَفَعَ عَنْ كُلِّ مَنْ كَانَ بِهِذِهِ الصَّفَةِ الْجِهَادَ وَ جَمِيعَ الْأَعْمَالِ الَّتِي لَا يَقُومُ بِهَا، وَ كَذَلِكَ أَوْجَبَ عَلَى ذِي الْيَسَارِ الْحَجَّ وَ الزَّكَاةَ لِمَا مَلَكَهُ مِنْ اسْتِطَاعَةِ ذَلِكَ وَ لَمْ يُوجِبْ عَلَى الْفَقِيرِ الزَّكَاةَ وَ الْحَجَّ؛ قَوْلُهُ ﴿وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾^٤ وَ قَوْلُهُ فِي الظَّهَارِ ﴿وَ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ- إِلَى قَوْلِهِ - فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا﴾^٥ كُلُّ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُكَلِّفْ عِبَادَهُ إِلَّا مَا مَلَكَهُمْ اسْتِطَاعَتُهُ بِقُوَّةِ الْعَمَلِ بِهِ وَ نَهَاهُمْ عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ فَهَذِهِ صِحَّةُ الْخَلْفَةِ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: تَحْلِيَةُ السَّرْبِ فَهُوَ الَّذِي لَيْسَ عَلَيْهِ رَقِيبٌ يَحْظُرُ عَلَيْهِ وَ يَمْنَعُهُ الْعَمَلَ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ فِيْمَنْ اسْتَضْعَفَ وَ حُظِرَ عَلَيْهِ الْعَمَلُ فَلَمْ يَجِدْ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدِي سَبِيلًا، كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوُلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾^٦ فَأَخْبَرَ أَنَّ الْمُسْتَضْعَفَ لَمْ يَحُلَّ سَرْبُهُ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ مِنَ الْقَوْلِ شَيْءٌ إِذَا كَانَ مُطْمَئِنًّا بِالْإِيمَانِ.

وَ أَمَّا الْمُهْلَةُ فِي الْوَقْتِ فَهُوَ الْعُمُرُ الَّذِي يُمْتَنِعُ الْإِنْسَانُ مِنْ حَدِّ مَا تَجِبُ عَلَيْهِ

١. البقرة/٢٨٤.

٢. الطلاق/٧.

٣. النور/٦٠؛ الفتح/١٧.

٤. آل عمران/٩١.

٥. المجادلة/٤، ٥.

٦. النساء/١٠٠.

المعرفة إلى أجل الوقت، وَ ذَلِكَ مِنْ وَقْتِ تَمْيِيزِهِ وَ بُلُوغِ الحُلْمِ إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ أَجَلُهُ. فَمَنْ مَاتَ عَلَى طَلَبِ الحَقِّ وَ لَمْ يُدْرِكْ كَمَالَهُ فَهُوَ عَلَى خَيْرٍ؛ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ ﴿ وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ - الآيَةَ- ﴾^١ وَ إِنْ كَانَ لَمْ يَعْمَلْ بِكَمَالِ شَرَائِعِهِ لَعَلَّةَ مَا لَمْ يُنْهَلْ فِي الوَقْتِ إِلَى اسْتِثْمَامِ أَمْرِهِ. وَ قَدْ حَظَرَ عَلَى البَالِغِ مَا لَمْ يَحْظُرْ عَلَى الطِّفْلِ إِذَا لَمْ يَبْلُغِ الحُلْمَ فِي قَوْلِهِ ﴿ وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ - الآيَةَ- ﴾^٢ فَلَمْ يَجْعَلْ عَلَيْهِنَّ حَرَجًا فِي إِبْدَاءِ الرِّبَاةِ لِلطِّفْلِ وَ كَذَلِكَ لَا تُجْرِي عَلَيْهِ الأَحْكَامُ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: الرَّادُّ فَمَعْنَاهُ الجِدَّةُ وَ البُلْغَةُ الَّتِي يَسْتَعِينُ بِهَا العَبْدُ عَلَى مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ ﴿ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ - الآيَةَ- ﴾^٣ أَلَا تَرَى أَنَّهُ قَبْلَ عُذْرٍ مَنْ لَمْ يَجِدْ مَا يُنْفِقُ وَ أَلَمْ يَجِدْ كُلَّ مَنْ أَمَكَّنْتَهُ البُلْغَةَ وَ الرَّاحِلَةَ لِلْحَجِّ وَ الجِهَادِ وَ أَشْبَاهِ ذَلِكَ وَ كَذَلِكَ قَبْلَ عُذْرِ الفُقَرَاءِ وَ أَوْجَبَ لَهُمْ حَقًّا فِي مَالِ الأَغْنِيَاءِ بِقَوْلِهِ ﴿ لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُخْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ - الآيَةَ- ﴾^٤ فَأَمَرَ بِإِغْفَائِهِمْ وَ لَمْ يُكَلِّفْهُمْ الإِعْدَادَ لِمَا لَا يَسْتَطِيعُونَ وَ لَا يَمْلِكُونَ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ فِي السَّبَبِ المُهَيِّجِ؛ فَهُوَ النَّيَّةُ الَّتِي هِيَ دَاعِيَةُ الإنسانِ إِلَى جَمِيعِ الأَفْعَالِ وَ حَاسَتْهَا القَلْبُ فَمَنْ فَعَلَ فِعْلًا وَ كَانَ بِدِينٍ لَمْ يُعْقَدْ قَلْبُهُ عَلَى ذَلِكَ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْهُ عَمَلًا إِلَّا بِصِدْقِ النَّيَّةِ وَ لِذَلِكَ أُخْبِرَ عَنِ المُنَافِقِينَ بِقَوْلِهِ ﴿ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ﴾^٥ ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَى

١. النساء/١٠٠.

٢. النور/٣١.

٣. التوبة/٩١.

٤. البقرة/٢٧٣.

٥. آل عمران/١٦٦.

نَبِيهِ ﷺ تَوْبِيخاً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿بِأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ -
الآيَةَ﴾ ١ فَاِذَا قَالَ الرَّجُلُ قَوْلًا وَاعْتَقَدَ فِي قَوْلِهِ دَعْتُهُ النَّيَّةُ إِلَى تَصْدِيقِ الْقَوْلِ
بِإِظْهَارِ الْفِعْلِ؛ وَإِذَا لَمْ يَعْتَقِدِ الْقَوْلَ لَمْ تَسْبَبَنَّ حَقِيقَتُهُ، وَقَدْ أَجَازَ اللَّهُ صِدْقَ النَّيَّةِ
وَإِنْ كَانَ الْفِعْلُ غَيْرَ مُوَافِقٍ لَهَا لِعِلَّةٍ مَانِعَةٍ يَمْنَعُ إِظْهَارَ الْفِعْلِ فِي قَوْلِهِ ﴿إِلَّا مَنْ
أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ ٢ وَ قَوْلِهِ ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي
أَيْمَانِكُمْ﴾ ٣ فَدَلَّ الْقُرْآنُ وَ أَخْبَارُ الرَّسُولِ ﷺ أَنَّ الْقَلْبَ مَالِكٌ لِجَمِيعِ الْحَوَاسِّ
يُصَحِّحُ أَعْمَالَهَا، وَ لَا يُبْطِلُ مَا يُصَحِّحُ الْقَلْبُ شَيْءٌ.

فَهَذَا شَرْحُ جَمِيعِ الْخَمْسَةِ الْأَمْثَالِ الَّتِي ذَكَرَهَا الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهَا تَجْمَعُ الْمَنْزِلَةَ
بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ وَ هُمَا الْجَبْرُ وَ التَّفْوِيزُ. فَاِذَا اجْتَمَعَ فِي الْإِنْسَانِ كَمَالُ هَذِهِ
الْخَمْسَةِ الْأَمْثَالِ وَجَبَ عَلَيْهِ الْعَمَلُ كَمَلًا لِمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ وَ رَسُوْلُهُ، وَ
إِذَا نَقَصَ الْعَبْدُ مِنْهَا حَلَّةً كَانَ الْعَمَلُ عَنْهَا مَطْرُوحًا بِحَسَبِ ذَلِكَ.

فَأَمَّا شَوَاهِدُ الْقُرْآنِ عَلَى الْإِحْتِبَارِ وَ الْبُلُوْى بِالِاسْتِطَاعَةِ الَّتِي تَجْمَعُ الْقَوْلَ بَيْنَ
الْقَوْلَيْنِ فَكَثِيْرَةٌ. وَ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ ﴿لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ
الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَنَّكُمْ﴾ ٤ وَ قَالَ ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾ ٥ وَ
قَالَ ﴿الْم. أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُشْرِكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ ٦ وَ قَالَ فِي قِصَّةِ
فِي الْفِتَنِ الَّتِي مَعْنَاهَا الْإِحْتِبَارُ ﴿وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ - الْآيَةَ﴾ ٧ وَ قَالَ فِي قِصَّةِ

١. الصف/٢.

٢. النحل/١٠٦.

٣. البقرة/٢٢٥.

٤. محمد/٣٣.

٥. الأعراف/١٨١؛ القلم/٤٤.

٦. العنكبوت/١.

٧. ص/٣٣.

مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ﴾^١ وَ قَوْلُ
مُوسَى ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ﴾^٢ أَي اخْتِبَارُكَ فَهَذِهِ الْآيَاتُ يُقَاسُ بِبَعْضِهَا بِبَعْضٍ وَ
يَشْهَدُ بَعْضُهَا لِبَعْضٍ.

وَ أَمَّا آيَاتُ الْبَلْوَى بِمَعْنَى الْاِخْتِبَارِ قَوْلُهُ ﴿لِيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ﴾^٣ وَ قَوْلُهُ ﴿ثُمَّ
صَرَفْنَا عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ﴾^٤ وَ قَوْلُهُ ﴿إِنَّا بَلَوْنَا هُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ﴾^٥ وَ
قَوْلُهُ ﴿خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^٦ وَ قَوْلُهُ ﴿وَ إِذِ ابْتَلَى
إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾^٧ وَ قَوْلُهُ ﴿وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَا
بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾^٨ وَ كُلُّ مَا فِي الْقُرْآنِ مِنْ بَلْوَى هَذِهِ الْآيَاتِ الَّتِي شَرَحَ أَوْلَهَا
فَهِيَ اخْتِبَارٌ وَ أَمْتَالُهَا فِي الْقُرْآنِ كَثِيرَةٌ فَهِيَ إِثْبَاتُ الْاِخْتِبَارِ وَ الْبَلْوَى إِنَّ اللَّهَ
جَلَّ وَ عَزَّ لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثًا وَ لَا أَهْمَلَهُمْ سُدىً وَ لَا أَظْهَرَ حِكْمَتَهُ لِعِبَادٍ وَ
بِذَلِكَ أَحْبَرَ فِي قَوْلِهِ ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا﴾^٩ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ فَلِمَ يَعْلَمُ
اللَّهُ مَا يَكُونُ مِنَ الْعِبَادِ حَتَّى اخْتَبَرَهُمْ قُلْنَا بَلَى قَدْ عَلِمَ مَا يَكُونُ مِنْهُمْ قَبْلَ كَوْنِهِ
وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ ﴿وَ لَوْ رُدُّوْا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ﴾^{١٠} وَ إِنَّمَا اخْتَبَرَهُمْ لِيَعْلَمَهُمْ عَدْلَهُ
وَ لَا يُعَذِّبُهُمْ إِلَّا بِحُجَّةٍ بَعْدَ الْفِعْلِ وَ قَدْ أَحْبَرَ بِقَوْلِهِ ﴿وَ لَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ

١. طه/٨٧.

٢. الأعراف/١٥٤.

٣. المائدة/٤٨؛ الأنعام/١٦٥.

٤. آل عمران/١٥٢.

٥. القلم/١٧.

٦. الملك/٢.

٧. البقرة/١٢٣.

٨. محمد/٥.

٩. المؤمنون/١١٠.

١٠. الأنعام/٢٨.

مَنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا^١ وَقَوْلِهِ ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾^٢ وَقَوْلِهِ ﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾^٣ فَالْاِخْتِبَارُ مِنَ اللَّهِ بِالِاسْتِطَاعَةِ الَّتِي مَلَكَهَا عَبْدُهُ وَهُوَ الْقَوْلُ بَيْنَ الْجَبْرِ وَالتَّفْوِيزِ وَبِهَذَا نَطَقَ الْقُرْآنُ وَجَرَتْ الْأَخْبَارُ عَنِ الْأَيْمَةِ مِنْ آلِ الرَّسُولِ ﷺ.

فَإِنْ قَالُوا مَا الْحُجَّةُ فِي قَوْلِ اللَّهِ ﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ وَمَا أَشْبَهَهَا؟ قِيلَ: مَجَازُ هَذِهِ الْآيَاتِ كُلُّهَا عَلَى مَعْنَيَيْنِ أَمَّا أَحَدُهُمَا فَالْاِخْتِبَارُ عَنْ قُدْرَتِهِ أَيُّ إِنَّهُ قَادِرٌ عَلَى هِدَايَةِ مَنْ يَشَاءُ وَضَلَالِ مَنْ يَشَاءُ وَإِذَا أَجْبَرَهُمْ بِقُدْرَتِهِ عَلَى أَحَدِهِمَا لَمْ يَجِبْ لَهُمْ تَوَابٌ وَلَا عَلَيْهِمْ عِقَابٌ عَلَى نَحْوِ مَا شَرَحْنَا فِي الْكِتَابِ، وَالْمَعْنَى الْآخَرُ أَنَّ الْهِدَايَةَ مِنْهُ تَعْرِيفُهُ كَقَوْلِهِ ﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ أَيُّ عَرَفْنَاهُمْ﴾ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى^٤ فَلَوْ أَجْبَرَهُمْ عَلَى الْهُدَى لَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يَضِلُّوا وَلَيْسَ كُلَّمَا وَرَدَتْ آيَةٌ مُشْتَبِهَةٌ كَانَتْ الْآيَةُ حُجَّةً عَلَى مُحْكَمِ الْآيَاتِ اللَّوَاتِي أَمَرْنَا بِالْأَخْذِ بِهَا مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ ﴿مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ - الْآيَةَ-﴾^٥ وَقَالَ ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ أَيُّ أَحْكَمَهُ وَأَشْرَحَهُ ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^٦ وَفَقْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ إِلَى الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ لِمَا يُحِبُّ وَيُرْضَى وَجَنَّبَنَا وَإِيَّاكُمْ مَعَاصِيَهُ بِمَنِّهِ وَفَضْلِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

١. طه/١٣٤.

٢. الإسراء/١٦.

٣. النساء/١٦٣.

٤. فصلت/١٧.

٥. آل عمران/٧.

٦. الزمر/١٩.

۷. مقالات نشوان الحمیری و کتاب المصعبی از ابوطالب هارونی

در کتاب الحور العین نشوان الحمیری (د. ۵۷۳ ه. ق) که در سال ۵۴۲ در یمن نوشته شده، بخشی نیز به ذکر ملل و نحل و فرقه‌شناسی اختصاص یافته است. این بخش از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و شامل اطلاعات بسیار مهمی درباره ملل و نحل و عقاید مذهبی فرقه‌های مختلف اسلامی است. منبع یا منابع او در نگارش این بخش دقیقاً مشخص نیست و گرچه او از چند مأخذ در طول این بخش نام می‌برد؛ اما به طور دقیق روشن نیست که آیا او به نحو مستقیم از آن‌ها نقل کرده یا اینکه واسطه‌ای در این میان بوده که از طریق آن، از منابع کهن‌تر ملل و نحل‌نگاری استفاده کرده است.

با توجه به اینکه علائق نشوان حمیری بیشتر ادبی بوده تا کلامی، می‌توان یقین کرد که وی در تدوین این بخش که نیازمند دانش وسیعی در علم کلام بوده، از منبع یا منابعی بهره برده است و احتمالاً او خود، چندان در نگارش این بخش سهمی نداشته است. من احتمال می‌دهم که وی متنی در اختیار داشته که بخش‌هایی از آن را در کتاب خود به‌طور کامل نقل کرده و البته در مواردی در لابه‌لای بحث‌ها، به مناسبت، مطالبی بیشتر ادبی یا مربوط به یمن و فرقه مذهبی آنجا، به این نقل‌ها اضافه کرده است.

در متن وی بخشی به ذکر اختلافات درباره صانع عالم و کیفیت خلقت اختصاص یافته و در بخشی دیگر، به موضوع اختلافات درباره امامت اشاره شده است. احتمالاً این دو بخش، از یک منبع گرفته شده و منبع یادشده، بجز این دو بخش، قسمت‌های دیگری هم داشته است.

نشوان در اواخر این دو قسمت^۱، مطالبی را از کتاب الدعامة فی الإمامة تألیف

۱. «و روی السید ابوطالب یحیی بن الحسین بن هارون الحسنی فی کتاب الدعامة...». نگرید: نشوان حمیری، الحور العین، ص ۱۸۵.

الناطق بالحق ابوطالب هارونی نقل کرده است.^۱ با وجود اینکه نشوان حمیری در جای دیگری از این دو مبحث، نامی از هارونی نبرده است،^۲ می‌توان احتمال داد که منبع او در تمامی این دو بخش، کتابی از هارونی بوده است.

این احتمال را می‌توان از برخی عبارات متن کتاب نیز استنباط کرد. نویسنده یکجا ابراز می‌دارد که مطالبش دربارهٔ اختلافات در موضوع امامت، برگرفته از زرقان، ابو عیسی و راق و ابوالقاسم بلخی است. در اینجا البته تحریفی نیز در نسخه کتاب صورت گرفته است: در اصل گویا نام «حسن بن موسی النوبختی» هم ذکر شده بوده ولی از نام او تنها «بن موسی» در دنباله نام «زرقان» درج شده است، یعنی به صورت «زرقان بن موسی»، که آشکارا خطاست.^۳ در هر حال این اعتراف نمی‌تواند از سوی خود نشوان باشد؛ زیرا کتاب‌های زرقان و ابو عیسی و راق مستقیماً در اختیار زیدیان یمن نبوده است و آنان با واسطه از کتاب‌های مقالات آن دو نقل می‌کرده‌اند. البته کتاب المقالات ابوالقاسم بلخی کعبی به یمن رسیده بوده و شاید حتی نسخه‌ای کامل از آن تا مدتی پیش در یمن موجود بود؛^۴ اما به هر روی، احتمالاً نشوان در اینجا فقط ناقل مطالب منبع خود بوده است که البته از آن نامی نبرده است.

۱. این کتاب به اشتباه با عنوان الزیدیه و منسوب به صاحب بن عبّاد در عراق منتشر گردید و ویلفرد مادلونگ این خطا را سال‌ها پیش در مقاله‌ای متذکر شد.

۲. من نسخه‌هایی از کتاب الدعامة را دیده‌ام که به صراحت به ابوطالب هارونی منسوب شده است و هم‌چنین کتاب المحيط شاه سرببیجان که آن را در مجله «علوم حدیث» معرفی کرده‌ام و شرحی بر کتاب الدعامة هارونی است؛ یعنی در واقع همین کتابی که به غلط به نام صاحب بن عبّاد چاپ شده است.

۳. البته در بخش‌های پایانی کتاب باز نام هارونی و کتاب الدعامة دیده می‌شود.

۴. «فهذه الشيعة في الإمامة على ما حكاها عنهم ابو عيسى الرزاق [كذا: الوراق]، و زرقان بن موسی و ابوالقاسم البلخی فی کتبهم». الحور العین، ص ۱۷۰.

۵. برای آشنایی بیشتر با کتاب المقالات ابوالقاسم بلخی، نک: مقدمه بخش معتزله این کتاب که توسط فؤاد سیّد در کتاب فضل الاعتزال و طبقات المعتزله چاپ شده است.

درباره ابوالقاسم بلخی و کتاب *المقالات* او نیز باید گفت که گرچه وجود آن کتاب در یمن درست در همان سال‌هایی که نشوان کتاب خود را می‌نوشته، از سوی منابع دیگر گواهی شده است؛ اما مقایسه میان پاره‌ای از منقولات آن کتاب که در منابع دیگر دیده می‌شود با آنچه که نشوان در کتابش آورده، نشان می‌دهد که مطالب بلخی با مطالب منابع دیگر در مواردی آمیخته شده و نظمی تازه یافته است. این نظم تازه که دقیقاً به دلیل بهره‌وری از منابع دیگری همانند کتاب‌های زرقان و ابو عیسی و راق بوده، ساخته قلم نشوان نیست؛ بلکه در واقع، منبع او بوده که به هر سه کتاب مستقیماً دسترسی داشته و نظم و پردازش تازه‌ای به موضوعات داده است. این امر گاهی موجب تفاوت روایت موجود در کتاب *الحور العین* با روایت مضبوط در منابع دیگر که از ابوالقاسم بلخی نقل کرده‌اند، شده است.

حال اگر فرضیه بهره‌جویی نشوان در تمامی این دو بخش، از منبعی یگانه را پذیرا شویم و از سوی دیگر، التفات نشوان به ابوطالب هارونی را در موضعی از کتاب به یاد آوریم، آنگاه شاید بتوان نتیجه گرفت که احتمالاً منبع او کتابی دیگر از ابوطالب هارونی بوده است. این کتاب ممکن است کتاب *المصعبی* ابوطالب باشد که در یمن گویا موجود و مشهور بوده است، گرچه ظاهراً تاکنون از آن نسخه‌ای گزارش نشده است.

کتاب *المصعبی*، کتابی درباره فریق، ملل و نحل بوده که ابوطالب آن را برای وزیر فلک المعالی منوچهر بن قابوس (حکومت: ۴۰۳-۴۲۳ ق) از آل زیار نوشته بوده است. نام این وزیر را «حسن المصعبی» نوشته، و گفته‌اند که گرایش زیدی داشته و ابوطالب هارونی این کتاب را به درخواست او نوشته بوده است. البته گفته شده که این کتاب درباره فریق ضالّه بوده، اما بعید نیست که در مواردی، مانند ذکر زیدیه، ابوطالب، عقاید هم‌کیشان خود را نیز بازگو کرده باشد. منبع ما درباره این مطلب، دو کتاب شرح *عیون المسائل* حاکم چشمی (نسخه لیدن) و کتاب *مطلع البدور* ابن ابی الرجال است.

حاکم چشمی در کتاب شرح العیون از حسن المصعبی نام برده و می نویسد:
«ومن وزراء الجيل الحسن المصعبی وزیر لفلک المعالی و له صنّف السید
أبو طالب مختصر المصعبی.»^۱

بنابراین، کتاب ابوطالب مختصری بیش نبوده و شاید بیشتر آن را نشوان نقل کرده باشد.
ابن ابی الرجال هم درباره او می نویسد:

«الحسن المصعبی، وزیر الكبير وزیر فلك المعالی، كان من كبار الزيدية و
الكتاب المصعبی نسبة إليه؛ لأنه سأل الإمام أباطالب أن يصنف له كتاباً في
الفرق الضالة، فنصف له المصعبی و هو كتاب مشهور في علوم آل محمد و قد
كان يعاون المؤيد بالله عليه السلام في بعض أموره، و حكى في الذخر المؤيد
في سيرة المؤيد: أنه كتب إليه المؤيد إلى جرجان كتاباً في أمور عامة، فلما
تمت قال الإمام لكتابه: وأكتب إليه أن شغلاً لنا هنالك في رقعة مفردة، فقال
الكتاب: إنما هذه كلمة واحدة يمكن إيرادها في آخر ذلك الكتاب المكتوب
إليه، فقال: لا أكتب في قرطاس بيت المال شيئاً أكتبه في رقعة مفردة، فلما
انتهى الكتاب إلى المصعبی فقال: ما هذه العلاوة، فأخبر بالقصة فقال: إذا
كانت المضايقة في الآخرة هكذا هلكننا، أو كما قال.»^۱

ظاهراً نویسنده، یعنی احتمالاً ابوطالب هارونی، به عین متن منابع خود و به ویژه
ابوالقاسم بلخی وفادار بوده و در بیشتر موارد گزارش آن‌ها را نقل کرده است. البته در
بخش اول که اختلافات درباره مسائل خلقت و صانع است، نویسنده باید منابع دیگری
نیز، مانند الآراء والديانات حسن بن موسی النوبختی، در اختیار می داشته است.
مقالات ابو عیسی و راق نیز منبع مهمی برای این دسته از مسائل و اختلافات کلامی
بوده است.

۱. ابن ابی الرجال، مطلع البدور، ج ۲، صص ۱۴۴-۱۴۵.

بعید نیست که نشوان نسخه‌ای از کتاب *الدعامة* هارونی را در اختیار داشته که در دنباله آن، رساله کوچک *المصعبی* اثر هارونی نیز موجود بوده و او از آن نسخه در تألیف این بخش از کتابش بهره برده است. حتی شاید به تصور اینکه آن مطالب بخشی از کتاب *الدعامة* است، نامی از رساله موسوم به *المصعبی* نبرده است. ممکن است احتمال داده شود که منبع نشوان، کتاب *شرح عیون المسائل چشمی* بوده باشد؛ اما با مقایسه معلوم می‌شود که چنین احتمالی درست نیست و آن کتاب، منبع نشوان در این بخش‌ها نبوده است.

ما در این قسمت مطالب دو بخش یادشده را که احتمال می‌دهیم از کتاب *المصعبی* هارونی نقل شده باشد، بر اساس کتاب *الحوار العین* نقل می‌کنیم و تمام مطالبی را که به تأکید می‌توان گفت که از خود نشوان است، حذف می‌کنیم. در دنباله کتاب چند بخش دیگر هم وجود دارد که به ذکر اختلافات فزق پرداخته؛ اما سیاق مطالب در آن‌ها با دو بخش گذشته متفاوت به نظر می‌رسد و بدین دلیل ما آن‌ها را جداگانه نقل می‌کنیم:^۱

[و سنذكر فی هذا الموضع جملة من عیون المذاهب، مختصرة تكون سبباً لنظر الناظر و تذكرة، و تقتصر منها على المذاهب المشهورة، و المقالات المأثورة، و نسند كل مذهب منها إلى أول من ابتدعه، و سنه لمن بعده و شرعه.

و تقتصر على أئمة الأديان و أربابها، و مصنفي الكتب و أصحابها، و لانتعدی الأصول إلى الفروع، و لانذكر التابع اكتفاء بذكر المتبوع، و نبین اختلاف المختلفین من الأنام، فی معرفة المعبود و الامام، فأما اختلافهم فی سوی هذين الوجهين، فاختصرناه خوفاً أن يطول به الكتاب، لو ذكرناه، و الله الموفق للصواب، و المسدد لما يرضيه من العمل فی جميع الأسباب.]

۱. نگرید: نشوان حمیری، *الحوار العین*، صص ۱۳۶-۲۷۴. گفتنی است که نسخه نقل شده در اینجا دارای اغلاطی است و از این رو، متن حاضر نیازمند ویرایشی دقیق است.

اعلم أن الناس اختلفوا في معرفة الصانع، فقال بعضهم: العالم محدث، لما فيه من دلائل الحدث، من التأليف والتصوير، والحركة والسكون، وذلك دليل على أن له صانعاً قديماً بخلافه.

وقال بعضهم: هو قديم، لأنهم لم يشاهدوا شيئاً إلا من شيء، كالإنسان لا يكون إلا من نطفة، والطائر لا يكون إلا من بيضة، وإنما يقع نمو ذلك باعتدال الحر والبرد، والرطوبة واليبس، ويقع فسادها بإفراط أحدها فيه.

ثم اختلف من قال بقديم العالم:

فقال الهولانية - أرسطاليس، و من قال بقوله هيولى - : له قدم، و تفسير الهيولى: أصل الأشياء، مثل القطن للثوب، هو هيولى له، و الهيولى هو المدبر للعالم، و هو أصل له لم يزل، و قوة معه، فالعالم لن ينفك من عرض و جوهر، فالجوهر هو القابل للأعراض؛ و الهيولى حرّك القوة، فحرك البرد، ثم حركها فحدث الحر، فقبلهما الجوهر؛ و الجوهر قديم معه؛ و اعتلوا فى ذلك: أنهم يرون الانسان ضعيفا؛ ثم يرونه قويا، و الذات قائمة بعينها، فعلموا أن القوة لمعنى الحدث، و الضعف لمعنى الحدث؛ و دليلهم على الجوهر أنه قابل للأعراض: أن البشرة يحدث فيها الألوان، و هى قائمة بعينها، و ذلك دليل على أن العين غير الالوان، و الطعوم؛ دليلهم على الفعل: أنك ترى الانسان قد يحدث الفعل بعد إذ كان غير فاعل له، و الفعل عرض، كذلك يجوز أن يحدث الهيولى أعراضا هو غيرها، و لا يقال: كيف حدث هذا الفعل؟ كما لا يقال: كيف حدثت هذه الحركة من الانسان؟

وقالت الاطباء - جالينوس، و من قال بقوله - : أربع طبائع لم يزل العالم منها: الحر و البرد و الرطوبة و اليبس، قياسا على تأثيرها فى المشاهد.

وقالت الفلاسفة: أربع طبائع لم تنزل، و خامس معها بخلافها، و الدليل على

ذلك: أنهم لما رأوا الشيء لن ينقلب عن حاله التي كان عليها، مثل النار لن تنقلب رطوبة أبداً ولا برداً؛ وكذلك هذه الأربع الطبائع لما كانت غير محتاجة للفعل، فلما احتاجت؛ فهي بحالها الأولى لن تنتقل عن طبائعها؛ فلما رأوا الاحتياز والتمثيل، علموا أن ذلك المحتاز المثل هو الخامس.

وقالت الجوهرية: جوهر قديمة واحدة الذات، وإنما اختلفت على قدر التقاء أجزاء الجوهرية وحركاتها، فإذا كان جزءان كان ذلك حرراً، فإذا كان ثلاثة صار برداً، فإذا كان ذلك أربعة صار رطوبة، وعلى هذا المثال، وأثبتوا الحركات، وزعموا أن حركة قبل حركة إلى ما لا نهاية.

وقال أصحاب الجنة: إن العالم كله لم يزل بصورة تفلقت هذه الجنة عنها؛ فكان الخلق كاملاً فظهر، وأنكروا أن يكون كانت غير صورة، فيحتاج إلى مصور.

وقال هرموس: أربع طبائع وخامس لم تزل - مثل مقالة الفلاسفة - وأثبت العالم ساكناً لم يحرك، والسكون عنده ليس بمعنى الحركة معنى؛ ودليله على ذلك: أنه لما وجد الفعل هو الحركة، وهو زوال عن المكان، فوجده لا يبقى زمنين، ووجده ليس بمحبوس ولا مدرك، وهو فعل، كان محالاً أن يكون السكون فعلاً، لأن السكون لبث في المكان، ولو كان فعلاً، كان يكون زوالاً، كما أن الفعل الزوال.

وقال بلعم بن باعور: إن العالم قديم، وإن له مديراً بخلافه من جميع المعاني، وأثبت الحركات، فقال: إن الحركة الأولى هي الحركة الثانية معادة، وإن الجسم يبقى الأزمنة، والحركة لا تبقى، فمحال أن يكون الحديث كالقديم، وإن النفس معنى سادس غير الحواس الخمس.

وقال بعض اليونانية: أربع طبائع لم تزل، وخامس بخلافها، وفناء، والفناء عندهم ليس بجسم، وأنه مكان الأشياء، وأنه ليس بمعنى، وقالوا: بل

حركات، على مثل مقالة أصحاب الجوهرة.

و قال بعض اليونانية الآخرون - وهم أصحاب الأسبطون - : بمثل مقالة بلعم بن باعور، إلا أنهم زعموا أن العالم لم يزل متحركا بحركات لا نهاية لها، و ادعوا ذلك من قبل أنهم أنكروا حدث شيء في العالم، و أنكروا أن تكون الحركة لها أول و آخر، لأنها لو كان لها أول و آخر، ثبت حدث العالم، لأنه غير منفك منها.

و قالت السمينية من الهند: العالم قديم كله، إلا أنهم لا يدرون أكان الانسان قبل النطفة، أو كانت النطفة قبل الانسان؟ لأنهم لم يروا إنسانا إلا من نطفة، و لا نطفة إلا من انسان، و لا يدرون أيهما قبل صاحبه إلا أن لهما أولا، و أن أحدهما مولد عن الآخر؛ و قالوا: لا موجود إلا ما وقعت عليه الحواس، و أنكروا الأعراض.

و قالت السوفسطائية: لاحقيقة للأشياء، و إنما هي خيالات، و ليس لها صفات، و لا حالات متغيرات، و لا يقال: موجودة و لا معدومة، قياساً على ما يرى، و لاحقيقة له.

و قالت الشكاك: باثبات الحواس، و زعم أنه محال أن يكون شيء إلا من شيء، مثل السنبله، محال أن تكون إلا من الحبة و الهواء و الارض و الماء، و استحال أن يصور الشيء عندهم نفسه، فقالوا: لاندري، أ قديمة أم محدثة؟ اختلاف الثنوية و قالت المانية - أصحاب ماني، و هو سرياني - : الأصل شيان قديمان، و هما جسمان محدودان، نور و ظلام خلاقان، سميعان بصيران، عالمان، كل واحد منهما في نفسه اسم لخمسة معان: اللون و الطعم و الرائحة و المحسّة و الصوت، و إنهما كانا غير ممتزجين، ثم امتزجا فحدثت الصور لامتزاجها، فالنور فاعل الخير، و الظلام فاعل الشر، و الدليل على

ذلك: أنهم وجدوا الذات الواحدة لا يكون فيها فعلا متضادا، مثل النار لا يكون فيها التبريد، و الثلج لا تكون منه الحرارة (و التسخين) كذلك فاعل الخير غير فاعل الشر، و فاعل الشر غير فاعل الخير، و أنهما كانا قبل الامتزاج متماسين على مثال الظل و الشمس؛ و ليس في مذهبه ذبيحة و لا نكاح.

و قالت الديصانية: شيئان قديمان خلاقان، أحدهما حى، و الآخر موات، فالحى هو النور الحساس الدارك، و هو يؤثر ما كان فى العالم من جنسه، من الخير و الحياة، و الموات هو الظلام، الذى لا ينتقل إلا بالنور، و هو يؤثر ما كان فى العالم من جنسه من الموت و الشر، و كل واحد منهما معنى فى نفسه، و لون كل هو طعمه، و هو رائحته، و هو صوته، و هو شىء واحد، و دليلهم على قدمهما استحالة حدث شىء إلا من شىء قبله، و دليلهم على حياة النور: تنقل الشمس و حركتها، و الظلام قائم بحاله.

و قالت المرقيونية - أصحاب يعقوب بن مرقيون - : ثلاثة أشياء قديمة: شيئان نور و ظلام، فالنور فاعل الخير، و الظلام فاعل الشر، و ثالث معدل بينهما ليس من جنسهما، و هما مصطلحان على فعله. و هم يرون النكاح و أكل اللحم، و يكرهون الذبيحة لما فيها من الألم.

و قالت الماهانية - أصحاب ماهان و هو فارسى الأصل - : بمثل مقالة المرقيونية، إلا أنهم وافقوا المانية فى كراهية النكاح و الذبائح.

و قال الصابئون: شيئان قديمان: نور و ظلام، فالنور عالم، و الظلام جاهل، لأن النور يدخل على الظلام، و لا يدخل الظلام عليه، و ذبحوا و نكحوا، و صاحبهم قابيل، و هو سريانى الأصل، و قيل إن الصابئين قوم يعبدون الملائكة، و قيل: إن الصابئين قوم يخرجون من دين إلى دين.

و قالت الصامونية بمثل ما قاله الصابئين فى النور و الظلام، إلا أنهم خالفوا

الصائبين فى الذبائح و النكاح، و صاحبهم صامون، و هو سريانى الأصل. و قالت الكنانية: الأصل ثلاثة: الماء و الأرض و النار، ثم امتزجت هذه الثلاثة، فصار منها مدبران: خير و شر، و هم يرون النكاح، و صاحبهم كينان و هو سريانى الأصل.

و قال الحرانيون - و هم عبدة النجوم - : مقالة المانية، إلا أنهم زعموا: أن المدبرات للعالم: السبعة الأفلاك، و البروج الاثنا عشر.

و قالت المزدكية - أصحاب مزدك الفارسى - : بمثل مقالة المانية، إلا أنها نكحت و سفكت الدماء، و كان مزدك فى وقت قباد بن فيروز بن يزدجرد الملك الفارسى، فخرج مزدك، و من قال بقوله، على قباد، فقالوا: إن الله جعل الأرض لعباده بالسوية، فتظالم الناس، و استأثر بعضهم على بعض، و نحن قاسمون بين الناس، و رادون على الفقراء حقوقهم فى أموال الأغنياء.

و قالت المجوس و هم ثلاثة أصناف: الخرمدينية و الهرايذة و الموابذة؛ فقالت الخرمدينية: أصل العالم النور، إلا أنه مسخ بعضه بعضاً لما غضب، فاستحال الممسوخ ظلمة، فالخير من النور، و الشر من الظلمة، و الأصل واحد، و هو النور، و ذبحت و نكحت.

و قالت الهرايذة: الصانع واحد قديم، و هو نور، و ليس كمثلته فى النور و العظمة و القدرة و العلم، و الطول و العرض، شىء، و إنه هم همّة فتولد منها الظلام، فهو ابليس، فمنه جميع الشرور، و ذبحت و لم تنكح، و صاحبهم زَرادُشت، و هو فارسى الأصل.

و قالت الموابذة - و هم قضاة المجوس و أصحاب خزائن كتبهم و علومهم - : بقدّم النور و الظلام، و انهما سميعان بصيران، إلا أن بينهما جَوْاً، و هو مكان لهما فيه جولانهما، و رأوا النكاح على طريق التزويج، و رأوا الذبح للبهائم، و

قالوا بنبوة زرادشت.

وقالت الدهرية: بدم العالم، و قدم الدهر، و تدبيره للعالم، و تأثيره فيه، و أنه ما أبلى الدهر من شيء أحدث شيئاً آخر؛ و قد حكى الله عنهم ذلك فى كتابه بقوله عز و جل: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ و أما قول النبي ﷺ: «لاتسبوا الدهر فان الله هو الدهر» فإنما يعنى به، الذى يقضى عليكم بما تنسبوننه إلى الدهر، و للعرب أشعار كثيرة فى ذم الدهر، منها قول الشاعر:

الدَّهْرُ أَبْلَانِي وَ مَا أَبْلَيْتُهُ وَ الدَّهْرُ غَيَّرَنِي وَ مَا يَتَغَيَّرُ
وَ الدَّهْرُ قَيَّدَنِي بِقَيْدِ مَبْرَمٍ فمَشَيْتُ فِيهِ وَ كُلُّ يَوْمٍ يَقْصُرُ
و قال صنف من البراهمة، و هم ثلاثة أصناف: العالم قديم، و له مدبرٌ قديم، مثير معاقب، يفرح و يحزن، و يرضى و يغضب، و إنه ليس من جنس العالم، و ليس على الخلق طاعة غير المعرفة.

فهذه أقوال من يثبت أول العالم و قدمه من الملحدين، و هم ستة و عشرون صنفاً. اختلاف من قال بحدوث العالم.

و قال صنف من البراهمة: العالم محدث - على مقالة المسلمين - إلا أنهم قالوا: إن الصانع حكيم، و ليس من صفة الحكيم أن يبعث الرسل الى المعلوم منه خلاف القبول، لأنه متى فعل ذلك كان عابثاً منقوصاً جاهلاً، و الله يتعالى عن ذلك، و قالوا بالتوحيد، و أبطلوا الرسل و الكتب، و قالوا: ليس بين الله و بين خلقه واسطة غير العقل، و إنما هو شيء رآه العقلاء، فمن أراد أن يجعل نفسه نبياً، فليفعل، و قالوا: لا يجب على الخلق إلا معرفة الله و ترك المظالم. و قال صنف آخر من البراهمة: العالم محدث، و له محدث، إلا أن مدبرات العالم: السبعة الأفلاك، و البروج الاثنا عشر، و إمامهم برهم، و هو هندی الأصل.

و قالت اليهود: العالم محدث و له محدث، ثم اختلفوا على أربعة أصناف: الجالوتية، و العنانية، و الأصفهانية، و السامرية.

فقلت: الجالوتية - أصحاب رأس الجالوت - : بالتشبيه، و ذلك أنهم ادعوا أن معبودهم أبيض الرأس و اللحية، و احتجوا بأنهم وجدوا فى سفر دانيال أو سفر شعيا (رأيت قديم الأيام قاعداً على كرسى من نور و حوله الاملاك، فرأيته أبيض اللحية و الرأس)، و الجالوتية يقولون: إن الله تعالى ملك الارض يوسف بن يعقوب و نحن وارثوه و الناس ممالك لنا.

و قالت العنانية - أصحاب عنان - : بالتوحيد و نفى التشبيه، كما قالت المعتزلة من المسلمين.

و قالت الاصفهانية: بالتشبيه، مثل الجالوتية، إلا أنها زعمت أن عزيزاً ابن الله على جهة التبني، كما اتخذ الله ابراهيم خليلاً.

و قالت السامرية: مثل مقالة العنانية، إلا أنها زعمت أنه لم ينبأ من الأنبياء إلا موسى و يوشع بن نون.

و قالت النصارى: بحدث العالم و أن له محدثاً، ثم افترقوا أربع فرق: اليعقوبية، و النسطورية، و الفولية، و الملكانية.

فقلت اليعقوبية: إن الله لم يكن بجسم فتجسم، و لم يكن فى مكان فصار فى مكان متجسداً متناسياً، بعد أن كان غير متجسد و لا متناس، و هو المسيح، و دليلهم فى ذلك أنهم قالوا: لما كان قادراً على الزيادة فى حدثه، كان قادراً على الزيادة فى ذاته، و لو لم يقدر على الزيادة فى ذاته لكان عاجزاً، و هو القادر على ما يشاء.

و قالت النسطورية: إن الله تعالى ثلاثة أقانيم، و هو أقنوم واحد، الأب و الابن و روح القدس، كقولك الله الرحمن الرحيم، و المعنى واحد، كالشمس لها حر و

ضوء و ذات، و هى شىء واحد، و أنه لم يزل لاهوتا قائماً فى مكان، ثم اتخذ ناسوتا، و هو المسيح، فصار له مكان لاظهار الصنع و التدبير، و معنى اللاهوت: الاله، و الناسوت الذى انتقل إليه، هو الانسان.

و قالت الملكانية: إن الله أقنوم واحد، إلا أنه اسم لثلاثة معان: الأب و الابن و الجوهر، و الجوهر عندهم روح القدس، و معناهم فى قولهم: أب و ابن و جوهر، أى بدن و روح و كلام، و إن له علماً هو غيره، و إنه لم يزل قديماً معه.

و قالت الفولية: قولك الله، اسم لمعنى واحد، و العلم غيره، و هو قديم معه، و زعمت أن المسيح ابن الله على جهة التبني و المحبة، كما اتخذ الله موسى نجياً، و ابراهيم خليلاً.

و قال أصحاب التناسخ - منهم بزرجمهر بن بختكان الفارسى و من قال بقوله - : باثبات الصانع و نفى التشبيه، و دوام الدنيا على الأبد. قالوا: لأن الصانع الحكيم لا يوصف بالبداوات، و لا يهدم بنيان الحكمة. قالوا: و لا يفعل ذلك إلا عابث و قالوا بدوام التعبد، و هو معرفة الله تعالى، و ترك المظالم، و بدوام الثواب و العقاب، فالثواب انتقال أرواح المحسنين إلى الأبدان الإنسانية، و العقاب انتقال أرواح المسيئين إلى أبدان البهائم و السباع و الهوام، و بقولهم قال خالد الهمداني.

و قالت الفضائية: بحدّث العالم، و أن له محدثاً، و هو الفضاء، ثم افترقوا بفرقتين: فقالت فرقة منهم: العالم محدث، و له صانع، و صانعه قديم، و هو الفضاء، و هو جسم طويل عريض، مكان للأشياء، و الأشياء فيه و تحتاج إليه، لأنهم لا يعقلون إلا ما كان عريضاً طويلاً، و إنه أكبر من كل شىء، و لا يجوز أن يكون شىء أكبر منه، و بعض الأجسام تغيب عن بعض، و لا يغيب عنه شىء منها.

وقالت فرقة منهم: صانع العالم: فضاء، ليس بجسم، والأشياء فيه، و دليلهم على أنه ليس بجسم: أن جميع الأجسام تحتاج إلى أمكنة، و هو لا يحتاج إلى مكان، و يجوز عليها الزوال و التغيير، و لا يجوز عليه.

وقالت كفار العرب: بحدّث العالم، و أن له محدثا، و هم صنفان: فقال صنف منهم، و هم عبدة الأوثان: صانع العالم قديم، الا أنه مستغن عن عبادة خلقه، و لا يقوون على عبادته، و انما يعبدون الأوثان لتقريبهم إليه، و قد حكى عنهم ذلك بقوله عز و جل: ﴿ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى ﴾ و أثبتوا المعاد، و الثواب، و العقاب.

وقال صنف منهم: صانع العالم قديم، متفضل غير معذب، و إنه يخلق خلقا و يتفضل عليهم، ثم يميتهم، و يخلق خلقا بعدهم على الدوام، بغير غاية و لا نهاية، و أنكروا المعاد و البعث، و قد ذكرهم الله تعالى فى كتابه بقوله: ﴿ زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴾ .

فأما المسلمون، فهم ست فرق: المعتزلة، و المرجئة، و الشيعة، و الخوارج، و الحشوية، و العامة، و هم مجمعون على حدّث العالم و وحدانيته، ثم اختلفوا بعد ذلك فى معبودهم.

فقال المعتزلة كلها، و الخوارج، و المرجئة، الا بأحنيفة، و الزيدية من الشيعة، الا سليمان بن جرير، فانه خالف فى العلم: إن الله تعالى واحد ليس كمثل شىء، و لا تدركه الأبصار فى دنيا و لا آخرة، و لا تكيفه العقول، و لا تضبطه الأوهام، و لا تمثله القلوب، و لا تحده الأفكار، و لا تقطعه المقادير، و لا تقع عليه مساحة، و إنه غير جسم، و لا له حدود، و لا أقطار، و لا يجوز عليه التنقل من مكان الى مكان، و لا من حال الى حال.

و قال أبوحنيفة، و ضرار بن عمرو، و من قال بقولهما: انه يُدرك فى المعاد، بحاسة سادسة؛ و قالوا: لن يكون شىء موجود الا و له أنية، و مأنية، و علمك بالأنية غير علمك بالمانية، و ذلك أن تسمع الصوت، فتعلم أن له مصوتا و يجهل ما هو، فعلمك بما هو، غير علمك بأن له مصوتا.

و قال سليمان بن جرير الرقى من الزيدية: بنفى التشبيه، إلا أنه زعم أن الله عالم شىء، لا هو هو، و لا هو غيره و إنه و علمه قائم معه؛ قال: و لا يجوز أن يكون عالم بغير علم، و لا يجوز أن يكون الشىء علم نفسه، و لا يجوز أن يكون علم الله غيره، لأنه لو كان غيره، لكان عالما بغيره، و وقع التغاير بينهما. و قالت الجهمية - من المجبرة أصحاب جهنم بن صفوان الترمذى - : بنفى التشبيه و زعموا أن العلم محدث؛ قالوا: و لا يجوز أن يقال إن الله شىء، و لكنه منشىء الشىء؛ قالوا: لأنه لم يقع اسم الشىء إلا على مخلوق، و لا يكون الله تعالى بصفة الخلق. و قالوا: لم يزل العالم على أنه يكون علمه، كما لم يزل الخالق على أنه يكون بخلقه.

و قالت الاسماعيلية من الجعفرية: إن الله لاشىء، و لا لاشىء، لأن من قال: إنه شىء، فقد شبهه، و من قال: إنه لاشىء، فقد نفاه؛ فقالوا فيه بالنفى و الاثبات جميعاً.

و قال هشام بن الحكم من القطعية و من قال بقوله: هو شىء جسيم، لا طويل و لا عريض، نور من الأنوار، له قدر من الأقدار، مصمت ليس بما فوق و لا متخلل، و هو كالسنبله و الذرة، يتلأأ من كل نواحيه. و قالوا: لا يعقل شيئاً إلا موجوداً أو معدوماً، و الموجود عندهم ما كان جسيماً محتملاً للصفات، و ما خرج من الصفات، فهو عندهم عدم خارج من الوجود. و قالوا: لم يكن فى مكان، ثم أحدث المكان فاستوى بحدث الحركة.

وقالت الجوالقة - منهم هشام بن سالم، و شيطان الطاق، و من قال بقولهما - :
هو صورة من الصور على صورة الانسان، إلا أنه نور من الأنوار، ليس له لحم
و لا دم، و له حواس؛ قالوا: و لا يعقل عالماً أبداً يدرك علماً، إلا بالحواس، و
أحالوا أن يوصف بغير ما تحيط به أو هامهم.

وقالت المقاتلية - من المجبرة أصحاب مقاتل بن سليمان - : هو لحم و دم،
و له صورة كصورة الانسان؛ قالوا: لأننا لم نشاهد شيئاً موسوماً بالسمع و
البصر و العقل و العلم و الحياة و القدرة، إلا ما كان لحماً و دماً.

وقالت الحشوية: هو واحد ليس كمثلته شىء، و معنى ذلك، أى ليس كمثلته
شىء، فى العظمة و السلطان و القدرة و العلم و الحكمة، و هو موصوف
عندهم بالنفس و اليد و السمع و البصر، و حجتهم فى ذلك من الكتاب قوله
تعالى: ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ و قوله: ﴿وَ يُحَدِّثُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ و قوله تعالى:
﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ و قوله: ﴿وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعاً بَصِيراً﴾.

وقالوا: لا تدركه الأبصار فى الدنيا، و لكنها تدركه فى الآخرة، و يحتجون
بقوله تعالى: ﴿إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمئِذٍ لَمَّخُجُونَ﴾ و بقوله: ﴿وَجُوهٌ يَوْمئِذٍ
نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾ و بقول النبي ﷺ: «سترون ربكم يوم القيامة، كما
ترون القمر ليلة أربع عشرة».

فهذه خمسون مقالة من اختلاف الناس فى صانعهم عز و جل.

و أما اختلاف المسلمون فى الإمامة:

فقال المعتزلة و الخوارج، إلا النجدات، و الشيعة، و أكثر المرجئة: إن
الإمامة فرض واجب من الله تعالى يجب على المسلمين إقامتها، و إن الناس
لا يصلحون إلا على إمام واحد يجمعهم، و يمنع بعضهم من بعض، و ينفذ
أحكامهم، و يقيم حدودهم، و يغزوا بجيوشهم. و يقسم فيأهم، و غنائمهم، و

صدقاتهم بينهم.

وقالت الحشوية، وبعض المرجئة والنجدة من الخوارج: إن الإمامة ليست لازمة، ولا واجبة، ولكن إن أمكن الناس أن ينصبوا إماما عدلا من غير إراقة دم ولا حرب، فحسن، وإن لم يفعلوا ذلك، وقام كل رجل منهم بأمر منزله، ومن يشتمل عليه من ذوى قرابة ورحم وجار، فأقام فيهم الحدود والأحكام على كتاب الله وسنة نبيه، جاز ذلك، ولم يكن بهم حاجة إلى إمام، ولا يجوز إقامة السيف والحرب.

وافترق المثبتون للإمامة: بم تستحق؟ فصاروا ثلاث فرق:

فقال فرقة: هي بالشورى، وهم جميع الأمة إلا الشاذ القليل.

وقالت فرقة: هي بالقربى والوراثة.

وقالت فرقة: هي بالنص.

فأما من يقول بالشورى:

فقال المعتزلة، والمرجئة، والخوارج، وبعض الحشوية، والجريزية، والبترية، وهما فرقتان من الزيدية: إن الله تعالى ورسوله ﷺ لم ينصا على رجل بعينه واسمه، فيجعلوه إماما للناس، وإن الإمامة شورى بين خيار الأمة وفضلائها، يعقدونها لأصلحهم لهم، ما لم يضطروا إلى العقد قبل المشورة، لفتق يخاف حدوثه على الأمة، فاذا خافوا وقوع ذلك، وبادر قوم من خيار الامة وفضلائها، أو رجلا من عدو لها وأهل الشورى، فعقدوا الإمامة لرجل يصلح لها، ويصلح على القيام بها، ثبتت إمامته، ووجب على الأمة طاعته، وكان على سائر الناس الرضاء.

ثم اختلف الذين أوجبوا الإمامة: هل يجوز كون إمامين، أو أكثر في وقت واحد؟

فقال بعضهم: لا يجوز ذلك، لما فيه من الاختلاف والانتشار وقال بعضهم: يجوز

كون إمامين و ثلاثة، و أكثر من ذلك، فى البلدان المتقاربة، فى وقت واحد.
ثم اختلفوا فى إمامة المفضول:

فقال أهل الشورى جميعاً، إلا الشاذ القليل منهم: إن الامامة لا يستحقها إلا
الفاضل الذى يعرف فضله، و تقدمه على جميع الأمة فى خلال الخير، إلا أن
تحدث علة، أو يعرض أمر يكون فيه نصب المفضول للامامة: أصلح للامة، و
أجمع لكلمتها، و أحقن لدمائها، و أقطع لاختلافها، و لطمع العدو فيها؛ أو
يكون فى الفاضل علة، تمنعه من القيام، كالمرض و نحوه؛ فإذا كانت الحال كذلك،
فالمفضول أحق بها من الفاضل، و لا يجوز أن يوَلَّى الفاضل على هذه الحال.
قالوا: و لن يجوز أن يكون المفضول عُطلاً من الفقه و العلم، أو معروفًا بريية،
أو سوء، بل يكون خيراً فاضلاً من عداد العلماء، و إن كان فى الأمة من هو
خير أو أفضل أو أعلم منه.

و قال سليمان بن جرير، و البترية من الزيدية: إذا كان الحال بهذه الصفة،
فاقامة المفضول جائزة، و هى هدى و صواب، غير أن إقامة الفاضل على كل
حال أفضل و أصوب و أصلح.

و قال قوم من المعتزلة، منهم عمرو بن بحر الجاحظ، و أكثر الشيعة، و أكثر
المرجئة: إن الامامة لا يستحقها إلا الفاضل على كل حال، و لا يجوز أن
تصرف الى المفضول ما وجد الفاضل.

ثم اختلفوا فيها: فيمن تكون من الناس؟

فقال بعض المعتزلة، و بعض المرجئة، و جميع الخوارج، و قوم من سائر
الفرق: إن الامامة جائزة فى جميع الناس، لا يختص بها قوم دون قوم، و إنما
تستحق بالفضل و الطلب، و إجماع كلمة أهل الشورى.

و قال ابراهيم بن سيار النظام، مولى بلحارث بن عباد من بنى قيس بن ثعلبة،

وهو أحد فرسان المتكلمين، و من قال بقوله من المعتزلة وغيرهم: الإمامة لأكرم الخلق و خيرهم عند الله، و احتجوا بقوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾ - الآية - قال: فنأدى جميع خلقه الأحمر منهم و الأسود، و العربي و العجمي، و لم يخص أحداً منهم دون أحد، فقال: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾، فمن كان أتقى الناس لله، و أكرمهم عند الله، و أعلمهم بالله، و أعلمهم بطاعته، كان أولاهم بالإمامة، و القيام في خلقه، كائنا من كان منهم، عربياً كان أو عجمياً.

[قال مصنف الكتاب: و هذا المذهب الذي ذهب إليه النظام، هو أقرب الوجوه إلى العدل، و أبعدها من المحاباة].^١

و قال بعض المعتزلة و المرجئة: هي في قريش، ما وجد فيهم من يصلح لها، فان لم يوجد فيهم من يصلح لها، جازت في الفضلاء من سائر الناس.

و قالت الشيعة: لن تخرج من قريش، و لن تخلو قريش ممن يصلح للقيام بها.

و قال ضرار: ان الأعجمي أولى بها من العربي، لأن إزالته أهون و أيسر، متى احتيج إلى ذلك، فهذا قول الشورى.

و قالت الراوندية: إن أولى الناس بالإمامة، بعد رسول الله ﷺ: عمه العباس بن عبدالمطلب، لأنه أقرب إلى رسول الله ﷺ نسباً و أمسهم بهم رحماً، و أولاهم بميراثه في مقامه، و احتجوا بقول الله تعالى: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾، قالوا: و لا إمامة في النساء بالاجماع، فيكون لفاطمة إرث في الإمامة، و لا ولد لرسول الله ﷺ من الرجال لقول الله تعالى: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ﴾، و لا يرث بنو العم و بنو البنت مع العم

١. ابن قسمت، بی تردید کلام نشوان حمیری است؛ چرا که با عقاید او در امامت سازگار است.

شيئاً، فيكون لعلى و لولد فاطمة إرث مع العباس فى الإمامة، فصار العباس و بنوه أولى بها من جميع الناس بهذه الوجوه.

و قال مروان بن سليمان بن يحيى بن أبى حفصة:

أنى يكون، و ليس ذاك بكائِنِ لبنى البنات وراثتة الأعمام و لهذا السبب قالت الجعفرية: هى متوارثة فى ولد الحسين، و لا يرث العم مع البنت شيئاً.

و اختلف الذين قالوا: إن الإمامة بالنص، على ضربين:

فمنهم من قال: إنها منصوصة بالتسمية، منصوصة بالاشارة و الوصف،

و منهم من قال: إنها منصوصة بالتسمية و التعيين.

فقال قوم من المرجئة، و الحشوية: إن النبي ﷺ نص على أبى بكر بالإشارة و الصفة، و دل على إمامته و استخلافه بما أمره به من الصلاة بالناس، و بغير ذلك مما رووه من الأخبار.

و قال قوم من الحشوية: إن النبي ﷺ نص على إمامة أبى بكر بالتسمية، و التعيين، و نصبه للناس و استخلفه.

و قالت الشيعة كلها: إن علياً عليه السلام كان أولى الناس بمقام رسول الله ﷺ بعده، و أحقهم بالإمامة و القيام بالأمر فى أمته، و أجمعوا على ذلك. ثم اختلفوا فى فرق: سبئية، و سحابية، و غرابية، و كاملية، و زيدية، و إمامية.

فقال السبئية - عبدالله بن سبأ، و من قال بقوله - : ان علياً حتى لم يموت، و لا يموت حتى يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً، و يرد جميع الناس على دين واحد قبل يوم القيامة.

و قال عبدالله بن سبأ للذى جاء بنعى على عليه السلام الى المدائن: لو جئتنا بدماعه فى صورة لعلمنا أنه لا يموت، حتى يسوق العرب بعصاه.

فقال ابن عباس - وقد ذكر له قول ابن سبأ - : لو علمنا ذلك ما زوجنا نساءه،
و لا اقتسمنا ميراثه.

وقالت السحابية: إن علياً لم يمت وإنه معبودهم، وإنه تشبّه للناس فى
صورة على عليه السلام، وإن البرق سيفه، والرعد صوته، وقد قال فيهم الشاعر:
برئت من الخوارج لست منهم و من قول الروافض و ابن داب
و من قوم، إذا ذكروا علياً يردون السلام على السحاب
وقالت الغرابية: إن علياً عليه السلام أشبه بالنبي صلى الله عليه وآله من الغراب بالغرّاب، فغلط
جبريل عليه السلام حين بعث بالرسالة إلى على لشبه النبي صلى الله عليه وآله.

وقالت الكاملية - أصحاب ابن كامل، و من قال بقوله - : كفرت الأمة و
ضلت، بصرفها الأمر إلى غير على، و كفر على - و حاشا له من الكفر - بترك
للقيام، و الدعاء إلى نفسه، و الجهاد على إمامته، و تضييع الوصية بالأمر
التي أوصى بها إليه.

و افترقت الزيدية ثلاث فرق: بترية، و جريرية، و جارودية.
فقال البترية: إن علياً عليه السلام كان أفضل الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وآله، و أولاهم
بالإمامة، و أن بيعة أبى بكر و عمر ليست بخطأ، لأن علياً عليه السلام سلم لهما ذلك
بمنزلة رجل كان له حق على رجل فتركه له، و وقفت فى أمر عثمان، و
شهدت بالكفر على من حارب علياً؛ و سمو البترية، لأنهم نسبوا إلى كثير
التوى، و كان المغيرة بن سعد يلقب كثيراً بالأبتر.

وقالت الجريرية: إن علياً كان الإمام، بعد رسول الله صلى الله عليه وآله، و إن بيعة أبى بكر و
عمر، كانت خطأ لا يستحق عليه اسم الكفر، و لا اسم الفسوق، و إن الأمة قد
تركت الأصلح، و برئت من عثمان سبب احداثه، و شهدت عليه و على من
حارب علياً بالكفر.

و قالت الجارودية: إن رسول الله ﷺ، نص على عليّ عليه السلام بالإشارة و الوصف، دون التسمية و التعيين، و إنه أشار إليه، و وصفه بالصفات التى لم توجد إلا فيه، و إن الأمة ضلت و كفرت بصرفها الأمر إلى غيره، و إن رسول الله ﷺ نص على الحسن و الحسين عليهما السلام بمثل نصه على عليّ، ثم الإمام بعد هؤلاء الثلاثة ليس بمنصوص عليه، و لكن الإمامة شورى بين الأفاضل من ولد الحسن و الحسين، فمن شهر منهم سيفه، و دعا إلى سبيل ربه، و باين الظالمين، و كان صحيح النسب، من هذين البطنين، و كان عالماً زاهداً شجاعاً، فهو الامام.

و افتردت الجارودية فى نوع آخر ثلاث فرق:

أ- فرقة زعمت أن محمد بن عبدالله النفس الزكية بن الحسن بن الحسن بن على بن أبى طالب لم يموت، و لا يموت، حتى يملأ الأرض عدلاً، و انه القائم المهدي المنتظر عندهم؛ و كان محمد بن عبدالله خرج على المنصور فقتل بالمدينة.

ب - و فرقة زعمت أن محمد بن القاسم بن على بن عمر بن على بن الحسين بن على ابن أبى طالب، حتى لم يموت، و لا يموت، حتى يملأ الأرض عدلاً، و انه المهدي المنتظر عندهم؛ و كان محمد بن القاسم هذا خرج على المعتصم بالطالقان فأسره المعتصم، فلم يُدر بعد ذلك كيف كان خبره.

ج - و فرقة زعمت أن يحيى بن عمر بن يحيى بن الحسين بن زيد بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب حتى لم يموت، و أنه القائم المهدي المنتظر عندهم، و لا يموت حتى يملأ الأرض عدلاً؛ و كان يحيى بن عمر هذا خرج على المستعين، فقتل بالكوفة.

[هذه رواية أبى القاسم البلخى عن الزيدية، و ليس باليمن من فرق الزيدية غير الجارودية و هم بصنعاء و صعدة و ما يليهما.

و منهم فرقة، يقال لها الحسينية يقولون: إن الحسن بن القاسم بن على ابن عبد الله بن محمد بن القاسم بن ابراهيم بن اسماعيل بن ابراهيم بن الحسن بن الحسن ابن على بن أبي طالب حتى لم يموت، و لا يموت، حتى يملأ الأرض عدلا، و انه القائم المهدي المنتظر عندهم؛ و كان قتل يوم السبت الرابع من شهر صفر سنة أربع و أربعمائة، و كان مولده فى سنة ثمانى و سبعين و ثلثمائة سنة، قتلته همدان فى موضع من أعمال صنعاء.

و يقولون فى الحسين هذا: إنه أفضل من رسول الله ﷺ، و إن كلامه أبهر من كلام الله، و معنى: أبهر عندهم من كلام الله: أى اقطع لخصوم الملحدين من كلام الله؛ و يروون أن من لم يقل بقولهم هذا فيه فهو من أهل النار. ثم افترقوا فرقتين: فرقة تزعم أنه يأتهم فى السر و لا ينقطع عن زيارتهم، فى حال مغيبه، و انهم لا يفعلون شيئا إلا بأمره.

و فرقة تبطل ذلك، و يقولون: إنه لا يشاهد بعد الغيبة، إلى وقت ظهوره و قيامه، و انما هم يعملون بما وضع فى كتبه^١.

و قالت الإمامية جميعا: إن رسول الله ﷺ نص على إمامة على عليه السلام باسمه و عينه و نسبه، و نصبه للناس إماما و استخلفه و أظهر الأمر فى ذلك إلى غيره، و إن الأمة ضلت و كفرت بصرفها الأمر الى غيره.

ثم افترقت الإمامية فرقتين:

فقال فرقة منهما: إن الإمام بعد على ابنه الحسن بن على، ثم الحسين بن على، ثم ابنه محمد بن على الباقر و هو ابن الحنفية، و هذه الفرقة تسمى الكيسانية.

و قالت الفرقة الثانية: إن الإمام بعد الحسين بن على: ابنه على بن الحسين، ثم محمد بن على الباقر و هو أبو جعفر.

١. ابن قسمت، كلام نشوان حميرى است.

ثم افتقرت الكيسانية ثلاث فرق:

فقال فرقة منهم تسمى الكريية - أصحاب أبي كرب الضرير و السيد الحميري: إن محمد بن الحنفية حيٌ لم يموت، مقيم بجبال رضوى بين ملكين في صورة أسد و نمر يحفظانه من عن يمينه و شماله يأتيه رزقه بكرة و عشياً، و إن الله تعالى يبعث إليه كل يوم ملائكة تحادثه و تحمل إليه من ثمار الجنة ما يأكله. و إنه القائم المهدي المنتظر عندهم، و لا يموت حتى يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً، و إن الجبال لم تخلق الا من أجله، و لله فيه تدبير عجيب، لا يعلمه غيره.

و بعض الكريية تقول: إنما فعل به ذلك عقوبة له على ركونه الى عبد الملك ابن مروان و بيعته اياه، قال شاعر الكريية:

يا شعب رضوى ما لمن بك لا يرى
و بنا من الصباية أولق
حتى متى و الى متى و كم المدى
يا ابن الوصي و أنت حيٌّ ترزق
و قال شاعرهم:

ألا إن الأئمة من قريش
ولاة الأمر أربعة سواء
علي و الثلاثة من بنيه
هم الأسباط لبس بهم خفاء
فسبط سبط إيمان و برّ
و سبط لا يذوق الموت حتى
تغيب لا يرى عنا زماناً
و قال شاعرهم أيضاً:

ألا قل للوصي فدتك نفسى
أطلت بذلك الجبل المقاما
أضّر بمعشر والوك منا
و سمّوك الخليفة و الإماما
و عادوا فيك أهل الأرض طراً
مقامك عنهم سئين عاما

و ما ذاق ابن خولة طعم موت
 لقد أمسى بمورق شعب رضوى
 و إن له به لمقيل صدق
 و إن له لرزقا من طعام
 هداننا الله إذ جرتم لأمر
 تمام مودّة المهدي حتى
 و كان محمد بن الحنفية تحول إلى الطائف، هاربا من عبد الله بن الزبير، فمات
 بالطائف، سنة احدى و مائتين و هو ابن خمس و ستين سنة.

و قالت الفرقة الثانية من الكيسانية - و هم أصحاب الرجعة، حيان السراج و
 من قال بقولهم -: إن محمد بن الحنفية ميت بجبال رضوى، و إنه يرجع إلى
 الدنيا، و يبعث قبل يوم القيامة، و يبعث معه شيعته، فيملك بهم الدنيا، و يملأ
 الأرض عدلا كما ملئت جورا، و لا تقبل التوبة ممن خالفه، و إن الله تعالى عناه
 بقوله: ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ﴾
 و قالت الفرقة الثالثة من الكيسانية: إن محمد الحنفية قد مات، و إنه أوصى
 إلى ابنه عبدالله بن محمد و هو أبوهاشم، و هو الامام بعده، فهلك أبوهاشم و
 لا عقب له، و كان عظيم القدر.

ثم افترق أصحاب أبي هاشم من بعده خمس فرق:
 فقالت فرقة منهم: إن أباهاشم أوصى إلى ابن أخيه الحسن بن علي بن محمد
 ابن الحنفية، و إنه الامام بعده، و إن الحسن بن علي أوصى الى ابنه علي بن
 الحسن، و إنه الإمام بعد أبيه؛ فهلك علي بن الحسن و لا عقب له، فهم
 ينتظرون رجعة محمد ابن الحنفية إلى الدنيا، بعد موته، و يقولون: انه سيرجع
 قبل يوم القيامة و يملك، فهم فى التيه لا إمام لهم بعده إلى أن يرجع محمد
 بن الحنفية.

و قالت الفرقة الثانية من أصحاب أبي هاشم: إن الامام بعد أبي هاشم: محمد ابن على بن عبدالله بن العباس بن عبدالمطلب، و إن أباهاشم صار بأرض السّراة بعد متصرفه من الشام، فأوصى إلى محمد بن على، فهو الإمام بعده، ثم أفضت الخلافة إلى بنى العباس بوصيّة بعضهم الى بعض.

ثم افترت هذه الفرقة فرقتين:

فرقة يقال لها: المسلميّة: زعمت أن أبا مسلم الخراسانى، حتى لم يمّت، و تسمى أيضاً: الحرميّة.

[قال أبو القاسم البلخى:] و عندنا منهم ببلخ قوم يستحلون المحارم، على ما بلغنى عنهم.

و فرقة تقول بموت أبي مسلم.

و قالت الفرقة الثالثة من أصحاب أبي هاشم، و هم الحزبية: إن أباهاشم أوصى إلى عبدالله بن حرب الكندى، و انه الإمام بعده، و إن روح أبي هاشم تحولت فيه، و وقفوا على كذبه فرفضوه فذهبوا الى المدينة يلتمسون إماماً، فلقيهم عبدالله بن معاوية بن عبدالله بن جعفر بن أبي طالب، فدعاهم الى إمامته، فأجابوه و قالوا بأمامته، و ادعوا أن أباهاشم أوصى إليه.

و كان عبدالله بن معاوية يقول: إنه ربّ، و إن العلم يُنبئ فى قلبه، كما تنبت الكمأة و العُشب، و إن الأرواح تتناسخ، و إن روح الله كانت فى آدم ثم نسخت حتى صارت فيه، فعبده شيعته، و كفروا بالقيامة، و زعموا أن الدنيا لا تبنى، و استحلّوا الخمر و الميتة و غيرهما من المحارم، و تأوّلوا قول الله تعالى: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعُمُوا﴾.

فلما هلك عبدالله بن معاوية، افترت الحزبية بعده فرقتين:

١. فرقة قالت: إنه حتى بجبال أصبهان، و لا يموت حتى يلى أمور الناس، و

يملاً الأرض عدلاً، وإنه المهدي المنتظر عندهم و منهم من يقول: حتى يقود نواصي الخيل مع المهدي.

٢. و فرقة قالت: إنه مات، فبقوا بعده مذبيين لا إمام لهم.

و قالت الفرقة الرابعة من أصحاب أبي هاشم: إن أبا هاشم أوصى الى بيان بن سمعان التميمي، و إنه الامام بعده، و ليس لبيان أن يوصى بها في عقبه، و لكنها ترجع إلى الأصل؛ و كان بيان بن سمعان يقول: إن الله تعالى على صورة الانسان و إنه يهلك و يبقى وجهه، لقوله تعالى: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ و ادعى أنه يدعو الزهرة باسم الله الأعظم فتجيئه؛ فبلغ خبره خالد بن عبد الله القسري فقتله.

و قالت الفرقة الخامسة من أصحاب أبي هاشم: إن الإمام بعد أبي هاشم على ابن الحسين بن علي بن أبي طالب، ثم اجتمعت هذه الفرقة من أصحاب أبي هاشم على إمامة أبي جعفر الباقر مع الفرقة التي قالت: إنها في ولد الحسين، فصاروا فرقة واحدة.

ثم اختلفوا فصاروا ثلاث فرق: جعفرية و منصورية و مغيرية.

فقال الجعفرية: إن الإمام بعد محمد بن علي الباقر ابنه جعفر بن محمد، ثم افترقت الجعفرية ست فرق: ناوسية، و اسماعيلية، و شمطية، و فحطية، و جوالقية، و خطابية.

فقال الناوسية: إن جعفر بن محمد حي لم يموت، و لا يموت حتى يملك شرق الارض و غربها و يملأها عدلاً، و إنه القائم المهدي المنتظر عندهم؛ و نسبت هذه الفرقة الى رجل من أهل البصرة يقال له: ابن ناوس، كان ذا قدر فيهم.

و قالت الاسماعيلية: إن جعفرًا نص علي ولده اسماعيل أنه الامام بعده، و جعل الوصية إليه، لأنه كان أسن ولده و آثرهم عنده، فمات اسماعيل في

حياة أبيه. ثم افتقرت الاسماعيلية فرقتين:

أ - فقالت فرقة منهم: إن الامام بعد جعفر ابنه اسماعيل و إنه حتى لم يموت، و لا يموت حتى يملك الأرض، و يكون إماما بعد أبيه، و احتجوا بأن جعفرأ قال: «ما كان الله ليدوا له علي في إمامة اسماعيل».

ب - و قالت الفرقة الثانية من الاسماعيلية - و هم يسمون المباركية نسبوا إلى عظيم من عظمائهم يسمى المبارك - : إن الإمام بعد جعفر ابن ابنه محمد بن اسماعيل بن جعفر، لأن جعفرا كان جعل الأمر و الوصية لاسماعيل دون سائر ولده، و أن اسماعيل قد مات في حياة أبيه و أوصى الى ولده محمد بن اسماعيل بمقامه من أبيه، فصار محمد ولي عهد جده جعفر، دون عمومه، فلما مات جعفر استحق محمد الامامة بعده بذلك.

ثم افتقرت المباركية فرقتين:

أ - فقلت فرقة منهم: إن محمد بن اسماعيل بن جعفر حتى لم يموت، و لا يموت حتى يملأ الأرض عدلا، و إنه القائم المهدي المنتظر عندهم، و احتجوا بروايات لهم عن النبي ﷺ أن سابع الأئمة قائمهم.

قالوا فالسبعة: على، و الحسن، و الحسين، و على بن الحسين، و محمد بن على، و جعفر بن محمد، و السابع محمد بن إسماعيل بن جعفر.

ب - و قالت الفرقة الثانية من المباركية: إن محمد بن اسماعيل قد مات، و إن الإمامة في ولده من بعده.

ثم اختلفت هذه الفرقة في الحاكم بأمر الله.

فقالت فرقة: إنه قتل في شعب من شعاب المقطم ليلا، و كان يركب إليه كل ليلة، و يتفرد فيه.

و قالت الفرقة الثانية: إنه حتى لم يموت، و لا يموت حتى يملك جميع الأرض و

يملاًها عدلاً، وإنه المهدي المنتظر عندهم.^١

وقالت الشمطية من الجعفرية: إن الإمام بعد جعفر ابنه محمد بن جعفر، وإن الإمامة من بعد محمد في ولده، وقد كان خرج محمد بن جعفر وهو المعروف بديباجة... على المأمون، ثم أسر وأتى به المأمون فعفا عنه وتوفي بحرجان، وله عقب، ونسبت هذه الفرقة إلى رجل من كبرائهم يقال له: يحيى بن أبي شمط.

وقالت الفطحية: إن الامام بعد جعفر ابنه عبدالله بن جعفر، وكان أكبر من خلف من ولده، وسموا الفطحية، لأن عبدالله كان أفتح الرأس، وأفتح القدم، أي عريضها، قال الراعي يصف جملاً:

له عنق عارى المحال و كاهل كلوح اليماني ذو أساس أفتح
والمحال: فقار الظهر. والكاهل: ما بين العنق إلى الظهر. والساس: أطراف الفقار.
وقيل: إنما نسبوا إلى رجل من رؤسائهم يسمى: عبد الله بن فطح؛ وتسمى الفطحية أيضاً: العمارية، نسبوا إلى رجل من عظمائهم يقال له: عمار الساباطي.
قال أبو القاسم البلخي: و الفطحية أعظم فرق الجعفرية، وأكثرهم جمعا.
قال: و قد مال إلى العمارية خلق كثير من الزرارية.

و الزرارية أكثر الشيعة فقهاً و حديثاً، [قال]: و الفطحية يزعمون أن زرارة ابن أعين كان [على] مقالتهم و إنه لم يرجع عنها، و زعم بعضهم أنه رجع عنها حين سأل عبدالله بن جعفر عن مسائل فلم يجد عنده جوابها، فتركه و قال بإمامة موسى بن جعفر.

و قال بعضهم: لم يأتهم به، و لكنه أشار إلى المصحف و قال: هذا إمامي.

١. ابن مطلب كه درباره حاكم فاطمی است، از لحاظ زمانی می تواند از سوی ابوطالب هارونی نوشته شده باشد.

ثم إن الفطحية بعد موت عبدالله بن جعفر قالوا بإمامة أخيه موسى بن جعفر، وقالوا: هو الإمام من بعد عبدالله بن جعفر، و دخلوا فى القطعية.
وقالت الجوالقية: إن الامام بعد جعفر ابنه موسى بن جعفر، و إن جعفر نص على إمامة موسى عند جمهور شيعته.

ثم افرقت الجوالقية بعد حياة موسى بن جعفر الثانية، فصاروا ثلاث فرق: فقالت فرقة منهم: إن موسى بن جعفر قد مات، و قطعوا على موته فسموا: القطعية.

وقالت فرقة: إن موسى بن جعفر حتى لم يموت، و لا يموت حتى يملأ الأرض عدلا، و إنه القائم المهدي المنتظر عندهم، و هذه الفرقة تسمى: الواقفة و تسمى أيضا: الممطورة. لأن رجلا منهم ناظر يونس بن عبدالرحمن، و هو من القطعية، فقال له يونس: لأنتم أنتم علي من الكلاب الممطورة.
وقالت فرقة: لاندري أمات موسى بن جعفر أو لم يموت، إلا أنا مقيمون على إمامته حتى يصح أمره لنا، و أمر هذا المنصوب، يعنون ولده.
ثم افرقت القطعية فرقتين:

١- فقالت فرقة منهما: إن الامام بعد موسى بن جعفر ابنه على بن موسى، و إن الامام بعد على بن موسى محمد بن على بن موسى، و مات أبوه على و هو ابن أربع سنين، و قيل ابن ثمانى سنين. فاختلف الذين قالوا بإمامة محمد بن على، فقال بعض المؤتمين به: إنه كان إماما فى حال صغره واجب الطاعة عالما بما تعلمه الأئمة من الأحكام و الحلال و الحرام، و غير ذلك من أمور الدين، يجب استفتاؤه فى الحوادث، و يصلح لما يصلح له غيره من الأئمة؛ و قالوا: ليس كبر السن من شرائط الامامة.

وقال بعضهم: إنه كان فى تلك الحال إماما، على أن الأمر له و فيه دون سائر

الناس، و لا يصلح للإمامة في وقته أحد غيره، فاما يجتمع فيه في تلك الحال ما اجتمع في الأئمة المتقدمين من خلال الامامة فلا. قالوا: و لا يجوز أن يؤمهم في الصلاة، و لا يجب استفتاءؤه في الحوادث في ذلك الوقت، و إنما يتولى ذلك غيره من أهل الصلاح منهم الى وقت إدراكه، و قالوا بعد ذلك: إن الامام بعد محمد ابن علي ابنه علي بن محمد، و إن الامام بعد علي ابنه الحسن بن علي و هو المعروف بالعسكري، و مات العسكري، و هو الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى ابن جعفر بن محمد، في شهر ربيع الأول لثمان خلون منه، سنة ستين و مائتين، و لا ولد للعسكري، فاختلط عليهم أمره، فقالوا: إن له ولدا مكتوماً يظهره الله عز و جل إذا شاء، و إنه القائم المهدي المنتظر عندهم، و إن خواص شيعته تعرفه و تلقاه، و إنه يظهر إذا شاء الله.

و رووا أخباراً عن أسلافهم أن الأئمة من آل محمد اثنا عشر إماماً لا يزيدون و لا ينقصون، أولهم علي ثم الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي ثم علي بن محمد ثم الحسن بن علي العسكري. قالوا: فهؤلاء أحد عشر إماماً، و الثاني عشر هو ولد العسكري هذا المستور الذي ادعوه، و هو المهدي المنتظر عندهم.

و هؤلاء يسمون: القطعية و الاثني عشرية، و هم أكثر الشيعة عدداً على وجه الأرض. و قالت الخطابية: إن الامام بعد جعفر أبو الخطاب، و اسمه محمد بن أبي زينب مولى لبني أسد؛ و قالوا: إن الأئمة أنبياء لا يزال منهم رسولان، واحد صامت، و الآخر ناطق، فالصامت علي، و الناطق محمد، و إن رسل الله تتري، أي اثنان في كل وقت. قالوا: فجعفر أحد الرسولين إليهم، و الآخر أبو الخطاب. و قالوا: إن ولد الحسين و شيعتهم أبناء الله و أحبائه. و قالوا: إن عبادة الأئمة

واجبة، و تأولوا فى ذلك قول الله تعالى: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي... - الآية -﴾ و عبدوا أبا الخطاب و قالوا: إنه الهم، و أن جعفر بن محمد إلههم أيضا، إلا أن أبا الخطاب أعظم من جعفر و من على و خرج أبو الخطاب على أبى جعفر المنصور، فقتله عيسى بن موسى فى سبخة الكوفة. و الخطابية يستحلون شهادة الزور لمن وافقهم فى دينهم على من خالفهم فى الأموال و الدماء و الفروج؛ و تقول: إن دماء مخالفيهم، و أموالهم، و نساءهم: لهم حلال.

ثم افتردت الخطابية أربع فرق:

فرقة يقال لها: المعمرية، عبدوا معمرأ الصفار و كان رجلا يبيع الحنطة، كما عبدوا أبا الخطاب. و زعموا أن الدنيا لا تبنى، و أن الجنة هى ما يصيب الناس من العافية و الخير، و أن النار ما تصيب الناس من خلاف ذلك. و قالوا بالتناسخ و إنهم لا يموتون و لكن ترفع أرواحهم إلى السماء و توضع فى أجساد غير تلك الأجساد و استحلوا الخمر و الزنا و سائر المحرمات و دانوا بترك الصلاة.

و قالت الفرقة الثانية من الخطابية: إن جعفر بن محمد هو الله، و لكن تشبه للناس فى صورة جعفر، و زعموا أن كل ما حدث فى قلوبهم و حى، و أن كل مؤمن يوحى إليه، و تأولوا قول الله تعالى: ﴿وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ وَ قَوْلَهُ: وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ﴾ و زعموا أن فيهم خيرا من جبريل و من ميكائيل و من محمد.

و زعموا أنه لا يموت منهم أحد، و ان احدهم اذا بلغ عبادته رفع الى الملكوت و ادعوا معاينة موتاهم و انهم يرونهم بكرة و عشيا.

و قالت الفرقة الثالثة من الخطابية: بتكذيب هؤلاء فى الموت، و قالوا: انهم يموتون و لا يزال منهم خلف فى الأرض أئمة و أنبياء، و عبدوا جعفر كما

عبده المتقدمون، و زعموا أنه ربهم، و ضربوا خيمة فى كناسة الكوفة ثم اجتمعوا يلبون لجعفر، و يدعون إلى عبادته، و هؤلاء يسمون: العميرية، نسبوا إلى عمير بن البنان العجلي و كان رئيسهم، فأمر عُمير بن هُبيرة بعمير بن البتآن فقتل و صلب فى كناسة الكوفة، و حبس قوما من أصحابه.

و قالت الفرقة الرابعة من الخطابية: بالبراءة من هؤلاء، و قالوا: بربوبية جعفر و انتحلوا النبوة و الرسالة، إنما خالفوهم فى البراءة من أبى الخطاب فقط، لأن جعفرأ أظهر البراءة من أبى الخطاب حين لبى به أصحابه فى الطريق، و هؤلاء يسمون: المفضلة، نسبوا إلى رئيس لهم كان صيرفياً يسمى المفضل. [قال البلخى:] و قد مال إلى الائتمام بمحمد بن اسماعيل جماعة من الخطابية أيضاً، و دخلوا فى المباركية.

و قالت المغيرية: إن الامام بعد أبى جعفر، محمد بن على الباقر المغيرة بن سعد العجلي، و إن أباجعفر أوصى إلى المغيرة، فهم يأتمون به إلى أن يظهر المهدي، و المهدي عندهم: محمد بن عبدالله النفس الزكية ابن الحسن بن الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام، فلما أظهر المغيرة هذا القول، برئت منه الجعفرية، و كان المغيرة بن سعد يدعى أنه نبي، و أنه يعلم اسم الله الأكبر، و أن معبوده رجل من نور على رأسه تاج من نور، و له من الأعضاء مثل ما للرجال، و له جوف، و قلب ينبع بالحكمة، و أن حروف أيجاد على عدد اعضائه، فالألف موضع قدمه، لاعوجاجها؛ و ذكر الصاد فقال: لو رأيتم موضع الصاد منه لرأيتم أمراً عظيماً، يعرض لهم بالعورة، و أنه قد رآه و قال: إنه يحيى الموتى بالاسم الأعظم.

و بلغ خالد بن عبدالله القسرى خبره، فقتله و صلبه، فاستأمت المغيرية بعده جابر الجعفي، فمات جابر، فادعى وصيته بكر الأعور الهجرى العتات

فاستأموه، ثم هجموا منه على الكذب فخلعوه، وانصرفوا إلى عبد الله بن المغيرة بن سعد، فنصبوه إماماً، فأكل عبد الله أموالهم.

وقالت المنصورية: إن الامام بعد محمد بن على الباقر، أبو منصور العجلي، و إن محمد بن على إنما أوصى إلى أبى منصور دون بنى هاشم، كما أوصى موسى إلى يوشع بن نون، دون ولده، و دون ولد هارون، ثم ان الامام بعد أبى منصور يرجع إلى ولد على.

وقال أبو منصور: إنما أنا مستودع، و ليس لى أن أضعها فى غيرى، إلى أن يظهر المهدي المنتظر، و هو محمد بن عبد الله النفس الزكية.

وقال أبو منصور: إن آل محمد هم السماء، و شيعتهم الأرض، و إنه هو الكسف الساقط من بنى هاشم.

وقال: فى نزل: «و إن يَرُوا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا».

وقال: إنه عرج إلى السماء فمسح معبودة رأسه بيده، ثم قال: أى بنى اذهب فبلغ عنى، ثم نُزِلَ به إلى الأرض.

و يمين أصحابه اذا حلفوا أن يقولوا: لا و الكلمة.

و زعم أن عيسى أول ما خلق الله من خلقه، ثم على، و أن رسل الله لا تنقطع أبداً، و كفر بالجنة و النار، و زعم أن الجنة رجل و النار رجل، و استحل الزنا و أحل ذلك لأصحابه، و زعم أن الميتة و الدم و الخمر و الميسر، و غير ذلك من المحارم: حلال.

وقال: إن ذلك أسماء رجال حرم الله ولايتهم، و اسقط جميع الفرائض مثل الصلاة و الزكاة و الحج و الصيام؛ و قال: هى أسماء رجال أوجب الله ولايتهم. و استحل خنق المخالفين، و أخذ أموالهم. فأمر به يوسف بن عمر فقتل و صلب.

و افتقرت المنصورية بعد أبى منصور فرقتين: حسينية، و محمدية.

فقلت: الحسينية إن الامام بعد أبي منصور ولده الحسين بن أبي منصور، و جعلوا له الخمس مما وقع في أيديهم من الخنق.

و قالت المحمدية: إن الامام بعد أبي منصور محمد بن عبدالله النفس الزكية، لأن أبا منصور قال: إنما أنا مستودع و ليس لى أن أضعها فى غيرى، و لكنّه محمد ابن عبدالله.

فهذه الشيعة فى الإمامة على ما حكاها عنهم أبو عيسى الوراق، و زرقان [والحسن] بن موسى [النوبختى]، و ابوالقاسم البلخى فى كتبهم.

و أما الخوارج: فقد ذكرنا أقوالهم فى أصل الامامة، و سنذكر من فرقهم ما ذكره أبو القاسم البلخى و رواه عنهم من الاختلاف.

فمن فرق الخوارج النجدية: إمامهم نجدة بن عامر الحنفى، و الذى تفردوا به أنهم قالوا: ان المخطئ بالجهل معذور، فمن استحل شيئاً من طريق الاجتهاد مما هو محرم فهو معذور على جهله. قالوا: و من خاف العذاب على المجتهد المخطئ فى الاحكام متى تقوم عليه الحجة فهو كافر. و قالوا: من نقل عن دار هجرتهم فهو منافق. و قالوا: دماء أهل العهد فى دار التقية حلال، و برئوا ممن حرمها. و قالوا: إن أصحاب الحدود المذنبين منهم غير خارجين من الأيمان، و المذنبين من غيرهم كفار. و قالوا: لاندري لعل الله يعذب المؤمنين بقدر ذنوبهم فى غير النار. و قالوا: من أصر على نظرة محرمة، أو كذبة فهو مشرك؛ و من زنى أو سرق غير مصرّ فهو مسلم.

و منهم الفديكية. إمامهم أبو فديك قاتل نجدة بن عامر بعد إحدائه، و لا يعلم لهم قول أبدعوه، غير انكارهم على نجدة و نافع ابن الأزرق احداثهما.

و منهم العطوية: إمامهم عطية بن الأسود الحنفى، و كان عطية أنكر على نجدة، و نافع بن الأزرق، ما أحدثاه، و مضى إلى سجستان و خراسان، فهو

أصل الخوارج بهما.

و من العطوية: العجردية: إمامهم عبدالكريم بن العجرد، و هم يقولون: يجب دعاء الطفل إذا بلغ، و يجب البراءة منه قبل ذلك حتى يدعى إلى الاسلام. و من العجاردة: الميمونية: إمامهم ميمون، و قيل: إن ميمونا هذا كان رجلا من أهل بلخ، و قيل: بل كان عبدالكريم بن العجرد، و الميمونية لا يرون إلا قتال السلطان خاصة، و أعوانه، و من رضى بحكمه، و من طعن فى دينهم. و هم يجيزون نكاح بنات البنين، و بنات البنات، و بنات بنات الأخوات، و بنات بنى الأخوة. و يقولون: إن الله حرم نكاح البنات و الأخوات، و بنات الأخ، و بنات الأخت، و أحل ما رواء ذلك. و هم يقولون بالعدل. و كانت الغلبة بخراسان و سجستان لهؤلاء و للعجاردة.

و من الميمونية: الحلفية: و هم يخالفون الميمونية فى القول بالعدل، و يقولون بالجبر، و هم بكرمان. و قالوا: لانستحل العقد لامام بعده، حتى يصح لنا خبره، أو يتم مائة و عشرين سنة، من يوم ولد، و كان إمامهم هذا يحارب الحمزية. و من الميمونية: حمزية: إمامهم حمزة بن ادرد، و هم يجيزون كون إمامين و أكثر من ذلك فى وقت واحد، و هم يقولون بالعدل. و من العجاردة خازمية: و هم يقولون بالأخبار، و يقولون: إن الولاية و العداوة صفتان فى الذات.

و من الخازمية: مجهولية: و هم يقولون: من لم يعلم الله تعالى بجميع أسمائه فهو له جاهل، و إن أفعال العباد ليست بمخلوقة، و إن الاستطاعة مع الفعل كالكون إلا ما شاء الله.

و من الخازمية: معلومية: و هم يقولون: من علم الله ببعض أسمائه فلم يجهله. و من العجاردة: صلتية: إمامهم عثمان بن أبى الصلت، و الصلت بن أبى الصلت.

و هم يقولون: إذا استجاب الرجل فى الاسلام توليناه، و برئنا من أطفاله، لأنهم ليس لهم إسلام حتى يدركوا، فيدعوا إلى الاسلام و يسلموا.
و من العجاردة فرقة يقولون: ليس لأطفال المؤمنين، و لا لأطفال الكافرين ولاية و لا عداوة حتى يدركوا و يسلموا.

و من العجاردة: ثعلبية: إمامهم ثعلبة، و هم يقولون فى الأطفال: إنهم مشتركون فى عقاب آبائهم، و إنهم ركن من أركانهم، و بعض من ابعاضهم.
و من الثعلبية: أخنسية: إمامهم الأخنس، و هم يقفون عن جميع ما فى دار التقية من أهل القبلة، إلا من عرفوه باسلام، أو كفر، و يحرمون البيات و الاغتيال و القتل فى السر، و أن يبدأ أحد بقتال حتى يدعى إلى الاسلام، فبرئ منهم جمهور الثعلبية.

و من الثعلبية: معبدية: إمامهم معبد، و هم يرون أخذ زكاة أموال عبيدهم إذا استغنوا، و إعطاءهم من زكاتهم إذا افتقروا، و كان مواليتهم على رأيهم أو لم يكونوا، فبرئت منهم الثعلبية.

و من الثعلبية: شيبانية: إمامهم شيبان بن سلمة الخارج فى أيام أبى مسلم، و كان أحدث أحداثا منها معاونة أبى مسلم، فبرئت منه الخوارج و قتل؛ فقالت الشيبانية: إنه قد تاب، و قال سائر الثعلبية: لا تقبل توبة مثله، إلا بأن يقص منه، أو يعفو صاحب الحق، و برئوا ممن أجاز توبته.

و من الثعلبية: رشيدية: إمامهم رشيد، و هم يقولون: إنه يجب فيما يسقى الفيول الجارية، و الأنهار، نصف العشر، فبرئت منهم الثعلبية.

و من الثعلبية: مكرمية: إمامهم أبو مكرم، و هم يقولون: إن تارك الصلاة كافر، و ليس من قبل ترك الصلاة كفر، و لكن من قبل جهله. و كذلك قالوا فى سائر الفرائض. و قالوا: من أتى كبيرة، فقد جهل الله تعالى. و قالوا بالموافاة، و هو

أن الله إنما يتولى عباده، و يعاديهم على ما هم صائرون إليه لا على أعمالهم. فبرئت منه التعالبة.

و من الخوارج الأباضية: إمامهم عبدالله بن أباض التميمى من مقاعس تميم الحارث بن عمر بن كعب بن سعد بن زيد مناة بن تميم.

قال أبوالقاسم البلخى: حكى أصحابنا أن عبدالله بن أباض لم يمت حتى ترك قوله أجمع، و رجع إلى الاعتزال، و القول بالحق.

قال: و الذي يدل على ذلك، أن أصحابه لا يعظمون أمره.

و جمهور الأباضية يقولون: إن مخالفيهم من أهل القبلة كفار، و ليسوا بمشركين، حلال مناكرتهم، و حلال غنيمه أموالهم عند الحرب من السلاح و الكراع، حرام ما وراء ذلك من سبيهم و قتلهم فى السر، إلا من دعا إلى شرك فى دار تقيه و ادعى الاسلام، و لاذمه له. و قالوا: إن الدار، دار مخالفيهم، دار توحيد، إلا عسكر السلطان فانه دار بغى. و قالوا: إن مرتكبى الكبائر موحدون، و ليسو بمشركين. و قالوا: من سرق و زنى، أقم عليه الحد، ثم استتيب، فان تاب و الا قتل.

و اختلفوا فى النفاق:

فقال فرقة منهم: النفاق براءة من الشرك، و احتجوا بقوله تعالى «لا إلى هؤلاءِ وَ لا إلى هؤلاءِ».

و قالت فرقة منهم: كل نفاق شرك، لأنه يضاد التوحيد.

و قالت فرقة منهم: لا حجة لله على أحد فى توحيد إلا بخبر، أو ما يقوم مقام الخبر من إيماء أو اشارة.

و قالت فرقة منهم: لا يجوز أن يخلى الله عباده من التكليف لوحدانيته و معرفته و قالت فرقة منهم: يجوز أن يخليهم الله من ذلك.

وقالت فرقة منهم: من دخل فى دين الاسلام وجبت عليه الشرائع و الأحكام، ثم وقف على ذلك، أو لم يقف، سمعه، أو لم يسمعه.

وقالت فرقة منهم: يجوز أن يبعث الله نبيا بلا دليل.

وقالت فرقة منهم: من ورد عليه الخبر بأن الخمر قد حلّت، وأن القبلة قد حوّلت، فعليه أن يعمل بذلك، أخبره بذلك مؤمن أو كافر، و عليه أن يفعل ذلك بالخبر، و ليس عليه أن يعلم ذلك بالخبر.

وقالت فرقة منهم: من قال بلسانه إن الله واحد، و عنى المسيح، فهو صادق فى قوله مشرك بقلبه.

وقالت فرقة منهم: ليس على الناس المشى الى الصلاة و الزكاة و الحج، و لا شىء من أسباب الطاعة، التى توصل بها إليها؛ و انما عليهم فعلها بعينها فقط. و قالت فرقة منهم: الدرهم بدرهمين يداً بيد حلال. و قالوا: قد يكون فى الانسان ايمان، و لا يسمى به مؤمنا.

وقالت فرقة منهم: بتحليل الأشربة التى يسكر كثيرها، اذا لم تكن الخمر بعينها؛ و حرموا السكر، و هم يرون قتل المشبهة و بسبيهم و غنيمة أموالهم و يجهزون على جريحهم.

و من الأباضية. حفصية: إمامهم حفص بن أبى المقدام. و هم يقولون: إن ما بين الشرك و الكفر معرفة الله، فمن عرف الله، ثم كفر بما سواه من رسول أو كتاب أو جنة أو نار، أو عمل جميع الجنائيات، فهو كافر برئ من الشرك؛ و من جهل الله و أنكره، فهو مشرك.

و منهم اليزيدية: إمامهم يزيد بن أبى أنيسة، قال: إن الله تعالى سيبعث رجلا من العجم، و ينزل عليه كتابا من السماء، ثم يكتب فى السماء، و ينزل عليه جملة واحدة، فيتترك شريعة محمد و يأتى بشريعة أخرى و غيرها، و إن ملته

تكون الصابية، و ليست هذه الصابية؛ و لكن الصابئين الذين ذكرهم الله فى كتابه، قال: و لم يأتوا بعد؛ و زعم أن فى هذه الأمة شاهدين عليها، و انه أحدهما، و أنه لا يدري أمضى الآخر، أم هو كائن؟ فبرئ منه جل الأباضية. و من الخوارج الواقفة: من قصّتهم أن رجلا منهم يقال له: ابراهيم من أهل المدينة، كان يصبى فى منزله من دين إلى دين - قال أبو عبيدة: صبى من دينه إلى دين آخر، كما تصبى النجوم، أى تخرج من مطالعها - و معه جماعة منهم، فبعث جارية له إلى السوق كانوا يتولونها، فأبطأت، فغضب ابراهيم و قال: لأبيعه فى الاعراب فقال له رجل ممن حضر - يقال له ميمون غير ميمون الذى من العجاردة - : فكيف يسعك أن تبيع جارية مسلمة من قوم كفار؟ فقال ابراهيم: إن الله أحل البيع و حرم الربا، و قد مضى أسلافنا و هم يستحلون ذلك!! فبرئ ميمون ممن استحل بيعها، و وقف سائر من فى البيت، فلم يقولوا بتحليل و لا تحريم، و كتبوا إلى علمائهم يسألونهم عن ذلك، قأفتوا أن يبيعها حلال، و بأن يستتاب أهل البيت من توقفهم فى ولاية ابراهيم، و بأن يستتاب ميمون، و بالبراءة من امرأة كانت معهم و قفت، فماتت قبل ورود الفتوى، فأبى من كان فى البيت أن يبرءوا منها، و أن يتوبوا من الوقوف، و ثبتوا عليه، فسموا: الواقفة، فبرئت منهم الخوارج.

و من الخوارج الضحاكية: إمامهم الضحاك، و هم يجيزون أن تزوج المرأة المسلمة عندهم من كفار قومهم فى دار التقية، كما يجوز للرجل منهم أن يتزوج الكافرة من قومه فى دار التقية، فأما دار العلانية، و دار حكمهم، فلا يجوز؛ فبرئت منهم الخوارج، و وقفت فرقة فى ذلك فسموا الواقفة، و قالوا: لانعطى هذه المرأة من حقوق المسلمين شيئاً، و لانصلى عليها إن ماتت، و نقف فى أمرها، و منهم من برئ منها.

و من الخوارج البيهسية: و إمامهم أبو بيهس الهيصم بن جابر و هم يقولون: إن السكر من كل شراب حلال الأصل موضوع عن سكر منه، و كل ما كان من ترك صلاة أو شتم فهو موضوع عن صاحبه، لا حدّ فيه و لا حكم، و لا يكفر أهله بشيء من ذلك، ما داموا في حال السكر؛ و قالوا: إن الشراب الذي هو حلال الأصل، لم يأت فيه من التحريم و لا إقلال أو إكتار أو سكر، و يقولون: إنه لا يسلم أحد حتى يقر بمعرفة الله عز و جل، رسوله، و معرفة ما جاء به محمد ﷺ جملة من الشريعة؛ و قالوا: من جهل شيئاً من ذلك فهو مشرك، و قالوا: يقتل الغيلة، و أخذ مال المخالفين.

و من البيهسية: العوفية: و هم يقولون: إذا كفر الامام كفرت بكفره الرعية، الشاهد منهم و الغائب، و صارت الدار دار شرك، يحل قتل أهلها و سبيهم على كل حال.

قال المدائني: طلب الحجاج أبا بيهس الهيصم بن جابر، و هو أحد بنى سعد بن ضبيعة بن قيس أيام الوليد، فهرب الى المدينة، فلم يعرفه أحد، فطلبه الحجاج، فأعياه، فبلغ الوليد أنه بمكة، فكتب إلى عثمان بن حبان المرّي فيه، و وصفه له صفته، فظفر به عثمان و حبسه، و كان يسامره إلى أن ورد الكتاب من الوليد بقطع يديه و رجله و صلبه، ففعل به ذلك.

و من الخوارج الصفرية: نسبوا إلى إمامهم زياد بن الأصفر، و زعم قوم أن الذي نسبوا إليه عبدالله بن الصفار، و انهم الصفرية (بالصاد)، و هم يقولون: إن كل ذنب مغلظ كفر و شرك، و كل شرك قيادة للشيطان، و هو قول الخوارج إلا الفضيلية.

و الصفرية يجيزون مناقحة المشركين و الشركات، و أكل ذبائهم و قبول شهادتهم و مواريتهم، و يحتجون بأن النبي ﷺ زوج بناته من المشركين في دار التقية.

و من الخوارج: الفُضَيْلِيَّة: و هم يقولون: إن كل معصية صغرت أو كبرت، فهي شرك، و إن صغائر المعاصى مثل كبائرهما؛ و يقولون: إنه لا يكفر عندهم من قال بضرب من الحق و هو يضمن غيره، نحو أن يقول: لا إله إلا الله، و هو يريد قول النصارى، أى الذى له الولد و الزوجة، أو يريد [ضما قد الحدودة]، و يقول: محمد رسول الله، و هو يعنى غيره، ممن هو حى، و أشباه ذلك.

و من الخوارج الشمراخية: إمامهم عبدالله بن شمراخ، و هم يصلون خلف من صلى إلى القبلة، و لو كان يهودياً أو نصرانياً ينافق بصلاته.

و من الخوارج الأزارقة إمامهم نافع بن الأزرق الحنفى، و هو أول من الحد الخلاف من الخوارج، و هم يقولون: إن من أقام من المسلمين فى دار الكفر، فهو كافر، و يرون قتل النساء و الأطفال، و يحتجون بقول الله تعالى: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذِيَّاراً...﴾ - الآية إلى قوله - كَفَّاراً. ﴿

و من الخوارج البدعية و هم يقولون: إن الصلوات ركعتان بالعشى و ركعتان بالغداة، لا غير ذلك، لقول الله تعالى: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ﴾. و البدعية يقطعون بالشهادة على أنفسهم و موافقهم أنهم من أهل الجنة من غير شرط و لا استثناء.

و أصل فرق الخوارج: الأزارقة، و الأباضية، و النجدية، و الصفرية، و سائرهما متفرع من هذه الفرق، و قيل: سائرهما متفرع من الصفرية.

[هذه أصول فرق الشيعة و الخوارج المشهورة التى نسبت إلى أول من ابتدعها منهم و قال بها من أئمتهم.

فأما الفروع التى تفرعت منها و الشعب التى تشعبت عنها فهي كثيرة، و كذلك أئمة هاتين الفرقتين الخارجون، و الداعون إلى الجهاد لا يجمع ذكرهم إلا كتاب مفرد.

و الشيعة و الخوارج أشد فرق الأمة تمسكا بالأئمة، و أكثرهم اختلافا و تفرقا و براءة من ولاية بعضهم].^۱

و انما سميت الشيعة: شيعة، لمشايعتهم على بن أبي طالب، و لأولاده عليه السلام؛ و المشايعة: الموالاتة و المناصرة، و الشيعة: الأولياء و الأنصار و الأصحاب و الأحزاب، و منه قوله تعالى: ﴿فِي شَيْعِ الْأَوْلِيَاءِ﴾، و قوله: ﴿وَإِنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾، و منه قول الكميت بن زيد الأسدي:

إذا الخيل وراها العجاج و تحته غبار أثارته السنايك أصهب
فما لي إلا آل أحمد شيعة و مالي إلا مشعب الحق مشعب
المشعب: الطريق و يقال شيع الرجل: اذا صحبه، و المشايعة أيضا: المخالطة و المشاركة في الأمر و غيره، و منه يقال: سهم مشاع أى غير مقسوم، و سهم شائع أيضا، كما يقال سائر و سار، قال أبو ذؤيب يصف ظبية:

فسود ماء المزد فاها فلونها كلون الثور و هي ادماء سارها
أى سائرها، و قال آخر في صفة الودد:

و مشج أماسوا قذاله فبدا و غيب ساره المعزاء
و قيل: إن اسم الشيعة مأخوذ من السهم الشائع، فان صح هذا، فالشيعة جمع شاع، مثل حيرة جمع حار، و الشيعة أيضا من غير هذا: مثل الأسد و هو ولده و هو الشيع أيضا، و يقال: هذا شوع هذا و شيع هذا: للذى ولد بعده، و لم يولد بينهما، و يقال: آتيك غدا شيع غد: أى بعد غد، قال عمر بن أبي ربيعة:

قال الخليط غدا تصدعنا أو شيعه أفلا تودعنا؟

۱. این کلام که نشان می دهد گوینده آن شیعی نبوده، احتمالاً تنها در نقل هارونی از ابوالقاسم بلخی آمده بوده است و وی آن را عیناً نقل کرده است. از اینجا به بعد شاید نمونه هایی باشد که اثر نشوان را هم بتوان در آن ها دید، گرچه در بیشتر موارد، باز مبتنی بر روایت از ابوالقاسم بلخی است.

و يقال: إن الشيع: المقدار، و يقال: أقام شهرا أو شيعه، و يقال: شيع الراعى بإبله، و شايح، إذا صاح بها، و دعاها إذا استأخر بعضها: و المصدر: المشايعة و الشياح، الشياح: صوت مزمار الراعى، قال قيس بن أبى ذريح الكنانى، أخو ليث بن بكر بن كنانة، المشهور بالعشق:

إذا ما تذكرين يحنّ قلبى حنين النيب تطرب للشياح
و يقال شيعه: إذا أحرقه، و يقال: شيعت النار بالحطب تشييعا إذا أدكيتها به، و المشييع: الشجاع، قال أبو ذؤيب:

فتبادروا و توافق خيلاهما و كلاهما بطل للقاء مشييع
الرواية المشهورة: بطل اللقاء مخدع (بالخاء المعجمة و دال مهملة) أى خدع مرارا فى الحرب حتى صار مجربا، و يروى: مجدع (بالذال المعجمة مفتوحة) أى مقطع، أى مضروب بالسيف. و المشايح: اللاحق.

و كانت الشيعة الذين شايعوا عليا عليه السلام على قتال طلحة و الزبير و عائشة، و معاوية، و الخوارج فى حياة علي عليه السلام، ثلاث فرق:

١- فرقة منهم، و هم الجمهور الأعظم الكثير، يرون إمامة أبى بكر و عمر، و عثمان، إلى أن غير السيرة، و أحدث الأحداث.

٢- فرقة منهم، أقل من أولئك عددا: يرون الامام بعد رسول الله صلى الله عليه و آله: أبابكر، ثم عمر، ثم عليا، و لا يرون لعثمان إمامة؛ قال أيمن ابن خزيم الأسدى:

له فى رقاب الناس عهد و بيعة كعهد أبى حفص و عهد أبى بكر
و حكى الجاحظ أنه كان فى الصدر الأول لا يُسمى: شيعياً، إلا من قدم علياً
على عثمان؛ و لذلك قيل: شيعى، و عثمانى؛ فالشيعى: من قدم عليا على
عثمان، و العثمانى: من قدم عثمان على عليّ.

و كان واصل بن عطاء ينسب إلى التشيع فى ذلك الزمان، لأنه كان يقدم عليا على عثمان.

٣- و فرقة منهم يسيرة العدد جدا، يرون علياً أولى بالامامة بعد رسول الله ﷺ، و يرون إمامة أبي بكر و عمر كانت من الناس على وجه الرأى و المشورة، و يصوبونهم فى رأيههم و لا يخطئونهم، إلا أنهم يقولون: إن إمامة على كانت أصوب و أصلح.

و لم تزل الشيعة على هذه الأقوال الثلاثة، إلى أن قتل الحسين بن على ؑ، ثم افتقرت الشيعة بعده على ثلاث فرق:

١- فرقة قالت: إن الامام بعد الحسين ابنه على بن الحسين، و إن الامامة بعد الحسين فى ولده خاصة، لأنها استقرت فى يده فلم تكن لتخرج من أيدى ولده إلى غيرهم، و إنها تمضى قدماً قدماً لا تأخذ يميناً و لا شمالاً، و إنها لا ترجع القهقرى و لا تمشى إلى وراء، و لا تكون إلا بنص من الامام الأول على الامام الثانى، و إن الأرض لا تخلو من إمام طرفة عين، إما مشهور و إما مستور، و لهذا سموا: بالامامية، لا لتزامهم بالامام.

٢- و قالت الفرقة الثانية: لم يصح عندنا أن الحسين عهد إلى أحد، و لا دعى ابنه على إلى بيعة، فنحن نقف حتى نرى رجلاً من أحد البطنين - يعنون - : ولد الحسن و الحسين - يصح لنا ولادته، و زهده، و علمه، و شجاعته، و عدالته، و ورعه، و كرمه، يشهر السيف، و يباين الظالمين، فتلزمنا طاعته، فسموا: الواقفة، فمكتوا بعد قتل الحسين ستين سنة، حتى قام زيد بن على بن الحسين بالكوفة، فى زمن هشام بن عبد الملك، فبايعوه، فسموا: الزيدية.

٣- و قالت الفرقة الثالثة: إن الامام بعد الحسين أخوه محمد بن على، و هو ابن الحنفية، و احتجوا فى ذلك بأن علياً ؑ أحضره فى وقت وصيته مع أخويه الحسن و الحسين، و وصاه بطاعتهم، و وصاهما ببرّه و تعظيمه، قالوا: فلم يحضره فى الوصية إلا و له شرك فى الامامة، و هذه الفرقة تسمى:

الكيسانية، نسبوا إلى رئيس لهم يقال له: كيسان، و هو مولى لبطن من بُجيلة بالكوفة، و قيل: إن كيسان مولى لعلى عليه السلام.

و قيل: إن كيسان هو المختار بن أبى عبيد الثقفى، و إن عليا سماه بذلك، و كان المختار كيسانياً، يؤمن بالرجعة، و يقول: إن محمد بن الحنفية، سيموت، ثم يبعث هو و شيعته، فيملأ الأرض عدلاً، و كان يدعى أن خروجه كان عن أمره، و تتبع قتلة الحسين بن على، فقتل عُمر بن سعد بن أبى وقاص و ابنه حفص بن عمر، و قتل شمر بن ذى الجوشن الضبابى، و وجه ابراهيم بن الأشتر، فقتل عبدالله ابن زياد، و غيرهم، و غلب على الكوفة، حتى خرج نفر من أهل الكوفة يستنجدون أهل البصرة على المختار، فخرج أهل البصرة مع مصعب بن الزبير، فقاتلوه، و كان فى عسكر مصعب: عبدالله بن على بن أبى طالب، و محمد بن الأشعث ابن قيس، فقتلها المختار؛ ثم قتل المختار، قتله صراف بن يزيد الحنفى فى سنة سبع و ستين، و عقب المختار بالكوفة كثير، و كان المختار يزعم أن جبريل يأتيه و ينزل عليه قرآناً، و هو أحد الكذابين، قال فيه أعشى همدان، و فى الحجاج ابن يوسف:

إن ثقيفا منهم الكذّابان كذّابها الماضى و كذّاب ثان
إننا سمونا للكفور الفتنان حين طغى الكفر بعد الإيمان
بالسيد الغطريف عبد الرحمن يا ربّ مكّن من ثقيف همدان

و كان المختار توّعد أسماء بن خارجة بن حصن الفزارى، و ولد سعيد بن قيس ابن يزيد بن ذى مرت الهمدانى، بهدم داريهما، و بلغ أسماء بن خارجة أن المختار يقول لأصحابه: إنه نزل عليه فى قرآنه: (لتنزلن من السماء نار بالدهماء، فلتحرقن دار أسماء!!) فقال أسماء: و يلى على ابن الخبيثة، أقد عمل فى دارى قرآناً!! لأقف بعد هذا؛ فهرب أسماء من المختار، فهدم داره و

أحرقها، و حالت همدان دون دار صاحبهم؛ فقال عبدالله بن الزبير الأسدي،
يؤنب مضر فى هدم دار أسماء:

فلو كان من همدان أسماء أصحرت كتائب من همدان صعر خدودها
لهم كان ملك الناس من قبل تبّع تقود و ما فى الناس حى يقودها
و قيل لعبدالله بن عمر: إن المختار يعمد إلى كرسى فيجعله على بغل أشهب،
و يحفّ بالديباج، ثم يطوف حوله هو و أصحابه فيستسقون به و يستنصرون
به، و يقولون: هذا الكرسى فينا، مثل تابوت آل موسى، فقال ابن عمر: فأين
بعض جنادة الأزد عنه؟

قال هشام بن محمد بن السائب الكلبي: يعنى: جندب بن كعب بن عبدالله ابن
حر بن عامر بن مالك بن ذهل بن ثعلبة بن ظبيان، قاتل الساحر الذي يقال
له: بستانى، و كان يلعب للوليد بن عقبة، يريد انه يقتل رجلا، ثم يحييه، و
يدخل فى فم ناقة، ثم يخرج من حياتها، فرآه جندب بن كعب يفعل ذلك؛
فقال لمولى له صقل: اعطنى سيفاً هداماً، فأعطاه السيف، فأقبل جندب إلى
الساحر فضربه ضربة فقتله، ثم قال: أحبي نفسك، فأخذه الوليد بن عقبة
فحبسه؛ فلما رأى السجان صلاة جندب، و صومه، خلى سبيله؛ فأخذ الوليد
السجان فقتله؛ قال أعشى همدان فى المختار و أصحابه:

شهدت عليكم أنكم سبيثة و أتى بكم يا شيعة الكفر عارف
و أن ليس كالكرسى فينا و إن سعت شبام حواليه و نهم و خارف
و إن شاكر طافت به و تمسحت بأعواده و أدبرت لاتساعف
و سميت الرافضة من الشيعة: رافضة، لرفضهم زيد بن على بن الحسين بن
على ابن أبى طالب، و تركهم الخروج معه، حين سأله البراءة من أبى بكر و
عمر، فلم يجبههم إلى ذلك.

و روى عوانة بن الحكم قال: لما استتب الأمر لزيد بن علي عليه السلام جمع أصحابه فخطبهم و أمرهم بسيرة علي بن أبي طالب في الحرب.

فقالوا: قد سمعنا مقاتلتك، فما تقول في أبي بكر و عمر؟

فقال: و ما عسيت أن أقول فيهما؟ صحبا رسول الله صلى الله عليه وآله بأحسن الصحبة، و هاجرا معه، و جاهدا في الله حق جهاده، ما سمعت أحداً من أهل بيتي تبرأ منهما، و لا يقول فيهما إلا خيراً.

قالوا: فلم تطلب بدم أهل بيتك، ورد مظالمهم إذاً، و ليس قد وثبا على سلطانهم، فنزعا من أيديكم، و حملا الناس على أكتافكم، يقتلونكم إلى يومكم هذا؟

فقال لهم زيد: إنما وليا علينا و على الناس، فلم يألوا العمل بكتاب الله و سنة رسوله. قالوا: فلم يظلمك بنو أمية إذاً، إن كان أبوبكر و عمر لم يظلماك! فلم تدعونا إلى قتال بنى أمية، و هم ليسوا لكم ظالمين، لأن هؤلاء إنما تبعوا في ذلك سنة أبي بكر و عمر؟

فقال لهم زيد: إن أبابكر و عمر ليسا كهؤلاء، هؤلاء ظالمون لكم و لأنفسهم، و لأهل بيت نبيهم، و إنما أدعوكم إلى كتاب الله ليُعمل به، و إلى السنة أن يعمل بها، و إلى البدع أن تطفأ، و إلى الظلمة من بنى أمية أن تخلع و تنفى، فان أحببتم سعدتكم، و إن أبيتم خسرتكم، و لست عليكم بوكيل.

قالوا: إن برئت منهما و إلا رفضناك!!

فقال زيد: الله أكبر، حدثني أبي أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لعلي عليه السلام: إنه سيكون قوم يدعون حبتنا لهم نبراً يعرفون به، فاذا لقيتموهم فاقتلوهم فانهم مشركون. اذهبوا فانكم الراضة.

ففارقوا زيدا يومئذ فسامهم: الراضة، فجرى عليهم هذا الاسم.

قال البلخي: ولا أعلم كورة يغلب فيها التشيع إلا قم وبلاد ادريس وأهلها معتزلة. وسميت الخوارج: خوارج، لخروجهم على أمير المؤمنين على بن أبي طالب عليه السلام ورضى الله عنه، و محاربتهم إياه.

ولهم أسماء غير الخوارج يسمون بها:

فمن أسمائهم: الحرورية: سموا بذلك لنزولهم بحروراء، اسم قرية، تمد و تقصر. ومن أسمائهم: الشراة: سموا بذلك لأنهم يقولون: إنهم شروا أنفسهم من الله بالجهاد. ومن أسمائهم: المحكمة: سموا بذلك لانكارهم التحكيم في صفين، وقالوا: لا حكم إلا لله.

ومن أسمائهم: المارقة: وهم لا يرضون بهذا الاسم و يرضون بسائر الأسماء، وكان منهم عبدالرحمن بن ملجم المرادي، قاتل أمير المؤمنين على بن أبي طالب رضى الله عنه.

وكان على بن محمد، الذي يسمى علوى البصرة، من الخوارج، وكان يرى رأى الأزارقة.

قال البلخي: وأفعاله في النساء و الصبيان تدل على ذلك.

قال: و له خطبة يقول في أولها: الله أكبر، الله أكبر، لا إله إلا الله، و الله أكبر، ألا لا حكم إلا لله.

وكان يرى أن الذنوب كلها شرك، و كان أنصاره الزنج، و كان خرج بالبصرة سنة خمس و خمسين و مائتين، فقتله على بن أحمد الموفق.

و في نسبه اختلاف، فمن الناس من يقول: هو على بن محمد بن على بن أحمد ابن عيسى بن زيد بن على بن الحسين بن على بن أبي طالب.

و من الناس من يقول: إنه دعى، و إنه من أهل الرى من قرية يقال لها: وزوى.

و فيه يقول على بن محمد العلوى الزيدى الكوفى:

يقول لك ابن عمك من تعيذ
لهجت بنا بلا نسب إلينا
لحقت بنا على عجل كأننا
فهبنا قد رضيناك ابن عمّ
لتبّت أو لنوح أو لهود؟
و لو نسب اليهود الى القروذ
على وطن و أنت على البريد
فمن يرضى بأحكام اليهود؟
و الكور التي تغلب عليها الخوارج: الجزيرة، و الموصل، و عمان، و سجستان.
و أهل عمان أباضية، و أئمتهم من الأزد من بطن يقال له: التحمد بن حمى بن
غيمان بن نصر بن زهران بن كعب بن عبدالله بن مالك بن نصر بن الأزد، و هم
غير منقطعين من سائر الكور.

و من الأباضية باليمن: طائفة من همدان فى مغارب همدان.
و منهم أيضاً طائفة بحضرموت من همدان أيضاً من بشق، بطن من بطون همدان.
و ممن أنكر أمر الحكمين، و ليس من الخوارج، بل من أنصار على و أوليائه:
الأحنف بن قيس، و الأشتر النخعيّ، و الحسن بن أبى الحسن البصرى، و
هؤلاء يتولون علياً عليه السلام قبل التحكيم و بعده.

و سميت المرجية: مرجية، لأنهم يرجون أمر أهل الكبائر، من أهل محمد،
إلى الله تعالى، و لا يقطعون على العفو عنهم و لا على تعذيبهم، و يحتجون
بقوله تعالى: ﴿وَ آخِرُونَ مُّزَجُّونَ لِأَمْرِ اللَّهِ، إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ﴾ و
يقولون: إخالف الوعد كذب، و إخالف الوعيد عفو و تفضل و كرم، و لو تهدد
رجل عبداً من عبيده قد أساء إليه، و عصى و خالف أمره، و توعد بالجلد أو
القتل أو الصلب أو غير ذلك من العذاب، ثم عفا عنه، و أخلف وعيده، ما كان
يسمى كاذباً عند العرب؛ و احتجوا بقول الشاعر عامر بن الطفيل:

و لا يرهب ابن العمّ منى صولتى
و إنى إذا أوعدته و وعدته
و لا إحتى من قوله المتهدّد
لمخلف ميعادى و منجز موعدى

قالوا: فجائز أن يخلف الله وعيده في القرآن، و لا يعذب أحداً من أهل الكبائر من المسلمين، و يجوز أن يعذبهم بقدر ذنوبهم، و أرجوا الأمر في ذلك إلى الله تعالى، يقال: أرجوا و أرجئوا، بالهمزة و التخفيف، فسموا: المرجية. و ليس من كور الاسلام كورة إلا و المرجية غالبون عليها إلا القليل منها. و المرجية على ضربين: منهم يقولون بالعدل و التوحيد، مثل: الغيلانية و الشمريّة. و ضرب منهم يقولون: بالجبر و التشبيه.

و خرجت المرجية على الحجاج بن يوسف الثقفي، مع عبدالرحمن بن الأشعث، حين قال الحجاج على المنبر: أيها الناس، أرسول أحدكم في حاجته أكرم أم خليفته في أهله؟ فقالوا: إنه كفر بذلك؛ و كان الشيعي فيمن خرج، و خرجت منهم الغيلانية مع يزيد بن الوليد الناقص على الخليفة الكافر الوليد بن يزيد فقتلوه.

و سميت الحشوية: حشوية، لأنهم يحشون الأحاديث التي لا أصل لها في الأحاديث المروية عن رسول الله ﷺ، أي يدخلونها فيها و ليست منها، و جميع الحشوية يقولون بالجبر و التشبيه.

و سميت العامة: عامة، لالتزامهم بالعموم، الذي اجتمع عليه أهل الخصوص، و هم الذين يقولون بالأصول و لا يعرفون شيئاً من الفروع، و يقرون بالله، و برسوله، و كتابه، و ما جاء به رسوله على الجملة، و لا يدخلون في شيء من الاختلاف.

و سميت القدرية: قدرية: لكثرة ذكرهم القدر، و قولهم في كل ما يفعلونه قدره الله عليهم.

و القدرية يسمون: العدلية، بهذا الاسم، و الصحيح ما قلناه، لأن من أكثر من ذكر شيء نسب إليه، مثل من أكثر من رواية النحو، نسب إليه، فقيل: نحوي، و من أكثر من رواية اللغة نسب إليها، فقيل: لغوي، و كذلك من أكثر من ذكر القدر، و

قال في كل فعل يفعله: قدره الله عليه، قيل: قدرى، و القياس في ذلك مَطْرَد. و سميت المعتزلة: معتزلة، لقولهم بالمنزلة بين المنزلتين، و ذلك أن المسلمين اختلفوا في أهل الكبائر من أهل الصلاة. فقالت الخوارج: هم كفار مشركون. و قال بعض المرجية: إنهم مؤمنون لا قرارهم بالله و رسوله و بكتابه، و بما جاء به رسوله، و إن لم يعملوا به. و قالت المعتزلة: لانسمهم بالكفر و لا بالايمن؛ و لا يقولون: إنهم مشركون و لا مؤمنون، و لكن يقولون: إنهم فساق؛ فاعتزلوا القولين جميعاً، و قالوا بالمنزلة بين المنزلين، فسموا: المعتزلة. و من الناس من يقول: إنما سموا معتزلة، لاعتزالهم مجلس الحسن بن أبي الحسن البصرى، و كان الذي اعتزله عمرو بن عبيد و من تبعه، ذكر ذلك ابن قتيبة في المعارف. و من الناس من يقول: سموا معتزلة، لاعتزالهم على بن أبي طالب عليه السلام في حروبه، و ليس كذلك، لأن جمهور المعتزلة، و أكثرهم إلا القليل الشاذ منهم، يقولون: إن علياً عليه السلام كان على الصواب، و إن من حاربه فهو ضال، و تبرأوا ممن لم يتب من محاربتة، و لا يتولون أحدا ممن حاربه إلا من صحت عندهم توبته منهم؛ و من كان بهذه الصفة فليس بمعتزل عنه عليه السلام، و لا يجوز أن يسمى بهذا الاسم. و قال كثير من المعتزلة: إن أفضل الأمة بعد نبيها: أمير المؤمنين على بن أبي طالب رضی الله عنه، بتقدمه لنظرائه في خصال الفضل في الدين. [قال قاضى القضاة عبدالجبار بن أحمد، في شرح الأصول الخمسة^۱ - و هذا

۱. منظور شرح اصلى قاضى عبدالجبار است و نه تعليق مانكديم كه به چاپ رسیده است. اين خود شايد نشانی ضعيفى باشد بر اين امر كه اين مطالب به نقل از هارونى است؛ چرا كه ظاهراً متن اصلى شرح اصول الخمسه قاضى عبد الجبار هيچ گاه به يمن نرسیده بوده است.

القول هو الذي يقول به أكثر شيوخنا البغداديين، و بعض البصريين، هو الذي نصره الشيخ أبو عبدالله رحمه الله، و المشهور في كتب أبي علي و أبي هاشم، الوقوف في ذلك - قال: و إنما استحق عليه السلام الفضل من جهة الأفعال، لا من جهة الأخبار، التي يرويها الشيعة، لأنها غير مجمع عليها، و هي مع ذلك تحتمل التأويل، و الأفعال التي استحق بها الفضل في الدين، فهي العلم و التبحر فيه، و الورع و الزهد و التقى، و الهجرة، و السابق إلى الاسلام، و الجهاد، و الدعاء إلى الله عز و جل، و تعليم الناس الفروع و الأصول؛ و معلوم من حال أمير المؤمنين التقدم في هذه الخصال، فيجب أن نشهد بأنه أفضل الأمة، لا بأن الأخبار دلت على فضله.

و المعتزلة يسمون: لسان الكلام، و يسمون: العدلية، لقولهم بالعدل و التوحيد. و قيل: إن المعتزلة ينظرون إلى جميع المذاهب كما تنظر ملائكة السماء إلى أهل الأرض مثلاً، و لهم التصانيف الموضوعات، و الكتب المؤلفات في دقائق التوحيد، و العدل و التنزيه لله عز و جل، ما لا يقوم به سواهم و لا يوجد لغيرهم، و لا يحيط به علماً لكثرتة إلا الله عز و جل، و كل متكلم بعدهم يغترف من بحارهم، و يمشى على آثارهم؛ و لهم في معرفة المقالات، و المذاهب المبتدعات، تحصيل عظيم، و حفظ عجيب، و غوص بعيد، لا يقدر عليه غيرهم، ينقدون المذاهب كما تنقد الصيارفة الدنانير و الدراهم.

و يقال: إن لمذهب المعتزلة أسانيد تتصل بالنبي صلى الله عليه وآله، ليس لأحد من فرق الأمة مثلهم، و لا يمكن خصومهم دفعه، و ذلك أن مذهبهم مستند إلى واصل بن عطاء، و إن واصل يستند إلى محمد بن علي بن أبي طالب و هو ابن الحنفية، و إلى ابنه أبي هاشم عبدالله بن محمد بن علي، و إن محمد يسند إلى أبيه علي بن أبي طالب رضي الله عنه، و أن علياً يسند إلى النبي صلى الله عليه وآله.

١. ابن بخش احتمالاً دنباله نقل از كتاب هارونی از بلخی است و با عقاید نشوان حمیری درباره معتزله چندان سازگار نیست.

و كان واصل بن عطاء من أهل المدينة، ربّاه محمد بن الحنفية و علّمه، و كان مع ابنه أبى هاشم فى الكتاب، ثم صحبه بعد موت أبيه صحبة طويلة؛ و حكى عن بعض العلماء أنه قيل له: كيف كان علم محمد بن على؟ قال: إذا أردت أن تعلم ذلك فانظر الى أثره فى واصل.

ثم انتقل واصل إلى البصرة، فلزم الحسن بن أبى الحسن البصرى و كان واصل ألتغ بالراء، فما زال يَرُوض نفسه، حتى أسقط الراء من كلامه فى محاجته للخصوم و خطبه.

قال البلخى: و له الخطبة المشهورة التى ارتجلها بحضرة عبدالله بن عمر بن عبد العزيز، فأسقط منها الراء، فذكرته الشعراء بذلك، قال الشاعر:

و يجعل البرّ قمحا فى تصرّفه و جانب الرّاء حتّى احتال للشّعـر
و لم يطق مطرا و القول يعجله فعاد بالغيث إشفاقا من المـطر
و قال صفوان الأنصارى:

ملقّن مفهم فيما يحاوله جمّ خواطره جوّاب آفاق
و قال آخر:

تكلفوا القول و الاقوام قد حفلوا و حبروا خطبا ناهيك من خطب
فقام مرتجلا تغلى بديهته كمرجل القين لَمّا حفّ باللّهب
و جانب الرّاء لم يشعر بها أحد قبل التّصفّح و الإغراق فى الطّـلب
و قال آخر:

فهذا بديه لا كتحيير قائل إذا ما أراد القول زوره شهرا
و قال آخر:

عليم بإبدال الحروف و قاعم لكلّ خطيب يغلب الحقّ باطله
و قال بشار بن برد الموعت و ذكر خطبته، و كان واصل يكنى بأبى حذيفة:

أبا حذيفة قد أوتيت معجبة من خطبة بدهت من غير تفكير
و إن قولاً يروق الخالدين معا لمسكت مخرس من غير تحبير
و روى عن رجل جليل من أصحاب الحسن أنه قال: ما كنا نعد علينا أيام
واصل ملكا.

[قال البلخي:] و فرق واصل رسله في البلاد، يدعون إلى دين الله فأنفذ إلى
المغرب: عبدالله بن الحارث، فأجابه الخلق، و هنالك بلد يدعى البيضاء، يقال
إن فيه مائة ألف يحملون السلاح، يعرف أهله بالواصلية.

و أنفذ إلى اليمن: القاسم بن الصعدى.

و إلى الجزيرة: أيوب بن الأوتر.

و إلى خراسان: حفص بن سالم، و أمره بقاء جهنم و مناظرته.

و إلى الكوفة: الحسن بن ذكوان، و هو من أصحاب الحسن و سليمان بن
أرقم و إلى أرمينية: عثمان بن أبي عثمان الطويل، أستاذ أبي الهذيل، و كان
واصل قال له: اخرج إلى أرمينية، فقال له: يا أبا حذيفة، خذ شطر مالى و أنفذ
غيرى. فقال له: أنت يا طويل، فلعل الله أن يصنع لك!! قال عثمان: فخرجت
فربحت مائة ألف درهم عن صفقة يدي، و أجابنى أكثر أهل أرمينية. و كان
قال له: الزم سارية من سواري المسجد تصلى عندها حتى يعرف مكانك، ثم
إذا كان كذا و كذا من شهر كذا فابتدى فى الدعاء للناس إلى الحق، فاتى
أجمع أصحابى فى هذا الوقت و نبتهل فى الدعاء لك و الرغبة إلى الله، و الله
ولى توفيقك.

و عتب رجل من المعتزلة جليل على عمرو بن عبيد فى شىء كان بينهما،
فانشد معرّضا:

إنّ الزّمان، و ما تبنى عجائبه، أبقى لنا ذنبا و استأصل الرّاسا

ثم قال: يرحم الله واصل بن عطاء!!

قال: فرفع عمرو رأسه، و قد اغرورقت عيناه؛ ثم قال: نعم، يرحم الله واصل ابن عطاء، كان لى رأسا، و كنت له ذنبا، و الله ما رأيت أعبد من واصل قط، و الله ما رأيت أزهد من واصل قط، و الله ما رأيت أعلم من واصل قط، و الله الذي لا إله إلا هو، لصحبت واصل بن عطاء ثلاثين سنة، أو قال: عشرين سنة، ما رأيت عصى الله قط.

و أرباب المذاهب من المعتزلة، و مصنفو الكتب، منهم: أبو حذيفة واصل ابن عطاء، و عمرو بن عبيد، و روى عمرو عن واصل عن الحسن بن أبى الحسن البصرى، و روى عن عمر و سفيان الثورى، و سفيان بن عتبة، و أبى يوسف، و أبى مطيع. و بعد واصل و عمرو: أبو الهذيل محمد بن الهذيل العلاف، و هو من أهل البصرة مولى لعبد القيس؛ و أبو إسحاق إبراهيم بن سيار النظام، و هو من أهل البصرة؛ و أبو المعتم بن عباد السلمى، و هشام بن عمرو الفوطى، و أبوسهل بشر ابن المعتمر رئيس المعتزلة بالبصرة، و جميع معتزلة بغداد، و أبوعمر ثمامة بن أشرس النميرى، و أبو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ الكنانى، و غير هؤلاء أيضا ممن صنف الكتب منهم، و هم كثير لا يجمع ذكرهم إلا كتاب مفرد.

و خرجت المعتزلة مع إبراهيم بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن على بن أبى طالب على أبى جعفر المنصور، و رئيس المعتزلة يومئذ: بشير الرحال، و كان متقلدا سيفا حمائله تسعة، و عليه مدرعة صوف، متشبهها بعمار ابن ياسر، فقتلوا بين يديه صبوا، و ذلك أن أصحاب إبراهيم انهزموا، فوقف هو و المعتزلة، فقتلوا جميعا بباخرى على ستة عشر فرسخا من الكوفة.

و كان أبو جعفر المنصور يقول: ما خرجت المعتزلة حتى مات عمرو بن عبيد. و كان بلغ المنصور أن محمد بن عبد الله، النفس الزكية، كتب إلى عمرو بن

عبيد يستميله؛ فضايق المنصور بذلك ذرعا، و أرسل إلى عمرو بن عبيد، فلما وصله، أكرمه و شرفه، و قال له: بلغنى أن محمد بن عبدالله كتب إليك كتابا؛ قال عمرو: قد جاءنى كتاب، يشبه أن يكون كتابه؛ فقال له المنصور: فبم أجبتة؟ قال: لم أجبه إلى ما أريد؛ فقال المنصور: أجل، و لكن أحب أن تحلف لى ليطمئن قلبى؛ فقال عمرو: و لئن كنت كذبتك تقيية، لأحلفن لك تقيية؛ فقال له المنصور: أعنى بأصحابك؛ فقال له عمرو: أظهر الحق و العدل، يتبعك أهله.

فقال له المنصور: عظنا يا أباعثمان.

فقال عمرو: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، أ لم تر كيف فعل ربك بعاد إرم ذات العماد إلى آخرها.

فبكى المنصور بكاء شديدا كأنه لم يسمع تلك الآيات إلا الساعة.

ثم قال: اتق الله، فان الله قد أعطاك الدنيا بأسرها، فأفقد نفسك منه ببعضها، و اعلم أن الأمر الذي صار إليك إنما كان فى يد غيرك ممن كان قبلك، ثم أفضى إليك، و كذلك يخرج منك إلى من هو بعدك، و أحذرك ليلة تمخض صبيحتها عن يوم القيامة.

فبكى المنصور بكاء شديدا، كبكائه الأول، حتى كادت نفسه تفيض.

فقال له سليمان بن مخالذ: رفقا بأمير المؤمنين فقد أتعبته منذ اليوم.

فقال له عمرو: اسكت لا أبا لك، و ماذا خفت عليه إن بكى من خشية الله؟

فلما همّ عمرو بالنهوض، قال له المنصور: هل من حاجة يا أباعثمان؟ فقال عمرو:

نعم، و ذلك ألا تبعث إلى حتى آتيك؛ قال المنصور: إذا لالتقى؛ فقال عمرو: عن

حاجتى سألتنى؛ فقال المنصور: أستحفظك الله، و ودعه. و انصرف عمرو.

و الكور التى تغلب عليها الاعتزال و القول بالعدل، [على ما حكى البلخى:]

عمانة، و هى مدينة كبيرة؛ و تدمر أيضا، و هى من بناء الشياطين لسليمان بن داوود عليه السلام؛ و بلاد المدارح كلها، و أهلها كلب و قضاة، و تدمر أيضا فى أيدي كلب و أعرابهم بين حمص إلى رحبة مالك بن طوق، و عامة كلب يذهبون مذهب الاعتزال؛ و كثير من قرى الشام، منها: نهبأ، و أزكه، و بعلبك، و غير ذلك.

و من الغرب: البيضاء، و هى كورة كبيرة، يقال إن فيها مائة ألف يحملون السلاح يقال لهم: الواصلية، و قد تقدم آنفا، و بها أيضا صنف من الصفرية؛ و طنجة: و هى بلاد إدريس بن إدريس بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن على ابن أبى طالب، و هم معتزلة، و كان رئيسهم اسحاق بن محمود بن عبدالحميد، و هو الذى اشتمل على إدريس بن عبدالله بن الحسن، حين ورد عليه، فأدخله فى الاعتزال.

و من اليمن: وهب بن منبه و أصحابه، و هم أبناء فارس الذين باليمن، ثم ارتدوا بعد ذلك عن الاعتزال، حين وليت بنو أمية اليمن، و كان بنو أمية يسمون المعتزلة: شيعة، لمحبتهم عليا رضى الله عنه، فضربوا من الأبناء لهذا السبب اثنتين و سبعين رقبة، فارتدوا عن ذلك.

و أكثر أهل أرمينية، و فيهم ضرارية، و بعض أهل أذربيجان، و بعضهم خوارج. و من كور الأهواز: عسكر مكرم كلها، و هى كورة عظيمة فيها بشر كثير، يقال إن بها مائة الف حائك، سوى سائر أهل الصناعات، و رامهرمز، و ستر، و السوسن و غير ذلك.

و من كور فارس: سيراك، و غيرها أيضا. و كورة أيضا بكرمان.
و من كور السند: المنصورة، و كورة أيضا غيرها، و قيل عامة السند.
و من جزيرة العرب: هجر، و البحرين، و عامة الأيلة، و عامة البصرة.

بخش های دیگری از کتاب *الحوار العین*:

و اختلف الناس فى عذاب الأطفال المشركين:

فقال واصل بن عطاء، و عمرو بن عبید، و غیلان، و محمد بن الحنفیة، و بشیر الرجال، و الحسن بن أبی الحسن البصری، و قتادة، و عبد الواحد بن زید، و جميع المعتزلة، و الميمونية، و النجدات من الخوارج: أطفال المشركين فى الجنة و لا يقع العذاب إلا على البالغين، و احتجوا بقول الله تعالى: ﴿كُلُّ اِفْرِيٍّ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾ و بقوله: ﴿لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ و بقوله: ﴿وَ اَنْ لَّيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعَى﴾.

قالوا: و ليس للأطفال كسب يرتنون به.

و قالت المجبرة كلها، و الحشوية، و سائر الخوارج: أطفال المشركين فى النار، لأنهم بعض من أبعاضهم، و احتجوا بأن الله تعالى خسف الأرض بقوم لوط، و أغرق قوم نوح و فيهم الأطفال، قالوا: فلما خسف بهم و أغرقهم مع آبائهم، قلنا: إنه يعذبهم مع آبائهم فى النار، و كل فعل الله عدل، و لا يسأل عما يفعل و هم يسألون.

و قال عبدالله بن يزيد، و ابن التمار من الزيدية، و حسين النجار و المريسي من المرجئة: أطفال المشركين خدم أهل الجنة.

و قالت الروافض جميعاً - إلا هشام بن الحكم - : يجوز أن يعذبهم، و يجوز أن يعفو عنهم.

و اعلم أن الناس اختلفوا فى النبوة: هل هى مخصوصة أم مكتسبة؟ فقال أصحاب التناسخ - منهم أبوخالد الهمداني، و أبوخالد الأعمى المشعبد الواسطي، و من قال بقولهم - : إن النبوة مكتسبة بالطاعة، و احتجاجهم فى ذلك أنهم قالوا: لو كانت النبوة من طريق المثوبة على اكتساب الطاعة لكانت

جبرا و ضرورة، و لو كانت جبراً لكانت الأنبياء غير ممتنعه منها، و لو كان من الأنبياء ثواب على فعل الله فيهم، فصح أنها مكتسبة بالطاعة.

و قال حسين النجار - و من قال بقوله، و المريسى من المرجية، و هشام بن الحكم و من قال بقولهم -: إن النبوة خصوصية من الله عز و جل، و تفضل على من تفضل عليه قسراً و جبراً، و إن الله يثبت النبوة على الأنبياء تفضلاً، كما تفضل بها عليهم، و يثبتهم على الطاعة دون النبوة جزاء، و على الله جزاء المحسنين.

و قال واصل بن عطاء، و من قال بقوله: النبوة أمانة قلدها الله تعالى من كان فى علمه الوفاء بها، و القبول لها، و الثبات عليها، من غير جبر، لقوله تعالى: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ أى لم يجعلها الله تعالى إلا فيمن علم منه الوفاء بها و القبول لها، و ثواب الأنبياء على قبولهم و تأديتهم الرسالة، لا على فعل الله تعالى فيهم و تعريضهم.

و قال بهذا أبو الهذيل و بشر بن المعتمر و النظام و سائر العدلية.

اختلف الناس فى الحجة بالخبر بعد النبي صلى الله عليه و آله و سلم:

فقال الإمامية: لا تعقل الحجة بعد رسول الله ﷺ، الا عن الامام، عن رسول الله ﷺ. قالت الزيدية: لا تثبت الحجة فى الخبر عن رسول الله ﷺ الا بشهادة أربعة رجال من أهل العدالة، قياساً على شهادة الزنا.

و قالت الخوارج كلها - إلا الفضلية -: الحجة فى الخبر عن رسول الله ﷺ بشهادة عدلين، لقول الله عز و جل: ﴿وَ أَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾.

و قال النظام: لا تعقل الحجة عند الاختلاف من بعد النبي ﷺ الا من ثلاثة أوجه:

أ- من نص من تنزيل لا يعارض بالتأويل.

ب- أو من اجماع الأمة على نقل خبر واحد لاتناقض فيه.

ج- أو من جهة العقل و ضرورته.

و بقوله: قال أكثر المعتزلة.

و قال أبو الهذيل: الحجة فى الخبر عن رسول الله ﷺ بشهادة عشرين رجلا من أهل العدالة، لقوله تعالى: ﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ﴾.

و قال واصل بن عطاء، و غيلان بن عمرو بن عبيد: لاتعقل الحجة الا بالاجماع، إما فى اجماع الأمة على الخطأ و الكذب من بطلان الدين و عدم الاسلام.

و حكى الجاحظ فى كتاب الأخبار: ان من الناس من يقول: إن الحجة فى الخبر عن رسول الله ﷺ شهادة سبعين رجلا، من أهل العدالة، لقوله تعالى: ﴿وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا﴾.

و قالت الحشوية: كل ثقة من العلماء يأتى بخبر مسند عن النبي ﷺ، فهو حجة.

و قالت الفضلية من الخوارج: لاتعقل الحجة فى الخبر عن رسول الله ﷺ الا بتقليد أهل الثقة من العلماء الصالحين.

و به قالت عامة المرجبة.

سَنَ هَامِي تَارِيحِي

۱. کتاب تسمیة من شهيد مع علی عليه السلام حروبه من الصحابة از عبیدالله بن ابی رافع

دکتر سید حسین مدرّسی طباطبائی در کتاب «میراث مکتوب شیعه» درباره این متن و دیگر متون منسوب به خاندان ابورافع به تفصیل بحث کرده و منابع روایات تاریخی و مذهبی این خاندان را به طور نسبتاً کامل برشمرده است.^۱ در بسیاری از منابع سنّی و شیعی از این متن با نام‌های کم‌وبیش متفاوت، یاد شده و نسخه‌های آن مورد استفاده قرار گرفته است.

نکته مهمّ این است که در این متن، همانند بسیاری از متون روایی دیگر، روایت بعدی مطالبی را افزوده‌اند. به طور خاص، متونی که در یک خاندان اهل علم و حدیث روایت می‌شده، عموماً در سنّت خانوادگی، حفظ و تکمیل می‌شده است. بنابراین، به احتمال قوی نسخه‌های متفاوتی از این کتاب در دسترس نویسندگان بعدی بوده است.

متن کامل کتاب تسمیة من شهيد مع علی عليه السلام حروبه من الصحابة در شرح الأخبار قاضی نعمان نقل شده است.^۲ مقایسه رجال این نقل با رجال نقل‌های منابع دیگر سنّی،

۱. درباره این متن، نک: مدرّسی طباطبائی، حسین، میراث مکتوب شیعه، ص ۶۰.

۲. القاضی نعمان، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار، ج ۲، صص ۱۶-۳۶.

ضروری است. پاره‌ای از مطالبی که در متن کتاب قاضی نعمان بیان شده، بی‌شک مطالبی است که بعدها به آن اضافه شده و با زمان حیات ابن ابی‌رافع سازگار نیست. برخی از این افزوده‌ها به دلیل آنکه احتمالاً از سوی رُوات کهن و شاید از خود خاندان ابورافع صورت گرفته، ارزشمند و با اهمیت است؛ اما به نظر می‌رسد در مواردی، همچون توضیحات درباره‌ی اصحاب حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام، این افزوده‌ها از سوی خود قاضی نعمان باشد. در این موارد، گسستگی‌های متن به‌طور کامل قابل تشخیص است. متن اصلی ابن ابی‌رافع احتمالاً فقط شامل اسامی بوده است؛ زیرا وی کاتب رسمی حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام بوده و همان‌طور که درباره‌ی وظایف کاتبان در دوران خلافت اطلاع داریم، شاید متن اولیه را تنها به منظوری اداری و رسمی تنظیم کرده بوده است. البته در آغاز متن موجود، از این مطلب سخن به میان آمده که از ابن ابی‌رافع درباره‌ی موضوع رساله پرسش شده و او در مقام پاسخ، به نام صحابه‌ای که در جنگ‌ها حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام را همراهی کرده‌اند، اشاره کرده است. شاید او سیاهه‌ای از نام اشخاص اشاره‌شده را که در جنگ‌های دوران حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام شرکت کرده بودند، در اختیار داشته و بر اساس آن، فهرستی را با اندکی توضیحات ارائه داده است. اصولاً در سده نخست، نوشتن متون پُر برگ امکان‌پذیر نبوده است و نگاشتن بر روی پوست یا چوب و مانند آن محدود بوده است. البته کاتبان به دلیل موقعیت رسمی خود عموماً از امکانات بیشتری برخوردار بوده‌اند. بعدها حتی در اواخر سده نخست، چنانکه معروف است، حسن بن محمد بن حنفیه برای نوشتن رساله‌های خود با محدودیت کاغذ روبه‌رو بوده است.

در پاره‌ای از منابع گفته شده که متن ابن ابی‌رافع فقط شامل اصحاب حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌شده که در جنگ‌های دوران حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام شرکت داشته‌اند؛ اما دست‌کم، در پرسش آغازین متن موجود، دامنه وسیع‌تری از اشخاص مورد پرسش قرار گرفته است.

در این بخش، قسمتی از متن را که احتمالاً به خود ابن ابی رافع یا شماری از روات اولیه مربوط می شود، بر اساس متن مُصَحَّح کتاب شرح الأخبار نقل می کنیم.

كتاب تسمية من شهد مع علي عليه السلام حروبه من الصحابة:

محمد بن سلام، باسناده، عن عون بن عبيدالله عن أبيه - و كان كاتباً لعلي عليه السلام - أنه سئل عن تسمية من شهد مع علي صلوات الله عليه حروبه من المهاجرين و الأنصار الذين بشرهم رسول الله صلوات الله عليه و آله بالجنة، و من التابعين، و من أفاضل العرب؟
- و كان عالماً بذلك - .

فقال: شهد معه:

من بني عبدالمطلب:

الحسن و الحسين عليهما السلام اللذان قال رسول الله صلى الله عليه و آله فيهما: إنهما سييدا شباب أهل الجنة.

و محمد بن الحنفية الذي قال فيه رسول الله صلى الله عليه و آله لعلي عليه السلام: إنه سيولد لك غلام بعدي فسمه باسمي و كتبه بكنيتي فسماه محمداً، و كتاه أبا القاسم.
و عقيل بن أبي طالب.

و عبدالله بن عباس.

و محمد و عون ابنا جعفر الطيار في الجنة.

و عبدالله بن جعفر الذي قال له رسول الله صلى الله عليه و آله: إن أباك أشبه خلقي و خلقي و قد أشبهت خلق أبيك.

و عبدالله و كثير و قثم و تمام بنو العباس بن عبدالمطلب.

و محمد و مسلم ابنا عقيل بن أبي طالب.

و نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب.

و ربيعة و أبورافع مولى رسول الله ﷺ .
 و أبورافع الذي قال له رسول الله ﷺ : كيف أنت يا أبارافع و قوم يقاتلون
 علياً، و هو على الحق و هم على الباطل؟
 فقال: ادع الله لي يا رسول الله إن أدركتهم ألا يفتني و يقويني على قتالهم.
 فدعا له بذلك.
 فلما نكث على علي عليه السلام من نكث، باع أبورافع أرضه بخيبر و بني قريظة و
 داره، و تقوى بذلك و قوى ولده و أهله و خرج بهم، و هو يومئذ ابن خمس و
 ثمانين سنة، و قاتل في جميع حروب علي عليه السلام .
 و من بني عبدالمطلب أيضاً:
 الحصين و الحارث ابنا الحارث، و هما بدريان، و شهدا مع النبي كل مشاهدته.
 و من بني عبد شمس بن عبد مناف:
 محمد بن [أبي] حذيفة بن ربيعة، و هو الذي كان عاملاً لعثمان على مصر، ثم
 قدم عليه المدينة، فأعطاه مائة ألف درهم، فخرج بها الى المسجد، فقال:
 يا معشر المؤمنين من أين يعطيني عثمان هذا المال دونكم؟
 و من بني زهرة:
 هاشم بن عتبة بن أبي وقاص، قتل يوم صفين، و كانت راية علي عليه السلام يومئذ
 [بيده] و أخذها بعده ابنه عبدالله.
 و عبدالله بن خباب بن الارت، و هو أول من قتلته الخوارج حين انصرفوا من
 صفين، دعوه الى البراءة من علي عليه السلام، فأبى ذلك، فقتلوه بالمدائن.
 و من بني تميم:
 محمد و عبدالرحمان ابنا أبي بكر بن أبي قحافة.
 و من بني مخزوم:

عمار بن ياسر رحمة الله عليه.

و محمد بن عمار.

و ممن كان مع علي عليه السلام سلمة و محمد ابنا أبي سلمة، و أمهما أم سلمة زوج النبي صلى الله عليه وآله، أتت بهما إلى علي عليه السلام، فقالت: هما عليك صدقة، فلو حسن بي أن أخرج لخرجت معك.

و من بني جمح:

محمد بن حاطب.

و عبدالرحمن بن [حنبل] و هو الذي ضربه عثمان، و سيره الى خيبر، قتل يوم صفين.

و من بني عامر بن لؤي:

عبدالله بن أبي سيرة بن أبي رهم.

[و علي بن أبي رافع] و كان علي بن أبي رافع صاحب خاتم علي عليه السلام و على بيت ماله.

و عبيدالله بن أبي رافع كاتبه.

و من الأنصار البدرين:

من بني مالك:

خزيمة و عدي ابنا النجار.

و عمرو بن حزم بدري، و هو الذي فتح للناس باباً من داره، فدخلوا على عثمان، فقتل يومئذ.

و حارثة بن النعمان بدري.

و ثعلبة بن عمير بدري، و هو الذي أعطى علياً عليه السلام يوم الجمل مائة الف درهم أعانه بها، قتل يوم صفين.

- و ربعي بن عمرو بدري.
و خزيمة بن أوس بدري.
و سراقبة بن كعب بدري.
و من بني مازن:
أبوداود بن عامر بدري.
و عبدالله بن كعب بدري.
و قيس بن أبي صعصعة بدري.
و من بني دينار:
النعمان بن عمرو بدري.
و سليمان بن الحارث بدري.
و بشر بن قيس بدري.
و سعيد بن سهيل بدري.
و من بني الحرث بن الخزرج:
سماك بن حرب بدري.
و عباس بن قيس بدري.
و عبدالله بن زيد بدري.
و من بني ساعدة:
اسيد بن مالك بدري.
و كعب بن عامر بدري.
و عياش بن حي بدري.
و من بني عوف بن الخزرج:

عبادة بن الصامت - أحد النقباء ليلة العقبة، و هو الذي بايع النبي ﷺ على أن

لا تأخذه لومة لائم - بدري.

و عمرو بن أنس بدري.

و عقبة بن وهب بدري.

و ثابت بن هزال بدري.

و من بني سلمة:

أبواليسر كعب بن عمر بدري.

و عقبة بن عمرو الليثي بدري.

و عمير بن حارثة بدري.

و عبد الله بن عبد مناف بدري.

و خليفة بن عمرو بدري، و هو الذي قال لعبدالله بن سلول - و هو آخذ بلجام

بعلة النبي صلى الله عليه وآله - : كف يدك قبل أن تبين منك.

و ثعلبة بن قيطي بن صخر بدري.

و من بني زريق:

مسعود بن خالد بدري.

و رفاعة بن رافع بدري.

و جبر بن أنيس بدري.

و عباد بن قيس بدري.

و من بني بياضة:

مرة بن عامر بدري.

و جبلة بن ثعلبة بدري.

و خليفة بن عدي بدري.

و من بني عمر بن عوف:

المنذر بن محمّد بدري.
وسهل بن حنيف بدري، وهو الذي خلفه علي عليه السلام على المدينة حين خرج الى الكوفة.
والحارث بن النعمان بدري.
وعبيد بن أمّ عبيد بدري.
وأبو عبيدة بن ربيعة بدري.
ومن بني عبد الأشهل:
مالك بن التيهان بدري، وهو أحد النقباء ليلة العقبة.
وعبيد بن التيهان بدري، وهو أحد النقباء أيضاً ليلة العقبة، وقتلا جميعاً يوم صفين بين يدي علي عليه السلام.
وسعد بن زيد بدري.
وعباد بن بشر بدري.
وعبدالله بن سعد بدري.
وسلمة بن ثابت بدري.
ومن الأنصار ممن صحب النبي صلى الله عليه وآله وكانت له سابقة ولم يشهد بدرأً
وإسّى أصحاب بدر زيد بن أرقم - صاحب المناققين - الذي أظهر عليهم نفاقهم.
وخزيمة بن ثابت، وهو ذو الشهادتين الذي أجاز النبي صلى الله عليه وآله شهادته بشهادة رجلين.
وعقبة بن عامر، صاحب المناققين ليلة العقبة، وكان عاملاً لعلي عليه السلام على الكوفة.
ورافع بن خديج.
والنعمان بن العجلان، وكان عاملاً لعلي عليه السلام على النهروان.
وقتادة بن ربيعي، وكان عاملاً لعلي عليه السلام على مكة.
وحنظلة بن النعمان.

و محمد بن ثابت بن قيس بن شماس.

و أبو الورد ابن قيس.

و العلاء بن عمرو.

و عبدالله بن أبي طلحة و هو الذي دعا رسول الله صلى الله عليه وآله لأبيه في حمل أمه به،

فقال: اللهم بارك لهما في ليلتهما.

و ممن كان مع علي عليه السلام:

قيس بن سعد بن عبادة. و سعد بن عبادة من بني ساعدة من الخزرج، يكنى:

أبناثب.

و ابنه قيس هذا يكنى: أبا عبد الملك، و كان فاضلاً من شيعة علي عليه السلام. و

روي عن رسول الله صلى الله عليه وآله أحاديث فيه، و كان على مقدمة الحسن بن علي عليه السلام

يوم المدائن.

و ممن كان مع علي عليه السلام:

الحارث بن زياد.

و عبدالله بن زياد.

و جبلة بن عمرو.

و بشير بن أبي زيد.

و عمير بن زيد بن أحمر.

و ثابت بن زيد بن وديعة.

و عبدالرحمن بن عبد ربه.

و عبدالله بن حراش بن الحارث.

و البراء بن عازب.

و ثابت بن قيس.

- و قيس بن أحمد.
و عبدالله بن زيد.
و عبيد مولى زيد، قتل يوم النهروان.
و الجعد بن رفاعة بن سعد.
و عثمان بن حنيف، من أصحاب رسول الله قتل يوم صفين.
و أبو عباس الزرقي، و هو فارس رسول الله ﷺ، و اسمه عبيد بن معاوية.
و أبوحسن، تميم بن عبد عمرو، و كان عاملاً لعلي عليه السلام على المدينة.
و عائذ بن عبد الرحمن.
و عمرو بن عزيزة بدري، و هو الذي عقر الجمل يوم الجمل، و يكنى: أباحبة.
قتل بالجزيرة.
و الحجاج بن عمرو، الذي كان يقول عند القتال: يا معشر الأنصار انصروا الله مرتين. يعني مع النبي و مع علي عليه السلام، و يقول: أ تريدون أن تقولوا لربنا: ﴿رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا﴾^١.
و عبدالله بن عامر.
و جابر بن عبدالله.
و معاذ بن الصمة.
و عبدالله بن عامر بن مروان.
و جبير بن حباب بن المنذر.
و كعب بن عجرة.
و مرة بن النعمان.
و سهيل بن مسعود.

- و سعيد بن سعد بن عبادة.
و خالد بن أبي دجانة.
و عثمان بن سعد.
و عامر بن زيد.
و زيد بن جارية.
و عبيد مولى زيد.
و بشر بن مسعود.
و صيفي بن عبيد.
و عامر بن أوس.
و مسعود بن قيس.
و يزيد بن طعمة.
و جابر بن زيد.
و قيس بن قيس.
و معاوية بن حرام بن عمرو.
و محمد بن عمرو بن حزم.
و خالد بن أبي خالد، قتل يوم صفين.
و محمد بن هلال بن المعلا.
و أبوزيد بن قيس.
و عامر بن مسعود.
و عبدالله بن عامر بن الحصين.
و عبدالله بن ثابت.
و عبدالله بن المعاذ بن الجموع.

وَمَنْ كَانَ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ مَهَاجِرِي الْعَرَبِ وَ
التابعين الذين أوجب لهم رسول الله ﷺ الجنة، و سماهم بذلك:
عمرو بن الحمق الخزاعي.

بقي بعد عليٍّ عليه السلام، فطلبه معاوية، فهرب منه نحو الجزيرة و معه رجل من
أصحاب عليٍّ عليه السلام يقال له: زاهر.

فلما نزلوا الوادي نهشت عمراً حية في جوف الليل، فأصبح منتفخاً، فقال: يا
زاهر تنح عني فان حبيبي رسول الله ﷺ قد أخبرني انه سيشارك في دمي
الجن و الانس، و لا بد لي من أن اقتل. فبيناهما على ذلك إذ رأيا نواصي
الخيال في طلبه. فقال: يا زاهر تغيب، فاذا قتلت فانهم سوف يأخذون رأسي،
فاذا انصرفوا فاخرج الى جسدي فواره.

قال زاهر: لا بل أنثر نبلي ثم أرميهم به، فاذا أفنيت نبلي قتلت معك. قال: لا،
بل تفعل ما سألتك، ينفعك الله به. فاخترى زاهر، و أتى القوم، فقتلوا عمراً و
احتزوا رأسه، فحملوه فكان أول رأس حمل في الإسلام، و نصب للناس.
فلما انصرفوا خرج زاهر فوارى جثته.

ثم بقي زاهر حتى قتل مع الحسين عليه السلام بالطف.

و عبدالرحمن بن بديل الخزاعي الذي بايع بيعة الرضوان تحت الشجرة، قتل
يوم صفين في ثلاثة آلاف رجل انفردوا للموت، فقتلوا من أهل الشام نحواً
من عشرين ألفاً، و لم يزالوا يقتل منهم الواحد بعد الواحد حتى قتلوا عن
آخرهم، و كان عبدالله بن بديل يرتجز، و هو يقاتل، فيقول:

أقتلكم و لا أرى معاوية هوت به في النار أم هاوية

و عبدالله بن بديل من الذين وصفهم الله تعالى بقوله: ﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا
أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَحِمْكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ

حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ ﴿١﴾.

قتل يوم صفين.

و من بني أسلم:

بريد، و عبدالله، و منقذ، و عروة بنو مالك الذين يقول لهم علي عليه السلام و هو يرتجز:

جزى الله خيراً عصابة أسلمية حسان الوجوه صرعوا حول هاشم

بريد و عبدالله منهم و منقذ و عروة أبناء مالك في الأقدام

و ابن حصيب الأسلمي من المهاجرين و جهجاه بن سعد الغفاري، و هو الذي

نزع العصا من يد عثمان و كسرهما، ثم حصبه الناس و هو على المنبر.

و أبو شريح الخزاعي.

و صالح بن ناقد بدري.

و أبو راقد الحرث بن عوف الليثي، و كان رسول الله ﷺ بعثه الى قومه.

و عمير بن قرّة الليثي، و هو الذي حلف معاوية ليذيين في اذنيه الرصاص.

و زيد بن خالد الجهني.

و مسعود بن أسلم.

و عامر بن ذهل. و ربيعة بن قيس و هما من عدوان.

و عبدالسلام من المهاجرين.

و من التابعين الذين بشرهم [رسول] الله ﷺ بالجنة و أوجبها لهم:

زيد بن صوحان و هو يدعى زيد الخير، و هو الذي قال رسول الله ﷺ: إن

من بعدي رجل يسبقه عضو منه الى الجنة ثم يتبعه سائر جسده.

فقطعت يده يوم جلولاء، و خرج مع علي عليه السلام يوم الجمل، فقال:

يا أمير المؤمنين، إني أرى يداً تشير إلي من السماء أن تعال و لا أراها إلا يدي

و لا أراني إلا لاحقاً بها، فإذا قتلت يا أمير المؤمنين فادفني في ثيابي و دمي،
فاني مخاصم القوم.

ثم تقدم بين يدي علي عليه السلام حتى قتل.

و قتل من [بني] عبدالقيس مع علي يوم الجمل:

سيحان بن صوحان.

و راشد بن سمرة.

و عبدالله بن رقبة.

و أبو عبيدة. كلهم يأخذ اللواء بعد صاحبه. ثم أخذه صعصعة فأثبت ثم عاش بعد ذلك.

و جندب الخير قتل يوم صفين، و هو الذي كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يرتجز به ليلة

و هو يسوق أصحابه، و هو يقول: جندب و ما جندب. فلما أصبح، قالوا: يا

رسول الله سمعناك تذكر جندباً.

فقال: نعم، رجل يقال له: جندب من أمتي يضرب ضربة يفرق بين الحق و

الباطل، يبعثه الله يوم القيامة أمة وحده.

فرأى جندب ساحراً بين يدي الوليد بن عقبة، و كان عاملاً لعثمان على

الكوفة، فقتله.

فقال له الوليد: لم قتلته؟

قال: أنا آتيك بالبينة، إن النبي صلى الله عليه وسلم قال: من رأى ساحراً فليضربه بالسيف.

فأمر به الوليد الى السجن.

و كان على السجن رجل مسلم يقال له: دينار. فأطلق جندباً.

فبلغ ذلك الوليد، فأمر بدينار، فضرب بالسياط حتى مات.

و أويس بن عامر القرني، قتل مع علي عليه السلام بصفين، و هو الذي قال رسول

الله صلى الله عليه وسلم: إن من بعدي رجل يقال له: أويس به شامة بيضاء، من لقيه فليبلغه

مني السلام، فانه يشفع يوم القيامة لكذا وكذا من الناس.
وعلقمة بن قيس من التابعين، أصيبت رجله يوم صفين.
وهند الجملي، قتل يوم الجمل.
وعبدالله بن سلمة.
وزياد بن أبي حفصة التيمي.
ومحرز بن الصحص، وهو الذي قاتل عبيدالله بن عمر بن الخطاب يوم صفين.

۲. متن مقتل حُجر بن عَدی تألیف هشام کلبی

ابوغالب زراری در رسالته خود سندی به متن *مقتل حُجر بن عَدی*، تألیف هشام بن محمد بن السائب الکلبی، اخباری معروف سده دوم قمری، ارائه می‌کند که از طریق حمدان القلانسی از عمرو بن عمر الحلال به نویسنده می‌رسد.^۱ از اینجا معلوم می‌شود که این کتاب کلبی مورد توجه دانشمندان امامیه بوده است. نجاشی نیز از کتاب یادشده نام برده است که سند او از طریق محمد بن موسی بن حماد به کلبی می‌رسد.^۲ منبع اصلی کتاب کلبی مانند بسیاری از آثار دیگرش، ابو مخنف بوده است. کتاب‌های ابو مخنف در روایت کلبی همراه با افزوده‌هایی نقل می‌شده است و این شیوه از روایت دقیقاً سنت کتاب‌نویسی سده‌های نخستین در حدیث و اخبار بوده است. بنابراین، اصل کتاب کلبی به ابو مخنف می‌رسیده که می‌دانیم او هم کتابی درباره *مقتل حُجر* داشته است. کتاب‌های ابو مخنف، کلبی و اخباریانی مانند آن دو در قالب تک‌نگاری‌ها، بخش‌ها و اجزای تاریخی کتاب‌های بزرگ‌تر آنان را تشکیل می‌داده است. ابن ندیم و نجاشی از کتاب ابو مخنف با نام *مقتل حُجر بن عَدی* نام برده‌اند^۳ و چنانکه در کتاب *الرجال* نجاشی دیده می‌شود، راوی کتاب ابو مخنف، کلبی بوده است. در واقع، کلبی عین متن کتاب ابو مخنف را در *مقتل* خود روایت کرده است. لازم به یادآوری است که بهترین مقاله در زبان فارسی درباره ابو مخنف، نوشته آقای علی بهرامیان در *دائرة المعارف بزرگ اسلامی* است.

۱. ابوغالب زراری، *رسالته ابوغالب زراری*، ص ۱۶۹، شماره ۴۴.

۲. نجاشی، *الرجال*، ص ۴۳۴-۴۳۵.

۳. نک: ابن ندیم، *الفهرست*، ص ۱۰۵؛ نجاشی، *الرجال*، ص ۳۲۰.

یکی دیگر از اخباریانی که کتابی با عنوان *مقتل حُجر* داشته، نَصْر بن مزاحم است.^۱ ابوالعبّاس احمد بن عبیدالله ابن عمار الثقفی الکاتب، مورّخ و اخباری شیعی و استاد ابوالفرج اصفهانی هم کتابی با عنوان *اخبار حُجر بن عَدی* داشته است.^۲ به طور کلی، موضوع اخبار و مقتل حُجر بن عَدی از حیث شناختِ مناسبات شیعیان با معاویه و دستگاه قدرت اموی به ویژه برای شرایط تاریخی دوران پیش از عاشورا، بسیار مهم و نیازمند مطالعه گسترده است.

بلاذری و طبری از روایات تاریخی هشام کلبی و ابومخنف در موضوعات مختلف یکصد و پنجاه سال نخست اسلام و از جمله در مورد اخبار حُجر بهره برده‌اند. در کتاب *انساب الاشراف* عموماً میان روایات تلفیق شده و به همین سبب در این مورد خاص نیز، به جز چند روایت محدود، دقیقاً روشن نیست که چه مقدار از مطالب این کتاب درباره حُجر بن عَدی برگرفته از هشام کلبی و ابومخنف است.^۳ در کتاب *المحزن* ابوالعرب از طریق ابو عبید قاسم بن سلّام عمدتاً به کتاب ابومعشر استناد شده که با روایت ابومخنف و کلبی قابل مقایسه است.^۴ در کتاب *بغیة الطلب* ابن عدیم نیز از روایات گوناگون، و از جمله روایت ابومعشر، استفاده شده^۵ و مطالب زیادی درباره حُجر ارائه شده است.

در این بخش، متن کتاب کلبی را که یکی از اصلی‌ترین منابع آن، کتاب ابومخنف

۱. نک: ابن ندیم، *الفهرست*، ص ۱۰۶.

۲. نک: همان، ص ۱۶۶.

۳. نک: بلاذری، *انساب الاشراف*، القسم الرابع، الجزء الأول، بنو عبد شمس، به کوشش احسان عبّاس، ویسبادن/بیروت، ۱۴۰۰ق/۱۹۷۹م، صص ۲۴۲ - ۲۷۱.

۴. نک: ابوالعرب، *المحزن*، صص ۱۳۰-۱۳۲.

۵. بخش حُجر از این کتاب همراه بخش مربوط به سیدالشهداء مستقلاً توسط سهیل زکّار منتشر شده است: دمشق، ۱۴۱۰ق، روایات ابومعشر در: صص ۱۴۵ و ۱۴۶؛ ۱۵۳ و ۱۵۴.

بوده است، بر اساس تاریخ طبری نقل می‌کنیم.^۱ طبری در بین نقل‌ها از منابع دیگر هم بهره گرفته است که آن‌ها را در نقل خود، حذف کرده‌ایم. آنچه نقل می‌شود، احتمالاً بیشترین حجم کتاب کلبی را تشکیل می‌داده است.

قال هشام بن محمد عن أبي مخنف عن المجالد بن سعيد و الصقعب بن زهير و فضيل ابن خديج و الحسين بن عقبة المرادي قال: كلُّ قد حدثني بعض هذا الحديث فاجتمع حديثهم فيما سُقت من حديث حجر بن عدى الكندي و أصحابه أن معاوية بن أبي سفيان لما ولي المغيرة بن شعبة الكوفة في جمادى سنة ۴۱ دعاه فحمد الله و أثنى عليه ثم قال أما بعد فإن لذي الحلم قبل اليوم ما تفرع العصا و قد قال المتلمس:

لِذِي الْحِلْمِ قَبْلَ الْيَوْمِ مَا تُفْرَعُ الْعَصَا وَ مَا عَلَّمَ الْإِنْسَانَ إِلَّا لِيَعْلَمَا
و قد يجزى عنك الحكيم بغير التعلم و قد أردت إيضاءك بأشياء كثيرة فأنا
تاركها اعتماداً على بصرك بما يرضيني و يسعد سلطاني و يصلح به رعيتي و
لست تاركاً إيضاءك بخصلة لا تتحم عن شتم علي و ذمه و الترحم على
عثمان و الاستغفار له و العيب على أصحاب علي و الاقصاء لهم و ترك
الاستماع منهم و بإطراء شيعة عثمان رضوان الله عليه و الادناء لهم و الاستماع
منهم فقال المغيرة: قد جربتُ و جربتُ و عملت قبلك لغيرك فلم يذمم بي دفع و
لا رفع و لا وضع فستبلو فتحمد أو تذم ثم قال بل نحمد ان شاء الله.

قال أبو مخنف: قال الصقعب بن زهير سمعت الشعبي يقول ما ولينا وال بعده
مثله و ان كان لاحقاً بصالح من كان قبله من العمال و أقام المغيرة على
الكوفة عاملاً لمعاوية سبع سنين و أشهراً و هو من أحسن شئ سيرة و أشده
حباً للعافية غير أنه لا يدع ذم علي و الوقوع فيه و العيب لقتلة عثمان و اللعن

۱. الطبری، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۸۷.

لهم و الدعاء لعثمان بالرحمة و الاستغفار له و التزكية لاصحابه فكان حجر بن عدى إذا سمع ذلك قال بل إياكم فذمم الله و لعن ثم قام فقال إن الله عز وجل يقول ﴿كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ﴾ و أنا أشهد أن من تدمون و تعيرون لاحق بالفضل و أن من تزكون و تطرون أولى بالذم فيقول له المغيرة يا حجر لقد رمى بسهمك إذ كنت أنا الوالى عليك يا حجر و يحك اتق السلطان اتق غضبه و سطوته فان غضبة السلطان أحياناً مما يهلك أمثالك كثيراً ثم يكف عنه و يصفح فلم يزل حتى كان في آخر إمارته قام المغيرة فقال في على و عثمان كما كان يقول و كانت مقاتله اللهم ارحم عثمان بن عفان و تجاوز عنه و اجزه بأحسن عمله فإنه عمل بكتابك و اتبع سنة نبيك ﷺ و جمع كلمتنا و حقن دماءنا و قتل مظلوماً اللهم فارحم أنصاره و أوليائه و محبيه و الطالبين بدمه و يدعو على قتلته فقام حجر بن عدى فنعر نكرة بالمغيرة سمعها كل من كان في المسجد و خارجا منه و قال إنك لاتدرى بمن تولع من هرمك أيها الانسان مر لنا بأرزاقنا و أعطياتنا فإنك قد حبستها عنا و ليس ذلك لك و لم يكن يطمع في ذلك من كان قبلك و قد أصبحت مولعاً بدم أمير المؤمنين و تقريظ المجرمين قال فقام معه أكثر من ثلثي الناس يقولون صدق والله حجر و برّ مر لنا بأرزاقنا و أعطياتنا فإننا لانتفع بقولك هذا و لايجدى علينا شيئاً و أكثروا في مثل هذا القول و نحوه فنزل المغيرة فدخل و استأذن عليه قومه فأذن لهم فقالوا علام تترك هذا الرجل يقول هذه المقالة و يجترئ عليك في سلطانتك هذه الجرأة إنك تجمع على نفسك بهذا خصلتين أما اولهما فتهوين سلطانتك و أما الاخرى فإن ذلك إن بلغ معاوية كان أسخط له عليه و كان أشدهم له قولاً في أمر حجر و التعظيم عليه عبدالله أبي عقيل الثقفى فقال لهم المغيرة إنى قد قتلته إنه

سيأتي أمير بعدى فيحسبه مثلى فيصنع به شبيهاً بما ترونه يصنع بي فيأخذه عند أول وهلة فيقتله شر قتلة إنه قد اقترب أجلى و ضعف عملي و لأحب أن أبتدىء أهل هذا المصر بقتل خيارهم و سفك دمائهم فيسعدوا بذلك و أشقى و يعز في الدنيا معاوية و يذل يوم القيامة المغيرة ولكني قابل من محسنهم و عاف عن مسيئهم و حامد حلیمهم و واعظ سفيهم حتى يفرق بيني و بينهم الموت و سيذكرونني لو قد جربوا العمال بعدى.

قال أبو مخنف: سمعت عثمان بن عقبة الكندي يقول سمعت شيخا للحجّ يذكر هذا الحديث يقول قد والله جربناهم فوجدناه خيرهم أحمدهم للبريّ و أغفرهم للمسيء و أقبلهم للعدر.

قال هشام: قال عوانة فولى المغيرة الكوفة سنة ٤١ في جمادى و هلك سنة ٥١ فجمعت الكوفة و البصرة لزياد بن أبى سفيان فأقبل زياد حتى دخل القصر بالكوفة ثم صعد المنبر فحمد الله و أثنى عليه ثم قال أما بعد فإننا قد جربنا و جربنا و سسنا و ساسنا السائسون فوجدنا هذا الامر لا يصلح آخره إلا بما صلح أوله بالطاعة اللينة المشبه سرّها بعلانيتها و غيب أهلها بشاهدتهم و قلوبهم بالسنتهم و وجدنا الناس لا يصلحهم إلا لين في غير ضعف و شدة في غير عنف و إنى والله لأقوم فيكم بأمر إلا أمضيته على إذلاله و ليس من كذبة الشاهد عليها من الله و الناس أكبر من كذبة إمام على المنبر ثم ذكر عثمان و أصحابه فقرظهم و ذكر قتلته و لعنهم فقام حجر ففعل مثل الذى كان يفعل بالمغيرة و قد كان زياد قد رجع إلى البصرة و ولى الكوفة عمرو بن الحرث و رجع إلى البصرة فبلغه أن حجرا يجتمع إليه شيعة على و يظهرون لعن معاوية و البراءة منه و أنهم حصبوا عمرو بن الحرث فشخص إلى الكوفة حتى دخلها فأتى القصر فدخله ثم خرج فصعد المنبر و عليه قباء سندس

ومطرف خز أخضر قد فرق شعره وحجر جالس في المسجد حوله أصحابه أكثر ما كانوا فحمد الله وأثنى عليه ثم قال أما بعد فإن غبَّ البغى والغى وخيم إن هؤلاء جموا فأشروا وأمنوني فاجترؤا على وايم الله لئن لم تستقيموا لداوينكم بدوائكم وقال ما أنا بشئ إن لم أمنع باحة الكوفة من حجر وأدعه نكالا لمن بعده ويل أمك يا حجر سقط العشاء بك على سرحان ثم قال أبلغ نصيحة أن راعى إبلها سقط العشاء به على سرحان [...].

قال هشام عن أبي مخنف قال: حدثنى اسماعيل بن نعيم التمري عن حسين بن عبدالله الهمداني قال كنت في شرط زياد فقال زياد لينطلق بعضكم إلى حجر فليدعه قال فقال لى أمير الشرطة وهو شداد بن الهيثم الهاللي اذهب إليه فادعه قال فأتيته فقلت أجب الامير فقال أصحابه لا يأتيه ولا كرامة قال فرجعت إليه فأخبرته فأمر صاحب الشرطة أن يبعث معى رجالا قال فبعث نفرأ قال فأتيناه فقلنا أجب الامير قال فسبونا وشتموننا فرجعنا إليه فأخبرناه الخبر قال فوثب زياد بأشراف أهل الكوفة فقال يا أهل الكوفة أتشجون بيدي وتأسون بأخرى أبدانكم معى وأهواؤكم مع حجر هذا الهجهاجة الاحمق المذبوب أنتم معى وإخوانكم وأبناؤكم وعشائركم مع حجر هذا والله من دحسكم وغشكم والله لتظهرن لى براءتكم أو لآتينكم بقوم أقيم بهم أودكم وصعركم فوثبوا إلى زياد فقالوا معاذ الله سبحانه أن يكون لنا فيما ههنا رأى إلا طاعتك وطاعة أمير المؤمنين وكل ما ظننا أن فيه رضاك وما يستبين به طاعتنا وخلافنا لحجر فمرنا به قال فليقم كل امرئ منكم إلى هذه الجماعة حول حجر فليدع كل رجل منكم أخاه وابنه وذا قرابته ومن يطيعه من عشيرته حتى تقيموا عنه كل من استطعتم أن تقيموه ففعلوا ذلك فأقاموا جل من كان مع حجر بن عدى فلما رأى زياد أن جُلَّ من كان مع حجر أقيم عنه

قال لشداد بن الهيثم الهلالي ويقال هيثم بن شداد أمير شرطته انطلق إلى حجر فإن تبعك فأنتني به وإلا فمر من معك فلينتزعوا عمد السوق ثم يشدوا بها عليهم حتى يأتوني به ويضربوا من حال دونه فأتاه الهلالي فقال أجب الامير قال فقال أصحاب حجر لا ولا نعمة عين لا نجيبه فقال لأصحابه شدوا على عمُد السوق فاشتدوا إليها فأقبلوا بها قد انتزعوها فقال عمير بن يزيد الكندي من بني هند وهو أبو العمرطة إنه ليس معك رجل معه سيف غيرى وما يغنى عنك قال فما ترى قال قم من هذا المكان فالحق بأهلك يمنعك قومك فقام زياد ينظر إليهم وهو على المنبر فغشوا بالعمد فضرب رجل من الحمراء يقال له بكر بن عبيد رأس عمرو بن الحمق بعمود فوقع وأتاه أبوسفيان بن عويمر والعجلان بن ربيعة وهما رجلان من الازد فحملاه فأتيا به دار رجل من الازد يقال له عبيدالله بن مالك فخبأه بها فلم يزل بها متوارياً حتى خرج منها.

قال أبو مخنف: فحدثني يوسف بن يزيد عن عبدالله ابن عوف بن الاحمر قال لما انصرفنا من غزوة باجميرا قبل مقتل مصعب بعام فإذا أنا بأحمرى يسايرنى ووالله ما رأيته من ذلك اليوم الذى ضرب فيه عمرو ابن الحمق وما كنت أرى لو رأيته أن أعرفه فلما رأيته ظننت أنه هو هو وذلك حين نظرنا إلى آيات الكوفة فكرهت أن أسأله أنت الضارب عمرو بن الحمق فيكابرني فقلت له ما رأيته من اليوم الذى ضربت فيه رأس عمرو بن الحمق بالعمود في المسجد إلى يومى هذا ولقد عرفتكم الآن حين رأيته فقال لى لاتعدم بصرك ما أثبت نظرك كان ذلك أمر الشيطان أما إنه قد بلغني أنه كان أمراً صالحاً ولقد ندمت على تلك الضربة فأستغفر الله فقلت له ألا ترى والله لأفترق أنا وأنت حتى أضربك على رأسك مثل الضربة التى ضربتها عمرو بن

الحق أو أموت أو تموت فناشدني الله وسألني الله فأبيت عليه ودعوت
غلاما لى يدعى رشيدا من سبى أصبهان معه قناة له صلبة فأخذتها منه ثم
أحمل عليه بها فنزل عن دابته وألحقه حين استوت قدماه بالارض فأصفع بها
هامته فخر لوجهه ومضيت وتركته فبرأ بعد فلقيته مرتين من الدهر كل ذلك
يقول الله بينى وبينك وأقول الله عز وجل بينك وبين عمرو بن الحمق.

(ثم رجع) إلى أول الحديث، قال: فلما ضرب عمرا تلك الضربة وحمله ذاك
الرجلان انحاز أصحاب حجر إلى أبواب كندة ويضرب رجل من جذام كان
في الشرطة رجلا يقال له عبدالله بن خليفة الطائى بعمود فضربه ضربة
فصرعه فقال وهو يرتجز:

قد علمت يوم الهياج خلتي أنى إذا ما فتتى تولت
وكثرت عداتها أو قلت أتى قتال غداة بلت
وضربت يد عائذ بن حملة التميمي وكسرت نابه فقال:

إن تكسروا نابى وعظم ساعدى فإن في سورة المناجد
وبعض شغب البطل المبالد

وينتزع عمودا من بعض الشرط فقاتل به وحمى حجرا وأصحابه حتى
خرجوا من تلقاء أبواب كندة وبغلة حجر موقوفة فأتى بها أبوالمرطبة إليه ثم
قال اركب لا أب لغيرك فوالله ما أراك إلا قد قتلت نفسك وقتلتنا معك فوضع
حجر رجله في الركاب فلم يستطع أن ينهض فحمله أبوالمرطبة على بغلته
ووثب أبوالمرطبة على فرسه فما هو إلا أن استوى عليه حتى انتهى إليه يزيد
بن طريف المسلى وكان يغمز فضرب أباالمرطبة بالعمود على فخذه ويخترط
أبوالمرطبة سيفه فضرب به رأس يزيد بن طريف فخر لوجهه ثم إنه برأ بعد
فله يقول عبدالله بن همام السلولى:

ألوم ابن لؤم ما عدا بك حاسرا
معاود ضرب الدارعين بسيفه
إلى فارس الغارين يوم تلاقيا
حسبت ابن برصاء الحتار قتاله
إلى بطل ذى جرأة وشكيم
على الهام عند الروع غير لثيم
بصفين قرم خير نجل قروم
قتالك زيدا يوم دار حكيم
وكان ذلك السيف أول سيف ضرب به في الكوفة في الاختلاف بين الناس
ومضى حجر وأبو العمرطة حتى انتهيا إلى دار حجر واجتمع إلى حجر ناس
كثير من أصحابه وخرج قيس بن قهدان الكندي على حمار له يسير في
مجالس كندة يقول:

يا قوم حجر دافعوا وصالوا
لا يلفيا منكم لحجر خاذل
وفارس مستلثم وراجل
وعن أخيكم ساعة فقاتلوا
أليس فيكم رامح ونابل
وضارب بالسيف لا يزايل
فلم يأتته من كندة كثير أحد وقال زياد وهو على المنبر ليقيم همدان وتميم
وهوازن وأبناء أعصر ومذحج وأسد وغطفان فليأتوا جبانة كندة فليمضوا من
ثم إلى حجر فليأتوني به ثم إنه كره أن يسير طائفة من مضر مع طائفة من
أهل اليمن فيقع بينهم شغب واختلاف وتفسد ما بينهم الحمية فقال لتقم تميم
وهوازن وأبناء أعصر وأسد وغطفان ولتمض مذحج وهمدان إلى جبانة كندة
ثم لينهضوا إلى حجر فليأتوني به وليسر سائر أهل اليمن حتى ينزلوا جبانة
الصائدين فليمضوا إلى صاحبهم فليأتوني به فخرجت الازد وبجيلة وخشم
والانصار وخزاعة وقضاعة فنزلوا جبانة الصائدين ولم تخرج حضرموت مع
أهل اليمن لمكانهم من كندة وذلك أن دعوة حضرموت مع كندة فكرهوا
الخروج في طلب حجر.

قال أبو مخنف: حدثني يحيى ابن سعيد بن محمد بن مخنف عن محمد بن مخنف قال

إنى لمع أهل اليمن في جبانة الصائدين إذ اجتمع رؤوس أهل اليمن يتشاورون في أمر حجر فقال لهم عبدالرحمن بن مخنف أنا مشير عليكم برأى إن قبلتموه رجوت أن تسلموا من اللائمة والاثم أرى لكم أن تلبثوا قليلا فإن سرعان شباب همدان ومذحج يكفونكم ما تكرهون أن تلوا من مساة قومكم في صاحبكم قال: فأجمع رأيهم على ذلك قال فوالله ما كان إلا كلا ولا حتى أتينا فقيلا لنا إن مذحج وهمدان قد دخلوا فأخذوا كل من وجدوا من بنى جبلة قال فمر أهل اليمن في نواحي دور كندة معذرين فبلغ ذلك زياداً فأنتى على مذحج وهمدان وذم سائر أهل اليمن وإن حجرا لما انتهى إلى داره فنظر إلى قلة من معه من قومه وبلغه أن مذحج وهمدان نزلوا جبانة كندة وسائر أهل اليمن جبانة الصائدين قال لاصحابه انصرفوا فوالله ما لكم طاقة بمن قد اجتمع عليكم من قومكم وما أحب أن أعرضكم للهلاك فذهبوا لينصرفوا فلحققتهم أوائل خيل مذحج وهمدان فعطف عليهم عمير بن يزيد وقيس بن يزيد وعبيدة بن عمرو البدى وعبدالرحمن بن محرز الطمحي وقيس بن شمر فتقاتلوا معهم فقاتلوا عنه ساعة فحرحوا وأسر قيس بن يزيد وأفلت سائر القوم فقال لهم حجر لا أبا لكم تفرقوا لاتقاتلوا فإنى آخذ في بعض السكك ثم أخذ طريقاً نحو بنى حرب فسار حتى انتهى إلى دار رجل منهم يقال له سليم بن يزيد فدخل داره وجاء القوم في طلبه حتى انتهوا إلى تلك الدار فأخذ سليم بن يزيد سيفه ثم ذهب ليخرج إليهم فبكت بناته فقال له حجر ما تريد قال أريد والله أسألهم أن ينصرفوا عنك فإن فعلوا وإلا ضاربتهم بسيفي هذا ما ثبت قائمه في يدى دونك فقال حجر لا أبا لغيرك بئس ما دخلت به إذا على بناتك قال إنى والله ما أمونهن ولا رزقهن إلا على الحى الذى لا يموت ولا أشتري العار بشئ أبدا ولا تخرج من دارى أسيرا أبدا

وأنا حتى أملك قائم سيفي فإن قتلت دونك فاصنع ما بدا لك قال حجر أما في دارك هذه حائط أقتحمه أو خوخة أخرج منها عسى أن يسلمني الله عز وجل منهم ويسلمك فإذا القوم لم يقدرُوا على عندك لم يضروك قال بل هذه خوخة تخرجك إلى دور بنى العنبر وإلى غيرهم من قومك فخرج حتى مر بنى ذهل فقالوا له مر القوم آنفا في طلبك يقفون أترك فقال منهم أهرب قال فخرج ومعه فتية منهم يتقصون به الطريق ويسلكون به الازقة حتى أفضى إلى النخع فقال لهم عند ذلك انصرفوا رحمكم الله فانصرفوا عنه وأقبل إلى دار عبدالله بن الحارث أخى الاشر فدخلها فإنه لكذلك قد ألقى له الفرش عبدالله وبسط له البسط وتلقاه ببسط الوجه وحسن البشر إذ أتى فقيل له إن الشرط تسأل عنك في النخع وذلك إن أمة سوداء يقال لها أدماء لقيتهم فقالت من تطلبون قالوا نطلب حجرا قالت ها هو ذا قد رأيته في النخع فانصرفوا نحو النخع فخرج من عند عبدالله متنكرا وركب معه عبدالله بن الحارث ليلا حتى أتى دار ربيعة بن ناجد الازدي في الازد فنزلها يوما وليلة فلما أعجزهم أن يقدرُوا عليه دعا زياد بمحمد بن الاشعث فقال له يا أبا ميثاء أما والله لتأتيني بحجر أو لا لا أدع لك نخلة إلا قطعتها ولا دارا إلا هدمتها ثم لا تسلم منى حتى أقطعك إربا إربا قال أمهلنى حتى أطلبه قال قد أمهلتك ثلاثا فان جئت به وإلا عد نفسك مع الهلكى وأخرج محمد نحو السجن منتقع اللون يتل تلا عنيفا فقال حجر بن يزيد الكندى لزيد ضمنيه وخل سبيله يطلب صاحبه فانه مخلى سربه أخرى أن يقدر عليه منه إذا كان محبوسا فقال أضمنه قال نعم قال أما والله لئن حاص عنك لآزيرنك شعوب وان كنت الآن على كرهما قال انه لا يفعل فخلى سبيله ثم ان حجر بن يزيد كلمه في قيس بن يزيد وقد أتى به أسيرا فقال لهم ما على قيس بأس قد عرفنا رأيه في عثمان وبلاءه يوم

صفيين مع أمير المؤمنين ثم أرسل إليه فأتى به فقال له انى قد علمت انك لم تقاتل مع حجر أنك ترى رأيه ولكن قاتلت معه حمية قد غفرتها لك لما أعلم من حسن رأيك وحسن بلائك ولكن لن أدعك حتى تأتيني بأخيك عمير قال أجيئك به ان شاء الله قال فهات من يضمنه لى معك قال هذا حجر بن يزيد يضمنه لك معى قال حجر بن يزيد نعم أضمنه لك على ان تؤمنه على ماله ودمه قال ذلك لك فانطلقا فأتيا به وهو جريح فأمر به فأوقر حديدا ثم أخذته الرجال ترفعه حتى إذا بلغ سورها ألقوه فوقه على الارض ثم رفعوه وألقوه ففعلوا به ذلك مرارا فقام إليه حجر بن يزيد فقال ألم تؤمنه على ماله ودمه أصلحك الله قال بلى قد آمنتته على ماله ودمه ولست أهريق له دما ولا آخذ له مالا قال أصلحك الله يشفى به على الموت ودنا منه وقام من كان عنده من أهل اليمن فدنوا منه وكلموه فقال أتضمنونه لى بنفسه فمتى ما أحدث حدثا أتيتموني به قالوا نعم قال وتضمنون لى أرش ضربة المسلى قالوا ونضمنها فخلى سبيله ومكث حجر بن عدى في منزل ربيعة بن ناجد الازدي يوما وليلة ثم بعث حجر إلى محمد بن الأشعث غلاما له يدعى رشيدا من أهل إصبهان أنه قد بلغني ما استقبلك به هذا الجبار العنيد فلا يهولنك شىء من أمره فانى خارج اليك أجمع نفرا من قومك ثم ادخل عليه فاسأله أن يؤمننى حتى يبعث بى إلى معاوية فيرى في رأيه فخرج ابن الأشعث إلى حجر بن يزيد وإلى جرير بن عبدالله وإلى عبدالله بن الحارث أخى الاشر فأتاهم فدخلوا إلى زياد فكلموه وطلبوا إليه أن يؤمنه حتى يبعث به إلى معاوية فيرى فيه رأيه ففعل فبعثوا إليه رسوله ذلك يعلمونه ان قد أخذنا الذى تسأل وأمروه أن يأتى فأقبل حتى دخل على زياد فقال زياد مرحبا بك أبا عبدالرحمن حرب في أيام الحرب.

وحرب وقد سالم الناس على أهلها تجنى براقش
قال ما خالعت طاعة ولا فارقت جماعة وإني لعلى بيعتى فقال هيهات هيهات
يا حجر تشج بيد وتأسوا بأخرى وتريد إذ أمكن الله منك أن نرضى كلا والله
قال ألم تؤمنى حتى آتى معاوية فيرى في رأيه قال بلى قد فعلنا انطلقوا به
إلى السجن فلما قفى به من عنده قال زياد أما والله لولا أمانة ما برح أو يلفظ
مهجة نفسه [...].

قال هشام بن محمد عن أبي مخنف: وحدثني المجالد بن سعيد عن الشعبي
وزكرياء بن أبي زائدة عن أبي اسحاق أن حجرا لما قفى به من عند زياد نادى
بأعلى صوته اللهم إن على بيعتى لا أقيلها ولا أستقيها سماع الله والناس
وكان عليه برنس في غداة باردة فحبس عشر ليال وزياد ليس له عمل إلا
طلب رؤساء أصحاب حجر فخرج عمرو بن الحمقى ورفاعة بن شداد حتى
نزلا المدائن ثم ارتحلا حتى أتيا أرض الموصل فأتيا جبلا فكمننا فيه وبلغ
عامل ذلك الرستاق أن رجلين قد كمننا في جانب الجبل فاستنكر شأنهما وهو
رجل من همدان يقال له عبدالله بن أبي بلتعة فسار إليها في الخيل نحو الجبل
ومعه أهل البلد فلما انتهى إليهما خرجا فأما عمرو بن الحمق فكان مريضا
وكان بطنه قد سقى فلم يكن عنده امتناع وأما رفاعة بن شداد وكان شابا قويا
فوثب على فرس له جواد فقال له أقاتل عنك قال وما ينفعني أن تقاتل انج
بنفسك إن استطعت فحمل عليهم فأفرجوا له فخرج تنفر به فرسه وخرجت
الخيال في طلبه وكان راميا فأخذ لا يلحقه فارس إلا رماه فجرحه أو عقره
فانصرفوا عنه وأخذ عمرو بن الحمق فسألوه من أنت فقال من إن تركتموه
كان أسلم لكم وإن قتلتموه كان أضر لكم فسألوه فأبى أن يخبرهم فبعث به
ابن أبي بلتعة إلى عامل الموصل وهو عبدالرحمن بن عبدالله بن عثمان الثقفى

فلما رأى عمرو بن الحمق عرفه وكتب إلى معاوية يخبره فكتب إليه معاوية انه زعم أنه طعن عثمان بن عفان تسع طعنات بمشاقص كانت معه وإنما لا نريد أن نعتدي عليه فاطعنه تسع طعنات كما طعن عثمان فأخرج فطعن تسع طعنات فمات في الاولى منهم أو الثانية.

قال أبو مخنف: وحدثني المجالد عن الشعبي وزكرياء بن أبي زائدة عن ابن اسحاق قال وجه زياد في طلب أصحاب حجر فأخذوا يهربون منه ويأخذ من قدر عليه منهم فبعث إلى قبيصة بن ضبيعة بن حرملة العبسى صاحب الشرطة وهو شداد بن الهيثم فدعا قبيصة في قومه وأخذ سيفه فأتاه ربيع بن حراش بن جحش العبسى ورجال من قومه ليسوا بالكثير فأراد أن يقاتل فقال صاحب الشرطة أنت آمن على دمك ومالك فلم تقتل نفسك فقال له أصحابه قد أو منت فعلام تقتل نفسك وتقتلنا معك قال ويحكم إن هذا الدعوى ابن العاهرة والله لئن وقعت في يده لا أفلت منه أبداً أو يقتلنى قالوا كلا فوضع يده في أيديهم فأقبلوا به إلى زياد فلما دخلوا عليه قال زياد وحى عسى تعزوني على الدين أما والله لا جعلن لك شاغلا عن تلقيح الفتن والتوثب على الامراء قال إنى لم تك إلا على الامان قال انطلقوا به إلى السجن وجاء قيس بن عباد الشيباني إلى زياد فقال له إن امرءا منا من بنى همام يقال له صيفي بن فسيل من رؤس أصحاب حجر وهو أشد الناس عليك فبعث إليه زياد فأتى به فقال له زياد يا عدو الله ما تقول في أبى تراب قال ما أعرف أباتراب قال ما أعرفك به قال ما أعرفه قال أما تعرف على بن أبى طالب قال بلى قال فذاك أبو تراب قال كلا ذلك أبو الحسن والحسين عليهما السلام فقال له صاحب الشرطة يقول لك الامير هو أبو تراب وتقول أنت لا قال وإن كذب الامير أتريد أن أكذب وأشهد له على باطل كما شهد قال له زياد وهذا أيضا مع ذنبك على

بالعصا فأتى بها فقال ما قولك قال أحسن قول أنا قائله في عبد من عباد الله المؤمنين قال اضربوا عانقه بالعصا حتى يلصق بالارض فضرب حتى لزم الارض ثم قال اقلعوا عنه إيه ما قولك في على قال والله لو شرحتني بالمواسى والمدى ما قلت إلا ما سمعت منى قال لتلعننه أو لاضربن عنقك قال إذا تضربها والله قبل ذلك فان أبيت إلا أن تضربها رضيت بالله وشقيت أنت قال ادفعوا في رقبتة ثم قال أوقروه حديدا وألقوه في السجن ثم بعث إلى عبدالله بن خليفة الطائي وكان شهد مع حجر وقاتلهم قتالا شديدا فبعث إليه زياد بكير بن حمران الاحمري وكان تبيع العمال فبعته في أناس من أصحابه فأقبلوا في طلبه فوجدوه في مسجد عدى بن حاتم فأخرجوه فلما أرادوا أن يذهبوا به وكان عزيز النفس امتنع منهم فحاربهم وقاتلهم فشجروه ورموه بالحجارة حتى سقط فنادت ميثاء أخته يا معشر طيئ أتسلمون ابن خليفة لسانكم وسنانكم فلما سمع الاحمري نداءها خشى أن تجتمع طيئ فيهلك فهرب وخرج نسوة من طيئ فأدخلنه دارا وينطلق الاحمري حتى أن زيادا فقال إن طيئا اجتمعت إلى فلم أطلقهم أفأيتك فبعث زياد إلى عدى وكان في المسجد فحبسه وقال جئني به وقد أخبر عدى بخبر عبدالله فقال عدى كيف آتيك برجل قد قتله القوم قال جئني حتى أرى أن قد قتلوه فاعتل له وقال لا أدري أين هو ولا ما فعل فحبسه فلم يبق رجل من أهل المصر من أهل اليمن وربيعة ومصر إلا فرغ لعدى فأتوا زيادا فكلموه فيه وأخرج عبد الله فتغيب في بحر فأرسل إلى عدى إن شئت أن أخرج حتى أضع يدي في يدك فعلت فبعث إليه عدى والله لو كانت تحت قدمي ما رفعتها عنك فدعا زياد عديا فقال له إنى أخلى سبيلك على أن تجعل لى لتنفيه من الكوفة والتسير به إلى الجبلين قال نعم فرجع وأرسل إلى عبدالله بن خليفة اخرج

فلو قد سكن غضبه لكلمته فيك حتى ترجع إن شاء الله فخرج إلى الجبلين وأتى زياد بكريم بن عفيف الخثعمي فقال ما اسمك قال أنا كريم ابن عفيف قال ويحك أو ويلك ما أحسن اسمك واسم أبيك وأسوأ عملك ورأيك قال: أما والله إن عهدك برأى لمنذ قريب ثم بعث زياد إلى أصحاب حجر حتى جمع اثني عشر رجلا في السجن ثم إنه دعا رؤوس الأرباع فقال اشهدوا على حجر بما رأيتم منه وكان رؤوس الأرباع يومئذ عمرو بن حريث على ربع أهل المدينة وخالد بن عرفطة على ربع تميم وهمدان وقيس بن الوليد بن عبد شمس بن المغيرة على ربع ربيعة وكندة وأبو بردة بن أبي موسى على مذبح وأسد فشهد هؤلاء الأربعة أن حجرا جمع إليه الجموع وأظهر شتم الخليفة ودعا إلى حرب أمير المؤمنين وزعم أن هذا الأمر لا يصلح إلا في آل أبي طالب ووئب بالمصر وأخرج عامل أمير المؤمنين وأظهر عذر أبي تراب والترحم عليه والبراءة من عدوه وأهل حربيه وأن هؤلاء النفر الذين معه هم رؤوس أصحابه وعلى مثل رأيه وأمره ثم أمر بهم ليخرجوا فأتاه قيس بن الوليد فقال إنه قد بلغني أن هؤلاء إذا خرج بهم عرض لهم فبعث زياد إلى الكناسة فابتاع إبلا صعبا فشد عليها المحامل ثم حملهم عليها في الرحبة أول النهار حتى إذا كان العشاء قال زياد من شاء فليعرض فلم يتحرك من الناس أحد ونظر زياد في شهادة الشهود فقال ما أظن هذه الشهادة قاطعة وإني لأحب أن تكون الشهود أكثر من أربعة.

قال أبو مخنف: فحدثني الحارث بن حصيرة عن أبي الكنود وهو عبد الرحمن ابن عبيد و [حدث] أبو مخنف عن عبد الرحمن بن جندب وسليمان بن أبي راشد عن أبي الكنود بأسماء هؤلاء الشهود:

(بسم الله الرحمن الرحيم) هذا ما شهد عليه أبو بردة بن أبي موسى لله رب

العالمين شهد أن حجر بن عدى خلع الطاعة وفارق الجماعة ولعن الخليفة ودعا إلى الحرب والفتنة وجمع إليه الجموع يدعوهم إلى نكث البيعة وخلع أمير المؤمنين معاوية وكفر بالله عز وجل كفره صلحاء فقال زياد على مثل هذه الشهادة فاشهدوا أما والله لاجهدن على قطع خيط عنق الخائن الاحمق فشهد رؤوس الارباع على مثل شهادته وكانوا أربعة ثم إن زيادا دعا الناس فقال اشهدوا على مثل شهادة رؤوس الارباع فقرأ عليهم الكتاب فقام أول الناس عناق بن شرحبيل بن أبي دهم التيمي تيم الله بن ثعلبة فقال بينوا اسمي فقال زياد ابدؤا بأسامي قريش ثم اكتبوا اسم عناق في الشهود ومن نعرفه ويعرفه أمير المؤمنين بالنصيحة والاستقامة فشهد إسحاق بن طلحة بن عبيدالله وموسى بن طلحة وإسماعيل بن طلحة بن عبيدالله والمنذر بن الزبير وعمارة ابن عقبة بن أبي معيط وعبدالرحمن بن هناد وعمر بن سعد بن أبي وقاص وعامر بن مسعود بن أمية بن خلف ومحرز بن جارية بن ربيعة بن عبدالعزى بن عبد شمس وعبيدالله بن مسلم بن شعبة الحضرمي وعناق بن شرحبيل بن أبي دهم ووائل ابن حجر الحضرمي وكثير بن شهاب بن حصين الحارثي وقطن بن عبدالله بن حصين والسرى بن وقاص الحارثي وكتب شهادته وهو غائب في عمله والسائب والاقرع الثقفي وشبيب بن ربيع وعبدالله بن أبي عقيل الثقفي ومصقلة بن هبيرة الشيباني والققعاق بن شور الذهلي وشداد بن المنذر بن الحارث بن وعله الذهلي وكان يدعى ابن بزيعه فقال ما لهذا أب ينسب إليه ألقوا هذا من الشهود فقبل له انه أخو الحصين وهو ابن المنذر قال فانسبوه إلى أبيه فنسب إلى أبيه فبلغت شدادا فقال ويلي على ابن الزانية أو ليست أمه أعرف من أبيه والله ما ينسب إلا إلى أمه سمية وحجار بن أبجر العجلي فغضبت ربيعة على هؤلاء الشهود الذين شهدوا من ربيعة وقالوا لهم

شهدتم على أوليائنا وخلفائنا فقالوا ما نحن إلا من الناس وقد شهد عليهم
ناس من قومهم كثير وعمرو بن الحجاج الزبيدى ولبيد بن عطار التميمي
ومحمد بن عمير بن عطار التميمي وسويد بن عبدالرحمن التميمي من بنى
سعد وأسماء بن خارجة الفزاري كان يعتذر من أمره وشمر بن ذى الجوشن
العامري وشداد مروان ابنا الهيثم الهلاليان ومحض بن ثعلبة من عائذة
قريش والهيثم بن الاسود النخعي وكان يعتذر إليهم وعبدالرحمن بن قيس
الاسدي والحارث وشداد ابنا الازمع الهمدانيان ثم الوادعيان وكريب بن سلمة
بن يزيد الجعفي وعبدالرحمن بن أبى سبرة الجعفي وزحر بن قيس الجعفي
وقدامة بن العجلان الازدي وعزرة بن عزرة الاحمسي ودعا المختار بن أبى
عبيد وعروة ابن المغيرة بن شعبة ليشهدوا عليه فراغا وعمر بن قيس ذى
الليحية وهانى بن أبى حية الوادعيان فشهد عليه سبعون رجلا فقال زياد
ألقوهم إلا من قد عرف بحسب وصلاح في دينه فألقوا حتى صيروا إلى هذه
العدة وألقيت شهادة عبدالله ابن الحجاج التغلبي وكتبت شهادة هؤلاء الشهود
في صحيفة ثم دفعها إلى وائل بن حجر الحضرمي وكثير بن شهاب الحارثي
وبعثهما عليهم وأمرهما أن يخرجاهم وكتب في الشهود شريح بن الحارث
القاضى وشريح بن هانى الحارثي فأما شريح فقال سألني عنه فأخبرته أنه
كان صوّاماً قوّاماً وأما شريح بن هانى الحارثي فكان يقول ما شهدت ولقد
بلغني أن قد كتبت شهادتي فأكذبتة ولمئته وجاء وائل ابن حجر وكثير بن
شهاب فأخرج القوم عشية وسار معهم صاحب الشرطة حتى أخرجهم من
الكوفة فلما انتهوا إلى جبانة عرزم نظر قبيصة بن ضبيعة العبسى إلى داره
وهى في جبانة عرزم فإذا بناته مشرفات فقال لوائل وكثير ائذنا لى فأوصى
أهلى فأذنا له فلما دنا منهم وهن يبكين سكت عنهن ساعة ثم قال اسكنن

فسكتن فقال اتقين الله عز وجل واصبرن فاني أرجو من ربي في وجهي هذا احدى الحسينين إما الشهادة وهى السعادة وإما الانصراف اليكن في عافية وإن الذى كان يرزقكن ويكفينى مؤنتكن هو الله تعالى وهو حى لا يموت أرجو أن لا يضيعكن وأن يحفظني فيكن ثم انصرف فمر بقومه فجعل القوم يدعون الله له بالعافية فقال إنه لما يعدل عندي خطر ما أنا فيه هلاك قومي يقول حيث لا ينصرونني وكان رجا أن يخلصوه.

قال أبو مخنف: فحدثني النضر بن صالح العبسى عن عبيد الله بن الحر الجعفي قال والله إنى لوافق عند باب السرى بن أبى وقاص حين مروا بحجر وأصحابه قال فقلت ألا عشرة رهط أستنفذ بهم هؤلاء إلا خمسة قال فجعل يتلهف قال فلم يجبنى أحد من الناس قال فمضوا بهم حتى انتهوا بهم إلى الغريين فلحقهم شريح بن هانئ معه كتاب فقال لكثير بلّغ كتابي هذا إلى أمير المؤمنين قال ما فيه قال لا تسألني فيه حاجتى فأبى كثير وقال ما أحب أن أتى أمير المؤمنين بكتاب لأدرى ما فيه وعسى أن لا يوافقه فأتى به وائل به حجر فقبله منه ثم مضوا بهم حتى انتهوا بهم إلى مرج عذراء وبينها وبين دمشق اثنا عشر ميلا.

تسمية الذين بعث بهم إلى معاوية:

حجر بن عدى بن جبلة الكندى والارقم بن عبد الله الكندى من بنى الارقم وشريك بن شداد الحضرمي وصيفى بن فسيل وقبيصة بن ضبيعة بن حرملة العبسى وكريم بن عفيف الخثعمي من بنى عامر بن شهران ثم من قحافة وعاصم بن عوف البجلى وورقاء بن سمي البجلى وكدام بن حيان وعبدالرحمن بن حسان العنزىان من بنى هميم ومحرز بن شهاب التميمي من بنى منقر وعبدالله بن حوية السعدى من بنى تميم فمضوا بهم حتى نزلوا مرج

عذراء فحبسوا بها ثم إن زيادا أتبعهم برجلين آخرين مع عامر بن الاسود العجلي بعثتة بن الاخنس من بنى سعد بن بكر بن هوازن وسعد بن نمران الهمداني ثم الناعطى فتموا أربعة عشر رجلا فبعث معاوية إلى وائل بن حجر وكثير بن شهاب فأدخلهما وفض كتابهما فقرأه على أهل الشام فإذا فيه بسم الله الرحمن الرحيم لعبدالله معاوية أمير المؤمنين من زياد بن أبى سفيان أما بعد فان الله قد أحسن عند أمير المؤمنين البلاء فكاد له عدوه وكفاه مؤنة من بغى عليه ان طواغيت من هذه الترابية السبائية رأسهم حجر بن عدى خالفوا أمير المؤمنين وفارقوا جماعة المسلمين ونصبوا لنا الحرب فأظهرنا الله عليهم وأمكننا منهم وقد دعوت خيار أهل مصر وأشرفهم وذوى السن والدين منهم فشهدوا عليهم بما رأوا وعملوا وقد بعثت بهم إلى أمير المؤمنين وكتبت شهادة صلحاء أهل مصر وخيارهم في أسفل كتابي هذا فلما قرأ الكتاب وشهادة الشهود عليهم قال ماذا ترون في هؤلاء النفر الذين شهد عليهم قومهم بما تستمعون فقال له يزيد بن أسد البجلي أرى أن تفرقهم في قرى الشام فيكفيكهم طواغيتها ودفع وائل بن حجر كتاب شريح بن هانئ إلى معاوية فقرأه فإذا فيه بسم الله الرحمن الرحيم لعبدالله معاوية أمير المؤمنين من شريح بن هانئ أما بعد فإنه بلغني أن زيادا كتب إليك بشهادتي على حجر بن عدى وأن شهادتي على حجر أنه ممن يقيم الصلاة ويؤتى الزكاة ويديم الحج والعمرة ويأمر بالمعروف وينهى عن المنكر حرام الدم والمال فإن شئت فاقتله وإن شئت فدعه فقرأ كتابه على وائل بن حجر وكثير فقال ما أرى هذا إلا قد أخرج نفسه من شهادتكم فحبس القوم بمرج عذراء وكتب معاوية إلى زياد أما بعد فقد فهمت ما اقتصت به من أمر حجر وأصحابه وشهادة من قبلك عليهم فنظرت في ذلك فأحيانا أرى قتلهم أفضل من تركهم وأحيانا

أرى العفو عنهم أفضل من قتلهم والسلام فكتب إليه زياد مع يزيد بن حجية بن ربيعة التيمي أما بعد فقد قرأت كتابك وفهمت رأيك في حجر وأصحابه فعجبت لاشتباه الامر عليك فيهم وقد شهد عليهم بما قد سمعت من هو أعلم بهم فإن كانت لك حاجة في هذا المصر فلا تردن حجرا وأصحابه إلى فأقبل يزيد بن حجية حتى مر بهم بعذراء فقال يا هؤلاء أما والله ما أرى براءتكم ولقد جئت بكتاب فيه الذبح فمروني بما أحبتم مما ترون أنه لكم نافع أعمل به لكم وأنطق به فقال حجر أبلغ معاوية أنا على بيعتنا لانستقيلها ولا نقيها وأنه إنما شهد علينا الاعداء والاطناء فقدم يزيد بالكتاب إلى معاوية فقراه وبلغه يزيد مقالة حجر فقال معاوية زياد أصدق عندنا من حجر فقال عبدالرحمن بن أم الحكم الثقفي ويقال عثمان بن عمير الثقفي جذاذاها جذاذاها فقال له معاوية لا تَعَنَّ أبرا فخرج أهل الشام ولا يدرون ما قال معاوية وعبدالرحمن فأتوا النعمان بن بشير فقالوا له مقالة ابن أم الحكم فقال النعمان قتل القوم وأقبل عامر بن الاسود العجلي وهو بعذراء يريد معاوية ليعلمه علم الرجلين اللذين بعث بهما زياد فلما ولى ليمضى قام إليه حجر بن عدى يرشف في القيود فقال يا عامر اسمع مني أبلغ معاوية أن دماءنا عليه حرام وأخبره أنا قد أومنا وصالحناه فليتنق الله ولينظر في أمرنا فقال له نحوا من هذا الكلام فأعاد عليه حجر مرارا فكان الآخر عرض فقال قد فهمت لك أكثرت فقال له حجر إني ما سمعت بعيب وعلى أنه يلوم إنك والله تحبى وتعطى وإن حجرا يقدم ويقتل فلا ألومك أن تستثقل كلامي اذهب عنك فكأنه استحيى فقال لا والله ما ذلك بي ولا بلغن ولا جهدن وكأنه يزعم أنه قد فعل وأن الآخر أبى فدخل عامر على معاوية فأخبره بأمر الرجلين قال وقام يزيد بن أسد البجلي فقال يا أمير المؤمنين هب لى ابني عمى وقد كان جرير

بن عبدالله كتب فيهما أن امرأين من قومي من أهل الجماعة والرأى الحسن سعى بهما ساع ظنين إلى زياد فبعث بهما في نفر الكوفيين الذين وجه بهم زياد إلى أمير المؤمنين وهما ممن لا يحدث حدثا في الاسلام ولا بغيا على الخليفة فلينفعهما ذلك عند أمير المؤمنين فلما سألهما يزيد ذكر معاوية كتاب جرير فقال قد كتب إلى ابن عمك فيهما جرير محسنا عليهما التناء وهو أهل أن يصدق قوله ويقبل نصيحته وقد سألتني ابني عمك فهما لك وطلب وائل بن حجر في الارقم فتركه له وطلب أبو العور السلمى في عتبة بن الاخنس فوهبه له وطلب حمرة بن مالك الهمداني في سعد بن نمران الهمداني فوهبه له وكلمه حبيب ابن مسلمة في ابن حوية فخلى سبيله وقام ملك بن هبيرة السكوني فقال لمعاوية عمك يا أمير المؤمنين دع لى ابن عمى حجرا فقال إن ابن حجرا رأس القوم وأخاف إن خليت سبيله أن يفسد على مصرى فيضطرنا غدا إلى أن نشخصك وأصحابك إليه بالعراق فقال له والله ما أنصفتني يا معاوية قاتلت معك ابن عمك فتلقاني منهم يوم كيوم صفين حتى ظفرت كفك وعلا كعبك ولم تخف الدوائر ثم سألتك ابن عمى فسطوت وبسطت من القول بما لا أنتفع به وتخوفت فيما زعمت عاقبة الدوائر ثم انصرف فجلس في بيته فبعث معاوية هدبة بن فياض القضاعى من بنى سلامان بن سعد والحصين بن عبدالله الكلابي وأبا شريف البدى فأتوهم عند المساء فقال الخثعمي حين رأى الاعور مقبلا يقتل نصفنا وينجو نصفنا فقال سعد ابن نمران اللهم اجعلني ممن ينجو وأنت عنى فقال عبدالرحمن بن حسان العنزى اللهم اجعلني من تكرم بهوانهم وأنت عنى فطالما عرضت نفسى للقتل فأبى الله إلا ما أراد فجاء رسول معاوية إليهم بتخلىة ستة وبقتل ثمانية فقال لهم رسول معاوية إنا قد أمرنا أن نعرض عليكم البراءة

من على واللعن له فإن فعلتم تركناكم وإن أبيتم قتلناكم وإن أمير المؤمنين يزعم أن دماءكم قد حلت له بشهادة أهل مصركم عليكم غير أنه قد عفى عن ذلك فابروا من هذا الرجل نخل سبيلكم قالوا اللهم إنا لسنا فاعلي ذلك فأمر بقبورهم فحفرت وأدريت أكفانهم وقاموا الليل كله يصلون فلما أصبحوا قال أصحاب معاوية يا هؤلاء لقد رأيناكم البارحة قد أطلتم الصلاة وأحسنتم الدعاء فأخبرونا ما قولكم في عثمان قالوا هو أول من جار في الحكم وعمل بغير الحق فقال أصحاب معاوية أمير المؤمنين كان أعلم بكم ثم قاموا إليهم فقالوا تبرؤن من هذا الرجل قالوا بل نتولاه ونتبرأ ممن تبرأ منه فأخذ كل رجل منهم رجلا ليقتله ووقع قبيصة بن ضبيعة في يدي أبي شريف البدى فقال له قبيصة إن الشر بين قومي وبين قومك أمن فليقتلني سواك فقال له برتك رحم فأخذ الحضرمي فقتله وقتل القضاعى قبيصة بن ضبيعة قال ثم إن حجرا قال لهم دعوني أتوضأ قالوا له توضأ فلما أن توضأ قال لهم دعوني أصل ركعتين فأيمن الله ما توضأت قط إلا صليت ركعتين قالوا ليصل فصلى ثم انصرف فقال والله ما صليت صلاة قط أقصر منها ولولا أن تروا أن ما بى جزع من الموت لاحببت أن أستكثر منها ثم قال اللهم إنا نستعديك على أمتنا فإن أهل الكوفة شهدوا علينا وإن أهل الشام يقتلوننا أما والله لئن قتلتموني بها إني لأول فارس من المسلمين هلك في واديها وأول رجل من المسلمين نبخته كلابها فمشى إليه الاعور هدبة بن فياض بالسيف فأرعدت خصائله فقال كلا زعمت أنك لا تجزع من الموت فأنا أدعك فأبرأ من صاحبك فقال مالي لأجزع وأنا أرى قبرا محفورا وكفنا منشورا وسيفا مشهورا وإني والله إن جزعت من القتل لأقول ما يسخط الرب فقتله وأقبلوا يقتلونهم واحدا واحدا حتى قتلوا ستة فقال عبدالرحمن بن حسان العنزي

وكريم بن عفيف الخثعمي ابعثوا بنا إلى أمير المؤمنين فنحن نقول في هذا الرجل مثل مقالته فبعثوا إلى معاوية يخبرونه بمقالتهما فبعث إليهم أن اتنوني بهما فلما دخلا عليه قال الخثعمي الله الله يا معاوية فإنك منقول من هذه الدار الزائلة إلى الدار الآخرة الدائمة ثم مسؤل عما أردت بقتلنا وفيهم سفكت دمائنا فقال معاوية ما تقول في علي قال أقول فيه قولك قال أتبرأ من دين علي الذي كان يدين الله به فسكت وكره معاوية أن يجيبه وقال شمر بن عبدالله من بنى قحافة فقال يا أمير المؤمنين هب لى ابن عمى قال هو لك غير أنى حابسه شهرا فكان يرسل إليه بين كل يومين فيكلمه وقال له إنى لانفس بك على العراق أن يكون فيهم مثلك ثم إن شمرا عاوده فيه الكلام ففكك نمرك على هبة ابن عمك فدعاه فخلى سبيله على أن لا يدخل إلى الكوفة ما كان له سلطان فقال تخير أي بلاد العرب أحب إليك أن أسيرك إليها فاختر الموصل فكان يقول لو قد مات معاوية قدمت المصر فمات قبل معاوية بشهر ثم أقبل على عبدالرحمن العنزي فقال ابه يا أخا ربيعة ما قولك في علي قال دعني ولا تسألني فإنه خير لك قال والله لأدعك حتى تخبرني عنه قال أشهد أنه كان من الذاكرين الله كثيرا ومن الآمرين بالحق والقائمين بالقسط والعافين عن الناس قال فما قولك في عثمان قال هو أول من فتح باب الظلم وأرتج أبواب الحق قال قتلت نفسك قال بل إياك قتلت ولا ربيعة بالوادي يقول حين كلم شمر الخثعمي في كريم بن عفيف الخثعمي ولم يكن له أحد من قومه يكلمه فيه فبعث به معاوية إلى زياد وكتب إليه أما بعد فإن هذا العنزي شر من بعثت فعاقبه عقوبته التى هو أهلها واقتله شر قتلة فلما قدم به على زياد بعث بن زياد إلى قس الناطف فدفن به حيا قال ولما حمل العنزي والخثعمى إلى معاوية قال العنزي لحجر يا حجر لا يبعدنك الله فنعم أخو الإسلام كنت

وقال الخثعمي لا تبعد ولا تفقد فقد كنت تأمر بالمعروف وتنهى عن المنكر ثم ذهب بهما وأتبعهما بصره وقال كفى بالموت قطاعا لحبل القرائن فذهب بعتبة بن الاخنس وسعد بن نمران بعد حجر بأيام فخلى سبيلهما.
تسمية من قتل من أصحاب حجر رحمه الله:

حجر بن عدى وشريك بن شداد الحضرمي وصيفى بن فسيل الشيباني وقبيصة ابن ضبيعة العبسي ومحرز بن شهاب السعدى ثم المنقرى وكدام بن حيان العنزي وعبدالرحمن بن حسان العنزي فبعث به إلى زياد فدفن حياً بقس الناطف فهم سبعة قتلوا وكفنوا وصلى عليهم قال فزعموا أن الحسن لما بلغه قتل حجر وأصحابه قال صلوا عليهم وكفونهم وادفونهم واستقبلوا بهم القبلة قالوا نعم قال حجواهم ورب الكعبة.

تسمية من نجا منهم:

كريم بن عفيف الخثعمي وعبدالله بن حوية التميمي وعاصم بن عوف البجلي وورقاء بن سمى البجلي والارقم بن عبدالله الكندى وعتبة بن الاخنس من بنى سعد بن بكر وسعد بن نمران الهمداني فهم سبعة وقال مالك بن هبيرة السكوني حين أبى معاوية أن يهب له حجرا وقد اجتمع إليه قومه من كندة والسكون وناس من اليمن فقال والله لنحن أغنى عن معاوية من معاوية عنا وإنا لنجد في قومه منه بدلا ولا يجد منا في الناس حلفاً سيروا إلى هذا الرجل فلنخله من أيديهم فأقبلوا يسيرون ولم يشكوا أنهم بعدراء لم يقتلوا فاستقبلتهم قتلتهم وقد خرجوا منها فلما رأوه في الناس ظنوا أنما جاء بهم ليخلص حجرا من أيديهم فقال لهم ما وراءكم قال تاب القوم وجئنا لنخبر معاوية فسكت عنهم ومضى نحو عدراء فاستقبله بعض من جاء منها فأخبره أن القوم قد قتلوا فقال على بالقوم وتبعتهم الخيل وسبقوهم حتى دخلوا على

معاوية فأخبروه خبر ما أتى له مالك بن هبيرة ومن معه من الناس فقال لهم معاوية اسكنوا فانما هي حرارة يجدها في نفسه وكأنها قد طفتت ورجع مالك حتى نزل في منزله ولم يأت معاوية فأرسل إليه معاوية فأبى أن يأتيه فلما كان الليل بعث إليه بمائة ألف درهم وقال له إن أمير المؤمنين لم يمنعه أن يشفعك في ابن عمك إلا شفقتك عليك وعلى أصحابك أن يعيدوا لكم حرباً أخرى وإن حجر بن عدى لو قد بقى خشيت أن يكلفك وأصحابك الشخوص إليه وأن يكون ذلك من البلاء على المسلمين ما هو أعظم من قتل حجر فقبلها وطابت نفسه وأقبل إليه من غده في جموع قومه حتى دخل عليه ورضى عنه.

قال أبو مخنف: وحدثني عبد الملك بن نوفل بن مساحق أن عائشة رضى الله عنها بعثت عبدالرحمن ابن الحارث بن هشام إلى معاوية في حجر وأصحابه فقدم عليه وقد قتلهم فقال له عبدالرحمن أين غاب عنك حلم أبي سفيان قال غاب عنى حين غاب عنى مثلك من حلماء قومي وحملنى ابن سمية فاحتملت.

قال أبو مخنف: قال عبد الملك بن نوفل كانت عائشة تقول لولا أنا لم نغير شيئاً إلا آلت بنا الامور إلى أشد مما كنا فيه لغيرنا قتل حجر أما والله أن كان ما علمت لمسلما حجاجاً معتمراً.

قال أبو مخنف: وحدثني عبد الملك بن نوفل عن أبي سعيد المقبرى أن معاوية حين حج مر على عائشة رضوان الله عليها فاستأذن عليها فأذنت له فلما قعد قالت له يا معاوية أأمنت أن أخبأ لك من يقتلك قال بيت الامن دخلت قالت يا معاوية أما خشيت الله في قتل حجر وأصحابه قال لست أنا قتلتهم إنما قتلهم من شهد عليهم.

قال أبو مخنف: حدثني زكرياء بن أبي زائدة عن أبي إسحاق قال أدركت الناس وهم يقولون إن أول ذل دخل الكوفة موت الحسن بن علي وقتل حجر بن عدى ودعوة زياد.

قال أبو مخنف: وزعموا أن معاوية قال عند موته يوم لى من ابن الادبر طويل ثلاث مرات يعنى حجرا.

قال أبو مخنف عن الصقعب بن زهير عن الحسن قال: أربع خصال كن في معاوية لو لم يكن فيه منهن إلا واحدة لكانت موبقة انتزأه على هذه الامة بالسفهاء حتى ابتزها أمرها بغير مشورة منهم وفيهم بقايا الصحابة وذوو الفضيلة واستخلافه ابنه بعده سيكيرا خميرا يلبس الحرير ويضرب بالطنابير وادعاؤه زيادا وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الولد للفراش وللعاهر الحجر وقتله حجرا ويلا له من حجر وأصحاب حجر مرتين وقالت هند ابنة زيد بن مخرمة الانصارية وكانت تشيع ترثي حجرا:

ترفع أيها القمر المنير	تبصر هل ترى حجرا يسير
يسير إلى معاوية بن حرب	ليقتله كما زعم الامير
تخبرت الجبابر بعد حجر	وطاب لها الخورنق والسدير
وأصبحت البلاد لها محولا	كأن لم يحيها مزن مطير
ألا يا حجر حجر بنى عدى	تلقتك السلامة والسرور
أخاف عليك ما أردى عديا	وشيخا في دمشق له زئير
يرى قتل الخيار عليه حقا	له من شر أمته وزير
ألا ياليت حجرا مات موتا	ولم ينحر كما نحر البعير
فإن يهلك فكل زعيم قوم	من الدنيا إلى هلك يصير

وقالت الكندية ترثي حجرا ويقال بل قائلها هذه الانصارية:

دموع عينى ديمة تقطر تبكى على حجر وما تقتر
لو كانت القوس على أسره ما حمل السيف له الاعور
وقال الشاعر يحرض بنى هند من بنى شيبان على قيس بن عباد حين سعى
بصيفي بن فسيل:

دعى ابن فسيل يا آل مرة دعوة ولاقى ذباب السيف كفا ومعصما
فحرض بنى هند إذا ما لقيتهم وقل لغيث وابنه يتكلما
لتبك بنى هند قتيلة مثل ما بكت عرس صيفي وتبعث مأتما
غياث بن عمران بن مرة بن الحارث بن دب بن مرة بن ذهل بن شيبان وكان
شريفاً وقتيلة أخت قيس بن عباد فعاش قيس بن عباد حتى قاتل مع ابن
الاشعث في موطنه فقال حوشب للحجاج بن يوسف إن منا امرءاً صاحب
فتن ووثوب على السلطان لم تكن فتنة في العراق قط إلا وثب فيها وهو
ترابى يلعن عثمان وقد خرج مع ابن الاشعث فشهد معه في موطنه كلها
يحرض الناس حتى إذا أهلكهم الله جاء فجلس في بيته فبعث إليه الحجاج
فضرب عتقه فقال بنو أبيه لآل حوشب إنما سعيتم بنا سعياً فقالوا لهم وأنتم
إنما سعيتم بصاحبنا سعياً.

فقال أبو مخنف: وقد كان عبدالله بن خليفة الطائي شهد مع حجر بن عدى
فطلبه زياد فتوارى فبعث إليه الشرط وهم أهل الحمراء يومئذ فأخذوه
فخرجت أخته النوار فقالت يا معشر طيء أتسلمون سنانكم ولسانكم عبدالله
بن خليفة فشد الطائيون على الشرط فضربوهم وانتزعوا منهم عبدالله بن
خليفة فرجعوا إلى زياد فأخبروه فوثب على عدى بن حاتم وهو في المسجد
فقال ائتنى بعبدالله بن خليفة قال وماله فأخبره قال فهذا شئ كان في الحى لا
علم لى به قال والله لتأتينى به قال لا والله لا آتيك به أبداً أجيئك بابن عمى

تقتله والله لو كان تحت قدمي ما رفعتهما عنه قال فأمر به إلى السجن قال فلم
يبق بالكوفة يمانى ولا ربعى إلا أتاه وكلمه وقالوا تفعل هذا بعدى بن حاتم
صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فانى أخرجه على شرط قالوا ما
هو قال يخرج ابن عمه عنى فلا يدخل الكوفة ما دام لى بها سلطان فأتى عدى
فأخبر بذلك فقال نعم فبعث عدى إلى عبدالله بن خليفة فقال يا ابن أخى إن
هذا قد لجج في أمرك وقد أبى إلا اخراجك عن مصرك مادام له سلطان فالحق
بالجبليين فخرج فجعل عبدالله بن خليفة يكتب إلى عدى وجعل عدى يمينه
فكتب إليه:

تذكرت ليلى والشبيبة أعصرا	وذكر الصبى برح على من تذكرنا
وولى الشباب فافتقدت غضونه	فيالك من وجد به حين أدبرا
فدع عنك تذكار الشباب وفقده	وآساره إذ بان منك فأقصرا
وبك على الخلان لما تخرموا	ولم يجدوا عن منهل الموت مصدرا
دعتهم مناياهم ومن حان يومه	من الناس فاعلم أنه لن يؤخرا
أولئك كانوا شيعة لى وموثلا	إذا اليوم ألقى ذا احتدام مذكرا
وما كانت أهوى بعدهم متعللا	بشئ من الدنيا ولا أن أعمرا
أقول ولا والله أنسى اذكارهم	سجيس الليالى أو أموت فأقبرا
على أهل عذراء السلام مضاعفا	من الله وليسق الغمام الكنهورا
ولاقى بها حجر من الله رحمة	فقد كان أرضى الله حجر وأعدرا
ولا زال تهطال ملث وديمة	على قبر حجر أو ينادى فيحشرا
فيا حجر من للخيل تدمى نحورها	وللملك المغزى إذا ما تغشما
ومن صادع بالحق بعدك ناطق	بتقوى ومن إن قيل بالجور غيرا

فنعم أخو الاسلام كنت وإنني
وقد كنت تعطى السيف في الحرب حقه
فيا أخوينا من هميم عصمتما
ويا أخوى الخندفيين أبشرا
ويا إخوتنا من حضرموت وغالب
سعدتم فلم اسمع بأصوب منكم
سأبكيكم ما لاح نجم وغرد الـ
فقلت ولم أظلم أغوث بن طيئ
هبلتم ألا قاتلتم عن أخيكم
ففرجتم عنى فغودرت مسلما
فمن لكم مثلى لدى كل غارة
ومن لكم مثلى إذا الحرب قلصت
فها أنا ذا دارى بأجبال طيئ
نفاني عدوى ظالما عن مهاجري
وأسلمنى قومي لغير جناية
فإن ألف في دار بأجبال طيئ
فما كنت أخشى أن أرى متغربا
لحا الله قتل الحضرميين وائلا
ولاقى الردى القوم الذين تحزبوا
فلا يدعنى قوم لغوث بن طيئ
لاطمع أن تؤتى الخلود وتحبرا
وتعرف معروفنا وتنكر منكرا
ويسرتما للصالحات فأبشرا
فقد كنتما حيثما أن تبشرا
وشيبان لقيتم حسابا ميسرا
حجاجا لدى الموت الجليل وأصبرا
حمام ببطن الواديين وقرقرا
متى كنت أخشى بينكم أن أسيرا
وقد ذب حتى مال ثم تجورا
كأنى غريب في إياد وأعصرا
ومن لكم مثلى إذا البأس أصحرا
وأوضع فيها المستमित وشمرا
طربدا ولو شاء الاله لغيرا
رضيت بما شاء الاله وقدرا
كأن لم يكونوا لى قبيلة ومعشرا
وكان معانا من عصير ومحضرا
لحا الله من لاحى عليه وكثرا
ولاقى الفناء من السنان الموفرا
علينا وقالوا قول زور ومنكرا
لان دهرهم أشقى بهم وتغيرا

فلم أغزهم في المعلمين ولم أثر
 فبلغ خليلي إن رحلت مشرقا
 ونبهان والافناء من جذم طئ
 ألم تذكروا يوم العذيب أليتى
 وكرى على مهران والجمع حاسر
 ويوم جلولاء الواقعة لم ألم
 وتنسوني يوم الشريعة والقنا
 جزى ربه عنى عدى بن حاتم
 أتسى بلائى سادرا يا ابن حاتم
 فدافعت عنك القوم حتى تخاذلوا
 فولوا وما قاموا مقامي كأنما
 نصرتكم إذخام القريب وأبعط الـ
 فكان جزائي أن اجرد بينكم
 وكم عدة لى منك أنك راجعي
 فأصبحت أرعى النيب طورا وتارة
 كأنى لم أركب جوادا لغارة
 ولم أعترض بالسيف خيلا مغيرة
 ولم أستحث الركض في إثر عصابة
 ولم أذعر الايلام منى بغارة
 ولم أر في خيل تطاعن بالقنا
 عليهم عجاجا بالكويفة أكدرا
 جديلة والحيين معنا ويحترا
 ألم أك فيكم ذا الغناء العشترا
 أمامكم ألا أرى الدهر مدبرا
 وقتلى الهمام المستमित المسورا
 ويوم نهاوند الفتوح وتسترا
 بصفين في أكتافهم قد تكسرا
 برفضى وخذلاني جزاء موفرا
 عشية ما أغنت عديك حذمرا
 وكنت أنا الخصم الالذ العذورا
 رأوني ليشا بالاباءة مخدرا
 سبيد وقد أفردت نصرا مؤزرا
 سجيننا وأن أولى الهوان وأوسرا
 فلم تغن بالميعاد عنى حبترا
 أهرهر ان راعى الشويبهات هرهرا
 ولم أترك القرن الكمى مقطرا
 إذا النكس مشى القهقرى ثم جرجرا
 ميممة عليا سجاس وأبهرا
 كورد القطا ثم انحدرت مظفرا
 بقزوين أو شروين أو أغز كندرا

فذلك دهر زال عنى حميده
فلا يبعدن قومي وإن كنت غائبا
وأصبح لى معروفه قد تنكرا
ولا خير في الدنيا ولا العيش بعدهم
وكنت المضاع فيهم والمكفرا
فمات بالجبليين قبل موت زياد وقال عبيدة الكندى ثم البدى وهو يعير محمد
ابن الاشعث بخذلانه حجرا:
فرقا ولولا أنت كان منيعا
و قتلت وافد آل بيت محمد
وسلبت أسيافا له ودروعا
لو كنت من أسد عرفت كرامتي
ورأيت لى بيت الحباب شفيعا

۳. مقتل الحسين عمّار الدّهنی به روایت ابن السّمّاک بغدادی

متن *مقتل الحسين* از عمّار بن معاویة الدّهنی (د ۱۳۳ ه.ق.)^۱، محدّث کوفی با علائق شیعی، توسط مرشد بالله الجرجانی در کتاب *الأمالی الخمیسية* نقل شده که در آن عمّار مقتل را به روایت از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند. در سند المرشد بالله، نام ابن السّمّاک، محدّث سنّی بغدادی آمده که بعید نیست وی این مقتل را در تألیفی که در فضائل اهل بیت نگاشته بوده، نقل کرده باشد.^۲

روایت عمّار الدّهنی در کتاب *تاریخ الطبری* به صورت کم‌وبیش پراکنده نقل شده است.^۳ طبری این متن را از طریق زکریاء بن یحیی الضریر از ابوالولید أحمد بن جناب المصیصی از خالد بن یزید بن أسد بن عبدالله القسری^۴ از عمّار الدّهنی روایت می‌کند. به این روایت احمد بن جناب از القسری از عمّار الدّهنی در کتاب *مقاتل الطالبیین* ابوالفرج اصفهانی نیز اشاره شده و مضامین آن با روایات دیگر ترکیب شده است.^۵ متن *مقتل عمار الدّهنی* در کتاب *سیر اعلام النبلاء* هم به روایت از احمد بن جناب المصیصی نقل شده است.^۶ روایت ابن السّمّاک هم، از طریق همین احمد بن جناب است. در اینجا متن این مقتل را بر اساس کتاب *الأمالی الخمیسية*، که به شکل کامل و یک جا

-
۱. برای آگاهی‌های بیشتر درباره او از باب نمونه نک: ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۶، ص ۱۳۸.
 ۲. ابن سّمّاک، ابو عمرو عثمان بن احمد بن عبدالله بن یزید دَقّاق (د ۲۶ ربیع الاول ۳۴۴ق/ ۲۰ زوئیة ۹۵۵م)، محدّث بغداد. درباره او و کتاب فضائل او نک: مقاله من در *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ذیل همین مدخل که با امضای مستعار چاپ شده است.
 ۳. نک: *تاریخ الطبری*، ج ۴، صص ۲۵۷-۲۹۲.
 ۴. درباره او نک: ذهبی، *میزان الاعتدال*، ج ۱، ص ۶۴۷.
 ۵. نک: ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۶۳.
 ۶. نک: ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۳، صص ۳۰۶-۳۱۰.

روايت شده است، نقل مى كنيم:^١

متن مقتل الحسين عليه السلام عمار الدهني:

أخبرنا أبوطاهر أحمد بن علي بن محمد بن عثمان السواق والبندار ابن أخي شيخنا أبي منصور بن السواق بقراءتي عليه، قال حدثنا أبو عبدالله الحسين بن عمر بن برهان الغزال، قال أخبرنا أبو عمرو عثمان بن أحمد المعروف بابن السماك، قال حدثنا أبو الفضل أحمد بن ملاعب بن جنان (كذا و درست آن: أحمد بن ملاعب^٢) قال حدثنا أحمد بن غياث (كذا: جناب)، قال أخبرنا خالد بن يزيد بن أسد بن عبدالله القسري عن عمار الدهني قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام، حدثني بمقتل الحسين بن علي عليه السلام حتى كأنني حضرته، قال: مات معاوية والوليد بن عتبة بن أبي سفيان على المدينة، فأرسل إلى الحسين بن علي عليه السلام ليأخذ بيعته، فقال له أخرجني ورفق به فأخره فخرج إلى مكة فأتاه رسل أهل الكوفة أنا قيد حبسنا أنفسنا عليك، ولسنا نحضر الجمعة مع الوالي فأقدم علينا، وكان نعمان بن بشير الأنصاري على الكوفة، قال فبعث الحسين بن علي عليه السلام إلى مسلم بن عقيل ابن عمه فقال: سر إلى الكوفة فانظر ما كتبوا به إلي، فإن كان حقاً خرجت إليهم، فخرج مسلم حتى أتى المدينة، فأخذ منها دليلين فمرا به في البرية فأصابهم عطش، فمات أحد الدليلين، فكتب مسلم إلى الحسين بن علي عليه السلام يستغفبه، فكتب إليه الحسين: أن أمض إلى الكوفة فخرج حتى قدمها فنزل على رجل من أهلها يقال له عوسجة، فلما تحدث أهل الكوفة بمقدمه دنوا إليه فبايعه منهم اثنا عشر ألفاً، فقام رجل ممن يهوى يزيد إلى نعمان، فقال له إنك لضعيف أو

١. المرشد بالله، الأمالى الخميسية، ج ١، صص ٢٤٨-٢٥٢.

٢. دربارة او نك: ذهبى، سير اعلام النبلاء، ج ١٣، ص ٤٢.

مستضعف قد فسد البلاد، فقال له النعمان: لأن أكون ضعيفاً في طاعة الله عز وجل أحب إلي مما أكون قوياً في معصية الله، وما كنت لأهتك ستراً ستره الله عز وجل، فكتب بقوله إلى يزيد بن معاوية، فدعا يزيد مولى له يقال له سرجون - قد كان يستشيره - فأخبره الخبر، فقال له: أكنت قابلاً من معاوية لو كان حياً؟ قال نعم، قال فاقبل مني، إنه ليس للكوفة إلا عبيدالله بن زياد فولها إياه، وكان يزيد ساخطاً، وكان قد هم بعزله وكان على البصرة، فكتب إليه يرضاه وأنه قد ولاه الكوفة مع البصرة، وكتب إليه أن يطلب مسلم بن عقيل فيقتله إن وجدته، فأقبل عبيدالله في وجوه أهل البصرة حتى قدم الكوفة مثلثاً، فلا يمر على مجلس من مجالسهم فيسلم عليهم إلا أن قالوا وعليك السلام يا بن بنت رسول الله، وهم يظنون أنه الحسين بن علي عليه السلام، حتى نزل بالقصر، فدعا مولى له فأعطاه ثلاثة آلاف درهم، فقال له: اذهب حتى تسأل عن الرجل الذي يبايع أهل الكوفة، فأعلمه أنك رجل من أهل حمص جثت لهذا الأمر، وهذا مال فادفعه إليه ليقوى، فخرج إليه فلم يزل يتلطف ويرفق حتى دخل على شيخ يلي البيعة، فلقبه فأخبره الخبر، فقال له الشيخ: لقد سرنى لقاءك إياي، ولقد ساءني، فأما ما سرنى من ذلك فما هداك الله عز وجل، وأما ما ساءني فإن أمرنا لم يستحكم بعد، فأدخله على مسلم فأخذ منه المال وبايعه، ورجع إلى عبيدالله فأخبره، وتجول مسلم حين قدم عبيدالله من الدار التي كان فيها إلى منزل هاني بن عروة المرادي، وكتب مسلم إلى الحسين ابن علي عليه السلام يخبره ببيعة اثني عشر ألفاً من أهل الكوفة ويأمره بالقدوم، قال وقال عبدالله لوجوه أهل الكوفة: ما بال هاني بن عروة لم يأتي فيمن أتاني، قال فخرج إليه محمد بن الأشعث في أناس منهم، فأتوه وهو على باب داره، فقالوا له إن الأمير قد ذكر استبطائك فانطلق إليه، فلم يزالوا به

حتى ركب معهم، فدخل على عبيدالله وعنده شريح القاضي، فلما نظر إليه قال لشريح: أتتك بخائن رجلاه، فلما سلم عليه قال له يا هاني: أين مسلم؟ قال لا أدري، فأمر عبيدالله صاحب الدراهم فخرج إليه، فلما رآه قطع به، قال أصلح الله الأمير، والله ما دعوته إلى منزلي ولكنه جاء فطرح نفسه علي، قال ائني به، فقال والله لو كان تحت قدمي ما رفعتهما عنه، قال أدنوه إلي، فأدني فضربه بالقضيب فشجه على حاجبه، وأهوى هاني إلى سيف شرطي ليسله فدفع عن ذلك وقال له: قد أحل الله دمك، فأمر به فحبس في جانب القصر، وخرج الخبر إلى مذحج فإذا على باب القصر جلبة سمعها عبيدالله بن زياد، فقال ما هذا؟ فقالوا مذحج، فقال لشريح: أخرج إليهم فأعلمهم أنني إنما حسبته لأسائله، وبعث عيناً عليه من مواليه يسمع ما يقول، فمر شريح بهاني، فقال هاني يا شريح: اتق الله فإنه قاتلي، فخرج شريح حتى قام على باب القصر، فقال لا بأس عليه إنما حبسه الأمير ليسأله، فقالوا صدق ليس على صاحبكم بأس، فتفرقوا، وأتى مسلماً الخبر، فنادى بشعاره فاجتمع إليه أربعة آلاف من أهل الكوفة، فقدم مقدمة وهي ميمنة وميسرة وسار في القلب إلى عبيدالله، وبعث عبيدالله إلى وجوه أهل الكوفة فجمعهم عنده في القصر، فلما سار إليه مسلم فانتهى إلى باب القصر أشرفوا عليه من فوقه على عشائهم، فجعلوا يكلمونهم ويردونهم، فجعلوا أصحاب مسلم يتسللون حتى أمسى في خمسمائة، فلما اختلط الظلام ذهب أولئك أيضاً، فلما رأى مسلم أنه قد بقي وحده تردد في الطرق، فأتى باباً فنزل عليه فخرجت إليه امرأة، فقال لها اسقيني ماء فسقته ثم مكث ما شاء الله، ثم خرجت فإذا هو على الباب، قالت يا عبدالله إن مجلسك مجلس ريبة فقم، فقال لها: أنا مسلم بن عقيل فهل عندك مأوى؟ قالت نعم، أدخل، وكان ابنها مولى لمحمد بن الأشعث، فلما

علم به الغلام انطلق إلى محمد فأخبره، فانطلق محمد إلى عبيدالله فأخبره، فبعث عبيدالله عمرو بن حريث المخزومي صاحب شرطة إليه ومعه محمد فلم يعلم مسلم حتى أحيط بالدار، فلما رأى ذلك مسلم خرج بسيفه فقاتلهم، فأعطاه محمد الأمان فأمكن من يده، فجاء به إلى عبيد الله بن زياد، فأمر به فأصعد إلى أعلى القصر فضرب عنقه، وألقى جثته إلى الناس وأمر بهاني فسحب إلى الكناسة فصلب هناك، وقال شاعرهم:

فإن كنت لاتدرين ما الموت فانظري إلى هاني بالسوق وابن عقيل
 أصابهما أمر الإمام فأصبحا أحاديث من يسعى بكل سبيل
 أتركب أسماء الهماليح آمناً وقد طلبته مذحج بقتيل
 وأقبل الحسين عليه السلام بكتاب مسلم كان إليه، حتى إذا كان بينه وبين القادسية
 ثلاثة أميال لقيه الحر بن يزيد التميمي، فقال له: أين تريد؟ قال أريد هذا
 المصر، قال ارجع فإني لم أدع لك خلفي خيراً أرجوه، فهم أن يرجع، وكان
 معه إخوة مسلم بن عقيل، قال والله لانرجع حتى يصيب بناًرنا أو يقتل، فقال
 لا خير في الحياة بعدكم، فسار فلقيه أول خيل عبيدالله بن زياد، فلما رأى
 ذلك عدل إلى كربلاء فأسند ظهره إلى قصب أو خلاف لا يقاتل إلا من وجه
 واحد، فنزل وضرب أبينته، وكان أصحابه خمسة وأربعين فارساً ونحواً من
 مائة رجل.

وكان عمر بن سعد بن أبي وقاص قد ولاه عبيدالله بن زياد الري وعهد إليه
 عهداً، فقال اكفني هذا الرجل، فقال اعفني، فأبى أن يعفيه، قال فانظري الليل
 فأخره، فنظر في أمره، فلما أصح غدا عليه راضياً بما أمر به، فتوجه عمر بن
 سعد إلى الحسين بن علي عليه السلام، فلما أتاه قال له الحسين: اختر واحدة من
 ثلاث: إما أن تدعوني فالحق بالثغور، وإما أن تدعوني فأذهب إلى يزيد،

وإما أن تدعوني فأنصرف من حيث جئت، فقبل ذلك عمر بن سعد، فكتب إلى عبيدالله بن زياد بذلك، فكتب إليه عبيدالله: لا ولا كرامة حتى يضع يده في يدي، فقال الحسين بن علي عليه السلام: لا والله لا يكون ذلك أبداً، فقاتله فقتل أصحابه كلهم وفيهم بضعة عشر شاباً من أهل بيته ونحو سهم، فيقع بابن له صغير في حجره فجعل يمسح الدم عنه ويقول: اللهم احكم بيننا وبين قومنا، دعونا لينصرونا ثم يقتلونا، ثم دعا بسر اويل حبره فشقه ثم لبسه، ثم خرج بسيفه فقاتل حتى قتل عليه السلام، فقتله رجل من مذحج، وحز رأسه وانطلق به إلى عبيدالله لعنه الله فقال:

أوقر ركابي فضة وذهبا فقد قتلت الملك المحجبا
قتلت خير الناس أما وأباً وخيرهم إن ينسبون نسبا
فوفد هو إلى يزيد بن معاوية لعنهم الله تعالى ومعه الرأس، فوضع بين يديه وعنده أبو بزرة الأسلمي، فجعل يزيد ينكت بالقضيب على فيه ويقول:
نفلق هاماً من رجال أعزة علينا وهم كانوا أعق وأظلما
فقال له أبو بزرة: ارفع قضيبك فوالله لربما رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله على فيه يلثمه، وسرح عمر بن سعد بحرمة وعياله إلى عبيدالله ولم يكن بقي من أهل بيت الحسين عليه السلام إلا غلام كان مريضاً مع النساء، فأمر به عبيدالله ليقتل فطرحته زينب بنت علي عليها السلام نفسها عليه، وقالت لا يقتل حتى تقتلوني فرق له فتركه وكف عنه ثم جهزهم وحملهم إلى يزيد، فلما قدموا عليه جمع من كان بحضرته من أهل الشام ثم أدخلوا عليه، فهنئوه بالفتح، فقام رجل منهم أزرق أحمر، فنظر إلى وصيفة من بناتهم، فقال يا أمير المؤمنين: هب لي هذه، فقالت زينب لا والله ولا كرامة لك ولا له، إلا أن يخرج من دين الله عز وجل، فأعادها الأزرق، فقال له يزيد: كف، ثم أدخلهم إلى عياله ثم جهزهم

وحملهم إلى المدينة، فلما دخلوها خرجت امرأة من بني عبدالمطلب ناشرة
شعرها، واضعة كمها على رأسها تلقنهم وهي تقول:
ماذا تقولون لو قال النبي لكم ماذا فعلتم وأنتم خيرة الأمم
بعترتي وبأهلي بعد مفتقدي منهم أسارى وقتلى ضرجوا بدم
قال أبو الوليد هذا البيت لم أسمعه من خالد:
ما كان هذا جزائي إذ نصحت لكم أن تخلفوني بسوء في ذوي رحمي

۴. ادبیات مقتل الحسین علیه السلام

الف) اهل سنت و روایت مقتل الحسین علیه السلام

در میان رجال و نویسندگان سنی، راویان و محدثان و مورخان زیادی هستند که دربارهٔ مقتل الحسین، کتاب مستقل نوشته‌اند. البته مقصود در اینجا، نویسندگان دوران استقرار مذهب اهل سنت است؛ وگرنه پیش از این دوران، یعنی در دو سه قرن نخستین، راویان عراقی و حجازی بسیاری به روایت اخبار مقتل الحسین عنایت داشته‌اند و آن را به‌عنوان بخشی از روایات تاریخی و أحداث ثبت کرده‌اند.

بسیاری از اخباریان این دوره، از اساس شیعی یا کوفی بوده و تمایلات آشکار شیعی داشته‌اند. اخباریان حجاز نیز به این موضوع توجه کرده‌اند. در دورهٔ تدوین کتاب‌های جامع در تاریخ و طبقات و اخبار تاریخی، مورخان و اخباریان عراقی و حجازی و حتی شامی به این موضوع نیز التفات نموده‌اند؛ از این رو در ضمن آثار آنان که با ترتیب تاریخی و گاهی تحت عنوان کتاب تاریخ و گاه در ضمن مجموعه‌ای از کتاب‌های تاریخی که عناوین آنان مستقل، ولی در ترتیب معینی نوشته می‌شد، عنوان «مقتل الحسین» نیز دیده می‌شود.

در این زمینه، مهم‌ترین کتاب تاریخی، *مقتل ابومخنف* است. در کنار این سند ارزشمند که طبری از آن استفاده کرده، شماری از مقاتل الحسین نیز قابل ذکرند که نویسندگان آنان تمایلات شیعی روشنی نداشته‌اند؛ اما به هر حال برای این موضوع اهمیت قائل بوده‌اند. برخی از این دسته روایات، به روایاتی از اهل بیت متکی بودند که توسط راویان کوفی و گاه مدنی روایت می‌شدند. برخی را نیز راویان معتبری، مانند محمد بن شهاب الزهری روایت می‌کردند. مورخان، مانند بلاذری و ابن سعد از این روایات مختلف بهره گرفته‌اند. در این میان، برخی از رجال برجستهٔ اصحاب حدیث

سُنِّي در چند قرن نخستین، در مجامیع حدیثی و نیز در کتاب‌های مسانید و کتب طبقات خود، از روایات تاریخی و اخبار محدثان گذشته بهره می‌بردند و در بخش مربوط به حضرت سیدالشهداء علیه السلام، مقتل حضرت را روایت می‌کردند که از آن جمله باید به طبرانی در کتاب *المعجم الکبیر* اشاره کرد. محدثان و مورخان سُنِّي متأخر، مانند ابن‌العدیم و ابن‌عساکر و همانند آن‌ها نیز در کتاب‌های *بغیة الطلب*، *تاریخ دمشق* و غیره این دست روایات را نقل کرده‌اند.

در کنار این کتاب‌ها، باید به آثار مستقلی که سنّیان در *مقتل الحسین* نوشته‌اند، همچون *مقتل الحسین* موفّق خوارزمی اشاره کرد. مرحوم محمدباقر محمودی نیز در تألیفی مستقل، بیشتر این روایات را نقل کرده است. بخش‌های مرتبط با مقتل از ابن‌سعد و طبرانی را نیز مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی منتشر کرده است.^۱

در این بخش به ارائه نمونه‌ای مهمّ از مقتل نویسی می‌پردازیم که بر دست فقیه و محدث برجسته، ابو عبید قاسم بن سلام خُزاعی (۱۵۱-۲۲۴ ه.ق.)، که جزئی در مقتل الحسین تدوین کرده، روایت شده است. این جزء که توسط شاگرد و راوی او علی بن عبدالعزیز (د. ۲۸۷ ق) - که نام او در کتاب *الفهرست* ابن‌الندیم آمده است - همراه با اضافاتی از خود راوی نقل شده، در اصل به متنی از مقتل الحسین مربوط است که از سوی ابو عبید قاسم بن سلام تدوین و روایت شده و آنگاه بنا به سنّت محدثان، توسط راوی او نقل شده و روایاتی نیز به همان متن افزوده شده است.

سمعانی در کتاب *التحییر*^۲ متنی با عنوان *مقتل الحسین* را به ابو عبید نسبت می‌دهد؛ اما آن را در متن موجود می‌توان بنابر سنّت محدثان، به این شاگرد که سهم اصلی در

۱. نگرید: طباطبایی، سید عبدالعزیز، ترجمه الحسن و الحسین علیهما السلام من کتاب «الطبقات الکبیر» لابن سعد، *تراثنا*، العدد ۱۰-۱۱، ۱۴۰۸، قم. همو، *الحسین و السنّة*، قم، ۱۳۹۷ ق.

۲. ابن‌الندیم، *الفهرست*، ص ۷۸.

۳. سماعی، *التحییر فی المعجم الکبیر*، ج ۱، ص ۱۸۵.

روایت متن کنونی آن داشته است، نیز نسبت داد. این متن توسط ابن عبد ربّه (م ۳۲۸ هـ . ق) در کتاب *العقد الفرید*^۱ نقل شده و شاید برخی روایات آن نیز از سوی او در لابه لای متن اضافه شده است؛ اما به هر حال، بخش اصلی، همان روایت ابو عبید است. این متن بسیار مهم است؛ چرا که توسط یکی از نمایندگان مهم اصحاب حدیث در اوائل قرن سوم روایت شده است. جایگاه بسیار مهم ابو عبید قاسم بن سلّام در میان اصحاب حدیث و نقشی که در تدوین انظار فقهی و اعتقادی آنان داشته است، بر اهمیت این متن می افزاید. وی با وجود اینکه به طیف اصحاب حدیث تعلق داشته است، محدثی ساده نبوده؛ بلکه همانند ابن قتیبه به گروهی از آنان وابسته است که دارای نظام فکری ویژه با پشتوانه فکری و علمی وسیعی بوده اند و در تثبیت عقاید و فقه اصحاب حدیث سهم مهمی داشته اند.

در اینجا تنها متن ابن عبد ربّه را نقل می کنیم و در یادداشتی دیگر درباره روایت متن ابو عبید که در کتاب *المحزن ابو العرب* تمیمی نیز نقل شده، به بحث خواهیم پرداخت و این موضوع را از زاویه ای دیگر پی می گیریم.

متن روایت ابن عبد ربّه در کتاب *العقد الفرید* چنین است:

مقتل الحسین علیه السلام

علی بن عبدالعزیز قال: قرأ عليّ أبو عبید القاسم بن سلّام وأنا أسمع، فسألته: نروي عنك كما تُرى عليك؟ قال: نعم. قال أبو عبید:

لما مات معاوية بن أبي سفيان وجاءت وفاته إلى المدينة، وعليها يومئذ الوليد بن عتبة، فأرسل إلى الحسين بن عليّ وعبدالله بن الزبير، فدعاهما إلى البيعة ليزيد، فقالا: بالغد إن شاء الله على رؤوس الناس، وخرجا من عنده. فدعا الحسينُ برواحله، فركبها وتوجه نحو مكة على المنهج الأكبر، وركب

۱. ابن عبد ربّه، احمد بن محمد، *العقد الفرید*، ج ۴، ص ۳۷۶ به بعد.

ابن الزبير بزذونا له وأخذ طريق العُرج حتى قدم مكة. ومرّ حسين حتى أتى على عبدالله بن مُطيع وهو على بئر له، فنزل عليه، فقال للحسين: يا أبا عبدالله، لا سَقانا الله بعدك ماءً طيباً، أين تريد؟ قال: العراق. قال: سبحان الله! لم؟ قال: مات معاويةٌ وجاءني أكثرُ من حِمْلٍ صُحف. قال: لا تفعل أبا عبدالله، فوالله ما حَفَظوا أباك وكان خيراً منك، فكيف يحفظونك، ووالله لئن قُتلت لا بقيت حُرمة بعدك إلا استُحلت. فخرج حسين حتى قَدِم مكة، فأقام بها هو وابنُ الزبير. قال: فقدم عمرو بنُ سعيد في رمضان أميراً على المدينة والموسم، وعزل الوليد بن عُتبة. فلما استوى على المنبر رَعَف. فقال أعرابي: مه! جاءنا والله بالدم! قال: فتلقاه رجل بعمامته. فقال: مه! عمّ الناس والله! ثم قام فخطب، فناولوه عصاً لها شُعبتان. فقال: تشعب الناس والله! ثم خرج إلى مكة، فقَدِمها قبل يوم، التَّروية بيوم، ووفدت الناس للحسين يقولون: يا أبا عبدالله، لو تقدّمت فصليت بالناس فأنزلتهم بدارك؟ إذ جاء المؤدّن فأقام الصلاة، فتقدّم عمرو بن سعيد فكبّر، فقبل للحسين: اخرج أبا عبدالله إذ أبيت أن تتقدّم. فقال: الصلاة في الجماعة أفضل. قال: فصلّى، ثم خرج. فلما انصرف عمرو بنُ سعيد بلغه أن حُسيناً قد خرج. فقال: اطلبوه، اركبوا كل بعير بين السماء والأرض فاطلبوه. قال: فعجب الناس من قوله هذا، فطلبوه، فلم يُدركوه. وأرسل عبدالله بن جعفر ابنه عوناً ومحمداً ليردّا حُسينا. فأبى حُسين أن يرجع. وخرج ابنا عبدالله بن جعفر معه. ورجع عمرو بنُ سعيد إلى المدينة، وأرسل إلى ابن الزبير ليأتيه، فأبى أن يأتيه. وامتنع ابنُ الزبير برجال من قُريش وغيرهم من أهل مكة. قال: فأرسل عمرو بنُ سعيد لهم جيشاً من المدينة، وأمر عليهم عمرو بنُ الزبير، أخا عبدالله بن الزبير، وضرب على أهل الديوان البعث إلى مكة، وهم كارهون للخروج، فقال: إما أن تأتوني بأدلاء

وإما أن تخرجوا. قال: فبعثهم إلى مكة، فقاتلوا ابن الزبير، فانهزم عمرو بن الزبير، وأسره أخوه عبد الله، فحبسه في السجن. وقد كان بعث الحسين بن علي مسلم بن عقيل بن أبي طالب إلى أهل الكوفة ليأخذ بيعتهم، وكان على الكوفة حين مات معاوية، فقال: يا أهل الكوفة، ابن بنت رسول الله ﷺ أحب إلينا من ابن بنت بحدل. قال: فبلغ ذلك يزيد فقال: يا أهل الشام، أشيروا علي، من استعمل على الكوفة؟ فقالوا: ترضى من رضى به معاوية؟ قال: نعم. قيل له: فإن الصك بإمرة عبيد الله بن زياد على العراقيين قد كتب في الديوان، فاستعمله على الكوفة. فقدمها قبل أن يقدم حسين. وبايع مسلم بن عقيل أكثر من ثلاثين ألفاً من أهل الكوفة، وخرجوا معه يريدون عبيد الله بن زياد، فجعلوا كلما انتهوا إلى زقاق انسل منهم ناس، حتى بقي في شردمة قليلة. قال: فجعل الناس يرمونه بالآجر من فوق البيوت. فلما رأى ذلك دخل دار هانيء بن عروة المرادي، وكان له شرف ورأي، فقال له هانيء: إن لي من ابن زياد مكاناً، وإني سوف أمارض، فإذا جاء يعودني فاضرب عنقه. قال: فبلغ ابن زياد أن هانيء بن عروة مريض بقيء الدم، وكان شرب المغرة فجعل يقيؤها، فجاءه ابن زياد يعوده. وقال هانيء: لا قلت لكم: اسقوني، فخرج إليه فاضرب عنقه، يقولها لمسلم ابن عقيل. فلما دخل ابن زياد وجلس، قال هانيء: اسقوني، فتشبوا عليه. فقال: ويحكم! اسقوني ولو كان فيه نفسي. قال: فخرج ابن زياد ولم يصنع الآخر شيئاً. قال: وكان أشجع الناس، ولكن أخذ بقلبه. وقيل لابن زياد ما أراه هانيء، فأرسل إليه. فقال: إنني شاك لا أستطيع. فقال: أتوني به وإن كان شاكياً. فأسرجت له دابة، فركب ومعه عصا، وكان أعرج، فجعل يسير قليلاً قليلاً، ثم يقف ويقول: ما أذهب إلى ابن زياد، حتى دخل على ابن زياد، فقال له: يا هانيء، أما كانت يد زياد عندك بيضاء؟

قال: بلى. قال: ويدي؟ قال: بلى. ثم قال له هانيء: قد كانت لك عندي ولأبيك، وقد أمنتك في نفسي ومالي. قال: اخرج، فخرج. فتناول العصا من يده وضرب بها وجهه حتى كسرها، ثم قدّمه فضرب عنقه. وأرسل إلى مُسلم بن عَقيل، فخرج إليهم بسيفه، فما زال يقاتلهم حتى أثنخوه بالجراح، فأسروه. وأُتي به ابن زياد، فقدّمه ليضرب عنقه، فقالت له: دغني حتى أوصي، فقال له: أوص. فنظر في وجوه الناس، فقالت لعمر بن سعد: ما أرى قرشياً هنا غيرك، فأذن مني حتى أكلّمك. فدنا منه، فقال له: هل لك أن تكون سيّد قريش ما كانت قريش؟ إنَّ حُسيناً ومَن معه، وهم تسعون إنساناً ما بين رجل وامرأة، في الطريق، فارددهم واكتب لهم ما أصابني، ثم ضُرب عنقه. فقال عمر لابن زياد: أتدري ما قال لي؟ قال: اكثم على ابن عمك. قال: هو أعظم من ذلك. قال: وما هو؟ قال: قال لي: إنَّ حُسيناً أقبل، وهم تسعون إنساناً ما بين رجل وامرأة، فارددهم واكُتّب إليه بما أصابني. فقال له ابنُ زياد: أما والله إذ دَلت عليه لا يُقاتله أحد غيرك. قال: فبعث معه جيّشاً، وقد جاء حُسيناً الخبِرُ وهم بشِراف، فهممّ بأن يرجع ومعه خمسة من بني عَقيل، فقالوا: تَرجع وقد قُتل أخونا وقد جاءك من الكُتُب ما نتق به! فقال الحُسينُ لبعض أصحابه: والله مالي على هؤلاء من صبر. قال: فلقيه الجيشُ على حُيولهم وقد نزلوا بكربلاء. فقال حُسين: أي أرض هذه؟ قالوا: كربلاء، قال: أرض كَرْب وبلاء. وأحاطت بهم الحَيْل. فقال الحُسين لعمر بن سعد: يا عمر، اختر منّي إحدى ثلاث خِصال: إما أن تتركني أرجع كما جئتُ، وإما أن تُسيرني إلى يزيد فأضع يدي في يده، وإما أن تُسيري إلى الترك أقاتلهم حتى أموت. فأرسل إلى ابن زياد بذلك، فهممّ أن يُسيره إلى يزيد. فقال له شَمِر بن ذِي الجَوْشن: أمكنك الله من عدوك فتسيره! إلا أن ينزل في حُكمك. فأرسل إليه بذلك. فقال الحُسين:

أنا أنزل على حُكم ابن مَرْجانة! والله لا أفعل ذلك أبداً. قال: وأبطأ عمر عن قتاله. فأرسل ابنُ زياد إلى شَمر بن ذي الجوشن، وقال له: إن تقدّم عمر وقاتل، وإلا فاتركه وكُن مكانه. قال: وكان مع عمر بن سعد ثلاثون رجلاً من أهل الكوفة، فقالوا: يعرض عليكم ابنُ بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاثَ خصال فلا تُقبلون منها شيئاً! فتحوّلوا مع الحسين، فقاتلوا. ورأى رجل من أهل الشام عبدالله بن حسن بن عليّ، وكان من أجمل الناس، فقال: لأقتلن هذا الفتى. فقال له رجل: ويحك! ما تصنع به؟ دعه. فأبى وحمل عليه فضربه بالسيف فقتله، فلما أصابته الضربة، قال: يا عمّاه، قال: لبيك صوتاً قل ناصره، وكثر واتره. وحمل الحسين على قاتله فقطع يده، ثم صرّبه ضربةً أخرى فقتله، ثم اقتتلوا.

عليّ بن عبد العزيز قال: حدّثني الزبير قال حدّثني محمد بن الحسن قال: لما نزل عمر بنُ سعد بالحسين وأيقن أنهم قاتلوه، قام في أصحابه خطيباً، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: قد نزل بي ما تزون من الأمر، وإنّ الدنيا قد تعيّرت وتكرّرت، وأدبر معروفها واشمعلت، فلم يبق منها إلا ضبابة كضبابة الإناء الأحنس، عيش كالمزعى الوبيّل. ألا تزون الحقّ لا يعمل به، والباطل لا يُنهى عنه؟ ليرغب المؤمنُ في لقاء الله، فإنني لا أرى الموت إلا سعادة، والحياة مع الظالمين إلا دُلاً ونَدماً. قُتل الحسينُ رضي الله عنه يوم الجمعة، يوم عاشوراء، سنة إحدى وستين بالطف من شاطئ الفرات، بموضع يدعى كربلاء. وولد لخمس ليالٍ من شعبان سن أربع من الهجرة. وقُتل وهو ابن ستٍّ وخمسين سنة، وهو صابغُ بالسواد، قُتلُه سينان بن أبي أنس، وأجهز عليه خولةُ بن يزيد الأصبغي، من حمير. وحز رأسه وأتى به عبّيد الله وهو يقول:

أوقر ركابي فضّةً وذهباً أنا قتلتُ المَلِك المُحجّبَا

خير عباد الله أمّا وأبّا

فقال له عبيد الله بن زياد: إذا كان خير الناس أمّا وأباً وخير عباد الله، فلمَ قتلته؟ قَدّموه فاضربوا عنقه، فُضربت عنقه. رُوِح بن زُبَاع عن أبيه عن الغاز بن ربيع الجُرشي قال: إني لعند يزيد ابن معاوية إذا أقبل زُحْر بن قيس الجعفي حتى وقف بين يدي يزيد، فقال: ما وراءك يا زُحْر! فقال: أبشرك يا أمير المؤمنين بفتح الله ونصره، قَدِم علينا الحسين في سبعة عشر رجلاً من أهل بيته وستين رجلاً من شيعته، فبرزنا إليهم وسألناهم أن يشتسلموا وينزلوا على حُكم الأمير أو القتال، فأبوا إلا القتال، فغدونا عليهم مع شروق الشمس، فأحطنا بهم من كل ناحية، حتى أخذت السيوف مأخذها من هام الرجال، فجعلوا يلوذون منا بالآكام والحُفر، كما يلوذ الحمام من الصقر، فلم يكن إلا نحر جزور أو قوم قائم حتى أتينا على آخرهم، فهاتيك أجسامهم مُجزّرة، وهامهم مُرملة، وخدودهم مُعقرّة، تصهّهم الشمس، وتسفي عليهم الريحُ بقاع سبّسب، زوارهم العقبان والرخم. قال: قَدّمت عينا يزيد، وقال: لقد كنت أقنع من طاعتكم بدون قتل الحسين، لعن الله ابن سُميّة! أما والله لو كنتُ صاحبه لتركته، رحم الله أبا عبد الله وعفّر له.

علي بن عبد العزيز عن محمد بن الضحّاك بن عثمان الخُزاعي عن أبيه، قال: خرج الحسين إلى الكوفة ساخطاً لولاية يزيد بن معاوية. فكتب يزيد إلى عبيد الله بن زياد، وهو واليه بالعراق: إنه بلغني أن حسيناً سار إلى الكوفة، وقد ابثلي به زمانك بين الأزمان، وبلدك بين البلدان، وابتليت به من بين العمال، وعنده تُعتق أو تعود عبداً. فقتله عبيد الله وبعث برأسه وثقله إلى يزيد.

فلما وُضع الرأس بين يديه تمثّل بقول حُصين بن الحُمام المُري: نُفلق هاماً من رجال أعرة علينا وهم كانوا أعق وأظلماً فقال له علي بن الحسين، وكان في السبي: كتابُ الله أولى بك من الشعر، يقول

الله: "ما أصاب من مُصيبة في الأرض ولا في أنفسكم إلا في كتاب من قبل أن نراها إن ذلك على الله يسير. لكي لا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم والله لا يُحب كل مُختال فخور". فغضب يزيدُ وجعل يبعث بلخيته، ثم قال: غيرُ هذا من كتاب الله أولى بك وبأبيك، قال الله: "وما أصابكم من مُصيبة فيما كَسبت أيديكم ويَعفو عن كثير". ما ترون يا أهل الشام في هؤلاء؟ فقال له رجل منهم: لا تتخذ من كلبِ سوءِ جزوا. قال النعمان بن بشير الأنصاري: انظر ما كان يصنعه رسولُ الله صلى الله عليه وسلم بهم لو رآهم في هذه الحالة فاضنعه بهم. قال: صدقت، خلّوا عنهم واضربوا عليهم القباب. وأمال عليهم المطبخ وكساهم وأخرج إليهم جوائز كثيرة. وقال: لو كان بين ابن مَرجانة وبينهم نسب ما قتلهم. ثم رَدّهم إلى المدينة.

الرياشي قال: أخبرني محمد بن أبي رجاء قال: أخبرني أبو معشر عن يزيد بن زياد عن محمد بن الحسين بن علي بن أبي طالب، قال: أتى بنا يزيدُ بن معاوية بعدما قُتل الحسين، ونحن اثنا عشر غُلاماً، وكان أكبرنا يومئذ علي بن الحسين، فأدخِلنا عليه، وكان كل واحد منا مغلولةً يده إلى عنقه، فقال لنا: أحرزْتُ أنفسكم عبيدُ أهل العراق! وما علمتُ بخروج أبي عبد الله ولا بقُتله. أبو الحسن المدائني عن إسحاق عن إسماعيل بن سُفيان عن أبي موسى عن الحسن البصري، قال: قُتل مع الحسين ستّة عشر من أهل بيته. والله ما كان على الأرض يومئذ أهلُ بيت يُشبهون بهم. وحمل أهلُ الشام بنات رسول الله صلى الله عليه وسلم سباياً على أحقاب الإبل. فلما أدخلن على يزيد، قالت فاطمة بنت الحسين: يا يزيد، أبناؤ رسول الله صلى الله عليه وسلم سباياً! قال: بلى حرائر كرام، ادخُلي على بنات عمك تجديهنّ قد فعلن ما فعلت. قالت فاطمة: فدخلتُ إليهن فما وجدت فيهن سفيانية إلا مُتدّمة تبكي.

وقالت بنت عقيل بن أبي طالب تَرثي الحُسين ومن أصيب معه:
 عَيْني ابكي بَعْبِرَةَ وَعَوِيل وانْدُبِي إن نَدَبتِ آلَ الرَّسولِ
 ستة كُلُّهم لُضْلِبِ عَلِي قد أصيَّبوا وَخَمسةٌ لِعَقِيلِ

ومن حديث أم سلمة زوج صلي الله عليه وسلم، قالت:

كان عندي النبي علي ومعني الحسين فدنا من النبي ﷺ، فأخذته فبكي، فتركته فدنا منه، فأخذته فبكي، فتركته. فقال له جبريل: أتجبه يا محمد؟ قال: نعم. قال: أما إن أمتك ستقتله وإن شئت أريئك من تربة الأرض التي يقتل بها. فبسط جناحه، فأراه منها. فبكي النبي ﷺ.

محمد بن خالد قال: قال إبراهيم النخعي: لو كنت فيمن قتل الحسين ودخلت الجنة لاستحييت أن أنظر إلى وجه رسول الله ﷺ.

ابن لهيعة عن أبي الأسود قال: لقيت رأس الجالوت، فقال: إن بيني وبين داود سبعين أبا، وإن اليهود إذا رأوني عظموني وعرفوا حقي وأوجبوا حفيظي، وإنه ليس بينكم وبين نبيكم إلا أب واحد قتلتم ابنه.

ابن عبد الوهاب عن يسار بن عبد الحكم قال: انتهب عسكر الحسين فوجد فيه طيب، فما تطيبت به امرأة إلا برصت.

جعفر بن محمد عن أبيه قال: بايع رسول الله ﷺ الحسن والحسين وعبدالله بن جعفر وهم صغار، ولم يُبايع قط صغيراً إلا هم.

علي بن عبد العزيز عن الزبير عن مُصعب بن عبدالله قال: حجَّ الحسين خمسة وعشرين حجةً مُليئاً ماشياً. وقيل لعلي بن الحسين: ما كان أقلّ ولد أبيك! قال: العجب كيف وُلدتُ له؟ كان يصلي في اليوم والليلة ألف ركعة، فمتى كان يتفرغ للنساء.

يحيى بن إسماعيل عن الشعبي أن سالما قال: قيل لأبي عبد الله بن عمر: إن

الحسين توجه إلى العراق، فلحقه على ثلاث مراحل من المدينة، وكان غائباً عند خروجه، فقال أين تريد؟ فقال: أريد العراق، وأخرج إليه كتب القوم، ثم قال: هذه بيعتهم وكتبهم. فناشده الله أن يرجع، فأبى. فقال: أحدثك بحديث ما حدثت به أحداً قبلك: إن جبريل أتى النبي صلى الله عليه وسلم يُخبره بين الدنيا والآخرة، فاختر الآخرة، وإنكم بضعة منه، فوالله لا يليها أحد من أهل بيته أبداً، وما صرفها الله عنكم إلا لما هو خيرٌ لكم، فارجع، فأنت تعرف غدر أهل العراق وما كان يلقى أبوك منهم. فأبى فاعتقه، وقال: استودعتك الله من قتيل. وقالت الفرزدق: خرجت أريد مكة، فإذا بقباب مضروبة وفساطيط، فقلت: لمن هذه؟ قالوا: للحسين، فعدلتُ إليه فسلمت عليه، فقالت: من أين أقبلت؟ قلت: من العراق. قال: كيف تركت الناس؟ قلت: القلوب معك، والسيوف عليك، والتصر من السماء.

تسمية من قتل مع الحسين بن علي رضي الله عنهما من أهل بيته ومن أسر منهم، قال أبو عبيد:

حدّثنا حجاج عن أبي معشر قال: قتل الحسين بن عليّ، وقتل معه عثمان بن عليّ، وأبو بكر بن عليّ، وجعفر بن عليّ، والعباس بن عليّ، وكانت أمهم أمّ البنين بنت حرام الكلابية، وإبراهيم بن عليّ لأم ولد له، وعبد الله بن حسن، وخمسة من بني عقيل بن أبي طالب، وعون ومحمد ابنا عبد الله بن جعفر بن أبي طالب، وثلاثة من بني هاشم. فجميعهم سبعة عشر رجلاً. وأسر اثنا عشر غلاماً من بني هاشم، فيهم: محمد بن الحسين، وعلي بن الحسين، وفاطمة بنت الحسين. فلم تقم لبني حرب قائمة حتى سلبهم الله ملكهم. وكتب عبد الملك بن مروان إلى الحجاج بن يوسف: جنّني دماء أهل هذا البيت، فأني رأيت بني حرب سلبوا ملكهم لما قتلوا الحسين.

حديث الزهري في قتل الحسين رضي الله عنه:

حدَّثنا أبو محمد عبد الله بن ميسرة قال: حدَّثنا محمد بن موسى الحرشي قال: حدَّثنا حماد بن عيسى الجهني عن عمر بن قيس، قال: سمعتُ ابن شهاب الزهري يُحدِّث عن، سعيد بن المسيَّب عن أبي هريرة عن النبي ﷺ. قال حماد بن عيسى: وحدَّثني به عبّاد بن بشر عن عقيل عن الزهري عن سعيد بن المسيَّب عن أبي هريرة عن النبي ﷺ، قال: لا يُلدغ المؤمن من جُحر مرّتين. وقالوا: قال الزهري: خرجتُ مع قُتيبة أريد المصيصة، فقدمنا على أمير المؤمنين عبد الملك بن مروان، وإذا هو قاعد في إيوان له، وإذا سماطان من الناس على باب الإيوان، فإذا أراد حاجةً قالها للذي يليه، حتى تبلغ المسألة بابَ الإيوان، ولا يمشي أحدٌ بين السماطين. قال الزهري: فجئنا فقمنا على باب الإيوان، فقال عبدُ الملك للذي عن يمينه: هل بلغكم أي شيء أصبح في بيت المقدس ليلة قُتل الحسين بن علي؟ قال: فسأل كل واحد منهما صاحبه، حتى بلغت المسألة البابَ، فلم يردَّ أحدٌ فيها شيئاً. قال الزهري: فقلت: عندي في هذا علم. قال: فرجعت المسألة رجلاً عن رجل حتى انتهت إلى عبد الملك. قال: فدُعيتُ، فمشيتُ بين السماطين، فلما انتهيتُ إلى عبد الملك سلّمت عليه. فقال لي: من أنت؟ قلت: أنا محمد بن مسلم بن عبّيد الله بن شهاب الزهري. قال: فعزّفتني بالنسب، وكان عبدُ الملك طلابةً للحديث، فعزّفته. فقال: ما أصبح بيبيت المقدس يوم قُتل الحسين بن علي بن أبي طالب؟

وفي رواية علي بن عبد العزيز عن إبراهيم بن عبد الله عن أبي معشر عن محمد بن عبد الله ابن سعيد بن العاص عن الزهري، أنه قال: الليلة التي قُتل في صبيحتها الحسين بن علي قال الزهري: نعم، حدّثني فلان - ولم يُسمّه لنا

- أنه لم يُرفع تلك الليلة، التي صبيحتها قُتل الحسين بن علي بن أبي طالب، حجرًا في بيت المقدس إلا وُجد تحته دمٌ غبيط. قال عبدُ الملك: صدقت، حدّثني الذي حدّثك، وإني وإياك في هذا الحديث لغريبان. ثم قال لي: ما جاء بك؟ قلت: جنّت، مُرابطاً. قال: الزم الباب، فأقمتُ عنده، فأعطاني مالاً كثيراً. قال: فاستأذنته في الخروج إلى المدينة، فأذن لي ومعني غلامٌ لي، ومعني مالٌ كثير في عيبة، ففقدتُ العيبة، فاتهمتُ الغلام، فوعدتُه وتواعدتُه، فلم يُقر لي بشيء. قال: فصرعته وقعدتُ على صدره ووضعْتُ مِرْفقي على وجهه، وغمزته غمزةً وأنا لا أريد قتله، فمات تحتي، وسقط في يدي. وقدمتُ المدينة فسألتُ سعيد بن المسيّب وأبا عبد الرحمن وعروة بن الزبير والقاسم بن محمد وسالم بن عبد الله، فكلمهم قال: لا نعلم لك توبةً. فبلغ ذلك عليّ بن الحسين، فقال: عليّ به. فأتيته فقصصْتُ عليه القصة. فقال: إن لذنبك توبةً، ضمُّ شهرين مُتتابعين وأعتق رَقبةً مؤمنةً وأطعم ستين مسكيناً، ففعلتُ. ثم خرجتُ أريد عبد الملك، وقد بلغه أني أتلفتُ المال، فأقمتُ ببابه أياماً لا يُؤذن لي بالدخول، فجلستُ إلى مُعلّم لولده، وقد حدّق ابنَ لعبد الملك عنده، وهو يُعلمه ما يتكلّم به بين يدي أمير المؤمنين إذا دخل عليه، فقلت لمؤدّبهِ: ما تأمل من أمير المؤمنين أن يصلحك به فلك عندي، ذلك على أن تُكلم الصبي إذا دخل على أمير المؤمنين، فإذا قال له: سل حاجتك، يقول له: حاجتي أن ترضى عن الزهري. ففعل، فضحك عبدُ الملك وقال: أين هو؟ قال: بالباب. فأذن لي، فدخلت، حتى إذا صرّتُ بين يديه، قلت: يا أمير المؤمنين، حدّثني سعيد بن المسيّب عن أبي هريرة عن النبيّ صلى الله عليه وسلم أنه قال: لا يُلدغ المؤمن من جُحر مرتين.^١

١. ابن عبد ربّه، العقد الفريد، ج ٤، ص ٣٧٦ به بعد.

ب) متن *مقتل الحسين بن علي بن ابي طالب*، به روایت ابن جعابی در میان روایاتی که از *مقتل الحسين* موجود است، برخی از آن‌ها به محافل شیعیان کوفه در سده دوم قمری باز می‌گردد که روایت *مقتل* را بر اساس روایات امام باقر یا امام صادق حفظ کرده‌اند. مورخان بعدی البته به این دسته روایات نیز توجه داشته‌اند؛ اما روایت *ابومخنف* از شهرت بیشتری برخوردار بوده است.

برخی از روایات شیعیان کوفی که در مواردی تمایلات زیدی نیز داشته‌اند، در دوره‌های بعد، کمتر از سوی امامیان مورد توجه قرار گرفته‌اند و شماری از آن‌ها هم که در متون کهن مرتبط با این موضوع گردآوری شده بوده، متأسفانه از میان رفته‌اند. ما از محتوای بسیاری از این کتاب‌های *مقتل* نویسی اطلاع زیادی نداریم و نمی‌دانیم که روایات آنان تا چه اندازه با روایات *ابومخنف* و امثال او متفاوت بوده است. فقط شماری از روایات این منابع در متون بعدی نقل شده است. با این وصف، آنچه که توسط امام باقر و امام صادق در این باره روایت شده، اهمیت زیادی دارد و باید بررسی بیشتری درباره آن‌ها صورت گیرد. پایه این روایات، اطلاعات خانوادگی از *مقتل الحسين* بوده و از این رو ارزش بسیاری دارد.

ما در این قسمت به نمونه‌ای مهم و ارزشمند از مقاتل نوع اخیر می‌پردازیم که توسط ابن جعابی، محدث نامدار شیعی و مرتبط با محافل اصحاب حدیث در قرن چهارم، روایت شده و از طریق شاگردش، شیخ صدوق، در کتاب *الامالی*، نقل شده است. این روایت، ریشه در روایات کوفیان شیعی نخستین دارد و بر اساس روایت امام صادق از آباء خویش (امام زین العابدین) است.

ابن جعابی در شمار محدثانی است که به روایات شیعیان کهن کوفی، از جمله روایات زیدیان یا حتی سنیان متمایل به تشیع توجه داشته است. این دسته روایات، متأسفانه از سوی مؤلفان امامی در سده‌های چهارم و پنجم کمتر مورد عنایت قرار

گرفته و تنها ابن بابویه صدوق در کتاب‌های خود به‌طور وسیعی به این دسته روایات توجه کرده است. البته شیخ مفید و شیخ طوسی نیز در *امالی*‌های خود به این دسته روایات التفات داشته‌اند؛ خاصه روایاتی که از طریق امثال ابن عقیده، ابن جعابی و ابوالفضل شیبانی و امثال آنان روایت شده است.

شیخ صدوق در مجالس روایت خود - که پاره‌ای از آن‌ها در کتاب *الامالی* گرد آمده است - به مناسبت روز تاسوعای حسینی (سال ۳۶۸ق)، مقتل الحسین به روایت شیخش، ابن جعابی را برای شاگردان و مستمعانش روایت کرده و طبعاً در این روایت قصد مقتل خوانی به سبک و عَظا را داشته است. بنابراین، جالب است بدانیم که رئیس‌المحدثین امامیه، چه روایتی از مقتل را بدین منظور نقل می‌کرده است.

این متن، شاید تشکیل‌دهنده جزئی روایی بوده که توسط ابن جعابی فراهم آمده بوده، گرچه در فهرست آثارش نامی از *مقتل الحسین* نیامده است. با این وصف، احتمال بیشتر آن است که این جزء، تألیف شیخ او در این روایت، یعنی ابوسعید الحسن بن عثمان بن زیاد التستری باشد که این روایت را از "کتابش" (و شاید هم اینجا به معنای عام "اصل" باشد) برای ابن جعابی نقل کرده است (با تعبیر: «من کتابه»).

ابوسعید الحسن بن عثمان بن زیاد بن حکیم الخلال التستری در اهواز و تستر مقیم بوده و از ابوزرعه رازی و به یک واسطه از عبدالرزاق بن همام روایت می‌کرده است. وی شیخ ابن حبان نیز بوده است. او محدثی سنی، ظاهراً با گرایش‌های شیعی بوده و مورد انتقاد منابع رجالی سنی نیز قرار گرفته و روایاتش محل انتقاد بوده است.^۱ در اینجا عبارات ابن عدی را درباره او نقل می‌کنیم:

الحسن بن عثمان بن زیاد بن حکیم أبوسعید التستري كان عندي يضع

۱. نک: کراجکی، *کنز الفوائد*، ص ۶۲؛ حسکانی، *شواهد التنزیل*، ج ۲، ص ۲۵۶؛ ابن حبان، *التفاتی*، ج ۹، ص ۲۶۷؛ همو، *المجروحین*، ج ۱، ص ۴۴؛ ج ۱، ص ۵۵.

ويسرق حديث الناس سألت عبدان الأهوازي عنه فقال: هو كذاب. ثنا الحسن ثنا محمد بن حماد أبو عبدالله الطهراني الرازي بالري ثنا عبدالرزاق عن معمر عن الزهري عن عكرمة عن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: إن الله عز وجل منع قطر المطر بني إسرائيل بسوء أدبهم في أنبيائهم وانه يمنع قطر مطر هذه الأمة ببغضهم علي بن أبي طالب. قال الشيخ: وهذا عندي وضعه الحسن بن عثمان على الطهراني؛ لأن الطهراني صدوق وسمعت منصور الفقيه يقول: لم أر من الشيوخ أحدا فأحببت أن أكون مثلهم، يعني في الفضل غير ثلاثة أنفس فذكر أولهم محمد بن حماد الطهراني؛ لأنه كان قد صار إلى مصر فحدث بها وكان بالشام يسكن عسقلان. ثنا الحسن ثنا محمد بن إسماعيل بن عسكر ثنا يزيد بن عبد ربه عن إسماعيل بن عياش عن يحيى بن عبدالله عن أبيه عن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: الأمانة ثلاثة: جبريل ومحمد رسول رب العالمين ومعاوية بن أبي سفيان. قال الشيخ: وهذا الحديث إنما يرويه أحمد بن عيسى الخشاب التنيسي عن عبدالله بن يوسف عن إسماعيل بن عياش عن ثور عن خالد بن معدان عن معاذ بن جبل ولا أعلم حدث به غير أحمد بن عيسى وهذا الحديث عن ابن عسكر عن يزيد بن عبد ربه عن ابن عياش عن يحيى عن أبيه عن أبي هريرة لم يحدثنا به غير الحسن بن عثمان. وابن عسكر ثقة وأحمد بن عيسى الخشاب قد تقدم كلامنا فيه، وجميع الإسنادين باطلين. ثنا الحسن ثنا خليفة بن خياط وحفص بن عمر الرازي قالوا: ثنا عبدالرحمن بن مهدي ثنا سفيان عن منصور عن إبراهيم وعن الأعمش عن أبي صالح عن أبي هريرة عن النبي ﷺ: قال الرهن محلوب ومركوب. قال الشيخ: وهذا عن الثوري عن الأعمش عن أبي صالح عن أبي هريرة عن النبي ﷺ مسندا منكرا جداً وبخاصة إذا رواه عنه ابن

مهدي وعن ابن مهدي خليفة وحفص بن عمر والبلاء من الحسن بن عثمان. ثنا الحسن بن عثمان التستري ثنا محمد بن يحيى القطعي ثنا محمد بن بكر البرساني عن ابن عون عن الزهري عن سالم عن أبيه عن النبي ﷺ كان يرفع يديه إذا كبر وإذا ركع وإذا رفع. قال الشيخ: وهذا حديث عبدان عن القطعي يحدث به غيره وكيف يكون عند غيره وعبدان الذي صحف فيه فقال ابن عون بدل ابن جريج فقال بدله ابن عون والحديث عند البرساني عن ابن جريج عن الزهري وقال لي الحسن بن عثمان حين حدثني بهذا الحديث: وجه إلي عبدان متى بلغني أنك حدثت بهذا الحديث حبستك قال ابن عدي: وللحسن بن عثمان أحاديث غير ما ذكرت منكراً كنا نتهمه بوضعها وأحاديث قد سرقها من قوم ثقات وهو إلى الضعف أقرب منه إلى الصدق.^١

مقتل الحسين عليه السلام به رواية ابن جعابي:

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوئِهِ الْقُمِّيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْبَغْدَادِيُّ الْحَافِظُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْحَسَنُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ زِيَادِ الثُّسْتَرِيُّ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ يُونُسَ بْنِ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبْعِيُّ قَاضِي بَلْخِ قَالَ حَدَّثَنِي مُرَيْسَةُ بِنْتُ مُوسَى بْنِ يُونُسَ بْنِ أَبِي إِسْحَاقَ وَكَانَتْ عَمَّتِي قَالَتْ حَدَّثَنِي صَفِيَّةُ بِنْتُ يُونُسَ بْنِ أَبِي إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيَّةُ وَكَانَتْ عَمَّتِي قَالَتْ حَدَّثَنِي بَهْجَةُ بِنْتُ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ التَّغْلِبِيُّ عَنْ حَالِهَا عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَنْظُورٍ وَكَانَ رَضِيعاً لِبَعْضِ وُلْدِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ حَدَّثَنِي عَنْ مَقْتَلِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ حَدَّثَنِي أَبِي

١. ابن عدي، الكامل، ج ٢، ص ٣٤٥ - ٣٤٦.

عَنْ أَبِيهِ قَالَ لَمَّا حَضَرَتْ مُعَاوِيَةَ الْوَفَاةُ دَعَا ابْنَهُ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ فَأَجْلَسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَا بَنِيَّ إِنِّي قَدْ ذَلَلْتُ لَكَ الرَّقَابَ الصَّعَابَ وَوَطَّدْتُ لَكَ الْبِلَادَ وَ جَعَلْتُ الْمُلْكَ وَ مَا فِيهِ لَكَ طُعْمَةً وَ إِنِّي أَحْشَى عَلَيْكَ مِنْ ثَلَاثَةِ نَفَرٍ يُخَالِفُونَ عَلَيْكَ بِجَهْدِهِمْ وَ هُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَمَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ فَهُوَ مَعَكَ فَالْزَمَهُ وَ لَا تَدَعُهُ وَ أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَقَطَّعَهُ إِنْ ظَفِرَتْ بِهِ إِرْبًا إِرْبًا فَإِنَّهُ يَجْتُو لَكَ كَمَا يَجْتُو الْأَسَدُ لِفَرِيصَتِهِ وَ يُوَارِئُكَ مُوَارِبَةَ النَّعَلِ لِلْكَلْبِ وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَدْ عَرَفَتْ حَظَّهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ هُوَ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ وَ دَمِهِ وَ قَدْ عَلِمْتُ لَا مَحَالَةَ أَنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ سَيُخْرِجُونَهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ يَحْدِلُونَهُ وَ يُضَيِّعُونَهُ فَإِنْ ظَفِرَتْ بِهِ فَأَعْرِفْ حَقَّهُ وَ مَنْزِلَتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ لَا تَتَوَاجَدُ بِفِعْلِهِ وَ مَعَ ذَلِكَ فَإِنَّ لَنَا بِهِ خِلَاطَةً وَ رَحِمًا وَ إِيَّاكَ أَنْ تَنَالَهُ بِسُوءٍ وَ يَرَى مِنْكَ مَكْرُوهًا قَالَ فَلَمَّا هَلَكَ مُعَاوِيَةُ وَ تَوَلَّى الْأَمْرَ بَعْدَهُ يَزِيدُ بَعَثَ عَامِلُهُ عَلَى مَدِينَةِ رَسُولِ اللَّهِ وَ هُوَ عُمَةُ عُثْبَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ فَقَدِمَ الْمَدِينَةَ وَ عَلَيْهَا مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ وَ كَانَ عَامِلَ مُعَاوِيَةَ فَأَقَامَهُ عُثْبَةُ مِنْ مَكَانِهِ وَ جَلَسَ فِيهِ لِيُنْفِذَ فِيهِ أَمْرَ يَزِيدَ فَهَرَبَ مَرْوَانُ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ وَ بَعَثَ عُثْبَةُ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ إِنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمَرَكَ أَنْ تُبَايِعَ لَهُ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عُثْبَةُ قَدْ عَلِمْتُ أَنَا أَهْلُ بَيْتِ الْكِرَامَةِ وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَ أَعْلَامُ الْحَقِّ الَّذِينَ أَوْدَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قُلُوبَنَا وَ أَنْطَقَ بِهِ أَلْسِنَتَنَا فَتَنَطَّقْتُ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ إِنَّ الْخِلَافَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى وُلْدِ أَبِي سُفْيَانَ وَ كَيْفَ أُبَايِعُ أَهْلَ بَيْتٍ قَدْ قَالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هَذَا.

فَلَمَّا سَمِعَ عُثْبَةُ ذَلِكَ دَعَا الْكَاتِبَ وَ كَتَبَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ يَزِيدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ عُثْبَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ لَيْسَ يَرَى لَكَ خِلَافَةً وَ لَا بَيْعَةً فَرَأَيْكَ فِي أَمْرِهِ وَ السَّلَامُ فَلَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ عَلَى

يزيد لعنه الله كتب الجواب إلى عثبة أما بعد فإذا أتاك كتابي هذا فعجل عليّ
بجوابه وبيّن لي في كتابك كلّ من في طاعتي أو خرج عنها وليكن مع
الجواب رأس الحسين بن عليّ عليه السلام فبلغ ذلك الحسين فهم بالخروج من
أرض الحجاز إلى أرض العراق فلما أقبل الليل راح إلى مسجد النبي صلى الله عليه
ليودع القبر فلما وصل إلى القبر سطع له نور من القبر فعاد إلى موضعه فلما
كانت الليلة الثانية راح ليودع القبر فقام يصلي فأطال فنعس وهو ساجد
فجاءه النبي صلى الله عليه وهو في منامه فأخذ الحسين عليه السلام وصمته إلى صدره و
جعل يقبل عينيه ويقول يا بني أنت كائي أراك مرماً بدمك بين عصابتك من
هذه الأمة يزجون شفاعتي ما لهم عند الله من حلاق يا بني إنك قادم على
أبيك وأُمك وأخيك وهم مشتاقون إليك وإن لك في الجنة درجات لا تتأهلها
إلا بالشهادة فانتبه الحسين عليه السلام من نومه باكياً فأتى أهل بيته فأخبرهم
بالرؤيا ودعهم وحمل أخواته على المحامل وابنته وابن أخيه القاسم بن
الحسن بن عليّ عليه السلام ثم سار في أحد وعشرين رجلاً من أصحابه وأهل بيته
منهم أبو بكر بن عليّ ومحمد بن عليّ وعثمان بن عليّ والعبّاس بن عليّ و
عبدالله بن مسلم بن عقيل وعلّي بن الحسين الأكبر وعلّي بن الحسين
الأصغر عليه السلام وسمع عبدالله بن عمر بخروجه فقدم راحلته وخرج خلفه
مُسرعاً فأدركه في بعض المنازل فقال أين تريد يا ابن رسول الله قال العراق
قال مهلاً ارجع إلى حرم جدك فأبى الحسين عليه السلام فلما رأى ابن عمر
إبائه قال يا أبا عبدالله أكشف لي عن الموضع الذي كان رسول الله صلى الله عليه يقبله
منك فكشف الحسين عليه السلام عن سرّته فقبلها ابن عمر ثلاثاً وبكى وقال
أستودعك الله يا أبا عبدالله فإنك مقتول في وجهك هذا فسار الحسين عليه السلام
أصحابه فلما نزلوا ثعلبية ورد عليه رجل يقال له بشر بن غالب فقال يا ابن

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ قَالَ إِمَامٌ دَعَا إِلَى هُدًى فَأَجَابُوهُ إِلَيْهِ وَ إِمَامٌ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَأَجَابُوهُ إِلَيْهَا هُوَ لَاءٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هُوَ لَاءٌ فِي النَّارِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾ ثُمَّ سَارَ حَتَّى نَزَلَ الْعُدَيْبَ فَقَالَ فِيهَا قَائِلَةٌ الظَّهِيرَةَ ثُمَّ انْتَبَهَ مِنْ نَوْمِهِ بَاكِياً فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَتِ فَقَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا تَكْذِبُ الرُّؤْيَا فِيهَا وَ إِنَّهُ عَرَضَ لِي فِي مَنَامِي عَارِضٌ فَقَالَ تُسْرِعُونَ السَّيْرَ وَ الْمَنَايَا تُسِيرُ بِكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ ثُمَّ سَارَ حَتَّى نَزَلَ الرُّهَيْمَةَ فَوَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يُكْنَى أَبُو هَرَمٍ فَقَالَ يَا ابْنَ النَّبِيِّ مَا الَّذِي أَخْرَجَكَ مِنَ الْمَدِينَةِ فَقَالَ وَيْحَكَ يَا أَبَا هَرَمٍ سَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ وَ طَلَبُوا مَالِي فَصَبَرْتُ وَ طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ وَ أَيَّمُ اللَّهُ لِيَقْتُلَنِي ثُمَّ لَيْلَبَسَنَّهُمُ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلاً وَ سَيْفًا قَاطِعًا وَ لَيْسَلَطَنَ عَلَيْهِمْ مَنْ يُذَلُّهُمْ قَالَ وَ بَلَغَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَعْنَةُ اللَّهِ الْحَبْرَ وَ أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ نَزَلَ الرُّهَيْمِيَّةَ [الرَّهْمِيَّةَ] [الرُّهَيْمَةَ]] فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الْحُرَّ بْنَ يَزِيدٍ فِي أَلْفِ فَارِسٍ قَالَ الْحُرُّ فَلَمَّا حَرَجْتُ مِنْ مَنَزَلِي مُتَوَجِّهاً نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نُوْدِيْتُ ثَلَاثًا يَا حُرُّ أُبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ فَالْتَفَتْتُ فَلَمْ أَرِ أَحَدًا فَقُلْتُ تَكَلَّتِ الْحُرُّ أُمَّهُ يُخْرِجُ إِلَى قِتَالِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ يُبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ فَرَهَقَهُ عِنْدَ صَلَاةِ الظُّهْرِ فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنَهُ فَأَذَّنَ وَ أَقَامَ وَ قَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلَّى بِالْفَرِيقَيْنِ جَمِيعًا فَلَمَّا سَلَّمَ وَ تَبَّ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدٍ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ مِنْ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ فَقَالَ أَنَا الْحُرُّ بْنُ يَزِيدٍ فَقَالَ يَا حُرُّ أَعَلَيْنَا أَمْ لَنَا فَقَالَ الْحُرُّ وَ اللَّهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ بُعِثْتُ لِقِتَالِكَ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أُحْشَرَ مِنْ قَبْرِي وَ نَاصِيَتِي مَشْدُودَةٌ إِلَى رِجْلِي وَ يَدَيَّ مَغْلُولَةٌ إِلَى عُنُقِي وَ أُكَبَّ عَلَى حُرٍّ وَ جِهِي فِي النَّارِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَيْنَ تَذْهَبُ ارْجِعْ إِلَى حَرَمِ جَدِّكَ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

سَأْمُضِي فَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَتَى إِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَ جَاهَدَ مُسْلِمًا
وَ وَاَسَى الرَّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ وَ فَارَقَ مَثْبُورًا وَ خَالَفَ مُجْرِمًا
فَإِنْ مِتُّ لَمْ أَنْدَمْ وَ إِنْ عِشْتُ لَمْ أَلَمْ كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَمُوتَ وَ تَزْغَمَا
ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى نَزَلَ الْفُطُطَانِيَّةَ فَنَظَرَ إِلَى فُسْطَاطٍ مَضْرُوبٍ فَقَالَ
لِمَنْ هَذَا الْفُسْطَاطُ فَقِيلَ لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُرِّ الْحَنْفِيِّ [الْجُعْفِيِّ] فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ
الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَيُّهَا الرَّجُلُ إِنَّكَ مُذْنَبٌ خَاطِيٌّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ آخَذَكَ بِمَا
أَنْتَ صَانِعٌ إِنْ لَمْ تَتُبْ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي سَاعَتِكَ هَذِهِ فَتَنْصُرْنِي وَ
يَكُونُ جَدِّي شَفِيعَكَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ اللَّهُ
لَوْ نَصَرْتُكَ لَكُنْتُ أَوْلَ مَقْتُولٍ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ لَكِنَّ هَذَا فَرَسِي خُدَّهَ إِلَيْكَ فَوَ اللَّهُ مَا
رَكِبْتُهُ قَطُّ وَ أَنَا أَرُومٌ شَيْئًا إِلَّا بَلَعْتُهُ وَ لَا أَرَادَنِي أَحَدٌ إِلَّا نَجَوْتُ عَلَيْهِ فَدُونَكَ
فَخُدَّهَ فَأَعْرَضَ عَنْهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِوَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ لَا حَاجَةَ لَنَا فِيكَ وَ لَا فِي
فَرَسِكَ وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا وَ لَكِنَّ فَرًّا فَلَا لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا فَإِنَّهُ مِنْ
سَمِعَ وَاعَيْتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ثُمَّ لَمْ يُجِبْنَا كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ ثُمَّ سَارَ
حَتَّى نَزَلَ كَرْبَلَاءَ فَقَالَ أَيُّ مَوْضِعٍ هَذَا فَقِيلَ هَذَا كَرْبَلَاءُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ
هَذَا وَ اللَّهُ يَوْمَ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ وَ هَذَا الْمَوْضِعُ الَّذِي يَهْرَاقُ فِيهِ دِمَاؤُنَا وَ يُبَاخُ فِيهِ
حَرِيمُنَا فَأَقْبَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بِعَسْكَرِهِ حَتَّى عَشَرَكَ بِالنُّخَيْلَةِ وَ بَعَثَ إِلَى
الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَرْبَعَةِ آلَافِ فَارِسٍ وَ أَقْبَلَ عَبْدُ
اللَّهِ بْنُ الْحَصَنِ التَّمِيمِيُّ فِي أَلْفِ فَارِسٍ يَتْبَعُهُ سَبْتُ بِنُ رُبْعِي فِي أَلْفِ فَارِسٍ وَ
مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ بْنُ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ أَيْضًا فِي أَلْفِ فَارِسٍ وَ كَتَبَ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ
عَلَى النَّاسِ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَ يُطِيعُوهُ فَبَلَغَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ أَنَّ عُمَرَ بْنَ
سَعْدٍ يُسَامِرُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يُحَدِّثُهُ وَ يَكْرَهُ قِتَالَهُ فَوَجَّهَ إِلَيْهِ شَمْرَ بْنَ ذِي
الْجَوْشَنِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافِ فَارِسٍ وَ كَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ إِذَا أَتَاكَ كِتَابِي هَذَا

فَلَا تُفْهَلَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَ حُدِّ بِكَظْمِهِ وَ حُلِّ بَيْنَ الْمَاءِ وَ بَيْنَهُ كَمَا حِيلَ بَيْنَ
 عُثْمَانَ وَ بَيْنَ الْمَاءِ يَوْمَ الدَّارِ فَلَمَّا وَصَلَ الْكِتَابُ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمَرَ
 مُنَادِيَهُ فَنَادَى إِنَّا قَدْ أَجَلْنَا حُسَيْنًا وَ أَضْحَابَهُ يَوْمَهُمْ وَ لَيْلَتَهُمْ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى
 الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلَى أَضْحَابِهِ فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَضْحَابِهِ حَظِيبًا فَقَالَ اللَّهُمَّ
 إِنِّي لَا أَعْرِفُ أَهْلَ بَيْتِ أَبْرَ وَ لَا أَرْكِي وَ لَا أَطْهَرُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ لَا أَضْحَابًا
 هُمْ خَيْرٌ مِنْ أَضْحَابِي وَ قَدْ نَزَلَ بِي مَا قَدْ تَرَوْنَ وَ أَنْتُمْ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي
 لَيْسَتْ لِي فِي أَغْنَاقِكُمْ بَيْعَةٌ وَ لَا لِي عَلَيْكُمْ ذِمَّةٌ وَ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ
 فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِهِ فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونِي وَ لَوْ ظَفِرُوا بِي
 لَدَهَلُوا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
 فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَاذَا يَقُولُ لَنَا النَّاسُ إِنْ نَحْنُ حَدَلْنَا شَيْخَنَا وَ كَبِيرَنَا وَ
 سَيِّدَنَا وَ ابْنَ سَيِّدِ الْأَعْمَامِ وَ ابْنَ نَبِيِّنَا سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ لَمْ نَضْرِبْ مَعَهُ بِسَيْفٍ وَ لَمْ
 نُقَاتِلْ مَعَهُ بِرُمِحٍ لَا وَ اللَّهِ أَوْ نَرِدْ مُورِدَكَ وَ نَجْعَلَ أَنْفُسَنَا دُونَ نَفْسِكَ وَ دِمَاءَنَا
 دُونَ دِمِكَ فَإِذَا نَحْنُ فَعَلْنَا ذَلِكَ فَقَدْ قَضَيْنَا مَا عَلَيْنَا وَ حَرَجْنَا مِمَّا لَزِمْنَا وَ قَامَ
 إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَدِدْتُ أَنِّي
 قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ
 مِائَةَ قَتْلَةٍ وَ إِنَّ اللَّهَ دَفَعَ بِي عَنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَالَ لَهُ وَ لِأَضْحَابِهِ جُزَيْثُ خَيْرًا
 ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَ بِحَفِيرَةٍ فَحُفِرَتْ حَوْلَ عَسْكَرِهِ شِبْهَ الْخَنْدَقِ وَ أَمَرَ
 فَحَشِبَتْ حَطْبًا وَ أُرْسِلَ عَلِيًّا ابْنَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ثَلَاثِينَ فَارِسًا وَ عَشْرِينَ رَاجِلًا
 لِيَسْتَقُوا الْمَاءَ وَ هُمْ عَلَى وَجَلٍ شَدِيدٍ وَ أَنْشَأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ حَلِيلٍ	كَمْ لَكَ فِي الْإِشْرَاقِ وَ الْأَصِيلِ
مِنْ طَالِبٍ وَ صَاحِبِ قَتِيلٍ	وَ الدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ
وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ	وَ كُلُّ حَيٍّ سَالِكٍ سَبِيلِي

ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ قُومُوا فَاشْرَبُوا مِنَ الْمَاءِ بِكُنْ آخِرَ زَادِكُمْ وَ تَوَضَّؤُوا وَ اغْتَسَلُوا وَ اغْسِلُوا نِيَابِكُمْ لِتَكُونَ أَكْفَانَكُمْ ثُمَّ صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ وَ عَبَّأَهُمْ تَعْبِيَةَ الْحَرْبِ وَ أَمَرَ بِحَفِيرَتِهِ الَّتِي حَوْلَ عَسْكَرِهِ فَأَضْرَمَتْ بِالنَّارِ لِيُقَاتِلَ الْقَوْمَ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ وَ أَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَلَى فَرَسٍ لَهُ يُقَالُ لَهُ ابْنُ أَبِي جُوَيْرِيَةَ الْمُرَنْبِيُّ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى النَّارِ تَتَقَدُّ صَفَقَ بِيَدِهِ وَ نَادَى يَا حُسَيْنُ وَ أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ أَبْشِرُوا بِالنَّارِ فَقَدْ تَعَجَّلْتُمُوهَا فِي الدُّنْيَا فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنِ الرَّجُلُ فَقِيلَ ابْنُ أَبِي جُوَيْرِيَةَ الْمُرَنْبِيُّ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهُمَّ أذْفُهُ عَدَابَ النَّارِ فِي الدُّنْيَا فَتَفَرَّ بِهِ فَرَسُهُ فَأَلْقَاهُ فِي تِلْكَ النَّارِ فَاحْتَرَقَ ثُمَّ بَرَزَ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ رَجُلٌ آخَرُ يُقَالُ لَهُ تَمِيمُ بْنُ الْحُصَيْنِ الْفَرَارِيُّ فَنَادَى يَا حُسَيْنُ وَ يَا أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ أَمَا تَرَوْنَ إِلَى مَاءِ الْفُرَاتِ يَلُوحُ كَأَنَّهُ بُطُونُ الْحَيَّاتِ [الْحَيَّاتَانِ] وَ اللَّهُ لَا ذُفْنُمُ مِنْهُ فَطَرَةٌ حَتَّى تَذَوْقُوا الْمَوْتَ جَزَعًا فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنِ الرَّجُلُ فَقِيلَ تَمِيمُ بْنُ حُصَيْنٍ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا وَ أَبُوهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ اللَّهُمَّ اقْتُلْ هَذَا عَطَشًا فِي هَذَا الْيَوْمِ قَالَ فَحَنَقَهُ الْعَطَشُ حَتَّى سَقَطَ عَنْ فَرَسِهِ فَوَطَّئَتْهُ الْحَيْلُ بِسَنَابِكِهَا فَمَاتَ ثُمَّ أَقْبَلَ آخَرُ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ يُقَالُ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ أَشْعَثَ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ فَقَالَ يَا حُسَيْنُ بِنَ فَاطِمَةَ أَيُّهُ حُرْمَةٌ لَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَتْ لِغَيْرِكَ قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً﴾ الْآيَةَ ثُمَّ قَالَ وَ اللَّهُ إِنَّ مُحَمَّدًا لَمِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِنَّ الْعِثْرَةَ الْهَادِيَةَ لَمِنْ آلِ مُحَمَّدٍ مِنَ الرَّجُلِ فَقِيلَ مُحَمَّدُ بْنُ أَشْعَثَ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ اللَّهُمَّ أَرِ مُحَمَّدًا بِنَ الْأَشْعَثِ ذُلًّا فِي هَذَا الْيَوْمِ لَا تُعْزُهُ بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا فَعَرَضَ لَهُ عَارِضٌ فَحَرَجَ مِنَ الْعَسْكَرِ يَتَبَرَّزُ فَسَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ عَقْرَبًا فَلَدَعَهُ فَمَاتَ بِأَدْيِ الْعَوْرَةِ فَبَلَغَ الْعَطَشُ مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَصْحَابِهِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِهِ

يُقَالُ لَهُ يَزِيدُ بْنُ الْحَصِينِ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَاوِي الْحَدِيثِ هُوَ
حَالُ أَبِي إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيِّ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَأْذُنُ لِي فَأُخْرَجَ إِلَيْهِمْ
فَأَكَلَمَهُمْ فَأَذِنَ لَهُ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ
مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا- وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا وَهَذَا مَاءُ
الْفُرَاتِ تَفَعَّ فِيهِ حَنَازِيرُ السَّوَادِ وَكِلَابُهَا وَ قَدْ حِيلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ابْنِهِ فَقَالُوا يَا
يَزِيدُ فَقَدْ أَكْثَرْتَ الْكَلَامَ فَاكْفُفْ فَوَ اللَّهُ لَيُعْطِشُ الْحُسَيْنُ كَمَا عَطِشَ مَنْ كَانَ
قَبْلَهُ فَقَالَ الْحُسَيْنُ ائْعُدْ يَا يَزِيدُ ثُمَّ وَنَبَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى سِنِيهِ فَنَادَى
بِأَعْلَى صَوْتِهِ فَقَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْرِفُونِي قَالُوا نَعَمْ أَنْتَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَ
سِبْطُهُ قَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ
أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمِّي فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَنْشُدْكُمْ
اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ
تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِي حَدِيجَةَ بِنْتُ حُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا قَالُوا اللَّهُمَّ
نَعَمْ قَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ حَمْرَةَ عَمِّ أَبِي قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ
قَالَ فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ
قَالَ فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذَا سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا مُتَقَلِّدُهُ قَالُوا اللَّهُمَّ
نَعَمْ قَالَ فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا لَا يَسُهَا قَالُوا
اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ أَوْلَاهُمْ إِسْلَامًا وَ أَعْلَمَهُمْ
عِلْمًا وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَ أَنَّهُ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ فَبِمَ
تَسْتَحِلُّونَ دَمِي وَ أَبِي الدَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ غَدًا يَدُودُ عَنْهُ رِجَالًا كَمَا يُدَادُ الْبَعِيرُ
الصَّادِرُ عَنِ الْمَاءِ وَ لَوَاءُ الْحَمْدِ فِي يَدِ جَدِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالُوا قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ
كُلَّهُ وَ نَحْنُ غَيْرُ تَارِكِيكَ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطَشًا فَأَحَدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِطَرْفِ
لِحْيَتِهِ وَ هُوَ يَوْمِيذِ ابْنِ سَنِيحٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً ثُمَّ قَالَ أَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ

حِينَ قَالُوا غَزَيْتُ ابْنَ اللَّهِ وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى النَّصَارَى حِينَ قَالُوا الْمَسِيحُ
ابْنُ اللَّهِ وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْمَجُوسِ حِينَ عَبَدُوا النَّارَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ اشْتَدَّ
غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ قَتَلُوا نَبِيَّهُمْ وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى هَذِهِ الْعَصَابَةِ الَّذِينَ
يُرِيدُونَ قَتْلَ ابْنِ نَبِيِّهِمْ قَالَ فَضْرَبَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ فَرَسَهُ وَ جَارَ عَسْكَرَ عُمَرَ بْنِ
سَعْدٍ لَعْنَةُ اللَّهِ إِلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اضْعَأْ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ
إِلَيْكَ أُنِيبُ [أَنْبَتُ] فَتُبَّ عَلَيَّ فَقَدْ أُرْعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَ أَوْلَادَ نَبِيِّكَ يَا ابْنَ
رَسُولِ اللَّهِ هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ قَالَ نَعَمْ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَ تَأْذُنُ
لِي فَأَقَاتِلَ عَنْكَ فَأَذِنَ لَهُ فَبَرَزَ وَ هُوَ يَقُولُ:

أَصْرِبُ فِي أَعْنَاقِكُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ خَيْرٍ مَنْ حَلَّ بِلَادَ الْحَيْفِ
فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا ثُمَّ قُتِلَ فَأَتَاهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ دَمُهُ يَشْحَبُ فَقَالَ
يَحْ يَحْ يَا حُرُّ أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سُمِّيتَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ثُمَّ أَنْشَأَ الْحُسَيْنُ يَقُولُ:

لِنِعْمِ الْحُرِّ حُرُّ بَنِي رِيَّاحٍ وَ نِعْمَ الْحُرُّ عِنْدَ مُخْتَلَفِ الرِّمَاحِ
وَ نِعْمَ الْحُرُّ إِذْ نَادَى حُسَيْنًا فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّبَاحِ
ثُمَّ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ رُهَيْبُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ وَ هُوَ يَقُولُ مُحَاطِبًا لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَلْيَوْمَ نَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَّ وَ حَسَنًا وَ الْمُرْتَضَى عَلِيًّا
فَقَتَلَ مِنْهُمْ تِسْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا ثُمَّ صُرِعَ وَ هُوَ يَقُولُ:
أَنَا رُهَيْبٌ وَ أَنَا ابْنُ الْقَيْنِ أَدْبُكُمُ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنِ
ثُمَّ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ [مُظَهَّرٍ] الْأَسَدِيُّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ هُوَ
يَقُولُ:

أَنَا حَبِيبٌ وَ أَبِي مُظَاهِرٌ لَنَحْنُ أَزْكَى مِنْكُمْ وَ أَطْهَرُ
نَضْرُ حَيْرَ النَّاسِ حِينَ يُدْكَرُ

فَقَتَلَ مِنْهُمْ أَحَدًا وَ ثَلَاثِينَ رَجُلًا ثُمَّ قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ ثُمَّ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ عَبْدُ

اللَّهُ بْنُ أَبِي عُرْوَةَ الْغَفَارِيُّ وَهُوَ يَقُولُ:

قَدْ عَلِمْتُ حَقًّا بَنُو غِفَارٍ أَنِّي أُذُبُ فِي طِلَابِ الثَّارِ

بِالْمَشْرِفِيِّ وَالْقَنَا الْخَطَّارِ

فَقَتَلَ مِنْهُمْ عَشْرِينَ رَجُلًا ثُمَّ قُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ ثُمَّ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ بُرَيْرٌ [بُدَيْرٌ] بْنُ
حُضَيْرِ الْهَمْدَانِيِّ وَكَانَ أَقْرَأَ أَهْلِ زَمَانِهِ وَهُوَ يَقُولُ:

أَنَا بُرَيْرٌ وَأَبِي حُضَيْرٌ لَا حَيْرَ فِيمَنْ لَيْسَ فِيهِ حَيْرٌ

فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَلَاثِينَ رَجُلًا ثُمَّ قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ ثُمَّ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ مَالِكُ بْنُ
أَنَسِ الْكَاهِلِيِّ وَهُوَ يَقُولُ:

قَدْ عَلِمْتُ كَاهِلَهَا وَدُودَانَ وَالْخُنْدِثِيُونَ وَقَيْسُ عَيْلَانَ

بِأَنَّ قَوْمِي قُصْمُ الْأَقْرَانِ يَا قَوْمُ كُونُوا كَأَسْوَدِ الْجَانِ

أَلْ عَلِيٍّ شَيْعَةُ الرَّحْمَنِ وَآلُ حَرْبِ شَيْعَةُ الشَّيْطَانِ

فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا ثُمَّ قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَبَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ زِيَادُ بْنُ
مُهَاصِرٍ [مُهَاجِرٍ] الْكِنْدِيُّ فَحَمَلَ عَلَيْهِمْ وَأَنْشَأَ يَقُولُ:

أَشْجَعُ مِنْ لَيْثِ الْعَرِينِ [الْعَزِينِ] الْحَادِرِ يَا رَبِّ إِنِّي لِلْحُسَيْنِ نَاصِرٌ

وَ لِابْنِ سَعْدٍ تَارِكٌ مُهَاجِرٌ

فَقَتَلَ مِنْهُمْ تِسْعَةً ثُمَّ قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَبَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ وَكَانَ

نَضْرَانِيًّا أَسْلَمَ عَلَى يَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ وَأُمُّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَى كَرْبَلَاءَ فَرَكِبَ فَرَسًا

وَ تَنَاوَلَ بِيَدِهِ عُودَ الْفُسْطَاطِ [عَمُودَ الْفُسْطَاطِ] فَفَاتَلَ وَ قَتَلَ مِنَ الْقَوْمِ سَبْعَةً أَوْ

ثَمَانِيَةَ ثُمَّ اسْتُوْسِرَ فَأَتَى بِهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فَأَمَرَ بِضَرْبِ عُنُقِهِ وَ رُمِيَ بِهِ

إِلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَخَذَتْ أُمُّهُ سَيْفَهُ وَ بَرَزَتْ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا

أُمَّ وَهْبٍ اجْلِسِي فَقَدْ وَضَعَ اللَّهُ الْجِهَادَ عَنِ النِّسَاءِ إِنَّكَ وَ ابْنُكَ مَعَ جَدِّي

مُحَمَّدٍ ﷺ فِي الْجَنَّةِ ثُمَّ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ هِلَالُ بْنُ حَجَّاجٍ وَهُوَ يَقُولُ:

أرْمِي بِهَا مُعْلَمَةً أَفْوَافُهَا [أَفْوَافُهَا] وَ النَّفْسُ لَا يَنْفَعُهَا إِشْفَافُهَا
فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا ثُمَّ قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ عَبْدُ اللَّهِ
بْنُ مُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ أَنْشَأَ يَقُولُ:

أَفْسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا وَ قَدْ وَجَدْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا مُرًّا
أَكْرَهُ أَنْ أَدْعَى جَبَانًا فَرًّا إِنَّ الْجَبَانَ مِنْ عَصَى وَ فَرًّا
فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَلَاثَةَ ثُمَّ قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ رَحْمَتُهُ وَ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيُّ بْنُ
الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا بَرَزَ إِلَيْهِمْ دَمَعَتْ عَيْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ اللَّهُمَّ كُنْ أَنْتَ
الشَّهِيدَ عَلَيْهِمْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ ابْنُ رَسُولِكَ وَ أَشْبَهَ النَّاسِ وَجْهًا وَ سَمْتًا بِهِ فَجَعَلَ
يَزْتَجِرُ وَ هُوَ يَقُولُ:

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَ بَيْتِ اللَّهِ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ
أَمَا تَرَوْنَ كَيْفَ أَحْمِي عَنْ أَبِي

فَقَتَلَ مِنْهُمْ عَشْرَةً ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِيهِ فَقَالَ يَا أُمَّتِ الْعَطَشَ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
ضَبْرًا يَا بُنَيَّ يَسْقِيكَ جَدُّكَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى فَرَجَعَ فَقَاتَلَ حَتَّى قَتَلَ مِنْهُمْ أَرْبَعَةً
وَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا ثُمَّ قُتِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ الْقَاسِمُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ
هُوَ يَقُولُ:

لَا تَجَزَّعِي نَفْسِي فَكُلُّ فَا نِ الْيَوْمَ تَلْقَيْنِ ذُرَى الْجِنَانِ
فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَلَاثَةَ ثُمَّ رُمِيَ عَنْ فَرَسِهِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ صَلَوَاتُهُ وَ نَظَرَ
الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَمِينًا وَ شِمَالًا وَ لَا يَرَى أَحَدًا فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ اللَّهُمَّ
إِنَّكَ تَرَى مَا يُصْنَعُ بِوَلَدِ نَبِيِّكَ وَ حَالَ بَنُو كِلَابٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ رُمِيَ بِسَهْمٍ
فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ وَ حَرَّ عَنْ فَرَسِهِ فَأَخَذَ السَّهْمَ فَرَمَى بِهِ وَ جَعَلَ يَتَلَقَّى الدَّمَ بِكَفِّهِ
فَلَمَّا امْتَلَأَتْ لَطَخَ بِهَا رَأْسَهُ وَ لِحْيَتَهُ وَ يَقُولُ أَلْقَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنَا مَظْلُومٌ
مُتَلَطِّحٌ بِدَمِي ثُمَّ حَرَّ عَلَى حَدِّهِ الْأَيْسَرَ صَرِيحًا وَ أَقْبَلَ عَدُوَّ اللَّهِ سِنَانُ الْإِبَادِي وَ

شمر بن ذِي الْجَوْشَنِ الْعَامِرِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي رِجَالٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ حَتَّى وَقَفُوا
عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ مَا تَنْتَظِرُونَ أَرِيحُوا الرَّجُلَ فَنَزَلَ
سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ الْإِيَادِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ وَأَخَذَ بِلِحْيَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَعَلَ يَضْرِبُ
بِالسَّيْفِ فِي حَلْقِهِ وَهُوَ يَقُولُ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَجْتِزُّ رَأْسَكَ وَأَنَا أَعْلَمُ أَنَّكَ ابْنُ
رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخَيْرِ النَّاسِ أُمَّاً وَأَباً وَأَقْبَلَ فَرَسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى لَطَخَ
عُرْفَهُ وَنَاصِيَتَهُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ وَجَعَلَ يَزْكُضُ وَيَضْهَلُ فَسَمِعَتْ بَنَاتُ النَّبِيِّ ﷺ
صَهِيلَهُ فَخَرَجْنَ فَإِذَا الْفَرَسُ بِلَا رَاكِبٍ فَعَرَفْنَ أَنَّ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ قُتِلَ وَخَرَجَتْ
أُمُّ كَلْثُومٍ بِنْتُ الْحُسَيْنِ وَاصْعَةً يَدَاهَا عَلَى رَأْسِهَا تَتَدَبُّ وَتَقُولُ وَامْحَمَّاهُ هَذَا
الْحُسَيْنُ بِالْعَرَاءِ قَدْ سَلَبَ الْعِمَامَةَ وَالرِّدَاءَ وَأَقْبَلَ سِنَانُ لَعَنَهُ اللَّهُ حَتَّى أَدْخَلَ
رَأْسَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ وَهُوَ يَقُولُ:
أَمَلًا رِكَابِي فِضَّةً وَذَهَبًا إِنِّي قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحَجَّجَا
قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمَّاً وَأَباً وَخَيْرَهُمْ إِذْ يُنْسَبُونَ نَسَبًا
فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ وَيْحَكَ فَإِنْ عَلِمْتَ أَنَّهُ خَيْرُ النَّاسِ أَباً وَأُمَّاً لِمَ قَتَلْتَهُ
إِذَا فَأَمَرَ بِهِ فَضْرِبَ عُنُقَهُ وَعَجَّلَ اللَّهُ بِرُوحِهِ إِلَى النَّارِ وَأَرْسَلَ ابْنَ زِيَادٍ لَعَنَهُ
اللَّهُ قَاصِدًا إِلَى أُمِّ كَلْثُومٍ [أُخْتِ] بِنْتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَ
رِجَالَكُمْ فَكَيْفَ تَرَوْنَ مَا فَعَلَ بِكُمْ فَقَالَتْ يَا ابْنَ زِيَادٍ لَيْتَ قَرَّتْ عَيْنُكَ بِقَتْلِ
الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَطَالَ مَا قَرَّتْ عَيْنُ جَدِّهِ بِهِ وَكَانَ يَقْبَلُهُ وَيَلْتَمِسُ شَفَتَيْهِ وَيَضَعُهُ
عَلَى عَاتِقِهِ يَا ابْنَ زِيَادٍ أَعِدَّ لِجَدِّهِ جَوَابًا فَإِنَّهُ خَضَمَكَ عَدَاً^١.

١. شيخ صدوق، الأمالى، صص ١٥٠-١٦٤.

ج) مقتل الحسین علیه السلام از ابومعشر سندی و نسخه کتاب الحرة یکی از منابع روایت مقتل الحسین علیه السلام، روایتی است که از ابومعشر سندی (م رمضان ۱۷۰ هـ. ق)، مورخ مغازی، و اخباری معروف مدنی (درگذشته به بغداد)، در منابع تاریخی روایت شده است.

دقیقاً روشن نیست که این روایت در کدام کتاب او روایت شده؛ چرا که درباره کتاب‌های تاریخی او هنوز تحقیق جامعی صورت نگرفته است. با این وصف، به نظر ما ریشه این روایت به کتاب الحرة او باز می‌گردد. این کتاب باید جزئی درباره اخبار مربوط به واقعه معروف حزه باشد که بنابر روایت نجاشی در کتاب الرجال^۱، ابومعشر آن را روایت می‌کرده و در «اصلی» باقی بوده است.

طریق روایت نجاشی به این کتاب چنین است: «أحمد بن کامل قال: حدثنا داود بن محمد بن أبي معشر المدني قال: حدثنا أبي قال: حدثنا أبو معشر بكتابه الحرة تصنیفه». همان‌طور که از عبارت نجاشی بر می‌آید این کتاب تصنیف ابومعشر بوده و به نظر من، چنانکه خواهد آمد، دلیل یادکرد نجاشی از ابومعشر (که شیعه نبوده) و کتاب الحرة او در میان رجال شیعه، این بوده که ابومعشر در این کتاب به مقتل سیدالشهداء علیه السلام نیز پرداخته بوده است.

به علاوه، این احتمال نیز قابل طرح است که این جزء، بخشی از کتاب تاریخ الخلفای او باشد که ظاهراً مشتمل بر تعدادی اجزاء بوده که هر یک به ترتیب، بخشی از تاریخ خلفا را روایت می‌کرده است. بر این اساس کتاب الحرة نیز بخش اخبار مربوط به خلافت یزید بن معاویه را تشکیل می‌داده است (دقیقاً به سبک دیگر مورخان اخباری که کتاب‌های آنان در کنار هم، کتابی بزرگ‌تر را به ترتیب تاریخی تشکیل می‌داده است). در این صورت، احتمالاً نام اصلی جزء مربوطه، کتاب مقتل الحسین و الحرة بوده است.

۱. نجاشی، الرجال، ص ۴۵۷.

در کتاب *المحَن ابوالعرب تمیمی* (م ۳۳۳ ه.ق.)، روایتی از مقتل الحسین ارائه شده است که در حقیقت همان روایت ابو عبید قاسم بن سلام است که ما پیش تر آن را با روایت ابن عبد ربّه در کتاب *العقد الفريد* نقل کردیم (می دانیم که کتاب *المحَن ابوالعرب تمیمی* کهن تر از کتاب *العقد الفريد* ابن عبد ربّه است)؛ اما در این روایت از مقتل الحسین ابو عبید، گرچه این هم مانند روایت ابن عبد ربّه به نقل از علی بن عبدالعزیز البغدادی آمده، به روشنی، ابو عبید روایت خود را بر اساس روایتی از ابو معشر بنا نهاده است. در این روایت، ابو عبید توسط حجاج از ابو معشر به صورت: «...حدثنا حجاج عن أبي معشر عن بعض مشيخته، قال: لما مات معاوية...» روایت می کند.

حجاج از روات ابو معشر بوده است که نامش در برخی منابع دیگر هم آمده است. ادامه روایت، همان روایت ابن عبد ربّه است؛ ولی با کمی اختلاف در نسخ که باید از این اختلافات برای انتشار این متن در سازواره‌ای انتقادی بهره گرفت.

در روایت ابن عبد ربّه، متن مقتل الحسین ابو عبید با روایت علی بن عبدالعزیز همراه با اضافاتی از همین علی بن عبدالعزیز، و شاید در مواردی، از ابن عبد ربّه است؛ اما در روایت کتاب *المحَن*، نظم بهتری در روایت اصل متن ابو عبید دیده می شود.^۱ به هر حال، از روایت ابن عبد ربّه این نکته که ریشه روایت ابو عبید، ابو معشر بوده، استنباط نمی شود، در حالی که در روایت ابوالعرب این مسئله کاملاً واضح است. بنابراین ریشه مقتل الحسین ابو عبید، که محدث برجسته سنی است، به ابو معشر سندی می رسد.

ما در اینجا بار دیگر آن قسمتی از مقتل الحسین پیش گفته را که به طور مستقیم و منظم به روایت ابو معشر مربوط است، به روایت کتاب *المحَن* نقل می کنیم.

مقتل الحسین عليه السلام به روایت ابو معشر سندی:

قَالَ مُحَمَّدٌ وَذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ سُوَيْدٍ حَدَّثَنِي أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ

۱. ابوالعرب تمیمی، کتاب *المحَن*، صص ۱۲۹-۱۳۴.

تَمِيمٌ قَالَ حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ يُوسُفَ وَمُحَمَّدُ بْنُ أُسَامَةَ قَالَا حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ
الْعَزِيزِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عُبَيْدٍ الْقَاسِمُ بْنُ سَلَامٍ قَالَ حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ عَنْ
أَبِي مَعْشَرٍ عَنْ بَعْضِ مَشِيخَتِهِ قَالَ لَمَّا مَاتَ مُعَاوِيَةُ وَجَاءَتْ وَفَاتُهُ إِلَى الْمَدِينَةِ
وَكَانَ عَلَى الْمَدِينَةِ الْوَلِيدُ بْنُ عُثْبَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ فَأَرْسَلَ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ
وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ فَدَعَاهُمَا إِلَى الْبَيْعَةِ لِيُرِيدَ فَقَالَا بِالْعِدَاةِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَلَى
رُؤُوسِ النَّاسِ ثُمَّ خَرَجَا مِنْ عِنْدِهِ فَدَعَا الْحُسَيْنُ بِرِوَالِهِ فَتَوَجَّهَ نَحْوَ مَكَّةَ
عَلَى الْمَنْهَجِ الْأَكْبَرِ وَرَكِبَ ابْنُ الزُّبَيْرِ بِرِوَالِهِ لَهُ وَأَخَذَ طَرِيقَ الْفَرْعِ حَتَّى قَدِمَ
مَكَّةَ وَمَرَّ الْحُسَيْنُ حَتَّى أَتَى عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مُطِيعٍ وَهُوَ عَلَى بَثْرٍ لَهُ فَنَزَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ
لِلْحُسَيْنِ أبا عَبْدِ اللَّهِ سَقَانِي اللَّهُ بِعَدَاكَ مَاءً طَيِّبًا أَيْنَ تُرِيدُ قَالَ الْعِرَاقُ قَالَ سُبْحَانَ
اللَّهِ وَلَمْ يَقَالَ مَاتَ مُعَاوِيَةُ وَجِئْتُ أَكْثَرَ مِنْ حِمْلِ ضُحْفٍ قَالَ أَقْسِمُ عَلَيْكَ أبا
عَبْدِ اللَّهِ فَوَاللَّهِ مَا حَفِظُوا أَبَاكَ وَكَانَ خَيْرًا مِنْكَ لَا تَفْعَلْ فَوَاللَّهِ لَنْ تَقْتُلَكَ لَا تَبْقَى
حُرْمَةٌ بِعَدَاكَ إِلَّا اسْتُحِلَّتْ وَلَا بِعَدَاكَ إِنْ قُتِلْتَ فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ رَحِمَهُ
اللَّهُ حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ هُوَ وَابْنُ الزُّبَيْرِ قَالَ وَقَدِمَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ بِنِ الْعَاصِ فِي
رَمَضَانَ أَمِيرًا عَلَى الْمَدِينَةِ وَمَكَّةَ وَعَلَى الْمَوْسِمِ وَعَزَلَ الْوَلِيدُ بْنُ عُثْبَةَ فَلَمَّا
اسْتَوَلَى عَلَى الْمَنْبَرِ رَعَفَ فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ مُسْتَقْبِلُهُ دَمُهُ جَاءَ بِالدَّمِ فَتَلَقَّاهُ بِعِمَامَتِهِ
فَقَالَ مَهْ عَمَّ النَّاسِ وَاللَّهِ ثُمَّ قَامَ يَخْطُبُ فَنَاولوه عَصَا لَهُ شُعْبَتَانِ فَقَالَ شُعْبَ
النَّاسِ وَاللَّهِ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ فَقَدِمَهَا قَبْلَ التَّرْوِيَةِ بِيَوْمٍ فَقَالَ النَّاسُ لِلْحُسَيْنِ
بِئْسَ مَا لِعَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ لَوْ تَقَدَّمْتَ فَصَلَّيْتَ بِالنَّاسِ قَالَ فَإِنَّهُ لِيَهُمْ بِذَلِكَ إِذْ جَاءَ
الْمُؤَدَّنَ فَأَقَامَ الصَّلَاةَ فَتَقَدَّمَ عَمْرُو فَكَبَّرَ فَقِيلَ لِلْحُسَيْنِ اخْرُجْ أبا عَبْدِ اللَّهِ إِذْ
أَبَيْتَ أَنْ تَتَقَدَّمَ فَقَالَ الصَّلَاةُ فِي الْجَمَاعَةِ أَفْضَلُ فَصَلَّى ثُمَّ خَرَجَ فَلَمَّا انْصَرَفَ
عَمْرُو وَبَلَغَهُ أَنَّ حُسَيْنًا خَرَجَ فَقَالَ ارْكَبُوا كُلَّ بَعِيرٍ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
فَاطْلُبُوهُ قَالَ فَكَانَ النَّاسُ يَعْجَبُونَ مِنْ قَوْلِهِ هَذَا قَالَ فَطَلَبُوهُ فَلَمْ يَدْرِكُوهُ قَالَ

وَأَرْسَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ ابْنَيْهِ عَوْنًا وَمُحَمَّدًا بَرَدَ الْحُسَيْنِ وَأَبَى الْحَسَنِ أَنْ يَرْجِعَ وَحَرَجَ بِابْنَيْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ مَعَهُ وَرَجَعَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ إِلَى الْمَدِينَةِ وَأَرْسَلَ إِلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ فَأَبَى أَنْ يَأْتِيَهُ وَامْتَنَعَ ابْنُ الزُّبَيْرِ بِرِجَالٍ مَعَهُ مِنْ قُرَيْشٍ وَمِنْ غَيْرِهِمْ قَالَ فَبَعَثَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ جَيْشًا مِنَ الْمَدِينَةِ يُقَاتِلُونَ ابْنَ الزُّبَيْرِ وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ عَمْرُو بْنُ الزُّبَيْرِ أَحَا عَبْدُ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ وَضَرَبَ عَلَى أَهْلِ الدِّيَّوَانِ الْبُعْثَ إِلَى مَكَّةَ وَهُمْ كَارَهُونَ لِلْخُرُوجِ فَقَالَ إِنَّمَا تَأْتُونِي بِبَدَلٍ وَإِنَّمَا تَخْرُجُوا قَالَ فَجَاءَ الْحَارِثُ بْنُ مَالِكِ بْنِ الْبُرْصَاءِ بِرَجُلٍ اسْتَأْجَرَهُ بِخَمْسِمِائَةِ دِرْهَمٍ إِلَى عَمْرُو بْنِ سَعِيدٍ وَقَالَ قَدْ جِئْتُكَ بِرَجُلٍ بَدَلِي قَالَ فَبَعَثَهُمْ إِلَى مَكَّةَ فَقَاتَلُوا ابْنَ الزُّبَيْرِ فَأَنْهَزَمَ عَمْرُو بْنُ الزُّبَيْرِ وَأَسْرَهُ أَحُوهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَحَبَسَهُ فِي السَّجْنِ عِنْدَهُ قَالَ وَقَدْ كَانَ بَعَثَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الْكُوفَةِ يُبَايِعُهُمْ لَهُ وَكَانَ عَلَى الْكُوفَةِ حِينَ مَاتَ مُعَاوِيَةُ التُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ لِابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنْ ابْنِ بِنْتِ بَدَلٍ قَالَ فَبَلَغَ ذَلِكَ يَزِيدَ فَأَرَادَ أَنْ يَعْزِلَهُ فَقَالَ لِأَهْلِ الشَّامِ أَشِيرُوا عَلَيَّ مَنْ أَسْتَعْمِلُ عَلَى الْكُوفَةِ فَقَالُوا أَتَرْضَى بِمَا رَضِيَ بِهِ مُعَاوِيَةَ قَالَ نَعَمْ قَالُوا فَإِنَّ الصَّكَّ بِإِمَارَةِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ عَلَى الْعِرَاقَيْنِ قَدْ كُتِبَ فِي الدِّيَّوَانِ فَاسْتَعْمَلَهُ عَلَى الْكُوفَةِ فَقَدِمَ الْكُوفَةَ قَبْلَ أَنْ يَقْدَمَ الْحُسَيْنُ قَالَ وَبَايَعَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثِينَ أَلْفًا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَخَرَجُوا مَعَهُ يُرِيدُونَ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ فَجَعَلُوا كُلَّمَا أَنْتَهَوْا إِلَى زُقَاقٍ أَنْسَلَّ مِنْهُمْ نَاسٌ حَتَّى بَقِيَ فِي شِرْذِمَةٍ قَلِيلَةٍ فَجَعَلَ النَّاسُ يَزْجُمُونَهُ بِالْأَجْرِ مِنْ فَوْقِ الْبُيُوتِ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ دَخَلَ دَارَ هَانِيٍّ بْنِ عُرْوَةَ الْمُرَادِيِّ وَكَانَ لَهُ فِيهِمْ رَأْيًا فَقَالَ لَهُ هَانِيُّ بْنُ عُرْوَةَ إِنَّ لِي مِنْ ابْنِ زِيَادٍ مَكَانًا وَسَوْفَ أَتَمَارِضُ لَهُ فَإِذَا جَاءَ يُعُودُنِي فَأَضْرِبْ عُنُقَهُ قَالَ قَقِيلَ لَابْنِ زِيَادٍ إِنَّ هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ شَاكٍ بَقِيَ الدَّمُ قَالَ وَشَرِبَ الْمَغْرَةَ فَجَعَلَ يَقِيئُهَا قَالَ وَجَاءَ ابْنُ زِيَادٍ

يعوده وَقَالَ هَانِيءٌ إِذَا قُلْتُ لَكُمْ اسْقُونِي فَأُخْرِجُ إِلَيْهِ فَأَضْرِبُ عُنُقَهُ فَقَالَ
اسْقُونِي فَأَبْطُوا عَلَيْهِ فَقَالَ وَيْحَكُمْ اسْقُونِي وَإِنْ كَانَتْ فِيهِ نَفْسِي قَالَ فَخَرَجَ
ابْنُ زِيَادٍ وَلَمْ يَضْنَعْ مِنَ الْآخِرِ شَيْئًا وَكَانَ أَشْجَعَ النَّاسِ وَلَكِنْ إِخْوَتَهُ كَبُوءَةٌ
فَقِيلَ لِابْنِ زِيَادٍ إِنَّ فِي الْبَيْتِ رَجُلًا مُسْتَجِيرًا قَالَ فَأَرْسَلَ ابْنَ زِيَادٍ إِلَى هَانِيءٍ
فَدَعَاهُ فَقَالَ إِنِّي شَاكٍ لَا أَسْتَطِيعُ فَقَالَ اتُّنُونِي بِهِ وَإِنْ كَانَ شَاكِيًا قَالَ فَأُشْرَجُ لَهُ
دَابَّتُهُ قَالَ فَرَكِبَ وَمَعَهُ عَصَا وَكَانَ أَعْرَجٌ فَجَعَلَ يَسِيرُ قَلِيلًا ثُمَّ يَقِفُ وَيَقُولُ مَا
لِي أَذْهَبُ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ فَمَا زَالَ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ فَقَالَ لَهُ
ابْنُ زِيَادٍ يَا هَذَا أَمَا كَأَنَّ يَدَ زِيَادٍ عِنْدَكَ بَيْضَاءُ قَالَ بَلَى قَالَ وَيَدِي قَالَ بَلَى
قَالَ هَانِيءٌ يَا هَذَا قَدْ كَأَنَّ لَكُمْ عِنْدِي يَدٌ وَقَدْ أَمْنْتُكَ عَلَى مَالِكَ وَنَفْسِكَ
فَأَخْرَجَ فَتَنَاولَ ابْنَ زِيَادٍ الْعَصَا الَّتِي كَأَنَّ بِيَدِ هَانِيءٍ فَضْرَبَ بِهَا وَجْهَهُ حَتَّى
كَسَرَ وَجْهَهُ ثُمَّ قَدَّمَهُ فَضْرَبَتْ عُنُقَهُ وَأَرْسَلَ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ
بِسَيْفِهِ فَمَا زَالَ يُنَاوِشُهُمْ وَيَقَاتِلُهُمْ حَتَّى جُرِحَ فَأَسْرَ فَلَمَّا أُسِرَ الرَّجُلُ لَعَبَ فَقَالَ
اسْقُونِي مَاءً وَمَعَهُ رَجُلٌ مِنْ آلِ أَبِي مُعَيْطٍ وَرَجُلٌ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ يُقَالُ لَهُ شَمْرُ
ابْنِ ذِي الْجَوْشَنِ فَقَالَ لَهُ شَمْرٌ لَا نَسْقِيكَ إِلَّا مِنَ النَّيْلِ فَقَالَ الْمُعَيْطِيُّ وَاللَّهِ لَا
نَسْقِيهِ إِلَّا مِنَ الْفُرَاتِ قَالَ فَأَمَرَ غُلَامًا لَهُ فَأَتَاهُ بِإِبْرِيْقٍ مَاءٍ وَقَدَحٍ مِنْ قَوَارِيرِ
وَمِنْ دِيلٍ قَالَ فَسَقَاهُ فَتَمَضَّمُضَ وَخَرَجَ الدَّمُ فَمَا زَالَ يَمُجُّ الدَّمُ وَلَا يَسْبِغُ شَيْئًا
حَتَّى قَالَ أَحْرَوهُ عَنِّي قَالَ فَلَمَّا أَصْبَحَ دَعَا بِهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ وَهُوَ عَلَى قَضْرٍ
لَهُ فَقَدَّمَهُ لِيَضْرِبَ عُنُقَهُ فَقَالَ دَعْنِي حَتَّى أُوصِي فَنَظَرَ فِي وَجْهِ النَّاسِ فَقَالَ
لِعُمَرَ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ مَا أَرَى هَهُنَا أَحَدًا غَيْرَكَ مِنْ قُرَيْشٍ فَادُّنْ مِنِّي
حَتَّى أَكَلِمَكَ قَالَ فَدَنَا فَقَالَ هَلْ لَكَ أَنْ تَكُونَ سَيِّدَ قُرَيْشٍ مَا كَأَنَّ قُرَيْشٍ آيَتِ
حُسَيْنًا وَمَنْ مَعَهُ وَهُمْ تَسْعُونَ إِنْسَانًا بَيْنَ رَجُلٍ وَامْرَأَةٍ فِي الطَّرِيقِ فَارْدُدْهُمْ
وَكَتُبْ إِلَيْهِمْ بِمَا أَصَابَنِي قَالَ فَضْرَبَ عُنُقَهُ وَأَلْقَاهُ فَقَالَ عُمَرُ أَتَدْرِي مَا قَالَ

فَقَالَ أَكْثَمُ عَلَى ابْنِ عَمِّكَ فَقَالَ هُوَ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ قَالَ
أَخْبَرَنِي أَنَّ حُسَيْنًا قَدْ أَقْبَلَ وَمَعَهُ تِسْعُونَ إِنْسَانًا بَيْنَ رَجُلٍ وَامْرَأَةٍ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ
لَا يُقَاتِلُهُ أَحَدٌ غَيْرِكَ إِذْ دَلَّتْ عَلَيْهِ قَالَ فَبَعَثَ جَيْشًا مَعَهُ قَالَ وَقَدْ جَاءَ الْحُسَيْنَ
الْحَبْرُ وَهُوَ بِشَرَاةٍ فَهَمَّ أَنْ يَرْجِعَ وَمَعَهُ خُمْسَةٌ مِنْ بَنِي عَقِيلٍ فَقَالُوا لَهُ أَتَرْجِعُ
وَقَدْ قُتِلَ أَحْوَانًا وَقَدْ جَاءَكَ مِنَ الْكُتُبِ مَا تَتَّقُ بِهِ قَالَ فَقَالَ الْحُسَيْنُ لِبَعْضِ
أَصْحَابِهِ وَاللَّهِ مَا لِي عَنْ هَؤُلَاءِ صَبْرٌ يَعْنِي بَنِي عَقِيلٍ قَالَ فَلَقِيَهُ الْجَيْشُ عَلَى
خِيولِهِمْ بَوَادِي السَّبَاعِ وَقَدْ فَرَدَ وَأَصْحَابَهُ فَلَقَوْهُمْ وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ فَقَالُوا يَا ابْنَ
بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ اسْقِنَا قَالَ فَأَخْرَجَ لِكُلِّ فَرَسٍ صَحْفَةً مِنْ مَاءٍ فَسَقَاهُمْ قَدْرَ مَا
يُمْسِكُ رَمَقَ أَحَدِهِمْ ثُمَّ قَالُوا سر بنا يا ابن بنتِ رسولِ الله فما زالوا يَرْجُونَهُ
وَأَخَذُوا بِهِ عَلَى النَّجَبِ حَتَّى نَزَلُوا بِكَرْبَلَاءَ فَقَالَ الْحُسَيْنُ رَحِمَهُ اللَّهُ مَا اسْمُ
هَذِهِ الْأَرْضِ قَالُوا كَرْبَلَاءُ قَالَ هَذَا كَرْبٌ وَبَلَاءٌ قَالَ فَنَزَلُوا وَبَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْمَاءِ
رَبْوَةٌ فَأَرَادَ الْحُسَيْنُ وَأَصْحَابَهُ الْمَاءَ فَحَالُوا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ وَقَالَ شمر بن ذِي
الجوشن لَا تَشْرَبُوا أَبَدًا حَتَّى تَشْرَبُوا مِنَ الْحَمِيمِ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لِلْحُسَيْنِ بِن
عَلِيٍّ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَنْحُنْ عَلَى الْحَقِّ فَنُقَاتِلُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَرَكِبَ فَرَسَهُ وَحَمَلَ
بَعْضَ أَصْحَابِهِ عَلَى الْخِيُولِ ثُمَّ حَمَلُوا عَلَيْهِمْ فَكَشَفُوهُمْ عَنِ الْمَاءِ ثُمَّ شَرَبُوا
وَاسْتَقَوْ ثُمَّ بَعَثَ عبيد الله بن زياد عمر ابن سعدٍ يُقَاتِلُهُمْ فَقَالَ الْحُسَيْنُ يَا عَمْرُ
اِخْتَرِ مِنِّي ثَلَاثَ خِصَالٍ إِمَّا أَنْ تَتْرُكَنِي كَمَا جِئْتُ فَإِنْ أُبَيِّتَ هَذِهِ فَأُخْرِى
تُسَيِّرُونِي إِلَى يَزِيدَ فَأَضَعُ يَدِي فِي يَدِهِ فَيُحْكِمُ فِيَّ بِمَا رَأَى فَإِنْ أُبَيِّتَ هَذِهِ
فَسَيِّرُونِي إِلَى التُّرُكِ أُقَاتِلُهُمْ حَتَّى أَمُوتَ فَأَرْسَلَ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ بِذَلِكَ فَهَمَّ أَنْ
يُسَيِّرَهُ إِلَى يَزِيدَ فَقَالَ لَهُ الْفَاسِقُ شمر بن ذِي الجوشن أَمْكَنَكَ اللَّهُ مِنْ عَدُوِّكَ
وَتُسَيِّرُهُ لَا إِلَّا أَنْ يَنْزِلَ عَلَى حُكْمِكَ قَالَ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ لَا إِلَّا أَنْ تَنْزِلَ عَلَى
حُكْمِ ابْنِ زِيَادٍ فَقَالَ الْحُسَيْنُ أَنْزِلْ عَلَى حُكْمِ ابْنِ الْفَاعِلَةِ لَا وَاللَّهِ لَا أَفْعَلُ قَالَ

وَأَبْطَأَ عُمَرُ عَنْ قِتَالِهِ فَأَرْسَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ إِلَى شَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ فَقَالَ
 إِنَّ تَقَدَّمَ عُمَرُ فَقَاتِلْ وَإِلَّا فَاقْتُلْهُ وَكُنْ أَنْتَ مَكَانَهُ قَالَ وَكَانَ مَعَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ
 قَرِيبٌ مِنْ ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَقَالُوا يَعْزِضُ عَلَيْكُمْ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ
 اللَّهِ ثَلَاثَ خِصَالٍ فَلَا تَقْبَلُوا مِنْهَا شَيْئًا فَتَحَوَّلُوا مَعَ الْحُسَيْنِ فَقَاتَلُوا مَعَهُ قَالَ
 وَرَأَى رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَى فَرَسٍ وَكَانَ
 عَبْدُ اللَّهِ أَجْمَلَ خَلْقِ اللَّهِ فَقَالَ الْكُوفِيُّ لَأَقْتُلَنَّ هَذَا الْفَتَى فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ وَيْحَكَ مَا
 تَضَعُ بِهَذَا دَعُوهُ فَأَبَى فَحَمَلَ عَلَيْهِ فَضْرَبَهُ فَفَتَلَهُ قَالَ وَلَمَّا أَصَابَتْهُ الضَّرْبَةُ قَالَ يَا
 عَمَاءُ فَأَجَابَهُ الْحُسَيْنُ لَبَّيْكَ صَوْتُ قَلِّ نَاصِرُهُ وَكَثْرُ وَاتِرُهُ وَحَمَلُ الْحُسَيْنِ عَلَى
 قَاتِلِهِ فَضْرَبَهُ فَفَطَعَ يَدَهُ ثُمَّ ضْرَبَهُ أُخْرَى فَفَتَلَهُ ثُمَّ اقْتَتَلُوا.^۱

همین روایت، البته با اختلافات قابل توجه - که نشان دهنده کیفیت روایت قدما از
 اصول روایی یکدیگر است به طوری که در روایت از یک اصل روایی، تصرّفات قابل
 توجهی به دلایل مختلف صورت می گرفته - در کتاب *المحاسن و المساوی* منسوب به
 بیهقی نیز آمده است. در این کتاب، روایت ابو معشر نه توسط ابو عبید قاسم بن سلام،
 بلکه از طریق معاصرش، یحیی بن معین روایت شده است. در روایت بیهقی نیز یحیی
 بن معین، مقتل ابو معشر را از حجّاج و او از ابو معشر روایت می کند؛ اما همان طور که
 گفتیم، اختلافات زیادی در این دو روایت دیده می شود. افزون بر این، در این روایت،
 درست در ادامه مقتل الحسین علیه السلام، واقعه حرّه توسط خود ابو معشر روایت شده است.
 ابو عبید و یحیی بن معین هر دو از مراجع اصحاب حدیث سنّی برجسته هستند که در
 نیمه آغازین سده سوم قمری، اندیشه فکری و فقهی آنان شکل گرفته است.

ما در اینجا برای مقایسه با روایت ابو عبید، متن روایت یحیی بن معین را بر اساس
 کتاب *المحاسن و المساوی* نقل می کنیم؛ اما پیش از آن، نکته مهم دیگری را باید طرح

۱. ابوالعرب تمیمی، کتاب المحن، صص ۱۲۹-۱۳۴.

کنیم که به شناسایی هویت کتاب ابومعشر کمک می‌کند.

همان‌طور که گفتیم، در کتاب بیهقی، درست در ادامه روایت مقتل الحسين ابومعشر، مؤلف، داستان واقعه حرّه را به روایت همین ابومعشر آورده که به نظر ما این امر احتمالاً می‌تواند بیانگر این مطلب باشد که اصل روایت ابومعشر، نه به کتابی با موضوع مقتل الحسين یا کتابی دیگر، بلکه به کتاب الحرّه او باز می‌گردد که ظاهراً ابومعشر در آغاز آن، نخست، مقتل الحسين را روایت کرده و سپس واقعه حرّه را گزارش کرده است.

ابوعبید و یحیی بن معین هر دو برای روایت مقتل، به ابومعشر که یکی از اخباریان مهم بوده، استناد کرده‌اند و روایت او از مقتل می‌تواند با روایت دیگر اخباریان سده دوم مقایسه شود. بدین ترتیب ظاهراً روایت ابومعشر، متعلق به کتاب الحرّه او است که در آغاز آن به مقتل الحسين پرداخته و پس از آن، داستان واقعه حرّه را روایت کرده است. خوشبختانه از طریق کتاب بیهقی ما هم‌اکنون نسخه احتمالاً کاملی از یکی از کتاب‌های ابومعشر را در اختیار داریم که مورد توجه نجاشی نیز بوده است؛ گرچه نجاشی سندی مستقل از طریق خانوادگی به ابومعشر و این کتاب داشته است.

متن کتاب الحرّه ابومعشر سندی بر اساس نقل کتاب المحاسن و المساوی بیهقی:

حدثنا عبدالله بن أحمد بن إبراهيم عن يحيى بن معين عن الحجاج عن أبي معشر قال: لما مات معاوية بن أبي سفيان وذلك في النصف من رجب سنة ستين ورد خبره على أهل المدينة في أول شعبان وكان على المدينة يومئذ الوليد بن عتبة بن أبي سفيان وكان غلاماً حدثاً يتحرج، فلما جاءه ما جاءه ضاق به صدره فأرسل إلى مروان بن الحكم، وهو الذي صرف به مروان عن المدينة، وكان في مروان حدة، فقال له الوليد: يا أبا عبد الملك إنه قد جاءنا اليوم شيء لم نكن نستغني معه عن استشارتك. قال: وما هو؟ قال: موت أمير المؤمنين. قال: إنا لله وإنا إليه راجعون، مات، رحمه الله! قال: نعم. قال:

أتطيع أمري؟ قال: نعم. قال: أرسل إلى الحسين بن علي وإلى عبدالله بن الزبير فإن بايعا فخل سبيلهما وإن أبيا فاضرب أعناقهما، فأرسل إلى الحسين، رضوان الله عليه، وإلى عبدالله بن الزبير، رحمه الله، وبدأ بالحسين عليه السلام، فمر الحسين في المسجد فأشار إليه ابن الزبير وهو قائم يصلي، فأتاه فقال للحرسي: تأخر أيها العبد. فتأخر الحرسي. فقال له: يا أبا عبدالله أتدري لأي شيء دعيت؟ قال: لا. قال: مات طاغيتهم فدعوك للبيعة فلاتبايع وقل له بالغداة على رؤوس الملا. قال: فدخل الحسين عليه السلام، فقال له الوليد: يا أبا عبدالله دعوناك لخير. قال: أي شيء هو؟ قال: مات أمير المؤمنين وقد عرفتم ولي عهدكم ومفزعكم وقد بايع أهل الشام والناس فادخل فيما دخل فيه الناس. قال: نعم بالغداة إن شاء الله. قال: لا بل الساعة. قال: ومثلي يبايع في جوف البيت! بالغداة أبايعك على رؤوس الناس. قال: لا بل الساعة. قال: ما أنا بفاعل.

وخرج من عنده. فأرسل إلى ابن الزبير فقال: يا أبا بكر دعوناك لخير. قال: وما هو؟ قال: مات أمير المؤمنين. فقال: إنا لله وإنا إليه راجعون، رحمة الله عليه! قال: فيجعل يردد الترحم عليه وقد نظر ابن الزبير قبل ذلك إلى مروان وهو يناجي الوليد فتلا هذه الآية: ﴿فاتقوا الله وأصلحوا ذات بينكم وأطيعوا الله ورسوله إن كنتم مؤمنين﴾، فقال: يا أبا بكر قد عرفتم ولي عهدكم ومفزعكم وقد بايع أهل الشام والناس فادخل فيما دخل فيه الناس. قال: نعم بالغداة إن شاء الله. قال: لا بل الساعة قال: ومثلي يبايع في جوف البيت! أبايعك على رؤوس الملا. قال: لا بل الساعة قال: ما أنا بفاعل. فقال مروان للوليد: ما تصنع؟ أطعني واضرب أعناقهما، لئن خرجا من البيت لاتراهما أبداً إلا في شر. وكان الوليد متحرراً، فقال: ما كنت لأقتلها. فقال ابن الزبير

لمروان: يا ابن الزرقاء أو تقدر على قتلنا؟ فقال مروان: إنه والله لو أطاعني ما خرجت ولا صاحبك من البيت حتى تضرب أعناقكما.

قال: فدعا الحسين عليه السلام، برواحله فركب يتوجه نحو مكة على المنهج الأكبر وركب ابن الزبير، رحمه الله، دواب له وأخذ طريق الفرع فأتى الحسين عليه السلام، عبدالله بن مطيع وهو على بئر فنزله إليه وقال: يا أبا عبدالله أين تريد؟ قال: العراق، مات معاوية وجاءني أكثر من حمل ضحف. قال: لاتفعل فوالله ما حفظوا أباك وكان خيراً منك، والله لئن قتلوك لاتبقى حرمة بعدك إلا استحلت. فمر الحسين عليه السلام، حتى نزل مكة فأقام بها هو وابن الزبير، رحمه الله، وقدم عمرو بن سعيد بن العاص في رمضان أميراً على المدينة وعلى الموسم وعزل الوليد بن عتبة، فلما استوى على المنبر رعى فقال أعرابي: ما جاءنا والله بالدم. قال: فتلقاه رجل بعمامته فقال: ما عمّ الناس والله. ثم قام وخطب، فناولوه عصا لها شعبتان فقال: تشعب الناس والله. ثم خرج إلى مكة فقدمها قبل التروية بيوم، وخرج الحسين عليه السلام، فقيل له: خرج الحسين. فقال: اركبوا كل بعير وفرس بين السماء والأرض في طلبه فاطلبوه. قال: فكان الناس يتعجبون من قوله هذا، فطلبوه فلم يدركوه، فأرسل عبدالله بن جعفر ابنه عوناً ومحمداً ليردّا الحسين، فأبى الحسين أن يرجع وخرج بابني عبدالله معه، ورجع عمرو بن سعيد إلى المدينة وبعث بجيش يقاتلون ابن الزبير، وقدم الحسين عليه السلام، مسلم بن عقيل إلى الكوفة ليأخذ عليهم البيعة، وكان على الكوفة حين مات معاوية النعمان بن بشير بن سعد الأنصاري، فلما بلغه خبر الحسين عليه السلام، قال: لابن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله، أحب إلينا من ابن بنت بحدل. فبلغ ذلك يزيد فأراد أن يعزله فقال لأهل الشام: أشيروا علي من استعمل على الكوفة؟ فقالوا: أترضى برأي معاوية؟ قال: نعم. قالوا: فإن العهد بإمارة

عبيدالله بن زياد على العراقيين قد كتب في الديوان، فاستعمله على الكوفة. فقدم الكوفة قبل أن يقدم الحسين عليه السلام، وقد بايع مسلم بن عقيل أكثر من ثلاثين ألفاً من الرجال من أهل الكوفة، فخرجوا معه يريدون عبيدالله بن زياد، فجعلوا كلما انتهوا إلى زقاق انسلّ ناس منهم حتى بقي في شردمة قليلة وجعل الناس يرمونه بالآجر من فوق البيوت، فلما رأى ذلك دخل دار هانيء بن عروة المرادي وكان له فيهم رأي، فقال له هانيء: إن لي من ابن زياد مكاناً وسوف أتمارض له، فإذا جاء يعودني فاضرب عنقه. فقيل لابن زياد: هانيء بن عروة شاكٍ بقيء الدم، وكان شرب المغرة فجعل يقيئها، فجاء ابن زياد يعودده، وقال: هانيء لمسلم: إذا قلت اسقوني ولو كانت فيه نفسي فاضرب عنقه.

فقال: اسقوني، فأبطأوا عليه، فقال: ويحكم اسقوني ولو كانت فيه نفسي! قال: فخرج ابن زياد ولم يصنع الآخر شيئاً، وكان أشجع الناس ولكن أخذته كبوة. فقيل لابن زياد: والله إن في البيت رجلاً متسلحاً، فأرسل ابن زياد إلى هانيء فدعاه، فقال: إني شاكٍ. فقال: اتنوني به وإن كان شاكياً. قال: فأسرجت له دبة فركب وكانت معه عصاً وكان أعرج فجعل يسير قليلاً قليلاً ثم يقف ويقول: ما لي ولابن زياد! فما زال حتى دخل عليه. فقال: يا هانيء ما كانت يد زياد عندك بيضاء؟ قال: بلى. قال: فيدي؟ قال: بلى. فتناول العصا التي كانت في يد هانيء فضرب بها وجهه حتى كسر جبهته ثم قدّمه فاضرب عنقه ثم أرسل إلى مسلم بن عقيل، فخرج عليهم بسيفه فما زال يناوشهم ويقاتلهم حتى جرح وأسر فعطش وقال: اسقوني ماء، ومعه رجل من آل أبي معيط ورجل من بني سليم.

فقال: شمر بن ذي جوشن: والله لانسقيك إلا من البئر. وقال المعيطي: والله لانسقيه إلا من الفرات. فأتاه غلام له بإبريق من ماء وقدح قوارير ومنديل

فسقاه، فتمضمض فخرج الدم فما زال يمج الدم ولا يسيغ شيئاً حتى قال: أخره عني، فلما أصبح دعاه عبيدالله ليضرب عنقه، فقال له: دعني أوصي. فقال: أوص. فنظر في وجوه الناس فقال لعمر بن سعد: ما أرى هاهنا أحداً من قريش غيرك فادن مني حتى أكلمك. قال: فدنا منه. فقال له: هل لك في أن تكون سيد قريش؟ قال نعم. قال: إنَّ حسيناً ومن معه وهم تسعون إنساناً بين رجل وامرأة في الطريق فارددهم واكتب إليه بما أصابني.

ثم أمر عبيدالله فضرب عنقه. فقال عمر: أتدري ما قال؟ قال: اكتبم على ابن عمك! قال: هو أعظم من ذلك، قال: اكتبم على ابن عمك! قال: هو أعظم من ذلك. قال: أي شيء هو؟ قال: أخبرني أن حسيناً قد أقبل و معه تسعون إنساناً بين رجل و امرأة. فقال: أما والله لو إلي أسرّ لرددتهم! لا والله لا يقاتلهم أحد غيرك. فبعث معه جيشاً، وجاء الحسين عليه السلام، الخبر وهو بشراف فهم أن يرجع ومعه خمسة من بني عقيل فلقية الجيش على خيولهم بوادي السباع، فقال بنو عقيل: أترجع وقد قتل أخونا؟ فقال الحسين عليه السلام: ما لي عن هؤلاء من صبر، يعني بني عقيل.

فأصاب أصحابه العطش فقالوا: يا ابن رسول الله اسقنا! فأخرج لكل فرس صحيفة من ماء فسقاهم بقدر ما يمسك رمق أحدهم، ثم قالوا: سر بنا، وأخذوا به على الجرف حتى نزلوا كربلاء، فقال: هذا كربُّ وبلاء. فنزلوا وبينهم وبين الماء يسير، قال: فأراد الحسين عليه السلام، وأصحابه الماء فحالوا بينهم وبينه. فقال له شمر بن ذي جوشن: لا تشربون أبداً حتى تشربون من الحميم. فقال العباس بن علي للحسين عليه السلام: يا أبا عبد الله ألسنا على الحق؟ قال: نعم. فحمل عليهم فكشفهم عن الماء حتى شربوا وأسقوا، ثم بعث عبيدالله بن زياد إلى عمر بن سعد أن قاتلهم. فقال الحسين عليه السلام: يا عمر اختر مني إحدى ثلاث: تتركني

أرجع كما جئت، وإن أبيت هذه فسيّرني إلى الترك أقاتلهم حتى أموت، وإن أبيت هذه فابعث بي إلى يزيد لأضع يدي في يده، وأرسل إلى ابن زياد بذلك. فهم أن يسيّره إلى يزيد، فقال له شمر بن ذي جوشن: قد أمكنك الله منه، أو قال: من عدوك، وتسيّره إلى الأمان إلا أن ينزل على حكمك! فأرسل إليه بذلك، فقال: لا حياً ولا كرامة انزل على حكم ابن سمية. وكان مع عمر ابن سعد قريب من ثلاثين رجلاً من أهل الكوفة فقالوا: يعرض عليكم ابن ابنة رسول الله، عليه وعلى آله السلام، ثلاث خصال لا تقبلون منها شيئاً فتحولوا مع الحسين عليه السلام، فقاتلوا حتى قتلوا وقتل الحسين، رضي الله عنه، وجميع من معه، رحمهم الله، وحمل رأسه إلى عبيد الله بن زياد فوضع بين يديه على ترس فبعث به إلى يزيد، فأمر بغسله وجعله في حريرة وضرب عليه خيمة ووكل به خمسين رجلاً.

فقال واحد منهم: نمت وأنا مفكر في يزيد وقتله الحسين عليه السلام، فبينما أنا كذلك إذ رأيت سحابة خضراء فيها نور قد أضاءت ما بين الخافقين وسمعت صهيل الخيل ومنادياً ينادي: يا أحمد اهبط، فهبط رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ومعه جماعة من الأنبياء والملائكة فدخل الخيمة وأخذ الرأس فجعل يقبله ويبكي ويضمه إلى صدره، ثم التفت إلى من معه فقال: انظروا إلى ما كان من أمّتي في ولدي، ما بالهم لم يحفظوا فيه وصيتي ولم يعرفوا حقي؟ لا أنا لهم الله شفاعتي! قال: وإذا بعدة من الملائكة يقولون: يا محمد الله تبارك وتعالى يقرئك السلام وقد أمرنا بأن نسمع لك ونطيع فمرنا أن نقلب البلاد عليهم. فقال صلى الله عليه وآله وسلم: خلوا عن أمّتي فإن لهم بلغةً وأمداً. قالوا: يا محمد إن الله جل ذكره أمرنا أن نقتل هؤلاء النفر! فقال: دونكم وما أمرتم به. قال: فرأيت كل واحد منهم قد رمى كل واحد منا بحربة، فقتل القوم في مضاجعهم غيري فإنني صحت: يا محمداً! فقال: وأنت

مستيقظ؟ قلت: نعم.

قال: خلوا عنه يعيش فقيراً ويموت مذموماً، فلما أصبحت دخلت على يزيد وهو منكسر مهموم فحدثته بما رأيت فقال: امض على وجهك وتب إلى ربك. قال: ولما كان من أمر الحسين عليه السلام، ما كان قدم عمرو بن حفص بن المغيرة وكان تزوج يزيد بن معاوية ابنته وأعطاه مالا كثيراً، فلما قدم المدينة جاءه محمد بن عمرو بن حزم وعبيدالله بن حنظلة وعبدالله بن مطيع ابن الأسود وناس من وجوه أهل المدينة قالوا: نشدك الله رب هذا البيت ورب صاحب هذا القبر ألا أخبرتنا عن يزيد؟ فقال: إنه ليشرب الخمر وينادم القردة ويفعل كذا ويصنع كذا. فقالوا: والله ما لنا بأهل الشام من طاقة ولكن ما يحل لنا أن نبايع رجلاً على هذه الحال.

فقال محمد بن عمرو لأهله: هاتوا درعي. ثم خرج فخرج أهل المدينة وخلعوا يزيد وأخرجوا عثمان بن محمد بن أبي سفيان وبنو أمية من المدينة، وكان عثمان والي المدينة، ثم قال محمد بن أبي جهم لأهل المدينة: أطيعوا أمري اليوم واعصوني الدهر، اقتلوا سبعة عشر رجلاً من بني أمية لاتروا شراً أبداً. فأبى أهل المدينة أن يقتلوهم وأخذوا عليهم المواثيق أن لا يرجعوا إلى المدينة مع جيش أبداً، فبعث عثمان بن محمد بن أبي سفيان قميصه مشقوقاً إلى يزيد وكتب إليه: واغوثاه! إن أهل المدينة أخرجوا قومي من المدينة وشقوا ثوبي وارتكبوا مني.

قال أبو معشر: حدثنا رجل قال: خرج علينا يزيد بعد العتمة ومعه شمعتان، شمعة عن يمينه وشمعة عن يساره، وعليه معصرتان كأنهما قطرتا دم وإزار ورداء وقد نفس جثته كأنها برئص فصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: أما بعد يا أهل الشام فإنه كتب إلي عثمان بن محمد بن أبي سفيان أن أهل

المدينة أخرجوا قومنا من المدينة، ووالله لأن تقع الخضراء على الغبراء أحب إلي من هذا. قال: وكان معاوية أوصى يزيد: إن رابك من قومك ريب أو انتقض عليك منهم أحد فعليك بأعور بني مرة فاستشره، يعني مسلم بن عقبة. فلما كان تلك الليلة قال: أين مسلم بن عقبة؟ فقام فقال: ها أنا ذا، قال: كن معي. فجعل يزيد يعيي الجيوش، وكان ابن سنان نازلاً على مسلم، فقال له: إن أمير المؤمنين قد بعثني إلى المدينة ومكة. قال: استعفه. قال: فاركب فيلاً أو فيلة وتكنّ أبا يكسوم. فمرض مسلم قبل خروجه من الشام، فدخل عليه يزيد بن معاوية فقال: قد كنت وجهتك لهذا البعث وأراك مُدنفاً؟ فقال: يا أمير المؤمنين أنشدك الله أن تحرمني أجراً ساقه الله إلي، إنما هو أمر خفيف وليس علي من بأس! قال: فلم يطق من الوجع أن يركب بعيراً ولا دابة، قال: فوضع على سرير وحمله الرجال على أعناقهم حتى جاؤوا به مكاناً يقال له البتراء، فأراد النزول به، فقال: ما اسم هذا المكان؟ قيل: البتراء. قال لا تنزلوا به. فنزلوا بقهر ثم ارتحلوا حتى نزلوا الحرّة، فأرسل إلى أهل المدينة أن أمير المؤمنين يقرأ عليكم السلام ويقول: أنتم الأصل والعشيرة فاتقوا الله واسمعوا وأطيعوا فإن لكم في عهد الله وميثاقه عطاءين في كل سنة: عطاء في الشتاء وعطاء في الصيف، ولكم عندي في عهد الله أن أجعل سعر الحنطة عندكم سعر الحَبِط، والخَبِط يومئذ سبعة أصوع بدرهم. فقالوا: نخلعه كما نخلع عمائمنا ونعالنا. فقاتلهم فهزمهم وقتل عبدالله بن حنظلة وابن حزم وبضعة عشر رجلاً من الوجوه وتسعون رجلاً من قريش وبضعة وسبعون رجلاً من الأنصار، وقتل من سائر الناس نحو أربعة آلاف رجل، وقتل ابنان لعبدالله بن جعفر، وقتل أربعة من ولد زيد بن ثابت، وقال مسلم لعبد الله بن جعفر: اخرج عن المدينة لا يقع بصري عليك.

وأُنهب المدينة ثلاثاً، فقتل الناس وضجّت النساء وذهبت الأموال، فلما فرغ مسلم من القتال انتقل إلى قصر ابن عامر فدعا أهل المدينة لبياعه، وكان ناس منهم قد تحصنوا في عرصة سعيد، منهم: محمد بن أبي جهم ونفر معه، فدعاهم للبيعة، فقال: تبايعون لعبدالله يزيد أمير المؤمنين على أنكم حوله مما أفاء الله عليه بأسياف المسلمين إن شاء وهب وإن شاء أعتق وإن شاء استرق؟ فبايعه ناس منهم على ذلك، وجاء عمرو بن عثمان بيزيد بن عبدالله بن زمعة، وجدته أم سلمة زوج النبي ﷺ، وكان عمرو بن عثمان قال لأم سلمة: أرسلني معي ابن ابنتك ولك مني عهدالله وميثاقه أن أردّه إليك كما أخذته منك، فجاء به إلى مسلم فجلس عمرو بن عثمان على طرف سريره، فلما تقدم يزيد بن عبدالله قال: تبايع ليزيد أمير المؤمنين على أنك من حوله مما أفاء الله عليه بأسياف المسلمين إن شاء وهب وإن شاء أعتق وإن شاء استرق؟ فقال: لا. أنا أقرب إلى أمير المؤمنين منك. فقال: والله لا أستقبلها منك أبداً! فقال عمرو بن عثمان: أنشدك الله! فإني أخذته من أم سلمة بعهدالله وميثاقه أن أردّه إليها، قال: فركله ورمى به من فوق السرير فقال: لو قلتها ما أقلتك.

فقتل يزيد بن عبدالله، ثم أتى بمحمد بن أبي جهم فقال له: أنت القائل اقتلوا سبعة عشر من بني أمية لا تروا شراً أبداً؟ قال: قد قلتها ولكن لا يطاع لقصير أمر، أرسل يدي من غلي وقد برئت مني الذمة. قال: لا حتى أقدمك إلى النار. فضرب عنقه، ثم جاؤوه بمعقل بن سنان وكان جالساً في بيته فأتاه مائة رجل من قومه فقالوا: اذهب بنا إلى الأمير حتى نبايعه. فقال: إني قد قلت له كلمة وإني أتخوفه. قالوا: لا والله لا يصل إليك أبداً. فلما بلغوا الباب أدخلوا معقلاً وغلقوا الباب، فلما نظر إليه مسلم قال: إني أرى الشيخ قد لغب، اسقوه من الثلج الذي زودنيه أمير المؤمنين. قال: فخاضوا له ثلجاً بعسل فشربه.

وقال: أشربت؟ قال: نعم. قال: والله لا تبوله من مثانتك أبداً. أنت القائل اركب فيلاً أو فيلة وتكنّ أبايكسوم؟ قال: أما والله لقد تخوفت ذلك منك ولكن غلبتني عشيرتي. قال: فجعل يفزّر جبّة عليه من برود ويقول: أما والله يا أعداء الله ما شققته جزعاً من الموت ولكنني أخشى أن تسلبوا منها. فضربت عنقه.

ثم سار إلى مكة حتى إذا بلغ قفا المشلل دُنف فدعا بحصين بن نمير الكندي فقال: يا بردعة الحمار والله ما خلق الله أحداً هو أبغض إلي منك، ولولا أن أمير المؤمنين أمرني أن أستخلفك ما استخلفتك، أسمع؟ قال: نعم. قال: لا يكون إلا الوقاف ثم الثقاف ثم الانصراف، لا تمكن أذنك من قريش.

ثم مات مسلم، لا رحمه الله، فدفن بقفا المشلل، وكانت أم يزيد بن عبدالله بن زمعة بأسناده فخرجت إليه فنبشته وأحرقته بالنار وأخذت أكفانه فشققته وعلقتها بالشجرة.

قال أبو معشر: أقبلت من مكة حتى إذا كنت بقفا المشلل عند قبر مسلم إذا رجل من أهل الشام ممّن حضر وقعة الحرّة يسايرني، فقلت له: هذا قبر مسلم بن عقبة. فقال: أحدثك بالعجب؟ كان مع مسلم رجل من أهل الشام يقال له أبو الغراء فإذا نصف شعره أسود ونصفه أبيض، فقلت له: ما شأنك؟ قال: لما كانت ليلة الحرّة جئت فُباء فدخلت بيتاً فإذا فيه امرأة جالسة معها صبي لها وليس عليها شيء إلا درع وقد ذهب بكل شيء لها، فقلت لها: هل من مال؟ قالت: لا والله لقد بايعت رسول الله ﷺ، على أني لأزني ولا أسرق ولا أقتل ولدي. قال: فأخذت برجل الصبي فضربت به الحائط. فنثر دماغه، فخرجت فإذا نصف رأسي أبيض ونصفه أسود كما ترى.^١

١. بيهقي، المحاسن والمساوي، ص ٤٩ به بعد.

۵. متن مکمل کتاب الحرّة از ابومعشر سندی

پیش تر درباره بازمانده‌های کتاب الحرّة به روایت ابومعشر السندی سخن گفته شد و روایتی از آن را بر اساس کتاب المحاسن والمساوی منسوب به بیهقی و روایت ابوالعرب تمیمی در کتاب المحن نقل کردیم. همان‌طور که در مقاله پیشین گفته شد، به احتمال قوی کتاب الحرّة بخشی از متنی بوده که بعدها با عنوان تاریخ الخلفای ابومعشر خوانده می‌شده است. سندی که اکنون ارائه خواهیم کرد این احتمال را تقویت کرده و نشان می‌دهد که کتاب الحرّة و بخش مقتل الحسین ابومعشر، هر دو، بخش‌هایی از کتاب التاریخ بوده‌اند که به دوره‌ای از تاریخ خلافت اموی مربوط می‌شده است؛ ولی احتمالاً بخش مقتل الحسین و واقعه حرّه آن در ادامه داستان مرگ معاویه و بیعت یزید، همگی در یک جزء آن که به نام کتاب الحرّة برای نویسندگانی مانند نجاشی شناخته می‌شده، قرار گرفته بوده‌اند. البته، روایت ابومعشر در ادامه، به مهم‌ترین وقایع دوران آغاز خلافت مروانی و از آن جمله احداث فتنه ابن‌الزبیر و ادامه آن نیز می‌پردازد که ما خوشبختانه روایتی از آن را بر اساس کتاب الإمامة والسیاسة منسوب به ابن قتیبه در اختیار داریم.^۱

من در این بخش فقط متن‌های مربوط به این دوران مهم تاریخی را که شامل مقتل الحسین و واقعه حره است، یک‌جا بر اساس روایت کتاب الإمامة والسیاسة نقل می‌کنم. البته باید بخش مقتل الحسین و واقعه حرّه آن با روایت بیهقی مقایسه شود و اختلافات آن‌ها بررسی شود.

۱. از دوست عزیزم جناب استاد علی بهرامیان که نظر من را به این موضوع جلب کردند، همین‌جا تشکر می‌کنم.

متن کتاب الإمامة و السياسة هم فقط روایتی از متن اصلی است که در طول زمان، در روایات و نسخه‌های مختلف آن، تغییراتی کرده و به آن مطالبی افزوده یا کاسته شده است. به هر حال، این روایت، مکمل روایت بیهقی و ابوالعرب است و البته در مواردی نیز، هر سه روایت با هم تفاوت‌های اساسی دارند.

در روایت کتاب الإمامة و السياسة درباره وقایع ابن‌الزبیر و دوران حجاج ثقفی نیز نقل‌هایی از ابومعشر دیده می‌شود که شاید پیوستگی مطلب نشان‌دهنده آن باشد که آن دسته از روایات نیز از تاریخ منسوب به ابومعشر نقل شده یا دست‌کم در تدوین این قسمت از کتاب، روایت ابومعشر نیز مورد توجه بوده است. اما نکته مهم در این میان، که نویسنده موقّق به تشخیص آن شد، این است که در کتاب الإمامة و السياسة، دو بخش مجزاً درباره واقعه حرّه دیده می‌شود که در هر دو قسمت به موضوع قیام سیدالشهداء توجه شده است؛ یعنی در ترتیب حوادث تاریخی این بخش، نوعی بی‌نظمی در کتاب دیده می‌شود. گویا در بخش نخست، نویسنده گرچه در دو مورد، دو روایت از ابومعشر نقل کرده، اساس روایت او در این قسمت، روایتی دیگر بوده است؛ در حالی که ظاهراً در روایت دوم، درباره واقعه حرّه که مبتنی بر مقتل‌الحسین نیز هست، نقل‌های نویسنده از ابومعشر بسیار بیش‌تر است، به گونه‌ای که می‌توان یقین داشت که این بخش به‌طور کامل از ابومعشر روایت شده است. مقایسه این بخش با نقل بیهقی نیز این مسئله را تأیید می‌کند.

روایت یادشده بر اساس کتاب الإمامة و السياسة بدین شرح است:

ذكر اختلاف الرواة في وقعة الحرّة و خبر يزيد

قال: و ذكروا أنه لما بويع يزيد بن معاوية خرج الحسين حتى قدم مكة، فأقام هو و ابن الزبير. قال: و قدم عمرو بن سعيد بن العاص في رمضان أميرا على المدينة و علي الموسم، و عزل الوليد بن عقبة، فلما استوى على المنبر رعى

فقال أعرابيّ مستقبّله: مه مه! جاءنا و الله بالدم فتلقاه رجل بعمامته، فقال مه! عمّ و الله الناس، ثم قام يخطب، فناوله آخر عصا لها شعبتان. فقال: مه! شعب و الله الناس. ثم خرج إلى مكة، فقدمها يوم التروية، فصلّى الحسين ثم خرج. فلما انصرف عمرو و بلغه أن الحسين خرج، فقال: اركبوا كلّ بعير بين السماء و الأرض فاطلبوه. قال: فكان الناس يعجبون من قوله هذا. قال: فطلبوه فلم يدركوه، فأرسل عبدالله بن جعفر ابنه عوناً و محمداً ليردا الحسين. فأبى أن يرجع، و خرج الحسين بابني عبدالله بن جعفر معه، و رجع عمرو بن سعيد بن العاص إلى المدينة، فأرسل إلى ابن الزبير، فأبى أن يأتيه، و امتنع برجال معه من قريش و غيرهم. قال: فبعث عمرو بن سعيد جيشاً من المدينة يقاتلون ابن الزبير. قال: فضرب على أهل الديوان البعث إلى مكة، و هم كارهون للخروج. فقال لهم: إما أن تأتوا ببديل، و إما أن تخرجوا. قال: فجاء الحارث بن مالك بن البرصاء برجل استأجره بخمس مائة درهم إلى عمرو بن سعيد. فقال: قد جئت برجل بدلي. فقال الحارث للرجل الذي استأجره هل لك أن أزيدك خمس مائة أخرى، و تنكح أمك؟ فقال له: أما تستحي؟ فقال: إنما حرمت عليك أمك في مكان واحد، و حرّمت عليك الكعبة في كذا و كذا مكان من القرآن. قال فجاء به إلى عمرو بن سعيد، قال: قد جئتك برجل لو أمرته أن ينكح أمه لنكحها. فقال له عمرو: لعنك الله من شيخ قال: فبعثهم إلى مكة يقاتلون ابن الزبير، فهزم عمرو ابن الزبير، و بعث يزيد بن معاوية عبدالله بن مسعدة الفزاري، يخطب الناس بالمدينة. فقال في خطبته: أهل الشام جنّد الله الأعظم، و أهل الشام خير الخلق. فقال الحارث بن مالك: أئذن لي أن أتكلم. فقال: اجلس لأجلسك الله من شيخ. قال: فتشهد الحارث و قال: لعمر الله لنحن خير من أهل الشام، ما نقتم من أهل المدينة إلا أنهم قتلوا أباك و هو

يسرق لقا ح النبي ﷺ أنسيت طعنة أبي قتادة است أيبك بالرمح، فخرج منه جمعوص مثل هذا، و أشار إلى ساعده، ثم جلس.

ولاية الوليد المدينة و خروج الحسين بن علي:

قال: و ذكروا أن يزيد بن معاوية، عزل عمرو بن سعيد، و أمر الوليد بن عتبة، و خرج الحسين بن علي إلى مكة، فمال الناس إليه، و كثروا عنده و اختلفوا إليه، و كان عبدالله بن الزبير فيمن يأتيه. قال: فأتاه كتاب أهل الكوفة فيه:

«بسم الله الرحمن الرحيم، للحسين بن علي، من سليمان بن صرد، و المسيب [بن نجبة]، و رفاعة بن شداد، و شيعته من المؤمنين و المسلمين من أهل الكوفة. أما بعد، فالحمد لله الذي قصم عدوك الجبار العنيد، الذي اعتدى على هذه الأمة، فانتزعا حقوقها، و اغتصبها أمورها، و غلبها على فيئها، و تأمر عليها على غير رضا منها، ثم قتل خيارها، و استبقى شرارها، فبعدا له كما بعدت ثمود، إنه ليس علينا إمام، فاقدم علينا، لعل الله أن يجمعنا بك على الهدى، فإن النعمان بن بشير في قصر الإمارة، و لسنا نجتمع معه في جمعة، و لانخرج معه إلى عيد، و لو قد بلغنا مخرجك أخرجناه من الكوفة، و ألحقناه بالشام و السلام.»

قال: فبعث الحسين بن علي مسلم بن عقيل إلى الكوفة يبأيهم له، و كان على الكوفة النعمان بن بشير. فقال النعمان: لابن بنت رسول الله ﷺ أحب إلينا من ابن بحدل. قال: فبلغ ذلك يزيد، فأراد أن يعزله. فقال لأهل الشام: أشيروا علي، من أستعمل على الكوفة؟ فقالوا:

أ ترضى برأي معاوية؟ قال: نعم، قالوا: فإن الصك بإمرة عبيدالله بن زياد على العراقيين قد كتبه في الديوان. قال: فاستعمله على الكوفة، فقدم الكوفة قبل أن يقدم الحسين، و بايع له مسلم بن عقيل و أكثر من ثلاثين ألفا من أهل

الكوفة، فنهضوا معه يريدون عبيدالله بن زياد، فجعلوا كلما أشرفوا على زقاق، انسلّ عنه منهم ناس، حتى بقي مسلم في شردمة قليلة. قال: فجعل أناس يرمونه بالآجر من فوق البيوت، فلما رأى ذلك دخل دار هانئ بن عروة المرادي، و كان له فيهم رأي. فقال لها هانئ بن عروة: إن لي من ابن زياد مكانا، و سوف أتمارض له، فإذا جاء يعودني، فاضرب عنقه، قال: فقيل لابن زياد: إن هانئ بن عروة شاك بقيء الدم. قال: و شرب المغرة، فجعل يقيئها. قال: فجاء ابن زياد يعوده، و قال لهم هانئ: إذا قلت لكم اسقوني، فأخرج إليه فاضرب عنقه، فقال: اسقوني، فأبطئوا عليه، فقال: ويحكم اسقوني و لو كان فيه ذهاب نفسي قال: فخرج عبيدالله بن زياد و لم يصنع الآخر شيئا، و كان من أشجع الناس، و لكنه أخذته كبوة، فقيل لابن زياد: و الله إن في البيت رجلا متسلحا. قال: فأرسل ابن زياد إلى هانئ فدعاه. فقال: إنني شاك لا أستطيع النهوض. فقال: ائتوني به و إن كان شاكيا، قال: فأخرج له دابة، فركب و معه عصاه و كان أعرج، فجعل يسير قليلا و يقف، و يقول: ما لي أذهب إلى ابن زياد؟ فما زال ذلك دأبه حتى دخل عليه.

فقال له عبيدالله بن زياد: يا هانئ، أما كانت يد زياد عندك بيضاء؟ قال: بلى، قال: و يدي؟ قال: بلى، فقال يا هانئ، قد كانت لكم عندي يد بيضاء، و قد أمنتك على نفسك و مالك، فتناول العصا التي كانت بيد هانئ، فضرب بها وجهه حتى كسرهما، ثم قدمه فضرب عنقه. قال: و أرسل جماعة إلى مسلم بن عقيل، فخرج عليهم بسيفه، فما زال يقاتلهم حتى أخرج و أسر، فلما أسر بعث الرجال، فقال: اسقوني ماء. قال: و معه رجل من بني أبي معيط، و رجل من بني سليم يقال له: شهر بن حوشب. فقال له شهر بن حوشب: لأسقيك إلا من البئر. فقال المعيطي: و الله لانسقيه إلا من الفرات، قال: فأمر غلاما له،

فأتاه بإبريق من ماء، و قدح قوارير و مندیل. قال: فسقاه فتمضمض مسلم، فخرج الدم، فما زال يمسح الدم، و لا یسیغ شیئا منه حتی قال: أخروه عني. قال: فلما أصبح دعا به عبیدالله بن زیاد و هو قصیر، فقدمه لتضرب عنقه، فقال: دعني حتى أوصي، فقال: أوص. فنظر مسلم في وجوه الناس فقال لعمر و بن سعید: ما أرى هاهنا من قريش غيرك، فادن مني حتى أكلمك، فدنا منه، فقال له: هل لك أن تكون سيد قريش ما كانت قريش؟ إن الحسين و من معه و هم تسعون بين رجل و امرأة في الطريق فارددهم، و اكتب إليهم بما أصابني. قال: فضرب عنقه و ألقاه عمرو لعبيدالله و قال: أ تدري ما قال؟ فقال عبیدالله: اكتبم على ابن عمك. فقال عمرو: هو أعظم من ذلك، فقال ابن زياد: فأبي شيء هو؟

قال: أخبرني أن الحسين و من معه قد أقبل. و هم تسعون إنسانا بين رجل و امرأة. فقال: أما و الله إذ دلت عليه لا يقاتلهم أحد غيرك.

قتال عمرو بن سعید الحسين و قتله

قال: و ذكروا أن عبیدالله بن زیاد بعث جيشا أمر عليهم عمرو بن سعید، و قد جاء الحسين الخبر، فهم أن يرجع و معه خمسة من بني عقيل فقالوا له: أ ترجع و قد قتل أخونا، و قد جاءك من الكتب ما نتق به؟

فقال لبعض أصحابه: و الله ما لي عن هؤلاء من صبر، يعني بني عقيل. قال: فلقية الجيش على خيولهم بوادي السباع، فلقوهم و ليس معهم ماء. فقالوا: يا بنت رسول الله اسقنا. قال: فأخرج لكل فارس صحيفة من ماء، فسقاهم بقدر ما يمسك برمقهم. ثم قالوا: سر يا بنت رسول الله ﷺ، فما زالوا يرجونه، و أخذوا به على الجرف حتى نزلوا بكربلاء، فقال الحسين: أي أرض هذه؟ قالوا: كربلاء، قال: هذا كرب و بلاء. قال: فنزلوا و بينهم و بين

الماء ربوة، فأراد الحسين وأصحابه الماء فحاولوا بينهم وبينه. فقال له شهر بن حوشب: لا تشربوا منه حتى تشربوا من الحميم، فقال عباس بن عليّ: يا أبا عبدالله، نحن على الحق فنقاتل؟ قال: نعم. فركب فرسه، وحمل بعض أصحابه على الخيول، ثم حمل عليهم فكشفهم عن الماء حتى شربوا وسقوا. ثم بعث عبيدالله بن زياد عمرو بن سعيد يقاتلهم. قال الحسين: يا عمرو، اختر مني ثلاث خصال، إما أن تتركني أرجع كما جئت، فإن أبيت هذه فأخرى، سيرني إلى الترك أفاتلهم حتى أموت، أو تسيّرني إلى يزيد فأضع يدي في يده، فيحكم في بما يريد. فأرسل عمرو إلى ابن زياد بذلك فهم أن يسيره إلى يزيد. فقال له شهر بن حوشب: قد أمكنك الله من عدوك و تسيّره إلى يزيد، والله لئن سار إلى يزيد لا رأى مكروها، وليكوننّ من يزيد بالمكان الذي لاتناله أنت منه، ولا غيرك من أهل الأرض، لاتسيّره ولا تبلعه ريقه حتى ينزل على حكمك. قال: فأرسل إليه يقول: لا، إلا أن تنزل على حكمي.

فقال الحسين: أنزل على حكم ابن زانية؟ لا والله لا أفعل، الموت دون ذلك وأحلى. قال: وأبطأ عمرو بن سعيد عن قتاله. فأرسل عبيدالله بن زياد إلى شهر بن حوشب إن تقدم عمرو يقاتل، وإلا فأقتله، وكن أنت مكانه. قال: وكان مع عمرو بن سعيد من قريش ثلاثون رجلا من أهل الكوفة، فقالوا: يعرض عليكم ابن بنت رسول الله ﷺ ثلاث خصال لاتقبلون واحدة منها؟ فتحولوا مع الحسين، فقاتلوا. قال: فرأى رجل من أهل الكوفة عبدالله بن الحسين بن عليّ على فرس، وكان من أجمل الناس. قال: لأقتلنّ هذا الفتى، فقيل له: ويحك، ما تصنع بقتله، دعه، قال: فحمل عليه فضربه، فقطع يده، ثم ضربه ضربة أخرى فقتله، ثم قتلوا جميعا. فقتل يومئذ الحسين بن عليّ، وعباس بن عليّ، و عثمان بن عليّ، وأبو بكر بن عليّ، وجعفر بن عليّ، وأمههم

أمّ البنین بنت حرام الکلابیة، و إبراهيم بن علی، و أمه أم ولد، و عبدالله بن علی، و خمسة من بني عقيل، و ابنان لعبدالله بن جعفر: عون، و محمد، و ثلاثة من بني هاشم، و نساء من نسائهم، و فيهم فاطمة بنت الحسين بن علي، و فيهم محمد بن علي، و ابنا جعفر، و محمد بن الحسين بن علي.

قدوم من أسر من آل عليّ عليّ يزيد

قال و ذكروا أن أبا معشر قال: حدثني محمد بن الحسين بن عليّ، قال: دخلنا عليّ يزيد، و نحن اثنا عشر غلاما مغلّين في الحديد و علينا قمص. فقال يزيد: أخلصتم أنفسكم بعبيد أهل العراق؟ و ما علمت بخروج أبي عبدالله حين خرج، و لا بقتله حين قتل. قال: فقال عليّ بن الحسين: ما أصاب من مُصيبةٍ في الأرضِ و لا في أنفسِكُمْ إِلَّا في كتابٍ من قَبْلِ أن نَبْرأها، إِنَّ ذلِكَ عَلَيَّ اللهُ يَسِيرٌ. لِكَيْلَا تَأْسُوا عَلَيَّ ما فاتَكُم، و لا تَفْرَحُوا بما آتَاكُم، و اللهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخورٍ.^١ قال: فغضب يزيد، و جعل يعبث بلحيته، و قال: و ما أصابكُم من مُصيبةٍ فَبِما كَسَبْتُمُ أيديكُم، و يَعْفُوا عَن كَثِيرٍ^٢ يا أهل الشام ما ترون في هؤلاء؟ فقال رجل من أهل الشام لا تتخذن من كلب سوء جروا. فقال النعمان بن بشير: يا أمير المؤمنين! اصنع بهم ما كان يصنع بهم رسول الله ﷺ لو رآهم بهذه الحال.

فقال فاطمة بنت الحسين: يا يزيد بنات رسول الله ﷺ. قال: فبكى يزيد حتى كادت نفسه تفيض، و بكى أهل الشام حتى علت أصواتهم. ثم قال: خلّوا عنهم، و اذهبوا بهم إلى الحمام، و اغسلوهم، و اضربوا عليهم القباب، ففعلوا، و أمال عليهم المطبخ و كساهم، و أخرج لهم الجوائز الكثيرة من

١. الحديد/٢٢-٢٣.

٢. الشورى/٣٠.

الأموال و الكسوة ثم قال: لو كان بينهم و بين عاصٍ بظر أمه نسب ما قتلهم،
ارجعوا إلى المدينة. قال: فبعث بهم من صار بهم إلى المدينة.

إخراج بني أمية عن المدينة، و ذكر قتال أهل الحرّة

قال: و ذكروا في قصة إخراج بني أمية عن المدينة، قالوا: بعث عثمان بن
محمد أمير المدينة إلى يزيد بقميصه مشقوقا و كتب إليه: وا غوثاه! إن أهل
المدينة أخرجوا قومنا من المدينة.

قال أبو معشر: فخرج يزيد بعد العتمة، و معه شمعتان شمعة عن يمينه، و شمعة
عن يساره، و عليه معصرتان، و قد نقش جبهته كأنها ترس، فصعد المنبر،
فحمد الله و أتى عليه، ثم قال: أما بعد، يا أهل الشام، فإنه كتب إليّ عثمان
بن محمد أن أهل المدينة أخرجوا قومنا من المدينة، و والله لأن تقع الخضراء
على الغبراء أحبّ إليّ من هذا الخبر. قال: و كان معاوية أوصى يزيد فقال له:
إن رابك من قومك ريب، أو تنقص عليك منهم أحد، فعليك بأعور بني مرّة،
فاستشره، يعني مسلم بن عقبة، فلما كانت تلك الليلة قال يزيد: أين مسلم ابن
عقبة؟ فقال: ها أنا ذا. قال: عبيّ ثلاثين ألفا من الخيل. قال: و كان معقل
بن سنان الأشجعيّ نازلا على مسلم بن عقبة. فقال له مسلم بن عقبة: إن
أمير المؤمنين أمرني أن أتوجه إلى المدينة في ثلاثين ألفا. فقال له: استعفه.

قال: لا. قال: فاركب فيلا أو فيلة، و تكون أبايكسوم فمرض مسلم قبل
خروجه من الشام، فأدنف فدخل عليه يزيد بن معاوية يعوده، قال له: قد كنت
وجهتك لهذا البعث، و كان أمير المؤمنين معاوية قد أوصاني بك، و أراك مدنفا
ليس فيك سفر. فقال: يا أمير المؤمنين أنشدك الله، أن لا تحرمني أجرا ساقه الله
إليّ، إنما أنا امرؤ و ليس بي بأس. قال: فلم يطق من الوجد أن يركب بعيرا و
لا دابة، فوضع على سرير، و حمله الرجال على أعناقهم، حتى جاءوا مكانا

يقال له البتراء، فأرادوا النزول به. فقال لهم: ما اسم هذا المكان؟ فقبل له البتراء. فقال: لا تنزلوا به، ثم سار حتى حازجة، فنزل به، فأرسل إلى أهل المدينة: إن أمير المؤمنين يقرأ عليكم السلام، ويقول لكم: أنتم الأصل والعشيرة والأهل، فاتقوا الله واسمعوا وأطيعوا، فإن لكم عندي في عهد الله وميثاقه عطاء بين في كل سنة، عطاء في الصيف، وعطاء في الشتاء، ولكم عندي عهد الله وميثاقه، أن أجعل سعر الحنطة عندكم كسعر الحنطة عندنا، والحنطة يومئذ سبعة أصع بدرهم، وأما العطاء الذي ذهب به عنكم عمرو بن سعيد، فعلي أن أخرجكم لكم، وكان عمرو بن سعيد قد أخذ أعطيائهم، فاشترى بهم عبيدا لنفسه. فقالوا للمسلم: نخلعه كما نخلع عمائنا، يعنون يزيد، وكما نخلع نعالنا. قال: فقاتلهم، فهزم الناس أهل المدينة.

قال أبو معشر: حدثنا محمد بن عمرو بن حزم، قال: قتل بضعة وسبعون رجلا من قريش، وبضعة وسبعون رجلا من الأنصار، وقتل من الناس نحو من أربعة آلاف، وقتل ابنان لعبدالله بن جعفر، وقتل أربعة أو خمسة من ولد زيد بن ثابت لصلبه. فقال مسلم بن عقبة لأهل الشام: كفوا أيديكم، فخرج محمد بن سعد بن أبي وقاص، يريد القتال، فقاتلهم بعد الكف. فقال مسلم بن عقبة: انهبها ثلاثا. قال: فقتل الناس، وفضحت النساء، ونهبت الأموال. فلما فرغ مسلم بن عقبة من القتال، انتقل من منزله ذلك إلى قصر بني عامر بدومة، فدعا أهل المدينة من بقي منهم للبيعة. قال: فجاء عمرو بن عثمان بن عفان بيزيد بن عبدالله بن زمعة، وجدته أم سلمة زوج النبي ﷺ، وكان عمرو قال لأم سلمة: أرسلني معي ابن بنتك، فجاء به إلى مسلم، فلما تقدم يزيد قال له مسلم: تباع لعبدالله يزيد أمير المؤمنين على أنكم خول له، مما أفاء الله عليه بأسيايف المسلمين، إن شاء وهب، وإن شاء أعتق، وإن شاء استرق، فقال

يزيد: لأننا أقرب إلى أمير المؤمنين منك. قال: والله لا تستقبلها أبدا. فقال عمرو بن عثمان: أنشدك الله، فإني أخذته من أم سلمة، بعهدده وميثاقه، أن أردّه إليها. قال: فركضه برجله، فرماه من فوق السرير، فقتل يزيد بن عبدالله، ثم أتى محمد بن أبي جهم [بن حذيفة العدوي] مغلولا. فقال له مسلم: أنت القائل، اقتلوا سبعة عشر رجلا من بني أمية لاتروا شرا أبدا. قال: قد قلتها ولكن لا يسمع لقصير أمر، فأرسل يدي، وقد برئت مني الذمة، إنما نزلت بعهدالله وميثاقه. قال: لا، والله حتى أقدمك إلى النار. قال: فضرب عنقه. ثم جاء معقل بن سنان الأشجعي، وكان جالسا في بيته، فأتاه مائة رجل من قومه، فقالوا له: اذهب بنا إلى الأمير حتى نبايعه. فقال لهم: إني قد قلت له قولاً، وأنا أتخوف، فقالوا: لا، والله لا يصل إليك أبدا، فلما بلغوا الباب أدخلوا معقلا، وحبسوا الآخرين، وأغلقوا الباب، فلما نظر إليه مسلم بن عقبة قال: إني أرى شيئا قد تعب و عطش، اسقوه من البلح الذي زودني به أمير المؤمنين، قال: فخاضوا له بلحا بعسل فشربه. قال له: أشربت؟ قال: نعم، قال: والله لا تبولها من مثانتك أبدا، أنت القائل: اركب فيلا أو فيلة و تكون أبايكسوم.

فقال معقل: أما والله لقد تخوّفت ذلك منك، وإنما غلبتني عشيرتي. قال: فجعل يفري جبة كانت عليه، وقال: أكره أن يلبسوها، فضرب عنقه. ثم سار إلى مكة، حتى إذا بلغ قفا المشلل أذنف، فدعا الحصين بن نمير. فقال له: يا بن بردعة الحمار، والله ما خلق الله أحدا أبغض إليّ منك، ولو لا أن أمير المؤمنين أمرني أن أستخلفك ما استخلفتك، أ تسمع؟ قال: نعم، قال: لا تكوننّ إلا على الوقاف، ثم الثقاف، ثم الانصراف، و لا تمكن قريشا من أذنك. ثم مات مسلم بن عقبة، فدفن بقفا المشلل، وكانت أم ولد ليزيد بن عبدالله بن

زمعة بأستار، فخرجت إليه فنبشته من قبره، ثم أحرقت عليه بالنار، وأخذت أكفانه فشققتها، وعلقتها بالشجرة، فكل من مرّ عليه يرميه بالحجارة، و سار الحصين حتى جاء مكة، فدعاهم إلى الطاعة، و عبد الله بن الزبير يومئذ بمكة، فلم يجبه، فقاتله، فقتل يومئذ المنذر بن الزبير، و رجلان من إخوته، و مصعب بن عبد الرحمن، و المسور بن مخرمة.^۱

قال أبو معشر: دخل رجل من أهل الشام على امرأة نفساء من نساء الأنصار و معها صبيّ لها، فقال لها: هل من مال؟ قالت: لا و الله ما تركوالي شيئاً. فقال: و الله لتخرجنّ إليّ شيئاً أو لأقتلنك و صبيك هذا. فقالت له: ويحك إنه ولد ابن أبي كبشة الأنصاري صاحب رسول الله ﷺ، و لقد بايعت رسول الله ﷺ معه يوم بيعة الشجرة، على أن لأزني، و لأسرق، و لأقتل ولدي، و لا آتي ببهتان أفتريه، فما أتيت شيئاً فاتق الله. ثم قالت لابنها: يا بني، و الله لو كان عندي شيء لأفنديتك به. قال: فأخذ برجل الصبي، و التدي في فمه، فجذبه من حجرها، فضرب به الحائط فانثر دماغه في الأرض، قال: فلم يخرج من البيت حتى اسودّ نصف وجهه، و صار مثلاً.

قال أبو معشر: قال لي رجل: بينا أنا في بعض أسواق الشام، إذا برجل ضخم، فقال لي: ممن أنت؟ قلت: رجل من أهل المدينة، قال: من أهل الخبيثة؟ قال: فقلت له: سبحان الله، رسول الله ﷺ سماها طيبة و سميتها خبيثة! قال: فبكي، فقلت له: ما يبكيك، قال: العجب و الله، كنت أغزو الصائفة كل عام زمن

۱. ابن قتيبه، الإمامة و السياسة، ج ۲، صص ۵-۱۶.

۲. این روایت و روایت بعدی منقول از ابومعشر را از بخش های متقدم تر کتاب الإمامة و السياسة نقل کرده ایم که ظاهراً مستقل از روایت ابومعشر تدوین شده اند و با بخش بعدی - که بازگشتی دوباره به موضوع حرّه دارد و به طور مفصل تری به واقعه کربلا و مقدمات آن پرداخته است و آن را روایت ابومعشر می دانیم - متفاوت است.

معاوية، فأُتيت في المنام فقبل لي: إنك تغزو المدينة، و تقتل فيها رجلا يقال له: محمد بن عمرو بن حزم، و تكون بقتله من أهل النار. قال: فقلت: ما هذا من شأن المدينة، و لا يقع في نفس مدينة الرسول. قال: فقلت: لعلها بعض مدائن الروم، فكنت أغزو و لا أسلّ فيها سيفاً، حتى مات معاوية، و ولي يزيد، ف ضرب قرعة بعث المدينة، فأصابني القرعة. قال: فقلت: هي هذه و الله، فأردت أن يأخذوا مني بديلاً، فأبوا، فقلت في نفسي: أما إذا أبوا، فأني لأسلّ فيها سيفاً، قال: فحضرت الحرّة، فخرج أصحابي يقاتلون، و جلست في فسطاطي، فلما فرغوا من القتال، جاءنا أصحابنا، فقالوا: دخلنا و فرغنا من الناس، فقال بعض أصحابي لبعض: تعالوا حتى ننظر إلى القتلى، فتقلدت سيفي و خرجت، فجعلنا ننظر إلى القتلى و نقول: هذا فلان، و ذا فلان، فإذا رجل في بعض تلك الدارات في يده سيف، و قد أزيد شدقاها، و حوله صرعى من أهل الشام، فلما أبصرني قال: يا كلب احقن عني دمك. قال: فنسيت و الله كل شيء، فحملت عليه، فقاتلته فقتلته، فسطع نور بين عينيه و سقط في يدي، قلت: من هذا؟ فقبل لي: هذا محمد بن عمرو بن حزم، فجعلت أدور مع أصحابي، فيقولون: هذا فلان، و هذا فلان.

فمرّ إنسان لا يعرف، فقال: من قتل هذا، و يحكم، يريد محمد بن عمرو بن حزم! قتله الله، و الله لا يرى الجنة بعينه أبداً.^١

١. ابن قتيبة، الإمامة و السياسة، ج ١، صص ٢٣٨-٢٣٩.

۶. دو نسخه از کتاب اخبار محمد بن ابراهیم و ابی السرایا اثر نصر بن مزاحم^۱

نصر بن مزاحم (د. ۲۱۲ ه.ق) از راویان و اخباریان شیعی زیدی است که به سبب روایات شیعی و کوفی اش و نیز گرایش‌های جارودی اش همواره مورد عنایت امامیه بوده است. او در روایت دفاتری از حدیث که محلّ توجه امامیه بوده، مشارکت داشته است؛ اما عمده روایات غیر تاریخی او به سبب روایت از اصول و دفاتر زیدی، در منابع زیدی دیده می‌شود. چنانکه می‌دانیم نصر بن مزاحم یک اخباری و راوی اخبار تاریخی، به ویژه آنچه به اخبار شیعیان مربوط است نیز بوده است. از جمله، می‌توان به کتاب صفین او اشاره کرد^۲ که خوشبختانه نسخه‌ای از آن باقی مانده و مکرّر به چاپ رسیده و حتی برخی مورّخان غیر شیعی هم به آن عنایت داشته‌اند. علمای اصحاب حدیث سنّی البتّه از او انتقاد بسیار کرده و وی را کذاب پنداشته و تمایلاتش را نپسندیده‌اند.^۳

به هر حال نصر بن مزاحم، نماینده گرایش شیعی کوفه در دوران خود با تمایلات روشن زیدی است. زیدیان کوفه که بخش وسیعی از آنان گرایش جارودی داشته‌اند با گروه‌های اسلاف امامی ارتباط نزدیکی داشته‌اند. بنا بر تمایل کلی اخباریان، نصر بن مزاحم نیز، گاه از ضعفاء و راویان غیر معتمد بهره می‌برده است. برای او، روایت

۱. این مقاله پیش از این با عنوان «دو نسخه از کتاب مفقود نصر بن مزاحم» در سایت کاتبان منتشر شده است.

۲. برای آشنایی با منابع این کتاب، نک: رسول جعفریان، «منابع کتاب وقعة صفین نصر بن مزاحم عطار منقری»، مجله آینه پژوهش، مهر و آبان ۱۳۸۲، شماره ۸۲، صص ۶۶ - ۷۷.

۳. نک: خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، صص ۲۸۳ - ۲۸۴، او مدّتی هم در بغداد زندگی کرده بوده است.

تاریخی، نوعی وابستگی به عقاید مذهبی‌اش داشته است و در واقع، خود، از مبلغان تشیع در کوفه بوده است. در آغاز هم ناقل اخبار او عمدتاً شیعیان بوده‌اند؛ اما به تدریج با توجه به اینکه نسخه کتاب صفین او در اختیار سنیان شام و عراق قرار گرفته، روایت از او و این کتابش در میان سنیان هم رواج بیشتری یافته است.

ابن ابی‌الحدید نیز در اشتهار نصر بن مزاحم سهمی مهم داشته است. علاوه بر این، باید به روایت احادیث و روایات او توسط زیدیان اشاره کنیم که به غیر از کوفه، راه به ایران و یمن هم برده است.

از جمله آثار نصر بن مزاحم، کتابی به نام کتاب اخبار محمد بن ابراهیم و ابی‌السرایا بوده که نجاشی از آن نام برده است.^۱ نصر بن مزاحم در زمان ابوالسرایا و قیام او، متولّی یکی از امور این قیام شیعی بوده و این مطلبی است که از دید مورخان سنی دور نمانده است.^۲ کتاب نصر بن مزاحم از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است؛ زیرا خود او در جریان حوادث آن زمان بوده و از نزدیکان رجال تأثیرگذار این دوران به‌شمار می‌آمده است. در حقیقت، این کتاب بخشی مهم از تاریخ جنبش زیدی را نشان می‌دهد و طبعاً نصر بن مزاحم به سبب گرایش به زیدیه و نیز به دلیل صبغه اخباری خود به نوعی همچون مورخ رسمی جریان قیام ابوالسرایا و محمد بن ابراهیم طباطبای تلقی می‌شده است. از این کتاب نصر بن مزاحم نسخه‌ای تاکنون شناسایی نشده است؛ اما خوشبختانه بعضی از آن در کتاب مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی نقل شده است. ابوالفرج خود اشاره می‌کند که روایت نصر در این باره به سبب همدلی و حضور خود او در ماجرا و آشنایی با رجال آن، از اهمیت بسیاری برخوردار است و به همین دلیل ترجیح داده

۱. نجاشی، الرجال، ص ۴۲۸.

۲. نک: ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۵۷. به این مطلب در متن خود نصر بن مزاحم که در ادامه نقل می‌شود، تصریح شده است.

روایت نصر را در این مورد نقل کند. در مقابل، وی، سوء ظنّ خود را نسبت به روایت علی بن محمد النوفلی، راوی امامی مذهب، در این موضوع پنهان نمی‌کند و علت آن را عدم اعتماد به روایت او به دلیل امامی بودنش ذکر می‌کند.^۱

عبارات ابوالفرج اصفهانی در کتاب *مقاتل الطالبیین* در این خصوص، چنین است:

کتب إليّ علي بن أبي قربة العجلي، قال: حدثنا يحيى بن عبدالرحمن الكاتب قال: حدثني نصر بن مزاحم المنقري بما شاهد من ذلك، قال: و حدث بما غاب عنه عن حضره فحدثني به، و يحيى بن عبدالرحمن أيضا بنتف من خبره عن غير نصر بن مزاحم، و أخبرني أحمد بن عبيدالله بن عمار، عن علي بن محمد بن سليمان النوفلي بأخباره. فرما ذكرت الشيء اليسير منها و المعنى الذي يحتاج إليه لأن علي بن محمد كان يقول بالإمامة فيحمله التعصب لمذهبه على الحيف فيما يرويه و نسبة من روى خبره من أهل هذا المذهب إلى قبيح الأفعال، و أكثر حكاياته في ذلك بل سائرها عن أبيه موقوفا عليه لا يتجاوز، و أبوه حينئذ مقيم بالبصرة لا يعلم بشيء من أخبار القوم، إلا ما يسمعه من السنة العامة على سبيل الأراجيف و الأباطيل، فيسطره في كتابه عن غير علم، طلبا منه لما شان القوم، و قدح فيهم. فاعتمدت على رواية من كان بعيدا عن فعله في هذا، و هي رواية نصر بن

۱. در این باره نک: مقاله ارزشمند گونتر درباره کتاب مفقود نوفلی:

Günther, Sebastian, Al-nawfalī's Lost History: The Issue Of A Ninth-century Shi'ite Source Used By Al-Ṭabarī And Abū L-faraj Al-iṣfahānī, *British Journal of Middle Eastern Studies*, August 2009, 36(2), 241–266.

نیز نک: متن بازسازی شده کتاب نوفلی که توسط جناب آقای رسول جعفریان با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:

علی بن محمد النوفلی، کتاب *الأخبار*، تدوین: رسول جعفریان، نشر حبيب، قم، ۱۳۸۷ ش.

مزاحم، إذ كان ثبتاً في الحديث و النقل، و يظهر أنه ممن سمع خبر أبي السرايا عنه.^۱

ممکن است در تحریری که ابوالفرج اصفهانی ارائه داده است، اضافاتی هم از سوی کسی غیر از نصر بن مزاحم در آن وارد شده باشد؛ اما همان طور که خودش تصریح کرده، اصل روایت او همان روایت نصر بن مزاحم است.

خوشبختانه تحریر دیگری هم از کتاب *اخبار محمد بن ابراهیم و ابی السرایای نصر بن مزاحم* این بار به روایت ابوزید العلوی در اختیار است^۲ که توسط ابوالعبّاس الحسنی، عالم برجسته زیدی ری و بغداد، در کتاب *تتمّة المصابیح علی بن بلال الآملی* روایت شده است.^۳ کتاب *المصابیح و تتمّة آن* در سال‌های اخیر در یمن منتشر شده و از اهمیت فراوانی برای اخبار زیدیان کوفه برخوردار است. در روایت ابوالعبّاس، متن کتاب نصر بن مزاحم نقل شده است و اعتماد نویسنده *تتمّة المصابیح* بر همین روایت نصر است.

بنابراین هم اکنون ما دو روایت یا تحریر از کتاب *اخبار محمد بن ابراهیم و ابی السرایای نصر بن مزاحم* در اختیار داریم و با این حساب، به نظر می‌رسد که متن کامل کتاب او را هم اکنون در اختیار داشته باشیم.

چنانکه از متن کتاب برمی‌آید و از ادبیات اخبار و سیره‌نویسی امامان زیدی می‌دانیم، کتاب نصر بن مزاحم را باید در ادبیاتی مشابه با ادبیات سیره‌نویسی زیدیان و با همان اهداف ایدئولوژیک در نظر بگیریم. در این سبک و گونه از نگارش، تمایزی میان کتاب‌های اخبار و سیره وجود دارد، به طوری که باید دومی را تحول‌یافته‌گونه نگارشی «اخبار» دانست. از میان گونه نگارشی «اخبار» در بین زیدیان تاکنون کتاب

۱. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۴۲۴.

۲. درباره او نک: انصاری، حسن، «ابوزید علوی و کتاب او در ردّ امامیه»، *مجله معارف*، فروردین - تیر ۱۳۷۹، شماره ۴۹، صص ۱۲۵-۱۲۹.

۳. درباره ابوالعبّاس و علی بن بلال، نک: انصاری، حسن، «کتابی حدیثی از مؤلفی زیدی و ایرانی»، *کتاب ماه دین*، دی ۱۳۸۴، شماره ۹۹، صص ۳۴-۳۷.

اخبار فتح و یحیی بن عبدالله تألیفی منسوب به احمد بن سهل الرازی به تحقیق ماهر جرّار در بیروت منتشر شده است. کتاب نصر بن مزاحم هم کتابی شبیه کتاب احمد بن سهل الرازی است.

ما در این مقاله هر دو روایت یا تحریر کتاب نصر را نقل می‌کنیم؛ نخست تحریر ابوالعبّاس الحسنی و پس از آن، روایت ابوالفرج اصفهانی را. در سندها و متن منقول، خطاهایی دیده می‌شود که تصحیح آن‌ها در اینجا مطمح نظر نیست.

کتاب اخبار محمد بن ابراهیم و ابی السرایا از نصر بن مزاحم:

۱. به روایت ابوالعبّاس حسنی:

[أخبرنا أبو العباس الحسني قال: حدثنا أبو زيد العلوي عن أبي جعفر أحمد الحسني الكوفي قال:] أخبرنا أبو الفضل نصر بن مزاحم المنقري، قال: كان سبب خروج محمد بن إبراهيم أن نصر بن شبيب القيسي خرج حاجاً قبل أن تعظم شوكته ويعلو أمره إلى مكة وذلك في سنة ست وتسعين ومائة فوافاه، وقد شهد الموسم بشر كثير من أهل الكوفة وأهل البصرة وسائر الآفاق والبلدان، فجعل يتعرض فَرَقَ الناس فرقة فرقة فسألهم نصر عن السبب الذي استحق به علي عليه السلام التقدم والأثرة، فنسبوا له ذلك حتى أثبتوا علي الوصية، ولولده من بعده.

فقال نصر: فهل في ولده اليوم من يقوم بالولاية؟

قالوا: أكثرهم محتمل، وآيس، ولكن أشدهم احتمالاً لها للفضل ثلاثة: عبدالله بن موسى بن عبدالله بن الحسن، وأحمد بن عيسى بن زيد بن علي، ومحمد بن إبراهيم بن إسماعيل، فأما أحمد وعبدالله فرجلان قد شغلا بالنسك والعبادة وخلعا الدنيا من أعناقهما، وتخليا من الناس فليس أحد يعرف مكانهما، ولا يقدر على الوصول إليهما إلا بنوهما.

وأما محمد فملازم بيته مقبل على صلاته وصيامه يحضر الموسم، ويشهد المشاهد ويقضي الحقوق، وهو أخلق أهل بيته للحركة، وقد شهد الموسم، فلما كثر من يغشاه من الناس تخوف الفتنة واستتر.

قال: فمن يصل إليه؟

قالوا: مولى له يلي خدمته، ويختلف في حوائجه، يقال له موفق.

قال أبو العباس الحسني بإسناده هذا عن نصر بن مزاحم المنقري، عن موفق قال: كنت واقفاً في سوق الكيل «بالسوق» في بعض حوائج محمد عليه السلام إذ وقف عليّ فارس حسن اللحية ممتد القامة عليه ثياب ودرع بيضاء وعمامة خز، وكان راكباً على فرس كميته أغر، فسلم فرددت عليه السلام، فقال: يا موفق إنك قد وصفت لي بخير، وقد رجوت أن تكون موضعاً لسري، والصنيعة عندي، فهل أنت مصدق لي ظني ومتلطف لي في حاجتي؟

فقلت: ما أحقك رحمك الله بأن يسان سرك ويرغب في اليد عندك، فأما الحاجة فقد كنت لأضمنها إلا بعد المعرفة فإن قدرت على قضائها قضيت، وإن تكن الأخرى لم أكن عندك في حد أهل الغدر والكذب.

قال: فتبسم، ثم قال: صدقت وبرزت حاجتي أن يستأذن لي على أبي عبد الله لأسلم عليه وأجدد عهداً به وأقضي ما أوجب الله علي من حقه.

قال: فسكت متفكراً في حاجته وارتهج علي جوابه ولم أدر ما أقدم عليه إن أذنت له من موافقه محمد، وعظم علي رده لما رأيت من حسن منظره وكمال هيئته ورأى التحير والإفحام في وجهي، فقال لي: أو غير هذا؟

قلت: وما هو؟

قال: توصل إليه كتابي، ثم يكون هو بعد يرى رأيه في الإذن لي.

فقلت: ذلك إليك، فدفع إلي كتاباً فيه هذا الشعر:

عزب المنام فما أذوق مناما
بل كيف أهجع أو الأثم مضجعا
والهم يضرم في الفؤاد ضراما
في بحر جورٍ زاخر وعماهة
والدين أمسى أهله غواما
أمسى يسوس المسلمين عصابة
في فتنةٍ لا يعرفون إماما
لا يعرفون محلاً وحراما
إلى آخر القصيدة.

قال موفق: فأتيت به محمداً فقال: التمس لي هذا الرجل فأدخله علي سرراً
لا يعلم به أحد، فلما عاد إليّ نصر أدخلته إليه، فاستخليا ناحية من الدار، فلما
أصبحنا قال نصر: يا بن رسول الله إني أريد الموقف، ولست أدري ما أنا عليه
منك، ولا ما الذي أنصرف به من عندك، فما الذي تأمرني به؟

قال: الخطر عظيم والرأي سقيم، ولا بد من مشاورة ومناظرة، فإذا صح الرأي
أنفذت العزيمة، وأنا مواقع هذا المصر؛ وأوماً بيده إلى الكوفة؛ فإنه محل شيعتنا
ومجمع أنصارنا، فمناظرهم فيما دعوتني إليه، وعارض عليهم ماندبتني له، ثم
يأتيك رأيي بالتقدم أو التأخر، فتعمل على قدر ما يأتيك منه إن شاء الله.

[وحدثنا أبو العباس الحسني قال: حدثنا أبو زيد العلوي عن أبي جعفر أحمد
بن الحسين الكوفي عن] نصر بن مزاحم قال: حدثني الحسن بن محمد
السلمي، قال: خرجت مع عمي حاجاً سنة ثمان وتسعين ومائة، فلما صرنا
بالمدينة تطوف عمي بمنازل الطالبين منزلاً منزلاً ليسلم عليهم، ويقضي من
حقوقهم، وحق من حضر المدينة، فلما صار إلى منزل محمد بن إبراهيم
وقضى حق السلام عليه قال: إلى كم يا بن رسول الله نوطى الخسف ونركب
بالعسف، إلى كم تغضون أبصار شيعتكم، أما والله لقد تركت بالكوفة سيوفاً
حداداً، وسواعداً شداداً، وأنفساً معلقة بكم، وقلوباً نازعة إليكم، وما بقي إلا
قدومكم حتى يقضي الله إحدى الحسينيين إما بفتح عاجل أو بموت مفرج.

قال: فتبسم ثم قال: يرحمك الله أنا على التقدير قبل التدبير، والتفكر قبل العمل، إن أصحابك قول بلاعمل، وإقدام بلاروية، وقيل «له: إن» بالباب قوم من الكوفة، فأمسك عن الكلام وأذن لهم فدخلوا، فعرفت عامتهم، فسلموا عليه ورحب بهم، وأكب بعضهم على عمي يُسأَرُه بشيء لأدري ماهو.

قال: فأوماً إليّ أن اخرج، فخرجت إلى صحن الدار، فلم أزل أسمع الصوت يرتفع تارة وينخفض أخرى حتى خرجوا فخرجت معهم، ومضينا إلى مكة فقضينا حجنا ومناسكنا، ثم قدمنا إلى الكوفة، فلم نزل معه نلي خدمته في حله وترحاله حتى وافاها، وأقام بها أياما يكتنم أمره ويخفي قدومه، وكان رئيس الرؤساء؛ يختلفون إليه يسألونه الخروج بهم، وأخذ البيعة، وهو يقدم ويؤخر في إجابتهم، وكان يخرج سراً فيطوف في سكك الكوفة.

فلما حضرته الزيدية «قام فيهم خطيباً» فقال: الحمد لله الذي لم يتخوف أن يسبق فيعجل، ولم يسرع إلى أحد ممن جهل حقه، وكفر نعمته فيراقب، بل متعمم بالنظرة، وفتنهم بالتأخير... إلى آخر الخطبة.

ثم قالوا: يا ابن رسول الله منك النداء، ومنا الإجابة، وعليك الإذكار، وعلينا الطاعة، وأنتم ولاة الإسلام وأنصار الدين، وقادة الأمة، وذادة الجور، ونحن شيعتكم وأنصاركم، ومن تطيب أنفسنا بالموت في حقكم، فابسط يدك نبايعك، فإننا نرجوا أن تكون بيعة يعز الله بها «الإسلام» وأهله، ويذل الظلم وولاته، فبسط يده فبايعه من حضره ووافاه ممن لم يحضر منهم، فما وفت الليلة حتى اجتمع له مائة وعشرون رجلاً، ثم توجه نحو الجزيرة.

[وحدثنا أبو العباس الحسني قال: حدثنا أبو زيد العلوي عن أبي جعفر أحمد بن الحسين الكوفي] عن نصر بن مزاحم المنقري قال: حدثني علي بن أحمد الهمداني قال: دخلت على الحسين بن زيد الشاكري بعد أن خرج

محمد ﷺ بأيام وهو عليل، فقلت: كيف تجدك من علتك؟
قال: أجدني في عقل من الدنيا وسير من الآخرة، وحجاب عن الشهادة،
وحرمان من الثواب.

قلت له: إن في المرض لخير.

قال: وأي خير يكون في أمر قَصَّرني عن أصحابي وبَطَّأني عن نصرَة أهل
«بيت النبي» محمد ﷺ.

ثم تلا هذه الآية: ﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾. قال نصر بن
مزاحم: وقدم محمد بن إبراهيم الجزيرة وتلقاه نصر بن شبيب في جماعة من
أصحابه فأنزله ومن معه وأكرم مثواه، وعظم قدومه، وقال: يا بن رسول الله، أبطأت
عنا حتى ساءت الظنون واشتد الإشفاق، وتفرقت القلوب، وامتدت الأعناق، أما
إني أرجو أن يجعل الله قدومك عزَّ الحق وظهوره، وإماتة الجور ودفنه.

ثم جمع أصحابه، وقال: يا معاشر قيس، إن من غضب لله غضب الله له، ومن
سعى في رضا الله تولى الله ثوابه، ألا وإن هذا ابن بنت نبيكم وأوجب الناس
حقاً عليكم، فدخل في بلدكم، ونزل بين أظهركم يريد الانتصار لكم بكم،
والدفع عنكم بسيوفكم، وهو من لا يطعن عليه في دين، ولا رأي ولا بأس ولا
عزم، وقد رضينا إمامته وحمدنا مختبره، فمن كان لمحمد ﷺ عليه حق
وللإسلام «عنده» صدق ونصرة، فليتقدم في بيعته ونصره.

فتكلم أصحابه فبعض أجاب، وبعض امتنع فاختلفوا حتى تدافعوا وتلاطموا،
فأمرهم بالانصراف فانصرفوا، ثم بعث إلى نفر من بني عمه ممن كان يفزع
إلى رأيه في حرب إن كانت أو نازلة إن نزلت، فأعلمهم ما جرى بينه وبين
محمد بن إبراهيم من المواعدة ووفائه له، وقدومه عليه وسألهم عن رأيهم في

إجابته، فاختلفوا في الرأي وبلغ ابن عم له خبر محمد، فكتب إلى نصر:
يا نصر لا تجرر عليك بلية دهياء يخترم النفوس ضرامها
يا نصر إنك إن فعلت وجدتها يغشاك في أي البلاد عزامها
يا نصر لا يذهب برأيك عصبه تبعوا الغرور حقيقة أحلامها
إلى أبيات آخر.

فلما قرأ كتابه بعث إليه، وقال: ويحك كيف يجوز نسخ هذا الأمر وقد تقدمت في إبرامه أو الرجوع عنه، وقد سعيت في تأكيده؟

فقال له: تحتال برفقك ولطفك حتى تطلق عنك عقاله وتفك يدك من غله، فإن الرأي في يدك مالم تمضه فإذا أمضيته لزمك خطؤه وصوابه، واعلم أن هذا الأمر الذي تطلب ليس بصغير القدر ولا بيسير الخطر، وإن جل أصحابك لهؤلاء القوم كارهون، ولو قد بارزت الخليفة بخلعه وعاندته بنصب إمام دونه لصرف إليك رأيه ومكيدته، ورماك بأنصاره وجنوده، ثم لا عراق لك ولا شام، إن لجأت إلى العراق فهم أهل الكوفة المجبولون على الغدر والختر والمعروفون بقلّة الوفاء والصبر، ثم هم بعد أهواء متفرقة وآراء مختلفة، كل يريد أن تكون الرئاسة في يده، وأن يكون من فوقه تبعاً له، وإن صرت إلى الشام فكيف لك بالمقام فيهم والامتناع بهم، وعامتهم من قتل علي عليه السلام أباه وجده وابن عمه وحميمه، وكلهم يطلب هؤلاء القوم بوتر ويرى أن له عندهم دخلاً، فأنشدك الله أن تفرق جماعة قيس، وتشئت أمرها، وتحمل العرب طراً على أكتافها، فوالله لئن مضيت على رأيك وشهرت بهذا الرجل نفسك ليرمينك الناس عن قوس واحدة وليجمعن على قتالك.

فندم نصر على ما كان منه وتخوف العواقب، وأتى محمداً عليه السلام وقال له: يابن محمد رسول الله، قد كان سبق إليك مني قول عن غير مشاورة لأصحابي ولا

معرفة لرأي قومي، وكنت أرجو أن لا يتخلف عليّ منهم متخلف، ولا يتنكر عليّ منهم متنكر، وقد عرضت عليهم بيعتك فكرهوها، وامتنعوا من إجابتي إليها، فإن رأيت أن تقيلني وتجعلني في سعة من رجوعي، وأنا مقويك بما احتجت إليه، وهذه خمسة آلاف دينار ففرقها في أصحابك، واستعن بها على أمرك، فأبى محمد أن يقيله وامتنع من قبول ما بذله ورجع مغضباً، فأنشأ يقول:

سنغني بعون الله عنك بعصبة يهشون للداعي إلى أرشد الحق
ظننت بك الحسنى فقصرت عندها وأصبحت مذموماً وفاز ذووا الصدق
قال نصر بن مزاحم: حدثني الحسن بن خلف قال: كنت ممن شخص مع
محمد عليه السلام إلى نصر بن شبيب، فلما بلغنا في رجعتنا إلى غانات، قال: إن بهذه
الناحية رجلاً أعرابي المنشأ علوي الرأي صادق النية في محبتنا أهل البيت
المعروف بأبي السرايا، فالتمسوه لي لعلنا نستعين به على بعض أمرنا، ونكثر به
جماعتنا، فخرجنا في طلبه فما وجدنا أحداً من أهل تلك الناحية يعرفه،
ولا يخبر بخبره، فلما أردنا الانصراف لقينا رجلاً من أنباط تلك الناحية
فسألناه عنه، فقال: أما الرجل الذي تطلبونه فلا أعرفه، ولكن في هذه القرية؛
وأوماً بيده إلى بعض قرى غانات أعرابي يعلف أفرساً له، فأتوه لعلكم
تجدون عنده علماً من صاحبكم.

قال: فأتيناه وهو في قصر من قصور القرية وبين يديه مرآة ودواء وهو ينظر
في المرآة ويداوي جراحة به في وجهه، فلما رأنا أنكرونا حتى عرفنا في
وجهه التغير والغضب، فسلمنا فرد جواب سلامنا، ثم قال: من أنتم؟
قلنا: بعض أبناء السبيل، انتجوننا ابن عم لنا فخفي علينا موضعه، فرجوننا أن
تكون عارفاً به وبمكانه.

قال: ومن هو ابن عمكم؟

قلنا: أبو السرايا السري بن منصور الشيباني.

قال: هل تعرفونه إن رأيتموه؟

قلنا: نعرف النسب وننكر الرواية.

قال: فأنا هو.

فأكبيننا عليه وصافحناه وعانقناه، ثم قلنا: إن في السفر معنا بعض من تحب

لقاءه وترغب في السلام عليه، فهل يخف عليك النهوض معنا إليه؟

قال: ومن هو؟

قلنا: بعض أهل بيت نبيك ﷺ وولاية دينك.

فقال: الحمد لله رب العالمين، والله ما انفككت داعياً إلى الله «أن» يريني بعض

ولد نبيه، فأبذل نفسي له وأموت تحت ركابه.

قلنا: من تحب أن ترى منهم؟

فقال: محمد بن إبراهيم فإنه وصف لي برأي ودين، فإني كنت كاتبتة ودعوته

إلى الذب عن دينه وطلب وراثته جده.

قال: قلنا: فإنه معنا، فخر لله ساجداً، ثم وثب ولبس ثيابه وتقلد سيفه، وأقبل

إليه، فلما رآه محمد اعتنقه وأدنى مجلسه.

قال نصر بن مزاحم: حدثني عبدالله بن محمد قال: لما كان في يوم الخميس

لسبع ليال خلون من رجب وهو اليوم الذي تواعد فيه محمد بن إبراهيم

وأبو السرايا، خرج محمد من جبانة بشر من منزل عمران بن مسعد فيمن كان

بايعه من الزيدية، ومن معه من عوام الناس إلى مسجد السهلة لموعده فأبطأ

عليهم حتى ندم محمد وخاف أن يكون قد غدر به وعرف الكآبة في وجهه،

فلما تعالى النهار وافاهم أبو السرايا مما يلي القنطرة.

قال نصر بن مزاحم: فحدثني محبوب بن يزيد النهشلي، قال: سمعت صيحة

الناس وتكبيرهم فخرجت لأستعلم الخبر، فلقيت أبا الفضل مولى العباسيين، فقلت: ما الخبر؟ فقال: ألم تر أن الله أظهر دينه... وضلت بنو العباس خلف بني علي وقد ظهر ما كنتم تسرون وعلا ما كنتم تكتمون، وهذا محمد بن إبراهيم في المسجد يدعو الناس إلى الرضا من آل محمد، فرجعت إلى منزلي فلبست سلاحي ومضيت مع الناس فبايعت.

قال: فأقام محمد عليه السلام بالمسجد حتى بايعه خلق كثير عظيم من أهل الكوفة، وصلى بالناس، ثم دخل القصر، فلما صلى الظهر بعث إلى الفضل بن العباس بن موسى بن عيسى رسولاً يقول له: يقرئك ابن عمك السلام، ويقول لك: أمددنا بما قدرت عليه من سلاح وكراع.

فوافى الرسول الفضل وقد بلغه خبر محمد فخندق على داره وجمع مواليه وأتباعه، ففرق فيهم الصلاة وقوّاهم بالأسلحة، وأقام على سور قصره، فلما وصل الرسول إليه رماه خادم «بسهم» من فوق الدار فجرحه، فرجع إلى أبي السرايا متخضباً بدمه، فدخل أبو السرايا على محمد، فقال: يا بن رسول الله إن الفضل بدأنا بالقتال، ونصب لنا الحرب وأظهر لنا المعاندة، وجرح رسولنا وقد استحق أن نحاربه فأذن لي فيه، فإننا نرجوا أن يجاز لنا عليه وأن يغنمنا الله ماله وسلاحه، فأذن له فيه وأمره أن لا يسفك دماً ولا ينتهك حرمة.

وقال نصر بن مزاحم: عن عبدالله بن محمد قال: نادى أبو السرايا في الناس: أن اخرجوا إلى دار العباس فخرجوا حتى النساء والصبيان، قال: فلقيته حين فصل من طاق المحامل على فرس أدهم عليه قباء أبيض، وهو يقول:

قد وضح الحق لكم فسيروا فكلكم مؤيد منصور
سيروا بنيات لها تشمير ولا يميلن بكم غرور
فتبعته إلى دار العباس فلما انتهينا إلى الخندق صاح بالناس فعبروه

«وتطاعنوا» بالرماح ساعة، ورماهم النشابة من فوق الدار حتى قتلوا رجلاً من أهل الكوفة، ثم إن الموالي انهزموا وظفر أبو السرايا بالدار فأمر الناس بانتهاب ما فيها، وخرج النساء متلدمات، واستبطن الفضل بطن الخندق هارباً في ستة فوارس، حتى أخذ على قرية أبي حمار، ثم خرج إلى شاطئ الفرات فعبر إلى الفرات، وركب وجهةً إلى بغداد.

عن نصر بن مزاحم لما نزل زهير وأصحابه، وهو على بردون أدهيم وعليه قباء ملجم بسواد. فقال: يا أبا السرايا علاما نكثت الطاعة، وفرقت الجماعة، وهربت من الأمن إلى الخوف، ومن العز إلى الذل، أما والله لكأني بك قد أسلمك من غرّك، وخذلك من استفرك، وصرت كالأشقر إن تقدمت نحرت، وإن تأخرت عقرت، وإن طلبت دنيا فالدنيا عندنا، وإن التمسست الآخرة فباب الآخرة التمسك بطاعتنا الأمان قبل العثار، والتقدم قبل التندم.

فقال له أبو السرايا: يا أبا الأزهر، الكلام يطول، والاحتجاج يكثر، وقد أعطيت الله عهداً أن لأراجع لابس سواد بسلم، ولأنزع له عن منكر، فإن رأيت أن تنزع سوادك وتحاورني فافعل.

قال: فولى زهير وجهه إلى أصحابه، فابتدره الخدم ينزعون سواده فكبر أبو السرايا، ثم قال: ولأني ظهره وخلع سواده، والله لأهزم من جمعه، ولأخلعن سواده يعني جماعته وعزه.

[أخبرنا أبو العباس الحسيني قال: حدثنا أبو يزيد العلوي عن أبي جعفر أحمد بن الحسين الكوفي] عن نصر بن مزاحم، عن يزيد بن موسى الجعفي قال: كنت مع العلاء بن المبارك، في الرابئين يوم القنطرة، فنظر إلى الناس يمرون إلى الكناسة إلى العسكر والوقعة، فقال لي: يا أبا خالد، أترى الله ينصر هؤلاء جميعاً، أو يدفع بهم عن حريم، فما افترقنا من مجلسنا حتى رأيت الناس

يتباشرون بالفتح، والرؤوس على أطراف الرماح، وصدور الخيل.
قال نصر بن مزاحم: رجع أبو السرايا و الناس من الوقعة وقد طعن
محمد عليه السلام على خاصرته، وهو وجود بنفسه، فقعده عند رأسه، ثم قال: يا بن
رسول الله، إن كل حي ميت، وكل جديد بال، وهذا مقام فراق، ومحل وداع،
فمرني بأمرك، وأودعني وصيتك. فقال عليه السلام: أوصيك بتقوى الله، فإنها أحرز
جنة، وأمنع عصمة، والصبر فإنه أفضل مفرع وأحمد معول، وأن تستتم
الغضب لربك، وتدوم على منع دينك، وتحسن صحبة من استجاب لك، وولي
الناس الخيرة لأنفسهم في من يقوم مقامى فيهم من آل علي عليه السلام فإن اختلفوا
فالأمر إلى علي بن عبيد الله بن الحسين، فإنني قد بلوت دينه ورضيت طريقته،
فارضوا به، واسكنوا إليه، وأحسنوا طاعته تحمدوا رأيه وبأسه. ثم اعتقل
لسانه عليه السلام وهدأت جوارحه فغمضه أبو السرايا وسجاه، وكنتم أمره،
فلما كان الليل غسله وأدرجه في أكفانه ثم شده على حمار فأخرجه هو ونفر
من الزيدية إلى الغري، فلما استودعه قبره قال أبو السرايا: يرحمك الله يا
أبا عبد الله عشت بقدر، ومت بأجل، عمرت فعملت، ودعيت فأجبت، أما والله
لقد كنت وفي العهد، ومحكم العقد لطيف النظر، نافذ البصر، ثم بكى، وقال
منشداً:

عاش الحميد فلما أن قضى ومضى كان الفقيد فمن ذا بعده خلف
لله درك أحييت الهدى وبدت بك المعالم عنها الجور ينكشف
عن نصر بن مزاحم، عن عبد الله بن محمد قال: لما أصبح أبو السرايا جمع من
بالكوفة من العلويين، ثم قام فيهم خطيباً، فقال: الحمد لله الخالق الرازق
الباعث الوارث المحيي المميت، رب الدنيا والآخرة، والعاجلة والآجلة،
أحمده إقراراً به، وأشكره تأدية لحقه.

[...إلى أن قال:] أما بعد فإن أخاكم محمد بن إبراهيم عليه السلام عاش إلى مدته، وانتهى إلى غايته، فلما نفذت أيامه، وتصرم أجله، واستوفى رزقه اختار الله له ما عنده، واستأثره بما أحب أن يصيره إليه من جواره ومقارنة نبيه، فقبضه إليه أحوج ما كنا إلى حياته حين شمر عن ساقه، وحسر عن ذراعه، وغَضِبَ لنبيه عليه السلام وذب عن أمة نبيه، فرحمه الله وغفر له، وتجاوز عن ذنوبه «ونور له في قبره»، فإننا لله وإنا إليه راجعون، وقد أوصى أبو عبدالله رحمه الله بهذا الأمر إلى شبهه، ومن وقع عليه اختياره، وكان ثقته، وهو علي بن عبيدالله فإن رضيتم به وإلا فاختروا لأنفسكم، ولولا من يُجمِعُ عليه رأيكم، أقول قولي هذا وأستغفر الله لي ولكم.

قال: فصاحوا ما بين باك ومسترجع حتى ارتفعت أصواتهم إعظاماً لوفاته، فمكثوا عامة النهار يكره كل واحد منهم أن يتكلم.

[حدثنا أبو العباس الحسن بن الحسن بن محمد بن محمد قال: لما مات محمد بن إبراهيم، وخطب أبو السرايا من الغد فقام إليه الناس وضجوا، وتكلم القراء وغيرهم، قال: فوثب محمد بن محمد بن زيد؛ وهو «يومئذٍ» أحدثهم سناً؛ فقال: يا آل علي فات الهالك فنجا، وبقي الباقي فلزمه النظر إلى دين الله، إن دين الله لا ينصر بالفشل، وعدو الله لا يدفع بالتخاذل، ثم التفت إلى علي بن عبيدالله، فقال: ما تقول يا أبا الحسن، فقد رضينا «باختيارك»، وقبلنا وصية أبي عبدالله عليه السلام وقد اختار فلم يعد الثقة في نفسه، ولم يأل جهداً في تأدية حق الله الذي قلده؟ فقال: ما أرد وصيته تهاوناً بأمره، ولا أدع القيام بهذا الأمر نكولاً عنه، ولكنني أتخوف أن أشغل به عن غيره مما هو أحمد مغبة، وأفضل عاقبة، فامضي رحمك الله لأمرك واجمع شمل بني عمك، فقد قلدتك «الأمر»،

۱. در اینجا همچون سندهای قبلی، سند از طریق نصر بن مزاحم است.

وَأنتِ رَضاً عِنْدنَا ثِقَةً فِي أَنفُسِنَا، وَقَدْ قَلَدْنَاكَ الرَّئِيسَةَ، فَتَقَلَّدَهَا بِطَاعَةِ اللَّهِ وَالْحَزْمِ، وَقَوْلِي تَبِعْ لِقَوْلِكَ. فَمَدُّوا يَدَ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَبَايَعُوهُ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى النَّاسِ، وَأَبُو السَّرَايَا أَمَامَهُ، فَحَمَدَ اللَّهُ أَبُو السَّرَايَا وَأَتْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا مَعْشَرَ الزَّيْدِيَّةِ، إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَانَ عَبْدًا مِّنْ عِبَادِ اللَّهِ قَدَرَ اللَّهُ حَيَاتِهِ وَأَجَلَ مَمَاتِهِ، فَلَمَّا انْقَضَى الْقَدْرُ وَوَفِيَ الْأَجَلَ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَنَقَلَهُ إِلَى مَا اخْتَارَ لَهُ مِنْ ثَوَابِهِ وَرَحْمَتِهِ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ عَلَى مَا أُصِيبْنَا بِهِ مِنْ فَقْدِهِ، وَعَدَمْنَا مِنْ رَأْيِهِ وَفَضْلِهِ، وَنَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَغْفِرَ لَهُ وَيَرْحَمَهُ، وَيَتَجَاوَزَ عَنْهُ، وَيُلْحِقَهُ بِنَبِيِّهِ «مُحَمَّدٍ» ﷺ وَيُرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِنَا بِالصَّبْرِ.

ثم أخذ بيد محمد بن محمد فقال: هذا شبيهه ونظيره المقتني أثره، والمحيي سنته قد تقلد القيام بأمركم بعده، وندب نفسه لما نكل عنه غيره من أهل بيته محتسباً للأجر ملتمساً للثواب لدين الله والذب عن عباد الله، والدعاء إلى أوليائه، فمن كان منكم مقيماً على نيته راغباً في الوفاء لله بعهدته فليبايع له، وليسارع إلى طاعته وإجابته، فبكى الناس حتى ارتفعت أصواتهم، وعلا نحيبهم، وجزعوا حتى تخوف عليهم الفتنة.

فقام محمد بن محمد، فقال: الحمد لله الذي كتب على خلقه الفناء، ولم يخلقهم للبقاء والخلود، ولم يجعل الموت عقاباً عاقب به أهل معصيته، ولا الحياة ثواباً أثار به أهل طاعته، أحمدته على سرء الأمور وضرائها، ومحبوها ومكروها. أما بعد: فإن أبا عبد الله محمداً ﷺ كان لكم كهفاً حصيناً، وحرزاً منيعاً جمع الله به أمركم، وأعز على طاعته نصركم، فعمره الله ما أحب أن يعمره، ثم قبضه إليه بالأجل الذي قدر له، فإننا لله وإننا إليه راجعون على المصيبة، ونسأل الله أن يحسن الخلافة علينا وعليكم بعده، ولا يحرمننا وإياكم الأجر والثواب، وإنني قد قمت مقامه، وتحملت حملة، من غير مشاورة مني

لملئكم، ولا معرفة بما اجتمعت عليه في أمري أهواؤكم، طلباً لئلم شعثكم،
وتسكين نفرتكم، وجمع شتيتكم، فمن كان راضياً بي وولايتي فرضاه
التمست، وإلى ما وافقه وأصلحه أسرع، ومن كان كارهاً فليظهر كراهته،
ويجعلني على علم من ذات نفسه، لأجتنب مساءته، وأعتزل عنه، فإنه
لا حاجة لي في أمر اختلف فيه مختلف، ونقمة ناقم، وأنا أسأل الله خير
القضاء، وحسن عواقب الأمور، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم،
وصلى الله على محمد وآله أجمعين.

فقال محمد بن علي الأنصاري فيما كان من ذلك من أمورهم:

أبت السكون فما تجف مدامعي	عينٌ تفيض بدمعها المتتابع
لما تذكرت الحسين وبعده	زيداً تحرك حزن قلب جازع
صلى الإله على الحسين وفتية	في كربلاء تتابعوا بمصارع
وعلى قتيل بالكناسة مفرد	نائي المحل عن الأحبة شاسع
وجزى ابن إبراهيم عن أشياعه	خيراً وأكرمه بصنع الصانع
نعم الخليفة والإمام المرتضى	ذا الدين كان ومستقر ودايع
وجزى الإله أبا السرايا خير ما	يجزي وصولاً من مطيع سامع
حاط الإمام بسيفه وبنفسه	بلسان ذي صدق وفعل نافع
في فتية جعلوا السيوف حصونهم	مع كل سلهبة وطرف رائع
فتلقين يابن النبي فما لها	أحد سواك برغم أنف الطامع
فلقد رأيت بها عليك طلاوة	وضياء نور في جبينك ساطع

قال نصر بن مزاحم: دخلت عليه في «اليوم» الذي بويع فيه مع رجل من
المحبين والمهنتين فعزاه أكثر الناس ودخل رجل من الزيدية، فقال: يابن
رسول الله، لم يمت من قمت مقامه، ولم يعد من سددت مكانه، فأنت خير

خلف من أفضل سلف، كشف الله بك الكربة، ودمل بك كلوم الرزية، وراجع بك آمال الشيعة، وقطع بقيامك ظنون الأعداء والحسدة، فرحم الله أبا عبد الله قد قضى حق الله عليه، وخرج من الدنيا سالماً بدينه، فإننا لله وإنا إليه راجعون، ثم بكى، فقال له: أقعد رحمك الله فقعد، وسألت بعض من حضر: من هذا؟ فقال: هذا محمد بن علي الأنصاري.

[أخبرنا أبو العباس الحسيني قال: حدثنا أبو زيد العلوي عن الكوفي] عن نصر بن مزاحم قال: لما قعد محمد للناس دخل عليه أشرف الكوفة ورؤساء الزيدية، ووفد عليه الأعراب من القرى، والبوادي، وقدم عليه مسافر الطائي، وموسى النهروي، ومنصور المحلمي، وركضة التميمي، ويعقوب بن حمران العجلي، ورستم الغنوي، ولم تبق قبيلة من قبائل العرب إلا أجابته، وسارعت إليه، إلا بني ضبة فإنها قعدت عن نصرته «وخذلت الناس عنه»، فغلظ ذلك قلوب أهل الكوفة عليهم، وأغراهم باللعنة لهم.

قال نصر: لما مضت لمحمد بن محمد الثالثة يوم بويع له فرّق عماله وعقد ألبوته، فولى إسماعيل بن علي خلافته على الكوفة، وولّى روح بن الحجاج العجلي شرطته، وأحمد بن السري الأنصاري ديوانه، وأقر عاصم بن عامر على القضاء، وولّى نصر بن مزاحم السوق، وعقد لإبراهيم بن موسى بن جعفر على اليمن، ولزيد أخيه على الأهواز، وللعباس بن محمد على البصرة، وولّى جرير بن الحصين على السنين وسورا، وولّى علي بن الفهد بالبداة، وعمير بن جعفر العطاردي تستر، ويحيى بن فزعة الساحلين ونهر يوسف وناروش و نهر الملك وكسور الرواي، وولى الفلوجتين عبد الملك بن شاه والنهرين وعين التمر الصقر بن برزة، وعقد لابن الأفتس على مكة، وفرض للولاية الفروض، وقواهم بالرجال، وأقام أبو السرايا رحمه الله بالكوفة حتى سكنت روعة

الناس، واندملت مصيبتهم، ثم توجه بهم إلى القصر. قال نصر: حدثني رجل من أهل الكوفة ممن سكن القصر، قال: وافى زهير القصر في اليوم الذي هزم فيه فأقام به أياماً، حتى سكن قلبه ووافى من كان تفرق عليه بالهزيمة من أصحابه، ثم نادى فيمن كان بالقصر من الكوفيين: برأت الذمة ممن أقام بعد ثلاث، فكان الكوفيون يلقي بعضهم بعضاً، ويقولون: ما ترون ما أصبنا به من ظلم هذا الرجل إباننا، وتحامله علينا، إن تركنا القصر وخرجنا عنه أضعنا معاشنا، وإن أقمنا بعد ندائه فينا عرّضنا أنفسنا.

قال: فما وقت الثلاث حتى رأينا أعلام أبي السرايا قد أقبلت من جسر سوراء، فكبرنا سروراً بها، وسمع زهير التكبير فخرج هارباً، ودخلت خيل أبي السرايا القصر فأقاموا بها حتى أراحوا «خيولهم» ودوابهم، وودعوا أنفسهم، ثم رجع إلى سوق أسد.

[حدثنا أبو العباس أحمد بن إبراهيم الحسني بإسناده] عن نصر بن مزاحم، عن رجل من أهل الجامع قال: نزل عبدوس بن أبي خالد الجامع فيمن كان معه من خيول أهل بغداد ورجالهم، فلما بلغه هزيمة زهير ودخول أبي السرايا سوق أسد خندق حوله، وحصن عسكريه، وعمد إلى ما كان في البيادر من الأطعمة فاحتازه، وجمعه، ثم فرقه في أهل الجامع وأمرهم أن يطحنوه لأصحابه، وتهبأ للقتال، واستعد للحرب، قال: فتقاعد أهل الجامع به، انتظاراً لقدوم أبي السرايا فنادى فيهم وعاقب بعضهم، فما قطع المنادي نداءه حتى وافى أبو السرايا سوراء فيمن معه.

عن نصر بن مزاحم عن عبدالله بن محمد قال: وقف أبو السرايا على شاطئ سوراء مما يلي الكوفة، ونادى عبدوس في أصحابه، فركبوا دوابهم ولبسوا أسلحتهم، ووقف حياله، وقال: يا أبا السرايا على من تُجاهلُ وإلى كم تُمادي

في غيك، وتتابع في ضلالك مرة شاردا تحارب جنود أمير المؤمنين وتقتل رعيته، ومرة لص تقطع الطريق وتخيف السابلة، ومرة تستنهض السفهاء إلى خلع الطاعة ونكت البيعة، أما أن لك أن ترجع إلى حظك، ويفارقك شيطانك، أترجو أن تزيل الدولة وتغير الخلافة بغوغاء الكوفة ويهود الحيرة؟ هيهات... هيهات دون ذلك سيوف خراسان ورماحها، وفرسان الأنبار وحمايتها، أما والله إن الأمان لأودع وأعود عليك، وأحقن لدمك، فالنهضة قبل الصرعة والرجعة قبل الندامة.

قال: وإنه ليكلمه بهذا الكلام إذ أتى أبا السرايا رجل من أهل القرى فدلّه على مخاضة، فدعا أباكتيلة فوجهه عليها، فسار على سورا يريد العبور من تلك المخاضة، وأتاه رجل آخر فدلّه على مخاضة أخرى فوجه عليها أبا الشوك، وأمره أن يعبر منها، فلم يلبث أن سمعنا التكبير من ناحية الجامع، والنداء بشعار أبي السرايا، فعبر الكوفيون النهر بالتراس والرماح فوضعوا فيهم أسيافهم وانهمز أهل بغداد، فلم ينج منهم إلا القليل، وقتل عبدوس، واصطلم عسكره وأسر أخوه هارون.

عن نصر بن مزاحم، عن عبدالله بن محمد قال: رأيت ظفر بن عصام يعترض عسكر عبدوس بسيفه وهو يقول:

كيف رأيتم بأسنا وجِدنا
وفعلنا حين قصدتم قصدنا
قال: وضرب فيها مسافر الطائي بسيفه حتى انكسر وطعن برمحه حتى انقصف، وحمل عليهم بالعمود وهو يقول:

بغوا فقد صاروا إلى التدمير
إلى أشد الحال والمصير
ما بين مقتول إلى أسير
ثم تذوقوا لهب السعير
قال نصر بن مزاحم: حدثني عبدالله بن عبد الحميد قال: رأيت أعرابياً يجنب

عدة أسرى وفي يده رأس عبدوس، وهو يقول:

لم تر عيني منظراً كالיום وإن على سيوفنا من لوم
ما صنعت ضباتها بالقوم كأن ذا في خطرات النوم
قال: ورأيت أباكتيلة على فرس أدهم معمماً بعمامة حمراء، في يده سيف
وترس يشد على أصحاب عبدوس وهو يقول:

اصطبروا أين إلى أين الهرب واستشعروا الويل ونادوا بالحرب
قد ذهب الرأس فما صبر الذنب يا أهل بغداد تهيبوا للعطب
كيف رأيتم وقع أسياف العرب
قال: فأمر أبوالسرايا الناس ليعبروا الأسرى ويعبروا الرؤوس، ثم بعثهم إلى
الكوفة، وتوجه إلى القصر.

ثم إن الحسن بن سهل دعا بالسندي بن شاهك، فقال له: ترى ما هجم علينا
من هؤلاء القوم، وقتلهم من قتلوا وأسره من أسروا، وقد أردت توجيهك
إلى هرثمة بن أعين وهو ممن قد عرفت عداوته لنا، وإنكاره حقنا وسروره
بكل ما دخل علينا من الوهن، والنقص في دولتنا، ولست أرجو قدومه ولا
أمل رجعته، وكتب إلى هرثمة، قال السندي: فلحقت هرثمة بحلوان حين هم
بالرحلة منها، فلما قيل له: السندي بالباب أمر بإدخالي عليه، فلما قدمت
عليه وأخبرته الخبر، وورد عليه كتاب من منصور بن مهديفي جوفه رقعة
كتب بها إليه أبوالسرايا فيها أبيات من شعر:

هزمت زهيراً واصطلمت جيوشه وقلدته عاراً شديداً إلى الحشر
وأوردت عبدوس المنايا وحزبه وأخرجت هاروناً إلى أضييق الأمر
وأيتمت أولاداً وأرملت نسوة وأنهبت أقواماً فصاروا إلى الفقر
فلما وصل إليه كتاب منصور وقرأ الشعر الذي فيه بكى حتى رأيت الدموع

تتحدر على لحيته تحدرًا وأمر قواده وجنوده بالمسير، وتوجه نحو بغداد، فلما وصل إلى النهروان تلقاه بنوهاشم وأشرف الناس سروراً بقدمه وتعظيماً لأمره، وارتفعت الأصوات بالتكبير والدعاء حتى دخل من أبواب خراسان فتلقيه النساء والصبيان بالضجيج والبكاء على قتلاهم، ورفع إليه الأطفال واليتامى، فلما رأى كثرة من قتل منهم بكى، ثم قال: لا يهدى الله من كان هذا فعله، وبعث إلى الحسن بن سهل رسولاً يسأله تقويته بما في بيت المال من الأموال، وبما في الخزائن من السلاح، وأقام بالياسرية يُضَيَّفُ أصحابه وقواده، ثم توجه إلى نهر صرصر، وتوجه أبو السرايا إلى نهر صرصر حين أتاه فتح المدائن، وقد نزل هرثمة في الجانب الشرقي منه، ونزل الرستمي، وكان على مقدمته، فلقي الرستمي فقاتله قتالاً شديداً حتى انهزم وغلبه أبو السرايا على الجانب الغربي، فأقام بنهر صرصر خمسة عشر يوماً وليلة يترامون بالنشاب والحجارة، ويقتتلون في السفن، فلما ارتحل أبو السرايا من نهر صرصر أمر هرثمة عدة من القواد فاقتتلوا قتالاً شديداً حتى انهزم أبو السرايا وقتل أخوه فركب وجهه هارباً إلى الكوفة، واتبعه هرثمة فيمن معه من أصحابه وقواده.

قال: وعسكر هرثمة بالجزارية، وعسكر أبو السرايا بالعباسية، ولم يكن بينهما قتال كثير إلا أن الطلائع تلقى الطلائع فيقاتل بعضها بعضاً، فأمرهم هرثمة بقطع شربهم، وسد الفرات عليهم، وأمر هرثمة من كان في عسكره من الفعلة، وحشر أنباط القرى فسكروا الفرات بالجزارية، وحفروا مغيضاً يحمل الماء إلى الآجام، والصحاري بمهل لينقطع عن أهل الكوفة.

فقال نصر بن مزاحم: كنت فيمن عند أبي السرايا إذ جاءه جماعة من أهل الكوفة، فقالوا: أصلح الله الأمير، ننتظر بهذا الرجل وقد قطع شربنا، وسكر

فراتنا، انهض بنا إليه، فوالله لانرجع حتى يحكم الله بيننا وبينه، ونستظهر بالحجة عليه.

قال: فأمر أبو السرايا الناس بالنهوض إلى هرثمة «فنهضوا»، ونهض معه أربعة آلاف من الزيدية ممن كان رجوع عنه بالقصر قد لبسوا الأكفان وتحنطوا للموت. قال: وخرج أبو السرايا يوم الإثنين لسبع خلون من ذي القعدة إلى الرصافة بعد أن جرى بينهم قتال شديد فأخبر الناس وقد أخبره جواسيسه أن هرثمة يريد مواقته في ذلك اليوم، فصفهم مما يلي الكوفة، ومضى هو في جريدة خيل حتى عبر القنطرة كراهة أن يأتوه منها.

[أخبرنا أبو العباس قال: حدثنا أبو زيد العلوي عن الكوفي عن نصر بن مزاحم قال]: قال عبدالله بن محمد: فبينما نحن بالرصافة إذ أقبل هرثمة بخيله فرجع إلى الناس، فقال: صفوا صفوفكم وكونوا على تعبئكم، فإن العدو قد أقبل. وبعث إلى أبي السرايا رسولاً يخبره «بإقبال هرثمة»: ويستطلع رأيه في قتاله، فلم يلبث أن أقبل أبو السرايا وهو كالبعير الهائج يكاد يقلعه الغضب عن سرجه قال: فعباً ميمنة وميسرة وقلباً وجناحين وأمر كل قائد بتحريض أصحابه، ومن كان في المعسكر بقراءة القرآن.

ثم إن هرثمة رجع فعبر الفرات وأتاهم مما يلي القنطرة فوقف بالرصافة وخذق خمسة آلاف رجل وتوجه إليه بالفرسان والرجالة، فالتقوا بالقصر ونواحيه واقتتلوا قتالاً شديداً، وكان على مقدمة أهل الكوفة روح بن الحجاج في جماعة من الأعراب والكوفيين، وأبو السرايا في الساقة.

قال عبدالله بن محمد: لقد رأيت أبا السرايا وقد ألقى خوذته على ظهره من شدة الحر وهو يقول: الصبر الصبر قد والله نكل القوم وما بعد اليوم إلا هزيمتهم، ثم حمل فقتل قتلى كثيرة، وخرج قائد من قواد هرثمة يكنى

أباخزيمة لابساً درعاً على فرس كميت وبيده قناة وترس، ونادى أباالسرايا إلى البراز، فحمل عليه أبوالسرايا فأطردا ساعة وضربه أبوالسرايا على رأسه فخالطت الضربة قربوسه، فخر قتيلاً فانهزم هرثمة وأصحابه واتبعهم أهل «الكوفة» يقتلونهم، ويأسرونهم حتى بلغوا صعباً.

عن نصر بن مزاحم: قال أتى هرثمة يوم الأضحى أصحابه فأمرهم أن يتعبثوا أحسن تعبئة، ويتهيئوا أكمل تهيئة، وقد خرج محمد بن محمد فصلى بالناس فلما صعد المنبر زحف هرثمة حتى صار منه قريباً بقدر مزجر الكلب، فخطب محمد الناس فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: يا أهل الكوفة قد برح الخفاء وحق التصريح، إن هؤلاء القوم قد جدوا وتهاونتم، وصدقوا وكذبتهم، وأيم الله ما بعد موقفكم هذا غاية، ولا بعد تقاعدكم عنهم فشل ولا مهانة، فاستحيوا من الله في حقه، وخيانة محمد في ذريته، فقد أصبحنا والله بين أظهركم وقد بدت لعدونا مقاتلنا، فلم يبق إلا أن يطلعوا على فشلكم، ويتجاوزوا إليكم حيطانكم، ثم يقع ما لا مهرب منه، ويجب ما لا يملك دفعه، وبكى، ثم تلا هذه «الآية إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» فبكى الناس حوله، ونهضوا للحرب، وزحفوا إلى هرثمة، فلما رأى هرثمة كثرتهم وجدهم صرف أعنة دوابه قبل أن يرمى بسهم أو يزهق بسيف، وانصرف الناس من المصلى إلى الكوفة.

قال نصر: فحدثني مشائخ من أهل الكوفة ممن حضر محمداً يخطب الناس، فقالوا: ما رأينا أحداً كان أربط جأشاً ولا أثبت جناباً منه، والله لقد قربوا منا حتى لقد كادت تصل إلينا رماحهم، وتطوؤنا خيلهم وإنه لعلى منبره ماضٍ في خطبته، ما تنزل له قدم، ولا ينقطع له قول.

عن نصر بن مزاحم عن عبدالله بن محمد النهشلي قال: إنه لما كان يوم السبت لست بقين من ذي الحجة أقبل هرثمة في جماعة كثيرة من أصحابه، فخرج إليه أبو السرايا وأهل الكوفة، فاقتتلوا قتالاً شديداً، فقتل من أهل الكوفة ثلاثون رجلاً «وأسر مثلهم»، وقتل من أصحاب هرثمة سبعة نفر، ثم انصرفوا وعاد يوم الثلاثاء لخمس خلون من المحرم وقد احتشد واحتفل فخرج أبو السرايا إليه في أهل الكوفة، فاقتتلوا قتالاً شديداً، وصبر كلاً الفريقين وامتدت بهم الحرب حتى انتصف النهار، وحميت الشمس عليهم، وكثر النداء في جانب الكوفة بالسلاح، فلم يبق متخلف إلا لحق بهم، ولا متقاعد إلا نهض للمعونة، وخرج النساء، والصبيان يرمون بالحجارة، ويستقبلون الناس بالماء والسويق.

قال بعض الناس: رأيت أبو السرايا في ذلك اليوم يشد على الميمنة فيخالطهم فيضرب ويطن، ثم يرجز بالرماح فيشد على الميسرة، فيفعل فعله بالميمنة حتى أكَثَرَ القتلى، وتخضبت كفاه بالدم، وهو يقول:

وجهي مجني والحسام حصني والرمح ينبي بالضمير عني
واليوم أبدي ما أقول مني

عن نصر بن مزاحم عن عبدالله بن محمد قال: طرق هرثمة الكوفة يوم السبت لسبع خلون من المحرم، فخرج إليه أبو السرايا بالناس «فاقتتلوا قتالاً شديداً ملياً من النهار، ثم انصرف وقد ظهر على أهل الكوفة وقتل منهم وأسر»، فلما أن كان يوم الخميس لأربع عشرة «ليلة» خلت من المحرم أقبل وقد «استعدوا» حتى وقف بالرصافة، وعبأ خيله تعبئة الحرب.

قال عبدالله: وقد كنت ممن وقف بالميسرة، فخرج علينا رجل كأطول الرجال وأكملهم على فرس وفي يده درقة وسيف، وهو يقول:

هل بارز للبطل المفسارس «وراغب» في نصره منافس

فبرز إليه رجل من الأعراب وهو يقول:

أتاك يا داعي إلى البراز مجرب في الحرب ذو ارتجاز

نختطف القرن اختطاف الباز

فاختلفا طعنتين فقتل الرجل الأعرابي.

قال: فخرج رجل من الحربتين من أصحاب هرثمة، وهو يقول:

صبراً فناديت به سميماً أغريروي سيفه نجيعاً

يترك من بارزه صريعاً

فاختلفا بينهما ضربتين فقتل الحربي الرجل وأخذ رأسه، ونادى البراز، فخرج

إليه رجل من أهل الكوفة فضربه الحربي فقتله، ثم نادى البراز، فخرج إليه

أبوالسرايا وهو يقول:

أتاحك الدهر وأسباب الحين لليث غاب عطل من شبيلين

لتفقدن العيش بعد الاثنين

فاختلفا بينهما ضربتان فضربه أبوالسرايا فقتله، ثم نادى هل من مبارز؟ فبرز

إليه رجل، وهو يقول:

إنني لمن بارزني قرم خشن من غمرات الحرب مكلوم البدن

فضربه أبوالسرايا فقتله، فنادى ثالثة، فخرج إليه رجل، وهو يقول:

«من هاب من روع فلست هائباً» بشأراثنين نهضت طالبا

أنج لك الويلات مني هاربا

فضربه أبوالسرايا فقتله، وحملت عليه خيل هرثمة، وكثرت القتلى والأسرى

منهم، ولقد رأيت أبوالسرايا في ذلك اليوم وإن الدم لينصب من قبا حفناته.

وعن عبدالله بن محمد قال: لما خرج أبوالسرايا من الكوفة خرج أشرف أهل

الكوفة، ووجهها إلى عسكر هرثمة فأعلموه بخروج أبي السرايا، وسألوهم أمانهم ولم يلبث أن لحق بأبي السرايا قوم من الأعراب، وقالوا: والله ما رأينا كالיום قط أحسن بدءاً، ولا أقبح منصرفاً فما الذي أخرجك مما أنت فيه، فوالله ما أنت برعش الجنان، وإن هذا الحي من شيبان وسائر الأحياء من ربعة لتقر لك بالفضل، فحمد الله أبو السرايا وأثنى عليه، ثم قال: أما والله يابن عمي ما فعلت ذلك من جبن ولا خوف، ولكني بليت بثلاث لم يبيل أحد بمثلهن: مكر هرثمة بن أعين، وقرب بغداد من الكوفة، ومخالفة الناس إياي، والله ما خرجت مما كنت فيه حتى أعياني الدواء، وحتى ساءت النيات، ونكلوا عن الحرب وأحبوا الراحة، وما أشك أن الله قد صنع فإن عادته حسنة وإيادته جميلة، ثم قال: أين تريدون؟

قالوا: نحن قوم من بني شيبان نزل بعين التمر فسمعنا بارتحالك وطعن القوم بالكوفة فأتيناك لأن نصير إلى قولك، ونصرتك، فدعا لهم أبو السرايا، ثم سرنا وساروا حتى إذا شارفنا واسط لقينا رجل على راحلة فسأله أبو السرايا من أنت؟ قال: أنا رجل من أهل اليمامة، وقعت إلى البصرة وأريد الوقوع إلى واسط. فقال: كيف خلفت الناس بالبصرة؟

قال: هم ساكنون هادئون.

قال: فكيف رأيتهم في نصرتي؟

قال: ومن أنت؟

قال: أبو السرايا السري بن منصور الشيباني، فنزل الرجل فقبل يده، فقال: ما رأيت بها اثنين يجتمعان على مودتك، والنصرة لك، فعدل أبو السرايا عن واسط فعبر الدجلة، ثم توجه نحو الأهواز.

[وأخبرنا السيد أبو العباس بإسناده] عن نصر بن مزاحم، عن محمد بن يحيى

قال: كنت فيمن خرج مع أبي السرايا «إلى الأهواز» فأنتهينا إلى مدينة من مدائنها يقال لها السوس، فتخوف أهل السوس على أنفسهم وأغلقوا أبوابهم، وأحرزوا أمتعتهم، فنأدى فيهم أبو السرايا بالأمان فرجعوا وأطمأنوا، وبلغ الباذغيسي وكان عامل الأهواز نزول أبي السرايا فكتب إليه «كتابا» يسأله الخروج «عن عمله» إلى بلاد فارس والجبال فإنه كاره لقتاله، ومحاربتة، ويسأله الموادة، فأبى أبو السرايا ذلك.

فكتب إليه: أما بعد، فقد فهمت كتابك وما أحببت من الموادة، وكرهت لقائي وقد وادعتك، وأمنتك إلى أن ترحل من بلاد الأهواز، وتخليها إلي، فإن ارتحلت وإلا فلا أمان لك عندي. والسلام.

فلما وصل الكتاب إلى الباذغيسي جمع جنوده وأصحابه، ثم توجه نحو أبي السرايا فلم يشعر أبو السرايا إلا بأصحاب الطبول وأصواتها، وتكبير الجند، فنأدى أبو السرايا فينا فاجتمعنا فحرضنا وذكرنا وخوفنا العواقب، ثم نهض بنا إليه، فلما صرنا إليه صير مدينة السوس وراء ظهورنا وواقفنا القوم، فلم نر عسكرياً كان أكثر عدة وكراعاً منه، ومن ذلك العسكر، وأمسك أبو السرايا عن الحمل والقتال لما رأى من كثرتهم وعدتهم فدنا منه رجل من الأعراب فقال: والله ما هؤلاء القوم بأكثر ممن لقينا ولا بأشجع ممن هزمنا وقتلنا، فازحف بنا فإننا نرجوا أن يغلب الله بقلتنا كثرتهم، ثم ترحل وأنشأ يقول:

ما ذا ألوناً كُرب قلب صادق قد حصص الحق إلى الحقائق

صبراً لهم بالسمر والبوارق

قال: ودنا رجل من العلويين، فقال: ما الذي تنتظر، أترجو أن يرجعوا عنك، وقد اطلعوا على وهننا، فلف القوم بالقوم، وألجم الخيل بالخيل، فإما أعطاك الله الظفر، وإما رزقنا الشهادة فقتلنا محامين عن ديننا. فترجل وترجل الناس،

وزحف بعضهم إلى بعض بالسيوف، فما سمعنا إلا وقع السيوف على الهام،
تقصف القنا، وأحدق الخيل على محمد بن محمد فقتل بين يديه بشر كثير،
وصبر الفريقان جميعاً، وخرج أهل السوس فعلوا البيوت والجدر ورموا
بالحجارة والثيران، وكبروا من خلفنا، فأنحاز إليهم أبو الشوك في جماعة من
الأعراب و«جماعة» من أهل الكوفة فرآه الناس حين رجع فظنوا أنها هزيمة،
ووضع أصحاب الباذغيسي فيهم السيوف فقتلوا وأسروا حتى حجزهم الليل
وتفرق الناس في القرى والجبال، وركب أبو السرايا وجهه ومحمد بن محمد
وأبو الشوك وجماعة من الأعراب وجوههم راجعين إلى الجبل، فلم يزل
الناس يتفرقون عنهم حتى ما بقي معه من أصحابه أحد، وتقطعت بهم
أفراسهم، فأنحازوا إلى قرية من قرى حلوان، فوجد أبو السرايا بها رجلاً من
«بني» شيبان فاستضافه وأقام عنده ليلته تلك، وأصبح الشيباني فأتى
الكيدعوس، وكان على طريق الجبل فأخبره أن أبو السرايا في منزله، فلم
يشعر أبو السرايا إلا بالخيل قد أحاطت بالقرية فخرج من الدار التي كان فيها
فعلا جبلاً كان قريباً منه «من القرية»، ونذر به الكيدعوس فأحاط بالجبل
وصعدت إليه الرجال من كل ناحية، فكان يشد عليهم عند رأس كل شعب
وهو يقول:

يا نفس صبراً قد أتاك الموت ما بعد ما عُمرت إلا الفوت
فقاتل حتى أوجعته الرماح، وأثخنه السيوف، وضعف حتى كاد يسقط يميناً
وشمالاً وناداه الكيدعوس: يا أبو السرايا، إنك مأسور فانزل تاركاً فإنك آمن،
فاستوثق منه أبو السرايا بالأمان ثم نزل، فلما صار في يده أخذ سيفه وأوثق
كتافه، وقيده، فقال له أبو السرايا: فأين أمانكم؟
فقبل: ليس عليك بأس.

فقال له الكيدعوس: ادن مني، فدنا منه.

فقال: ويلك يا كيدعوس ويلك أنت أمنتني فقبلت أمانك وصدقك قولك
ولست أشك في القتل، وأنا أكلفك حاجة تقضي بها حقي، وتكون عوضاً من
غدرك بي.

قال له كيدعوس: نعم.

فقال له: محمد بن محمد وأبوالشوك خلفتهما في بعض الشعاب فإن كانا
حيين فاطلب لهما الأمان، فأمر الكيدعوس بطلبهما فظفر بهما، وأوثقا كتافاً
وبعث بهما إلى الحسن بن سهل.^١

١. الآملي، علي بن بلال، تنمة المصاييح، صص ٥١٤-٥٥٠.

٢. به رواية ابوالفرج اصفهاني:

قالوا: كان سبب خروج محمد بن إبراهيم و هو محمد إبراهيم بن إسماعيل، و هو ابن طباطبا، بن إبراهيم بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب و أبي السرايا ان نصر بن شبيب كان قدم حاجًا و كان متشييعا حسن المذهب، و كان ينزل الجزيرة، فلما ورد المدينة سأل عن بقايا أهل البيت و من له ذكر منهم، فذكر له: علي بن عبيدالله بن الحسن بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب، و عبدالله بن موسى بن عبدالله بن الحسن بن الحسن، و محمد بن إبراهيم بن إسماعيل بن إبراهيم بن الحسن بن الحسن. فأما علي بن عبيدالله فإنه كان مشغولا بالعبادة لا يصل إليه أحد و لا يأذن له. و أما عبدالله بن موسى فكان مطلوبًا خائفًا لا يلقاه أحد.

و أما محمد بن إبراهيم فإنه كان يقارب الناس و يكلمهم في هذا الشأن، فأتاه نصر ابن شبيب فدخل إليه و ذكره مقتل أهل بيته و غضب الناس إياهم حقوقهم، و قال: حتى متى توطئون بالخسف و تهتضم شيعتكم و ينزى على حقكم؟ و أكثر من القول في هذا المعنى إلى أن أجابه محمد بن إبراهيم، و واعدته لقاءه بالجزيرة.

و انصرف الحاج، ثم خرج محمد بن إبراهيم إلى الجزيرة، و معه نفر من أصحابه و شيعته، حتى قدم على نصر بن شبيب للموعد، فجمع إليه نصر أهله و عشيرته و عرض ذلك عليهم، فأجابه بعضهم و امتنع عليه بعض، و كثر القول فيهم و الاختلاف حتى توثبوا و تضاربوا بالنعال و العصي، و انصرفوا عن ذلك.

ثم خلا بنصر بعض بني عمه و أهله فقال له:

ماذا صنعت بنفسك و أهلك؟ أفتراك إذا فعلت هذا الأمر و تأبدت السلطان

يدعك و ما تريد؟ لا و الله بل يصرف همّه إليك وكيدة، فإن ظفر بك فلا بقاء بعدها، و إن ظفر صاحبك و كان عدلا كنت عنده بمنزلة رجل من أفناء أصحابه، و إن كان غير ذلك فما حاجتك إلى تعريض نفسك و أهلك و أهل بيتك لما لا قوام لهم به؟ و أخرى إن جميع هذا البلد أعداء لآل أبي طالب، فإن أجابوك الآن طائعين، فزوا عنك غدا منزهين إذا احتجت إلى نصرهم، على أنك إلى خلافهم أقرب منك إلى إجابتهم، ثم تمثل [بقوله]:

و أبدل لابن العم نصحي و رأفتي إذا كان لي بالخير في الناس مكرما
فإن راغ عن نصحي و خالف مذهبي قلبت له ظهر المجن ليندما
فتنى نصرا عن رأيه، و فتر نيته، فصار إلى محمد بن ابراهيم معتذرا إليه بما
كان من خلاف الناس عليه، و رغبتهم عن أهل البيت، و أنه لو ظن ذلك بهم
لم يعده نصرهم، و أوما إلى أن يحمل إليه مالا و يقويه بخمسة آلاف دينار،
فانصرف محمد عنه مغضبا، و أنشأ يقول، و الشعر له:

سنغني بحمد الله عنك بعصبة يهشون للداعي إلى واضح الحق
طلبت لك الحسنى فقصرت دونها فأصبحت مذموما و زلت عن الصدق
جروا فلهم سبق و صرت مقصرا ذميما بما قصرت عن غاية السبق
و ما كل شيء سابق أو مقصر يؤول به التقصير إلا إلى العرق
ثم مضى محمد بن ابراهيم راجعا إلى الحجاز، فلقي في طريقه أبا السرايا السري
بن منصور أحد بني ربيعة بن ذهل بن شيبان، و كان قد خالف السلطان و نابذه، و
عاش في نواحي السواد، ثم صار إلى تلك الناحية فأقام بها خوفا على نفسه، و معه
غلمان له فيهم: أبو الشوك، و سيّار، و أبو الهرماس، غلمانه.

و كان علوي الرأي ذا مذهب في التشيع، فدعاه إلى نفسه فأجابه و سر بذلك،
و قال له: انحدر إلى الفرات حتى أوافي على ظهر الكوفة، و موعداك الكوفة.

ففعل ذلك و وافى محمد بن إبراهيم الكوفة يسأل عن أخبار الناس و يتحسسها، و يتأهب لأمره و يدعو من يثق به إلى ما يريد، حتى اجتمع له بشر كثير، و هم في ذلك ينتظرون أبالسرايا و موافاته، فبينما هو في بعض الأيام يمشي في بعض طريق الكوفة إذ نظر إلى عجوز تتبع أحمال الرطب، فتلقط ما يسقط منها فتجمعه في كساء عليها رث، فسألها عما تصنع بذلك. فقالت: إني امرأة لا رجل لي يقوم بمؤنتي، ولي بنات لا يعدن على أنفسهن بشيء، فأنا أتبع هذا من الطريق و أتقوته أنا و ولدي. فبكى بكاء شديدا، و قال: أنت و الله و أشباهك تخرجوني غدا حتى يسفك دمي.

و نفذت بصيرته في الخروج، و أقبل أبوالسرايا لموعده على طريق البر حتى ورد عين التمر في فوارس معه، جريدة لا راجل فيهم، و أخذ على النهرين حتى ورد إلى نينوى فجاء إلى قبر الحسين.

قال نصر بن مزاحم: فحدثني رجل من أهل المدائن، قال: إني لعند قبر الحسين في تلك الليلة، و كانت ليلة ذات ريح و رعد و مطر، إذا بفرسان قد أقبلوا فترجلوا و دخلوا إلى القبر فسلموا، و أطال رجل منهم الزيارة ثم جعل يتمثل أبيات منصور بن الزبيران النمري:

نفسى فداء الحسين يوم عدا	إلى المنايا عدو لا قافل
ذاك يوم أنحى بشفرته	على سنام الإسلام و الكاهل
كأنما أنت تعجبين ألا	ينزل بالقوم نعمة العاجل
لا يعجل الله إن عجلت و ما	ربك عمّا ترين بالغافل
مظلومة و النبي والدها	يدير أرجاء مقلّة جافل
ألا مساعير يفضبون لها	بسلة البيض و القنا الذابل

قال: ثم أقبل عليّ فقال: ممن الرجل؟

فقلت: رجل من الدهاقين من أهل المدائن.

فقال سبحانه الله، يحن الولي إلى وليه كما تحن الناقة إلى حوَّارها، يا شيخ إن هذا موقف يكثر لك عند الله شكره و يعظم أجره.

قال: ثم وثب فقال: من كان ها هنا من الزيدية فليقم إليّ، فوثبت إليه جماعات من الناس، فدنوا منه فخطبهم خطبة طويلة ذكر فيها أهل البيت و فضلهم و ما خصّوا به، و ذكر فعل الأئمة بهم و ظلمهم لهم، و ذكر الحسين بن علي فقال:

أيها الناس، هبكم لم تحضروا الحسين فتنصروه، فما يقعدكم عن أدركتموه و لحقتموه؟ و هو غدا خارج طالب بتأره و حقه، و تراث آباءه و إقامة دين الله، و ما يمنعكم من نصرته و مؤازرته؟ إنني خارج من وجهي هذا إلى الكوفة للقيام بأمر الله، و الدّب عن دينه، و النصر لأهل بيته، فمن كان له نية في ذلك فليلحق بي. ثم مضى من فوره عائدا إلى الكوفة و معه أصحابه.

قال: و خرج محمد بن إبراهيم في اليوم الذي واعد فيه أبا السرايا للاجتماع بالكوفة و أظهر نفسه و برز إلى ظهر الكوفة، و معه علي بن عبيد الله بن الحسين بن علي بن الحسين، و أهل الكوفة منبثون مثل الجراد إلّا أنهم على غير نظام و غير قوة، و لا سلاح إلّا العصي و السكاكين و الآجر، فلم يزل محمد بن إبراهيم و من معه ينتظرون أبا السرايا و يتوقعونه فلا يرون له أثرا حتى أيسوا منه، و شتمه بعضهم، و لاموا محمد بن إبراهيم على الاستعانة به، و اغتم محمد بن إبراهيم بتأخره، فبينما هم كذلك إذ طلع عليهم من نحو الجرف علمان أصفران و خيل، فتنادى الناس بالبشارة فكبروا و نظروا، فإذا هو أبو السرايا و من معه، فلما أبصر محمد بن إبراهيم ترجل و أقبل إليه فانكب عليه و اعتنقه محمد، ثم قال له: يا بن رسول الله، ما يقيمك هاهنا؟

ادخل البلد فما يمنعك منه أحد. فدخل هو وخطب الناس، ودعاهم إلى البيعة إلى الرضا من آل محمد و الدعاء إلى كتاب الله و سنة نبيه ﷺ و الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر، و السيرة بحكم الكتاب. فبايعه جميع الناس حتى تكاسوا و ازدحموا عليه، و ذلك في موضع بالكوفة يعرف بقصر الضرتين.

قال: و وجه محمد بن إبراهيم إلى الفضل بن العباس بن عيسى بن موسى رسولا يدعوه إلى بيعته و يستعين به في سلاح و قوة، فوجد العباس قد خرج عن البلد و خندق حول داره، و أقام مواليه في السلاح للحرب، فأخبر الرسول محمدا بذلك فأنفذ محمد أبا السرايا إليهم، و أمره أن يدعوهم و لا يبدأهم بقتال، فلما صار إليهم تبعه أهل الكوفة كالجراد المنتشر، فدعاهم فلم يصغوا إلى قوله و لم يجيبوا دعوته، و رموه بالنشاب من خلف السور، فقتل رجل من أصحابه أو جرح، فوجه به إلى محمد بن إبراهيم، فأمره بقتالهم فقاتلهم. و كان على السور خادم أسود واقف بين شرفتين يرمي لا يسقط له سهم، فأمر أبو السرايا غلامه أن يرميه، فرماه بسهم فأثبته بين عينيه، و سقط الخادم على أم رأسه إلى أسفل فمات و فرّ موالى الفضل بن العباس فلم يبق منهم أحد و فتح الباب فدخل أصحاب أبي السرايا ينتهبونها و يخرجون حرّ المتاع منها، فلما رأى ذلك أبو السرايا حظره و منع أحدا من الخروج أو يأخذ ما معه و يفتشه، فأمسك الناس عن النهب.

قال: فسمعت أعرابيا يرتجز و معه تخت فيه ثياب و هو يقول:

ما كان إلا ريث زجر الزاجرة حتى انتضيناها سيوفا باطرة

حتى علونا في القصور القاهرة ثم انقلبنا بالثياب الفاخرة

قال: و مضى الفضل بن العباس فدخل على الحسن بن سهل فشكا إليه ما

انتهك منه فوعده النصر و الغرم و الخلف، ثم دعا بزهير بن المسيب فضم إليه

الرجال و أمده بالأموال و ندبه إلى المسير نحو أبي السرايا و أن يودعه من وقته و يمضي لوجهه فيه و لا ينزل إلا بالكوفة، و كان محمد بن إبراهيم عليلاً علة التي مات فيها.

و كان الحسن بن سهل، لانتحاله النجوم و نظره فيها، ينظر في نجم محمد فيراه محترقا، فيبادر في طلبه، و يحرص على ترويحه، و يشغله ذلك عن النظر في أمر عسكره.

فسار زهير بن المسيب حتى ورد قصر ابن هبيرة فأقام به، و وجه ابنه أزهري بن زهير على مقدمته، فنزل سوق أسد.

و سار أبو السرايا من الكوفة وقت العصر فأغذ السير حتى أتى معسكر أزهري بن زهير بسوق أسد، و هم غارون فيه و بيته، فطحن العسكر و أكثر القتل فيه، و غنم دوابهم و أسلحتهم، و انقطع الباقون في الليل منهزمين حتى وافت زهيرا بالقصر، فتغيظ من ذلك.

و رجع أبو السرايا إلى الكوفة، و زحف زهير حتى نزل و وافت خريطة من الحسن بن سهل، يأمره ألا ينزل إلا بالكوفة، فمضى حتى نزل عند القنطرة. و نادى أبو السرايا في الناس بالخروج، فخرجوا حتى صادفوا زهيرا على قنطرة الكوفة في عشية صردة باردة، فهم يوقدون النار يستدفئون بها، و يذكرون الله و يقرأون القرآن، و أبو السرايا يسكن منهم و يحثهم.

و أقبل أهل بغداد يصيحون يا أهل الكوفة: زينوا نساءكم و أخواتكم و بناتكم للفجور، و الله لنفعلن بهم كذا و كذا و لا يكونون.

و أبو السرايا يقول لهم: اذكروا الله و توبوا إليه، و استغفروه و استعينوه، فلم يزل الناس في تلك الليلة يتحارسون طول ليلتهم، حتى إذا أصبح نهد إليهم فوقف في عسكره، و قد عشيت أبصار الناس من الدروع و البيض و الجواش

و هم على تعبئة حسنة، و أصوات الطبول و البوقات مثل الرعد العاصف، و
أبوالسرايا يقول:

يا أهل الكوفة صححوا نياتكم، و أخلصوا لله ضمائركم، و استنصروه على
عدوكم، و ابرأوا إليه من حولكم و قوتكم، و اقرأوا القرآن، و من كان يروي
الشعر فلينشده شعر عنتره العبسي: قال: و مرّ بنا الحسن بن الهذيل يعترض
الناس ناحية ناحية و يقول: يا معشر الزيدية، هذا موقف تستزل فيه الأقدام، و
تزايل فيه الأفعال. و السعيد من حاط دينه، و الرشيد من وقى الله بعهدده، و
حفظ محمدا في عترته. ألا إن الآجال موقوتة، و الأيام معدودة، من هرب
بنفسه من الموت كان الموت محيطا به، ثم قال:

من لم يمت عبطة يمت هرما الموت كأس و المرء ذاتها
قال: فطلع رجل من أهل بغداد مستلثما شاكى السلاح، فجعل يشتم أهل
الكوفة و يقول: لنفجرن بنسائكم و لنفعلن بكم و لنصنعن، و انتدب إليه رجل
من أهل الوازار - قرية بباب الكوفة - عليه إزار أحمر و في يده سكين،
فألقى نفسه في الفرات و سبح ساعة حتى صار إليه، فدنا منه فأدخل يده في
جيب درعه و جذبه إليه فصرعه، و ضرب بالسكين حلقه فقتله، و جر برجله
يطفو مرة و يغوص مرة أخرى حتى أخرجه إلى الكوفة فكبر الناس و
ارتفعت أصواتهم بحمد الله و الثناء عليه و الدعاء.

و خرج رجل من ولد الأشعث بن قيس فعبر إلى البغداديين و دعا للبراز، فبرز
إليه رجل فقتله، و برز إليه آخر فقتله، و برز إليه ثالث فقتله، حتى قتل نفرا.
و أقبل أبوالسرايا، فلما رآه شتمه و قال: من أمرك بهذا؟ ارجع فرجع فمسح
سيفه بالتراب و رده في غمده و قنع فرسه و مضى نحو الكوفة، فلم يشهد
حربا بعدها معهم.

و وقف أبو السرايا على القنطرة طويلاً، و خرج رجل من أهل بغداد فجعل يشتمه بالزنا لا يكتنى. و أبو السرايا واقف لا يتحرك، ثم تغافل ساعة حتى هم بأن ينصرف، ثم حمل عليه فقتله و حمل على عسكرهم حتى خرج من خلفهم، ثم حمل عليهم من خلف العسكر حتى رجع من حيث جاء. و وقف في موقفه و هو ينفخ و ينفض علق الدم عن درعه. ثم دعا غلاماً له فوجهه في نفر من أصحابه و أمره أن يمضي حتى يصير من وراء العسكر، ثم يحمل عليهم لا يكذب، فمضى الغلام لوجهه مع من معه قاصداً لما أمره به، و وقف أبو السرايا على القنطرة على فرس له أدهم محذوف، و قد اتكأ على رمحه فنام على ظهر الفرس حتى غط، و أهل الكوفة جزعون لما يرونه من عسكر زهير، و يسمعون من تهددهم و وعيدهم، و هم يضجون و يصيحون بالتكبير و التهليل حتى يسمع أبو السرايا فينتبه من نومه، فلم ينتبه حتى ظن أن الكمين الذي بعثه قد انتهى إلى حيث أمره فصاح بفرسه: قتال، ثم قنعه حتى رضي بحفره، ثم أوماً بيده نحو الكمين الذي بعثه، و صاح بأهل الكوفة: احملوا، و حمل و تبعوه فلم يبق من أصحاب زهير أحد إلا التفت نحو الإشارة. و خالط أبو السرايا و غلامه سيار العسكر، و تبعه أهل الكوفة و صاح بغلامه: ويلك يا سيار ألا تراني، فحمل سيار على صاحب العلم فقتله و سقط العلم، و انهزمت المسودة.

و تبعهم أبو السرايا و أصحابه و نادى: من نزل عن فرسه فهو آمن، فجعلوا يترجلون، و أصحاب أبي السرايا يركبون، و تبعوهم حتى جاوزوا شاهي، ثم التفت زهير إلى أبي السرايا فقال: ويحك، أتريد هزيمة أكثر من هذه؟ إلى أين تتبعني؟ فرجع و تركه. و غنم أهل الكوفة غنيمة لم يغنم أحد مثلها، و صاروا إلى عسكر زهير بن المسيّب و مطابخه قد أعدت و أقيمت، و كان قد حلف

ألا يتغدى إلا في مسجد الكوفة، فجعلوا يأكلون ذلك الطعام، و ينتهبون الأسلحة والآلة، وكانوا قد أصابهم جوع و جهد شديد.

و مضى زهير لوجهه حتى دخل بغداد مستترا، و بلغ خبره الحسن بن سهل فأمر بإحضاره، فلما رآه رماه بعمود حديد كان في يده، فشرى إحدى عينيه، و قال لبعض من كان بحضرته: أخرجته فاضرب عنقه، فتشفعوا فيه، فلم يزل يكلم فيه حتى عفا عنه.

و دخل أبو السرايا الكوفة، و معه خلق كثير من الأسارى، و رؤوس كثيرة على الرماح مرفوعة، و في صدور الخيل مشدودة، و من معه من أهل الكوفة قد ركبوا الخيل و لبسوا السلاح، فهم في حالة واسعة، و أنفسهم بما رزقوه من النصر قوية.

و اشتد غم الحسن بن سهل و من بحضرته من العباسيين، لما جرى على عسكر زهير، و طال اهتمامهم به، فدعا الحسن بن سهل بعبدوس بن عبد الصمد، و ضم إليه ألف فارس و ثلاثة آلاف راجل، و أزاح علته في الإعطاء، و قال: إنما أريد أن أنوه باسمك فانظر كيف تكون، و أوصاه بما احتاج إليه، و أمره ألا يلبث. فخرج من بين يديه و هو يحلف أن يبيح الكوفة، و يقتل مقاتلة أهلها، و يسبي ذراريهم، ثلاثا. و مضى لوجهه لا يلوي على شيء حتى صار إلى الجامع، و قد كان الحسن بن سهل تقدم إليه بذلك، و أمره ألا يأخذ على الطريق الذي انهزم فيه زهير، لئلا يرى أصحابه بقايا قتلى عسكره، فيجبنوا من ذلك. فأخذ على طريق الجامع فلما وافاها و بلغ أبا السرايا خبره، صلى الظهر بالكوفة، ثم جرد فرسان أصحابه و من يثق به منهم و أغذ السير بهم، حتى إذا قرب من الجامع فرّق أصحابه ثلاث فرق و قال: شعاركم: «يا فاطمي يا منصور»، و أخذ هو في جانب السوق، و أخذ

سيار في سيره الجامع و قال لأبي الهرماس: خذ بأصحابك على القرية فلايفتك أحد منهم، ثم احملوا دفعة واحدة من جوانب عسكر عبدوس، ففعلوا ذلك فأوقعوا به و قتلوا منه مقتلة عظيمة، و جعل الجند يتهافتون في الفرات طلبا للنجاة، حتى غرق منهم خلق كثير.

و لقي أبوالسرايا عبدوسا في رحبة الجامع فكشف خوزته عن رأسه و صاح: أنا أبوالسرايا، أنا أسد بني شيبان، ثم حمل عليه، و ولى عبدوس من بين يديه، و تبعه أبوالسرايا فضربه على رأسه ضربة فلقت هامته، و خرّ صريعا عن فرسه.

و انتهب الناس من أصحاب أبي السرايا و أهل الجامع عسكر عبدوس، و أصابوا منه غنيمة عظيمة، و انصرفوا إلى الكوفة بقوة و أسلحة.

و دخل أبوالسرايا إلى محمد بن إبراهيم و هو عليل وجود بنفسه فلامه على تبييته العسكر، و قال: أنا أبرأ إلى الله مما فعلت، فما كان لك أن تبيتهم، و لا تقاتلهم حتى تدعوهم، و ما كان لك أن تأخذ من عسكرهم إلا ما أجلبوا به علينا من السلاح.

فقال أبوالسرايا: يا بن رسول الله، كان هذا تدبير الحرب، و لست أعاود مثله. ثم رأى في وجه محمد الموت فقال له: يا بن رسول الله، كل حي ميت، و كل جديد بال، فاعهد إليّ عهدك.

فقال: أوصيك بتقوى الله، و المقام على الذب عن دينك، و نصره أهل بيت نبيك ﷺ، فإن أنفسهم موصولة بنفسك، و ول الناس الخيرة فيمن يقوم مقامي من آل علي، فإن اختلفوا فالأمر إلى علي بن عبيدالله، فإنني قد بلوت طريقته، و رضيت دينه.

ثم اعتقل لسانه، و هدأت جوارحه، فغمضه أبوالسرايا و سجّاه، و كتّم موته،

فلما كان الليل أخرجه في نفر من الزيدية إلى الغري فدفنه.
فلما كان من الغد جمع الناس فخطبهم، و نعى محمدا إليهم و عزاهم عنه،
فارتفعت الأصوات بالبكاء إعظاما لوفاته، ثم قال:
و قد أوصى أبو عبد الله رحمة الله عليه إلى شبيهه و من اختاره، و هو
أبو الحسن علي بن عبيد الله، فإن رضيتم به فهو الرضا، و إلا فاختاروا
لأنفسكم.

فتواكلوا و نظر بعضهم إلى بعض، فلم ينطق أحد منهم فوثب محمد بن محمد
بن زيد و هو غلام حدث السن، فقال:

يا آل علي: فات الهالك النجا، و بقي الثاني بكرمه، إن دين الله لا ينصر
بالفشل، و ليست يد هذا الرجل عندنا بسيئة، و قد شفي الغليل، و أدرك الثأر،
ثم التفت إلى علي بن عبد الله فقال: ما تقول يا أبا الحسن رضي الله عنك؟ فقد
وصانا بك، امدد يدك نبايعك، فحمد الله و أثنى عليه ثم قال:
إن أبا عبد الله رحمة الله عليه قد اختار فلم يعد الثقة في نفسه، و لم يأل جهدا
في حق الله الذي قلده، و ما أردّ وصيته تهاونا بأمره، و لأدع هذا نكولا عنه،
و لكن أتخوّف أن أشتغل به عن غيره مما هو أحمد و أفضل عاقبة، فامض
رحمك الله لأمرك، و اجمع شمل ابن عمك، فقد قلدناك الرياسة علينا، و أنت
الرضا عندنا، الثقة في أنفسنا.

ثم قال لأبي السرايا: ما ترى؟ أرضيت به؟

قال: رضائي في رضاك، و قولي مع قولك، فجذبوا يد محمد بن محمد
فبايعوه، و فرّق عماله.

فولى إسماعيل بن علي بن إسماعيل بن جعفر خلافته على الكوفة. و ولى
روح بن الحجاج شرطته.

و ولى أحمد بن السري الأنصاري رسائله.
و ولى عاصم بن عامر القضاء.
و ولى نصر بن مزاحم السوق.
و عقد لإبراهيم بن موسى بن جعفر على اليمن.
و ولى زيد بن موسى بن جعفر الاهواز.
و ولى العباس بن محمد بن عيسى بن محمد بن علي بن عبدالله بن جعفر بن
أبي طالب البصرة.
و ولى الحسن بن الحسن الأفطس مكة.
و عقد لجعفر بن محمد بن زيد بن علي، و الحسين بن إبراهيم بن الحسن بن
علي واسطا.
فخرجوا إلى أعمالهم.
فأما ابن الأفطس فلم يمنعه أحد مما وجه له، فأقام الحج تلك السنة و هي
سنة تسع و تسعين و مائة.
و أما إبراهيم بن موسى فأذعن له أهل اليمن بالطاعة، بعد وقعة كانت بينهم
يسيرة المدة.
و أما صاحبها واسط فان نصر البجلي صاحب واسط خرج إليهما فقاتلتهما
قتالا شديدا، فثبتا له ثم انهزم و دخلا واسطا و جيبا الخراج و تألفا الناس.
و أما الجعفري صاحب البصرة فإنه خرج إليه علي بن جعفر بن محمد بن
علي بن الحسين فاجتمعا، و وافاهم زيد بن موسى بن جعفر ماضيا إلى
الاهواز، فاجتمعوا، و لقيهم الحسن بن علي المعروف بالمأموني - رجل من
أهل بادغيس و كان على البصرة - فقاتلوه و هزموه و حووا عسكره.
و حرق زيد بن موسى دور بني العباس بالبصرة، فلقب بذلك و سمي زيد

النار. و تتابعت الكتب و تواترت على محمد بن محمد بالفتوح من كل ناحية. و كتب إليه أهل الشام و الجزيرة أنهم ينتظرون أن يوجه إليهم رسولا ليسمعوا له و يطيعوا.

و عظم أمر أبي السرايا على الحسن بن سهل و بلغ منه، فكتب إلى طاهر بن الحسين أن يصير إليه لينفذه لقتاله، فكتبت إليه رقعة لا يدري من كتبها، فيها أبيات و هي:

قناع الشك يكشفه اليقين	و أفضل كيدك الرأي الرصين
تثبت قبل ينفذ فيك أمر	يهيج لشوره داء دفين
أتدب طاهرا لقتال قوم	بنصرتهم و طاعتهم يدين
سيطلقها عليك معقلات	تصر و دونها حرب زبون
و يبعث كامنا في الصدر منه	و لا يخفى إذا ظهر المصون
فشأنك و اليقين فقد أنارت	معالمه و أظلمت الظنون
و دونك ما نريد بعزم رأي	تدبره ودع ما لا يكون
فرجع عن رأيه ذلك، و كتب إلى هرثمة بن أعين يأمره بالقدوم عليه، و دعا بالسندي بن شاهك فسأله التعجيل و ترك التلوم، و كان ردها له، و كانت بين الحسن بن سهل و بين هرثمة شحناء، فخشي أن لا يجيبه إلى ما يريد، ففعل ذلك السندي و مضى إلى هرثمة فلحقه بخلوان، فأوصل إليه الكتاب، فلما قرأه تغيط و قال:	

نوطى نحن الخلافة، و نمهد لهم أكنافها، ثم يستبدون بالأمر، و يستأثرون بالتدبير علينا، فإذا انفتق عليهم فتق بسوء تدبيرهم و إضاعتهم الأمور، أرادوا أن يصلحوه بنا، لا و الله و لا كرامة حتى يعرف أمير المؤمنين سوء آثارهم، و قبيح أفعالهم.

قال السندي: و باعدني مباحدة آيسني فيها من نفسه، فبيننا أنا كذلك إذ جاءه كتاب من منصور بن المهدي فقرأه فجعل يبكي بكاء طويلاً، ثم قال: فعل الله بالحسن بن سهل و صنع، فإنه عرض هذه الدولة للذهاب، و أفسد ما صلح منها، ثم أمرض فضرب بالطبل، و انكفاً راجعا إلى بغداد. فلما صار بالنهروان تلقاه أهل بغداد، و القواد، و بنوهاشم، و جميع الأولياء مسرورين بقدمه داعين له، و ترجلوا جميعاً حين رأوه، فدخل بغداد في جمع عظيم حتى أتى منزله. و أمر الحسن بن سهل بدواوين الجيش فنقلت إليه ليختار الرجال منها و ينتخبهم، و أطلق له بيوت الأموال فانتخب من أراد، و أزاح الغلة في العطيات و النفقات، و خرج إلى الياسرية فعسكر بها.^١

١. ابوالفرج اصفهاني، مقاتل الطالبين، ص ٣٤٤-٣٥٧.

متن‌های رجال

۱. بخشی از کتاب من روی عن زید بن علی نگاشته ابن عقیده^۱

ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید معروف به «ابن عقیده» (م ۳۳۲ یا ۳۳۳ هـ.ق) از محدثان نامور و از حُفاظ مهمّ حدیث و از برجسته‌ترین حافظان میراث حدیثی کوفه است. او پیرو مذهب زیدی بوده و سهم بسیار مهمّی در انتقال حدیث شیعی و سنّت متنی شیعیان کوفی در سه سده نخستین داشته است. متأسفانه از تألیفات او اثر مهمّی باقی نمانده است؛ اما او کتاب‌های مهمّی را در حدیث و رجال و تاریخ تدوین کرده بوده است. خوشبختانه بخشی از کتاب‌های او به صورت نقل‌های مستقیم یا غیر مستقیم در کتاب‌های بعدی نقل شده است.

گذشته از زیدیان که به‌طور خاص به آثار و احادیث او عنایت داشته‌اند، شیعیان امامی و سنیان هم در آثار خود، احادیث و اقوال ابن عقیده را محفوظ نگاه داشته‌اند.

۱. این یادداشت پیش از این زیر عنوان «نسخه‌ای از یک کتاب مفقود ابن عقیده، محدث نامدار شیعه» در سایت کاتبان منتشر شده است.

۲. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۳۱۸.

۳. نجاشی، الرجال، ص ۹۵.

امامیه به دلیل آنکه بخشی از میراث حدیثی خود را در سنت حدیثی شیعی کوفه می‌جستند و نیز به این دلیل که ابن‌عُقده فراتر از عقیده مذهبی خود، راوی بسیاری از متون حدیثی کوفی حتی در میان سنت‌های غیر زیدی بوده است، به احادیث او اعتنا می‌کردند؛ به‌ویژه که ابن‌عُقده در فهرست‌های خود، راوی بخش عمده این میراث و حتی میراث حدیثی امامی کوفه بوده است.

طبعاً زیدیه او را راوی عمده کتاب‌های حدیثی در سنت‌های شیعی کوفه می‌دانستند و از این رو به روایت آثار او اعتنا می‌کردند. در کتاب‌های محدثان امامی و به‌ویژه کتاب‌های شیخ مفید و شیخ طوسی و محدثان بعدی امامیه و از آن جمله، ابن‌طاوس، روایت از احادیث ابن‌عُقده به‌طرز چشمگیری دیده می‌شود. این روایات یا به‌صورت روایت مستقیم و با سلسله اسناد از روی دفاتر و اصولی که به او باز می‌گردد، نقل می‌شد یا به‌نحو وجاده از کتاب‌هایی که بعدها به او منسوب شده و نسخه‌هایی از آن‌ها در اختیار کسانی چون ابن‌طاوس قرار گرفته است.

به‌ویژه زیدیان کوفه به آثار ابن‌عُقده دسترسی داشتند و در ادوار بعد زیدیان ایران و یمن هم از طریق زیدیان کوفه به این احادیث و روایات طبعاً توانسته‌اند دسترسی پیدا کنند. از کتاب‌های مهم حدیثی زیدی، برای نمونه می‌توان به کتاب‌های ابو عبدالله العلوی در مکتب کوفه اشاره کرد که از جمله مهم‌ترین منابع آن‌ها، احادیث مکتوب در اصول و دفاتر ابن‌عُقده بود. پس از این، باید از امالی دوشنبه‌ها و پنجشنبه‌های المرشد بالله نیز در این شمار نام برد. محدثان سنتی هم طبعاً به روایات و حتی اقوال رجالی ابن‌عُقده اعتنا داشته‌اند که این امر به‌سبب جایگاه او در «حفظ» و شاگردی محدثان بزرگ سده چهارم نزد وی و استماع حدیث از او بوده است.

متأسفانه تاکنون تحقیق جامعی درباره ابن‌عُقده منتشر نشده است.^۱ مهم‌ترین مسئله،

۱. برای شرح حالی مختصر از او و برخی کتاب‌هایش، نک: مدخل «ابن‌عُقده» در *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، به قلم آقای احمد پاکتچی؛ نیز نک: حسن انصاری قمی، «روایاتی تازه از ابن‌عُقده و معرفی کتابی درباره ابوحنیفه»، *مجله کتاب ماه دین، مهر و آبان ۱۳۸۱*، شماره ۶۰ و ۶۱، صص ۱۱۶-۱۱۹.

شناخت سنت‌هایی است که او راوی آن‌ها بوده است. جالب توجه است که وی علاوه بر حدیث شیعی، به دلیل گرایش کلی زیدیان کوفه، خود به شخصیت ابوحنیفه تمایل داشته و کتابی هم با نام کتاب اخبار ابي حنيفة و مسنده نوشته بوده است^۱ که بعدها در چند کتاب از کتاب‌های حنفیان مورد نقل گسترده قرار گرفته است.^۲ ابن عُقده، کتاب غدیر معروفی هم داشته است که نقل‌های زیادی از آن در منابع متأخرتر باقی مانده و چند سال پیش نسخه‌ای بازسازی شده از آن در قم منتشر شد که البته هنوز کامل نیست.

چنانکه گفتیم ابو عبدالله العلوی^۳، محدث و فقیه برجسته زیدی کوفه در نیمه سده پنجم قمری، در کتاب‌های مختلف خود، روایات زیادی از ابن عُقده به طرق متعدد نقل کرده و تقریباً بسیاری از قسمت‌های کتاب‌های حدیثی او را بدین طرق نقل کرده و برای ما محفوظ نگاه داشته است. از کتاب‌های علوی چندین کتاب، مانند فضل زیارة الحسين عليه السلام، فضل الكوفة، التعازي، الأذان بحی علی خیر العمل و مقداری از کتاب الجامع الکافی - که مهم‌ترین کتاب وی و موسوعه‌ای در فقه زیدی کوفه است - تاکنون منتشر شده است. چندی قبل هم کتاب دیگر او به نام تسمیه من روی عن الإمام زید بن علی عليه السلام من التابعین در یمن منتشر شد^۴ که البته تصحیح خوبی نیست و از نسخه کهن برلین در آن استفاده نشده است. در این کتاب، روایات زیادی از ابن عُقده نقل شده و در حقیقت، منبع اصلی نویسنده، روایات ابن عُقده بوده است. دلیل این امر البته آن است که ابن عُقده در میان چندین کتابی که در خصوص راویان برخی امامان، یعنی حضرت امیر، حسنین، امام سجاد و امام باقر عليهم السلام و مهم‌تر از همه کتابش درباره

۱. نک: نجاشی، الرجال، ص ۹۴.

۲. در مقاله پیش گفته منتشر شده در کتاب ماه دین، از نسخه تقریباً کامل این کتاب که به تفاریق در یک کتاب حنفی کهن نقل شده و همینک در اختیار است، بحث کرده‌ام.

۳. الحافظ أبو عبدالله محمد بن علی بن عبدالرحمن العلوی، در گذشته به سال ۴۴۵ ق.

۴. برای سنت تسمیه‌نویسی در میان محدثان، نک: الجلالی الحسینی، السید محمدرضا، «التسمیات طلیعة المؤلفات فی الحضارة الإسلامية»، تر/تنا، السنة الرابعة، العدد ۲، ۱۴۰۹ ق، صص ۷۵-۱۱.

اصحاب امام صادق عليه السلام، نوشته بوده، کتابی هم به راویان زید بن علی، با نام کتاب من روی عن زید بن علی اختصاص داده است.^۱ در حقیقت، ابو عبدالله العلوی بخش عمده‌ای از کتاب خود را - که به نقل برخی راویان از میان تابعین از زید بن علی می‌پرداخته -، به نقل روایات ابن عُقْدَه اختصاص داده است. در کنار این دسته از روایات، وی به روایات اشخاص دیگر از جمله ابوبکر ابن جعابی و از او مهم‌تر عبدالعزیز بن اسحاق البقال البغدادی، عالم زیدی بسیار برجسته عراق که خود چند کتاب در زمینه روایات و راویان زیدی دارد، نیز عنایت داشته است.

ابوالمفضل شیبانی، محدث برجسته شیعی عراق نیز که به روایات و احادیث منسوب به زید بن علی - و از جمله روایت مسند مشهور زید بن علی - و به طور کلی روایات شیعی کوفه توجه زیادی داشته، کتابی به نام کتاب من روی عن زید بن علی بن الحسین تألیف کرده بوده است. علاوه بر این، وی دو کتاب دیگر هم داشته است: یکی کتاب فضائل زید و دیگری کتابی با نام الشافی فی علوم الزیدیة. ابو عبدالله علوی در کتاب‌های خود عنایت زیادی به روایات ابوالمفضل داشته و بعد از او المرشد بالله هم راوی تعداد قابل توجهی از احادیث ابوالمفضل شیبانی بوده است.^۲

ابو عبدالله علوی در کتاب تسمیه خود با واسطه‌های متفاوتی از ابن عُقْدَه روایت کرده است. البته او همواره با یک واسطه از ابن عُقْدَه روایت کرده، ولی این واسطه در کتاب‌های گوناگون او، اشخاص مختلفی است. با این وصف، روشن است که او در نقل خود، بر دفتر ابن عُقْدَه درباره راویان زید بن علی متکی بوده است. او اگرچه در روایت و نقل از آن، وسائط متعددی را به عنوان طریق روایت خود از ابن عُقْدَه نام می‌برد؛ اما

۱. نجاشی، الرجال، ص ۹۴.

۲. درباره او نک: رساله دکتری من، فصل مربوط به ابوالمفضل شیبانی؛ نیز نک: مدخل «ابوالمفضل شیبانی»، در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، به قلم احمد پاکتچی. درباره این چند کتاب یادشده از ابوالمفضل، نک: نجاشی، الرجال، ص ۳۹۶.

سهم واسطه‌ها گویا فقط روایت به اجازه برای دفتر ابن عُقده بوده و نه اینکه آنان احادیث ابن عُقده را در کتاب‌های متفاوت خود نقل کرده باشند و ابو عبدالله علوی به واسطه آن کتاب‌ها از دفتر ابن عُقده روایت کرده باشد. در واقع، ابو عبدالله صرفاً برای نشان دادن گستره روایی خود، نام راویان واسطه را هر بار تغییر می‌دهد است و گرنه منبع مستقیم او همان دفتر ابن عُقده است که خود، روایت آن را از طرق متعدد که نامشان در سندها می‌آید، در اختیار داشته است.

ما در این بخش، متن بازسازی شده کتاب ابن عُقده را بر اساس کتاب ابو عبدالله العلوی نقل می‌کنیم. احتمالاً کتاب ابن عُقده مفضل‌تر از متن ذیل بوده و ابو عبدالله فقط از آن، مطالبی را که می‌خواسته، گزینش کرده است. در متن ابو عبدالله العلوی خطاهایی در سندها وجود دارد که تصحیح آن‌ها در اینجا مدنظر نیست.

کتاب من روی عن زید بن علی تألیف ابن عُقده:

[روایة زید بن علی عن أبي الطفیل عامر بن واثلة الصحابی]

[أخبرنا أبو الحسن محمد بن جعفر بن محمد التميمي النحوي بقراءتي عليه، قال: [حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة، قال: حدثنا المنذر بن محمد بن المنذر قراءة، قال: حدثنا حسن بن محمد [بن عبدالله بن الحسن بن الحسن]، قال: حدثني أبي، عن إسماعيل بن أبي خالد الأزدي، عن أبيه، قال: سمعت زید بن علي عليه السلام يقول: سمعت أبا الطفيل الليثي رضي الله عنه يحدث أبي علي بن الحسين عليه السلام أنه رأى رسول الله صلى الله عليه وآله وهو غلام شاب. قال: وسمعت يحدث عن علي عليه السلام أنه قال: شر حجة حجها الأولون والآخرون تُنتهَب فيها أحلاس الناس.

[أخبرنا أبو الفضل محمد بن الحسن بن [محمد بن] أحمد الأسدي ومحمد بن عبدالله الجعفي، قال: [أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة، قال: حدثنا

محمد بن المفضل بن إبراهيم بن المفضل بن قيس بن رمانة الأشعري، قال: حدثني أبي، قال: حدثنا بكار بن أبي بكر [عبدالله] بن محمد الحضرمي، عن أبيه، عن زيد بن علي أنه كان يحدث عن أبي الطفيل الكناني رضي الله عنه أنه سمع علي بن أبي طالب يقول: شر حجة حجها الأولون والآخرون تنتهب فيها أحلاس الناس إلا أن الفرج عند أعناقها واردة، وعند عراقبيها صادرة. [حدثنا محمد بن الحسن بن محمد بن أحمد بن حطييط قراءة، قال:] أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة، قال: حدثنا إبراهيم بن محمد بن إسحاق بن زيد، قال: هذا كتاب جدي إسحاق بن زيد قرأت فيه: حدثني عبدالمؤمن بن القاسم، قال: حدثني عمار بن الحرث الشاكري، أنه سمع الإمام زيد بن علي عليه السلام يقول: كان أبي يحج بنا ونحن غلمان فرأيت أبا الطفيل الكناني يأتيه ويحدث عنه [وهو] شيخ هم عليه مقطعات له فسمعتة يقول: والله لو لم أجد بمكة إلا العصا ما فارقتها فإن هذا الأمر منها بدأ وإن الفرج منها بيد. [رواة الإمام زيد من التابعين]

١. [إسماعيل بن عبدالرحمن السدي كوفي تابعي يروي عن زيد بن علي عليه السلام أخبرنا جعفر بن محمد الجعفري قراءة، قال:] حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة، قال: حدثنا الحسن بن العباس بن أبي مهران الرازي، قال: حدثنا سهل بن عثمان الرازي، قال: حدثنا الحكم بن ظهير، عن السدي، عن زيد بن علي عليه السلام عن آباءه، أنهم قالوا: الفلق جب في قعر جهنم عليه غطاء فإذا كشف عنه خرجت منه نار تضيح جهنم من شدة حر ما يخرج منه.

٢. [أبان بن أبي عياش فيروز البصري تابعي. أخبرنا محمد بن عبدالله الجعفي، قال:] حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد الحافظ قراءة، قال: حدثنا حسين بن عبدالرحمن بن محمد الأزدي، قال: حدثنا أبي، قال: حدثنا يونس بن أرقم،

قال: حدثني أبان بن أبي عيش، قال: رأيت زید بن علي وأباجعفر وعبدالله بن الحسن وجعفر بن محمد يستلمون الحَجْرَ في كل طواف.

۳. [أبان بن تغلب بن رباح الكوفي تابعي، عن زید بن علي عليه السلام أخبرنا محمد بن الحسن الأسدي قراءة، قال:] أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: أخبرني أحمد بن الحسن [ابن سعيد بن عثمان القرشي]، عن عبدالرحمن الهاشمي في كتابه إليّ، قال: أخبرنا محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن موسى بن جعفر، قال: حدثني عم أبي الحسين بن موسى، عن أبيه، عن سدير الصيرفي، عن جعفر [الصادق]، عن أبيه، وأبان بن تغلب، عن زید بن علي، عن أبيه. عن جابر رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وآله قرأ ﴿الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ﴾ بالخفض. وعن زید بن علي، عن أبيه، عن الحسن بن علي مثله.

۴. [إبراهيم بن الحسن بن الحسن بن علي تابعي، سمع أبا أمامة بن سهل بن حنيف الأنصاري. حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن حطيط الأسدي، قال:] أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا محمد بن يوسف بن إبراهيم الورداني، حدثنا الحسن بن إبراهيم بن إسماعيل أخوالقاسم بن إبراهيم، قال: حدثنا أبي، عن أبيه، عن إبراهيم بن الحسن بن الحسن، قال: حدثني أبوأمامة بن سهل بن حنيف، قال: لما مات سهل بن حنيف قال علي عليه السلام: لو أحبني جبل لتهافت.

۵. [الحسن بن الحسن بن الحسن ابن علي بن أبي طالب المدني تابعي، رأى جابر بن عبدالله الأنصاري رضي الله عنهما وأبوسعيد الخدري. [وروى] عن الإمام الأعظم أبي الحسين زید بن علي. أخبرنا محمد بن الحسن بن أحمد الأسدي، قال:] أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد رحمه الله، قال: حدثني إبراهيم بن أحمد بن خيرويه، قال: سمعت سفيان بن أبي رزق، قال: حدثنا

عمر بن مؤيد الجعفي، قال: سمعت الحسن بن الحسن بن الحسن يقول: أباح مسلم بن عقبة المدينة ثلاثة أيام فقتل أهل الشام أهلها، وقتلوا الأطفال، وجزوا لحية أبي سعيد الخدري، وبتفوا لحية جابر بن عبد الله فرأيتهما ولحاهما خلا خلا وكان أبو سعيد يقول: والله لا أحركها حتى ألقى رسول الله ﷺ فأخبره بما لقينا بعده.

٦. [الحسين بن علي بن الحسين ابن علي بن أبي طالب مدني تابعي. سمع أبا الطفيل، ورأى الحسين بن علي بن الحسين جابر بن عبد الله الأنصاري. عن أخيه زيد بن علي عليه السلام. أخبرنا أبو عبد الله أحمد بن علي بن [الحسن بن] العطار [أبو عبد الله البجلي] [المقريء]، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا علي بن الحسن بن إسماعيل بن صبيح، قال: حدثنا إسماعيل بن إسحاق، قال: حدثنا رزيق بن عبدالواحد، قال: حدثنا جعفر بن عبد الله بن الحسين بن علي بن الحسين، عن أبيه، عن جده الحسين بن علي بن الحسين عليه السلام، قال: كنت مع أخي زيد بن علي حين أشخصه هشام إلى يوسف بن عمر من الشام إلى الكوفة فكان لا ينزل منزلاً إلا كان أول ما يعمل أن يبني مسجداً فلا يزال يصلي فيه ويدعو حتى يرحل.

[أخبرنا محمد بن الحسن بن أحمد بن حطيط قراءة، قال: أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: أخبرنا المنذر بن محمد قراءة، قال: حدثنا أبي، قال: حدثنا سعيد بن [أبي] الجهم، قال: حدثني علي بن صالح المكي، عن الحسين بن علي بن الحسين أنه سمع أبا الطفيل يقول: رأيت رسول الله ﷺ يوم فتح مكة يطوف على راحلته.

[أخبرنا محمد بن الحسن الأسدي، قال: أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا عبد الله بن إبراهيم بن قتيبة، قال: حدثنا محمد بن أبي عمر

الخلقاني، قال: (حدثني أبي، قال): حدثنا فضيل بن مرزوق، عن الحسين بن علي بن الحسين عن جابر بن عبدالله الأنصاري رضي الله عنهما: أن رجلاً سأل النبي ﷺ عن مواقيت الصلاة... وساق الحديث.

٧. [الحارث بن حصيرة أبو النعمان الأزدي الكوفي، تابعي. عن زيد بن علي عليه السلام أخبرنا جعفر بن حاجب إجازة،] عن أحمد بن محمد بن سعيد، قال: أخبرني إبراهيم بن محمد بن إسحاق بن يزيد، قال: هذا كتاب جدي إسحاق بن يزيد فقرأت فيه: حدثني عبدالمؤمن بن القاسم [الأنصاري]، عن الحارث بن حصيرة، قال: رأيت زيد بن علي يتوضأ يغسل قدميه غسلًا.

٨. [زيد بن الحارث الياامي الهمداني أبو عبد الرحمن كوفي، تابعي. عن زيد بن علي عليه السلام أخبرنا عبدالله بن مجالد البجلي قراءة، قال:] حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا عبد الملك بن محمد الرقاشي، قال: حدثنا رجاء بن سلمة، قال: حدثني أبي، قال: حدثنا شعبة، قال: حدثنا سنان بن الحارث، قال: رأيت منصور بن المعتمر قد أتى زيد الياامي يعصر عينيه يدعوه إلى الخروج مع زيد بن علي بن الحسين وكنت بالكوفة حين خروج زيد بن علي فنادى يوسف بن عمر في أهل الديوان أن يحضروا المسجد فحضروا كلهم غير زيد.

[أخبرني محمد بن عبدالله الجعفي، قال:] أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد رحمه الله، قال: حدثنا أحمد بن زهير، قال: حدثنا أحمد بن حنبل، قال: حدثنا يحيى بن أبي بكير، عن نعيم بن ميسرة، قال: قال سعيد بن جبير: لو خيرت عبداً لقي الله لاخترت زيد الياامي.

٩. [سليمان بن مهران أبو محمد الأعمش الأسدي الكاهلي مولا هم كوفي تابعي، عن زيد بن علي عليه السلام أخبرنا محمد بن جعفر بن محمد بن هارون

قراءة، قال:] أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: أخبرني أحمد بن الحسن بن سعيد بن عثمان [القرشي أبو عبدالله،] قال: حدثني أبي، قال: حدثنا حُصَيْن بن مخارق، عن الأعمش، عن زيد بن علي عليه السلام في قوله تعالى: ﴿وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ قال: الفرائض.

[أخبرنا عبدالله بن مجالد بن بشر البجلي قراءة، قال:] أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا عبدالملك بن محمد الرقاشي، قال: حدثنا رجاء بن سلمة، قال: حدثني أبي، عن شعبة، قال: سمعت الأعمش حين خرج زيد بن علي وقتنا أمره، يقول: والله لولا ضرار بي لخرجت إليه، أما والله ليسلمنه كما فعلوا بجده وجدته وعمه.

١٠. [عبدالله بن الحسن بن الحسن ابن علي بن أبي طالب أبو محمد، تابعي، روى عن زيد بن علي، ورأى جابر بن عبدالله الأنصاري، وسمع عن أبي عامر الأسلمي من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم أخبرنا جعفر بن محمد الجعفري قراءة، قال:] أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا محمد بن أحمد بن نصر السلمي، قال: حدثنا أحمد - يعني بن صبيح - ، قال: حدثنا ظريف بن ناصح، عن موسى بن عبدالله بن الحسن، قال: سمعت أبي عبدالله بن الحسن بن الحسن يحدث عن زيد بن علي، قال: كل مسكر حرام، وما أسكر كثيره فقليله حرام.

[أخبرنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الحسن بن حطييط قراءة، قال:] أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا محمد بن أحمد بن الحسن القطواني، قال: حدثنا حسن بن ظريف الشمالي، قال: حدثنا موسى بن عبدالله، عن أبيه، قال: سمعت شيخاً من أسلم يكنى أبا عامر - قال: بايع رسول الله صلى الله عليه وسلم تحت الشجرة - قال: كان علي بن أبي طالب يأتينا بالعُزج إلى مال له فيصلي بنا في

ثوب واحد متوشحاً به.

[أخبرنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الحطييط الأَسدي، قال:] أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا محمد بن إسماعيل بن إسحاق [الراشدي]، قال: حدثنا محمد بن إسماعيل بن حماد بن يعلى، قال: حدثنا محمد بن إسحاق الخزاز، قال: حدثني موسى بن عبدالله بن الحسن، قال: سمعت أبي يقول: خرج جابر بن عبدالله ليالي الحرة فنكب. فقال: تعس من أخاف رسول الله ﷺ فقال له ابنه: يا أبتى ومن أخاف رسول الله ﷺ؟ قال: يا بني سمعت رسول الله ﷺ يقول: «من أخاف أهل المدينة فقد أخاف هذين» وأشار بيده إلى جنبيه. قال عبدالله بن الحسن عليه السلام: ورأيت جابر بن عبد الله وقد ذهب بصره وابنه يقوده إلى مسجد رسول الله ﷺ.

۱۱. [عبدالله بن محمد أبو بكر الحضرمي كوفي تابعي، سمع أبا الطفيل رحمه الله تعالى، روى عن زید بن علي عليه السلام أخبرنا محمد بن عبدالله الجعفي ومحمد بن الحسن بن الحطييط الأَسدي قراءة عليهما، قال:] أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثني محمد بن المفضل بن إبراهيم بن المفضل بن قيس بن رمانة الأشعري، قال: حدثني أبو بكر، قال: حدثني بكار بن أبي بكر عبدالله بن محمد الحضرمي، عن أبيه، عن زید بن علي أنه كان يحدث عن أبي الطفيل أنه سمع علياً عليه السلام يقول: شر حجة حجها الأولون والآخرون تنتهب فيها أحلاس الناس إلا أن الفرج عند أعناقها واردة وعند عراقبيها صادرة.

۱۲. [عمر بن علي بن الحسين ابن علي بن أبي طالب عليه السلام تابعي، سمع أبا أمانة بن سهل بن حنيف. أخبرنا جعفر بن محمد، الجعفري قراءة، قال:] حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد إملاء، قال: حدثنا معاذ بن المشنى، حدثنا عبدالرحمن بن يونس، قال: حدثنا حسين بن زید، قال: سمعت عمر بن علي

يقول: رأيت زيد بن علي يُدعى إلى الدعوة وهو صائم في غير فريضة ولا قضاء فيفطر ثم يقضي.

[أخبرنا محمد بن الحسن الأسدي،] قال: أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثني جعفر بن عبدالله المحمدي، قال: حدثنا عمر بن علي بن عمر بن علي بن الحسين، عن أبيه، عن جده عمر بن علي، عن ابن سهل بن حنيف أن علياً كبر على سهل بن حنيف ستاً. وقال: إنه بدرى.

١٣. [عمر بن عبدالله بن علي أبو إسحاق السبيعي كوفي تابعي، عن زيد بن علي عليه السلام أخبرنا أبو عبدالله مجالد بن بشر البجلي قراءة، قال:] أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا الحسين بن عبدالرحمن الأزدي، قال: حدثنا الحسين بن علي، قال: حدثني أبي، عن إسماعيل بن أبي خالد [محمد بن المهاجر بن عبيد الأزدي]، عن أبي حمزة الثمالي، قال: قال لي أبو إسحاق السبيعي يوماً: رأيت من آل علي بن أبي طالب ما لا أحسب أن أحداً رآه. رأيت أمير المؤمنين علياً خطيباً على المنبر أبيض اللحية، ضخماً، عظيم العينين، أصلع أجلح. ورأيت الحسن والحسين ابني رسول الله صلى الله عليه وآله وكان يقال: الحسن أشبه الناس بالرسول صلى الله عليه وآله وجهاً ولوناً ومشية.

ورأيت محمد بن الحنفية كأن وجهه قلب فضة وكان يدعى المهدي. ورأيت سيد العابدين علي بن الحسين وكأنما هو واقف بين يدي الله عز وجل من الخوف.

ورأيت حسن بن محمد بن الحنفية فكان ذا منطق ولسان وهو الذي اتخذته المرجئة. ورأيت أبا جعفر محمد بن علي سيد أهله فهماً وعلماً وجالسته. ورأيت زيد بن علي أفصح أهله لساناً وأنقدهم قولاً. ورأيت جعفرًا عند أبيه أشبه الناس به سمتاً وهدياً ودلاً. قال أبو حمزة: ثم بكى أبو إسحاق واشتد

بكاؤه ثم دخل علينا داخل فقطع حديثه.

۱۴. [عاصم بن عبيدالله بن عاصم ابن عمر بن الخطاب العدوي، عن زيد بن علي عليه السلام أخبرنا أبو عبدالله محمد بن علي بن الحسين بن الجراح قراءة، قال: حدثنا محمد بن منصور [المرادي] المقرئ، قال: حدثنا حسن بن حسين [العربي]، عن أبي داود الطهوي، قال: سمعت عاصم بن عبيدالله بن عاصم بن عمر، يقول: لقد أصيب عندكم رجل ما كان في زمانه مثله ولا أراه يكون بعده مثله، قلت: من هو؟ قال: زيد بن علي. قلت: وإنك لتقول ذلك؟ قال: نعم. وأنا أكبر منه مولداً قد أتى علي سبعون سنة، ولقد رأيته وهو غلام وإنه ليستمع الشيء من ذكر الله تعالى فيغشى عليه، فيقول القائل: ما هو بعائد إلى الدنيا. [أخبرنا محمد بن عبدالله، قال: أخبرنا احمد بن محمد بن سعيد، قال: أخبرنا احمد بن يحيى [الأودي]، قال: أخبرنا حسن بن حسين، عن أبي داود الطهوي، قال: قال عاصم بن عبيدالله... فذكر نحوه.

۱۵. [فطر بن خليفة أخبرنا محمد بن جعفر التميمي قراءة، قال: أخبرنا أحمد بن [محمد بن] سعيد، قال: أخبرنا سعيد بن عمر بن سلمة القصاب، قال: حدثني إبراهيم بن سنان، قال: حدثني بكر بن فطر بن خليفة، عن أبيه، قال: رأيت زيد بن علي وأبا جعفر محمد بن علي وعبدالله بن الحسن وجعفر بن محمد ومحمداً وإبراهيم ابني عبدالله بن الحسن يطوفون بعد العصر ويصلون، ورأيت أبا الطفيل يطوف بعد العصر ويصلي وسمعته يقول: ما بقي أحد أبصر رسول الله صلى الله عليه وسلم غيري.

۱۶. [نصر بن عبدالرحمن البارقي كوفي تابعي، روى عنه شعبة. أخبرنا جعفر بن محمد الجعفري قراءة، قال: أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مروان، قال: أخبرني أبي، قال: أخبرنا زيد بن المعدل، عن

عبدالرحيم بن نصر [بن عبدالرحمن البارقي]، عن أبيه، قال: سمعت زيد بن علي يذكر عن آبائه، عن نبي الله ﷺ قال: «يا علي لا يرى مجردي غيرك فإنه إن رآه غيرك عمي».

[أخبرنا محمد بن جعفر بن [محمد بن] هارون قراءة، قال: [أخبرني أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن عمر، قال: حدثنا زهر بن أبي المقوم الأنصاري، قال: حدثنا أبي، عن نصر البارقي، قال: سألت زيد بن علي عن المسح على الخفين. فقال ﷺ: نحن أهل البيت لانمّسح وكان أبونا لا يمسح، وما رأيت أحداً من أهل بيتي يمسح على خف قط. وسألته عن الجرّي، فقال: نحن أهل البيت نعافه.

١٧. [النعمان بن ثابت أبو حنيفة الفقيه الكوفي تابعي. أخبرنا محمد بن عبدالله الجعفي، قال: [أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا حسين بن زياد، عن عمر، قال: حدثنا مطلب بن زياد، قال: سمعت أبا حنيفة يقول: مارأيت أحداً قط أحضر جواباً من زيد بن علي. قال له رجل: قدر الله المعاصي؟ قال: أفعصي كرهاً.

١٨. [هارون بن سعد العجلي كوفي تابعي، روى عنه: الأعمش، وشعبة. أخبرنا جعفر بن محمد الجعفري قراءة، قال: [حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا أحمد بن يحيى [الأودي]، قال: حدثنا علي بن قادم [الخزاعي الكوفي]، قال: حدثنا علي بن عابس، عن هارون بن سعد، عن زيد بن علي، قال: اطلع رسول الله ﷺ وحمزة والعباس إلى أمير المؤمنين علي وجعفر وعقيل فقال لهما رسول الله ﷺ: اختارا فاختار أحدهما عقيلاً والآخر جعفرًا، فقال لهما رسول الله ﷺ: «خير تكما فاخترتما، واختار الله لي علياً».

١. العلوي، محمد بن علي بن عبدالرحمن، تسمية من روى عن الإمام زيد بن علي عليه السلام من التابعين، تحقيق: صالح عبدالله احمد قربان، صعدة، ١٤١٦ق، ص ٢٩ به بعد.

۲. رجال الشیعة ابن فضال به روایت دارقطنی

علی بن عمر الدارقطنی، محدث برجسته سنی مذهب، دانشمندی با گستره‌ی روایی و رجالی بسیاری بوده است. از جمله ویژگی‌های او این است که از شاگردان ابن عقیده، محدث برجسته شیعی بوده و از طریق او با سنت‌های حدیثی شیعی و کوفی آشنا شده است. ابن عقیده از شاگردان علی بن الحسن بن علی بن فضال بوده و ظاهراً دارقطنی از طریق ابن عقیده با روایات و آثار ابن فضال آشنا شده است. دارقطنی در کتاب ارزشمند *المؤتلف و المختلف* خود، مطالبی را ظاهراً از کتابی نقل می‌کند احتمالاً در موضوع رجال شیعه که آن را از نگاشته‌های ابن فضال می‌داند و باید مقصودش علی ابن فضال باشد و نه پدرش حسن ابن فضال. البته این نقل قول‌ها زیاد نیست. موارد دیگری هم در این کتاب دیده می‌شود که دارقطنی به معرفی رجال و شیوخ شیعه پرداخته و ظاهراً این موارد هم به نقل از همان کتاب ابن فضال است. نقل‌هایی هم وجود دارد که معلوم است منبع او ابن عقیده بوده است.

در چند موضع از کتاب *لسان المیزان* ابن حجر عسقلانی هم از ابن فضال نقل قول‌هایی شده که برخی از آن‌ها مشخصاً از طریق کتاب دارقطنی است و شاید یک نقل قول، توسط کتاب *الحاوی* ابن ابی طی الحلبی باشد. مواردی که در کتاب دارقطنی وارد شده، بعدها مورد توجه ابن ماکولا در کتاب *الإكمال* هم قرار گرفته است.

به هر حال، ابن فضال یکی از منابع و سرچشمه‌های شناخت رجالیان سنی از رویان شیعی بوده است. علی بن فضال همچنین یکی از مصادر و مراجع رجال‌شناسان شیعی درباره‌ی رویان و کتاب‌ها و اسناد حدیثی و طرق مختلف شیعی و امامی بوده که خود کتابی در رجال داشته است.^۱

۱. نک: نجاشی، *الرجال*، ص ۲۵۸.

در ادامه، نخست، مواردی که دارقطنی در آنها از رجال شیعه نام برده و قطعاً یا احتمالاً ریشه آنها کتاب ابن فضال بوده است را نقل می‌کنیم. سپس به چند نمونه که در کتاب *لسان المیزان* ذکر شده، می‌پردازیم و در پایان، نقل قول‌های کتاب ابن ماکولا را عیناً (و بدون تصحیح و توضیحات بیشتر که فرصتی دیگر می‌طلبد)، نقل می‌کنیم:

(الف) رجال الشيعة ابن فضال به روایت دارقطنی:

۱. أبو بصير يحيى بن القاسم كوفي، من شيوخ الشيعة، روى عن عمرو بن دينار، وأبي جعفر وجعفر بن محمد.^۱
۲. بُرَيْدُ الْكُنَاسِيِّ، من شيوخ الشيعة، ممن روى عن أبي جعفر وأبي عبد الله.^۲
۳. بُرَيْدُ أَبُو حَازِمٍ مولى عبد الرحمن القصير، من الشيعة.^۳
۴. حَدِيدُ بْنُ حَكِيمِ الْأَزْدِيِّ، وأخوه مرزم من شيوخ الشيعة وممن يزوي عن أبي جعفر، وأبي عبد الله، ذكره ابن فضال.^۴
۵. حرير بن [عبد الله السجستاني]، شيخ من شيوخ الشيعة، يزوي عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر، روى عنه علي بن رباط.^۵
۶. حَمْدُ بْنُ حَمْدٍ من شيوخ الشيعة، يزوي عنه أبو رباط، ذكره ابن فضال.^۶
۷. حَنَانُ بْنُ أَبِي مُعَاوِيَةَ الْقُبَيْيِّ من شيوخ الشيعة، ذكره ابن فضال.^۷
۸. حَنَانُ بْنُ سَدِيرِ بْنِ حَكِيمِ بْنِ صُهَيْبِ الصَّيْرَفِيِّ الكوفي، يزوي عن عمرو

۱. دارقطنی، علی بن عمر، المؤلف والمختلف، ج ۴، ص ۲۲۴۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۷۵.

۳. همان.

۴. همان، ج ۲، ص ۷۷۵.

۵. همان، ج ۱، ص ۳۵۶.

۶. همان، ج ۲، ص ۸۲۲.

۷. همان، ج ۱، ص ۴۳۲.

بن قيس الملائي وأمي بن ربيعة الصيرفي وأبيه سدير بن حكيم، روى عنه محمد بن جنيّد الحجام وعبد بن يعقوب ومحمد بن ثواب الهباري، هو من شيوخ الشيعة. [حدّثنا أحمد بن محمد بن سعيد، حدّثنا أحمد بن محمد بن الحسن القطواني، حدّثنا حنان بن سدير قال: سمعت عمرو بن قيس يحدث عن الحكم، عن عبيدة، عن عبد الله وقال مرة: عن الحكم، عن إبراهيم، عن عبيدة، عن عبد الله قال: كنا عند النبي ﷺ فمر فتية من بني هاشم الحديث وقال فيه: يخرج رجل من أهل بيتي يملأها عدلاً كما ملئت ظمأً وجوراً. حدّثنا محمد بن القاسم بن زكريا، حدّثنا عباد بن يعقوب، حدّثنا حنان بن سدير قال: كنا عند حسن بن حسن فسأله سعيد بن منصور يعني المشرقى: ما تقول في النبيذ؟

قال: يسكر كثيره؟ قال: نعم. قال: فإن رسول الله ﷺ قال: كل مسكر حرام ثم قال: حدثني أمي فاطمة بنت الحسين، عن أبيها، عن النبي ﷺ قال: من شرب شربة فلذ منها لم يقبل منه صلاة أربعين ليلة وكان حقاً على الله عز وجل أن يسقيه من طينة الخبال].^١

٩. خضر بن عمرو عرني، ذكره أبو العباس بن سعيد فيمن روى عن أبي جعفر، وأبي عبد الله جعفر بن محمد، روى عن أحدهما، من شيوخ الشيعة.^٢

١٠. خضر بن مسلم أبو هاشم النخعي، من شيوخ الشيعة أيضاً.^٣

١١. صباح بن سيابة، يقال: إنه أخوهم، كان من شيوخ الشيعة، وعدّاه في الكوفيين.^٤

١. همان، ج ١، صص ٤٣٠ - ٤٣١.

٢. همان، ج ١، ص ٨٣١.

٣. همان.

٤. همان، ج ٣، ص ١٣٧٧.

١٢. وأما ظريف، بالطاء المعجمة، فهو شيخ من الكوفيين، من شيوخ الشيعة يقال له: ظريف بن ناصح، يزوي عن معاوية بن عمار الدهني وغيره، روى عنه ابنه الحسن بن ظريف بن ناصح. [حدَّثنا عُمر بن الحسن الأشناني، حدَّثنا عبيد بن كثير، حدَّثنا أحمد بن صبيح الأسدي، حدَّثنا ظريف بن ناصح، عن معاوية بن عمار الدهني، عن أبي الزبير، قال: سألت ابن عُمر عن رجل طلق امرأته ثلاثاً وهي حائض؟ فقال: أتعرف ابن عمر؟ قلت: نعم، قال: طلقت امرأتي ثلاثاً على عهد رسول الله ﷺ وهي حائض، فردها رسول الله ﷺ إلى السنة. قال الشيخ: وكل من روى عن ابن عُمر حديث الطلاق غير هؤلاء يقول: إن ابن عُمر طلق واحدة، فردها رسول الله ﷺ].^١
١٣. أما غفيلة، فهو أبو غفيلة الكوفي، وأخوه الحكم جميعاً من شيوخ الشيعة، ممن يزوي عن أبي جعفر وجعفر بن محمد.^٢
١٤. وأما مُسكان بالسين فهو شيخ من شيوخ الشيعة، اسمه عبدالله يزوي عن جعفر بن محمد، ذكره ابن فضال.^٣
١٥. وأما ميثم، فهو ميثم الكِنَاني، يزوي عن علي بن أبي طالب وأولاده صالح، وعمران وغيرهما من شيوخ الشيعة.^٤

(ب) موارد نقل از ابن فضال در كتاب لسان الميزان:

١. إبراهيم بن أبي بكر بن أبي السمال - بلام - الأزدي. ذكره علي بن فضال في "رجال الشيعة" وروى عنه.^٥

١. همان، ج ٣، صص ١٤٨٣-١٤٨٤.

٢. همان، ج ٤، ص ١٨١٠.

٣. همان، ج ٤، ص ٢٠٩٣.

٤. همان، ج ٣، ص ١٤٧١.

٥. ابن حجر عسقلاني، احمد بن علي، لسان الميزان، ج ١، ص ٢٥١، ش ٧٧.

٢. حمد بن حمد. روى عنه علي بن رباط. من شيوخ الشيعة قاله ابن فضال. ذكره الدارقطني في المؤلف.^١
٣. حنان بن أبي معاوية القبي. من شيوخ الشيعة قاله ابن فضال. ذكره الدارقطني في المؤلف، وابن ماكولا وهو بتخفيف النون أيضاً.^٢

(ج) موارد نقل از ابن فضال در كتاب *إكمال الكمال* ابن ماكولا:

١. وأما حديد أوله حاء مهملة مفتوحة بعدها دال مهملة مكسورة فهو حديد بن حكيم الأزدي وأخوه مرزم من شيوخ الشيعة - ذكره ابن فضال، يروى عن أبي عبدالله.^٣
٢. وحنان بن أبي معاوية القمي، من شيوخ الشيعة - ذكره ابن فضال وحنان ابن سدير بن حكيم بن صهيب الصيرفي الكوفي، يروى عن حسن بن حسن وعمرو بن قيس الملائي وأمي بن ربيعة الصيرفي وأبيه سدير بن حكيم، روى عنه محمد بن الجنيد الحجام وعباد بن يعقوب ومحمد بن ثواب الهباري، وهو من شيوخ الشيعة أيضاً.^٤
٣. وأما مسكان بسين مهملة فهو من شيوخ الشيعة واسمه عبدالله يروى عن جعفر بن محمد ذكره ابن فضال.^٥

١. همان، ج ٣، ص ٢٨٥، ش ٢٧٤٨.

٢. همان، ج ٣، ص ٣٠٤، ش ٢٨٢٧.

٣. ابن ماكولا، *إكمال الكمال*، ج ٢، ص ٥٣-٥٤.

٤. همان، ج ٢، ص ٣١٧-٣١٨.

٥. همان، ج ٧، ص ٢٥٧.

از میراث غلات

۱. رساله‌ای غالبانه درباره کیفیت وفات سلمان فارسی^۱

از جمله تحقیقاتی که درباره جایگاه سلمان فارسی نزد گروه‌های غلات انجام شده، تحقیق لویی ماسینیون است که به فارسی هم ترجمه شده است. در کتاب *الفضائل* که به غلط به شاذان بن جبرئیل منسوب گردیده، متنی دیده می‌شود که از آغاز و پایان آن کاملاً روشن است این متن، رساله مستقلی در موضوع خبر وفات سلمان فارسی است که در کتاب *الفضائل* گنجانده شده است. کتاب *الفضائل* درحقیقت از نوشته‌های غلات است که تاریخ تدوین آن به درستی روشن نیست و بنابر تحقیقی که ما در فصلی از کتاب *میراث غلات* (در دست تألیف) بیان کرده‌ایم، تحریر نهایی آن از چندین کتاب مختلف فراهم آمده است و به سده هفتم قمری باز می‌گردد.

به هر حال آشکار است که مطالب رساله مربوط به خبر وفات سلمان توسط غلات تنظیم و نوشته شده است. ما از نویسنده این متن اطلاعی نداریم؛ اما در آغاز آن از «الامام شیخ الاسلام ابوالحسن بن علی بن محمد المهدی» نام برده شده که این متن را روایت کرده و احتمالاً همو نویسنده متن بوده است. این شخص اصلاً شناخته شده

۱. این مقاله پیش‌تر در سایت کاتبان زیر عنوان «رساله‌ای درباره سلمان فارسی» منتشر شده است.

نیست و حتی می‌توان احتمال قوی داد که نامش کاملاً ساختگی باشد و نویسنده واقعی متن، آن را به نام او منتشر کرده باشد.

متن این کتاب که در حقیقت روایتی درباره کیفیت وفات سلمان فارسی است، از اصبع بن نباته روایت شده، بدون آنکه سندی به وی ارائه شده باشد. غلات شیعی به نقل از اصبع بن نباته عموماً روایات زیادی با مضامین غالبانه می‌ساخته‌اند و او از جمله شخصیت‌های مورد علاقه آنان بوده است؛ دلیل آن هم به جایگاه روایات اصبع بن نباته در میان طیف‌های اولیه شیعی در کوفه باز می‌گردد. نخستین بار، استاد دکتر حسین مدرّسی از این روایت با عنوان یک رساله غالبانه نام بردند.^۱

نویسنده این متن که بیش‌تر به فضائل معنوی سلمان اهتمام داشته تا حضرت امیر علیه السلام، از وقایع تاریخی به‌درستی آگاهی نداشته و مانند بسیاری دیگر از متون غلات، ناخواسته دست خود را در جعل این متن رو کرده است. نویسنده، از ولایت سلمان بر مدائن در زمان حضرت امیر علیه السلام و حضور حضرت در کوفه مصادف با وفات سلمان سخن گفته است؛ در حالی که وفات سلمان، بنابر اصح اقوال در زمان خلافت عثمان و در مدائن اتفاق افتاده بوده است. روایاتی هم که سال ۳۶ قمری را برای زمان وفات سلمان مطرح کرده‌اند، شاید به این خاطر باشد که سلمان در آخر دوران خلافت عثمان از دنیا رفته بوده و با توجه به اینکه قتل عثمان در ۱۸ ذی‌حجه سال ۳۵ قمری رخ داده است، احتمالاً به‌اشتباه وفات سلمان را در سال ۳۶ قمری ذکر کرده‌اند. شاید هم سلمان درست در روزهای پایانی سال ۳۵ یا آغاز سال ۳۶ قمری چند روزی پس از آغاز خلافت حضرت امیر علیه السلام وفات کرده بوده که به هر حال پیش از استقرار حضرت در کوفه در پی واقعه جنگ جمل بوده است.^۲

۱. نک: مدرّسی، میراث مکتوب شیعه، ص ۹۳.

۲. نک: ابن‌سعد، طبقات، ج ۳، صص ۳۱-۳۲، ج ۴، ص ۹۳؛ ابن‌خیاط، تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۴۳؛ نیز نک: خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۸۲؛ ابن‌عساکر، تاریخ ابن‌عساکر، ج ۲۱، صص ۴۵۸-۴۵۹.

البته هر کسی این متن را فراهم کرده است، مانند بیشتر متون مشابه، از روایات و متن‌های کهن تر بهره برده و احتمالاً این متن، خود، فراهم‌آمده تحوّل تاریخی در پیدایش آن بوده است، از جمله اینکه قسمتی از همین روایت در شکل و تاریخی متفاوت، توسط قطب‌الدین راوندی در کتاب *الخراج و الجرائح* نقل شده که احتمالاً نویسنده نهایی این متن از آن برای ساختن دفتر خود بهره برده است.

روایت کتاب *الخراج و الجرائح* چنین است:

و مِنْهَا: مَا رُوِيَ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ الْمَسْجِدَ بِالْمَدِينَةِ غَدَاةَ يَوْمٍ وَقَالَ رَأَيْتُ فِي النَّوْمِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْبَارِحَةَ وَقَالَ لِي إِنَّ سَلْمَانَ تُوفِّيَ وَوَصَّانِي بِغُسْلِهِ وَتَكْفِينِهِ وَالصَّلَاةِ عَلَيْهِ وَدَفْنِهِ وَهَا أَنَا حَارِجٌ إِلَى الْمَدَائِنِ لِدَلِكْ فَقَالَ عَمْرٌ حُذِرْ الْكُفْنَ مِنْ بَيْتِ الْأَمَالِ فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَلِكَ مَكْفِيٌّ مَفْرُوعٌ مِنْهُ فَخَرَجَ وَالنَّاسُ مَعَهُ إِلَى ظَاهِرِ الْمَدِينَةِ ثُمَّ خَرَجَ وَانصَرَفَ النَّاسُ فَلَمَّا كَانَ قَبْلَ الظُّهَيْرَةِ رَجَعَ وَقَالَ دَفَنْتُهُ وَكَانَ أَكْثَرَ النَّاسِ لَمْ يُصَدِّقُوهُ حَتَّى كَانَ بَعْدَ مُدَّةٍ وَوَصَلَ مِنَ الْمَدَائِنِ مَكْتُوبٌ أَنَّ سَلْمَانَ تُوفِّيَ فِي لَيْلَةٍ كَذَا وَدَخَلَ عَلَيْنَا أَعْرَابِيٌّ فَعَسَلَهُ وَكَفَّنَهُ وَصَلَّى عَلَيْهِ وَدَفَنَهُ ثُمَّ انصَرَفَ فَتَعَجَّبُوا كُلُّهُمْ.^۱

ما در این بخش، متن یادشده را نقل می‌کنیم تا سندی از اسناد غلات را ارائه کرده باشیم. به نظر می‌رسد که این متن توسط غلات سلمانی که سلمان فارسی برای آنان مقام و مرتبه‌ای بی‌بدیل داشته، فراهم آمده است.^۲

حِكَايَةُ وَفَاةِ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ:

حَدَّثَنَا الْإِمَامُ شَيْخُ الْإِسْلَامِ أَبُو الْحَسَنِ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَهْدِيُّ بِالْإِسْنَادِ

۱. قطب‌الدین راوندی، *الخراج و الجرائح*، ج ۲، ص ۵۶۲.

۲. برای آنان، نک: فصل غلات سلمانی در کتاب ما با عنوان *میراث غلات* (در دست تألیف).

الصَّحِيحِ عَنِ الْأَضْبَعِ بْنِ نُبَاتَةَ أَنَّهُ قَالَ كُنْتُ مَعَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَهُوَ
 أَمِيرُ الْمَدَائِنِ فِي زَمَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذَلِكَ أَنَّهُ قَدْ وُلَّاهُ
 الْمَدَائِنَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَامَ إِلَى أَنْ وُلِّيَ الْأَمْرَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
 الْأَضْبَعُ فَأَتَيْتُهُ يَوْمًا زَائِرًا وَ قَدْ مَرَضَ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ قَالَ فَلَمَّ أَزَلْ أَعُودَهُ
 فِي مَرَضِهِ حَتَّى اشْتَدَّ بِهِ وَ أَيَقَنَ بِالْمَوْتِ قَالَ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ وَ قَالَ يَا أَضْبَعُ عَهْدِي
 بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ قَدْ أَرَدَنِي يَوْمًا وَرَاءَهُ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ وَ قَالَ لِي يَا سَلْمَانُ
 سَيُكَلِّمُكَ مَيِّتٌ إِذَا دَنَتْ وَفَاتُكَ وَ قَدْ اشْتَهَيْتُ أَنْ أُدْرِيَ وَفَاتِي دَنْتُ أَمْ لَا فَقَالَ
 الْأَضْبَعُ مَاذَا تَأْمُرُنِي بِهِ يَا سَلْمَانُ قَالَ لَهُ يَا أَخِي تَخْرُجُ وَ تَأْتِينِي بِسَرِيرٍ وَ
 تَفْرَشُ عَلَيْهِ مَا يُفْرَشُ لِلْمَوْتَى ثُمَّ تَحْمِلُنِي بَيْنَ أَرْبَعَةِ فَتَأْتُونَنِي إِلَى الْمَقْبَرَةِ
 فَقَالَ الْأَضْبَعُ حُبًّا وَ كَرَامَةً قَالَ فَخَرَجْتُ مُسْرِعًا وَ غَبْتُ سَاعَةً وَ أَتَيْتُهُ بِسَرِيرٍ وَ
 فَرَشْتُ عَلَيْهِ مَا يُفْرَشُ لِلْمَوْتَى ثُمَّ أَتَيْتُهُ بِقَوْمٍ حَمَلُوهُ حَتَّى أَتَوْا بِهِ إِلَى الْمَقْبَرَةِ
 فَلَمَّا وَضَعُوهُ فِيهَا قَالَ لَهُمْ يَا قَوْمِ اسْتَقْبِلُوا بَوَاجِهِي الْقِبْلَةَ فَلَمَّا اسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةَ
 بَوَاجِهِي نَادَى بِعُلُوِّ صَوْتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ عَرَضَةِ الْبِلَادِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا
 مُحْتَجِبِينَ مِنَ الدُّنْيَا قَالَ فَلَمَّ يُجِبُهُ أَحَدٌ فَنادَى ثَانِيَةً السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَنْ
 جُعِلَتِ الْمَنَائِي لَهُمْ غَدَاءُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَنْ جُعِلَتِ الْأَرْضُ عَلَيْهِمْ غِطَاءً
 السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَنْ لَقُوا أَعْمَالَهُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مُنْتَظِرِينَ
 التَّفْحَةَ الْأُولَى سَأَلْتُكُمْ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ النَّبِيِّ الْكَرِيمِ إِلَّا أَجَابَنِي مِنْكُمْ مُجِيبٌ فَأَنَا
 سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ إِنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِي يَا سَلْمَانُ إِذَا دَنَتْ
 وَفَاتُكَ سَيُكَلِّمُكَ مَيِّتٌ وَ قَدْ اشْتَهَيْتُ أَنْ أُدْرِيَ دَنْتُ وَفَاتِي أَمْ لَا فَلَمَّا سَكَتَ
 سَلْمَانُ مِنْ كَلَامِهِ فَإِذَا هُوَ بِمَيِّتٍ قَدْ نَطَقَ مِنْ قَبْرِهِ وَ هُوَ يَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ
 رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ يَا أَهْلَ الْبِنَاءِ وَ الْفَنَاءِ الْمُسْتَعْلُونَ بِعَرَضَةِ الدُّنْيَا هَا نَحْنُ
 لِكَلَامِكَ مُسْتَمِعُونَ وَ لِجَوَابِكَ مُسْرِعُونَ فَسَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ تَعَالَى

قَالَ سَلْمَانُ أَيُّهَا النَّاطِقُ بَعْدَ الْمَوْتِ الْمُتَكَلِّمُ بَعْدَ حَشْرَةِ الْفُوتِ أَمْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ
أَنْتَ بَعْفُوهُ أَمْ مِنْ أَهْلِ النَّارِ بَعْدَلِهِ فَقَالَ يَا سَلْمَانُ أَنَا مِمَّنْ أَنْعَمَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ
بِعَفْوِهِ وَكَرَمِهِ وَادْخَلَهُ جَنَّتَهُ بِرَحْمَتِهِ فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ الْآنَ يَا عَبْدَ اللَّهِ صِفْ لِي
الْمَوْتَ كَيْفَ وَجَدْتَهُ وَ مَا ذَا لَقَيْتَ مِنْهُ وَ مَا رَأَيْتَ وَ مَا عَايَنْتَ قَالَ مَهْلًا يَا
سَلْمَانُ فَوَ اللَّهُ إِنَّ فَرَضًا بِالْمَقَارِيضِ وَ نَشْرًا بِالْمَنَاشِيرِ لِأَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ غُصَصِ
الْمَوْتِ وَ لَسْبُعُونَ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ نَزْعَةٍ مِنْ نَزْعَاتِ الْمَوْتِ فَقَالَ
سَلْمَانُ مَا كَانَ حَالُكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا قَالَ ااعْلَمْ أَنِّي كُنْتُ فِي دَارِ الدُّنْيَا مِمَّنْ
أَلْهَمَنِي اللَّهُ تَعَالَى الْحَيْرَ وَ كُنْتُ أَعْمَلُ بِهِ وَ أُودِّي فَرَائِضَهُ وَ أَتَلُو كِتَابَهُ وَ
أَحْرِصُ فِي بَرِّ الْوَالِدَيْنِ وَ اجْتَنِبُ الْمُحَارِمَ وَ أَنْزِعُ عَنِ الْمَظَالِمِ وَ أَكُذُّ اللَّيْلَ وَ
النَّهَارَ فِي طَلَبِ الْحَلَالِ خَوْفًا مِنْ وَفَقَةِ السُّؤَالِ فَبَيْنَا أَنَا فِي أَلْدِّ الْعَيْشِ وَ غِبْطَةِ
وَ فَرَحِ وَ سُزُورٍ إِذْ مَرَضْتُ وَ بَقِيْتُ فِي مَرَضِي أَيَّامًا حَتَّى انْقَضَتْ مِنَ الدُّنْيَا
مُدَّتِي وَ قُرْبَ مَوْتِي فَأَتَانِي عِنْدَ ذَلِكَ شَخْصٌ عَظِيمُ الْحِلَقَةِ فَطَبِعَ الْمُنْظِرَ فَوْقَ
مُقَابِلِ وَجْهِي لَا إِلَى السَّمَاءِ صَاعِدًا وَ لَا إِلَى الْأَرْضِ نَازِلًا فَأَشَارَ إِلَى بَصْرِي
فَأَعْمَاهُ وَ إِلَى سَمْعِي فَأَصَمَّهُ وَ إِلَى لِسَانِي فَأَحْرَسَهُ فَصَرْتُ لَا أَبْصِرُ وَ لَا أَسْمَعُ
فَعِنْدَ ذَلِكَ بَكَى أَهْلِي وَ أَعْوَانِي وَ ظَهَرَ حَبْرِي إِلَى إِحْوَانِي وَ جِيرَانِي فَقُلْتُ لَهُ
عِنْدَ ذَلِكَ مَنْ أَنْتَ يَا هَذَا الَّذِي أَشْغَلْتَنِي مِنْ مَالِي وَ أَهْلِي وَ وُلْدِي فَقَالَ أَنَا
مَلِكُ الْمَوْتِ أَتَيْتُكَ لِأَتَقُلَّكَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ فَقَدْ انْقَطَعَتْ مُدَّتُكَ وَ جَاءَتْ
مَنْبِئَتُكَ فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ يُخَاطِبُنِي إِذْ أَتَاهُ شَخْصَانِ وَ هُمَا أَحْسَنُ خَلْقِ اللَّهِ مَا
رَأَيْتُ أَحْسَنَ مِنْهُمَا فَجَلَسَ أَحَدُهُمَا عَنِّي يَمِينِي وَ الْآخَرُ عَنِّي شِمَالِي فَقَالَا لِي
السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ قَدْ جِئْنَاكَ بِكِتَابِكَ فَخُذْهُ الْآنَ وَ انْظُرْ مَا فِيهِ
فَقُلْتُ لَهُمْ أَيُّ كِتَابِ لِي أَقْرُؤُهُ قَالَ نَحْنُ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ كُنَّا مَعَكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا
نَكْتُبُ مَا لَكَ وَ مَا عَلَيْكَ فَهَذَا كِتَابُ عَمَلِكَ فَانْظُرْ فِي كِتَابِ الْحَسَنَاتِ وَ هُوَ

بِيدِ الرَّقِيبِ فَسَرَّنِي مَا فِيهِ وَ مَا رَأَيْتُ مِنَ الْخَيْرِ فَضَحِكْتُ عِنْدَ ذَلِكَ وَ فَرِحْتُ
فَرَحًا شَدِيدًا وَ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ السَّيِّئَاتِ وَ هُوَ بِيَدِ الْعَتِيدِ فَسَاءَنِي بِمَا رَأَيْتُ وَ
أَبْكَانِي فَقَالَ لِي أَبَشِرْ فَلَكَ الْخَيْرُ ثُمَّ دَنَا مِنِّي الشَّخْصُ الْأَوَّلُ فَجَدَبَ الرُّوحَ
فَلَيْسَ مِنْ جَدْبَةٍ يَجْدُبُهَا إِلَّا وَ هِيَ تَقُومُ مَقَامَ كُلِّ شِدَّةٍ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ
فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى صَارَتِ الرُّوحُ فِي صَدْرِي ثُمَّ أَشَارَ إِلَيَّ بِجَدْبَةٍ لَوْ أَنَّهَا
وُضِعَتْ عَلَى الْجَبَالِ لَدَابَّتْ لَدَابَّتْ فَقَبِضَ رُوحِي مِنْ عِزْبِينَ أَنْفِي فَعَلَا مِنْ أَهْلِي عِنْدَ
ذَلِكَ الصُّرَاخِ وَ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ يُقَالُ وَ يُفَعَلُ إِلَّا وَ أَنَا بِهِ عَالِمٌ فَعَلَا وَ اشْتَدَّ
صُرَاخُ الْقَوْمِ وَ بَكَوْهُمْ جَزَعًا عَلَيَّ انْتَفَتَ إِلَيْهِمْ مَلِكُ الْمَوْتِ بَعِيظٍ وَ قُنُوطٍ وَ
قَالَ مَعَاشِرَ الْقَوْمِ مِمَّ بَكَوْكُمْ فَوَ اللَّهُ مَا ظَلَمْنَاهُ فَتَشَكُّوْا وَ لَا اعْتَدِينَا عَلَيْهِ
فَتَضَجُّوْا وَ تَبْكُوْا وَ لَكِنْ نَحْنُ وَ أَنْتُمْ عِبِيدُ رَبِّ وَ وَاحِدٍ وَ لَوْ أَمَرْتُمْ فِينَا كَمَا أَمَرْنَا
فِيكُمْ لَأَمْتَلْتُمْ فِينَا كَمَا امْتَلْنَا فِيكُمْ وَ اللَّهُ مَا أَحَدْنَاهُ حَتَّى فَنِي رِزْقُهُ وَ انْقَطَعَتْ
مُدَّتُهُ وَ صَارَ إِلَى رَبِّ كَرِيمٍ يَحْكُمُ فِيهِ كَمَا يَشَاءُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَإِنْ
صَبَرْتُمْ أَجْرْتُمْ وَ إِنْ جَزَعْتُمْ أَثْمْتُمْ كَمْ لِي مِنْ رَجْعَةٍ إِلَيْكُمْ آخِذُ الْبَنِينَ وَ الْبَنَاتِ
وَ الْآبَاءِ وَ الْأُمَّهَاتِ ثُمَّ أَنْصَرَفَ عِنْدَ ذَلِكَ عَنِّي وَ الرُّوحُ مَعَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ أَتَى مَلَكٌ
آخِرٌ فَأَحَدَهَا مِنْهُ وَ تَرَكَهَا فِي تَوْبٍ أَحْضَرَ مِنْ حَرِيرٍ وَ صَعَدَ بِهَا وَ وَضَعَهَا بَيْنَ
يَدَيِ اللَّهِ فِي أَقْلٍ مِنْ طَبَقَةٍ جَفْنٍ عَلَى جَفْنٍ فَلَمَّا حَصَلَتِ الرُّوحُ بَيْنَ يَدَيِ رَبِّي
سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى سَأَلَهَا عَنِ الصَّغِيرَةِ وَ الْكَبِيرَةِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ فِي شَهْرِ
رَمَضَانَ وَ حَجِّ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّدَقَاتِ وَ سَائِرِ
الْأَوْقَاتِ وَ الْأَيَّامِ وَ طَاعَةِ الْوَالِدَيْنِ وَ عَنِ قَتْلِ النَّفْسِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ أَكْلِ مَالِ
الْيَتِيمِ وَ عَنِ مَظَالِمِ الْعِبَادِ وَ عَنِ التَّهْجُدِ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسِ نِيَامًا وَ مَا يُشَاكِلُ ذَلِكَ
ثُمَّ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ رُدَّتِ الرُّوحُ إِلَى الْأَرْضِ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى فَعِنْدَ ذَلِكَ أَتَانِي
غَاسِلٌ فَجَرَّدَنِي مِنْ أَثْوَابِي وَ أَحَدَ فِي تَغْسِيلِي فَنَادَتْهُ الرُّوحُ يَا عَبْدَ اللَّهِ رِقْفًا

بِالْبَدَنِ الضَّعِيفِ فَوَ اللَّهُ مَا حَرَجْتُ مِنْ عِرْقٍ إِلَّا انْقَطَعَ وَلَا غُضُوٍ إِلَّا انْصَدَعَ فَوَ
 اللَّهُ لَوْ سَمِعَ الْعَاسِلُ ذَلِكَ الْقَوْلَ لَمَا غَسَلَ مَيِّتًا أَبَدًا ثُمَّ إِنَّهُ أَجْرَى عَلَيَّ الْمَاءَ وَ
 غَسَّلَنِي ثَلَاثَةَ أَغْسَالٍ وَ كَفَّنَنِي فِي ثَلَاثِ أَثْوَابٍ وَ حَنَّنَنِي فِي حَنُوطٍ وَ هُوَ
 الرَّادُّ الَّذِي حَرَجْتُ بِهِ إِلَى دَارِ الْآخِرَةِ ثُمَّ جَدَّبَ الْحَاتَمَ مِنْ يَدَيِ الْيُمْنَى بَعْدَ
 فَرَاغِهِ مِنَ الْغُسْلِ وَ دَفَعَهُ إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وُلْدِي وَ قَالَ آجَرَكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي أَبِيكَ
 وَ أَحْسَنَ لَكَ الْأَجْرَ وَ الْعَزَاءَ ثُمَّ أَدْرَجَنِي فِي الْكَفَنِ وَ لَقَّنِي وَ نَادَى أَهْلِي وَ
 جِيرَانِي وَ قَالَ هَلُمُّوا إِلَيْهِ بِالْوَدَاعِ فَأَقْبَلُوا عِنْدَ ذَلِكَ لَوْدَاعِي فَلَمَّا فَرَعُوا مِنْ
 وَدَاعِي حُمِلْتُ عَلَى سَرِيرٍ مِنْ حَشَبٍ وَ الرُّوحُ عِنْدَ ذَلِكَ بَيْنَ وَجْهِي وَ كَفْنِي
 حَتَّى وُضِعْتُ لِلصَّلَاةِ فَصَلُّوا عَلَيَّ فَلَمَّا فَرَعُوا مِنَ الصَّلَاةِ حُمِلْتُ إِلَى قَبْرِي وَ
 دَلِّيتُ فِيهِ فَعَايَنْتُ هُوَلًا عَظِيمًا يَا سَلْمَانُ يَا عَبْدَ اللَّهِ اعْلَمْ أَنِّي لَمَّا وَقَعْتُ مِنْ
 سَرِيرِي إِلَى لِحْدِي تُحْيِلَ لِي أَنِّي قَدْ سَقَطْتُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فِي
 لِحْدِي وَ شُرِّجَ عَلَيَّ اللَّبَنُ وَ حُنِيَ الثَّرَابُ عَلَيَّ وَ وَارُونِي فَعِنْدَ ذَلِكَ سُلِبْتُ
 الرُّوحَ مِنَ اللِّسَانِ وَ انْقَلَبَ السَّمْعُ وَ الْبَصَرُ فَلَمَّا نَادَى الْمُنَادِي بِالْانْصِرَافِ
 أَحَدْتُ فِي التَّدَمِّ وَ بَكَيتُ مِنَ الْقَبْرِ وَ ضِيقِهِ وَ صَغَطِهِ وَ قُلْتُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مِنَ
 الرَّاجِعِينَ لَعَمَلْتُ عَمَلًا صَالِحًا فَجَاوَبَنِي مُجِيبٌ مِنْ جَانِبِ الْقَبْرِ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ
 هُوَ قَائِلُهَا وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَزْرُخٌ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ فَقُلْتُ لَهُ مَنْ أَنْتَ يَا هَذَا الَّذِي
 تُكَلِّمُنِي وَ تُحَدِّثُنِي فَقَالَ أَنَا مُنَبِّهٌ فَقُلْتُ لَهُ مَنْ أَنْتَ يَا مُنَبِّهٌ قَالَ أَنَا مَلِكٌ وَ كَلِّمَنِي
 اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِجَمِيعِ خَلْقِهِ لِأُنَبِّهَهُمْ بَعْدَ مَمَاتِهِمْ لِيَكْتُبُوا أَعْمَالَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ
 بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ جَدَّبَنِي وَ أَجْلَسَنِي وَ قَالَ لِي اكْتُبْ عَمَلَكَ فَقُلْتُ إِنِّي
 لَا أَحْصِيهِ فَقَالَ لِي أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ رَبِّكُمْ أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ ثُمَّ قَالَ لِي اكْتُبْ
 وَ أَنَا أُمْلِي عَلَيْكَ فَقُلْتُ أَيْنَ الْبَيَاضُ فَجَدَّبَ جَانِبًا مِنْ كَفْنِي فَإِذَا هُوَ رَقٌّ فَقَالَ
 هَذِهِ صَحِيفَتُكَ فَقُلْتُ مِنْ أَيْنَ الْقَلَمُ قَالَ سَبَّابَتُكَ فَقُلْتُ مِنْ أَيْنَ الْمِدَادُ قَالَ رِبْقُكَ

ثُمَّ أَمَلَى عَلَيَّ مَا فَعَلْتُهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَلَمْ يَبْقَ مِنْ أَعْمَالِي صَغِيرَةٌ وَلَا كَبِيرَةٌ ثُمَّ تَلَا عَلَيَّ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ثُمَّ إِنَّهُ أَخَذَ الْكِتَابَ وَحَتَمَهُ بِحَاتِمِ وَطَوَّقَهُ فِي عُنُقِي فَحَيَّلَ لِي أَنَّ جِبَالَ الدُّنْيَا جَمِيعًا قَدْ طَوَّقُوهَا فِي عُنُقِي فَقُلْتُ لَهُ يَا مُنَبِّهَ وَلِمَ تَفْعَلُ بِي هَكَذَا قَالَ أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ رَبِّكَ وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا أَفْرَأُ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا فَهَذَا تُحَاطَبُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيُوتَى بِكَ وَبِكِتَابِكَ بَيْنَ عَيْنَيْكَ مَنْشُورًا تَشْهَدُ فِيهِ عَلَى نَفْسِكَ ثُمَّ أَنْصَرَفَ عَنِّي فَأَتَانِي مُنْكَرٌ بِأَعْظَمِ مَنْظَرٍ وَأَوْحَشِ شَخْصٍ وَبِيَدِهِ عَمُودٌ مِنَ الْحَدِيدِ لَوْ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ أَهْلُ النَّفَلِيِّينَ مَا حَرَكُوهُ مِنْ تَقْلِهِ فَرَوَّعَنِي وَأَزْعَجَنِي وَهَدَدَنِي ثُمَّ إِنَّهُ قَبَضَ بِلِحْيَتِي وَأَجْلَسَنِي ثُمَّ إِنَّهُ صَاحَ بِي صَاحَةً لَوْ سَمِعَهَا أَهْلُ الْأَرْضِ لَمَاتُوا جَمِيعًا ثُمَّ قَالَ لِي يَا عَبْدَ اللَّهِ أُخْبِرْنِي مَنْ رَبُّكَ وَ مَا دِينُكَ وَ مَنْ نَبِيُّكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَ مَا قَوْلُكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَاعْتَقِلَ لِسَانِي مِنْ فَرْعِهِ وَ تَحَيَّرْتُ فِي أَمْرِي وَ مَا أَذْرِي مَا أَقُولُ وَ لَيْسَ فِي جِسْمِي عُضْوٌ إِلَّا فَارَقَنِي مِنَ الْفَرْعِ وَ انْقَطَعَتْ أَعْضَائِي وَ أَوْصَالِي مِنَ الْخَوْفِ فَاسْتَنْبَيْتُ رَحْمَةً مِنْ رَبِّي فَأَمْسَكَ بِهَا قَلْبِي وَ أَطْلَقَ بِهَا لِسَانِي فَقُلْتُ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ لِمَ تُفْرِعُنِي وَ أَنَا مُؤْمِنٌ أَعْلَمُ أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ أَنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ مُحَمَّدًا نَبِيِّي وَ الْإِسْلَامَ دِينِي وَ الْقُرْآنَ كِتَابِي وَ الْكَعْبَةَ قِبْلَتِي وَ عَلِيًّا إِمَامِي وَ الْمُؤْمِنِينَ إِخْوَانِي وَ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ السُّؤَالَ حَقٌّ وَ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ فَهَذَا قَوْلِي وَ اعْتِقَادِي وَ عَلَيْهِ أَلْقَى رَبِّي فِي مَعَادِي فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ لِي الْآنَ أَبْشِرْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بِالسَّلَامَةِ فَقَدْ نَجَوْتَ وَ مَضَى عَنِّي وَ أَتَانِي نَكِيرٌ وَ صَاحَ بِي صَاحَةً هَائِلَةً أَعْظَمَ مِنَ الْأُولَى فَاسْتَبَكَتْ أَعْضَائِي

بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ كَأَشْتَبَاكَ الْأَصَابِعُ ثُمَّ قَالَ هَاتِ الْآنَ عَمَلَكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ فَبَقِيَتْ حَائِرًا مُتَّفَكِّرًا فِي رَدِّ الْجَوَابِ فَعِنْدَ ذَلِكَ صَرَفَ اللَّهُ عَنِّي شِدَّةَ الرَّوْعِ وَالْفَرَعِ وَالْهَمَمِ حُجَّتِي وَحُسْنَ الْيَقِينِ وَالتَّوْفِيقِ فَقُلْتُ عِنْدَ ذَلِكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ رَفَقًا بِي وَلَا تُزْعِجْنِي فَإِنِّي قَدْ حَرَجْتُ مِنَ الدُّنْيَا وَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَالْأَيْمَةَ الطَّاهِرِينَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ أَتَمَّتِي وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَالصِّرَاطَ حَقٌّ وَالْمِيزَانَ حَقٌّ وَالْحِسَابَ حَقٌّ وَمَسْأَلَةَ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ حَقٌّ وَالْبُعْثَ حَقٌّ وَأَنَّ الْجَنَّةَ وَمَا وَعَدَ اللَّهُ مِنَ النَّعِيمِ حَقٌّ وَأَنَّ النَّارَ وَمَا وَعَدَ اللَّهُ فِيهَا مِنَ الْعَذَابِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ أُنَبِّئْهُ بِالنَّعِيمِ الدَّائِمِ وَالْخَيْرِ الْمُقِيمِ ثُمَّ إِنَّهُ أَضْجَعَنِي وَقَالَ نَمْ نَوْمَةَ الْعَرُوسِ ثُمَّ إِنَّهُ فَتَحَ لِي بَابًا مِنْ عِنْدِ رَأْسِي إِلَى الْجَنَّةِ وَبَابًا مِنْ عِنْدِ رِجْلِي إِلَى النَّارِ ثُمَّ قَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ انْظُرْ إِلَى مَا صِرْتَ عَلَيْهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَالتَّعِيمِ وَإِلَى مَا نَجَوْتَ مِنْهُ مِنْ نَارِ الْجَحِيمِ ثُمَّ سَدَّ الْبَابَ الَّذِي مِنْ عِنْدِ رِجْلِي وَأَبْقَى الْبَابَ الَّذِي مِنْ عِنْدِ رَأْسِي مَفْتُوحًا إِلَى الْجَنَّةِ فَجَعَلَ يَدْخُلُ عَلَيَّ مِنْ رَوْحِ الْجَنَّةِ وَنَعِيمِهَا وَأَوْسَعَ لِحْدِي مَدَّ الْبَصَرِ وَأَسْرَجَ لِي سِرَاجًا أَضْوَأَ مِنَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَمَضَى عَنِّي فَهَذِهِ صِفَتِي وَحَدِيثِي وَمَا لَقِيْتُهُ مِنْ شِدَّةِ الْأَهْوَالِ وَأَنَا أَشْهَدُ أَنَّ مَرَارَةَ الْمَوْتِ فِي حَلْقِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَرَأَيْتُ اللَّهَ أَيُّهَا السَّائِلُ خَوْفًا مِنْ وَقْفَةِ الْمَسَائِلِ وَخَفَ مِنْ هَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَمَا قَدْ ذَكَرْتُهُ لَكَ هَذَا الَّذِي لَقِيْتُهُ وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ قَالَ ثُمَّ انْقَطَعَ عِنْدَ ذَلِكَ كَلَامُهُ.

فَقَالَ سَلْمَانُ (رَضِيَ) لِلْأَضْبَعِ وَمَنْ كَانَ مَعَهُ هَلُمُّوا إِلَيَّ وَاحْمِلُونِي فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْمَنْزِلِ قَالَ حُطُونِي رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَأَنْزَلْنَاهُ إِلَى الْأَرْضِ فَقَالَ أَسْنِدُونِي فَأَسْنَدْنَاهُ ثُمَّ رَمَقَ بِطَرْفِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ - يَا مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ

إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ بِكَ آمَنْتُ وَ لِنَبِيِّكَ اتَّبَعْتَ وَ بِكِتَابِكَ
صَدَّقْتُ وَ قَدْ أَتَانِي مَا وَعَدْتَنِي يَا مَنْ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ أَفْبُضِنِي إِلَى رَحْمَتِكَ وَ
أَنْزِلْنِي كَرَامَتِكَ فَإِنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ أَشْهَدُ
أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ وَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامَ الْمُتَّقِينَ وَ الْأَمَّةَ
مِنْ دُرِّيَّتِهِ أُيْمَتِي وَ سَادَتِي فَلَمَّا كَمَلَ شَهَادَتُهُ قَضَى نَحْبَهُ وَ لَقِيَ رَبَّهُ رَضٍ قَالَ
فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ أَتَى رَجُلٌ عَلَى بَعْلَةٍ شَهْبَاءٍ مُتَلَثِّمًا فَسَلَّمَ عَلَيْنَا فَرَدَدْنَا
السَّلَامَ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَضْبَعُ جِدُّوا فِي أَمْرِ سَلْمَانَ فَأَخَذْنَا فِي أَمْرِهِ فَأَخَذَ مَعَهُ
حُوطًا وَ كَفْنَا فَقَالَ هَلُمُّوا فَإِنَّ عِنْدِي مَا يَنْوِبُ عَنْهُ فَأَتَيْنَاهُ بِمَاءٍ وَ مَغْسَلٍ فَلَمْ
يَزَلْ يَغْسِلُهُ بِيَدِهِ حَتَّى فَرَغَ وَ كَفَّنَهُ وَ صَلَّى عَلَيْنَا عَلَيْهِ وَ دَفَنَاهُ وَ لَحَدَّهُ بِيَدِهِ فَلَمَّا فَرَغَ
مِنْ دَفْنِهِ وَ هَمَّ بِالْأَنْصِرَافِ تَعَلَّقْنَا بِهِ وَ قُلْنَا لَهُ مَنْ أَنْتَ فَكَشَفَ لَنَا عَنْ
وَجْهِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَطَعَ الثُّورُ مِنْ تَنَائِيهِ كَالْبَرْقِ الْحَاطِفِ فَإِذَا هُوَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقُلْتُ
لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ كَانَ مَجِيئُكَ وَ مَنْ أَعْلَمَكَ بِمَوْتِ سَلْمَانَ قَالَ فَالْتَفَتَ
إِلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ آخُذْ عَلَيْكَ يَا أَضْبَعُ عَهْدًا لِلَّهِ وَ مِيثَاقَهُ أَنْكَ لَا تُحَدِّثُ بِهَا أَحَدًا مَا
دُمْتَ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمُوتُ قَبْلَكَ فَقَالَ لَا يَا أَضْبَعُ بَلْ
يَطُولُ عُمرُكَ قُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ خُذْ عَلَيَّ عَهْدًا وَ مِيثَاقًا أَنِّي لَكَ سَامِعٌ
مُطِيعٌ وَ أَنِّي لَا أُحَدِّثُ بِهِ أَحَدًا حَتَّى يَقْضِي إِلَيَّ مِنْ أَمْرِكَ مَا يَقْضِي وَ هُوَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَقَالَ يَا أَضْبَعُ بَدَا عَهْدٌ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنِّي قَدْ صَلَّى عَلَيْكَ هَذِهِ
السَّاعَةَ بِالْكَوْفَةِ وَ قَدْ حَرَجْتُ أَرِيدُ مَنْزِلِي فَلَمَّا وَصَلْتُ إِلَى مَنْزِلِي اضْطَجَعْتُ
فَأَتَانِي آتٍ فِي مَنْامِي وَ قَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ سَلْمَانَ قَدْ قَضَى فَرَكِبْتُ بَعْلَتِي وَ
أَخَذْتُ مَعِيَ مَا يَضْلُحُ لِلْمَوْتِ فَجَعَلْتُ أُسِيرُ فَقَرَّبَ اللَّهُ لِي الْبَعِيدَ فَجِئْتُ كَمَا
تَرَانِي وَ يَهْدَا أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ إِنَّهُ دَفَنَهُ وَ وَارَاهُ فَلَمْ أُدْرِ أَوْ صَعِدَ إِلَى
السَّمَاءِ أَمْ فِي الْأَرْضِ نَزَلَ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ الْكَوْفَةَ وَ الْمَنَادِي يُنَادِي لِصَلَاةِ

الْمَغْرِبِ فَحَضَرَ عِنْدَهُمْ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

هذا ما كان من حديث وفاة سلمان الفارسي رض على التمام و الكمال و الحمد لله حق حمده.^١

١. شاذان بن جبرئيل، الفضائل، صص ٨٦-٩٢.

۲. کتابی از سنت غالیان بصره: پاره‌هایی از المزار عبدالله بن عبدالرحمن الأصم^۱

بنابر گزارش‌های کتاب‌های رجال شیعی، عبدالله بن عبدالرحمن الأصم المسمعی، محدث شیعی اهل بصره، کتابی با عنوان کتاب المزار داشته است. نجاشی، این کتاب را در فهرستش نام برده و سخت از آن انتقاد کرده و کتاب را یکسره «تخلیط» خوانده است. البته نجاشی، خود، کتاب را ندیده بوده و می‌گوید از کسی شنیده که کتاب یادشده تخلیط است، به این معنا که کتاب، بر پایه عقاید غلوآمیز یا احادیث بی‌پایه در این نوع باورهای غالیانه و مفوضی تدوین یافته است. آن کسی که نجاشی از او یاد کرده، احتمالاً احمد بن الغضائری، دانشمند برجسته و رجال‌شناس و نسخه‌شناس ماهر دورانش بوده است؛ چرا که او هم در رجالش از این کتاب نام برده و انتقاد کرده است. در عین حال، نجاشی نیز خود، این محدث را «غالی» خوانده و او را «ضعیف» برشمرده است. عین عبارت او در کتاب رجالش چنین است:

عبدالله بن عبدالرحمن الأصم المسمعی. بصري، ضعيف غال ليس بشيء. روی عن مسمع كردین و غیره. له كتاب المزار، سمعت ممن رءاه فقال لي: هو تخلیط. و له كتاب الناسخ و المنسوخ. أخبرناه غير واحد عن أحمد بن محمد بن يحيى، عن سعد، عن محمد بن عيسى بن عبيد عنه.^۲

از گفتار نجاشی چند مطلب دیگر هم معلوم می‌شود: یکی اینکه او کتابی دیگر با نام الناسخ و المنسوخ داشته است که ظاهراً این کتاب مشکلی به اندازه کتاب المزار نداشته است؛ چرا که نجاشی درباره آن سکوت می‌کند و به‌علاوه سندی هم به آن

۱. این مقاله پیش‌تر در سایت کاتبان با عنوان «کتابی از سنت غالیانه بصره از نیمه اول سده سوم قمری» منتشر شده است.

۲. نجاشی، الرجال، ص ۲۱۷.

کتاب ارائه می‌دهد. این سند نشان‌دهنده آن است که نجاشی نام این کتاب را از طریق فهارس و طرق قبلی در سنت سعد اشعری و محمد بن عیسی بن عبید به دست داده است؛ گرچه ممکن است خودش کتاب را ندیده باشد یا اصلاً کتاب از میان رفته بوده و فقط پاره‌های آن در مجامیع حدیثی نقل شده بوده باشد. به هر حال، نجاشی درباره کتاب *الناسخ و المنسوخ* موضعی نگرفته؛ گو اینکه طبعاً از موضع یک رجال‌شناس، احادیث این کتاب را هم به دلیل انتقادی که بر خود الأصم داشته، نمی‌توانسته بپذیرد.

از این سند معلوم است که الأصم در طبقه مشایخ محمد بن عیسی بن عبید یقطینی بوده است؛ اما اینکه آیا او واقعاً وجود خارجی و تاریخی داشته است، ما اطلاعی نداریم. در منابع حدیثی شیعی و امامی، تعدادی تقریباً قابل توجه حدیث منسوب به او وجود دارد که به طور عمده از طرق سنت‌های غالبانه که جعل نام‌ها و جعل اسنادی بی‌پایه در میان آنان هم بسیار شایع بوده، نقل شده است. درست است که عمده احادیث او را محمد بن الحسن ابن شمون، از رجال غالی بغداد روایت می‌کرده است؛ اما در عین حال، بخش قابل توجه دیگری را هم شخصی دیگر به نام عبدالله بن حماد البصری روایت می‌کند که اتفاقاً با موضوع مقاله ما هم مرتبط است. البته تعدادی از احادیث الأصم را هم شماری دیگر، پراکنده‌وار روایت کرده‌اند؛ در این صورت، احتمال اینکه نام و شخصیت الأصم تنها مجعول و ساخته ذهن ابن شمون باشد، اندکی بعید است. با این وصف، این احتمال وجود دارد که این نام را کسی، شاید ابن شمون، جعل کرده باشد و آنگاه از همان نام برای ساختن طرق دیگری به او، بعدها بهره گرفته باشد؛ با جعل طرقی متشکل از نام‌های واقعی و حتی گاه غیر واقعی. مثلاً ممکن است کسانی متنی را با نام کتاب *المزار* ساخته باشند و آنگاه آن را به همین شخصیت مجعول، یعنی در صورت فرض، الأصم، نسبت داده و برای او یک راوی مجعول هم تراشیده باشند؛ یعنی کسی مثل عبدالله بن حماد البصری که درباره او هیچ نمی‌دانیم و

هیچ کس در هیچ جایی غیر از همین مورد روایت از الأصم از او یادی نکرده و اصلاً معلوم نیست که او کیست؟ با همه این احوال به دلیل اینکه نام الأصم در شمار قابل توجهی از روایات دیگر هم آمده، می‌توان وجود تاریخی او را قبول کرد، گو اینکه نام او و نام پدرش یعنی عبدالله و عبدالرحمان و حتی لقب «اصم» - که نام‌ها و عناوینی است که اشاره به شخص معین ندارد و در موارد بسیاری برای هویت‌های جعلی استعمال شده است - احتمال جعلی بودن این شخص را تقویت می‌کند.

از سوی دیگر، ظاهراً مقصود از «عبدالله بن عبدالرحمن الأصم» در برخی منابع رجالی سنی، همین محدث مورد گفت‌وگوی ما باشد. شخصی که گفته شده در روایاتش، از پدرش روایت حدیث می‌کند و از دیدگاه آنان کاملاً مجهول است و تنها از طریق همین روایات، وجود او ثبت شده و در واقع، از دیدگاه آنان وجود خارجی نداشته است.^۱

به هر حال، نجاشی خاطر نشان کرده که او از یک راوی شیعی معروف به نام «مسمع کردین» و از کسانی غیر او، روایت حدیث می‌کرده است. «مسمع کردین» خود، راوی شیعی اهل بصره بوده که ابن شمون به روایاتش سخت عنایت داشته است و نام کاملش «أبوسيار کردین مسمع بن عبدالملك بن مسمع» است. در طریق طوسی در کتاب *الفهرست* به دفتری در حدیث (کتاب) که از او نام برده است، محمد بن الحسن بن شمون از عبدالله بن عبدالرحمن الأصم از کردین مسمع روایت می‌کند.^۲

یکی از دلایل ذکر الأصم در طرق روایی امامیه، نقل احادیثی است که وی در سنت

۱. نک: العقيلي، ضعفاء، ج ۳، صص ۱۲۳ - ۱۲۴: «عبدالله بن عبدالرحمن بن الأصم بصري. لا يتابع على حديثه من وجه يثبت ولا يعرف إلا به. حدثناه محمد بن زكريا قال: حدثنا عبدالمؤمن بن عثمان العنبري بصري قال: حدثنا عبدالله بن عبدالرحمن بن الأصم عن أبيه عن محمد بن المنكدر عن جابر بن عبدالله...؛ نیز نک: الذهبي، *المعني في الضعفاء*، ج ۲، صص ۲۹ - ۳۰: «عبدالله بن عبدالرحمن الأصم عن أبيه لا يعرف وأبوه واه».

۲. نک: طوسی، *الفهرست*، ص ۳۷۷.

یادشده از ابن شَمُون، از مِسْمَعِ كِرْدِين روایت کرده است. احتمالاً به همین دلیل هم الأَصَمُّ به «المِسْمَعِي» معروف بوده، یعنی به دلیل همین ارتباطش با مِسْمَعِيَانِ بصره، و نه اینکه او واقعاً از مِسْمَعِيَانِ بوده باشد.^۱

الأَصَمُّ از اشخاص دیگری نیز روایت کرده است که نجاشی به آن روایات هم توجه کرده است؛ البته نه در شرح حال خود اصمِّ، بلکه در شرح حال آن مشایخ حدیثی همچون عبدالله بن القاسم الحضرمی معروف به «البطل» که نجاشی او را کذاب و غالی خوانده و نوشته که غلات از او حدیث روایت می‌کرده‌اند و در او خیری نیست و نباید به احادیثش اعتماد و توجهی کرد. بنا به نقل نجاشی، همین عبدالله بن القاسم کتابی داشته است که تعدادی از راویان حدیث آن را روایت کرده‌اند. آنگاه نجاشی سندی به این کتاب ارائه می‌کند که نشان می‌دهد این کتاب در چه سنّتی و در چه فهرس و طرّقی روایت می‌شده: از طریق ابن هَمّام اسکافی که خود بی‌علاقه به مآثورات اهل غلّو نبوده و او از عبدالله بن العلاء المذاری که او نیز نوعی دلبستگی به جریان‌های غلات در این دوران داشته و او از محمّد بن الحسن ابن شَمُون، همان راوی پیش‌گفته که از محدّثان بسیار فعّال در روایت آثار و مآثورات جریان‌های متنوّع غلات شیعه بوده و در نهایت، او از الأَصَمِّ و او از البطل.

این طریق که نجاشی ارائه کرده است، بیانگر این نکته است که یکی از راویان کتاب البطل، الأَصَمُّ بوده است. از سندهای احادیثِ تکّه‌های باقیمانده از کتاب المزار، چنانکه خواهیم دید، چنین بر می‌آید که برخی از همین روایات در کتاب المزار اصمِّ راه یافته است. عبارت نجاشی درباره البطل چنین است:

عبدالله بن القاسم الحضرمي المعروف بالبطل، كذاب، غال، يروي عن الغلاة، لا خير فيه ولا يعتد بروايته. له كتاب يرويه عنه جماعة. أخبرنا أحمد بن

۱. درباره آنان، نک: نجاشی، الرجال، ص ۴۲۰.

محمد بن عمران قال: حدّثنا محمد بن همام قال: حدّثنا عبدالله بن العلاء قال: حدّثنا محمد بن الحسن بن شمون قال: حدّثنا عبدالله بن عبدالرحمن عنه بكتابه.^۱

او با عنوان «عبدالله بن القاسم بن البطل» و به‌عنوان یک راوی از اهل بصره، به‌شدت از سوی ابن‌الغضائری که در نسخه موجود کتاب، از بطل به جای «الحضرمی» با عنوان «الحارثی» یاد شده، تضعیف گردیده و درباره او این تعبیر به کار رفته است: «کذاب، غال، ضعیف، متروک الحدیث، معدول عن ذکره».^۲

به هر حال می‌بینیم که الأصم نه تنها خود وابسته به جریان‌های غالبانه شیعی بوده، بلکه از غالیان هم روایت می‌کرده است و غالیان هم بدو دل بسته بوده و احادیثش را روایت می‌کرده‌اند. از سوی دیگر، ابن‌الغضائری^۳ هم از الأصم نام برده و کنیه او را «ابو محمد» و لقبش را «المسمعی» خوانده است. او الأصم را «ضعیف» و «مرتفع القول» خوانده که این وصف دوم بدین معناست که عقایدش تفویضی است. سپس ابن‌الغضائری از کتاب *الزیارات* او (همان کتاب *المزار* پیش گفته) نام برده و می‌نویسد: این کتاب دلالت بر «خبث عظیم» و «مذهب متهافت» وی دارد. همو می‌افزاید: او از کذابان بصره بوده است. این تعبیر از تندترین تعبیری است که ابن‌الغضائری برای کسی بکار برده است و آشکارا از عباراتش برمی‌آید که کتاب را دیده بوده یا دست‌کم از

۱. نجاشی، *الرجال*، ص ۲۲۶.

۲. نک: ابن‌الغضائری، *الرجال*، ص ۷۸؛ درباره نسبت میان این دو راوی با نسبت‌های الحضرمی و الحارثی که یکی بودن آن دو محل بحث و نظر است؛ قس: نجاشی، *الرجال*، ص ۲۲۶، ش ۵۹۳؛ ابن‌الغضائری، *الرجال*، ص ۷۸، ش ۹۰ در قیاس با ش ۹۱؛ نیز نک: ابن‌داود، *الرجال*، ص ۴۷۰، ش ۲۷۴؛ قس: همان، ش ۲۷۳؛ نیز: العلامة الحلّی، *رجال*، ص ۲۳۶، ش ۹، نیز نک: مدرّسی، *میراث مکتوب شیعه*، ذیل نام همین شخص.

۳. ابن‌الغضائری، *الرجال*، صص ۷۶-۷۷.

برخی روایات آن مطلع بوده است. نصّ عبارت او چنین است:

عبدالله بن عبدالرحمن الأصمّ، المسمعی، أبو محمد. ضعیف، مرتفع القول. له كتاب في الزيارات، ما يدلّ على خبث عظیم، و مذهب متهافت. و كان من كذابة أهل البصرة.

از کتاب *المزار* منسوب به الأصمّ تعداد قابل توجهی حدیث با سندی معین و هم‌سان در کتاب *کامل الزیارات* ابن قولویه نقل شده که معلوم است ابن قولویه به درستی متن کتاب را می‌شناخته و آن را به احتمال زیاد به‌طور مستقیم از دفتری منسوب به الأصمّ با عنوان «المزار» نقل کرده بوده است و نه آنکه احادیث از منابع واسطه نقل شده باشد. این دفتر را شخصی از الأصمّ نقل می‌کند که خود، چنانکه پیش‌تر بیان شد، یک راوی کاملاً ناشناخته است؛ شخصی به نام «عبدالله بن حماد البصری». این شخص را نباید با یک راوی دیگر شیعی به نام «عبدالله بن حماد الأنصاری»^۱ - که درباره او هم چندان اطلاعی نداریم و ابراهیم بن اسحاق الأحمري از او روایت می‌کند - اشتباه گرفت. از عبدالله بن حماد البصری مطلقاً در هیچ منبع رجالی یاد نشده و اصلاً معلوم نیست وجود خارجی داشته باشد.

دور نیست متنی که در اختیار ابن قولویه بوده، و همان هم شاید مبنای نظر نجاشی و ابن الغضائری درباره الأصمّ قرار گرفته، دفتری ناشناخته باشد که به همین دلیل هم جز ابن قولویه هیچ کس دیگر، حتی ابن بابویه، بدان از طریق این سند ارجاع نداده و از آن نقلی نکرده است. این دفتر شاید به‌کلی احادیثی بوده که به‌طور جعلی به الأصمّ نسبت داده می‌شده و او مطلقاً فراهم‌کننده آن نبوده است. این احتمال هم وجود دارد که این دفتر واقعاً از الأصمّ باشد؛ اما در آغاز تنها با سنتی کاملاً ناشناخته یا اساساً با

۱. درباره عبدالله بن حماد الأنصاری، نک: نجاشی، *الرجال*، ص ۲۱۸؛ ابن الغضائری، *الرجال*، صص ۷۸-۷۹؛ طوسی، *الفهرست*، ص ۲۹۷؛ نیز نک: طوسی، *الرجال*، ص ۳۴۰ و منابع متعدّد دیگر.

سندی مجعول روایت می‌شده است.

به هر حال، جالب است بدانیم نجاشی که از طرق متعدّد و از جمله از طریق ابن نوح سیرافی با سنت‌های حدیثی بصره آشنا بوده، از ابن عبدالله بن حماد البصری یادی نکرده است. از سوی دیگر، در این دفتر، ابن محمّد بن خالد البرقی است که از عبدالله بن حماد روایت می‌کند و در ادامه، در نسل‌های بعدی عبدالله بن جعفر الحمیری است که متن را چنانکه ادعا شده، روایت می‌کرده است. با این وصف، روایات این کتاب هیچ‌گاه با این اسناد در کتاب *المحاسن برقی* یا کتاب *کافی* و نیز آثار ابن بابویه نقل نشده است. روشن است که ما در اینجا با سندی ساختگی سر و کار داریم. البته چند روایت به صورت پراکنده با مضمون‌های مورد توجه ادبیات مزارنویسی به روایت عبدالله بن حماد از الأصم در آثار حدیثی دیده می‌شود که شاید ریشه‌اش به همین متن البته با سنتی متفاوت برسد.^۱

در کتاب *ثواب الأعمال* ابن بابویه روایتی مشابه با یکی از روایات متن منقول در کتاب *کامل الزیارات* از محمّد بن خالد برقی و او مستقیماً، و نه به واسطه عبدالله بن حماد روایت می‌شود، که ما متن و سند آن را در پایان این مقاله می‌آوریم. گرچه متن این روایت در همین متن منقول از عبدالله بن حماد دیده می‌شود؛ اما آشکارا به سنتی متفاوت از سند هم‌سان ابن قولویه مربوط است. روایاتی هم به نقل از الأصم چه در خود *کامل الزیارات*^۲ و چه در منابع حدیثی دیگر وجود دارد که گرچه از وساطت عبدالله بن حماد و این سند خاص در آن‌ها خبری نیست؛ اما مضمون آن روایات به

۱. به هر حال، ارتباط این عبدالله بن حماد با آن شخصی که در سند هم‌سان ابن قولویه آمده، دقیقاً روشن نیست.

۲. گویا ابن قولویه با این کار سعی کرده آن احادیث را به‌عنوان متمم نسخه عبدالله بن حماد در کتابش نقل کند. گرچه چند مورد هم وجود دارد که روایات او مشتمل بر نام عبدالله بن حماد است؛ اما آن روایات از آن سند هم‌سان نقل نشده است.

ادبیات مزارنویسی نزدیک است و بنابراین این احتمال وجود دارد که از کتاب *المزار الأصم* نقل شده باشد. بنابراین، اصل کتاب *المزار* داشتن او ظاهراً تأیید می‌شود؛ اما به هر حال، دفتر خاصی که ابن قولویه نقل کرده، گویا نسخه منحصر به فردی بوده که نباید آن را با نسخه‌ها و روایات دیگر *الأصم* در این زمینه ضرورتاً یکی تلقی کرد و باید در تاریخ‌نویسی متن آن‌ها را از هم جدا دانست.

در ابتدا، ما آنچه از این متن با سند خاص ابن قولویه در اختیار است را عرضه می‌کنیم (گاه با سندهای تکمیلی او که پیش‌تر از آن سخن رفت و این موارد را با علامت = متمایز کرده‌ایم) و پس از آن، چند مورد دیگر از روایات عبدالله بن عبدالرحمان *الأصم* را که در منابع با سندهای متفاوتی نقل شده و موضوع آن‌ها با مباحث کتاب *المزار* هماهنگ است، نقل می‌کنیم.

به هر حال، ارائه پاره‌های کتاب *المزار* می‌تواند ما را با سنت‌های روایت شده از غالیان بصری در اوائل سده سوم قمری آشنا کند. البته این را هم باید افزود که شاید آنچه ابن قولویه از این متن اقتباس کرده به نظر او آمیخته با عقاید غالیان نبوده و به عقیده‌اش، او در واقع احادیث غلوآمیز متن کتاب *المزار* را نقل نکرده است.

کتاب *المزار* عبدالله بن عبدالرحمان *الأصم* بر اساس منقولات کامل *الزیارات* ابن قولویه:

۱- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصْمِّ عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ أُمِّهِ تَحْمِلُهُ فَأَخَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلِيكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ سَالِيكَ وَ أَهْلَكَ اللَّهُ الْمُتَوَازِرِينَ عَلَيْكَ وَ حَكَمَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ أَعَانَ عَلَيْكَ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ يَا أَبَتِ أَيِّ شَيْءٍ تَقُولُ قَالَ يَا بِنْتَاهُ ذَكَرْتُ مَا يُصِيبُهُ بَعْدِي وَ بَعْدَكَ مِنَ الْأَذَى وَ الظُّلْمِ وَ الغَدْرِ وَ البَغْيِ وَ هُوَ يَوْمِئِذٍ فِي غُضْبَةٍ كَانَتْهُمْ نُجُومٌ

السَّمَاءِ يَتَهَادُونَ إِلَى الْقَتْلِ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مُعْسَكِرِهِمْ - وَ إِلَى مَوْضِعِ رِحَالِهِمْ وَ تَرْبَتِهِمْ فَقَالَتْ يَا أَبَتِ وَ أَيْنَ هَذَا الْمَوْضِعِ الَّذِي تَصِفُ قَالَ مَوْضِعٌ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ وَ هِيَ ذَاتُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ عَلَيْنَا وَ عَلَى الْأُمَّةِ يُخْرَجُ عَلَيْهِمْ شِرَارُ أُمَّتِي وَ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ يَشْفَعُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ مَا شَفَعُوا فِيهِمْ وَ هُمْ الْمُخَلَّدُونَ فِي النَّارِ قَالَتْ يَا أَبَتِ فَيُقْتَلُ قَالَ نَعَمْ يَا بِنْتَاهُ قُتِلَ قَبْلَهُ أَحَدٌ كَانَ تَبْكِيهِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُونَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ الْوَحْشُ وَ الْحَيَاتَانُ فِي الْبَحَارِ وَ الْجِبَالِ لَوْ يُؤَدَّنُ لَهَا مَا بَقِيَ عَلَى الْأَرْضِ مُتَنَفِّسٌ وَ تَأْتِيهِ قَوْمٌ مِنْ مُحِبِّينَا لَيْسَ فِي الْأَرْضِ أَعْلَمُ بِاللَّهِ وَ لَا أَقْوَمُ بِحَقِّنَا مِنْهُمْ وَ لَيْسَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ غَيْرُهُمْ أَوْلَيْكَ مَصَابِيحُ فِي ظُلُمَاتِ الْجُورِ وَ هُمْ الشُّفَعَاءُ وَ هُمْ وَارِدُونَ حَوْضِي غَدًا أَعْرِفُهُمْ إِذَا وَرَدُوا عَلَيَّ بِسِيمَاهُمْ - وَ أَهْلُ كُلِّ دِينٍ يَطْلُبُونَ أَيْمَتَهُمْ وَ هُمْ يَطْلُبُونَنَا وَ لَا يَطْلُبُونَ غَيْرَنَا وَ هُمْ قِوَامُ الْأَرْضِ بِهِمْ يَنْزِلُ الْعَيْثُ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ^۱.

۲- وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ أَبِي يَعْقُوبَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا زُرَّارَةُ إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِاللَّيْلِ وَ إِنَّ الْأَرْضَ بَكَتْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالسَّوَادِ وَ إِنَّ الشَّمْسَ بَكَتْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالْكُسُوفِ وَ الْحُمْرَةَ وَ إِنَّ الْجِبَالَ تَقَطَّعَتْ وَ انْتَثَرَتْ وَ إِنَّ الْبِحَارَ تَفَجَّجَتْ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ بَكَتْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ مَا اخْتَضَبَتْ مِمَّا امْرَأَةٌ وَ لَا ادَّهَنْتْ وَ لَا اكْتَحَلَتْ - وَ لَا رَجَلَتْ حَتَّى أَتَانَا رَأْسُ عُبيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ مَا زِلْنَا فِي عِبْرَةٍ بَعْدَهُ وَ كَانَ جَدِّي إِذَا ذَكَرَهُ بَكَى حَتَّى تَمَلَأَ عَيْنَاهُ لِحَيْتَهُ وَ حَتَّى يَبْكِي

۱. ابن قولويه، کامل الزيارات، صص ۶۸-۶۹.

لِبُكَائِهِ رَحْمَةً لَهُ مَنْ رَأَاهُ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ عِنْدَ قَبْرِهِ لَيَبْكُونَ فَيَبْكِي لِبُكَائِهِمْ
كُلُّ مَنْ فِي الْهَوَاءِ وَالسَّمَاءِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالْقَدْحَرَجَتْ نَفْسُهُ عَلَيْهِ فَرَفَرَتْ
جَهَنَّمُ زَفْرَةً كَادَتْ الْأَرْضُ تَنْشَقُّ لِزَفْرَتِهَا وَالْقَدْحَرَجَتْ نَفْسُ عُبيدِ اللَّهِ بْنِ زيَادٍ
وَيَزِيدِ بْنِ معاويةَ فَشَهَقَتْ جَهَنَّمُ شَهْقَةً لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ حَبَسَهَا بِحُزَانِهَا لَأَحْرَقَتْ
مَنْ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْ قَوْرِهَا وَلَوْ يُؤذَنُ لَهَا مَا بَقِيَ شَيْءٌ إِلَّا ابْتَلَعْتَهُ وَ
لَكِنَّهَا مَأْمُورَةٌ مَضْفُودَةٌ - وَالْقَدْحَرَجَتْ عَلَى الْحُزَانِ غَيْرَ مَرَّةٍ حَتَّى آتَاهَا
جَبْرَائِيلُ فَضَرَبَهَا بِجَنَاحِهِ فَسَكَنَتْ وَإِنَّهَا لَتَبْكِيهِ وَتَدْبُهُ وَإِنَّهَا لَتَسْتَظَلِّي عَلَى
قَاتِلِهِ وَلَوْ لَا مَنْ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ لَتَقَصَّتِ الْأَرْضُ وَأَكْفَأَتْ بِمَا
عَلَيْهَا وَمَا تَكْتُرُ الزَّلَازِلُ إِلَّا عِنْدَ اقْتِرَابِ السَّاعَةِ وَمَا مِنْ عَيْنٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ وَ
لَا عَبْرَةَ مِنْ عَيْنِ بَكَتْ وَدَمَعَتْ عَلَيْهِ وَمَا مِنْ بَاكِ يَبْكِيهِ إِلَّا وَقَدْ وَصَلَ
فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَسْعَدَهَا عَلَيْهِ وَوَصَلَ رَسُولَ اللَّهِ وَأَدَّى حَقَّنَا وَمَا مِنْ عَبْدٍ يُحْسِرُ
إِلَّا وَعَيْنَاهُ بَاكِئَةٌ إِلَّا الْبَاكِينَ عَلَى جَدِّي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ يُحْسِرُ وَعَيْنُهُ قَرِيرَةٌ
وَالْبِشَارَةَ تَلْقَاهُ وَالسُّرُورَ يَبِينُ عَلَى وَجْهِهِ وَالْحَلْقُ فِي الْفَرْعِ وَهُمْ آمِنُونَ وَ
الْحَلْقُ يُعْرَضُونَ وَهُمْ حُدَاتُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَحْتَ الْعَرْشِ وَفِي ظِلِّ الْعَرْشِ لَا
يَخَافُونَ سُوءَ يَوْمِ الْحِسَابِ يُقَالُ لَهُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ فَيَأْبُونَ - وَيَخْتَارُونَ
مَجْلِسَهُ وَحَدِيثَهُ وَإِنَّ الْحُورَ لَتُرْسِلُ إِلَيْهِمْ أَنَا قَدْ اسْتَقْنَاكُمْ مَعَ الْوَالِدَانِ
الْمُحَلَّدِينَ فَمَا يَزْفَعُونَ رُءُوسَهُمْ إِلَيْهِمْ لِمَا يَرُونَ فِي مَجْلِسِهِمْ مِنَ السُّرُورِ وَ
الْكَرَامَةِ وَإِنَّ أَعْدَاءَهُمْ مِنْ بَيْنِ مَسْحُوبٍ بِنَاصِيَتِهِ إِلَى النَّارِ وَمَنْ قَائِلٍ فَمَا لَنَا
مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ وَإِنَّهُمْ لَيَرُونَ مَنْزِلَهُمْ وَمَا يَقْدِرُونَ أَنْ يَدْنُوا
إِلَيْهِمْ وَلَا يَصِلُونَ إِلَيْهِمْ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَأْتِيهِمْ بِالرِّسَالَةِ مِنْ أَزْوَاجِهِمْ وَمِنْ
حُدَامِهِمْ عَلَى مَا أُعْطُوا مِنَ الْكَرَامَةِ فَيَقُولُونَ نَأْتِيكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَيَزْجَعُونَ إِلَى
أَزْوَاجِهِمْ بِمَقَالَتِهِمْ فَيَزْدَادُونَ إِلَيْهِمْ شَوْقًا إِذَا هُمْ حَبَرُوهُمْ بِمَا هُمْ فِيهِ مِنْ

الْكَرَامَةِ وَ قُرْبِهِمْ مِنَ الْحُسَيْنِ عَ فَيَقُولُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانَا الْفَرْعَ الْأَكْبَرَ وَ
أَهْوَالَ الْقِيَامَةِ وَ نَجَانَا مِمَّا كُنَّا نَخَافُ وَ يُؤْتُونَ بِالْمَرَاقِبِ وَ الرَّحَالِ عَلَى
النَّجَائِبِ فَيَسْتَوُونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ فِي الثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ وَ الْحَمْدِ لِلَّهِ وَ الصَّلَاةِ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ حَتَّى يَنْتَهُوا إِلَى مَنَازِلِهِمْ.

۳- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ
بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصْمِ
عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَحَدْتُهُ
فَدَخَلَ عَلَيْهِ ابْنُهُ فَقَالَ لَهُ مَرْحَبًا وَ صَمَهُ وَ قَبَلَهُ وَ قَالَ حَقَّرَ اللَّهُ مَنْ حَقَّرَكُمْ وَ
أَنْتُمْ مِمَّنْ وَ تَرَكْتُمْ وَ حَدَلَ اللَّهُ مَنْ حَدَلَكُمْ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ لَكُمْ
وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ نَاصِرًا فَقَدْ طَالَ بَكَاءُ النِّسَاءِ وَ بُكَاءُ الْأَنْبِيَاءِ - وَ الصَّادِقِينَ وَ
الشُّهَدَاءِ وَ مَلَائِكَةَ السَّمَاءِ ثُمَّ بَكَى وَ قَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِذَا نَظَرْتُ إِلَى وُلْدِ
الْحُسَيْنِ أَتَانِي مَا لَا أَمْلِكُهُ بِمَا أَتَى إِلَى أَبِيهِمْ وَ إِلَيْهِمْ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِنَّ
فَاطِمَةَ عليها السلام لَتَبْكِيهِ وَ تَشْهَقُ فَتَرْفِرُ جَهَنَّمَ رَفْرَةً لَوْ لَا أَنَّ الْحَزَنَةَ يَسْمَعُونَ بُكَاءَهَا
وَ قَدْ اسْتَعَدُّوا لِذَلِكَ مَخَافَةً أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا عُقُقٌ - أَوْ يَشْرُدَ دُخَانُهَا فَيُحْرِقَ أَهْلَ
الْأَرْضِ فَيَحْفَظُونَهَا [فَيَكْبَحُونَهَا] مَا دَامَتْ بَاكِيَةً وَ يَزْجُرُونَهَا وَ يُوثِقُونَ مِنْ
أَبْوَابِهَا مَخَافَةً عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَلَا تَسْكُنُ حَتَّى يَسْكُنَ صَوْتُ فَاطِمَةَ الرَّهْرَاءِ
وَ إِنَّ الْبِحَارَ تَكَادُ أَنْ تَنْفِثَ فَيَدْخُلَ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ وَ مَا مِنْهَا قَطْرَةٌ إِلَّا بِهَا
مَلَكٌ مُوَكَّلٌ فَإِذَا سَمِعَ الْمَلِكُ صَوْتَهَا أَطْفَأَ نَارَهَا بِأَجْنِحَتِهِ وَ حَبَسَ بَعْضُهَا عَلَى
بَعْضٍ مَخَافَةً عَلَى الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا وَ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ فَلَا تَزَالُ الْمَلَائِكَةُ
مُسْفِقِينَ يَبْكُونَهُ لِبُكَائِهَا وَ يَدْعُونَ اللَّهَ وَ يَتَضَرَّعُونَ إِلَيْهِ وَ يَتَضَرَّعُ أَهْلُ الْعَرْشِ وَ
مَنْ حَوْلَهُ وَ تَرْتَفِعُ أَصْوَاتُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بِالتَّقْدِيسِ لِلَّهِ مَخَافَةً عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ
وَ لَوْ أَنَّ صَوْتًا مِنْ أَصْوَاتِهِمْ يَصِلُ إِلَى الْأَرْضِ لَصَعِقَ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعَتْ

الْجِبَالُ وَزُلْزِلَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ عَظِيمٌ قَالَ
 غَيْرُهُ أَغْظَمُ مِنْهُ مَا لَمْ تَسْمَعْهُ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا بَصِيرٍ أَمَا تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ فِي مَن
 يُسْعِدُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَبَكَيْتُ حِينَ قَالَهَا فَمَا قَدَرْتُ عَلَى الْمَنْطِقِ وَ مَا قَدَرَ عَلَى
 كَلَامِي مِنَ الْبُكَاءِ ثُمَّ قَامَ إِلَى الْمُصَلَّى يَدْعُو - فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ عَلَى تِلْكَ
 الْحَالِ فَمَا انْتَفَعْتُ بِطَعَامٍ وَ مَا جَاءَنِي النَّوْمُ وَ أَضْبَحْتُ صَائِمًا وَجَلًّا حَتَّى أَتَيْتُهُ
 فَلَمَّا رَأَيْتُهُ قَدْ سَكَنَ سَكْنًا وَ حَمِدْتُ اللَّهَ حَيْثُ لَمْ تَنْزِلْ بِي عُقُوبَةً^١

٤- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ
 بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
 عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ وَقْدٍ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مُقَرِّنٍ عَنْ
 أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا زُرْتُمْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَالزُّرْمُوا الصَّمْتَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ وَ
 إِنَّ مَلَائِكَةَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ مِنَ الْحَفَظَةِ - تَحْضُرُ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ بِالْحَائِرِ
 فَتُصَافِحُهُمْ فَلَا يُجِيبُونَهَا مِنْ شِدَّةِ الْبُكَاءِ فَيَنْتَظِرُونَهُمْ حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ وَ
 حَتَّى يُنَوَّرَ الْفَجْرُ ثُمَّ يَكَلِّمُونَهُمْ وَ يَسْأَلُونَهُمْ عَنْ أَشْيَاءٍ مِنْ أَمْرِ السَّمَاءِ فَأَمَّا مَا
 بَيْنَ هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ - فَإِنَّهُمْ لَا يَنْطِقُونَ وَ لَا يَفْتَرُونَ عَنِ الْبُكَاءِ وَ الدُّعَاءِ وَ لَا
 يَسْغَلُونَهُمْ فِي هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ عَنْ أَصْحَابِهِمْ فَإِنَّمَا سُغِلُهُمْ بِكُمْ إِذَا نَطَقْتُمْ قُلْتُ
 جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا الَّذِي يَسْأَلُونَهُمْ عَنْهُ وَ أَيُّهُمْ يَسْأَلُ صَاحِبَهُ الْحَفَظَةَ أَوْ أَهْلُ
 الْحَائِرِ قَالَ أَهْلُ الْحَائِرِ يَسْأَلُونَ الْحَفَظَةَ لِأَنَّ أَهْلَ الْحَائِرِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لَا
 يَبْرَحُونَ وَ الْحَفَظَةُ تَنْزِلُ وَ تَصْعَدُ قُلْتُ فَمَا تَرَى يَسْأَلُونَهُمْ عَنْهُ قَالَ إِنَّهُمْ يَمُرُّونَ
 إِذَا عَرَجُوا بِإِسْمَاعِيلَ صَاحِبِ الْهَوَاءِ فَرُبَّمَا وَافَقُوا النَّبِيَّ (ص) وَ عِنْدَهُ فَاطِمَةُ
 الزَّهْرَاءُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَيْمَةُ مَنْ مَضَى مِنْهُمْ - فَيَسْأَلُونَهُمْ عَنْ أَشْيَاءٍ وَ
 مَنْ حَضَرَ مِنْكُمْ الْحَائِرَ وَ يَقُولُونَ بَشِّرُوهُمْ بِدُعَائِكُمْ فَتَقُولُ الْحَفَظَةُ كَيْفَ

نُبَشِّرُهُمْ وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ كَلَامَنَا فَيَقُولُونَ لَهُمْ بَارِكُوا عَلَيْهِمْ وَ اذْعُوا لَهُمْ عَنَّا فَهِيَ الْبِشَارَةُ مِنَّا فَإِذَا انْصَرَفُوا فَحَفُّوهُمْ بِأَجْنِحَتِكُمْ حَتَّى يُحْسُوا مَكَانَكُمْ وَ إِنَّا نَسْتَوِدُّهُمْ الَّذِي لَا تَضِيغُ وَدَائِعُهُ وَ لَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي زِيَارَتِهِ مِنَ الْخَيْرِ وَ يَعْلَمُ ذَلِكَ النَّاسُ لَأَفْتَسَلُوا عَلَى زِيَارَتِهِ بِالسُّيُوفِ وَ لَبَاعُوا أَمْوَالَهُمْ فِي إِيْتَابِنِهِ وَ إِنَّ فَاطِمَةَ عليها السلام إِذَا نَظَرَتْ إِلَيْهِمْ وَ مَعَهَا أَلْفُ نَبِيٍّ وَ أَلْفُ صَدِيقٍ وَ أَلْفُ شَهِيدٍ وَ مِنْ أَلْفِ أَلْفٍ يُسْعِدُونَهَا عَلَى الْبِكَاءِ وَ إِنَّهَا لَتَشْهَقُ شَهْقَةً فَلَا يَبْقَى فِي السَّمَاوَاتِ مَلَكٌ إِلَّا بَكَى رَحْمَةً لَصَوْتِهَا وَ مَا تَسْكُنُ حَتَّى يَأْتِيَهَا النَّبِيُّ (ص) [أبوها] فَيَقُولُ يَا بِنْتِي قَدْ أُبْكِيَتْ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ شَغَلَتْهُمْ عَنِ التَّسْبِيحِ وَ التَّقْدِيسِ فَكُفِّي حَتَّى يُقَدِّسُوا فِإِنَّ اللَّهَ بِالْعُمْرَةِ أَمْرٌ وَ إِنَّهَا لَتَنْظُرُ إِلَى مَنْ حَضَرَ مِنْكُمْ فَتَسْأَلُ اللَّهَ لَهُمْ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ وَ لَا تَزْهَدُوا فِي إِيْتَابِنِهِ فَإِنَّ الْخَيْرَ فِي إِيْتَابِنِهِ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصَى.

۵- وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصْمِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عُبَيْدَةَ الْبَرَّازُ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَقَلَّ بَقَاءَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَقْرَبَ آجَالِكُمْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ مَعَ حَاجَةِ هَذَا الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ فَقَالَ إِنَّ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنَّا صَحِيفَةً فِيهَا مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ فِي مُدَّتِهِ فَإِذَا انْقَضَى مَا فِيهَا مِمَّا أَمَرَ بِهِ عَرَفَ أَنَّ أَجَلَهُ قَدْ حَضَرَ وَ أَتَاهُ النَّبِيُّ ص يَنْعَى إِلَيْهِ نَفْسَهُ وَ أَخْبَرَهُ بِمَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام قَرَأَ صَحِيفَتَهُ الَّتِي أُعْطِيَهَا وَ فَسَّرَ لَهُ مَا يَأْتِي وَ مَا يَبْقَى وَ بَقِيَ مِنْهَا أَشْيَاءٌ لَمْ تَنْقُضْ فَخَرَجَ إِلَى الْقِتَالِ فَكَانَتْ تِلْكَ الْأُمُورَ الَّتِي بَقِيَتْ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ سَأَلَتْ اللَّهَ فِي نُصْرَتِهِ - فَأَذِنَ لَهُمْ فَمَكَثَتْ تَسْتَعِدُّ لِلْقِتَالِ وَ تَأَهَّبَتْ لِذَلِكَ حَتَّى قُتِلَ فَتَرَكَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ قَدِ انْقَطَعَتْ مُدَّتُهُ وَ قُتِلَ عَ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا رَبِّ

أَذِنَتْ لَنَا بِالْأَنْحَادِ فِي نُضْرَتِهِ فَأَنْحَدَرْنَا وَ قَدْ قَبِضْتَهُ فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَيْهِمْ أَنْ الزُّمُوا قُبْرَهُ [قَبْرَهُ] حَتَّى تَرَوْنَهُ [تَرَوْهُ] وَ قَدْ حَرَجَ فَأَنْضَرُوهُ وَ ابْكُوا عَلَيْهِ وَ عَلَى مَا فَاتَكُمْ مِنْ نُضْرَتِهِ وَ أَنْتُمْ حُضَّضْتُمْ بِنُضْرَتِهِ وَ الْبُكَاءُ عَلَيْهِ فَبَكَتِ الْمَلَائِكَةُ حَزَنًا وَ جَزَعًا عَلَى مَا فَاتَهُمْ مِنْ نُضْرَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا حَرَجَ عَ يَكُونُونَ أَنْصَارَهُ.^١

٦- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مِسْمَعٍ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ كِرْدِينَ الْبُضْرِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مِسْمَعُ أَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ أَمَا تَأْتِي قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ لَا أَنَا رَجُلٌ مَشْهُورٌ عِنْدَ أَهْلِ الْبُضْرَةِ وَ عِنْدَنَا مَنْ يَتَّبِعُ هَوَى هَذَا الْخَلِيفَةِ وَ عَدُونًا كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْقَبَائِلِ مِنَ الثُّصَابِ وَ غَيْرِهِمْ وَ لَسْتُ آمَنُهُمْ أَنْ يَزْفَعُوا حَالِي عِنْدَ وُلْدِ سُلَيْمَانَ فَيُمْتَلُونَ بِي قَالَ لِي أَمَا تَذَكُرُ مَا ضَمِنَ بِهِ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَتَجَرَّعُ قُلْتُ إِي وَ اللَّهُ وَ اسْتَعْبِرْ لِدَلِكِ حَتَّى يَرَى أَهْلِي أَتَرَ ذَلِكَ عَلَيَّ فَأَمْتَنِعُ مِنَ الطَّعَامِ حَتَّى يَسْتَبِينَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ دَمْعَتَكَ - أَمَا إِنَّكَ مِنَ الَّذِينَ يُعَدُّونَ مِنْ أَهْلِ الْجَزَعِ لَنَا وَ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ لِفِرْحَانَا وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَ يَخَافُونَ لِخَوْفِنَا وَ يَأْمَنُونَ إِذَا أَمِنَّا أَمَا إِنَّكَ سَتَرَى عِنْدَ مَوْتِكَ حُضُورَ آبَائِي لَكَ - وَ وَصِيَّتَهُمْ مَلَكَ الْمَوْتِ بِكَ وَ مَا يَلْقَوْنَكَ بِهِ مِنَ الْبِشَارَةِ أَفْضَلُ وَ لَمَلَكَ الْمَوْتِ أَرْقُ عَلَيْكَ وَ أَشَدُّ رَحْمَةً لَكَ مِنَ الْأُمِّ الشَّفِيقَةِ عَلَيَّ وَ لَدَيْهَا قَالَ ثُمَّ اسْتَعْبَرَ وَ اسْتَعْبَرْتُ مَعَهُ - فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى خَلْقِهِ بِالرَّحْمَةِ وَ حَصَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ بِالرَّحْمَةِ يَا مِسْمَعُ إِنَّ الْأَرْضَ وَ السَّمَاءَ لَتَبْكِي مُنْذُ قُبُلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَحْمَةً لَنَا وَ مَا بَكَى لَنَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَكْثَرَ - وَ مَا رَفَعَتْ دُمُوعُ

الْمَلَائِكَةُ مُنذُ قُتِلْنَا وَ مَا بَكَى أَحَدٌ رَحْمَةً لَنَا وَ لِمَا لَقِينَا إِلَّا رَحِمَهُ اللهُ - قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ الدَّمْعَةُ مِنْ عَيْنِهِ فَإِذَا سَأَلَتْ دُمُوعُهُ عَلَى حَدِّهِ فَلَوْ أَنَّ قَطْرَةً مِنْ دُمُوعِهِ سَقَطَتْ فِي جَهَنَّمَ لَأَطْفَأَتْ حَرَّهَا حَتَّى لَا يُوجَدَ لَهَا حَرٌّ وَ إِنَّ الْمُوجِعَ لَنَا قَلْبُهُ لَيَفْرَحُ يَوْمَ يَرَانَا عِنْدَ مَوْتِهِ فَرِحَةً لَا تَزَالُ تِلْكَ الْفَرِحَةُ فِي قَلْبِهِ حَتَّى يَرِدَ عَلَيْنَا الْحَوْضَ وَ إِنَّ الْكَوْثَرَ لَيَفْرَحُ بِمُجِبِّبِنَا إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ حَتَّى إِنَّهُ لَيَذِيقُهُ مِنْ ضُرُوبِ الطَّعَامِ مَا لَا يَشْتَهِي أَنْ يَضُدَّ عَنْهُ يَا مَسْمَعُ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَدًا وَ لَمْ يَسْتَقِ بَعْدَهَا أَبَدًا وَ هُوَ فِي بَرْدِ الْكَافُورِ وَ رِيحِ الْمَسْكِ وَ طَعْمِ الزَّنْجَبِيلِ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَ أَلْيَنَ مِنَ الزُّبْدِ وَ أَضْفَى مِنَ الدَّمْعِ وَ أَدْكَى مِنَ الْعُنْبُرِ يَخْرُجُ مِنْ تَسْنِيمٍ وَ يَمْثُرُ بِأَنْهَارِ الْجَنَانِ يَجْرِي عَلَى رَضْرَاضِ الدُّرِّ وَ أَلْيَاقُوتِ فِيهِ مِنَ الْقَدْحَانِ أَكْثَرُ مِنْ عَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ يُوجَدُ رِيحُهُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عَامٍ قَدْحَانُهُ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ أَلْوَانِ الْجَوْهَرِ يَفُوحُ فِي وَجْهِ الشَّارِبِ مِنْهُ كُلُّ فَائِحَةٍ حَتَّى يَقُولَ الشَّارِبُ مِنْهُ يَا لَيْتَنِي تُرَكْتُ هَاهُنَا لَا أَبْغِي بِهِدًا بَدَلًا وَ لَا عَنْهُ تَحْوِيلًا - أَمَا إِنَّكَ يَا ابْنَ كَرْدِينَ مِمَّنْ تَزَوَى مِنْهُ وَ مَا مِنْ عَيْنٍ بَكَتْ لَنَا إِلَّا نَعِمَتْ بِالنَّظَرِ إِلَى الْكَوْثَرِ - وَ سَقِيَتْ مِنْهُ مَنْ أَحَبَّنَا وَ إِنَّ الشَّارِبَ مِنْهُ لَيُعْطَى مِنَ اللَّذَّةِ وَ الطَّعْمِ وَ الشَّهْوَةِ لَهُ أَكْثَرَ مِمَّا يُعْطَاهُ مَنْ هُوَ دُونَهُ فِي حُبِّنَا وَ إِنَّ عَلَى الْكَوْثَرِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ فِي يَدِهِ عَصَا مِنْ عَوْسَجٍ يَحِطُّمُ بِهَا أَعْدَاءَنَا فَيَقُولُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ إِنِّي أَشْهَدُ الشَّهَادَتَيْنِ فَيَقُولُ انْطَلِقْ إِلَى إِمَامِكَ فُلَانٍ - فَاسْأَلْهُ أَنْ يَشْفَعَ لَكَ فَيَقُولُ تَبَرَّأْتُ مِنِّي إِمَامِي الَّذِي تَذَكَّرُهُ فَيَقُولُ ارْجِعْ إِلَى وَرَائِكَ فَقُلْ لِلَّذِي كُنْتَ تَتَوَلَّاهُ وَ تُقَدِّمُهُ عَلَى الْخَلْقِ فَاسْأَلْهُ إِذَا كَانَ حَيَّرَ الْخَلْقَ عِنْدَكَ أَنْ يَشْفَعَ لَكَ - فَإِنَّ حَيَّرَ الْخَلْقَ مَنْ يَشْفَعُ [حَقِيقٌ أَنْ لَا يُرَدَّ إِذَا شَفَعَ] فَيَقُولُ إِنِّي أَهْلِكُ عَطَشًا فَيَقُولُ لَهُ زَادَكَ اللهُ ظَمًا وَ زَادَكَ اللهُ عَطَشًا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ كَيْفَ يَقْدِرُ عَلَى الدُّنُوِّ مِنَ الْحَوْضِ وَ لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ غَيْرُهُ فَقَالَ وَرَعَ عَنِ

أَشْيَاءَ فَبِيحَةٍ وَكَفَّ عَنْ شَمِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِذَا ذُكِرْنَا وَ تَرَكَ أَشْيَاءَ اجْتَرَى عَلَيْهَا
غَيْرُهُ وَ لَيْسَ ذَلِكَ لِحُبِّنَا وَ لَا لِهَوَى مِنْهُ لَنَا وَ لَكِنَّ ذَلِكَ لِشِدَّةِ اجْتِهَادِهِ فِي عِبَادَتِهِ وَ
تَدْرِئِهِ وَ لَمَّا قَدْ شَعَلَ نَفْسُهُ بِهِ عَنْ ذِكْرِ النَّاسِ فَأَمَّا قَلْبُهُ فَمُنَافِقٌ وَ دِينُهُ النَّضْبُ وَ
اتَّبَاعُهُ أَهْلَ النَّضْبِ وَ وَلايَةُ الْمَاضِينَ وَ تَقَدُّمُهُ [تَقْدِيمُهُ] لَهُمَا عَلَى كُلِّ أَحَدٍ.

= حَدَّثَنِي أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ
سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ
بْنِ بُكَيْرِ الْأَرَجَانِيِّ وَ حَدَّثَنِي أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ
عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: حَجَجْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ
فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَوْ نُبِشَ قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام هَلْ كَانَ يُصَابُ فِي
قَبْرِهِ شَيْءٌ فَقَالَ يَا ابْنَ بُكَيْرٍ مَا أَعْظَمَ مَسَائِلِكَ إِنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام مَعَ أَبِيهِ وَ أُمَّهِ وَ
أَخِيهِ فِي مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ مَعَهُ يُرْزُقُونَ وَ يُحْبَرُونَ وَ إِنَّهُ لَعَنَ يَمِينِ
الْعَرْشِ مُتَعَلِّقٌ بِهِ يَقُولُ - يَا رَبِّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي وَ إِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى زُورَارِهِ وَ
إِنَّهُ أَعْرَفُ بِهِمْ وَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَشْمَاءِ آبَائِهِمْ وَ مَا فِي رِحَالِهِمْ مِنْ أَحَدِهِمْ بِوَلَدِهِ
وَ إِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى مَنْ يَبْكِيهِ فَيَسْتَعْفِرُ لَهُ وَ يَسْأَلُ أَبَاهُ الْإِسْتِعْفَارَ لَهُ وَ يَقُولُ أَيُّهَا
الْبَاكِي لَوْ عَلِمْتَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ لَفَرِحْتَ أَكْثَرَ مِمَّا حَزَنْتَ وَ إِنَّهُ لَيَسْتَعْفِرُ لَهُ مِنْ
كُلِّ ذَنْبٍ وَ حَطِيئَةٍ^١.

٧- [[وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ] حَدَّثَنِي أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلِيُّ بْنُ
الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَحِمَهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ
الْحَمِيرِيِّ] عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنْ حَسَّانِ الْبُضْرِيِّ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ:
اسْتَأْذَنْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقِيلَ لِي ادْخُلْ فَدَخَلْتُ فَوَجَدْتُهُ فِي مُصَلَاةٍ فِي

بَيْنِهِ فَجَلَسْتُ حَتَّى قَضَى صَلَاتَهُ فَسَمِعْتُهُ يُنَاجِي رَبَّهُ وَهُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ يَا مَنْ
 حَصَّنَا بِالْكَرَامَةِ وَوَعَدَنَا بِالشَّفَاعَةِ وَحَصَّنَا بِالْوَصِيَّةِ وَأَعْطَانَا عِلْمَ مَا مَضَى وَ
 عِلْمَ مَا بَقِيَ - وَجَعَلَ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْنَا اغْفِرْ لِي وَ لِإِخْوَانِي وَ زُورِ
 قَبْرِ أَبِي الْحُسَيْنِ الَّذِينَ أَنْفَقُوا أَمْوَالَهُمْ وَ أَشْخَصُوا أَبْدَانَهُمْ رَغْبَةً فِي بَرِّنا وَ رَجَاءً
 لِمَا عِنْدَكَ فِي صَلَاتِنَا وَ سُرُوراً أَدْخَلُوهُ عَلَى نَبِيِّكَ وَ إِجَابَةً مِنْهُمْ لِأَمْرِنَا وَ غِيظاً
 أَدْخَلُوهُ عَلَى عَدُوِّنَا - أَرَادُوا بِدَلِّكَ رِضَاكَ فَكَافِهِمْ عَنَّا بِالرِّضْوَانِ وَ أَكْلَاهُمْ
 بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ اخْلَفَ عَلَى أَهْلِيهِمْ وَ أَوْلَادِهِمُ الَّذِينَ خُلْفُوا بِأَحْسَنِ الْخُلْفِ
 وَ اضْحَبَهُمْ وَ أَخْفَهُمْ شَرَّ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ كُلِّ ضَعِيفٍ مِنْ خَلْقِكَ وَ شَدِيدٍ وَ شَرِّ
 شَيْطَانِ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ وَ أَعْطِهِمْ أَفْضَلَ مَا أَمَلُوا مِنْكَ فِي غُرْبَتِهِمْ عَن أَوْطَانِهِمْ
 وَ مَا آثَرُونَا بِهِ عَلَى أَبْنَائِهِمْ وَ أَهْلِيهِمْ وَ قَرَابَاتِهِمْ اللَّهُمَّ إِنَّ أَعْدَاءَنَا عَابُوا عَلَيْهِمْ
 بِخُرُوجِهِمْ فَلَمْ يَنْهَهُمْ ذَلِكَ عَنِ الشُّحُوصِ إِلَيْنَا - خِلَافاً مِنْهُمْ عَلَى مَنْ خَالَفَنَا
 فَأَرْحَمِ تِلْكَ الْوُجُوهُ الَّتِي غَيَّرَتْهَا الشَّمْسُ وَ أَرْحَمِ تِلْكَ الْخُدُودَ الَّتِي تَتَقَلَّبُ
 عَلَى حَضْرَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَرْحَمِ تِلْكَ الْأَعْيُنَ الَّتِي جَرَتْ دُمُوعُهَا
 رَحْمَةً لَنَا وَ أَرْحَمِ تِلْكَ الْقُلُوبَ الَّتِي جَزَعَتْ وَ احْتَرَقَتْ لَنَا وَ أَرْحَمِ تِلْكَ
 الصَّرْحَةَ الَّتِي كَانَتْ لَنَا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ تِلْكَ الْأَبْدَانَ وَ تِلْكَ الْأَنْفُسَ حَتَّى
 تُؤَفِّيَهُمْ عَلَى الْحَوْضِ يَوْمَ الْعَطَشِ الْأَكْبَرِ فَمَا زَالَ يَدْعُو وَهُوَ سَاجِدٌ بِهَذَا
 الدُّعَاءِ فَلَمَّا انْصَرَفَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَوْ أَنَّ هَذَا الَّذِي سَمِعْتُ مِنْكَ كَانَ لِمَنْ
 لَا يَعْرِفُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَطُنْتُ أَنْ النَّارَ لَا تَطْعَمُ مِنْهُ شَيْئاً أَبَداً وَ اللَّهُ لَقَدْ تَمَنَّيْتُ
 أَنِّي كُنْتُ زُرْتُهُ وَ لَمْ أَحِجَّ فَقَالَ لِي مَا أَقْرَبَكَ مِنْهُ فَمَا الَّذِي يَمْنَعُكَ مِنْ زِيَارَتِهِ
 ثُمَّ قَالَ يَا مُعَاوِيَةَ لِمَ تَدْعُ ذَلِكَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَمْ أَرَ أَنَّ الْأَمْرَ يَبْلُغُ هَذَا كُلَّهُ
 فَقَالَ يَا مُعَاوِيَةَ مَنْ يَدْعُو لِزُورِهِ فِي السَّمَاءِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَدْعُو لَهُمْ فِي الْأَرْضِ]]
 وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ

سَالِمٌ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: اسْتَأْذَنْتُ عَلِيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَذَكَرَ مِثْلَهُ.

= [[حَدَّثَنِي أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنْ حَسَّانَ [عَسَّانَ] الْبُضْرِيِّ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ لِي يَا مُعَاوِيَةُ لَا تَدْعُ زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ عليه السلام لِخَوْفٍ - فَإِنَّ مَنْ تَرَكَهُ رَأَى مِنَ الْحَسْرَةِ مَا يَتَمَنَّى أَنْ قَبْرَهُ كَانَ عِنْدَهُ أَمَا تُحِبُّ أَنْ يَرَى اللَّهُ شَخْصَكَ وَ سَوَادَكَ فِيمَنْ يَدْعُو لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله عليه وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْأَيْمَةَ عليها السلام - أَمَا تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ بِالْمَغْفِرَةِ لِمَا مَضَى وَ يُغْفَرَ لَكَ ذُنُوبُ سَبْعِينَ سَنَةً أَمَا تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا وَ لَيْسَ عَلَيْهِ ذَنْبٌ تَتَّبِعُ [يُتَّبِعُ] بِهِ أَمَا تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ غَدًا مِمَّنْ يُصَافِحُهُ رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله عليه] [[حَدَّثَنِي أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ وَ جَمَاعَةٌ مَشَايِخِي عَنْ سَعْدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْأَصَمِّ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: اسْتَأْذَنْتُ عَلِيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ وَ الدُّعَاءَ لِزُورِ الْحُسَيْنِ عليه السلام] [[وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مَتِّ الْجَوْهَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنْ عَسَّانَ [عَسَّانَ] الْبُضْرِيِّ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: اسْتَأْذَنْتُ عَلِيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ ذَكَرَ مِثْلَ حَدِيثِ الدُّعَاءِ الَّذِي فِي زُورِ الْحُسَيْنِ عليه السلام. حَدَّثَنِي أَبِي وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ جَمَاعَةٌ مَشَايِخِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ يَحْيَى جَمِيعاً عَنِ الْعَمْرِيِّ بْنِ عَلِيِّ الْبُؤْفَكِيِّ عَنْ يَحْيَى حَادِمِ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: اسْتَأْذَنْتُ عَلِيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ]].^١

۸- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مُحَمَّدِ الْبُضْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ لِرَجُلٍ مِنْ مَوَالِيهِ وَ سَأَلَهُ عَنِ الرَّبَّارَةِ فَقَالَ لَهُ مَنْ تَزُورُ وَ مَنْ تُرِيدُ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَقَالَ مَنْ صَلَّى حَلْفَهُ صَلَاةً وَاجِبَةً [وَاحِدَةً] يُرِيدُ بِهَا اللَّهُ لِقَى اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَ عَلَيْهِ مِنَ النُّورِ مَا يُغْشَى لَهُ كُلُّ شَيْءٍ يَرَاهُ وَ اللَّهُ يُكْرِمُ زُورَاهُ وَ يَمْنَعُ النَّارَ أَنْ تَنَالَ مِنْهُمْ شَيْئاً وَ إِنَّ الزَّائِرَ لَهُ لَا يَتَنَاسَى [لَا يَتَنَاسَى] لَهُ دُونَ الْحَوْضِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمٌ عَلَى الْحَوْضِ يُصَافِحُهُ وَ يُرْوِيهِ مِنَ الْمَاءِ - وَ مَا يَسْبِقُهُ أَحَدٌ إِلَى وَرُودِهِ الْحَوْضِ حَتَّى يَزُورَى ثُمَّ يَنْصَرِفُ إِلَى مَنْزِلِهِ مِنَ الْجَنَّةِ - وَ مَعَهُ مَلَكٌ مِنْ قِبَلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَأْمُرُ الصِّرَاطَ أَنْ يَنْزِلَ لَهُ وَ يَأْمُرُ النَّارَ أَنْ لَا يُصِيبَهُ مِنْ لَفْحِهَا شَيْءٌ حَتَّى يَجُوزَهَا وَ مَعَهُ رَسُولُهُ الَّذِي بَعَثَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۹- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْأَصَمِّ قَالَ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ: أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ يُرَارُ وَالِدُكَ قَالَ فَقَالَ نَعَمْ وَ يُصَلِّي عِنْدَهُ وَ قَالَ يُصَلِّي حَلْفَهُ وَ لَا يُتَقَدَّمُ عَلَيْهِ قَالَ فَمَا لِمَنْ أَتَاهُ قَالَ الْجَنَّةُ إِنْ كَانَ يَأْتُمُّ بِهِ قَالَ فَمَا لِمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ قَالَ الْحَسْرَةُ يَوْمَ الْحَسْرَةِ قَالَ فَمَا لِمَنْ أَقَامَ عِنْدَهُ قَالَ كُلُّ يَوْمٍ بِأَلْفِ شَهْرٍ قَالَ فَمَا لِلْمُنْفِقِ فِي خُرُوجِهِ إِلَيْهِ وَ الْمُنْفِقِ عِنْدَهُ قَالَ دَرَاهِمٌ بِأَلْفِ دَرَاهِمٍ قَالَ فَمَا لِمَنْ مَاتَ فِي سَفَرِهِ إِلَيْهِ قَالَ تُشَيِّعُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَأْتِيهِ بِالْحَنُوطِ وَ الْكِسْوَةِ مِنَ الْجَنَّةِ وَ تُصَلِّي عَلَيْهِ إِذْ كَفَّنَ وَ تُكْفِنُهُ فَوْقَ أَكْفَانِهِ وَ تَفْرُسُ لَهُ الرِّيحَانِ تَحْتَهُ - وَ تَدْفَعُ الْأَرْضَ حَتَّى تَصُورَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ مَسِيرَةَ ثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ وَ مِنْ حَلْفِهِ مِثْلَ ذَلِكَ - وَ عِنْدَ رَأْسِهِ مِثْلَ ذَلِكَ وَ عِنْدَ رِجْلَيْهِ مِثْلَ ذَلِكَ وَ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى قَبْرِهِ - وَ يَدْخُلُ

عَلَيْهِ رُوحُهَا وَرِيحَانُهَا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ قُلْتُ فَمَا لِمَنْ صَلَّى عِنْدَهُ قَالَ مَنْ صَلَّى عِنْدَهُ رَكَعَتَيْنِ - لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ تَعَالَى شَيْئاً إِلَّا أَعْطَاهُ إِيَّاهُ قُلْتُ فَمَا لِمَنْ اغْتَسَلَ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ ثُمَّ أَتَاهُ - قَالَ إِذَا اغْتَسَلَ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ وَهُوَ يُرِيدُهُ تَسَاقَطَتْ عَنْهُ خَطَايَاهُ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ - قَالَ قُلْتُ فَمَا لِمَنْ يَجْهَرُ إِلَيْهِ وَ لَمْ يَخْرُجْ لَعَلَّهُ تُصِيبُهُ [لِقَلَّةِ نَصِيْبِهِ] قَالَ يُعْطِيهِ اللَّهُ بِكُلِّ دِرْهَمٍ أَنْفَقَهُ - مِثْلُ أَحَدٍ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَ يُحْلِفُ عَلَيْهِ أَضْعَافَ مَا أَنْفَقَهُ وَ يُصْرَفُ عَنْهُ مِنَ الْبَلَاءِ مِمَّا قَدْ نَزَلَ لِيُصِيبَهُ وَ يُدْفَعُ عَنْهُ وَ يُحْفَظُ فِي مَالِهِ قَالَ قُلْتُ فَمَا لِمَنْ قُتِلَ عِنْدَهُ جَارٌ عَلَيْهِ سُلْطَانٌ فَقَتَلَهُ قَالَ أَوَّلُ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِهِ يُعْفَرُ لَهُ بِهَا كُلُّ خَطِيئَةٍ وَ تُغَسَلُ طَيْبَتُهُ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا الْمَلَائِكَةُ حَتَّى تَخْلُصَ كَمَا خَلَصَتِ الْأَنْبِيَاءُ الْمُخْلِصِينَ [الْمُخْلُصُونَ] وَ يَذْهَبُ عَنْهَا مَا كَانَ خَالَطَهَا - مِنْ أَجْنَاسِ طِينِ أَهْلِ الْكُفْرِ وَ يُغَسَلُ قَلْبُهُ وَ يُسْرَحُ صَدْرُهُ وَ يُمَلَأُ إِيمَاناً فَيَلْقَى اللَّهَ وَ هُوَ مُخْلِصٌ مِنْ كُلِّ مَا تُخَالِطُهُ الْأَبْدَانُ وَ الْقُلُوبُ وَ يُكْتَبُ لَهُ شَفَاعَةٌ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَلْفٍ مِنْ إِخْوَانِهِ - وَ تَوَلَّى الصَّلَاةَ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ مَعَ جَبْرَائِيلَ وَ مَلِكِ الْمَوْتِ وَ يُؤْتَى بِكَفْنِهِ وَ حَنُوطِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُوسَّعُ قَبْرُهُ عَلَيْهِ وَ يُوضَعُ لَهُ مَصَابِيحُ فِي قَبْرِهِ وَ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنَ الْجَنَّةِ - وَ تَأْتِيهِ الْمَلَائِكَةُ بِالطَّرْفِ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُرْفَعُ بَعْدَ ثَمَانِيَةِ عَشَرَ يَوْماً إِلَى حَظِيرَةِ الْقُدْسِ - فَلَا يَزَالُ فِيهَا مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ حَتَّى تُصِيبَهُ النَّفْحَةُ الَّتِي لَا تُبْقِي شَيْئاً فَإِذَا كَانَتِ النَّفْحَةُ الثَّانِيَةَ وَ حَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ كَانَ أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْأَوْصِيَاءَ وَ يُبَشِّرُونَهُ وَ يَقُولُونَ لَهُ الزَّمْنَا وَ يُقِيمُونَهُ عَلَى الْحَوْضِ فَيَشْرَبُ مِنْهُ وَ يَسْقِي مَنْ أَحَبَّ قُلْتُ فَمَا لِمَنْ حُبِسَ فِي إِيثَانِهِ قَالَ لَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ يُحْبَسُ وَ يَغْتَمُّ فَرْحَةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَإِنْ ضَرَبَ بَعْدَ الْحَبْسِ فِي إِيثَانِهِ كَانَ لَهُ بِكُلِّ ضَرْبَةٍ حَوْرَاءٌ وَ بِكُلِّ وَجَعٍ يَدْخُلُ عَلَى بَدَنِهِ أَلْفٌ حَسَنَةٍ وَ يُمَحَى بِهَا عَنْهُ أَلْفُ سَيِّئَةٍ وَ يُرْفَعُ لَهُ بِهَا أَلْفُ

أَلْفِ دَرَجَةٍ وَ يَكُونُ مِنْ مُحَدَّثِي رَسُولِ اللَّهِ (ص) حَتَّى يَفْرُغَ مِنَ الْحِسَابِ
فَيُصَافِحُهُ حَمَلَةَ الْعُرْشِ وَ يُقَالُ لَهُ سَلْ مَا أَحْبَبْتَ وَ يُؤْتَى ضَارِبُهُ لِلْحِسَابِ فَلَا
يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ وَ لَا يُحْتَسَبُ بِشَيْءٍ وَ يُؤْخَذُ بِضَبْعِيهِ حَتَّى يُنْتَهَى بِهِ إِلَى مَلَكٍ
يَحْبُوهُ وَ يُشْفِقُهُ بِشَرِبَةٍ مِنَ الْحَمِيمِ وَ شَرِبَةٍ مِنَ الْعَسَلِينِ - وَ يُوضَعُ عَلَى مِثَالِ
[مَقَالٍ] فِي النَّارِ فَيُقَالُ لَهُ دُقْ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ فِيمَا آتَيْتَ إِلَى هَذَا الَّذِي صَرَبْتَهُ
سَبَبًا إِلَى وَفِدِ اللَّهِ وَ وَفِدِ رَسُولِهِ وَ يَأْتِي بِالْمَضْرُوبِ إِلَى بَابِ جَهَنَّمَ وَ يُقَالُ لَهُ
انْظُرْ إِلَى ضَارِبِكَ وَ إِلَى مَا قَدْ لَقِيَ فَهَلْ شَفِيتُ صَدْرَكَ وَ قَدْ افْتَضَّ لَكَ مِنْهُ
فَيَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْتَصَرَ لِي وَ لَوْلِدِ رَسُولِهِ مِنْهُ.

١٠- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْأَصْمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ
قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا ابْنَ بُكَيْرٍ إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنْ بَقَاعِ الْأَرْضِ سِتَّةً الْبَيْتَ
الْحَرَامَ وَ الْحَرَمَ وَ مَقَابِرَ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَقَابِرَ الْأَوْصِيَاءِ وَ مَقَاتِلَ [مَقَابِرِ] الشُّهَدَاءِ وَ
الْمَسَاجِدَ الَّتِي يُدَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ يَا ابْنَ بُكَيْرٍ هَلْ تَدْرِي مَا لِمَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِذْ جَهَلَهُ الْجَاهِلُ [الْجَاهِلُونَ] مَا مِنْ صَبَاحٍ إِلَّا وَ عَلَى
قَبْرِهِ هَاتِفٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يُنَادِي يَا طَالِبَ الْخَيْرِ أَقْبِلْ إِلَى خَالِصَةِ اللَّهِ تَزَحَلْ
بِالْكَرَامَةِ وَ تَأْمَنِ التَّدَامَةَ يَسْمَعُ أَهْلُ الْمَشْرِقِ وَ أَهْلُ الْمَغْرِبِ إِلَّا التَّقْلِينَ - وَ لَا
يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مَلَكٌ مِنَ الْحَفِظَةِ إِلَّا عَطَفَ عَلَيْهِ عِنْدَ رُقَادِ الْعَبْدِ حَتَّى يُسَبِّحَ
اللَّهُ عِنْدَهُ وَ يَسْأَلُ اللَّهُ الرِّضَا عَنْهُ وَ لَا يَبْقَى مَلَكٌ فِي الْهَوَاءِ يَسْمَعُ الصَّوْتَ إِلَّا
أَجَابَ بِالتَّقْدِيسِ لِلَّهِ تَعَالَى فَتَسْتَدُ أَصْوَاتُ الْمَلَائِكَةِ فَيُجِيبُهُمْ أَهْلُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا
فَتَسْتَدُ أَصْوَاتُ الْمَلَائِكَةِ وَ أَهْلُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا حَتَّى تَبْلُغَ أَهْلَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ
فَيَسْمَعُ اللَّهُ أَصْوَاتَهُمُ النَّبِيِّينَ [فَيَسْمَعُ أَصْوَاتَهُمُ النَّبِيِّينَ] فَيَتَرَحَّمُونَ وَ يُصَلُّونَ
عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ يَدْعُونَ لِمَنْ زَارَهُ.

١١- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ حَمَادِ ذِي النَّابِ عَنْ رُومِيٍّ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مَا تَقُولُ فِيمَنْ زَارَ أَبَاكَ عَلَى خَوْفٍ قَالَ يُؤْمِنُهُ اللَّهُ يَوْمَ الْفَرَجِ الْأَكْبَرِ وَتَلْقَاهُ الْمَلَائِكَةُ بِالْبِشَارَةِ وَيَقَالُ لَهُ لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ هَذَا يَوْمُكَ الَّذِي فِيهِ فَوْزُكَ.

١٢- وَبِإِسْنَادِهِ عَنِ الْأَصَمِّ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنِّي أَنْزَلُ الْأَرْجَانَ وَ قَلْبِي يُنَارِعُنِي إِلَى قَبْرِ أَبِيكَ فَإِذَا خَرَجْتُ فَقَلْبِي وَجَلُّ مُشْفِقٌ حَتَّى أَرْجِعَ خَوْفًا مِنَ السُّلْطَانِ وَ الشُّعَاعَةِ وَ أَصْحَابِ الْمَسَالِحِ فَقَالَ يَا ابْنَ بُكَيْرِ أَمَا تُحِبُّ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ فِينَا خَائِفًا أَمَا تَعْلَمُ أَنَّهُ مَنْ خَافَ لِخَوْفِنَا أَظَلَّهُ اللَّهُ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ وَ كَانَ مُحَدِّثُهُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَحْتَ الْعَرْشِ وَ آمَنَهُ اللَّهُ مِنْ أَفْرَاجِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ يُفْرَعُ النَّاسُ وَ لَا يُفْرَعُ فَإِنْ فَرَعَ وَ قَرَّئْتَهُ [قَوَّئْتَهُ] الْمَلَائِكَةُ وَ سَكَّنَتْ قَلْبَهُ بِالْبِشَارَةِ.

١٣- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُدْلِجٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ فِي حَدِيثِ طَوِيلٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ تَأْتِي قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ نَعَمْ عَلَى خَوْفٍ وَ وَجَلٍ فَقَالَ مَا كَانَ مِنْ هَذَا أَشَدَّ فَالتَّوَابُ فِيهِ عَلَى قَدْرِ الْخَوْفِ وَ مَنْ خَافَ فِي إِيْتِيَانِهِ آمَنَ اللَّهُ رَوْعَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَ انصَرَفَ بِالْمَغْفِرَةِ وَ سَلِمَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ زَارَهُ النَّبِيُّ ص وَ دَعَا لَهُ - وَ انْقَلَبَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضِّلَ لَمْ يَمَسَّهُ سُوءٌ وَ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ ثُمَّ ذَكَرَ الْحَدِيثَ.

١٤- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُعَاذٌ عَنْ أَبِي بَانٍ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: قَالَ أَبُو عَبْدِ

اللَّهِ ﷺ مَنْ أَتَى قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَقَدْ وَصَلَ رَسُولَ اللَّهِ ص وَوَصَلْنَا - وَ حَرَمْتُ غَيْبَتَهُ وَ حَرَمَ لَحْمُهُ عَلَى النَّارِ وَ أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ دِرْهَمٍ أَنْفَقَهُ عَشْرَةَ أَلْفِ مَدِينَةٍ لَهُ فِي كِتَابٍ مَحْفُوظٍ وَ كَانَ اللَّهُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ حَوَائِجِهِ وَ حَفِظَ فِي كُلِّ مَا حَلَفَ وَ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ شَيْئاً إِلَّا أَعْطَاهُ وَ أَجَابَهُ فِيهِ إِمَّا أَنْ يُعْجَلَهُ وَ إِمَّا أَنْ يُؤَخَّرَهُ لَهُ. = وَ حَدَّثَنِي بِذَلِكَ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ بْنِ سَهَيْلٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصْمِّ عَنْ مُعَاذٍ عَنْ أَبَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ مِنْهُ.

۱۵- وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصْمِّ عَنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي مَنْ تَرَكَ زِيَارَتَهُ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ قَالَ أَقُولُ إِنَّهُ قَدْ عَقَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَ عَقْنَا وَ اسْتَحَفَّ بِأَمْرِ هُوَ لَهُ وَ مَنْ زَارَهُ كَانَ اللَّهُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ حَوَائِجِهِ - وَ كُنْفِي مَا أَهَمَّهُ مِنْ أَمْرِ دُنْيَا وَ إِنَّهُ لَيَجْلِبُ الرِّزْقَ عَلَى الْعَبْدِ وَ يُخْلِفُ عَلَيْهِ مَا أَنْفَقَ - وَ يَغْفِرُ لَهُ ذُنُوبَ حَمْسِينَ سَنَةً وَ يَرْجِعُ إِلَى أَهْلِهِ وَ مَا عَلَيْهِ وَرْوَ وَ لَا خَطِيئَةٌ إِلَّا وَ قَدْ مُحِيَتْ مِنْ صَحِيفَتِهِ فَإِنْ هَلَكَ فِي سَفَرِهِ نَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ فَعَسَلَتْهُ وَ فُيْحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَ يَدْخُلُ [وَ فُتِحَ لَهُ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ يَدْخُلُ] عَلَيْهِ رَوْحُهَا حَتَّى يُنَشَّرَ وَ إِنْ سَلِمَ فُتِحَ لَهُ الْبَابُ الَّذِي يَنْزِلُ مِنْهُ الرِّزْقُ وَ يُجْعَلُ لَهُ بِكُلِّ دِرْهَمٍ أَنْفَقَهُ عَشْرَةُ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ ذُخِرَ ذَلِكَ لَهُ فَإِذَا حُشِرَ قَبِيلَ لَهُ لَكَ بِكُلِّ دِرْهَمٍ عَشْرَةُ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ إِنْ اللَّهُ نَظَرَ لَكَ وَ ذَخَرَهَا لَكَ عِنْدَهُ.

۱۶- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْأَصْمِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ إِنَّ رَجُلًا أَتَاهُ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ يُزَارُ وَالِدُكَ قَالَ فَقَالَ نَعَمْ وَ يُصَلِّي عِنْدَهُ وَ

يُصَلِّي حَلْفَهُ وَ لَا يُتَقَدَّمُ عَلَيْهِ قَالَ فَمَا لِمَنْ أَتَاهُ قَالَ الْجَنَّةُ إِنْ كَانَ يَأْتُمُّ بِهِ قَالَ
فَمَا لِمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ قَالَ الْحَسْرَةُ يَوْمَ الْحَسْرَةِ قَالَ فَمَا لِمَنْ أَقَامَ عِنْدَهُ قَالَ
كُلُّ يَوْمٍ بِأَلْفِ شَهْرٍ قَالَ فَمَا لِلْمُنْفِقِ فِي خُرُوجِهِ إِلَيْهِ وَ الْمُنْفِقِ عِنْدَهُ قَالَ الدَّرْهَمُ
بِأَلْفِ دِرْهَمٍ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ.

١٧- وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْأَصَمِّ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جُعِلْتُ
فِدَاكَ إِنْ أَبَاكَ كَانَ يَقُولُ فِي الْحَجِّ يُحَسِّبُ لَهُ بِكُلِّ دِرْهَمٍ أَنْفَقَهُ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَمَا
لِمَنْ يُنْفِقُ فِي الْمَسِيرِ إِلَى أَبِيكَ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَقَالَ يَا ابْنَ سِنَانٍ يُحَسِّبُ لَهُ
بِالدَّرْهَمِ أَلْفٌ وَ أَلْفٌ حَتَّى عَدَّ عَشْرَةَ وَ يُزْفَعُ لَهُ مِنَ الدَّرَجَاتِ مِثْلُهَا وَ رِضَا اللَّهِ
خَيْرٌ لَهُ وَ دُعَاءُ مُحَمَّدٍ (ص) وَ دُعَاءُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ خَيْرٌ لَهُ^١.

١٨- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ
بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُدْلِجٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِذَا خَرَجْنَا إِلَى أَبِيكَ أَفَكُنَّا [أَفَلَسْنَا] فِي حَجٍّ قَالَ
بَلَى قُلْتُ فَيَلْزَمُنَا مَا يَلْزَمُ الْحَاجَّ قَالَ مِنْ مَا ذَا قُلْتُ مِنَ الْأَشْيَاءِ الَّتِي يَلْزَمُ
الْحَاجَّ قَالَ يَلْزَمُكَ حُسْنُ الصَّحَابَةِ لِمَنْ يَضْحَبُكَ وَ يَلْزَمُكَ فَلَّةُ الْكَلَامِ إِلَّا بِخَيْرٍ
وَ يَلْزَمُكَ كَثْرَةُ ذِكْرِ اللَّهِ وَ يَلْزَمُكَ نَظَافَةُ النَّيَابِ وَ يَلْزَمُكَ الْغُسْلُ قَبْلَ أَنْ تَأْتِيَ
الْحَائِرَ وَ يَلْزَمُكَ الْحُسُوعُ وَ كَثْرَةُ الصَّلَاةِ وَ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ
يَلْزَمُكَ التَّوْقِيرُ لِأَخْذِ مَا لَيْسَ لَكَ وَ يَلْزَمُكَ أَنْ تَغُضَّ بَصْرَكَ وَ يَلْزَمُكَ أَنْ تَعُودَ
إِلَى أَهْلِ الْحَاجَةِ مِنْ إِخْوَانِكَ إِذَا رَأَيْتَ مُنْقَطِعاً وَ الْمَوَاسَاةَ وَ يَلْزَمُكَ التَّقِيَّةُ الَّتِي
قَوَامُ دِينِكَ بِهَا وَ الْوَرَعُ عَمَّا نَهَيْتَ عَنْهُ وَ الْخُصُومَةُ وَ كَثْرَةُ الْأَيْمَانِ وَ الْجِدَالِ
الَّذِي فِيهِ الْأَيْمَانُ فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ تَمَّ حُجُّكَ وَ عُمَرْتُكَ وَ اسْتَوْجَبْتَ مِنَ الَّذِي

طَلَبَتْ مَا عِنْدَهُ بِنَفَقَتِكَ وَاعْتِرَابِكَ عَنْ أَهْلِكَ وَرَغْبَتِكَ فِيمَا رَغِبْتَ أَنْ تَنْصَرِفَ
بِالْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ.^۱

۱۹- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ
بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ زَارَ
الْحُسَيْنَ عليه السلام مِنْ شَيْعَتِنَا لَمْ يَرْجِعْ حَتَّى يُعْفَرَ لَهُ كُلُّ ذَنْبٍ - وَ يُكْتَبَ لَهُ بِكُلِّ
حُطُوءَةٍ حَطَاَهَا وَ كُلِّ يَدٍ رَفَعْتَهَا دَابَّتْهُ أَلْفُ حَسَنَةٍ وَ مُجِيٍّ عَنْهُ أَلْفُ سَيِّئَةٍ - وَ
تُرْفَعُ لَهُ أَلْفُ دَرَجَةٍ.^۲

۲۰- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ
بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ قَالَ: شَهِدْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ قَدْ
أَتَاهُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ خُرَّاسَانَ فَسَأَلُوهُ عَنْ إِثْبَانِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ مَا فِيهِ مِنْ
الْفُضْلِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ - مَنْ زَارَهُ يُرِيدُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ
أُخْرِجَهُ اللَّهُ مِنْ ذُنُوبِهِ كَمَوْلُودٍ وَ لَدَنَّهُ أُمُّهُ وَ شَيْعَتُهُ الْمَلَائِكَةُ فِي مَسِيرِهِ فَفَرَّقَتْ
عَلَى رَأْسِهِ قَدْ صَفُّوا بِأَجْنِحَتِهِمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى أَهْلِهِ وَ سَأَلَتِ الْمَلَائِكَةُ
الْمَغْفِرَةَ لَهُ مِنْ رَبِّهِ وَ غَشِيَتْهُ الرَّحْمَةُ مِنْ أَعْنَانِ السَّمَاءِ وَ نَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ طِبْتُ وَ
طَابَ مَنْ زُرْتُ وَ حُفِظَ فِي أَهْلِهِ.

۲۱- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ
بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْأَنْصَارِيِّ (كَذَا: الْبَصْرِيِّ)
عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ قَالَ: شَهِدْتُ أَبَا

۱. همان، صص ۱۳۰-۱۳۱.

۲. همان، ص ۱۳۴.

عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ أَتَاهُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ حُرَّاسَانَ فَسَأَلُوهُ عَنْ إِثْبَانِ قَبْرِ
الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا فِيهِ مِنَ الْفَضْلِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ مَنْ
زَارَهُ يُرِيدُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ ذُنُوبِهِ كَمَوْلُودٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ وَ شَيَّعَتْهُ
الْمَلَائِكَةُ فِي مَسِيرِهِ فَرَفَرَتْ عَلَى رَأْسِهِ قَدْ صَفُّوا بِأَجْنِحَتِهِمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَرْجِعَ
إِلَى أَهْلِهِ وَ سَأَلَتِ الْمَلَائِكَةُ الْمَغْفِرَةَ لَهُ مِنْ رَبِّهِ وَ غَشِيَتْهُ الرَّحْمَةُ مِنْ أَغْنَانِ
السَّمَاءِ وَ نَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ طِبْتَ وَ طَابَ مَنْ زُرْتَ - وَ حُفِظَ فِي أَهْلِهِ.^١

٢٢- وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ
مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ
بِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ قَالَ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي
حَدِيثٍ لَهُ طَوِيلٍ قَالَ: أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ هَلْ يُزَارُ وَالِدُكَ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ مَا لِمَنْ
اغْتَسَلَ بِالْفُرَاتِ ثُمَّ أَتَاهُ قَالَ إِذَا اغْتَسَلَ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ وَ هُوَ يُرِيدُهُ تَسَاقَطَتْ
عَنْهُ خَطَايَاهُ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ.^٢

٢٣- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ
بِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ قَالَ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ
فِي حَدِيثٍ لَهُ طَوِيلٍ أَنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ هَلْ يُزَارُ وَالِدُكَ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا
لِمَنْ زَارَهُ قَالَ الْجَنَّةُ إِنْ كَانَ يَأْتُمُّ بِهِ قَالَ فَمَا لِمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ قَالَ الْحَسْرَةُ
يَوْمَ الْحَسْرَةِ - وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ.^٣

٢٤- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ

١. همان، ص ١٤٥.

٢. همان، ص ١٨٥.

٣. همان، ص ١٩٤.

الرَّحْمَنِ الْأَصْمَّ قَالَ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ يُرَارُ وَالِدُكَ قَالَ فَقَالَ نَعَمْ وَ يُصَلِّي عِنْدَهُ وَ قَالَ وَ يُصَلِّي خَلْفَهُ وَ لَا يُتَقَدَّمُ^۱.

۲۵- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصْمَّ قَالَ حَدَّثَنَا مُدْلِجٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: خَرَجْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ أَنَا وَجِعٌ فَقِيلَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَجِعٌ فَأَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَرَابًا مَعَ غُلَامٍ مُعْطَى بِمَنْدِيلٍ فَنَاوَلَنِيهِ الْغُلَامُ وَ قَالَ لِي اشْرَبْهُ فَإِنَّهُ قَدْ أَمَرَنِي أَنْ لَا أُبْرَحَ حَتَّى تَشْرَبَهُ فَتَنَاوَلْتُهُ فَإِذَا رَائِحَةُ الْمِسْكِ مِنْهُ وَ إِذَا بِشَرَابٍ طَيِّبٍ الطَّعْمُ بَارِدٍ فَلَمَّا شَرِبْتُهُ قَالَ لِي الْغُلَامُ يَقُولُ لَكَ مَوْلَاكَ إِذَا شَرِبْتَهُ فَتَعَالَ فَفَكَرْتُ فِيمَا قَالَ لِي وَ مَا أَقْدِرُ عَلَى التُّهُوضِ قَبْلَ ذَلِكَ عَلَى رِجْلِي فَلَمَّا اسْتَقَرَّ الشَّرَابُ فِي جَوْفِي فَكَأَنَّمَا نَشَطْتُ مِنْ عِقَالٍ فَأَتَيْتُ بَابَهُ فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ فَصَوَّتْ بِي صَحْحَ الْجِسْمِ ادْخُلْ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ أَنَا بَاكِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ قَبَّلْتُ يَدَهُ وَ رَأْسَهُ فَقَالَ لِي وَ مَا يُبْكِيكَ يَا مُحَمَّدُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَبُوكِي عَلَى اغْتِرَابِي وَ بَعْدِ الشُّقَّةِ وَ قَلَّةِ الْقُدْرَةِ عَلَى الْمَقَامِ عِنْدَكَ أَنْظُرْ إِلَيْكَ - فَقَالَ لِي أَمَّا قَلَّةُ الْقُدْرَةِ فَكَذَلِكَ جَعَلَ اللَّهُ أَوْلِيَاءَنَا وَ أَهْلَ مَوَدَّتِنَا وَ جَعَلَ الْبَلَاءَ إِلَيْهِمْ سَرِيعاً وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْغُرْبَةِ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غَرِيبٌ وَ فِي هَذَا الْخَلْقِ الْمُنْكَوسِ حَتَّى يَخْرُجَ مِنْ هَذِهِ الدَّارِ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ بَعْدِ الشُّقَّةِ فَلَكَ بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُسْوَةٌ بَارِضٍ نَائِيَةٍ عَنَّا بِالْفُرَاتِ وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ حُبِّكَ قُرْبِنَا وَ النَّظَرَ إِلَيْنَا وَ أَنَّكَ لَا تَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ فَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قَلْبِكَ وَ جَزَاؤُكَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لِي هَلْ تَأْتِي قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ نَعَمْ عَلَى حَوْفٍ وَ وَجَلٍ فَقَالَ مَا كَانَ فِي هَذَا أَشَدَّ

فَالثَّوَابُ فِيهِ عَلَى قَدْرِ الْخَوْفِ وَمَنْ خَافَ فِي إِثْبَانِهِ آمَنَ اللَّهُ رَوْعَتُهُ - يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَانْصَرَفَ بِالْمَغْفِرَةِ وَسَلَّمَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ زَارَ [وَرَأَهُ] النَّبِيُّ صَ وَمَا يَضْنَعُ وَ دَعَا لَهُ انْقَلَبَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضَّلَ لَمْ يَمَسُّهُ سُوءٌ وَ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ لِي كَيْفَ وَجَدْتَ الشَّرَابَ فَقُلْتُ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ وَأَنْكَ وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ وَ لَقَدْ أَتَانِي الْعَلَامُ بِمَا بَعَثْتَهُ وَمَا أَقْدِرُ عَلَى أَنْ أُسْتَقِيلَ عَلَى قَدَمِي وَ لَقَدْ كُنْتُ آيسًا مِنْ نَفْسِي فَنَاوَلَنِي الشَّرَابَ - فَشَرِبْتُهُ فَمَا وَجَدْتُ مِثْلَ رِيحِهِ وَ لَا أَطِيبَ مِنْ ذَوْقِهِ وَ لَا طَعْمِهِ وَ لَا أَبْرَدَ مِنْهُ فَلَمَّا شَرِبْتُهُ قَالَ لِي الْعَلَامُ إِنَّهُ أَمَرَنِي أَنْ أَقُولَ لَكَ إِذَا شَرِبْتُهُ فَأَقْبِلْ إِلَيَّ وَ قَدْ عَلِمْتُ شِدَّةَ مَا بِي فَقُلْتُ لِأُذْهِبَنَّ إِلَيْهِ وَ لَوْ ذَهَبَتْ نَفْسِي فَأَقْبَلْتُ إِلَيْكَ فَكَأَنِّي نَشِطْتُ مِنْ عِقَالٍ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ رَحْمَةً لِشِعَتِكُمْ وَ رَحْمَةً عَلَيَّ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ الشَّرَابَ الَّذِي شَرِبْتَهُ فِيهِ مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ أَفْضَلُ مَا اسْتَشَفِي بِهِ فَلَا تَعْدِلْ بِهِ فَإِنَّا نَسْقِيهِ صَبِيَانَنَا وَ نِسَاءَنَا فَتَرَى فِيهِ كُلَّ خَيْرٍ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا لَنَأْخُذُ مِنْهُ وَ نَسْتَشْفِي بِهِ فَقَالَ يَا خُذْهُ الرَّجُلُ فَيُخْرِجُهُ مِنَ الْحَائِرِ وَ قَدْ أَظْهَرَهُ فَلَا يَمُرُّ بِأَحَدٍ مِنَ الْجِنِّ بِهِ عَاهَةً وَ لَا دَابَّةً - وَ لَا شَيْءٍ فِيهِ آفَةٌ إِلَّا سَمَّهُ فَتَذْهَبُ بَرَكَتُهُ فَيَصِيرُ بَرَكَتُهُ لِعَیْرِهِ وَ هَذَا الَّذِي يُتَعَالَجُ بِهِ لَيْسَ هَكَذَا وَ لَوْ لَا مَا ذَكَرْتُ لَكَ مَا يُمَسَّحُ بِهِ شَيْءٌ - وَ لَا شَرِبَ مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا أَفَاقَ مِنْ سَاعَتِهِ وَ مَا هُوَ إِلَّا كَحَجَرِ الْأَسْوَدِ أَتَاهُ صَاحِبُ الْعَاهَاتِ وَ الْكُفْرِ وَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ كَانَ لَا يَتَمَسَّحُ بِهِ أَحَدٌ إِلَّا أَفَاقَ وَ كَانَ كَأَبْيَضِ يَأْقُوتَةٍ فَاسْوَدَّ حَتَّى صَارَ إِلَى مَا رَأَيْتَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ كَيْفَ أَضْنَعُ بِهِ فَقَالَ تَضْنَعُ بِهِ مَعَ إِظْهَارِكَ إِبَاهَ مَا يَضْنَعُ غَيْرُكَ تَسْتَخَفُّ بِهِ فَتَطْرَحُهُ فِي حُزْرِكَ وَ فِي أَشْيَاءِ دَنَسَةٍ فَيَذْهَبُ مَا فِيهِ مِمَّا تُرِيدُهُ لَهُ فَقُلْتُ صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ لَيْسَ يَا خُذْهُ أَحَدٌ إِلَّا وَ هُوَ جَاهِلٌ بِأَخْذِهِ وَ لَا يَكَادُ يَسْلَمُ بِالنَّاسِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ

كَيْفَ لِي أَنْ آخُذَهُ كَمَا تَأْخُذُهُ فَقَالَ لِي أُغْطِيكَ مِنْهُ شَيْئًا فَقُلْتُ نَعَمْ - قَالَ إِذَا
أَخَذْتَهُ فَكَيْفَ تَضَعُ بِهِ فَقُلْتُ أَذْهَبُ بِهِ مَعِيَ فَقَالَ فِي أَيِّ شَيْءٍ تَجْعَلُهُ فَقُلْتُ
فِي ثِيَابِي - قَالَ فَقَدْ رَجَعْتَ إِلَى مَا كُنْتَ تَضَعُ أَشْرَبَ عِنْدَنَا مِنْهُ حَاجَتَكَ وَلَا
تَحْمِلُهُ - فَإِنَّهُ لَا يَسْلَمُ لَكَ فَسَقَانِي مِنْهُ مَرَّتَيْنِ فَمَا أَعْلَمُ أَنِّي وَجَدْتُ شَيْئًا مِمَّا
كُنْتُ أَجِدُ حَتَّى انْصَرَفْتُ .

= حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَهْرِيَارَ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْرِيَارَ عَنِ
الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو
شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كُنْتُ
بِمَكَّةَ وَذَكَرَ فِي حَدِيثِهِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي رَأَيْتُ أَصْحَابَنَا يَأْخُذُونَ مِنْ
طِينِ الْحَائِرِ لِيَسْتَشْفُونَ [يَسْتَشْفُونَ] بِهِ - هَلْ فِي ذَلِكَ شَيْءٌ مِمَّا يَقُولُونَ مِنَ
الشِّفَاءِ قَالَ قَالَ يُسْتَشْفَى بِمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقَبْرِ عَلَى رَأْسِ أَرْبَعَةِ أَمْيَالٍ وَكَذَلِكَ
قَبْرُ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَكَذَلِكَ طِينُ قَبْرِ الْحَسَنِ وَ عَلِيِّ وَ مُحَمَّدٍ فَخُذْ مِنْهَا
فَإِنَّهَا شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ سُقْمٍ وَ جُنَّةٌ مِمَّا تَخَافُ وَ لَا يَعْدِلُهَا شَيْءٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ الَّتِي
يُسْتَشْفَى بِهَا إِلَّا الدُّعَاءَ وَ إِنَّمَا يُفْسِدُهَا مَا يُحَالِطُهَا مِنْ أَوْعِيَّتِهَا وَ قِلَّةِ الْيَقِينِ
لِمَنْ يُعَالِجُ بِهَا فَأَمَّا مَنْ أَيَقَنَ أَنَّهَا لَهُ شِفَاءٌ إِذَا يُعَالِجُ بِهَا كَفَتْهُ بِإِذْنِ اللَّهِ مِنْ غَيْرِهَا
مِمَّا يُعَالِجُ بِهِ وَ يُفْسِدُهَا الشَّيَاطِينُ وَ الْجِنُّ مِنْ أَهْلِ الْكُفْرِ مِنْهُمْ يَتَمَسَّحُونَ بِهَا وَ
مَا تَمُرُّ بِشَيْءٍ إِلَّا سَمَّهَا وَ أَمَّا الشَّيَاطِينُ وَ كُفَّارُ الْجِنِّ فَإِنَّهُمْ يَحْسُدُونَ بَنِي آدَمَ
عَلَيْهَا فَيَتَمَسَّحُونَ بِهَا لِيَذْهَبَ عَامَةٌ طَبِيبُهَا وَ لَا يُخْرِجُ الطَّيْنُ مِنَ الْحَائِرِ إِلَّا وَ قَدْ
اسْتَعَدَّ لَهُ مَا لَا يُحْصَى مِنْهُمْ وَ أَنَّهُ لَفِي يَدِ صَاحِبِهَا وَ هُمْ يَتَمَسَّحُونَ بِهَا وَ لَا
يَقْدِرُونَ مَعَ الْمَلَائِكَةِ أَنْ يَدْخُلُوا الْحَائِرَ وَ لَوْ كَانَ مِنَ التُّرْبَةِ شَيْءٌ يَسْلَمُ مَا
غُولَجَ بِهِ أَحَدٌ إِلَّا بَرَأَ مِنْ سَاعَتِهِ فَإِذَا أَخَذْتَهَا فَانْكُثْهَا وَ أَكْثِرْ عَلَيْهَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ

تَعَالَى وَ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ بَعْضَ مَنْ يَأْخُذُ مِنَ التُّرْبَةِ شَيْئًا يَسْتَخْفُ بِهِ حَتَّىٰ إِنْ بَعْضَهُمْ لَيَطْرُحُهَا فِي مَخْلَاةِ الْبُعْلِ وَالْحِمَارِ وَ فِي وَعَاءِ الطَّعَامِ وَ مَا يُمَسَّحُ بِهِ الْأَيْدِي مِنَ الطَّعَامِ وَ الْخُرْجِ وَ الْجُوالِقِ فَكَيْفَ يَسْتَشْفِي بِهِ مَنْ هَذَا حَالُهُ عِنْدَهُ وَ لَكِنَّ الْقَلْبَ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ يَقِينٌ مِنَ الْمُسْتَخْفِ بِمَا فِيهِ صَلَاحُهُ يُفْسِدُ عَلَيْهِ عَمَلَهُ^١.

٢٦- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام حَرِيمٌ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ع فَرَسَخٌ فِي فَرَسَخٍ فِي فَرَسَخٍ فِي فَرَسَخٍ^٢.

٢٧- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ نَحْنُ فِي طَرِيقِ الْمَدِينَةِ نُرِيدُ مَكَّةَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا لِي أَرَاكَ كَثِيبًا حَزِينًا مُنْكَسِرًا فَقَالَ لِي لَوْ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ لَشَغَلَكَ عَنْ مُسَاءَلَتِي قُلْتُ وَ مَا الَّذِي تَسْمَعُ قَالَ ابْتِهَالُ الْمَلَائِكَةِ إِلَى اللَّهِ عَلَى قَتْلَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ عَلَى قَتْلَةِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ نَوْحِ الْجَنِّ عَلَيْهِمَا - وَ بُكَاءِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ حَوْلَهُمْ وَ شِدَّةِ حُزْنِهِمْ فَمَنْ يَتَهَنَأُ مَعَ هَذَا بِطَعَامٍ أَوْ شَرَابٍ أَوْ نَوْمٍ قُلْتُ لَهُ فَمَنْ يَأْتِيهِ زَائِرًا ثُمَّ يَنْصَرِفُ فَمَتَى يَعُودُ إِلَيْهِ وَ فِي كَمْ يَوْمٍ يُؤْتَى وَ فِي كَمْ يَسْعُ النَّاسُ تَرْكُهُ قَالَ أَمَّا الْقَرِيبُ فَلَا أَقَلَّ مِنْ شَهْرٍ وَ أَمَّا بَعِيدُ الدَّارِ فَفِي كُلِّ ثَلَاثِ سِنِينَ فَمَا جَاَزَ الثَّلَاثِ سِنِينَ فَقَدْ عَقَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَ قَطَعَ رَحِمَهُ إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ وَ لَوْ يَعْلَمُ زَائِرُ الْحُسَيْنِ عليه السلام مَا يَدْخُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا يَصِلُ إِلَيْهِ مِنَ الْفَرَحِ وَ إِلَى أَمِيرِ

١. همان، صص ٢٨٠-٢٨١.

٢. همان، ص ٢٨٢.

الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى فَاطِمَةَ وَ الْأَيْمَةَ وَ الشُّهَدَاءِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ مَا يَنْقَلِبُ بِهِ مِنْ دُعَائِهِمْ لَهُ وَ مَا لَهُ فِي ذَلِكَ مِنَ الثَّوَابِ فِي الْعَاجِلِ وَ الْآجِلِ وَ الْمَدْحُورِ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ لِأَحَبِّ أَنْ يَكُونَ مَا تَمَّ دَارَهُ مَا بَقِيَ وَ أَنْ زَائِرُهُ لِيَخْرُجَ مِنْ رَحْلِهِ فَمَا يَقَعُ فَيْئُهُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا دَعَا لَهُ فَإِذَا وَقَعَتِ الشَّمْسُ عَلَيْهِ أَكَلَتْ ذُنُوبَهُ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ وَ مَا تَبْقَى الشَّمْسُ عَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ شَيْئاً فَيَنْصَرِفُ وَ مَا عَلَيْهِ ذَنْبٌ وَ قَدْ رُفِعَ لَهُ مِنَ الدَّرَجَاتِ مَا لَا يَنَالُهُ الْمُتَشَحُّطُ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ يُوَكَّلُ بِهِ مَلَكٌ يَقُومُ مَقَامَهُ وَ يَسْتَغْفِرُ لَهُ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الزَّيَارَةِ أَوْ يَمْضِي ثَلَاثَ سِنِينَ أَوْ يَمُوتَ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوْلِهِ .

۲۸- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ (كذا: سالم) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْبَصْرِيِّ (كذا) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ لِي إِنَّ عِنْدَكُمْ أَوْ قَالَ فِي فُزْبِكُمْ لَفَضِيلَةٌ مَا أُوتِيَ أَحَدٌ مِثْلَهَا وَ مَا أَحْسَبُكُمْ تَعْرِفُونَهَا كُنْهَ مَعْرِفَتِهَا وَ لَا تُحَافِظُونَ عَلَيْهَا وَ لَا عَلَى الْفِيَامِ بِهَا وَ إِنَّ لَهَا لَأَهْلًا خَاصَّةً قَدْ سُمُوا لَهَا وَ أُعْطُواهَا بِلا حَوْلٍ مِنْهُمْ وَ لَا قُوَّةٍ إِلَّا مَا كَانَ مِنْ صُنْعِ اللَّهِ لَهُمْ وَ سَعَادَةِ حَبَاهُمْ اللَّهُ بِهَا وَ رَحْمَةٍ وَ رَأْفَةٍ وَ تَقَدَّمَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ وَ مَا هَذَا الَّذِي وَصَفْتَ لَنَا وَ لَمْ تُسَمِّهِ قَالَ زِيَارَةُ جَدِّي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَإِنَّهُ عَرِيبٌ بِأَرْضِ غُرَبَةَ يَبْنِكِيهِ مَنْ زَارَهُ وَ يَحْزَنُ لَهُ مَنْ لَمْ يَزُرْهُ وَ يَحْتَرِقُ لَهُ مَنْ لَمْ يَشْهَدْهُ وَ يَزْحَمُهُ مَنْ نَظَرَ إِلَى قَبْرِ ابْنِهِ عِنْدَ رِجْلِهِ فِي أَرْضِ فَلَاةٍ لَا حَمِيمَ قُرْبَهُ وَ لَا قَرِيبَ ثُمَّ مَنَعَ الْحَقَّ وَ تَوَازَرَ عَلَيْهِ أَهْلُ الرِّدَّةِ حَتَّى قَتَلُوهُ وَ ضَيَّعُوهُ وَ عَرَضُوهُ لِلسَّبَاعِ وَ مَنَعُوهُ شُرْبَ مَاءِ الْفُرَاتِ الَّذِي يَشْرَبُهُ الْكِلَابُ وَ ضَيَّعُوا حَقَّ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ وَصِيَّتَهُ بِهِ وَ بِأَهْلِ بَيْتِهِ فَأَمْسَى مَجْفُوعاً فِي حُفْرَتِهِ صَرِيحاً بَيْنَ قَرَابَتِهِ وَ شَبِيعَتِهِ بَيْنَ أَطْبَاقِ الشَّرَابِ قَدْ أَوْحَشَ

فُرْبُهُ فِي الْوَحْدَةِ وَالْبُعْدِ عَنِ جَدِّهِ وَالْمَنْزِلِ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ إِلَّا مِنْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَعَرَفَهُ حَقًّا فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ كُنْتُ آتِيَهُ حَتَّى بُلِيتُ بِالسُّلْطَانِ وَفِي حِفْظِ أَمْوَالِهِمْ وَأَنَا عِنْدَهُمْ مَشْهُورٌ فَتَرَكْتُ لِلتَّقِيَّةِ إِثْبَانَهُ وَأَنَا أَعْرِفُ مَا فِي إِثْبَانِهِ مِنَ الْخَيْرِ فَقَالَ هَلْ تَدْرِي مَا فَضْلُ مَنْ آتَاهُ وَ مَا لَهُ عِنْدَنَا مِنْ جَزِيلِ الْخَيْرِ فَقُلْتُ لَا فَقَالَ أَمَّا الْفَضْلُ فَيُبَاهِيهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَأَمَّا مَا لَهُ عِنْدَنَا فَالْتَرَحُّمُ عَلَيْهِ كُلِّ صَبَاحٍ وَمَسَاءٍ وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّهُ لَمْ يَحُلْ مَكَانَهُ مُنْذُ قُتِلَ مِنْ مُضَلٍّ يُصَلِّي عَلَيْهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَوْ مِنَ الْجِنِّ أَوْ مِنَ الْإِنْسِ أَوْ مِنَ الْوَحْشِ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَهُوَ يَغِطُّ رَأْسَهُ وَيَتَمَسَّحُ بِهِ وَيَرْجُو فِي النَّظَرِ إِلَيْهِ الْخَيْرَ لِنَظَرِهِ إِلَى قَبْرِهِ ع ثُمَّ قَالَ بَلَّغْنِي أَنَّ قَوْمًا يَأْتُونَهُ مِنْ نَوَاحِي الْكُوفَةِ وَ نَاسًا [أُنَاسًا] مِنْ غَيْرِهِمْ وَ نِسَاءً يَنْدُبْنَهُ وَ ذَلِكَ فِي النَّصْفِ مِنْ سَعْبَانَ فَمِنْ بَيْنِ قَارِيٍّ يَقْرَأُ وَ قَاصِّ يَقْضُ وَ نَادِبٍ يَنْدُبُ وَ قَائِلٍ يَقُولُ الْمَرَاثِي فَقُلْتُ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ شَهِدْتُ بَعْضَ مَا تَصِفُ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي النَّاسِ مَنْ يَفِدُ إِلَيْنَا وَ يَمْدَحُنَا وَ يَزِيحُنَا لَنَا وَ جَعَلَ عَدُوَّنَا مَنْ يَطْعُنُ عَلَيْهِمْ مِنْ قَرَابَتِنَا وَ غَيْرِهِمْ يَهْدُونَهُمْ [يَهْدُونَهُمْ] وَ يُقْبِحُونَ مَا يَصْنَعُونَ.

٢٩- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْأَصَمِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَكْرِ الْأَرَجَانِيِّ قَالَ: صَحِبْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي طَرِيقِ مَكَّةَ مِنَ الْمَدِينَةِ فَتَزَلْنَا مَنْزِلًا يُقَالُ لَهُ عُشْفَانُ ثُمَّ مَرَرْنَا بِجَبَلٍ أَسْوَدَ عَنِ يَسَارِ الطَّرِيقِ مُوحِشٍ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مَا أَوْحَشَ هَذَا الْجَبَلَ مَا رَأَيْتُ فِي الطَّرِيقِ مِثْلَ هَذَا فَقَالَ لِي يَا ابْنَ بَكْرٍ أَ تَدْرِي أَيُّ جَبَلٍ هَذَا قُلْتُ لَا قَالَ هَذَا جَبَلٌ يُقَالُ لَهُ الْكَمْدُ وَ هُوَ عَلَى وَادٍ مِنْ أَوْدِيَةِ جَهَنَّمَ وَ فِيهِ قَتْلَةُ أَبِي الْحُسَيْنِ عليه السلام اسْتَوْدَعَهُمْ فِيهِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ مِيَاهُ جَهَنَّمَ مِنَ الْعَسَلِيِّنَ وَ الصَّدِيدِ وَ الْحَمِيمِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْ جُوبِ الْجَوِيِّ وَ مَا يَخْرُجُ مِنَ الْفَلَقِ مِنْ أَنَامٍ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْ طِينَةِ الْحَبَالِ وَ مَا يَخْرُجُ

مِنْ جَهَنَّمَ وَمَا يُخْرَجُ مِنْ لُطَىٰ وَمِنَ الْحُطَمَةِ - وَمَا يُخْرَجُ مِنْ سَقَرٍ وَمَا يُخْرَجُ مِنَ الْحَمِيمِ وَمَا يُخْرَجُ مِنَ الْهَٰوِيَةِ وَمَا يُخْرَجُ مِنَ السَّعِيرِ - وَمَا مَرَرْتُ بِهَذَا الْجَبَلِ فِي سَفَرِي فَوَقَفْتُ بِهِ إِلَّا رَأَيْتُهُمَا يَسْتَعِينَانِ إِلَيَّ وَإِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَى قَتْلَةِ أَبِي وَأَقُولُ لَهُمَا إِنَّمَا هُوَ لَا فَعَلُوا مَا أَسْشُمَا لَمْ تَزْحَمُونَا إِذْ وُلَيْتُمْ - وَ قَتَلْتُمُونَا وَ حَرَمْتُمُونَا وَ وَثَبْتُمْ عَلَيَّ قَتَلْنَا [حَقًّا] وَ اسْتَبَدَدْتُمْ بِالْأَمْرِ دُونَنَا فَلَا رَحِمَ اللَّهُ مَنْ يَزْحَمُكُمَا دُونَكَ وَبَالَ مَا قَدَّمْتُمَا وَ مَا اللَّهُ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ وَ أَشَدُّهُمَا تَضَرُّعًا وَ اسْتِكَانَةً الثَّانِي فَرُبَّمَا وَقَفْتُ عَلَيْهِمَا لِيَسْأَلَنِي عَنِّي بَعْضُ مَا فِي قَلْبِي - وَ رُبَّمَا طَوَيْتُ الْجَبَلَ الَّذِي هُمَا فِيهِ وَ هُوَ جَبَلُ الْكَمَدِ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِذَا طَوَيْتَ الْجَبَلَ فَمَا تَسْمَعُ قَالَ أَسْمَعُ أَصْوَاتَهُمَا يُنَادِيَانِ عَرَجَ عَلَيْنَا نُكَلِّمُكَ فَإِنَّا نَتُوبُ وَ أَسْمَعُ مِنَ الْجَبَلِ صَارِحًا يَضْرُخُ بِي أَجْبَهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا احْسُوا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونِ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَنْ مَعَهُمْ قَالَ كُلُّ فِرْعَوْنٍ عَتَا عَلَيَّ اللَّهُ وَ حَكَى اللَّهُ عَنْهُ فِعَالَهُ وَ كُلُّ مَنْ عَلَّمَ الْعِبَادَ الْكُفْرَ فَقُلْتُ مَنْ هُمْ قَالَ نَحْوُ بُولِسَ الَّذِي عَلَّمَ الْيَهُودَ أَنَّ يَدَ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ وَ نَحْوُ نَسْطُورَ الَّذِي عَلَّمَ النَّصَارَى أَنَّ عِيسَى الْمَسِيحَ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَ لَهُمْ هُمْ ثَلَاثَةٌ وَ نَحْوُ فِرْعَوْنَ مُوسَى الَّذِي قَالَ - أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى وَ نَحْوُ نَمْرُودَ الَّذِي قَالَ قَهْرْتُ أَهْلَ الْأَرْضِ وَ قَتَلْتُ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ قَاتَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ قَاتَلَ فَاطِمَةَ وَ مُحَسِّنٍ وَ قَاتَلَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عليهما السلام فَأَمَّا مُعَاوِيَةُ وَ عَمْرُو فَمَا يَطْمَعَانِ فِي الْخَلَاصِ وَ مَعَهُمْ كُلُّ مَنْ نَصَبَ لَنَا الْعَدَاوَةَ وَ أَعَانَ عَلَيْنَا بِلِسَانِهِ وَ يَدِهِ وَ مَالِهِ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَنْتَ تَسْمَعُ ذَا كَلْمَهُ وَ لَا تَفْرُغُ قَالَ يَا ابْنَ بَكْرٍ إِنْ قُلُوبَنَا غَيْرَ قُلُوبِ النَّاسِ إِنَّا مُطِيعُونَ مُصْطَفُونَ مُصْطَفُونَ نَرَى مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَ نَسْمَعُ مَا لَا يَسْمَعُ النَّاسُ وَ إِنْ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِلُ عَلَيْنَا فِي رِحَالِنَا وَ تَتَقَلَّبُ فِي فُرْشِنَا وَ تَشْهَدُ طَعَامَنَا وَ تَحْضُرُ مَوَاتِنَا وَ تَأْتِينَا بِأَحْبَابٍ مَا يُحَدِّثُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ وَ تُصَلِّيَ مَعَنَا وَ تَدْعُو لَنَا وَ

تُلْقِي عَلَيْنَا أَجْنَحَتَهَا وَتَتَقَلَّبُ عَلَيَّ أَجْنَحَتِهَا صَبِيَانُنَا وَتَمْنَعُ الدَّوَابَّ أَنْ تَصِلَ
 إِلَيْنَا وَتَأْتِينَا مِمَّا فِي الْأَرْضِينَ مِنْ كُلِّ نَبَاتٍ فِي زَمَانِهِ وَتَسْقِينَا مِنْ مَاءٍ كُلِّ
 أَرْضٍ نَجِدُ ذَلِكَ فِي آيَاتِنَا وَمَا مِنْ يَوْمٍ وَلَا سَاعَةٍ وَلَا وَقْتٍ صَلَاةٍ إِلَّا وَهِيَ
 تَتَهَيَّأُ لَهَا وَمَا مِنْ لَيْلَةٍ تَأْتِي عَلَيْنَا إِلَّا وَأَخْبَارُ كُلِّ أَرْضٍ عِنْدَنَا وَمَا يَحْدُثُ
 فِيهَا وَأَخْبَارُ الْجَنِّ وَأَخْبَارُ أَهْلِ الْهَوَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَمَا مِنْ مَلِكٍ يَمُوتُ فِي
 الْأَرْضِ وَيَقُومُ غَيْرُهُ إِلَّا أَتَانَا خَبْرُهُ وَكَيْفَ سِيرَتُهُ فِي الَّذِينَ قَبْلَهُ وَمَا مِنْ
 أَرْضٍ مِنْ سِتَّةِ أَرْضِينَ إِلَى السَّابِعَةِ إِلَّا وَنَحْنُ نُؤْتِي بِخَبْرِهِمْ فَقُلْتُ جُعِلْتُ
 فِدَاكَ فَأَيْنَ مُنْتَهَى هَذَا الْجَبَلِ قَالَ إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ [السَّادِسَةِ] - وَفِيهَا
 جَهَنَّمُ عَلَى وَادٍ مِنْ أَوْدِيَّتِهِ عَلَيْهِ حَفْظَةٌ أَكْثَرُ مِنْ نُجُومِ السَّمَاءِ وَقَطْرُ الْمَطَرِ وَ
 عَدَدُ مَا فِي الْبَحَارِ وَعَدَدِ الثَّرَى قَدْ وَكَّلَ كُلُّ مَلِكٍ مِنْهُمْ بَشِيءً وَهُوَ مُقِيمٌ عَلَيْهِ
 لَا يَفَارِقُهُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا يَلْفُونَ الْأَخْبَارَ قَالَ لَا إِنَّمَا يَلْقَى ذَلِكَ
 إِلَى صَاحِبِ الْأَمْرِ وَإِنَّا لَنَحْمِلُ مَا لَا يَقْدِرُ الْعِبَادُ عَلَى الْحُكُومَةِ فِيهِ فَنَحْكُمُ فِيهِ
 فَمَنْ لَمْ يَقْبَلْ حُكُومَتَنَا جَبَرْتُهُ الْمَلَائِكَةُ عَلَى قَوْلِنَا وَأَمَرْتِ الَّذِينَ يَحْفَظُونَ
 نَاحِيَةَ أَنْ يَقْسِرُوهُ عَلَى قَوْلِنَا وَإِنْ كَانَ مِنَ الْجَنِّ مِنْ أَهْلِ الْخِلَافِ وَالْكَفْرِ
 أَوْ تَقْتَهُ وَعَدْبَتُهُ حَتَّى يَصِيرَ إِلَى مَا حَكَمْنَا بِهِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَهَلْ يَرَى
 الْإِمَامُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ فَقَالَ يَا ابْنَ بَكْرٍ فَكَيْفَ يَكُونُ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى
 مَا بَيْنَ قُطْرَيْهَا وَهُوَ لَا يَرَاهُمْ وَلَا يَحْكُمُ فِيهِمْ وَكَيْفَ يَكُونُ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ
 غُيِّبَ لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِمْ وَلَا يَقْدِرُونَ عَلَيْهِ وَكَيْفَ يَكُونُ حُجَّةَ اللَّهِ عَنِ اللَّهِ وَشَاهِدًا
 عَلَى الْخَلْقِ وَهُوَ لَا يَرَاهُمْ وَكَيْفَ يَكُونُ حُجَّةَ عَلَيْهِمْ وَهُوَ مَحْجُوبٌ عَنْهُمْ وَ
 قَدْ جَعَلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ أَنْ يَقُومَ بِأَمْرِ رَبِّهِ فِيهِمْ وَاللَّهُ يَقُولُ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً
 لِلنَّاسِ يُعْنِي بِهِ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ وَالْحُجَّةُ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ ص يَقُومُ مَقَامَ
 النَّبِيِّ (ص) مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الدَّلِيلُ عَلَى مَا تَشَاجَرَتْ فِيهِ الْأُمَّةُ وَالْأَخْذُ بِحُقُوقِ

النَّاسِ وَالْقِيَامُ بِأَمْرِ اللَّهِ - وَالْمُنْصِفُ لِبَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ مَعَهُمْ مَنْ يَنْفُذُ قَوْلَهُ وَهُوَ يَقُولُ سُنُّرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ فَأَيُّ آيَةٍ فِي الْآفَاقِ غَيْرِنَا أَرَاهَا اللَّهُ أَهْلَ الْآفَاقِ - وَقَالَ مَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا فَأَيُّ آيَةٍ أَكْبَرُ مِنَّا وَاللَّهُ إِنَّ بَنِي هَاشِمٍ وَفُرَيْشًا لَتَعْرِفُ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ وَ لَكِنَّ الْحَسَدَ أَهْلَكَهُمْ كَمَا أَهْلَكَ إِبْلِيسَ وَإِنَّهُمْ لَيَأْتُونَنَا إِذَا اضْطُرُّوا وَخَافُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ فَيَسْأَلُونَا فَنُوضِّحُ لَهُمْ فَيَقُولُونَ نَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَهْلُ الْعِلْمِ ثُمَّ يَخْرُجُونَ فَيَقُولُونَ مَا رَأَيْنَا أَضَلَّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَؤُلَاءِ وَ يَقْبَلُ مَقَالَتَهُمْ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبَرَنِي عَنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ نُبِشَ كَانُوا يَجِدُونَ فِي قَبْرِهِ شَيْئًا قَالَ يَا ابْنَ بَكْرِ مَا أَعْظَمَ مَسَائِلَكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَخِيهِ الْحَسَنِ فِي مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) يُحِبُّونَ كَمَا يُحِبُّ وَ يُزْرُقُونَ كَمَا يُزْرُقُ فَلَوْ نُبِشَ فِي أَيَّامِهِ لَوْجِدَ وَ أَمَّا الْيَوْمَ فَهُوَ حَيٌّ عِنْدَ رَبِّهِ يُزْرَقُ وَ يَنْظُرُ إِلَى مُعْسَكَرِهِ وَ يَنْظُرُ إِلَى الْعَرْشِ مَتَى يُؤْمَرُ أَنْ يَحْمِلَهُ وَ إِنَّهُ لَعَلَى يَمِينِ الْعَرْشِ مُتَعَلِّقٌ يَقُولُ يَا رَبِّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي وَ إِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى زُورِهِ وَ هُوَ أَعْرَفُ بِهِمْ وَ بِأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَ بِدَرَجَاتِهِمْ وَ بِمَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَحَدِكُمْ بِوَلَدِهِ وَ مَا فِي رَحْلِهِ وَ إِنَّهُ لَيَسِرُ مَنْ يَبْكِيهِ فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ رَحْمَةً لَهُ وَ يَسْأَلُ أَبَاهُ الْإِسْتِغْفَارَ لَهُ وَ يَقُولُ لَوْ تَعْلَمُ أَيُّهَا الْبَاكِي مَا أَعَدَّ لَكَ لَفَرَحْتَ أَكْثَرَ مِمَّا جَزَعْتَ فَلْيَسْتَغْفِرْ لَهُ كُلُّ مَنْ سَمِعَ بُكَاءَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فِي السَّمَاءِ وَ فِي الْحَاوِرِ وَ يَنْقَلِبُ وَ مَا عَلَيْهِ مِنْ ذَنْبٍ ۱.

۳۰- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْبُضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ حَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ (ص) إِلَى السَّمَاءِ قِيلَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَحْتَبِرُكَ فِي ثَلَاثٍ لَيَنْظُرُ

كَيْفَ صَبْرِكَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِأَمْرِكَ يَا رَبِّ وَلَا قُوَّةَ لِي عَلَى الصَّبْرِ إِلَّا بِكَ فَمَا هُنَّ
قِيلَ لَهُ أَوْلَهُنَّ الْجُوعُ وَالْأْتْرَةُ عَلَى نَفْسِكَ وَعَلَى أَهْلِكَ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ قَالَ
قَبِلْتُ يَا رَبِّ وَرَضِيْتُ وَسَلَّمْتُ وَمِنَكَ التَّوْفِيقُ وَالصَّبْرُ وَأَمَّا التَّانِيَةُ
فَالْتَكْذِيبُ وَالْخَوْفُ الشَّدِيدُ وَبَدَلُكَ مُهَجَّتَكَ فِي مُحَارَبَةِ أَهْلِ الْكُفْرِ بِمَالِكَ وَ
نَفْسِكَ وَالصَّبْرُ عَلَى مَا يُصِيبُكَ مِنْهُمْ مِنَ الْأَذَى وَمِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ وَالْأَلَمِ فِي
الْحَرْبِ وَالْجِرَاحِ قَالَ قَبِلْتُ يَا رَبِّ وَرَضِيْتُ وَسَلَّمْتُ وَمِنَكَ التَّوْفِيقُ وَالصَّبْرُ
وَأَمَّا التَّالِيَةُ فَمَا يَلْقَى أَهْلُ بَيْتِكَ مِنْ بَعْدِكَ مِنَ الْقَتْلِ أَمَّا أَحْوَكُ عَلَيَّ فَيَلْقَى مِنْ
أُمَّتِكَ السُّنَمَ وَالتَّعْنِيفَ وَالتَّوْبِيخَ وَالْحِزْمَانَ وَالْجَحْدَ [وَالْجُهْدَ] وَالظُّلْمَ وَآخِرُ
ذَلِكَ الْقَتْلُ فَقَالَ يَا رَبِّ قَبِلْتُ وَرَضِيْتُ وَمِنَكَ التَّوْفِيقُ وَالصَّبْرُ وَأَمَّا ابْنَتُكَ
فَتُظْلَمُ وَتُحْرَمُ وَيُؤْخَذُ حَقُّهَا غَضَبًا الَّذِي تَجْعَلُهُ لَهَا وَتُضْرَبُ وَهِيَ حَامِلٌ وَ
يُدْخَلُ عَلَيْهَا وَعَلَى حَرِيدِهَا وَمَنْزِلِهَا بغيرِ إِذْنٍ ثُمَّ يَمَسُّهَا هَوَانٌ وَذُلٌّ ثُمَّ لَا
تَجِدُ مَانِعًا وَتَطْرَحُ مَا فِي بَطْنِهَا مِنَ الضَّرْبِ وَتَمُوتُ مِنْ ذَلِكَ الضَّرْبِ قُلْتُ إِنَّا
لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - قَبِلْتُ يَا رَبِّ وَسَلَّمْتُ وَمِنَكَ التَّوْفِيقُ وَالصَّبْرُ [لِلصَّبْرِ]
وَ يَكُونُ لَهَا مِنْ أُخِيكَ ابْنَانِ يُقْتَلُ أَحَدُهُمَا عَدْرًا وَيُسَلَبُ وَيُطْعَنُ تَفْعُلُ بِهِ ذَلِكَ
أُمَّتُكَ قُلْتُ يَا رَبِّ قَبِلْتُ وَسَلَّمْتُ - إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَمِنَكَ التَّوْفِيقُ
لِلصَّبْرِ وَأَمَّا ابْنَتُهَا الْآخِرُ فَتَدْعُوهُ أُمَّتُكَ لِلْجِهَادِ ثُمَّ يَقْتُلُونَهُ صَبْرًا وَيَقْتُلُونَ وُلْدَهُ
وَمَنْ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثُمَّ يَسْلُبُونَ حَرَمَهُ فَيَسْتَعِينُ بِي وَ قَدْ مَضَى الْقَضَاءُ مِنِّي
فِيهِ بِالشَّهَادَةِ لَهُ وَ لِمَنْ مَعَهُ وَ يَكُونُ قَتْلُهُ حُجَّةً عَلَى مَنْ بَيْنَ قُطْرَيْهَا فَيَبْكِيهِ
أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلُ الْأَرْضِينَ جَزَعًا عَلَيْهِ وَ تَبْكِيهِ مَلَائِكَةُ لَمْ يُدْرِكُوا نُصْرَتَهُ
ثُمَّ أُخْرِجَ مِنْ ضَلْبِهِ ذَكَرًا بِهِ أَنْصُرَكَ وَإِنْ شَبَحَهُ عِنْدِي تَحْتَ الْعَرْشِ وَ فِي
نُسخَةٍ أُخْرَى - ثُمَّ أُخْرِجَ مِنْ ضَلْبِهِ ذَكَرًا أَنْتَصِرُ لَهُ بِهِ وَإِنْ شَبَحَهُ عِنْدِي تَحْتَ
الْأَرْضِ يَمْلَأُ الْأَرْضَ بِالْعَدْلِ وَ يُطَبِّقُهَا بِالْقِسْطِ يَسِيرُ مَعَهُ الرُّعْبُ يَقْتُلُ حَتَّى

يُسْكَ فِيهِ قُلْتُ إِنَّا لِلَّهِ فَقِيلَ ارْفَعْ رَأْسَكَ فَنَظَرْتُ إِلَى رَجُلٍ أَحْسَنِ النَّاسِ صُورَةً
وَأَطْيَبِهِمْ رِيحاً وَ النَّورُ يَسْطَعُ مِنْ بَيْنِ عَيْنَيْهِ وَ مِنْ فَوْقِهِ وَ مِنْ تَحْتِهِ فَدَعَاؤُهُ
فَأَقْبَلَ إِلَيَّ وَ عَلَيْهِ ثِيَابُ النَّورِ وَ سِيمَاءُ كُلِّ خَيْرٍ حَتَّى قَبَلَ بَيْنَ عَيْنَيْ وَ نَظَرْتُ
إِلَى الْمَلَائِكَةِ قَدْ حَفُّوا بِهِ لَا يُحْصِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقُلْتُ يَا رَبِّ لِمَنْ
يَعْضِبُ هَذَا وَ لِمَنْ أَعَدَّدْتَ هَؤُلَاءِ وَ قَدْ وَعَدْتَنِي النَّصْرَ فِيهِمْ فَأَنَا أَنْتَظِرُهُ مِنْكَ وَ
هَؤُلَاءِ أَهْلِي وَ أَهْلُ بَيْتِي - وَ قَدْ أَحْبَبْتَنِي مِمَّا يَلْقَوْنَ مِنْ بَعْدِي وَ لَسْتُ [وَلَوْ]
شِئْتُ لِأَعْطَيْتَنِي النَّصْرَ فِيهِمْ عَلَى مَنْ بَغَى عَلَيْهِمْ وَ قَدْ سَلَّمْتُ وَ قَبِلْتُ وَ
رَضِيْتُ وَ مِنْكَ التَّوْفِيقُ وَ الرِّضَا وَ الْعَوْنُ عَلَى الصَّبْرِ - فَقِيلَ لِي أَمَّا أَحْوَاكُ
فَجَزَاؤُهُ عِنْدِي جَنَّةُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِصَبْرِهِ أَفْلَحَ [أَفْلِحْ] حُجَّتُهُ عَلَى الْخَلَائِقِ يَوْمَ
الْبُعْثِ وَ أَوْلِيهِ حَوْصَاكَ يَسْقِي مِنْهُ أَوْلِيَاءُكُمْ وَ يَمْنَعُ مِنْهُ أَعْدَاءُكُمْ وَ أَجْعَلُ عَلَيْهِ
جَهَنَّمَ بَرْدًا وَ سَلَامًا يَدْخُلُهَا وَ يُخْرَجُ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الْمَوَدَّةِ وَ
أَجْعَلُ مَنْزِلَتَكُمْ فِي دَرَجَةٍ وَاحِدَةٍ فِي الْجَنَّةِ وَ أَمَّا ابْنُكَ الْمَحْدُولُ الْمَقْتُولُ وَ
ابْنُكَ الْمَغْدُورُ الْمَقْتُولُ صَبْرًا فَإِنَّهُمَا مِمَّا أُرِيْنِي بِهِمَا عِزِّي وَ لَهْمَا مِنَ الْكِرَامَةِ
سِوَى ذَلِكَ مِمَّا لَا يَحْطُرُ عَلَى قَلْبٍ بَسْرٍ لِمَا أَصَابَهُمَا مِنَ الْبَلَاءِ فَعَلَيْ فَنَوَكَّلْ وَ
لِكُلِّ مَنْ أَتَى قَبْرَهُ مِنَ الْخَلْقِ مِنَ الْكِرَامَةِ لِأَنَّ زُورَاهُ زُورَاكَ وَ زُورَاكَ زُورَايَ وَ
عَلَيَّ كِرَامَةُ زُورَايَ [زَائِرِي] وَ أَنَا أُعْطِيهِ مَا سَأَلَ وَ أَجْزِيهِ جَزَاءً يَغِيْطُهُ مَنْ نَظَرَ
إِلَى عَظْمَتِي إِيَّاهُ وَ مَا أَعَدَّدْتُ لَهُ مِنْ كِرَامَتِي وَ أَمَّا ابْنُكَ فَإِنِّي أُوقِفُهَا عِنْدَ
عَرْشِي فَيُقَالُ لَهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَكَ فِي خَلْقِهِ فَمَنْ ظَلَمَكَ وَ ظَلَمَ وَ لَدَيْكَ
فَأَحْكُمِي فِيهِ بِمَا أَحْبَبْتَ فَإِنِّي أُجِيزُ حُكُومَتَكَ فِيهِمْ فَتَشْهَدُ الْعُرْصَةُ فَإِذَا وَقَفَ
مَنْ ظَلَمَهَا أَمَرْتُ بِهِ إِلَى النَّارِ فَيَقُولُ الظَّالِمُ وَاحْسَرَتَاهُ عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي
جَنْبِ اللَّهِ وَ يَتَمَنَّى الْكِرَّةَ وَ يَعْضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ وَ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ
الرَّسُولِ سَبِيلًا - يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا وَ قَالَ حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ

يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ. وَ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ فَيَقُولُ الظَّالِمُ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ أَوْ الْحُكْمُ لِعَيْرِكَ فَيَقَالُ لَهُمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ. الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يُبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ وَ أَوَّلُ مَنْ يُحْكَمُ فِيهِمْ مُحَسَّنُ بْنُ عَلِيٍّ ع وَ فِي قَاتِلِهِ ثُمَّ فِي قُنْفُذٍ فَيُؤْتِيَانِ هُوَ وَ صَاحِبُهُ فَيُضْرَبَانِ بِسِيَاطٍ مِنْ نَارٍ لَوْ وَقَعَ سَوْطٌ مِنْهَا عَلَى الْبَحَارِ لَعَلَّتْ مِنْ مَشْرِقِهَا إِلَى مَغْرِبِهَا - وَ لَوْ وَضِعَتْ عَلَى جِبَالِ الدُّنْيَا لَذَابَتْ حَتَّى تَصِيرَ رَمَادًا فَيُضْرَبَانِ بِهَا ثُمَّ يَجْثُوا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ لِلْخُضُومَةِ مَعَ الرَّابِعِ فَيَدْخُلُ الثَّلَاثَةَ فِي جُبٍ فَيَطْبُقُ عَلَيْهِمْ لَا يَرَاهُمْ أَحَدٌ وَ لَا يَرُونَ أَحَدًا فَيَقُولُ الَّذِينَ كَانُوا فِيهِمْ وَ لَا يَتِيهِمْ - رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يُنَادُونَ بِالْوَيْلِ وَ التُّبُورِ وَ يَأْتِيَانِ الْحَوْضَ فَيَسْأَلَانِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَعَهُمْ حَفِظَةٌ فَيَقُولَانِ اغْفُ عَنَّا وَ اسْقِنَا وَ تُخَلِّصُنَا [خَلِّصْنَا] فَيَقَالُ لَهُمْ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَبَيْتَ وَجْوهَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ قِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ ارْجِعُوا ظِمَاءً مُظْمِئِينَ إِلَى النَّارِ - فَمَا شَرَابِكُمْ إِلَّا الْحَمِيمُ وَ الْغَسِيلُ وَ مَا تَنْفَعُكُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ^١

= وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنِ (كَذَا) جَدِّهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَيُّمَا أَفْضَلُ الْحَجِّ أَوْ الصَّدَقَةِ قَالَ هَذِهِ مَسْأَلَةٌ فِي مَسْأَلَةٍ - قَالَ كَمْ الْمَالُ يَكُونُ مَا يَحْمِلُ صَاحِبَهُ إِلَى الْحَجِّ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ إِذَا كَانَ مَا لَا يَحْمِلُ إِلَى الْحَجِّ فَالصَّدَقَةُ لَا تَعْدِلُ الْحَجَّ الْحَجُّ أَفْضَلُ وَ إِنْ

كَانَتْ لَا يَكُونُ إِلَّا الْقَلِيلَ فَالْصَّدَقَةُ قُلْتُ فَالْجِهَادُ قَالَ الْجِهَادُ أَفْضَلُ الْأَشْيَاءِ بَعْدَ
الْفَرَائِضِ فِي وَقْتِ الْجِهَادِ وَقَالَ وَلَا جِهَادَ إِلَّا مَعَ الْإِمَامِ قُلْتُ فَالزِّيَارَةُ قَالَ
زِيَارَةُ النَّبِيِّ (ص) وَ زِيَارَةُ الْأَوْصِيَاءِ وَ زِيَارَةُ حَمْرَةَ وَ بِالْعِرَاقِ زِيَارَةُ
الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ فَمَا لِمَنْ زَارَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُحْوِضُ فِي الرَّحْمَةِ وَ
يَسْتَوْجِبُ الرِّضَا وَ يُصْرِفُ عَنْهُ الشُّوْءَ وَ يُدْرُ عَلَيْهِ الرِّزْقُ وَ تُسَيِّعُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ
يُلْبَسُ نُورًا تَعْرِفُهُ بِهِ الْحَفَظَةُ فَلَا يَمُرُّ بِأَحَدٍ مِنَ الْحَفَظَةِ إِلَّا دَعَا لَهُ. فَقُلْتُ لَهُ أَيُّمَا
أَفْضَلُ زِيَارَةُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَوْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ لِفُلَانٍ [فُلَانٍ] وَ فُلَانٍ وَ
سَمِيَتْ الْأَيْمَةَ وَاحِدًا وَاحِدًا فَقَالَ لِي يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ مَنْ زَارَ أَوْلَنَا فَقَدْ زَارَ
آخِرَنَا وَ مَنْ زَارَ آخِرَنَا فَقَدْ زَارَ أَوْلَنَا وَ مَنْ تَوَلَّى أَوْلَنَا فَقَدْ تَوَلَّى آخِرَنَا وَ مَنْ
تَوَلَّى آخِرَنَا فَقَدْ تَوَلَّى [تَوَلَّى] أَوْلَنَا وَ مَنْ قَضَى حَاجَةً لِأَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَانَا فَكَأَنَّمَا
قَضَاهَا لِأَجْمَعِنَا يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ أَحَبَّنَا وَ أَحَبَّ مَنْ يُحِبُّنَا وَ أَحَبَّ فِينَا وَ أَحَبُّ لَنَا
وَ تَوَلَّانَا وَ تَوَلَّى مَنْ يَتَوَلَّانَا وَ أَبْغَضَ مَنْ يُبْغِضُنَا أَلَا وَ إِنَّ الرِّدَّ عَلَيْنَا كَالرِّدِّ عَلَى
رَسُولِ اللَّهِ جَدَّنَا وَ مَنْ رَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ أَلَا يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ
وَ مَنْ أَبْغَضَنَا فَقَدْ أَبْغَضَ مُحَمَّدًا وَ مَنْ أَبْغَضَ مُحَمَّدًا فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَ
اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُضْلِيَهُ النَّارَ وَ مَا لَهُ مِنْ نَصِيرٍ.

= حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ
عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصْمِ عَنْ الْحُسَيْنِ عَنِ
الْحَلْبِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَمِعَ أَهْلَنَا قَائِلًا
يَقُولُ بِالْمَدِينَةِ الْيَوْمَ نَزَلَ الْبَلَاءُ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ فَلَا تَرُونَ فَرَحًا حَتَّى يَقُومَ
قَائِمُكُمْ فَيَسْفِي ضُورَكُمْ وَ يَقْتُلَ عِدْوَكُمْ وَ يَنَالَ بِالْوَتْرِ أَوْتَارًا فَفَرَّغُوا مِنْهُ وَ
قَالُوا إِنَّ لِهَذَا الْقَوْلِ لِحَادِثًا قَدْ حَدَّثَ مَا لَا نَعْرِفُهُ فَأَتَاهُمْ خَبْرُ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
بَعْدَ ذَلِكَ فَحَسِبُوا ذَلِكَ فَإِذَا هِيَ تِلْكَ اللَّيْلَةُ الَّتِي تَكَلَّمَ فِيهَا الْمُشْتَكَلِمُ فَقَالَ لَهُ

جُعِلْتُ فِدَاكَ إِلَى مَتَى أَنْتُمْ وَ نَحْنُ فِي هَذَا الْقَتْلِ وَالْخَوْفِ وَالشَّدَةِ فَقَالَ حَتَّى يَأْتِيَ سَبْعُونَ فَرَجاً أَجْوَابٌ وَ يَدْخُلُ وَفْتُ السَّبْعِينَ فَإِذَا دَخَلَ وَفْتُ السَّبْعِينَ أَقْبَلَتِ الرَّايَاتُ [الآيَاتُ] تَتْرَى كَأَنَّهَا نِظَامٌ - فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الْوَقْتَ قَوَّتْ عَيْنُهُ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا قُتِلَ أَتَاهُمْ آتٍ وَ هُمْ فِي الْعُسْكَرِ فَصَرَخَ فَزَبَرَ فَقَالَ لَهُمْ وَ كَيْفَ لَا أَضْرُخُ - وَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَائِمٌ يَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ مَرَّةً وَ إِلَى حِزْبِكُمْ مَرَّةً وَ أَنَا أَحَافٌ أَنْ يَدْعُوَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَهْلِكَ فِيهِمْ - فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ هَذَا إِنْسَانٌ مَجْنُونٌ فَقَالَ التَّوَابُونَ يَا لِلَّهِ [تَاللَّهِ] مَا صَنَعْنَا لِأَنْفُسِنَا - قَتَلْنَا لِابْنِ سُمَيَّةَ سَيِّدَ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَخَرَجُوا عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِمْ مَا كَانَ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَنْ هَذَا الصَّارِخُ قَالَ مَا نَرَاهُ إِلَّا جَبْرَيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا إِنَّهُ لَوْ أَدْنَى لَهُ فِيهِمْ لَصَاحَ بِهِمْ صَيْحَةً يَحْطَفُ بِهِ أَرْوَاحَهُمْ مِنْ أَبْدَانِهِمْ إِلَى النَّارِ - وَ لَكِنْ أُمْهَلُ لَهُمْ لِيُزِدُوا إِنَّمَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِيمَنْ يَتْرُكُ زِيَارَتَهُ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ قَالَ إِنَّهُ قَدْ عَقَى رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَ عَقَّنَا وَ اسْتَحَفَّ بِأَمْرِ هُوَ لَهُ وَ مَنْ زَارَهُ كَانَ اللَّهُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ حَوَائِجِهِ وَ كَفَّاهُ مَا أَهَمَّهُ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاةٍ - وَ إِنَّهُ لَيَجْلِبُ الرِّزْقَ عَلَى الْعَبْدِ وَ يُخْلِفُ عَلَيْهِ مَا أَنْفَقَ وَ يَغْفِرُ لَهُ ذُنُوبَ خَمْسِينَ سَنَةً - وَ يَرْجِعُ إِلَى أَهْلِهِ وَ مَا عَلَيْهِ ذَنْبٌ وَ لَا حَاطِيَةٌ إِلَّا وَ قَدْ مُحِيَتْ مِنْ صَحِيفَتِهِ فَإِنْ هَلَكَ فِي سَفَرِهِ نَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ فَعَسَلَتْهُ وَ فُتِحَ لَهُ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ حَتَّى يَدْخُلَ عَلَيْهِ رَوْحُهَا حَتَّى يُنَشَّرَ وَ إِنْ سَلِمَ فَتُفْتَحَ الْبَابُ الَّذِي يَنْزِلُ مِنْهُ رِزْقُهُ فَيُجْعَلُ لَهُ بِكُلِّ دِرْهَمٍ عَشْرَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ وَ ذُخْرٌ ذَلِكَ لَهُ فَإِذَا حُسِرَ قَبِيلَهُ بِكُلِّ دِرْهَمٍ عَشْرَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ وَ إِنْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ ذَخَرَهَا لَكَ عِنْدَهُ .

روایات دیگر عبدالله بن عبد الرحمان الأصم در موضوعاتی مشابه یا وابسته:

۱- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيُّ عَنِ ابْنِ جُمُهورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ حَرِيزِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام زُورُوا مَوْتَاكُمْ فَإِنَّهُمْ يَفْرَحُونَ بِزِيَارَتِكُمْ وَ لِيَطْلُبَ أَحَدُكُمْ حَاجَتَهُ عِنْدَ قَبْرِ أَبِيهِ وَ عِنْدَ قَبْرِ أُمِّهِ بِمَا يَدْعُو لَهُمَا .

۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْخَضْرَمِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَضَلَّكَ اللَّهُ مِنَ الْمَسْئُولُونَ فِي قُبُورِهِمْ قَالَ مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ وَ مَنْ مَحَضَ الْكُفْرَ قَالَ قُلْتُ فَبَقِيَّةُ هَذَا الْخَلْقِ قَالَ يُلْهَى وَ اللَّهُ عَنْهُمْ مَا يُعْبَأُ بِهِمْ قَالَ قُلْتُ وَ عَمَّ يُسْأَلُونَ قَالَ عَنِ الْحُجَّةِ الْقَائِمَةِ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ فَيَقَالُ لِلْمُؤْمِنِ مَا تَقُولُ فِي فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ فَيَقُولُ ذَلِكَ إِمَامِي فَيَقَالُ نَمَّ أَنَا اللَّهُ عَيْنِكَ وَ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنَ الْجَنَّةِ فَمَا يَزَالُ يُنْحَفُهُ مِنْ رَوْحِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ يُقَالُ لِلْكَافِرِ مَا تَقُولُ فِي فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ قَالَ فَيَقُولُ قَدْ سَمِعْتُ بِهِ وَ مَا أَدْرِي مَا هُوَ فَيَقَالُ لَهُ لَا دَرَيْتَ قَالَ وَ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنَ النَّارِ فَلَا يَزَالُ يُنْحَفُهُ مِنْ حَرِّهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ^۲.

۳- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَثِيرِ الْأَرَجَانِيِّ قَالَ: صَحِبْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي طَرِيقِ مَكَّةَ مِنَ الْمَدِينَةِ فَنَزَلَ مَنْزِلًا يُقَالُ لَهُ عُسْفَانُ ثُمَّ مَرَرْنَا بِجَبَلٍ أَسْوَدَ عَلَى يَسَارِ

۱. کلینی، الکافی، ج ۳، صص ۲۲۹ - ۲۳۰.

۲. همان، ج ۳، ص ۲۳۷.

الطَّرِيقِ وَحَشٍ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا أَوْحَشَ هَذَا الْجَبَلَ مَا رَأَيْتُ فِي
الطَّرِيقِ جَبَلًا مِثْلَهُ فَقَالَ يَا ابْنَ كَثِيرٍ أَتَدْرِي أَيُّ جَبَلٍ هَذَا هَذَا جَبَلٌ يُقَالُ لَهُ
الْكَمْدُ وَهُوَ عَلَى وادي [وَادٍ] مِنْ أودية جَهَنَّمَ فِيهِ قَتْلَةُ الْحُسَيْنِ عليه السلام اسْتَوْدَعَهُمُ
اللهُ يَجْرِي مِنْ تَحْتِهِ مِيَاهُ جَهَنَّمَ مِنَ الْعُسْلِيِّينَ وَالصَّديدِ وَالْحَمِيمِ وَمَا يَخْرُجُ
مِنْ طِينَةِ حَبَالٍ وَمَا يَخْرُجُ مِنَ الْهَآوِيَةِ وَمَا يَخْرُجُ مِنَ الْعَسِيرِ وَمَا مَرَرْتُ بِهِدَا
الْجَبَلِ فِي مَسِيرِي فَوَقَفْتُ إِلَّا رَأَيْتُهُمَا يَسْتَعِينَانِ وَيَتَضَرَّعَانِ وَإِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَى
قَتْلَةِ أَبِي فَأَقُولُ لَهُمَا إِنَّمَا فَعَلُوهُ لَمَّا اسْتَمَالُوا لَمْ تَزَحْمُونَا إِذْ وَلِيْتُمْ وَ قَتَلْتُمُونَا وَ
حَرَمْتُمُونَا وَ وَتَبْتُمْ عَلَيَّ حَقًّا وَ اسْتَبَدَدْتُمْ بِالْأَمْرِ دُونَنَا فَلَا يَرْحَمُ اللهُ مَنْ
يَزْحَمُكُمْا دُوقًا وَبَالَ مَا صَنَعْتُمَا وَمَا اللهُ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ^١.

٤- وَ عَنْهُ [أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى] عَنْ أَبِيهِ وَ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَبْدِ
اللهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمُّ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ بَكْرِ
الْأَرَجَانِيِّ قَالَ صَحِبْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي طَرِيقِ مَكَّةَ مِنَ الْمَدِينَةِ فَنَزَلَ مَنْزِلًا
يُقَالُ لَهُ عُسْفَانَ ثُمَّ مَرَرْنَا بِجَبَلٍ أَسْوَدَ عَلَى يَسَارِ الطَّرِيقِ وَحَشٍ فَقُلْتُ يَا ابْنَ
رَسُولِ اللهِ مَا أَوْحَشَ هَذَا الْجَبَلَ مَا رَأَيْتُ فِي الطَّرِيقِ جَبَلًا أَوْحَشَ مِنْهُ فَقَالَ يَا
ابْنَ بَكْرٍ تَدْرِي أَيُّ جَبَلٍ هَذَا قُلْتُ لَا قَالَ هَذَا جَبَلٌ يُقَالُ لَهُ الْكَمْدُ وَهُوَ عَلَى
وَادٍ مِنْ أودية جَهَنَّمَ فِيهِ قَتْلَةُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع اسْتَوْدَعُوهُ يَجْرِي مِنْ
تَحْتِهِ مِيَاهُ جَهَنَّمَ مِنَ الْعُسْلِيِّينَ وَالصَّديدِ وَالْحَمِيمِ الْآنَ وَمَا يَخْرُجُ مِنْ جَهَنَّمَ وَ
مَا يَخْرُجُ مِنَ الْفَلْقِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْ آثَامٍ وَمَا يَخْرُجُ مِنْ طِينَةِ حَبَالٍ وَمَا
يَخْرُجُ مِنْ لَطْيٍ وَمَا يَخْرُجُ مِنَ الْحُطْمَةِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْ سَقَرٍ وَمَا يَخْرُجُ مِنْ
الْجَحِيمِ وَمَا يَخْرُجُ مِنَ الْهَآوِيَةِ وَمَا يَخْرُجُ مِنَ السَّعِيرِ وَمَا مَرَرْتُ بِهِدَا الْجَبَلِ
قَطُّ فِي مَسِيرِي فَوَقَفْتُ إِلَّا رَأَيْتُهُمَا يَسْتَعِينَانِ بِي وَيَتَضَرَّعَانِ إِلَيَّ وَإِنِّي لَأَنْظُرُ

١. شيخ صدوق، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، صص ٢١٧-٢١٨.

إِلَى قَتَلَةِ أَبِي فَأَقُولُ لَهُمَا إِنَّ هُوَ لَاءِ إِنَّمَا فَعَلُوا بِنَا مَا فَعَلُوا لِمَا أَسْسَتْهُمَا لَمْ تَرَحْمُونَا لَمَّا وُلِّيْتُمْ وَ قَتَلْتُمُونَا وَ حَرَمْتُمُونَا وَ وَبَّئْتُمْ عَلَيَّ حَقًّا وَ اسْتَبَدَّدْتُمْ بِالْأَمْرِ دُونَنَا فَلَا رَحِمَ اللَّهُ مِنْ يَوْحَمِكُمَا صَنَعْتُمَا وَ مَا اللَّهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ وَ أَشَدُّهُمَا تَضَرُّعًا وَ اسْتِكَانَةً النَّانِي فَرَبِّمَا وَقَفْتُ عَلَيْهِمَا لِيَتَسَلَّى عَنِّي بَعْضُ مَا يَعْزُضُ فِي قَلْبِي وَ رُبَّمَا طَوَيْتُ الْجَبَلَ الَّذِي هُمَا فِيهِ وَ هُوَ جَبَلُ الْكَمَدِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِذَا طَوَيْتُ الْجَبَلَ فَمَا تَسْمَعُ قَالَ أَسْمَعُ أَصْوَاتَهُمْ يُبَادُونَ عَرَجَ إِلَيْنَا نُكَلِّمُكَ فَإِنَّا نَتُوبُ وَ أَسْمَعُ صَارِحًا مِنَ الْجَبَلِ يَقُولُ لَا تُكَلِّمُهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ اخْسُوا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَنْ مَعَهُمْ قَالَ كُلُّ فِرْعَوْنٍ عَنَّا عَلَى اللَّهِ وَ حَكَى اللَّهُ عَنْهُ فَعَالَهُ وَ كُلُّ مَنْ عَلَّمَ الْعِبَادَ الْكُفْرَ قُلْتُ مَنْ هُمْ قَالَ نَحْوُ قورس [بُولَس] الَّذِي عَلَّمَ الْيَهُودَ أَنَّ عَزِيرًا ابْنُ اللَّهِ وَ نَحْوُ نَسْطُورَ الَّذِي عَلَّمَ النَّصَارَى أَنَّ الْمَسِيحَ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَ لَهُمْ هُمْ ثَلَاثَةٌ وَ نَحْوُ فِرْعَوْنَ مُوسَى الَّذِي فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى وَ نَحْوُ نَمْرُودَ الَّذِي قَالَ فَهَرْتُ أَهْلَ الْأَرْضِ وَ قَتَلْتُ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ قَاتِلِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ قَاتِلِ فَاطِمَةَ (ع) وَ قَاتِلِ الْمُحْسِنِ وَ قَاتِلِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهم السلام فَأَمَّا مُعَاوِيَةَ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فَمَا يَطْمَعَانِ فِي الْخَلَاصِ وَ مَعَهُمْ كُلُّ مَنْ نَصَبَ لَنَا الْعَدَاوَةَ وَ عَاوَنَ عَلَيْنَا بِلِسَانِهِ وَ يَدِهِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِلَى أَيْنَ مُنْتَهَى هَذَا الْجَبَلِ قَالَ إِلَى الْأَرْضِ السَّادِسَةِ وَ فِيهَا جَهَنَّمُ وَ هُوَ عَلَى وَادٍ مِنْ أَوْدِيَّتَيْهَا عَلَيْنَهَا مَلَائِكَةٌ حَفَظَةٌ أَكْثَرُ مِنْ نُجُومِ السَّمَاءِ وَ قَطْرِ الْمَطَرِ وَ عَدَدِ مَاءِ الْبَحَارِ وَ عَدَدِ الثَّرَى وَ قَدْ وَكَّلَ اللَّهُ كُلَّ مَلَكٍ مِنْهُمْ بِشَيْءٍ فَهُوَ مُقِيمٌ عَلَيْهِ لَا يُفَارِقُهُ.^١

٥- مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَبِشِيِّ بْنِ قُونِيٍّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ السُّلَمِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ

الرَّحْمَنِ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ
فِي مَنْ تَرَكَ زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ ع وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَيَّ ذَلِكَ قَالَ إِنَّهُ قَدْ عَقَى رَسُولَ اللَّهِ
ص وَ عَقَّنَا وَ اسْتَحَفَّ بِأَمْرِ هُوَ لَهُ وَ مَنْ زَارَهُ كَانَ اللَّهُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ حَوَائِجِهِ وَ
كُفْيَ مَا أَهَمَّهُ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ وَ إِنَّهُ يَجْلِبُ الرُّزْقَ عَلَيَّ الْعَبْدِ وَ يُحْلِفُ عَلَيْهِ مَا
يُنْفِقُ وَ يُغْفِرُ لَهُ ذُنُوبَ حَمْسِينَ سَنَةً وَ يَزِجُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ مَا عَلَيْهِ وَرْوَ وَ لَا
حَطِيئَةٌ إِلَّا وَ قَدْ مُحِيتُ مِنْ صَحِيفَتِهِ فَإِنْ هَلَكَ فِي سَفَرَتِهِ نَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ
فَغَسَلَتْهُ وَ فُتِحَ لَهُ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ يَدْخُلُ عَلَيْهِ رَوْحُهَا حَتَّى يُنْشَرَ وَ إِنْ سَلِمَ فُتِحَ
لَهُ الْبَابُ الَّذِي يَنْزِلُ مِنْهُ رِزْقُهُ وَ يُجْعَلُ لَهُ بِكُلِّ دِرْهَمٍ أَنْفَقَهُ عَشْرَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ
وَ ذُخْرَ ذَلِكَ لَهُ فَإِذَا حُشِرَ قِيلَ لَهُ لَكَ بِكُلِّ دِرْهَمٍ عَشْرَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ إِنْ اللَّهُ نَظَرَ
لَكَ فَدَحَّرَهَا لَكَ عِنْدَهُ^١.

٦- أَبُو طَالِبِ الْأَنْبَارِيِّ غُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِي الْأَخْنَفُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ
حَدَّثَنَا ابْنُ مَسْعَدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ
الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنِي ابْنُ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا
أَتَيْتَ الْحُسَيْنَ ع فَمَا تَقُولُ قُلْتُ أَشْيَاءَ أَسْمَعُهَا مِنْ رُوَاةِ الْحَدِيثِ مِمَّنْ سَمِعَ مِنْ
أَبِيكَ قَالَ أَفَلَا أُخْبِرُكَ عَنْ أَبِي عَنْ جَدِّي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ كَانَ
يُضْنَعُ فِي ذَلِكَ قَالَ قُلْتُ بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ إِذَا أَرَدْتَ الْخُرُوجَ إِلَى أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضُمَّ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ - يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ وَ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ يَوْمَ
الْجُمُعَةِ فَإِذَا أَمْسَيْتَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ فَصَلِّ صَلَاةَ اللَّيْلِ ثُمَّ قُمْ فَانظُرْ فِي نَوَاحِي
السَّمَاءِ وَ اغْتَسِلْ تِلْكَ اللَّيْلَةَ قَبْلَ الْمَغْرِبِ ثُمَّ تَنَامُ عَلَيَّ طَهْرًا فَإِذَا أَرَدْتَ الْمَشِي
إِلَيْهِ فَاغْتَسِلْ وَ لَا تَطَيَّبْ وَ لَا تَدْهِنْ وَ لَا تَكْتَحِلْ حَتَّى تَأْتِيَ الْقَبْرَ^٢.

١. شيخ طوسي، تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٤٥.

٢. همان، ج ٦، ص ٧٦.

۷- أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الطَّيِّبِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّحْوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ مَارِزٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْبِرَّازُ، قَالَ: حَدَّثَنِي بَكْرُ بْنُ هِشَامٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصْمِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) يَقُولُ: إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) عِنْدَ رَبِّهِ (عَزَّ وَجَلَّ) يَنْظُرُ إِلَى مَوْضِعِ مُعْسَكَرِهِ، وَ مَنْ حَلَهُ مِنَ الشُّهَدَاءِ مَعَهُ، وَ يَنْظُرُ إِلَى زُورِهِ وَ هُوَ أَعْرَفُ بِحَالِهِمْ وَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ، وَ بَدَرَجَاتِهِمْ وَ مَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ) مِنْ أَحَدِكُمْ بِوَلَدِهِ، وَ إِنَّهُ لَيَرَى مَنْ يَبْكِيهِ فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ يَسْأَلُ آبَاءَهُ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لَهُ، وَ يَقُولُ: لَوْ يَعْلَمُ زَائِرِي مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ لَكَانَ فَرَحُهُ أَكْثَرَ مِنْ جَزَعِهِ، وَ إِنْ زَائِرَهُ لَيَنْقَلِبُ وَ مَا عَلَيْهِ مِنْ ذَنْبٍ^۱.

۸- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ حَدَّثَنِي الْعُمَرِيُّ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَبِيبِ الْأَزْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصْمِّ، عَنْ ذَرِيحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ خَرَجْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ أَنَا وَجَعٌ ثَقِيلٌ، فَقِيلَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَجَعٌ، فَأَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ بِشَرَابٍ مَعَ الْغُلَامِ مُغَطَّى بِمِنْدِيلٍ، فَتَأَوَّلَنِيهِ الْغُلَامُ وَ قَالَ لِي اشْرَبْهُ فَإِنَّهُ قَدْ أَمَرَنِي إِلَّا أَرْجِعْ حَتَّى تَشْرَبَهُ، فَتَنَاوَلْتُهُ فَإِذَا رَائِحَةُ الْمَسْكِ مِنْهُ وَ إِذَا شَرَابٌ طَيِّبٌ الطَّعْمُ بَارِدٌ، فَلَمَّا شَرِبْتُهُ قَالَ لِي الْغُلَامُ يَقُولُ لَكَ إِذَا شَرِبْتَ فَتَعَالَ! فَفَكَرْتُ فِيمَا قَالَ لِي وَ لَا أَقْدِرُ عَلَى التُّهُؤُوسِ قَبْلَ ذَلِكَ عَلَى رَجُلِي، فَلَمَّا اسْتَقَرَّ الشَّرَابُ فِي جَوْفِي كَأَنَّمَا نُشِطْتُ مِنْ عَقَالٍ، فَأَتَيْتُ بَابَهُ فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ، فَصَوَّتَ بِي صَحَّ الْجِسْمُ ادْخُلْ ادْخُلْ! فَدَخَلْتُ وَ أَنَا بَاكٍ

فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ قَبَّلْتُ يَدَهُ وَ رَأْسَهُ، فَقَالَ لِي وَ مَا يُبْكِيكَ يَا مُحَمَّدُ فَقُلْتُ
 جُعِلْتُ فِدَاكَ أُبْكِي عَلَى اغْتِرَابِي وَ بَعْدِ الشُّقَّةِ وَ قِلَّةِ الْمَقْدَرَةِ عَلَى الْمُقَامِ عِنْدَكَ
 وَ النَّظَرِ إِلَيْكَ، فَقَالَ لِي: أَمَّا قِلَّةُ الْمَقْدَرَةِ: فَكَذَلِكَ جَعَلَ اللَّهُ أَوْلِيَاءَنَا وَ أَهْلَ
 مَوَدَّتِنَا، وَ جَعَلَ الْبَلَاءَ إِلَيْهِمْ سَرِيعاً، وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْعُرْبَةِ: فَلكَ بِأَبِي عَبْدِ
 اللَّهِ أُسْوَةٌ بِأَرْضِ نَاءٍ عَنَّا بِالْفُرَاتِ (ص) وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنَ بَعْدِ الشُّقَّةِ: فَإِنَّ
 الْمُوْمِنَ فِي هَذِهِ الدَّارِ غَرِيبٌ وَ فِي هَذَا الْحَلْقِ الْمُنْكَوسِ حَتَّى يَخْرُجَ مِنْ هَذِهِ
 الدَّارِ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ، وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ حُبِّكَ قُرْبَنَا وَ النَّظَرَ إِلَيْنَا وَ إِنَّكَ لَا
 تَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ: فَاللَّهُ يُعَلِّمُ مَا فِي قَلْبِكَ وَ جَزَاؤُكَ عَلَيْهِ!.

متن‌های غیر شیعی

۱. شرح خطبه شفشقیه از ابواحمد عسکری^۱

شیخ صدوق (ره) شرح خطبه شفشقیه استادش ابواحمد عسکری (۲۹۳-۷ ذی‌حجه ۳۸۲ ه. ق)، ادیب و لغت‌شناس نامدار، را در کتاب معانی الأخبار نقل کرده است. تعبیر وی در نقل این خطبه گویای آن است که این نقل بصورت شفاهی بوده و نه به نقل از کتابی از ابواحمد عسکری. عبارت شیخ صدوق چنین است: «قال مصنف هذا الكتاب: سألت الحسن بن عبدالله بن سعيد العسکری عن تفسیر هذا الخبر، ففسره لي و قال:...».

در اینجا ابتدا اصل خطبه و پس از آن، شرح ابواحمد عسکری به روایت شیخ صدوق نقل می‌گردد.

اصل خطبه شفشقیه به روایت شیخ صدوق:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ (رَضِيَ اللهُ عَنْهُ) قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ عَمَّارِ بْنِ خَالِدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْحَمَّانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ رَاشِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُرَيْمَةَ، عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ؛ وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ

۱. شیخ صدوق، معانی الأخبار، باب معانی خطبة لأمیر المؤمنین عليه السلام، صص ۳۶۰ - ۳۶۳.

مَا جِيلَوِيهِ، عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: ذُكِرَتِ الْخِلَافَةُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا أَحْوَتِيهِمْ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنْهُ السَّبِيلُ، وَلَا يَزِيغِي إِلَيْهِ الطَّيْرُ، فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا، وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا، وَطَفَقْتُ أُرْتِي [مَا] بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَدَاءَ أَوْ أَضِيرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءَ؛ يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ، وَنَهْرٌ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَيَكْدُخُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ [رَبَّهُ].

فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَجَى، فَصَبْرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى، وَفِي الْحَلْقِ شَجَى، أَرَى تُرَائِي نَهْبًا، حَتَّى إِذَا مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ عَقَدَهَا لِأَخِي عَدِيٍّ بَعْدَهُ، فَيَاعَجِبًا بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ، فَصَبْرَهَا وَاللَّهِ فِي حَوْرَةِ حَسَنَاءَ، يَحْسُنُ مَسْهَا، وَيَعْلُظُ كَلْمَهَا، وَيَكْتُرُ الْعِنَارَ وَالْإِعْتِدَارَ [مِنْهَا]، فَصَاحِبُهَا كَرَائِبِ الصَّعْبَةِ إِنْ عَنَفَ بِهَا حَرَنَ، وَإِنْ سَلِسَ بِهَا غَسَقَ فَمُنِي النَّاسُ بِتَلُونٍ وَاعْتِرَاضٍ وَبَلُوءًا مَعَ هِنٍ وَهْنِيٍّ.

فَصَبْرْتُ عَلَى طُولِ الْمُدَّةِ وَشِدَّةِ الْمُحَنَةِ حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ رَعَمَ أَنِّي مِنْهُمْ، فَيَا لَللَّهِ لَهُمْ وَ لِلشُّورَى، مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أُفْرَنُ بِهَذِهِ النَّظَائِرِ؟ فَمَا لَ رَجُلٌ بَصْبَعِهِ، وَ أَضَعَى آخِرُ لِيَصْهَرِهِ، وَ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حِضْنِيهِ بَيْنَ نَثْبِيهِ وَ مُعْتَلِفِهِ، وَ قَامَ مَعَهُ بُنُؤَامِيَّةٌ يَهْضُمُونَ مَا لَ اللَّهُ هَضَمَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ، حَتَّى أَجْهَرَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ، فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَ النَّاسُ إِلَيَّ كَعُزْفِ الصَّبِيعِ، قَدِ انْتَالُوا عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، حَتَّى لَقَدْ وَطِئَ الْحَسَنَانِ وَ شُقَّ عَطَافِي، حَتَّى إِذَا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَنْتُ طَائِفَةً وَ فَسَقْتُ أُخْرَى وَ مَرَقُ أُخْرُونَ، كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا

لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ غُلُوبًا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١﴾
بَلَىٰ وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعُوا وَلَكِنْ اخْلَوْتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ، وَرَاقَهُمْ زِبْرُجُهَا، وَ
الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأ النَّسَمَةَ لَوْلَا حُضُورُ النَّاصِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ
تَعَالَى عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقْرُؤُوا [عَلَى] كِطَّةٍ ظَالِمٍ وَلَا سَعَبٍ مَظْلُومٍ لَأَلْفَيْتُ
حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا، وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلَهَا، وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ أَرْهَدَ
عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنزٍ.

قَالَ: وَ نَاوَلُهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ كِتَابًا فَقَطَّعَ كَلَامَهُ وَ تَنَاوَلَ الْكِتَابَ فَقُلْتُ: يَا
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ أَطْرَدْتَ مَقَالَتَكَ إِلَى حَيْثُ بَلَغَتْ.

فَقَالَ: هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ! تِلْكَ شَقِيقَةٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ فَمَا أَسْفَتْ عَلَى كَلَامٍ
قَطُّ كَأَسْفِي عَلَى كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ لَمْ يَبْلُغْ حَيْثُ أَرَادَ.

شرح خطبة شقشقيه از ابو احمد عسكري:

[قال مصنف هذا الكتاب: سألت الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري عن

تفسير هذا الخبر ففسره لي و قال]:

تفسير الخبر؛ قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَقَدْ تَقَمَّصَهَا» أي لبسها مثل القميص، يقال: تقمص
الرجل أو تدرع و تردى و تمندل.

و قوله: «الْقُطْبُ مِنَ الرَّحَى» أي تدور علي كما تدور الرحي على قطبها.

و قوله: «يَنْحَدِرُ عَنْهُ السَّبِيلُ وَ لَا يَزْتَقِي إِلَيْهِ الطَّيْرُ» يريد أنها ممتنعة على
غيري لا يتمكن منها و لا يصلح له.

و قوله: «فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا» أي عرضت عنها و لم أكشف وجوبها لي. و

«الْكُشْحُ» الجنب و الخاصرة، فمعنى قوله: «طَوَّبْتُ عَنْهَا» أي عرضت عنها، و

«الكاشح» الذي يوليئك كشحه أي جنبه.
 و قوله: «طَفِقْتُ» أي أقبلت وأخذت. «أُرْتَبِي» أي أفكر وأستعمل الرأي و
 أنظر في «أَنْ أَصُولَ بِيَدِ جَدَاءٍ» وهي المقطوعة، و أراد قلة الناصر.
 و قوله: «أَوْ أَضْبِرْ عَلَيَّ طَخِيَّةً» فللطحية موضعان أحدهما الظلمة والآخر
 الغم والحزن، يقال: «أجد على قلبي طخياً» أي حزناً و غمّاً، و هو ههنا يجمع
 الظلمة و الغم و الحزن.
 و قوله: «يَكْدُحُ مُؤْمِنٌ» أي يدأب و يكسب لنفسه و لا يعطى حقه.
 و قوله: «أحجى» أي أولى، يقال: هذا أحجى من هذا، و أخلق و أحرى و
 أوجب. كله قريب المعنى.
 و قوله: «في حوزة» أي في ناحية، يقال: حزت الشيء أحوزه حوزاً، إذا
 جمعته، و الحوزة ناحية الدار و غيرها.
 و قوله: «كَرَاكِبِ الصَّعْبَةِ» يعني الناقة التي لم ترض إن عنف بها، و «العنف»
 ضد الرفق.
 و قوله: «حَرَنَ» وقف و لم يمش، و إنما يستعمل الحران في الدواب، فأما في
 الإبل فيقال: «أخلت الناقة» و «بها خلا» و هو مثل حران الدواب إلا أن
 العرب ربما تستعيره في الإبل.
 و قوله: «إِنْ سَلِسَ غَسَقٌ» أي أدخله في الظلمة. و قوله: «مَعَ هَنِ وَ هُنِيَّ»
 يعني الأذنياء من الناس، تقول العرب: «فلان هني» و هو تصغير «هن» أي هو
 دون من الناس، و يريدون بذلك تصغير أمره.
 و قوله: «فَمَالَ رَجُلٌ بِضَيْعِهِ» و يروى «بضلعه» و هما قريب، و هو أن يميل
 بهواه و نفسه إلى رجل بعينه.
 و قوله: «أَضَعَى آخِرُ لِصْهَرِهِ» و الصغو: الميل، يقال: «صغوك مع فلان» أي

ميلك معه.

و قوله: «نَافِجًا حَضِينَهُ» يقال في الطعام و الشراب و ما أشبههما، «قد انتفج بطنه» بالجيم و يقال في كلِّ داءٍ يعتري الإنسان: «قد انتفخ بطنه» بالخاء، و «الحضنان» جانبا الصدر.

و قوله: «بَيْنَ نَتِيلِهِ وَ مُعْتَلِفِهِ» فالنتيل قضيب الجمل و إنما استعاره الرجل ههنا و «المعتلف» الموضع الذي يعتلف فيه أي يأكل، و معنى الكلام أنه بين مطعمه و منكحه.

و قوله: «يَهْضِمُونَ» أي يكسرون و ينقضون، و منه قولهم: «هضمني الطعام» أي نقضني.

و قوله: «حَتَّى أَجْهَرَ» أي أتى عليه و قتله يقال: «أجهزت على الجريح» إذا كانت به جراحة فقتلته.

و قوله: «كُعْرَفِ الصَّيْعِ» شبههم به لكثرتهم، و العرف الشعر الذي يكون على عنق الفرس فاستعاره للضع.

و قوله: «قَدِ انْتَالُوا» أي انصبوا علي و كثروا و يقال: «انثلت ما في كنانتي من السهام» إذا صيبت.

و قوله: «و شُقَّ عِطَافِي» يعني رداءه، و العرب تسمي الرداء «العطاف».

و قوله: «وَ رَاقَهُمْ زِبْرُجُهَا» أي أعجبهم حسنهما، و أصل الزبرج النقش و هو ههنا زهرة الدنيا و حسنهما.

و قوله: «أَنْ لَا يَقْرُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ» فالكظة الامتلاء يعني إنهم لا يصبرون على امتلاء الظالم من المال الحرام و لا يقاروه على ظلمه.

و قوله: «لَا سَغَبٍ مَظْلُومٍ» فالسغب الجوع و معناه منعه من الحقِّ الواجب له.

و قوله: «لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا» هذا مثل، تقول العرب: «ألقيت حبل

البعير على غاربه ليرعى كيف شاء». و معنى قوله: «وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسٍ أَوْلَهَا» أي لتركتمهم في ضلالتهم و عماهم.
و قوله: «أَزْهَدَ عِنْدِي» فالزهيد القليل.
و قوله: «مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ» فالحبقة ما يخرج من دبر العنز من الريح، و «العفطة» ما يخرج من أنفها.
و قوله: «تِلْكَ شِقْشِقَةٌ» فالششقة ما يخرج البعير من جانب فمه إذا هاج و سكر.

۲. پاره‌ای محتمل از کتاب *نقض المقنع* ابوالحسین بصری معتزلی

ابوالحسین بصری (۴۳۶ ه.ق) از متکلمان برجسته معتزلی در بغداد و از شاگردان قاضی عبدالجبار، دو کتاب در نقض آراء متکلم امامی معاصرش، شریف مرتضی درباره امامت و غیبت نگاشته است: یکی ردی بر کتاب *الشافی* شریف مرتضی که خود، ردی بر بخش امامت کتاب *المغنی* قاضی عبدالجبار همدانی بوده، و دیگری، ردیه‌ای بر رساله *المقنع* شریف مرتضی که از نوشته‌های مهم او درباره غیبت است.^۱ سلار دیلمی، شاگرد شریف مرتضی بر کتاب ابوالحسین در رد *الشافی*، ردیه‌ای نگاشته بوده است^۲ که ظاهراً از آن، نقلی در منابع کهن دیده نمی‌شود. اما در باب اینکه کسی در میان امامیه ردیه‌ای بر کتاب *نقض المقنع* ابوالحسین نوشته باشد، گزارشی در منابع نیامده است. از سوی دیگر، در بخشی از کتاب *الغیبه* شیخ طوسی، که در سال ۴۴۷ ه.ق نوشته شده،^۳ شیخ طوسی، مطلبی را از شخصی در نقض و رد گفتاری از شریف مرتضی درباره غیبت نقل می‌کند که به احتمال زیاد این مطلب از ردیه ابوالحسین بصری بر کتاب *المقنع* نقل شده است.

شیخ طوسی پس از نقل عین مطلب آن شخص، به تفصیل به ایرادهای وی پاسخ می‌دهد و دعاوی او را رد و نقض می‌کند. وی در همین قسمت به وضوح، نگارنده آن «نقض» را معتزلی می‌خواند. از سخنان منتقد هم روشن است که او نویسنده‌ای با مبانی اعتزالی است. بنابراین تردیدی نیست که مطلب نقل شده توسط شیخ طوسی متعلق به نویسنده‌ای معتزلی بوده و چون ما از وجود ردیه ابوالحسین بر کتاب *المقنع* آگاهیم،

۱. در این باره، نک: حاکم جشمی، *شرح العیون* چاپ شده به همراه *فضل الاعتزال*، ص ۳۸۷.

۲. نک: ابن شهر آشوب، *معالم العلماء*، ص ۱۶۹.

۳. نک: شیخ طوسی، *الغیبه*، ص ۱۱۲.

می توانیم به ظنّ قریب به یقین بگوئیم که این مطلب از ردّیه ابوالحسین بصری بر کتاب المقنع شریف مرتضی نقل شده است.

ما در این بخش، عین عبارات ابوالحسین و ردّیه شیخ طوسی را که گاه مشتمل بر نکات منقول دیگری از ابوالحسین هم می شود (حتّی شاید در مواضعی که به صورت صیغۀ «ان قلت قلت» بیان شده است)، ارائه می کنیم:

و وجدت لبعض المتأخرين كلاما اعترض به كلام المرتضى (ره) في الغيبة و ظن أنه ظفر بطائل فموه به على من ليس له قريحة و لا بصر بوجه النظر و أنا أتكلم عليه.

فقال الكلام في الغيبة و الاعتراض عليها من ثلاثة أوجه.

أحدها أنا نلزم الإمامية ثبوت وجه قبح فيها أو في التكليف معها فيلزمهم أن يثبتوا أن الغيبة ليس فيها وجه قبح لأن مع ثبوت وجه القبح تقبح الغيبة و إن ثبت فيها وجه حسن كما نقول في قبح تكليف ما لا يطاق أن فيه وجه قبح و إن كان فيه وجه حسن بأن يكون لطفاً لغيره.

و الثاني أن الغيبة تنتقض طريق وجوب الإمامة في كل زمان لأن كون الناس مع رئيس مهيب متصرف أبعد من القبيح لو اقتضى كونه لطفاً واجبا في كل حال و قبح التكليف مع فقدّه لانتقض بزمان الغيبة لأننا في زمان الغيبة نكون مع رئيس هذه صفته أبعد من القبيح و هو دليل وجوب هذه الرئاسة و لم يجب وجود رئيس هذه صفته في زمان الغيبة و لا قبح التكليف مع فقدّه فقد وجد الدليل و لا مدلول و هذا نقض الدليل.

و الثالث أن يقال إن الفائدة بالإمامة هي كونه مبعدا من القبيح على قولكم و ذلك لا يحصل مع وجوده غائبا فلم ينفصل وجوده من عدمه و إذا لم يختص وجوده غائبا بوجه الوجوب الذي ذكره لم يقتض دليلكم وجوب وجوده مع

الغيبية فدليلكم مع أنه منتقض حيث وجد مع انبساط اليد و لم يجب انبساط اليد مع الغيبية فهو غير متعلق بوجود إمام غير منبسط اليد و لا هو حاصل في هذه الحال.^١

پاسخ شيخ طوسى هم بدین قرار است:

الكلام عليه أن نقول:

أما الفصل الأول من قوله إنا نلزم الإمامية أن يكون في الغيبة وجه قبح وعيد منه محض لا يقترن به حجة فكان ينبغي أن يتبين وجه القبح الذي أراد إلزامه إياهم لننظر فيه و لم يفعل فلا يتوجه وعيده.

و إن قال ذلك سائلا على وجه ما أنكرتم أن يكون فيها وجه قبح.

فإنا نقول وجوه القبح معقولة من كون الشيء ظلما و عبثا و كذبا و مفسدة و جهلا و ليس شيء من ذلك موجودا هاهنا فعلمنا بذلك انتفاء وجود القبح. فإن قيل وجه القبح أنه لم يزرع علة المكلف على قولكم لأن انبساط يده الذي هو لطف في الحقيقة و الخوف من تأديبه لم يحصل فصار ذلك إخلالا بلطف المكلف فقبح لأجله.

قلنا: (قد) بينا في باب وجوب الإمامة بحيث أشرنا إليه أن انبساط يده عليه السلام و الخوف من تأديبه إنما فات المكلفين لما يرجع إليهم لأنهم أحوجوه إلى الاستتار بأن أخافوه و لم يمكنوه فأتوا من قبل نفوسهم.

و جرى ذلك مجرى أن يقول قائل من لم يحصل له معرفة الله تعالى في تكليفه وجه قبح لأنه لم يحصل ما هو لطف له من المعرفة فينبغي أن يقبح تكليفه.

فا يقولونه هاهنا من أن الكافر أتى من قبل نفسه لأن الله قد نصب له الدلالة على معرفته و مكنه من الوصول إليها فإذا لم ينظر و لم يعرف أتى في ذلك

١. شيخ طوسى، الغيبة، صص ٥-٦.

من قبل نفسه و لم يقبح ذلك تكليفه فكذلك نقول انبساط يد الإمام و إن فات المكلف فإنما أتى من قبل نفسه و لو مكنه لظهر و انبسطت يده فحصل لطفه فلم يقبح تكليفه لأن الحجة عليه لا له.

و قد استوفينا نظائر ذلك في الموضوع الذي أشرنا إليه و سنذكر فيما بعد إذا عرض ما يحتاج إلى ذكره.

و أما الكلام في الفصل الثاني فهو مبني على المغالطة و لانتقول إنه لم يفهم ما أورده لأن الرجل كان فوق ذلك لكن أراد التلبيس و التمويه في قوله إن دليل وجوب الرئاسة ينتقض بحال الغيبة لأن كون الناس مع رئيس مهيب متصرف أبعد من القبيح لو اقتضى كونه لطفًا واجبا على كل حال و قبح التكليف مع فقدته لانتقض بزمان الغيبة لأننا في زمان الغيبة فلم يقبح التكليف مع فقدته فقد وجد الدليل و لا مدلول و هذا نقض.

و إنما قلنا إنه تمويه لأنه ظن أنا نقول إن في حال الغيبة دليل وجوب الإمامة قائم و لا إمام فكان نقضا و لانتقول ذلك بل دليلنا في حال وجود الإمام بعينه هو دليل حال غيبته في أن في الحالين الإمام لطف فلا نقول إن زمان الغيبة خلا من وجوب رئيس بل عندنا أن الرئيس حاصل و إنما ارتفع انبساط يده لما يرجع إلى المكلفين على ما بيناه لأن انبساط يده خرج من كونه لطفًا بل وجه اللطف به قائم و إنما لم يحصل لما يرجع إلى غير الله.

فجرى مجرى أن يقول قائل كيف يكون معرفة الله تعالى لطفًا مع أن الكافر لا يعرف الله فلما كان التكليف على الكافر قائمًا و المعرفة مرتفعة دل على أن المعرفة ليست لطفًا على كل حال لأنها لو كانت كذلك لكان ذلك نقضا.

و جوابنا في الإمامة كجوابهم في المعرفة من أن الكافر لطفه قائم بالمعرفة و إنما فوت نفسه بالتفريط في النظر المؤدي إليها فلم يقبح تكليفه فكذلك نقول

الرئاسة لطف للمكلف في حال الغيبة و ما يتعلق بالله من إيجاده حاصل و إنما ارتفع تصرفه و انبساط يده لأمر يرجع إلى المكلفين فاستوى الأمران و الكلام في هذا المعنى مستوفى أيضا بحيث ذكرناه.

و أما الكلام في الفصل الثالث من قوله إن الفائدة بالإمامة هي كونه مبعدا من القبيح على قولكم و ذلك لم يحصل مع غيبته فلم ينفصل وجوده من عدمه فإذا لم يختص وجوده غائبا بوجه الوجوب الذي ذكره لم يقتض دليلكم وجوب وجوده مع الغيبة فدليلكم مع أنه منتقض حيث وجد مع انبساط اليد و لم يجب انبساط اليد مع الغيبة فهو غير متعلق بوجود إمام غير منبسط اليد و لا هو حاصل في هذه الحال.

فإننا نقول إنه لم يفعل في هذا الفصل أكثر من تعقيد القول على طريقة المنطقيين من قلب المقدمات و رد بعضها على بعض و لا شك أنه قصد بذلك التمويه و المغالطة و إلا فالأمر أوضح من أن يخفى.

و متى قالت الإمامية إن انبساط يد الإمام لا يجب في حال الغيبة حتى يقول دليلكم لا يدل على وجوب إمام غير منبسط اليد لأن هذه حال الغيبة بل الذي صرحنا به دفعة بعد أخرى أن انبساط يده واجب في الحالين في حال ظهوره و حال غيبته غير أن حال ظهوره مكن منه فانبسطت يده و في حال الغيبة لم يمكن فانقبضت يده لا أن انبساط يده خرج من باب الوجوب و بينا أن الحجة بذلك قائمة على المكلفين من حيث منعه و لم يمكنه فأتوا من قبل نفوسهم و شبهنا ذلك بالمعرفة دفعة بعد أخرى.

و أيضا فإننا نعلم أن نصب الرئيس واجب بعد الشرع لما في نصبه من اللطف لتحمله للقيام بما لا يقوم به غيره و مع هذا فليس التمكين واقعا لأهل الحل و العقد من نصب من يصلح لها خاصة على مذهب أهل العدل الذين كلامنا

معهم و مع هذا لا يقول أحد إن وجوب نصب الرئيس سقط الآن من حيث لم يقع التمكين منه.

فجوابنا في غيبة الإمام جوابهم في منع أهل الحل و العقد من اختيار من يصلح للإمامة و لا فرق بينهما فإنما الخلاف بيننا أنا قلنا علمنا ذلك عقلا و قالوا ذلك معلوم شرعا و ذلك فرق من غير موضع الجمع.

فإن قيل أهل الحل و العقد إذا لم يمكنوا من اختيار من يصلح للإمامة فإن الله يفعل ما يقوم مقام ذلك من الألفاظ فلا يجب إسقاط التكليف و في الشيوخ من قال إن الإمام يجب نصبه في الشرع لمصالح دنيوية و ذلك غير واجب أن يفعل لها اللطف قلنا أما من قال نصب الإمام لمصالح دنيوية قوله يفسد لأنه لو كان كذلك لما وجب إمامته و لا خلاف بينهم في أنه يجب إقامة الإمام مع الاختيار على أن ما يقوم به الإمام من الجهاد و تولية الأمراء و القضاة و قسمة الفيء و استيفاء الحدود و القصاصات أمور دينية لا يجوز تركها و لو كان لمصلحة دنيوية لما وجب ذلك فقوله ساقط بذلك.

و أما من قال يفعل الله ما يقوم مقامه باطل لأنه لو كان كذلك لما وجب عليه إقامة الإمام مطلقا على كل حال و لكان يكون ذلك من باب التخيير كما نقول في فروض الكفريات و في علمنا بتعيين ذلك و وجوبه على كل حال دليل على فساد ما قالوه.

على أنه يلزم على الوجهين جميعا المعرفة.

بأن يقال الكافر إذا لم يحصل له المعرفة يفعل الله له ما يقوم مقامها فلا يجب عليه المعرفة على كل حال.

أو يقال إن ما يحصل من الانزجار عن فعل الظلم عند المعرفة أمر دنيوي لا يجب لها المعرفة فيجب من ذلك إسقاط وجوب المعرفة و متى قيل إنه لا

بدل للمعرفة قلنا و كذلك لا بدل للإمام على ما مضى و ذكرناه في تلخيص الشافي و كذلك إن بينوا أن الانزجار من القبيح عند المعرفة أمر ديني قلنا مثل ذلك في وجود الإمام سواء.

فإن قيل لا يخلو وجود رئيس مطاع منبسط اليد من أن يجب على الله جميع ذلك أو يجب علينا جميعه أو يجب على الله إيجاده و علينا بسط يده. فإن قلتم يجب جميع ذلك على الله فإنه ينتقض بحال الغيبة لأنه لم يوجد إمام منبسط اليد و إن وجب علينا جميعه فذلك تكليف ما لا يطاق لأننا لا نقدر على إيجاده و إن وجب عليه إيجاده و علينا بسط يده و تمكينه فما دليلكم عليه مع أن فيه أنه يجب علينا أن نفعل ما هو لطف للغير و كيف يجب على زيد بسط يد الإمام لتحصيل لطف عمرو و هل ذلك إلا تقض الأصول.

قلنا الذي نقوله أن وجود الإمام المنبسط اليد إذا ثبت أنه لطف لنا على ما دللنا عليه و لم يكن إيجاده في مقدورنا لم يحسن أن نكلف إيجاده لأنه تكليف ما لا يطاق و بسط يده و تقوية سلطانه قد يكون في مقدورنا و في مقدور الله فإذا لم يفعل الله تعالى علمنا أنه غير واجب عليه و أنه واجب علينا لأنه لا بد من أن يكون منبسط اليد ليتم الغرض بالتكليف و بينا بذلك أن بسط يده لو كان من فعله تعالى لقهر الخلق عليه و الحيلولة بينه و بين أعدائه و تقوية أمره بالملائكة ربما أدى إلى سقوط الغرض بالتكليف و حصول الإلجاء فإذا يجب علينا بسط يده على كل حال و إذا لم نفعله أتينا من قبل نفوسنا.

فأما قولهم في ذلك إيجاب اللطف علينا للغير غير صحيح.

لأننا نقول إن كل من يجب عليه نصره الإمام و تقوية سلطانه له في ذلك مصلحة تخصه و إن كانت فيه مصلحة يرجع إلى غيره كما نقوله في أن الأنبياء يجب عليهم تحمل أعباء النبوة و الأداء إلى الخلق ما هو مصلحة لهم

لأن لهم في القيام بذلك مصلحة تخصهم وإن كانت فيها مصلحة لغيرهم. ويلزم المخالف في أهل الحل والعقد بأن يقال كيف يجب عليهم اختيار الإمام لمصلحة ترجع إلى جميع الأمة و هل ذلك إلا إيجاب الفعل عليهم لما يرجع إلى مصلحة غيرهم فأى شيء أجابوا به فهو جوابنا بعينه سواء. فإن قيل لم زعمتم أنه يجب إيجاده في حال الغيبة و هلا جاز أن يكون معدوما. قلنا إنما أوجبنا ذلك من حيث إن تصرفه الذي هو لطفنا إذا لم يتم إلا بعد وجوده و إيجاده لم يكن في مقدورنا قلنا عند ذلك أنه يجب على الله ذلك و إلا أدى إلى أن لانكون مزاحي العلة بفعل اللطف فنكون أتينا من قبله تعالى لا من قبلنا و إذا أوجده و لم نمكنه من انبساط يده أتينا من قبل نفوسنا فحسن التكليف و في الأول لم يحسن.

فإن قيل ما الذي تريدون بتمكيننا إياه أ تريدون أن نقصده و نشافهه و ذلك لا يتم إلا مع وجوده.

قيل لكم لا يصح جميع ذلك إلا مع ظهوره و علمنا أو علم بعضنا بمكانه و إن قلتم نريد بتمكيننا أن نبخع لطاعته و الشد على يده و نكف عن نصره الظالمين و نقوم على نصرته متى دعانا إلى إمامته و دلنا عليها بمعجزته. قلنا لكم فنحن يمكننا ذلك في زمان الغيبة و إن لم يكن الإمام موجودا فيه فكيف قلتم لا يتم ما كلفناه من ذلك إلا مع وجود الإمام.

قلنا الذي نقوله في هذا الباب ما ذكره المرتضى رحمه الله في الذخيرة و ذكرناه في تلخيص الشافي أن الذي هو لطفنا من تصرف الإمام و انبساط يده لا يتم إلا بأمر ثلاثة.

أحدها يتعلق بالله و هو إيجاده.

و الثاني يتعلق به من تحمل أعباء الإمامة و القيام بها.

و الثالث يتعلق بنا من العزم على نصرته و معاضدته و الانقياد له فوجوب تحمله عليه فرع على وجوده لأنه لا يجوز أن يتناول التكليف المعدوم فصار إيجاد الله إياه أصلاً لوجوب قيامه و صار وجوب نصرته علينا فرعاً لهذين الأصلين لأنه إنما يجب علينا طاعته إذا وجد و تحمل أعباء الإمامة و قام بها فحينئذ يجب علينا طاعته فمع هذا التحقيق كيف يقال لم لا يكون معدوماً. فإن قيل فما الفرق بين أن يكون موجوداً مستتراً حتى إذا علم الله منا تمكينه أظهره و بين أن يكون معدوماً حتى إذا علم منا العزم على تمكينه أوجده. قلنا لا يحسن من الله تعالى أن يوجب علينا تمكين من ليس بموجود لأنه تكليف ما لا يطاق فإذا لا بد من وجوده.

فإن قيل يوجد الله تعالى إذا علم أنا ننطوي على تمكينه بزمان واحد كما أنه يظهره عند مثل ذلك.

قلنا وجوب تمكينه و الانطواء على طاعته لازم في جميع أحوالنا فيجب أن يكون التمكين من طاعته و المصير إلى أمره ممكناً في جميع الأحوال و إلا لم يحسن التكليف و إنما كان يتم ذلك لو لم نكن مكلفين في كل حال لوجوب طاعته و الانقياد لأمره بل كان يجب علينا ذلك عند ظهوره و الأمر عندنا بخلافه.

ثم يقال لمن خالفنا في ذلك و ألزمتنا عدمه على استتاره لم لا يجوز أن يكلف الله تعالى المعرفة و لا ينصب عليها دلالة إذا علم أنا لانظر فيها حتى إذا علم من حالنا إنا نقصد إلى النظر و نعزم على ذلك أو وجد الأدلة و نصبها فحينئذ ننظر و نقول ما الفرق بين دلالة منصوبة لانظر فيها و بين عدمها حتى إذا عزمنا على النظر فيها أوجدها الله تعالى.

و متى قالوا نصب الأدلة من جملة التمكين الذي لا يحسن التكليف من دونه

كالقدرة و الآلة.

قلنا و كذلك وجود الإمام عليه السلام من جملة التمكين من وجوب طاعته و متى لم يكن موجودا لم تمكننا طاعته كما أن الأدلة إذا لم تكن موجودة لم يمكننا النظر فيها فاستوى الأمران.

و بهذا التحقيق يسقط جميع ما يورد في هذا الباب من عبارات لانرتضيها في الجواب و أسئلة المخالف عليها و هذا المعنى مستوفى في كتبي و خاصة في تلخيص الشافي فلانطول بذكره.

و المثال الذي ذكره من أنه لو أوجب الله علينا أن نتوضأ من ماء بئر معينة لم يكن لها حبل نستقي به و قال لنا إن دنوتم من البئر خلقت لكم حبالا تستقون به من الماء فإنه يكون مزيجا لعلتنا و متى لم ندن من البئر كنا قد أتينا من قبل نفوسنا لا من قبله تعالى.

و كذلك لو قال السيد لعبده و هو بعيد منه اشتر لي لحما من السوق فقال لأتمكن من ذلك لأنه ليس معي ثمنه فقال إن دنوت أعطيتك ثمنه فإنه يكون مزيجا لعلته و متى لم يدن لأخذ الثمن يكون قد أتى من قبل نفسه لا من قبل سيده و هذه حال ظهور الإمام مع تمكيننا فيجب أن يكون عدم تمكيننا هو السبب في أن لم يظهر في هذه الأحوال لا عدمه إذ كنا لو مكناه عليه السلام لوجد و ظهر.

قلنا هذا كلام من يظن أنه يجب علينا تمكينه إذا ظهر و لا يجب علينا ذلك في كل حال و رضينا بالمثال الذي ذكره لأنه تعالى لو أوجب علينا الاستقاء في الحال لوجب أن يكون الحبل حاصلًا في الحال لأن به تزاح العلة لكن إذا قال متى دنوتم من البئر خلقت لكم الحبل إنما هو مكلف للدنو لا للاستقاء فيكفي القدرة على الدنو في هذه الحال لأنه ليس بمكلف للاستقاء منها فإذا دنا من البئر صار حينئذ مكلفًا للاستقاء فيجب عند ذلك أن يخلق له الحبل

فنظير ذلك أن لا يجب علينا في كل حال طاعة الإمام و تمكينه فلا يجب عند ذلك وجوده فلما كانت طاعته واجبة في الحال و لم نقف على شرطه و لا وقت منتظر و جب أن يكون موجودا لتزاح العلة في التكليف و يحسن. و الجواب عن مثال السيد مع غلامه مثل ذلك لأنه إنما كلفه الدنو منه لا الشراء فإذا دنا منه و كلفه الشراء و جب عليه إعطاء الثمن.

و لهذا قلنا إن الله تعالى كلف من يأتي إلى يوم القيامة و لا يجب أن يكونوا موجودين مزاحي العلة لأنه لم يكلفهم الآن فإذا أوجدهم و أزاح علتهم في التكليف بالقدرة و الآلة و نصب الأدلة حينئذ تناولهم التكليف فسقط بذلك هذه المغالطة.

على أن الإمام إذا كان مكلفا للقيام بالأمر و تحمل أعباء الإمامة كيف يجوز أن يكون معدوما و هل يصح تكليف المعدوم عند عاقل و ليس لتكليفه ذلك تعلق بتمكيننا أصلا بل وجوب التمكين علينا فرع على تحمله على ما مضى القول فيه و هذا واضح.

ثم يقال لهم أليس النبي ﷺ اختفى في الشعب ثلاث سنين لم يصل إليه أحد و اختفى في الغار ثلاثة أيام و لم يجز قياسا على ذلك أن يعدمه الله تعالى تلك المدة مع بقاء التكليف على الخلق الذين بعثه لطفًا لهم.

و متى قالوا إنما اختفى بعد ما دعا إلى نفسه و أظهر نبوته فلما أخافوه استتر. قلنا و كذلك الإمام لم يستتر إلا و قد أظهر آباؤه موضعه و صفته و دلوا عليه ثم لما خاف عليه أبوه الحسن بن علي عليه السلام أخفاه و ستره فالأمران إذا سواء. ثم يقال لهم خبرونا لو علم الله من حال شخص أن من مصلحته أن يبعث الله إليه نبيا معينا يؤدي إليه مصالحه و علم أنه لو بعثه لقتله هذا الشخص.

و لو منع من قتله قهرا كان فيه مفسدة له أو لغيره هل يحسن أن يكلف هذا

الشخص و لا يبعث إليه ذلك النبي أو لا يكلف.

فإن قالوا لا يكلف.

قلنا و ما المانع منه و له طريق إلى معرفة مصالحة بأن يمكن النبي من الأداء إليه.

و إن قلتم يكلفه و لا يبعث إليه.

قلنا و كيف يجوز أن يكلفه و لم يفعل به ما هو لطف له مقدور.

فإن قالوا أتى في ذلك من قبل نفسه.

قلنا هو لم يفعل شيئاً و إنما علم أنه لا يمكنه و بالعلم لا يحسن تكليفه مع ارتفاع اللطف و لو جاز ذلك لجاز أن يكلف ما لا دليل عليه إذا علم أنه لا ينظر فيه و ذلك باطل و لا بد أن يقال إنه يبعث إلى ذلك الشخص و يوجب عليه الاتقياد له ليكون مزيحاً لعلته فإما أن يمنع منه بما لا ينافي التكليف أو يجعله بحيث لا يتمكن من قتله فيكون قد أتى من قبل نفسه في عدم الوصول إليه و هذه حالنا مع الإمام في حال الغيبة سواء فإن قال لا بد أن يعلمه أن له مصلحة في بعثة هذا الشخص إليه على لسان غيره ليعلم أنه قد أتى من قبل نفسه.

قلنا و كذلك أعلمنا الله على لسان نبيه ﷺ و الأئمة من آباءه ﷺ موضعه و أوجب علينا طاعته فإذا لم يظهر لنا علمنا أننا أتينا من قبل نفوسنا فاستوى الأمران. و أما الذي يدل على الأصل الثاني و هو أن من شأن الإمام أن يكون مقطوعاً على عصمته فهو أن العلة التي لأجلها احتجنا إلى الإمام ارتفاع العصمة بدلالة أن الخلق متى كانوا معصومين لم يحتاجوا إلى إمام و إذا خلوا من كونهم معصومين احتجوا إليه علمنا عند ذلك أن علة الحاجة هي ارتفاع العصمة كما نقوله في علة حاجة الفعل إلى فاعل أنها الحدوث بدلالة أن ما يصح حدوثه يحتاج إلى فاعل في حدوثه و ما لا يصح حدوثه يستغني عن الفاعل و حكمنا بذلك أن كل محدث يحتاج إلى محدث فبمثل ذلك يجب

الحكم بحاجة كل من ليس بمعصوم إلى إمام و إلا انتقضت العلة فلو كان الإمام غير معصوم لكانت علة الحاجة فيه قائمة و احتاج إلى إمام آخر و الكلام في إمامه كالکلام فيه فيؤدي إلى إيجاب أئمة لا نهاية لهم أو الانتهاء إلى معصوم و هو المراد.

و هذه الطريقة قد أحکمنها في كتبنا فلا نطول بالأسئلة عليها لأن الغرض بهذا الكتاب غير ذلك و في هذا القدر كفاية.
و أما الأصل الثالث و هو أن الحق لا يخرج عن الأمة فهو متفق عليه بيننا و بين خصومنا و إن اختلفنا في علة ذلك.

لأن عندنا أن الزمان لا يخلو من إمام معصوم لا يجوز عليه الغلط على ما قلناه فإذا الحق لا يخرج عن الأمة لكون المعصوم فيهم.
و عند المخالف لقيام أدلة يذكرونها دلت على أن الإجماع حجة فلا وجه للتشاغل بذلك.^١

١. شيخ طوسی، الغيبة، صص ٦ - ١٧.

كتاب نامہ

۱. ابن ابی الرجال، احمد بن صالح، مطلع البدور و مجمع البحور فی تراجم رجال الزيدية، تصحيح: عبدالرقيب مطهر محمد حجر، صعده، ۱۴۲۵ ق.
۲. ابن النديم، محمد بن اسحق، الفهرست، تحقيق: رضا تجدد، چاپ اول، تهران، اساطير، ۱۳۸۱ ش.
۳. ابن داود، تقى الدين الحسن بن على، الرجال، تحقيق وتقديم: السيد محمد صادق آل بحر العلوم، المطبعة الحيدرية، النجف، ۱۳۹۲ ق.
۴. ابن حبان، محمد، الثقات، ۹ ج، طبع بإعانة وزارة للحكومة العالية الهندية تحت مراقبة الدكتور محمد عبد المعيد خان مدير دائرة المعارف العثمانية، الطبعة الأولى، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية بحيدر آباد الدكن الهند، ۱۳۹۳ هـ.
۵. همو، المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين، ۳ ج، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، دار الباز للنشر والتوزيع، عباس أحمد الباز، مكة المكرمة.
۶. ابن حجر عسقلاني، احمد بن على، لسان الميزان، تصحيح: عبد الفتاح ابو غده، بيروت، دار البشائر الاسلاميه، ۲۰۰۲ م.
۷. ابن حنبل، احمد، المسند، ۶ ج، دار صادر، بيروت.
۸. ابن شعبه حراني، حسن بن على، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، تحقيق: على اكبر غفاري، چاپ هفتم، قم: جامعه مدرسين، ۱۴۲۵ ق.

٩. ابن شهر آشوب، محمد بن علي، معالم العلماء، مطبعة الحيدرية، نجف اشرف، ١٣٨٠ق.
١٠. اصفهاني، ابوالفرج، مقاتل الطالبين، قدم له و أشرف على طبعه: كاظم المظفر، الطبعة الثانية، مؤسسة دارالكتاب للطباعة و النشر، ١٣٨٥ هـق.
١١. ابن طاووس، رضى الدين على بن موسى (م ٤٦٤هـ)، الطرائف، ٢ج، تحقيق: سيد على عاشور، لبنان: مؤسسة الاعلمي، ١٤٢٠هـ.
١٢. همو، سعد السعود، منشورات رضى، قم، ١٣٦٣ ش.
١٣. همو، الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة (ط - الحديثة)، تحقيق: جواد قيومي اصفهاني، چاپ اول، ٣جلد، قم: دفتر تبليغات اسلامي، ١٣٧٦ش.
١٤. همو، اليقين و التحصين، تحقيق: اسماعيل انصاري زنجاني خوئيني، چاپ اول، قم: مؤسسه دارالكتاب (الجزايري) للطباعة و النشر، ١٤١٣هـ.
١٥. همو، فرج المهموم، منشورات الرضى، قم، ١٣٦٣ ش.
١٦. ابن طاووس، عبدالكريم بن احمد، فرحة الغرى فى تعيين قبر أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام فى النجف، قم: دار رضى، بى تا.
١٧. ابن عبد ربه، أحمد بن محمد، العقد الفريد، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٤ ق.
١٨. ابن عدى، ابواحمد عبدالله بن عدى بن عبدالله جرجانى (م ٣٦٥)، الكامل، تحقيق: يحيى مختار غزاوى، چاپ سوم، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٩هـ.
١٩. ابن عديم، كمال الدين عمر بن أحمد بن أبي جرادة، بغية الطلب فى تاريخ حلب، تحقيق: سهيل زكار، دار الفكر، بيروت، طبع اول.
٢٠. ابن عساكر، أبو القاسم على بن الحسن بن هبة الله بن عبد الله الشافعي، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق على شيرى، دار الفكر، بيروت، ١٤١٥ ق.
٢١. ابن عياش الجوهري، احمد بن محمد بن عبيدالله، مقتضب الاثر، تحقيق: قسم الدراسات الاسلامية مؤسسة البعثة، چاپ اول، قم: مؤسسة البعثة، ١٤٢٩هـ.

۲۲. همان، مکتبه الطباطبایی، تحقیق: السيد هاشم الرسولي، قم.
۲۳. ابن الغضائری البغدادی، احمد بن حسين (م ۴۵۰هـ)، الرجال، تحقیق: محمدرضا حسینی، چاپ اول، قم: دارالحديث، ۱۳۶۴ش ۱۳۸۰ش.
۲۴. ابن قتیبة الدینوری، عبدالله بن مسلم، الإمامة والسیاسة، ۲ ج، تحقیق: علی شیری، (افست) المکتبه الحیدریة، قم، ۱۳۸۶ ش.
۲۵. ابن قولویه، جعفر بن محمد (م ۳۶۷هـ)، کامل الزیارات، تحقیق: عبدالحسین امینی، نجف: دارالمرتضویة، ۱۴۱۷ ق.
۲۶. ابن ماکولا، علی بن هبة الله بن جعفر، الإكمال فی رفع الارتياب عن المؤلف والمختلف فی الأسماء والکنی والأناساب (إكمال الکمال)، ۷ ج، دار الکتاب الاسلامی الفاروق الحدیثة للطباعة والنشر، القاهرة.
۲۷. ابن نجار البغدادی، ذیل تاریخ بغداد، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۷ م.
۲۸. أبوغالب زراری، احمد بن محمد (م ۳۶۸هـ)، رسالة أبي غالب الزراري إلى ابن ابنه فی ذکر آل أعین، چاپ اول، قم: مرکز البحوث و التحقیقات الإسلامیة، ۱۳۶۹ش.
۲۹. اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمة فی معرفة الأئمة، الشریف الرضی، قم، ۱۴۲۱ ق.
۳۰. استادی، رضا، «اشتباهی بزرگ از میرزا محمدخان قزوینی در مورد ابن طاووس و ابن اشناس»، مجلة نور علم، فروردین ۱۳۶۳، شماره ۳، صص ۸۰-۹۰.
۳۱. استرآبادی، شرفالدین علی الحسینی (۹۴۰هـ)، تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، ۲ ج، تحقیق: مدرسة الامام المهدي عجلاله، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ هـ.
۳۲. انصاری، حسن، بررسیهای تاریخی در حوزه اسلام و تشیع، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۹۰.

٣٣. البرقي، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ٢ ج، تصحيح: السيد جلال الدين الحسيني (المحدّث)، دارالكتب الاسلامية، طهران، ١٣٣٠ ش.
٣٤. البكري الاندلسي، عبد الله بن عبد العزيز، معجم ما استعجم من اسماء البلاد والمواضع، عالم الكتب، بيروت، ١٤٠٣ ق.
٣٥. بلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر، فتوح البلدان، دار و مكتبه الهلال، بيروت، ١٩٨٨ م.
٣٦. بياضي عاملي، زين الدين، الصراط المستقيم إلى مستحقّي التقديم، تصحيح: محمدباقر بهبودي، انتشارات مرتضوي، چاپ چهارم، تهران، ١٣٨٤ ش.
٣٧. البيهقي، ابراهيم بن محمد، المحاسن و المساوي، تصحيح عدنان علي، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٢٠ ق.
٣٨. پاكنجي، احمد، مكاتب فقه امامي ايراني پس از شيخ طوسي تا پايگيري مكتب حله، انتشارات، دانشگاه امام صادق عليه السلام، تهران، ١٣٨٥.
٣٩. التميمي، ابو العرب محمد بن احمد بن تميم، كتاب المحن، تحقيق: يحيى وهيب الجبوري، دارالغرب الإسلامي، الطبعة الثالثة، ١٤٢٧ هـ. ق.
٤٠. ثعالبی، ابو منصور، يتيمة الدهر في محاسن أهل العصر، دار الكتب العلمية، بيروت، تصحيح: محمد قميصه، ١٤٢٠ ق.
٤١. الحاكم الحسكاني، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، تحقيق: محمدباقر محمودي، چاپ سوم، قم: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، ١٣٨٥ ش.
٤٢. الحاكم النيسابوري، ابي عبدالله محمد بن عبدالله (م ٤٠٥هـ)، المستدرک على الصحيحين، چاپ دوم، لبنان: دارالمعرفة، ١٤٢٧ هـ ق.
٤٣. حرّ عاملي، إثبات الهداة، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بيروت، ١٤٢٥ هـ ق.
٤٤. الحسنی، ابو العباس، المصابيح (همراه تنمّة المصابيح تأليف علي بن بلال الآملي)، تحقيق: عبدالله الحوثي، صنعاء، ١٤٢٣ ق.

٤٥. حلّى، حسن بن يوسف بن مطهر (م ٧٢٦هـ)، خلاصة الاقوال، تحقيق: جواد قيومى
اصفهانى، چاپ اول، قم: مؤسسة النشر الفقاهة، ١٤١٧هـ.ق.
٤٦. همو، رجال العلامة الحلّى، تصحيح: محمّد صادق بحر العلوم، نجف، طبع دوم،
١٣٨١ هـ.ق.
٤٧. خزاز رازى، على بن محمد، كفاية الأثر في النّص على الأئمة الإثني عشر، تحقيق:
عبد اللطيف حسيني كوهكمري، چاپ اول، قم: بيدار، ١٤٠١هـ.ق.
٤٨. خصيبى، حسين بن حمدان (م ٣٣٤هـ)، الهداية الكبرى، بيروت: البلاغ، ١٤١٩هـ.
٤٩. الخطيب البغدادي، ابوبكر احمد بن على، تاريخ بغداد، بيروت: دارالكتب العلمية، بي.تا.
٥٠. الدارقطني، سنن الدارقطني، تحقيق: مجدى بن منصور سيد الشورى، چاپ اول،
بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٧هـ.ق.
٥١. همو، المؤلف والمختلف، تحقيق: موفق بن عبدالله بن عبد القادر، دارالغرب
الإسلامى، بيروت، الطبعة الأولى، ١٤٠٦هـ.ق - ١٩٨٦م.
٥٢. دُرّياب نجفى، محمود، مشيخة النجاشى توثيقهم وطرقهم إلى الاصول والكتب،
بي.تا، ١٣٧٢ش.
٥٣. الديلمى، حسن بن محمد، أعلام الدين فى صفات المؤمنين، چاپ دوم، قم:
مؤسسة آل البيت للإحياء التراث، ١٤١٤هـ.ق.
٥٤. الذهبى، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، ميزان الاعتدال، تحقيق: على
محمد البجاوى، لبنان: دارالمعرفة، بي.تا.
٥٥. همو، سير أعلام النبلاء، به كوشش شعيب الارنؤط و ديكران، بيروت، ١٤١٣ق.
٥٦. همو، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، تحقيق: عمر عبد السلام
تدمرى، دار الكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٩ق.
٥٧. السمعانى، عبدالكريم بن محمّد بن منصور (م ٥٦٢هـ)، الانساب، چاپ اول، بيروت:
دارالكتب العلمية، ١٩٩٨م.

٥٨. همو، *التحبير في المعجم الكبير*، ٢ ج، تحقيق: منيرة ناجي سالم، ديوان الأوقاف، بغداد، ١٣٩٥ هـ ق.
٥٩. راوندى، قطب الدين سعيد بن هبة الله (م ٥٧٣هـ)، *قصر الأنبياء عليهم السلام*، تحقيق: غلامرضا عرفانيان يزدي، چاپ اول، مشهد: مركز پژوهش‌های اسلامی، ١٤٠٩ هـ ق.
٦٠. همو، *الخرائج والجرائح*، ٣ ج، تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي (ع) / بإشراف السيد محمد باقر الموحد الأبطحي، مؤسسة الإمام المهدي، قم المقدسة، ١٤٠٩ ق.
٦١. شاذان بن جبرئيل، سديدالدين، *الفضائل*، المطبعة الحيدرية، النجف الأشرف، ١٣٨١ هـ ق.
٦٢. شيخ صدوق، محمد بن علي بن حسين بن بابويه قمى (م ٣٨١ق)، *علل الشرايع*، چاپ اول، قم: مكتبة الداوري، ١٣٨٥ هـ ق.
٦٣. همو، *معانى الاخبار*، تصحيح: على اكير غفارى، بيروت: دارالمعرفة، ١٣٩٩ هـ ق.
٦٤. همو، *التوحيد*، تصحيح و تعليق: السيد هاشم الحسينى الطهرانى، مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، قم.
٦٥. همو، *عيون اخبار الرضا عليه السلام*، تصحيح: مهدي لاجوردى، تهران، ١٣٧٨ ق.
٦٦. همو، *كمال الدين و تمام النعمة*، تحقيق: على اكير غفارى، چاپ دوم، تهران: دارالكتب الاسلامية، ١٣٩٥ هـ ق.
٦٧. همو، *ثواب الأعمال و عقاب الأعمال*، تحقيق: تقديم: السيد محمد مهدي السيد حسن الخرسان، منشورات الشريف الرضى، قم، الطبعة الثانية، ١٣٦٨ ش.
٦٨. صفدى، خليل بن ايبك، *الوافى بالوفيات*، دار النشر فراتز شتايز، بيروت، ١٤٠١ ق.
٦٩. طبرانى، ابو القاسم سليمان بن أحمد، *المعجم الكبير*، ٢٥ ج، تحقيق و تخريج: حمدى عبد المجيد السلفى، الطبعة الثانية مزيدة و منقحة، دار إحياء التراث العربى، بيروت.
٧٠. طبرسى، *الاحتجاج*، تصحيح: محمدباقر خرسان، دارالنعمان، نجف، ١٣٨٦ هـ ق.

٧١. (منسوب به) طبرى آملی، محمد بن جریر بن رستم، *دلائل الإمامة*، تحقیق: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة، چاپ اول، قم: بعثت، ١٤١٣هـ.
٧٢. الطبری، ابو جعفر محمد بن جریر، *تاریخ الطبری*، بیروت: مؤسسة الاعلمی، ١٨٧٩م.
٧٣. همو، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ اول، بیروت: دارالمعرفة، ١٤١٢هـ.
٧٤. الطوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (م ٤٦٠هـ)، *کتاب الغیبة للحجة*، تحقیق: عبادالله تهرانی و علی احمد ناصح، چاپ اول، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤١١هـ.
٧٥. همو، *رجال الطوسی*، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، چاپ سوم، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسین، ١٣٧٣ش.
٧٦. همو، *الأمالی*، مؤسسة البعثة، قم، ١٤١٤هـ.ق.
٧٧. همو، *الفهرست*، چاپ اول، قم: نشر الفقاهة، ١٤١٧هـ.ق.
٧٨. همو، *الأمالی*، تحقیق: قسم الدراسات الإسلامية - مؤسسة البعثة، چاپ اول، قم: دارالثقافة، ١٤١٤هـ.
٧٩. همو، *تهذیب الأحكام*، تحقیق و تعلیق: السید حسن الموسوی الخراسان، الطبعة الثالثة، دارالکتب الإسلامية، طهران، ١٣٦٤ش.
٨٠. همو، *رجال الکشی* (اختیار معرفة الرجال)، تحقیق: حسن مصطفوی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی مرکز تحقیقات و مطالعات دانشگاه مشهد، مشهد، ط اول، ١٣٤٨ش.
٨١. عباس، احسان، *شذرات من کتب مفقودة فی التاریخ* (نصوص استخراجها و حقیقتها: احسان عباس)، دارالغرب الاسلامی، بیروت، ١٤٠٨هـ / ١٩٨٨م.
٨٢. عسقلانی، ابن حجر (م ٨٥٢هـ)، *لسان المیزان*، چاپ دوم، لبنان: مؤسسة الاعلمی، ١٩٧١م.
٨٣. العلوی الشجری، محمد بن علی بن الحسن، *فضل زیارة الحسین علیهما السلام*، تحقیق: سید احمد حسینی، چاپ اول، قم: کتابخانه آیة الله مرعشی، ١٤٠٣هـ.

٨٤. همو، تسمية من روى عن الإمام زيد بن علي عليه السلام من التابعين، تحقيق: صالح عبدالله احمد قربان، صعدة، ١٤١٦ق.
٨٥. فرات كوفي، ابوالقاسم فرات بن ابراهيم، تفسير فرات الكوفي، تحقيق: محمد الكاظم، چاپ أول، بيروت: مؤسسة التاريخ العربي، ٢٠١١م.
٨٦. القاضي النعمان، النعمان بن محمد التميمي المغربي (م ٣٦٣ق)، شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار، تحقيق سيد محمد حسيني جلالى، چاپ دوم، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، ١٤٣١هـ.ق.
٨٧. (منسوب به) قمى، على بن ابراهيم، تفسير القمى، تحقيق: طيب موسى جزائرى، چاپ سوم، قم: دارالكتاب، ١٤٠٤هـ.
٨٨. كراجكى، ابو الفتح محمد بن على، كنز الفوائد، مكتبة المصطفوى، قم، ١٣٦٩ ش.
٨٩. كلبرگ، اتان، كتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، ترجمه سيد على قرائى و رسول جعفریان، قم، كتابخانه آية الله مرعشى نجفى، ١٣٧١ ش.
٩٠. كلينى، محمد بن يعقوب بن اسحاق (م ٣٢٩هـ)، الكافي، تحقيق: على اكبر غفارى و محمد آخوندى، چاپ چهارم، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ١٤٠٧هـ.
٩١. الكوفى، ابوالقاسم على بن احمد بن موسى (م ٣٥٢هـ)، الاستغاثه، بى جا، بى تا.
٩٢. مجلسى، محمدباقر، بحار الأنوار، چاپ أول، بيروت: الأميرة للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤٢٩هـ.
٩٣. همان، مؤسسة الوفاء، بيروت، الطبعة الثانية، ١٤٠٣ق.
٩٤. مدرسى طباطبايى، سيدحسين، ميراث مكتوب شيعه از سه قرن نخستين هجرى (دفتر أول)، ترجمه: سيد على قرائى و رسول جعفریان، نشر مورخ، قم، ١٣٨٦.
٩٥. المرشد بالله، الأمالى الخميسية، تصحيح: محمدحسن محمدحسن اسماعيل، بيروت، ١٤٢٢ق.
٩٦. مسعودى، على بن الحسين بن على، التنبيه و الاشراف، دار صعب، بيروت.

٩٧. (منسوب به) مفيد، محمد بن محمد، الاختصاص، تحقيق: على مير شريفى، المؤتمر العالمى لالفية الشيخ المفيد، قم، ١٤١٣ ق.
٩٨. المقدسى، أبو عبد الله محمد بن أحمد، احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم، چاپ مدبولى قاهره، طبع سوم، ١٤١١ ق / ١٩٩١ م.
٩٩. النجاشى، احمد بن على (م ٤٥٠ق)، رجال النجاشى، چاپ ششم، قم: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجامعة المدرسين، ١٣٦٥ هـ. ش.
١٠٠. نشوان حميرى، ابوسعيد (م ٥٧٣ق)، الحور العين، تصحيح: كمال مصطفى، مصر: مكتبة الخانجى، ١٩٦٥ م.
١٠١. نعمانى ابن أبى زينب، محمّد بن ابراهيم، الغيبة، تحقيق: على اكبر غفارى، تهران، مكتبة الصدوق، ١٣٩٧ ق.
١٠٢. ياقوت الحموى، شهاب الدين ابى عبدالله، معجم البلدان، چاپ سوم، بيروت: دار صادر، ٢٠٠٧ م.
١٠٣. همو، معجم الادباء، تحقيق احسان عباس، دار الغرب الإسلامى، بيروت، ط اول، ١٩٩٣ م.

نمار

ابن طاوس ٢٤, ٣١, ٣٢, ٤٢, ٤٥, ٤٧,	آل حمدان ١١٤, ١٢٢, ١٢٥, ١٢٦,
٦٧, ٧٠, ١٠٩, ١١٢, ١٢٩, ١٦٠,	١٢٩, ١٣٠, ٣٣٤
١٦١, ٢٢٦, ٢٢٧, ٢٢٨, ٣٤٧, ٣٤٩,	أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ ١٦, ١٧, ٢٠, ٢٣, ٢٩,
٣٥٢, ٥٩٤, ٦٩٠	٣٠, ٣١, ٣٢, ١٨٢, ٦٧٠
ابن عبد ربّه ٤٩١, ٥٠١, ٥١٨	ابن ابى رافع الصيمرى ٧٦
ابن عديم ٤٥١	ابن جحام ٣٩, ٤٠
ابن عُقْدَه ٧٠, ٧٣, ٧٥, ١٢٠, ١٨٠,	ابن أبى طى ٦٠٧
١٨١, ١٨٢, ١٩٩, ٥٠٣, ٥٩٣, ٥٩٤,	ابن اشناس ٢٢٦, ٢٢٧, ٢٢٨
٥٩٥, ٥٩٦, ٥٩٧, ٦٠٧	ابن الزبير ٤٩٢
ابن عيَاشِ جوهرى ٢٦, ٧٤, ٧٦	ابن السَّمَاك ٤٨٢
ابن فَضَّال ٦٠٧, ٦٠٨, ٦١٠, ٦١١,	ابن المشهدى ١٩٩
ابن قتيبه ٤٩١, ٥٣٤	ابن الوليد ٢٨, ٣٥, ٢٠٦
ابن قولويه ٢٨, ١٩٨, ٦٢٨, ٦٢٩, ٦٣٠,	ابن جعابى ٥٠٢, ٥٠٣, ٥٠٥, ٥٩٦
ابن نَجَّار ١١٥, ١١٧, ١٢١	ابن رستم طبرى ١٨٠
ابن نديم ١١٣, ١١٤, ١١٥, ١١٦, ١١٧,	ابن شهر آشوب ١٢٢, ٣١٠, ٣٣٤, ٦٧٥
١١٩, ١٢١, ١٢٣, ١٢٤, ١٢٥, ٤٥٠	

ابوعبدالله العلوي ١٦, ٢٣, ٥٩٤, ٥٩٥,	٦٢٩, ٣٥	ابن نوح سيرافى
٥٩٦, ٥٩٧	٦٦٩	ابو احمد عسكري
أبو عمرو ومحمد بن عمر بن عبدالعزيز	٦٧٥, ٦٧٦	ابو الحسين بصرى
الانصارى الكجى	٥٤٨, ٥٥٨, ٥٥٩, ٥٦٠,	ابو السرايا
٧٦	٥٦١, ٥٦٢, ٥٦٣, ٥٦٤, ٥٦٨, ٥٦٩,	
ابوعيسى وراق	٥٧٠, ٥٧١, ٥٧٢, ٥٧٣, ٥٧٤, ٥٧٥,	
٣٣	٥٧٦, ٥٨٠, ٥٨١, ٥٨٢, ٥٨٣, ٥٨٤,	
ابومخنف	٥٨٥, ٥٨٦, ٥٨٧	
٥٠٢, ٤٨٩, ٤٥١, ٤٥٠		
ابومعشر سندی	٥١٧, ٥١٨, ٥٣٤	
١٥٠, ١٠٩	٢٩٤	ابوالصلاح حلبى
اثابة الهداة		
٥٥١	٥٥٠, ٥٥١	ابوالعباس الحسنى
احمد بن سهل الرازى		
٤٢, ٢٤	٤٩١, ٥١٨	ابوالعرب تميمى
احمد بن محمد الطبرى		
١٦	٣٧٥, ٣٧٦, ٤١٦	ابوالقاسم بلخى
احمد بن محمد بن عيسى		
٥٩٥	٣٨	ابوالقاسم كوفى
أخبار أبى حنيفة و مسنده		
٤٥١	١٥٩, ١٦٠, ١٨٠,	ابوالمفضل شيبانى
أخبار حُجر بن عدى		
٥٥١	٢١٩, ٢٢٦, ٢٢٧, ٢٢٨,	
أخبار فخ		
١١٩, ١١٦	٥٩٦	
ارمينيه		
٦١٣	٤٣٥, ٤٣٦, ٤٣٨	ابورافع
اصبغ بن نباته		
١٥٩, ٤٨٩, ٤٩١,	٥٥٠	ابوزيد العلوى
اصحاب حديث		
٥٠٢, ٥٢٣, ٥٤٧		
الآراء و الديانات	٥٠٣	ابوسعيد الحسن بن عثمان بن زياد بن
٣٧٧		حكيم الخلال
الأديرة و الاعمار في البلدان و الأقطار	٣٧٤, ٣٧٥, ٣٧٦,	ابوطالب هارونى
١٢٥	٣٧٧, ٤٠٢,	

٤٨٢	الدُّهْنِي	٦٩١, ٣٨	الاستغاثة
٣١٠	الرُّهْنِي	٦٢٧, ٦٢٦, ٦٢٥, ٦٢٤, ٦٢٣	الأصم
٦٣١, ٦٢٩, ٦٢٨, ٦٢٧, ٢٨	الزيارات	٦٣٠, ٦٢٩, ٦٢٨	
١٢٦	السرى الرفاء	٤٨٢	الأمالي الخميسية
٦٧٥, ٥٩٦	الشافى	٥٣٥, ٥٣٤	الإمامة و السياسة
٢٢٨	الشمغانى	١٢٥, ١٢٣	الأنوار و الثمار
٦٧٧, ٦٧٦, ٦٧٥, ٣٩٦, ٧٠	الغيبه	١٢٤, ١٢٢	الأنوار و محاسن الأشعار
٦٩٤, ٦٨٦, ٦٨٢, ٦٨١, ٦٧٩, ٦٧٨		١٢٦	
٣٣٤	الفرق بين الآل و الأمة	٣٥٣	الايضاح
٣١٠	الفروق بين الأباطيل و الحقوق	٢٩٤	البرهان على ثبوت الايمان
٣١٢		١٠٩	البرهان فى النص على على
٦٩٣, ٦٢٢, ٦١٢, ٣٠, ٢٨	الفضائل	٥٠٣	التستري
٣٥٢, ٤٠	الكافي	٢١٠	التَّوْحِيدِ
٧٦	الكشى	٦٠٧	الحاوى
٦٩٦, ٦٠٨, ٦٠٧	المؤتلف و المختلف	٣٠	الحسين بن سعيد بن ابى الجهم
٥٣٤, ٥٣٣, ٥٢٣	المحاسن و المساوى	٢٢, ٢١	الحسين بن سعيد بن الأزهر
٦٢٨, ٦٢٧, ٦٢٦, ٦٢٤, ٦٢٣	المزار	٢٩, ٢٣	
٦٣٠		٣٧٨, ٣٧٦, ٣٧٤	الحوار العين
٢٢٣	المُصَابِيحِ	٦٨, ٦٧	الخليلى
٣٧٦	المُصْعَبِي	٦٠٧	الدارقُطْنِي
٣٠, ٢٨	المعرفة	٣٧٨, ٣٧٥, ٣٧٤	الدعامة
٦٧٥	المغنى	١٩٩	الدوريسىتى

٥٠٣، ٢٣	حَسْكَانِي	١٠٦، ٩٧، ٧٨، ٧٧، ٧٦	المقالات
٢٦، ١٥	حسن بن سعيد	٤٢٦، ٣٧٨، ٣٧٦، ٣٧٥	
٣٧٧، ٣٧٥	حسن بن موسى النوبختي	٦٧٥	المُقْنَع
٣٣	حسين بن الحكم الحبري	٦٢٣	الناسخ و المنسوخ
٣٨	حسين بن حمدان الخصيبي	١٢٣، ١١٥	النزه و الابتهاج
٢٣، ٢٢، ٢١، ١٦، ١٥	حسين بن سعيد	٣٩، ٣٤	النوادر
٧٠، ٣٣، ٢٩، ٢٨، ٢٧، ٢٦، ٢٤		٥٤٩، ٧٥، ٧٤، ٧٠، ٦٩	النوفلى
٢٢، ٢١، ١٦	حسين بن سعيد اهوازي	٣٩، ٣٨	الهداية الكبرى
١٢٨، ١٢٦	خالدیان	٧٣، ٧١	امام صادق <small>عليه السلام</small>
١٨٢، ١٨١	خطبة فذك	٥٣٥، ٥٣٤، ٥٢٤، ٥٢٣	بيهقي
٢١٨	داود بن كثير الرقي	٥٣٤، ٥١٧	تاريخ الخلفا
١٨٢، ١٨١، ١٨٠	دلائل الامامة		تسمية من روى عن الإمام زيد بن على <small>عليه السلام</small>
٦٩	ذكر مجالس الرضا <small>عليه السلام</small> مع أهل الأديان	٥٩٥	
٦٠٧، ٣٨، ٣٧	رجال الشيعة	٤٣٧	تسمية من شهد مع على <small>عليه السلام</small> حروبه من الصحابة
٣٥٢	رسالة ردّ بر جبر و تفويض	٣٩، ٣٣، ٢٩، ٢٦	تفسير فُرَات كوفى
٤٠٨، ٣٧٦، ٣٧٥	زرقان	١٩٨، ١٨٢، ١٨١	تلعكبرى
٥٩٧، ٥٩٦	زيد بن على	٦٣، ٥٩، ٤٩، ٤٨، ٢٠	جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ
٦٧٥	سَلَار ديلمى	٣٣٨، ٢١٦، ٢١٤، ٢٠٣، ١٨٣	
٦١٤، ٦١٣، ٦١٢	سلمان فارسى	٣٧٧، ٣٧٦	حاكم جُشْمَى
٣٨	سليمان بن أحمد الطبراني	٢٧	حاكم نيشابورى
١٢٦، ١٢٥	شائِستى	٤٥١، ٤٥٠	حُجْر بن عدى

٢٦	عبدالصمد بن علي بن محمد	٦٢٢, ٦١٢	شاذان بن جبرئيل
	عبدالعزیز بن اسحاق البقال البغدادي	٦٦٩	شرح خطبة شفشقييه
٥٩٦		٣٧٨, ٣٧٦	شرح عيون المسائل
٦٢٦	عبدالله بن العلاء المذاري	١٦١, ١٦٠, ١٥٩	شرف التربة
٦٢٦	عبدالله بن القاسم الحضرمي	٢١٨	شرف الدين استرآبادي
٦٢٧	عبدالله بن القاسم بن البطل	٢٩٤	شريف مرتضى
٦٢٨, ٦٢٤	عبدالله بن حماد البصري	١١٣, ١١٢, ١٠٩, ١٠٨	شمشاطي
	عبدالله بن عبدالرحمن الأصب المسمعي	١٢٢, ١٢١, ١٢٠, ١١٧, ١١٥, ١١٤	
٦٢٣		١٢٩, ١٢٧, ١٢٦, ١٢٥, ١٢٤, ١٢٣	
٣٠, ٢٨, ٢٧	عبيد بن كثير	١٥٠, ١٣٠	
٣٤٧, ٣٥	علامة حلّي	٣٩, ٢٣, ١٦	شواهد التنزيل
١٩٧, ١٠٩, ١٠٨	علامة مجلسي	١٩٨, ١٩٧	شهيد أول
٣٧	علي بن الحكم	٥٩٦, ٥٠٣, ١٨٢, ١٥٩	شيباني
٢٩	علي بن الشُّخْتِ	١٥٠, ١٠٩	شيخ حرّ عاملي
١٨١, ١٨٠	علي بن حسان الهاشمي	٦٦٩, ٢٩٢, ٢٦٦, ٢٦٥	شيخ صدوق
٥١٨, ٤٩٠	علي بن عبدالعزيز	١٥٩, ١٥٠, ٧١, ٣٥, ٢٣	شيخ طوسي
١٤٠, ٧٤, ٦٩	عيون أخبار الرضا <small>عليه السلام</small>	٢٢٧, ٢٢٦, ٢١٩, ٢١٨, ١٨١, ١٦١	
٢٩٢, ٢٦٦		٢٦٥, ٢٣٤, ٥٠٣, ٥٩٤, ٦٧٥, ٦٧٦	
٦١٤, ٦١٣, ٦١٢, ٢٢٩, ٢١٨	غلات	٦٧٧	
٦٢٦		٣٥٢, ١٢٠	شيخ كليني
٢١, ٢٠, ١٩, ١٨, ١٧, ١٦, ١٥	فُرات	٣٥٤	شيخ محمود حلبي
٣٩, ٣٣, ٣٠, ٢٩, ٢٨, ٢٦, ٢٤, ٢٢		١٨١, ١٨٠, ١٥٠	عبدالرحمان بن كثير
١١٨, ٤٣, ٤٠		١٨٢	

١٨٢, ١٨٠	كتاب فذك	٥٩٦	فضائل زيد
	كتاب ما اتفق من الاخبار فى فضل		فضل بن شاذان ٦, ٢١٨, ٢٦٥, ٣٥٢,
١٩٩	لائمة الاطهار <small>عليه السلام</small>		٣٥٣, ٣٥٤
٥٩٦	كتاب من روى عن زيد بن على	٥٩٥	فضل زيارة الحسين <small>عليه السلام</small>
٧٠	مجالس الرضا <small>عليه السلام</small> مع أهل الأديان		قاسم بن سلام ٤٥١, ٤٩٠, ٤٩١, ٥١٨,
٢٠٠, ١٩٨	مجموعه جباعى		٥٢٣
٥٤٨	محمد بن ابراهيم طباطبا	٦٧٥	قاضى عبدالجبار
٣٥	محمد بن أحمد بن يحيى اشعري	٨٨, ٤١	قصص الأنبياء
٦٢٦, ٦٢٤	محمد بن الحسن ابن شمون	٢٩, ٦٣٠, ٦٨٩	كامل الزيارات
٤١	محمد بن جرير طبرى	١٩٧, ١٩٨, ١٩٩,	كتاب الاستدراك
٦٩١, ٦٢٩	محمد بن خالد البرقى		٢٠٠
١٩٧	محمد بن على الجبعى	٣٥٢, ٣٥٣, ٣٥٤	كتاب الاستطاعة
٤٨٢	مرشد بالله الجرجانى	١٢٥	كتاب التشبيهات
١٩٩	مزار كبير	٥١٧, ٥٢٤, ٥٣٤	كتاب الحرة
٢٢٤, ٢٢٠, ٢١٨	مسائل البلدان	١٢٦	كتاب الديارات
٦٢٦, ٦٢٥	مسمع كيردين	١٢٥	كتاب الشبهات
٤٥١, ٤٥٠	مقتل حجر بن عدى	٢٦٥	كتاب العلل
٥١٧, ٥٠٣, ٤٨٩, ٤٨٢	مقتل الحسين	٢٢٦, ٢٢٧, ٢٢٨, ٢٢٩,	كتاب المباهلة
٥٣٥, ٥٣٤, ٥٢٤, ٥١٨		٤٥١	كتاب المحن
٣٤٩, ٣٤٧	مقدمات علم القرآن	٤١	كتاب النبوة
٤٩٠	موفق خوارزمى	٥٤٧, ٥٤٨	كتاب صفين
٣٥٤	ميرزا مهدى اصفهانى	٢٢٦, ٢٢٧	كتاب عمل ذي الحجة

۳۷۴	نَشْوَانِ الْجَمِیرِی
۵۴۷, ۴۵۱	نَصْرُ بِنِ مَزَاحِم
۶۷۵	تَقْضِ الْمَقْنَعِ
۳۵	نَوَادِرِ الْحِکْمَةِ
۶۹	نَوْفَلِی
۴۵۰, ۱۸۴	هَشَامِ بِنِ مُحَمَّدٍ
۱۲۵, ۱۲۲, ۱۰۹	یَاقُوتِ حَمَوِی
۵۵۱	یَحْیٰی بِنِ عَبْدِ اللَّهِ
۵۲۴, ۵۲۳	یَحْیٰی بِنِ مَعِیْنِ

author of a written source from which the *ḥadīth* is quoted is cited. In some other cases, we find the quotation in later sources along with the name of the book from which the quotation is cited, and this mostly occurs, not in *ḥadīth* literature, but in the *kalām* and *fiqh* genres. The methodology for the identification of these fragments and quotations has already been discussed by several scholars. I also discuss the methodological issues in my book on the sources of *Kitāb al-Kāfi*, which is forthcoming in English.

The articles in this book cover different genres of literature, including *kalām* and *ḥadīth*, from both Shīʿī and non-Shīʿī authors. The texts that I provide on the basis of quotations in the sources are taken from edited texts, some of which are problematic and are not critical editions. The purpose of this book is to provide all of the surviving quotations, to facilitate access to these texts; however producing a critical edition of these texts is a task for the future.

Hassan Ansari

Princeton

Preface

This book brings together a collection of articles, which were previously published on my blog, *Barrarsīhā-ye Tārīkhī*. The articles published here are about texts that, while lost today, are cited as fragments or quotations in other sources. The principal aim of the articles is to identify the text in question and to provide a very primitive edition of the quotations cited in the sources. Each article has an introduction in which I discuss the text, the author, and also the quotations that are cited in later sources.

The purpose of these articles is to identify the quotations of some texts and to collect the citations according to this methodology. In most cases, the name of the text is not cited in the later sources that quote from it, but the name of the author is mentioned in a chain of transmission. As has already been widely discussed in the academic literature, in *ḥadīth* literature the author cites a chain of transmission of a *ḥadīth* in which the name of the

Al-Mutabaqqī min kutub mafqūda

Extant Fragments of Lost Books

by

Hassan Ansari

ISFAHAN

2016